در انتظار جمال یار

ترجمه کتاب

الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب (عج)



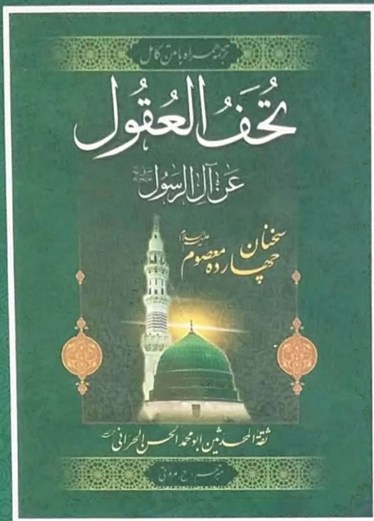
حاج شیخ علی یزدی حائری (ره)

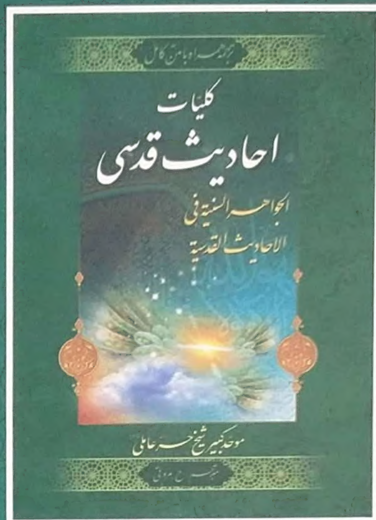
مترجم: سید غریب موسوی

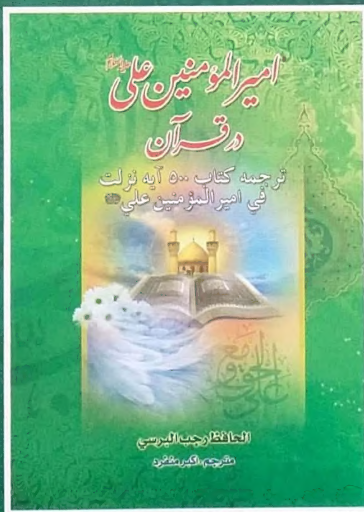
در انتظار جمال یار

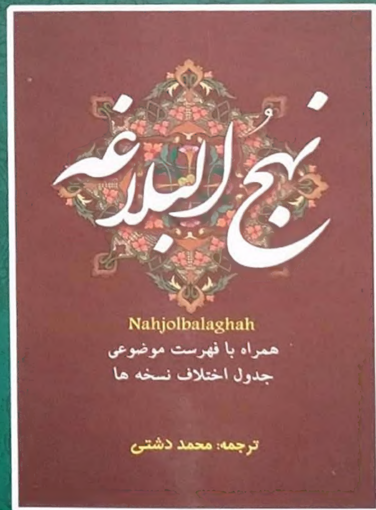
حاج شیخ علی یزدی حائری (ره)

صلوات
انتشارات صلوات









صلوات
انتشارات صلوات
۰۹۱۲۲۵۵۳۳۰۴۶


ISBN:978-964-8733-51-8
9789648733518

بسم الله الرحمن الرحیم

در انتظار جمال یار

ترجمه:

الزام الناصب

فی اثبات الحجة الغایب عجل الله تعالی فرجه الشریف

پدید آورنده : یزدی حائری ف علی بن زین العابدین -۱۳۳۳ق.
عنوان : الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب
تکرار نام پدید آور: تألیف علی یزدی حائری
مشخصات نشر : قم : طلیعه سبز ، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری : ۱ جلد، ۱۱۲۰ص.
بها: ۳۰۰۰۰۰ ریال ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۵۵-۴۶-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس
موضوع : محمد بن حسن، امام دوازدهم ، ۲۵۵ – غیبت
موضوع : مهدویت
شماره مدرک : ۲۹۱۲۱۸۳

الزام الناصب فی اثبات الحجة الغایب عجل الله تعالی فرجه الشریف

مؤلف: علامه شیخ علی یزدی حائری قدس سره
مترجم: سید غریب موسوی مهر آبادانی
ناشر: طلیعه سبز
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲
چاپخانه: سبحان
شابک: ۶-۴۶-۶۰۵۵-۶۰۰-۹۷۸

فهرست مطالب

شاخه اول

در مورد اینکه زمین از حجت خالی نمی‌ماند و هر که از دنیا برود در حالی که امام معصوم زمان خویش را نشناسد، و نشانه امام و شناخت و دیگر صفات امام معصوم؛ و همانا امامت در صلبها پشت به پشت یعنی امام بعد از امام می‌باشد و در برادر و عمو نیست مگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بلوغ و کوچکی سن در امامت معنای ندارد. و در آن ساقه‌هایی می‌باشد

شاخه دوم

آیات قرآنی در مورد قیام قائم آل‌محمد ﷺ در آن دوساقه وجود دارد

شاخه سوم

در بیان روایت و اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از طریق شیعیان و اهل سنت در مورد قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در آخرالزمان که از نواده‌گان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حضرت عیسی علیه السلام همراه او می‌باشدو روایات گوناگون در مورد دجال و اتفاقهای که بر دجال افتاد که این شاخه مشتمل بر چند ساقه می‌باشد

شاخه چهارم

در مورد امکان بودن غیبت عدم نبودن آن و از جمله کسانی که غیبت داشتن که آنان از پیامبران و اوصیاء علیهم السلام بودند و در مورد کسانی که عمر طولانی داشتند که در آن دو ساقه وجود دارد

شاخه پنجم

در بیان اخبار و روایت‌های در مورد مادر گرامی و مبارک آن بزرگوار و زمان تولد و اعتراف بعضی از اهل سنت به ولایت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف و کسانی که در زمان پدر بزرگوارش علیه السلام و بعد از شهادت پدر بزرگوارش علیه السلام در غیبت صغری ایشانرا ملاقات کردند و معجزات و توقیعات آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

شاخه ششم

کسانی که در غیبت کبرا با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ملاقات کرده‌اند

شاخه هفتم

در مورد روایات و اخبار گوناگون که از اهل سنت نقل شده در مورد اثبات وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که در این زمان در غیبت به سر می‌برد و هنگامی که ظهور کند زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه پر از ظلم و ستم شده باشد. و همانا ما تعدادی از معترفین به ولادت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از اهل‌سنت که آنرا در ساقه سوم از شاخه پنجم ذکر کرده‌ایم و در اینجا برای حسن ختام و حاجت مقداری از آن را ذکر می‌کنیم

شاخه هشتم

آیات و روایات گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و اهل عرفان و حساب و کاهنان و خاصه و عامه که در آن ساقه‌هایی می‌باشد

شاخه نهم

آن چرا که در زمان رجعت حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه و زمان رجعت سایر امامان معصوم علیهم السلام اتفاق می‌افتد که شامل دو ساقه می‌باشد

شاخه دهم

در مورد رجعت امامان معصوم علیهم السلام که در آن ساقه‌هایی می‌باشد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

مقدمه مؤلف

خداوندا تو را سپاس می‌گوییم ای کسی که ما را به حجتهای آشکار (امامان معصوم علیهم السلام) و نعمت پیش رو، اختصاص نموده است. کسانی که آفرینش به واسطه آنان روزی داده می‌شود و بوسیله آنان ازجانب خداوند متعال آسمان و زمین ثابت گشته است که اگر آنان از جانب خداوند نبوده‌اند زمین همراه اهلش نابود و ویران می‌گشت. خداوندا تور ا شاکر هستیم که ما را دوست دار آخرین وصی و جانشین و برگزیده خود قرار داده‌ای و ما را بوسیله غیبت آن بزرگوار مورد امتحان وآزمایش قرار داده‌ای و بر منتظران مؤمن بردولت وحکومت آن موعود الهی منت نهاده و آنان را چنین در قرآن کتاب آسمانی خود توصیف نموده که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[1] **((پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند)**. سلام و درود و رحمت برآخرین سلاله نبوت و رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که بر امت برای هدایت و رهبری و رحمت مبعوث گشته و بشارت دهنده به رجعت و انذار کننده غیبت و دولت ذکر شده و قیام وسلطنت آن همان‌گونه که خداوند به آن دستور داده که در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾[2] **(و روزهای خداوند را به آنان یادآوری کن)** و بر خاندان و عترت پاک و مطهرش هدایت کننده گان و پیشوایان و رهبران معصوم و با کرامت و لعنت خداوند بر دشمنان آنان از همینک تا روز قیامت باد. اما بعد از آن: این بنده که درخواست کننده بخشش و مرحمت خداوند پروردگارش که از همه چیز بی‌نیاز است، علی فرزند مرحوم زین العابدین

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲

۲. سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام: آیه شریفه ۵

بارجینی یزدی حائری می‌گوید: بعد از اقامتم در شهر مقدس حائر که هزاران درود و سلام بر ساکنان آن باد خیلی دوست داشتم که یک کتاب مستقل و جامع در مورد سرور و مولای ما حضرت ولی‌عصر قطب‌عالم امکان نجم ثاقب حضرت امام مهدی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به رشته تحریر دربیاورم. ولی فرصتی برای آن نداشتم و زمان برای من یاری نمی‌کرد و آن به خاطر گذر زمان و مشغول بودن به افکار و کثرت کارهایم می‌باشد. تا اینکه از کتاب جامع خودم به نام (حدائق الجنان فی ذکر ما ینبغی أن یطلع علیه الإنسان) فارغ شدم که چندین جلد از آن چاپ شد و در دسترس علاقمندان قرار گرفت و در همان وقت به خاطر و ذهن من آمد که فصلی و یا بخشی از آن را مختص به شرح مختصری بر زندگی نامه قطب عالم هستی حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بدهم و من در همان حال نوشتن بودم که یکباره فرصت زیادی به من دست داد و خود را در خواب در جای بسیار وسیعی دیدم که مرا از تمام چیزها جدا کرده بود و خود را تک و تنها یافتم و تمام درها بر من بسته شده و غیر از خداوند متعال هیچ انیس و مونسی نداشتم پس دلم تنگ شده بود و غم و اندوه سرتاسر وجودم را فرا گرفته بود وکسی را نزد خود نمی‌یافتم تا اینکه از شدت دل تنگی وغم و اندوه فراوان دلم به سطوح آمد و دست به دعا به سوی خداوند جلیل القدر و بی‌نیاز کردم و قطب عالم هستی امام عصر و زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسل کرده و آن بزرگوار را واسطه خود قرار دادم و عهد بستم که اگر از آن نگرانی و غم و اندوه خارج شدم کتاب جامع و بزرگی در مورد آن قطب عالم امکان حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بنویسم که از تمام کتابهای که در مورد قطب عالم هستی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که به رشته تحریر نگاشته شده است پیشی کند! پس حاشا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن دُردانه امام حسن عسگری علیه السلام مرا قبل از اتمام این کتاب ازعنایات خاصه خود محجوب گرداند پس به عهدی که داده بودم مایه عمل قرار دادم و سعی و کوششهای زیادی کردم تا به نتیجه مطلوب رسیدم و نتیجه آن سعی و کوششهای زیاد این کتاب جامع و بزرگ می‌باشد که در پیش دارید و برهان قاطع و آشکار و کتابی که در مورد آن عهد بسته بودم و بهشت برین (جنة المأوی) را از نوشتن این کتاب تضمین کردم که این سطرها و نوشتها وکتابی نوشته شده در صحفه‌ای گسترده که اندوه و نگرانی را از منتظران دور می‌کند و برای کسانی که در پی حقیقت هستند هدایت و رهبری می‌کند و این کتاب دریاچه‌ای است که تضمین و ضمانت کتابهای همچون بحارالأنوار و عجائب‌الاثار و ینابع الأخبار بلکه عیون الاخبار و کشف الاستار عن وجه الغیبة الإلهیة و چشمان تیزبین و خیره کننده‌ای برای کتابهایی مانند بحرالابیض و جزیرة الخضراء و هدایت کننده به سوی راه مستقیم و به برهانی

همچون برهان احقاق حق و درالنظیم و شمشیری با فتحهای کتاب عوالم الغیبة و تیغ برندهای برای بریدن طنابهای بسیار زخیم برای شیعیان و فروع آن خانه سلام و دار سلام می‌باشد که در آن ثمره‌های بسیار زیبا و میوه‌های بسیار خوشمزه و گوارا که دارای شاخه‌های نورانی و درخشان و گل‌های بسیار زیبا و میوهای گوناگون و آشکار که نام آنرا درخت مبارک قرار دادم ولی هنگامی که دیدم کوردلان و طاغوتیان زمان و علمای بی‌علم و غیره که در مورد وجود نازنین قطب عالم امکان امام عصر و زمان‌ؑ و غیره اشکالتی بی‌اساس گرفتند نام آنرا تغییر دادم و آنرا به نام (الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب) قرار دادم و آنرا در چند بخش و شاخه‌های مجزا قرار دادم.

شاخه اول(بخش اول): در مورد اینکه زمین از حجت خالی نمی‌ماند و هرکه از دنیا برود در حالی که امام معصوم زمان خویش را نشناسد و نشانه امام و شناخت و دیگر صفات امام معصوم؛ و همانا امامت در صلبها پشت به پشت یعنی امام بعد از امام می‌باشد و در برادر و عمو نیست مگر امام حسن و امام حسینؑ و بلوغ و کوچکی سن در امامت معنای ندارد. و در آن ساقه‌هایی می‌باشد.

ساقه اول(فصل اول): در این (فصل) می‌خوانید که زمین ازحجت خداوند خالی نمی‌ماند و اینکه هرکه از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد و همچنین نشانه‌های امامت و شناخت و معرفت امام و دیگر صفات آن که درآن چند میوه وجود دارد.

میوه اول: در اینجا می‌خوانید که زمین از حجت خداوند خالی نمی‌ماند.

میوه دوم: در مورد هرکه امام زمان خویش را نشناسد.

میوه سوم: در مورد حال و احوال و نشانه‌های امام.

میوه چهارم: در مورد صفات امام.

میوه پنجم: در مورد شناخت امام.

ساقه دوم (فصل دوم): و همانا امامت در صلبها پشت به پشت یعنی امام بعد از امام می‌باشد و در برادر و عمو نیست مگر امام حسن و امام حسینؑ.

ساقه سوم(فصل سوم): بلوغ و کوچکی سن در امامت معنای ندارد.

شاخه دوم: فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم در مورد قیام قائم آل‌محمدؑ می‌باشد که در آن دو ساقه و دو میوه می‌باشد.

ساقه اول: فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم در مورد قیام قائم آل‌محمدؑ می‌باشد و روایات گوناگون در مورد این موضوع.

میوه اول: در مورد بیان و تفسیرآیه نور و کلمه غیب که به قائم آل‌محمدعجّ اشاره می‌کند.
میوه دوم: در مورد تفسیر سوره مبارکه قدر وعصر که درشأن آن بزرگوارنازل شده است.
ساقه دوم: فرمایشات خداوند در مورد قیام قائم آل‌محمدعجّ در کتابهای آسمانی پیامبران پشینعلیهم‌السلام.

سفره: در مورد بیان کتابهای زمان قدیم (العهد العتیق) و زمان جدید (**عهد الجدید**)

شاخه سوم: در مورد روایتهای گوناگون از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد وجود نازنین و مبارک امام عصر حضرت مهدیعجّ و قیام آن بزرگوار در آخرالزمان که ایشان از سلاله پاک و ذریه مطهر حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام می‌باشد که حضرت عیسیعلیه‌السلام همراه آن بزرگوار قیام می‌کند و در مورد وجود بودن دجال که در آن چند ساقه می‌باشد.
ساقه اول: روایت گوناگون از راه اهل سنت: نقل از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتعلیهم‌السلام در مورد قیام مهدی قائم آل‌محمدعجّ از نسل حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام در آخرالزمان می‌باشد.
ساقه دوم: در مورد وجود مبارک قائم آل‌محمدعجّ و قیامش از فرزندان حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام از طریق شیعیان نقل: از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتعلیهم‌السلام.
ساقه سوم: در مورد آیات قرآنی که بوسیله امامان معصومعلیهم‌السلام تفسیر شده همراه نام آنان.
ساقه چهارم: روایات گوناگون از طریق اهل‌سنت با استناد از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصومعلیهم‌السلام
ساقه پنجم: روایات گوناگون از طریق شیعیان با استناد از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصومعلیهم‌السلام.
ساقه ششم: در مورد کتاب قدیمی که در زیر کعبه معظمه در زیر سنگ در زمان عبدالله بن زبیر پیدا شد که در آن بیان حال و احوال پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصومعلیهم‌السلام ذکر شده است.
دو گل:
گل اول: در مورد دعای قس بن ساعده درباره رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصومعلیهم‌السلام ده سال قبل نبوت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله .

گل دوم: در مورد اینکه امامان معصومعلیهم‌السلام دوازده تا می‌باشند با دلایل وراههای اثبات آن!
ساقه هفتم: پیش گویی‌های از کتاب جفر و حساب در مورد قیام قائم آل‌محمد عجّ.
ساقه هشتم: در مورد پیش گوئی‌های کاهنان معبد و گذشتگان در مورد امامان معصومعلیهم‌السلام و قیام قائم محمد عجّ.
ساقه نهم: روایت که از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده درباره دجال و نشانه‌های او.

ساقه دهم: امامان معصوم‌علیهم‌السلام که دوازده نفرمی باشند در نسل بنی امیه و بنی‌عباس انطباق نمی‌یابد مگر در بنی فاطمه‌علیها‌السلام می‌باشد.

ساقه یازدهم: در مورد اکراه تاریخ گذاشتن برای ظهورش بعد از نا امیدی و نهی از اینکه نام اصلی آن جناب را بر زبان آوردن و واجب بودن برخاستن از جا هنگامی که لقب قائم آورده شود و در آن چند میوه می‌باشد.

میوه اول: در مورد اکراه تاریخ گذاشتند برای ظهورش بعد از نا امیدی.

میوه دوم: نهی از اینکه نام اصلی آن جناب را بر زبان آورد[ن]

میوه سوم: واجب بودن برخاستن از جا هنگامی که لقب قائم آورده شود.

شاخه چهارم: در امکان بودن غائب بودن و عدم دوری آن، پیامبران و اوصیاء و اولیاء‌علیهم‌السلام که از قوم خود غائب شدند، در مورد کسانی که عمر طولانی داشته یودند که مشتمل بر دوساقه (دو فصل) می‌باشد.

ساقه اول: در امکان بودن غائب بودن و عدم دوری آن.

ساقه دوم: در مورد کسانی که عمر طولانی داشته بودند.

شاخه پنجم: روایات گوناگون از راه اهل سنت در مورد مادر بزرگوار ایشان و کسانی که در زمان حیات پدر بزرگوارش‌علیه‌السلام و بعد از پدرش در غیبت صغرا ایشانرا دیده و نماینگان و سفیران آن جناب، توقیعات صادر شده از آن جناب و معزات آن بزرگوار که مشتمل بر چند ساقه می‌باشد.

گل خوشبو: این را برای کسانی که به زیارت امام رضا‌علیه‌السلام رفته‌اند و به عروة الوثقی چنگ زده‌اند هدیه قرار داده‌ام.

ساقه اول: در مورد مادر بزرگوار ایشان.

ساقه دوم: روایات گوناگون در مورد ولادت آن بزرگوار.

ساقه سوم: در مورد بعضی ازاهل سنت و غیره که به ولادت آن جناب اعتراف کرده اند.

ساقه چهارم: در مورد کسانی که آن جناب را در زمان حیات پدر بزرگوارش‌علیه‌السلام دیده اند.

ساقه پنجم: در مورد کسانی که آن جناب را بعد از پدر بزرگوارش‌علیه‌السلام در غیبت صغرا ملاقات کرده یا دیده اند.

ساقه ششم: در بیان بعضی ازمعجرات آن حضرت.

ساقه هفتم: در مورد نائبان و سفیران آن حضرت.

ساقه هشتم: در مورد کیفیت غیبت وچگونگی استفاده مردم از آن حضرت در زمان غیبت.

ساقه نهم: در مورد توقیغات از ناحیه مقدسه.

میوه: در مورد کسانی که معجزات آن جناب را مشاهد کرده و ایشان را ملاقات نموده اند.

ساقه دهم: انتظار فرج و مدح کردن شیعیان در زمان غیبت و اعمالی که بایستی در زمان غیبت انجام داده شود.

ساقه یازدهم: در مورد شمائل و خصلتها و نامها و القاب و کنیه‌های آن بزرگوار که در آن چند میوه وجود دارد.

میوه اول: شمائل.

میوه دوم: [illegible]

میوه سوم: در مورد نامها و القاب و کنیه‌های آن حضرت.

شاخه ششم: در مورد کسانی که ادعاء می‌کنند که آن حضرت﷣ را در زمان غیبت کبری ملاقات کرده‌اند که در این جا سه میوه وجود دارد.

میوه اول: در مورد دریای سفید و جزیره خضراء.

میوه دوم: در مورد دعای عهد و زیارت آن بزرگوار.

میوه سوم: در مورد شمشیری که حضرت عبد المطلب﷣ آنرا در هنگام حفر کردن چاه زمزم پیدا کرده بود که گفته می‌شود این شمشیر امام زمان﷣ می‌باشد.

شاخه هفتم: در مورد روایاتی ازاهل سنت و شیعه در مورد وجود آن حضرت که ظهور خواهد کرد و زمین را پرازعدل و داد خواهد نمود همان‌گونه که پرازظلم و ستم بود.

شاخه هشتم: در مورد نشانه‌های ظهور قائم آل‌محمد﷣ از آیات و روایات از امامان معصوم﷣ واهل عرفان وحساب و کاهنان از طریق اهل سنت و شیعیان و امامیه و غیره که دارای چند ساقه می‌باشد.

ساقه اول: در مورد آیاتی که رابطه نشانه ظهور آمده است.

ساقه دوم: روایتهای گوناگون از رسول خداﷺ و امامان معصوم﷣ در رابطه با نشانه‌های ظهور.

میوه: دررابطه اعتقاد محض به غیبت و ظهور و رجعت امامان معصوم﷣.

ساقه سوم: روایات و پیش گویهای از اهل عرفان و حساب و کاهنان در رابطه نشانه‌های ظهور.

گل: در رابطه روایاتی از امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ در رابطه ظهور در پنج شعر.

ساقه چهارم: این باب را به نام باب گلها نام نهاده‌ام و نشانه‌های ظهور و روایت مفضل بن عمر در رابطه نشانه‌های ظهور و زمان ظهور و رجعت امامان معصوم﷣ که مشتمل بر چند گل می‌باشد.

گل اول: در مورد خطبه‌ای که آنرا در بصره ایراد کرد که به خطبه بیان معرف گشت.

گل دوم: در مورد خطبه‌ای که در مسجد کوفه آنرا ایراد کرد که آن نیز به خطبه بیان معروف شد.

گل سوم: خطبه التنجیه که در آن نشانه‌های ظهور ذکرشده است.

گل چهارم: در مورد حدیثی که مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

شاخه نهم: در رابطه آن چرا که در زمان ظهور و رجعتش و رجعت سایرامامان معصوم علیهم السلام و بعد از ظهور اتفاق می‌افتد که مشتمل بر دو ساقه می‌باشد:

ساقه اول: در مورد اتفاقاتی که در زمان امام زمان علیه السلام اتفاق می‌افتد.

ساقه دوم[1]: در مورد رجعت امامان معصوم علیهم السلام که در آن شاخه‌هایی می‌باشد. شاخه اول: درباره اینکه رجعت در امتهای پیشین و پیامبران و اوصیاء آنان اتفاق افتاده است که در این امت نیز می‌باشد که دو میوه دارد:

میوه اول: در مورد آیات قرآنی که به رجعت گذشتگان اشاره کرده است.

میوه دوم: در مورد روایت‌های گوناگون درباره اینکه رجعت در امتهای پیشین اتفاق افتاده است.

شاخه دوم: در مورد آیات قرآنی که در مورد رجعت به صورت عمومی اشاره کرده است

شاخه سوم: درباره آیاتی که به صورت مختص در مورد رجعت اشاره کرده است.

شاخه چهارم: در مورد روایتهای گوناگون درخصوص رجعت امامان معصوم علیهم السلام.

میوه: در مورد قصیده‌ای از علماء بغداد در مورد اشکال گرفتن به وجود نازنین امام زمان علیه السلام و غیبت ایشان و جواب آن از نوه مرحوم شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء.

و من در هر باب به صورت مکرر روایاتهای از لحاظ لفظی و معنوی استناد و رجال از روایتهای ذکر شده و صحاح مشهور و منقول و اعتماد و اتکاء به روایت گران مورد اعتماد و مورد قبول ذکر کرده‌ام. و سپاس و ستایش مخصوص خداوند تبارک و تعالی منزه است اول و آخر و درود و رحمت خداوند متعالی بر خاتم پیامبران و شریفترین سفیران خود محمد مصطفی و عترت پاک و مطهر و پاک سیرت تو باد.

علامه شیخ علی یزدی حائری

---

۱. در کتاب به مرور خواهد آمد که مؤلف کتاب قدس سره این ساقه را به شاخه دهم نام گذاری کرده است و برای آن شاخه‌ها و ساقه‌های متعددی دیگر قرار داده است برای اطلاع بیشتر به ج ۲ ص ۳۳۰ مراجعه کنید.

شاخه اول

در مورد اینکه زمین از حجت خالی نمی‌ماند و هر که از دنیا برود در حالی که امام معصوم زمان خویش را نشناسد، و نشانه امام و شناخت و دیگر صفات امام معصوم؛ و [illegible] [illegible]شت یعنی امام بعد از امام می‌باشد و در برادر و [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بلوغ و کوچکی سن در امامت معنای ندارد . و در آن ساقه‌هایی می‌باشد.

ساقه اول

در مورد اینکه زمین بدون حجت خالی نمی‌ماند و هر که از دنیا برود در حالی که امام معصوم زمان خویش را نشناسد و نشانه امام و شناخت و صفات کامل امام معصوم علیه السلام که در این ساقه‌ها میوه‌های وجود دارد

میوه اول:

در مورد اینکه زمین بدون حجت خالی نمی‌ماند

خداوند متعال در این باره در سوره مبارکه رعد می‌فرماید: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[1] **(ای پیامبر! تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (:و اینها همه بهانه است، نه برای جستجوی حقیقت)).** و همچنین خداوند عزوجل در سوره مبارکه قصص می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾[2] **(ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند).**

در کتاب معالم الزلفی: نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: اگر در روی زمین دو نفر باشد قطعاً یکی از آن دو نفر امام خواهد بود. و نیز فرمود: آخرین کسی که از دنیا می‌رود امام خواهد بود تا هیچ کس بر خداوند عزوجل حجت نکند که او را بدون امام و رهنما

---

۱. سوره مبارکه الرعد: آیه شریفه۲۷

۲. سوره مبارکه القصص: آیه شریفه ۵۱

و پیشوا ترک کرده است. و احادیث زیادی به این مضمون از راه مختلف ذکر شده است.

در کتاب الاربعین نقل شده با استناد از امام محمد باقرعليه‌السلام که فرمود: اگر زمین یک روز خالی از امامی از خانواده ما باشد اهلش را فرو می‌برد و خداوند مردم را به بدترین و سخت‌ترین عذاب شکنجه می‌کند. خداوند ما را حجت در روی زمین قرار داده و امان برای اهل زمین هستیم تا وقتی ما در میان آنها باشیم از فرو بردن در امان هستند. اگر خداوند تصمیم بگیرد که مردم را به هلاکت برساند به اهل زمین مهلت نخواهد داد و ما را از میان آنها بر می‌دارد و بلند می‌کند آنگاه آنچه بخواهد و دوست داشته باشد انجام می‌دهد.

و در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام فرمود: وقتی که مدت نبوت آدمعليه‌السلام پایان یافت و عمرش به پایان رسید خداوند به او وحی کرد که ای آدم عمرت پایان یافته دقت کن هرچه در نزد تو از دانش و ایمان و میراث نبوت و آثارعلمی و اسم اعظم است در اختیار فرزند خود هبه الله قرار ده من زمین را خالی از دانائی که راهنمای به بندگی و دین من باشد نمی‌گذارم او سبب نجات پیروان خود خواهد بود.

و در بحارالأنوار آمده است: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام فرمود: زمین از پیشوا و برپا کننده و راهنما به نشانه‌ها و دلائل خداوند خالی نمی‌ماند یا آن (حجت خداوند) ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان تا دلائل و براهین خداوند باطل نگردد.

و در همان کتاب مذکور آمده است: نقل شده از امام محمد باقرعليه‌السلام که فرمود: به خدا قسم خداوند متعال از زمانی که حضرت آدمعليه‌السلام را قبض روح کرد زمین را ترک نکرد مگر اینکه در آن امام و پیشوایی قرار داد که مردم را به سوی خداوند هدایت می‌کند و او حجت خداوند بر بندگانش می‌باشد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام که فرمود: همانا خداوند زمین را خالی از عالمی که عارف به زیادی و نقصان باشد نمی‌گذارد اگرمؤمنین چیزی به دین بیفزایند آنها را متوجه نماید و اگر چیزی کم کنند برایشان تکمیل نماید فرمود دین را کامل بگیرید اگر این طور نبود امر بر مؤمنین مشتبه می‌گردید و فرقی بین حق و باطل نمی‌گذاشتند.

و نیز در همان کتاب نقل شده از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله که فرمود: همانا مثل اهل بیتمعليهم‌السلام در امتم که مثل ستارگان آسمان می‌باشند هرگاه یک ستاره غروب کند دیگری طلوع می‌کند.

و درکتاب اصول کافی: نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام که فرمود: حجت خداوند برمردم تمام نمی‌شود مگر بوسیله امام زنده تا شناخته شود.

و در همان کتاب: نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام که فرمود: حجت قبل از آفریده

شدن حضرت آدمؑ و همراه آفریده‌ها و بعد از آنها صاحب الأمرؑ می‌باشد.

و نیر در همـان کتـاب آمـده اسـت: از امـام صـادقؑ پرسـیدم: آیـا زمـین بـدون امـام معصومؑ باقی می‌ماند؟ فرمود: خیر. پرسیدم: آیا در زمین دو امام معصومؑ در یـک زمـان واحد قرار می‌گیرند؟ فرمود: خیر، مگر اینکه یکی از آنها صامت باشد یعنی سخن نگوید.

و نیز در همان کتاب آمده است کـه فرمـود: همانـا زمـین بـدون امـام معصـومؑ بـاقی نمی‌ماند مگر امام معصومی در دنیا باشد که هنگامی که مؤمنین چیزی به دیـن اضـافه کننـد آنرا بردارد و اگر چیزی ا زآن کم کنند آنرا برای آنان کامل کند. و نیز فرمود: همچنـان زمـین باقیست مگر اینکه در آ ن برای خداوند حجتی است که حلال و حرام را می‌شناسد و مـردم را به سوی خداوند راهنمائی می‌کند.

و نیز در همان کتاب نقل شده از یکی از معصومینؑ که فرمـود: خداونـد هرگـز زمـین را بدون عالم و دانا (امام) باقی نگذاشته است و اگر چنین نبود حق از باطل شناخته نمی‌شد. فرمـود: همانا خداوند منزه و بزرگتر و عظیمتر از آن است که زمین را بدون امام عادل قرار دهد.

و نیز در همان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقرؑ که فرمود: بـه خـدا قسـم از زمان مرگ حضرت آدمؑ تاکنون خداوند زمین را خالی از امامی کـه موجـب هـدایت مـردم شود نگذارده که حجت خدا است بر بندگان و درآینده نیز خالی ازحجت نخواهد بود.

و در همان کتاب آمده است نقل شده از امام ابی الحسنؑ که فرمود: همانا زمین بـدون حجت خداوند باقی نمی‌ماند و به خدا قسم من آن حجت خداوند می‌باشم.

و نیز در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادقؑ که فرمود: اگر امام و حجت خدا به مدت یک ساعت از زمین برداشته می‌شد می‌دیدی که زمین مانند دریا با اهلش مواج می‌شد.

و در همان کتاب نیز آمده است که از امام رضاؑ پرسیده شد: آیا زمین بدون امـام معصـوم باقی می‌ماند؟ فرمود: خیر.عرض شد: برای ما نقل شده که زمین بدون امام باقی نمـی‌مانـد مگـر اینکه خداوند بر اهل زمین غضب و خشم کند. فرمود: اگر باقی بماند: نابود خواهد شد.

میوه دوم:

(هرکه بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد و در پیشگاه خداوند قرار بگیرد)

در اصول کافی آمده است نقل شده با استناد از محمد بـن مسـلم کـه مـی‌گویـد: ازحضـرت باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: هرکس خداوند را عبادت کند و بدن خود را باعبادت خسته کند امـا بدون اعتقاد بامام عادل که از جانب خداوند تعیین شده تمام رنج و کوشـش او نـامقبول اسـت و

گمراه و سرگردان خواهد بود او مانند گوسفندی است که از جلو چوپان گم شده است و روز خود را تنها میان بیابان به سرگردانی تمام کند همین که تاریکی شب برسد از دور چشمش به گله‌ای می‌افتد که بدون چوپان می‌باشد پس خود را به آن گله می‌رساند آن شب را در خوابگاه این گله می‌خوابد وقتی که سحرگاه که چوپان گله را به حرکت در می‌آورد آن گوسفند متوجه می‌شود این نه آن گله و نه آن چوپان است در سرگردانی و تحیر پا به فرار می‌گذارد به دنبال گله و چوپان خود متحیر و سرگردان. از دور گله ای دیگررا می‌بیند خود را به آن گله میرساند و نزدیک می‌شود اما چوپان فریاد میزند برو گله خود را پیدا کن تو سرگردان و متحیری و از چوپان خود گم شده ای باز با ترس پا به فرار می‌گذارد کسی نیست که او را راهنمائی به چراگاه خود کند او را به گله برگرداند درهمین هنگام گرگ از فرصت استفاده می‌کند و او را از هم می‌درد و می‌خورد همین طورهر کس از این امت دارای امام عادلی که منصور از جانب خداوند است نباشد سرگردان و متحیر است اگر بر چنین حالتی بمیرد کفر ونفاق نموده است. بدان ای محمد بن مسلم که پیشوایان ستمگر از دین خداوند و حق منحرفند خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه کرده‌اند ﴿کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعیدُ﴾[1] (**همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند**). و این همان گمراهی دور و دراز است! و در همان کتاب آمده است نقل شده با استناد از ابی یعفور که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من زیاد با مردم رفت و آمد دارم و تعجب دارم از افرادی که ولایت شما را قبول ندارند و فلان و فلان را قبول دارند برای آنان امانت و صداقت و وفاست و افرای که ولایت و امامت شما را قبول دارند مانند آن افراد امانت و صدق و وفا ندارند.

راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام به حالت غضب بلند شد و به سوی من آمد و فرمود: هیچ دینی ندارد کسی که ولایت کسی که خداوند او را تعیین نکرده را بپذیرد و هیچ سرزنشی برای کسی که ولایت امام عادل که از طرف خداوند تعین شده نیست. عرض کردم: هیچ دینی برای آنان نیست و هیچ سرزنشی برای اینها نیست؟ فرمود: بله، آنان هیچ دینی ندارند و در مورد اینها سرزنشی نیست، آیا فرموده خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ﴾ (**خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد**). یعنی به خاطر قبول کردن ولایت امام

---

۱. سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام: آیه شریفه ۱۸

عادل که از طرف خداوند تعین شده آنان را از تاریکی‌های گناه و معصیت به سوی نور توبه و آمرزش هدایت می‌کند. ﴿وَالَّذینَ کَفَروا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ﴾ **(اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند)**. منظور من این است که آنان در نور اسلام بودند و هنگامی که متولی و پیرو پیشوا ی جائر که از طرف خداوند تعین نشده است که با پذیرفتن ولایت آن از نور و روشنی اسلام خارج و به تاریکی کفر وارد می‌شوند و خداوند آتش جهنم را سزاوار کافران قرار داده است که در این باره فرموده است: ﴿أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ﴾[1] **(آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند)**.

و در همان کتاب نیز نقل شده باستناد که فرمود: خداوند حیاء ندارد که عذاب دهد امتی که پیرو امام و پیشوای که از جانب خداوند تعیین نشده باشند هر چند که اعمالشان نیک باشد. و خداوند حیا دارد از امتی که پیرو امام معصوم که از جانب خداوند تعیین شده است باشند که آنها را مجازات دهد هرچند که اعمالشان بد باشد.

و در همان کتاب آمده است نقل شده با استناد از فضیل بن یسار که می‌گوید: روزی حضرت صادق علیه السلام قبل ازآنکه چیزی به ما بگوید فرمود: پیامبر اکرم فرمود: «**من مات و لیس علیه امام مات میتة جاهلیه**» **(هرکه بمیرد و امام (معصوم وعادل) برای خود اختیار نکرده باشد مانند مردم جاهلیت کافر و بی‌دین از دنیا رفته است)**. عرض کردم: آیا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است؟ فرمود: بله به خدا قسم چنین فرمود. عرض کردم: پس هر که بدون امام از دنیا برود کافر و بی‌دین مرده است؟ فرمود: بله. و در همان کتاب آمده است که ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد: فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر که از دنیا برود و امام معصومی اختیار نکرده باشد به مرگ جاهلیت مرده است) پرسیدم؟ عرض کردم: مرگ کفر (یعنی کافر مرده است).فرمود: به مرگ گمراهی. عرض کردم: هرکه در این روزگار از دنیا برود و امامی برای خود اختیار نکرده به مرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: بله.

و در همان کتاب آمده است: که شخصی از امام رضا علیه السلام پرسید: به من بفرمائید کسی که حق و منزلت شما را نشناسد و بداند که شما از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشید و با شما دشمنی کند، آیا مجازات او با دیگر مردم مساوی است؟!

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۵۷

و در همان کتاب آمده است نقل شده با استناد از ابی نصر که می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که از شما باشد و با شما دشمنی کند و کسی که ازغیرشما باشد و با شما دشمنی کند مساوی هستند؟ فرمود: دشمنی که از خود ما باشد دو گناه دارد و نیکوکار از ما نیز دو پاداش دارد.

میوه سوم:

در مورد احوال و کیفیت و نشانه‌های امامت.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد ازحکم بن عتبه که می‌گوید: خدمت حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام رسیدم ایشان به من فرمود: آیا می‌دانی نشانه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بوسیله آن قاتل خود را می‌شناخت و از کارهای بزرگ که به مردم اطلاع می‌داد خبرداشت چه بود؟ حکم می‌گوید من در دل با خود گفتم: به مقداری از علم حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام اطلاع یافتم و بوسیله آن از این کارهای بزرگ مطلع می‌شوم عرض کردم: نه به خدا اطلاع ندارم آن چیست بفرمائید! فرمود: به خدا سوگند این آیه بود ﴿وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِیٍّ﴾[1] **(و ما پیش از تو هیچ پیامبری و رسول نفرستادیم)**. (و لا محدث) (و نه محدث) حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام محدث بود. پس به مردی که به آن عبدالله بن زید که برادر مادری علی بود عرض کرد: سبحان الله محدث هستند مانند کسی که گویا منکر این مطلب باشد، پس امام محمد باقر علیه السلام رو به او کرد و فرمود: اما به خداوند قسم ای پسر مادرت این مطلب را می‌دانست وقتی این سخن را فرمود آن مرد ساکت شد. سپس فرمود: این مطلب بود که ابوالخطاب را به هلاکت رسانید چون فرق بین محدث و پیامبر را نمی‌دانست.

و در کتاب بحارالأنوار آمده است نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام محدث و سلمان محدث بود. گفته شد نشانه و دلیل آن چه بود؟ فرمود: فرشته‌ای به نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌آمد و به او چنین و چنان می‌گفت.

و در همان کتاب آمده است: مردی نقل می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا حضرت علی علیه السلام محدث بود، من به نزد اصحاب خود رفتم و به آنها گفتم: یک چیز بسیار عجیبی برای شما آورده ام! به من گفتند: آن چیزعجیب چیست؟ گفتم: شنیدم امام

---

۱. سوره مبارکه حج، آیه شریفه ۵۲

محمد باقر(ع) فرمود: حضرت علی(ع) محدث بود! به من گفتند: کاری نکردی آیا نپرسیدی که چه کسی با حضرت علی(ع) سخن می‌گفت؟ پس به نزد امام محمد باقر(ع) برگشتم و گفتم: به نزد اصحابم رفتم و در مورد آن چرا که به من فرمودید به آنها گفتم، به من گفتند چرا نپرسیدی که چه کسی با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) سخن می‌گفت؟ به من فرمود: فرشته‌ای با ایشان سخن می‌گفت. گفتم: می‌فرمائید که ایشان پیامبراست؟ راوی می‌گوید: امام محمد باقر(ع) دست خود را تکان داد و فرمود: او مانند رفیق سلیمان(ع) و دوست موسی(ع) و مانند ذوالقرنین است و ایشان فرمود: و درنزد شما مانند آن می‌باشد.

و در کتاب اصول کافی نقل شده از زراره از امام محمد باقر(ع) که می‌فرمود: اگر به علم افزوده نمی‌شد علم ما به پایان می‌رسید. عرض کردم: به شما چیزی افزوده می‌شود که رسول خدا(ص) ا زآن آگاه نیست؟! فرمودند: اگرچنین باشد ابتداء آن علوم به محضر رسول خدا(ص)عرضه می‌شد و سپس به امامان معصوم(ع) و در آخر به ما خواهد رسید.

و در همان کتاب آمده نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: همانا برای خداوند دوعلم است که یکی ازآن علوم را به فرشتگان و پیامبرانش(ع) آشکار کرده است پس هرعلوم و دانشی که به پیامبران و فرشتگان(ع) آشکار کرده به ما آموخته و ازعلومی که مخفی کرده به ما نیز آموخته است و هرگاه خداوند متعال خواست علومی ازعلوم مخفی خود به ما بیاموزد آن علوم را به امامان معصوم(ع) قبل از ما عرضه می‌دارد.

و در کتاب بحارالأنوار، نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: اگر در شب و روز به علوم و دانش و آگاهی ما (امامان معصوم(ع)) افزوده نمی‌شد علوم و دانشی که داریم به پایان می‌رسید.

درهمان کتاب نقل شده که امام صادق(ع) به یحیی صنعانی فرمود: ای یحیی در شبهای جمعه پیشامدی از پیشامدهاست! یحیی صنعانی می‌گوید: عرض کردم: آن پیش آمد چیست؟ فرمود: در شب جمعه به ارواح پیامبرانی(ع) که از دنیا رفته و ارواح اوصیائی که از دنیا رفته و به امامان معصوم(ع) از دنیا رفته و روح امامی که در نزد شماست اجازه داده می‌شود که به آسمان بروند تا اینکه به عرش الهی برسند پس یک هفته در آنجا طواف داده می‌شوند وهرکدام از آنها در کنارهریک از ستونهای عرش الهی دو رکعت نماز می‌خوانند سپس ارواح مطهره به بدنها برگردانده می‌شوند که در آن وقت پیامبران و اوصیاء خشنود و مسرورمی شوند و درآن هنگام امام و وصی معصومی که در نزد شماست به علوم و دانش خودش مانند افزوده

شدن موهای بدنش افزوده میشود.

درکتاب اصول کافی روایت شده با استناد از سیف التمار که می‌گوید: با جمعی از شیعیان در کنار حجر در مکه مکرمه نزد امام صادق‌ؑ نشسته بودیم که ایشان فرمود: جاسوسی و یا کسی ما را می‌پاید؟ ما به چپ و راست و جلو وعقب خود نگاه کردیم وعرض کردیم کسی از ما مراقبت نمی‌کند! پس ایشان سه بار فرمود: به پروردگار کعبه به پروردگار بیت الحرام قسم، اگر من در نزد حضرت موسی‌ؑ و حضرت خضرؑ بودم به آنها می‌گفتم که من داناتر وعالمتر ازآنها هستم و به آنها چیزهای می‌گفتم که در نزد آنها نیست، زیرا به حضرت خضر و حضرت موسی‌ؑ دانشی داده شده که بوده است و به آنها دانش آن چرا هست و آن چرا که تاروز قیامت خواهد افتاد نداده شده است و همانا ما این علوم و دانش را از محضر رسول خداﷺ به ارث برده‌ایم.

و در همان کتاب آمده که ایشان فرمود: همانا من می‌دانم که درآسمانها و زمین چیست و می‌دانم که در بهشت و جهنم چیست و آن چرا که هست و آن چرا که اتفاق خواهد افتاد می‌دانم، پس مقداری مکث کرد و به جمع حاضرنگاه کرد و دید جمعی از آنها از حرفهای آن بزرگوار تعجب کرده‌اند و قادر به پذیرش این سخن نیستند پس ایشان فرمود: همانا من این علوم را از کتاب آسمانی خداوند آموخته‌ام همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ **(ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا حقیقت هرچیز را روشن کند).**

و در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از امام محمد باقرؑ که فرمود: روزی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ در مورد علوم و دانش رسول خداﷺ پرسیدند؟ ایشان فرمود: همانا علم و دانش رسول خداﷺ این است که آن بزرگوار از تمامی علوم و دانش پیامبران پیشین وعلم ودانش آن چرا که هست و آن چرا که اتفاق خواهد افتاد تا روز قیامت آگاهی دارد و قسم به کسی که جانم در ید قدرت اوست، من دانش و علوم رسول خداﷺ و آن چرا که هست و آن چرا که می‌شود را دارم و بین من و روز قیامت فاصله‌ای نیست مگر یک ساعت. و در همان کتاب مذکور آمده است که امام صادقؑ فرمود: به خدا قسم من می‌دانم آن چرا که در آسمانها و زمین و آن چرا که در بهشت و جهنم و آن چرا که هست و آن چرا که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را می‌دانم! سپس فرمود: این دانش را از قرآن کریم آموخته‌ام راوی می‌گوید ایشان دست مبارک خود را باز کرد و فرمود: این چنین علوم و دانش را می‌بینم. سپس فرمود خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ

شَيْءٍ﴾[1] **(ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا حقیقت هرچیز را روشن کند).**

و در همان کتاب نقل شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: امام صادق‌علیه‌السلام به من فرمود: ای مفضل! آیا حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله وعلی و فاطمه و حسن و حسین که درود بی‌پایان خداوند بر آنها باد را به حق معرفت ایشان را شناختی؟ سپس فرمود: ای مفضل!هرکه آن بزرگواران را به حق معرفتشان، بشناسد مؤمن می‌باشد و در درجه رفیع و بلند مرتبه قرار دارد. عرض کردم آن بزرگواران را برای من معرفی کن! فرمود: ای مفضل همانا آن بزرگواران در مورد آن چرا که خداوند متعال آفریده و به وجود آورده آگاهی کامل دارند ازهر لحاظ همانا آن بزرگواران کلمه تقوای و خازنان آسمانها و زمین و کوهها و شن زارها و دریاها می‌باشند و آنها آگاهی کامل دارند که چقدر در آسمان ستاره و فرشته وجود دارد و وزن کوه‌ها چقدر است ومقدار تمام آب دریاها و رود خانه‌ها و چشمه‌ها را می‌دانند **﴿وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاّ فی کِتابٍ مُبِينٍ﴾**[2] **(هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد، مگر اینکه از آن آگاه است؛ و نه هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است)** و آن در دانش و آگاهی ایشان قرار دارد و همانا از آن آگاهی کامل دارند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: همانا من به آن آگاهی پیدا کردم و به آن اقرار و گواهی می‌دهم و به آن ایمان می‌آورم. فرمود: بله، ای مفضل! بله ای پاک سرشت، بله ای پاک، خوب شدی و بهشت برای تو خوب گشته و برای هر مؤمنی نیز خوب و گوارا گشته است.

در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از اصبغ بن نباته که می‌گوید: روزی مردی به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام آمد وعرض کرد: ای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام! همانا من در خفا و ظاهر دوستت می‌دارم. راوی می‌گوید: یک نی در دست حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام بود، پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام آن نی را در زمین فرو برد و به زمین خیره شد و چند لحظه بعد سرمبارک خویش را بالا برد وبه آن مرد فرمود: به خدا سوگند تو دروغ می‌گویی به خدا قسم اسمت را در بین اسم‌ها و صورتت را در بین صورتهایی که بر ما عرضه کرده‌اند ندیده‌ام و همانا گِل وجود توغیر از گِل شیعیان ماست. اصبغ بن نباته می‌گوید: من از فرموده حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام به آن مرد بسیار متعجب و متحییر

---

۱. سوره مبارکه النحل: آیه شریفه ۸۹

۲. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۵۹

شـدم و در همـان تعجـبم بـودم کـه مـردی دیگـر بـه نـزد آن بزرگـوار آمـد و فرمـود: ای امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا قسم من شما را در پنهان و آشکارا دوست مـی‌دارم. پـس امیرالمـؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آن نی را در زمین فرو برد و مدتی به آن خیره شد و سپس سر مبارک خود را بلند کرد و به آن مرد فرمود: راست می‌گویی، همانا گِل وجود تو از گِل شعیان ما است و همانا روح تو از ارواح مؤمنین است که خداوند متعال در هنگام عهد و پیمان از آن همراه ارواح شیعیان ما عهد و میثاق برد و تا روز قیامت هیچ چیز از آن کم و افزوده نخواهد شد، پس آماده باش کـه فقیر خواهی شد، به آن خدای که نفس من در یَد قدرت اوست قسم، شـنیدم رسـول خـدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا فقر به دوستانمان می‌آید همانند سیلی که از ارتفاع زیاد به زمین می‌رسد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امـام صـادق علیه السلام کـه فرمـود: روزی در حـالی کـه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام همراه یاران خود بود مردی بـه نـزد ایشـان آمـد و پـس از سلام کردن عرض کرد: به خدا قسم من شما را دوست دارم و شما را یاری می‌کنم. ایشان بـه او فرمود: تو آن گونه که می‌گویی نیستی! همانا خداوند متعال ارواح را هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید و ارواح دوستان و محبان ما را بر ما عرضه کرد، پس تو را با ارواحی که بر ما عرضه شد ندیدم. راوی می‌گوید: آن مرد ساکت شد و دیگر هرگزنزد امام علی علیه السلام باز نگشت.

و در همان کتاب آمده است نقل شده با استناد از ابی سعید خدری از رمیله کـه مـی‌گویـد: در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به بیماری شـدیدی مبـتلا شـدم و در روز جمعـه دیدم که حالم بهتر شده با خود گفتم: در این روز چیزی بهتر از این نیست کـه در پشـت حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نماز بخوانم پس غسل کـرده و بـه مسـجد رفـتم و پشـت آن بزرگوار نماز خواندم و وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بالای منبر رفت آن درد و ناراحتی دوباره برمن برگشت و بعد از اتمام خطبه و غیره امام علی علیه السلام بیـرون رفـت و مـن بـه دنبال ایشان رفتم پس ایشان به من فرمود: گویا که تو مریض و بد حال می‌باشی؟ عـرض کـردم: بله، وسپس قضیه ناراحتی خودم و اشتیاق نماز خواندن پشت ایشان را تعریف کردم. ایشان به مـن فرمود: هرمؤمن و مؤمنه‌ای که مریض و بیمار شود ما به مرض او مریض مـی‌شـویم وهـر کـس اندوهگین شود ما به حزن او محزون می‌شویم و هر کس دعا بخواند ما برای او آمین می‌گـوییم و برای او دعا و استغفار می‌کنیم. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! فدایت شوم این جریان در مورد کسی است که در نزد شما و افراد شما می‌باشد؟! فرمـود: هرمـؤمن و مؤمنـه‌ای کـه در مشـرق و مغرب زمین هست ما همراه او هستیم و از حال و احوال او باخبر هستیم.

و درکتاب اصول کافی نقل شده با استناد ازمفضل بن عمـر کـه مـی‌گویـد: روزی همـراه

بعضی از دوستان به منزل امام صادقؑ رفتیم وقتی که به آنجا رسیدیم پشت در ایستادیم و اذن دخول خواستیم پس یکباره شنیدم که آن بزرگوار با زبان و لهجه غیر از عربی سخن می‌فرمود گویا ایشان با لهجه و زبان سریانی حرف می‌زدند که یکباره گریه کردند و ما نیز گریه کردیم سپس غلام ایشان بیرون آمد و به ما اذن دخول داد و ما وارد منزل آن بزرگوار شدیم پس من به ایشان عرض کردم خداوند شما را شایسته گرداند ما به نزد شما آمدیم و خواستیم از شما اذن دخول بگیریم وقتی که به منزل شما رسیدیم در کنار در منزل شما ایستادیم و شنیدیم که شما سخن می‌گفتید که حرف زدن شما با زبان و لهجه عربی نبود و فکر کردیم که شما با زبان و لهجه سریانی حرف زدید و یکباره گریه کردید و ما نیز موافق گریه شما گریه کردیم. فرمود: بله! به یاد حضرت الیاس پیامبرؑ افتادم که ایشان از بندگان مخلص خداوند و از پیامبران بنی اسرائیل بود که به یاد ذکر او درسجودش افتادم و گریه کردم. راوی می‌گوید: ایشان با زبان سریانی ذکر سجود حضرت الیاسؑ را به ما گفت که به خدا قسم هیچ راهب و کاهن و غیره مانند حضرت صادقؑ به زبان سریانی مسلط نبود. سپس آن بزرگوار تفسیر ومعنای آن ذکر را به زبان عربی به ما گفت که آن ذکر این بود: (اتراک معذبی و قد اظمات لک هواجری، اتراک معذبی و قد عفرت لک فی تراب وجهی، اتراک معذبی و قد اجتنبت لک المعاصی، اتراک معذبی و قد اسهرت لک لیلی).(خداوندا آیا مرا عذاب می‌دهی در حالی که گلویم را برای مناجات با تو به درد آورده ام؟ خداوندا! آیا مرا عذاب می‌دهی در حالی که به خاطر تو صورتم را بر خاک کشیدم؟ خداوندا! آیا مرا عذاب می‌دهی در حالی که به خاطر تو از گناه و اشتباه اجتناب کرده ام؟ خداوندا! آیا مرا عذاب می‌دهی در حالی که شبها را به خاطر مناجات با تو زنده داری کرده ام؟ پس خداوند متعال بر ایشان وحی کرد و فرمود: سرت را بالا ببرهمانا من تو را مجازات وعذاب نمی‌دهم. عرضه داشت: خداوندا همانا همینک به من می‌گویی که مجازات و عذابم نمی‌دهی اگر عذابم دهی چطور؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من؟ خداوند به او وحی کرد و فرمود: سرت را بالا بیاور من تو را عذاب نمی‌دهم همانا اگر من وعده‌ای دادم به آن وفا خواهم کرد.

و در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از ابوحمزه ثمالی با استناد از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ که فرمود: اگر برای من کرسی و مجلس قضاوت بر پا شود، اهل قرآن را با قرآن قضاوت می‌کردم برای خداوند درخشان گردد و اگر بین اهل تورات با توراتشان قضاوت می‌کردم تا اینکه برای خداوند درخشان گردد و اگر بین اهل انجیل با انجیلشان قضاوت کنم انجیل برای خداوند درخشان گردد و اگر با اهل زبور با زبورشان قضاوت کنم تا

اینکه زبور برای خداوند درخشان گردد، و اگر آیه‌ای در قرآن کریم آمده باشد به شما می‌گفتم که تا روز قیامت چه اتفاقی خواهد افتاد.

و در همان کتاب روایت شده با استناد از ابوحمزه ثمالی از امام صادقعليه‌السلام که می‌فرماید: همانا هنگامی که خداوند متعال لوح را بر حضرت موسیعليه‌السلام نازل کرد که در آن تبیان همه چیز از آنچه هست و آن چرا که تا روز قیامت خواهد بود نوشته شده بود وقتی که هنگام رحلت حضرت موسیعليه‌السلام فرا رسید به حضرت موسیعليه‌السلام وحی شد که الواح را که آن از زبرجد از کوهی از بهشت بود در فلان کوه قرار دهد پس حضرت موسیعليه‌السلام به کوه منظور رفت و یکباره آن کوه به اذن خداوند متعال برای حضرت موسیعليه‌السلام شکافته شد و حضرت موسیعليه‌السلام به دستور خداوند متعال آن الواح را در کوه قرار داد و کوه به اذن خداوند عزوجل بسته شد و همچنان آن الواح به صورت امانت در نزد آن کوه بود تا اینکه حضرت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله به پیامبری مبعوث شد. در آن هنگام گروهی از اهالی یمن که می‌خواستند برای دیدار رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله به مدینه منوره بیایند از آن کوه گذشتند که یکباره کوه به اذن خداوند متعال شکافته شد و الواح نمایان شدند پس آنها الواح را برداشتند و در دل آنها از جانب خداوند متعال الهام شد که آن الواح را باز نکنند و از باز کردن آن ترسیدند تا اینکه به دست حضرت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله برسانند. جبرئیل امینعليه‌السلام ازجانب خداوند متعال بر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد و داستان آن قوم و آن چرا که برای آنها اتفاق افتاده تعریف کرد. وقتی که آن گروه به نزد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله رسیدند آن بزرگوار قبل از اینکه آن قوم چیزی بگویند در مورد آن چرا که پیدا کردند سوال کرد؟ آنها با تعجب به ایشان گفتند: از کجا می‌دانستی که ما چنین و چنان پیدا کردیم؟ پس حضرت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله به آنها فرمود: همانا خداوند متعال پروردگار من مرا از آن آگاه ساخته و آن چرا که پیدا کرده‌اید الواح می‌باشد. پس آن گروه بی‌درنگ ایمان آوردند وعرضه داشتند ما نیز گواهی می‌دهیم که تو رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشی وسپس الواح را به ایشان دادند، پس آن بزرگوار الواح را باز کرد و آنرا دید و خواند و دید که آن الواح به زبان عبرانی نوشته شده بود. سپس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله به دنبال حضرت علیعليه‌السلام فرستاد و الواح را به ایشان داد و فرمود: این الواح را بگیر که در آن علم اولینها و آخرینها جا دارد و این الواح حضرت موسیعليه‌السلام می‌باشد و همانا خداوند متعال به من امر فرموده که این الواح را به تو بدهم.حضرت علیعليه‌السلام عرض کرد یا رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله ! من خوب نمی‌توانم این الواح را بخوانم؟! حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله به ایشان فرمود: همانا جبرئیل امینعليه‌السلام از

جانب خداوند به من امر کرده که به تو بگویم که این الواح را امشب درهنگام خواب زیر بالش خود بگذاری و بخوابی و وقتی که صبح بیدار شدی تمام آن چرا که در آن می‌باشد به اذن خداوند جلیل از بر خواهی داشت. پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آن شب الواح را در زیر بالش خود گذاشت و خوابید وقتی صبح از خواب بیدار شد خداوند متعال همه چیزآنرا به ایشان آموخت.پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام امر کرد که آن الواح را در پوست گوسفند (یا به قول دیگر پوست گاو) نسخه برداری کنند که نام آن جفر است که در آن علم و دانش اولینها و آخرینها وجود دارد که همانا الواح موسی علیه السلام و عصاء موسی علیه السلام در نزد ما می‌باشد و همانا ما وارثان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمودند: همانا ما امامان معصوم علیهم السلام درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت ومعدن علم ودانش و جایگاه رسالت ومحل رفت وآمد فرشتگان وجایگاه اسرارخداوند هستیم و همانا ما امانت و ودعیه خداوند در نزد بندگانش هستیم و ما حرم بزرگ خداوند هستیم و ما عهد و پیمان و میثاق خداوند هستیم که هرکه به عهد و پیمان ما وفادار باشد به درستی به عهد و پیمان خداوند وفا کرده و هر که به آن وفادار نباشد قطعاً به عهد و پیمان خداوند وفا نکرده است.

و در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: به خداوند قسم که همانا من تمام کتاب خداوند را مانند کف دستم می‌دانم که در آن علم و دانش آسمان و زمین و آن چرا که هست و آن چرا که اتفاق خواهد شد می‌باشد که این همان فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿تِبْیانًا لِکُلِّ شَیْءٍ﴾[1] **(ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا حقیقت هرچیز را روشن کند).**

و در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از عبدالرحمان بن کثیر که می‌گوید امام صادق علیه السلام آیه شریفه ﴿قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَاآتیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾[2] **(و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود (اصف بن برخیا) گفت: که من پیش از آنکه چشم بر هم بزنی تخت را به اینجا می‌آورم).** تلاوت نمود سپس انگشتان دست مبارک خود را باز کرد و روی سینه مبارک خویش قرار داد و فرمود: همانا تمام علوم و دانش کتاب در نزد ماست.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: همانا اسم اعظم

---

۱. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۸۹

۲. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۴۰

خداوند دارای هفتاد و سه حرف می‌باشد و آصف بن بریخا وصی حضرت سلیمان بن داود علیه السلام فقط یک حرف ازآن را می‌دانست که با آن یک حرف سخن گفت و بین خودش تا کاخ بلقیس شکافته شد تا اینکه تخت بلقیس را به نزد حضرت سلیمان آورد و دوباره زمین به حالت خود برگشت و آن اتفاق کمتر ازیک چشم برهم زدن بود و همانا درنزد ما هفتاد ودوحرف از اسم اعظم خداوند متعال می‌باشد و یک حرف دیگر در نزد خداوند متعال می‌باشد که غیرازخداوند کسی ازآن با خبر نیست که درعلم غیب خداوند قرار دارد و نیست حولی و نیست قوتی مگر به حول و قوت خداوند بلند مرتبه و بزرگ. و در کتاب اصول کافی آمده است نقل شده با استناد که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا الواح موسی و عصاء موسی علیه السلام در نزد ماست و همانا ما وارثان پیامبران علیهم السلام می‌باشیم.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام آمده است هنگامی که حضرت قائم علیه السلام در مکه قیام کند و خواست به کوفه برود پس منادی ندا می‌زند ای یاران با وفا هیچ کس از شما آب و غذا و توشه و غیره با خود حمل نکند و حجر(سنگ) حضرت موسی بن عمران علیه السلام را با خود حمل کنند که آن مانند استخوان شکسته شتر می‌باشد که هر جا برسند و آن را روی زمین بگذارند آب و خوراک همه آنها از زمین به اذن خداوند خارج می‌شود و از آن می‌خورند و می‌آشامند و آن غذا و آب آنها خواهد بود تا اینکه به نجف در کوفه برسند.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از سعید سمان که می‌گوید خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از زیدیها وارد شدند آن دو گفتند: آیا در میان شما امام واجب الإطاعه وجود دارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: نه. آن دو گفتند: بعضی از اشخاص مورد اعتماد به ما گفته‌اند که شما مدعی این مقام هستی آنها را نام بردند اینها شخصیتی پرهیزکار و مورد اعتمادند. امام صادق علیه السلام خشمگین شد و فرمود: من آنها را به چنین چیزی دستور نداده‌ام همین که خشم را در چهره امام صادق علیه السلام دیدند از آنجا خارج شدند. امام صادق علیه السلام به من فرمودند: آیا این دو را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری آنها از بازاریان خودمان هستند و زیدی مذهبند آنها ادعا دارند که شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن حسن است. فرمود: دروغ می‌گویند خداوند آن دو را لعنت کند به خدا قسم عبد الله بن حسن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو چشم خود ندیده و نه با یک چشم و درنزد پدرش ندیده مگراینکه در نزد علی بن الحسین علیه السلام دیده باشد اگر راست می‌گویند چه علامتی در دسته آن شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله ودر تیغه آن شمشیر چه اثری می‌باشد پرچم و زره وعمامه ایشان در نزد من است اگر این دو

راست می‌گویند چه علامتی در زره پیامبرﷺ است و همچنین پرچم پیامبرﷺ به نام مغلبه در نزد من است و الواح وعصای موسیؑ در نزد من است و انگشترسلیمان بن داودؑ نزد من است و طشتی که حضرت موسیؑ با آن قربانی می‌کرد در نزد من است و آن اسمی که پیامبرﷺ هر وقت درمیان مسلمانان و مشرکین قرار می‌داد تیر ازمشرکین به مسلمانان نمی‌رسید نزد من است و در نزد من است مانند آن صندوقی که فرشتگان آوردند و مسئله سلاح درمیان خانواده ما مانند صندوق است که در بنی اسرائیل بود که درمیان هر خانه آن صندوق بود نبوت در آن خانواده قرار داشت وهمین طور در دست هرکدام از ما سلاح پیامبرﷺ باشد امامت در اختیار اوست. پدرم امام محمد باقرؑ زره پیامبرﷺ را پوشیده بر قامتش بزرگ بود من پوشیدم کمی نزدیک به اندازه بود ولی قائم آل‌محمدؑ ما کسی است که وقتی آن را بپوشد به قامتش درست و کامل است ان‌شاءالله.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقرؑ که فرمود: همانا مثال سلاح (رسول خداﷺ) در نزد ما مانند صندوق عهد در بنی اسرائیل است که به هرجا می‌رفت سلطنت و پادشاهی در آن جا خواهد بود و سلاح به هر خانه از ما وارد شود امامت وعلم و دانش وارد خواهد شد.

و در همان کتاب آمده که نقل شده با استناد که بعضی از اصحاب حضرت امام جعفر صادقؑ از آن حضرت راجع به جفر پرسش نمود. امام صادقؑ فرمود: جفر پوست گاوی است که علوم فراوانی برآن نوشته شده است. پرسید: جامعه چسیت؟ فرمود: جامعه یک صحیفه‌ای ست که طول آن هفتاد ذراع (هر ذراع نیم متر است) به پهنای یک پوست می‌باشد در آن تمام آنچه را که مردم احتیاج داشته باشند موجود است هیچ موضوعی نیست که در آن نباشد حتی تاوان و دیه خراش پرسید: مصحف حضرت فاطمهؑ چیست؟ امام صادقؑ پس ازاینکه مقدار زیادی مکث نمود فرمود: شما درباره موضوعی که تصمیم دارید و ندارید جستجو می‌کنید. فاطمه زهراؑ مدت هفتاد و پنج روز با حزن و اندوه شدیدی بعد از رسول خداﷺ زنده بود، حضرت جبرئیلؑ نزد آن بانوی مکرمهؑ می‌آمد و راجع به رحلت پیامبرخداﷺ به آن بانوی معظمهؑ تسلیت می‌گفت و او را از مکان پدرش آگاه می‌کرد او را از آن مصائبی که بعداً دچار فرزندانش می‌شد خبرمی داد حضرت علی ابن ابیطالبؑ این موضوعات را می‌نوشت این معنی مصحف حضرت فاطمهؑ است.

و در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادقؑ که فرمود: هر امام و پیشوای

که نمی‌داند چه چیزی برای او اتفاق می‌افتد و به کجا می‌رود آن پیشوا و امام حجت خداوند بر آفریده‌هایش نیست.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از حسن بن جهم که می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام قاتلش و شبی که به شهادت می‌رسید و جای که در آن به شهادت می‌رسد و سخنان ایشان هنگامی که صدای مرغابی‌ها را شنید فرمود: سر صداهایی که بعد از آن نوحه سرایی و گریه خواهد آمد. و گفته‌های کلثوم علیها السلام که به ایشان عرض کرد: امروز در خانه من نماز بخوان و شخص دیگری را به مسجد بفرست تا به جای شما نماز بخواند، و زیاد بیرون و داخل شدن ایشان در آن شب بدون سلاح و همانا ایشان می‌دانست که ابن ملجم لعین با شمشیر قاتل ایشان است، نبایستی ایشان به مسجد نمی‌رفت؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: چنین بود ولیکن قضاء و قدرمی بایستی درآن شب به قضاء و قدر خداوند متعال اتفاق می‌افتاد. و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمودند: وقتی که آخرین روز زندگی پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرا رسیده بود به من وصیت می‌کرد در مورد غسل و کفن و دفن و گذاشتن ایشان در قبروغیره سفارش می‌نمود. به ایشان عرض کردم: ای پدر بزرگوارم هیچ نشانی از به شهادت رسیدن شما را نمی‌بینم. فرمود: ای فرزند دلبندم آیا نمی‌شنوی که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام مرا از پشت دیوار صدا می‌زند و می‌فرماید: ای محمد علیه السلام به سوی من بشتاب؟ در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: روزی جبرئیل امین علیه السلام در حالی که دو انار بهشتی در دست داشت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آن دو انار را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد وعرض کرد: این دو انار از طرف خداوند تبارک و تعالی برای تو و پسرعمویت علی بن ابی طالب علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آن دو انار را به تنهایی میل کردند و دومی را نصف کردند و نصفش را خودشان تناول کردند و نصف دیگرش را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دادند و فرمودند: بخور! ایشان نیز خوردند. سپس فرمود: ای علی علیه السلام! انار اولی مخصوص نبوت بود که تو در آن هیچ سهمی نداشتی و اما این انار مخصوص علم است که تو با من شریک هستی . امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند: به خداوند قسم، خداوند تبارک و تعالی هیچ علمی و هیچ حرفی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاموخت مگر اینکه به ایشان فرمود: آنرا به علی بن ابیطالب علیه السلام نیز بیاموزد. راوی می‌گوید: سپس امام صادق علیه السلام دست مبارک خویش را روی سینه خود گذاشت و فرمود: سپس آن علوم و دانش به ما رسید.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: علم و دانش ما، غابر و مزبور و خطور به قلب و خوردن به گوش است و اما تفسر آن: غابرعبارت است ازعلم به آنچه به وجود می‌آید و مزبورعلم به آنچه قبلاً بوده اما خطور به قلب عبارت است از الهام اما به گوش خوردن همان شنیدن صدای فرشته است.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از ابا بصیر که می‌گوید: به حضرت صادق(ع) عرض کردم: چگونه اصحاب و یاران حضرت علی(ع) مبتلا به آن گرفتاری‌ها شدند با اینکه از بلاها و مرگ و میرهای خود اطلاع داشتند؟ ابوبصیر می‌گوید: امام با خشم فرمود: از چه جهت گرفتار شدند مگرجز ازجانب خودشان بود. عرض کردم چه مانع می‌شود که شما چیزی نمی‌گوئید فرمود: این مطلبی است که باید پوشیده باشد جز اینکه حسین بن علی(ع) مقداری از آن را گشود سپس فرمود: ای ابا محمد! آنها بر دهان خود درب داشتند و آن را می‌بستند.

در کتاب اصول کافی آمده است نقل شده با استناد از سدیر که می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: همانا قومی به این عقیده هستند که شما خدایان هستید و آنها به این آیه شریفه ﴿وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ﴾[1] **(او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود؛ و او حکیم و علیم است)**. استناد می‌کنند. امام صادق(ع) فرمود: ای سدیر!همانا گوش و چشم و صورت و خون و موی من از این قوم بیزار است و همانا خداوند و رسولش بیزارهستند. و همانا آنان بر دینم و بر دین پدرانم نیستند و به خدا قسم اگر خداوند متعال آنان را همراه من در قیامت در یک جا جمع کند بر آنها خشم و غضب دارد. سدیر می‌گوید: عرض کردم: قومی براین عقیده دارند که شما پیامبرمی باشید و آنها به این آیه شریفه ﴿یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحًا إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ﴾[2] **(ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به آنچه انجام می‌دهید دانایم)** استناد می‌کنند. امام صادق(ع) فرمود: ای سدیر! همانا گوش و چشم و صورت و خون و موی من از این قوم بیزار است و همانا خداوند و رسولش بیزارهستند. و همانا آنان بر دینم و بر دین پدرانم نیستند و به خدا قسم اگرخداوند متعال آنانرا همراه من در قیامت در یک جا جمع کند برآنها خشم و غضب دارد. به ایشان عرض کردم: پس شما چه کسانی هستید؟ فرمود: ما گنجینه‌های علم خداوند، ما ترجمان و تفسیر کنندگان امر خداوند، ما قوم

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۸۴

۲. سوره مبارکه المؤمنون: آیه شریفه ۵۱

معصوم با عصمت هستیم، همانا خداوند متعال امر کرده که از ما پیروی و اطاعت شود و امر فرموده که از ما سرپیچی و نافرمانی نشود و ما حجت بالغه و آشکار خداوند بر زیر آسمان و آن چرا که بالای زمین می‌باشد هستیم.

و در همان کتاب روایت شده با استناد از جابر که می‌گوید: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! همانا پیامبران و اوصیاء دارای پنج روح می‌باشند. روح قدس و روح ایمان و روح حیات و روح قوت و روح شهوت می‌باشند. ای جابر! همانا به وسیله روح قدس آن چرا که زیر عرش الهی تا زیر زمین هست را شناختند. سپس فرمود: ای جابر! همانا این ارواح دست خوش تغییرات روزگار قرارمی گیرند جز روح قدس که اهل لهو و لعب نیست.

درهمان کتاب نقل شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: ازحضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: از کجا امام اطلاع دارد از اطراف جهان با اینکه درخانه نشسته و پرده آویخته است؟ فرمود ای مفضل: همانا خداوند برای پیامبرپنج روح قرار داده: روح الحیات که با آن حرکت می‌کند می‌ورد ومی آید و روح القوة با آن حرکت می‌کند و جهاد می‌نماید و روح الشهوة با آن می‌خورد و می‌آشامد و با زنان از راه حلال همبستر می‌شود و روح ایمان که بوسیله آن دستور می‌دهد و عدالت می‌کند و روح القدس بوسیله آن بار نبوت را برمی دارد وقتی پیامبر از دنیا رفت روح القدس به امام منتقل می‌شود. روح القدس نمی‌خوابد و نه غافل است و اهل لهو نیست و اشتباه نمی‌کند ولی چهار روح دیگر می‌خوابند و دارای لهو و غفلت و سهوهستند روح القدس ثابت است بوسیله آن آنچه در شرق وغرب وخشکی و دریا است را می‌بیند.

در همان کتاب نقل شده با استناد که از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه ﴿وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّي وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَليلاً﴾[1] **(و از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است)** فرمود: روح، فرشته‌ای است که بزرگتراز جبرئیل امین و میکائیل علیهما السلام است و روح (قدس) همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد و روح از ملکوت می‌باشد یعنی از آسمان است. فرشته‌ای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام است با هیچ یک از گذشتگان نبود غیرازحضرت محمد صلی الله علیه و آله و با امامان معصوم علیهم السلام است که آنها را موفق و تأئید می‌دارد و این نیست که هرگاه خواسته شود پیدا شود.

در همان کتاب نقل شده با استناد که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: در چه هنگام امام، امامت

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۸۵

خود را می‌داند؟ فرمود: آخرین لحظه و دقیقه زندگی امام‌علیه السلام پشین، امامت خویش را خواهد دانست.

در اصول کافی نقل شده که امام صادق‌علیه السلام در مورد تفسیر قول تبارک و تعالی ﴿وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ﴾[1] **(کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می‌کنیم؛ و از(پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم؛ وهرکس در گرو اعمال خویش است)**. نقل کرد که فرمود کسانی که ایمان به پیامبرصلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و ذریه اوعلیهم السلام (الأئمه و اوصیاء) بیاورند ذریه آنها را به ایشان ملحق می‌کنیم و ذریه آنها از حجتی که حضرت محمدصلی الله علیه و آله درباره علی‌علیه السلام آورده کم و کسری نمی‌کنند حجت آنها یکی و طاعت ایشان نیز یکسان است.

در اصول کافی نقل شده با استناد از برید العجلی که می‌گوید از امام محمد باقرعلیه السلام در مورد این آیه شریفه پرسیدیم که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾[2] **(خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید)**. فرمود: منظور ما هستیم که باید امام اول از ما امامت و کتاب وعلم و سلاح را به امام بعد از خود بسپارد و حکومت به عدالتی نمایند که در اختیار شما است بعد از آن خداوند به مردم می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر (اوصیای پیامبر) را)** منظور خداوند از اولی الامر در این آیه شریفه ما هستیم؛ که خداوند متعال به همه مؤمنین دستور داده تا روز قیامت از ما اطاعت کنند. سپس خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً﴾[3] **(و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر وعاقبت و پایانش نیکوتر است)**. چنین نازل شده چگونه دستور به اطاعت اولوا الأمر می‌دهد بعد اجازه

---

۱. سوره مبارکه الطور: آیه شریفه۲۱

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۵۸

۳. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه۵۹

می‌دهد که با آنها بنزاع پردازند بلکه مسئله نزاع ارتباط دارد به کسانی که خداوند به آنها می‌فرماید اطاعت از خدا و پیامبر و اولوا الامر کنید (یعنی مردم).

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: در نزد امام صادق‌علیه‌السلام نشسته بودیم و در مورد اوصیاء حرف می‌زدیم که من در مورد اسماعیل (فرزند ایشان) حرف زدم. ایشان به من فرمود: ای ابامحمد (کنیه دیگر ابوبصیر) امر و موضوع امامت در اختیار ما نیست بلکه دراختیار تام خداوند متعال است که یکی بعد از دیگری نازل می‌کند (یعنی برمی گزینند). و در همان کتاب آمده است که ایشان فرمود: آیا تا به حال دیدید که یکی از ما اوصیاء (امامان) به هر که دوست دارد وصیت کرده است! نه به خدا قسم این طور نیست! بلکه این عهد و پیمانی است از جانب خداوند و رسولش می‌باشد که از مردی به مرد دیگر می‌رسد تا اینکه امر به صاحبش ختم شود.

و در همان کتاب نقل شده با استناد ازامام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: همانا امامت و رهبری امانتی از جانب خداوند متعال است که به مردان می‌رسد و این طور نیست که امام پشین، کسی را برای امامت بعد ازخود تعیین کنند. همانا خداوند متعال به حضرت داودعلیه‌السلام وحی فرمود: برای خود از خانواده خود جانشین و وصی انتخاب کن همانا درعلمم گذشته است که هیچ پیامبری مبعوث نکنم مگر اینکه برای او وصی و جانشینی از اهلش باشد. حضرت داودعلیه‌السلام پسران زیادی داشت که یکی از آنها نوجوانی بود که با مادرش نزد داودعلیه‌السلام زندگی می‌کرد و آن، مادر نوجوان، پسرش را خیلی دوست می‌داشت، روزی حضرت داودعلیه‌السلام بعد از اینکه وحی بر ایشان نازل شد به نزد آن زن آمد و فرمود: همانا خداوند متعال به من وحی کرد و امر فرمود: که برای خودم جانشین و وصی از نزد اهل خود انتخاب کنم. پس همسرش به او گفت: آن شخص پسرم باشد؟ حضرت داودعلیه‌السلام فرمود: من نیز چنین دوست دارم! و همانا درعلم بی‌پایان خداوند متعال مقدرگشته که حضرت سلیمان بن داودعلیه‌السلام وصی و جانشین پدر بزرگوارش حضرت داودعلیه‌السلام باشد. پس خداوند متعال به حضرت داودعلیه‌السلام وحی کرد و فرمود: عجله نکن! قبل از اینکه دستوری از جانب من به تو نرسد کاری انجام نده! طولی نکشید که دو نفر به نزد حضرت داودعلیه‌السلام برای حکم و قضاوت آمدند که یکی از آنها گله گوسفند داشت و دیگری باغ انگور! پس خداوند متعال به حضرت داودعلیه‌السلام وحی کرد و فرمود: تمام پسران خود را جمع کن وهرکه توانست به خوبی این قضیه را قضاوت کند او جانشین و وصی تو خواهد بود. پس داودعلیه‌السلام تمام پسران خود را جمع کرد و هنگامی که آن دو نفر هر کدام داستان خود را تعریف کردند حضرت

سلیمان﴿ع﴾ به صاحب باغ انگور فرمود: چه وقت گله گوسفند این مرد وارد باغ انگور تو شد؟ صاحب باغ انگور گفت: شب وارد باغ من شدند. پس حضرت سلیمان بن داود﴿ع﴾ رو کرد به صاحب گله و فرمود: ای صاحب گوسفندان، می‌بایست که تو آن چرا که در این سال گوسفندانت بره بزایند همراه پشم گوسفندات در این سال را به این مرد بدهی. سپس حضرت داود﴿ع﴾ به سلیمان﴿ع﴾ فرمود: چرا بابت خسارت این باغ با گوسفندانش حکم نکردی چون که تمام علماء بنی اسرائیل تخمین زدند و دیدند که خسارت این باغ معادل کل گوسفندان این صاحب گوسفندان می‌باشد. حضرت سلیمان﴿ع﴾ در جواب پرسش پدر بزرگوار خویش فرمود: چون که گوسفندان اصل درختان انگور را نخوردند بلکه بار انگور را خوردن و سال آینده انگور باردار می‌شود. پس در همان وقت حضرت حق جل جلاله برحضرت داود﴿ع﴾ وحی کرد و فرمود: همانا این حکمی که در مورد این دو نفر از طرف سلیمان﴿ع﴾ داده شد صحیح می‌باشد، سپس فرمود: ای داود﴿ع﴾ تو چیزی خواستی و ما چیز دیگری را خواستیم. پس حضرت داود﴿ع﴾ بعد ازآن قضیه به نزد همسرش رفت و به او فرمود: ما چیزی خواستیم ولی خداوند چیز دیگری را خواسته بود و هیچ چیزی نخواهد بود مگر امر و دستور و فرمان خداوند.

شیخ کلینی﴿ره﴾ می‌فرماید: معنا ومفهموم حدیث اول این است که اگر عزوجل و همانا ما به دستور وفرمان خداوند راضی هستیم و تسلیم فرمان او می‌باشیم، سپس امام صادق﴿ع﴾ فرمود: همانا این گونه است موضوع وصایت و امامت هیچ کس حق ندارند که از فرمان خداوند تعدی کنند و امامت و جانشینی را به شخص دیگر واگذار کنند. گوسفندان در روز وارد باغ انگور شده بودند و انگورها را می‌خوردند هیچ چیزی برعهده، صاحب گوسفندان نیست، زیرا صاحب گوسفندان در روز گوسفندان خود را به چرا می‌برد تا بچرند و صاحب باغ انگور حفاظت از باغ خود را داشته باشد. و درشب می‌بایست صاحب گوسفندان، گوسفندان خود را درجای نگاه دارد و وظیفه صاحب باغ این است که شب در خانه خودش بخوابد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد ازامام صادق﴿ع﴾ که فرمود: آیا تا حالا دیدید که امام و جانشین از ما به هر که دلش بخواهد وصیت کند؟ نه به خدا قسم چنین نیست ولیکن این عهد و پیمانی از طرف رسول خدا﴿ص﴾ از مردی به مرد دیگرمی رسد تا اینکه به خودش باز گردد.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادق﴿ع﴾ که فرمود: همانا وصایت و جانشینی به صورت کتابی مهروموم شده از آسمان بر رسول خدا﴿ص﴾ نازل شد و هیچ چیزی مهروموم شده غیراز کتاب وصایت و جانشینی بر رسول خدا﴿ص﴾ نازل نشده بود. پس در آن

هنگام حضرت جبرئیل امین علیه السلام به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله ! همانا این وصایت وجانشینی تو درامتت می‌باشد!پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: ای جبرئیل علیه السلام آیا وصایت و جانشنی در اهل بیتم علیهم السلام می‌باشد؟ جبرئیل امین علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال از بین آنها بر می‌گزیند و ذریه آن، تا علم نبوت تو را به ارث ببرد همان‌گونه که تو وارث علوم ابراهیم علیه السلام شدی و میراث آن برای علی بن ابیطالب علیه السلام و ذریه تو از صلب او می‌باشد. در ادامه امام صادق علیه السلام فرمود: برآن کتاب مهروموم‌های بود پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مهروموم اول را باز کرد و آن چرا که درآن برای ا یشان نوشته شده بود انجام داد تا وقتی که به شهادت رسید سپس بعد از ایشان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مهروموم دوم را باز کرد و آن چرا که از جانب خداوند به ایشان امر و نهی شده بود انجام داد تا وقتی که به شهادت رسید وقتی که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام مهروموم سوم را باز کرد که درآن از جانب خداوند چنین نوشته شده بود: قیام کن، جنگ کن تا کشته شوی وهمراه گروهی قیام کن که فقط همراه تو به شهادت خواهند رسید. امام حسین علیه السلام فرمود: آن چرا که به من امر شده انجام خواهم داد و چنین نیز انجام داد. و قبل از شهادت کتاب وصایت را به فرزند برومندش علی بن الحسین علیه السلام داد پس امام سجاد علیه السلام مهروموم چهارم را باز کرد و در آن دید که ازجانب خداوند متعال چنین امر شده: سکوت اختیار کن وعلومی پنهان شده را آشکار گردان، وقتی که حضرت امام سجاد علیه السلام به شهادت رسید، ایشان آن کتاب را قبل از شهادت به فرزندش محمد بن علی الباقر علیه السلام داد و ایشان مهروموم پنجم را باز کرد و در آن از جانب خداوند چنین امر شده بود: کتاب قرآن را تفسیر گردان و پدرت را صدق گردان و پسرت را وارث خود قرار ده و برای بر پای حق خداوند قیام کن و حق را در ترس و امنیت بگو وهرگز ازهیچ احدی نترس مگر خداوند متعال و حضرت محمد باقر علیه السلام، آن چرا که به خداوند امرکرده بود انجام داد و سپس آنرا به من داد! راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم آیا توهمان شخص هستی؟ فرمود: ای معاذ، هیچ ابای ندارم مگر اینکه برای او تو این روایت را از من نقل کنی! معاذ می‌گوید: عرض کردم از کسی که وراثت را از پدرانت به تو رسانده می‌خواهم که این وراثت را قبل از اینکه به شهادت برسی به فرزندت برساند. فرمود: ای معاذ! همانا خداوند متعال چنین کرده است!عرض کردم: چه کسی؟ فرمود: این کسی است که خواب می‌باشد! که ایشان اشاره کردند به امام موسی کاظم علیه السلام که خوابیده بودند. ودر روایتی آمده: وهمین طورایشان این کتاب را به امام بعد از خود می‌دهد و همین‌طور خواهد بود تا قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه.

میوه چهارم:

صفات امامان معصوم﷩

در کتاب بحارالأنوار علامه مجلسی﵀ نقل شده با استناد از امام رضا﵇ که فرمود: برای امام دارای نشانه‌های است و آن عباتند از، داناترین مردم، و واردترین مردم به حکم قضاوت، با تقواترین مردم، بردبارترین مردم، شجاعترین مردم، با سخاوت‌ترین مردم، عابدترین مردم، ختنه شده به دنیا می‌آید و طاهر و پاک خواهد بود و پشت سرخود را مانند جلوی خود را می‌بیند، سایه‌ای ندارد و هنگامی که از شکم مادر به دنیا می‌آید به حالت سجده به زمین می‌افتد و با اشاره به آسمان به وحدانیت خداوند و نبوت رسول خداﷺ شهادتین (لا اله الا الله محمد رسول اللهﷺ را بر زبان جاری می‌کند مجنب و احتلام نمی‌شود، چشمانش می‌خوابند ولی قلب و دلش بیداراست و با فرشتگان سخن می‌گوید و زره رسول خداﷺ بر تن او می‌آید به هر جثه که باشد، مدفوع برای او دیده نمی‌شود زیرا خداوند متعال زمین را مأمور کرده که هنگام بول و غائط آن بزرگوار آن چرا که خارج می‌شود را ببلعد و از آن بویی خوش بوتر از مشک بیرون می‌آید و اولاتر به مردم به جانهایشان و مهربانتر وشفیق تر از پدر و مادرشان به آنها و متواضع‌ترین شخص در برابرخداوند متعال و از همه بیشتر توجه به انجام وظایف را دارد و از کردارد ناپسند خوداری می‌کند، مستجاب الدعوه می‌باشد که اگر بخواهد دعا کند که سنگی بشکافد به اذن خداوند شکافته می‌شود و در نزد او سلاح رسول خداﷺ و شمشیر ذوالفقار می‌باشد. و درنزد ایشان صحیفه‌ای است که نام شیعیان تا روز قیامت نوشته شده است و در نزد او صحیفه دیگری است که نام تمام دشمنانشان از اول تا روز قیامت نوشته شده است و در نزد امام جامعه است که آن صحیفه به طول هفتاد ذراع (هر ذراع نیم متر می‌باشد) که درآن تمام آن چرا که انسان احتیاج دارد در آن نوشته شده است و درنزد امام الجفرالاکبر و الجفر الاصغر و پوست بز و پوست گوسفند که تمام علوم وجود دارد حتی حکم دیه یک خراش و مقداریک شلاق و نصف شلاق و یک سوم شلاق می‌باشد و همچنین مصحف حضرت فاطمه زهرا﵍ نیز در نزد ایشان می‌باشد. و در همان کتاب در یک روایت دیگری آمده است که امام مورد تأئید روح القدس است بین او و خداوند ستونی از نور است که اعمال مردم وهرچه که به آن احتیاج دارد که باید راهنمائی شود بوسیله آن ستون می‌بیند نور برایش گشوده می‌شود آنچه را بخواهد می‌داند و باز گرفته می‌شود آنگاه نخواهد دانست. امام فرزند خواهد داشت و زائیده می‌شود تندرست و بیمار می‌شود می‌خورد و می‌آشامد و دارای

ادرار ومدفوع است ازدواج می‌کند ومی خوابد و فراموش می‌کند و سهو و اشتباه دارد ناراحت و شاد می‌شود می‌خندد و گریه می‌کند زنده می‌شود و می‌میرد و دفن خواهد شد و زیارت می‌شود و به محشر می‌آید و در پیشگاه پرودگار قرار می‌گیرد و از او سئوال می‌شود پاداش به او می‌دهند و مقامش را گرامی می‌دارند و او را شفیع قرار می‌دهند، اطلاعاتی علمی و استجابت دعا و حوادثی را که از آینده خبرمی دهد تمام طبق قرار دادی که از جانب پیامبر اکرمﷺ شده است و از پدران گرامی‌علیهم‌السلام خود به ارث برده و اینها را جبرئیل امین‌علیه‌السلام از جانب خداوند عزوجل آورده است. تمام ائمه‌علیهم‌السلام یازده نفر کشته شده‌اند بعضی با شمشیرمانند امیرالمؤمنین و حضرت حسین‌علیه‌السلام و بقیه مسموم شده‌اند که هرکدام را ستمگر و طاغوت زمان شهید کرده این قتل و شهادت واقعی است نه آن طوری که خیانت کاران و ابلهان (غلات و مفوضه) می‌گویند. زیرا آنها می‌گویند واقعاً کشته نشده‌اند برای مردم چنین نشان داده شده، دروغ می‌گویند خداوند برآنها خشم می‌گیرد امرهیچ یک از انبیاء و حجج خداوند برمردم جزحضرت عیسی بن مریم‌علیه‌السلام مشتبه نشده زیرا او را زنده از زمین بلند کردند و در بین آسمان و زمین قبض روح نمودند سپس به آسمان بردند و درآنجا روحش را برگرداندند. و این همان فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿إِذْ قالَ اللّهُ یا عیسی إِنّی مُتَوَفّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ﴾[1] **((به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود، بالا می‌برم)**. و نیز خداوند از گفته حضرت عیسی‌علیه‌السلام در قیامت حکایت می‌کند که می‌گوید ﴿وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ﴾[2] **(و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو برهرچیز، گواهی)**. زیاده روها در امر ائمه‌علیهم‌السلام می‌گویند اگر جایز باشد امرحضرت عیسی‌علیه‌السلام برمردم مشتبه شود چرا امر ائمه‌علیهم‌السلام برآنها مشتبه نشود باید به آنها گفت حضرت عیسی‌علیه‌السلام بدون پدر تولد شد چرا ائمه دارای پدر بودند. اینها جرأت اظهار مذهب خود را ندارند خدا لعنت کند آنها را وقتی تمام انبیاء و حجت‌های خداوندعلیهم‌السلام بعد ازحضرت آدم‌علیه‌السلام از پدرو مادرمتولد شدند فقط حضرت عیسی‌علیه‌السلام بدون پدر باشد می‌تواند امر او برمردم مشتبه شود نه سایر انبیاء و امامان با اینکه خداوند خواسته با این

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۵۵

۲. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه۱۱۷

کار به مردم بفهماند که برهر کاری قادروتوانا است.

و در بحارالأنوار نقل ازمشارق الأنوار شیخ برسی رحمه الله نقل کرده با استناد از طارق بن شهاب که می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای طارق! امام کلمة الله و حجت الله و وجه الله و نورالله و حجاب الله و آیه است خداوند انتخابش می‌کند و هرچه خواست در او قرارمی دهد بـه واسطه همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است او ولی خداوند در آسـمانها و زمین است این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است هرکه خود را بر او مقدم بـدارد کـافر به خداوند است، و او هر کار که مایل است بکند هرچه خداونـد بخواهـد انجـام مـی‌دهـد. بـر بازوی راستش نوشته شده ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[1] **(و کلام پروردگار تو، با صدق وعدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمـات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست)**. امام معصوم علیه السلام راستی وعدالت است برایش استوانه‌ای از نور قرار می‌دهد از زمین تا آسمان اعمال بندگان را بوسیله آن مـی‌بیننـد و بـر قـامتش لبـاس عظمت می‌پوشاند و او از دل‌ها آگاه و بر اسرار مطلع است بـین مشـرق و مغـرب را مـی‌بیننـد چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و زبان پرندگان را هنگـام ولایـت مـی‌دانـد. او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و به لطف خـود تأئیـد کـرده و بـه او حکمـت تلقین نموده، دلش مرکز اراده خدا است به نامش سلطنت زده شـده و بـه او فرمـانروائی عطـا گردیده و باید از او اطاعت کنند زیـرا امامـت میـراث انبیـاء ومقـام اصـفیاء و خلافـت خـدا و جانشینی پیامبران است امامت عصمت ولایت و سلطنت و هدایت است او سبب کامـل شـدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل اسـت. امـام هـدف جوینـدگان و راهنمـای هـدایت جویان و راه رهسپاران و خورشید درخشان دلهای عارفین است ولایـت او سـبب رسـتگاری و اطاعتش واجب است در زندگی و ذخیره آخرت بعد از مرگ و عزت مؤمنین و شفیع گناه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است.

چون او رأس اسلام و کمال ایمان وعارف به حدود احکام و مبین حلال از حرام است ایـن مقامی است که به آن نمی‌رسد مگر کسی که خداوند او را برگزیده باشد ومقدمش داشته و بـه او ولایت وحکومت داده. ولایت عبارت ازحفظ مرزها و تدبیر امور ومراقبت بر روزهـا و ماههـا است امام آب خوشگواردرتشنگی و راهنمای هدایت است امام پاک و منـزه اسـت از گنـاه و از گناهان وعیوب آگاه است. امام خورشید درخشان بربندگان اسـت بـه مقـام او کسـی را یـارای

---

۱. سوره مبارکه انعام:آیه شریفه ۱۱۵

چشم بستن یا دست رساندن نیست این آیه به همان معنی اشاره دارد ﴿وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾[۱] (**عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است**). مؤمنین عبارتند از: حضرت علی علیه السلام وخاندانش پس عزت اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله وعترتش دارد، پیامبر وعترتش از یکدیگر تا ابد جدا نمی‌شوند. آنها مرکز دائره ایمانند و قطب وجود و آسمان وجود و شرف و نور خورشید عظمت و روشنی ماه و پایه و مبدأ و معنا و مبنای عزت و بزرگی است. امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای بی‌کران و ماه تابان و آب گیری گوارا و راه آشکار و راهنمائی دلسوز در گرفتاریها و ابری باران زا و بارانی پر برکت و ماه کامل و رهبر برتر وآسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و شخصیتی که قابل توصیف نیست و سرچشمه‌ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره‌ای درخشان و کانونی عطر زا و عمل صالح و منبع سود و راه آشکار و طبیب دلسوز و پدر مهربان است .پناه بندگان درگرفتاریها وحاکم و امر کننده و باز دارنده ومراقب ازجانب خداوند برخلایق و امین پروردگار برخلایق و حجت او برمردم و راه هموار در زمین و کشورها پاک از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسرار ظاهرش را نمی‌توان مالک شده و باطنش را نمی‌توان درک کرد یگانه روزگار و خلیفه خداوند در امر و نهی. مثل ومانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست چه کسی می‌تواند عارف به مقام شود یا به درجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد؟ عقل وخردها حیران است و اندیشه سرگردان درباره آنچه می‌گویم بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شعراء گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام ستایش اولیاء اظهار کوچکی می‌نمایند آیا می‌توان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درک یا احاطه کسی را که پرتو جلال کبریا است و افتخار زمین و آسمان بزرگتر است؟ مقام آل‌محمد صلی الله علیه و آله از وصف ستایشگران و توصیف وصف کنندگان و اینکه احدی را با آنها مقایسه نمود. چگونه می‌توان مقایسه کرد با اینکه آنها کلمه عالی و نام درخشان وحدانیت کبرائی هستند که فاصله گرفته است از توحید هرکس از آنها پشت کند یا کناره گیرد. وحجاب اعظم خداوند چگونه می‌توان چنین شخصیت‌ها را با انتخاب تعیین نمود وکجا عقلها می‌توانند آنها را درک کنند که بتواند بشناسد یا وصف کند آنها را که من توصیف نمودم و خیال کردند چنین موقعیت ومقامی می‌تواند درغیر آل‌محمد صلی الله علیه و آله باشد دروغ گفتند و گمراه شدند وگوساله به خدائی پذیرفتند و درگروه شیاطین وارد شدند تمام این انحرافات به واسطه عقده و کینه‌ای بود که با آل‌محمد صلی الله علیه و آله که معدن رسالت و حکمت می‌باشند، که

---

۱. سوره مبارکه: منافقون آیه شریفه ۸

شیطان اعمال آنانرا برای آنان زینت داده است. خداوند آنان را نابود گرداند، از رحمت خداوند متعال به دور باشند چگونه برای خود پیشوای انتخاب کردند که آن پیشوا بت پرست بود و امام باید دانایی باشد که هرگز نادانی نداشته باشد و شجاع و دلاوری باشد که هرگز نترسد هیچ حسب بر او برتری نجوید و هیچ اصل و نسبی به او نخواهد رسید که امام در قبیله قریش و شرف از هاشم و باقی مانند نسل ابراهیمعليه‌السلام می‌باشد. و نفسی از رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله و رضا از خداوند و گفتار ازخداوند، پس او شرف اشراف و شاخه‌ای از عبد المناف می‌باشد. به سیاست آگاه، رئیس و سرورهمگان و تا روز قیامت واجب الطاعه می‌باشد که خداوند متعال سر و اسرار خود را درقلب امامعليه‌السلام قرار داد وبوسیله زبانش آنرا به انطاق قرار داد، پس او معصوم موفق است و ترسو نیست و جاهل و نادانی نیست که او را ترک کند. ای طارق! همانا آنان ازهوای نفس خویش پیروی کردند وهرکه بدون هدایت از طرف خداوند پیرو هوای نفس خویش شد گمراه گشت. ای طارق! همانا امام فرشته‌ای انسان نما و جسم آسمانی و امر الهی و روح قدسی و مقام و منزلت والا و نور تجلی و راز پنهان که ازعلوم وغیب به اذن خداوند آگاه می‌باشد و بوسیله حضرت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله ازجانب خداوند موئید و نص شده است. و این همه مختص آل‌محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشند که هیچ احدی از مردم با آنان شریک نیست زیرا آنان معدن تنزیل ومعنای تأویل و برگزیدگان خداوند جلیل و محل نزول و عروج جبرئیل امینعليه‌السلام، صفات خداوند و راز پنهان و کلمه خداوند و شجره نبوت ومعدن صفات و سرچشمه گفتار و منتهی دلالت، حکومت رسالت و نور جلاله و جنب الله و امانت خداوند و جایگاه کلمة الله و کلید حکمت خداوند و خورشیدهای رحمت و چشمه‌های نعمت و راه به سوی خداوند و آب گوارا و راه مستقیم و راه مداوم و ذکرحکیم و وجه الکریم و نور قدیم و اهل شرافت و تقویم و تقدیم و تعظیم و تفضیل وجانشینان پیامبرکریم و اولیاء و امینان خداوند بزرگ و والا مرتبه و رئوف و حمید می‌باشند که خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] **(آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد)**. مقامی والا و راهی استوارند هر که آنها را بشناسد و از ایشان پیروی کند از آنها است بهمین معنی اشاره دارد این آیه شریفه ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾[2] **(هر کس از من**

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۳۴

۲. سوره مبارکه ابراهیمعليه‌السلام: آیه شریفه ۳۶

پیروی کند از من است). خداوند آنها را از نورعظمت خویش آفریده و اختیارجهان را به آنها داده سر و رازخداوند و اولیاء مقرب خدایند و امرخداوند بین کاف و نونند دعوت به سوی او می‌کنند و ازجانب او سخن می‌گویند و به امرش عمل می‌کنند. علم انبیاء درمقابل علم آنها و سر اوصیاء به مقایس سر ایشان وعزت اولیاء درمقام عزت آنها مانند قطره درمقابل دریا و ذره‌ای در مقابل بیابان آسمان‌ها و زمین در نزد امام چون مانند دست اوست نسبت به کف دستش ظاهرش را از باطن و خویش را از بد و خشکی را از تر تمیزمیدهد. زیرا خداوند پیامبرش را ازعلم گذشته و آینده مطلع کرده و او دراختیار اوصیاء گرام نهاده هرکه منکر این مقام باشد شقی و ملعون است که مورد لعنت لعنت کنندگان قرار دارد چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب می‌کند که راه به ملکوت آسمانها و زمین نداشته باشد، کلماتی که نمودار شخصیت آل‌محمد است هفتاد نوع است وهرآیه در قرآن مجید و کلام خداوند سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد منظور امام است زیرا او جنب الله و وجه الله است یعنی حق الله، علم الله، عین الله، ید الله، آنها جنب ولا و وجه رضی و سرچشمه گوارا و راه راست و وسیله به سوی خدا و واسطه عفو و رضای اویند. آنها سر واحد یکتایند نمی‌توان هیچ خلقی را با آنها مقایسه کرد و آنها مورد لطف خاص و خالص خداوند و سر دیان و کلمه او و باب ایمان و کعبه او وحجت الله و راه روشن او، راهنمای هدایت و پرچم توحید و فضل خدا و رحمت او و عین الیقین و حقیقت آن و راه حق وعصمت او و مبدأ وجود و منتهایش و قدرت پروردگار و مشیت او وام الکتاب و خاتمه آن و فصل الخطاب و دلالتش و گنجینه وحی نگهبان آن و آیه ذکر و ترجمه آن و معدن تنزیل و نهای آن آنها ستارگان آسمانی و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت حضرت فاطمه عليها السلام می‌درخشند در آسمان عظمت محمد و شاخسار نبوی و درخت احمدی و اسرار الهی که در پیکر بشری به ودیعت قرار گرفته‌اند و ذریه پاک و عترت هاشمی که هادی ومهدی هستند آنها بهترین افراد بشرند. آنها ائمه پاک و عترت معصوم و ذریه گرامی و خلفای راهنما و بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و اسباط پسندیده و پیشوایان هدایتگر و چهره‌های درخشان از آل طه و یاسین و حجت‌های خدا بر اولی و آخرین هستند. نام آنها بر سنگها و برگهای درختان و بال پرندگان و ابواب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بال و پرفرشتگان و بر حجابهای جلال و عزت و جمال نوشته شده به نام آنها پرندگان تسبیح می‌کنند و ماهیان دریا برای شیعیان آنها استغفار می‌کنند. خداوند احدی را خلق نکرده مگر اینکه از او اقرار به وحدانیت و ولایت ذریه پاک و بیزاری از دشمنان آنها گرفته عرش استقرار نیافت تا بر آن با نور نوشته شد (لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله) **(نیست معبودی جزخداوند یکتا و بی‌همتا، محمد صلى الله عليه وآله فرستاده خداست. و علی عليه السلام ولی خداست).**

میوه پنجم:

در معرفت و شناخت امامعليه السلام

در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد ازمحمد بن صدقه نقل که می‌گوید: **ابوذرغفاری از سلمان فارسی**رحمه الله **پرسید معرفت امام امیرالمؤمنین**عليه السلام **به نورانیت چگونه است! سلمان گفت: با هم برویم از خود مولا سؤال کنیم آمدیم خدمت امیرالمؤمنین**عليه السلام **ایشان را نیافتیم. مدتی منتظر شدیم تا آمد سوال فرمود برای چه آمده‌اید؟**

گفتیم آمده‌ایم بپرسیم شما را چگونه با نورانیت می‌توان شناخت؟ فرمود: مرحبا به شما دو دوست متعهد که در راه دین کوتاهی ندارید به جان خود قسم می‌خورم که این مطلب بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است آنگاه فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! گفتیم: بفرمائید یا امیرالمؤمنینعليه السلام **فرمود: ایمان شخصی کامل نمی‌شود مگر مرا با اصل معرفت و نورانیت بشناسد وقتی به این صورت شناخت آنگاه دلش را خداوند به ایمان آزمایش نموده و شرح صدر برای اسلام به او عنایت کرده و در این صورت است که عارف و بینا و بصیرت دار می‌شود و هرکه کوتاهی از این عرفان بنماید درحال شک و تردید است. راوی می‌گوید: سپس فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! عرض کردند: لبیک ای امیرالمؤمنین**عليه السلام **فرمود: شناخت من با نورانیت شناخت خدا ونداست و شناخت خداوند معرفت من است با نورانیت این همان دین خالص و بی‌آلایش است که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾**[1] **(و به آنها دستوری داده نشده بود جزاینکه خدا را بپرستند درحالی که دین خود را برای اوخالص کنند و ازشرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار). می‌فرماید: دستور داده نشده به آنها مگر اینکه ایمان به نبوت حضرت محمد**صلى الله عليه وآله **آورند که همان دین حنیف محمدی ارزانی داشت. و این قسمت آیه ﴿وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ﴾ (نماز را برپا کنید) هرکس که اقامه ولایت مرا کرده باشد نماز را بر پا داشته است برپا داشتن ولایت من دشوار و سنگین است که تحمل آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را بایمان آزموده باشد. فرشته اگر مقرب نباشد تحمل آنرا ندارد و پیامبرنیز اگرمرسل نباشد تحمل ندارد و مؤمن هم اگرمورد آزمایش و اعتماد نباشد تحمل آن را ندارد. سلمان**رحمه الله **می‌گوید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین**عليه السلام **مؤمن کیست؟ و حد و نهایت**

---

۱. سوره مبارکه البینه: آیه شریفه ۵

ایمان چیست؟ تا بتوان او را شناخت؟ فرمود: یـا ابـا عبـد الله! عـرض کـردم لبیـک ای بـرادر پیامبرﷺ ! فرمود: مؤمن امتحان شده کسی است که هر چه از جانب ما باو برسد دلش برای پذیرش وسعت دارد و شک و تردید در آن ندارد. ای ابوذر! بدان که من بنده خداونـد و خلیفـه بربندگانم ما را خداوند قراردهید ولی در فضل ما هر چه می‌خواهید بگوئیـد بـازهم بـه اصـل فضل ما نخواهید رسید و نهایت ندارد زیرا خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگتر از آنچه ما می‌گوئیم و شما می‌گوئید یا خطور به قلب یکی از شما نماید عنایت فرمود وقتی مـا را ایـن طور شناختید آن وقت مؤمن هستید. سلمان‌رضی‌الله می‌گوید: عـرض کـردم: ای برادرپیـامبرﷺ هرکسی نماز بپا دارد ولایت ترا بپا داشته است؟ فرمود آری دلیل این مطلب آیـه قـرآن اسـت ﴿وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاّ عَلَى الْخاشِعينَ﴾[1] **(از صبر و نماز یاری جوئید؛ (و با استقامت و مهار هوسهای درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید؛) و ایـن کـار، جـز بـرای خاشعان، گران است).** معنای صبر در این آیه شریفه پیامبرﷺ است و نماز اقامه ولایـت مـن است به همین جهت خداوند می‌فرمایـد: ﴿إِنَّهـا لَكَبيـرَةٌ﴾ و نفرمـوده (انهمـا لکبیـره) آن دو سنگین است چون حمل ولایت سنگین است مگر برای خاشعین که آنها شیعیان بینا و روشنند زیرا صاحب عقاید از قبیل مرجئه و قدریه و خوارج و دیگران از قبیل ناصبی‌ها اقرار بـه نبـوت حضرت محمدﷺ دارند و دراین مورد اختلافی ندارنـد ولـی همـه آنهـا دربـاره ولایـت مـن اختلاف دارند و منکر آن هستند مگرتعداد کمی، آنهایند که خداوند در قـرآن آنـان را توصـیف نموده ﴿إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاّ عَلَى الْخاشِعينَ﴾ **(و این کار، جز برای خاشعان، گـران اسـت).** در جـای دیگر قرآن راجع به نبوت حضرت محمدﷺ و ولایت من می‌فرماید ﴿وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ﴾[2] **(و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع).** قصـر محمدﷺ است و (بئر معطله) چاه واگذار شده ولایت من است که آنرا رها کرده‌انـد و منکـر شده‌اند هر که اقرار به ولایت من نداشته باشد اقـرار بـه نبـوت پیـامبرﷺ بـرای او سـودی نخواهد داشت این دو با هم قرین و همراهند. زیرا پیامبر اکرم نبی مرسل و امـام مـردم اسـت علی‌علیه‌السلام پس از او امام مردم و وصی محمدﷺ است چنانچه پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی**». **(همانا منزلت تو در نـزد مـن بـه منزلـت**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۴۵

۲. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۵

هارون به موسی است ولکن بعد از من پیامبری نیست.) اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد نام دارد هرکس معرفت مرا کامل داشته باشد او بر دین قیم و استوار است چنانچه دراین آیه میفرماید ﴿وَ ذٰلِکَ دینُ الْقَیِّمَةِ﴾[1] **(و این است آیین مستقیم و پایدار!)** این مطلب را به توفیق خدا و کمک او توضیح می‌دهم اینک می‌گویم سلمان و ابوذر! عرض کردند: لبیک! امیرالمؤمنین درود و سلام خداوند بر تو باد. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: من و حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله یک نور از نورخداوند بودیم داد به آن نورخداوند دستور داد که دو قسمت شود به نیمی از آن فرمود حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله باش و به نیم دیگر فرمود حضرت علی‌علیه‌السلام باش، به خاطر همین رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «علی منی و انا من علی و لا یودی عنی الا علی» **(علی‌علیه‌السلام از من و من از علی‌علیه‌السلام هستم و این کار را کسی نمی‌تواند انجام دهد مگرعلی‌علیه‌السلام)**، ابابکر را با سوره برائت (توبه) به مکه فرستاد درآن هنگام حضرت جبرئیل امین‌علیه‌السلام ازجانب خداوند نازل شد گفت: ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله خداوند می‌فرماید: باید اینکار را تو انجام دهی یا مردی ازخودت آنگاه مرا فرستاد تا از ابابکربگیرم از او گرفتم اما او ناراحت شد. از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: آیا دراین مورد آیه قرآن درباره من نازل شده فرمود نه ولی نباید اینکار را انجام دهد مگرمن یا حضرت علی‌علیه‌السلام. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: ای سلمان و ای ابوذر!عرض کردند: لبیک ای برادر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ! فرمود: اینک فکر کنید کسی که صلاحیت نداشته باشد چند آیه را به مردم برساند ازجانب پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله چگونه صلاحیت برای امامت دارد؟ ای سلمان و ای ابوذر! من و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله یک نور بودیم او محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله گردید و من وصی او علی مرتضی‌علیه‌السلام شدم. محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ناطق شد و من ساکت شدم و باید در هر زمان ناطق و صامتی باشد. ای سلمان! حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هشدار دهنده (منذر) است و من هدایت کننده (هادی) واین است معنی آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[2] **(ای پیامبر] تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است. پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بیم دهنده است و من هدایتگر (هادی))** ﴿اللّٰهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغیضُ الْأَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ * عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ الْکَبیرُ الْمُتَعالِ * سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ * لَهُ مُعَقِّباتٌ

---

۱. سوره مبارکه بینه: آیه شریفه ۵

۲. سوره مبارکه الرعد: آیه شریفه ۷

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ﴾[1] **(خدا از جنین‌هایی که هر(انسان یا حیوان) ماده‌ای حمل می‌کند آگاه است؛ و نیز از آنچه رحمها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرر می‌زایند)، و هم از آنچه افزون می‌کنند (و بعد از موقع میزایند)؛ و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.* او از غیب و شهود آگاه، وبزرگ و متعالی است!* برای او یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، یا آن را آشکار سازند؛ و کسانی که شبانگاه مخفیانه حرکت می‌کنند، یا درروشنایی روز.* برای انسان، مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا (حوادث غیر حتمی) حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگرآنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییردهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیزمانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت).** راوی می‌گوید: در این موقع حضرت علی علیه السلام دست خود را بر دست دیگر زد و فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله صاحب جمع است و من صاحب نشر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله صاحب بهشت است و من صاحب جهنم، به جهنم می‌گویم این را بگیر و این یک را واگذار. حضرت محمد صلی الله علیه و آله صاحب مکان و من صاحب ریزش و من صاحب لوح محفوظم که خداوند به من الهام نموده آنچه در لوح است. بله ای سلمان و ای ابوذر: حضرت محمد صلی الله علیه و آله ﴿يس* وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾[2] **(یس*سوگند به قرآن حکیم)** حضرت محمد صلی الله علیه و آله یاسین و قرآن حکیم است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله ﴿ن وَالْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ﴾[3] **(نون سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند)** است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله ﴿طه* ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى﴾[4] **(طه *ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی)** حضرت محمد صلی الله علیه و آله صاحب دلالات شد و من صاحب معجزات و آیات. حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین و من خاتم الوصیین و صراط مستقیم و من ﴿عَمَّ يَتَساءَلُونَ*عَنِ النَّبَإِ الْعَظيمِ*لَّذى هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾[5] **(آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟!*از خبر بزرگ و پراهمیت (رستاخیز)! * همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند!)** همانا من نباء عظیم هستم که مردم در مورد آن اختلاف

---

۱. سوره مبارکه الرعد: آیه شریفه ۱۱ تا ۸

۲. سوره مبارکه یس: آیات شریفه: ۲و۱

۳. سوره مبارکه القلم: آیه شریفه ۱

۴. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۲و۱

۵. سوره مبارکه نباء: آیات شریفه ۳و۲

دارند. هیچ کس اختلاف ندارد مگر درباره ولایت من ! حضرت محمدﷺ صاحب دعوت و من صاحب شمشیر، حضرت محمدﷺ پیامبر مرسل و من صاحب امر پیامبرم، خداوند می‌فرماید: ﴿یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ﴾[۱] **(روح (مقدس) را به فرمانش برهرکس از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند)** او روح الله است که عطا نمی‌کند و القا نمی‌نماید آن روح را مگر بر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده به هر کس این روح را عنایت کند او را از مردم جدا نموده و به او قدرت تفویض کرده و مرده زنده می‌کند اطلاع از گذشته و آینده دارد از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق در یک چشم به هم زدن میرود از دلها و قلبها خبر دارد و آنچه در آسمانها و زمین است میداند. ای سلمان و ای ابوذر! حضرت محمدﷺ همان ذکری است که خداوند متعال در قرآن فرموده ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً*رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللّهِ﴾[۲] **(خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛*رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند)**. به من علم مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب (در هر جا چه باید گفت و هر مسئله چه جوابی دارد) داده‌اند و به من علم قرآن و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد واگذار نموده‌اند. حضرت محمدﷺ حجت خداوند را تعیین نمود تا برای مردم حجت باشد و من حجت خداوند شدم خداوند به من مقامی عنایت کرده که برای هیچ یک از گذشتگان و آیندگان چه پیامبرمرسل و چه فرشته مقرب قرار نداده است. ای سلمان و ای اباذر! عرض کردند: لبیک ای برادر رسول خداﷺ). فرمود: من همان کسی هستم که حضرت نوحؑ را در کشتی به دستور خداوند بردم من حضرت یونسؑ را به اجازه خداوند از شکم نهنگ خارج کردم من به اجازه خداوند حضرت موسیؑ را از دریا گذراندم من همان کسی هستم که به اجازه خداوند حضرت ابراهیمؑ را از آتش نجات دادم من با اجازه خداوند نهرها و چشمه هایش را جاری و درختهایش را کاشتم من عذاب یوم الظلمه هستم (شاید منظور قیامت باشد) من فریاد میزنم از مکان نزدیکی که تمام جن و انس آن را می‌شنوند و گویی می‌فهمند. من با هر گروهی چه ستمگران و چه منافقین بزبان خودشان صحبت میکنم من همان خضرم که دانشمند همراه موسیؑ بود من معلم سلیمان بن داودؑ هستم و من ذوالقرنین وقدرت الله عزوجل هستم. ای سلمان و ای اباذر! من محمدﷺ و محمدﷺ منم من از محمدم و محمدﷺ

۱. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۱۵

۲. سوره مبارکه الطلاق: آیات شریفه۱۱و۱۰

از من است خداوند دراین آیه می‌فرماید ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ* بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾[۱] **(دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، درحالی که با هم تماس دارند *در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند (و به هم نمی‌آمیزند)).** فرمود: ای سلمان و ای ابوذر!عرض کردند: لبیک یا امیرالمؤمنین علیه السلام! فرمود: مرده ما نمرده و غائب ما دور نشده و کشته‌های ما هرگز کشته نشده اند. فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! عرض کردند: لبیک ای امیرالمؤمنین درود و رحمت خداوند بر تو باد! فرمود: من امیرهرمرد و زن مؤمنم چه گذشتگان و چه آیندگان مرا با روح عظمت تأئید کرده‌اند من یکی از بندگان خدایم مبادا ما را خدا بنامید درباره فضل ما هر چه مایلید بگوئید به اصل و ریشه فضل ما نخواهید رسید و حتی مقداری از یک دهم آن را نمی‌توانید بیان کنید. زیرا ما آیات و دلائل خداوندئیم وحجت وخلیفه و امین و امام وجه الله و عین الله و لسان الله هستیم بوسیله ما بندگان خدا عذاب میشوند و بوسیله ما پاداش داده میشوند ما را از میان بندگان خود پاک نموده و انتخاب کرده و برگزیده اگر کسی بگوید به چه جهت و چگونه هستند و در کجایند که چنین شده‌اند کافر و مشرک میشود زیرا. ﴿لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾[۲] **(در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و[لی] آنان [=انسانها] سؤال خواهند شد).** سپس فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! عرض کردند: لبیک ای امیرالمؤمنین درود خداوند بر تو باد! فرمود: و هر که به آنچه بیان کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و روشن کردم و استدلال نمودم ایمان آورده باشد او مؤمنی است که قلبش برای ایمان آزمایش شده و سینه‌اش برای اسلام وسعت یافته او عارف روشن بین است که به هدف رسیده کامل شده وهرکس شک نماید و دشمنی ورزد و منکر شود ومتحییر باشد و تردید نماید او مقصر و ناصبی است. فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! راوی می‌گوید: عرض کردند: لبیک ای امیرالمؤمنین صلوات خداوند بر تو باد. سپس فرمود: من به اذن خداوند زنده می‌کنم و می‌میرانم، من به شما خبرمی دهم چه می‌خورید و چه ذخیره درخانه‌های خود کرده اید به اذن خداوند من از دلهای شما آگاهم و امامان معصوم از فرزندانم نیز این اطلاعات را دارند وهر وقت بخواهند و اراده کنند همین کارها را می‌کنند. چون ما همه یکی هستیم اول ما محمد صلی الله علیه و آله آخر ما محمد و وسط ما محمد است همه ما محمدیم بین ما جدائی نیاندازید ما وقتی بخواهیم خداوند می‌خواهد وقتی نخواهیم خداوند نمی‌خواهد وای بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خداوند به ما عنایت کرده باشد زیرا هرکس منکر یکی

---

۱. سوره مبارکه الرحمان: آیات شریفه ۲۰و۱۹

۲. سوره مبارکه انبیاء: آیه شریفه ۲۳

ازچیزهائی باشد که خداوند به ما عنایت کرده منکر قدرت خداوند و مشیت اوست درباره ما.
سپس فرمود: ای سلمان و ای ابوذر! عرض کردند: لبیک ای امیرالمؤمنین درود خداوند بر تو باد.
فرمود: خداوند به ما چیزهائی داده که بزرگتر و عظیم‌تر و عالیتر از همه اینها است.

راوی می‌گوید: پرسیدیم چه چیز به شما داده که بهترازهمه اینها است؟! فرمود: ما را از اسم اعظم آگاه نموده که اگر بخواهیم آسمانها و زمین و بهشت وجهنم را از جای بر کنیم به آسمان ببریم و به زمین بزنیم به مغرب و مشرق میرویم و منتهی به عرش می‌شویم در آنجا می‌نشینیم درمقابل خداوند وهمه چیزمطیع ما هستند حتی آسمانها و زمین و خورشید وماه و ستارگان وکوهها و درخت‌ها و جنبندگان و دریاها و بهشت و جهنم این مقام را خداوند به واسطه اسم اعظم که عنایت نموده بخشیده با تمام این امتیازات ما غذا می‌خوریم و در بازارها راه می‌رویم و این کارها را به امر خداوند انجام می‌دهیم ما بندگان گرامی خدا هستیم ﴿عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ﴾[1] **(بندگان شایسته اویند.* هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند)** که اظهار نظر در مقابل او نداریم و به دستورش عمل می‌کنیم. ما را معصوم و پاک قرار داده و برتری بخشیده بر بسیاری از بندگان مؤمنش ما میگوئیم ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ﴾[2] **(ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی‌یافتیم!)** و ثابت است عذاب بر کافران که منظور منکران الطاف خداوند به ما هستند. ای سلمان و ای اباذر این است معرفت من به نورانیت وقتی مرا با این مقام کسی شناخت روشن بین و به هدف رسیده کامل است که در دریای علم فرو رفته و به مقام فضل رسیده ومطلع بر سری از اسرار و گنجینه علوم خدا شده است. در همان کتاب روایت شده با استناد از جابربن یزید جعفی که می‌گوید: وقتی که خلافت به بنی امیه رسید خونهـا زیادی را ریختند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را روی منبر هزار ماه لعنت کردند و از او بیزاری جستند و شروع به کشتن شیعیان در هر شهر نمودند و بنیاد زندگی آنها را بر باد دادند برای رسیدن به چیز بی‌ارزش دنیا مردم را وحشت زده کردند هرکس هرکه می‌خواست باشد اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت نمی‌کرد و از او بیزاری نمی‌جست او را می‌کشتند هرکه باشد. جابربن یزید جعفی گفت: از بنی امیه و پیروان آنها درنزد امام سجاد زین العابدین علیه السلام شکایت کردیم: عرض کردیم آقا ما را درهرگوشه و کناری می‌کشند و از بیخ و بن برمی کنند و آشکارا مولای

---

۱. سوره مبارکه انبیاء: آیات شریفه ۲۷-۲۶

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۴۳

ماحضرت امیرالمؤمنینعليه السلام را بر روی منبرها و منارەها و بازار وکوچەها لعنت می‌کنند و از او بیزاری می‌جویند تا آنجا که در مسجد پیامبرصلى الله عليه وآله جمع می‌شوند و آشکارا حضرت علیعليه السلام را لعنت می‌کنند یک نفر این کار را منع نمی‌کند و اظهار ناراحتی نمی‌نماید اگر یکی از ما انکار کند همه بر او حمله می‌کنند و می‌گویند این رافضی و ابو ترابی است و او را پیش فرمانروای خود می‌برند و مدعی می‌شوند که این شخص ابو تراب را به نیکی یاد کرده او را می‌زنند و زندانی می‌کنند و بعد او را می‌کشند. امام سجادعليه السلام که این سخنان را از من شنید نگاهی روبه آسمان کرد و عرضه داشت: «سبحانک اللهم سیدی ما احملک و اعظم شانک فی حلمک و اعل سلطانک یا رب قد امهلت عبادک في بلادک حتی ظنوا انک امهلتهم ابدا و هذا کلمه بعینک، لا یغالب قضاوک و لا یرد المحتوم من تدبیرک کیف شئت و انی شئت و انت اعلم بما منا» **(خدایا منزهی مولای ما چقدر بردباریت زیاد است و بلند مرتبه‌ای در شکیبائی و قدرت تو برتراست خدایا آن جناب بندگان خود را مهلت داد که آنها گمان می‌کنند همیشه مهلت دارند تمام این جریانها در دیدگاه تو است قضای تومغلوب نمی‌شود وتدبیرحتمی تو قلیل جلوگیری نیست هر جور وهروقت بخواهی تو داناتر ازما به آنهائی)**. سپس فرزند خود امام محمد باقرعليه السلام را خواست، ایشان به نزد پدر بزرگوارشعليه السلام آمد و حضرت امام سجادعليه السلام به فرزند برومندش فرمود: اگرصبح طلوع کرد نخی که حضرت جبرئیلعليه السلام برای جدم رسول خداصلى الله عليه وآله از آسمان آورد ببر و به مسجد النبیصلى الله عليه وآله برو و آنرا با نرمی تکان بده و آنرا به شدت تکان نده زیرا اگه چنین کاری کردی چیزی روی زمین باقی نمی‌ماند. جابر می‌گوید: من از سخن و گفت گوی امام سجاد و امام محمد باقرعليهما السلام تعجب کردم و شب نخوابیدم و فردا صبح زود خدمت حضرت باقرعليه السلام رفتم شبی را با تمام شوق به سر برده بودم تا نگاه کنم حرکت دادن آن نخ را ببینم در همان فکر بودم که امامعليه السلام خارج شد از جای خود برخاستم و سلام کردم جواب داد و فرمود چه شده تو که صبح به این زودی پیش ما نمی‌آمدی؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خداصلى الله عليه وآله! از پدر بزرگوارت دیروز شنیدم که فرمود: نخ را ببرو به مسجد پیامبر اکرمصلى الله عليه وآله برو و آن را آرام تکان بده مبادا محکم حرکت بدهی که همه مردم می‌میرند. امام محمد باقرعليه السلام فرمود: ای جابر! اگر نه این است که وقتی معیین قرار داده وهنگام مشخصی تعیین شده است هر آینه این مردم بد سیرت را در یک چشم به هم زدن زیر و رو می‌کردم نه بلکه در یک چشم به هم زدن و لحظه؛ اما ما بندگان گرامی خداواند هستیم که اظهار نظر پیش او نمی‌کنیم و به دستورش عمل می‌نمائیم. عرض کردم: مولای من چرا می‌خواهی با آنها چنین انجام دهی؟ فرمود: تو مگر

دیروز نبودی که شیعیان پیش پدرم شکایت می‌کردند از ناصبیان ملعون و قدریها مقصر؟ عرض کردم: چرا؟ فرمود: می‌خواهم آنها را بترسانم مایلم عده‌ای از آنها را به اذن خداوند هلاک شوند خداوند زمین را از وجودشان پاک کند و مردم راحت شوند. گفتم چگونه آنها را می‌ترسانی آنها تعدادشان بیشتر از حد شماره اند؟ فرمود: برویم مسجد تا قدرت خداوند را به تو نشان دهم. جابرمی گوید: در خدمت آن جناب رفتیم به مسجد دو رکعت نماز خواند آنگاه صورت به خاک نهاد وکلماتی بر زبان جاری کرد سپس سربلند نموده از درون آستین نخ نازکی بیرون آورد که بوی مشک از آن ساطع و از نخ خیاطی نازکتر بود به من فرمود: ای جابر! یک سر این نخ را بگیر و قداری حرکت کن و بر حذرباش که آنرا تکان ندهی زیرا همه چیزاز بین می‌رود. جابر می‌گوید: من سر نخ را گرفتم و با احتیاط کامل حرکت کردم چند قدمی جلوتر نرفته بودم که امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! جای خودت بایست و تکان نخور ومن نیز در همان جا ایستادم، سپس ایشان به نرمی آن نخ را تکان دادند ومن هیچ احساسی نکردم، سپس فرمود: ای جابر! سر نخ را به من بده، من سرنخ را دادم و عرض کردم: ای سرورم با این نخ چه کار کردید؟ فرمودند: وای بر تو ای جابر برو بیرون مسجد و ببین چه اتفاقی افتاده است؟ راوی می‌گوید: من بیرون مسجد رفتم و با تعجب دیدم که مردم با حالت شیون و ناله و گریه و زاری به سوی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله هجوم کرده بودند در حالی که می‌گفتند: به راستی که در مدینه منوره زلزله عظیم اتفاق افتاده است. راوی می‌گوید: شدت زلزله آن قدر شدید بود که از اهل مدینه زیادتر از سی هزار نفربه هلاکت رسیدند. زن و مرد و کودک و جوان و پیرمرد و پیرزن و همه و همه با ناله و شیون و فریاد زنان می‌گفتند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾[1] **(به راستی که ما از خدایم و به او خواهیم برگشت)**. راوی می‌گوید: به نزد افراد منزلی که آنها را می‌شناختم رفتم و دیدم که خانه آنها نیز ویران شده بود و در آن محل نیز دیدم مردم به سوی مسجد سراسیمه می‌رفتند در حالی که با تعجب بعضی‌ها می‌گفتند: این یک ویرانی بزرگی است و بعضی‌ها می‌گفتند: زلزله شدیدی است و بعضی می‌گفتند: چگونه زلزله اتفاق نمی‌افتد در حالی که امر به معرف و نهی از منکر را ترک کرده‌ایم و در زمین طغیان و ظلم وگناه بی‌شماراز جمله زنا و ربا و شراب خواری، هم جنس بازی و غیره پرشده و به راستی که به آل رسول صلی الله علیه و آله ستم کرده‌ایم و به خدا قسم به خاطر این کارهایمان خداوند متعال عذابی شدیدتر از این زلزله خواهد فرستاد و از فساد و ظلم و .. خود دوری کنیم و خود را اصلاح کنیم. جابر می‌گوید: از ترس و پریشانی و گریه و زاری مردم بسیار حیرت زده بودم واز گریه آنها به گریه افتادم در حالی که نمی‌دانند که

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۶

این اتفاق از کجا بر سر آنها افتاده است. به نزد امام محمد باقر﷣ بازگشتم در حالی که مردم در اطراف ایشان حلقه زده بودند و با حالت گریه و زاری از ایشان التماس می‌کردند و می‌گفتند: ای فرزند رسول خداﷺ برای ما دعا کن زیرا شما اهل بیت﷈ مستجاب الدعوه هستید، دعا کنید تا خداوند ما را از این عذاب دردناک نجات دهد. امام محمد باقر﷣ به آنها فرمود: ای مردم بروید نماز بخوانید و استغفارکنید وصدقه بدهید. راوی می‌گوید: امام محمد باقر﷣ دستم را گرفت و به گونه شگفت انگیزی ازمسجد بیرون رفتیم در حالی که مسجد جای سوزن انداختن نبود به من فرمود: چه اتفاقی بر سرمردم افتاده؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خداﷺ از من نپرسید به راستی که بیرون رفتم و دیدم تمام خانه‌های مردم ویران شده بود و بر سر و صورت خود می‌زدند و ناله و شیون می‌کشیدند به خاطر ازدست دادن عزیزان خودشان و به راستی که دل من به حال آنها سوخت و به خاطر آنها گریه کردم. امام محمد باقر﷣ فرمودند: خداوند آنها را رحمت نکند، ای جابر اگر برای تو زندگی و طول عمرمی باشد آگاه باش که هیچ رحمی در مورد دشمنان ما اهل بیت﷈ و نیز دشمنان اولیاء و دوستان ما نداشته باشی. سپس فرمود: **«سحقاً سحقاً بعداً بعداً القوم الظالمین» (مرگ باد مرگ باد، نابود باشد نابود باشد قوم ستمکاران)**. سپس فرمود: به خداوند قسم اگرخلاف دستور پدرم امام سجاد﷣ نبود این نخ را آنقدر تکان می‌دادم که هیچ ظالمی در روی زمین باقی نمی‌ماند و آنها به هلاکت و به درک می‌فرستادم و زمین را آنچنان می‌کردم که زیر رو می‌شد و بلندی آن به زیر و زیر آن به بالا رود ولی چه کار کنم که امام زمانم چنین امری به من فرموده است. به آرامی و در سکون آنرا تکا ن بده و اگرچنین نبود همه چیز ویران می‌شد. راوی می‌گوید: سپس امام محمد باقر﷣ به بالای گلدسته (مناره) رفت در حالی که قوم ایشان را نمی‌دیدند و فقط من ایشان را می‌دیدم یکباره دیدم امام محمد باقر﷣ دست خود را دور مناره گرداند و یکباره زلزله خفیفی شهرمدینه را تکان داد وخانه‌های مردم مدینه ویران شد. راوی می‌گوید: سپس امام محمد باقر﷣ این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿ذٰلِکَ جَزَیْناهُمْ بِبَغْیِهِمْ﴾[1] **(این را به خاطر ستمی که می‌کردند به آنها کیفر دادیم)**؛ و نیز شنیدم این آیه شریفه را تلاوت نمود: **﴿فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ﴾[2] (و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم؛ و بارانی از سنگ (گلهای متحجر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم)**. و نیز

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۴۶

۲. سوره مبارکه هود: آیه شریفه ۸۲

این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ﴾[۱] **(سنگهایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان گذاشته شده است)**. و نیز این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ﴾[۲] **(کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه‌ها داشتند؛ ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت؛ و آن را از اساس ویران کرد؛ و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت؛ و عذاب (الهی) از آن جایی که نمی‌دانستند به سراغشان آمد)**. راوی می‌گوید: در زلزله دوم دیدم که زنان و کودکان از خانه‌های ویران شده خود بیرون آمدند و بر سروصورت خود می‌زدند و شیون می‌کشیدند در حالی که هیچ کس به آنها رسیدگی نمی‌کرد زیرا هرکسی به فکر نجات خودش بود.وقتی که امام محمد باقر علیه السلام بی‌تابی و پریشانی زنان مدینه را دید نخ را درجیب خود قرار داد و زلزله ساکن شد. سپس از مناره پایین آمد در حالی که کسی ایشان را نمی‌دید جزمن وقتی که پایین آمد دستم را گرفت و به نزد مغازه آهنگری که در نزدیک مسجد بود برد.مردم دور آن آهنگر جمع شده بودند و آهنگر به آنها گفت: هنگامی که زلزله اتفاق افتاد هنگام ویران شدن خانه‌ها ما صدای زیادی شنیدیم بعضی‌ها گفتند: به خدا قسم حرف و گفتار وسخن در مورد آن زیاد می‌باشد و به راستی که ما در مورد حرف خود و سخن خود توافق نداریم. راوی می‌گوید: در همان وقت آهنگر به امام محمد باقر علیه السلام نگاه کرد و متبسم شد. جابر می‌گوید: عرض کردم جریان این نخ چیست که این زلزله و عجائب و.. در آن است؟ فرمود: آنجه را که آل موسی علیه السلام و آل هارون علیه السلام ترک کرده‌اند فرشتگان آنرا حمل کردند و جبرئیل علیه السلام آنرا به زمین می‌گذارد. وای بر تو ای جابر! براستی که ما درنزد خداوند مقامی بس عظیم ومنزلت و کرامت زیادی داریم به راستی که اگر ما نبودیم خداوند متعال آسمان و زمین و بهشت و آتش و خورشید و ماه و خشکی و دریا و دشت و کوه ومرطوب و خشک و شیرین و تلخ و آب و سبزه و درخت را نمی‌آفرید و همانا خداوند عزوجل ما را از نور ذات اقدسش آفرید و هیچ بنی بشری با ما مقایسه نمی‌شود. همانا خداوند متعال بوسیله ما شما را نجات داده و بوسیله ما به شما یاری می‌رساند و بوسیله ما شما را هدایت می‌کند و به خدا قسم که ما شما را به سوی خداوند متعال هدایت کرده‌ایم پس آن چرا که به شما می‌گویم انجام دهید و در مورد آن چرا که شما را از آن منع می‌کنیم انجام ندهید و از ما در مورد آنچه را که اتفاق می‌افتد سوال نکنید و

---

۱. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۳۴

۲. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۲۶

به راستی که علم ما از خداوند عزوجل می‌باشد و آنچه را می‌گوییم عین حقیقت مـی‌باشـد. و آن چرا که دانستید و فهمیدید پس خداوند را سپاس کنید و آن چرا که نفهمیدید به ما واگذار کنید و بگوئید آنان آگاهترازما در مورد آن چرا که فرموده‌اند هستند . جابرمی گوید: درحال گفتگو بـودیم که والی مدینه که نگهبانان و محافظانش اطراف او بودند و صدا می‌زدند: ای مردم برویم به نـزد امام سجاد‌علیه‌السلام فرزند رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و به واسطه ایشان به خداونـد نزدیـک شـوید و از ایشـان بخواهیم که ما را از این مصیبت نجات دهد و در نزد ایشان اظهار نـدامت و پشـیمانی و توبـه و تضرع کنیم شاید خداوند این عذاب هولناک را از ما دور کند.وقتی که مردم امام محمد بـاقر‌علیه‌السلام را دیدند عرضه داشتند: ای فرزند رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله آیا نمی‌بینی که چه اتفاقی بر سر امـت رسـول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله افتاده و همه آنها رو به هلاکت ونابودی هسـتند. سـپس گفتنـد: پـدر بزرگـوارت زیـن العابدین‌علیه‌السلام کجاست؟ تا به نزد ایشان برویم تا ایشان را به مسجد الرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ببریم تـا همـراه ایشان درمسجد استغفار و ناله و گریه و زاری کنیم تا شاید خداوند متعال به خاطر ایشان این بـلا و عذاب را از امت رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بردارد، ایشان فرمود: ولیکن شما باید توبه و تضرع و پشیمانی واستغفارکنید شاید خداوند ازغفلت شما بگذرد وعذاب را از شما دور کند. ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللّـهِ فَـلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ﴾[1] **(آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟ در حالی کـه جز زیانکاران، خود را از مکر(و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند).** جابر مـی‌گویـد: همـراه امـام محمـد باقر‌علیه‌السلام و والی مدینه و جمع کثیری از مردم نزد امام سجاد‌علیه‌السلام رفتیم و ایشان را در حـال نمـاز خواندن دیدیم، پس نزد منزل ایشان ایستادیم تا وقتی که از نماز فارغ شد. وقتی که از نماز فـارغ شد به نزد ما آمد و به فرزند گرامیش فرمود: ای محمد! چرا مردم در اینجـا جمـع هسـتند؟ امـام محمد باقر‌علیه‌السلام عرض کرد: به خاطرچیز بسیارکوچکی که از قدرت الهی دیدند تا به حال متعجب شده اند. جابرمی گوید: عرض کردم: ای مولای من! همانا والی آنها از مـا خواسـت کـه از شـما درخواست کنیم که به همراه آنان به مسجد بیائید تا مردم درآنجا جمع شوند و به سـوی خداونـد زجه و گریه و توبه کنند و از خداوند طلب بخشش و رفع عذاب درخواست کنند. راوی مـی‌گویـد: امام سجاد‌علیه‌السلام متبسم شد و این آیه شریفه را تلاوت نمود ﴿أَوَ لَمْ تَكُ تَأْتيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرينَ إِلاَّ في ضَلالٍ﴾[2] **(آیا پیـامبران شـما دلایـل روشـن برایتان نیاوردند؟ می‌گویند: آری! آنها می‌گویند پس هر چه می‌خواهید (خدا را) بخوانید؛ ولی دعـای**

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۹۹

۲. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۵۰

کافران (به جایی نمی‌رسد و) جز در ضلالت نیست. و سپس این آیه شریفه را خواندند: ﴿وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾[1] **((و حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی‌دانند).** راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرورم! عجیب تر از آن این است که آنها نمی‌دانند عذاب از کجا برای آنها آمده است؟ فرمود: بله و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود ﴿فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ﴾[2] **(امروز ما آنها را فراموش می‌کنیم، همان‌گونه که لقای چنین روزی می‌با شد و به خدا قسم این همان ولایت ما می‌باشد ولایت ما می‌باشد. را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند).** و همانا به خدا قسم این یکی از معجزات ما سپس فرمود: ای جابر! نظر تو در مورد قومی که سنت وروش ما را از بین بردند و حریم ما اهل بیت‌علیهم‌السلام را هتک کردند و به ما ظلم وستم کردند و امور دین را از ما غصب کردند و راه و سنت ستمکاران را روشن و زنده کردند و در راه فاسقین و راه کفار و راه فاسدان را ادامه دادند چیست؟ جابر می‌گوید: عرض کردم: خداوند را سپاس می‌گویم که برمن منت نهاد تا شما را بشناسم و مرا آگاه نموده به فضل ومقام شامخ شما و درمن الهام نهاد که از شما اطاعت کنم و به من توفیق داده که دوستدار و یار و یاور شما و دوستان شما و دشمنی با دشمنان شما داشته باشم. سپس فرمود: ای جابر می‌دانی معرفت چیست؟ معرفت اثبات توحید و یکتائی خداوند است در درجه اول بعد معرفت معانی در مرحله دوم سپس معرفت ابواب و آنگاه معرفت و شناسائی مردم است در درجه چهارم و بعد شناختن ارکان و درمرتبه ششم شناختن نقباء و پاکان است و درمرحله هفتم شناختن نجباء و این تفسیر آیه شریفه است: ﴿قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾[3] **(بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا پایان می‌یابد هرچند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم)** و سپس این آیه شریفه را نیز قرائت فرمود: ﴿وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[4] **(و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید سخنان خدا پایان نپذیرد قطعاً**

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۱۱

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۵۱

۳. سوره مبارکه کهف: آیه شریفه ۱۰۹

۴. سوره مبارکه لقمان: آیه شریفه ۲۷

خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است). ای جابر! اثبات توحید و معرفت معانی را برایت توضیح می‌دهم. اما اثبات توحید عبارت است از شناخت خداوند قدیم و پنهان از دیده‌ها که دیده‌ها او را در نیابد و لطیف و خبیر است و اوغیب است و پنهان به این صورت که ستوده او را در دل خود می‌یابی. اما معانی ما معانی خداوند ومظاهر اوما هستیم که درمیان شمائیم ما را از نور ذات خویش آفرید و به ما امور بندگان خود را واگذار کرد و ما به اجازه او هر چه بخواهیم انجام می‌دهیم ما وقتی بخواهیم خداوند می‌خواهد و اراده کنیم خداوند اراده می‌کند همانا خداوند ما را به این مقام رسانیده و از بین بندگان خود برگزیده و ما را حجت خویش در زمین قرار داده است. هرکس یکی از اینها را منکر شود و رد کند رد برخداوند کرده و کافر به آیات و انبیاء و پیامبرانﷺ او شده است. ای جابر! هرکه خداوند را با این صفت بشناسد اثبات توحید کرده چون این صفت موافق قرآن مجید است در این آیه شریفه می‌خوانید: ﴿لا تُدْرِکُهُ ألأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ ألأَبْصارَ وَ هُوَاللَّطيفُ الْخَبيرُ﴾[1] **(چشمها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشمها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقایق موجودات،) و آگاه (ازهمه) چیز است).** ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ﴾[2] **(هیچ چیزهمانند او نیست و او شنوا و بیناست).** و این آیه شریفه ﴿لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾[3] **(هیچ کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است).** جابر می‌گوید عرض کردم: ای سرورم چقدر یاران هم عقیده ما کم هستند؟ امام فرمود: هیهات هیهات می‌دانی روی زمین چقدر یار وهم عقیده داری؟ عرض کردم: در هر شهر خیال می‌کنیم بین صد تا دویست و در تمام شهرها هزار یا دو هزار باشند و در روی زمین خیال می‌کنم صد هزار باشند. فرمود: نه جابر گمان تو زیاد است آنهائی که خیال می‌کنی مقصرند و از یاران تو نیستند. عرض کردم ای فرزند رسول خداﷺ! مقصر کیست؟ فرمود: کسانی که در معرفت امام کوتاهی دارند وهمچنین در معرفت آنچه خداوند بر آنها واجب نموده از امر و روح خود. عرض کردم معرفت روح خداوند چیست؟ فرمود: اینکه بداند به هر کسی خداوند این روح را بخشیده امر خود را نیز به او تفویض نموده و به اجازه خداوند می‌آفریند و زنده می‌کند و به دیگری علم غیب می‌آموزد و از گذشته و آینده تا روز قیامت اطلاع دارد چون آن روح امیر است وهرکه ممتاز به این روح شد کامل است و نقصانی ندارد هر چه بخواهد

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۰۳

۲. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه۱۱

۳. سوره مبارکه انبیاء: آیه شریفه ۲۳

با اجازه خداوند انجام می‌دهد از مشرق به مغرب در یک لحظه می‌رود و به آسمان بـالا میـرود و به زمین فرود می‌آید هر چه اراده کند و بخواهد انجام می‌دهد. عرض کردم: دلیلی از این روح در قرآن برایم بیاور که خداوند آنرا به محمد صلی الله علیه و آله و جانشـینانش ائمـه اطهـار علیهم السلام بخشـیده اسـت؟ فرمود: بسیارخوب! این آیه را بخوان ﴿وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَـدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّـکَ لَتَهْـدِی إِلـی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾[1] **(همان‌گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمـان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنـیم؛ و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی).** و این آیه شریفه کـه فرمـود: ﴿أُولٰئِـکَ کَتَـبَ فِـی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْـهُ﴾[2] **(آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صـفحه دلهایشـان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده است).** عرض کـردم: خداونـد گشـایش بـه توعنایت کند آن چنانچه عقده دل مرا گشودی و مرا بر شناخت روح و امر کمک کـردی! سـپس عرض کردم: ای سرورم پس در این صورت بیشتر از شیعیان مقصرند من یک نفر از یـاران خـود را نمی‌شناسم من چند نفر را می‌شناسم می‌آیند و سلام می‌کنند و از من اسـرار وعلـوم پنهـان و حقایق را می‌آموزند. عرض کردم: فلان پسر فلان با یارانش از این نمونـه هسـتند (إن شـاء الله) چون من از آنها یکی از اسرار و حقایق شما را شنیدم خیال می‌کنم به هدف رسـیده‌انـد و کامـل شده اند. فرمود: فردا به آنها بگو تا با تو به اینجا بیایند. جابرمی گوید: من روز بعـد آنهـا را آوردم. سلام کردند و احترام گذاشتند و بسیار گرامی داشتند امام علیه السلام را و در مقابل ایشان ایستادند. امـام فرمود: جابر اینها برادران توهستند اینک یک مطلب باقیمانده آیا شما اعتراف داریـد کـه خداونـد هرچه بخواهد انجام می‌دهد وهرچه اراده کند حکم می‌کند هیچ کس نمـی‌توانـد حکـم او را بـه تأخیر و قضایش را برگرداند، از آنچه خداوند انجام دهـد بازخواسـت نمـی‌شـود امـا مـردم مـورد مواخذه هستند؟ گفتند: آری خداوند هر چه بخواهد می‌کند و هر حکمی را کـه اراده نمایـد اجـرا می‌فرماید. راوی می‌گوید: گفتم خداوند را شکر که روشن و عارف و به هـدف رسـیده انـد. امـام فرمود: ای جابردرمورد چیزی که نمیدانی عجله نکن. جابرمی گوید: من متحیر شدم! فرمـود: ای جابر از آنان بپرس آیا حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌توانـد بـه صـورت فرزنـد خـود حضـرت

---

۱. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۵۲

۲. سوره مجادله: آیه شریفه ۲۲

محمد بن علی‌ؑ در آید. جابرمی گوید: از آنها پرسیدم ولی آنها از دادن جواب خودداری کرده ساکت ماندند. فرمود: بپرس آیا می‌تواند حضرت محمد بن علی‌ؑ به صورت من درآید باز سؤال کردم سکوت کردند و چیزی نگفتند. در این موقع امام نگاهی به من نمود و فرمود: این دلیل آن مطلبی بود که به تو گفتم که هنوزمقداری باقیمانده است. راوی می‌گوید: من به آنها گفتم چه شده چرا جواب نمی‌دهید؟ سکوت کردند ومشکوک بودند. فرمود: این دلیل جریانی بود که برایت توضیح دادم که مقداری باقیمانده است. حضرت باقرؑ به آنها فرمود: چرا حرف نمی‌زنید؟ به یکدیگرنگاه کرده ازهم پرسیدند وگفتند یا بن رسول اللهﷺ ما اطلاعی نداریم به ما بیاموز. حضرت زین العابدینؑ اشاره به فرزند خود حضرت باقرؑ کرده از آنها پرسید که این کیست؟ گفتند: پسر شما است. فرمود: من کیستم؟ گفتند: پدر اوحضرت علی بن الحسینؑ می‌باشید. راوی می‌گوید: دراین موقع کلامی را بر زبان جاری کرد که ما نفهمیدیم ناگاه حضرت محمدبن علی‌ؑ به صورت پدرش حضرت علی بن الحسینؑ و حضرت علی بن الحسینؑ به صورت فرزند خود حضرت محمد بن علی‌ؑ در آمد. همه گفتند: لا إله إلا الله! امام سجادؑ به آنها فرمود: از قدرت خداوند تعجب نکنید من محمدم و محمد ازمن است و امام محمد باقرؑ فرمود: مردم تعجب نکنید از امر خداوند من علیم و علی ازمن است وهمه ما یکی هستیم از یک نور و روح ما از امر خداست اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد و همه ما محمدیم. این سخنان را که شنیدند همه به سجده افتادند ومی گفتند ایمان به ولایت و پنهان و آشکار شما آوردیم و اقرار به امتیازات شما داریم. حضرت زین العابدینؑ فرمود: سر بردارید اینک شما عارف و رستگار و روشن بین هستید و کامل و به هدف رسیده خدا: مبادا آنچه از من ومحمد مشاهده کردید به مقصرین مستضعف بگوئید که شما را مسخره می‌کنند و تکذیب می‌نمایند. گفتند اطاعت می‌کنیم فرمود: اینک بروید رستگار باشید و آنان متفرق شدند. جابرمی گوید: عرض کردم: آقا هر کس این مقام را به این صورتی که انجام دادی و آشکار کردی نداند اما شما را دوست داشته باشد و اعتراف به مقام شما بنماید و از دشمنانتان بیزار باشد وضع او چگونه است؟ فرمود: در خوبی و خیر است تا برسد. جابر می‌گوید: ای فرزند رسول خداﷺ! آیا ممکن است بعد از این معرفت چیزی موجب مقصر شدن آنها بشود؟ فرمود: آری وقتی که کوتاهی در مورد حقوق برادران خود بنمایند و آنها را شریک در اموال خود و اسرار و آشکار خود ننمایند و خود در لذت دنیا به سر برند و آنها را بی‌بهره گذارند در این موقع است که نیکی از آنها سلب می‌شود و از آنها گرفته می‌شود و گرفتار بلاهای دنیا و گرفتاری‌های طاقت فرسا و دردهای غیر قابل تحمل در مورد خود می‌شوند ومالشان از دست می‌رود و پراکندگی درجمعیت خود می‌یابند چون کوتاهی در رسیدگی به برادر

دینی خود نموده اند. جابر می‌گوید: خیلی غمگین شدم و گفتم: ای فرزنـد رسـول خـداﷺ حـق مؤمن بر برادر مؤمن خود چیست؟ فرمود: در شادی او شـاد و در حـزن او محـزون اسـت و تمـام گرفتاریهایش را بر طرف می‌کند وهرگز افسرده نمی‌شود برای چیز بی ارزش دنیای فانی، چنان بـا برادران خود مواسات می‌کند که در خوبی و بدی برابر باشند. عرض کـردم: چگونـه خداونـد تمـام اینها را برای برادر مؤمن واجب نموده است؟ فرمود: زیرا مـؤمن بـرادر مـؤمن اسـت از پـدر ومـادر بنابراین نمی‌تواند برادرش باشد در صورتی که استفاده از ثروتش منحصر به خودش باشد. جـابرمی گوید: عرض کردم: سبحان الله چه کسی مـی‌توانـد اینطـور باشـد؟ امـامؑ فرمـود: کسـی کـه می‌خواهد دربهای بهشت را بکوبد و با حوریه‌های زیبـا هـم آغـوش شـود و در دارالسـلام بـا مـا همنشین باشد. جابرمی گوید: عرض کردم: به خدا قسم هلاک شدم ای فرزند رسـول خـداﷺ ! چون من کوتاهی کرده‌ام در مورد حقوق برادرانم من نمی‌دانستم که چنین رفتاری موجب تقصـیر درباره رعایت حقوق برادران مؤمن می‌شود.

ساقه دوم

در مورد اینکه امامت از پدر به پسر می‌رسد امامت در عمو نخواهد بود و همچنین امامت در دو برادر نخواهد بود جز امام حسن و امام حسینؑ

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادقؑ کـه فرمودنـد: هرگـز امامـت و رهبری بعد از امام حسن و امام حسینؑ از برادر به برادر دیگر باز نخواهد گشت و امامـت و رهبری از امام سجادؑ از پدر به پسر جریان شده است همان‌گونه که خداوند متعال در مورد آن چنین فرمـوده اسـت: ﴿وَ أُولُـوا اْلأَرْحـامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلـى بِـبَعْضٍ فـى كِتـابِ اللّـه﴾[1] (و **خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند)**. امامت بعد از امام سجادؑ جز در پسر و پشت در پشت خواهد بود. و در همان کتاب نقـل شـده بـا استناد: از امام رضاؑ پرسیده شد آیا امامت و رهبری در عمو و دائی می‌شـود؟ فرمـود: خیـر. پرسیده شد: آیا در برادر به برادر دیگر می‌رسد؟ فرمود: خیر. پرسیده شـد: پـس در چـه کسـی امامت خواهد بود؟ فرمود: در فرزندان من و در آن روز ایشان پسر و فرزندی نداشتند.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادقؑ که فرمود: خداوند متعـال، امامـت را

---

۱. سوره انفال: آیه شریفه ۷۵ و سوره احزاب: آیه شریفه ۶

بعد از امام حسن و امام حسین(ع) در دو برادر قرار نداد. و در روایت دیگر از امام صادق(ع) آمده است: همانا امامت هرگز در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین(ع) جای نمی‌گیرد و همانا امامت پشت به پشت یعنی از پدر به پسر می‌رسد.

و در همان کتاب نقل شده است که شخصی از امام صادق(ع) پرسید: خدای نکرده اگر اتفاقی برای شما افتاد که خدا نکند آنرا ببینم به چه کسی بعد از شما مراجعه کنم؟ امام صادق(ع) به فرزند برومند خویش اشاره کرد و فرمود به حضرت موسی(ع) مراجعه کن (زیرا ایشان امام بعد از من می‌باشد). پرسیده شد اگر اتفاقی برای ایشان افتاد به چه کسی باید مراجعه کرد؟ فرمود: به پسرانش. عرض شد: اگر برای پسرش اتفاقی افتاد و برادران بزرگی داشت و پسرانش کوچک بودند به چه کسی باید مراجعه کرد؟ فرمود: پسرانش یکی بعد از دیگری و در نسخه دیگر آمده است و همین طور تا روز قیامت خواهد بود.

در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از هشام بن سالم که می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: چه کسی افضلتر و بهتر بود امام حسن(ع) یا امام حسین(ع)؟ فرمود: امام حسن(ع) افضلتر از امام حسین(ع) بود.عرض کردم پس چرا امامت و رهبری در فرزندان امام حسین(ع) قرار گرفت نه درفرزندان امام حسن(ع) فرمود: همانا خداوند متعال خواست آنرا مانند حضرت موسی و حضرت هارون(ع) در امام حسن و امام حسین(ع) قراربدهد. آیا نمی‌بینی که آن دویعنی حضرت موسی و هارون(ع) در نبوت و پیامبری شریک بودند و همانا امام حسن و حسین(ع) در امامت نیز شریک بودند.وهمانا خداوند نبوت و پیامبری را درنسل وذریه حضرت هارون(ع) قرار داد و آنرا در نسل موسی(ع) قرار نداد در حالی که موسی(ع) افضلتر ازحضرت هارون(ع) بود.عرض کردم: آیا امامت و رهبری دو امام در یک زمان اتفاق می‌افتد؟ فرمود: خیر، مگر اینکه یکی از آنها صامت و پیرو برای امام دیگر و دیگری امام و پیشوا و ناطق برای دیگری باشد. و اما در مورد اینکه دو امام در یک وقت و زمان ناطق هستند؟ جواب این است نه اینطور نخواهد بود. عرض کردم: آیا امامت و رهبری در دو برادر بعد از امام حسن(ع) و امام حسین(ع) قرارمی گیرد؟ فرمود: همانا امامت و رهبری در نسل امام حسین(ع) جاری شد همان‌گونه که خداوند فرموده ﴿وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾[1] (او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار داد).

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۲۸

روایت شده با استناد از عبد الرحمن بن المثنی الهاشمی که می‌گوید: به حضرت صادقؑ عرض کردم: فدایت شوم چه اتفاقی افتاد که فرزندان امام حسینؑ برفرزندان امام حسنؑ برتری یافتند با اینکه هردوهمانند هم بودند؟ فرمود: خیال نمی‌کنم شما قبول کنید، حضرت جبرئیل امینؑ برحضرت محمدﷺ نازل شد با اینکه هنوز حضرت حسینؑ متولد نشده بود گفت: برایت پسری متولد خواهد شد که امت تو او را بعداً خواهند کشت. رسول خداﷺ فرمود: ای جبرئیل! من احتیاج به چنین فرزندی ندارم سه مرتبه در این مورد با او صحبت کرد. سپس حضرت علیؑ را خواست و به او فرمود حضرت جبرئیل امینؑ برایم خبر آورد که برای تو فرزندی متولد خواهد شد که امت من او را خواهند کشت. حضرت علیؑ فرمود: مرا حاجتی به چنین فرزندی نیست. پیامبرﷺ سه مرتبه با ایشان درباره این موضوع صحبت می‌کرد. سپس به او فرمود امامت به او و فرزندانش خواهد رسید همچنین وراثت و اختیارات مالی در دست او است. پیامبر اکرمﷺ فرستاده ای برای حضرت فاطمه زهراؑ فرستاد و به ایشان فرمود: همانا خداوند متعال به تو فرزندی خواهد داد که امت من بعد از من او را خواهند کشت؟ عرض کرد: من به چنین پسری احتیاجی ندارم، سه مرتبه با او در این مورد صحبت کرد و فرمود امامت و وراثت و اختیارات مالی با او خواهد بود. حضرت فاطمه زهراؑ فرمود: از خداوند خشنود شده‌ام. به حضرت حسینؑ حامله شد و شش ماه حامله بود بعد زایمان نمود هیچ مولودی در شش ماهگی متولد نشده که زنده بماند مگر حسین بن علی وعیسی بن مریمؑ،ام سلمه او را پرستاری نمود. پیامبر اکرمﷺ هر روز پیش او می‌آمد زبان خود را در دهان حضرت حسینؑ می‌گذاشت امام حسینؑ زبان مبارک جد بزرگوارش را می‌مکید تا سیرمی شد خداوند گوشت او را از گوشت پیامبرﷺ رویانید هرگز ازحضرت فاطمهؑ و زنان دیگری شیر نخورد. وقتی این آیه درباره او نازل شد ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحًا تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾[1] **(مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به**

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیه شریفه ۱۵

من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان). اگر در این آیه گفته بود (اصلح ذریتی)(فرزندانم را اصلاح کن) تمام آنها امام می‌شدند ولی اختصاص به گروهی با این لفظ داد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از فضیل که می‌گوید: درنزد امام صادق علیه السلام بودم که ایشان به چیزی خیره شده بودند پس به من فرمود: ای فضیل آیا می‌دانی به چه چیزی نگاه می‌کردم؟ عرض کردم: خیر. فرمود: به صحیفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نگاه می‌کردم، هر پادشاهی که حکومت کند اسمش و اسم پدرش در آن نوشته شده بود و در آن از فرزندان امام حسن علیه السلام کسی را نیافتم.

درهمان کتاب نقل شده با استناد از محمد بن یعقوب بلخی که می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم به چه دلیل امامت و رهبری در فرندان امام حسین علیه السلام قرار گرفت و در فرزندان امام حسن علیه السلام قرار نگرفت؟ فرمود: زیرا خداوند متعال امامت را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داده است و آنرا در فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام قرار نداد و از خداوند متعال در مورد چیزی که انجام می‌دهد پرسیده نمی‌شود. روایت شده با استناد ازعبدالرحمن بن کثیر که می‌گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از این آیه ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1] **(خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)** چیست؟ فرمود: درباره پیامبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس از او امام حسن و سپس حسین علیه السلام خواهد بود. سپس تأویل این آیه به وقوع پیوسته ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی كِتابِ اللّهِ﴾[2] **(وخویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند)**. و حضرت علی بن الحسین به امامت رسید آنگاه امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان اویند که اوصیاء هستند اطاعت از آنها اطاعت از خداوند است و مخالفت با آنها مخالفت با خداوند است.

در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق رحمه الله: روایت شده با استناد ازعبدالرحیم قصیر که می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد تفسیر این آیه پرسیدم که خداوند می‌فرماید:

---

۱. سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه ۳۳

۲. سوره مبارکه انفال:آیه شریفه ۷۵ و سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه ۶

﴿لنَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ **(پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند این حکم در کتاب(الهی) نوشته شده است).** درباره چه کسی یا کسانی نازل شده؟ فرمود: درباره فرمانروایان و پیشوایان است این درباره حضرت حسین بن علی علیه‌السلام جاری شد و پس از آن بزرگوار درباره فرزندانش. و ما به مقام پیشوائی و امامت شایسته تریم با نسبتی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ازمؤمنین ومهاجرین داریم. گفتم آیا فرزندان جعفربن ابیطالب علیه‌السلام از امامت و رهبری نصیبی هست؟ فرمود: نه. راوی می‌گوید: تمام خاندان عبدالمطلب را یک یک ذکر کردیم ایشان در هر مورد می‌فرمودند: نه. اما فراموش کردم از فرزندان امام حسین علیه‌السلام بپرسم. یک روز دیگر خدمت ایشان رسیدم عرض کردم: آقا فرزندان امام حسن علیه‌السلام را نصیبی هست؟ فرمود: ای ابا عبد الرحمان هیچ یک از بستگان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را جز ما نصیبی نیست.

ساقه سوم

در مورد عدم دخالت بلوغ در امامت کوچکی سن ضرری به امامت ندارد

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از یزید الکناسی که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا حضرت عیسی علیه‌السلام در هنگام سخن گفتن در گهواره حجت خداوند در زمان خویش بود؟ فرمود: در آن وقت پیامبر و حجت الله بود در حالی که مرسل نبوده است آیا نمی‌خوانی که خداوند از حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام نقل می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[1] **[کودک](عیسی×) گفت منم بنده خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است* و هرجا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است).** راوی می‌گوید: عرض کردم: پس آیا آن وقت که در گهواره بود و سخن گفت حجت خداوند بر زکریا علیه‌السلام بود؟ فرمود: درآن وقت برای مردم آیت ونشانی و هنگامی که درگهواره سخن گفت برای مادرش مریم علیهاالسلام رحمتی از خداوند بود که از مادر بزرگوارش دفاع کرد وپیامبروحجت خدا در آن هنگام برای کسانی که سخن او را شنیدند بود. سپس ساکت شد و دیگرسخن

---

۱. سوره مبارکه مریم علیهاالسلام: آیات شریفه ۳۱و۳۰

نگفت تا وقتی که دو ساله شد و درآن زمان بعد از سکوت حضرت عیسی علیه السلام، حضرت زکریاء علیه السلام حجت خداوند عزوجل برمردم بود تا اینکه حضرت زکریاء علیه السلام از دنیا رفت و بعد ازآن فرزندش حضرت یحیی علیه السلام وارث پدر بزرگوارش حضرت زکریاء علیه السلام شد، که وارث حکمت و کتاب شد در حالی که کودک بود آیا فرموده خداوند را نمی‌شنوی که در مورد حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید: ﴿یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا﴾[1] **(ای یحیی کتاب[خدا]. را به جد و جهد بگیرو ازکودکی به او نبوت دادیم)**. و هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به سن هفت سالگی رسید به پیامبری و نبوت و رسالت رسید، هنگامی که خداوند متعال به او وحی کرده بود نبوت و رسالت خود را اعلام کرد. و درآن وقت حضرت عیسی علیه السلام حجت خداوند بر حضرت یحیی علیه السلام و تمام مردم بود. و ای اباخالد: هرگز زمین یک روز بدون حجت خداوند بر مردم از وقتی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید و آنرا در زمین اسکان داد باقی نماند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت خداوند از طرف خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله براین امت در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ فرمود: بله، هنگامی در (حجة الوداع در غدیرخم) امامت و ولایت امیرالمؤمنین داد که از ولایت و امامت ایشان اطاعت کنند. راوی می‌گوید: عرض کردم پس آیا در آن وقت اطاعت از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن بزرگوار برمردم واجب بود؟ فرمود: بله، ولیکن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صامت بود و سخنی نمی‌گفت و اطاعت و فرمانبرداری در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بر امام علی علیه السلام و سایر مردم واجب بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانبرداری و اطاعت کنند و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مردم از خداوند و رسولش فرمانبردار بودند وباید تمام مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، از حضرت علی علیه السلام فرمانبرداری می‌کردند. و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دانا و بردبار بوده است.

و در همان کتاب نقل شده با استناد ازصفوان بن یحیی که می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در مورد فرزند دارشدن خودتان می‌پرسیدم شما می‌فرمودید: خداوند متعال پسری به من عنایت خواهد فرمود. خداوند متعال نیز ابوجعفرمحمد بن علی علیه السلام را به شما عنایت فرمود و چشم ما به وجود آن بزرگوار روشن گرداند و خدای نکرده خدای نکرده اگر برسرشما

---

۱. سوره مبارکه مریم علیها السلام: آیه شریفه ۱۲

اتفاقی بیفتد بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟ ایشان با دست شریف خود به فرزند برومندش امام محمد جوادعليه‌السلام که کودک خردسالی بود و درکنار ایشان ایستاده بود اشاره کرد. با تعجب عرض کردم: فدایت شوم این بزرگوار سه ساله است چگونه به ایشان مراجعه کنیم؟ فرمود: چه اشکالی دارد همانا حضرت عیسیعليه‌السلام درسن سه سالگی نبوت خویش را اعلام کرد (و ازجانب خداوند به پیامبری برگزیده شد).

و در همان کتاب از یکی از اصحاب نقل شده که می‌گوید: به امام محمد جوادعليه‌السلام عرض کردم: مردم در مورد سن کم شما حرف می‌زنند که چگونه امام و پیشوا آنها می‌باشی؟ فرمود: همانا خداوند متعال به حضرت داودعليه‌السلام وحی کرد که پسرش سلیمان بن داوودعليه‌السلام را جانشین خود قرار دهد در حالی که سلیمانعليه‌السلام کودکی بود و چوپانی می‌کرد وقتی که حضرت داودعليه‌السلام در مورد وحی خداوند که سلیمانعليه‌السلام را جانشین خود قرار بگذارد به علماء و بزرگان بنی اسرائیل ابلاغ کرد آنها نپذیرفتند. پس خداوند متعال به حضرت داودعليه‌السلام وحی کرد که عصاء بزرگان و علماء و دانشمندان بنی اسرائیل را بردارد و همراه عصاء سلیمان بن داودعليه‌السلام در یک کلبه یا خانه‌ای بگذارد و در آن کلبه یا خانه را قفل کنند و با مهروموم بزرگان قوم، مهروموم کند وصبح روز بعد در را باز کند وعصاء هر کسی که برگ سبز و میوه درآورده باشد، پس اوجانشین و وصی توخواهد بود. حضرت داودعليه‌السلام نیز وحی خداوند را به بزرگان قوم بنی اسرائیل ابلاغ کرد و آنها پذیرفتند و این کار را کردند و دیدند که عصای حضرت سلیمان بن داودعليه‌السلام میوه دار شده و درنتیجه حضرت سلیمان بن داودعليه‌السلام جانشین پدر بزرگوار خویش شد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از محمد بن اسماعیل بن بزیع که می‌گوید: از امام محمد جوادعليه‌السلام پرسیدم: آیا امام معصوم در سن هفت سالگی به امامت می‌رسد؟ فرمود: بله و بلکه در سن کمتر از پنج سالگی به امامت خواهد رسید.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از خیرانی از پدرش که می‌گوید: روزی در خراسان در کنار امام رضاعليه‌السلام ایستاده بودم پس شخصی گفت: سرور و مولای من اگر خدای نکرده اتفاقی برای شما افتاد به چه شخصی بعد از شما مراجعه کنیم که امام و پیشوا ما خواهد بود؟ فرمود: به فرزندم ابوجعفرمحمد بن علیعليه‌السلام مراجعه کنید. راوی می‌گوید: پرسش کننده کم سن بودن امام محمد جوادعليه‌السلام را بهونه گرفت و گفت: چگونه ایشان امام و پیشوا ما می‌شود در حالی که سن کمی دارد؟ امام رضاعليه‌السلام فرمود: همانا خداوند متعال عیسی بن مریم را به پیامبری و نبوت مبعوث کرد که دارای دین و آیین و شریعتی بود و آن در حالی بود که سن او

خیلی کمتر از سن پسرم می‌باشد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد که علی بن حسان به امام جوادعليه‌السلام عرض کرد: ای سرورم همانا مردم به خاطر کم سن بودن شما امامت وپیشوای شما را انکارمی کنند! ایشان فرمود: آنها نمی‌تواند فرموده خداوند که به پیامبرش فرموده انکار کنند که فرمود: ﴿قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی﴾[1] **(بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم)**. به خدا قسم هیچ کس از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله پیروی نکرد مگر حضرت علی بن ابیطالبعليه‌السلام که نه ساله بود و من نیز همینک نه ساله می‌باشم.

و در همان کتاب آمده است که از امام رضاعليه‌السلام پرسیده شده که امام حاضر امام پیشین را غسل می‌دهد. فرمود: این سنتی بود از موسی بن عمرانعليه‌السلام هنگامی که برادرش حضرت هارونعليه‌السلام را غسل داد.

---

۱. سوره مبارکه یوسفعليه‌السلام: آیه شریفه ۱۰۸

شاخه دوم

آیات قرآنی در مورد قیام قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن دوساقه وجود دارد

ساقه اول

خداوند متعال در قرآن مجید در مورد وجود مقدس امام زمان و غیبت و نشانه‌های ظهور آن حضرت در آخر الزمان و آیات مربوطه به آن

بدان که آیات و روایات ذکر شده در این فصل به صورت متواترذکرشده است و استناد آن به صاحب سند استناد می‌شود و روایاتی که استناد آن ذکرنشده به علامه بزرگ و

گرانقدر محدث و مکلم سید هاشم بحرانی رحمه الله بازمی گردد بعضی از آن روایات.

آیه اول: خداوند متعال در سوره مبارکه بقره فرمود: **﴿الم *ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتَّقینَ * الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ﴾**[1] **(الف لام میم *این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: منظور از متقون(تقوا پیشگان) دراین آیه شریفه شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد و منظور از غیب در این آیه شریفه امام زمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. و شاهد آن قول تبارک و تعالی است که می‌فرماید: **﴿وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ﴾**[2] **(و می‌گویند چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود بگو غیب فقط به خدا اختصاص دارد پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم).** روایت شده با استناد

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۳تا۱

۲. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۲۰

از رسول خداﷺ: خوشا به حال صابران و شکیبایان درغیبت، خوشا به حال کسانی که در زمان غیبت به دوستی و محبت باقی می‌مانند آنها کسانی هستند که خداوند متعال آنها را در کتاب خود وصف نموده ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[1] (آنان که به غیب ایمان می‌آورند). فرمود: آنان حزب خداوند می‌باشند و همانا حزب خداوند پیروز است.

آیه دوم: خداوند می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾[2] **(پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید هر کجا که باشید خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می‌آورد).** روایت شد با استناد از امام صادقؑ که می‌فرماید: منظور اصحاب و یاران امام زمان قائمؑ است که تعداد آنان سیصد و سیزده نفرمی باشند به خدا قسم آنان امت وعده شده می‌باشند که به خدا قسم در یک ساعت در مکه مکرمه جمع می‌شوند و در بین رکن ومقام با حضرت امام زمانؑ بیعت می‌کنند وهمراه ایشان عهد و پیمانی است از حضرت رسولﷺ که از پدران آنان به طور وراثت به آنها رسیده است. و در زیر آن آیه نقل از کتاب مسند حضرت فاطمه زهراؑ، نام و نام پدر و شهر و قبیله و مکان زندگی آنها ذکر شده است و ما نیاز به ذکر آن نداریم زیرا آنرا در ساقه هفتم ذکر کرده ایم.

در کتاب غیبت نعمانی نقل شده با استناد از امام صادقؑ که فرمود: این آیه شریفه درشأن ومقام حضرت قائمؑ است که یاران با وفایش در یک جا بدون قرار قبلی جمع خواهند شد. و در کتاب مجمع از یکی از معصومینؑ که می‌فرماید: مراد از این آیه شریفه یاران حضرت مهدیؑ درآخر الزمان می‌باشد. و نقل شده با استناد از امام رضاؑ که فرمود: به خدا قسم اگر قائمؑ ما قیام کند خداوند متعال شیعیان ما را از تمام شهرهای جهان جمع خواهد کرد.

آیه سوم: آنرا چهارم و چهارمی را پنجمی قرار دادم و همان طور فرموده خداوند متعال ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ **(وچون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید).**

در کتاب خصال شیخ صدوقؒ آمده است نقل شده با استناد مفضل بن عمر که می‌گوید از امام صادقؑ در مورد قول تبارک و تعالی ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾[3]

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۴۸

۳. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۲۴

(و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسـانید) ایـن کلمـات چه بوده است؟ فرمود: این همان کلماتی است که حضرت آدمعليه‌السلام بوسیله آن خداوند متعال را قسم داد و خداوند متعال توبه او را به واسـطه آن پـذیرفت: و آن کلمـات ایـن بـود ﴿یـا رب اسالک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الاتبت علی﴾ **(خداوندا! تو را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسینعليهم‌السلام قسم می‌دهم که توبه مرا بپذیری)** و خداونـد متعـال توبه او را پذیرفت و همانا خداوند متعال توبه پـذیر و بخشـاینده مـی‌باشـد. مفضـل بـن عمـر می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله منظور خداوند در مورد ﴿فأتمهن﴾ چیسـت؟ فرمود: یعنی تا نام امام دوازدهم قائم آل‌محمدعجل‌الله‌تعالی‌فرجه به پایان رساند نام دوازده امام (که نخسـت علی بن ابیطالبعليه‌السلام و سپس امام حسـنعليه‌السلام و سـوم امـام حسـینعليه‌السلام) و نـه امـام دیگـر از فرزندان امام حسینعليه‌السلام می‌باشند. و آیه شریفه که خداوند می‌فرمایـد: ﴿مَثَـلُ الَّـذینَ یُنْفِقُـونَ أَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ﴾[1] **(مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند کـه درهرخوشه‌ای صد دانه باشد؛)**

در کتاب تفسیر برهان نقل از شیخ عیاشی از فضل بن محمد جعفی از امـام صـادقعليه‌السلام کـه می‌فرماید: (حبه) حضرت فاطمه زهـراعليها‌السلام مـی‌باشـد. وهفـت (سـنبله) هفـت نفـر از فرزنـدانش می‌باشند که هفتمین آنان قائمشان می‌باشد. راوی می‌گوید: عرض کردم: امام حسنعليه‌السلام چطور؟ فرمود: امام حسنعليه‌السلام امام معصوم و واجب الطاعة می‌باشد ولی از هفت سنبله نیست، اول آنـان امام حسینعليه‌السلام و آخر آنان قائم آل‌محمدعجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌باشد. راوی می‌گوید: عرض کردم: معنای ﴿فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ﴾ **(در هر خوشه‌ای صد دانه باشد)** چیست؟ فرمود: از هر کدام از آنان در کوفه صد نفر از صلبش به دنیا می‌آید و ازهیچ کس چنین به دنیا نمی‌آید مگر ازاین هفت نفر.

مؤلف کتاب می‌گوید: این روایت به تفسیر اشکال دارد زیرا امام حسـینعليه‌السلام همـراه نـه امـام معصومعليهم‌السلام از فرزندانش ده نفرمی باشند و دهمین نفر آنان قائم ایشان می‌باشد و محتمل اسـت از این هفت نفر، هفت اسم باشد و آنان عبارتند از: حسین و سه علی و دومحمد وجعفر و موسـی و حسن و قائمعليهم‌السلام می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُـوعِ

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۶۱

وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ﴾[1] (و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را). روایت شده با استناد از امام صادق﵇ که می‌فرماید: می‌بایستی که یک سال قبل از ظهور حجت﵇ و قیام آن بزرگوار قتل‌های بسیار و کمی ثمرات و اموال و جانها و گرسنگی و ترس زیاد خواهد بود و همانا این اتفاقها در کتاب مبین خداوند متعال ذکر شده است.

و نقل شده با استناد از امام محمد باقر﵇ که می‌فرماید: در آن زمان دو گرسنگی وجود دارد که یکی عمومی و دیگری خصوصی می‌باشد. و اما گرسنگی عمومی در سرزمین شام اتفاق می‌افتد که آن گرسنگی عمومی خواهد بود. و اما خصوصی، گرسنگی است که در شهر کوفه اتفاق می‌افتد و آن خصوصی است و عمومی نیست که مختص دشمنان آل‌محمد﵌ می‌باشد که خداوند متعال به وسیله آن، آنها را نابود و به هلاکت می‌رساند. و اما در مورد ترس، آن ترس در سرزمین شام اتفاق می‌افتد و عمومی است و آن ترس درهنگام قیام حجت﵇ اتفاق می‌افتد و اما گرسنگی قبل از قیام قائم آل‌محمد﵇ اتفاق می‌افتد.

و در کتاب الاکمال الدین نقل شده با استناد از محمد بن مسلم که می‌گوید: شنیدم امام صادق﵇ فرمود: همانا برای ظهور و قیام حجت﵇ از جانب خداوند

برای مؤمنین نشانه‌های وجود دارد! محمد بن مسلم می‌گوید: عرض کردم فدایت شوم آن نشانه‌ها چیست؟ فرمود: فرموده خداوند متعال: **﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ (و شما را قطعاً می‌آزماییم)**، در مورد مؤمنین قبل از ظهور حجت﵇ می‌باشد. **﴿بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ﴾[2] (و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را).** فرمود: آنها را می‌آزمایم ﴿نبلوهم﴾ یعنی پادشاهان و سلاطین آل فلان در آخر سلطنت آنها، **﴿ولجوع﴾** گرسنگی، به واسطه گرانی قیمتهای آنها و **﴿نقص من الاموال﴾** کاهش اموال، فرمود: کساد تجارت و کمی آن و **﴿نقص من الانفس﴾** کاهش جانها، مرگ و میر زیاد **﴿و نقص الثمرات﴾** کاهش محصولات، کمی و کاهش ذرات آنها در هنگام برداشت. **﴿و بشر الصابرین﴾** (مژده ده شکیبایان را) یعنی به ظهور حجت﵇.

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۵

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۵

آیه چهارم: ﴿مُبْتَلیکُمْ بِنَهَر﴾[1] **(بوسیله نهری شما را می‌آزمایم).** در کتاب غیبة نعمانی نقل شده با استناد از امام صادقؑ که فرمود: همانا یاران طالوت بوسیله نهری آزموده شدند که خداوند در مورد آن می‌فرماید ﴿مبتلیکم بنهر﴾ **(به نهری شما را می‌آزمایم)** و همانا یاران حضرت قائمؑ به مانند آن آزموده می‌شوند. و فرموده خداوند در سوره مبارکه آل عمران: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ﴾[2] **(آیا جز دین خدا را می‌جویند با آنکه هر که در آسمانها و زمین است‌خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید).** روایت شده با استناد از امام موسی کاظمؑ که می‌فرماید: این آیه شریفه درشأن ومنزلت امام زمان قائمؑ نازل شده است و آن هنگامی خواهد بود که قیام می‌کند که تمام یهودیان و مسیحیان و آتش پرستان و زنادقه و مرتدان و کفار ومشرکان در سراسر شرق وغرب زمین را به اسلام دعوت می‌کند هرکه اسلام آورد به او امرمی کند که نماز و روزه و زکات و غیره که مسلمانان انجام می‌دهند انجام دهند وهرکه اسلام نیاورد گردن او را می‌زند. تا در سراسر زمین جز یکتاپرست وجود نداشته باشد. راوی می‌گوید: عرض کردم: قربانت شوم در آن زمان آنها جمعیت زیادی می‌باشند چگونه این طورمی شود؟ فرمود: اگر خداوند متعال چیزی بخواهد کم را زیاد و زیاد را کاهش می‌دهد.

آیه پنجم: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[3] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید امید است که رستگار شوید).** روایت شده با استناد از امام محمد باقرؑ می‌فرماید: منظور از ﴿اصبرو﴾ (شکیبای بکنید) یعنی در مورد انجام دادن عبادات خود شکیبا باشید و ﴿صابروا﴾ یعنی در مقابل دشمنان خود ایستادگی کنید. و معنای ﴿رابطوا﴾ این است که در مورد امام منتظرؑ مرزهای اسلام را نگهبانی کنید.

آیه ششم: ﴿تِلْكَ الْأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ﴾[4] **(ما این روزهـا[ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم).**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۴۹

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۳

۳. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۲۰۰

۴. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۴۰

در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد ازامام صادق﷣ می‌فرماید: از وقتی که خداوند متعال حضرت آدم﷣ را آفرید: دو دولت وجود داشت که یکی متعلق به خداوند متعال یعنی عدل وعدالت و دولت دیگر برای ابلیس لعین یعنی شیطانی است پس دولت خدا وعدل و داد همگانی کجاست؟ آن دولت خدا وعدل و داد همگانی متعلق به کسی جز به قائم آل‌محمد﷣ نمی‌باشد که دولتش عدل و داد خواهد بود.

آیه هفتم ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقًا لِما مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها﴾[1] **(ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم).** روایت شده با استناد از جابربن یزید جعفی که می‌گوید: امام محمد باقر﷣ به من فرمود: زمین را چنگ بزن و دست و پایت را تکان نده تا اینکه نشانه‌های را به تو بگویم و فکر نمی‌کنم که تو آنها را درک کنی ولیکن بعد از من در مورد آن سخن بگو تا اینکه فرمود: و هیچ کس از آنها فرار نمی‌کنند جز سه نفر از قبیله کلب که خداوند متعال صورت آن را به پشت برمی گرداند و این آیه (یا ایها الذین) در مورد آنها نازل شده است.

آیه هشتم: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[2] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید)** روایت شده با استناد از جابربن یزید جعفی که می‌گوید: از جابربن عبدالله انصاری شنیدم که گفت: هنگامی که این آیه شریفه ﴿یا ایها الذین امنوا﴾... نازل شد به رسول خداﷺ عرض کردم: ای رسول خداﷺ همانا خداوند و رسولش را شناختیم، اولیاء امری که خداوند متعال اطاعت و فرمانبرداری از آنان را همراه اطاعت و فرمانبرداری از خودت قرار داده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان بعد از من و امامان و پشیوایان مسلمانان بعد از من می‌باشند. که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ سپس فرزندش حسن بن علی﷣ وسپس حسین بن علی﷣ وسپس علی بن الحسین﷣ سپس محمد بن علی﷣ که در تورات به باقر معروف می‌باشد که تو ای جابر او را درک خواهی کرد پس سلام مرا به ایشان برسان سپس صادق جعفربن محمد﷣ وسپس موسی بن جعفر﷣ وسپس علی بن

---

۱. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۴۷

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۵۹

موسی‌علیه‌السلام وسپس محمد بن علی‌علیه‌السلام سپس علی بن محمدعلیه‌السلام سپس حسن بـن محمـدعلیه‌السلام وسپس فرزندش که نام و کنیه‌اش همنام وکنیه من است که حجة الله در زمینش و بقیة الله در بندگانش فرزند حسن بن علی‌علیه‌السلام که ایشان کسی است که خداوند متعال مشرقها و مغربهای زمین را برای او فتح می‌کند. آن بزرگوار کسی است که درغیبت خواهد بود و کسی در ایمـان به امامت و پیشوایی او پایدار نخواهـد بـود مگـر کسـانی کـه خداونـد متعـال بوسـیله ایمـان دلهایشان را آزموده است. جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: عرض کردم ای رسـول خـداصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا هنگامی که حجة الله در غیبت به سر می‌برد شـیعیانش از او سـود مـی‌برنـد؟ فرمـود: بلـه، سوگند به خداوندی که مرا به حق به نبوت برگزید آنان از نور درخشان و ولایـت آن بزرگـوار سود می‌برند همان‌گونه که مردم از نور خورشید سود می‌برند در حالی که خورشید پشت ابرهـا می‌باشد. ای جابر! این از اسرار مخفی خداوند است که درعلمش می‌باشد پس آنرا جای بـازگو نکن مگر برای اهلش.

آیه نهم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِـکَ مَـعَ الَّـذینَ أَنْعَـمَ اللّـهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ لصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقًا﴾[1] **(و کسانی کـه از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند).**

در کتاب دمعه نقل از تفسیر قمی بـا اسـتناد از امـام صـادق‌علیه‌السلام کـه فرمودنـد: منظـور از ﴿النبین﴾ در این آیه شریفه رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و منظور از﴿الصدیقین﴾ امیرالمـؤمنین علـی بـن ابیطالب‌علیه‌السلام و منظور از ﴿و الشهداء﴾ امام حسن و امام حسین‌علیهماالسلام و منظور از ﴿حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقًا﴾ قائم آل‌محمدعجل‌الله‌فرجه می‌باشد.

آیه دهم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذینَ قیلَ لَهُمْ كُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقیمُوا الصَّـلاةَ وَ آتُـوا الزَّکـاةَ فَلَمّـا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَةِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْـیَةً وَ قـالُوا رَبَّنـا لِـمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَریبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَـنِ اتَّقـی وَ لا تُظْلَمُونَ فَتیلاً﴾[2] **(آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلا] دست [از جنگ] بردارید و نماز**

۱. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۶۹

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه۷۷

را برپا کنید و زکات بدهید و[لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد بناگاه گروهی از آنان از مردم [=مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی، بگو برخورداری [از این] دنیا اندک است و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت). روایت شده با استناد از امام محمد باقرعليه السلام که فرمودند: به خداوند سوگند صلحی که حسن بن علیعليه السلام با معاویه کرده بود برای این امت از آن چرا که خورشید برآن طلوع کرده است بهتر است و به خداوند سوگند این آیه شریفه به خاطر آن نازل شده است ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ قيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ﴾ **(آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلا] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید)**. همانا آن اطاعت و فرمانبرداری از امام معصومعليه السلام درخواست جنگ می‌باشد. و هنگامی که از آنها خواسته شد همراه امام حسین بن علیعليه السلام جنگ کنند ﴿قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَريبٍ﴾ **(و گفتند پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی)** ﴿نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾[1] **(تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم)**. آنها می‌خواستند آن جنگ تا قیام قائم آل‌محمدعليهم السلام به تأخیر انجامد.

آیه یازدهم: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً﴾[2] **(و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود)**. روایت شده با استناد از امام محمد باقرعليه السلام که فرمود: همانا حضرت عیسیعليه السلام قبل از قیامت بر زمین دنیا نازل می‌شود پس هیچ اهل کتابی همچون یهودی و یا نصرانی و غیره نمی‌ماند مگر اینکه قبل از مرگش به ایشان ایمان می‌آورد و سپس همراه ایشان پشت سر قائم آل‌محمدعليهم السلام نماز می‌گذارند.

آیه دوازدهم: ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ﴾[3] **(امروز کسانی که کافر شده‌اند از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند پس از ایشان مترسید و از من بترسید)**.

---

۱. سوره مبارکه ابراهیمعليه السلام: آیه شریفه ۴۴

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۵۹

۳. سوره مبارکه المائده: آیه شریفه ۳

در بحارالأنوار آمده است: روزی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند بنی امیه ناامید می‌شوند آنها کسانی هستند که کفر ورزیدند و از آل‌محمد صلی الله علیه و آله ناامید شدند.

آیه سیزدهم: ﴿وَ مِنَ الَّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذْنا میثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِه﴾[1] **(و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و[لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمودند: از سودان برده نگیرید و اگر می‌خواهید بگیرید از قبیله نوبه باشند زیرا آنان کسانی هستند که خداوند در مورد آنان چنین فرموده است: ﴿وَ مِنَ الَّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذْنا میثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِه﴾ **(و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و[لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند).** و همانا آنان آنرا به یاد خواهند آورد و در آن زمان گروهی از آنان همراه امام زمان قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج می‌شوند. و با اکراه ازدواج نکنید زیرا آنان نوعی از جن هستند که حجاب از آنان برداشته شده است.

آیه چهاردهم: فرموده خداوند متعال: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِه فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّة عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّة عَلَی الْکافِرین﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: همانا صاحب این امر(قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف) لشکریانش برای او محفوظ می‌باشند. اگر تمام مردم روی زمین نابود شوند خداوند متعال یاران و لشکریانش را برای او می‌آورد و اینان همان کسانی هستند که خداوند در مورد آنان چنین می‌فرماید: ﴿فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْمًا لَیْسُوا بِها بِکافِرینَ﴾[2] **(و اگر اینان [=مشرکان] بدان کفر ورزند بی‌گمان گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند).** و آنان کسانی هستند که خداوند متعال در مورد آنان چنین می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ أَذِلَّة عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّة عَلَی الْکافِرین﴾[3] **(به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان**

---

۱. سوره مبارکه المائده: آیه شریفه ۵۴

۲. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۸۹

۳. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۵۴

فروتن [او] بر کافران سرفرازند).

آیه پانزدهم: فرموده خداوند متعال در سوره مبارکه انعام: ﴿فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾[۱] **(پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی [از نعمتها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند).** نقل شده با استناد از امام محمد باقر﷣ که می‌فرماید: اما در مورد فرموده خداوند متعال ﴿فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ﴾ **(پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند)** یعنی دولت و سلطنت آنها در دنیا می‌باشد که گشایشی برای آنها نکرد. و اما فرموده خداوند متعال: ﴿حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ **(تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند.)** یعنی قیام قائم آل‌محمد﷼ می‌باشد.

آیه شانزدهم: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْمًا لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ﴾[۲] **(و اگر اینان [=مشرکان] بدان کفر ورزند بی‌گمان گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند).** روایت شده با استناد از امام صادق﷣ که می‌فرماید: اینان همان کسانی هستند که این آیه در مورد آنها می‌باشد که می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ﴾[۳] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند).**

آیه هفدهم: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ﴾[۴] **(آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید [اما] روزی که پاره‌ای از**

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۴۴

۲. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۸۹

۳. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۵۴

۴. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۵۸

نشانه‌های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم). روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: منظور خداوند متعال از (آیات) نشانها، امامان معصوم علیهم السلام هستند که منتظر قیام قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. در آن روزی که قیام کند برای کسانی که از قبل به قیام آن بزرگوار ایمان نداشته باشند سودی ندارد هرچند که به امامان معصوم علیهم السلام پشین ایمان داشته باشند.

آیه هجدهم: خداوند در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: ﴿المص﴾[1] در کتاب بحارالأنوار و الدمعه و المحجة حدیث ضعیف ابولبید مخزومی: که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابولبید دوازده تن از اولاد عباس به سلطنت می‌رسند چهار نفر آنها بعد ازهشتمین آنان به قتل می‌رسند، یکی از آنها با گلو درد به هلاکت می‌رسد عمر آنها کوتاه، مدت دولتشان قلیل، وراه و روش آنان پلید می‌باشد یکی از آنها فاسق کوچکی ملقب به هادی و ناطق و غاوی است. ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است وقتی خداوند ﴿الم *ذلک الکتاب﴾ را نازل فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دلهای مردم جای گرفت هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابوالبشر علیه السلام می‌گذشت. سپس فرمود بیان این درحروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن بشماری هست هیچ یک از این حروف نمی‌گذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می‌کند آنگاه فرمود: (الف) یک و(لام) سی(میم) چهل و(صاد) در (المص) نود است که جمعاً صد و شصت و یک می‌باشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام(الم) الله بود وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی‌عباس (المص) قیام می‌کند و چون آن بگذرد قائم ما در(الر) قیام می‌کند پس آنرا بفهم و درخاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

میوه:

شیخ احمد الاحسائی در بیان رمز می‌گوید: مردی در زمان ما زندگی می‌کرد که از اهل خلاف (سنت) بود که ادعا می‌کرد که به شناخت حقیقت و رمزها آگاه می‌باشد. پس با گروهی از دوستان ما از جمله استاد ما شیخ موسی بن محمد الصائغ گردهم آمدند. بین آنها حرف و

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه۱

مسائلی رد و بدل شد پس شیخ در مورد گفتگو آنها مرا با خبر کرد که او می‌گوید: آن مرد سنی خیلی به خودش مغرور بوده و ادعاهای بی‌اساس می‌کرد و یکی از ادعاهای بی‌اساس او این است که می‌گوید: حضرت امام زمان‌ عليه السلام هنوز به دنیا نیامده و هنوردر اصلاب و پشت‌ها که در آینده به دنیا خواهد آمد می‌باشد. پس شیخ به من گفت یک مسئله ای را برای او مطرح کن که درآن رمز باشد تا آنرا نفهمد و در این صورت شکست می‌خورد و اگر آنرا نیز بفهمد در آن نیز شکست بخورد زیرا آن مسئله به مذهب حق از لحاظ دلالت و مشاهده و اشاره نمودن وضرورت ونیکو وجفروغیره چنگ می‌زند تا برای او راه چاره و انکار آن از آسمان و زمین نباشد مگر اینکه اقرار کند و یا شکست بخورد و آن: بسم الله الر حمن الرحیم من می‌گویم روایت شده که بعد از اتمام شدن (المص) به (المر) مهدی‌ عليه السلام قیام می‌کند و الف روی آخر صاد آمده و صاد در نزد شما وسیعتر از دو ران است پس چگونه آن یکی از آنها باشد و همچنین واو و سه حرف شش و الف و شش که آن شش روز گذشت و الف تمام است و نه کلام پس گونه شش و دیگر روزها و الا برگشت حاصل نمی‌شود زیرا سر(التنکیس) رمز اصلی است پس اگر از راه غیر اقرار به شش تای دیگرحاصل گردد امرحجت پایان رسد و اسم اعظم بوسیله دو الف از دو حرف از کلمه الله آشکارمی شود. در این صورت یازده تا و به وسیله آنها سیزده حرف ظاهرشد پس آن حرفی که (هاء) می‌باشد پس فصل و جدائی کجاست؟ ولیکن یک مابین شش و شش مقدر به انقضاء است. (المص) بالمرا پس شصت و شش ظاهر شد یک ششم آن که ربع آن است تمام یک ششم، ربع آن است و دو الف مدجبین درآن سر تنزیل الف است از نقطه وسیع از شش و شش دوم در شب مبارک یازدهم آن و او کسی است که پنهان است و اسم پنهان شده اول ظاهر در سر و راز روز پنج شنبه و در سر روز جمعه کامل می‌شود و ماء معین در روزی که آسمان دود آشکار می‌آورد و این تماماً در واو شکسته از هاء (**المهموسه**) است پس وصل نزد مثبت فصل کجاست؟ نه در یکی و نه بینه در غیر آن مگر درغیر ازیکی می‌باشد. ﴿وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ﴾[1] (**اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند**) در اینجا کلام او به پایان می‌رسد. بعضی از فضلاء درباره رمز گشایی این رمز گفته اند: این حدیث از روایتها یسخت و پیچیده آنها است و احتمال دارد که وقوع روایتهای آنان غیر حتمی باشد و این عدم

---

۱. سوره مبارکه عنکبوت: آیه شریفه ۴۳

اشکال را درمطابقت با بعضی از تواریخ بر طرف کند همان‌گونه که شناختی بلکه ممکن است که آنها در مورد مردی بگویند که آن اتفاق در فرزندانش اتفاق بیفتد و یا در فرزندانش خبر می‌دهند که در آنها اتفاق می‌افتد و آن اتفاق در فرزند فرزندانش خواهد افتد. نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: خداوند متعال وحی کرد به عمران علیه السلام پدر حضرت مریم علیها السلام که به او فرمود: ما پسری به تو خواهیم بخشید که با برکت بوده و زمین گیر و کور را شفاء دهد و مردگانم را به اذن خداوند زنده کند و من او را پیامبری برای بنی اسرائیل قرارمی دهم. پس عمران علیه السلام بعد از شنیدن فرمایشات خداوند متعال به نزد همسرش که مادر حضرت مریم علیها السلام می‌باشد رفت و آن چرا که از خداوند متعال شنیده بود برای او تعریف کرد و او بسیارخشنود شد. پس هنگامی که حامله شد فکر کرد که پسردار می‌باشد و هنگامی که وضع حمل کرد: ﴿فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنّی وَضَعْتُها أُنْثی..... لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی﴾ **(ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت) گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم...... و پسر، همانند دختر نیست)** و یا اینکه دختر نمی‌تواند پیامبر شود. و خداوند می‌فرماید: ﴿وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ﴾[1] **(ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود)**. و هنگامی که خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام بخشید ایشان همان وعده و مژده ای بود که خداوند متعال آنرا به حضرت عمران علیه السلام مژده داده بود. و اگر گفتیم درمردی از ما چیزی وجود دارد پس در فرزندانش و یا در فرزندان فرزندانش می‌باشد پس آنرا انکار نکنید.

و درکتاب العوالم نقل از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه الله که نقل می‌کند امام صادق علیه السلام فرمودند: آن امر در او بود ولی خداوند متعال آنرا به تأخیر انداخت و این گونه خداوند آن چرا که می‌خواهد درذریه من انجام می‌دهد. و نیز فرمود: همانا گاهی وقتها شخصی با عدالت و یا ستم قیام کند و به او نسبت داده می‌شود در حالی که او قیام نکرده است و آن در فرزندش و یا فرزند فرزندش بعد از او باشد. پس اگر از آنها توقیعتی برحسب تقدیرصادرشده باشد در آن روز و در آن روز موعد نباشد و شاید در روزهای دیگری اتفاق می‌افتد و یا در ماهها و یا سالها خواهد بود و هیچ حرجی در آن نیست آنها از راه تقدیر و نه از راه کذب تقل کنند. و ما گفتیم که هنگامی که آنها می‌گویند به آن چرا که می‌خواهند اتفاق نمی‌افتد و ازحال و اقاکه حجت پس اگر اغلب وقتها آنها که در مورد آن اظهار نظرکرده‌اند و در مورد آن گفته‌اند وعلماء در

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۳۶

مورد آن متحیّر شدند و آن در مورد تطبیق آن است و این تحییّر و سردرگمی بعد از آن نیست. و شاید آن اعداد، عدد روزها و یا هفته‌ها و یا ماه‌ها و یا سال‌ها و یا قرنها باشد وممکن است آن عدد بزرگ باشد و یا متوسط و یا کوچک باشد و یا عدد مجموعه و یا عدد زبر و یا عدد بیانات و یا باهم باشند. و یا عدد حرفها و یا عدد حروف ابجد معروف و یا عدد حروف ابجد ناشناخته و یا غیرآن باشد و یا عدد بزرگ ابجد و یا عدد کوچک ابجد وغیر آن باشد. و هرکه به علم جفر آگاهی دارد می‌تواند این اعداد را با اعداد گذشته به هر روشی که شده تطبیق دهد. ولیکن پیش آمده‌های که اتفاق خواهد افتاد نمی‌تواند از آن خبری و یا دانشی از آن داشته باشد زیرا انسان نمی‌داند چونه با آن اعداد حسابرسی کند و هیچ علمی و یا دانشی پیش من نیست در مورد گفته انسان که می‌گوید: احتمال دارد و هیچ ارزشی در آن نیست. و از شیخ ذکر شده در مورد شرح قولش گفته است: ممکن است واو سه حرف و الف شش حرف و شش رمز اصلی است.

مؤلف کتاب می‌گوید: همانا اشاراتی در مورد شرح آن ذکر شده است و ما می‌خواهیم به بیان بعضی از آن برای دانستن بیشتر با بیان حجاب علم جفرشرح می‌دهیم. همانا اسم واو که نوشته می‌شود واو و الف و واوهمان گونه که می‌بینی پس واو اول شش و آن اشاره ای به شش روز در قوس نزولی و غیب و یا روزگار می‌باشد. و واو دیگر به علم غیب در قوس صعودی و یا شهادت و زمان اشاره دارد. و خردمندان به این دست یافتند که استدلال به آن آگاهی پیدا نمی‌کنند مگر در حدود شش و الف برپا شده بین دو واو ایستاده بر (الطتنجین) که به مشرق و مغرب می‌نگرد و واو دوران او می‌باشند که بوسیله آنان ایستاده است و آن دو، دو مار ایستاده می‌باشند. و دانستی که حدود شش گانه بدون جوهرهیچ اساس و پایه وتکیه گاهی ندارد وپایه اساس وجود و تکیه گاه شهود آن می‌باشند. پس هیچ تکیه گاهی برای واو او نیست مگربوسیله الف که با آرامش و تام کلام می‌باشد که درمخالف با آن ضرر ندارد و اگربرگشت در جهت ابتداء باشد همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾[1] ((و بدانید) **همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی‌گردید!**) پس باید برای واو دوم نیز الف باشد و هنگامی که دو الف، یک الف اصلی باشد در آن رمز حرف واژگون می‌باشد که بر اولی باز می‌گردد پس آشکارمی شود یرای کسی که بنگرد پس نگاه کن همانا واو دوم به الف احتیاج دارد همان‌گونه که واو اول به آن احتیاج دارد و به خاطرهمین واو

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۲۹

واژگون شده اصلی ﷺ در رمز آن در اسم اعظم خداوند و آن این است *اااامم=ااااهو[۱] پس واو واژگون شده تا برای دوران آن بر الف اول دلالت یابد و اشاره به واژگونی واو برای چرخش و دوران بر الفی که آن قطب باشد که برآن آسیابهایشان می‌گردد ظاهربه آن و تکیه گاه آن می‌باشد تا اینجا این مقدار برای حاجت ما کافی می‌باشد.

آیه نوزدهم: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾[۲] **(ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده).**

نقل از کتاب التحصین تألیف علامه ابن فهد الحلی صاحب کتاب العدة فی صفات العارفین در قطب سوم از آن کتاب نقل از کتاب زهد النبی ﷺ با استناد از عمیرة بن نفیل که می‌گوید: دیدم رسول خدا ﷺ به اسامة بن زید رو کرد و به او فرمود: ای اسامة! و همچنان به او می‌فرمود تا اینکه رسول خدا ﷺ گریه کرد و آنقدر گریه کردند تا اینکه اشک تمام محاسن شریف خویش را فرا گرفت و آن بزرگوار آنقدر ضجه و ناله می‌کشید که قوم نمی‌توانستند چیزی بگویند و گمان کردند که از طرف خداوند متعال خبری به آن بزرگوار رسیده است مدتی بعد ایشان سر مبارک خود را بالا آورد و مقداری سکوت اختیار کردند سپس سخن خویش را چنین آغاز کرد: آه، آه، چه بعد امتی است این امت که کسانی که از خداوند متعال اطاعت می‌کنند از دست این امت چه اذیت و آزاری به آنها می‌رسد و آن به خاطر آن است که جرم آنها فقط اطاعت از خداوند متعال می‌باشد و به خاطرهمین آنها را شکنجه و تکذیب می‌کند. پس این امت کسانی که از خداوند متعال اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند به خواری و ذلت می‌برند و همانا روز قیامت بر پا نخواهد شد تا اینکه مردم کسانی را که خداوند را اطاعت و فرمانبری کنند را دشمن و کسانی که گناهکار و دشمن و عصیانگرمی باشند را دوست می‌دارند. در آن وقت عمربن خطاب گفت: ای رسول خدا ﷺ آیا در آن وقت مردم مسلمان می‌باشند و آیین آنها اسلام می‌باشد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: ای عمر! درآن وقت اسلام و مسلمانی کجا خواهد بود! درآن وقت مسلمان مانند بیگانه وغریب فراری می‌باشد در

۱. این رمزهای به صورت تقریبی چاپ شده است و هر که مایل است آنها را به صورت واقعی ببیند پس به نسخه خطی کتاب صفحه ۲۱ مراجعه کند و خواهد دید که ستاره ای که کشیده شده به صورت ستاره شش ضلعی می باشد و واو آخر یک اضافه دارد و به بالا کشیده می شود و ازپشت ادامه دارد تا به رمز (اااا) به صورت پرانتز ازجهت بالا برسد.

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۳۲

آن زمان اسلام از میان می‌رود و از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند مگر اسم و رسم و قرآن کریم می‌پوسد و از آن چیزی باقی نمی‌ماند مگر اسم و رسم آن! عمر بار دیگر پرسید: ای رسول خداﷺ به چه دلیل کسانی که از خداوند متعال اطاعت و فرمانبری می‌کنند مورد تکذیب و تبعید و شکنجه قرار می‌دهند؟ فرمود: ای عمر!همانا قوم راه را گم می‌کنند وآخرت را قبول نکرده وبه دنیا میگروند و به آن چنگ می‌زنند وغذاهای لذیذ و خوشمزه را می‌خورند و لباسهای فاخر و زینتهای گران می‌پوشند و جوانهایی از فارس و روم را به خدمت می‌گیرند و آنها از غذاها و نوشیدنها وقربانی‌های پاک می‌خورند و درخانه‌ها و قصرهای مزین و گران قیمت می‌نشیند. و در آن وقت مردها لباسهای فاخر و زیبا و مجلل می‌پوشند ومانند زنی که لباسهای مجلل و فاخر برای همسرش خود نمایی می‌کند و زنان با زینتهای بسیارمجلل وگران قیمت خود را آزین کرده و خود را در دید و نظردیگران خود نمایی می‌کنند وآنها را مانند پادشاهان ظالم و زور گو ومتکبر وطغیانگر که به لباس و زینت خود می‌بالند می‌بینم! در حالی که اولیاء خداوند در آن زمان لباسهای آنها کهنه شده و از شدت پوشیدن آن بی‌رنگ گشته است و کمرهای آنها از شدت عبادت خم گشته و به خاطر روزه گرفتن روزهای متوالی شکم‌های آنها بر کمر آنها چسبیده است و به خاطر رضا وخشنودی خداوند متعال و امید به پاداش و ترس ازعذاب خداوند متعال نفسهای خود را با عطش قربانی کرد ه اند.هرگاه یکی از اولیاء خداوند در مورد حقی سخن بگوید به اومی گویند: ساکت شو توهمزاد شیطان و سرآمد گمراهی هستی و قرآن کریم را آنچه به نفع آنها می‌باشد تفسیرو تأویل می‌کنند که تفسیر و تأویل آن چنین نیست و می‌گویند: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ **(ای پیامبر) بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده)**.[1] که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتی تَأْوِيلُهُ﴾ **(آیا (آنان) جز در انتظار تأویل آنند روزی که تأویلش فرا رسد)**.

نقل شده با استناد از امام صادقؑ که می‌فرماید: یکی از آیاتی که تأویل و تفسیر آن در بعد ازقیام قائم آل‌محمدﷺ در روز قیامت خواهد بود که آن این است ﴿يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ﴾ **(کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند)** و یا به عبارت دیگر ایشان را ترک کردند. ﴿قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا﴾ **(می‌گویند حقا**

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۳۲

فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا [امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند). (این در روز قیامت خواهد بود). ﴿أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُم﴾ **(یا [ممکن است به دنیا] بازگردانیده شویم تا غیراز آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که [آنان] به خویشتن زیان زدند باطل شد).** ﴿ما كانُوا يفترون﴾[1] **(و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند).**

آیه بیستم: ﴿قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[2] **(موسی علیه السلام به قوم خود فرمود: از خدا یاری جویید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است).**

در کتاب الدمعة نقل شده از اصول کافی با استناد از امام صادق علیه السلام از کتاب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: همانا من و اهل بیتم علیهم السلام کسانی هستیم که زمین را به ارث برده‌ایم و همانا ما پرهیزکاران هستیم و تمام زمین متعلق به ماست؛ پس هرکه دوست دارد زمین را برای مسلمانان زنده بدارد باید آنرا عمران کند، هرچند که بعضی مسلمانان را از آن خارج می‌کنند و آن تا روز ظهور امامی از اهل بیتم وهرچند که از آن نخورده باشد تا اینکه امام قائم از اهل بیتم علیهم السلام ظهورکند و با شمشیر قیام کند و کسانی که با ظلم و ستم زمینهای را تصاحب کردند را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بیرون می‌کنند و آنها را از آن منع می‌کند جز کسانی که از شیعیان ما هستند که صاحب زمینهای شده‌اند که زمین را بین آنها تقسیم و در اختیار آنها می‌گذارد.

آیه بیست و یکم: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[3] **(همانان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند**

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۵۳

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۲۸

۳. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۷

[همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام مـی‌گردانـد و از [دوش] آنـان قیـد و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشـتند و یاریش کردند و از نوری که با او نـازل شـده اسـت پیـروی کردنـد براسـتی کـه آنـان همـان رستگارانند). روایت شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: ﴿یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ﴾ او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابنـد یعنـی پیـامبر صلی الله علیه و آله و وصی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت قائم آل‌محمد علیهم السلام می‌باشد. و هنگامی کـه قیام کند آنها را امر به معرف و نهی از منکرمی کند و منکر یعنی نادیده گرفتن حـق و فضـل امام و دشمنی با امام است. ﴿وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ﴾ یعنی کسب علـم و دانـش از اهلـش ﴿وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ﴾ گفتار کسانی کـه مخالفـت مـی‌کنـد ﴿وَ یَضَـعُ عَـنْهُمْ إِصْـرَهُمْ﴾ آن گناهانی می‌باشد که قبل از شناخت امام معصوم علیه السلام درآن غرق شده بودند و قیـد و بنـدهایی که بردوش آنها بود و قید وبندهایی که به خاطر گفته‌های ناروا در مـورد مقـام و منزلـت امـام معصوم علیه السلام می‌گفتند: بر دوش آنها بوده که به آن امر وسفارش داده نشده بود که بـه آن امـر نشده بودند که مقام و منزلت امام را ترک کرده بودند و وقتی که مقـام و منزلـت امـام علیه السلام را شناختند ﴿وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾ در آن وقت قید و بندهایشـان را از دوش آنهـا بـر مـی‌دارد (یعنی به خاطر شناخت منزلت امام علیه السلام گناهانشان پاک می‌شود) وسپس به آنها چنین نسـبت می‌دهد ﴿فَالَّذینَ آمَنُوا﴾ پس کسانی که ایمان آورده‌اند یعنی کسانی که بـه امـام عصـر علیه السلام ایمان آورده‌اند ﴿وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ **(و بزرگش داشتند و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده اسـت پیـروی کردنـد آنـان همـان رستگارانند)** یعنی کسانی که از عبادت و پرستش جبت و طاغوت اجتناب و دوری کـرده‌انـد و همانا جبت و طاغوت فلانـی و فلانـی مـی‌باشـند و عبـادت بـه معنـای اطاعـت و فرمانبرداری مردم از آنها می‌باشد. سپس می‌فرماید: ﴿وَ أَنیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ﴾[1] **(و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشـوید به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید)**. سپس جزا و پاداش آنها را داد و فرمود: ﴿لَهُمْ

---

۱. سوره مبارکه زمر: آیه شریفه ۵۴

الْبُشْرى فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ﴾[1] **(در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است وعده‌های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است)**. و امام معصوم علیه السلام آنها را به قیام قائم آل‌محمد علیهم السلام که قیام می‌کند و دشمنان آنها را نیست و نابود می‌گرداند و به رستگاری و کامیابی و سعادت درآخرت و ورود به حوض کوثر برمحمد و آل‌محمد صلی الله علیه و آله بشارت می‌کند.

آیه بیست و دوم: فرموده خداوند متعال: ﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ﴾[2] **(و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند)**. روایت شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که قائم علیه السلام از پشت این خانه (کعبه) ظهور کند خداوند متعال بیست و هفت نفرهمراه آن بزرگوارمی فرستد که آن بیست وهفت نفر عبارتند از چهارده مرد ازقوم حضرت موسی علیه السلام که خداوند در مورد آنها فرموده ﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ﴾ و اصحاب کهف که هفت نفرند و مقداد و جابربن عبدالله انصاری و مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون علیه السلام وصی حضرت موسی علیه السلام.

آیه بیست و سوم: خداوند متعال در سوره انفال می‌فرماید: ﴿وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ﴾[3] **(و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد)**. روایت شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: این آیه شریفه تأویل و تفسیر وبه حقیقت نمی‌پیوندد هرچند که قائم ما قیام کند، مدتی بعد از قیام ایشان بعضی‌ها جزئی از تأویل و به حقیقت پیوستن این آیه شریفه را درک می‌کنند در آن وقت دین مبین و آیین محمدی صلی الله علیه و آله مانند شب در سراسر گیتی گسترش می‌یابد و هیچ مشرکی حتی یک نفر در روی زمین در آن زمان باقی نخواهد ماند.

آیه بیست و چهارم: ﴿وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ﴾[4] **(و چون آیات ما بر آنان خوانده شود می‌گویند به خوبی شنیدیم اگر**

---

۱. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۶۴

۲. سوره مبارکه: اعراف: آیه شریفه ۱۵۹

۳. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۹

۴. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۱

می‌خواستیم قطعاً ما نیزهمانند این را می‌گفتیم این جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

در کتاب بحارالأنوار در معنا و تفسیر این آیه شریفه آمده است: یعنی تکذیب قائم آل‌محمدعجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌باشد که به ایشان گفته می‌شود: همانا ما تو را نمی‌شناسیم و تو از فرزندان حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام نیستی که مشرکان نیز در مورد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله چنین گفته بودند.

آیه بیست پنجم: ﴿وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾[1] (و [این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر).

در کتاب بحارالأنواردر مورد این آیه شریفه چنین آمده است: یعنی خروج و ظهور امام زمان قائم آل‌محمد عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، اعلام ظهور خود و دعوت مردم به سوی خودش می‌باشد.

آیه بیست و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را برهرچه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند).** روایت شده با استناد از امام صادقعلیه‌السلام که می‌فرماید: به خداوند قسم تأویل و تفسیراین آیه شریفه نازل نشده تا اینکه حضرت قائم آل‌محمدعجل‌الله‌تعالی‌فرجه خروج کند و هنگامی که خروج کند وقیام کند هر کافر و مشرکی که در روی زمین باقی بماند از خروجش خوشshan نمی‌آید، حتی اگر کافر در دل سنگی مخفی شده باشد به اذن خداوند متعال آن سنگ سخن می‌گوید و عرض می‌دارد ای مؤمن! همانا یک کافری در دل من مخفی شده است پس مرا بشکن و آن کافر را بکش.

آیه بیست و هفتم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَالَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ﴾[2] (و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را ازعذابی دردناک خبر ده).**

در کتاب بحارالأنوار و المحجة و الدمعة نقل شده با استناد از امام صادقعلیه‌السلام که می‌فرماید: بر شیعیان ما لازم است که آن چرا که دارند در راه خداوند به نیکی انفاق کنند پس هنگامی که قائم ما قیام کنند گنج هر صاحب گنجی بر او حرام می‌شود پس در آن زمان، امام زمانعجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌آید. گنجهای آنان را تصاحب می‌کند و آنرا برعلیه دشمنان خود خرج می‌کند.و

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۴ و۳۳

این همان فرموده خداوند است که در کتابش می‌فرماید: ﴿وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلیمٍ﴾ **(و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده).**

آیه بیست و هشتم: خداوند متعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ﴾[1] **(در حقیقت شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید).** روایت شده با استناد از جابر بن یزید جعفی که می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد تفسیر قول تبارک و تعالی ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ﴾ **(درحقیقت شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید).** جابر می‌گوید: سرور ومولایم امام محمد باقر علیه السلام نفس آرامی کشید و مقداری سکوت اختیار کردند و سپس فرمود: ای جابر!همانا سال (سنه)، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و ماه سال، دوازده ماه دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌باشند. که عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام... و پدرم و من و فرزندم[2] جعفر و فرزندش موسی و فرزندش علی و فرزندش محمد و فرزندش علی و فرزندش حسن و تا فرزندش محمد الهادی المهدی دوازده امام معصوم علیهم السلام که حجت‌های خداوند بر آفریده هایش و امینان وحی و علوم خداوند متعال می‌باشند و چهار ماه حرام کسانی هستند که آیین استوارمی باشند که هرچهارنفرآنان یک نام دارند که عبارتند از: علی امیرالمؤمنین و پدرم علی بن الحسین وعلی بن موسی وعلی بن محمد می‌باشند که اقرار و ایمان به ولایت این چهارنفر آیین استوار است ﴿فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ﴾ **(پس برخود ستم مکنید)** و یا به عبارت دیگر به همه آنان اقرار و ایمان داشته باشید.

آیه بیست و نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۶

۲. در متن عربی و خطی آن این گونه ذکر شده است، و بدان که در این روایت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ذکر نکرده است تا عدد اعشاری در این روایت کامل شود ملاحظه کن.

كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است). روایت شده با استناد از امام محمد باقر؈ که می‌فرماید: ﴿وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾[1] **(و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است).** این آیه شریفه تأویل و تفسیرو به حقیقت نمی‌پیوندد هرچند که قائم ما قیام کند، مدتی بعد از قیام ایشان بعضی‌ها جزئی از تأویل و به حقیقت پیوستن این آیه شریفه را درک می‌کنند در آن وقت دین مبین و آیین محمدی؊ مانند شب در سراسر گیتی گسترش می‌یابد و هیچ مشرکی حتی یک نفر در روی زمین در آن زمان باقی نخواهد ماند همان‌گونه که خداوند متعال وعده داده است.

آیه سی ام: خداوند متعال در سوره مبارکه یونس؈ می‌فرماید: **﴿وَ يَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾[2] (و می‌گویند چرا معجزه‌ای ازجانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود بگو غیب فقط به خدا اختصاص دارد پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم).** روایت شده با استناد از امام صادق؈ که فرمودند: منظور از(منتظرون) منتظران در این آیه شریفه شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ هستند که به غیبت امام حجت قائم آل‌محمد؈ ایمان داشته و برای ظهور آن حضرت انتظار می‌کشند.

آیه سی و یکم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَا ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾[3] (بگو به من خبر دهید اگر عذاب او شب یا روز به شما دررسد بزهکاران چه چیزی از آن به شتاب می‌خواهند).**

در کتاب الدمعة نقل شده با استناد از امام محمد باقر؈ که می‌فرماید: آن عذابی است که بر فاسقان اهل قبله (حجاز) در آخرالزمان نازل می‌شود و آنها توقع نزول عذاب بر آنها را ندارند.

آیه سی و دوم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا﴾[4] (تا آنگاه که زمین پیرایه خود را**

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۶

۲. سوره مبارکه یونس؈: آیه شریفه ۲۰

۳. سوره مبارکه یونس؈: آیه شریفه ۵۰

۴. سوره مبارکه یونس؈: آیه شریفه ۲۰

برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد). روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا سه آیه در شأن بنی فلان نازل شده است که یکی از آن سه آیه این است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حَتّی إذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً﴾ **(تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد)** یعنی قیام کننده بوسیله شمشیر. ﴿فَجَعَلْناها حَصیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ﴾[1] **(و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است).** و قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْءٍ حَتّی إذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإذا هُمْ مُبْلِسُونَ*فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ﴾ **(درهای هرچیزی [از نعمتها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند*پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد وستایش برای خداوند پروردگارجهانیان است)** یعنی بوسیله شمشیر. و فرموده خداوند متعال: ﴿فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ*لا تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إلی ما أُتْرِفْتُمْ فیهِ وَ مَساکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ﴾[2] **(پس چون عذاب ما را احساس کردند به ناگاه از آن می‌گریختند* [هان] مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و[به سوی] سراهایتان بازگردید باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید).** یعنی قائم آل‌محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از بنی فلان از گنجهای بنی امیه می‌پرسد.

آیه سی و سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدی إلَی الْحَقِّ قُلِ اللّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدی إلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ﴾[3] **(بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید).** روایت شده با استناد از عبدالرحمان بن مسلمه الجریری که می‌گوید: به امام صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: اهل سنت در مورد اینکه ما می‌گوییم دو نداو صدا خواهد بود مرا

---

۱. سوره مبارکه یونس‌علیه‌السلام: آیه شریفه ۲۴

۲. سوره مبارکه انبیاء: آیات شریفه ۱۳-۱۲

۳. سوره مبارکه یونس‌علیه‌السلام: آیه شریفه ۳۵

مسخره و تکذیب می‌کنند و به ما می‌گویند: اگر آن دو ندا وجود داشت راستی و دروغ بودنش از کجا شناخته می‌شوند؟ امام صادق‌علیه السلام فرمود: شما در جواب آنان چه می‌گوئید؟ عرض کردم: در برابر پرسش آنان چیزی جواب نمی‌دهیم! فرمود: به آنها بگوئید: آن کسانی که از قبل به آن ایمان آورده‌اند به صدق و راستگویی آن گواه می‌دهند که خداوند در مورد آنان چنین می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلاّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ **(پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت‌شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید).**

آیه سی و چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه هودعلیه السلام می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْفَريقَيْنِ كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصيرِ وَ السَّميعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَكَّرُونَ﴾[1] **(مثل این دو گروه چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنواست آیا در مثل یکسانند پس آیا پند نمی‌گیرید).**

در کتاب مجمع انورین و ماتقی البحرین تألیف شیخ ابی الحسن المرندی نقل از عبدالله البشار برادر رضاعی حسین بن علی‌علیه السلام در یک روایت طولانی نقل از امام حسین‌علیه السلام که می‌فرماید: دو گروه ازعجم در لفظ کلمه عدالت اختلاف پیدا می‌کنند پس به خاطر همین با هم جنگ و ستیز می‌کنند و خونهای زیادی از آنان ریختته می‌شود و هزاران هزار نفر از آن دو گروه کشته می‌شوند وسپس مخالفت کنندگان از سرزمینهای ارومیه خارج شده و به سوی سرزمینهای آذربایجان به نام تبریزمی روند. به کوهی پشت شهر ری به نام کوههای سرخ و کوه سیاه که به کوه‌های طالقان چسبیده می‌باشد می‌روند و در آن هنگام بین (شروس) مخالفان و المروزی کارزار سلیمانیه و در آن وقت کودکان پیر کشته و پیران شکسته می‌شوند الله الله در آن وقت خروجش را از زوراء انتظار بکشید که زوراء همان بغداد است که سرزمین بد و بدیمن می‌باشد و آن سرزمینی است که لعن شده است پس لشکر خود را به سوی زوراء می‌فرستد که صدو سی هزار نفرمی باشند و درمدت سه روز هفتاد هزارنفر روی پل آن کشته می‌شوند و درآنجا به دوازده هزار باکره تجاوزمی شود و آبهای دجله را به خاطر خون، سرخ و از اجساد داخل آن را متعفن می‌بینی. در سوره مبارکه شعراء و در سوره مبارکه هودعلیه السلام که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ﴾[2] **(و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم)** روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه السلام که می‌فرماید:

---

۱. سوره مبارکه هود: آیه شریفه ۲۴

۲. سوره مبارکه هودعلیه السلام: آیه شریفه ۸

معنای عذاب در این آیه شریفه خروج قائم آل‌محمد ﷺ می‌باشد و معنای ﴿أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ﴾ اهل بدر و اصحاب آن بزرگوارمی باشند.

آیه سی و پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدیدٍ﴾[1] **(گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می‌جستم).** روایت شده با استناد از امام صادق ؑ که فرمود: منظور از (قُوَّةً* قدرت) دراین آیه شریفه حضرت قائم آل‌محمد ﷺ می‌باشد و منظور از (رُکْنٍ شَدیدٍ* تکیه گاهی استوار) سیصد و سیزده نفر از اصحاب آن حضرت می‌باشد. و نیز فرموده است همان فرموده حضرت لوط ؑ به قومش ﴿قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدیدٍ﴾ **(گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم).** آن قدرت و تکیه گاهی که حضرت لوط ؑ آنرا آرزو می‌کرد داشت مگراو آرزویی غیراز قدرت قائم آل‌محمد ﷺ و تکیه گاهی مانند تکیه گاه اصحاب آن حضرت داشت زیرا هیچ تکیه گاهی مانند اصحاب و یاران آن بزرگوار نیست. زیرا خداوند متعال به هر یک نفر از آنان قدرت چهل مرد می‌دهد و قدرت قلب او مانند فولاد می‌باشد که اگر به نزد کوه‌های آهنین بروند کوه‌ها از شدت آنان تکه تکه ومتلاشی می‌شوند و همچنان در راه خداوند شمشیرمی زنند تا اینکه خداوند از آنان خشنود شود.

آیه سی و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا﴾ **(تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و[مردم] پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید).** نقل شده از امام صادق ؑ که می‌فرماید: روزی مردی به نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ؑ آمد ودرمورد حکومت ظلم و ستم شکایت کرد که چقدر به طول کشیده شده است. پس امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب ؑ به او فرمود: به خدا قسم آن چرا که آرزو دارید به تحقیق نخواهد پیوست تا اینکه اهل باطل نابود شوند و جاهلان تار و مار شوند و پرهیزکاران در امینت قرار بگیرند. و خیلی کم چنین خواهد بود تا اینکه برای هیچ یک از شما جای پایی نباشد و شما برای مردم از مرده در نزد آنان آسانتر و آرامتر باشید

و شما درآن حالت خواهید بود که یاری خداوند (نصرالله وفتح) خواهد آمد و این همان تفسیر و معنای فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا

---

۱. سوره مبارکه هود ؑ: آیه شریفه ۸۰

أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا﴾[1] (تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و[مردم] پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید).

آیه سی و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه ابراهیمعليه السلام می‌فرماید: **﴿وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ﴾[2] (و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن).** امام صادقعليه السلام می‌فرماید: همانا روزهای خداوند متعال سه روز می‌باشد: روز قیام قائم آل محمدعليهم السلام و روز رجعت و روز قیامت می‌باشد.

آیه سی و هشتم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وقالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾[3] (و گفتند پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی). ﴿نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾ (تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم).** نقل شده با استناد از امام محمد باقرعليه السلام که می‌فرماید: آنها تأخیر کار زار را تا قیام قائم آل محمدعليهم السلام می‌خواستند. پس آنان که ستم کرده‌اند می‌گویند پروردگارا ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم.

آیه سی و نهم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَ سَكَنْتُمْ فی مَساكِنِ الَّذينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾[4] (و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید).** از شخصی دیگر که حضور امام صادقعليه السلام را درک کرده نقل شده که می‌گوید: مردی گفت: من خانه صالح و عیسی بن علی و خانه‌های بنی‌عباس را بناء کردم. مردی دیگر گفت: خداوند متعال ویران شدن آنها را به ما نشان دهد و یا ویران شدن آنها به دست ما قرار دهد.

پس امام صادقعليه السلام فرمودند: این‌گونه نگو، بلکه این خانه ها، خانه‌های قائم آل‌محمدعليهم السلام و یاران با وفایش خواهد بود آیا نشنیدی که خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَسَكَنْتُمْ فی مَساكِنِ الَّذينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید).**

آیه چهلم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ﴾[5] (هر چند از**

---

۱. سوره مبارکه یوسفعليه السلام: آیه شریفه ۱۱۰

۲. سوره مبارکه ابراهیمعليه السلام: آیه شریفه۵

۳. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه۷۷

۴. سوره مبارکه ابراهیمعليه السلام: آیات شریفه ۴۵و۴۴

۵. سوره مبارکه ابراهیمعليه السلام: آیه شریفه ۴۵

مکرشان کوهها از جای کنده می‌شد). نقل شده با استناد از امام صادق‌علیه السلام که می‌فرماید: (منظور از مکر در این آیه شریفه) مکر بنی‌عباس در مورد قائم آل‌محمدعلیهم السلام می‌باشد تا همدلی و دل مردان از آن بزرگوار کنده شود.

آیه چهل و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه الرعد می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ﴾[1] **(و او سخت‌کیفر است).**

در کتاب غیبت نعمانی نقل شده با استناد از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام که می‌فرماید: در زمان ظهور قائم آل‌محمدعلیهم السلام سالهای نیرنگ و فریب می‌باشد که در آن زمان راستگو را دروغگو و دروغگو را راستگو می‌دارند و حیله‌گر و مکار مقرب می‌شود نیرنگ باز (رویبضه) دوست داشتنی می‌شود. راوی می‌گوید: عرض کردم: رویبضه چیست؟ محال چیست؟ فرمود: آیا در قرآن کریم نمی‌خوانید که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ﴾ و او سخت‌کیفر است؟ راوی می‌گوید: عرض کردم نیرنگ چسیت؟ فرمود: بسیاری نیرنگ، مکار می‌باشد. ﴿أَوَلَمْ یَرَوْا أَنّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَریعُ الْحِسابِ﴾[2] **(آیا ندیده‌اند که ما [همواره] می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم و خداست که حکم می‌کند برای حکم او باز دارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند).**

شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان خود نقل کرده با استناد از امام صادق‌علیه السلام که می‌فرماید: منظور (**ننقصها *کاهش آن**) در این شریفه از بین رفتن علماء دنیا می‌باشد. و شیخ علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش نقل کرده که می‌فرماید: مرگ دانشمندان و علماء زمین می‌باشد.

و در کتاب اصول کافی نقل از امام صادق‌علیه السلام (**ننقصها * می‌کاهیم**) در این آیه شریفه مرگ ومردن دانشمندان وعلماء زمین می‌باشد و نیزفرمود: از بین رفتن علماء و دانشمندان آن می‌باشد.

و در کتاب جوامع نقل شده که مقصود آن این است که سرزمینهای کفر کاهش می‌یابد وبه سرزمینهای اسلام افزوده می‌شود.

آیه چهل و سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه حجر می‌فرماید: ﴿قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ* قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ* إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾[3] **(گفت پروردگارا پس مرا تا**

---

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۱۳

۲. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه۴۱

۳. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۳۸ الی ۳۶

روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود تو از مهلت‌یافتگانی* تا روز [و] وقت معلوم). روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: آن وقت قیام قائم ماعجل‌الله‌فرجه می‌باشد که در آن روز موی سرش را می‌گیرد وگردنش را می‌زند، واین همان وقت معلوم می‌باشد.

آیه چهل و سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْناکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثانی وَ الْقُرآنَ الْعَظيم﴾[1] **(و به راستی به تو سبع المثانی[=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم).** نقل شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: ظاهرش حمد و باطنش (ولد المولد) و هفتم ازآن قائم آل‌محمدعجل‌الله‌فرجه می‌باشد.

آیه چهل و چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه نحل می‌فرماید: ﴿أَتی أَمْرُ اللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا يُشْرِکُونَ﴾[2] [هان] امر خدا در رسید پس در آن شتاب مکنید او منزه و فراتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند. روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: اولین کسی که با قائم آل‌محمدعجل‌الله‌فرجه بیعت می‌کند حضرت جبرئیل امین‌علیه‌السلام می‌باشد که به صورت پرنده سفید ظاهر می‌شود و با آن بزرگوار بیعت می‌کند و سپس یک پای خود را روی کعبه و پای دیگر را روی بیت المقدس می‌گذارد سپس با زبان فصیح و رسا که تمام خلایق آنرا می‌شنوند می‌گوید: ﴿أَتی أَمْرُ اللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ **([هان] امر خدا در رسید پس در آن شتاب مکنید).**

در کتاب غیبت نعمانی آمده است: نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا امر (قائم آل‌محمد عجل‌الله‌فرجه) ما امر خداوند است پس در مورد آن شتاب زده نباش که خداوند بوسیله سه لشکر به او یاری می‌رساند: فرشتگان و مؤمنین و ترس و وحشت. و خروج و قیام ایشان مانند خروج و قیام رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد که خداوند متعال در مورد آن چنین می‌فرماید ﴿کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَيْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَريقًا مِنَ الْمُؤْمِنينَ لَکارِهُونَ﴾[3] **(همان گونه که خدا تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر) بیرون فرستاد، درحالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (؛ولی سرانجامش پیروزی بود! ناخشنودی عده‌ای از چگونگی تقسیم غنایم بدر نیز چنین است).**

آیه چهل و پنجم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّهُ مَنْ

---

۱. سوره مبارک حجر: آیه شریفه ۸۷

۲. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه۱

۳. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۵

يَمُوتُ بَلى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُون﴾[۱] **(و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت آری [انجام] این وعده بر او حق است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند).**

روایت شده با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: در مورد آیه شریفه ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللّه﴾ **(به خداوند سوگند می‌خورند)** از امام صادق علیه السلام پرسیدم که منظور خداوند از این آیه شریفه چیست؟ ایشان به من فرمود: ای ابو بصیر! خودت در مورد این آیه شریفه چه می‌گویی؟ عرض کردم: مشرکین ادعاء می‌کنند و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به خداوند سوگند می‌خورند که همانا خداوند متعال مردگان را زنده و برانگیخته نمی‌کند! فرمود: بریده باد کسی که این سخن را گفته است، آیا مشرکان به خداوند متعال سوگند می‌خوردند و یا به لات و العزی سوگند می‌خوردند؟عرض کردم: همانا ما درکتابها چنین دیده‌ایم! ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام ما قیام کند خداوند متعال گروهی از شیعیانمان که از دنیا رفته‌اند را زنده می‌کند و آنان در حالی به نزد آن بزرگوار می‌روند که شمشیر بر کمر بسته‌اند پس گروه دیگرازشیعیانمان که از دنیا نرفته‌اند آنان را می‌بینند پس می‌گویند خداوند متعال فلانی و فلانی و فلانی و فلانی را زنده کرده و از قبرهایشان بیرون آورده وآنان همینک درنزد امام زمان علیه السلام می‌باشند.پس خبر به دشمنان ما می‌رسد پس می‌گویند: ای شیعیان! شما چقدر دروغگو می‌باشید، این دولت شماست و شما در آن دروغ و کذب می‌گوئید، نه به خدا قسم هیچ یک از آنها زنده نشده و تا روز قیامت زنده نخواهند شد و همانا خداوند متعال حکایت آنان را نقل کرده است که می‌گویند: ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾[۲] **(و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت).**

آیه چهل و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنَ الَّذينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُون﴾[۳] **(آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید).** روایت شده با استناد که در مورد این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام

۱. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه۳۸

۲. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۳۸

۳. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۴۵

پرسیده شد؟ ایشان فرمود: اینها دشمنان خداوند می‌باشند و آنها مسخ شده و آواره و سرگردان در روی زمین می‌شوند.

آیه چهل و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَ قَضَيْنا إِلى بَنى إِسْرائيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيراً* فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولى بَأْسٍ شَديدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[۱] **(و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خواست* پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم)**. روایت شده با استناد که امام صادقؑ در مورد این آیه شریفه می‌فرماید: ﴿لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ **(قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد)**. فرمودند: همانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ به قتل رسید و به تابوت و جسم مبارک حضرت امام حسن مجتبیؑ بعد از شهادت در هنگام تشیع جنازه آن بزرگوار را تیر باران کردند. ﴿وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيراً﴾ **(و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خواست)**. فرمودند: امام حسینؑ به شهادت رسید و معنای ﴿الْكَرَّةَ﴾ رجعت می‌باشد.

در کتاب تفسیرصافی در ذلیل ﴿لکم الکرة﴾ درحدیثی آمده است که آن خروج امام حسینؑ همراه با هفتاد نفر از یاران با وفایش می‌باشد که بر تن آنان لباسهای سفید و درخشان می‌باشد که آن لباسها از دورمی درخشد پس آنان همراه امام حسینؑ راه می‌روند و به مردم می‌گویند: همانا ایشان امام حسینؑ می‌باشد که به اذن خداوند باردیگر زنده و برانگیخته شده است و همچنان این حرف را بین مردم تکرار می‌کنند تا اینکه مؤمنان شک وتردید پیدا نمی‌کنند ویقین پیدا می‌کنند که ایشان شیطان و دجال و سفیانی نیست واین وجود نازنین و گرانقدر امام حسینؑ می‌باشد. در حالی که امام حجت قائم آل‌محمدؑ

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۴الی۶

همراه آنان راه می‌رود وقتی که یقین و ایمان مؤمنین به وجود امام حسین(ع) کامل می‌شود حضرت ملک الموت(ع) به نزد حضرت امام عصر(عج) می‌آید و جان نازنین آن بزرگوار را می‌گیرد. وقتی که حضرت امام عصر(ع) از دنیا می‌رود امام حسین(ع) عهده دارغسل و کفن و دفن آن بزرگوار را می‌گیرد زیرا هیچ کس نمی‌تواند امام معصوم را غسل و کفن و دفن کند مگر امام معصوم پس امام حسین(ع) بعد از غسل و کفن آن بزرگوار بر پیکر مبارکش نمازمی گذارد و ایشان را درمرقد خودشان به خاک می‌سپارد. ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما﴾ **(پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد)** فرمود: هنگامی که یاری امام حسین(ع) فرا رسد ﴿بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولي بَأْسٍ شَديدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ﴾ **(بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها[یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند)**. قوم و گروهی هستند که قبل از ظهور و قیام امام زمان(عج) می‌فرستد و بر هر دشمن اهل‌بیت(ع) نمی‌رسند مگر اینکه او را به هلاکت می‌رسانند ﴿الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾ **(و این تهدید تحقق‌یافتنی است)**. مؤلف کتاب می‌گوید به صورت مفصل این آیه شریفه را در میوه سوم از ساقه نهم در ذکر آیاتی که در مورد رجعت آمده ذکرکرده‌ایم و اینجا به صورت جزئی ذکر کرده‌ایم.

آیه چهل و هشتم: خداوند می‌فرماید: ﴿عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ حَصيراً﴾[1] **(امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند و[لی] اگر [به گناه] بازگردید [ما نیز به کیفر شما] بازمی‌گردیم و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم)**. روایت شده با استناد از امام صادق(ع) که در مورد این آیه شریفه می‌فرماید: منظور از ﴿عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ﴾ **(امید است پروردگارتان شما را رحمت کند)**. در این آیه شریفه یعنی خداوند شما را بردشمنانتان یاری و پیروزمی گرداند. سپس بنی امیه را مورد خطاب قرار داد و فرمود ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنا﴾ **(اگر باز گردید باز می‌گردیم)**. یعنی هرگاه با سفیانی به دشمنی با اهل بیت(ع) باز گردید ما بوسیله قائم(عج) از آل‌محمد(ص) به مقابله با شما باز می‌گردیم؛ ﴿وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ حَصيراً﴾ **(و در آن وقت دوزخ را برای کافران زندان قرار می‌دهیم)**.

آیه چهل و نهم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۸

يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً﴾[1] (و هرکس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس[او] نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او [ازطرف شرع] یاری شده است). نقل شده با استناد که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: **﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً﴾ (و هرکس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس[او] نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او [ازطرف شرع] یاری شده است).** که آن **﴿سُلْطاناً﴾ (قدرتی)** که خداوند متعال آنرا ذکر کرده کیست؟ فرمود: آن بزرگوار قائم آل‌محمد علیه السلام می‌باشد که برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام می‌کند و قاتلان آن بزرگوار را به هلاکت می‌رساند که اگر تمام اهل زمین را بابت آن کار به هلاکت برساند اسرافگر نخواهد بود زیرا خداوند متعال در این باره می‌فرماید: **﴿فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ﴾ (پس[او] نباید در قتل زیاده روی کند)** و به عبارت دیگر چیزی را ضایع نکنند تا اسراف گر نباشد. به خداوند قسم ایشان نسل بعد از نسل و خاندانهای قاتلان امام حسین علیه السلام که به کردار بزرگان خود رازی بودند را به اذن خداوند متعال به هلاکت می‌رساند.

و نیز نقل شده امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: هنگامی که قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله قیام کند خاندان و ذریه‌های قاتلان امام حسین علیه السلام را بابت کارهای پدران آنها به هلاکت می‌رساند و این همان است. راوی می‌گوید پس فرمود خداوند متعال که می‌فرماید: **﴿أَلاَّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى﴾[2] (که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد).** معنایش چیست؟ فرمود: همانا خداوند متعال در تمام اقوال و گفته‌هایش صادق بوده است اما ذریه و خاندان قاتلان امام حسین علیه السلام با پدران خود هم پیمان شده‌اند و به اعمال و کارهای که انجام داده‌اند افتخار و فخرفروشی می‌کنند! زیرا هر که به کاری راضی و خشنود شود مانند کسی است که آن کار را انجام داده است. پس هرگاه شخصی در مغرب زمین کسی را به قتل برساند و شخص دیگر در مشرق زمین در مورد آن کارخشنود باشد در نزد خداوند راضی به آن کار شناخته شده و شریک قاتل محسوب می‌شود و همانا امام عصر علیه السلام آنها را به خاطر خشنودی و افتخاری که پدرانشان انجام داده‌اند به هلاکت می‌رساند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرور ومولای من اولین کاری که قائم شما علیه السلام بعد از

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۳۳

۲. سوره مبارکه نجم: آیه شریفه ۳۸

ظهور انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: اولین کاری که انجام می‌دهد به سراغ قبیله بنی شیبه می‌رود و دستان آنان را قطع می‌کند زیرا آنان دزدان گنجینه‌های بیت الله الحرام میباشند.

آیه پنجاهم: خداوند متعال در سوره مبارکه بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقًا﴾[1] **(و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است).** نقل شده با استناد از امام محمد باقرعليه السلام که می‌فرماید: وقتی که قائم آل‌محمدعجل الله تعالی فرجه آمد تمام سلطنت و پادشاهی باطل نابود می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[2] **(اما دسته‌ها[ی گوناگون] از میان آنها به اختلاف پرداختند پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی وحشتناک).** نقل شده از جابربن یزید جعفی که می‌گوید: امام صادقعليه السلام به من فرمود: ای جابر! به زمین چنگ بزن وهرگز دست و پایت را تکان نده تا وقتی که نشانه‌های را که به تو خواهم گفت ببینی! در سال وتر(فرد) منادی را در دمشق خواهی شنید و زلزله و ویرانی را در روستایی از روستاهای آن خواهی دید و طائفه‌ای از مسجدشان سقوط خواهند کرد پس هرگاه ترک را دیدی از آن گذشتند و به جزیره آمدند و رومیان در صحرا منزل کردند و آن سال اختلاف بین تمام سرزمینهای عرب خواهد بود و درآن زمان اهل شام به سه گروه تقسیم می‌شوند که بین هم اختلاف پیدا می‌کنند که یک گروه از آنها زیر پرچم (الاصهب) وگروه دو زیر پرچم (الابقع) و گروه سوم زیر پرچم (سفیانی) خواهد بود پس درآن وقت همراه بنی حمار، مضر خواهد بود و همراه سفیانی بنی کلاب که دائی‌های او می‌باشند خواهند بود پس سفیانی با همراهانش بر علیه بنی ذنب الحمار جنگ و ستیز می‌کنند و در آن وقت قتل زیادی می‌شود و خونهای زیادی بر زمین می‌ریزد و در آن وقت نیز مردی که از بنی حمار می‌باشد با لشکریانش در دمشق پدیدار می‌شود و او را نیز با لشکریانش قتل عام می‌کنند و این همان تفسیر فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ **(اما دسته‌ها[ی گوناگون] ازمیان آنها به اختلاف پرداختند پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی وحشتناک).**

آیه پنجاه و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه مریمعليها السلام می‌فرماید: ﴿حَتَّى إِذا رَأَوْا ما

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریف۸۱

۲. سوره مبارکه مریمعليها السلام: آیه شریفه ۳۷

یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً﴾[۱] **(تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می‌شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است).** نقل شده با استناد از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام در مورد قول تبارک و تعالی که می‌فرماید: ﴿وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلَّذينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَريقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً﴾ **(و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند کدام یک از[ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته‌تر است).** امام صادق علیه‌السلام فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبیله قریش را به ولایت و امامت ما اهل بیت علیهم‌السلام دعوت کرد آنها ولایت ما را نپذیرفته و انکار کردند پس کسانی که به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام ایمان نیاوردند به کسانی که به ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام ایمان آورده بودند با تمسخر گفتند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است. خداوند متعال در جواب آنها چنین فرمود: ﴿وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً﴾[۲] **(و چه بسیار نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند).** ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم معنا و تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿قُلْ مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً﴾ **(بگو هرکه درگمراهی است [خدای] رحمان به او تا زمانی مهلت می‌دهد).** فرمود: همه آنان در گمراهی و تباهی بودند و به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام ایمان نداشتند و آنها در گمراهی و تباهی خود باقی می‌ماندند و خداوند متعال آنان را درآن گمراهی و تباهی و طغیانشان مدتی مهلت می‌دهد تا اینکه بمیرند و سپس آنان را به جایگاه کسی که بدتروسپاهش ناتوانتر است می‌فرستد. ابوبصیر می‌گوید در مورد این آیه شریفه پرسیدم: ﴿حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً﴾ **(تا زمانی مهلت می‌دهد تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می‌شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند پس به زودی خواهند دانست).** فرمود: ﴿حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ﴾ **(تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می‌شود).** پس آن خروج و قیام قائم آل‌محمد علیهم‌السلام می‌باشد و او (الساعة)

---

۱. سوره مبارکه مریم علیهاالسلام: آیات شریفه ۷۳

۲. سوره مبارکه مریم علیهاالسلام: آیات شریفه ۷۶ - ۷۴

می‌باشد پس در آن روز خواهند دانست و آن‌چه را که از جانب خداوند به دست ولیش‌ﷺ به آنها می‌رسد را خواهند دید. و اما فرموده خداوند ﴿مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً﴾ **(جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است)** یعنی در نزد قائم آل محمدﷺ می‌باشد. عرض کردم: معنا و تفسیر قول تبارک و تعالی که فرمود: ﴿وَ يَزِيدُ اللّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾[1] **(و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید)** چیست؟ فرمودند: خداوند متعال در آن روز بر هدایت‌شان به خاطر پیروی و ایمان داشتن به ولایت و امامت قائم آل‌محمدﷺ در حالی که به مقام و منزلت آن بزرگوار منکر نیستند می‌افزاید. عرض کردم: معنا و تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً﴾[2] **([آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است)** چیست؟ فرمود: آنان اختیار شفاعت ندارند مگرکسانی که به وسیله ایمان به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ؑ و ولایت ما و امامت امامان معصومؑ بعد از ایشان به خداوند نزدیک شود که آن عهد و پیمانی در نزد خداوند می‌باشد. عرض کردم معنای فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا﴾ **(کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد)**. امام صادقؑ فرمودند: ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ همان ﴿وُدًّا﴾ **(محبتی)** است که خداوند متعال فرموده است.عرض کردم معنا و تفسیر فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا﴾[3] **(در حقیقت ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی)**. فرمود: همانا ما این قرآن را هنگامی بر زبانش آسان کردیم که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ را به عنوان جانشین و وصی و وزیرخود معرفی کرد که خداوند در مورد او به مؤمنان بشارت داده و به کافرین هشدار داده است. و کافران همان کسانی هستند که خداوند متعال در کتابش آنها را به ﴿لداً﴾ **(ستیزه جو)** و یا کفار یاد کرده است.

آیه پنجاه و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه طه می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما

---

۱. سوره مبارکه مریمؑ: آیات شریفه ۷۶ -۷۴

۲. سوره مبارکه مریمؑ: آیات شریفه۷۷

۳. سوره مبارکه مریمؑ: آیات شریفه ۹۷و۹۶

خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾[۱] (آنچه را که آنان در پیش دارند و آنچه را که پشت سر گذاشته‌اند می‌داند و حال آنکه ایشان بدان دانشی ندارند). امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه می‌فرماید: معنای آنچه را که پشت سرگذاشته‌اند روایات و احادیث و سرگذشت پیامبران علیهم السلام می‌باشد آنچه را که آنان در پیش دارند در مورد اخبار و رویداد و پیامدهای قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

آیه پنجاه سوم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾[۲] (و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم).** روایت شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: همانا خداوند متعال بر پیامبران علیهم السلام عهد و پیمان گرفت و به آنان فرمود: **﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى﴾[۳] (آیا پروردگارشما نیستم گفتند: بلی آری).** و این محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و رسول من است. و همانا علی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اوصیاء و جانشینان معصوم علیهم السلام بعد از او اولیاء من و خازنان و گنجینه من می‌باشند و همانا مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کسی است که بوسیله او دینم را پیروز و ظفر می‌رسانم و دولت داد گسترم را بوسیله او آشکار می‌کنم و بوسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و درزمانش من از طاعت و کراهت مورد پرستش قرار می‌گیرم. پیامبران گفتند: خداوندا! ما به آن اقرار وگواهی داده‌ایم و حضرت آدم علیه السلام در مورد آن تکذیب و اقرار نکرد پس الوالعزم بر این پنج پیامبر الوالعزم در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت شد(که آنان عبارتند از: حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام و رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشند) و حضرت آدم علیه السلام عزمی برای اقرار نداشت و این همان فرموده خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: **﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾[۴] (و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم).**

آیه پنجاه و چهارم: خداوند می‌فرماید: **﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى﴾[۵] (به زودی خواهید دانست که یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است).** روایت

---

۱. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۱۱۰

۲. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۱۱۵

۳. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۷۲

۴. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۱۱۵

۵. سوره مبارکه طه: آیه شریفه۱۳۵

شده با استناد از امام موسی کاظم‌علیه‌السلام که می‌فرماید: از پدر بزرگوارم در مورد آیه شریفه فوق پرسیدم ایشان فرمودند: ﴿الصراط﴾ در این آیه شریفه: حضرت قائم و مهدی آل محمدعلیهم‌السلام و هرکه به سوی اطاعت و فرمانبرداری از اوهدایت شود می‌باشد. و در قرآن کریم هماننـد ایـن آیه شریفه وجود دارد که آن آیه شریفه این است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحًا ثُمَّ اهْتَدی﴾[1] **(و به یقین من آمرزنده کسی هستم کـه توبـه کنـد و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست هدایت شود)** یعنی به ولایت ما اهـل‌بیـت‌علیهم‌السلام هدایت شود. در اکثر روایات تعبیر به ولایت و امامت آن امامان معصوم‌علیهم‌السلام می‌باشد.

آیه پنجاه و پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْمًا آخَرِين*فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُون*لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون*قالُوا يا وَيْلَنا إِنّا كُنّا ظالِمينَ*فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتّی جَعَلْناهُمْ حَصيدًا خامِدِينَ﴾[2] **(و چه بسیارشهرها را کـه [مـردمش] ستمکاربودند درهم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم* پس چون عذاب ما را احساس کردنـد بـه ناگاه از آن می‌گریختند* [هان] مگریزید و بـه سـوی آنچـه درآن متـنعم بودیـد و [بـه سـوی] سراهایتان بازگردید باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید* گفتند ای وای بـر مـا کـه مـا واقعـاً ستمگر بودیم*سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را دروشده بی‌جان گردانیدیم)**. روایت شده بـا استناد از امام محمد باقرعلیه‌السلام در مورد قول تبارک و تعالی ﴿فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُون*لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون﴾ **(پـس چـون عذاب ما را احساس کردند به ناگاه ازآن می‌گریختند* [هان] مگریزیـد و بـه سـوی آنچـه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید باشد که شـما مـورد پرسـش قـرار گیریـد)**. امـام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که قائم آل‌محمدعلیهم‌السلام قیام کند و لشکری به سوی شام بنی امیـه روانه کند که ساکن آنجا هستند شهر و کاشانه خود را رها ساخته و به سـوی روم مـی‌گریزنـد وقتی که به روم می‌رسند و درخواست پناهندگی می‌کند به آنها گفته مـی‌شـود تـا وقتـی کـه نصرانی نشوید به شما پناهندگی نمی‌دهیم پس آنها برگـردن خـود صـلیب آویـزان مـی‌کننـد نصرانی می‌شوند و سپس وارد روم می‌شوند و وقتی که یاران با وفای قائم آل محمـدعلیهم‌السلام بـه

---

۱. سوره مبارکه طه: آیه شریفه۸۲

۲. سوره مبارکه انبیاءعلیهم‌السلام: آیات شریفه۱۵-۱۱

نزد روم می‌رسند، اهالی روم از اصحاب آن حضرت(ع) صلح و امنیت می‌طلبند. پس اصحاب قائم(عج) به آنها می‌گویند: درخواست شما را انجام نمی‌دهیم تا اینکه کسانی که از بنی امیه به نزد شما پناهنده شده‌اند به ما بدهید. کشور روم نیز قبول می‌کند وآنان را تحویل یاران آن حضرت(ع) می‌دهد. و این معنای آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون﴾ **(و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و[به سوی] سراهایتان بازگردید باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید)**. امام صادق(ع) می‌فرماید: آنها را در مورد گنجهایی که از آن آگاهی دارند و یا آنرا مخفی کرده‌اند مورد باز جویی قرار می‌دهند. پس آنها می‌گویند: ﴿قالُوا يا وَيْلَنا إِنّا كُنّا ظالِمينَ*فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدينَ﴾ **(گفتند ای وای برما که ما واقعاً ستمگر بودیم* سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را دروشده بی جان گردانیدیم)**. یعنی بوسیله شمشیر.

آیه پنجاه و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُون﴾[1] **(و درحقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)**. نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که می‌فرماید: تمام کتب آسمانی ذکرالله می‌باشد و در مورد این قسمت از آیه شریفه ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُون﴾ **(که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)**. می‌فرماید: حضرت قائم آل‌محمد(عج) و یاران و اصحاب آن بزرگوار می‌باشند. و نقل شده با استناد از امام محمد باقر(ع) در مورد تفسیراین آیه شریفه ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُون﴾ **(که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)** می‌فرماید: آنان اصحاب مهدی(عج) در آخرالزمان می‌باشند. و این آیه شریفه در سوره مبارکه انبیاء(ع) آمده که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلا يَرَوْنَ أَنّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَفَهُمُ الْغالِبُون﴾[2] **(آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده، و از آن (و اهلش) می‌کاهیم؟ آیا آنها غالبند(یا ما)؟**

آیه پنجاه و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه حج می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ

---

۱. سوره مبارکه انبیاء(ع): آیه شریفه ۱۰۵

۲. سوره مبارکه انبیاء(ع): آیه شریفه ۴۴

بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدير﴾[1] **(به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست)**. نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: این آیه شریفه فوق در مورد و در شأن قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه و یارانش نازل شده است. و نیزنقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: اهل عامه(اهل سنت) می‌گویند این آیه شریفه درشأن ومنزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده هنگامی که قریش آن بزرگوار را ازمکه مکرمه بیرون کردند تعبیرو تفسیر آنان صحیح نیست و همانا این آیه شریفه درشأن ومنزلت قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه نازل شده است و آن هنگامی می‌باشد که ایشان برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کند که فرموده قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه می‌باشد «**نحن اولیاؤکم فی الدم و طلب الدیة**» **(همانا ما صاحبان و اولیاء دم شما و دادخواست دیه شما می‌باشیم)**.

آیه پنجاه و هشتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾[2] **(همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن خداست)**. نقل شده با استناد ازامام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: این آیه شریفه در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه و یارانش می‌باشد که خداوند متعال شرق وغرب زمین را در احاطه آنها قرارمی دهد و دین مبین محمدی صلی الله علیه و آله اسلام را درهمه جای جهان آشکارمی کند و خداوند متعال بوسیله آنان بدعتها و گمراهی‌ها و باطل را می‌میراند تا اینکه هیچ اثری ازظلم در روی زمین باقی نماند و امربه معرف و نهی ازمنکرمی کنند وپایان همه کارها از آن خداست.

آیه پنجاه و نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ﴾[3] **(و از توبا شتاب تقاضای عذاب می‌کنند با آنکه هرگز خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و در حقیقت یک روز[از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرید)**.

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۳۹
۲. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۱
۳. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۷

در کتاب بحارالأنوار باب نصوص از جانب خداوند و پدران بزرگوارشان‌ﷺ آمده است نقل شده از کاهن بزرگ که در مورد جانشینان رسول خداﷺ می‌گوید: آنان دوازده تن می‌باشند و هنگامی که انقضاء آنان فرا رسید و گروهی مردم صالح آمدند خداوند متعال طول عمرآنها را افزایش می‌دهد همان‌گونه که خداوند وعده داده است. ﴿وَعَدَاللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[1] **(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را دراین سرزمین جانشین [خود] قراردهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد).** کاهن بزرگ می‌گوید: و اینچنین خداوند متعال با بنی اسرائیل انجام داد و نه با حضرت عزیرؑ همانا خداوند متعال این امت را در یک روز یا نصف روز گرد هم جمع می‌کند. ﴿وَإِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾[2] **(در حقیقت یک روز [از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرید).**

آیه ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذٰلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴾[3] **(آری چنین است وهرکس نظیر آنچه بر اوعقوبت رفته است دست به عقوبت زند سپس مورد ستم قرارگیرد قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد چرا که خدا بخشایشگر و آمرزنده است).**

در کتاب تفسیرعلی بن ابراهیم قمی‌رحمه‌الله آمده است: منظور(عاقب) دراین آیه شریفه شخص مبارک حضرت رسول اللهﷺ می‌باشد هنگامی که قریش آن بزرگوار را ازمکه خارج کردند وایشان به سوی غار رفتند و درآنجا پناه بردند وقریش به دنبال ایشان رفته وخواستند ایشان را به شهادت برسانند پس خداوند متعال آنها را در جنگ بدرمجازات نمود و ازآنها عتبه و شیبه و ولید و ابوجهل وحنظله پسرابی سفیان و غیرآنها را به درک واصل کرد و هنگامی که رسول خداﷺ رحلت کردند بنی امیه برای خون خواهی آن هلاک شده‌های بدر قیام کردند و به خاطر طغیان و دشمنی که با اهل بیتﷺ داشته بودند امام حسینؑ و یاران با وفایش و آل‌محمدﷺ را به شهادت رساندند و هنگامی که سر مبارک امام حسینؑ در تشت در کنار یزید آورده بودند یزید لعین سر مبارک را زیر رو می‌کرد و این ابیات زیر را سرود:

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

۲. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۷

۳. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۶۰

ای کاش بزرگان و ریش سفیدان ما زنده بودند و مـی‌دیدنـد
کـارزای خـزرج را و بـه هـم خـوردن شمشـیرها را
پس آن موقع خوشحال و خشنود وهل هلـه سـر مـی‌دادنـد
سـپس مـی‌گفتنـد: ای یزیـد شُـل نشـو
و من از قبلیه و خاندان خـودم نیسـتم اگـه انتقامشـان را نگیـرم
از بنی احمدﷺ بابت آن‌چـه را کـه انجـام داد (جنـگ بـدر)
و همانا از آن قوم، بزرگان و اشراف آنها را به قتـل رسـاندیم
و ما آنها را به جای کشته‌گان بدر کشـتیم و عـدالت برقرارشـد

و نیز این شعر را سرود:

ای کـاش بزرگـان گذشـته مـا حاضـر بودنـد
تـا اینکـه مقایسـه کننـد بـه چیـزی کـه قیـاس نـدارد
پـس روزهـای بـدر را (بـا کـربلا)
مـی‌دیدنـد کـه وزن آن مسـاوی اسـت

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ عاقَبَ﴾ **(بر او عقوبت رفته)** یعنی رسول خداﷺ ﴿بِمِثْلِ ما عُوقِبَ﴾ **(هرکس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند)** هنگامی که قـریش خواستند ایشان را به قتل برسانند ﴿ثُمَّ بُغِيَ﴾ **(سپس مورد ستم قرار گیـرد)** یعنـی مـورد سـتم قرارگرفته شد ﴿لَيَنْصُرَنَّهُ اللّهُ﴾ **(قطعاً خـدا او را یـاری خواهـد کـرد)** یعنـی بوسـیله قـائم آل محمدﷺ که از ذریه و فرزندان ایشان می‌باشد.

آیه شصت و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه مؤمنون مـی‌فرمایـد: ﴿فَـإِذا نُفِـخَ فِـی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ﴾[1] **(پس آنگاه که در صور دمیـده شـود [دیگـر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند)**. نقل شده بـا اسـتناد از امام موسی کاظمؑ که می‌فرماید: همانا خداوند متعال ارواح را هـزار سـال قبـل از جسـمها آفرید و بعد جسم‌ها را آفرید، پس کسانی که در آسمان با هم آشنا شدند در زمین بـا همـدیگر آشنا هستند و کسانی که در آسمان با هم دیگر آشنا نشـدند در زمـین نیـز بـا همـدیگر آشـنا

---

۱. سوره مبارکه مؤمنون: آیه شریفه ۱۰۱

نخواهند شد و هنگامی که قائم آل محمدﷺ قیام کند برادران دینی از همدیگر ارث می‌برند و برادران خویشاوندی از همدیگر ارث نخواهند برد. و این همان معنای فرموده خدونـد متعـال است که می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾[1] **(بـه راسـتی کـه مؤمنـان رسـتگار شـدند)** و نیـز می‌فرماید: ﴿فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ﴾ **(پس آنگـاه کـه در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از[حال] یکدیگر نمی‌پرسند).**

﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّـهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾[2] **(خدا نور آسمانها و زمین است م ث ل نور او چون چراغـدانی اسـت کـه درآن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است کـه از درخـت خجسته زیتونی است شرقی و غربی افروخته نمی‌شود، نزدیک است که روغـنش هرچنـد بـدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هرکه را بخواهد با نورخویش هدایت می‌کند و این م ث لها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست).** روایـت شـده با استناد از جابربن عبدالله انصاری که می‌گوید: روزی وارد مسجد کوفه شـدم و امیرالمـؤمنین علی بن ابیطالبؑ را درآنجا دیدم که با انگشت خویش می‌نوشـت ومتبسـم بـود. از ایشـان پرسیدم: ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ چه چیزی شما را مـی‌خندانـد؟ فرمـود: عجـب دارم از کسی که این آیه شریفه را تلاوت می‌کند ولیکن حق معرفتش را نمی‌شناسـد! عـرض کردم: منظور شما کدام آیه شریفه است؟ فرمود: فرموده خداوند متعال: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ﴾ **(خدا نور آسمانها و زمین است م ث ل نور او چون چراغدانی است)** چراغ‌دان (مشکاة) رسول خداﷺ ﴿فيها مِصْباحٌ﴾ **(که در آن چراغی)** چراغ ﴿مصـباح﴾ مـن هستم. ﴿في زُجاجَةٍ﴾ **(چراغ در شیشه‌ای است)** شیشه (زجاجه) حسن و حسینؑ می‌باشند. ﴿كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ **(گویی اختری درخشان است)** اختر ﴿کوکـب﴾ علـی بـن الحسـنؑ است و ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ﴾ **(کـه از درخـت‌خجسـته)** محمـد بـن علـیؑ اسـت. و

---

۱. سوره مبارکه مؤمنون: آیه شریفه ۱

۲. سوره مبارکه نور: آیه ۳۵

﴿زَيْتُونَةٍ﴾ (زیتون) جعفربن محمد‌علیه‌السلام و ﴿لا شَرْقِيَّةٍ﴾ (نه شرقی) موسی بن جعفر‌علیه‌السلام و ﴿وَلا غَرْبِيَّةٍ﴾ (و نه غربی) علی بن موسی الرضا‌علیه‌السلام و ﴿يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ﴾ (نزدیک است که روغنش) محمد بن علی‌علیه‌السلام و ﴿وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ﴾ (هر چند بدان آتشی نرسیده باشد) علی بن محمد‌علیه‌السلام و ﴿نُورٌ عَلى نُورٍ﴾ (روشنی بر روی روشنی است) حسن بن علی‌علیه‌السلام و ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ﴾ (خدا هرکه را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند) قائم المهدی‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌باشد. ﴿وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾ (و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست). و روایات گوناگون و متعدی آمده است که این آیه شریفه در شأن و منزلت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام نازل شده است.

آیه شصت و سوم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَاللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾[1] (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قراردهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقرکند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند). روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: این آیه شریفه درشأن ومنزلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و امامان معصوم‌علیهم‌السلام از فرزندانش نازل شده است ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ (و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند). امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرماید: منظورخداوند متعال حضرت قائم آل محمد‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌باشد.

در کتاب کنزالواعظین تألیف محدث برقانی نقل از غیبة نعمانی با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید وقتی شب جمعه فرارسد خداوند متعال فرشتگانی به آسمان زمین می‌فرستد و هنگامی که فجر طلوع کند برای حضرت محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی و امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام در نزد بیت المعمورمنابری از نور برپا می‌کنند و درآن هنگام آن بزرگواران بالای

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

آن منابر نورمی روند و فرشتگان و پیامبران و مـؤمنین گـرد آنـان جمـع مـی‌شـوند و درهـای آسمانها برای ایشان باز می‌شود و وقتی که زوال خورشید مـی‌رسـد رسـول خـداﷺ عرضـه می‌دارد خداوندا! پروردگارا! میعاد و قراری که در کتابت (قـرآن) وعـده دادی کـه آن ایـن آیـه شریفه ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[1] **(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کـرده‌انـد وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد)** و فرشتگان و پیامبرانﷺ نیز چنین می‌گویند و سپس حضرت محمد و حضرت علی و حضرت حسن و حضـرت حسـینﷺ سـر بـه سـجده می‌روند و عرضه می‌دارند: (خداوندا! پروردگارا خشم وغضب کن به این دلیل که حرمتت هتک شده و جانشینانت (امامان معصومﷺ) به شهادت رسیدند و بندگان صالحت را خوار کرده‌انـد، درآن هنگام خداوند متعال آن چرا که می‌خواهد انجام می‌دهد و آن روز، روز معلوم می‌باشد .

آیه شصت و چهارم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَةِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعيراً﴾[2] **([نه] بلکه [آنها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رسـتاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم)** روایت شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گویـد: در مـورد آیه فوق از امام صادقﷺ پرسیدم؟ فرمودند: همانا شب دوازده سـاعت اسـت و مـاه‌هـای سـال دوازده ماه و امامان معصومﷺ دوازده تا می‌باشند و نقبـاء (بنـی اسـرائیل) دوازده نفـر بودنـد. و همانا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ یک سـاعت از دوازده سـاعت مـی‌باشـد و ایـن معنای همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَةِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعيراً﴾ **([نه] بلکه [آنها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هرکس کـه رسـتاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم).** و نیز نقل شده از امام صادقﷺ که می‌فرماید: همانـا شـب و روزهرکدام دوازده ساعت می‌باشند و همانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالـبﷺ برتـرین و اشـرف ساعتها می‌باشد و این همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَةِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعيراً﴾ **([نه] بلکه [آنها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هرکس کـه**

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

۲. سوره مبارکه فرقان: آیه شریفه ۱۱

رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم) می‌باشد.

آیه شصت و پنجم: خداوند می‌فرماید: ﴿الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَ کانَ یَوْماً عَلَی الْکافِرینَ عَسیراً﴾[1] **(آن روز فرمانروایی به حق از آن [خدای] رحمان است و روزی است که بر کافران بسی دشوار است).** نقل شده با استناد از محمد بن حسن از علی بن اسباط که می‌گوید: اصحاب ما در مورد آیه شریفه ﴿الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ﴾ پادشاهی و سلطنت برای خداوند رحمان در این روز و بعد از این روزمی باشد ولیکن هنگامی که حضرت قائم آل‌محمد عجل‌الله قیام کند در آن وقت هیچ چیزی مورد پرستش قرار نمی‌گیرد مگر خداوند متعال.

آیه شصت و ششم: خداوند متعالی در سوره مبارکه شعراء می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعینَ﴾[2] **(اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد).** روایت شده با استناد از عبدالله بن سنان که می‌گوید: در نزد امام صادق علیه‌السلام نشسته بودم که مردی از قبیله همدان بلند شد و گفت: همانا این قوم (اهل سنت) عامه حرفها را تغییرکرده و می‌گویند: که شما ادعا می‌کنید که منادی به صاحب امر علیه‌السلام نداء می‌زند! راوی می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به دیوار پهلو گرفته بود بعد از شنیدن این حرفها با خشم نشست و سپس هنگامی که آرام گرفت فرمود: این را از من نقل نکنید بلکه از پدرم نقل کنید و هیچ گناهی بر شما در مورد آن نیست. من گواه می‌دهم که شنیدم پدرم می‌فرمود: به خدا قسم آن در کتاب خدای عزوجل آمده است تا برای همگان آشکار کند همان طور که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعینَ﴾ **(اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد).** در آن وقت هیچ گردنکشی در روی زمین باقی نمی‌مانند مگر اینکه خاضع گردد و گردنش خواروذلیل شود. و اهل زمین هنگامی که ندایی از آسمان بشنود ایمان خواهند آورد و آن نداء این است: همانا حق با حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و شیعیانش می‌باشد. و صبح روز بعد ابلیس لعین به هوا می‌رود و از اهل زمین فرارمی کند سپس صدا می‌زند همانا حق با عثمان بن عفان است که مظلوم به قتل رسید پس برای خونخواهی آن

---

۱. سوره مبارکه فرقان: آیه شریفه ۲۶

۲. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۴

قیام کنید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ﴾[1] **(خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و درآخرت با سخن استوارثابت می‌گرداند)**. بر حق استوار می‌گرداند آن نداء اول می‌باشد و درآن روزدلهای که در آنها مرض می‌باشد یعنی دشمنی با ما اهل بیت علیهم السلام در وجودشان می‌باشد شک و تردید خواهند داشت پس آنان از ما بیزاری می‌جویند و می‌گویند ندای اولی از سحر و جادوی این اهل‌بیت علیهم السلام می‌باشند و سپس امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت نمود ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾[2] **(و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است)**.

آیه شصت و هفتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ*ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ﴾ **(مگر نمی‌دانی که اگر سالها آنان را برخوردار کنیم*و آنگاه آنچه که [بدان] بیم داده می‌شوند بدیشان برسد)**. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دراین امت خروج و ظهور قائم آل‌محمد علیهم السلام می‌باشد. ﴿ما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ﴾[3] **(آنچه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نمی‌آید [وعذاب را از آنان دفع نمی‌کند])**. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این آیه در مورد بنی امیه می‌باشد که در دنیا بهره بردند.

آیه شصت و هشتم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[4] **(و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت)**. روایت شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هرکه دوست دارد به دین و آیینم چنگ بزند و سوار بر کشتی نجات بعد از من شود پس به علی بن ابیطالب علیه السلام اقتداء کند و با دشمنش دشمنی و با دوستش دوست باشد. زیرا علی علیه السلام وصی و جانشینم بر امتم در زمان حیات و بعد ازمرگم می‌باشد. وعلی علیه السلام امیر و سرور و بزرگ هر مسلمان و هر مؤمن بعد از من می‌باشد فرموده او فرموده من و دستور او دستورمن و نهی او نهی من می‌باشد و پیرو او پیرو من و یاری دهنده او یاری دهنده من و خوار کننده او خوار کننده من است. سپس فرمود: هر که بعد از من از علی علیه السلام دور و جدا شود هرگز مرا در روز قیامت نخواهد دید. و هرکه با امیرالمؤمنین

---

۱. سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام: آیه شریفه ۲۷

۲. سوره مبارکه قمر: آیه شریفه ۲

۳. سوره مبارکه شعراء: آیات شریفه ۲۰۷-۲۰۵

۴. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه۲۲۷

علی علیه السلام مخلافت کند خداوند متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند وعاقبت و سرانجام او را دوزخ قرارمی دهد. و هرکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خوار کند خداوند او را هنگامی که مردم بر اوعرضه می‌شوند او را خوار و ذلیل می‌کند. و هرکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را یاری دهد خداوند متعال او را در هنگام قرار دادن او در پیشگاهش نصرت و یاری می‌دهد و نیز در هنگام نزول حجتش از منازلش حجتش را خواهد دید. سپس فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو امام معصوم علیهما السلام امتم و دو سرور جوانان اهل بهشتند و مادر گرامیشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سرور بانوانان جهانیان است و پدرشان علی بن ابیطالب علیه السلام سرور اوصیاء می‌باشد و نه فرزند از ذریه امام حسین علیه السلام نه امام معصوم علیهم السلام می‌باشند که نهمین نفر آنان قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه که از فرزندانم می‌باشد. اطاعت و فرمانبری از آنان اطاعت و فرمانبری ازمن است و سرپیچی ونافرمانی از آنان سرپیچی و نافرمانی از من است ومن در نزد درگاه خداوند متعال شکایت و شکوا دارم از کسانی که منکر حق و فضل و کرم و منزلت و بزرگی آنان بعد از من است و خداوند متعال در ولایت ما کافی است و خداوند در یاری کننده امامان معصوم علیهم السلام امتم کفایت دارد و انتقام جو و خونخواه کسانی است که به حقشان ظلم و ستم روا کند. ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ **(و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت).**

آیه شصت و نهم: خداوند متعال در سوره نمل می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَليلاً ما تَذَكَّرُونَ﴾[1] **(یا [کیست] آن کس که درمانده را- چون وی را بخواند- اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرارمی‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید).** درمانده (مضطر) واقعی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: همانا هنگامی که قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه ظهورکند وارد مسجد الحرام می‌شود و پشت به مقام و رو به قبله می‌کند سپس دو رکعت نماز به جای می‌آورد سپس بلند می‌شود ومی فرماید: ای مردم! به درستی که من سزاوارتر و شایسته تر ازمردم به حضرت آدم علیه السلام می‌باشم. ای مردم! به درستی که من سزاوارتر و شایسته تر از مردم به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشم. ای مردم! به درستی که من سزاوارتر و شایسته تر ازمردم به حضرت اسماعیل علیه السلام می‌باشم.

---

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۶۲

ای مردم! به درستی که من سزاوارتر وشایسته تر ازمردم به رسول خداﷺ می‌باشم. سپس دستان مبارک خویش را به سوی آسمان می‌برد و دعا و تضرع در پیشگاه خداوند متعال می‌کند و همچنان دعا می‌کند تا به صورت بر زمین می‌افتد و این معنای و تفسیر فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَليلاً ما تَذَكَّرُونَ﴾ (یا [کیست] آن کس که درمانده را -چون وی را بخواند- اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید).

آیه هفتادم: خداوند متعال در سوره مبارکه قصص می‌فرماید: ﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾[1] (ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم). امام صادقؑ می‌فرماید: همانا منظوراز فرعون وهامان دراین آیه شریفه دو فرد از طغیانگران قریش می‌باشد که خداوند متعال آنان را در قیام قائم آل‌محمدﷺ در آخرالزمان زنده می‌کند و ازآنها به خاطر ظلم و ستمهایی که بر ما اهل بیتؑ روا داشتند انتقام می‌گیرد. و نیز روایات متعدد زیادی ذکر شده که این دو آیه شریفه درحق ومنزلت اهل بیتؑ نازل شده است که علامه بحرانی آنرا در تفسیر برهان و غیره آورده است.

آیه هفتاد و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: ﴿الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ﴾[2] (الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند).

شیخ مفیدؒ در کتاب ارشاد نقل کرده با استناد از امام رضاؑ که می‌فرماید: فرمود فکرنکنید به آن چرا که ایمان دارید و اقرار می‌کنید باقی نمی‌مانید مگر اینکه مورد امتحان و آزمون قرار می‌گیرید پس در آن وقت از شما چیزی نمی‌ماند مگر تعداد بسیار اندکی باقی خواهد ماند. سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿الم*أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا

---

۱. سوره مبارکه قصص: آیات شریفه ۶و۵

۲. سوره مبارکه عنکبوت: آیات شریفه ۲و۱

آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ﴾ (الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند).

آیه هفتاد و دوم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنّا کُنّا مَعَکُمْ أَ وَ لَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِما فی صُدُورِ الْعالَمینَ﴾[1] (و اگر ازجانب پروردگارت پیروزی رسد حتماً خواهند گفت ما با شما بودیم آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است داناتر نیست). ﴿وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ﴾ (و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد) یعنی حضرت قائم آل‌محمد عجل الله فرجه. ﴿لَیَقُولُنَّ إِنّا کُنّا مَعَکُمْ أَوَ لَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِما فی صُدُورِ الْعالَمینَ﴾ (حتماً خواهند گفت ما با شما بودیم آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است داناتر نیست).

آیه هفتاد و سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الم*غُلِبَتِ الرُّومُ*فی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ*فی بِضْعِ سِنینَ لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ﴾[2] (الف لام . میم*رومیان شکست خوردند* در نزدیکترین سرزمین و[لی] بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید* [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند* هر که را بخواهد یاری می‌کند و اوست شکست ناپذیر مهربان). روایت شده با استناد که از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر ﴿الم غلبت الروم﴾ پرسیده شد. ایشان فرمود: آنان بنی امیه هستند و همانا خداوند متعال این آیه شریفه را نازل فرمود: ﴿الم*غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ یعنی بنی امیه ﴿فی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ*فی بِضْعِ سِنینَ لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ*بِنَصْرِ اللّهِ﴾ یعنی در هنگام قیام قائم آل‌محمد عجل الله فرجه. و نیز روایت شده با استناد از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: فرموده خداوند متعال ﴿الم*غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ سوره مبارکه روم در مورد ما اهل بیت علیهم السلام و بنی امیه نازل شده است.

آیه هفتاد و چهارم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ

---

۱. سوره مبارکه عنکبوت: آیه شریفه ۱۰

۲. سوره مبارکه روم: آیات شریفه:۵-۱

الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾[1] **(به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند!)** نقل شده با استناد از امام صادق﵇ که می‌فرماید: عذاب نزدیک **﴿ادنی﴾** جهنم **﴿سقر﴾** و عذاب بزرگ **﴿الأکبر﴾** قیام آل‌محمد﵌ با شمشیر در آخرالزمان می‌باشد.

آیه هفتاد و پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا إيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾**[2] **(بگو روز پیروزی ایمان کسانی که کافر شده‌اند سود نمی‌بخشد و آنان مهلت نمی‌یابند).** روایت شده با استناد از امام صادق﵇ که می‌فرماید: روز پیروزی **﴿یوم الفتح﴾** روزی است که جهان به دست قائم آل‌محمد﵌ فتح می‌شود و در این زمان ایمان کسی که از پیش ایمان نداشته بود سودی به او نمی‌رساند و ایمانی که بعد از فتح یقین واعتقاد کامل نداشته باشد سودی ندارد پس کسی که با ایمان و یقین و اعتقاد کامل داشته باشد، این است ایمان پسندیده و مورد رضای خداوند متعال و خداوند به شأن و منزلت آن شخص می‌افزاید و روز قیامت بهشت خود را برای او مزین می‌کند و آتش خود را از او دور می‌کند و این پاداش و اجر دوستداران و یاوران ومحبین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﵇ و ذریه مبارک و پاکش﵈ می‌باشد.

آیه هفتاد و ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه لقمان می‌فرماید: **﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً﴾**[3] **(و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است).**

در کتاب الدمعة نقل از کتاب الکفایة نقل شده از محمد بن زید الازدی که می‌گوید: از امام موسی کاظم﵇ در مورد آیه فوق پرسیدم: ایشان فرمود: نعمتهای ظاهر و آشکار امام معصوم﵇ می‌باشد که آشکارا مردم را هدایت و رهبری می‌کند و نعمت باطن و پنهان امام غائب﵇ می‌باشد که مردم را از پشت پرده حجاب، مردم را هدایت و رهبری می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا امام معصومی است که درغیبت خواهد بود؟ فرمود: بله شخصیت ایشان از دیدگان مردم پنهان و غایب می‌شود و ذکر و یاد و خاطر ایشان از دلهای بیدارمؤمنان مخفی نمی‌شود و ایشان دوازدهمین امام معصوم﵇ از ماست و خداوند متعال هرسختی و دشواری را برایش آسان و ساده

---

۱. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۱

۲. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۹

۳. سوره مبارکه لقمان﵇: آیه شریفه ۲

می‌گرداند و هر طغیانگر ومتکبری را در برابرش خوار و ذلیل مـی‌گردانـد و خداونـد متعـال تمـام گنجهای زمین را برایش آشکارمی کند و هر دوری را برایش نزدیک می‌گرداند.

آیه هفتاد و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب می‌فرماید: ﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَمـا ثُقِفُـوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً*سُنَّةَ اللّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْـلُ وَ لَـنْ تَجِـدَ لِسُـنَّةِ اللّـهِ تَبْـدِيلا﴾[۱] (از **رحمت‌خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد* درباره کسـانی کـه پیشتر بوده‌اند [همین] سنت‌خدا [جاری بوده] است و در سنت‌خدا هرگز تغییری نخواهی یافت).**

در کتاب کنز برغانی نقل از ابن الحدید در شرح خطبه نهج البلاغه امیرالمؤمنین علـی بـن ابیطالب علیه السلام کـه مشـتمل اسـت در ذکربنـی امیـه سـپس فرمـود: ومانـنـد آن بـه اهـل بیـت پیامبرتان صلی الله علیه و آله بنگرید پس همانا حتمی است و هروقت از شما یاری بخواهند بـه یـاری آنـان بشتابید زیرا خداوند متعال به وسیله مردی از ما اهل بیت علیهم السلام فرج و گشایش می‌دهد. پدرم به فدایش بهترین فرزند امت می‌باشد به کسی چیزی نمی‌دهد به آنها مگرشمشـیر مـی‌چشـاند و همه را زیر تیغ می‌برد تا جای که قبیله قریش می‌گویند: اگر این شـخص از فرزنـدان فاطمـه زهرا علیها السلام بود به ما رحم و ترحم می‌کرد. همانا خداوند متعال بنی امیه را تغییر می‌دهد و بوسیله آن آنها را تار و مار می‌کند ﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً*سُنَّةَ اللّـهِ فِـي الَّـذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْدِيلا﴾ **(از رحمت‌خدا دور گردیـده وهرکجـا یافتـه شـوند گرفته وسخت کشته خواهند شد* درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند[همین] سنت‌خدا[جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت).** سپس ابن ابی الحدید در ادامه می‌گوید: اگـر گفته شود این مرد موعود کیست؟ شـیعیان اثنـا عشـری امامیـه خواهنـد گفـت: ایشـان امـام دوازدهم آنان می‌باشد که مادرش نرگس خاتون(نرجس) می‌باشد. ولی اصحاب ما (اهل) سنت می‌گویند آن مرد موعود فاطمی است که در آینده برای کنیزی به دنیا خواهد آمد که همینـک در این زمان وجود ندارد. و اگر گفته شود: در آن زمان چه کسی از بنی امیه باقی می‌ماننـد تـا آن شخص موعود به فرموده حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالـب علیه السلام از بنـی امیـه چنـین انتقامی از آنهامی گیرد؟ اما شیعیان خواهند گفت: درهنگام رجعـت چنـین خواهـد شـد و آنهـا ادعاء می‌کنند که هنگامی که منتظر عجل الله فرجه ظـاهر شـود تمـام بنـی امیـه بـه همـان شـکل از قبرهایشان بر انگیخته خواهند شد و حضرت مهدی منتظر عجل الله فرجه به اذن خداوند متعـال آنـان را

---

۱. سوره مبارکه احزاب: آیات شریفه ۶۲-۶۱

تار و مارمی کند و بعضی‌ها را گردن می‌زند و پاها و دستهای بعضی دیگر را قطع می‌کند و چشمان بعضی دیگر را بیرون می‌آورد و بعضی را به دار می‌آویزد و از دشمنان پیشین اهل بیت علیهم السلام و بعد از آنها انتقام می‌گیرد. ﴿یَسْئَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّهِ وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَةَ تَکُونُ قَرِیبًا﴾[1] **(مردم از تو درباره رستاخیز می‌پرسند بگو علم آن فقط نزد خداست و چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد).**

در تفسیر مفتاح الجنان نقل از بحارالانوار با استناد ازمفضل بن عمرکه می‌گوید: از سرور ومولایم امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای ظهور امام منتظر المهدی عجل الله تعالی فرجه وقت معینی است تا مردم آن وقت را بدانند؟! فرمود: حاشا الله هرگز خداوند متعال وقت معینی برای خروج و ظهور ایشان قرار نداده تا شیعیانمان آن وقت را بدانند. عرض کردم: ای سرور و مولای من چرا اینگونه می‌باشد؟ فرمود: زیرا او همان ساعت ﴿الساعه﴾ می‌باشد که خداوند متعال آنرا در قرآن ذکر کرده است که درباره او می‌فرماید: ﴿یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّی لا یُجَلّیها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ﴾[2] **(از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگارمن است جز او[هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است).** و او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: ﴿یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها﴾ **(از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است).** و نیز می‌فرماید: ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ﴾[3] **(و علم قیامت پیش اوست)** و همانا خداوند نفرموده که علم آن در نزد دیگر است. ﴿فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها﴾[4] **(آیا [کافران] جز این انتظار می‌برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرا رسد و علامات آن اینک پدید آمده است).** و نیز می‌فرماید: ﴿اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾[5] **(نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه).** و نیز می‌فرماید: ﴿ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَةَ

---

۱. سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه ۶۳

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه۱۷۸

۳. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۸۵

۴. سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله: آیه شریفه ۱۸

۵. سوره مبارکه قمر: آیه شریفه ۱

تَکُونُ قَرِیبًا﴾[1] **(چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد).** و نیز می‌فرماید: ﴿یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السّاعَةِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ﴾[2] **(کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند قطعاً در گمراهی دور و درازی‌اند).** عرض کردم معنای تردید دارند ﴿یمارون﴾ چیست؟ فرمود: می‌گویند: چه زمانی به دنیا آمد؟ و چه کسی او را دید؟ و درکجاست؟ و چه زمانی ظهورمی کند؟ و همه آن فقط به خاطر عجله و شتاب زدگی رد امر خداوند متعال و شک و تردید در مورد قضا و قدرخداوند است. و نقل شده از اصول کافی با استناد از امام صادقعليه السلام در حدیثی آمده است که ایشان فرمود: ﴿حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ﴾[3] **(اباش] تا آنچه را وعده داده می‌شوند ببینند)** فرمود: خروج و قیام قائم آل‌محمدعليهم السلام می‌باشد و او الساعه می‌باشد و در آن وقت آنها خواهند دانست که خداوند متعال بوسیله قائمش چه چیزی بر آنان نازل می‌کند. ﴿قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّه﴾ **(بگو علم آن فقط نزد خداست)** و هیچ‌کس غیر از خداوند از آن آگاه نیست ﴿وَ ما یُدْرِیکَ﴾ **(و چه می‌دانی)** ای محمدصلى الله عليه وآله یا اینکه تو از وقت آن چه می‌دانی و وقت آن چه زمانی است و یا اینکه تو آنرا نمی‌شناسی سپس خداوند متعال فرمود: ﴿لَعَلَّ السّاعَةَ تَکُونُ قَرِیبًا﴾[4] **(شاید رستاخیز نزدیک باشد)** و یا آمدنش و وقوعش نزدیک است. خداوند متعال در سوره مبارکه سبأ می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتی بارَکْنا فیها قُرًی ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فیهَا السَّیْرَ سیرُوا فیها لَیالِیَ وَ أَیّامًا آمِنینَ﴾[5] **(و میان آنان و میان آبادانیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم در این [راه]ها شبان و روزان آسوده‌خاطر بگردید).**

---

۱. سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه ۶۳

۲. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۱۸

۳. سوره مبارکه جن: آیه شریفه ۲۴

۴. سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه۶۳

۵. سوره مبارکه سباء: آیه شریفه۱۸

نقل شده از محمد بن صالح همدانی که می‌گوید: بـرای امـام زمـان‌علیه السلام نامـه‌ای بـه ایـن مضـ ـون نوشتم: همانا اهل و خانواده‌ام مرا در مورد حدیثی که از جانب پدران بزرگوارت‌علیهم السلام به ما رسیده اذیت و آزار و سرزنتش می‌کنند که آن حدیث این اسـت «خـدامنا و قوامنـا شـرار خلق الله» **(همانا خادمان و نوکران ما در جامعه تهی دستان خلق خداونـد هسـتند)**. پـس امـام زمان‌علیه السلام در جواب نامه‌اش فرمود: و حکم آن فرمایش خداوند است که می‌فرمایـد: ﴿وَجَعَلْنـا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتي بارَكْنا فيها قُرًى ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فيهَا السَّيْرَ سيرُوا فيها لَيالِيَ وَ أَيّامًا آمِنين﴾ **(ومیان آنان و میان آبادانیهایی که درآنها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قـرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم در ایـن [راه]هـا شـبان و روزان آسوده خاطر بگردید)**. و همانا به خدا قسم ما شهرهای آباد هستیم که خداونـد متعـال اطـراف آن برکت نهاده است و شما شهرهای متصل می‌باشید.

آیه هفتاد و هشتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَـلا فَـوْتَ وَ أُخِـذُوا مِنْ مَكانٍ قَريبٍ* وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ﴾[1] **(و ای کاش می‌دیـدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آنجـا کـه راه] گریـزی نمانـده اسـت و ازجـایی نزدیـک گرفتار‌آمده‌اند* و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی [چنـین] دور دسـت‌یـافتن [بـه ایمان] برای آنان میسر است)**. روایت شده بـا اسـتناد از امـام محمـد بـاقرعلیه السلام دریـک حـدیث طولانی در مورد غیبت امام زمان‌علیه السلام و ظهور آن بزرگـوار ذکرنمـوده اسـت کـه ایـن حـدیث طولانی است تا اینجا که می‌فرماید: هنگامی که قائم آل‌محمـدعلیه السلام ظهـور کنـد مـردم را بـه کتاب خداوند و راه و روش رسول خداصلی الله علیه و آله و ولایـت امیرالمـؤمنین علـی بـن ابیطالـب‌علیه السلام و بیزاری از دشمنان آن بزرگوار دعوت می‌کند. پس در آن وقت کسی دربرابـر ایشـان مقاومـت نمی‌کند تا اینکه به سرزمین بیداء می‌رسند درآن وقت سپاه سفیانی برای مقابله بـا سـپاه امـام زمان‌علیه السلام می‌آیند و خداوند متعال درآن هنگام به زمین امرمی فرماید: تـا آنهـا را فـرو ببـرد و زمین به اذن خداوند متعال بازمی شود و سپاه سفیانی را درآنجا می‌افتند به هلاکت می‌رساند و این معنای همان فرموده خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَريبٍ* وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيـدٍ﴾ **(و ای کـاش**

---

۱. سوره مبارکه سباء: آیات شریفه ۵۳-۵۱

می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و ازجایی نزدیک گرفتار آمده‌اند* و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی [چنین] دور دست‌یافتن [به ایمان] برای آنان میسر است). یعنی به امام زمان علیه السلام ایمان آورده‌اند ﴿وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ﴾[1] **(و حال آنکه پیش از این منکر او شدند)** یعنی به امام زمان علیه السلام کفر کرده‌اند. تا آخر سوره مبارکه. و درآن وقت دو نفر از سپاه سفیانی باقی می‌ماند به نامهای وتر و وتیر از قبیله مراد که صورتهای آنان برعکس شده وعقب عقب حرکت می‌کنند تا اینکه به نزد مردم می‌رسند و در مورد آن چرا که برای دوستان و یارانشان اتفاق افتاده می‌گویند. و این روایت بسیار طولانی است و ما به اندازه احتیاج از آن ذکر کرده‌ایم. در سوره مبارکه یاسین چنین آیه‌ای آمده است: ﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾[2] **(و زمین مرده برهانی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند).**

نقل از کتاب الغیبة سید علی نقل از امام سجاد علیه السلام که می‌فرماید: قائم آل‌محمد علیهم السلام مردان زیادی از اهل مدینه را به هلاکت می‌رساند تا اینکه به سرزمین خشک و بی‌آب وعلف می‌رسند و در آن سرزمین گرسنگی شدیدی به آنها غلبه می‌کند و شب را در آنجا می‌ماند. امام سجاد علیه السلام در ادامه می‌فرماید: وقتی که صبح می‌شود یکباره می‌بینند که به اذن خداوند متعال آن سرزمین خشک و بی‌آب وعلف سرسبز و پرآب و پردرخت با میوه‌های گوناگون شده است پس از آن میوه‌ها و ثمرات و آب تناول می‌کنند واین معنای همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾ **(و زمین مرده برهانی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند).**

آیه هفتاد و نهم: خداوند متعال در سوره صافات می‌فرماید: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيم﴾[3] **(و بی‌گمان ابراهیم علیه السلام از پیروان اوست).** نقل شده با استناد که جابربن یزید جعفی رحمه الله از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر این آیه شریفه پرسید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند متعال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را آفرید خداوند متعال حجاب را از چشمان مبارکش برداشت و در کنارعرش الهی نوری را دید پس عرضه داشت: خداوندا این نورچیست؟ خداوند متعال به او فرمود: این نور صفاتم محمد صلی الله علیه و آله ازآفریده هایم می‌باشد. پس در کنار آن نور دیگری را

---

۱. سوره مبارکه سباء: آیات شریفه ۵۳-۵۱

۲. سوره مبارکه یس: آیه شریفه ۳۳

۳. سوره مبارکه صافات: آیه شریفه ۸۳

مشاهده کرد وعرضه داشت خداوندا این نور چیست؟ فرمود: این نورعلی بن ابیطالب علیه السلام یاری دهنده دین و آیین من است. درکنار آن سه نور دیگری مشاهده کرد و عرضه داشت خداوندا این سه نور دیگر چیست؟ فرمود: نور اولی نور فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد که محبین و دوستداران او از آتش جهنم جدا شده اند. و دو نور دیگر دو پسر گرامی ایشان حسن وحسین علیهما السلام می‌باشند.سپس حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت خداوند من نه نور دیگر را در نزد آن پنج نور دیگرمی بینم که اطراف آن پنج نور را احاطه کرده‌اند آن نورها چه کسانی هستند؟ خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم علیه السلام! این نورها نور امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام می‌باشند. حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت خداوندا! تو را به حق این انوارمقدس قسمت می‌دهم که این نه نور مقدس را برایم معرفی کن؟ فرمود: ای ابراهیم علیه السلام! اول آنان علی بن حسین و دومی پسرش محمد بن علی و پسرش جعفر بن محمد و پسرش موسی بن جعفر و پسرش علی بن موسی و پسرش محمد بن علی و پسرش علی بن محمد و پسرش حسن بن علی و پسرش قائم آل‌محمد علیهم السلام می‌باشند. در آن وقت حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت: ای سرور و ای خداوند من! نورهای زیادی در اطراف آن چهارده نور مقدس می‌بینم که هیچ کس غیراز تو قادر به شمارش آنان نیست؟ خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم علیه السلام این انوار شیعیان و پیروانان آنان هستند شیعیان و پیروانان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشند. حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت خداوندا! شیعیان چگونه شناخته می‌شوند؟ فرمود: بوسیله پنجاه و یک رکعت نماز و با صدای بلند بسم الله الرحمن الرحیم درنماز گفتن و قنوت قبل از رکوع و انگشتری در دست راست. درآن وقت بود که حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت: خداوندا! مرا از شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام قرار ده. و خداوند متعال همان‌گونه که در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ﴾[۱] **(و بی‌گمان ابراهیم از پیروان اوست).**

آیه هشتادم: خداوند متعال در سوره مبارکه ص می‌فرماید: ﴿وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حينٍ﴾[۲] **(و قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست).** نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند: در زمان خروج و قیام قائم آل‌محمد علیهم السلام خواهد بود.

آیه هشتاد و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه الزمر می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ

---

۱. سوره مبارکه صافات: آیه شریفه ۸۳

۲. سوره مبارکه ص: آیه شریفه ۸۸

بِنُورِ رَبِّها﴾[1] (و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود). نقل شده با استناد از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: ﴿ربها﴾ (پروردگارش) یا پروردگار زمین و یا امام و پیشوای زمین می‌باشد. راوی می‌گوید: عرض کردم: بعد ازخروج قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله چه می‌شود؟ فرمودند: درآن هنگام مردم از نور درخشان امام زمان علیه السلام استفاده می‌کنند و هیچ احتیاجی به نور خورشید و ماه نخواهند داشت. و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: همانا هنگامی که قائم آل‌محمد علیه السلام خروج کنند زمین به نور پروردگارش (امام زمان) روشن و درخشان می‌شود وبندگان از نورخورشید و ماه بی‌نیازمی شوند و شب و روز یکی می‌شود و هر مرد (و زن) در زمانش هزار سال عمرمی کند وبرای آن درهرسال یک پسر برای او به دنیا می‌آید و دختری برای او به دنیا نمی‌آید و آن مرد لباس می‌پوشد و به اذن خداوند هرگاه طول و قامت مرد بلند شود لباس او نیز چنین می‌شود به هر رنگی که دوست دارد.

آیه هشتاد و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه فصلت می‌فرماید: ﴿وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾[2] **(و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را برهدایت ترجیح دادند پس به[کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت‌آور آنان را فروگرفت).** نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام: در مورد تفسیر قول تبارک وتعالی که می‌فرماید ﴿کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها﴾[3] **(قوم ثمود بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند).** فرمود: منظور خداوند متعال از (ثمود) در این آیه شریفه گروهی از شیعیان می‌باشند که خداوند متعال در مورد آنان چنین می‌فرماید: ﴿وَأَمّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾[4] **(و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت‌آور آنان را فروگرفت).** ومنظور ازصاعقه دراین آیه شریفه شمشیر قائم آل‌محمد علیه السلام هنگامی که قیام کند می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه الزمر: آیه شریفه ۶۹

۲. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه۱۷

۳. سوره مبارکه شمس: آیه شریفه ۱۱

۴. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه۱۷

آیه هشتاد و سوم: خداوند می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ **(به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است).** امام صادق؈ فرمود: (منظور از حق در این آیه شریفه) حضرت قائم آل‌محمد؈ می‌باشد. و نقل شده با استناد که از امام محمد باقر؈ در مورد قول تبارک و تعالی ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾[1] **(به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است)** پرسیده شد؟ ایشان فرمود: خداوند متعال در جانها وجسمهای آنان مسخ و غیره به آنان نشان خواهد داد یعنی آنان مسخ می‌شوند و خداوند متعال کرانه‌های آسمان را به آنها نشان می‌دهد و درآن وقت می‌بینند که خداوند متعال کرانه‌های آسمان را برآنها فرو می‌ریزد و درآن وقت قدرت خداوند متعال را درکرانه‌های آسمان خواهند دید که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ **(تا برایشان روشن گردد که او خود حق است)** یعنی بوسیله آن خروج قائم آل‌محمد؈ که او حق ازجانب خداوند متعال می‌باشد که بایستی این آفریده‌ها آنرا ببینند.

آیه هشتادو چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه الشوری می‌فرماید: ﴿حم* عسق﴾ **(حاء میم * عین سین قاف).** نقل شده با استناد از امام محمد باقر؈ ﴿حم *عسق﴾[2] عمر و سن قائم آل‌محمد؈ می‌باشد. (ق) کوهی از زمرد سبز است که در دنیا می‌باشد ومحیط بر دنیا است وسبزه بودن آسمان از آن کوه است وعلم و دانش همه چیز در (عسق) می‌باشد. و نیز ازآن امام؈ نقل شده است که فرمود: (حم) حتمی و (عین) عذاب و(سین) سالهای به اندازه سالهای حضرت یوسف؈ و (ق) فرو رفتن زمین ومسخ شدن می‌باشد که آن در آخر الزمان اتفاق خواهد افتاد و آن هنگامی خواهد بود که سفیانی و سپاهش و مردمی از قبیله کلب[3] که تعداد آنان سی هزار نفرمی باشند که همراه او خواهند رفت وآن هنگامی خواهد بود که امام زمان قائم آل‌محمد؈ در مکه ظاهرمی شود که قائم آل‌محمد؈ مهدی و هدایت گر این امت می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۵۳

۲. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۱و۲

۳. کلب دایی سفیانی است و بنو کلب، فرزندان دایی او می باشد (زیر نویس)

آیه هشاد و پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصیب﴾[1] **(و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست).** در کتاب تفسیر صافی نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه فرمود: یعنی هیچ نصیب و بهره‌ای برای او دردولت وحکومت حق امام زمان قائم آل‌محمد علیه السلام ندارد.

آیه هشتاد و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ﴾[2] **(کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است).** نقل شده با استناد از مفضل که می‌گوید: امام صادق علیه السلام ازاو پرسید ای مفضل! اهل عراق این آیه شریفه را چگونه می‌خوانند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرورم منظور شما کدام آیه شریفه می‌باشد؟ فرمود: قول تبارک و تعالی: ﴿یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ﴾ **(کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است).** فرمود: چگونه آنرا می‌خوانید؟عرض کردم ما اینگونه آنرا می‌خوانیم ﴿یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ﴾ **(کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است)** فرمود وای بر تو آیا می‌دانی آن چیست؟ عرض کردم: خداوند و رسولش و فرزند رسولش بهتر می‌دانند. پس فرمود: آن چیزی جز قیام قائم محمد علیه السلام نمی‌باشد.پس چگونه کسی که به آن ایمان ندارد در مورد آن شتابزده اند؟ به خدا سوگند هیچ کس به آن شتاب زده نیست مگرمؤمنان، ولیکن آنان آنرا منحرف کرده‌اند و آن به خاطر حسد می‌باشد پس بدان ای مفضل؛ تا آخر حدیث.

آیه هشتاد و هفتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللّهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزیزُ * مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصیب﴾[3] **(خدا نسبت به بندگانش مهربان است هرکه را بخواهد**

---

۱. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۲۰

۲. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۱۸

۳. سوره مبارکه الشوری: آیات شریفه ۲۱-۱۹

روزی می‌دهد و اوست نیرومند غالب* کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست). نقل شده با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: در مورد آیه شریفه ﴿اللّهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ﴾ **(خدا نسبت به بندگانش مهربان است هرکه را بخواهد روزی می‌دهد)**. از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آن چه رزق و روزی می‌باشد؟ فرمود: آن رزق و روزی ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. و نیز پرسیدم معنای ﴿مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾ **(کسی که کشت آخرت بخواهد)** چیست؟ فرمود: معرفت وشناخت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام بعد از ایشان می‌باشد. پرسیدم معنای ﴿نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ﴾ **(برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم)** چیست؟ فرمود: در شناخت و معرفت آنان درباره ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام به اومی افزایم وحقی دردولت حق آنان دارد. پرسیدم معنای ﴿وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصیبٍ﴾ **(و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست)** چیست؟ فرمود: هیچ حقی و منفعتی در دولت حق امام عصر عجل الله تعالی فرجه ندارد.

آیه هشتاد و هشت: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ لا کَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ﴾[1] **(و اگر فرمان قاطع [درباره تأخیرعذاب در کار] نبود مسلما میانشان داوری می‌شد و برای ستمکاران شکنجه‌ای پر درد است)**. نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: اگر فرمان قاطع خداوند درباره تأخیرعذاب در کار نبود، قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه در هنگام قیامش هیچ یک از آنان را باقی نمی‌گذاشت.

آیه هشتاد و نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبًا فَإِنْ یَشَإِ اللّهُ یَخْتِمْ عَلی قَلْبِکَ وَ یَمْحُ اللّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾[2] **(آیا می‌گویند برخدا دروغی بسته است پس اگرخدا بخواهد بردلت مهرمی نهد و خدا باطل را محو وحقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند اوست که به راز دلها داناست)**. امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: انصار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و عرض کردند: ای رسول

---

۱. سوره مبارکه الشوری: آیات شریفه ۲۱-۱۹

۲. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۲۴-۲۳

خدا ﷺ همانا ما پیروز شدیم و آرام گرفته‌ایم پس مقداری از ثروت و اموال خودمان را ببرو در مایحتاج خود صرف کن. رسول خدا ﷺ جوابی به آنان نداد تا اینکه خداوند متعال این آیه شریفه را بر رسول خدا ﷺ نازل کرد که می‌فرماید ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾[1] **(بگو(ای پیامبر) به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان)** یا در اهل بیتم، سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: آیا نمی‌بینی همانا مردی که دوستی دارد و آن چیزی بر اهل بیتش می‌باشد و سینه‌اش را تسلیم آن نمی‌کند و همانا خداوند متعال خواست در جان رسول خدا ﷺ چیزی برگردن امتش باشد پس مودت به اهل بیت علیهم السلام را برآنان واجب و فرض نمود پس اگر به فرمان خداوند متعال عمل کردند کار واجبی را انجام داده‌اند و اگر به آن عمل نکردند کار واجبی را ترک کرده‌اند (و ترک واجب حرام است).امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: پس انصاراز نزد رسول خدا ﷺ متفرق شدند که گروهی از آنان گفتند: ثروت و اموال خود را به او (رسول خدا ﷺ) عرضه کردیم ولی به جای اینکه از آنان بردارد به ما فرمود: از اهل بیتم علیهم السلام در برابر دشمنانشان دفاع کنید وگروه دیگر گفتند: همانا رسول خدا ﷺ چنین نگفته است و آنان با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند و همان‌گونه که خداوند به نقل از آنها می‌فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً﴾ **(آیا می‌گویند بر خدا دروغی بسته است)** پس خداوند متعال فرمود: ﴿فَإِنْ يَشَأِ اللّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ﴾ **(پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد)** فرمود: هنگامی که به تو افترا ببندند: ﴿وَيَمْحُ اللّهُ الْباطِلَ﴾ **(و خدا باطل را محو می‌کند)** یعنی حرفهای آنها را باطل می‌گرداند. ﴿وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ﴾ **(و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند)** یعنی بوسیله امامان معصوم علیهم السلام و قائم آل‌محمد علیهم السلام ﴿إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ **(اوست که به راز دلها داناست)** سپس فرمود: ﴿وَ هُوَ الَّذی يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ* وَ يَسْتَجيبُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾[2] **(او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدیها را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.* و درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند می‌پذیرد و از فضل خود بر آنها می‌افزاید؛)** یعنی

---

۱. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۲۴-۲۳

۲. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۲۶

توبه کسانی که قول و گفتار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را گفتند و به آن ایمان آوردند سپس خداوند فرمود ﴿وَ الْکافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ﴾ **(اما برای کافران عذاب شدیدی است)**. و روایات گوناگون و بسیاری از طریق اهل سنت و شیعه دال بر این است که این آیه شریفه در حق مودت اهل بیت(علیهم السلام) نازل شده است.

آیه نودم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبیلٍ﴾[1] **(و هرکه پس از ستم [دیدن] خود یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست)**. نقل شده با استناد از امام محمد باقر(علیه السلام) که فرمود: ﴿وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ﴾ **(و هرکه پس از ستم [دیدن] خود یاری جوید)** یعنی حضرت قائم آل محمد(علیهم السلام) و یارانش می‌باشند ﴿فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبیلٍ﴾ **([و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست)**. و همانا قائم آل‌محمد(علیهم السلام) هنگامی که قیام کند بر بنی امیه و درغگویان و دشمنان خود و یارانش پیروز و ظفر می‌یابد و این معنای قول تبارک و تعالی است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا السَّبیلُ عَلَی الَّذینَ یَظْلِمُونَ النّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ﴾[2] **(راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در [روی] زمین به ناحق سر برمی‌دارند آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت)**.

آیه نود و یکم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ تَراهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْها خاشِعینَ مِنَ الذُّلِّ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ﴾[3] **(آنان را می‌بینی [که چون] بر [آتش] عرضه می‌شوند از[شدت] زبونی فروتن شده‌اند زیرچشمی می‌نگرند)**. نقل شده با استناد از امام محمد باقر(علیه السلام) که می‌فرماید (طَرْفٍ خَفِیٍّ﴾ زیرچشمی) یعنی قائم آل‌محمد(علیهم السلام) است.

آیه نود و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه زخرف می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾[4] **(و او آن را در پی خود سخنی جاویدان، کرد باشد که آنان [به توحید] بازگردند)**. نقل شده با استناد ازجابر بن یزید جعفی که می‌گوید: به امام محمد باقر(علیه السلام) عرض

---

۱. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۴۲و۴۱

۲. سوره مبارکه الشوری: آیه شریفه ۴۲و۴۱

۳. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه۴۵

۴. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه۲۸

کردم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! همانا قومی می‌گویند: همانا خداوند متعال امامان معصوم ﷺ را در نسل و ذریه امام حسن ؑ گذاشته نه در ذریه امام حسین ؑ. فرمود: به خداوند سوگند آنان دروغ گفته‌اند آیا نخوانده و نشنیده‌اند که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾ **(و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد که آنان [به توحید] بازگردند).** آیا امامت راغیر از در نسل امام حسین ؑ جای دیگری قرار داده است؟ سپس فرمود: ای جابر همانا رسول خدا ﷺ امامت را برای امامان معصوم ﷺ نص کرده است و آنان همان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در مورد شان می‌فرماید: هنگامی که به معراج رفتم نامهای آنان را دیدم که با نور نام دوازده نفر روی ساق عرش الهی نوشته شده بود و دیدم که آنان عبارتند از علی و دو فرزندش (حسن و حسین) وعلی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم ﷺ می‌باشند. و اینان الائمه و امامان معصوم ﷺ از اهل بیت برگزیده و پاک و مطهر می‌باشند و به خداوند قسم هرکه ادعا کند که امامان معصوم ﷺ غیر از ما می‌باشند خداوند متعال در روز قیامت او را همراه شیطان لعین و لشکریانش برانگیخته خواهد نمود. راوی می‌گوید: سپس امام محمد باقر ؑ نفس آرامی کشید وفرمود: همانا این امت حق و حقوق پیامبرشان را رعایت نکرده‌اند و به خداوند سوگند اگر امت حق را به اهل خودش واگذار می‌کردند همانا هیچ دو نفری در مورد خداوند متعال اختلاف پیدا نمی‌کردند. راوی می‌گوید: بعد از آن امام محمد باقر ؑ این چند بیت را سرود:

همانا یهودیان به خاطرمحبت و عشق به پیامبرشان
به یک کتاب (تورات) پوسیده در ادوار زمان ایمان آوردند
و مسیحیان به خاطر عشق‌ورزی به پیامبرشان عیسی ؑ برگردنشان صلیب کشیدند
و در روستای نجران با بزرگی و متنانت راه می‌رفتند
ولی مؤمنین به خاطر عشق‌ورزی و محبت به آل محمد ﷺ
در وقت افق صبحها در آتش انداخته می‌شوند

راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا امامت و پیشوای مطلق به شما نیست؟ فرمود: آری! عرض کردم: پس چرا نشستید و ازحق خود دفاع نمی‌کنید در حالی که خداوند در مورد آن چنین

می‌فرماید: ﴿وَجاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُم﴾[1] **(و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده)**. پس چرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از حقی که داشت دست برداشت وخانه نشین شد و ازحقش دفاع نکرد؟ راوی می‌گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یار و یاوری برای خودش نداشت آیا نخوانده‌ای که خداوند متعال در مورد داستان حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: ﴿قالَ لَوْ أَنَّ لي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوي إِلي رُكْنٍ شَديدٍ﴾[2] **([لوط] گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم)**. و به نقل از حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَدَعا رَبَّهُ أَنّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ﴾[3] **(تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم به داد من برس)** و در مورد داستان حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿قالَ رَبِّ إِنّي لا أَمْلِكُ إِلاّ نَفْسي وَ أَخي فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقينَ﴾[4] **([موسی] گفت پروردگارا من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز)**. ای جابر! اگر پیامبران علیهم السلام چنین هستند پس وصی پیامبر معذورتر است. ای جابر مثل امام مثل کعبه می‌باشد که به سوی آن می‌آیند و آن به سوی آنان نمی‌رود. و روایت شده با استناد از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمودند همانا این آیه شریفه ﴿وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾[5] **(و آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان [به توحید] بازگردند)**، در حق و شأن و منزلت ما اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و همانا امامت تا روز قیامت در نسل و ذریه امام حسین علیه السلام می‌باشد و همانا قائم و غایب ما علیه السلام دو غیبت دارد که هر کدام از یکی از دیگری کمتر است و اما اولی شش روز و یا شش ماه و یا شش سال می‌باشد و اما دومی بسیار طولانی خواهد بود تا جای که تعداد بسیار زیادی از این (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) عدول می‌کنند و هیچ یک به آن ثابت قدم نخواهد ماند مگر اینکه یقین و ایمانش قوی و استوار و هیچ تردیدی درجان و روحش در مورد معرفت و شناخت ما اهل‌بیت علیهم السلام راه نمی‌دهد.

آیه نود و سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۷۸

۲. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۸۰

۳. سوره مبارکه قمر: آیه شریفه ۱۰

۴. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۲۵

۵. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه۲۸

لایَشْعُرُونَ﴾[1] (آیا جز [این] انتظار می‌برند که رستاخیز درحالی که حدس نمی‌زنند ناگهان برآنان در رسد). نقل شده با استناد از امام محمد باقرعليه‌السلام که می‌فرماید: همانا آن ظهور و قیام قائم آل‌محمدعليهم‌السلام می‌باشد که ناگهانی برای آنان اتفاق خواهد افتاد.

آیه نود و چهارم: خداوند متعال در سوره دخان می‌فرماید: **﴿حم* وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ* إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ* فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾**[2] **(حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر* [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم [زیرا] که ما هشداردهنده بودیم* در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می‌یابد).** امام صادق و امام موسی کاظمعليهما‌السلام می‌فرمایند: **﴿لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ﴾ (شب فرخنده)** شب قدر می‌باشد که خداوند متعال قرآن کریم را یکباره بر بیت المعمورنازل فرمود سپس بعد از آن به صورت تدریجی از بیت المعمور به مدت بیست و سه سال بر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نازل فرمود **﴿فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ (در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می‌یابد).** یعنی در شب قدر هر گونه کاری به صورت استوار فیصله می‌یابد و یا به قضاء و قدر خداوند متعال به صورت کلی از نظرحق وباطل و آن چرا که درآن سال اتفاق خواهد افتاد مقدرمی شود و برای او مشیت و قضاء وقدر او نوشته می‌شود و خداوند متعال اجلها را آن چرا که بخواهد را زود و آن چرا که بخواهد را دور می‌کند و رزق و روزی‌ها و بیماریها و غیره و آن چرا که بخواهد زیاد و آن چرا که بخواهد کم می‌کند و خداوند متعال آنرا به رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌دهد و رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله به امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به امامان معصومعليهم‌السلام می‌دهد و همچنان چنین خواهد بود تا اینکه به امام زمانعليه‌السلام می‌رسد و در آن وقت قضاء و قدر و مشیت و تقدیم و تأخیر، مشروط به ایشان خواهد بود.

آیه نود و پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه جاثیه می‌فرماید: **﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُونَ أَيّامَ اللّهِ﴾**[3] **(به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا از کسانی که به روزهای [پیروزی] خدا امید ندارند درگذرند).** نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام فرمودند: ایام الله سه روز می‌باشند روز قیام قائم آل محمدعليهم‌السلام و روز رجعت و روز قیامت و در سوره مبارکه ابراهیمعليه‌السلام می‌فرماید: **﴿وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ﴾**[4] **(و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن)** خداوند در سوره

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۶

۲. سوره مبارکه دخان: آیات شریفه ۴-۱

۳. سوره مبارکه الجاثیه: آیه شریفه ۱۴

۴. سوره مبارکه ابراهیمعليه‌السلام: آیه شریفه ۵

مبارکه احقاف می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾[۱] (**پس همان‌گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده**).

شیخ کراچکی نقل کرده با استناد از امام صادق علیه السلام در مورد قول تبارک و تعالی ﴿وَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ﴾[۲] (**و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش**). ای محمد صلی الله علیه و آله از تکذیب آنان در مورد تو شکیبا باش که همانا ما بوسیله مردی از ذریه تو که او قائم من می‌باشد که او را بر خونهایی که به ستم ریخته شده‌اند مسلط کرده‌ام و از آنان انتقام خواهم گرفت.

آیه نود و ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ﴾[۳] (**آیا [کافران] جز این انتظار می‌برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرا رسد و علامات آن اینک پدید آمده است پس اگر [رستاخیز] بر آنان دررسد دیگر کجا جای اندرزشان است**). نقل شده با استناد ازمفضل بن عمر که می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا برای ظهور امام منتظرمهدی علیه السلام وقت معینی دارد که مردم آنرا می‌دانند وجود دارد؟ فرمود: پاک و منزه است خداوند متعال که برای آن وقت معینی بگذارد که مردم آنرا بشناسند. عرض کردم سرورم چرا و به چه دلیل؟ فرمود: زیراهنگام ظهور آن بزرگوارهمان ساعتی است که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلاّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾[۴] (**از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی‌رسد [باز] از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشترمردم نمی‌دانند**)، و خداوند متعال نفرموده که آن آگاهی در نزد دیگری است و می‌فرماید: ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ﴾[۵] (**و علم قیامت پیش اوست**) و نیز می‌فرماید: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیه شریفه ۳۵

۲. سوره مبارکه المزمل: آیه شریفه ۱۰

۳. سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله: آیه شریفه ۱۸

۴. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۷۸

۵. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۸۵

تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ﴾ **(آیا [کافران] جزاین انتظار می‌برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرا رسد و علامات آن اینک پدید آمده است پس اگر [رستاخیز] بر آنان دررسد دیگر کجا جای اندرزشان است)** و نیز می‌فرماید: **﴿اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾**[1] **(قیامت نزدیک شد و ماه ازهم شکافت).** و نیز می‌فرماید: **﴿ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا* يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السّاعَةِ لَفِي ضَلالٍ بَعِيدٍ﴾**[2] **(چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد*کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند قطعاً در گمراهی دور و درازی هستند).** مفضل می‌گوید: عرض کردم سرورم معنای **﴿یمارون﴾ (تردید دارند)** چیست؟ فرمود: آنان می‌گویند: چه وقت به دنیا آمد؟ وچه کسی او را دید؟ و او در کجاست؟ وچه وقت ظهور می‌کند؟ و همه آن به خاطر تعجیل و شک و تردید به قضاء و قدرتش می‌باشد. و همانا آنان همان کسانی هستند که در دنیا و آخرت شکست خوردند وچه بد جایگاهی برای کافرین می‌باشد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای مولای من چرا وقت معینی برای آن تعیین نمی‌کنی؟ فرمود: ای مفضل وقتی برای ظهور معیین نکن زیرا هر که برای مهدی عجل الله تعالی فرجه ما وقت معینی تعیین کند همانا خداوند را در اعمال خود شریک دانسته است و ادعاء کرده از علوم غیب خداوند متعال آگاهی دارد.

آیه نود و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه فتح می‌فرماید: **﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابًا أَلِيمًا﴾**[3] **(اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می‌شدند قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می‌داشتیم).** روایت شده با استناد که روزی مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: خداوند تو را شایسته گرداند آیاعلی بن ابیطالب علیه السلام در دین قوی نبوده است؟ فرمود: آری! سپس آن مرد پرسید: پس چگونه قوم برعلیه ایشان شورش کردند؟ و به چه علت آنرا دفع نکرد؟ و چه چیزی مانع ایشان شده که چنین کاری انجام دهد؟ فرمود: آیه‌ای در قرآن کریم ایشان را از آن کار باز داشت. مرد پرسید: کدام آیه شریفه؟ فرمود: این آیه شریفه که خداوند

---

۱. سوره مبارکه قمر: آیه شریفه ۱۷

۲. سوره مبارکه شوری: آیات شریفه ۱۸-۱۷

۳. سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۵

متعال می‌فرماید: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ **(اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می‌شدند قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می‌داشتیم).** زیرا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌دانست که در ذریه آنان امانتهای خداوند متعال که مؤمن می‌باشند وجود دارد پس هنگامی که آن امنتها(یعنی فرزندان مؤمن آنها) به دنیا آمدند در آن هنگام بود که حضرت علی علیه السلام با هرکسی که به مقابله ایشان آمد جنگ کرد و آنان را به درک واصل نمود. و همچنین قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور نخواهد کرد تا وقتی که ودیعه وامانتهای خداوند متعال آشکار شود وهرگاه آشکارشد ایشان به اذن خداوند متعال ظهور خواهد کرد و با ستم کاران و ظالمان جنگ کرده و آنها را تار و مار خواهد کرد.

آیه نود و هشتم: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[1] **(اوکسی (است)که پیامبرخود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: آن امام معصومی (قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه) می‌باشد که بر تمام ادیان و آیین‌ها به اذن خداوند عزوجل پیروز می‌گردد و زمین را پر ازعدل و داد می‌گرداند همان‌گونه که پراز ظلم و ستم شده بود، تفسیر این آیه شریفه به تحقق نمی‌یابد تا بعد از ظهور آن بزرگوار می‌باشد.

آیه نود ونهم: خداوند متعال در سوره مبارکه (ق) می‌فرماید ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾[2] **(و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی‌دهد به گوش باش* روزی که فریاد [رستاخیز] را به حق می‌شنوند آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: منادی به اسم قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه و اسم پدر بزرگوارش نداء می‌زند و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ **(روزی که فریاد [رستاخیز] را به حق می‌شنوند آن [روز] روز بیرون آمدن[از زمین] است).** امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه می‌فرماید: آن صدا و ندای آسمانی قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه است که از آسمان صدا می‌زند و آن روزخروج و بیرون آمدن است.

آیه صدم: خداوند متعال در سوره مبارکه ذاریات می‌فرماید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا

---

۱. سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۸

۲. سوره مبارکه (ق): آیات شریفه ۴۲-۴۱

تُوعَدُونَ﴾[1] **(و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است).** روایت شده با استناد از ابن عباس رحمه‌الله در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: آن ظهور مهدی قائم آل‌محمد علیهم‌السلام می‌باشد.

آیه صد و یکم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾[2] **(پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید).** روایت شده با استناد حضرت امام سجاد علیه‌السلام در مورد قوله تبارک و تعالی ﴿إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾ **(واقعاً او حق است)** قیام قائم آل‌محمد علیهم‌السلام می‌باشد که این آیه شریفه در مورد آن نازل شده است. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً﴾[3] **(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند).**

آیه صد و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه طور می‌فرماید: ﴿وَ الطُّورِ * وَ كِتابٍ مَسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾[4] **(سوگند به طور* و کتابی نگاشته شده* در طوماری گسترده).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام همراه جبرئیل امین علیه‌السلام بر فراز کوهی خواهند بود پس در آن زمان جبرئیل علیه‌السلام به ایشان می‌فرماید: اجابت کن! پس حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از لای گریبان خود برگی را بیرون می‌آورد و آنرا به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌دهد و به ایشان می‌فرماید: بنویس **«بسم الله الرحمن الرحیم عهد من الله ومن رسوله و من علی بن ابیطالب لفلان بن فلان باسمه واسم ابیه» (به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، این عهد و پیمانی از جانب خداوند و رسولش و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام برای فلان ابن فلان؛ که نامش و نام پدرش در آن**

---

۱. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۲۳و۲۲
۲. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۲۳و۲۲
۳. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵
۴. سوره مبارکه طور: آیات شریفه ۳-۱

نوشته شده است). و این همان معنا و تفسیر فرموده خداوند است که در کتابش می‌فرماید: **﴿وَ الطُّورِ* وَ کِتابٍ مَسْطُورٍ* فی رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾**[1] **(سوگند به طور* و کتابی نگاشته شده* در طوماری گسترده).** و آن نوشته‌ای و کتابی است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در طومار گسترده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا از گریبان خود در آورده و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داده بود نوشته است. راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا بیت المعمور رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بله و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء گو بوده و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نویسنده بود.

آیه صد و سوم: خداوند در سوره مبارکه قمر می‌فرماید: **﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾**[2] **(قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت).** حدیثی در مورد این از سوره محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

آیه صد و چهارم: خداوند عزوجل می‌فرماید: **﴿وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾** **(و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است).** در مورد این آیه شریف حدیثی نقل کرده‌ایم و آن حدیث در ذیل آیه شریفه **﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾**[3] **(اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد).** ذکر کرده‌ایم.

آیه صدو پنجم: خداوند متعالی در سوره مبارکه الرحمان می‌فرماید: **﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ﴾**[4] **(تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: همانا خداوند متعال تبهکاران را می‌شناسد ولی این آیه شریفه در شأن و منزلت حضرت قائم آل‌محمد علیهم السلام نازل شده است که ایشان تبهکاران را از سیمایشان می‌شناسد و او همراه یارانش آنان را از زیر تیغ شمشیرمی گذراند و نقل شده با استناد از معاویه الدهنی که می‌گوید: امام صادق علیه السلام در مورد قوله خداوند تبارک و تعالی **﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ﴾**

---

۱. سوره مبارکه طور: آیات شریفه ۳-۱

۲. سوره مبارکه قمر: آیات شریفه ۲و۱

۳. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۴

۴. سوره مبارکه الرحمان: آیه شریفه ۴۱

(تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند). از من پرسید و فرمود: عامه وغیر در مورد تفسیر و معنای این آیه شریفه چه می‌گویند؟ عرض کردم: آنها می‌گویند: خداوند متعال تبهکاران را از راه چهرهایشان در روز قیامت می‌شناسد پس دستورمی دهد که آنان را بگیرند پس آنان را از پیشانی و موهایشان و پاهایشان می‌گیرند و سپس تبهکاران را در آتش می‌افکنند. امام صادق علیه السلام فرمودند: چگونه خداوند متعال به شناخت آفریدها دارد در حالی که خودش آنها را آفریده است؟عرض کردم: فدایت شوم پس معنای آن چیست؟فرمود: معنای آن این است که هنگامی که قائم ما عجل الله فرجه قیام کند خداوند متعال سیما و چهره تبهکاران را به ایشان می‌دهد پس دستور داده می‌شود تا کافران را بگیرند پس از موها و پاهایشان می‌گیرند و آنها را به بند می‌کشند وسپس آنان را از تیغ شمشیرمی گذرانند. راوی می‌گوید: سپس امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿**هذه جهنم التی کنتما بها تکذبان و تصلیانها، لا تموتون و لا تحییان**﴾

آیه صد و ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه الحدید فرمود: ﴿**وَ لا یَکُونُوا کَالَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ**﴾[1] **(و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار برآنان به درازا کشید و دلهایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند).** روایت شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمودند: این آیه شریفه در شأن ومقام و منزلت حضرت قائم آل‌محمد عجل الله فرجه و کسانی که در زمان غیبت زندگی می‌کنند و روزگار غیبت نه غیر ازآنان و منظور از درازا (الامد) طولانی بودن غیبت می‌باشد.

آیه صد و هفتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**اِعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ**﴾[2] **(بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند به راستی آیات[خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که بیندیشید).** روایت شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: ﴿**یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها**﴾ **(زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند)** یعنی به کفر اهلش وکافرمرده است و خداوند متعال زمین را در زمان قیام قائم عجل الله فرجه زنده می‌کند زیرا به اذن خداوند متعال در زمین عدالت گستری می‌کند پس بوسیله آن زمین و

---

۱. سوره مبارکه الحدید: آیه شریفه۱۷ و۱۶

۲. سوره مبارکه الحدید: آیه شریفه۱۷ و۱۶

اهلش را بعد ازمرگ کافران به ایمان زنده می‌کند. و نقل از ابن عباس: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾ **(بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند)** یعنی خداوند متعال بوسیله قیام قائم‌عليه‌السلام آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله زمین را بعد از مرگش اصلاح می‌گرداند یعنی بعد از ظلم و ستم‌های اهل زمین ﴿قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ﴾ **(به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم)** یعنی بوسیله قیام قائم‌عليه‌السلام آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ **(باشد که بیندیشید).** نقل شده از امام موسی کاظم‌عليه‌السلام در مورد این آیه شریفه ﴿يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾ **(زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند)** می‌فرماید: خداوند متعال زمین را با باران و غیر زنده نمی‌کند ولیکن مردی را می‌فرستد که زمین را پر ازعدل وداد می‌کند و زمین به خاطر زنده شدن عدالت زنده می‌شود و اقامه حد برای زمین بهتر از بارش چهل روز پیاپی باران سود می‌رساند.

آیه صد و هشتم: خداوند متعال در سوره الممتحنه می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ﴾[1] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده‌اند همان‌گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده‌اند).** نقل شده با استناد که روزی امام علی بن ابیطالب علی‌عليه‌السلام که فرمود و چقدر عجیب است چقدرعجیب بین جمادی و رجب، پس مردی بلند شد گفت: ای امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام این چه چیزعجیبی است که همچنان از آن در تعجب هستید؟! ایشان به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند چه چیزی عجیبتر از آن که مردگانی دشمنان خداوند و رسولش و اهل بیت رسولش‌عليهم‌السلام را می‌کشند و این تفسیر و تأویل این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده‌اند همان‌گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده‌اند. پس هنگامی که قتل و کشتار شدت یافت خواهید گفت: مُرد و به هلاکت رسید و در چه سرزمینی رفته است)؟** و این تأویل و تفسیر آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيرًا﴾[2] **(پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با**

---

۱. سوره مبارکه ممتحنه: آیه شریفه۱۳

۲. سوره مبارکه الاسراء: آیه شریفه۶

اموال و پسران یاری می‌دهیم و[تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم).

آیه صد و نهم: خداوند متعال در سوره مبارکه صف می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ﴾[۱] **(می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید).** روایت شده با استناد از محمد بن فضیل که می‌گوید: ازامام موسی کاظم علیه السلام در مورد ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ﴾ **(می‌خواهند نورخدا را با دهان خود خاموش کنند)** پرسیدم ایشان فرمودند: آنان خواستند نور ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را با دهانهایشان خاموش کنند. پرسیدم معنای ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ **(خداوند متعال نورش را کامل خواهد گردانید)** چیست؟ فرمود: خداوند متعال امامت و رهبری و پیشوایی امام علی علیه السلام (و امامت امامان معصوم علیهم السلام) اتمام می‌کند و آن به خاطر این فرمایش خداوند است که می‌فرماید: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا﴾[۲] **(پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید).** فرمود: همانا منظورازنورامام معصوم می‌باشد. راوی می‌گوید: در مورد قول تبارک و تعالی ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ﴾)[۳] **(اوست کسی که فرستاده خود را به آیین راست و دین حق فرستاد).** فرمود: خداوند متعال به رسولش صلی الله علیه و آله به ولایت وصی‌اش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام امر فرمود زیرا ولایت دین و آیین حق می‌باشد. راوی می‌گوید: پرسیدم معنای ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[۴] **(تا آن را بر هرچه دین است فائق گرداند)** چیست؟. فرمود: همانا دین خداوند اسلام در زمان قیام قائم عجل الله تعالی فرجه برتمام ادیان و آیینها ظفر و برتری و آشکارمی شود. ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾[۵] **(خداوند متعال نورش را کامل خواهد گردانید)** یعنی بوسیله ولایت و امامت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ﴿وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ﴾[۶] **(هرچند که کافران از آن ناخوش باشند).** یعنی

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۸

۲. سوره مبارکه تغابن: آیه شریفه۸

۳. سوره مبارکه صف: آیه شریفه۹

۴. سوره مبارکه صف: آیه شریفه۹

۵. سوره مبارکه صف: آیه شریفه۴۱

۶. سوره مبارکه صف: آیه شریفه۴۱

از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌عليه السلام ناخوش باشند. راوی می‌گوید: عرض کردم این تنزیل است؟ فرمود: بله و اما این حرف تنزیل است اما غیر از آن تأویل می‌باشد.

صد و دهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ أُخْرى تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] **(و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان] بشارت ده)**. در تفسیر یکی از امامان معصوم‌عليهم السلام در مورد آیه شریفه فوق فرمود: یعنی قائم‌عجل الله تعالی فرجه دنیا را فتح می‌کند.

آیه صد و یازدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ **(اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید)**. روایت شده با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: از امام صادق‌عليه السلام در مورد تفسیر آیه شریفه فوق پرسیدم؟ فرمود: به خدا قسم هنوز تأویل آن نازل نشده است.عرض کردم: قربانت گردم تأویل آن کی نازل می‌شود؟ فرمود: انشاء الله تا قیام قائم‌عجل الله تعالی فرجه نازل خواهد شد و هنگامی که قائم‌عجل الله تعالی فرجه ظهور کند هیچ یک از کافرین و مشرکان در سراسر زمین باقی نمی‌ماند مگر ازآن ناخوش‌اید تا جایی رسد که اگر کافر یا مشرکی در دل سنگی مخفی شود آن سنگ به اذن خداوند متعال زبان باز خواهد کرد و می‌گوید: ای مؤمن همانا این کافر ویا مشرک در دل من است پس او را بکش پس مؤمن او را اجابت می‌کند و آن مشرک و یا کافر را می‌کشد.

آیه صد و دوازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه الملک می‌فرماید: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ﴾[2] **(بگو به من خبر دهید اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد)**. نقل شده با استناد از علی بن جعفرعليه السلام که می‌گوید: از برادرم امام موسی کاظم‌عليه السلام در مورد تفسیر آیه شریفه فوق پرسیدم. ایشان فرمود: اگر شما امام و پیشوای خود را ازدست بدهید و امام خود را نمی‌دیدید چکار می‌کردید؟ و نقل ازعمار بن یاسر که می‌گوید: در بعضی ازغزوات همراه حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله بودم که دیدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌عليه السلام دشمنان اسلام را متفرق کرده و بعضی ازآنان را به هلاکت رساند پس بعد ازآن به نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم:

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۱۳

۲. سوره مبارکه ملک: آیه شریفه ۳۰

ای رسول خداﷺ همانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام در راه خداوند به حق جهاد و کارزا نمود. رسول خداﷺ فرمود: زیرا علی بن ابیطالبعليه‌السلام از من است و من از علیم و همانا او وارث علمم و اداء کننده دین و قرضم و انجام دهنده وعده‌ام و جانشین بعد از من است. و اگر علی بن ابیطالبعليه‌السلام بعد از من نبود هرگز مؤمن واقعی شناخته نمی‌شد، جنگ او جنگ من و جنگ من جنگ خداوند متعال است و صلح و سلم علیعليه‌السلام صلح و سلم من است وصلح و سلم خداوند است. زیرا علیعليه‌السلام پدربزرگواردو سبطم (حسن وحسینعليهما‌السلام و پدر ائمهعليهم‌السلام می‌باشد و خداوند متعال ائمه امامان معصومعليهم‌السلام که حضرت مهدیعجل‌الله‌تعالی‌فرجه این امت از آنهاست از صلب علی بن ابیطالبعليه‌السلام خارج می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت ای رسول خداﷺ آن مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه کیست؟ فرمود: ای عمار همانا خداوند عزوجل با من عهد بسته که ازصلب حسین بن علیعليه‌السلام نه امام معصومعليهم‌السلام خارج کند که نهمین آنها درغیبت به سر خواهد رفت و این همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ﴾[1] **(بگو به من خبر دهید اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد)**. همانا غیبت آن به طول خواهد کشید که بعضی از مردم از آن رو برمی گردانند و بعضی دیگر برآن استوار وثابت قدم خواهند بود پس هنگامی که آخرالزمان باشد آن مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه به اذن خداوند ظهور خواهد کرد و دنیا را پر ازعدل و داد خواهد نمود همان‌گونه که پر ازظلم و ستم شده سپس در مورد تأویل قرآن می‌جنگد همان‌گونه که من در مورد تزنیل جنگ نموده‌ام و او هم نام من است و شبیه‌ترین مردم به من است. ای عمار همانا بعد از من فتنه‌ای خواهد شد پس اگر چنین شد تو از علیعليه‌السلام پیروی کن و از یاران او باش زیرا او با حق است و حق با علیست. ای عمار همانا تو بعد از من همراه امیرالمؤمنینعليه‌السلام با دو گروه ناکثین و قاسطین جنگ خواهی کرد وسپس گروه طغیانگر تو را به شهادت خواهند رساند.عمار می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خداﷺ آیا شهادتم در رضایت و خشنودی خداوند و رضایت و خشنودی شما می‌باشد؟ فرمود: بله با رضایت وخشنودی خداوند و رضایت وخشنودی من خواهد بود. و آخرین چیزی که از دنیا می‌خوری شیر خواهد بود. پس هنگامی که جنگ صفین شد عمار بن یاسر به نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام رفت وعرض کرد: آیا به من اجازه رفتن به میدان

---

۱. سوره مبارکه: ملک:آیه شریفه ۳۰

جنگ می‌دهید؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: صبرکن خداوند تو را رحمت کند. بار دوم آمد و اجازه رفتن به میدان خواست و این بار نیز امام علی علیه السلام به او اجازه نداد بار سوم آمد و اجازه گرفت و امام علی علیه السلام گریه کرد وبه چهره عمار بن یاسر رحمه الله خیره شد.عمار گفت: آیا این روزهمان وعده‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا به من مژده داده بود؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از اسب خود پایین آمد وعماربن یاسر را در آغوش خود کشید و با او وداع کرد سپس به او فرمود: ای اباليقظان (ای پدربصیرت و بیداری) خداوند متعال از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طرف من به تو جزای خیرعطاء فرماید. تو چه خوب و نیک برادری برای من بودی و چه خوب و نیک یاری برایم بودی و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گریه کرد. و نیزعمار گریه کرد وسپس عرض کرد: به خداوند سوگند ای امیرالمؤمنین علیه السلام همانا من از تو پیروی کردم با بصیرت کامل. همانا من در فتح خیبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به من فرمود: ای عمار همانا بعد از من فتنه‌ای در امتم شعله ورخواهد شد پس هرگاه چنین شد ازعلی علیه السلام و حزبش پیروی کن زیرا علی علیه السلام همراه حق است و حق همراه اوست. و تو بعد ازمن همراه علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین جنگ خواهی کرد. ای امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند به تو به خاطر اسلام و برپایی آن بهترین جزای خیر دهد زیرا تو واجب خود را انجام داده و نصیحت و سفارش نمودی. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام سواربراسب شد وعماربن یاسر نیزسوار براسب خویش شد سپس به جنگ دشمنان رفت و دلیرمردانه جنگ کرد وتعداد کثیری ازدشمنان را به تارومارکشید وسپس برای استراحت برگشت تا تجدید قواء کند پس آبی خواست به او گفته شد آبی نداریم پس شخصی از انصار کاسه شیری برای عمار بن یاسر آورد و کاسه شیر را به او داد و عماربن یاسر نیز شیر را خورد و گفت: همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این آخرین چیزی است که ازاین دنیا می‌خورم بعد ازتجدید قواء به میدان جنگ رفت ودلیرانه جنگید وچند نفر ازدشمنان را تارومار کرد و در آخر یکی از اهالی شام به او نا جوانمردانه ضربه‌ای زد و آن بزرگ مرد را به درجه رفیع شهادت رساند. وقتی که شب شد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در بین شهداء جنگ صفین راه می‌رفت تا اینکه عماربن یاسر رحمه الله را پیدا کرد پس بر روی زمین نشست و سرعماربن یاسر را روی پای خود قرار داد و گریست و این چند بیت را در ماتم عماربن یاسر سرود:

ای مرگی که هرگز مرا ترک نمی‌کنی

مرا خلاص کن زیرا تو همه دوستانم را از من بردی

ای مــــــرگ ایــــــن همــــــه تفــــــرق از تــــــو چیســــــت؟

کــه هــیچ کــس را همــراه دوســتش بــاقی نمــی‌گــذاری

همانا تو را می‌بینم که برکسانی که دوستشان دارم مــی‌نگـری

گویــــا بــــا دلیـــــل بـــــه نـــــزد آنهـــــا مـــــی‌روی

آیه صد و سیزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه قلم می‌فرماید: ﴿إِذا تُتْلی عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطيرُ الأَوَّلينَ﴾[1] **(چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه‌های پیشـینیان اسـت).** در تفسیر امام حسن عسگری﷤ آمده است: منظور ﴿إِذا تُتْلی عَلَيْهِ آياتُنا﴾ **(چون آیات ما بـر او خوانده شود)** کنایه است بر دومی می‌باشد ﴿قالَ أَساطيرُ الأَوَّلينَ﴾ **(گوید افسانه‌های پیشینیان است).** یا دروغ پشینیان ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾[2] **(زودا که بر بینی‌اش داغ نهیم [و رسـوایش کنیم])** فرمود: در رجعت هنگامی که رجعت کند.

و در کتاب الدمعة عن تأویل آیات ﴿إِذا تُتْلی عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطيرُ الأَوَّلينَ﴾ یعنـی در مورد قیام قائم﷣ از آل‌محمد﷥ تکذیب می‌کند. که به آن می‌گوید: تو را نمـی‌شناسـیم و تو از فرزندان و نوادگان حضرت فاطمه زهرا﷦ نیستی همان‌گونه کـه مشـرکان از پـیش بـه حضرت رسول خدا﷥ گفته بودند.

آیه صد و چهاردهم: خداوند متعال در سوره مبارکـه معـارج مـی‌فرمایـد: ﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ*لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ*مِنَ اللّهِ ذِي الْمَعارِجِ﴾[3] **(پرسـنده‌ای از عـذاب واقع‌شونده‌ای پرسید*که اختصاص به کـافران دارد [و] آن را بازدارنـده‌ای نیسـت*[و] از جانـب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است).** از امام محمد باقر﷤ در مورد معنا و تفسیر این آیـات شریفه پرسیده شد ایشان فرمود: آتشی از سوی مغرب خارج می‌شود در حـالی کـه فرشـته‌ای پشت سرش آنرا هدایت می‌کند تا اینکه آن آتش به منزل سعد بن همام در نزد مسـجد شـان می‌رسد پس هر خانه‌ای که برای بنی امیه بگذارد آنرا می‌سوزاند و هر خانه‌ای که درداخـل آن دشمنی با آل‌محمد﷥ باشد آنرا می‌سوزاند و آن حضرت مهدی﷣ می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه قلم: آیه شریفه ۱۶و۱۵

۲. سوره مبارکه قلم: آیه شریفه ۱۶و۱۵

۳. سوره مبارکه معارج: آیات شریفه ۳-۱

آیه صد و پانزدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ الَّذینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ﴾[1] (**و کسانی که روز جزا را باور دارند**). نقل شده از امام محمد باقرعلیه السلام که می‌فرماید: به خروج و قیام قائم آل‌محمدصلی الله علیه و آله ایمان دارند.

آیه صد و شانزدهم: خداوند می‌فرماید: ﴿خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذی کانُوا یُوعَدُونَ﴾[2] (**دیدگانشان فرو افتاده [غبار] مذلت آنان را فرو گرفته است این است همان روزی که به ایشان وعده داده می‌شد**). نقل شده با استناد از امام محمد باقرعلیه السلام در مورد این آیه شریفه که می‌فرماید: یعنی در روز ظهور وخروج قائم عجل الله فرجه می باشد.

آیه صد و هفدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه جن می‌فرماید: ﴿حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً﴾[3] (**[باش] تا آنچه را وعده داده می‌شوند ببینند آنگاه دریابند که یاور چه کسی ضعیفتر و کدام یک شماره‌اش کمتراست**). نقل شده با استناد از امام محمد باقرعلیه السلام که می‌فرماید: یعنی قائم عجل الله فرجه و یارانش. و نقل شده از امام صادق‌علیه السلام معنای فرموده خداوند متعال ﴿رَأَوْا ما یُوعَدُونَ﴾ (**آنچه را وعده داده می‌شوند ببینند**) حضرت قائم عجل الله فرجه و دیدن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام در زمان رجعت می‌باشد. ﴿فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً﴾ (**آنگاه دریابند که یاور چه کسی ضعیفتر وکدام یک شماره‌اش کمتراست.**) امام صادق‌علیه السلام در مورد این قسمت از این آیه شریفه می‌فرماید: این قول و گفته امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام به دومی بود که به او فرمود: به خدا سوگند ای ابن ضحاک اگرعهد و پیمانی از جانب رسول خداصلی الله علیه و آله و عهد و پیمانی که از پیش ازجانب خداوند نبود می‌دیدی که یاور چه کسی ضعیف تر وکدام یک شماره‌اش کمتراست. می‌فرماید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه و آله در مورد مسئله رجعت به مردم فرمود، گفتند: رجعت چه وقت خواهد بود؟ خداوند متعال به رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد! بگوهمانا من می‌دانم که آن چرا که به شما وعده داده شده نزدیک است یا اینکه پروردگارم آنرا به طول خواهد کشاند.

آیه صد و هیجدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه المدثر می‌فرماید: ﴿فَإِذا نُقِرَ فِی

---

۱. سوره مبارکه معارج: آیه شریفه ۲۶

۲. سوره مبارکه معارج: آیه شریفه ۴۴

۳. سوره مبارکه جن: آیه شریفه ۲۴

النّاقُورِ*فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ* عَلَی الْکافِرینَ غَیْرُ یَسیرٍ﴾[1] (پس چون در صوردمیده شود*آن روز [چه] روز ناگواری است*بر کافران آسان نیست). نقل شده که از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه پرسیده شد، ایشان در جواب پرسش فرمود: همانا امام معصومی علیه السلام که مظفر و پیروزمند می‌باشد در غیبت به سر خواهد رفت وهرگاه خداوند متعال خواست او ظهور کنند در دلش الهام می‌گردد پس به اذن خداوند متعال ظهور کرده و قیام می‌کند.

آیه صد و نوزدهم: خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیداً﴾ **(مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار).** نقل شده از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: منظور خداوند متعال از این آیه شریفه ابلیس لعین می‌باشد که او را بدون پدر و مادر تنها آفرید ونیزخداوند می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً﴾ **(و دارایی بسیار به او بخشیدم).** یعنی دولت شیطانیش تا روز وقت معلوم که آن روز قیام قائم علیه السلام می‌باشد. ﴿وَ بَنینَ شُهُوداً*وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهیداً*ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزیدَ*کَلاَّ إِنَّهُ کانَ لآیاتِنا عَنیداً﴾[2] **(و پسرانی آماده [به خدمت دادم]* و برایش [عیش خوش] آماده کردم* باز [هم] طمع دارد که بیفزایم*ولی نه زیرا او دشمن آیات ما بود).** می‌گوید: دشمن و معاند ائمه به غیر از راهش دعوت می‌کند ومردم را از آن باز می‌دارد و آن آیات خداوند می‌باشد.

آیه صد و بیستم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ*ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ﴾[3] **(کشته بادا چگونه [او] سنجید*[آری] کشته بادا چگونه [او] سنجید).** نقل شد با استناد از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه ﴿ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیداً﴾ **(مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار)** فرمود مقصود از الوحید در این آیه شریفه فرزند زنا است و او زفر می‌باشد ﴿وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً﴾[4] **(و دارایی بسیار به او بخشیدم).** فرمود: برای مدت معینی ﴿وَ بَنینَ شُهُوداً﴾ امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه فرمودند: یاران او می‌باشند و آنها کسانی بودند که گواه دادند که رسوال خدا صلی الله علیه و آله میراث ندارد و از او چیزی به ارث نمی‌رسد. ﴿وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهیداً﴾ یعنی همان ثروتی که به دست آورد ﴿ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزیدَ*کَلاَّ إِنَّهُ کانَ لآیاتِنا عَنیداً﴾

---

۱. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۸-۱۰

۲. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۱۶تا۱۱

۳. سوره مبارکه مدثر: آیات شریفه ۲۰-۱۹

۴. سوره مبارکه مدثر: آیات شریفه ۱۲و۱۱

(باز[هم] طمع دارد که بیفزایم*ولی نه زیرا او دشمن آیات ما بود). یعنی در مورد ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که آنرا انکار کرده و دشمنی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله ﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا* إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ﴾[1] **(به زودی او را به بالارفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم* آری [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید).** و آن به خاطر انکار کردن ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود حال اینکه او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بود ولی بعد از آن عهدش را شکست. ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾ امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه می‌فرماید: عذاب بعد از عذاب شکنجه بعد از شکنجه که قائم عجل الله فرجه او را عذاب و شکنجه می‌دهد . سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نظر کرد ﴿ثم عبس و بسر﴾ رو ترش شد و چهره درهم کشید. ﴿ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ* فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ﴾[2] **(آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید* و گفت این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست).** امام صادق علیه السلام فرمود: دومی گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را برای مردم جادو و سحر کرده است. ﴿إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ **(این غیر از سخن بشر نیست)** یا به عبارت دیگر این سخن از وحی از جانب خداوند نیست ﴿سَأُصْلِيهِ سَقَرَ﴾[3] **((اما) بزودی او را وارد سقر (دوزخ) می‌کنم!)** تا آخر سوره در مورد او نازل شده است.

آیه صد و بیست و یکم: ﴿وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ﴾[4] (و سوگند به بامداد چون آشکار شود). نقل شده از یکی معصومین علیهم السلام که می‌فرماید: مقصود از ﴿الصبح﴾ (بامداد) حضرت قائم عجل الله فرجه می‌باشد. و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاّ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ

---

۱. سوره مبارکه مدثر: آیات شریفه ۱۹-۱۴

۲. سوره مبارکه مدثر: آیات شریفه ۲۴-۲۳

۳. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه۲۵

۴. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه۳۴

هُوَ وَ ما هِيَ إلاّ ذِكْرى لِلْبَشَرِ﴾[1] (و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آنهـا را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است وکافران بگویند خدا از این وصف‌کردن چـه چیزی را اراده کرده است این گونه خدا هرکه را بخواهد بیراه می‌گذارد وهرکه را بخواهد هـدایت می‌کند و[شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند و این [آیـات] جـز تـذکری بـرای بشـر نیست). نقل شده که امام محمد باقر﷣ که می‌فرماید: مقصود از آتـش درایـن آیـه شـریفه وجود نازنین حضرت قائم﷣ می‌باشد. که نورش وظهورش برای اهل مشرق و مغرب آشـکار شد و فرشتگان همان کسانی هستند که صـاحب و مالـک علـوم آل‌محمـد﷣ مـی‌شـوند. و فرمایش خداوند متعال ﴿وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إلاّ فِتْنَـةً لِلَّـذينَ كَفَـرُوا﴾ **(و شـماره آنهـا را جـز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم)** فرمود: یعنی المرجئـه. و فرمـایش خداونـد: ﴿لِيَسْتَيْقِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ﴾ **(تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند)** فرمود: همانا آنـان شیعیان می‌باشند و همانا آنان اهل کتاب می‌باشند و همانا به آنان کتاب داده وحکمت و نبوت داده شده است. و فرمایش خداوند متعال: ﴿وَ يَزْدادَ الَّذينَ آمَنُـوا إيمانًـا وَ لا يَرْتـابَ الَّـذينَ أُوتُوا الْكِتابَ﴾ **(و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد و آنان که کتاب بـه ایشـان داده شده)** یا اینکه شیعیان در مورد قائم﷣ شک و تردید نکنـد. ﴿وَ لِيَقُـولَ الَّـذينَ فـى قُلُـوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ **(و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است)** یعنی شیعیانی که اعتقـاد کمـی دارنـد و در اعتقادشان ضعیف هستند و نیز کافرین ﴿ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً﴾ **(بگویند خدا از این وصـف کردن چه چیزی را اراده کرده است)** پس خداوند متعال به آنها فرمود: ﴿كَذلِكَ يُضِلُّ اللّهُ مَـنْ يَشاءُ وَ يَهْدى مَنْ يَشاءُ﴾ **(این گونه خدا هرکه را بخواهد بیـراه مـی‌گـذارد وهرکـه را بخواهـد هدایت می‌کند)** پس مؤمن در اعتقادش استوار و سالم است ولـی کـافر شـک و تردیـد دارد. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إلاّ هُوَ﴾ **(و[شماره] سـپاهیان پروردگـارت را جز او نمی‌داند)** و همانا سپاهیان پروردگارت شیعیان هستند و آنهـا شـهداء گـواهی دهنـدگان

۱. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۳۱

خداوند متعال در زمین می‌باشند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَ ما هِیَ إِلاّ ذِکْری لِلْبَشَرِ﴾ **(و این [آیات] جز تذکری برای بشر نیست)**[۱] ﴿لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ﴾[۲] **(برای کسانی از شما که می‌خواهند پیش افتند یا عقب بمانند (به سوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند))** در مورد آن ﴿کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ* إِلاّ أَصْحابَ الْیَمینِ﴾[۳] **((آری) هر کس در گرو اعمال خویش است* مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می‌دهند)** امام محمد باقر﵇ می‌فرماید: اصحاب الیمین، اطفال و کودکان مؤمنین می‌باشند که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید: ﴿اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ﴾[۴] **(و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند)**. فرمود: ایمان به میثاق و عهد می‌باشد و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ﴾[۵] **(و روز جزا را دروغ می‌شمردیم)**. امام درباره این آیه می‌فرماید: ﴿بِیَوْمِ الدِّینِ﴾ **(و روز جزا)** یعنی خروج قائم﵇ می‌باشد و گفته آنان: ﴿فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَةِ مُعْرِضینَ﴾[۶] **(چرا آنها از تذکر روی گردانند)**. یعنی در مورد تذکر ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﵇. ﴿کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾[۷] **(گویی گورخرانی رمیده‌اند* که از مقابل شیری فرار کرده‌اند)**. امام﵇ در مورد معنای این دو آیه شریفه می‌فرماید: گویا گور خرهای وحشی هستند که از شیر درهنگامی که به سوی آنان می‌آید فرار می‌کنند و آنان کسانی هستند که مذهب مرجئه دارند که هنگامی فضائل و کرامات آل‌محمدﷺ را بشنوند از حق روی گردان می‌شوند. سپس خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: ﴿بَلْ یُریدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفًا مُنَشَّرَةً﴾[۸] **(بلکه هرکدام ازآنها انتظاردارد نامه جداگانه‌ای ازسوی خدا برای او فرستاده شود)**. امام﵇ دراین باره می‌فرماید: هر یک

---

۱. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۳۱

۲. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه۳۹- ۳۷

۳. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه۳۹- ۳۷

۴. سوره مبارکه طور: آیه شریفه ۲۱

۵. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۴۶

۶. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۵۱تا۴۹

۷. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۵۱تا۴۹

۸. سوره مبارکه المدثر: آیات شریفه ۵۶-۵۲

ازمخالفین آل‌محمدﷺ می‌خواهند برای هریک از آنها خداوند متعال کتاب آسمانی نازل کند تا ایمان بیاورند سپس خداوند می‌فرماید: ﴿کَلاّ بَلْ لا یَخافُونَ الْآخِرَةَ﴾[۱] **(چنین نیست که آنان می‌گویند بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند)**، امامعليه‌السلام فرمود: آن دولت دادگستر و عدالت‌مدار حضرت قائمعليه‌السلام می‌باشد. سپس خداوند متعال بعد از اینکه آنها را آگاه ساخت که تذکره ولایت می‌باشد فرمود: ﴿کَلاّ إِنَّهُ تَذْکِرَةٌ*فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ*وَ ما یَذْکُرُونَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾[۲] **(چنین نیست که آنها می‌گویند آن قرآن یک تذکر و یادآوری است*و هیچ کس پند نمی‌گیرد مگر اینکه خدا بخواهد او اهل تقوا و اهل آمرزش است)**. امامعليه‌السلام می‌فرماید: تقوا یعنی حضرت رسول خداﷺ و(المغفره) یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام می‌باشد.

آیه صد و بیست و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه التکویر می‌فرماید: ﴿فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ*الْجَوارِ الْکُنَّسِ﴾[۳] **(نه سوگند به اختران گردان *[کز دیده] نهان شوند و از نو آیند)**. روایت شده با استناد از امام محمد باقرعليه‌السلام که می‌فرماید(خنس) اختر تابناک، امام معصوم قائمعليه‌السلام می‌باشد که در سال دویست و شصت از نظر بندگان خداوند پنهان می‌شود و مردم (مگر خواص) او را نخواهند دید و بعد از مدت طولانی مانند شهاب درخشان در شب بسیار تاریک ظهورمی کند پس اگر او را درک کردی پس آن وقت چشمت روشن می‌گردد.

آیه صد و بیست و سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه الانشقاق می‌فرماید: ﴿لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾[۴] **(که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست)**. نقل شده از سدیر که می‌گوید: امام صادقعليه‌السلام که فرمود: همانا قائم ماعليه‌السلام غیبت طولانی خواهد داشت. راوی می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خداﷺ چراچنین می‌باشد؟ فرمود: همانا خداوند متعال إبی داشته که در غیبت قائمعليه‌السلام مانند غیبتهای پیامبرانعليهم‌السلام نداشته باشد و ای سدیر! بایستی مانند غیبتهای آنان باشد و خداوند متعال دراین باره می‌فرماید: ﴿لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾ که

۱. سوره مبارکه المدثر: آیات شریفه ۵۶-۵۲
۲. سوره مبارکه المدثر: آیات شریفه ۵۶-۵۲
۳. سوره مبارکه تکویر:آیات شریفه ۱۶-۱۵
۴. سوره مبارکه انشقاق: آیه شریفه۱۹

قطعاً ازحالی به حالی برخواهید نشست یا به عبارت دیگر برسنتهای که پیش از شما بودند.

آیه صد و بیست و چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه بروج می‌فرماید: ﴿وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ﴾[1] (**سوگند به آسمان آکنده ز برج**). نقل شده با استناد از اصبغ از ابن عباس که می‌گوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: همانا ذکرو یاد خداوندعبادت است و همانا ذکرو یاد من عبادت است و همانا ذکرو یاد حضرت علی‌عليه‌السلام‌عبادت است و همانا ذکروياد الائمه امامان معصوم‌عليهم‌السلام از فرزندانش عبادت است. سوگند به آن خداوندی که مرا به نبوت خویش مبعوث نمود و مرا برترین و افضلترین آفریده هایش قرارداد همانا وصی وجانشینم بهترین وصی و جانشینها می‌باشد و همانا او حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه خداوند بر آفریده‌هایش می‌باشد. و همانا امامان و پیشوایان هدایتگر از فرزندان او هستند و همانا خداوند متعال به خاطرآنان عذاب را از اهل زمین دور می‌گرداند و به وسیله آن آسمان را گرفته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و کوهها را به وسیله آنان گرفته تا بر روی اهل زمین ویران نشود و بوسیله آنان خداوند متعال آب باران برای آفریده‌هایش می‌فرستد و بوسیله آنان سبزه‌ها را می‌رویاند و همانا آنان اولیاء حق خداوند هستند و خلفاء وصدیقان خداوند می‌باشند و همانا تعداد آنان به اندازه تعداد ماهها دوازده ماه می‌باشند و به تعداد برگزیدگان و نقباء حضرت موسی‌عليه‌السلام می‌باشند.

ابن عباس می‌گوید: سپس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله این آیه شریفه را تلاوت نمود ﴿وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ﴾ (**سوگند به آسمان آکنده از برج**) سپس فرمود: ای ابن عباس همانا خداوند متعال آسمانها آکنده از برج، یعنی آسمان و بروج آن قرار داده است. ابن عباس می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله معنای آن چیست؟! فرمود: و اما مقصود از سماء آسمان من هستم و اما مقصود از بروج امامان معصوم‌عليهم‌السلام بعد از من می‌باشند که اول آنان حضرت علی بن ابیطالب‌عليه‌السلام وآخر آنان مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌باشد.

آیه صد و بیست و پنج: خداوند متعال در سوره مبارکه الطارق می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً*وَ أَكِيدُ كَيْداً*فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً﴾[2] (**آنها پیوسته حیله می‌کنند*ومن هم در برابر آنها چاره می‌کنم* حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند**). روایت شده با استناد از ابوبصیر ازیکی ازمعصومین‌عليهم‌السلام که می‌گوید: در مورد تفسیر

---

۱. سوره مبارکه البروج: آیه شریفه۱

۲. سوره مبارکه طارق: آیات شریفه ۱۷-۱۵

فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ﴾[1] **(و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست!)** امام علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند متعال بخواهد بر او کاری انجام دهد هیچ نیرو و قدرتی در برابرخداوند ندارد و هیچ یارو یاوری ندارد که او را یاری دهد. ابوبصیر می‌گوید در مورد این آیات شریفه پرسیدم که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً*وَ أَکیدُ کَیْداً﴾ **(آنها پیوسته حیله می‌کنند* و من هم در برابر آنها چاره می‌کنم!)** امام علیه السلام فرمودند: آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وامیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام حلیه و کید بستند، فرمود: ای فاطمه علیها السلام ﴿إِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً*وَ أَکیدُ کَیْداً﴾ **(آنها پیوسته حیله می‌کنند* و من هم در برابر آنها چاره می‌کنم!)** ﴿فَمَهِّلِ الْکافِرینَ﴾ **(حال که چنین است کافران مهلت ده)** ای محمد صلی الله علیه و آله ﴿أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً﴾ **(اندکی مهلت ده (تا به عذاب اعمالشان برسند))** و آن بعد از ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که از طغیانگارن و تکبران و طاغوتیان از قریش و بنی امیه و دیگر مردم انتقام می‌گیرد.

آیه صد و بیست و ششم: خداوند در سوره مبارکه الغاشیه می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتاکَ حَدیثُ الْغاشِیَةِ *وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ*عامِلَةٌ ناصِبَةٌ*تَصْلی ناراً حامِیَةً﴾[2] **(آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می‌پوشاند) به تو رسیده است؟*چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت‌بارند*آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای عایدشان نشده است)* و در آتش سوزان وارد می‌گردند؛)** نقل شده با استناد از سهل بن محمد از پدرش که می‌گوید: در مورد معنای ﴿هَلْ أَتاکَ حَدیثُ الْغاشِیَةِ﴾ **(آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می‌پوشاند) به تو رسیده است؟)** از امام صادق علیه السلام پرسیدم؟ ایشان فرمود: همانا قائم عجل الله تعالی فرجه آنها را بوسیله شمشیر می‌پوشاند. (به عبارت دیگر از زیر تیغ می‌گذاراند). عرض کردم: ﴿وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ﴾ **(چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت بارند)** فرمود: طاقت امتناع را ندارند. پرسیدم: ﴿عامِلَةٌ﴾ **(آنها که پیوسته عمل کرده)** فرمود: به آن چرا که خداوند نازل کرده (قرآن) عمل نکرده‌اند. پرسیدم: ﴿ناصِبَةٌ﴾ کسانی که لیاقت و سزاوار و شایسته آن (خلافت) را منصوب کردند. پرسیدم: ﴿تَصْلی ناراً حامِیَةً﴾ **(و در آتش سوزان وارد می‌گردند)**

---

۱. سوره مبارکه طارق: آیه شریفه ۱۰

۲. سوره مبارکه الغاشیه: آیات شریفه ۴-۱

فرمود: در دنیا در آتش سوزان جنگ در زمان حضرت قائم‌ﷺ می‌سوزند و در آخرت در آتش سوزان دوزخ خواهند سوخت.

آیه صد و بیست و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه فجر می‌فرماید: ﴿وَ الْفَجْرِ*وَ لَيالٍ عَشْرٍ* وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ*وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ﴾[1] **(به سپیده دم سوگند*و به شبهای دهگانه*و به زوج و فرد، *و به شب، هنگامی که(به سوی روشنایی روز) حرکت می‌کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است).** روایت شده با استناد از امام صادقﷺ در مورد تفسیر و تأویل این آیات شریفه فرمود: ﴿وَ الْفَجْرِ﴾ **(به سپیده دم سوگند)** الفجر قائمﷺ می‌باشد و ﴿وَ لَيالٍ عَشْرٍ﴾ **(و به شبهای دهگانه)** یعنی ده امام معصومﷺ از امام حسن مجتبیﷺ تا امام حسن عسگریﷺ و اما معنا و تفسیر ﴿وَ الشَّفْعِ﴾ **(و به زوج)** یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ و حضرت فاطمه زهراﷺ می‌باشند. و اما معنا و تفسیر ﴿وَ الْوَتْرِ﴾ **(و فرد)** او خداوند یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد. و امام معنا و تفسیر ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ﴾ **(و به شب، هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می‌کند)** آن دولت جبر و طاغوت است که تا حکومت عدالت مدار حضرت قائمﷺ می‌رسد.

آیه صد و بیست و هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه شمس می‌فرماید: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها* وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها*وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها* وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها﴾[2] **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند، * و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید*و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، *و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند).** نقل شده با استناد از سلیمان دیلمی که می‌گوید: از امام صادقﷺ در مورد تفسیر و تأویل آیات شریفه فوق پرسیدم و عرض کردم: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند)** فرمود: خورشید تابناک رسول خداﷺ می‌باشد که دین و آیین را برای مردم آشکار کرد. عرض کردم معنا و تفسیر ﴿وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ **(و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید)** فرمود: ماه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ می‌باشد که بعد از رسول خداﷺ بود. پرسیدم: ﴿وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها﴾ **(و به روز**

---

۱. سوره مبارکه الفجر: آیات شریفه ۴-۱

۲. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۴-۱

هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد) فرمود: آن امام از ذریه پاک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که تاریکی ظالمان و ظلم و ستم که بر روی زمین است را نابود می‌سازد و به زمین به خاطر عدالت او روشن می‌سازد و خداوند متعال در مورد او حکایت می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَ النَّهارِ إِذا جَلاّها﴾ **(و به روزهنگامی که صفحه زمین را روشن سازد)** یعنی بوسیله قائم علیه السلام. عرض کردم معنای ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها﴾ **(و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند.)** فرمود: آنان پیشوایان و رهبران جور و ستم بودند که امور را غصب کرده و در جا و منصبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته و سزاوار آن بود نشستند. پس دین و آیین خداوند متعال را با ظلم وستم پوشاندند و خداوند در مورد آنان و اعمالشان چنین چنین می‌فرماید: ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها﴾ **(و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند)**. و نیز نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند)** خورشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و نورگسترده آن قیام قائم علیه السلام می‌باشد. زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنْ يُحْشَرَ النّاسُ ضُحًى﴾ **(همه مردم، هنگامی که روز، بالا می‌آید، جمع شوند!)**. ﴿وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ **(و به ماه هنگامی که بعد از آن در آید)** فرمود: حسن و حسین علیهما السلام. ﴿وَ النَّهارِ إِذا جَلاّها﴾ **(و به روزهنگامی که صفحه زمین را روشن سازد)** فرمود: آن قیام قائم علیه السلام می‌باشد. ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها﴾ **(و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند.)** یعنی دولت جبت و طاغوت می‌باشد که به خاطر ظلم‌های ناروا حق را پوشاندند. و اما فرموده خداوند عزوجل ﴿وَ السَّماءِ وَ ما بَناها﴾ **(سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت)**. آسمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که آفریده‌ها او را آسمان علم می‌دانند. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها﴾ **(سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد)**. فرمود: زمین یعنی شیعیان. ﴿وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها﴾ **(سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد)** فرمود: آن مؤمن است که برپا کننده حق است و اما فرموده خداوند متعال ﴿فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها﴾ **(سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد)** فرمود: حق و باطل را شناخت و همانا خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها﴾ **(که هرکس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد، همانا هرکه خداوند متعال او را پاک گردانید رستگارست)**. ﴿وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها﴾ **(وهرکه آلوده‌اش ساخت قطعاً درباخت)**. ایشان

فرمود: به خدا سوگند چنین می‌باشد. ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها﴾[۱] **(اقوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند)**. فرمود: ثمود، گروهی از شیعیان هستند که خداوند متعال درباره آنان چنین می‌فرماید: ﴿وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾[۲] **(و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت‌آور آنان را فروگرفت)**. مقصود از (صاعقه) شمشیر قائم‌ؑ است هنگامی که قیام می‌کند. و فرمایش خداوند عزوجل: ﴿فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقْياها﴾[۳] پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده‌شتر خدا و [نوبت] آب خوردنش را [حرمت نهید]. فرمود: مقصود از (الناقه) دانش امام است که از جانب خداوند می‌باشد، (وسقیاء) یا به عبارت دیگر منتهی علم از جانب خداوند متعال در نزد امام می‌باشد. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّاها﴾ **(و[لی] دروغزنش خواندند و آن [ماده‌شتر] را پی کردند و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد)**. یعنی در رجعت. ﴿وَ لا يَخافُ عُقْباها﴾[۴] **(و از پیامد کارخویش بیمی به خود راه نداد)**، فرمود: اگر رجعت کند از مانند و مثل آن نمی‌ترسد.

آیه صد و بیست و نهم: خداوند متعال در سوره مبارکه اللیل می‌فرماید: ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى * وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّى﴾[۵] **(سوگند به شب چون پرده افکند* سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد)**. نقل شده از امام صادقؑ که می‌فرماید: ﴿وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى﴾ **(سوگند به شب چون پرده افکند)** یعنی دولت و حکومت ابلیس لعین که خداوند او را لعنت کند که تا روز قیامت که آن قیام قائم‌ؑ می‌باشد. ﴿وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّى﴾ **(سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد)** ایشان قائم‌ؑ می‌باشد هنگامی که قیام می‌کند. ﴿فَأَمّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى﴾ **(اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت)** یعنی نفس خویش را به سوی حق فرستاد و از باطل دوری و اجتناب نمود. ﴿وَ

---

۱. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۱۱-۵
۲. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه۱۷
۳. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۱۳
۴. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه۱۵و۱۴
۵. سوره مبارکه اللیل: آیات شریفه ۲-۱

صَدَّقَ بِالْحُسْنی﴾ **(و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند)** یعنی به ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام بعد از ایشان ایمان و اقرار و تصدیق نموده است. ﴿فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری * وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی﴾[۱] **(به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت* و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دید)** یعنی بوسیله نفسش از حق دوری کرده و از آن بوسیله باطل بی‌نیاز گشته است یعنی از حق به خاطر باطل بی‌نیاز شده است. ﴿وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنی﴾ **(و پاداش نیک (الهی) را انکار کند)** یعنی ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام بعد از ایشان را انکار کرده است. ﴿فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری﴾[۲] **(به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود (یعنی آتش)**. و اما فرمایش خداوند متعال ﴿إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی﴾[۳] **(همانا هدایت بر ماست)** یعنی همانا علی علیه السلام خود هدایت می‌باشد. ﴿وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولی * فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظّی﴾[۴] **(و در حقیقت دنیا و آخرت از آن ماست* پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد هشدار دادم)**. امام علیه السلام می‌فرماید: وقتی که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام کند از هزار نفر آنان نهصد و نود و نه نفرشان را به اذن خداوند به خاطرغضب خداوند برآنان خواهد کشت. ﴿لا یَصْلاها إِلاَّ الْأَشْقَی﴾[۵] **(جز نگون‌بخت‌تر[این مردم] در آن درنیاید)** امام علیه السلام می‌فرماید: آنان دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. ﴿وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی﴾[۶] **(و پاک‌رفتارتر[این مردم] از آن دور داشته خواهد شد)**. امام علیه السلام می‌فرماید: آنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانشان می‌باشند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: و نقل از پدرم امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: همانا شب در این جایگاه دوم این است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در دولتش می‌پوشاند و امیرالمؤمنین علیه السلام در دولتشان سیرمی کند تا اینکه دولت و حکومت آنان به پایان برسد. ﴿وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی﴾ **(سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد)**[۷] ایشان قائم عجل الله فرجه از ما اهل بیت علیهم السلام

---

۱. سوره مبارکه اللیل: آیات شریفه ۱۰-۵

۲. سوره مبارکه اللیل: آیات شریفه ۱۰-۵

۳. سوره مبارکه لیل: آیات شریفه۱۴-۱۲

۴. سوره مبارکه لیل: آیات شریفه۱۴-۱۲

۵. سوره مبارکه لیل: آیه شریفه۱۵

۶. سوره مبارکه لیل: آیه شریفه۱۷

۷. سوره مبارکه لیل: آیه شریفه ۲

می‌باشد هنگامی که قیام می‌کند و در آن دولت حق او بر دولت باطل و کفر و شرک چیره و غلبه می‌کند. و همانا خداوند متعال مثلهای آنرا در قرآن قرار داده و بوسیله آن پیامبرش حضرت محمدﷺ و ما معصومین‌علیهم‌السلام مخاطب خود قرار داده است و فقط ما از آن آگاه هستیم و کسی دیگر در مورد آن چیزی نمی‌داند.

آیه صد و سی ام: خداوند متعال در سوره مبارکه قدر می‌فرماید: ﴿سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾[1] **([آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است)** روایت شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: روزی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام در حالی که امام حسن و امام حسین‌علیهما‌السلام در نزد ایشان بودند سوره مبارکه قدر ﴿إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ﴾ **(ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم)** را خواندند پس امام حسن‌علیه‌السلام و یا امام حسین‌علیه‌السلام عرض کرد: پدر جان! همانا در خواندن این سوره مبارکه حلاوت خاصی در آن درنزد شما می‌باشد چرا چنین می‌باشد؟! فرمود: ای فرزندان رسول خداﷺ و ای فرزندان دلبندم همانا من در مورد این آیه شریفه چیزهایی می‌دانم که شما در مورد آن آگاهی ندارید همانا وقتی که این سوره مبارکه قدربر جد بزرگوارتان حضرت محمد مصطفیﷺ نازل شد فرستاده‌ای به نزدم فرستاد تا نزد ایشان حاضر شوم هنگامی که به نزد ایشان مشرف شدم، ایشان با دست مبارک خویش بر شانه راستم زد و فرمود: ای برادر و وصی وجانشین وسرپرست امتم بعد ازمن و دافع و از بین بردن دشمنان بعد ازمن تا روز قیامت، همانا این سوره مبارکه برای تو و امامان معصوم‌علیهم‌السلام از فرزندانت بعد از تو نازل گشته است. همانا برادرم جبرئیل‌علیه‌السلام که برادرم از فرشتگان می‌باشد همانا جریانها و اتفاقهایی که در یک سال بر امتم اتفاق خواهد افتاد را برایم شرح داد و همانا بعد از من آن اتفاقهای که در سال آینده (از شب قدر تا شب قدر دیگر) را برای تو و امامان معصوم‌علیهم‌السلام بعد از تو همانند گفنگوی او با پیامبران‌علیهم‌السلام شرح خواهد داد. و همانا برای شب قدر نوری عظیم و درخشان در دل تو و دل جانشینان و امامان معصوم‌علیهم‌السلام بعد ازتو خواهد داشت تا سپیده دم که آن قائم‌عجل‌الله‌فرجه می‌باشد. از امام صادق‌علیه‌السلام پرسیده شد: در شب قدر چه اتفاقی می‌افتد آیا درآن شب خداوند متعال آن چرا که درآن قضاء و قدراست مقدر می‌نماید؟ فرمود: همانا قضا و قدر خداوند توصیف نمی‌شود زیرا آن چرا که می‌خواهد انجام می‌شود. و اما قوله خداوند متعال ﴿لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ **(شب قدراز هزارماه ارجمندتر است)** یعنی حضرت فاطمه زهراعلیها‌السلام

---

۱. سوره مبارکه قدر: آیه شریفه ۵

می‌باشد. و اما فرمایش خداوند متعال ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ **(در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند).** مقصود از فرشتگان دراین آیه شریفه مؤمنین هستند که صاحب و مالک علوم آل‌محمد ﷺ می‌شوند. و مقصود از روح، روح القدوس می‌باشد که آن حضرت فاطمه زهرا ﷺ می‌باشد. ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلامٌ﴾ **(برای هر کاری * سلام است)**، یعنی هر امر و کاری را سلامت داشته ﴿حَتّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ **(تا دم صبح)**، یعنی تا وقتی که قائم آل‌محمد ﷺ قیام کند.

آیه صد و سی و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه البینه می‌فرماید: ﴿وَ ذلِكَ دينُ الْقَيِّمَةِ﴾ **(و دین [ثابت و] پایدارهمین است).** امام صادق ﷺ فرمودند ﴿دينُ الْقَيِّمَةِ﴾[1] **(دین [ثابت و] پایدار)همانا آن دین وآیین قائم ﷺ می‌باشد).**

آیه صد و سی و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه عصر می‌فرماید: ﴿وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ﴾[2] **(سوگند به عصر[غلبه حق بر باطل]* که واقعاً انسان دستخوش زیان است* مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند).** روایت شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: در مورد سوره مبارکه عصر پرسیدم؟ ایشان فرمود: ﴿وَ الْعَصْرِ﴾ **(سوگند به عصر[غلبه حق برباطل])** فرمود عصر، یعنی عصر و زمان حضرت قائم ﷺ می‌باشد.

﴿إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ﴾ **(که واقعاً انسان دستخوش زیان است)** یعنی دشمنان ما ﴿إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا﴾ **(مگر کسانی که گرویده)** یعنی به نشانه‌ها و معجزات ما ایمان آوردند. ﴿وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ﴾ **(و کارهای شایسته کرده)** یعنی در نیکی و مواسات براردان (شیعیان) با همدیگر ﴿تَواصَوْا بِالْحَقِّ﴾ **(و همدیگر را به حق سفارش)** یعنی به امامت ما معصومین ﷺ همدیگر را سفارش دادند. ﴿وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ **(و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.)** یعنی در فطرت آنان.

آیه صد و سی و سوم: ﴿إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ﴾ **(چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد).**

---

۱. سوره مبارکه بینه: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه عصر: آیات شریفه ۳-۱

از مواضعی که در اول در زمان قیام آل‌محمد(ص) همان‌گونه که نقل شده از کتاب تنزیل و تحریف تألیف احمد بن محمد السیار در مورد آیه شریفه ﴿إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ﴾ **(چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد)** آمده است فتح قائم آل‌محمد(ع) می‌باشد.

میوه اول:

در تفسیر و تأویل این آیه شریفه ﴿یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ﴾[1] **(خدا هرکه را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند)** آمده است مقصود از نور حجت بن الحسن(ع) می‌باشد که خداوند هرکه بخواهد به سوی او هدایت می‌کند همانا محدث خوانساری در کتابش به نام (بعضی الأعیان) که در موضوع للزبر والبینات است آمده است. زیرا این آیه شریفه مطابق امام حمید محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان(ع) می‌باشد. و بینات این آیه شریفه مطابق با الحمید الزکی محمد بن الحسن محمد مهدی صاحب الزمان می‌باشد و از جمع بن زبر و بیان، امام الماحی و اقائم ادائم ابن احین محمد مهدی صاحب عصر والزمان(ع) می‌باشد و از زبر کلمه الغیب ﴿الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾[2] **(آنان که به غیب ایمان می‌آورند)**. یعنی امام جامع بالحق ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی الهادی(ع) می‌باشد واز القاب آن حبیب، ودود، محمد، مهدی و هادی می‌باشد و ازجمع بین این دو امام به حق مولانا ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی الهادی صاحب الزمان(ع) می‌باشد.

میوه دوم:

در حدیث پرمحتوا و پرسود و سبک نیک که آنرا دراین ساقه از این درخت مبارک مبوه قرار داده‌ام که آن حدیث در مورد تفسیر و تأویل سوره مبارکه قدر و عصر در مورد شأن و منزلت حضرت امام زمان(ع) آمده است. نقل از سید ثقة الجلیل الفقیه سید نعمة الله الجزائری(ره) در بعضی از مؤلفاتش نقل از ابن عباس(ره) چنین آورده است. روایت شده با استناد از ابن عباس که می‌گوید: هنگامی حضرت رسول خدا(ص) از دنیا رفتند و ابوبکر خلافت را به عهده گرفت. روزی از روزها ابوبکر در مسجد بود که من و جمعی از مردم اطراف او بودیم که در مورد امور و

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۳۵

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۳

کارها صبحت می‌کردیم در همان حال بودیم که یک اعرابی بلند قامت و صدای رسا چهار شانه و هیکل بزرگی داشت که با عمامه‌ای چهره خود را پوشانده بود را دیدیم پس او در کنار درب مسجد النبی صلی الله علیه و آله ایستاد و با صدای بلند گفت: ای مردم همانا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد شما بود و شما چنین و چنان بودید و همانا پیامبران علیهم السلام قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم زمانشان از آنان پیروی می‌کردند و هنگامی که آن پیامبران علیهم السلام از دنیا رفتند امتهای آنان مرتد شده و حق را ترک کردند و شما نیز چنین شده‌اید و حق را ترک کرده و به سوی باطل گرویده‌اید، پس خلیفه و رئیس و سرپرست گمراه شما کجاست که خود را به چیزی که مختص و متعلق خودش نیست معرفی کرده و لباسی که مال شخص دیگر است پوشیده و دشمنی و نفرت خود به آل رسول صلی الله علیه و آله را آشکار کرده و جایگاه و منسب کسی دیگر را غصب کرده و خود را در آن نشانده است. ابن عباس می‌گوید: همه مردم جمع حاضر از گفته‌ها آن ناشناس تعجب کردند و هیچ کس قادر به جواب دادن آن نبود. پس وقتی که دید هیچ کس جواب او را نمی‌دهد با صدای بلند گفت: ای مردم همانا شما گمراه شده ومتحییر و بی‌چاره مانده اید. پس چرا جواب پرسشم را نمی‌دهید؟ پس مردم باهم به ابوبکرگفتند: جواب این مرد ناشناس را بده ! ابوبکر به مرد ناشناس گفت: تو کیستی؟ همانا حرفهای بی‌روا و زشت زیادی به ما نسبت دادی، آیا تو از انسانها هستی و یا از اجنه و یا از فرشتگان و یا از شیاطین می‌باشی؟ آن مرد ناشناس به ابوبکر گفت: وای بر تو همانا فرشتگان فقط برای پیامبران علیهم السلام نازل می‌شوند. یکی از آن جمع به او گفت: فلانی این خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. مرد ناشناس گفت: مرگ برشما و رئیس و خلیفه گمراهتان همانا به رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کردید و با قول و فرمانش مخالفت کردید. سپس ابوبکر گفت: شاید تو از اجنه هستی؟ مرد ناشناس گفت: بله. ابوبکر گفت: برای چه به نزد ماآمدی؟ مرد جنی گفت: به نزد توآمدم تا از شب مبارکی از تو بپرسم که خداوند متعال در مورد آن چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ **(ما آن (قرآن) را درشب قدر نازل کردیم)**. از تو می‌خواهم سوره مبارکه قدر را آیه به آیه و حرف به حرف تفسیر و تأویل کنی تا معنایش را کاملاً درک کنم. ابن عباس می‌گوید: ابوبکر متحییر ماند و نمی‌دانست چه جوابی بدهد پس رو کرد به من و گفت: ای ابن عباس جوابش را بده تفسیر و تأویلش را به این مرد بگو! آن مرد جنی گفت: ای فلانی! همانا من از ابن عباس نپرسیده‌ام بلکه از تومی پرسم اگر تأویل و تفسیر آنرا داری پس جوابم را بده و اگر نه یقین پیدا می‌کنم که تو خلیفه وجانشسن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیستی. زیرا پیامبران علیهم السلام قبل از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اوصیاء و جانشینهایی

داشتند که آنان وارث علوم پنهان و آشکار پیامبران علیهم السلام قبل از آنان می‌باشند . و دانستم که تو نه پیامبر و نه جانشین پیامبر می‌باشی که اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی تفسیر و تاویل آن را می‌دانستی و همچنین با خبر بودی که چه چیزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شب نازل شده و چرا خداوند متعال فرموده ﴿خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ﴾ **(بهتر از هزار ماه است! * فرشتگان نازل می‌شوند)**. برای چه چیزی فرشتگان نارل شده‌اند؟ و چرا فرمود: ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِم﴾ **(به اذن پروردگارشان)** و چرا فرموده ﴿هِيَ﴾ ومعنای آن چیست؟ و چرا فرموده ﴿حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ **(تا طلوع سپیده!)** و معنا آن چیست؟ اگر به من جوابهای پرسشهای که به تو گفتم بدهی آگاهی پیدا می‌کنم که تو وصی برحق رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین برحق بعد از ایشان می‌باشی و اگر نگفتی تو و پیروانت بر حق نیستید بلکه بر باطل هستید. ابن عباس می‌گوید: ابوبکر رو کرد به یارانش و به آنها گفت: این شیطان می‌خواهد شما را گمراه کند! مرد جنی گفت: بلکه تو شیطان هستی و همانا تو بر مردم چیره شده‌ای و همانا من مؤمن هستم و دنبال حق هستم تا اینکه آنرا بیابم و همانا من می‌دانم که حق برای تو نیست. ابوبکر گفت: پس حق برای کیست؟ مرد جنی گفت: حق متعلق به پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد زیرا او از گل وجودش آفریده شده است و از ریشه او جدا شده است و همانا خداوند متعال در کتابش او را ذکر وتعیین وآشکار نموده که مورد آن چنین فرموده است ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[1] **(و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن)**. و همانا فرمایش خداوند متعال را به او باز گردانده و او را عصیان کرده‌ای. راوی می‌گوید: امور بر ابوبکر سخت گشت و ترس و وحشت زیادی براو وارد شد وآن مرد جنی رفت و هیچ کس قادر نبود که پشت سر او برود تا اینکه از نظر پنهان گشت و دیگر کسی او را ندید تا اینکه عمر خلافت را به دست گرفت. روزی عمربن خطاب در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بود و مردم اطراف او حلقه زده بودند و او در حال سخنرانی و حرف زدن بود که یکباره مردی بلند قامت آمد که لباسهای سفید رنگ بر تن داشت و تاجی از طلای سرخ و به مروارید و جواهر مرصع بود و در دست او نی بود پس به سوی مردم آمد و آنها را مخاطب خود قرار داد و به آنها گفت: ﴿يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ﴾[2] **(ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و درباره خدا، غیر از حق نگویید)**. ﴿قَدْ

---

۱. سوره مبارکه الشعراء: آیه شریفه ۲۱۴

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۷۱

جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾[1] (دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده) راوی می‌گوید: در همان وقت عمربن خطاب سر خود را بالا برد و گفت: ای مرد تو کیستی؟ همانا تو را خوش چهره وخوش زبان و فصیح وعقل داری این حرفها چیست که می‌گویی؟ همانا ما به پروردگارمان و پیامبرمان حضرت محمد مصطفی‌ﷺ ایمان داریم؟ پس آن مرد ناشناس گفت: همانا این حرفها را فقط با زبان خود می‌گوئید و افعال و اعمال شما مانند طغیانگران در زمین می‌باشد که با پیامبرشان مخالفت کرده و پروردگارشان را عصیان کرده و فساد را در زمین آشکار کرده‌اند، پس آن خلیفه گمراه که در بین شما فتنه انداخت و شما را گمراه کرده و عهد و پیمان روز غدیرخم را فراموش گردانده است؟ راوی می‌گوید: وقتی که عمربن خطاب چنین شنید: جانش خواست از جسمش در بیاید و با آب دهانش خفه شد و لال گشت و شمشیر را از نیام بیرون کشید وخواست آن مرد ناشناس را بکشد. پس آن مرد ناشناس بر سر او فریاد کشید وگفت: دور باش از من ای ابن خطاب همانا خود را به چیزی غیر ازخودت نام نهادی ودنیا را برآخرت ترجیح دادی و ازحق دوری کرده و از باطل پیروی کردی به خدا قسم اگر کلمه‌ای از پرورگارت نگفته بودی تو را می‌کشتم و مردم را از تو راحت می‌کردم و زمین را از تو و امثال تو طاهر وپاک می‌کردم.راوی می‌گوید: عمر کمی ساکت شد و سپس گفت: ای مرد خدا رحمتت کند تو کیستی؟ آیا از انس هستی؟ مرد ناشناس گفت: خیر من انسان نیستم.عمرگفت: پس تو از فرشنگان هستی؟ مرد ناشناس خندید و گفت: ای ابن خطاب آیا گمراهی و جهالت تو بس نبود تا طمع داشته باشی که فرشته بر تو نازل شود و همانا من به نزد تو آمده‌ام تا از تو در مورد خصلتهایی بپرسم اگرخلیفه خداوند بودی جوابم را خواهی داد و اگر قادرنبودی باطل بودن ادعای تو برای مردم آشکار می‌شود. پس عمر گفت: آن چرا که دوست داری بپرس. مرد ناشناس گفت: همانا من از کتاب خداوندهمان کتابی که برپیامبرش‌ﷺ نازل فرمود می‌پرسم و همانا خداوند هرپیامبری که فرستاده برای او وصی قرار داده است و همانا من با اوصیاء ملاقات کرده و از آنها در مورد آن چرا که بود و آن چرا که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد پرسیدم و آنان جواب مرا دادند. عمر به او گفت: با کدام یک از اوصیاء ملاقات کردی؟مرد ناشناس گفت: همانا با سه تا از اوصیاء ملاقات کردم و آنان جواب مرا دادند وهمینک درپی وصی چهارم هستم و اگر تو وصی چهارم هستی پس جواب آن چرا که از تو می‌پرسم بده و اگر نتوانی تو لیاقت این جایگاه و منسب نیستی!عمر گفت: آن سه وصی که دیده‌ای چه کسانی هستند؟مرد نا شناس

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۷۳

گفت: اولین آنها حضرت اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیه السلام و دومی یوشع بن نون علیه السلام و سومی شمعون الصفاء علیه السلام می‌باشند و همانا چهارمی مانده است و اگر تو چهارمی می‌باشی پس در مورد تفسیر آیات کتاب خداوند بگو و اگر نه از این جایگاه و منصب بلند شو تا اینکه آنکه شایسته تر و سزاوار تر از تو به این جایگاه و منصب می‌باشد در این جایگاه و منصب قرار بگیرد. پس عمر گفت: آن چرا که می‌خواهی بپرس تا جواب آنرا به تو بدهم. مرد نا شناس گفت: در مورد ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ **(ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم)** شب قدر چه شبی می‌باشد؟!و چرا به نام شب قدر نام گذاری شد؟ و چگونه برتر از هزار ماه گشت؟! ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ﴾ **(فرشتگان و روح در آن شب نازل می‌شوند)** و آن چگونه ممکن است؟ ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ **(به اذن پروردگارشان)** آن چیست؟ ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ *سَلامٌ﴾ **(برای (تقدیر) هر کاری*سلامت(و برکت و رحمت))** آن کار ﴿الأمر﴾ چیست؟ و سلامت (سلام) چیست؟ ﴿حَتّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ **(تا طلوع سپیده)**! چیست؟ اگر جواب مرا دادی خواهم دانست که تو خلیفه می‌باشی وگرنه خواهم دانست که تو بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد هستی و عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتی شکستی و همانا تو وهمراهان و پیروانانت گمراه هستید و بیعت شکنان می‌باشید و به خداوند سوگند می‌خورم که تو صاحب این مقام ومنصب نیستی و شخص دیگر شایسته و سزاوارتر از تو و دوستت که پیش از تو بود به آن می‌باشد. پس عمر وقتی که چنین شنید به مرد ناشناس گفت: همانا تو غمهای فراوانی در دلم فرو کردی که کوههای سربه فلک کشیده قادرنیستند آن را تحمل کنند. مرد نا شناس گفت: آیا تو نمی‌دانی اگر مردی از دنیا برود و فرزندی داشته باشد میراث او به فرزندش می‌باشد؟ و اگر از دنیا رفت وفرزندی نداشت و برادری داشت میراث آن مرد به برادرش می‌رسد؟ عمر گفت: آری. مرد ناشناس گفت: پس تو و تیمیی چگونه ادعاء می‌کنید که خلافت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته‌اید در حالی که برادرش و پسر عمویش که پنهان او پنهانش وآشکار او آشکارش بود زنده بین شما می‌باشد. و شما حق او را غصب کرده ومخالف پروردگارتان و پیامبرتان نموده‌اید و همانا من گواهی می‌دهم که تو بر گمراهی و ضلالت هستی و نه تو وصی و نه تو خلیفه می‌باشی بلکه تو طغیانگری از طغیانگران می‌باشی. ابن عباس می‌گوید: بعد از آن مرد رفت وعمرخجل و بیچاره ماند تا اینکه از دنیا رفت و خلافت به دست عثمان بن عفان رسید.

روزی عثمان بن عفان در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بود و مردم در اطراف اوبودند پس آن

مرد جنی به صورت عابد و زاهد که ردائی از پشم پوشیده بود و دو نعلین از برگ سعف خرما در پایش بود. پس نزد درب مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: صبح بخیر! پس به او گفتند: صبح تو بخیر، تو کیستی؟! گفت: من بنده‌ای از بندگان خداوند از اهل انجیل می‌باشم. به او گفتند: برای چه به اینجا آمدی؟ گفت: همانا برای یافتن حق آمده‌ام. گفتند: همانا پیامبر ماﷺ از دنیا رفته و همانا خلیفه او امور را بعد از او به دست گرفته است. به آنها گفت: خلیفه او کیست؟ به او گفتند: ثمان بن عفان. به آنها گفت: عثمان را به من نشان دهید. در آن وقت عثمان بن عفان بلند شد وبه آن مرد ناشناس گفت: ای مرد توکیستی وحالت چطوره؟ مرد ناشناس گفت: من مردی از اهل انجیل هستم همانا در کتاب انجیل، چهار حرف و چهار اسم و چهارخلیفه یافتم هرکه از آثار آنان پیروی کند و به قول و گفتار آنان عمل کند از آفات دنیا و آخرت نجات می‌یابد. و همانا من با سه خلیفه ملاقات کردم و همانا من درپی خلیفه چهارم می‌باشم و می‌خواهم در مورد چیزهایی که در توارت حضرت موسیؑ و انجیل حضرت عیسیؑ ازجانب خداوند متعال نازل شده‌اند از او بپرسم و اگرتو به پرسشهایم جواب دادی خواهم دانست که توخلیفه می‌باشی و اگر به من جواب ندادی تو برحق نیستی. پس عثمان بن عفان گفت: آن چرا که دوست داری از من بپرس.

آن مرد گفت: از فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید!)** آیا شما از کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشید؟ عثمان گفت: بله. آن مرد گفت: مرا در مورد کل آیه به من بگو که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ﴾ **(با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرارداده دوستی نکنید؛)** اینها چه افرادی هستند که خداوند متعال دستور داده تا با آنها دوستی نداشته باشید؟آیا آنان ازمؤمنان بوده یا از کافرین؟ عثمان گفت: آنان از کافرین می‌باشند. مرد ناشناس گفت: تو اشتباه کرده‌ای زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَما یَئِسَ الْکُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ﴾[1] **(آنان از آخرت مأیوسند همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند).** ابن عباس می‌گوید: عثمان متحییر شد و نمی‌دانست چه جوابی بدهد. سپس آن مرد ناشناس رو به مردم کرد و گفت: شما ادعا ء می‌کنید این شخص خلیفه پیامبرتان می‌باشد چگونه خلیفه پیامبرتان می‌باشد در حالی که هیچ جوابی برای پرسشهایم و چیزی در بساط ندارد. سپس رو کرد به

---

۱. سوره مبارکه الممتحنه: آیه شریفه ۱۳

عثمان و به او گفت: همه چیز را ول کن و در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنّا أَنزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ*وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ*لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ **(ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم* و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟*شب قدر بهتر از هزار ماه است)**! چرا آن شب، شب قدر نامیده شد؟ و چرا برتر از هزار شب می‌باشد؟ ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ*سَلامٌ هِیَ﴾ **(فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند.* شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت)** و آن چیست که به اذن پروردگارشان بود؟ و سلام و سلامت چه بود؟ **(و تا طلوع سپیده)** ﴿حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ چیست؟! اگر پرسشهای که از تو پرسیدم جواب بدهی خواهم دانست که تو خلیفه بر خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی و اگر جواب ندهی پس تو گمراه و گمراه کننده می‌باشی! ابن عباس می‌گوید: درآن وقت عثمان به شدت غمگین شد و نتوانست چیزی بگوید.سپس آن مرد ناشناس گفت: ای فلانی همانا تو مانند دو رفیق پیش ازخودت بر باطل می‌باشی و همانا حق برای غیر ازماست و هیچ چیزی درآن متعلق به شما نیست پس او را ترک کرده و به صاحب اصلیش برگردانید، سپس آن مرد ناشناس از نزد جمعیت حاضر رفت و دیگرهیچ کس او را ندید تا اینکه عثمان از دنیا رفت و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سرور اوصیاء و سرور پیشانی سفیدان اهل بهشت خلافت را به دست گرفت.

در روز سوم خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آن مرد جنی با لباسهای سبز آمد و درکنار درمسجد النبی صلی الله علیه و آله ایستاد در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درمسجد نشسته بود ومردم اطرافش حلقه زده بودند. پس آن مرد جنی خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: **«السلام علیکم اهل البیت النبوة ومعدن الرساله ومختلف الملائکه و مهبط الحق» (سلام بر شما ای اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ومعدن و گنجبینه رسالت ومحل رفت وآمد فرشتگان و نزول حق (قرآن))**. امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درجواب او چنین فرمود: و بر تو سلام باد ای بیهس پسرحاف پسرلامو پسربیهس. مرد ناشناس گفت: ای خلیفه خداوند بر زمینش ازکجا مرا شناختی و اسمم را دانستی؟ فرمود: از علم و تبیان. آن مرد گفت: پس چرا تمیمی وعدوی مرا با اسمم نخواندند؟ فرمود: زیرا آنان را در جایگاه حق نیافتی و بر شریعت و راه و روش خلفاء (اوصیاء) نبوده‌اند. آن مرد گفت: همانا من دانستم که آنها برحق نیستند و خلیفه نبوده‌اند. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او

فرمود: ای بیهس چگونه دانستی که آنان خلیفه و وصی نیستند؟

مرد جنی گفت: زیرا من به دست حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ایمان آورده‌ام که ایشان به چهار وصی و جانشین بعد از او سفارش داد که اولی آن وصی بعد از او پسرش حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بود و دومی یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام و سومی شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام و چهارمی ابن عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد که بعد از او کسی نیست که حق را پایدار و استوار و باطل را نابود گرداند.امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: راست گفتی، آیا تو درکوهها و دره‌ها ساکن نیستی؟ مرد جنی گفت: آری. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: چه چیزی شده که به نزد ما آمده ای؟ مرد جنی گفت: به نزد شما آمده‌ام تا نور درخشان شما را ببینم تا بوسیله آن نورانی شوم. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: چگونه دانستی که ما دارای نور می‌باشیم؟ گفت: همانا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾[1] **(خداوند نور آسمانها و زمین است؛ مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ (روغنش آنچنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیزی داناست)**. و همانا شما چراغهای درخشان و کلیدهای هدایت و ریسمان تنومند خداوند متعال هستید ﴿أنتم مصابیح الدجی و مفاتیح الهدی و حبل الله المتین﴾. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: راست گفتی آن چرا که دوست داری بپرس؟ آن مرد جنی گفت: در مورد فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ **(ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!)** بله ای بیهس! آیا پیش از من در مورد آن از کسی پرسیده‌ای؟ مرد جنی گفت: بله ولی آنها هیچی نمی‌دانستند و همانا جواب آنرا فقط پیامبر و یا

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۳۵

وصی پیامبر می‌داند. امام علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: اما فرمایش خداوند ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ﴾ **(ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!)** نوری است که خداوند متعال آنرا بر روی دنیا نازل فرموده است. مرد جنی گفت: چگونه نازل گشت؟

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: هنگامی که پروردگار ﴿استوی الی العرش﴾؛ خواست عرش را به نور ما نورانی گرداند زیرا نور ما از نور اوست پس خداوند متعال به نور ما فرمان داد که سخن بگوید پس دراطراف عرش سخن گفت و فرشتگان دانستند و به خاطر حلاوت و شرینی سخن نور ما سر به سجده فرو رفتند. و به خاطر همین قدر نامیده شد و همانا آن برای ما و برای کسانی که از ما پیروی می‌کند.و همانا هیچ کس غیر از ما سهمی و نصیبی به آن ندارد روزی در سپیده دم نور ما در کنار عرش خواب بود و فرشتگان به ما سلام می‌کردند و هنگامی که خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید سر خود را بالا گرفت و نور ما را دید پس رضه داشت: خداوندا از چه وقت نور آنان زیر رش می‌باشد؟ فرمود: ای آدم علیه السلام صد و بیست وچهارهزار سال قبل از اینکه تو را و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها وبهشت و دوزخ را بیافرینم بودند و همانا تو جزئی از نور آنان می‌باشی. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: هنگامی که حضرت آدم علیه السلام به دنیا نزول کرد دنیا تاریک بود. پس حضرت آدم علیه السلام فرمود: خداوندا تو را به حق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و به حق علی علیه السلام قسمت می‌دهم که آن نوری که در بهشت به من داده بودی برایم نازل کنی. پس خداوند متعال نور ما را به دنیا نازل فرمود و همانا حضرت آدم علیه السلام بوسیله نور ما می‌دید و به خاطر همین لیلةالقدر نامیده شد. پس هنگامی که حضرت آدم علیه السلام چهارصد سال در دنیا زندگی کرد خداوند متعال تابوتی از نور بر حضرت آدم علیه السلام نازل کرد که آن تابوت دارای دوازده درب می‌باشد و برای هر درب وصی می‌باشد که به راه و روش انبیاء علیهم السلام عمل می‌کرد. پس حضرت آدم علیه السلام عرضه داشت خداوندا ! اینها چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: ای آدم تو اولین پیامبرهستی و دوم نوح علیه السلام و سوم ابراهیم علیه السلام و چهارم موسی علیه السلام و پنجم عیسی علیه السلام و ششم حضرت محمد خاتم صلی الله علیه و آله و اما اوصیاء، اولین آنها پسرت شیث علیه السلام و دومین نفر سام پسر حضرت نوح علیه السلام و سومین نفر اسماعیل پسرحضرت ابراهیم علیه السلام و چهارمی یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام و پنجمی شمعون الصفاء وصی حضرت عیسی علیه السلام و ششمی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرین وصی حضرت قائم عجل الله فرجه می‌باشد که از نوادگان و فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که بوسیله او دین و

آیینم را بر همگان آشکار می‌کنم هر چند که مشرکان بدشان بیاید. پس حضرت آدمعليه‌السلام تابوت رابه پسرش حضرت شیثعليه‌السلام سپرد و سپس جان را به جان آفرین سپرد و به خاطرهمین است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ*وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ*لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ (**ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!*و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟!*شب قدر بهتر از هزار ماه است)**!. چرا آن شب، شب قدر نامیده شد؟! و چرا برتر از هزار شب می‌باشد؟! و همانا آن نور ماست که خداوند متعال آنرا بر دنیا نازل فرمود تا مؤمن بوسیله آن بصیرت و دل روشن و آگاه باشد وکافر کوردل ونابینا گردد. و امام فرموده خداوند متعال: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ﴾ و آن هنگامی بود که حضرت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله مبعوث شد ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ آیا می‌دانی آن چه اذنی بود؟! مرد جنی گفت: نه نمی‌دانم.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام فرمود: همانا خداوند متعال جبرئیل امینعليه‌السلام را همراه با تابوت فرستاد که آن تابوت از مروارید ناب سفید بود که آن تابوت دارای دوازده در می‌باشد و داخل آن برگهای سفید بود که داخل آن برگها نام دوازده تن نوشته شده است پس جبرئیل امینعليه‌السلام آنرا به رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله عرضه داشت و ازجانب خداوند متعال به ایشان فرمود: همانا حق برای آنهاست و همانا آنان انوارمقدس می‌باشند. مرد جنی گفت: ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام آنان چه کسانی می‌باشند؟! فرمود: من و فرزندانم حسن وحسین وعلی بن الحیسن ومحمد بن علی وجعفربن محمد و موسی بن جعفر وعلی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن صاحب الزمانعجل‌الله‌فرجه و بعد از آنان شیعیان و دوستداران و پیروان ما می‌باشند که به ولایت و امامت ما ایمان و اقرار داشته و ولایت دشمنانمان را انکار کرده‌اند. و اما فرموده خداوند متعال: ﴿مِنْ کُلِّ أَمْرٍ*سَلامٌ﴾ یعنی سلام و سلامت از طرف آن چرا که در آسمانها و آن چرا که در زمینها در صبح و شام تا روز قیامت و اما (هی) نور ذریه من می‌باشند که دنیا بوسیله ما نورانی و درخشان می‌شود ﴿حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ از ما تا روز قیامت و اولین چیزی که در روز قیامت از بنده گان پرسیده می‌شود از ولایت و امامت ما پرسیده می‌شود پس اگر از ما بود نجات و به بهشت و اگر از ما نبود شکست خورده و به جهنم می‌رود. مرد جنی گفت: ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام راست فرمودی و همانا من گواهی و شهادت می‌دهم که تو وصی برحق حضرت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشی. سپس مرد جنی گفت: در مورد نورتان برایم بگو که نور شما چیست؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام فرمود: بله !همانا نور من از بین نمی‌رود و کم و خاموش نمی‌شود

پس هرگاه شب قدر رسید از نورعرش الهی بر آن افزوده می‌شود و آن نور در نور ما و نور شیعیان و پیروانان و دوستداران و محبین ما اهل بیتﷺ افزوده می‌شود. مرد جنی گفت: شیعیان تو چه کسانی هستند؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ فرمود: مؤمنین ومؤمنات کسانی هستند که ولایت و امامت ما را پذیرفته و از ولایت دشمنانمان بیزار و ناخشنود است. سپس مرد جنی گفت: بعد از شب قدر نور شما به کجا می‌رود؟ فرمود: نور ما به آسمان باز می‌گردد پس سال بعد وقتی که شب قدر بیاید نور ما از آسمان پایین می‌آید پس هرکه از ما بود به نور ما نظرمی کند وهرکه از ما نبود نور ما را نخواهد دید. مرد جنی گفت: ای امیرالمؤمنین علیﷺ در کدام شب می‌توان انوارشریفه شما را لمس و درک کنیم؟ فرمود در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان و یا شب بیست و هفتم و آن (شب قدر) بهترین شبی است که در نزد خداوند متعال می‌باشد. مرد جنی گفت: ای مولای من در مورد ارواح محبین شما به من بگو (که در هنگام خواب به کجا می‌روند)؟ فرمود: بله، وقتی که محبین ما به خواب می‌روند ارواح آنان از جسمهایشان خارج شده و ارواح آنان را به نزد عرش الهی می‌آورند سپس به نزد ما بازمی گردد و با ارواح دیگران مخلوط نمی‌شود و به خاطر همین محبت و دوستی ما اهل‌بیتﷺ در وجود آنان باقی مانده و در دلشان قرارمی گیرد و با دیگران مخلوط نمی‌شود. مرد جنی گفت: در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ﴾[1] **(گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند!)** آگاهم ساز؟ فرمود: بله! همانا این آیه شریفه در مورد گروهی است که ادعا کردند ایمان دارند در حالی که آنان ایمان ندارند. مرد جنی پرسید در مورد معنای آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً﴾[2] **(و مرا با تکذیب‌کنندگان صاحب نعمت واگذار و آنها را کمی مهلت ده)** آگاهم کن؟ فرمود: بله، آنان تیمی و العدوی و الاموی بودند که هرگز رسول خداﷺ را تصدیق ننمودند. سپس خداوند متعال در مورد آنان فرمود: ﴿إِنَّ لَدَیْنا أَنْکالاً وَ جَحِیماً*وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِیماً﴾[3] **(که نزد ما غُل و زنجیرها و(آتش) دوزخ است*و غذایی گلوگیر، و عذابی دردناک)** سپس پرسید: در مورد قومت (شعیان و محبینت) به من بگو که آنان چگونه هستند؟ فرمود: بله! آنان قومی خول و خیر و فاضل هستند که فردای روز قیامت هنگامی که به من

---

۱. سوره مبارکه الشعراء: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه المزمل: آیات شریفه ۱۳- ۱۱

۳. سوره مبارکه المزمل: آیات شریفه ۱۳- ۱۱

لباس داده می‌شود به آنان نیز داده می‌شود.و زنده می‌شوند هنگامی که من زنده می‌شوم.مرد جنی گفت: چگونه بر انگیخته می‌شوند؟ فرمود: چهره آنان سفید رنگ و لباسهای سبز بهشتی بر تن دارند و اطراف آنان نور وجود دارد و آنان در روزمحشرحرکت می‌کنند تا اینکه به درب بهشت می‌رسند. مرد جنی پرسید دشمنان شما چگونه بر انگیخته می‌شوند؟! فرمود: در حالی بر انگیخته می‌شوند که لخت وعریان و پا برهنه و سرهای آنها به زیر افتاده و اطراف آنها تاریکی محض می‌باشد و آنان حرکت می‌کنند تا اینکه به دوزخ می‌رسند. و همانا خداوند متعال برخود واجب دانسته که در شب قدرتمام مایحتاج ما در دنیا و آخرت را بر طرف سازد. و همانا شب قدر شب بسیارعظیم و بزرگی و با شرافت است که خداوند متعال در کتاب آسمانیش که بر زبان پیامبر صادقش نازل فرموده می‌فرماید: ﴿شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ﴾[1] (**ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه‌های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است**). پس کسانی که به سوی ما هدایت شوند و از ما پیروی کنند از سعادتمندان خواهند بود و هرکه به سوی ما هدایت نشود از اشقیاء خواهند بود.همانا آنان کسانی هستند که خداوند متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ﴾[2] (**آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان در قیامت نمی‌نگرد و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست**). مرد جنی گفت: از بندگان چه چیزی پرسیده می‌شود؟! فرمود: در مورد ولایت ما از آنان پرسیده می‌شود هرکه از ما پیروی کند وارد بهشت می‌شود وهرکه از ما پیروی نکند وارد جهنم خواهد شد و خداوند متعال در مورد آنان می‌فرماید ﴿أُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ﴾[3] (**آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ،) در دنیا و آخرت تباه شده، و یاور و مددکار(و شفاعت کننده‌ای) ندارند**). سپس آن مرد جنی گفت: در مورد چراغ اهل بهشت به من بگو که چیست؟ فرمود: چراغ و روشنی اهل بهشت نور ما اهلبیت علیهم السلام می‌باشیم همانا بوسیله ما می‌بینند و بوسیله ما می‌شناسند و بوسیله ما از پل صراط عبور می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند. مرد جنی گفت: محبین گناهکار شما چکار می‌کنند؟ فرمود: اگه برای یکی از شیعیانمان گناهانی به مانند کوههای سر به فلک کشیده و کف دریاها و به اندازه سنگ ریزه‌ها و شن

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۸۵

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۷۷

۳. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۲۲

زارها و غیره خداوند متعال تمام گناهانش را می‌بخشد و او را می‌آمرزد. و اگر برای اهل بدعت و دشمنان ما به اندازه برگ درختان سرتا سر جهان و قطرات باران پاداش باشد در حالی که ما را دوست نداشته باشد پاداش وحسنات او هیچ سودی برایش ندارد. مرد جنی سپس گفت: در مورد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگو که او کیست؟ فرمود: آن بزرگ بانو حوریه‌ای انسان نما که از نور آفریده شده است. پرسید: حسن و حسین علیهما السلام چگونه هستند؟ فرمود: دو نور درخشان و دو چراغ آشکار که نور آنان تا ابد خاموش نمی‌شود و علم آنان تا روز قیامت کم نمی‌شود و گنجها و خزائن آنها به پایان نمی‌رسد.پرسید: از نور یا علم؟ فرمود: از نور و ازعلم. پرسید در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ * وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْماءُ عَلى‏ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾[1] **(در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی‌درپی گشودیم؛ *و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب به اندازه مقدر با هم درآمیختند)** (و دریای وحشتناکی شد) معنای آن چیست؟ فرمود: بله نزول آن از آسمان بر آفریده هایش مقصود خداوند مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشد. سپس گفت: در مورد تفسیر ومعنای قوله خداوند متعال ﴿بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾[2] **(و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!)** چیست؟ در آن وقت امام علی بن ابیطالب علیه السلام گریه کرد و سپس فرمود: همانا تو در مورد بسیار بزرگی از من پرسیدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل در مورد ﴿بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ پرسید؟ جبرئیل امین علیه السلام فرمود از آن چیزی نمی‌دانم اجازه بده تا به نزد پروردگارم بروم و بازگردم. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: جبرئیل امین علیه السلام به آسمان رفت و مدتی بعد با جواب به زمین برگشت وسپس فرمود: خداوند متعال چنین می‌فرماید: اما چاه پر آب و بی‌صاحب ﴿بئر المعطله﴾ علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد و در امت تو کسانی هستند که یاد و خاطر آنان را در بین مردم تعطیل می‌کنند در حالی که آن گروه رحمت خودم در روز قیامت می‌خواهند هرگز رحمتم نصیب آنان نمی‌شود و همانا آنان در نزد من شرورترین مردم و مورد خشم‌ترین مردم می‌باشند به عزت و جلالم قسم حمیم را به آنان می‌چشانم و هر بنده‌ای که از دنیا برود در حالی که دشمنی با علی بن ابیطالب علیه السلام داشته باشد او را به صورت درآتش دوزخ می‌اندازم. سپس رسول

---

۱. سوره مبارکه قمر: آیات شریفه ۱۲-۱۱

۲. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۵

خداﷺ پرسید: تفسیر ﴿قصر المشید﴾ چیست؟ جبرئیل امینؑ فرمود: تو هستی ای محمدﷺ همانا خداوند متعال تو را اکرام کرده و تو را مخصوص رسالت خویش برگزیده و نام و ذکر تو را در سرتا سر جهان هستی بالا برده پس نام خداوند متعال ذکر نمی‌شود مگر اینکه نام تو قرین نام خداوند متعال ذکر می‌شود و همانا تو در روز قیامت نزدیکترین کس به درگاه خداوند متعال می‌باشی و امتت بهترین امت در نزد خداوند می‌باشد پس خوشا به حالت ای محمدﷺ . سپس آن مرد جنی گفت: در مورد فرمایش خداوند متعال ﴿وَالْعَصْرِ*إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ﴾ (**به عصر سوگند، *که انسانها همه در زیانند**) به من بگو؟ پس درآن وقت حضرت علیؑ گریه کرد و فرمود: چقدر از من می‌پرسی به خدا سوگند اگر از من در مورد آن چرا که در تورات و انجیل و کتابهای آسمانی که خداوند آنها را بر پیامبرانشان نازل فرموده بپرسی به قدرت خداوند متعال جواب آنرا به تو خواهم گفت بدون اینکه یک حرف از آن کم یا زیاد شود. مرد جنی گفت: راست گفتی ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ ولیکن من فرستاده جن به سوی تو می‌باشم و همانا ما گروهی و امتی از جن هستیم که به رسول خداﷺایمان آورده و او را تصدیق نموده‌اند و دانستند که تو جانشین و وصی او می‌باشی و من بایستی که از شما بپرسم. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ فرمود: و اما ﴿وَالْعَصْرِ﴾ (**به عصر سوگند**) یعنی حضرت محمد مصطفیﷺ و ﴿إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ﴾ (**که انسانها همه در زیانند**) آنان اهل شام هستند ﴿إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ﴾ (**مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند**) آنان دوستداران و ولیت مداران ما هستند ﴿وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (**و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!**) یعنی در مورد فرزندانم امامان معصومؑ به همدیگر سفارش می‌کنند. سپس آن مرد جنی گفت: تفسیرآیه شریفه قوله تبارک وتعالی که می‌فرماید: ﴿وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ﴾[1] (**و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد**) چیست؟ فرمود: همانا خداوند متعال به رسول خداﷺ امر فرمود تا به مؤمنین بگوید درهرحال به یاد ما باشند و فضائل و کرامات ما که خداوند آنها را به ما داده را در محفل‌های خود ذکر کنند و همانا وقتی فضیلتی و یا مناقبی از ما ذکر کنند از نزد هم متفرق نمی‌شوند مگر اینکه فرشتگان آسمان بالای سر آنان حاضر می‌شوند و سخنان آنها را می‌شنوند و به آنها تبریک می‌گویند و به خطاب آنان می‌گویند: خوشا به حال قومی

---

۱. سوره مبارکه الذرایات: آیه شریفه ۵۵

که فضائل و کرامات اهلبیت(ع)را ذکر کردند و هنگامی که فرشتگان به آسمان رفتند فرشتگانی که درآسمان باقی مانده بودند وقتی که آن فرشتگانی که در محفل مناقب ما بودند را می‌بینند می‌گویند: قبل از اینکه به زمین بروید اینقدر نورانی و درخشان نبودید چطور شده که شما اینچنین نورانی و درخشان شده اید؟ پس به آنها می‌گویند: همانا در نزد قومی بودیم که مناقب اهل البیت(ع) را ذکرمی کردند و این نور درخشان از دهانهای مبارک آنان بیرون می‌آمد که ما در آن نورغوطه ور شدیم و نورانی شدیم. پس فرشتگان می‌گویند: خوشا به حال اهلبیت(ع) وخوشا به حال دوستان ومحبین وخوشا به حال کسانی که به آنان سلام می‌کنند. سپس مرد جنی گفت: چرا نام توعلی شد؟ فرمود: زیرا خداوند علی اعلی امرم را بزرگ شمرده است. مرد جنی گفت: به من بگو بعد از تو چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فرمود: ظلم و ستم و زور و باطل برسر فرزندان و ذریه و اهل بیت و دوستداران ما خواهد بود. مرد جنی گفت: ای عمو زاده رسول خدا(ص) چگونه آنان چنین جسارتی می‌کنند و با شما دشمنی می‌کنند مگر آنان از امت محمد(ص) نیستند؟ امام علی(ع) فرمود: آری! ولیکن آنان بدترین و شرورترین و دشمن‌ترین خلق خدا به ما اهل بیت(ع) می‌باشند. زیرا آنان حب و دوستی ما را نمی‌بینند و حب و دوستی غیر ازما را می‌بینند! و همانا خداوند متعال حب و دوستی ما را بر کسی که به خداوند و رسولش ایمان آورده است واجب نموده است و خداوند متعال در مورد ما اهل بیت(ع) به پیامبرش(ص) چنین می‌فرماید: ﴿فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ﴾[1] **((نخست سعادتمندان و خجستگان (هستند): چه سعادتمندان و خجستگانی)**. و همانا ما در کتابهای پیامبران(ع) پیشین شناخته شده‌ایم و همانا شناخت ما در تورات و انجیل وفرقان آمده است. ای بیهس از تو می‌پرسم آیا نیست که تو نمی‌دانی که اجنه نام ما وحق ما را می‌شناسند؟ بیهس جنی گفت: آری! ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) همانا من به نزد شما نیامده‌ام مگر با شناخت و بصیرت کامل، پس طوبی برای توست طوبی برای توست و طوبی برای کسانی که تو را دوست بدارند و طوبی برای کسانی که دوستدار دوستان شما هستند. به درستی من از اعلم اولینها و به تفسیر قرآن همان‌گونه که بر رسول خدا(ص) نازل شده آگاهم ساختی و همینک من به نزد قوم خویش باز می‌گردم و دیگرهیچ کس مرا بعد از تونخواهد دید تا زمانی که امر خداوند (مهدی موعود(عج)) بیاید هرچند که آنان نخواهند. ابن عباس می‌گوید سپس آن جنی رفت و دیگر هیچ کس او را ندید و الحمدالله رب العالمین.

---

۱. سوره مبارکه واقعه: آیه شریفه ۸

ساقه دوم

فرموده خداوند متعال در کتب پیامبران پشین علیهم السلام و مژده‌های قیام آن بزرگوار علیه السلام

مژده اول:

در کتاب اقامة الشهود: همانا در کتاب تورات درسفر تکوین درفصل هفده درآیه بیستم همان‌گونه که آنرا به عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که هاجر علیها السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام را در مکه مکرمه در حالی که بیابانی بی‌آب وعلف بود گذاشت و برای آنان در نزد خداوند متعال دعا کرد. خداوند متعال دعای حضرت ابراهیم علیه السلام را در مورد حضرت هاجر علیها السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام مستجاب نمود وبه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ای ابراهیم علیه السلام همانا دعا وخواسته و تضرع تو در مورد اسماعیل علیه السلام اجابت کرده‌ام همانا من در اسماعیل علیه السلام برای تو برکت قرار داده و برای او دوازده برگزیده (نقیب) قرار می‌دهم و امت بزرگی برای او خواهد بود. مؤلف کتاب می‌گوید: پنهان نباشد که این آیه در آن نشانه‌های از بیت وحی و نبوت علیهم السلام و مژده و بشارت به آمدن آن بزرگواران با چند دلیل می‌باشد.

اول: کلمه(مئد مئد) که این کلمه در زبان عربی به معنای محمد و موافق حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد زیرا هر دو کلمه بنا به حروف ابجد آن دو اسم عدد نود و دومی باشد.

دوم: وعده خداوند متعال در مورد کثرت و افزونی ذریه ابراهیم علیه السلام مژده داده بود و همانا آنرا در ذریه و نسل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرار داده است و همانا هر سرزمینی و کشوری و جایی در جهان هست از ذریه پاک و طاهر آن بانوی مکرمه و بزرگوار وجود دارد و همانا جهان هستی از وجود آنان نورانی گشته است وهر مجلسی و جلسه‌ای بر پا شود اکثر آنان و یا نصف و یا غالب افراد آن سادات و حداقل یک نفر در آن مجلس می‌باشد و این به خاطر برکت دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و بشارت خداوند متعال می‌باشد. و این دوازده نفر برگزیده که خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام بشارت و وعده آنرا داده است از هیچ امتی نیستند مگر از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ازهیچ اهل بیتی مگر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنان دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌باشند. و آنان از فرزندان و نوادگان حضرت اسماعیل علیه السلام از

نسل(قیدار) می‌باشند. و نه کسانی که یهودیان ادعا کرده‌اند خداوند یهودیان را خار وذلیل گرداند. زیرا آن دوازده نفر که تورات در فصل بیست و پنجم آیه سی و یکم آمده است عبارتند از: بنایوت، قیدار، أدئیل، میسام، میشماع، دوماه، مسا، حدر، تیما، یطور، نفایش، قیدما ه، به اندازه قبایل و امتهای آنها می‌باشند.

و منظور از این آیه امتها و قبایل یهودیان نیست البته آنان مرتبه نبوت و وحی و الهام رسالت را ندارند و آیه هر کس را قصد کند دوازده نفر از خوبان و پاکان از بطن قیدار می‌باشند و خداوند متعال قیدار برتر و ستوده است همان‌گونه که در فصل چهل ودوم از کتاب شعیاء پیامبر﷤ در طی آیاتی به فضل و کرم و شرف ذکر نموده است.

مژده دوم:

پنهان نماند که بر حسب تناسب و ترتیب مژده بیست و ششم را قبل از بشارت دوم ذکر می‌کنم همان‌گونه که قاضی جواد ساباطی ذکر کرده که نصرانی بود و اسلام آورد و او از اهل سنت و جماعت می‌باشد. وی کتابی در رد نظریات قسیس بادری نگاشت و آن در اثبات حقیقت اسلام بود که نام آنرا براهین الساباطیه نام نهاد. کتاب براهین الساباطیه پنجاه سال قبل از زمانمان چاپ شده که آن کتاب در اختیارمان می‌باشد. در برهان اول در گفتار دوم از تبصره سوم از کتاب براهین الساباطیه همان‌گونه که در فصل دوم در آیه هفتم از رویاء آن که من آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کنیسه (کلیساء) می‌گوید: همانا من پیروزمند (مظفر) را از درخت حیات بهشت خداوند اطعام خواهم کرد. و در آیه یازدهم آمده است: هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیساءها می‌گوید: همانا من پیروزمند (مظفر) را از نعمت فراوان پنهان (من المکنون) اطعام خواهم کرد و سنگ سفید به او عطاء می‌دهم که در آن نام نجات یافتگان نوشته شده است که هر کس آنرا بفهمد به آن نائل شود. و در آیه بیست و ششم آمده است: همانا پیرزمند کارهای که کرده‌ام را حفظ و نگهداری می‌کند به او پادشاهی و سلطنت بر امتها عطاء خواهم داد و آنان را بوسیله شمشیر هدایت می‌کند و آنان راهمانند سفال عجین می‌کند همان‌گونه که من از پدرم(پروردگارم) آموخته‌ام و نیز ستاره صبح را به او عطاء می‌دهم پس هرکه گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح کلیساءها می‌گوید. در فصل سوم در آیه پنجم آمده است: همانا پیروزمند لباس سفیدی می‌پوشد و هرگز نام او از زمره حیات پاک نمی‌کنم و برای او در پیشگاه پروردگارم و فرشتگان اعتراف و اقرارمی کنم پس هرکه گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح

کلیساها به او می‌گوید. و در آیه شانزدهم از آن کتاب چنین آمده است: همانا من پیروزمند را درجسم الهی قرار می‌دهم که از آن خارج نمی‌شود و براو اسم الهی شهرالهی اورشلیم جدید که از نزد پروردگارم از آسمان به زمین نازل شده و نام جدید خودم را برای او می‌نویسم پس هرکه گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح کلیساها به او می‌گوید. مؤلف کتاب می‌گوید: این هفت برهان و دلیل پشت سر هم می‌باشد که در الاصحاح دوم و سوم از رویا یوحنا بن زیدی آمده و آن براهن و دلیل صریح و آشکار در مورد بعثت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد و اینکه پیامبری و رسالت آن بزرگوار عمومی و بر سرتا سر جهان هستی مشتمل می‌باشد که مقام ومنزلت بزرگی خواهد داشت. و همانا نصرانی‌ها از تعبیر این غافل شده‌اند و تفاسیرومعناهای بسیار رکیک و بدی در مورد آن آورده‌اند که هیچ حجتی و دلیلی برای اثبات آن ندارند. و بهتر از آن این بود که در مورد هر یک از آن به صورت مفصل ذکر شود ولی من از آن صرفنظر کردم و همه آنرا در یک برهان نوشته‌ام و آن را در اول این گفتار قرار داده‌ام و مفصل آنرا بعد از خروجم از هند قرار دادم. انشاء الله بعد از بازگشتم از هند آنرا شرح خواهم کرد همان‌گونه که در اول کتاب وعده آنرا داده بودم و همینک آنرا در بیان و معنا و استدلال آن شرح نمی‌دهم. خداوند متعال تو را به روح القدس علیه السلام خود تأئید گرداند و تو را از پیروانان راستین سرور کائنات و خوبان (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل‌بیتش علیهم السلام) گرداند. بدان اینکه یوحنا رحمه الله در جزیره اطموس زندگی می‌کرد که آن جزیره در طول جغرافیایی چهل و چهار درجه و پانزده دقیقه از طول جغرافیایی جدید و عرض جغرافیایی آن در سی وهشت درجه و پانزده دقیقه از شمال می‌باشد. یو حنا در روز یکشنبه استراحت می‌کرد که یکباره روح القدس به نزد او آمد و یوحنا صدایی را شنید که خطاب به او می‌گفت: همانا من الف و یاء و اول و آخرهستم، پس آن چرا که می‌بینی بنویس و برای راهبان صاحبان کلیساهای هفت گانه مشهور که منظور من کلیسا افس و سمرنا و بیرغابوس و شاتیرا و ساردیس و فلادلفیا و لاذقیا می‌باشند. پس یوحنا در آن وقت در رویا هفت گلدسته(مناره) از طلا که در وسط یک انسان شبیه تمثال حضرت عیسی علیه السلام بود دید که در دستش هفت ستاره درخشان و در دهانش شمشیری بود. پس آن شخص گفت: همانا من همان کسی هستم که زنده بود و بودم و همینک برای ابد زنده هستم. و همانا در نزدم کلیدهای جهنم می‌باشد پس آن چرا که دیدی برای هفت کلیسا مشهور بنویس آن چرا که دیدی و آن چرا که بود و آن چرا اتفاق خواهد افتاد. منظورم در مورد راز و سرهفت ستاره درخشان که در دستم وهفت مناره که دیدی همانا آن هفت ستاره، فرشتگان کلیساها و منارها روح و جان کلیساها می‌باشد. پس برای پاپ بزرگ کلیسا افس بنویس آن چرا که صاحب هفت ستاره که

بین هفت مناره راه می‌رود، همانا من تمام حال و احوال و رفتارهایت در مورد امتحان کردن پیامبران دروغین تو را دیدم و همانا توهمان گونه که هستی نیستی پس به یاد سقوط و انحطاط خودت باش و نابودی و پایین آمدن مناره خودت از سینه ات باش هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیساءها می‌گوید: همانا من پیروزمند (مظفر) را از درخت حیات بهشت خداوند اطعام خواهم کرد. و برای پاپ کلیساء سمیرنا بنویس آن چرا که اول و آخر مرده بود، زنده شد، همانا من اعمال و رفتارهای تو و خواسته تو را دانستم پس آن چرا که بر تو حلال است مترس که همانا ابلیس لعین ده روز بر شما مسلط خواهد شد پس شکیبا باش که همانا من جوهر و اکلیل حیات را به تو خواهم داد. هر که گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیساها می‌گوید: همانا پیروزمند (مظفر)مرگ دوم به او ضرر نمی‌رساند. و به پاپ بزرگ صاحب کلیسا غاموس بنویس این آن چرا است که صاحب شمشیر بران می‌گوید: همانا من دانستم که تو مرا انکار نمی‌کنی در صورتی در جایگاه و قرارگاه شیطان قرار داری ولیکن بعضی از اقوام تو به بدعت بعلم بن باعورا چنگ زده و بعضی به بدعت نیقولانین نیزمی باشند. پس تو توبه کن و اگر توبه نکنی با شمشیرهای که در دهانم است با تو جنگ وستیز خواهم کرد. هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیساها می‌گوید: همانا من پیروزمند (مظفر) را از نعمت فراوان پنهان (من المکنون) اطعام خواهم کرد و سنگ سفید به او عطا می‌دهم که درآن نام نجات یافتگان نوشته شده است که هر کس آنرا بفهمد به آن نائل شود. و برای صاحب کلیسا تیاتیرا بنویس این است آن چرا که می‌گوید: که چشمایش مانند آتش و پاهایش مانند مس گداخته شده، همانا من از حس ایمان تو با خبر شده‌ام به جز اینکه تو قبول کردی زنی به نام زابیل المتنبه که قوم را گمراه و به زناکاری و خوردن قربانی بتها ترغیب کند و همانا من آنها و فرزندانش را خواهم کشت و در آن وقت اصحاب کلیساها خواهند دانست که من هستم و سنگ ریزها را می‌شمارم و برحسب اعمال شما پاداش و مجازات می‌کنم وهر که به شریعت من چنگ بزند هیچ سنگینی دیگر بر دوش او نخواهم گذاشت بلکه آن تا روز برگشتم خواهد بود و به پیروزمند که اعمال و شریعتم را حفظ می‌کند و بر تمام امتها بوسیله شمشیر ظفر می‌یابد پاداشی که از پروردگارم گرفته‌ام عطا می‌دهم و به او ستاره صبح خواهم داد پس هر که گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که رو ح کلیساها می‌گوید. و برای پاب الأعظم و صاحب کلیسا ساودیس بنویس این است آن چرا که صاحب هفت روح الهی وهفت ستاره درخشان می‌گوید: همانا اعمال تو را شناخته‌ام و تو بوسیله اسمم زنده هستی به جز اینکه تو خواهی مرد و در آن وقت بیدارخواهی شد پس آن چرا که به تو می‌گویم به دوستانت نیز بگو زیرا اعمال تو در نزد پروردگارت کامل

نشده است. پس آن چرا که شنیدی متذکر باش و توبه کن و الّا مانند دزدی که پاورچین پاورچین می‌آید به نزدتان خواهم آمد و شما را به هلاکت می‌رسانم پس کسانی که به آلودگیها و ناپاکی‌ها آلوده نشده مستحق پوشیدن لباسهای سفید همراه من می‌باشند و همانا پیروزمند لباسهای سفید می‌پوشد و من در پیشگاه خداوند و فرشتگان در مورد او اقرار و اعتراف خواهم کرد پس هرکه گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح کلیساها می‌گوید. و برای صاحب کلیسا فلادلفیا بنویس این است آن چرا که مقدس حقیقی می‌گوید: کلید داوود در دست اوست که باز می‌کند و هیچ کس قادر به بستن آن نیست و قفل می‌کند و هیچ کس قادر به باز کردن آن نیست، همانا ازاعمالت آگاهی پیدا کردم و برای تو در باز کردم و هیچ کس برای محافظتت از سخنانم قادر به بستن آن در نیست. و به راستی که کسانی که می‌گویند: من یهود هستم خوار و ذلیل خواهند شد در حالی که من یهود نیستم. و همانا آنان می‌دانند که من تو را دوستت دارم و تو را در ساعت آزمون محافظت می‌کنم همان‌گونه که تو کلامم را حفظ کردی و همانا من در آمدن سریع السیرمی باشم پس به آن چرا که در نزدم است چنگ بزن تا تاج تو برداشته نشود. زیرا من برای پیروزمند عمودی به تمثال هیکل الهی قرار می‌دهم که از آن بیرون نخواهد آمد و برای آن عمود اسم و نام پروردگارم الهی و شهر پرورگارم الهی اورشلیم جدید خواهد نوشت که آن شهری است که از آسمان از نزد پروردگارم به زمین نازل شد و برای آن پیروزمند اسم جدیدم را خواهم نوشت پس هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیسا می‌گوید. و برای صاحب کلیسا لاذقیا بنویس این است آن چرا که گواهی دهنده امانتدارو امانت دار حقیقی سر سبد آفریده‌های خداوند است همانا من تو را شناختم که طبع تو نه گرم است و نه سرد. ای کاش طبع تو گرم و یا سرد بود همانا تو را دیدم زیرا تو ملایم هستی و تو ادعا می‌کنی بی‌نیاز هستی و هیچ احتیاجی نداری در حالی که به فکر ونیازخودت آگاه نیستی پس برای من طلا ناب بخر تا بی‌نیازشوی و لباس سفید بپوش تا پوشانده شوی و بر چشمان خود سرمه بکش تا ببینی زیرا من هرکه را دوست دارم او را ادب می‌دهم پس توبه کن! زیرا من درنزد درهستم پس هرکه در را بروی من باز می‌کند من وارد می‌شوم و به او کمک و یاری می‌رسانم وهمراهش تلاش می‌کنم. و همانا پیروزمند را در کنار خودم بروی کرسی می‌نشانم همان‌گونه که من پیروز شدم و در کنار (عرش الهی) نشستم پس هرکه گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح کلیسا می‌گوید.

مؤلف کتاب می‌گوید: این چکیده و خلاصه‌ای است از سه فصل که مشتمل بر حجت و دلیلهای هفت گانه و اگرمی خواهی به صورت کامل آنها را بخوانی پس به سفررویا مراجعه کن. اگر آنرا دانستی پس بدان که این رویا بر حسب عقیده مسحیان است که رویایی است که

یوحنا آنرا دیده است که آن مشتمل بر رویدادها و پیش گویی‌هایی است که در مورد مرتفع شدن وصعود کردن حضرت عیسی‌ؑ به آسمان می‌باشد تا بعثت حضرت محمد مصطفی‌ؐ و از رحلت رسول خداؐ تا ظهور امام عصر حضرت مهدی موعودؑ می‌باشد. و از شهادت آن حضرتؑ تا روز قیامت و هیچ شکی در آن نیست که آن مشتمل بر همه آن رویدادها می‌باشد زیرا کلام خداوند متعال می‌باشد ولیکن من به صحت و درستی آن اطمینان ندارم و فکر می‌کنم که تحریف در آن انجام شده است. با همه آن اوصاف امکان استدلال در مورد آن چرا که آنان می‌گویند می‌باشد و از جمله آن آیات شریفه و در اینجا باید در مورد آن چرا که در آن نزاع است برای شناخت بیشتر آن توضیح داده شود. و از الفاظ آن (الا وو رکمن) یعنی مظفر و پیروزمند و آن در اصل به زبان یونانی می‌باشد که به معنای کسی که در جنگ پیروز و پیروزمند می‌باشد. و از آنچه عبارت (الموت الثانیه) مرگ دوم آن این است که در نزد نصرانی‌ها عبارتند از مرگ انسانها در گناهانشان و هلاکت آنان می‌باشد نه غیر از آن و اما در مورد بر انگیختن آنها اعتقاد دارند که مردم در وقتی که حضرت مسیحؑ ظهور کند برانگیخته می‌شوند و ماندگار بودن اهل بهشت دربهشت و اهل جهنم درجهنم خواهند ماند. و آنان در مورد این محبت اعتراض ندارند و این عبارت یعنی مرگ دوم در نزد یهودیان این است که مرگی است که بعد از آن زنده شدن وجود ندارد. و گفته آنان این است: که آنها می‌گویند: همانا مدت مکث و ماندن انسانها بر این حالت زیادتر ازهفت سال باقی نخواهند ماند و آنان می‌گویند: از زمان حضرت آدمؑ تا حضرت موسیؑ دو هزار و سیصد وهفت سال بوده است. و از حضرت موسیؑ تا حضرت مسیحؑ سه هزار و ششصد و سی و دو سال می‌باشد و هرگاه حضرت مسیحؑ برانگیخته شود تمام مردگان بر انگیخته می‌شوند و در آن وقت پادشاهی هزار ساله برای آنان محیا می‌شود و بعد از آن همه آفریده‌ها از روی زمین محو می‌شوند و زمین و آسمان نابود می‌شود و تمام عالم هستی از بین می‌رود گویا هرگز نبوده است. سپس آفریدگار؛ آفریده دیگری می‌آفریند که مترادف این خلقت و یا تغییر دارد. و در آن و آن چرا در آن از نظر فساد جانها و غیره که تمام حکما بر آن عقیده هستند که عدم فساد در آن می‌باشد. زیرا اگر ماده فاسد چیزی قبول کند هرکسی با چیز دیگری خواهد بود که در آن به منزلت ماده که چیزی را قبول می‌کند و به منزلت صورتی است به کار و فعل فاسد می‌باشد. و برای کسی که گوینده فساد باشد و اگر همراه فساد برای فساد باشد و آن عمل برای فاسد کننده می‌باشد و آن برای او باقی نمی‌ماند. و آن کسی که با

انجام دادن فساد فاسد می‌شود غیر از آن کسی که فساد را قبول می‌کند و در این صورت مرتکب می‌شود و آن اینطور نیست زیرا اگرقبول کننده فساد باشد به ناموس اشاره می‌کرد زیرا برای آن تعدیلی نیست و در آن نامی از آنها ذکر نشده است پس هیچ چیزی نیست. و بعضی از آنان گفته‌اند همانا جان و روح پرهیزکاران ابدی خواهد بود و جان و روح اشقیاء نابود می‌شود. و اما در نزد مسلمانان: در نزد اهل سنت: ظاهرا آنان به مرگ دوم اعتراف و اقرار می‌کنند ولی آنها چیزی ذکر نمی‌کنند مگر مرگ اولی. و زندگی دوباره سپس بعد از آن کسانی که ایمان آوردند به سوی بهشت و کسانی که کافر شده‌اند به سوی دوزخ روانه می‌شوند.

و آنان به این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الْأُولى وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ﴾[1] **(هرگز مرگی جزهمان مرگ اول (که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را ازعذاب دوزخ حفظ می‌کند)**، استناد می‌کند.

و اما در نزد شیعیان: هنگامی که حضرت مهدی موعود﷯ ظهور کند و حضرت عیسیﷵ از آسمان به زمین نزول کند و بعد از آن حضرت محمدﷺ و حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین﷩ رجعت می‌کنند که همراه رجعت آنان نیکان و گناه کاران زنده می‌شوند و پادشاهی و سطنت برای آنان استقرار می‌یابد. که به آیات زیادی استدلال می‌کند که یکی از آن آیات قوله خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ﴾[2] **(ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم!)** و علی بن ابراهیم وسهل بن عبدالله نقل کرده‌اند از امام صادقﷵ که می‌فرماید: تفسیر و معنای ﴿يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ﴾ **(روزی که گواهان به پا می‌خیزند)** روز رجعت حضرت محمد مصطفیﷺ می‌باشد و دلیل و شاهد آن این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید: ﴿رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾[3] **(آنرا دو بار میراندی و دو بار زنده کردی)**؛ که بحثی در مورد آن می‌باشد.

و از آن: داستان بعلم بن باعورا فاثوری می‌باشد، فاثور شهری در سواحل رود فرات و گفته می‌شود قبیله‌ای از قبایل اعراب مدین می‌باشد. که در آن زمان پادشاهی به نام بالاق بن صفور

---

۱. سوره مبارکه دخان: آیه شریفه ۵۶

۲. سوره مبارکه غافر: آیه شریف ۵۱

۳. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۱۱

پادشاه موابین بوده است. وقتی که بنی اسرائیل به سواحل رود اردن رسیدند و پادشاه اعمال و کارهای آنان را دید ترسید و بعلم بن باعورا را به نزد خویش خواست تا آنان را نفرین کند بعلم باعورا استخاره گرفت و دید که خداوند متعال او را از چنین کاری باز می‌دارد پس با حکم خداوند متعال مخالفت کرد و به خاطر بزرگی و منزلتی که در نزد پادشاه داشت مغرور شد و برای نفرین کردن بنی اسرائیل روانه شد و در آخر حضرت موسی‌علیه السلام او را در جنگ با مدین به هلاکت رساند.

و از آن: سنگ سفید می‌باشد و آن سنگی است که حضرت عیسی مسیح‌علیه السلام و یا روح قدوس‌علیه السلام آنرا به پیروزمند می‌دهد و پیروزمند همان کسی است که بعد از حضرت مسیح‌علیه السلام خواهد بود و هیچ کسی از نوشته آن آگاهی ندارد مگر آن کسی که آنرا بردارد و این هیچ شباهتی در مذاهب اهل سنت ندارد ومذهب شیعه به این عقیده هستند که همانا حضرت جبرئیل امین‌علیه السلام آن سنگ سفید را به رسول خداصلی الله علیه وآله خواهد داد وسپس حضرت محمدصلی الله علیه وآله آنرا به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام که جانشین او می‌باشد می‌دهد و امام علی‌علیه السلام آنرا به امام حسن‌علیه السلام و امام حسن‌علیه السلام آنرا به امام حسین‌علیه السلام و سپس امام حسین‌علیه السلام به امام بعد از خود می‌دهد و همچنان امام بعد از امام می‌رسد تا اینکه به دست امام مهدی‌علیه السلام می‌رسد و همینک در دست مبارک امام زمان مهدی‌علیه السلام قرار دارد.

و از آن: زابیل المتنبئه است: نام او زابیل دختر أشبان پادشاه زبدانیین و زن باشاه بن اهیچا پادشاه بنی اسرائیل بود. وقتی که باشاه با زابیل ازدواج کرد، زابیل به پرستش بتها روی آورد و بنی اسرائیل را فاسد کرد تا اینکه اکثر بنی اسرائیل به پرستش بتها روی آوردند، همان‌گونه که داستانش را در فصل شانزدهم از آیه سی و یکم از سفر پادشاهان قدیم آورده است.

و از آن: اورشلیم جدید، که کلمه عبارتی از مکه مکرمه با بیان گفته او که از آسمان نازل شده می‌باشد. زیرا اهل اسلام به سوی آن رفتند و خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها﴾[1] **(تا ام‌القری (مکه) و مردم پیرامون آن)**، که مقصود خداوند متعال برای عموم مردم می‌باشد. و می‌گویند: همانا هنگامی که حجر الاسود از آسمان نازل شد و در آن هنگام نزول سنگ از آسمان سفید و درخشان بود و به خاطر گناهان بنی آدم سیاه و تیره شد و شیخ الترمذی آنرا نقل کرده و تصحیح نموده است. و عقیده مذهب شیعه نیزهمانند آنان می‌باشد و گفته او در مورد اورشلیم جدید که از آسمان به زمین آمده کنایه‌ای از مکه مکرمه و معظمه می‌باشد و این به خاطر اقامه ظرف مقام مظرف می‌باشد. و آن در جزیره عرب نزدیک ساحل

---

۱. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۷

دریای سرخ درطول جغرافیایی چهل و پنج درجه از طول جدید وعرض بیست و دو درجه از شمال می‌باشد. و اما گفته او بنویس برای صاحب کلیسای افیس، که آن شهری است درعرض جغرافیایی سی و هفت درجه از شمال و طول جغرافیای چهل و پنج درجه و پانزده درجه از طول جغرافیایی جدید می‌باشد. و مراد از ستارگان فرشتگان موکول بر کلیساها یعنی برای هر کلیسا فرشته‌ای است و مناره جان کلیسا می‌باشد. و گفته او امتحان و آزمودن پیامبران درغین اشاره‌ای است بر اینکه مدتی در زمانش پیامبران دروغین ظاهر شده اند.

و گفته او: اما تو آن طور که هستی نیستی، به این معنا که اهل افیس در دینشان استقامت ندارند.

و اما گفته او: و اگر چنین نکنی مناره تو را پایین می‌آورم به این معنا که سرزمین و شهر تو را ویران کرده و قومت متفرق خواهند شد.

و اما گفته او: هر که گوش شنوا دارد بشنود آن چرا که روح کلیسا می‌گوید: یعنی واجب است که آنرا بشنوند.

و اما گفته او: آن چرا که روح کلیساءها می‌گوید: تمام نصرانی‌ها به این عقیده هستند که فاعل در اینجا خود حضرت عیسی مسیح‌علیه‌السلام می‌باشد در حالی که او مظهر است که به روح می‌رود پس آنها بحکم قوم با دلیل فاسد پرده پوشیدند وحق آن است که فاعل خود روح می‌باشد.

و اما در مورد گفته‌اش: همانا من مظفر را از درخت حیات اطعام می‌کنم) این است که مسیحیان بر این عقیده هستند که مراد از مظفر کسی است که بر شیطان غلبه و ظفر یابد و آن شخص مطلقاً از اهل کلیساها می‌باشد و هیچ کسی غیر از داخل کلیسا چنین نخواهد بود وحق آن است که مراد از مظفر وجود مبارک و مقدس خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد. زیرا بحث دوم غیر از بحث اول است و هیچ کس بعد از حضرت عیسی‌علیه‌السلام نیامد که آن امر مهم را انجام داده باشد مگر اینکه آن مطلقاً به حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره کرده است و منظور از آزمون پیامبران دروغین این است که پیامبران حقیقی و راستگو غیر از دروغین خواهند آمد و این دال بر فضیلت و کرامت آن می‌باشد.

و در آن آمده: همانا تو درغگویان را درغگو شمردی باید به تصدیق راستگویان چنگ بزنی.

و در مورد گفته او: تو آن گونه که هستی نیستی و یا در مورد تصدیق راستگویان همان‌گونه که در دروغ شمردن دورغگویان آماده نیستی، پس ازسقوط خودت برحذرباش و او را از پایین آمدن حضرت آدم‌علیه‌السلام برحذرمی دارد و یا اینکه به یاد داشته باش سقوط حضرت آدم‌علیه‌السلام و هنگامی که از فرمان خداوند سرپیچی کرد و از درخت علم و دانای خورد عملش

پایین آمد و یا منصوب به پایین آمدن درجه اعتبار و یا سقوط خود برحذرباش و از آن چرا که انجام داده‌ای توبه کن و آن در مورد تکذیب راستگویان و اگر اینکار را نکنی به نزد تو خواهم آمد و مناره خودت را نابود می‌کنم سپس بعد از آن برگشت و گفت: هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود ..و این از تأکید آشکارمی باشد و این هفتمین کلیسا می‌باشد که بعد از آشکار شدنش آنرا نابود کرد و تو را به تصدیق راستگویان وحق کامل می‌کند.

و دوم: گفته او که می‌گوید: برای صاحب کلیسا سمریتا که آن شهری است درعرض جغرافیای سی و هفت درجه و طول چهل و پنج درجه جغرافیای جدید می‌باشد.

و گفته او: آن چرا که اول و آخر و کسی که مرده وهمینک زنده است. مسیحیان به این عقیده دارند که مسیح‌ عليه السلام پروردگار و خداوند می‌باشد و آنها به این استناد کرده‌اند که او گفته من اول و آخر هستم و این دلیل به خدایی و پروردگاری او می‌باشد و این دو ازصفات خداوند عزوجل می‌باشد. و نیز او می‌گوید: کسی که مرده بود و زنده شده است آن اضافه برمرگ و زنده بودن آشکار می‌باشد. و حق آن است که بررسی شود زیرا اگر مراد به اول قدیم و مراد از آخر جدید باشد این دو کلمه باهم مقارن و جمع نمی‌شوند زیرا این دو کلمه متبیان می‌باشند. زیرا قدیم اگر قدیم به ذات باشد که در این صورت نباید هیچ کس غیر از او باشد همانند کواجب الوجود حضرت حق خداوند متعال می‌باشد. و همانا حضرت عیسی‌ عليه السلام در زمان پادشاهی هیردوس و از مادرش حضرت مریم‌ عليها السلام به دنیا آمده است و او قدیم به ذات نیست و اگر به زمان باشد پس کسی که در زمان قدیم باشد اول نیست و همانا حضرت عیسی‌ عليه السلام در زمان متأخر به دنیا آمده و نه زمان قدیم.

و اگر در مورد قدیم در رتبه و مقام آن حضرت‌ عليه السلام است نزدیکتر از صاحب کلیسا سمیرنا مقدمتر و نزدیکتر است و من به آن اعتماد دارم و نظر اکثر اهل تحقیق و پژوهش چنین می‌باشد. ولیکن آنها از آخر متأخر مقام باشد و آن محال و نشدنی است زیرا هیچ گاه کسی مقام و منزلت قدیمی و اول دارا باشد و در همان وقت مقامش نزول کند دریک شخص جمع نمی‌شود. و اگر مقصودآنها از اول و آخر که این دو صفات از صفات خداوند متعال است پس ادعای آنان با این گفته‌اش باطل می‌شود. که او می‌گوید: همانا من همان کسی هستم که مرده شد و همینک زنده شده‌ام. زیرا مرگ از حدث می‌باشد و همانا واجب الوجود خداوند یکتا و بی‌همتا خالق و آفریدگار حدث می‌باشد. و اما اضافه به مرگ زنده بودن جان محمول بر عرف عام مردم است و اگر شخصی از اهل لغت نقل نکرده (قتل الله اوموت الله) خداوند فلانی را کشت، خداوند فلانی را میراند. بلکه مطرود شده در نزد آنها کسی است که مرده وسپس زنده شده است وچنگ زدن به

این گفتار چیزی نیست مگر اینکه مانند شخص بیماری است که روی تیغ شمشیر بر روی چاه ایستاده باشد. و اما گفته او همانا من از اعمال تو آگاه هستم پس شکیبا باش که من به تو جوهر جاودانی خواهم داد اشاره بر کثرت شبهات آنها می‌باشد که در سالیانهای درازی بر آنها عرضه شده است. و تفسیر از یک روز به پنجاه سال از نظر حدوث اصل سیر می‌کند.

و گفته او که می‌گوید: همانا روز در نزد پروردگارت هزار سال می‌باشد با نظر قدم الواجب و کسی که در دره سیرمی کند و به پرستش بتها انحراف نکند به او جوهرحیات ماندگاری می‌خوارانم و همانا منتهی شکیبایی میسر نمی‌گردد مگر بوسیله بلوغ و کامل بودن انسانیت خواهد بود. و آن جوهرو اکلیل حیایت کنایه‌ای از وجود مبارک و مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و گفته او: گوش فرا کن! بر کوچکی خودش اعتراف کرده زیرا کسی که بعد از او می‌آید درغایت کلام و بزرگی و فصاحت خواهد بود.

و گفته او: مرگ دوم به مظفر ضرر نمی‌رساند: این است که مقصود او از مظفر وجود مبارک و مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد که در مورد مرگ دوم ذکر شد.

و سوم برای صاحب کلیسای برغاموس. برغاموس شهری است درعرض جغرافیایی سی و نه درجه و بیست دقیقه از شمال و طول چهل و پنج درجه از طول جدید می‌باشد.

و گفته او: این است همان چیزی است که صاحب شمشیر بران می‌گوید همانا من از اعمالت آگاه شدم. اشاره‌ای است به نیک بودن اعتقادشان و عدم انحراف آنان از دین و آیین درسالهای اول شبهات می‌باشد مگر بعضی از آنها که از علم ریاضیات و طلسم و غیره استفاده می‌کردند همانند بعلم بن باعوراه که از آن کارمنع شد. و بعضی از آنان (**النیقو ذی مسیین**) وآن اضافه بر (نیقوذمس) و او (**شماس دهری**) می‌باشد و حضرت عیسی علیه السلام مردم را از پیروی آن مذاهب ذاله منع کرده است و همانا آن مذاهب در فصل سوم از آیه دوم از رویا یوحنا ذکر نکرده‌اند و آن مذاهب از مقدسات مسیحیان به شمار می‌آید. سپس گفت: همانا من این دو امر را ترک کردم و در راهنمایی و ارشاد مردم قدم گذاشتم که من به تو امر کرده‌ام که به راه و روش آن حرکت کنی و اگرچنین نکنی به نزد تو خواهم آمد و با شمشیری که در دهانم است با تو جنگ خواهم کرد.

بعضی از نصرانی‌ها گفتند: در اینجا مقصود او از شمشیری که در دهانش است سیف الله می‌باشد پس با این تفاسیر مراد از شمشیری که در دهانش است وجود مبارک و مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد که ایشان سیف الله می‌باشد که به وسیله

او برمشرکان ویهودیان و نصرانیها جنگ کرد، سپس گفت: هرکه گوش شنوا دارد ...که آن تشویق کردن ومتمایل شدن به آن می‌باشد و در مورد آن بحث و شبهات زیادی است همچون که در پیش آن را ذکر کرده ایم.

و گفته او: همانا من پیروزمند را از (من مکنون) نعمت فراوان پنهان اطعام خواهم کرد، مقصود او از پیروزمند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد و نعمت فراون پنهان (**من المکنون**) علم نبوت می‌باشد و (من) همان چیزی است که بالای درختانی که در روی تپه‌های بنی اسرائیل در روستایی به نام (فار) می‌آمد.

و در مورد گفته‌اش که من سنگ سفیدی به او خواهم داد، نصرانی‌ها در مورد تأویل آن اختلاف پیدا کرده‌اند و اکثر آنها به این عقیده هستند که این از رویا نیست. و آن چرا که در ابتدا بحث کرد، گفته که این کنایه‌ای از بزرگی و برتری او بر آنان از لحاظ پاداش می‌باشد. زیرا لذت را به سنگ تشبیه کرد امری است که برگشتی ندارد وحق آن است که شیعیان به سوی آن رفته‌اند که در مقدمه در مورد آن بحث کردیم و بنابر قول بعضی از اهل پژوهش این است که آن سنگ مورد نظر، سنگی است که حضرت آدم علیه السلام بوسیله آن از آسمان به زمین نازل شد وآن سنگ دست به دست از پیامبر به پیامبر دیگر داده شد تا اینکه به دست حضرت عیسی علیه السلام رسید وسپس از حضرت عیسی علیه السلام به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید و شکی در آن نیست که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آن سنگ را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داده است و یا به حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه خواهد داد و هیچ تعبیر و تأویل دیگری ندارد. و همانا دانشمندان و علماء عامه به رجعت اعتراف نکرده‌اند و همانا موضوع رجعت از خصائص و اعتقادهای مذهب امامیه شیعیان می‌باشند. و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سنگ مورد نظر را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داده است و این چیزی است که مذهبشان آنرا تأئید می‌کند.

چهارم: گفته او: برای صاحب کلیساء تاتیر، بنویس... تاتیر شهری است درعرض جغرافیایی هشتاد و سه درجه و چهل و پنج درجه از شمال و به طول جغرافیایی چهل و پنج درجه و بیست دقیقه از طول جغرافیایی جدید قرار دارد.

و گفته او: که چشمانش مانند آتش است، اشاره به غضب و خشم اوست.

و گفته او: پاهایش مانند مس گداخته شده می‌باشد، اشاره‌ای است به استقامت و استواری او در کارهایش می‌باشد.

و گفته او: همانا من در اعمال نگریستم، مقصود ایمان نیک اوست. که درمدت زمانی خوب

بود پس از آن آنرا خراب کرد ه و به یزابیل (زن زنا کار) اجازه داد که در کلیسا بیاید و زنا کاری و غیره را در کلیسا ترویج کند. و همانا زن زناکار به نام زابیل در آن زمان نبوده است ولیکن آن زن کنایه‌ای بود از یزابیل ذکر شده درمقدمه گفتارمی باشد و آن هنگامی بود که در پرستش بتها و قربانی کردن برای بتها از او پیروی کردند. که اگر آنان از این کارشان دست بر ندارند و توبه نکنند من به نزد آنان خواهم آمد و آنها را بر حسب اعمالشان مجازات و به هلاکت می‌رسانم و به آنها پاداش می‌دهد و آن در زمان رجعتش همراه حضرت مهدی موعود﷼ می‌باشد. و اگر این طور نبود هیچ معنا و مفهومی برای برگشت دوباره او برای مجازات آنها وجود ندارد.

و گفته او: هر که به آیین و شریعتم چنگ زند بر او چیز دیگری واگذار نمی‌کنم، از بحث در برهان سیزدهم از گفتار دوم از تبصره سوم: مقصود از این گفتار این است که آنها را از پیروی کردن از آیین و شریعت دیگر مکلف نمی‌کند و فایده مشروط از وقوع شرط می‌کند ولیکن در هنگام برگشتن آیین دیگری برای آنان مکلف می‌کند.

و گفتار او: مظفرهمان کسی است که اعمال مرا حفظ می‌کند. در بعضی از ترجمه‌ها (کلام) درهرصورت چه از نظر حفظ عمل و یا کلام آن یکی می‌باشد و آن مطلق اوامرش است. پس آنها را بوسیله شمشیر آهنین هدایت می‌کند. و همانا رسول خداﷺ مردم را بوسیله ذولفقار هدایت نمود و مشرکان و کفار را مانند خاکستر سفال، نیست و نابود کرد.

و گفته او: همان‌گونه که.. گرفته: و به او خواهم داد همچون که به من عطا داده برحسب درجه نبوت به او خواهم داد و برحسب نبوت وسلطنت به او ستاره صبح را می‌دهم و مقصود از ستاره صبح حضرت مهدی موعود﷼ می‌باشد که آن بزرگوار در روز اول از ماه اول و از دهه اول و از سده او از هفت هزار اول به دنیا آمد. سپس گفت: هرکه گوش شنوا دارد... مقصود او یعنی پیروی کردن از حقیقتش هنگامی که مبعوث شد و نورانی شدن به نور درخشان ستاره صبح می‌باشد که خداوند متعال مرا و شما را از کسانی قرار دهد که از نور ستاره صبح هدایت گرداند.

پنجم: گفته او: برای صاحب کلیسا ساردیس بنویس، سادریس شهری است درعرض جغرافیایی سی هفت درجه و پنجاه دقیقه از شمال و به طول جغرافیایی چهل و پنج درجه و پنجاه درجه از طول جغرافیایی جدید می‌باشد.

گفته او که می‌گوید: این همان کسی است که صاحب هفت روح هفت کلیسا می‌باشد.

هفت روح کلیسا روح مناره‌ها می‌باشد در ابتدا نیز در مورد هفت ستاره که در وسط هفت مناره راه می‌رفتند ذکر کرده‌ایم.

و اما گفته او: همانا من از کارهای نیکو خودت مطلع شده‌ام و تو زنده راه می‌روی در

حالای که مرده‌ای بیش نیستی و یا به عبارت دیگرعمل توهیچ سودی ندارد. وسپس آنها را هراسان و ترسان کرد تا از رسول خداﷺ پیروی کنند همان‌گونه که او گفته هرکه از آن سرپیچی نکند یعنی سرپیچی از فرمان رسول خداﷺ نکند همراه با او لباسهای سفید و درخشان خواهند پوشید و به عبارت دیگر همراه او در زیر سایه پر مهر وگسترده ستاره صبح یعنی حضرت مهدی موعودؑ قرار خواهند گرفت. وسپس گفت: همانا پیروزمند لباس سفید و درخشان خواهد پوشید و یا زیر پرچم ستاره صبح یعنی امام زمانؑ قرار خواهد گرفت. و این همان چیزی است که شیعیان در مورد باب رجعت اعتقاد دارند و همانا آنان بر این عقیده هستند هنگامی که حضرت مهدی موعودؑ ظهورکند رسول خداﷺ و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ و فاطمه زهراؑ و حسن و حسینؑ با اجسام و جسدهای پاک و مطهر و مقدس خود رجعت خواهند کرد.

و گفته او: هرگز اسمش را پاک نمی‌کنم! برای ترغیب و تشویق دوباره آنان از پیروی از شریعتش می‌باشد وهمان گونه که او گفته در پیشگاه خداوند متعال و درمقابل فرشتگان فضل و برتری آنان را آشکار می‌کند و به عبارت دیگر که آنان کسانی هستند که از من پیروی کردند و از دستوراتم فرمانبرداری کردند سپس بعد از آن آنها را تشویق و تأئید و تخصیص خواستار بود. وسپس گفت: هرکه دارای گوش شنوا است... مقصود او از این کار در اینجا گوش فرار دادن به روح الله یعنی حضرت مسیحؑ می‌باشد. و هیچ شکی در آن نیست وعده او را گوش کنید زیرا شما از آن پرسیده خواهید شد.

ششم: گفته او: بنویس برای صاحب کلیسای فلادلفیا! فلادلفیا شهری است درعرض جغرافیای سی و هشت درجه و بیست دقیقه از شمال وطول جغرافیایی چهل وشش درجه و بیست دقیقه طول جغرافیای جدید قرار دارد. و دراینجا گفته این است آن چرا که مقدس حقیقی می‌گوید مقصود او مقدس حقیقی در درجه نبوت بود زیرا پادشاهی پادشاه غیر حقیقی بوده است و یا ازمملکتش زاید است. و همچنین به معنای دیگر نیز اشاره دارد که به عدم احتیاج امت یکی از پیامبران به نجات دهنده دیگری می‌باشد و مراد از کلید، اقتدار حقیقی می‌باشد و همان‌گونه که گفته من..الفاضی و المغنی، پس فتوا داده به اطلاق و اطلق و امنی بالحبس و احبس می‌باشد واین دوصفت باهم دریک شخص جمع نمی‌شوند وبرای او آشکارکرد که او از اعمالش باخبر است.

و گفته او: برای او دری می‌گشایم که هرگز بسته نمی‌شود که درغگویان و یاوه گویان در برابر او خوار و ذلیل خواهند شد. و با به عبارت دیگر کسانی که تورات حضرت موسیؑ

چنگ نزدند و به خاطرهمین یونانی‌ها و رومی‌ها بر آنان یعنی بنی اسرائیل مسلط شدند و آنان را مانند پادشاهان سرسخت برعلیه آنان مسلط شدند. و برای او ساعت آزمون برای او حفظ و نگهداری می‌کند و یا به عبارت دیگرهنگام آشکار شدن دجال‌لعنةالله کسی او را برحذر داشت همان‌گونه که به او می‌گوید: پس آن چرا که در نزدت است چنگ بزن تا تاج پادشاهی تو برداشته نشود اشاره‌ای است به این که نصرانی‌های مشرک اگر به سرور و سالار لشکریان اعتراف نکند باید جزیه پرداخت کنند. سپس حرفهای خود را تأکید کرد و گفت: همانا من مظفر را در عمود و هیکل الهی قرارمی دهم یعنی در کعبه مکرمه که خداوند متعال آنرا مشرف گرداند و شهر پروردگارم اورشلیم جدید، که مکه مکرمه می‌باشد. که خداوند متعال شرف و منزلت و بزرگی آنرا افزود و مراد از نزول آن از آسمان، پایین آمدن حجر الأسود از آسمان می‌باشد. سپس بر تأکید آن افزود و گفت که اسم جدیدم را بر آن نوشته می‌شود یعنی (الفار قلیط) و بعد از آن بار دیگر حرف خود را تأکید نمود و گفت: هرکه گوش شنوا دارد ..یعنی مردم را به وعده و وعید هشدار داده است.

هفتم: و گفته او برای صاحب کلیسا لاذقیاء بنویس: لاذقیا شهری است درعرض جغرافیایی سی درجه و سی دقیقه از شمال و طول جغرافیایی چهل وهفت درجه از طول جغرافیایی جدید قرار دارد.

گفتار او که می‌گوید: همان است که... (غاية) وأمین ترجمه عبرانی آن است ولیکن همان‌گونه که غالب گفتار مفسرین در مورد آن بحث و جدل دارند و ما به صورت نمودار اشاره به نفوذ کلام داریم و خود را شاهد و گواه امین توصیف کرد. و توضیح و بیان آن این است که او غیر از شاهد و گواه برای رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نبوده است و سپس شاهد و گواه امت خود را وصف نموده تا خود را ازخیانت کاری خارج سازد. و مقصود او از گواه و شهادت را کتمان می‌کند، او شاهد و گواه مجازی نیست که در برابر و پیشگاه قاضی حقیقی بر امر حقیقت گواه خواهد داد. و مقصود او از رأس خليفة الله، اشاره‌ای است بر پیامبر برگزیده حضرت محمد مصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد.

و گفته او: همانا او دانسته که او ولم (فاتر) می‌باشد و(فتور) به او ملحق خواهند شد اشاره‌ای است بر عدم تعصب اهل کلیسا او در مورد مذهب و همراهی آنان با یونانیان می‌باشد. سپس او را به فقر توصیف کرد و به او دستور داد تا طلای ناب برای او بخرد و مقصود از طلای ناب اشاره‌ای است به شریعت برنا و یگانه که خواهد آمد. و مقصود از لباس سفید دوری از راه گمراهی می‌باشد و منظور از چشمان خود را سرمه بکش این است که با چشم‌های خود با دقت زیاد نگاه کردن وبصیرت داشتن می‌باشد و به معنا و تفسیر حرف و

کلام او می‌باشد. تا بی‌نیازحقیقی در دین باشد و به چیزی چنگ بزنند که از بین نمی‌رود و حقایق را همان‌گونه که هست بنگرد.

و گفتاراو، هر که او را دوست دارم را تربیت می‌کنم و آن به خاطر لطف کردن با اصحاب کلیساها می‌باشد سپس به او دستور داد تا توبه کند بعد از اینکه به او ادب داد تهدید کرد و به او گفت: که به سرعت به نزد تو خواهم آمد و همانا من نزدیک شما هستم.

وسپس به او گفت: و همانا من مظفر را در کنارخود روی تخت خودم می‌نشانم و آن تأکید به رجعت رسول خداﷺ در زمان ظهور حضرت مهدی موعودعجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد و تأئیدی برای کسانی که به رجعت ایمان دارند. سپس گفت: هرکه گوش شنوا دارد پس بشنود آن چرا که روح کلیسا می‌گوید: و در اینجا به پاداش دادن ترغیب و تشویق می‌کند و ازعاقبت کار ومجازات هشدار و اندرزمی دهد و به سید و سالار لشکریان اشاره می‌کند که هرکه حاجتی دارد پس باید به آن چنگ بزند و خود را آماده ملحق شدن به حزب و لشکر ستاره صبح می‌کند، خداوند متعال ما و شما را از کسانی قرار دهد که به لقاء آن بزرگ مرد هستی برساند و راه و روش نیکان و صالحان و اولیاء خداوند به ما ارزانی دهد.

مژده دوم:

و درآن کتاب در برهان سوم همان‌گونه که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده ام، سید و سالار لشکریان؛مردم را در یک مهمانی خیلی بزرگ دراین کوه دعوت

خواهد نمود و به آنها نوشیدنی و غذای گوارا و غیره می‌دهد. مؤلف می‌گوید: همانا یهودیان و مسحیان در مورد تفسیر و تأویل این نص اختلاف پیدا کرده اند. یهودیان می‌گویند: مراد و مقصود از سید و سالار لشکریان (مسیح المزمع بالاتیان) می‌باشد. ولی مسیحیان می‌گویند: چنین نیست بلکه او حضرت عیسی مسیحعليه السلام می‌باشد زیرا او آب را به صورت نوشیدنی خوشمزه تبدیل نموده است همان‌گونه که در فصل دوم در آیه اول از یوحنا آمده است. و همانا گفته‌های آنها چیزی را اثبات نمی‌کند زیرا صاحب و سید و سالار لشکریان حضرت عیسی بن مریمعليه السلام نیست زیرا ایشان لشکری برای خود نداشت و مهمانی و ضیافتی که در اینجا ذکر شده باشد همگانی باشد و تمام مردم و یا نصف مردم و یا حدقل باید از سر تا سر جهان هستی از مردمان هر گروه یک نفر به عنوان نماینده در آن مهمانی بزرگ شرکت کند و ضیافت بزرگ جز جشن عروسی نیست و بر آن صدق نمی‌شود و مقصود از صاحب وسید و سالار لشکریان کسی نیست جز حضرت مهدی موعودعجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد که باآن نص وتأکید می‌شود. و اگر بپرسی که چرا

صاحب و سید و سالار لشکریان رسول خداﷺ نیست؟ زیرا تو او را صاحب لشکریان معرفی کرده ای؟ در جواب تو خواهم گفت: من با تصریح و تحقیق به تو می‌گویم: همانا رسول خداﷺ به اورشلیم نرفته است مگر دریک شب و برای تو ذکر کرده‌ام که پیروانان حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه به سوی اورشلیم می‌روند و آن شهر بزرگ را آباد می‌کند و آیین و دین و غیره را درآنجا تبلیغ می‌کند و برای اطلاع بیشتر به آن چرا که از پیش ذکر کردیم مراجه کنید.

مژده چهارم:

مخفی نماند که مناسبت دارد که بشارت هفتم را قبل از بشارت چهارم ذکر کنم در همان کتاب(برهان السباطیه) دربرهان پنجم در فصل بیست و یکم درآیه دهم از کتاب روپاء از کتب عصر جدید که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام که در آنجا که می‌گوید: روح مرا بر فراز کوهی بسیار بلند و عظیم برد و به من شهر بزرگ اورشلیم مقدس را نشان داد که آن همان شهری است که از آسمان از نزد خداوند به زمین پایین آمد که در آن مجد خداوند وجود دارد. و روشنایی آن شهر مانند احجار کریمه همانند سنگ یشم و بلور می‌باشد. که برای آن شهر دیوارهای بلند قامت و عظیم بوده و دوازده دروازه بزرگ دارد که برهر دروازه از آن فرشته‌ای قرار داشت و بر روی هریک از آن دوازده دروازه نام یکی از اسباط بنی اسرائیل نوشته شده بود. مؤلف می‌گوید: برای این رویا هیچ تأویل و تفسیری به صورت نص و تأکید نیست مگر اینکه آن شهر بزرگ دلبر مکه مکرمه می‌باشد که خداوند متعال به آن بزرگی و شرف داده است. و مقصود از (مجد الله) بعثت حضرت محمد مصطفیﷺ می‌باشد. ومقصود از نوری که در آن است: حجرالأسود است و تشبیه آن به یشم و بلور، اشاره است به روایات صحیح وارد شده است که حجرالأسود هنگام نزول از آسمان همراه با حضرت آدمعليه السلام سفید و درخشان بوده است. ومقصود از دیوارهای بلند: صاحب لشکریان می‌باشد.

ومقصود از دوازده در: یازده تن از فرزندان و پسرعمویش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام می‌باشد. که آنان به ترتیب عبارتند از: حضرت علیعليه السلام، حضرت حسنعليه السلام و حضرت حسینعليه السلام وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفربن محمد و موسی بن جعفر وعلی بن موسی و محمد بن علی وعلی بن محمد و حسن بن علیعليهم السلام و قائم آل‌محمدﷺ حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشند.

و گفته او بر هر دری فرشته‌ای است: دال بر بزرگی و رفعت و شأن و مقام و منزلت رسول

خداصلى‌الله‌عليه‌وآله بر سایر پیامبرانعليهم‌السلام می‌باشد. و اسباط دوازده گانه عبارتند از: فرزندان حضرت یعقوبعليه‌السلام می‌باشد که آنان عبارتند از: روبین، شمعون، لاوی؛ یهودا؛ اسحر؛ زابلول؛ بنیامین؛ دان؛ نفتالی، یاد، عاشر و حضرت یوسفعليه‌السلام می‌باشند. و مصداق آن این حدیث شریف نبویصلى‌الله‌عليه‌وآله که فرمود: خداوند متعال در شب معراج به من فرمود: «**لولاک لما خلقت الافلاک**» (**اگر به خاطر تو نبود هرگز افلاک را نمی‌آفریدم**).

مژده پنجم:

در برهان سوم؛ آن چرا که در فصل بیست و یکم آمده است و نیز در آیه چهاردهم از کتاب رویا آن چرا که به زبان عربی ترجمه کرده‌ام که درآن آمده است و دیوارهای شهر دارای دوازده ستون می‌باشد و بر آنها نام رسل حمل که دوازده نفر می‌باشند.می گویم: این تأئید برای قبل از آن به صورت صریح و دوازده ستونی که ذکر کرده هیچ کس نیست مگر دوازده امام معصومعليهم‌السلام می‌باشند. و رسل حمل دوازده نفرند و آنان دوازده نفر ازحواریون حضرت عیسیعليه‌السلام می‌باشند که نام آنها عبارتند از: شمعون و پطروس و اندریاس ویعقوب ویوحنا و فلیبوس و برتولو و ملئوس و توما و متی ویعقوب و لباؤس و شمعون القانی و برلوص علی رانی و یهودا که خودش را حلق آویز کرد و بلوص جایگاه او را گرفت و درآن اشاره‌ای است برای نجات تمام مذهبهای عیسوی به سوی شریعت محمد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد.

مژده ششم:

در برهان هفتم که در فصل بیست و یکم رویا از کتب عصرجدید آماده که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام که درآن چنین آمده است: و داوازده دُر ازمروارید می‌باشند که هر دُر از آنها از یک مروابد درست شده و خاک آن شهر از طلای ناب مانند شیشه شفاف می‌باشد. می‌گویم: بیان قبل از آن همان‌گونه که در مورد درها وصف نموده است که هر در از آن دوازده در ازمروابد ناب درست شده است اشاره‌ای است به آن چرا که شیعیان بر آن اعتقاد وعقیده دارند که امامان، معصوم و داری عصمت می‌باشند زیرا مروارید کروی و گرد می‌باشد و هیچ شکی در آن نیست که شکل دایره از بین بردن آن ممکن است زیرا با اجسام مباشرت می‌کند مگر در نقطه و مرکز دایره خود همان‌گونه که اوقیدوس تصریح کرد. و اصل آن در معصوم وعصمت امام معصومعليه‌السلام می‌باشد. و اما در نزد اهل سنت چنین نیست وآنها براین عقیده هستند که عصمت در اما شرط نیست بلکه عمده آن از انتخاب شدن در نزد مردم

می‌باشد. و اما در نزد مذهب شیعه عصمت امام واجب است زیرا لطف می‌باشد و پاک فاضل از نفوس پایین تر پیروی نمی‌کند زیرا از آن برتری دارد. وعدم عصمت علت عدم فضیلت می‌باشد و آنها در مورد این بحث بسیار طولانی دارند و در اینجا مناسبت ندارد. و گفته او زمین آن شهر از طلای ناب درخشان مانند شیشه شفاف می‌باشد مقصود از آن ملت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. زیرا آنان از اعتقادشان منحرف و ازمذهبشان درسختی‌ها منحرف می‌شوند و اما کسانی که اعتقاد و اعمالشان شفاف باشد وجاهل و نادان می‌باشند و هیچ آگاهی از اصول دینشان ندارند. و مصداق آن این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که می‌فرماید «أنا **مدینة العلم و علی بابها» (همانا من شهر علم و دانایی هستم و علی علیه السلام درب آن است).**

مژده هفتم:

و در برهان چهارم از فصل یازدهم در آیه اول از کتاب شیعیان پیامبر علیه السلام که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام آمده است. و از نسل قیس الاس درختی خارج می‌شود و آن درخت دارای شاخه‌های خواهد بود و روح پروردگارم منظورم روح حکمت و معرفت و روح شورا وعدل وعلم و ترس از خداوند بر آن استقرار می‌یابد و او را صاحب عقل وعلم می‌کند ومستقیماً او را در ترس ازپروردگارش قرارمی دهد و این طور عجایب سیما و دستها به مجرد شنوایی به پایان می‌رسد. سپس تفسیر و تأویل، یهود و نصارا را ذکر کرد و این کلام وارد شده است و گفت: آن کسی که به آن تأکید و نص شده حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد و تصریح آن کلام این است که می‌گوید: «و لا یدن بجر السمع» زیرا مسلمانان در این عقیده هستند که آن بزرگوار علیه السلام به مجرد شنیدن و شنوایی و حاضر حکم نمی‌کند.

بلکه هیچ چیزی ملاحظه نمی‌کردند مگر باطن آن واین صورت حکم برای هیچ پیامبری و هیچ وصی رخ نداده است تا جایی که می‌گوید: همانا مسلمانان در مورد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه اختلاف پیدا کرده اند. دوستان من از اهل سنت درباره آن گفته اند: او (مهدی موعود) پسری از نواده گان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد که اسم او محمد و پدرش عبدالله و اسم مادرش آمنه می‌باشد. ولی اهل شیعه امامی گفته‌اند: بلکه نام آن بزرگوار محمد بن الحسن عسکری علیهما السلام می‌باشد که تولد آن بزرگوار در سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری بود که از کنیزی به نام نرجس خاتون علیها السلام در اختیار امام حسن عسکری علیه السلام بود در سامرا و در زمان معتمد عباسی به دنیا آمد. سپس مدتی بعد در غیبت (غیبت صغرا) به سر برد وبعد از آن آشکار شد وسپس بار دیگر در

غیبت (غیبت کبرا) به سر برد که آن غیبت کبرا می‌باشد و از آن آشکار نمی‌شود مگر اینکه خداوند متعال بخواهد. و همانا گفته‌های امامیون به نص آن نزدیک است و هیچ غرضی از آوردن این دو نظریه (نضریه اهل سنت و نظریه شیعیان) نداشتم جز اینکه شک و تردید از ملت حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با قطع نظراز تعصب در مذهبشان بزدایم. سپس بعد از آن چنین گفته است: اگر آنرا دانستی پس دانسته‌ای و اگر ندانستی پس بدان که من آن چرا که تحقیق کرده‌ام عمر دنیا هفت هزار سال می‌باشد. از خلقت حضرت آدم علیه السلام تا حضرت موسی علیه السلام دو هزار وسیصد و شصت وهفت سال و از میلاد حضرت موسی علیه السلام تا میلاد حضرت عیسی علیه السلام هزار و سیصد و نود و دو سال و از میلاد حضرت عیسی علیه السلام تا میلاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ششصد و سیزده سال و از میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا بعثت چهل سال که جمعاً از خلقت حضرت آدم علیه السلام تا میلاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله چهار هزار و چهارصد وهفتاد و یک سال و باقی مانده آن از بعثت تا ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه هزار و پانصد وهشتاد و هفت سال می‌باشد که از آن مدت هزارو دویست وچهل ویک سال گذشته وسیصد و چهل و شش سال از آن باقی مانده است تا اینکه این مدت به شش هزار سال کامل شود و بعد از آن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند. همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده بود وبنی هاشم هزار سال بر تمام جهانیان سلطنت و حکومت می‌کند إن‌شاء الله و کسانی که ظلم کرده‌اند به زودی خو اهند دانست که بازگشتنشان به کجاست. و اما آن چرا که بعضی از دانشمندان و علماء گفته‌اند فاصله بین حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه هزار سال می‌باشد و برهان ساباطیه بر هیچ دلیل نیست.

مژده هشتم:

در برهان هشتم آن چرا که در فصل بیست و دوم در آیه اول از کتاب رویا که به زبان عربی ترجمه کرده‌ام این است که می‌گوید: به من نهری پرازآب گوارای حیات نشان داد که روشنی آن آب مانند بلور که از کرسی الله (الهی) خارج می‌شود. و در اطراف آن نهر در ساحلش درختان حیات بخش که میوه آن درهرماه دوازده نوع میوه است و برگهای آن درختان شفاء بخش برای امتها می‌باشد. مؤلف می‌گوید: این کنایه‌ای آشکار درحق محمد و آل‌محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد و آن نهر شریعت و آیین مقدس اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و کرسی الله و حمل آسمان است و حمل لقب حضرت عیسی علیه السلام و درخت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده میوه عبارتند از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام می‌باشند که به رای و عقیده شیعیان می‌باشد. و تکرار آن همانند کسی که می‌گوید: من

برادرت زید را دیدم. و برگهای آن درختان سادات فاطمی از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشند که برای عالم هستی شفا بخش می‌باشند کسانی که آتش جهنم بر آنها حرام می‌باشد زیرا جنین بر بزرگان خود مرکب می‌شود پس جزئی از آن وجود دارد که جدا نمی‌شود پس اگر سید را اذیت کنی صاحب لشکریان را اذیت کرده‌ای و بر چنین کاری نهی شده است و در مورد آن بحث زیادی می‌باشد. و می‌توان به این صورت نیز گفت: نهر جان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دو درخت علی و فاطمه علیهما السلام می‌باشند. و دوازده میوه با وارد شدن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به مجموعه آنان دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌شوند و برگها فرزندان آنها می‌باشد. و این مقدار مشتمل برای آن کافی می‌باشد و همانا من آنرا مطابق با مثل قبلی آن تفسیر کرده‌ام در حالی که آنها باید تفسیر می‌کردند و من منع می‌کردم.

مژده نهم:

در برهان یازدهم که در فصل سوم از آیه چهارم از لوقاء و از فصل چهل پنجم در آیه سوم از کتاب شبعیاء آن چرا که من آنرا از زبان عبرانی به زبان عربی برگردانده ام، که می‌گوید: صدایی در صحرا پیچید و آن صدا گفت: خود را برای حرکت در راه پروردگار آماده کنید و خود را برای حرکت به سوی آن محیا کنید زیرا به زودی تمام سرزمینها پر خواهد شد و هر کوه سر به فلاک کشیده متواضع می‌شود و تمام کجی‌ها معتدل و راست می‌شوند و سختی‌ها نرم و آسان می‌شوند و خداوند صاحب هر روح و جان و جسم را آزاد می‌گرداند. می‌گویم: این آشکارترین برهانی است که در مورد شأن و منزلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است. یهودیان ومسیحیان از آن غافل گشته و یاخود را به غفلت انداخته‌اند و آنرا به مسیح خودشان نسبت کرده‌اند و نصرانی‌ها آنرا به خدای آشکارخودشان نسبت می‌دهند. و حق آن است که آن چرا که می‌گویند و عقیده دارند دلالت نمی‌کند. و اما آن به مسیح دلالت می‌کند چیزی نیست مگر وهم می‌باشد.اشیعاء که می‌گوید: از پیروانان من بپرسید و از آنان بپرسید که پروردگارشان چنین گفته است: از اورشلیم بپرسید و به آن بگوئید: همانا خستگی او تمام گشته و اشتباهات و گناهانش بخشیده شده است زیرا به خاطر گناهانش دو برابرعذاب ومجازت از طرف پروردگارش به آن می‌رسد. و صدای گوینده دیگر که صدای در صحرا می‌پیچد و می‌گوید: به سوی راه پروردگار روانه شوید و به خاطر پروردگارتان در صحرا راه مرتفع و بلندی را بپیمائید. زیرا هر پستی مرتفع خواهد شد و هر کوه سر به فلک کشیده وهر قله پایین و پست خواهد شد وهرکجی راست می‌شود وهر سختی آسان می‌گردد و در آن وقت مجد و پیروزی آشکار خواهد شد وهر صاحب روح او را خواهد دید، زیرا خداوند متعال به آن

انطاق فرموده پس فریاد بکش! به او گفتم: چه فریاد بکشم؟! در حالی که تمام جسم‌ها در اختیار (مجد) می‌باشد و چه بسا پادشاهانی هستند که تکبر دارند به خواری وذلت کشیده خواهند شد. زیرا روح پرودگار بالای شر او می‌چرخد و هیچ شکی در آن نیست «و الا شک ان تملاء کلائ فیجف الکلاء و یسقط الزهر» و کلمه خداوند تا ابد خواهد بود.

و از گفتار او این است که می‌گوید: از من بپرسید، از عذاب و دلالت و نشانه آشکار زیرا واجب تعالی به پیامبرش می‌فرماید: از آن چرا که اتفاق خواهد افتاد و آنها را به استقامت و استواری در برابر سختی‌ها در اورشلیم در آخر زمان می‌باشد با خبر کن.

و در گفتارش دو عذاب دارند: اشاره‌ای است که همانا امت اورشلیم (فلسطین) مرتکب گناهانی شده‌اند پس خداوند متعال، آنها را بعد از حضرت عیسی﷿ وقتی که رومیان بر آنها مسط نمودن آنها را خوار و ذلیل گرداند و همچنان آنها چنین بودند تا بعثت رسول خدا محمد مصطفیﷺ و بعد از آن که اعراب برآن تسط یافتن و آن در این روزگار ما تا ظهور امام مهدی موعود﷿ خواهد بود.

بعد از ظهور امام عصر﷿ و هنگامی که ایشان بر اورشلیم تسلط یابد اورشلیم را آباد می‌کند و آن شهر رونق پیدا می‌کند. و بعضی از پژوهشگران ذکر کرده‌اند که حضرت مهدی موعود﷿ به سوی اورشلیم می‌رود و در آنجا نماز می‌گذارد و در آنجا حضرت عیسی﷿ نازل می‌شود و به حضرت مهدی موعود﷿ اقتداء کرده و پشت سرآن بزرگوار نماز می‌گذارد.

و از گفتار او: صدای بلندی سر کشید، تا اینکه می‌گوید انطق به، اشاره است به حضرت یحیی بن زکریاء﷿ می‌باشد که در نزد ساحل رود اردن با این جمله موعظه می‌کرد.

و گفتار او: و به صحرا در نقطه مرتفع بروید، هیچ دلالتی ندارد غیر از راه مستقیم که آن مکه مکرمه اورشلیم جدید البته، زیرا اورشلیم (فلسطین) در صحرا نیست.

و گفتار او: همه دره ها، مقصود او از این گفتارجاهلان می‌باشند که آن جاهلان مانند اهل سواحل می‌باشند. و ارتفاع عبارتی از صعود بر مستوای ایمان می‌باشد ومقصود او از هر کوه سر به فلک کشیده به زیر می‌آید، اشاره‌ای است به پادشاهان ومتکبران فارس و روم می‌باشند که در هنگام ظهور دین حنیف رسول خداﷺ می‌باشد که در آن زمان آنان خوار و ذلیل خواهند شد. و کج معتدل و راست می‌شود اشاره‌ای است به یونانیان و پادشاهان هند می‌باشد که با پذیرفتن دین و شریعت آشکار نبویﷺ و به خاطر انعطاف آنان برای پیروی از دین و ناموس الهی می‌باشد.

و گفتار او که می‌گوید: سختی‌ها نرم و آسان می‌گردد کنایه‌ای ازعرب می‌باشد که آنها سر سخت‌ترین کسانی هستند که در کفر و شرک و دورترین مردم در ایمان به خداوند می‌باشند و این آیه شریفه اشاره به آن دارد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴾[۱] (هرگاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیرعرب) ها نازل می‌کردیم).

و گفتار او مجد الله مشاهده می‌کند، یا به عبارت دیگر حضرت مهدی موعود علیه السلام ویا به استقبال دور بروید. که معنای آن اگر تمام اینها کامل شود رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث می‌شود و بعد از آن زمانی که مهدی موعود علیه السلام ظهور کند.

و اما گفتار او: زیرا (فم الله) بر آن انطاق نمود اشاره‌ای است به واقعیت بستن آن می‌باشد.

و گفتار او: فریاد بکش، به خاطر تأکید و شدت به واقعیت پیوستن آن می‌باشد. بدون هیچ دلیل از مسیح یهود وهم می‌باشد. خداوندا اگر آن کلمه مسیح مقصود آنان حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد و بر آنها واجب است که به نبوت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اعتراف و ایمان بیاورند. و اما اگر دلالت برحضرت عیسی علیه السلام نمی‌شود، زیرا سیاق کلام اشعیا پیامبر علیه السلام که بیانش ذکر شده هیچ احتمالی به آن داده نمی‌شود زیرا درآن جمله‌ای ذکر شده هیچ استدلالی و قرینه‌ای به ضمیر ندارد بلکه آن جمله مستانفه در اول الاصلاح و مضمون الاصلاح بر اجمال همانا در وقوع خبر در زمانش بود که حضرت یحیی علیه السلام به صحراء آمد و در آنجا فریاد کشید وچنین وچنان می‌گوید به هیچ وجوه از الوجوه بر حضرت مسیح علیه السلام دلالت نمی‌کند. ولیکن دلالت بر بعث حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ظهور و قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد. و این همان چیزی می‌باشد که حضرت اشیاء پیامبر علیه السلام به آن ذکر کرده است پس با دقت و توجه کامل در این برهان تأمل داشته باش که در غایة الطافه می‌باشد.

مژده دهم:

در کتاب ادمعة الساکبة نقل از مقتضب از حاجب بن سلیمان ابو موزج السدوی که می‌گوید: با رئیس گروهی از یهویدیان جزیره و غیره که فرستاده گان یهودیان به نزد منصور دوانقی خلیفه عباسی بودند که نامش عمران بن خاقان بود در بیت المقدس ملاقات کردم. و همانا منصور دوانقی با بیان وعملش بر یهودیان برتری یافته بود وآنان نمی‌توانستند آن چرا که نشانه‌های رسول

---

۱. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۱۹۸

خداﷺ و جانشینانشﷺ که در تورات آمده بود انکار و یا آنرا رد کنند. روزی عمران بن خاقان به من گفت: ای ابوموزج! همانا ما در کتاب تورات نام سیزده نفر را می‌بینیم که از جمله آنان حضرت محمد مصطفیﷺ و دوازده نام دیگر از اهل‌بیتشﷺ که آنان اوصیاء و جانشینان او می‌باشند که نام آنان در تورات آمده است و هیچ یک از آنان از بنی تمیم و بنی عدی و بنی امبه و غیره وجود ندارد وگمان می‌کنم آن چرا که شیعیان می‌گویند حقیقت محض می‌باشد. ابوموزج السدوی می‌گوید: به او گفتم: مرا از نام آنان آگاه ساز! به من گفت: تا وقتی که به من عهد و پیمان نبندی و قسم نخوری که به شیعیان این را نگویی به تو خواهم گفت، زیرا آن چرا که در دلم پنهان داشتم آشکار می‌شود ومن نابود می‌شوم. به او گفتم: چرا می‌ترسی در حالی که این قوم (بنی عباس) از بنی هاشم می‌باشند؟ به من گفت: این نامهای که در تورات آمده است از آنان (بنی عباس) نیستند بلکه از فرزندان اول(حضرت علیؑ) می‌باشند و آنان عبارتند از محمد مصطفیﷺ و از ذریه او در روی زمین می‌باشند. ابوموزج السدوی می‌گوید: با اوعهد و پیمان بستم که هرگزچیزی ازابن موضوع به کسی باز گو نکنم. پس یهودی به من گفت: همانا ما در تورات همان‌گونه که من آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام چنین نوشته شده است: همانا از شموعیل فرزند مبارکی به دنیا خواهد آمد که از آن دوازده پسر خواهد بود که ذکرو یاد و آثار وبرکات آنان تا روز قیامت باقی می‌ماند پس خوشا به حال کسانی که آنها را به حقیقت بشناسد.

مژده یازدهم:

در کتاب الاقبال از ابی مفضل در یک روایت طولانی آمده است: همانا دانشمندان و علماء مسیحی نجران صحیفه بزرگ حضرت آدمؑ را آوردند و در مورد حضرت محمدﷺ و بعثت و صفات اهل بیتش و اوصیاء و منازل و منزلت آنان در نزد خداوند متعال را نقل کردند تا اینکه می‌گوید: سپس آن چرا که بر قوم حضرت موسیؑ اتفاق افتاد براین قوم نیزخواهد افتاد.

و در سفر دوم تورات آمده است: خداوند متعال می‌فرماید: همانا من در امتها از نسل حضرت اسماعیلؑ پیامبری را مبعوث خواهم کرد و بر او کتابم (قرآن) را نازل می‌کنم و او را با دین گرانقدر و شریعت مبارک اسلام به تمام آفریده هایم مبعوث خواهم کرد و من او را بوسیله حکمم و فرشتگانم و لشکریانم نصرت و یاری می‌دهم. و ذریه و نسل او از دختر مبارک می‌باشد که من او را از نسل دو پسر گرانقدرش همانند اسماعیل و اسحاقﷺ مبارک می‌گردانم و امتهای زیادی از آنان به وجود می‌آورم و آنها را خیلی زیاد می‌کنم و از آنان دوازده امام معصوم و برگزیده خواهند بود که بوسیله آنان رسالت رسول خدا محمد مصطفیﷺ را کامل

می‌گردانم و پیامبران و رسولان علیهم السلام خودم را به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ختم می‌نمایم پس با دین و شریعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امتش قیامت بر پا خواهد شد یعنی دین و آیین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تا روز قیامت پایدار خواهد بود.

مژده دوازدهم:

و رد آن کتاب نقل از علی بن عیسی در کتاب **کشف الغمة** آمده است، یکی از یهودیان برای من تعریف کرد و من در تورات عربی شده نیز دیدم که راویان نیز آنرا نقل کرده‌اند و آن به این صورت است: که خداوند متعال می‌فرماید: همانا من نماز و عبادت حضرت اسماعیل علیه السلام را قبول کرده‌ام و در آن به او برکت عطاء فرموده ام، و نسلش را بوسیله (ماد ماد) کثرت می‌دهم. معنای (ماد ماد) به زبان عربی یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که اعداد حروف ابجد آن دو اسم (یعنی ماد ماد با محمد یکی می‌باشد و آن) نود و دو حرف می‌باشد. و از نسل او دوازده امام معصوم خارج می‌کنم و به او قوم و امت بسیار خواهم داد و مانند این اوصاف در اکثر کتابهای آسمانی خداوند متعال که به پیامبرانش علیهم السلام نازل فرمود ذکر شده است. و آن به زبان عبری چنین آمده است: لاشموعیل، شمعثخوا..تمام شد.

مژده سیزدهم:

و در آن کتاب نقل از کتاب **اثبات الهداة** از شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه که می‌گوید: همانا خداوند متعال در مورد پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در کتابهای پشین آسمانی مژده و بشارت داده است. که در بعضی از کتب آسمانی که بر پیامبران علیهم السلام نازل شده است که یهودیان آنرا می‌خوانند و آنها را می‌شناسند آمده است: همانا خداوند متعال در مناجاتی که با حضرت ابراهیم علیه السلام داشته بود فرمود: همانا بزرگی وعظمت و برکت در اسماعیل فرزندت علیه السلام به تو داده‌ام و از اسماعیل علیه السلام دوازده بزرگوار و برگزیده قرار می‌دهم و از آنها امتهای بسیار وعظیمی درست می‌کنم.

و نقل از شیخ زین الدین علی بن محمد بن یونس البیاضی درکتاب **صراط المستقیم** در سفر اول از تورات در مورد آمدن فرشته نزد حضرت ابراهیم علیه السلام و قصه حضرت اسماعیل علیه السلام که دوازده بزرگوار از نسلش به دنیا خواهند آمد ذکر شده است.

مژده چهاردهم:

در آن کتاب نقل از کتاب الغیبه: آن گونه که نص شده که در تورات ثابت شد آن چرا که بـر داوزده معصومﷺ دلالت دارد. در سفر اول قصه وحکایت حضرت اسماعیلﷺ بعد از ذکر قصه و حکایت حضرت هاجرﷺ ذکر شده که همـان‌گونـه کـه خداونـد متعـال خطـاب بـه حضـرت ابـراهیمﷺ در مـورد حضـرت هـاجر و فرزنـدانش فرمـود: همانـا دعـای کـه بـرای حضـرت اسماعیلﷺ خواسته‌ای اجابت کرده‌ام و تو را شنیده‌ام و به او برکت عطاء فرموده‌ام و نسـل او را بسیار زیاد و با برکت قرارمی دهم و دوازده برگزیده و بزرگ مرتبه از نسلش به دنیا خواهنـد آمـد که آنان امامان و پیشوایان معصومﷺ همانند امتهای بزرگ قرار می‌دهم. سـپس گفـت: همانـا عبدالکریم بن حسن سمریﷺ به من گفت: همان‌گونـه کـه مـردی از یهـود کـه از بزرگـان و دانشمندان و علماء یهود بود که نامش حسن بن سلیمان می‌باشد که نام امامـان معصـومﷺ را به زبان عبری به من املاء کرد و آنرا برای من ثابت گرداند که درآن چنـین آمـده اسـت: همانـا پیامبری از نسل حضرت اسماعیلﷺ برگزیذه می‌شود که نام حضرت اسـماعیلﷺ در تـورات اشموعیل می‌باشد و نام حضرت محمد مصطفیﷺ می‌فرماید است که ایشان سـید و سـالار و سرور و مولا می‌باشد و دوازده نفر از اهل بیتش که همـه آنـان سـروران و بزرگـان و پیشـوایان معصوم می‌باشند که به آنها اعقتدا می‌شود که نام آن بزرگواران در کتاب تورات چنین مـی‌باشـد: تقو بیث، قیذو؛ دبیرا؛ مغسورا، مسوعا، دوموه، مشبوه، هذار، یثمو، بطور، توقس، قیذموا مـی‌باشـند. و از آن یهودی پرسید: این نامها در کدام سوره از تورات آمـده اسـت؟ جـواب داد: ایـن نامهـا در قصه و حکایت حضرت سلیمانﷺ آمده است وسپس او از آن سوره به عبرانی گفت ومـن آنـرا به زبان عربی تفسیر کردم و آن چنین می‌باشد: از نسل حضرت اسـماعیلﷺ فرزنـدی مبـارک که درود و رحمت بی‌پایان من به او باد به دنیا خواهد آمد که از او دوازده نفر به دنیا خواهـد آمـد که بلند مرتبه و درجه رفیع و مقام و منزلتی بس عظیم خواهنـد داشـت و نـام و آوازه ایـن مـرد مبارک (حضرت محمد مصطفیﷺ بالا می‌رود. راوی می‌گوید: این سخن و تفسیر آن را برای یکی از دانشمندان یهودی به نام موسی بن عمران بن زکریا یهودی خوانده شد پس او گفـت: در آن نیز اسحاق بن ابراهیمﷺ آمده که یهودیان او را یهودی عیسوی می‌خواننـد وماننـد آن .. و سلیمان بن داود نوشجانی مانند آن گفته است و این آخر کلام نعمانی می‌باشد.

مژده پانزدهم:

در آن کتاب نقل شده از مقتضب از سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب آمده است که او می‌گوید: من همراه پدرم در نزد کاهن بزرگ بودم که شنیدم گفت: همانا الائمه امامان از این امت بعد از پیامبرﷺ این امت خواهند بود و تعداد آنان به اندازه برگزیده گان و نقباء بنی اسرائیل (دوازده نفر)می باشند. راوی می‌گوید: درآن وقت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ آمد و کاهن بزرگ گفت: این شخص اولین آنها می‌باشد و یازده نفر دیگر از فرزندانش خواهند بود و سپس آن کاهن نامهای آنان را همچون که در تورات آمده بود به این ترتیب خواند: تقو بیث، قیذو؛ دبیرا؛ مغسورا، مسوعا، دوموه، مشبوه، هذار، یثمو، بطور، توقس، قیذموا می‌باشند. و ابوعامر هشام الدستونی می‌گوید: روزی در شهر حیره با یکی از کاهنان یهودی به نام عثوا بن اوسرا بر خورد کردم که او از دانشمندان و بزرگان یهود به شمار می‌آمد پس آن نامهایی که در تورات آمده بود را برای او خواندم و به او گفتم معنا و تفسیر این نامها چیست؟ به من گفت: این صفتها و لقبها را از کجا می‌شناسی؟ به او گفتم: اینها اسم می‌باشند! به من گفت: اگر اینها اسم بودند در اسمها می‌آمدند ولیکن اینها صفات اقوام و اوصاف به زبان عبری صحیح می‌باشد که آن در تورات ما می‌باشد. و اگر در مورد تفسیر و تأویل این صفات را از غیر از من می‌پرسیدی تفسیری خوبی به تو نخواهند داد و یا خود را به نادانی می‌زنند. و اما کوری به معنای این است که او چیزی در مورد آن نمی‌داند و اما کسی که خود را به نادانی درمی آورد به خاطراین است که نمی‌خواهد دربرابر آیین خودش آیین دیگری برتری یابد در حالی که در مورد آن آگاهی دارد. و همانا در مورد این صفات به تو گفته‌ام به خاطر این است که من از نوادگان حضرت هارون بن عمرانؑ می‌باشم و همانا من به نبوت حضرت محمد مصطفیﷺ ایمان دارم و اسلامم را از دیگران مخفی داشته‌ام وهرگز اسلامم را به دیگران آشکار نمی‌کنم تا هنگام مرگ. راوی می‌گوید: به او گفتم: چرا اسلام و ایمان خود را مخفی می‌داری؟ به من گفت: زیرا در کتابهای اجداد و پدران ما آمده است که همانا آشکار به این پیامبر که نامش حضرت محمد مصطفیﷺ می‌باشد ایمان نمی‌آوریم بلکه به صورت پنهان ایمان داریم تا وقتی که مهدی موعودؑ ظهور کند که آن از نواده گان و فرزندان حضرت محمد مصطفیﷺ می‌باشد. پس هرکه از ما زمان حضرت مهدی موعودؑ را درک کرد به صورت آشکار وعلنی ایمان خواهد آورد. و آخرین نفر به آن صفات نام گذاری شده است. به او گفتم: چه صفاتی؟ گفت: صفت او این است که تمام دین و آیین محمدیﷺ را در سرتا سر جهان هستی آشکار می‌کند و حضرت عیسیؑ در زمانش ظهورمی کند و به دین و آیین او

ایمان می‌آورد و حضرت عیسی علیه السلام یکی از یاران و ملازمان حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه خواهد بود. به او گفتم: آن صفاتهایی که در تورات آمده برایم توضیح بده زیرا من چیزی در مورد آنها نمی‌دانم؟ گفت: البته برای تو توضیح خواهم داد ولی آنرا به غیر از اهلش بازگو نکن إن‌شاءالله.

اما **تقوبیث:** ایشان (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) اولین وصی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و **قیذو:** ایشان(امام حسن مجتبی علیه السلام) دومین وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین سبط و اولین نفر ازعترت اصفیا می‌باشد.

دبیرا: ایشان (حضرت امام حسین علیه السلام) سومین جانشین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دومین نفر ازعترت اصفیاء و سید الشهداء می‌باشد.

مغسورا: ایشان(حضرت امام سجاد علیه السلام) زین العابدین و سرور بندگان خداست (سید العابدین الله) می‌باشد.

مسوعا: ایشان (امام محمد باقر علیه السلام) وارث علوم اولینها و آخرینها است.

دوموه: ایشان (امام جعفر صادق علیه السلام) که ایشان انسان صادق و راستگو که از خداوند ناطق صادق می‌باشد.

مشبوه: ایشان (امام موسی کاظم علیه السلام) ایشان کسی است که در زندانهای ستمکاران زندانی می‌باشد.

هذار: ایشان (امام رضا علیه السلام) ایشان همان کسی است که از وطنش تبیعد می‌شود.

یثمو: (امام جواد علیه السلام) ایشان کسی است که عمر بسیار کمی خواهد داشت ولیکن آثار و برکات فراوانی از خود به جای می‌گذارد.

بطور: ایشان (امام هادی علیه السلام) چهارمین نفری است که به این نام (یعنی علی علیه السلام) نام گذاری شده است.

توقس: ایشان (امام حسن عسگری علیه السلام می‌باشد) که در محاصره شدید دشمنان قرار می‌گیرد.

قیذموا: ایشان (حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه) کسی که از نظر پدر و مادر خویش پنهان و مفقود است و آن به امر خداوند متعال می‌باشد و به حکم و فرمان و حکمت خداوند متعال قیام خواهد کرد.

مژده شانزدهم:

در کتاب ضیاء العالمین آمده است نقل شده از شیخ محمد بن علی الکراچکی از یکی از

یهودیان بعد از اینکه به دین مبین اسلام ایمان آورد وکتابی در مورد بشارت ومژده خداوند و پیامبران علیهم السلام دربعثت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تألیف کرده است که در کتاب خودش چنین آورده است: همانا به صورت تصریح و تفصیل در سفر اول از تورات ذکر کرده و در آن بشارت و مژده‌ای که خداوند متعال برای حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد اجابت شدن دعایش درحق حضرت اسماعیل علیه السلام آمده است. سپس خلاصه آنرا ذکر کرد که خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: همانا من دعایت را در حق پسرت اسماعیل علیه السلام اجابت کرده‌ام و همانا من در نسل او برکت و افزون و کثرت بوسیله بزرگتر بزرگتر(عظیم عظیم) داده‌ام وبه عبارت دیگربوسیله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده معصوم علیهم السلام که شریفترین و با فضیلترین و برترین مردم در روی زمین خواهند بود از نواده گان او (حضرت اسماعیل علیه السلام) خواهند بود و به او امت بزرگ وعظیم خواهم داد.

مژده هفدهم:

در کتاب قوام الامه نقل از کتاب مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول آن چرا که به زبان عربی ترجمه کرده‌ام چنین آمده است: همانا درآسمان نشانه‌ای آشکار شد و آن نشانه زن بود که خورشید را پوشاند و زیر پای زن ماه بود و بر روی سر زن تاجی است که از دوازده ستاره درخشان تشکیل شده است. و در حالی که آن زن حامله بود یک اژدهای آتشین که هفت سر و ده شاخ داشت آشکار شد پس با دُم خود سه ستاره درخشان را زد و آنها به زمین انداخت و سپس آن اژده‌ها پیش روی آن زن حامله ایستاد در حالی که آن زن آماده زایمان بود و آماده بود به محض به دنیا آوردن نوزاد خویش را بردارد و آنرا از آن اژده‌ها نجات دهد پس پسری به دنیا آورد که آن پسر بوسیله چوب آهنین (شمشیر) بر تمام طایفه‌ها به اذن خداوند متعال حکومت می‌کند و خداوند متعال تمام جهان را در اختیار او قرار می‌دهد.

مؤلف کتاب می‌گوید: مراد و مقصود از زن در این آیه تورات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد که نورش افزون بر خوشید می‌باشد و ماه در زیر پایش می‌باشد بلکه نور ماه یک هزارم و یا کمتر از نور آن می‌باشد و نور خود را از خورشید می‌گیرد و تاجهای ایشان که دوازده ستاره درخشان می‌باشد اشاره به دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌باشد. ومقصود از اژده‌های آتشین، شجره ملعونه بنی امیه می‌باشد که آن شجره خبیثه سه ستاره درخشان را به شهادت می‌رساند. ومقصود از طفل، حضرت قائم آل‌محمد علیهم السلام می‌باشد که دشمنان خواسته بودند آن بزرگوار را همان‌گونه که پدران بزرگوارش علیهم السلام را به شهادت رسانده آن حضرت را به شهادت

برسانند پس به اذن خداوند متعال از نظر پنهان گشت. و منظور از چوب آهنین کنایه‌ای از شمشیر فولادین می‌باشد، پس به اذن خداوند متعال با دشمنان به وسیله شمشیر جنگ می‌کند و آنها را نیست و نابود می‌گرداند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و بنیان و ریشه کفر و شرک و گمراهی و ظلم و ستم ویران می‌شود.

و مراد از لیبوع، حضرت مسیح‌؈ نیست زیرا حضرت مسیح‌؈ جنگ نکرد و همانا حضرت مسیح‌؈ در زمانش مظهر رحمت خداوند بود. ومی توان آنرا این گونه تفسیر کرد: مراد از دوازده ستاره درخشان حضرت محمد مصطفی‌ﷺ و ده فرزندش از امام حسن مجتبی‌؈ تا حضرت امام حسن عسگری‌؈ و ماه کنایه‌ای از حضرت قائم آل‌محمدﷺ می‌باشد. و آن به حضرت مریم‌؈ و یسوع و حواریون انطباق داده نمی‌شود هرچند که آنان دوازده نفر بودند زیرا یکی از آنها مرتد شد و آن منافی عدد معلوم می‌شود. و آن چرا که بعضی از دانشمندان نصرانی تفسیر کرده‌اند که گفته‌اند مقصود از زن معبد و کلیسا می‌باشد و دوازده ستاره درخشان عبارتند از حوریه‌های که اطراف آن می‌باشند و آن در باب دوم از مکاشفات آمده که برای حوراء مکول به کنیسه‌ها بنویس که کسی که در دست او هفت ستاره درخشان که در هفت چراغ مذهبش سیر می‌کنند. و نیز درآن آمده است همانا کنیسه‌ها بر حوریه‌ها مشتمل نمی‌شود و نیز ستاره‌ها به آن نسبت داده نمی‌شود و نظریه آنان خیلی بعید وغیر منطقی می‌باشد. و تفسیر از خادم و نگهبان و محافظان وغیر از آنان دارای نورانیت و درخشندگی نیست و نسبت دادن ستارگان به آنان اشتباه محض می‌باشد.

مژده هجدهم:

در کتاب حسام الشیعه نقل از فصل دهم از کتاب عزیر؈ آمده است: همانا اهل سامرا سلطان و رئیس خودشان را همانند کف دریا فراری می‌دهند. و مسیحیان این آیه را این گونه تفسیرکرده‌اند که رئیس وسلطان اهل سامرا حضرت عیسی بن مریم‌؈ می‌باشد در حالی که هیچ نسبتی بین حضرت مسیح‌؈ و سامرا وجود ندارد زیرا سامرا در آن زمان هرگز وجود نداشت تا آنرا به حضرت عیسی‌؈ نسبت داده شود. و به هیچ وجوه من الوجوه و به هیچ امکان نمی‌توان به آن نسبت داده شود. و نسبت دادن این آیه در مورد حضرت قائم‌عج مانند خورشید برای همگان آشکار می‌باشد. و آن وقتی است که ایشان را در سرداب مقدس دیدند که از دست ستمکاران از نظر آنان پنهان گشت و دیگر درآنجا ظاهر نگشت و این یکی ازمعجزات فراوان ایشان می‌باشد و سرداب منظور در نزد شعیان به نام سرداب مقدس ومعروف

و محل زیارت شیعیان می‌باشد در حالی که مسیحیان نه در تاریخ و نه در کتابهـا یشـان ذکـر کرده‌اند که حضرت مسیح علیه السلام فرار کرده و یا از آن سرزمینها گذر کرده باشد و به هـیچ گونـه به آن نسبت داده نمی‌شود و این همراه آن چرا که در آن فصل از کتاب مذکورهمان گونه کـه خداوند متعال در حالی که از آن شهر خشم دارد می‌فرماید: همانا او بـه سـامرا هجـوم خواهـد کرد زیرا اهل سامرا پروردگار ش را به خشم درآورده‌اند و اطفال آنهـا را تکـه تکـه مـی‌کنـد و شکم‌های زنان حامله را پاره می‌کند و مقصود از عبارت (المواعید المعلومه) کنایه‌ای از هجوم می‌باشد و آن چرا که پیش گویی شده بعد از غیبت به حقیقت پیوست.

مژده نوزدهم:

در آن کتاب درمناجات حضرت داود علیه السلام با خداوند متعال در سفر هفتاد و یکم از کتاب زبور آمده است: خداوند متعال قیامت خود را به سلطان و حجت خود که از ذریه آن سلطان می‌باشد عطاء می‌فرماید. تا اینکه می‌گوید: و در دولت حجت آشکار می‌شـود وعـدل و داد در آن زیـاد می‌شود ... و همانا ماه زوال می‌یابد وآن حجت الهی از دریا تا دریا و از سرزمین و بر تمـام آن چرا که در روی زمین است حکمرانی می‌کند و تمام جهان هستی برای او منعطف مـی‌شـود و لشکریان زیادی خواهد داشت و زمین در آن زمان برای دشمنان سخت و طاقت فرسا و بـرای خوبان آرام خواهد بود. و هدایایی از سلاطین و پادشاهان جزایـر بـرای او ارسـال مـی‌شـود و سلاطین عرب و از یمن هدایا و غیره تقدیم ایشان می‌کنند و تمام پادشاهان سر تا سـر عـالم هستی در برابر او یعنی حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه به خاک ذلت و خواری می‌افتند.

نصرانی‌ها این تعبیر را به بشارات حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده‌اند و می‌گویند آن شـخص مورد نظر حضرت مسیح علیه السلام می‌باشد. و آن چرا کـه ایـن گفتـار و عقیـده مسـحیان را باطـل می‌کند این است که حضرت عیسی علیه السلام سلطنت و پادشاهی نداشت و اگـر بگـوییم منظـور از پادشاهی و سلطنت، پادشاهی و سلطنت معنوی می‌باشد حضرت عیسـی علیه السلام ذریـه و نسـلی و سلطنت و قدرتی نداشته تا برای خودش حکمرانی داشته باشد.

و سپس مراد از قمر ماه هیچ شکی در آن نیست که آن قیامت می‌باشـد و لازم اسـت کـه عدل و داد در تمام عالم هستی گسـترش یابـد از زمـان حضـرت عیسـی علیه السلام تـا روز قیامـت گسترش می‌یافت و همانا خلاف آن آشکار شده است. و همین طور دیگر پیش گویی‌ها از نظر قبول کردن لشکریان و ارتش و ذلیل شدن دشـمنان وهـدایت شـدن سـلاطین و پادشـاهان جزایر و همچنین پادشاهان عرب و یمن و به خاک ذلت رفتن تمام پادشاهان سرتا سـر عـالم

هستی در برابرش خواهد بود. و این اوصافی که ذکر کرده‌ایم در هیچ کتابی از جمله تورات و انجیل و غیره برای حضرت عیسی‌ﷺ توصیف نشده است و آنان نیز در کتابهای تاریخ خود چنین توصیفی در مورد حضرت عیسی‌ﷺ ندارند. و هنگامی که سلطنت و پادشاهی همگانی برای حضرت محمد مصطفی‌ﷺ به اتفاق اکثر مورخین ثابت شده است و این پادشاهی و سلطنت و موهبت عظیم و رفیع و شفاعت کبری در روز رستاخیز روز قیامت خواهد بود. و حضرت محمد مصطفی‌ﷺ در روز قیامت بر تمام پیامبران‌ﷺ تقدم و برتری دارد و در دست آن بزرگوار هشت کلید بهشت می‌باشد.

و مراد از سلطانی که ذکر شده خود وجود مبارک ومقدس حضرت محمد مصطفی‌ﷺ می‌باشد و فرزندان و ذریه وعترت پاکش سلاطین وپادشاهان جهانیان می‌باشند. وهمان گونه که در مورد احادیث متواتر و پی درپی ذکر شده است که در رجعت شیعیان در زمان حضرت مهدی موعود‌ﷺ خواهد بود. و مراد از حجت وجود مبارک حضرت مهدی موعود‌ﷺ می‌باشد که ایشان به حجت ملقب می‌باشد و ایشان حجت ظاهر وباطن خداوند می‌باشد که جهان را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد وعدالت و دادگستری او تا روز قیامت بر پا خواهد بود و حکم خود را بر تمام جهانیان قرار می‌دهد و تمام سلاطین و طغیانگران و متکبران در برابرش خوار وذلیل خواهند شد و در برابرش به خاک ذلت خواهند افتاد.

مژده بیستم:

و رد آن کتاب نقل از فصل اول از کتاب میکیس که بنی اسرائیل به پیامبری او عقیده دارند که او می‌گوید: همانا خداوند متعال می‌فرماید: زمانی مانند تنور خواهد آمد و تاریکی و ظلمات در برابرش مانند ذره خواهد بود. و اهل ظلم و ستم در آن خواهند سوخت تا جایی که ریشه تمام آنان نابود می‌شود و هیچ یک از آنان باقی نمی‌ماند. ای ترسویان خائن همانا نامم را برای شما از زیر تابش خورشید عدالت و شفاء آشکارمی کنم. تا اینکه خداوند می‌فرماید: همانا ما قبل از او ایلیا را برای شما می‌فرستم. و همانا این است که نصرانی‌ها گفته‌اند و نقل کرده‌اند که درزمان حضرت مسیح‌ﷺ ظلم و تاریکی‌ها محو شده است وچگونه این نقل گویی بریده شدن ریشه ظلم و محو شدن آثار آن در زمان حضرت مسیح‌ﷺ خواهد بود در حالی که ظلم و ستم در زمانش بیداد می‌کرد و آنها با هم متحد شدند وخواستند حضرت عیسی‌ﷺ را به صلیب بکشند و در آن زمان به قتل برسانند؟ و این کلمه اتفاق پیدا کرد و روایات و اخبارگوناگون ومتواتر و پی درپی در مورد آن ذکر شده است که ظلم وستم در زمان

حضرت مهدی موعودعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه محو و نابود خواهد شد وعالم هستی از عدل و داد پُرخواهد شد. و این اتفاق در زمان هیچ پیامبری از پیامبران الهیعلیهم‌السلام اتفاق نیافتاده و حضرت مهدی موعودعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه به خورشید عدالت و شفاء تعبیر شده تا اینکه زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است.

و مراد از اینکه شفاء در زیر بالش می‌باشد این است که بیماری تمام کافران و مخالفین را شفاء می‌دهد تا اینکه هیچ بیماری از کفر و شرک در روی زمین باقی نماند.

و مقصود از ایلیا؛ کسی نیست مگر قطب اولیاء و سرور اولیاء حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام می‌باشد. و نظریه یهودیان این است که مقصود از ایلیا، در اینجا الیاس پیامبرعلیه‌السلام می‌باشد در حالی که چنین نیست. زیرا عبارت ایلیا از میلکیس صادر شده و میلکیس در زمان حضرت عیسیعلیه‌السلام بود در حالی که حضرت الیاس نبیعلیه‌السلام در زمان حضرت داود نبیعلیه‌السلام بود و الیاس نبیعلیه‌السلام قبل از میلکیس در زمان بسیار دوری بوده است. پس به خاطر این دلایل که ذکر شده ایلیا، حضرت الیاس نبیعلیه‌السلام نیست. و همچنین بعضی گفته‌اند مراد از ایلیا حضرت یحییعلیه‌السلام نیست. زیرا در فصل اول از انجیل یوحنا آمده است که یهودیان دانشمندان خود را به نزد حضرت یحییعلیه‌السلام فرستادند و از ایشان پرسیدند آیا تو ایلیا موعود هستی؟ حضرت یحییعلیه‌السلام به آنها فرمود: همانا من ایلیا موعود نیستم بلکه من یحیی هستم. ظاهراً اینکه یهودیان ایلیا موعود را تا زمان حضرت عیسیعلیه‌السلام انتظار می‌کشیدند و ظاهراً به طور آشکار در انجیل آمده که حضرت یحییعلیه‌السلام معاصر حضرت عیسیعلیه‌السلام بوده است. و آشکار است که مژده پیشین در مورد فرموده خداوند متعال: همانا قبل از آن روزموعود، ایلیا را خواهم فرستاد. ایلیا موعود به هیچ کسی انطباق داده نمی‌شود مگر وجود مبارک ومقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام می‌باشد. و حرف و بیان ما را کتاب تورات مقدی تأئید می‌کند که به صورت متواتر آمده که نام حضرت امیرالمؤمنینعلیه‌السلام ایلیا می‌باشد. و در باب نشانه‌های ظهور حضرت قائمعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله حجت بن الحسن العسکریعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه که مانند خورشید آشکار است و مراد از ایلیا خود وجود مبارک و مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام می‌باشد. و همانا نقل شده با استناد که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام مقدار کمی قبل از ظهور حضرت مهدی موعودعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه ظهور خواهد کرد و آن درهنگام بالا آمدن خورشید می‌باشد که ایشان در مرکز خورشید و به مدت یک ساعت چهر ه نورانی و درخشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام نمایان می‌شود در حالی که مردم ایشان را کاملاً خواهند شناخت که آن بزرگوار نداء

می‌زند و می‌فرماید: همانا خداوند متعال بقیة الله‌ؑ را مبعوث فرموده است یعنی صاحب الأمر وهلاک کننده ظلم‌ها و تاریکی‌ها ظهور کرده یعنی امام زمانؑ خواهد بود.

و در حدیث دیگری آمده است: همانا دابة الأرض (موجود زمینی) بعد از دجال خواهد بود و خروج آن بر کوه صفاء در مکه مکرمه خواهد بود که در دست او انگشتری حضرت سلیمانؑ و عصاء حضرت موسیؑ خواهد بود پس انگشتری را روی هر مؤمن و کافری قرار می‌دهد و درآن وقت سیمای مؤمن و کافر آشکارخواهد شد او را به آن می‌شناسند. و همانا از یکی از بزرگان و دانشمندان یهودی در مورد دابة الأرض موجود زمینی پرسیده شد و او در جواب گفت: آن شخص یعنی دابة الأرض، ایلیا یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ می‌باشد. و آن چرا که در مورد ایلیا گفته‌اند تصدیق کرد و خروج ایلیا کمی زودتراز ظهورحضرت مهدی موعود خواهد بود.

مژده بیست و یکم:

و در آن کتاب نقل از فصل سی هفتم از کتاب زکیال پیامبرؑ آمده که خداوند متعال می‌فرماید: همانا من اهل اسلام را جمع خواهم کرد و آنها را در یک نقطه امن قرار می‌دهم و بر آنها یک پادشاه و حکمرانی می‌کند. و بعد از آن از هیچ یک از سلاطین فرمایه نمی‌شوند و از سوی اختبار آنان خوار وذلیل و مکروه نمی‌شوند و سرپیچی ازعبادت بتها نمی‌شوند. و همانا آنان را از پلیدیهای آن پاک می‌سازم و من خداوند وپروردگار آنان هستم و بنده من داودؑ پیامبر وسلطان آنان می‌باشد و رعیت برجمیع آنان منفرد می‌شود و از او دستورات حجتم پیروی می‌کنند و از احکام محافظت خواهند کرد.

مؤلف می‌گوید: همانا به عقیده مسیحیان حضرت زاکیال پیامبرؑ بعد از حضرت داودؑ و آن به منزلت حضرت داودؑ و پدری برای حضرت سلیمانؑ بوده است پس هیچ ممکن نسیت گفته شود آن سلطان مذکور حضرت عیسیؑ است از حضرت داودؑ تعدی نمی‌کند و این تأبیر برای آنها خاص می‌باشد. و نه از خداوند و نه در کتابهای آسمانی و به اتفاق قول اکثر نصرانی ها، همانا مسلمانان از بنی اسرائیل آواره هستند و در زمان بنی اسرائیل جمع نشده و به سرزمینهای آنها نیامده و همانا آنها متفرق و آواره و فراری بودند بلکه تفرق آنان درآن زمان شدیدتر شده است و در تاریخ آنان نیامده که نام یکی از آنان داوودؑ حاکم بر بنی اسرائیل باشد ومقصود از سلطان حضرت عیسیؑ نیست زیرا ایشان چنین

اقتداری نداشت. و هیچ تاریخ شناس ومورخ درکتابها و یا کتابهای قدیمی ذکـر نشـده کـه در زمان حضرت عیسیعليه‌السلام مردم از بت پرستی وغیر اجتناب کرده باشند در حـالی کـه حضـرت عیسیعليه‌السلام تلاش و کوشش نمود تا بتکده‌ها وعبادت گاه‌های آنان را منهدم کند ولی نتیجه‌ای نگرفت. و همانا نصرانی‌ها با بنی اسرائیل به خاطر ایمان نداشتن آنان بـه حضـرت مسـیحعليه‌السلام دشمن بودند و آنان خواستند حضرت عیسیعليه‌السلام را به قتل برسانند و همانا سلطان ذکر شده به حضرت عیسیعليه‌السلام انطباق داده نمی‌شود. و به هـیچ کـس از پیـامبران و اوصـیاءعليهم‌السلام و غیـره انطباق داده نمی‌شود مگر حضرت مهدی موعودعليه‌السلام که در آخر الزمان به اذن خداوند حکمران تمام جهان هستی خواهد بود. و تأئید و تصدیق کننده گفتـه هایمـان کـه آن سـلطان موعـود حضرت مهدی موعودعليه‌السلام می‌باشد این است که آن چرا که در احادیث و روایات ذکر کرده‌انـد که حضرت مهدی موعودعليه‌السلام در هنگام ظهورش در بین رکن ومقام می‌ایستد و با صدای بلند که تمام آفریده‌ها در سرتا سر جهان هستی آنرا می‌شنوند می‌فرماید: ای کسانی که مخصوص من هستید و برای من ازجانب خداوند متعال ذخیره شده‌اید به سوی من بشتابید. پس خداونـد متعال صدای مبارک آن بزرگوار را به تمام گوش‌های مـردم در سـرتا سـر جهـان هسـتی در مشرق و مغرب می‌رساند ودر یک چشم به هم زدن تمام یاران آن بزرگوار به اذن خداوند جـل جلاله در نزدش جمع خواهند شد. ومقصود از این آیه می‌باشـد و مـژده و بشـارت آنـان جمـع شدن آنان بعد از متفرق شدن آنان می‌باشد. و آمـدن آنـان در سـرزمین مکـه مکرمـه و قبلـه مسلمانان می‌باشد و هنگامی که اصحاب ما در یک کلمه توافق پیدا کردند که ایشان بر تمـام سلاطین و پادشاهان و حاکمان برتری خواهد یافت و تمام آثار آنان را نابود می‌گردانـد و درآن وقت تمام جهان هستی به اذن خداوند متعال در اختیار آن بزرگوار قرار می‌گیـرد .و مقصـود از حاکم بر تمام جهانیان خود وجود مبارک ومقدس حضرت مهدی موعودعليه‌السلام می‌باشـد کـه بـه اذن خداوند حکمران و پادشاه کل جهان هستی خواهـد بـود و هـیچ چیـزی بـرای سـلاطین نخواهد بود. زیرا آثار کفر وشرک را از روی زمین محو می‌کند و اختلاف بن ملتها و آیین‌هـا و غیره برداشته می‌شود و دین همه مردم جهان یکی می‌شود و آن اسـلام خواهـد بـود .همـان گونه که خداوند متعال وعده آنرا داده است که خداوند متعـال در مـورد آن مـی‌فرمایـد: ﴿هُـوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ﴾[1] (او **کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هـر**

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۳

چند مشرکان کراهت داشته باشند) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ قاتِلُوهُمْ حَتّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾[1] **(و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود، و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد! و اگر آنها (از راه شرک وفساد بازگردند، و از اعمال نادرست) خودداری کنند، (خداوند آنها را می‌پذیرد؛) خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست).** «فیحتمل علی هذا ان یکون الدار محرفا من المهدی» وایـن نیست مگر اینکه اشاره‌ای است بـه اخبـار و روایـات صـادر شـده در مـورد حضـرت مهـدی موعودعلیه السلام می‌باشد و اینکه آن بزرگـوار بـین مـردم ماننـد قضـاوت حضـرت داودعلیه السلام بـدون درخواست بینه حکم می‌کند. و مقصود ازعبارت اینکه آنان به سوی حجت‌هایم روانه می‌شـوند و احکام مرا حفظ خواهند نمود. اشاره ای دارد به حضرت مهدی موعودعلیه السلام که اخـتلاف بـین مردم را مرتفع خواهد نمود و تمـام جهانیـان را در امنیـت کامـل قـرار خواهـد داد و مـردم از حضرت محمد مصطفی‌صلی الله علیه و آله و امامان معصوم‌علیهم السلام فرمانبرداری و پیروی خواهند کرد.

مژده بیست و دوم:

در آن کتاب نقل شده از فصل دوم از کتاب حورل النبی‌علیه السلام که درآن آمده اسـت: صـدای خود را بر فراز کوههای مقدس بالا بیاورید تا روز صـاحب و غـروب روز تـاریکی و روز هـوای مواج می‌شود و روزهای بارانی پی درپی و درآن روز امت دلیران و شـجاعان منتشـرمی یابنـد ومانند آنان در اولینها نبوده و درآخرینها مانند آنها نخواهـد بـود. و آنـان در کوههـا سـرگردان خواهند شد و در پیش رو و در پشت سر آنان آتش سوزانی خواهد بود که دارای شقیر و شهیق است و در زمین مانند باغهای سرسبز خواهد بود و از پشت سر کوهها و هیچ کس قـادر فـرار کردن از ایشان نخواهد بود و لشکریانش مانند اسبان تیز پا می‌دوند و صدای آنان مانند غرش شیران می‌باشد که در کوهها وقله‌ها افزون ازآن می‌شود و آنـان ماننـد آتـش سـوزان و آمـاده کارزار و جنگ در رکاب صاحبشان (امام مهدی‌علیه السلام) مانند امت بسیار قوی و شـجاع و بـزرگ هستند. و درآن وقت امتها کفر با غضب او برآنان نابوده شده و بعضی‌ها چهرهایشـان سـیاه و تاریک می‌شوند. و امت صاحب(امام مهـدی‌علیه السلام) ماننـد شـجاعان دلیرمـردان مـی‌دونـد و بـر دیوارهای به فلک رسیده چیره و احاطه می‌شوند و همچنان پـیش تـاز هسـتند و آن در روزی خواهد بود که برادر از برادر می‌گریزد و زمین بوسـیله راه رفـتن اصـحابش منـزل مـی‌شـود و

---

۱. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۹

آسمان و خورشید و ماه تار و تاریک می‌شوند. تا اینکه می‌گوید: صاحب لشکریان دلیر مردان خود را صدا می‌زند و همانا لشکریانش زیاد می‌باشند و همانا آن دلیر مردان و شجاع دلان مطیع و فرمانبردار بی‌چون و چرا از فرمانروا و حکمران آنان یعنی صاحب لشکریان خواهند داشت. و روز ظهور صاحب لشکریان و هرکه آن روز را درک کند برای او بسیار بزرگ و دردناک خواهد بود. نصرانی‌ها این آیه را چنین تأویل و تفسیر می‌کنند که آن نشانه‌ها و برهانها از خاصیت حضرت مسیح علیه السلام می‌باشد در حالی به اتفاق قول جمیع نصرانی‌ها آمده که امت حضرت عیسی علیه السلام زیاد و شجاع نبوده است. و نیز بعضی از نشانه‌های که ذکر شده به آن انطباق داده نمی‌شود وهمان گونه که در اسفار انجیل آمده است حضرت مسیح علیه السلام درآن زمان همچنان از دست یهودیان در صحراها و بیابانها فراری بوده است. و هنگامی که حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه ظهور کند حضرت عیسی علیه السلام از یاران مخصوص آن حضرت خواهد بود.همان گونه که از نشانه‌های آشکارمی باشد و مژده گسترده شده درمقام بر هرکه دل بیدار داشته باشد مخفی و پنهان نمی‌ماند که آن مژده‌ها برای حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشد نه حضرت عیسی علیه السلام و درهنگام و مقارن ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه منادی نداء می‌زند و آن در زمان طلوع خورشید و قرص کامل آن خواهد بود که با صدای بلند که تمام ساکنان اهل زمین و آسمانها صدایش را می‌شنوند که نام حضرت مهدی عجل الله فرجه و پدر بزرگوارش و همچنان تا جد بزرگوارش حضرت حسین علیه السلام نسبت می‌دهد. مراد از روز تاریکی و طوفانی بودن هوا و گردباد و باران و غیره، اشاره‌ای از آمدن حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه بعد از ظهورش در مکه مکرمه به مدینه منوره می‌باشد و درآن هنگام مردم بوسیله جبت و طاغوت آزموده می‌شوند و حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه به آنان می‌فرماید تا از جبت و طاغوت بیزای بجویند و هرکه از جبت و طاغوت بیزاری نکند وعده عذاب دردناک به او داده می‌شود پس در آن وقت پیروانان و دوستداران جبت و طاغوت از این کار صرفنظر می‌کنند و درآن وقت حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه به طوفان سیاه امر می‌فرماید که آنان را به اذن خداوند متعال نیست و نابود کند و در آن وقت تعداد یاران مخصوص حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه که از پرهیزکاران و دلاوران می‌باشند سیصد و سیزده نفر خواهند بود. و در آن زمان پیروانان و شیعیان مخصوص حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه باز می‌گردند خروج حسنی همراه بسیاری از مردم و نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و بیدار شدن اصحاب کهف علیهم السلام و رجعت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و جمع بسیار زیادی از فرشتگان و دلاوران به اذن خداوند به یاری حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه خواهند آمد. و

این موضوع در حدیثی نقل شده است که به هر نفر از شیعیان در آن زمان قدرت چهل نفـر از دلیرمردان و شجاعان داده می‌شود و دلهای آنها قوی تر از فـولاد خواهـد بـود و اگـر بـه اذن خداوند بخواهند کوههای سر بـه فلـک کشـیده آهنـین را متلاشـی و ذره ذره کننـد خواهنـد توانست و در آن زمان ترس و خوف به اذن خداوند از دلهایشان محو گشته و دشمنان خداونـد را به اذن خداونـد نیسـت و نـابود مـی‌کننـد. و آنهـا را در کوههـا و صـحراها و بیابانهـا آواره می‌گردانند و در روی زمین هیچ جای امنی برای کافران و مشرکان نخواهد بود و اگر کـافری یا مشرکی پشت درختی و یا سنگی و غیره مخفی شد باشـد آن درخـت و یـا سـنگ بـه اذن خداوند متعال زبان باز می‌کند و می‌گوید: فلان کافر در پشت سـر مـن پنـاه شـده اسـت او را بگیرید و بکشید. ومقصود او از آتش سوزان و شعله ور خواهد بود: این است که همانا مخالفین و دشمنان و طغیانگران که فرمانبرداری از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه سرباز می‌دهنـد آتـش از پشـت سر و آتش از پیش روی آنها خواهد شد و آنها را خواهد سوزاند. ومفصود او از این عبـارت کـه می‌گوید: در پیش رویش باغهای سرسبز می‌باشد. اشاره‌ای بـه آن دارد کـه در زمـان حضـرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه خداوند متعال برکات روز افزون را از آسمان نازل می‌فرمایـد تـا جـایی کـه هردرخت آن چرا که خدا وند بخواهد میوه می‌دهد و آنقدر میوه می‌دهد که به خاطر سـنگینی میوه شاخ و برگهای درختان می‌شکند و میوه‌های زمستانی در تابستان و میوه‌هـای تابسـتانی در زمستان به روی درختان خواهی دید. و بـاران رحمـت مـی‌بـارد و آن بـارانی اسـت کـه از روزسقیفه مشوم از جهانیان قطع شده بود و آن به خاطرغصب خلافت امیرالمؤمنین علـی بـن ابیطالب علیه السلام بود. و اگر کسی بخواهد از عراق عازم شام شود قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر اینکه پا روی چمن زار و سبزه زار و گلستان قرار می‌دهد. وهمان گونه کـه در فصـل نهـم از کتـاب امس النبی علیه السلام آمده است همانا در آن زمان در ایام ظهور کوهها معطرمی شوند و روغن از آن جاری می‌شود و از خانه صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه چشمه زلال می‌جوشد. مقصود از خانه اش، مسجد کوفه می‌باشد که در روایتی نقل شده است که در آنجا چشـمه‌ای از روغـن (کـره حیـوانی) و چشمه‌ای از شیر و چشمه‌ای از آب طهور و چشمه‌ای از آب زلال جاری خواهد شد. و مقصـود از پشت سر زمین خشک سالی می‌شود: اشاره‌ای به ایـن دارد کـه در آن زمـان زمـین ویـران می‌شود و بار دیگر آباد می‌شود. ومنظور از دویدن آنان مانند اسبان تیـزرو اشـاره‌ای اسـت بـه اینکه طی الأرض جمع شدن زمین در زیر پای حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه و یاران و لشـکریان ایشان می‌باشد و مسیر دور در سریعترین وقت ممکن طی می‌شـود. ومنظـور از دویـدن آنـان مانند اژده‌ها و با لا رفتن آنان از دیوارها اشاره دارد به طی الأرض که بوسیله آن و یا یکـی از

اصاحابش خواهد بود و مکان بسیار دور را در کمترین زمان ممکن سیر می‌کند.

و منظور از آزمون و مبتلا شدن امتها این است که در زمان ظهورش زلزله‌هایی رخ خواهد داد که اولین زلزله هنگامی خواهد بود که سفیانی و لشکرش که تعداد آنان بیش از سیصد هزار نفرمی باشد که زمین شکافته می‌شود و آنان درآن فرو خواهند رفت و به هلاکت می‌رسند و فرو رفتن زمین در ویرانی وخراب شدن شهرهای زیادی خواهد بود.

و منظورهر صاحبی راه خودش را می‌گیرد و هیچ کس کار به کار او ندارد. اشاره‌ای به روایتی که نقل شده که می‌گویند درآن زمان دلها تصفیه می‌شوند و دشمنی و نفاق و غیره محو می‌شود و بره و گرگ در یک جا باهم چرا و قدم می‌زنند و اگر زنی با پای پیاده از عراق تا شام راه برود در حالی که روی سبزه‌ها وخرمن‌ها پا می‌گذارد و سرتا سر تن خود را از جواهرات و طلاجات و زیورات و غیره زینت کرده باشد هیچ کس کاری به کار او نخواهد داشت. و منظور از حرکت آسمانها: حرکت فرشتگان الهی برای نصرت و یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. ومنظور از تاریکی خورشید و تاریکی ماه بر خلاف عادت همیشگی می‌باشد و آن خسوف ماه در آخرماه مبارک رمضان و کسوف خورشید در وسط ماه مبارک رمضان خواهد بود. و منظور از صحیه صاحب .. اشاره دارد به کثرت لشکریان و کمال شجاعت و دلاوری و با تمام وجود و هستی خود از فرمان حضرت ولی عصر علیه السلام اطاعت خواهند کرد و همانا آن روز، روز بسیار دردناک و وحشتناک است که هیچ مخالفی و دشمنی نمی‌تواند آنرا طاقت کند و این نشانه‌هایی از ظهور و اتفاقهای که در ایام ظهور اتفاق خواهد افتاد بود.

مژده بیست و سوم:

در کتاب حسام الشیعه نقل از فصل اول از کتاب صفیناء پیامبر علیه السلام که از فرموده‌اش می‌باشد می‌فرماید: روزگار صاحب نزدیک شد و درآن روز، روز دردناک می‌باشد که شجاعان و دلیران از آن می‌لرزند و روز تنگی قلب و اضطراب احوال و تاریکی و وزیدن طوفان و صدای عظیم در سرزمینها آباد و اماکن و خانه‌ها ی سر به فلک کشیده. و اما اضطراب مردم این است که به خاطرعصیان و سرپیچی از فرمان و امر صاحب، مانند کور دلان و کورها راه می‌روند وخونهای آنها ریخته می‌شود و اجسام آنها خورد وخمیرمی شود و طلا و نقره و جواهرات دیگر آنها در آن روز به آنها سودی نمی‌رساند. زیرا در هنگام غضبش آن چرا که در روی زمین است می‌سوزد. نصرانی‌ها ادعا می‌کنند که این نشانه‌ها به حضرت عیسی علیه السلام انطباق داده می‌شود و همانا کتابها و تاریخ آنان چنین آشکار می‌شود که هیچ علامتی و نشانه‌ای از نشانه‌های ذکر شده در زمان حضرت عیسی علیه السلام دیده و اتفاق نیفتاده است. سپس می‌گوید: طلا و نقره‌هایشان در زمان خروج صاحب آنها را نجات نخواهد داد. و مسیحیان به ابن عقیده هستند که حضرت عیسی علیه السلام هرگز

غضبناک و خشمگین نشده است و این نشانه‌ها به حضرت مهدی موعود‌ عجل الله تعالی فرجه انطباق داده می‌شود و از این عبارات این را ثابت می‌کند که آن صاحب ذکر شده وجود مبارک حضرت مهدی موعود‌ عجل الله تعالی فرجه می‌باشد وغیر ازآن بزرگوارشخص دیگری نیست زیرا کسی که آن گفتار را گفته از آمدن آن صاحب پیش گویی و مژده می‌دهد. و نیز نصرانی‌ها به خدا بودن حضرت مسیح‌ علیه السلام عقیده دارند ومی گویند: خود حضرت عیسی‌ علیه السلام ابن گفتار را گفته است و در مورد آمدن خود به آنان مژده داده است. پس صاحب غیر از او می‌باشد و آن هیچ کسی نخواهد بود مگر حضرت مهدی موعود‌ عجل الله تعالی فرجه و آن به دلیل لفظ صاحب و ظهور اقتدار بر مخالفین و دشمنان و برتری او بر مستکبران و طغیانگران و پادشاهان و سلاطین که در برابر او خوار و ذلیل خواهند شد. و در آنروز برای کافران روز سخت و دردناک وعذاب سخت خواهند داشت. و یا به عبارت دیگر ترس و خوف واضطراب در دلهای آنان درهنگام نداء آسمانی حضرت جبرئیل امین‌ علیه السلام خواهد بود که حضرت مهدی موعود‌ عجل الله تعالی فرجه را با اسم خودش و پدرش خطاب می‌کند و درآن وقت: هرشخص ایستاده از ترس می‌نشیند و هر نشسته از ترس می‌ایستد وهر خواب بیدارمی شود. و منظور از تاریکی و طوفان آن است که در روایات آمده است در مورد کسوف خورشید وخسوف ماه می‌باشد و درآن هنگام وقتی که آن بزرگوار در مدینه منوره می‌رسد طوفان سیاه می‌وزد و مردم بوسیله جبت و طاغوت امتحان می‌شوند وسپس کسانی که مردود می‌شوند به هلاکت می‌رسند. ومنظور از صدای عظیم: همان صدای است که در هنگام طلوع خورشید و بالا آمدن قرص تمام خورشید، صدای بلند سر داده می‌شود که تمام اهل آسمانها و اهل زمینها آن صدا را می‌شنوند که آن منادی می‌فرماید: ای اهل عالم آگاه باشید همانا این مهدی موعود‌ عجل الله تعالی فرجه آل‌محمد‌ صلی الله علیه و آله می‌باشد پس با او بیعت کرده و از او پیروی کنید تا هدایت شوید. و گفته او از شدت اضطراب مانند کورها راه می‌روند، زیرا آنان از صاحب سرپیچی کرده اند. و معنای آن این است که اضطراب آنها از اقتدار و قدرت صاحب وسلطنت و پادشاهی او بر آنها می‌باشد و آنان از چنین روزی کورمی باشند. و نیز بر این دلالت دارد که در فصل اول و دوم از این کتاب این عبارت بعید است که ایمان بیاورید و ای امت ذلیل و ترسان جمع شوید قبل از پایان رسیدن فرصت و از او پیروی کنید قبل از سختی و انتقام. و مراد از ریختن خونها و خُرد و خمیر شدن اجسام، اشاره‌ای است از پیشگویی حضرت امام حسین‌ علیه السلام درهنگام رجعت که انتقام خود را از آنها خواهد گرفت.

مژده بیست و چهارم:

در کتاب سیف الامه نقل از یوحنا در فصل بیست و یکم از کتاب ابکلیس که آنرا به زبان

عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: همانا برای بهشت دوازده درب از جواهرات گوناگون می‌باشد که بر هر دری ازآن دوازده در نام یکی از دوازده نفر ذکر شده است که از جانب خداوند متعال برگزیده شده‌اند نوشته شده است. که مردم جهان باید از یکی از آن دوازده نفر ذکر شده در زمان مشخص فرمانبرداری و پیروی کنند که بعضی از آنان در راه اطاعت و فرمانبرداری از خداوند و دراه خداوند به شهادت می‌رسند.

مژده بیست و پنجم:

در همان کتاب نقل از شعیاء پیامبر‌ﷺ درکتابش در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم در باب رویدادها و پیش گویی‌ها در مورد حضرت مهدی‌ﷺ آمده است.

و در سیمان بیست و ششم آمده است: با حذف اضافه‌ها چنین از گفته هایش نتیجه گرفته می‌شود: همانا در سرزمین یهودا و یا بیت المقدس و توابع آن تسبیح و تقدیس شکر تو خواهند کرد. و توخواهی گفت: همانا شافع ما در آن قله‌ها می‌ماند درها را برای وارد شدن برگزیده گان من باز کنید زیرا آنان اهل نیک و خیر می‌باشند و نیکی و خیر را حفظ گردانید. همانا من منازل متکبران و شهرهای طغیانگران را ویران خواهم کرد و شما را از آنجا بیرون می‌کنم و قدمهای فقیران و مساکین درآنجا جا باز می‌کند و درآن وقت هیچ راهی برای پیمودن آن نیست مگر راه مستقیم. سپس شعیاء پیامبر‌ﷺ می‌فرماید: ای نور الله همانا یاد و خاطر اسم تو بالاترین مقصود ماست.و شبها را به یاد ظهور تو می‌گذرانیم و صبحها به امید ظهور تو ازخواب بیدارمی شویم. ای نور الله، هنگامی که طغیانگران و ظالمان وستمکاران را از روی زمین برداشتی در آن وقت مردم خواهند دانست که عدالت گستری از جانب توست. و به خاطرهمین هیچ رحمی به منافقین نخواهی داشت زیرا در آن وقت آنها عدالت گستری را از تو نمی‌آموزند و آن معصیت می‌باشد زیرا در آن پاکان مقدسان ساکن می‌باشند. پس ای نور الله، همانا دستت برتر و بالاتر از آنان خواهد بود انشاء الله وآنها نخواهند دید ومی بینند که حاسدان و دشمنان تو با آتش غضبت می‌سوزند. ای نور الله همانا ما در زمان غیبت تو به سر می‌بریم و تو از چشم و نظر پنهان هستی و با همان حال دلهای خود را به یاد و ذکر تو تسلی می‌دهیم. و اهل آتش باز نخواهند گشت و آنها شکست خورده و نابود خواهند بود تا جایی که اسم و رسم آنان از زمین برداشته می‌شود. ای نور الله ! بزرگی تو بدعت نیست بلکه آن قدیم می‌باشد و همانا پیروانان تو در تنگنای خود به دنبال جستجو تو هستند. وسخن و فرمان و دین و آیین و راهشان در سختی‌ها خواهد بود. و آنها خواهند گفت: همانا ما در زمان غیبت تو همچون زن حامله که درد زایمان می‌کشد بودیم و همانا ما به سوء اعمالمان اقرار می‌کنیم و

به خاطر آن اعمالمان از دولت عدلت گستر تو دور بوده‌ایم و به خاطر آن بر ما اتفاق افتاده و آثار مستکبران از ما قطع نمی‌شد. و اگر آن چرا که گوشهایمان از کلام خداوند پروردگار مان را می‌شنیدیم (و به آن عمل می‌کردیم) بیدار می‌شدیم و ظلم و ستم مستکبران از قبل از ما برداشته می‌شد و زمان فرح تو را درک می‌کردیم. و ما قادر به منع آنان نبودیم جز با اندک کاری که داشتیم و همانا ما خلوص نیت در اعمالمان نداشتیم و ما بودیم که ظهور تو را به تأخیر انداختیم و ما مسبب پنهان شدن و استتار شدن توهستیم .

تا اینکه در سیمان بیست و هفتم و در باسوق بیست وهفتم درخطاب شعیاء پیامبر علیه السلام به قومش که می‌فرماید: ای قوم وارد منازل ومساکن خود شوید و دربها را تا رفتن غضب ببندید. زیرا این نورالله است که ظهور خواهد کرد و طغیانگران و ستمکاران و گناهکاران را از روی زمین به خاطر عصیانشان برمی چیند. ودرآن زمان زمین خونهای کسانی که بی‌گناه کشته شده‌اند را آشکار می‌کند و در آن روز نور الله انتقام آنان را خواهد گرفت و به عبارت دیگر طغیانگران و ستمکاران را با شمشیر برانش خواهد کشت. و در عبارت دیگر آمده: از لیویاتان انتقام می‌گیرد.

لیویاتان: به اصطلاح و زبان عبری آنها گاهی به اجماع و اتفاق نظر وگاهی برای جمع شدن برای خیانت و یا حیله گری و شورش اطلاق می‌یابد. و این کلمه از یوتان، مشتق شده که آن وسیله‌ای است که اشیاء را از بالا به پایین جذب می‌کند و آن پر پیچ وخم می‌باشد.و منظور ازآن انتقام گرفتن از آنان می‌باشد. تا اینکه می‌گوید: همانا نور الله خواستار بستان و باغ و مهریه و صداق با تمام حد آن خواستار می‌شود و همانا من به خداوند متعال پناه می‌برم از کارها وعصیان یویاتان که انجام می‌دهند.

مؤلف کتاب می‌گوید: می‌گویم: اگر با دقت نظر کنی و کمی در آن تأمل داشته باشید خواهید دید که آن چرا که شعیا پیامبر علیه السلام ذکر کرده، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در فرزندانش در مورد قصه یویاتان تصریح کرده است که در اتفاق و عهد و ظلم وستم‌های که روا داشتند و غصب کردن حقوق پدران بزرگوار و گرانقدر علیهم السلام حجت خداوند حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه که از آنها انتقام خواهد گرفت و ازآنان بستان و حدیقه و باغ فدک را که الیویاتان آنرا غصب کرده‌اند مطالبه می‌کند و آنرا پس می‌گیرد و این صریح کلام است. و همان‌گونه که دراین سخن در سیمان بعد تصریح می‌شود همان‌گونه که کلام حضرت شعیاء پیامبر علیه السلام در سیمان سی و دوم تصریح شده است از کتاب از اول باسوق تا آخرش و خلاصه و نتیجه و محصول آن این است که در آن وقت سلطان قیام می‌کند و سلطنت و حکومت عدالت گستر خواهد داشت و نواده گان سلاطین نزدیکترین اشخاص در درگاه او خواهند بود و درآن روز آن مرد –شاید مقصود از مرد الیویاتان می‌باشد– از طوفان فرار می‌کند و به مکان مخفی به خاطر ترس از رعد و برق که به

سر او می‌افتد پناه می‌برد. و درآن وقت سلطان مانند رود آب زلال برای آبیاری تشنگان در تشنگی طاقت فرسا می‌باشد و یا مانند درخت پر شاخ و برگ که سایه او گسترده باشد در بیابان سوزان و بی‌آب وعلف خواهد بود. و درآن زمان چشمه‌هایی از زمین جاری می‌شود و گوشها و شنوایی‌ها و قلب‌ها در آن نزدیک می‌شوند و درآن وقت لال سخن می‌گوید و جاهل و ترسو و نادان و هچ چیزی به منافق نمی‌رسد - تا اینکه می‌گوید: در آن زمان ساعات بسیار سخت و دردناک برای منافق خواهد بود زیرا فکر و ذهنش فقط برای از بین بردن حقوق و اذیت کردن ستمدیده می‌اندیشد. پس ای با انصاف با دقت نگاه کن به همان‌گونه که تصریح مقام ومنزلت فرزندان سلاطین در درگاه و دیوان آن حضرت خواهند بود. و آن در زمان رجعت دوازده امام معصوم‌علیهم‌السلام و فرار الیویاتان می‌باشد زیرا منافقین را از دوستداران الیویاتان معرفی کرده که آنها اهمیتی به ستمدیدگان ندارند و آنها را اذیت و آزار می‌دهند وحق آنان را ضایع می‌کنند وهمه این پیش گویی‌ها و نشانه‌ها به اولی و دومی انطباق داده می‌شود و آن به خاطر کارهای که با هم انجام داده‌اند می‌باشند. و همچنین همان‌گونه که در آخر سیمان یازدهم بعد از پیش گویی در مورد آخرالزمان در گفتار او آمده است: همانا نور الله حکومت و دولت داد گستر برای مساکین درست خواهد کرد وبرای ستم دیده گان انتقام می‌گیرد و در زمانش عدل و داد گستری می‌باشد و در آن زمان گرگ‌ها همراه بره می‌چرند و ببر همراه بز بازی می‌کند و شیر همراه گاو غذا می‌خورد و طفل شیر خوار دست خود را در لانه حشرات و مارهای سمی می‌گذارد.

مژده بیست و ششم:

و آن چرا که شعیاء پیامبرعلیه‌السلام آنرا در سیمان چهل وهفتم از کتابش پیش گویی کرده می‌فرماید: آیا می‌خواهید در مورد اتفاقهای که در آخرالزمان اتفاق می‌افتد برای شما خبر دهم اگر از آن باخبر شدید درود و سلام و سناء نثار نور الله می‌کنید و آن در منتهی زمین در دریا و جزایر که درآن جزیره‌ها ساکن خواهد شد. و مراد از جزیره‌ها و دریاها از اخبار و روایات وارده از شیعیان که حکومت حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه در منتهی زمین و در دریاها وجزایر سر سبز خواهد بود.

مژده بیست و هفتم:

در کتاب شعیاء پیامبرعلیه‌السلام در سیمان چهل و نهم آمده که می‌گوید: همانا خداوند دعای تو را مستجاب نمود و همانا من از تو حمایت کرده‌ام و به تواعتماد نموده‌ام. و پس گرفتن میراث خودت و آزاد کردن زندانیان در بند کشیده و مژده ظهور تو برای کسانی که در ظلمت و تاریکی غیبت تو انتظار ظهور تو را می‌کشیدند مژده‌ای خواهد بود.

مژده بیست و هشتم:

در کتاب سیف الامه نقل از کتاب جاماساب بعد از اینکه احوال و اوصاف حضرت پیامبرﷺ ذکر کرده چنین آورده است: از نواده گانش از دخترش که به نام خورشید جهان و شاه زنان به اذن خداوند تبارک یزدان، حکومتی برقرار می‌کند. و او وصی وجانشین دوازدهم حضرت پیامبرﷺ خواهد بود و حکومتش به قیامت متصل خواهد شد. و بعد از سلطنت او دنیا به پایان می‌رسد و آسمانها بر هم انطباق می‌یابند و زمین در آب فرو می‌رود و کوهها متلاشی می‌شوند و اهریمن شیطان که ضد یزدان است زندانی می‌شود و گنهکارانی که آیین‌های شیطانی می‌پرستند را نابود می‌کند و (سمندع و قزح و عبائل وقنفذ) که از بزرگان و رئیسان اهریمن هستند را نابود می‌کند. و اسم و دین و مذهبش برهان قاطع خواهد بود و درآن وقت (بشر و سروش و الاسمان) به نزد او حاضر می‌شوند که مراد و مقصود از آنها حضرت میکائیل و جبرئیل و عزائیلﷺ می‌باشند. و نیز درآن وقت فرشته بهرام که موکل بر مسافران است و فرخ زاد که فرشته‌ای موکول بر زمین وبهمن فرشته‌ای موکول بر چرندگان و آذر فرشته‌ای موکول به روز اول ماه مهرماه و آذرکشب (مالک) مسئول آتش پایین خواهند آمد. و همچنین روان بخش که او روح القدسﷺ می‌باشد نازل می‌شود. و به اذن خداوند متعال تعداد زیادی از انسانها را زنده می‌کند از جمله از سعادتمندان و زیانکاران و تعداد زیادی از پیامبرانﷺ و ملکان و مهران والدین حضرت خضرﷺ و حضرت الیاسﷺ و لغوماس و الدارسطالیس و همچنین آصف بن برخیا که وزیر و وصی حوسب که حضرت سلیمان به داودﷺ می‌باشد را زنده می‌کند. و نیز اسطوره مقدونی و سام بن فریدون حضرت نوحﷺ و شمسون العابد و همچنین سولان و شادوان و شموئل و بحذیقل وسیینا وشعیا و حیوال وحرقوق و زخویا را زنده می‌دارد و رخ نیز در نزدش حاضر می‌شود. و از طغیانکارن و زیانکاران: سور پوس یعنی نمرود را زنده می‌کند و آنرا در آتش می‌سوزاند. و نسز پرع و قرح که آن دو فرعون و قارون را زنده می‌دارد و آنان را در آتش می‌سوزاند. و نیز هامان وزیر فرعون را زنده می‌دارد و آنرا حلق آویز می‌کند. و سپس ضحاک را از چاه بیرون می‌آورد و او را به خاطر کاری‌های که مرتکب شده مجازات می‌کند. و بخت النصر همان کسی که بیت المقدس را خراب کرده را زنده می‌کند و آنرا در آتش می‌سوزاند. و شمامو که خراب کننده بهلویین و نیز سدوم قاضی قوم لوط و بزرگ و اسقف قاضی مجوس و اود باغ پدید آورنده عمل قوم لوط و نیز زردون از بزرگان فارس و نیز شیذر نکر و صائب پدید آورندگان ستاره پرستی و کیوان را زنده می‌دارد و آنها را با آتش می‌سوزاند. سپس پادشاهان جور و ستم و

فتنه‌ها که از عشائر و بنی عموهایش که سنتها رسول خداﷺ را خاموش کردند و بدعت را آشکار کردند وصالحان و برگزیده گان را به قتل رساندند را زنده می‌کند وسپس آنان را مجازات خواهد کرد. و از شجاعان، رستم بن زال وکیخسرو را زنده می‌کند و نام آن سلطان بهرام (حضرت مهدی موعودؑ) می‌باشد که او از نواده گان خورشید جهانیان و شاه زنان جهانیان دخت السنین، والسنین، که اسم حضرت محمدﷺ در زبان پهلوی چنین می‌باشد و خداوند متعال به رسول خداﷺ چنین خطاب می‌فرماید: ﴿یس-یاسین﴾ و ظهور آن سلطان در دنیا خواهد بود. و عمرش به اندازه هفت (نصور) و روز ظهور و خروجش سی قرن را به پایان رسانده و در زمان خروجش وردار یعنی دجال را می‌کشد که دجال مرد یک چشم می‌باشد که بر الاغ خود سوار است که خود را خدا و پروردگار می‌خواند. و همراه بهرام (حضرت مهدی موعود ؑ) صاحب حیات یعنی حضرت عیسی مسیحؑ و یا اسکندر بن دارا و آن ذولقرنین است پس قسطنطنیه (ترکیه کنونی) و هند را فتح می‌کند و پرچم اسلام را در آنجا بر افراشته می‌کند و اسلام در همه جای آن خواهد بود. که در دست او (حضرت مهدی موعودؑ) عصای سرخ شبان باهورا یعنی عصای حضرت موسیؑ و نیز همراه او(حضرت مهدی موعودؑ) انگشتری ذهیم یعنی حضرت سلیمانؑ و او(حضرت مهدی موعود ؑ) و او از فرزندان زمان العظیم و مراد از آن حضرت ابراهیمؑ و او انروکشب یعنی بوسیله آن از خداوند فرمانبرداری می‌شود و او اتابک عظیم و او الکیاندو و شیرویه یعنی صاحب عظمت و ابهت و او از نواده گان دختر السنین (حضرت فاطمه زهراؑ دختر حضرت محمد مصطفیﷺ) می‌باشد. تا اینکه می‌گوید: سلطنت و حکومت او پانصد قرن به طول می‌کشد و مقدونیه دار الفسلقوس می‌رود وسپس تا سواحل اقیانوس می‌رود که آن آخر دنیا می‌باشد و درآنجا دین و آیین پروردگار جهانیان را برپا می‌کند و از آتش پرستان و غیره اثری و راه و رسمی باقی نمی‌ماند و از مغرب باز می‌گردد و جزایر النسناس را خراب می‌کند.

مژده بیست و نهم:

و نیز در آن کتاب آمده است همانا من در کتاب جاماسب دیدم در بعضی سوانح و اتفاقهای که در آینده اتفاق خواهد افتاد آمده است. حضرت موسیؑ را درآن کتاب به سرخ شبان باهورا تعبیر شده و نوشته شده که همانا پیامبر خاتم (حضرت محمد مصطفیﷺ) از نسل هاشم دوال پشت به دنیا خواهد آمد و اوصاف حضرت محمد مصطفیﷺ را چنین آورده است:

بعضی از اوصاف: ایشان ذریه پسر ندارد.

بعضی از اوصاف: حق وصیش غصب و به یغما برده می‌شود.

و در آخر اوصاف ایشان آورده که از نواده گانش پسری ظهور خواهد کرد که دنیا از وجود مبارک و مقدسش سرسبز می‌شود.

مژده سی ام:

و در آن کتاب نقل شده از کتاب پانکل که آن کتاب از بزرگترین و با ارزشترین کتب هندوهای کافر در مورد عمر دنیا می‌باشد. که در آن آمده است: همانا دنیا چهار اطوار دارد وهر اطوار چهار اکوار وهر اکوار چهارهزار سال می‌باشد. و هرگاه دوره به پایان می‌رسد و مدت کامل شود و به پایان برسد صاحب و پادشاه خواهد آمد که او از نسل مقدائین که یکی از آنان ناموس (دختر) خاتم الانبین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دیگری وصی و جانشین بزرگ اوست که نامش (بش) است که او سلطان و پادشاه خواهد بود و بین مردم به حق و عدالت و داد گستری حکمرانی می‌کند و در مقام پیامبران علیهم السلام از جمله حضرت ابراهیم و حضرت خضر زنده علیهم السلام حکمرانی می‌کند. او دارای معجزات و نشانه‌های زیادی می‌باشد پس هرکه به او چنگ بزند دین پدرانش علیهم السلام را اختیار کرده است. که او سبزه می‌باشد و عمر او طولانی تر از فرزندان و نواده گان ناموس الأکبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خواهد بود. و بوسیله او دنیا به آخر می‌رسد و اقیانوس آرام (بحرالمحیط) و قبرحضرت آدم علیه السلام و کوههای قمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر تسخیرمی کند.

مژده سی و یکم:

درآن کتاب نقل از کتاب الشاکیونی که هندوهای کافر به این عقیده هستند که او پیامبر و صاحب کتاب می‌باشد و بر خطاء و ختن فرستاده شده است و او درشهر کیلواس به دنیا آمده و خلاصه آن این است که او گوید: همانا زوال و از بین رفتن دنیا و دولت و حکومت پایانی از آن فرزند سرور آفریده‌ها (سید الخلایق) که عالم هستی (میمت) سید العظیم و او حاکم بر تمام کوهها و قله‌ها ی سرتا سرعالم هستی مشرق و مغرب زمین خواهد بود و او سوار بر ابر می‌شود و کارگزاران او فرشتگان خواهند بود و از سودان که زیر خط استوا تا عرض فلسطین که آن زیر قطب شمال و ماوراء اقلیم هفتم و بهشت ارم حکمرانی می‌کند و بوسیله او دین و آن خداوند متعال در سرتا سر عالم هستی گسترش می‌یابد و یک دین واحد خواهد بود.

مژده سی و دوم:

از همان کتاب نقل شده از کتاب ناسک یکی از پیامبران کافران هند که به این عقیده

هستند که انسان مانند گیاه می‌باشد که در زمین کاشته می‌شود و سبزه شده می‌رویاند وسپس بعد از آن زرد و پوسیده می‌شود و در آخر از بین می‌رود. خداوند آنانرا لعنت و نفرین گرداند، درآن کتاب آمده است: همانا زوال و نابودی و ازبین رفتن دنیا بوسیله پادشاهی که در آخرالزمان حکمرانی خواهد کرد می‌باشد که آن پادشاه امام و رهبر و پیشوای فرشتگان و انسانهاست و او از فرزندان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد و حق و صدق همراه اوست و گنجها یی که در کوهها و دریاها و زمینها وجود دارد استخراج می‌کند.

مژده سی و سوم:

درهمان کتاب نقل از ماهی شور یکی از پیامبران هندی‌های کافر که در کتابش در باب نابودی و از بین رفتن دنیا چنین آمده است: در آخرالزمان پادشاهی خواهد آمد که مالک و حاکم دنیا خواهد بود و آن چرا که می‌خواهد درعالم هستی تصرف می‌کند و چه مؤمن و چه کافر را در آیین خود وارد می‌کند که تمام خلایق او را می‌شناسند و خداوند آن چرا که او درخواست کند به او عطاء می‌فرماید.

مژده سی و چهارم:

و در آن کتاب نقل شده از کتاب صاحب الوش به نام حوک آمده است: همانا آخر دنیا در دست کسی که خداوند متعال او را دوست می‌دارد خواهد بود و او از مقربین درگاه خداوند متعال است و امام و پیشوای آفریده‌ها برحق می‌باشد و همانا به اذن و حکم خداوند متعال مردگان را زنده می‌کند و کسانی که حق پیامبران علیهم السلام را ضایع کرده‌اند را زنده کرده و آنان را به اذن خداوند متعال می‌سوزاند وسپس دنیا را تجدید بناء و آباد می‌سازد و دولت و پادشاهی بزرگی خواهد داشت و عشریه‌اش در زیر نظرش حکمرانی خواهند کرد.

مژده سی و چهارم:

و درکتاب العوالم نقل شده از عبدالله بن سلیمان که او کتابهای قدیمی را می‌خواند که می‌گوید: کتاب انجیل راخواندم و اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ذکر کرده است تا اینکه در آن کتاب آمده است که خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: همانا من تو را به سوی خودم به آسمان بالا می‌برم وسپس در آخرالزمان تو را از آسمان به زمین نازل می‌کنم تا از امت آن پیامبر صلی الله علیه و آله عجائبی را خواهی دید و به آنها برای از بین بردن دجال یاری دهی، همانا تو را در وقت نماز پایین می‌برم تا همراه آنان نماز بگذاری همانا آنان امت آمرزش شده می‌باشند. سفره: در

اوایل کتاب براهین الساباطیه از قاضی جواد ساباطی که ترجمه آن در اوایل ساقه در مورد اخبار و اتفاقهای آینده دنیا که خداوند متعال آنرا درکتب پیامبرانعليهم السلام پشین ذکر شده است. بدان که: همانا کتابهای عهد عتیق -عصر قدیم- عبارتند از کتابهایی است که قبل از حضرت عیسیعليه السلام بودند و عهد جدید- عصر جدید- کتابهای است که بعد از حضرت عیسیعليه السلام نوشته شده است و یهودیان هیچ عقیده‌ای ندارند مگر به کتابهای عهد عتیق. و اما مسیحیان به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید اعتقاد دارند. و کتابهای عهد عتیق عبارتند از: سفر الخلیقه و سفرخروج و سفرالاخبار و سفرالعدد و سفر الاستثنا سپس صحیفه سوشع بن نون و راعوث و صحیفه‌های احمیل وملوک و اخبار و عزرا و نخیما استیر و ایوب و زبور داودعليه السلام و امثال سلیمانعليه السلام جامعة و نشید الانشاد و صحیفه اشعیا و ارمیا و مراثیه و صحیفه خرقیال و دانیال وهوشع و یونیل و عاموی وعوبدیا و یونس و میخا و ناخوم و حیقوق و صفوتیا و یحیی و زکریا و ملاخیاعليهم السلام. و کتب عهد جدید عصر جدید: عبارتند از: انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و اعمال الرسل و رسائل بلوس برای اهل روم و قورنیثه و رساله‌ای برای اهل غلاطیه و اقس و الغیلبین و الکو لو صائیین و دو رساله برای التسا لو نیعیین و رساله برای طیموطاوس و رساله‌ای برای طیطوس و قلیلمون و عبرانیین و رساله یعقوب و دورساله بطری و رسائل یوحنا و رساله یهوذا و رویاء بوحنا می‌باشند.

مژده سی و ششم:

در برهان چهاردهم از گفتار دوم و تبصره سوم آن چرا که در فصل نهم از آیه سی و سوم از رومیة در فصل هشتم از آیه چهاردهم از اشعیا پیامبرعليه السلام که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام که درآن چنین آمده است: همانا من در صهیون حجره و عشره و صخره والشک قرار داده‌ام و هرکه به آن ایمان بیاورد خجل نمی‌شود.

مؤلف می‌گوید: مقصود از هر که به آن ایمان بیاورد خجل نمی‌شود: دال بر صحت نبوت می‌باشد که نصرانی‌ها آنرا برداشته و به ربوبیت عیسیعليه السلام استدلال کرده‌اند در حالی که چنین نیست. و صهیون کوهی است در اورشلیم و گفته می‌شود بلکه گنبدی است که اورشلیم برآن تأسیس یافته است و الحجره و الصخره و العشره و الشک مترادف همدیگر هستند. و سیاق کلام در روی آمده همانا بولوس برای مردم با آیین عیسیعليه السلام موعظه می‌کرد و یهودیان را به خاطر ایمان نداشتن به آنان هشدار و انذارمی کرد. تا اینکه... می‌گوید: و اما اسرائیل او کسی است که آیین عدالت را طلب کرد و نتوانست به آیینش ظفر یابد. چرا نتوانست ظفر یابد؟ زیرا آنان بوسیله ایمان طلب نکردن بلکه بوسیله اعمال خود به شریعت انجام دادند. تا اینکه می‌گوید: و برای

ساکنان اورشلیم (مصیده) و خواهد افتاد (لیعثرون) و می‌افتند (یسقطون) شکست می‌خورند و نجات می‌یابند و به اسرارت گرفته می‌شوند پس گواهی‌ها و شهادت‌ها را جمع کنید وبر صحیفه‌ها ی که در دست شاگردانش است مهر و موم کنید و همانا من منتظر خداوند گار و صاحبی هستم که چهره خود را از بنی اسرائیل می‌پوشاند. و همانا من و فرزندانی که خداوند متعال به من عطاء فرموده و نشانه‌های عجیب در بنی اسرائیل برای من نشان داده که متعلق به خداوندگار و صاحب لشکریان می‌باشد که در صهیون زندگی خواهند کرد. و این هیچ دلالتی در آن در مورد حضرت عیسی‌ علیه السلام ندارد زیرا صفات صاحب وخداوندگار لشکریان درحضرت عیسی‌ علیه السلام صدق نمی‌کند.و اگر بگویی آنان به حضرت مسیح‌ علیه السلام شک داشته‌اند می‌گفتم: همانا مطلق شک در مورد صدق کافی نیست به خاطر گفتن یعثرون و یسقطون است. و صفت سوم: چهره خود را از بنی اسرائیل مخفی و پنهان می‌دارد درصفات حضرت عیسی‌ علیه السلام نیست زیرا حضرت عیسی‌ علیه السلام همان‌گونه که در کتاب متی فصل پانزدهم از آیه چهل و سه تصریح شده مختص به دعوت آنان به یگانگی خداوند بوده است پس این صفات بر او صدق نمی‌کند. و صفت چهارم: به خاطر این که او ناسخ آیین‌های قبل از خودش می‌باشد به خاطر قولش ره صحف را مهر و موم کنید و حضرت عیسی‌ علیه السلام در فصل دهم از آیه پنجم از کتاب متی همان‌گونه که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام همانا اینها کسانی هستند که حضرت عیسی‌ علیه السلام آنها را فرستاد و به آنها امر فرموه است. که او می‌گوید: به سوی راه عوام نروید و وارد سرزمینهای سامری نشوید بلکه به سوی گمراهان بنی اسرائیل بروید. و در فصل نوزدهم در آیه هفدهم از کتاب متی همان‌گونه که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده ام: اگر می‌خواهی به زندگی با سعادت و سرافرازی برسی پس احکام را حفظ کن و این همه در مورد خصوصیت نبوت وعدم نسخ ناموس موسی به آن تصدیق می‌شود و هیچ دلالتی به آن ندارد. پس اگر آنرا فهمیدی پس بدان که غایت این فصل در مورد مژده و بشارت بعثت حضرت رسول‌ صلی الله علیه و آله واخبار و رویدادهای بعد از بعثت و ظهورحضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد که بعد از آن گفتار می‌گوید: و خداوندگار و صاحب لشکریان در صهیون ساکن می‌شود اشاره‌ای است به حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد که او حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به خداوندگار و صاحب لشکریان معرفی کرده است که چهره خود را از بنی اسرائیل می‌پوشاند. پس اگر چنین است ممکن نیست در صهیون سکنا کند و به خاطر همین اکثر دانشمندان وعلماء تصریح و به این عقیده هستند که صاحب و خداوند گار لشکریان کسی نیست مگر وجود مبارک و مقدس حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد که در اورشلیم استقرار می‌یابد و آنرا بوسیله اموالی که از هند به دست می‌آورد آباد می‌کند و در این برهان یهودیان و نصرانی‌ها و مسلمانان کاملاً به یقین و قانع می‌شوند.

شاخه سوم

در بیان روایت و اخبار وارده از رسول خداﷺ و امامان معصومﷺ از طریق شیعیان و اهل سنتدر مورد قیام حضرت مهدیﷺ در آخرالزمان که از نواده‌گان حضرت فاطمه زهراﷺ که حضرت عیسیﷺ همراه او می‌باشدو روایات گوناگون در مورد دجال و اتفاقهای که بر دجال افتاد که این شاخه مشتمل بر چند ساقه می‌باشد.

ساقه اول

در بیان روایت و اخبار وارده از رسول خداﷺ و امامان معصومﷺ از طریق اهل سنت در مورد قیام حضرت مهدیﷺ در آخر الزمان که از نواده گان حضرت فاطمه زهرا ﷺمی باشد.

در کتاب غاية المرام نقل شده از ابوسعید خدری از رسول خداﷺ که فرمود: همانا در امتم مهدیﷺ خواهد بود که کمترین حکومت او هفت و یا هشت و یا نه سال خواهد بود امتم در زمان حکومتش متنعم می‌شود آنقدر نعمت و فراوانی در زمانش خواهد بود که هیچ کس مانند آن چنین متنعم نشده است.و از آسمان بارانهای فراوانی می‌بارد و در آن زمان زمین سر سبز خواهد شد.

و در کتاب فصول المهمه ابن صباغ نقل شده از حضرت رسول خداﷺ که فرمود: حضرت مهدی موعودﷺ ظهور خواهد کرد در حالی که بالای سرش ابری است که در آن ابر فرشته‌ای قرار داد که نداء می‌زند این خليفة الله مهدی موعودﷺ می‌باشد پس از او پیروی کنید.

و در کتاب ابی امامة الباهلی نقل از رسول خداﷺ که می‌فرماید: بین شما و روم چهار دوران است که آخرین دوران در دست مردی از اهل هرقل خواهد بود که هفت سال دوام

می‌یابد. راوی می‌گوید: سپس مردی از عبدالقیس که به او مستور بن غیلان گفته می‌شود بلند شد و عرضه داشت: ای رسول خداﷺ در آن زمان امام و پیشوا مردم چه کسی خواهد بود؟ فرمود: مهدی موعود؈ از فرزندانم خواهد بود که مرد چهل ساله می‌باشد. وصورتش مانند ستاره درخشان می‌باشد در گونه راست او خال سیاه وجود دارد که بر تن او دو عباء می‌باشد گویا او از مردان بنی اسرائیل می‌باشد که گنجهای پنهان را از زمین استخراج می‌کند و سرزمینهای کفار و مشرکین را فتح می‌کند. و نیز در آن کتاب نقل شده: روز قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیتم؈ کشور قسطنطنیه(ترکیه کنونی) و جبل دلیم را به تصرف خود در بیاورد و آنجا حکمرانی کند و اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد خداوند متعال آن روز را آنقدر به طول می‌کشاند تا آن مرد مهدی موعود؈ آن کشورها را فتح کند.

و نیز در همان کتاب نقل شده با استناد از رسول خداﷺ که فرمود: بعد از من خلفاء و امراء و بعد از امراء ملوک طغیانگر و بعد از آنان مهدی موعود؈ خارج می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از رسول خداﷺ که فرمود: همانا امتم در زمان حضرت مهدی موعود؈ به نعمت و رزق و روزی بسیار فراوانی دست می‌یابند و خداوند متعال آسمان را پر از باران پی درپی می‌فرستد و زمین هر سبزه‌ای را که در خود جای دهد آنرا می‌رویاند.

و نیز در همان کتاب نقل شده از هارون عبدی که می‌گوید: روزی به نزد ابوسعید خدری رفتم و به او گفتم آیا تو در غزوه بدر حاضر شدی؟ به من گفت: بله. به او گفتم: آیا حدیثی از رسول خداﷺ در فضل و کرم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ شنیدی؟ گفت: آری. به او گفتم: برایم تعریف کن! به من گفت: به تو خواهم گفت، پس ابوسعید خدری چنین آغاز کرد: وقتی که رسول خداﷺ در بستر بیماری افتاد همان بیماری که در آن به شهادت رسید من در نزد رسول خداﷺ در طرف راستش بودم که حضرت فاطمه زهرا؈ به عیادت پدربزرگوار و گرانقدرش رسول خداﷺ آمد و هنگامی که ضعف و ناتوانی حضرت رسول خداﷺ را دید گریه کرد و اشک مانند مروارید از چشمان مبارکش سرازیر شد و چهره مبارکش را خیس کرد. وقتی که رسول خداﷺ چنین دید به او فرمود: ای فاطمه؈ چرا گریه می‌کنی؟ حضرت فاطمه زهرا؈ عرض کرد: می‌ترسم بعد از تو گمراه شوم. رسول خداﷺ به او فرمود: ای فاطمه؈ همانا خداوند متعال یکبار به زمین نظر کرد و از بین آنان (پدرت) مرا به عنوان پیامبر برگزید و مرا به حق مبعوث نمود. و سپس بار دیگر به زمین نظر نمود وهمسرت

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام را برگزید و همانا خداوند متعال به من وحی و امر فرمود که حضرت علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام را با حضرت فاطمه‌علیهاالسلام تزویج کنم و من نیز چنین کاری کردم و تو را با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام تزویج نمودم و او را به فرمان خداوند متعال به عنوان وصی و جانشین انتخاب کردم. آیا نمی‌دانی که به خاطر شأن و مقام و منزلت و کرامت تو در نزد خداوند متعال، خداوند متعال تو را با دانشمندترین و داناترین و عالمترین و بردبارترین و مسلمانترین و با ایمانترین شخص روی زمین تزویج نمود.

راوی می‌گوید: حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام وقتی که چنین شنید خشنود شد و در آن وقت حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله خواست از فضائل بی‌پایانی که خداوند متعال به ایشان و آلش عطاء فرموده بود بیشتر به حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام بگوید: پس فرمود: ای فاطمه‌علیهاالسلام همانا برای علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام هشت خصلت می‌باشد. ایمان او به خداوند و ایمان او به من و حکمت وهمسر و دو فرزندش حسن و حسین‌علیهماالسلام و امر به معروف و نهی از منکر اوست. ای فاطمه علیهاالسلام همانا خداوند متعال به ما اهل بیت‌علیهم‌السلام شش چیز عطاء فرموده که به هیچ کس از اولینها و آخرینها عطاء نکرده است. پیامبر ما بهترین و برترین پیامبران که او پدرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی ما بهترین وصی و برترین اوصیاء که او همسرت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد. و شهید ما بهترین شهید که عموی پدرت حضرت حمزه سید الشهداءعلیه‌السلام می‌باشد. و کسی دیگر از ما که دو بال دارد و دربهشت بوسیله آن پرواز می‌کند که او پسر عموی پدرت و برادر همسرت جعفر الطیارعلیه‌السلام می‌باشد. و دو سبط این امت که دو سرور جوانان اهل بهشت می‌باشند و آن دو پسرت حسن و حسین‌علیهماالسلام می‌باشند. و از ما مهدی وهدایتگر و نجات دهنده این امت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌باشد که حضرت عیسی‌علیه‌السلام در نماز به او اقتداءمی کند و پشت سر او نماز می‌خواند. راوی می‌گوید: سپس رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله دست مبارک خود راروی شانه حضرت امام حسین‌علیه‌السلام قرار داد و فرمود: همانا مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله از این می‌باشد. و نیز نقل شده که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در آخرالزمان جانشین و خلیفه من خواهد بود که اموال را بدون شمارش بین مردم تقسیم می‌کند و در آن کتاب نقل از تفسیر ثعلبی در مورد تفسیر این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حم*عسق﴾[1] (حم. عسق) سین، سن و عمر شریف حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌باشد قاف، قوت حضرت عیسی‌علیه‌السلام در هنگام

۱. سوره مبارکه شوری: آیات شریفه ۲و۱

نزول از آسمان و به هلاکت رساندن نصرانی‌ها در جنگ می‌باشد. و نیز در تفسیر ثعلبی در مورد فرمایش خداوند متعال که در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً﴾[۱] **(زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز)** وسپس حدیث بساط و مسیر آنها به سوی غار و بیدارشدن آنها سپس گفت: بعد ازآن خوابیدند و آنها تا به حال خواب هستند تا ظهورحضرت مهدی موعود علیه السلام که ایشان به آنان سلام می‌کند و آنها به اذن خداوند متعال زنده می‌شوند و جواب سلام حضرت مهدی موعود علیه السلام را می‌دهند وسپس به خواب ابدی می‌روند تا روز قیامت.

و نیز در همان کتاب نقل شده ازام سلمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همانا حضرت مهدی موعود علیه السلام از عترتم و از نواده گان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

و نیز در همان کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همانا حضرت مهدی موعود علیه السلام از من است که پیشانی بلند و درخشان و بینی باریک و زیبا دارد.

و نیز در همان کتاب نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: همانا درهنگام مرگ یکی از خلفا اختلافی پدید آید. پس مردی از اهل مدینه به سوی مکه فرار نماید. اهل مکه او را پذیره شوند و با اصرار بیرون آورده در بین رکن و مقام با او بیعت نمایند، آنگاه از جانب شام لشکری برای دفع وی گسیل شود ولی در بیابان بیداء سرزمینی بین مکه و مدینه به زمین فرو رود. چون مردم از این ماجرا مطلع شوند ابدال شام وعراق آمده با او بیعت نمایند وسپس مردی که دائی‌های او از بنی کلب می‌باشند لشکری برای جنگ با مرد مدنی محیا می‌کند و به سوی آن می‌فرستد پس در راه پیروانان و یاران آن مرد مدنی با آنان جنگ می‌کنند و برعلیه آنان ظفر می‌یابند و همه آنان را نیست و نابود می‌کنند. وسپس مرد مدنی اموال آنها را میان مردم قسمت کند و به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نماید و اساس اسلام پایدار بماند مرد مدنی هفت سال یا نه سال حکمرانی می‌کند. و درآن کتاب نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: شخصی به نزد حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌آید و از ایشان حق خود را مطالبه می‌کند پس حضرت مهدی موعود علیه السلام آنقدر در دامان او جواهرات و طلا و غیره می‌ریزد که قادر به حمل آن نخواهد بود.

و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: مهدی موعود علیه السلام از فرزندان

---

۱. سوره مبارکه کهف: آیه شریفه ۱۰

من است چهره او مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و رنگ چهره او عربی و جسمش مانند بنی اسرائیلی که زمین را پر ازعدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم می‌کند که اهل آسمانها و زمینها و پرنده گان و غیره به حکومت داد گستر وعدالت محور آن بزرگوار خشنود می‌شوند و بیست سال حکمرانی خواهد کرد.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: همانا این امت به بلا دچار می‌شود تا حدی که هیچ کس از شدت ظلم و ستم جای امنی نخواهد داشت پس درآن وقت خداوند متعال مردی از عترتم را می‌فرستد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده و ساکنان آسمانها و زمینها از حکومت داد گستر و عدالت محور او خشنود می‌شود و آسمان هیچ قطره آبی در خود قرار نمی‌دهد مگر اینکه آنرا بر زمین می‌بارد و زمین هر دانه‌ای را در خودبگذارد آنرا می‌رویاند تا اینکه زنده گان آرزوی می‌کنند که ای کاش مردگان زنده می‌شدند و این حکومت داد گستر وعدالت محور را می‌دیدند و در آن زندگی می‌کردند. هفت سال و یا نه سال حکومت داد گستر خواهد بود.

و در کتاب الصحاح نقل شده از رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: چگونه امتی به هلاکت می‌رسد در حالی که من اول آن امت و وسط آن حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه و آخر آن حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌باشد.

مؤلف می‌گوید: توهم نشود که حضرت عیسی علیه السلام بعد از مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه باقی بماند. و آن جایز نمی‌شود زیرا حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه اگر امام آخرالزمان می‌باشد وسپس از دنیا برود درهیچ روایتی از امامان معصوم علیهم السلام ذکر نشده است که امامی بعد از ایشان باشد و امت به غیر از امام و حجت خدا و امام و پیشوا باقی مانده است و این غیر ممکن است که امت و آفریده‌ها بدون حجت خدا و پیشوا باقی بماند.

و اگر گفته شود: همانا حضرت عیسی علیه السلام بعد از حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بماند و بعد از ایشان به حضرت عیسی علیه السلام و امت به او اقتداء کند چنین امر به هیچ وجه ممکن نیست زیرا حضرت عیسی علیه السلام نمی‌تواند و جایز نمی‌شود که او امام و پیشوای امت رسول خدا ﷺ شود و اگر چنین امری شود امت رسول خدا ﷺ باید به امت حضرت عیسی علیه السلام منتقل شود و این غیر ممکن است. عاقل و دانشمند وعالم و دانشجو و دانش پژوه و غیره چنین گفتاری را نپذیرد بلکه مقصود آن این است که همان طور که در پیش ذکر شد حضرت عیسی علیه السلام به اذن خداوند متعال از آسمان چهارم نازل می‌شود در حالی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در حال نماز

خواندن نماز صبح و یا ظهر و یا عصر بوده است پس حضرت عیسی علیه السلام نزدیک مـی‌شـود و پشت سرحضرت امام مهدی علیه السلام می‌ایست و به ایشان اقتدا کرده و نمـاز مـی‌گـذارد. و آن در حالی خواهد بود که حضرت مهدی علیه السلام قیام کرده و دعوت علنی خود را برای همگان آشکار و اعلام کرده است. و مردم در نزد ایشان جمع شده‌اند و سپس حضرت عیسی علیه السلام به عنوان یار و همراه و ملازم حضرت مهدی علیه السلام خواهد شد. و آن فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه غیـر از آن و نتیجه و فایده خبر پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که رسـول خـدا صلی الله علیه و آله اول ایـن امت است زیرا خود ایشان دعوتگو به اسلام می‌باشد. و حضرت مهدی علیه السلام وسط آن اسـت در حالی که ایشان آخرین امام معصوم علیه السلام مـی‌باشـد و همانـا ایشـان آخـرین امـام معصـوم علیه السلام می‌باشد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشانرا در وسط خوانده است زیـرا ایشـان قبـل از نـزول حضرت عیسی علیه السلام ظهور خواهد کرد و حضرت عیسی علیه السلام بعد از ظهـور حضـرت مهـدی علیه السلام نازل خواهد شد و او آخرین تصدیق کننده این امت خواهد بود. و حضرت مهـدی موعـود علیه السلام قبل از او تصدیق کننده امت می‌باشد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب این امت اسـت و بایسـتی که ایشان اول این امت باشد و به خاطر همین حضرت عیسی علیه السلام آخـرین تصـدیق کننـده و یاور می‌باشد زیرا او آخرین نفرات است که حساب می‌شود. و گواه و تفسیر آن حـدیثی اسـت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: چگونه ممکن است امتی نابود شود در حالی که من اول آن و حضرت مهدی علیه السلام وسط آن و حضرت مسیح علیه السلام آخر آن می‌باشـد و در حـالی کـه حضرت مسیح علیه السلام از امت ما نسیت ولی پیامبر امت خویش بوده است و امت او بر خلاف امت ما می‌باشد زیرا امام زمان علیه السلام از فرزنـدان و نـواده گـان حضـرت محمـد مصـطفی صلی الله علیه و آله و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و حضـرت فاطمـه زهـرا علیها السلام مـی‌باشـد. در حالی که حضرت عیسی علیه السلام از فرزندان و نواده گان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و از امت حضرت محمـد مصطفی صلی الله علیه و آله نمی‌باشد بلکه او آخرین نفری خواهد بود که برای یاری و نصرت امت حضـرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و آخرین کسی خواهد بود که مردم را به سـوی آن دعـوت می‌کند. زیرا حضرت مهدی علیه السلام قبل از نزول حضرت عیسی علیه السلام ظهور می‌کند و آن در حـالی خواهد بود که حضرت مهدی علیه السلام قیـام کـرده و مـردم از ایشـان پیـروی کـرده‌انـد و در زیـر پرچمش قرار گرفته‌اند و از فرمانها و دستورات آن بزرگوار و جلیل القدر فرمانبرداری می‌کند. و

آن به دلیل و گواه این روایات که در کتاب صحاح آمده که حضرت مسیح علیه السلام پشت سرحضرت مهدی موعود نماز می‌گذارد که آن نماز، نماز صبح و یا نماز عصر می‌باشد وهمان گونه که در روایات پیشین ذکر شده است. پس حضرت عیسی علیه السلام به این دلیل آخرین نفر خواهد بود که به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند و تصدیق کننده آن می‌باشد زیرا او منفرد به بقاء این امت الهی می‌باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین دعوت کننده به ملت اسلام و حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه وسط و حضرت عیسی علیه السلام آخرین نفر خواهد بود و این همان معنا و تفسیر روایت فوق می‌باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: چگونه امتی به هلاکت می‌رسد در حالی که من اول آن امت و وسط آن حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه و آخر آن حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌باشد. پس حمد و سپاس برای خداوند متعال و منان می‌باشد.

و در همان کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیتم علیهم السلام برعرب سلطنت کند که اسم او هم نام من و اسم پدرش همنام اسم پدرم می‌باشد که زمین را پر ازعدل و داد می‌کند.

مؤلف کتاب می‌گوید: می‌گویم بعضی از صفاتهای ذکر شده به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه انطباق داده نمی‌شود زیرا فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: اسم پدرش همنام اسم پدرم می‌باشد، در حالی که نام پدر گرامی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله علیه السلام بوده و نام پدر گرامی حضرت مهدی موعود علیه السلام حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می‌باشد. و ممکن است اسم پدر به اسم جد اطلاق داده می‌شود همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: **﴿ملة ابیکم ابراهیم﴾**[1] **(ملت پدرتان حضرت ابراهیم علیه السلام)** و در حدیث معراج آمده است که حضرت جبرئیل علیه السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایشان پدرت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد. و شاید که اطلاق اسم بر کنیه و لقب باشد همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام ابو تراب (پدر و صاحب خاک) نامیده شد و کنیه پدر بزرگوارش حضرت ابو طالب علیه السلام نیز ابا محمد بود وهمان طور کنیه پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله ابا محمد صلی الله علیه و آله بود. و شاید نیز گفته شود ابی (مصحف) ابنی می‌باشد همان‌گونه که از ظاهر آن پیداست. و درآن کتاب نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از عترم و از نواده گان و فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از ما اهل بیت

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۷۸

می‌باشد که خداوند متعال امور و کارهایش را در یک شب اصلاح می‌گرداند.

و از الحمیونی از ابن عباس که می‌گوید: حضرت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت علی بن ابیطالب پیشوای امت من است و بعد از من جانشین من خواهد بود. و قائم منتظر عجل الله فرجه که زمین را از عدل و داد پر می‌گرداند همان طور که از ظلم و جور پر شده، از فرزندان اوست. به خدائی که مرا به راستی به پیغمبری برانگیخته کسانی که در زمان غیبت وی در عقیده به وجود و ظهور او ثابت قدم بمانند، از کبریت احمر کمیاب تر می‌باشند. جابربن عبد الله انصاری بلند شد وعرض کرد: ای رسول الله صلی الله علیه و آله آیا حضرت قائم عجل الله فرجه که فرزند شماست غائب می‌شود؟ فرمود: آری به پروردگارم سوگند، خداوند بوسیله آن اهل ایمان را امتحان نموده خالص می‌گرداند و کافران را آزمایش کرده از میان می‌برد. ای جابر این از کارهای عجیب خداوند و سری از اسرار الهی است که بر بنده گانش پوشیده است، پس از شک در کار خدا بپرهیز که کفر است.

و نیز در همان کتاب نقل شده از حسن بن خالد نقل از امام رضا علیه السلام که فرمود: هیچ کس دین ندارد مگر اینکه ورع داشته باشد و هیچ کس ایمان نخواهد داشت مگر اینکه تقیه داشته باشد و همانا با اکرامترین شما کسی است که تقیه داشته باشد. **«لا دین لمن لا ورع له و لایمان لمن لا تقیه له، و اکرمکم عندالله اتقاکم»** یا کسی که به تقیه آگاهتر است. عرض شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله: تا چه وقت باید تقیه داشته باشیم؟! فرمود: تا روز وقت معلوم و آن روز خروج حضرت قائم عجل الله فرجه از آل ما آل‌محمد صلی الله علیه و آله پس هرکه تقیه را قبل از ظهور قائم ما عجل الله فرجه ترک کند از ما نیست. پرسیده شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله قائم موعود عجل الله فرجه از اهل بیت شما علیهم السلام کیست؟ فرمود: چهارمین نفر از فرزندانم خواهد بود (یعنی چهارمین پشت من) فرزند زهرای اطهر بانوی کرامت علیها السلام که خداوند متعال بوسیله او زمین را از ظلم و ستم پاک می‌سازد و از ظلمی، منزه و پاک می‌گرداند و همانا او همان کسی است که مردم در مورد ولایت و امامتش شک می‌کنند. و او صاحب غیبت قبل از ظهور می‌باشد وهرگاه ظهور کند زمین به نورش نورانی می‌شود و بین مردم میزان عدالت بر پا می‌شود و هیچ کس به کس دیگری ظلم و ستم نخواهد رساند. و او همان کسی است که زمین برای او درهم می‌پیچد و او سایه ندارد و او همان کسی است برای آمدنش منادی از آسمان ندا می‌زند همانا حضرت مهدی موعود در کنار کعبه مکرمه ظهور کرده است پس او حق است و از او پیروی کنید و همانا صدای آن منادی به گوش سرتا سر جهان هستی می‌رسد و آنرا خواهند شنید و این معنا و تفسیر فرموده خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ

أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾[۱] (اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد).

و نیز درکتاب تفسیر ثعلبی در تفسیر قوله خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: **﴿وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ﴾[۲] (و او (مسیح) سبب آگاهی بر روز قیامت است).** (زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است) می‌گوید: او حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشد و این روایت از اهل سنت ذکر شده است و ابن عباس و ابوهریره و قتاده و مالک به دینار و ضحاک این را خواندند **﴿وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ﴾** یا امارت و نشانه و در حدیثی آمده است که حضرت عیسی‌علیه‌السلام با دو لباس زعفرانی و یا به رنگ زعفرانی نازل می‌شود. و در حدیث دیگری آمده است: حضرت عیسی‌علیه‌السلام در سرزمینی به نام (ثنیه) از زمین مقدس نازل می‌شود که به آن سرزمین گفته می‌شود: استوارباش، و بر تن حضرت عیسی‌علیه‌السلام دو عباء (مصرتان) و موهای سرش روغن زده شده و در دست او نیزه‌ای است و آن همان نیزه‌ای است که بوسیله آن دجال را به درک می‌فرستد پس به سرزمین بیت المقدس می‌آید در حالی که مردم آماده نماز خواندن نماز عصر به امامت حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌باشند پس حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه نماز خود را به تأخیر می‌اندازد تا اینکه حضرت عیسی‌علیه‌السلام بیاید. وقتی که حضرت عیسی‌علیه‌السلام به آنجا می‌رسد به صف اول رفته و پشت سر امام زمانعجل‌الله‌فرجه قرار می‌گیرد و سپس حضرت امام زمانعجل‌الله‌فرجه تکبیرة الحرام می‌گوید و حضرت عیسی‌علیه‌السلام و سایر مردم به ایشان اقتداء می‌کند و نماز را به امامت حضرت امام عصر و زمانعجل‌الله‌فرجه می‌خوانند. مدتی بعد حضرت عیسی‌علیه‌السلام خوکها را می‌کشد و صلیبها را درهم می‌شکند و کلیساها و کنیسه‌ها را ویران می‌کند و مسیحیان مشرک را می‌کشد مگر کسانی که به یگانگی خداوند متعال و نبوت حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و به ولایت امامت حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه و سایر امامان معصومعلیهم‌السلام ایمان می‌آورند.

و به روایت دیگر: حضرت عیسی‌علیه‌السلام عهده دار اموال حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌شود و اهل کوفه پشت سر او راه می‌روند و او وزیرو دست راست و حاجب و نائب حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام خواهد بود ومشرق و مغرب همراه و ملازم حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه خواهد بود و این کرامت و منزلتی بزرگ برای حجت بن الحسن العسکری‌علیه‌السلام می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه الشعراء: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۱

مؤلف می‌گوید: کسی که به این روایات و احادیث نبوی‌صلى الله عليه وآله معترض باشد و بگوید این روایات و احادیث نبوی‌صلى الله عليه وآله ذکر شده صحیح مـی‌باشـد کـه حضـرت مهـدی موعـودعليه السلام از فرزندان فاطمه زهراعليها السلام و رسول خداصلى الله عليه وآله می‌باشد و او از عترت بیتش‌عليهم السلام می‌باشد و نـامش، همنام رسول خداصلى الله عليه وآله و او کسی خواهد بود کـه زمـین را پـر از عـدل و داد مـی‌کنـد و او از فرزندان عبد المطلب می‌باشد و او از سروران و پادشاهان بهشت می‌باشـد و در مـورد آن چـرا که گفته شد نزاعی نیست مگر اینکه مهدی موعودعليه السلام و توصیف شـده و نشـانه‌هـای کـه در مورد او ذکر شده وجود مقدس ابوالقاسم محمد بن الحسن الحجة الخلف الصـالح‌عليه السلام نیسـت زیرا فرزندان حضرت فاطمه زهراعليها السلام خیلی زیاد هستند و هرکه از آنان تا روز قیامـت بـه دنیـا بیایند از فرزندان فاطمه زهراعليها السلام بـه حسـاب مـی‌آیـد و او از عتـرت پـاک و طـاهر و از اهـل بیت‌عليهم السلام می‌باشد و برای اثبات گفته هایشان که منظور از حضـرت مهـدی موعـودعليه السلام خـود وجود مبارک و مقدس حضرت حجت بن الحسن المهدی‌عليه السلام مـی‌باشـد دلیـل‌هـای بیشـتری احتیاج دارند تا آنرا ثابت کنند؟ پس جواب پرسش او چنین خواهد بود: همانا رسـول خـداصلى الله عليه وآله حضرت مهدی موعودعليه السلام را با صفاتهای گوناگونی توصیف نموده است که اسمش وصفتش و نسبش به حضرت فاطمه زهراعليها السلام تا حضرت عبـد المطلـب‌عليه السلام کـه او پیشـانی پهـن و بینـی باریک و زیبا و اوصاف دیگر که ذکر شده همه آن اوصاف درهیچ کسـی وجـود نـدارد جـز در خود وجود نازنین حضرت مهدی موعود حجت بن الحسن‌عليه السلام جمع شده است.

سپس می‌گویم: و ما روایات مذکور را به انظمام روایات نقل شده از رسول خداصلى الله عليه وآله و ائمه‌عليهم السلام در ساقه چهارم از این شاخه از طریق اهل سنت برای اثبات دلایل که ذکر کردیم خواهیم آورد.

ساقه دوم

در بیان روایت و اخبار وارده از رسول خداصلى الله عليه وآله و امامان معصوم‌عليهم السلام از شیعیان در مورد قیام حضرت مهدی عليه السلام.

در کتاب بحارالأنوار نقل از رسول خداصلى الله عليه وآله که فرمود: روز قیامت برپا نمی‌شـود تـا اینکـه قائم برحق از ما قیام کند و آن هنگامی خواهد بود که خداوند متعال به او اجازه دهد هرکـه از

او پیروی کند نجات خواهد یافت و هرکه از او سرپیچی کند نابود و به هلاکت خواهد رسید، ای بنده گان خدا به سوی او بیائید هرچند که روی برف و یخ (با پای برهنه و پیاده باشید) همانا که او خلیفه خداوند متعال بر روی زمین و جانشین بر حق من می‌باشد.

و نیز در همان کتاب نقل ازابن عباس که می‌گوید: پیغمبر اکرمﷺ فرمود: هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان هفتم و از آنجا به سدرة المنتهی و از آنجا به حجابهای نور بردند، در آن هنگام پروردگارم ندا کرد و فرمود: ای محمدﷺ تو بنده من هستی و من پروردگار توهستم پس خود را در برابر من کوچک شمار و مرا پرستش کن و بر من توکل نما و به من اعتقاد داشته باش زیرا من دوست دارم که تو بنده و حبیب و رسول و پیغمبر من باشی و برادرت علیؑ جانشین و باب مدینه علم تو باشد او حجت من و پیشوای بندگان من است که بوسیله او دوستان من از دشمنانم شناخته گردند و هم بوسیله او حزب شیطان از حزب الله تمیز داده می‌شود. دین من به وجود او پایدارو همه حدود آن محفوظ و احکامش جاری می‌گردد. به خاطر تو و او و امامان اولاد توؑ، به مرد و زن بنده گانم ترحم می‌کنم و بوسیله قائمؑ شما زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات مقدسم، آباد کنم و از وجود شما دشمنان پاک گردانم و به دوستانم واگذار نمایم. با ظهور او سخنان بدبینان را پست و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بنده گانم را از علم خود باخبر کنم و گنجها و اندوخته‌ها را آشکار سازم و او را به اسرار و ما فی الضمیر هرکس مطلع گردانم و با نیروی فرشتگانم مدد کنم، تا فرمان مرا اجرا کند و دینم را رواج دهد او ولی به حق من و مهدی حقیقی بنده گان من است.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از رسول خداﷺ که فرمودند: دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه یکی از نواده گان امام حسینؑ به حکومت برسد که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد همان‌گونه که پر از ظلم وستم شده باشد.

و در آن کتاب نقل شده با استناد که رسول خداﷺ درهنگام بیماریش خطاب به حضرت فاطمه زهراؑ فرمود: سوگند به کسی که جانم در یَد قدرت اوست این امت محتاج به مهدی و هدایت گری می‌باشد و به خداوند سوگند آن مهدی موعودؑ از فرزندان تو می‌باشد.

و نیز در همان کتاب نقل شده از امام صادقؑ که می‌فرماید: هنگامی که حضرت امام حسینؑ به شهادت رسید فرشتگان ضجه و ناله دردناکی کشیدند و عرضه داشتند: خداوندا! آیا این گونه با حسین بن علیؑ که صفی و فرزند رسولتﷺ است باید انجام شود؟ پس خداوند

متعال سایه گسترده حضرت قائم آل‌محمدﷺ مهدی موعود؈ را به فرشتگان نشان می‌دهد و به آنان می‌فرماید: همانا من به واسطه این از ظالمین و ستمکاران انتقام خواهم گرفت.

و درآن کتاب نقل شده با استناد از حکم بن حکم که می‌گوید: به نزد امام محمد باقر؈ رفتم در حالی که ایشان در مدینه منوره بود. وقتی که به نزد ایشان مشرف شدم عرض کردم: در بین رکن و مقام نذر بستم که از مدینه منوره خارج نمی‌شوم تا وقتی که بدانم شما قائم آل‌محمدﷺ هستی یا خیر؟ راوی می‌گوید: امام محمد باقر؈ جوابی به من نداد و من مجبور شدم سی روز در مدینه منوره توقف داشته باشم روزی در راه حضرت امام محمد باقر؈ را دیدم و به من فرمود: ای حکم آیا تو به خاطر آن مسئله در اینجا مانده ای؟ عرض کردم: من عهد بستم و برای خداوند متعال نذر کردم و برای شما گفته بودم که برای چه چیزی آمده‌ام ولی شما جواب ندادید. امام محمد باقر؈ به من فرمود: فردا صبح به منزلم بیا تا جواب تو را بدهم. حکم می‌گوید: من صبح زود به نزد امام محمد باقر؈ رفتم و با امام محمد باقر؈ ملاقات کردم پس ایشان به من فرمود: آن چرا که دوست داری بپرس. عرض کردم: همانا در نزد رکن و مقام روزه نذر کردم که اگر شما را دیدم از مدینه منوره خارج نشوم تا بدانم که شما قائم موعود؈ آل‌محمدﷺ هستی یا خیر اگر قائم موعود؈ در خدمت و رکاب شما خواهم بود و اگر قائم موعود؈ نیستید برای کسب معاش در زمین سر خواهم کرد. امام محمد باقر؈ فرمود: ای حکم! همانا همه ما جمع امامان معصوم؈ از جانب خداوند قائم می‌باشیم.عرض کردم: آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: همه ما به سوی خداوند هدایت می‌کنیم. پرسیدم: آیا شما صاحب شمشیر هستید؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم. پرسیدم: آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خداوند متعال را به هلاکت می‌رساند و به اولیاء خداوند عزت می‌بخشد و دین و آیین الهی بوسیله تو آشکار می‌شود؟ فرمود: ای حکم! چگونه من آن قائم موعود؈ باشم در حالی که سن من چهل و پنج سال شده و همانا قائم موعود؈ سنش کمتر از من می‌باشد و دیدگانش تیز بین تر و کمرش قویتر از کمرم و استوارتر ازآن می‌باشد.

توضیح: دیدگانش تیزتر از من به این معنا است که در نگاه و نظر بهتر از من می‌باشد و یا مردم او را جوان می‌شمارند در حالی که من پیر وشکسته شده ام.

و نیز در آن کتاب نقل شده از جبیر (جبوا) بن نوف که می‌گوید: به ابوسعید خدری گفتم: به خدا قسم هر سالی که بر ما می‌گذرد از سال پیش بد تر است و هر امیری که بر ما مسلط می‌گردد از امیر سابق ظالم ترمی باشد. ابوسعید گفت: آنچه گفتی من از پیغمبرﷺ شنیدم و شنیدم که می‌فرمود: همواره وضع شما چنین خواهد بود تا وقتی که کسی متولد گردد که

مردم او را نشناسند، آنگاه زمین پر از ظلم شود تا وقتی که کسی قدرت ندارد، نام خدا را ببـرد. سپس خداوند عزوجل مردی از من و از اهلبیت من برانگیخته کند و او زمین را پـر از عـدل و داد نماید. چنانکه دیگران پیش از وی پر از ستم کرده باشند، زمین پاره‌های جگر خود را برای او بیرون میدهد و مال و ثروتی به دست می‌آورد که از شماره بیرون است و بدین گونـه دیـن اسلام را پایدار می‌کند. و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خداﷺ که فرمود: همانا مهـدی موعودﷺ از فرزندان من است که اسمش اسم من و کنیه‌اش کنیه من و شبیه‌ترین مردم بـه من از لحاظ خلق وخوی می‌باشد که برای اوغیبت و حیرت است که امتها در مـورد آن گمـراه می‌شوند سپس مانند شهاب ثاقب و درخشان آشکار می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پیش از او پر از ظلم و ستم شده باشد.

و نیز در همان کتاب نقل از امام صادقؑ که فرمود: رسول خداﷺ فرمودند خوشـا بـه حال (طوبی) کسی که قائم موعودﷺ از اهل بیتم را درک کند در حالی که او بـه آن اعتقـاد داشته باشد قبل از اینکه قیام کند و به او ائمه معصـومؑ از پـیش ایمـان داشـته باشـد و از دشمنان درنزد خداوند متعال بیزاری کند همانا آنان منتظران واقعی ودوستان و رفیقـان مـن و با اکرام‌ترین امتمم می‌باشند.

در کتاب غیبة نقل شده با استناد از امام محمد باقرؑ که می‌فرماید: هنگامی کـه کـه قـائم ماﷺ ظهور کند، اموال را به طور مساوی تقسیم می‌نماید و در میان بنده گان نیک و بد خـدا بـه عدل حکومت کند هر کس از او پیروی کند اطاعت خدا کرده و آن کس که از فرمانش سـرپیچی کند از فرمان خدا سر پیچی کرده است. (او را مهدی گویند، زیرا خداوند به امر پوشـیده، هـدایتش نموده) او تورات (حقیقی) و سایر کتب آسمانی را از غاری واقع در انطاکیه بیرون می‌آورد، آنگاه بـا پیروان تورات با تورات و با اهل انجیل با انجیل و با اهل زبـور بـا زبـور و بـا مسـلمانان بـا قـرآن حکومت می‌کند. تمام اموال دنیا آنچه که در داخل و روی زمین است در نزد او جمع شود و او بـه مردم خواهد فرمود: بیائید و اموالی را که به خاطر آن به جان هم افتاده و رشته خویشاوندی خود را از هم جدا کردید و خونهای بسیاری ریختید و مرتکب محرمات الهی می‌شـدید از مـن بگیریـد. و خداوند متعال مقامی به ایشان می‌دهد که پیش از او به هیچ کس نداده است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از شر و ظلم و ستم و تاریکی شده باشد.

و در کتاب کنز الواعظین تألیف محدث فاضل برغانی نقل از غیبة نعمانی با استناد از ابان بن عثمان از امام صادقؑ که می‌فرماید: روزی حضرت محمدﷺ در بقیع نشسـته بودنـد پـس

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به نزد ایشان آمد و سلام کرد. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و فرمود: بنشین سپس او را در سمت راست خود نشانید. سپس جعفربن ابیطالب علیه السلام آمد و سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت. گفتند: در بقیع تشرف دارد او هم آمد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و او را در جانب چپ خود نشاند. بعد از آن عباس (عموی پیغمبر) سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت. به او گفتند: ایشان در بقیع می‌باشد. پس عباس به بقیع رفت و دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا بود در حالی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفربن ابیطالب علیه السلام در نزد آن بزرگوار بودند پس سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و او را در پیش روی خود نشاند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به حضرت علی علیه السلام کرد و فرمود: یا علی علیه السلام تو را مژده ندهم؟ خبری به تو ندهم؟ عرض کرد: بفرما یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همین حالا حضرت جبرئیل امین علیه السلام نزد من بود و به من اطلاع داد آن قائم موعود عجل الله تعالی فرجه از ما که در آخر الزمان قیام می‌کند و زمین را پر از عدل می‌گرداند چنان که پر از ظلم و ستم باشد، از نسل تو و از پسرت حسین علیه السلام است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر خبر خوش و خشنودی که از جانب خداوند به ما می‌رسد به واسطه وجود مبارک شما می‌باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعفر بن ابیطالب علیه السلام رو کرد و به او فرمود: مژده‌ای به تو ندهم؟ عرض کرد: بفرما! فرمود: حضرت جبرئیل امین علیه السلام اندکی پیش نزد من بود و به من اطلاع داد آن کس که پرچم فتح بدست حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه می‌دهد از نسل تو است. آیا می‌دانی که او کیست؟ گفت: نه. فرمود: روی او مانند اشرفی سرخ، دندانهایش شمرده و شمشیرش آتشبار است با ذلت به کوه رود و با عزت از آنجا بیرون آید و در حالی که در حمایت جبرئیل امین علیه السلام و میکائیل علیه السلام می‌باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کرد به عمویش عباس و به او فرمود: ای عم آیا آنچه حضرت جبرئیل امین علیه السلام به من خبر داده به تو اطلاع ندهم؟ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بفرمائید! فرمود: حضرت جبرئیل علیه السلام به من گفت: وای از آنچه اولاد تو از فرزندان عباس می‌بینند! عباس گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر نیست که برای جلوگیری این امر دیگر با زنان همبستر نشوم؟ فرمود: آنچه باید بشود شده است.

در کتاب اثبات الهداة شیخ حر العاملی نقل کرده از اصبغ بن نباته نقل از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: درباره مولودی که در پشت یازدهمی من است فکر می‌کردم او مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که پر از ظلم و

ستم باشد. او را غیبت و حیرتی است که گروهی به خاطر آن گمراه و گروهی هدایت می‌یابند. تا اینکه فرمود: اینان برگزیدگان این امت می‌باشند که خوبان عترت طاهره هستند.

و اما صفاتی از حضرت یوسف‌علیه‌السلام، این است که برادران حضرت یوسف‌علیه‌السلام به برادرشان سلام می‌کردند ولی او را نمی‌شناختند و قائم ماعجل‌الله‌فرجه نیز در بین مردم است ولی مردم ایشان را نمی‌شناسند.

و اما صفاتی که از حضرت عیسی‌علیه‌السلام دارد این است که ایشان به سفرهای دور و درازی می‌رود.

و اما صفاتی که از حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله دارد شمشیرمی باشد یعنی جنگ کردن با شمشیر برعلیه دشمنان اسلام.

در کتاب عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام نقل از اباصلت الهروی در مورد به شهادت رسیدن امام رضاعلیه‌السلام و محل قبر و آشکار شدن مارهای کوچک سپس ماهی عظیم الجثه و تکه تکه کردن ماهی‌های کوچک اشعار و اخبار به قیام امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه مناسب است که آن روایت را به طور کامل برای اطلاع بیشتر و بهره بردن از آن بیاوریم.

نقل از علی بن ابراهیم بن هاشم نقل از ابوصلت الهروی که می‌گوید: روزی در نزد امام رضاعلیه‌السلام ایستاده بودم که ایشان به من فرمود: ای ابوصلت برو داخل مکانی که هارون الرشید درآن دفن شده است واز چهار طرف قبر برای من به طور جداگانه خاک بیاور. ابوصلت می‌گوید: من نیز رفتم وآن چرا که به من دستور داده بود مقداری خاک آوردم وبه نزدایشان باز گشتم وقتی که به نزد ایشان آمدم به من فرمود: این خاک که با خود آورده‌ای به من بده من نیز به ایشان دادم. ایشان آن خاک را گرفت و آن را بوئید و سپس انداخت و فرمودند: برای من در اینجا قبر درست می‌کنند ودر آن وقت سنگی برای آنها ظاهر می‌شود ودر این صورت اگر تمام مردم خراسان جمع شوند ودر دست آنها کلنگ باشد و بخواهند آن سنگ را بیرون بیاورند هرگز نمی‌توانند یک ذره از آن سنگ را جدا کنند. ابوصلت می‌گوید: سپس از من خاکی که از نزد پای هارون واز سر هارون برداشته بودم درخواست کرد به ایشان دادم ایشان نیز فرمودند: این جا نیز مانند خاک قبل چنین می‌شود یعنی سنگی ظاهر می‌شود. سپس یک مشت خاکی که از قبله هارون برداشته بودم به ایشان دادم و ایشان آنرا از من گرفت و بوئید و فرمودند: اینجا مرقد من می‌باشد اینجا مرقد شریف من خواهد بود سپس فرمود: دراین مکان برایم قبری حفرمی کنند و تو به آنها امرمی کنی که چنین وچنان برای من بکنند وبه آنها می‌گویی که لحد من دو زراع و یک وجب باشد به راستی که خداوند متعال برای من آنرا وسعت خواهد داد پس اگر قبری برای من کنند در نزد سرم زمزمه‌ای خواهی شنید و تو با آنها یعنی کسانی که زمزمه کردند با زبان آنها که بعداً به تو خواهم گفت حرف می‌زنی یکباره

می‌بینی از زمین قبرم آب می‌جوشد تا وقتی که لحد را پر کند و همچنان پر می‌شود تا وقتی که مساوی سطح زمین شود درآن وقت دو مار کوچک خواهی دید پس مقدار نان که بعداً به تو خواهم داد برای آنها بینداز و آنها تکه نان را می‌خورند وقتی که آن مارها تمام تک نانها را خوردند یکباره ماهی بزرگی نمایان خواهد شد و دو مار را می‌خورد تا وقتی که هیچ اثری از آن دو مار باقی نمی‌گذارد سپس آن ماهی بزرگ نا پدید می‌شود هرگاه آن ماهی ناپدید شد دست خود را روی آب بگذار و سخن که بعداً گفت به تو خواهم: روی آب بخوان یکباره آن آب در زمین فرو می‌رود و قبر خشک می‌شود و این کار را انجام نده مگر در نزد مأمون. سپس فرمود: ای ابا صلت فردا من به نزد این طغیلانگر (مأمون) می‌روم وقتی که از نزد او خارج شدم و دیدی که من سر برهنه می‌باشم آن چراکه می‌خواهی با من حرف بزن من با تو حرف خواهم زد و اگر دیدی که سرم را پوشانده‌ام پس با من سخن نگو و بدان که من به دست مأمون مسموم شده‌ام و جگرم می‌سوزد. ابوصلت می‌گوید: وقتی که صبح شد امام رضا علیه السلام نماز صبح را خواندند و در محراب نماز خویش مشغول تعقیبات نماز کردند و منتظر آمدن فرستاده‌ای از طرف مأمون بود پس در همان حال غلامی از طرف مأمون آمد و گفت امیر شما را خواسته است.راوی می‌گوید: امام علیه السلام بلند شد و من نیز بلند شدم و سپس همراه ایشان به طرف قصر مأمون رفتیم وقتی که به آنجا رسیدم دیدم که در نزد مأمون انگور و انار و سایر میوه‌ها بود و مأمون مقداری از آنها را خورده بود. وقتی که مأمون امام رضا علیه السلام را دید به پیشواز ایشان آمد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید و به ما دستور داد که مجلس را ترک کنیم. راوی می‌گوید: من بیرون قصر رفتم و منتظر آمدن امام رضا علیه السلام بودم. راوی می‌گوید: پشت در منتظر امام رضا علیه السلام بودم که یکباره دیدم امام رضا علیه السلام در حالی از قصر بیرون آمد که سر مبارک خویش را پوشانده بود و من همان‌گونه که ایشان به من فرموده بود با ایشان سخن نگفتم تا وقتی که داخل اتاق خویش شد و به من فرمود: در را روی من ببند و نیز درخانه‌ام را ببند و نگذار کسی به نزدم بیاید. ابوصلت می‌گوید: من با ناراحتی و حزن و اندوه به حیاط منزل رفتم و در حیاط را نیز به دستور ایشان قفل کردم و همچنان درحیاط قدم می‌زدم که یکباره یک جوانی خوش چهره و زیبا رو و نورانی که شبیه‌ترین شخص به امام رضا علیه السلام بود وارد شد بدون اینکه در را باز کنم سپس به نزد آن جوان رفتم و به ایشان عرض کردم چگونه وارد منزل شدی در حالی که در بسته بود؟ به من فرمود: همان کسی که مرا در این وقت از مدینه منوره به اینجا آورده مرا از این در بسته به داخل منزل آورده است. عرض کردم: شما چه کسی می‌باشید؟ به من فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشم و من تنهاترین یادگار پدرم می‌باشم پس ایشان به نزد پدر بزرگوار خویش رفت و به من دستور داد که وارد اتاق شوم. وقتی که امام رضا علیه السلام حضرت جواد علیه السلام خود را دید بلند شد و ایشان را بغل کرد و بوسید. سپس امام جواد علیه السلام پدر بزرگوار خویش را روی زمین کشید و روی تخت گذاشت سپس روی پدر بزرگوارش افتاد و ایشان را می‌بوسید و می‌بوئید و چیزی به ایشان می‌گفت: که مفهوم آنرا نمی‌دانستم یکباره دیدم چیزی مانند کره که سفید تر از یخ بود روی لبان مبارک امام رضا علیه السلام ظاهر شد و دیدم امام جواد علیه السلام با زبان خود آن را لیس می‌کرد سپس امام رضا علیه السلام دست مبارک خویش را در داخل لباس خود فرو برد و از داخل لباس خویش چیزی مانند گنجشک بیرون آورد و امام جواد علیه السلام آنرا دردهان خود گذاشت و بلعید در آن وقت بود که امام رضا علیه السلام به شهادت رسید سپس امام جواد علیه السلام به من فرمود: ای ابا صلت! بلند شو و به انبار برو و برای من مغسلی و آب بیاور تا پدرم را غسل دهم.عرض کردم: ای سرور و مولای من در انبار مغسلی و آب وجود ندارد! ایشان فرمود: آن چرا که به تو می‌گویم انجام بده پس من به دستور امام جواد علیه السلام وارد انبار شدم و یکباره با تعجب دیدم که مغسلی در آنجا بود و آب در کنار آن قرار دارد پس مغسل و آب را برای ایشان آوردم در حالی که من تا به حال آن مغسل و آب را ندیده بودم پس آن مغسل و آب را در کنار امام جواد علیه السلام گذاشتم و لباسم را از تنم کندم و خواستم امام رضا علیه السلام را غسل دهم. در آن وقت امام جواد علیه السلام به من فرمود: دست نگهدار نزدیک نشو به راستی که کسانی دیگر مرا در غسل دادن پدرم کمک می‌کنند سپس پدر گرامیش را غسل داد و به من فرمود: وارد انبار شو و فلان صندوق که در فلان مکان می‌باشد که در داخل آن کفن است به نزدم بیاور! راوی می‌گوید: من نیز وارد انبارشدم و یکباره آن صندوق را دیدم و به خدا قسم در طول عمرم مانند آن تا به حال ندیده بودم پس آن صندوقچه را برداشتم و به امام جواد علیه السلام دادم سپس ایشان آن صندوقچه را باز کرد و کفنی از آن در آورد و با آن کفن پدر بزرگوارش علیه السلام را کفن کرده و سپس روی آن بزرگوار نماز خواند. سپس به من فرمود: تابوتی برایم بیاور!عرض کردم: ای سروم آیا به نزد نجار بروم و تابوت بیارم؟ به من فرمود: خیر بلند شو و وارد انبار شو و تابوتی برایم که در آنجاست برایم بیاور پس من بلند شدم و برای چندمین بار وارد انبار شدم و برای چندمین بار نیز با تعجیب دیدم که در انبار تابوتی می‌باشد که تا به حال آن تابوت را ندیده بودم زیرا چند بار به انبار آمده بودم و خبری از تابوت نبود پس تابوت را آوردم و به ایشان دادم و ایشان پدر بزرگوار خویش را در تابوت گذاشت

وسپس در کنار پدر بزرگوارش‌ؑ دو رکعت نماز خواند و همچنان نماز می‌خواند تا وقتی که با تعجب دیدم تابوت مرتفع شد تا وقتی که به سقف اتاق رسید و در همان وقت سقف اتاق شکافته شد و تابوت از آنجا خارج شد و سقف به حالت قبلی خود باز گشت. پس با تعجب به امام جوادؑ عرض کردم ای سرورم همینک مأمون به نزد ما می‌آید و سراغ امام رضاؑ را می‌گیرد چه جوابی به او بدهم؟ امام جوادؑ فرمود: ای اباصلت! به راستی که هیچ پیامبر نیست که در مشرق زمین از دنیا رفته و وصیش در مغرب دنیا از دنیا برود مگر اینکه خداوند ارواح و اجسام آنها را در یک جا جمع می‌کند. راوی می‌گوید: قبل از اتمام سخن امام جوادؑ دیدم بار دیگر سقف اتاق باز شد و تابوت پایین آمد سپس امام جوادؑ جسم مطهر پدر بزرگوارش را از تابوت بیرون آورد و ایشان را روی تخت گذاشت گویا ایشان را اصلاً غسل و کفن نکرده بود سپس به من فرمود: ای اباصلت برو دم در که همینک مأمون در می‌زند. من نیز دم در رفتم ودیدم که مأمون در زد ومن دررا باز کردم و مأمون با حالی گریه وزاری روی سر خود می‌زد ولباس خود را پاره کرده بود ومی گفت: چگونه دیگر زندگی کنیم در حالی که تورا ازدست داده یم دیگر زندگی بر ما سخت می‌باشد ومعنایی ندارد. سپس به نزد آن بزرگوار رفت وقتی که به آنجا رفت من نیز همراه او بودم و هیچ اثری ازامام جوادؑ در کنار پدر بزرگوارش ندیده‌ام گویا اصلاً به اینجا نیامده بود. پس مأمون در کنار جسم مبارک ومطهر امام رضاؑ نشست وگریه می‌کرد وسپس دستور داد که ایشانرا غسل وکفن کنند. سپس دستور داد که برای ایشان قبری بکنند. پس همان‌گونه که امام رضاؑ فرمودند: در سه جا برای ایشان حفر کردند وهر سه بار سنگی ظاهر شد، من به مأمون گفتم: به راستی که امام رضاؑ به من فرمودند: چنین و چنان برای ایشان بکنم و ضریحی برای ایشان منسوب کنم. مأمون گفت: آن چرا که اباصلت می‌گوید انجام دهید جز ساختن ضریح و قبر را بکنید ولحد را درست کنید. وقتی که مأمون عباسی آن سنگ‌ها ومارها را دید بسیار تعجب کرد و گفت: همچنان امام رضاؑ بعد از رحلتش نیز عجایبی به ما نشان می‌دهد همان‌گونه که در حیات خویش به ما نشان می‌داد. پس یکی از وزیران به مأمون گفت: آیا می‌دانی که امام رضاؑ با این معجزه که به تو نشان داد ه چه می‌خواهد به تو بفهماند؟ مأمون گفت: خیر. وزیر گفت: به راستی که ایشان با این کارش به تو فرموده است که ای مأمون بدان که پادشاهی و سطنت شما با این کثرت و مدت زمان سلطتنتی شما مانند این دو مار می‌باشد تا وقتی که اجل شما برسد وشما از بین بروید و خداوند متعال مردی از ما (امام زمانؑ) را بر شما مسلط می‌کند و شما را از تاریخ محو خواهد کرد. مأمون گفت: راست می‌گویی. سپس رو کرد به من و به من

گفت: ای اباصلت آن سخنی که در هنگام حفر قبر و دیدن مار و ماهی بزرگ بر زبان جاری کردی چه بود آنرا به من بگو؟ به او گفتم: آنرا فراموش کردم. و من دروغ نمی‌گفتم همان وقتی که گفته بودم فراموش کرده بودم. سپس دستور داد که مرا به زندان بیندازند پس من به مدت یکسال در زندان ماندم تا اینکه از زندان طاقتم تمام شد و صبرم لبریز شد و خداوند را برحق محمد و آل‌محمد ﷺ قسم دادم که مرا از این زندان و غل و زنجیرها یی که بر پا و گردن و دستهایم گذاشته بودند خلاص کند قبل از اینکه دعاییم به اتمام برسد یکباره دیدم که زندان نورانی شد و آن به خاطر قدوم مبارک امام جواد ﷺ بود وقتی که به نزدم رسید به من سلام کرد و فرمود: ای اباصلت طاقت و صبرت به پایان رسیده است؟ عرض کردم: به خدا قسم چنین شده است. امام جواد ﷺ به من فرمود: بلند شو من نیز بلند شدم و یکباره دیدم با دست مبارک خویش به غل و زنجیرها کشید و با تعجب دیدم که تمام غل و زنجیرهای من باز شد و سپس ایشان دست مرا گرفت و از زندان خارج کرد در حالی که زندانبانان و نگهبانان و غیره مر امی دیدند ولی نمی‌توانستند حرفی بزنند. سپس امام جواد ﷺ به من فرمود: در امان خداوند متعال برو به راستی که تو به مأمون نخواهی رسید و دست مأمون نیز هرگز به تو نخواهد رسید اباصلت می‌گوید: از آن موقع به بعد تا همینک هرگز دست مأمون و ایادی او به من نرسیده است. و این روایت با اندکی اختلاف از اهل سنت نقل از هرثمه شده است.

و در کتاب خصال نقل شده که روزی امام صادق ﷺ اشاره کردند به مکه مکرمه و فرمود: همانا سیصد و سیزده نفر در اینجا جمع می‌شوند که اهل مکه آنها را نمی‌شناسند و می‌دانند که خودشان و پدرانشان در مکه به دنیا نیامده‌اند که آن سیصد و سیزده نفر شمشیر بر کمر بسته‌اند و روی شمشیر هایشان نوشته‌هایی است که از هر کلمه هزار کلمه باز می‌شود و باد آنرا می‌برد و در هر سرزمین ندا می‌زند این مهدی موعود ﷺ می‌باشد که مانند قضاوت حضرت داود ﷺ حکم می‌کند و از بینه نمی‌پرسد.

و در کتاب العوالم نقل از ابوسعید خراسانی که می‌گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: آیا مهدی موعود و قائم یکی می‌باشد؟ فرمود: بله. عرض کردم: برای چه چیزی مهدی نامیده شد؟ فرمود: زیرا برای امر پنهان هدایت می‌کند. و او را قائم ﷺ نام نهادند برای اینکه بعد از اینکه مردم تصور می‌کنند که وجود ندارد و از دنیا رفته است قیام می‌کند.

ساقه سوم

آیات قرآنی که تفسیر شده در مورد دوازده معصوم علیهم السلام

آیه اول: ﴿وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی﴾ **((به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).**

در کتاب الدمعة آمده است نقل شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید از امام صادق علیه السلام در مورد قول تبارک و تعالی ﴿وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾[۱] **(و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید)** این کلمات چه بوده است؟ فرمود: این همان کلماتی است که حضرت آدم علیه السلام بوسیله آن خداوند متعال را قسم داد و خداوند متعال توبه او را به واسطه آن پذیرفت: و آن کلمات این بود «یا رب اسالک بحق **محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین الاتبت علی» (خداوندا تو را به حق محمد و علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام قسم می‌دهم که توبه مرا بپذیری)** و خداوند متعال توبه او را پذیرفت و همانا خداوند متعال توبه پذیر و بخشاینده می‌باشد. مفضل بن عمر می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا می‌رود صلی الله علیه و آله منظور خداوند در مورد **﴿فأتمهن﴾** چیست؟ فرمود: یعنی تا نام امام دوازدهم قائم آل‌محمد علیهم السلام به پایان رساند نام دوازده امام (که نخست علی بن ابیطالب علیه السلام وسپس امام حسن علیه السلام و سوم امام حسین علیه السلام و نه امام دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌باشند. و اما فرموده خداوند ﴿إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً﴾ **(من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم)** و یا به عبارت دیگر من تور ا به عنوان رهبر و پیشوای مردم قرارمی دهم که به گفتار و افعال و تدبیرش و سیاست گذاری او امت بر پا شود. وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام چنین مژده و بشارتی از خداوند متعال شنید عرض کرد: ﴿وَ مِنْ ذُرِّیَّتی﴾ **(از دودمان من (نیز امامانی قرار بده))** خداوند متعال فرمود: ﴿قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ﴾

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۲۴

(خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد(و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند). پس همانا عهد خداوند متعال امامت می‌باشد و ظالم کافر است و دلیل ما این آیه شریف می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْكافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ﴾[1] **(و کافران، خود ستمگرند)**؛ (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران) و به خاطرهمین ظالم و ستمگر امام و پیشوا نمی‌شود.

آیه دوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾[2] **(پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملا مؤمن می‌باشد.) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند:) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و(مؤمنان) بازگشت (ما) به سوی توست.» گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا (انتظار) آمرزش تو را (داریم).**

و در کتاب الدمعة نقل شده با استناد از رسول خدا می‌رود صلی الله علیه و آله که فرمود: وقتی که مرا به معراج بردند خداوند متعال به من فرمود: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ **(پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است.(و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد.))** و من عرض کردم: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ **(و همه مؤمنان)**. خداوند متعال فرمود: راست گفتی ای محمد صلی الله علیه و آله بر تو سلام باد. رسول خدا می‌رود صلی الله علیه و آله فرمود: سپس خداوند متعال از من پرسید: چه کسی را جانشین خود در روی زمین قرار دادی؟عرض کردم: بهترین اهل زمین. خداوند متعال فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام را قرار دادی؟ عرض کردم: بله ای پروردگار من! سپس خداوند متعال فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله همانا من یک بار به زمین نظر کردم و تو را برگزیدم و برای تو اسمی از خودم مشتق نمودم در هیچ جایی نامم ذکر نمی‌شود مگر اینکه اسم تو همراه نامم ذکر شود.

همانا من محمودم (ستوده شده هستم) و تو محمد (ستوده) هستی. سپس بار دیگر به زمین نظر کردم و از بین مردم علی بن ابیطالب علیه السلام را برگزیدم و برای او اسمی از اسمهایم مشتق نمودم

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۵۴

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۸۵

و همانا من علی الاعلی (ولای بزرگ مرتبه) هستم و او علی (ولا) می‌باشد.ای محمدﷺ همانا من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را اشباح نور از نورم آفریده‌ام و سپس ولایت شما را بر آسمانها و اهلش و زمینها و اهلش عرضه کردم پس هرکه ولایت شما را قبول کرد در نزد من از مقربین درگاه من می‌باشند و هرکه آنرا انکار کند در نزدم از کافرین و گمراهان می‌باشد. سپس خداوند متعال فرمود: ای محمدﷺ آیا دوست داری آنان را ببینی؟ عرض کردم: بله ای پروردگار من. فرمود: طرف راست عرش را بنگر. من نیز طرف راست عرش الهی را نگاه کردم پس تمثال علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام معصوم دیگر از ذریه حسین علیهم السلام را دیدم در حالی که حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در وسط آنان مانند ستاره درخشان می‌درخشید.

سپس خداوند متعال فرمود: ای محمدﷺ همانا آنان حجج من می‌باشند و او(حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه پیروزمند و ثائر و انتقامجوی عترتت می‌باشد پس به عزت و جلالم قسم همانا حجت آشکار و واجب بر اولیاء من می‌باشد و انتقام گیرنده من از دشمنانم می‌باشد.

آیه سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه انفال می‌فرماید: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ في كِتابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾[1] **(و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست).**

در کتاب **الدمعة** نقل شده با استناد از امام حسین علیه السلام که می‌فرماید: هنگامی که خداوند متعال این آیه شریفه را بر رسول خداﷺ نازل کرد من در مورد تفسیر و تأویل آن آیه شریف از جدم رسول خداﷺ پرسیدم؟

ایشان فرمود: همانا این آیه شریفه مقصود آن هیچ کس از مردم نیست مگر شما که شما خویشاوندان من هستید پس اگر من از دنیا رفتم پدرت اولی و سزاوارتر از همه به جانشینی من می‌باشد و هنگامی که پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام به شهادت رسید برادرت حسن بن علی المجتبی علیه السلام اولی و سزاوراتر خواهد بود و اگر برادرت حسن بن علی المجتبی علیه السلام به شهادت رسید تو سزاوارتر از همه خواهی بود.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: ای رسول خداﷺ اگر من به شهادت رسیدم بعد از من چه کسی امام خواهد بود؟ فرمود: پسرت علی بن الحسن علیه السلام و بعد از آن پسرش محمد بن علی علیه السلام و بعد از آن پسرش جعفر بن محمد علیه السلام و بعد از آن پسرش موسی بن جعفر علیه السلام

---

۱. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۷۵

و بعد از آن پسرش علی بن موسی علیه السلام و بعد از آن پسرش محمد بن علی علیه السلام و بعد از ان پسرش علی بن محمد علیه السلام و بعد از آن پسرش حسن بن علی علیه السلام و بعد از آن پسرش حجت بن الحسن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه خواهد بود و وقتی که حضرت حسن بن علی العسگری به شهادت رسید در آن هنگام در نهمین نفر از فرزندانت غیبت وقوع خواهد افتاد. و همانا خداوند متعال از صلب تو نه امام معصوم علیهم السلام که بعد از تو برای این امت امام و پیشوا خواهند بود که خداوند متعال علم و دانش و خلق و خوی مرا به آنان خواهد داد و هیچ گروه و قومی مرا به خاطر آنان اذیت نمی‌کند مگر اینکه خداوند شفاعتم را ناعل آنها نخواهد کرد.

آیه چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه هود می‌فرماید: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[1] **(آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید).**

در کتاب **الدمعة** نقل شده با استناد از حسن بن مسعود و محمد بن خلیل که می‌گویند: در سامرا به نزد امام هادی علیه السلام رفتیم در حالی که در نزد آن بزرگوار جماعتی نشسته بودند. ما از آن بزرگوار در مورد: روزهای نیک و شوم ونحس پرسیدیم؟

ایشان فرمود: با روزها دشمنی نکنید زیرا روزها با شما دشمنی خواهند کرد. سپس از روزها پرسیدیم؟ ایشان فرمود: دو معنا دارد ظاهری و باطنی. اما روزهای از نظر ظاهر چنین می‌باشد: روز شنبه برای ماست و روز یکشنبه برای شعیان ماست و روز دوشنبه برای بنی امیه و روز سه شنبه برای پیروانان بنی امیه و روز چهارشنبه برای بنی‌عباس و روز پنج شنبه برای پیروانان بنی‌عباس و روز جمعه عید برای مسلمانان می‌باشد.

و اما معنای باطنی آن این است: روز شنبه متعلق به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز یک شنبه متعلق به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و(حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و روز دوشنبه متعلق به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و روز سه شنبه متعلق به امام سجاد و امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام می‌باشد و روز چهار شنبه متعلق به امام موسی کاظم و امام رضا و امام جواد و خودم امام هادی علیهم السلام و روز پنج شنبه متلق به پسرم امام حسن عسگری علیه السلام و جمعه متعلق به پسرش می‌باشد که تمام قرآن را جمع آوری می‌کند و تمام نعمت‌ها پایان می‌رسد و خداوند متعال حق را به حقیقت می‌پیوندد و باطل را نابود می‌گرداند و او مهدی منتظر موعود عجل الله تعالی فرجه شما

---

۱. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۸۶

می‌باشد. سپس امام هادی علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿بَقِيَّتُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ **(آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید)**. سپس فرمود: به خداوند سوگند که او بقیة الله عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

آیه پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَ لَمّا فَصَلَتِ الْعيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنّي لَأَجِدُ ريحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾[1] **(هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدرشان(یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید).**

در کتاب خرائج شیخ قطب الدین راوندی نقل شده از امام صادق علیه السلام که ایشان به یکی از یارانش فرمودند: آیا می‌دانی پیراهن حضرت یوسف علیه السلام چه بود؟ عرض کردم: خیر. فرمود: همانا هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند جبرئیل امین علیه السلام پیراهنی از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام آورد پس ایشان آن پیراهن بهشتی را پوشید و در آن وقت نه گرما و نه سرما به او ضرر نرساند. پس وقتی که رحلت حضرت ابراهیم علیه السلام فرا رسید آن پیراهن را در بغچه‌ای قرار داد و آنرا در گردن اسحاق علیه السلام آویزان کرد و هنگامی که وقت رحلت حضرت اسحاق علیه السلام رسید ایشان آن پیراهن را به حضرت یعقوب علیه السلام داد وقتی که حضرت یوسف علیه السلام به دنیا آمد حضرت یعقوب علیه السلام آن پیراهن را به بازوی حضرت یوسف علیه السلام بست و آن چرا که می‌خواست اتفاق بیفتد افتاد تا اینکه حضرت یوسف علیه السلام آن بغچه که در آن پیراهن بهشتی بود را در مصر باز کرد پس بوی خوش آن پیراهن به مشام حضرت یعقوب علیه السلام رسید که خداوند نقل از زبان حضرت یعقوب علیه السلام چنین می‌فرماید: ﴿إِنّي لَأَجِدُ ريحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾ **(من بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید)**. و آن همان پیراهنی بود که جبرئیل امین علیه السلام آنرا از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام آورده بود. راوی می‌گوید: عرض کردم: همینک آن پیراهن بهشتی در اختیار کیست؟ برای اهلش و آن قائم ما عجل الله تعالی فرجه می‌باشد هرگاه که ایشان ظهور کند مؤمنون در شرق وغرب جهان هستی ان‌شاء الله بوی خوش آنرا احساس خواهند کرد. سپس فرمود: هر پیامبری که وارث علوم و دانش بود پس به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آلش علیهم السلام رسید. آیه ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه رعد می‌فرماید:

۱. سوره مبارکه یوسف علیه السلام: آیه شریفه ۹۴

﴿طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾[1] (پاکیزه‌ترین (زندگی)نصیبشان است؛ و بهترین سرانجامها).

در کتاب اکمال الدین نقل شده با استناد از ابوبصیر که می‌فرماید: خوشا به حال کسی که به ولایت ما در غیبت قائم ما‌علیه‌السلام چنگ بزند و همانا دلش بعد از هدایت گمراه نخواهد شد. ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم طوبی چیست؟ فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه و تنه آن درخت در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام در بهشت می‌باشد و منزل و خانه‌ای از مؤمنین و اهل بهشت وجود ندارد مگر اینکه شاخه و یا ساقه‌ای از آن درخت در منزل او می‌باشد و این همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید ﴿طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾.

آیه هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه حجر می‌فرماید: **﴿إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ* وَ إِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ﴾[2] (در این (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران *و ویرانه‌های سرزمین آنها، بر سر راه (کاروانها)همواره ثابت و برقرار است).**

در کتاب ارشاد شیخ مفید نقل شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: هرگاه قائم ما‌علیه‌السلام قیام کرد با قضاوت وحکم حضرت داود‌علیه‌السلام بین مردم حکم خواهد کرد و هیچ احتیاجی به اینکه ببیند نخواهد داشت و همانا خداوند متعال آنرا به او الهام می‌کند و آن چرا که اقوام و غیره انجام می‌دهند باخبر می‌گرداند و همانا بوسیله نگاه کردن به اشخاص دوست را از دشمن می‌شناسد. و خداوند متعال در این باره می‌فرماید: **﴿إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ* وَ إِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ﴾**

آیه هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه انبیاء می‌فرماید: **﴿فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ*لا تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فیهِ وَ مَساکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ﴾[3] (پس چون عذاب ما را احساس کردند به ناگاه از آن می‌گریختند* [هان] مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و[به سوی] سراهایتان بازگردید باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید).**

در کتاب الدمعة نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: **﴿فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا﴾ (پس چون عذاب ما را احساس کردند)** یعنی هنگامی که بنی امیه ظهور قائم آل‌محمد‌علیه‌السلام **﴿إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ* لا تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فیهِ وَ مَساکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ﴾** (به

---

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه۲۹

۲. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۷۶-۷۵

۳. سوره مبارکه انبیاء‌علیهم‌السلام: آیات شریفه۱۳و ۱۲

ناگاه از آن می‌گریختند*[هان] مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید) یعنی همان گنجهایی که مخفی کرده‌اند، پس بنی امیه هنگامی که حضرت قائم آل‌محمد عليه السلام آنها را در مورد گنجهایی که مخفی است باز خواست می‌کند پس شهر و کاشانه خود را رها ساخته و به سوی روم می‌گریزند.پس حضرت قائم آل‌محمد عليه السلام به نزد رومیان می‌رود و آنها را از روم می‌گیرد و سپس در مورد گنجهایی که مخفی کرده‌اند می‌پرسد. پس آنها می‌گویند همان‌گونه که خداوند به نقل از آنها می‌فرماید: ﴿قالُوا یا وَیْلَنا إِنّا کُنّا ظالِمینَ*فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتّی جَعَلْناهُمْ حَصیداً خامِدینَ﴾[1] **(گفتند ای وای بر ما که ما واقعاً ستمگر بودیم*سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی‌جان گردانیدیم)** فرمود: با شمشیر و زیر سایه شمشیر و معنا و تفسیر و تأویل آن در آینده خواهد بود.

آیه نهم: خداوند متعال در سوره مبارکه شعرا ء می‌فرماید: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لی رَبّی حُکْماً وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُرْسَلینَ﴾[2] **(پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید، و مرا از پیامبران قرار داد).** امام محمد باقر عليه السلام فرمودند: هنگامی که حضرت مهدی موعود عليه السلام قیام کند به نزد مردم می‌آید ومی فرماید: پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید و همینک به نزد شما آمده‌ام همان‌گونه که خداوند متعال به من اذن فرمود و امورم را اصلاح گردانده است.

آیه دهم: خداوند متعال در سوره مبارکه ص می‌فرماید: ﴿هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ﴾[3] **(و به او گفتیم:) این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی(و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی)).**

در کتاب بصائر الدرجات نقل شده با استناد از ابی عبیدة الحذاء که می‌گوید: بعد از به شهادت رسیدن امام محمد باقر عليه السلام مانند گوسفندانی بودیم که صاحب نداشتند.

روزی سالم بن ابی حفصه را دیدم پس او من به گفت: ای ابوعبیدة! امام تو کیست؟

ابوعبیدة می‌گوید: به او گفتم: امامان من آل‌محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند.

---

۱. سوره مبارکه انبیاء عليهم السلام: آیات شریفه ۱۵و ۱۴

۲. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۲۱

۳. سوره مبارکه ص: آیه شریفه ۳۹

به من گفت: پس به هلاکت رسیدی و به هلاکت رساندی. آیا تو و من از امام محمد باقرؑ نشنیده بودیم که فرمود: هرکه بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مبتلا گشته است؟ به او گفتم: آری، قربانش بگردم. ابوعبیدة می‌گوید: سه روز بعد یا بیشتر از آن به نزد امام صادقؑ مشرف شدم و خداوند متعال معرفت و شناخت آن حضرت را به من مرحمت فرمود و من به امامت و ولایت امام صادقؑ ایمان آوردم. پس به نزد ایشان مشرف شدم و به ایشان عرض کردم: روزی با سالم ملاقات کردم و به من چنین و چنان گفت و من نیز به او چنین و چنان گفتم. پس امام صادقؑ سه بار فرمود: وای بر حال سالم، آیا سالم نمی‌داند که شان و مقام و منزلت امام معصومؑ چیست؟ ای ابی عبیده همانا هیچ کس از ما از دنیا نمی‌رود مگر اینکه از جانب خداوند متعال جانشینی برای خود می‌گذارد که او امام معصومؑ بعد از او می‌باشد و آن چرا که امام معصومؑ پیشین انجام داده ادامه می‌دهد و به روش و کردار آن امام معصوم پیشینؑ عمل می‌کند و مانند او مردم را هدایت می‌کند. ای ابوعبیده! هیچ مانعی ندارد که خداوند متعال آن چرا که به داودؑ داده بعد از آن به حضرت سلیمان بن داودؑ عطاء فرماید. راوی می‌گوید: سپس امام صادقؑ این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ﴾[1] **((و به او گفتیم:) این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن، و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی))**. راوی می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم عطاء خداوند متعال چیست؟ فرمود: آری ای ابوعبیدة همانا هنگامی که قائم آل‌محمدؑ قیام می‌کند بین مردم مانند حکم حضرت داود و سلیمان بن داودؑ قضاوت می‌کند و هیچ بینه‌ای از مردم نخواهد پرسید.

آیه یازدهم: خداوند عزوجل در سوره مبارکه واقعه می‌فرماید: ﴿وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ* أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[2] **(پیشگامان پیشگامند، *آنها مقربانند).**

در کتاب الدمعة از غیبت نعمانی نقل از داود بن کثیر الرقی که می‌گوید: به امام صادقؑ عرض کردم: فدایت شوم در مورد تأویل و تفسیر و معنای فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ* أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ **(پیشگامان پیشگامند، *آنها مقربانند)**

---

۱. سوره مبارکه ص: آیه شریفه ۳۹

۲. سوره مبارکه واقعه: آیات شریفه ۱۱و۱۰

چیست؟ فرمود خداوند متعال: این فرمایش را در عالم ذر و میثاق فرموده است و آن دو هزار سال قبل از خلق آفریده‌ها آفریده بود. عرض کردم: آنرا برایم تفسیر کن. فرمود: همانا هنگامی که خداوند اراده کرد (انسانها) آفریده‌ها را بیافریند آنان را از گل آفرید و سپس آتش سوزان برای آنان درست کرد و به آنها فرمود: وارد آتش شوید. پس اولین کسانی که وارد آن آتش سوزان شدند عبارتند از: حضرت مصطفی‌ﷺ و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهراعلیها‌السلام و حضرت حسن و حضرت حسین‌علیهما‌السلام و نه امام معصوم‌علیهم‌السلام از صلب حسین‌علیه‌السلام امام بعد از امام سپس شیعیان و پیروانان امامان معصوم‌علیهم‌السلام وارد شدند و به خداوند سوگند که آنان پیشگامان (السابقون) هستند.

آیه دوازدهم: خداوند در سوره مبارکه صف می‌فرماید: ﴿فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنی إِسْرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَیَّدْنَا الَّذینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرینَ﴾[۱] **(در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأئید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند).**

در کتاب الدمعة نقل ازابی یعفور که می‌گوید: روزی به نزد امام صادق‌علیه‌السلام مشرف شدم در حالی که جمعی از یاران در نزد ایشان گرد آمده بودند پس به من فرمود: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفتم: بله طبق معمول قرآن می‌خوانم. به من فرمود: از خواندن قرآن از تو نپرسیدم بلکه در مورد چیز دیگری از تو پرسیده‌ام. عرض کردم: قربانت گردم چرا؟ فرمود: زیرا حضرت موسی‌علیه‌السلام چیزی به قومش گفت و آنها قادر به آن نبودند پس در مصر بر علیه او شورش کردند و با او جنگ کردند. و او نیز با یارانش بر علیه آنان جنگ کرد و آنان را به درک واصل نمود و این همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنی إِسْرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَیَّدْنَا الَّذینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرینَ﴾ **(در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تایید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند).** و همانا قائم‌علیه‌السلام ما از اهل البیت‌علیهم‌السلام قیام می‌کند و به شما چیزی می‌گوید: که شما قادر به درک و تحمل آن نخواهید داشت پس در فلان جا (بومیلة الدسکوة) شورش می‌کنید و با او جنگ خواهید کرد و ایشان نیز با یارانش بر علیه شما جنگ می‌کند و شورشیان را به درک واصل می‌کند.

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۱۴

ساقه چهارم

روایات و احادیثی در مورد امامان معصوم علیهم السلام با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از طریق اهل سنت درباره نامهای امامان معصوم علیهم السلام

در کتاب غایة المرام نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمعی از یاران خود نشسته بودند و به آنان فرمود: همانا حضرت جبرئیل علیه السلام به نزدم آمد که پیامی از جانب خدوند یکتا و بی‌همتا برایم آورده بود که آن پیام این است که خداوند متعال می‌فرماید: هر کسی که دانسته که نیست معبودی جز من و همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده من و همانا علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه من در روی زمین و همانا ائمه امامان معصوم علیهم السلام از فرزندانش حجت‌های برحق من می‌باشند و به آن اقرار و ایمان داشته باشد او را در رحمت بی‌پایانم وارد بهشت می‌کنم و او را از آتش دوزخ نجات می‌دهم و او را از خواص درگاه خودم قرار می‌دهم و هرگاه مرا صدا زند جواب او را خواهم داد وهرگاه مرا دعا کند او را اجابت می‌کنم و اگر خواسته‌ای و یا درخواستی از من کند به او خواهم داد. و هرگاه که او ساکت شد من او را می‌خوانم و اگر گناهی و یا معصیتی و یا اشتباهی کرده باشد او را می‌آمرزم و اگر از من بگریزد او را می‌خوانم و اگر باز گردد به پیشوازش می‌آیم و اگر درب درگاه را بکوبد در را برای او می‌گشایم. و هرکه گواهی ندهد که همانا هیچ معبودی غیر از من بی‌همتا و یکتا نیست و اگر به آن گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسولم است و یا به آن گواهی دهد ولی گواهی ندهد که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه من بر آفریده هایم و یا به آن گواهی دهد ولی گواهی ندهد که ائمه امامان معصوم علیهم السلام از فرزندانش حجت‌های بر حق من می‌باشند به تحقیق نعمتهای مرا انکار کرده و بزرگی وعظمتم را کوچک شمرده و به آیات و کتب آسمانی که فرستاده‌ام کفر ورزیده است. و هرگاه به سوی من بیاید او را مانع می‌کنم و از او روی بر می‌گردانم و هر گاه از من خواسته‌ای بخواهد او را محروم می‌گردانم و هرگاه مرا ندا زند به او گوش فرا نمی‌دهم و اگر مرا بخواند او را اجابت نمی‌کنم و همانا به بندگانم ظلم و ستم نمی‌کنم.

و هرکه آنان و یا یکی از آنان را انکار کند در حقیت مرا انکار کرده است. امام صادق علیه السلام

می‌فرماید: جابربن عبدالله انصاری بلند شد و عرض کرد: ای رسول خداﷺ امامان معصومﷺ از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتﷺ و سپس سرور و پادشاه بندگان وعبادت کنندگان در زمانش یعنی علی بن الحسینؑ و سپس محمد بن علی باقرؑ که ای جابر همانا تو آن بزرگوار را درک خواهی کرد پس هرگاه آن جلیل القدر را درک کردی سلام مرا به او برسان. سپس بعد از او جعفر بن محمد الصادقؑ و بعد از او موسی بن جعفر الکالظمؑ و بعد از او علی بن موسی الرضاؑ و بعد از او محمد بن علی التقی الجوادؑ و بعد از او علی بن محمد النقی الهادیؑ و بعد از او حسن بن علی الزکی العسگریؑ و بعد از او قائم بر حق مهدی موعود حجت بن الحسنﷺ که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد. ای جابر همانا آنان جانشینان و اوصیاء و فرزندان وعترت من هستند هرکه از آنان اطاعت و فرمانبرداری کند از من اطاعت و فرمانبر داری کرده است و هرکه از آنان سرپچی کند از من سرپیچی کرده است. و همانا خداوند متعال به واسطه و بوسیله آنان آسمان را گرفته تا بر زمین فرو نریزد و خداوند متعال به واسطه آنان زمین را نگاه داشته تا با اهلش ویران نشود.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از خطیب الخطباء خطیب خوارزم موفق بن احمد المکی از بزرگان و رئیسان مذهب اهل سنت که در کتابش نقل کرده از رسول خداﷺ که فرمود: همانا هنگامی که مرا در معراج به آسمان بردند خداوند مرا مورد خطاب خویش قرار داد و به من فرمود: ای محمدﷺ همانا من یک بار به زمین نظر کردم و تو را از بین مردم اهل زمین به عنوان پیامبر و فرستاده خود برگزیدم و نام تورا از اسمم مشتق نموده‌ام همانا من محمود (ستوده شده) و تو محمد (ستوده) می‌باشی. سپس بار دیگر به زمین نظر کردم و از بین مردم علی بن ابیطالبؑ را برگزیدم و او را وصی و جانشین و همسر دخترت فاطمه زهراؑ و پدر ذریه تو قرار داده‌ام و اسمش را از اسمهای خودم مشتق نمودم که همانا من علی الاعلی (ولا بزرگ مرتبه) و او علی (ولا) می‌باشد. و همانا من فاطمه و حسن و حسینﷺ را از نور شما دوتا آفریده‌ام سپس ولایت شما را بر فرشتگانم عرضه داشتم پس هرکه ولایت شما را پذیرفت او را از فرشتگان مقرب خود قرار دادم. ای محمدﷺ اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا اینکه مانند پوست خالی شود و سپس به نزدم‌اید در حالی که ولایت شما را انکار کرده باشد او را در بهشت ساکن نمی‌کنم و او را دزیر سایه عرشم قرار نخواهم داد. ای محمدﷺ آیا دوست داری آنان را ببینی؟ عرض کردم: بله، ای پروردگار یکتا و بی‌همتای من. فرمود: سرت را بالا بیاور و بنگر. من

نیز سر خود را بالا بردم و در آن وقت انوار حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی علیهم السلام و م ح م د بن الحسن القائم عجل الله تعالی فرجه و سط آنان بود که مانند ستاره درخشان می‌درخشید. پس عرضه داشتم: ای پرودگار یکتا و بی‌همتای من اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان ائمه و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند و این که در وسط آنان مانند ستاره درخشان می‌درخشد دوازدهمین نفر و آخرین نفر آنان قائم عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که (من به واسطه) او حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌کنم و به واسطه او از دشمنانم انتقام می‌گیرم.

مؤلف می‌گوید: می‌گویم: از شیعیان نیز روایت به این مضمون نقل شده است ولیکن چنین اضافه دارد و او راحت کننده اولیاء می‌باشد و همانا او همان کسی است که دل شیعیان و پیروانانت را از دست ظالمین و جاحدین و کافرین شفا می‌دهد و سپس لات و عزی (اولی و دومی) را بیرون می‌آورد و آنها را زنده زنده می‌سوزاند و بوسیله او امتحان بسیار سختی سخت‌تر از امتحان و فتنه گاو سامری از مردم خواهم گرفت.

در همان کتاب نقل از حموینی از اصبغ بن نباته از عبدالله بن عباس که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا جانشینان و اوصیاء بعد از من و حجج خداوند بر آفریده هایش دوازده تن می‌باشند که اولین آنها برادرم و آخرین آنها فرزند من می‌باشد. عرض شد یا رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام. عرض شد: فرزندت کیست؟ فرمود: مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد و سوگند به خداوندی که مرا برحق و بشیر و نذیر فرستاد اگر از دنیا یک روز باقی بماند خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا وقتی که فرزندم مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ظهور کند. و همانا روح الله عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و پشت سر حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه نماز می‌گذارد و پادشاهی و سلطنت حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در سرتا سر مشرق و مغرب زمین خواهد بود.

و در آن کتاب نقل از حموینی: نقل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همانا من سرور و پادشاه پیامبرانم و علی بن ابیطالب علیه السلام سرور و پادشاه اوصیاء است و همانا اوصیا و جانشینان بعد از من دوازده نفر می‌باشند که اول آنان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرین آنها مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

و در همان کتاب نقل از ابوسعید خدری که می‌گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا

مهدی موعود﷯ در امتم ظهور می‌کند و خداوند متعال او را برای یاری مردم می‌فرستد پس در آن زمان امتم متنعم خواهند شد و زندگی خوبی خواهند داشت و زمین نبات و سبزه‌های خود را می‌رویاند و اموال به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌شود.

و در همان کتاب نقل از سلمان محمدی که می‌گوید: روزی به نزد رسول خداﷺ رفتم در حالی که حسین بن علی﷣ روی پایش نشسته بود و رسول خداﷺ چشمان و دهان مبارک امام حسین﷣ را می‌بوسید و به ایشان می‌فرمود: تو امام و برادر امام و پسر امام و پدر امامان معصوم﷩ هستی. تو حجت و برادر حجت و پسر حجت و پدر حجتهای خداوند متعال هستی که از صلب تو خواهند بود و نهمین آنان قائمشان﷯ می‌باشد.

و در آن کتاب نقل از مناقب خوارزمی نقل کرده با استناد از حضرت علی﷣ که می‌فرماید: رسول خداﷺ فرمود: همانا من جلوتر از شما وارد حوض می‌شوم و تو ای علی﷣ ساقی هستی و حسن﷣ مدافع و حسین﷣ امر کننده و علی بن الحسین﷣ پیشروا و محمد بن علی﷣ ناشر و جعفر بن محمد﷣ رهبر و موسی بن جعفر﷣ شماره بردار دوستان و دشمنان و از بین برنده منافقین و علی بن موسی﷣ زینت بخش مؤمنین و محمد بن علی﷣ جای دهنده مؤمنین است در درجه خود در بهشت علی بن محمد﷣ سخنگوی شیعیان و به ازدواج در آورنده آنان با حورالعین حسن بن علی﷣ چراغ بهشتیان که از نور ایشان استفاده می‌کنند و مهدی موعود﷯ شفیع آن در روز قیامت موقعی که اجازه داده نمی‌شود مگر برای کسی که خداوند بخواهد.

در کتاب اعلام وری نقل شده با استناد از ابن عباس که می‌گوید: دربیماری که حضرت رسول خداﷺ از آن از دنیا رفت از وجود مبارک حضرت رسول خداﷺ پرسیدم خدای نکرده اگر شما را از دست دادیم بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت رسول خداﷺ اشاره کردند به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ و فرمود: به ایشان مراجعه کنید همانا ایشان همراه حق و حق با اوست سپس بعد از او یازده امام معصوم﷩ می‌باشد که اطاعت و فرمانبرداری از آنان مانند اطاعت و فرمانبرداری از من واجب می‌باشد.

در همان کتاب نقل شده از حضرت رسول خداﷺ که به عمویش عباس بن عبدالمطلب﵁ فرمود: ای عمو جان! همانا دوازده تن از فرزندانم خلیفه و جانشین بعد از من خواهند بود که دوازدهمین آنان حضرت مهدی موعود﷯ در غیبت به سر می‌برد سپس در بین مردم اتفاقهای ناگوار زیادی خواهد افتاد و بعد از آن حضرت مهدی موعود﷯ که از

فرزندانم که او امام معصوم دوازدهم می‌باشد ظهور می‌کند و خداوند متعال تمام امورش را در یک شب اصلاح می‌گرداند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد .پس آن چرا که خداوند بخواهد در زمین باقی خواهد ماند.

در کتاب خصال صدوق رحمه الله و عمدة ابن طریق و اعلام الوری نقل از صحاح اهل سنت از جابربن سمره که می‌گوید: روزی همراه پدرم به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد من در حین سخنرانی ایشان شنیدم که فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس صدایش کمتر شد و من دیگر ندانستم که چه فرمود بعد از اتمام سخرانی از پدرم پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ پدر م به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تمام آن دوازده امیر از قریش خواهند بود. و روایات زیادی به همین مضمون آمده است که بعد از آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند بعد از آن چه اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: نفث و نفاث خواهد بود.

و در کتاب العمدة به راه‌های متعدد نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همچنان دین و آیین برجاست تا اینکه روز قیامت بر پا شود و همانا بر امت داوازده خلیفه خواهند بود که همگان از قریش می‌باشند. و راوی می‌گوید: و نیز شنیدم که فرمود: گروهی از مسلمانان بیت الابیض و بیت کسری و آل کسری را فتح می‌کنند و نیز شنیدم فرمود: همانا روز قیامت مانند بین این دو انگشتانم نزدیک می‌بینم.

در کتاب خصال صدوق رحمه الله نقل از مسروق که می‌گوید: روزی با ابن مسعود ملاقات کردم و با او مصاحفه می‌کردم که یک جوان آمد و پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما نفرموده که بعد از ایشان چند جانشین و وصی خواهد بود؟

ابن مسعود گفت: تو کم سن و سال هستی، بله، همانا رسول خدا| به ما فرمود: همانا جانشینان و اوصیاء بعد از من دوازده تن می‌باشند و آن به تعداد برگزیده‌گان بنی اسرائیل می‌باشند.

و در آن کتاب نیز به همین مضمون به روایتهای مختلف ذکر شده است.

و در کتاب ینابیع نقل شده از بعضی از محققین که می‌گویند: همانا خلفا و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله در این احادیث و روایات گوناگون که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خلفاء و جانشینان من دوازده خلیفه می‌باشد به هیچ گروهی و طایفه‌ای تحقق و صدق نمی‌یابد مگربر داوازده امام معصوم علیهم السلام و این حدیث مشتمل بر خلفاء (راشدین، اولی و دومی و سومی ..) و آن به خاطر تعداد کم آنهاست که کمتر از دوازده نفر می‌باشند. و نمی‌توان بر خلفاء و ملوک بنی امیه صدق شود و آن به خاطر زیاد بودن آنها بر دوازده نفر و ستمکاری و طغیان و فساد و فحشا آنان مگر

عمر بن عبدالعزیز و آنان از بنی هاشم نبوده‌اند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا آن دوازده نفر از بنی هاشم می‌باشند زیرا درروایتی که از جابر بن سمرة آمده است که صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر شد، از این حدیث آمده که آنان خلافت بین هاشم را ترجیح می‌دادند. و نیز نمی‌توان به خلفاء بنی‌عباس مشتمل شود زیرا تعداد آنان بیش از دوازده نفر بوده است و همچنین به خاطر ظلم و ستم و طغیان و فحشا آنان......[1] آیه مودت که خداوند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اجر و پاداش رسالت و نبودتش می‌فرماید: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾[2]

(بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست‌داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)).

و حدیث کساء و باید آن حدیث مروری از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتمل بر دوازده امام معصوم علیهم السلام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد زیرا آنان داناترین اهل زمان خویش و با فضیلت‌ترین و با تقواترین و برترین اصل و نسب و کرامت در نزد خداوند داشتند.

و همانا علوم و دانش آنان از پدرانشان که به جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل می‌شود و آنان وارثان آن می‌باشند.

و در کتاب ینابیع نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر که خروج و ظهور مهدی موعود علیه السلام را انکار کند در حقیقت به آن چرا که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله (قرآن) نازل شده کفر کرده و هر که نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان برای یاری حضرت مهدی موعود علیه السلام را انکار کند کفر کرده و هر که خروج دجال را انکار کند کفر کرده است.

و نیز در همان کتاب مذکور نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: همانا خلفاء و جانشینان و اوصیاء من و حجت‌های برحق خداوند بعد از من دوازده تن می‌باشند که اولین آنان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرین آنان مهدی موعود علیه السلام فرزندم خواهد بود و همانا روح الله حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و پشت سر مهدی موعود علیه السلام نماز خواهد گذارد و در آن وقت زمین به نور صاحبش یعنی حضرت مهدی موعود علیه السلام نورانی و درخشان می‌شود و حکومت و سلطنت او سرتاسر مشرق و مغرب گسترش می‌یابد.

در کتاب فرائد السمطین نقل از مجاهد نقل از ابن عباس که می‌گوید: روزی یک مرد یهودیی به نام تعثل به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله همانا من

---

۱. در این عبارت قطع وجود دارد و احتمال دارد که کلماتی از نسخه بردار جا مانده.

۲. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۲۳

می‌خواهم از محضر شما پرسشهای را بپرسم که دلم از آن متلاطم و سوزان می‌باشد هرگاه جواب پرسشها را به من دادی من به دین مبین اسلام ایمان خواهم آورد و مسلمان می‌شوم. رسول خداﷺ به او فرمود: ای اباعمارة آن چرا که می‌خواهی بپرس. پس او گفت: ای محمدﷺ پروردگارت را برایم توصیف کن. حضرت رسول خداﷺ فرمودند: همانا خداوند متعال توصیف نمی‌شود مگر اینکه به آن چرا که خودش، خود را توصیف نموده است و چگونه آفریدگار وصف شود در حالی که عقل‌ها از درک آن عاجز هستند و اوهام و خطرات به آن نائل نمی‌شوند و فکرها نمی‌توانند آنرا حد کنند و بینایی‌ها قادر به دیدن آن نیستند پاک و منزه است خداوند از آن چرا که توصیف کننده گان می‌گویند. نزائیده و زائیده نشده یکتا و بی‌همتا، یگانه واحد بی‌مثال می‌باشد. سپس یهودی گفت: راست گفتی. سپس پرسید: در مورد یگانگی خداوند بیشتر برایم توضیح بدهید آیا خداوند یگانه است و انسان یکی می‌باشد؟ فرمود: همانا خداوند متعال یکتا و بی‌همنا حقیقی و محض است و یا به عبارت دیگر، هیچ جزئی و ترکیبی برای او نیست. انسان یک است ولیکن ترکیب می‌باشد و آن از جسم و روح. یهودی گفت: راست فرمودی. سپس پرسید: در مورد وصی و جانشین بعد از خودت به من بگو او کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر دارای وصی و جانشین بود و همانا پیامبر ما حضرت موسیؑ به یوشع بن نونؑ وصیت کرد که بعد از آن وصی و جانشین حضرت موسیؑ بود. رسول خداﷺ فرمود: همانا وصی و جانشسن من حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ می‌باشد و بعد از ایشان دو فرزند برومندش حسن و حسینؑ و بعد از ایشان نه وصی دیگر خواهند بود و آن نه وصی از صلب حسین بن علیؑ می‌باشند. یهودی گفت: ای محمدﷺ نامهای آن نه وصی را برایم بگو؟ رسول خداﷺ فرمود: و اما نام آن نه معصوم بعد از حسین بن علیؑ عبارتند از: علی بن الحسینؑ و سپس پسرش محمد بن علیؑ و بعد از آن پسرش جعفر بن محمدؑ و بعد از آن پسرش موسی بن جعفرؑ بعد از آن پسرش علی بن موسیؑ و بعد از آن پسرش محمد بن علیؑ و بعد از آن پسرش علی بن محمدؑ و بعد از آن پسرش حسن بن علیؑ و بعد از آن پسرش حجت بن الحسن محمد المهدیؑ می‌باشد. یهودی گفت: به من بگو چگونه علی بن ابیطالب و حسن و حسینؑ از دنیا می‌روند؟

فرمود: حضرت علی بن ابیطالبؑ با شمشیر بر فرق مبارکش زده می‌شود و حسن بن علیؑ بوسیله سم مسموم می‌شود و حسین بن علیؑ سر از تن او جدا می‌شود. یهودی گفت: جایگاه آنان کجاست؟ فرمود: جایگاه آنان در نزدم در بهشت می‌باشند. ابن عباس می‌گوید: در آن وقت یهودی شهادتین را بر زبان جاری کرد و گفت: گواهی می‌دهم نیست

معبودی جز خدای یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که تو محمدﷺ بنده و رسول خدا می‌باشی و گواهی می‌دهم آنان (دوازده معصومﷺ) اوصیاء و جانشینان به حق شما می‌باشند. و همانا در کتب آسمانی پیامبرانﷺ پیشین و آن چرا که در عهد ما حضرت موسیﷺ آمده است که در آخرالزمان پیامبری به نام احمد و محمدﷺ که او خاتم الانبیاء است مبعوث خواهد شد که هیچ پیامبری بعد از او نخواهد بود و همانا او دارای دوازده جانشین می‌باشد که اول آنان پسر عمویش و دامادش و دومین و سومین نفر آنان دو برادر از فرزندانش خواهد بود که امت آن پیامبرﷺ اولی را با شمشیر می‌کشند و دومی را با سم و سومی را با جمعی از اهل بیتش در حالی که تشنه هستند در مکان غریب به شهادت می‌رسانند که او مانند گوسفند سر بریده می‌شود و او به خاطر بالا رفتن درجاتش در نزد خداوند متعال و درجات اهل بیتش و ذریه‌اش و برای خارج کردن محبین و دوستداران و پیروانانش از آتش صبر و شکیبایی نمود و نه تن وصی دیگر از فرزندان و نواده گان سومی می‌باشند که آنان (دوازده وصی) به تعداد اسباط می‌باشند. رسول خداﷺ به او فرمود: آیا اسباط را می‌شناسی؟ یهودی گفت: بله! آنان دوازده تن می‌باشند لاوی بن برخیا بود که او همان کسی بود که از بنی اسرائیل غیبت کرد و بعد از مدتی بازگشت و خداوند متعال شریعتش که از بین رفته بود را بار دیگر آشکار نمود. سپس لاوی بن برخیا با پادشاه قرسطیا جنگ کرد تا وقتی که پادشاه را به درک واصل نمود. رسول خداﷺ فرمودند: در امتم همانند بنی اسرائیل به مثال بند بند نعلین خواهد بود و همانا دوازدهمین جانشین من که از فرزندانم می‌باشد از نظر پنهان خواهد شد و بر سر امتم اتفاقهای دردناک و وحشتناکی خواهد افتاد و برای دین اسلام جز نام و برای قرآن جز رسم الخط باقی نمی‌ماند و در آن وقت خواهد بود که حضرت مهدی موعودﷺ به اذن خداوند متعال ظهور می‌کند و سپس قیام کرده و اسلام ناب را که از بین رفته را احیاء و آشکار می‌سازد. خوشا به حال کسی که آنان (امامان معصومﷺ) را دوست دارد و از آنان پیروی می‌کند و وای بر حال کسانی که از آنان فرمانبرداری نکند و با آنان مخالفت کند. خوشا به حال کسانی که به آنان چنگ می‌زنند.

مؤلف کتاب می‌گوید: در کتاب الدرالنظیم این روایت با اختلاف کمی ذکر شده است که در آخر آن روایت نعثل در پیش روی رسول خداﷺ بلند می‌ایستد و این ابیات را می‌سراید:

درود بفرستد خداوند والا صاحب بزرگی و عظمت

بر تو ای بهترین و برترین بشر

تـــــو پیـــــامبر برگزیـــــده
و هاشـــمی نســب افتخـــار بـــه تـــو
بـــه تـــو زیـــرا خداونـــد بوسیله تـــو مـــا را هـــدایت فرمـــود
و به تـــو آرزوی (بهشـــت) آن چـــرا کـــه امـــر فرمـــود مـــی‌طلبیم
و جمـــع آن کســـانی کـــه نامشـــان را آوردی
دوازده امـــــام معصـــــوم علیهم‌السلام
کـــه پروردگـــار بلنـــد مرتبـــه آنـــان را دوســـت بداشـــت
و ســـپس آنـــان را از هـــر ناپـــاکی و زشـــتی تصـــفیه نمـــود
همانـــا پیـــروز و ظفـــر یابـــد آنکـــه از آنـــان پیـــروی کنـــد
و شکســـت و نـــابود گشـــت آنکـــه از آنـــان ســـرپیچی کنـــد
آخـــرین آنـــان تـــاریکی‌هـــا را مـــی‌زدایـــد
و اوســـت امـــــام منتظـــــر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف
همانـــا عتـــرت بـــر گزیـــدگان مـــن هســـتند
و همانـــا پیروانـــان آنـــان آنچـــه فرمـــوده
هـــر کـــه از آنـــان دوری کـــرد
همانـــا بـــه زودی در دوزخ خواهـــد ســـوخت

در کتاب مناقب نقل از واثله از جابربن عبدالله انصاری که می‌گوید: روزی جندل بن جنادة بن جبیر یهودی به نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آمد وعرضه داشت ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله به مـن بگـو از آن چرا که در نزد خداوند نیست و آن چرا که مال خداوند نیست و آن چرا که خداونـد نمـی‌دانـد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا آن چرا که برای خداوند نیست، خداوند شریکی ندارد. و آن چـرا که در نزد خداوند نیست ظلم و ستم به بندگان. و آن چرا کـه خداونـد نمـی‌دانـد گفتـار شـما یهودیان است که می‌گویید: عزیر فرزند خداسـت. و سـوگند بـه خداونـد کـه خداونـد متعـال نمی‌داند و آگاهی ندارد که پسری داشته باشد بلکه می‌داند که عزیر یکی از آفریده‌ها و بندگان او به شمار می‌رود. سپس جندل گفت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و تو فرستاده خداوند بر حق و صدق می‌باشی. سپس گفت: همانا من دیشب در خواب حضرت موسی‌علیه‌السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل بر دست خاتم الرسول محمد

المصطفیﷺ اسلام بیاور و بعد از ایشان به اوصیاء و جانشینانش ایمان و چنگ بزن. پس من به حضرت موسیؑ عرض کردم: مسلمان خواهم شد و الحمد لله رب العالمین، پس حضرت موسیؑ مرا به سوی تو هدایت کرده است. سپس جندل گفت: ای رسول خداﷺ اوصیاء و جانشیتان بعد از تو را برایم معرفی کن تا به آنان چنگ بزنم؟ رسول خداﷺ فرمود: همانا من دوازده جانشین و وصی دارم. جندل گفت: همانا ما در تورات چنین آنان را یافتیم که دوازده تا می‌باشند. سپس جندل گفت: ای رسول خداﷺ آنان را برایم معرفی کن؟ پس رسول خداﷺ فرمود: اول آنان سرور و سالار و پادشاه و مولای اوصیاء و پدر ائمه حضرت علی بن ابیطالبؑ می‌باشد و سپس بعد از آن دو پسرش حسن و حسینؑ می‌باشند پس به آنان چنگ بزن و جهل و نادانی تو را مغرور نکند. همانا هنگامی که حضرت علی بن الحسین خداوندؑ به دنیا بیاید خداوند متعال آخرین لحظات زندگیت را رقم می‌زند و آخرین توشه تو از این دنیا یک کاسه شیر خواهد بود. سپس جندل گفت: همانا در تورات و کتابهای آسمانی پیامبرانؑ پشین یافتیم که نام آنان: ایلیا و شبر و شبیر که نام (عبرانی) علی و حسن و حسینؑ می‌باشد. بعد از حسینؑ چه کسانی هستند نام آنان را برایم بگوئید؟ رسول خداﷺ فرمود: وقتی که امامت امام حسینؑ به پایان برسد یعنی به شهادت برسد، امام و پیشوا معصوم بعد از او پسرش علی ملقب به زین العابدینؑ و بعد از او پسرش محمد که ملقب به باقرالعلومؑ و بعد از او پسرش جعفرؑ که صادق خوانده می‌شود و سپس بعد از او پسرش موسیؑ که کاظم خوانده می‌شود و بعد از او پسرش علیؑ که رضا خوا نده می‌شود و بعد از او پسرش محمدؑ که به او زکی و تقی گفته می‌شود و بعد از پسرش علیؑ که به او نقی و هادی گفته می‌شود و بعد از او پسرش حسنؑ که به او (زکی) و عسگری گفته می‌شود و بعد از او پسرش محمدؑ که به او مهدی و قائم و حجت گفته می‌شود که برای او غیبتی است و سپس ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد. خوشا به حال کسانی که در محبت و دوستی آنان استوار بمانند. آنان همان کسانی هستند که خداوند متعال در مورد آنان چنین می‌فرماید: **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ*الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾**[1] **(و مایه هدایت پرهیزکاران است.* (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند)**. و سپس چنین

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۲و۳

فرمود: ﴿أُولئِکَ حِزْبُ اللّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۱] **(اینانند حزب خدا آری حزب خداست که رستگارانند)**. پس جندل گفت: سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که مرا به معرفت آنان توفیق داده است. نقل شده بعد از آن جندل تا زمان ولادت حضرت امام سجاد‌علیه‌السلام زندگی کرد هنگامی که امام سجاد‌علیه‌السلام به دنیا آمد جندل به سوی طائف رفت و در آنجا بیمار شد پس برای او کاسه شیر آوردند و وقتی که چشمش به کاسه شیر افتاد گفت: همانا رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: آخرین توشه من از دنیا کاسه شیر خواهد بود پس کاسه شیر را خورد و جان را به جان آفرین سپرد و پیکر او را در طائف جای که به آن (کوزاره) می‌گویند به خاک سپردند.

در کتاب الدمعة نقل از کتاب سلیم بن قیس هلالی که می‌گوید: در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام بودیم که در نزد یک دیر عبادگاه یکی از نصرانی‌ها منزل کردیم.

در آن وقت یک مرد نصرانی و خوش سیما به سوی ما آمد که در دست او کتابی بود پس همچنان به سوی ما می‌آمد تا اینکه به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام رسید پس به لقب خلافت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام سلام کرد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام سلام او را جواب داد و به او فرمود: مرحبا به تو ای برادرم ای شمعون بن حمون حالت چطوره؟ خداوند رحمتت کند؟ شمعون عرض کرد: خوب هستم، ای امیرالمؤمنین و ای سرور مسلمین و وصی رسول و فرستاده خداوند پروردگار جهانیان‌صلی‌الله‌علیه‌وآله من از حواریون برادرت حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشم و من از نسل شمعون بن یوحنا صفا وصی حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشم. و همانا کتابها و علوم به او سپرده شد و همچنان اهل بیتش به دین حضرت عیسی‌علیه‌السلام چنگ زده‌اند و هیچ یک از آنان کفر نروزیده است و چیزی از آیین و دین آن تغییر نگردانده است. و همانا آن کتابها در نزد من است و آن به املاء حضرت عیسی‌علیه‌السلام و دست خط جدمان شمعون صفا‌علیه‌السلام می‌باشد که آن چرا که مردم بعد از او انجام می‌دهند در آن نوشته شده و سلطنت و پادشاهی هر پادشاه چقدر است و در زمان هر پادشاه چه اتفاقهایی می‌افتد. تا اینکه خداوند متعال مردی از عرب از نواده گان و نسل حضرت اسماعیل‌علیه‌السلام از سرزمین تهامه مکه مکرمه که به او احمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گویند به پیامبری بر می‌گزینند و آنرا می‌فرستد. و اوصاف او چنین و چنان است و صاحب ناقه و الاغ می‌باشد و عصاء و عمامه دارد

---

۱. سوره مبارکه مجادله: آیه شریفه ۲۲

سپس در مورد ولادت و بعثت و هجرت آن بزرگوارﷺ ذکر کرد و در مورد کسانی که او را یاری می‌دهند و کسانی که با او دشمنی می‌کنند نوشته شده است.

و چقدر در دنیا سکنا می‌کند و کتاب را به چه کسانی می‌سپارد تا آن هنگامی که حضرت عیسیعليه‌السلام از آسمان نازل شود. و در آن کتاب دوازده نفر از فرزندان و ذریه حضرت اسماعیلعليه‌السلام ذکر نموده که آنان بهترین و برترین و دوست داشتنی‌ترین آفریده‌ها در نزد خداوند متعال می‌باشند و خداوند دوستدار هر که انان را دوست بدارد و دشمن هر که آنان را دشمن بدارد. و هرکه از آنها فرمانبرداری کند هدایت شده و هرکه سرپیچی کند گمراه می‌باشد. اطاعت از آنان اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداوند است که نام و لقب و کنیه و نسب آنها نوشته شده است و هر یک از آنان چقدر زندگی می‌کند و چقدر از آنان دین و مذهب خود را مخفی می‌دارند و چه کسی از آنان ظاهر و آشکار می‌کند تا وقتی که حضرت عیسیعليه‌السلام از آسمان نازل شود و پشت سر او نماز می‌گذارد و به او می‌گوید: همانا شما امامان معصومعليهم‌السلام که هیچ کس جلوتر از شما قرار داده نمی‌شود پس در آن وقت حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه جلو می‌رود و حضرت عیسیعليه‌السلام در صف اول پشت سر مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه نماز می‌گذارد. که او افضلتر و برگزیده آنان می‌باشد که مانند پاداش آنان برای او و اطاعتهای برعمل آمده می‌باشد. به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر، احمد رسول خداﷺ و یاسین و فتاح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی و قائد و او نبی الله و خلیل الله و حبیب الله و صفی الله و خیرتهم می‌باشد که او (یرای تقلب فی الساجدین) یعنی در اصلاب پیامبرانعليهم‌السلام که او بهترین و با فضیلت‌ترین و برترین آفریده‌های خداوند می‌باشد و او دوست داشتنی‌ترین پیامبران در نزد خداوند می‌باشد. و او اکرامتر و برتر و بهترین آفریده‌های خداوند می‌باشد و دوست داشتنی‌ترین آفریده در نزد خداوند می‌باشد و خداوند متعال هیچ فرشته‌ای و هیچ پیامبر مرسل از آدمعليه‌السلام و سایر پیامبرانعليهم‌السلام مانند پیامبرخاتمﷺ نیافریده است. و او بهترین و با فضیلت‌ترین آنان در نزد خداوند متعال می‌باشد. و همانا خداوند متعال او را در روز قیامت بر روی عرش خویش می‌نشاند و شفاعت او را بر هرکه شفیع او شود می‌پذیرد و همانا به نام و اسم او قلم در لوح محفوظ جاری می‌شود و سپس بعد از او برادر و وزیر و جانشین اوست که بهترین و دوست داشتنی‌ترین و برترین و محبوبترین آفریده‌های خداوند در نزد خداوند بعد از رسول خداﷺ می‌باشد. پس بعد از آن پیامبرﷺ پسر عمویش علی بن ابیطالبعليه‌السلام سرور و مولای هر مؤمن می‌باشد. سپس بعد از علی بن ابیطالبعليه‌السلام یازده مرد از فرزندان و نواده

گان او خواهند بود که اولین آنها شبر (امام حسن عليه السلام) و دومین آنها شبیر (امام حسین عليه السلام) می‌باشند که نه نفر دیگر از صلب و پشت حضرت حسین عليه السلام می‌باشند که یکی بعد از دیگری خواهند بود وآخرین آنان همان کسی است که حضرت عیسی عليه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد. و هنگامی که ظهور کند زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد و او حاکم و مالک مشرق و مغرب خواهد بود تا هنگامی که خداوند دین و آیین خود را بر همگان آشکار کند. سپس نصرانی گفت: وقتی که رسول خدا صلى الله عليه وآله مبعوث شد پدرم زنده بود و آن بزرگوار را تصدیق نمود. و به آن ایمان آورد و گواهی داد که رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌باشد و پدرم پیرمردی بود که در هنگام مرگ به من وصیت نمود و گفت ای فرزند دلبندم همانا وصی و جانشین حضرت محمد صلى الله عليه وآله که اسم او در این کتاب می‌باشد که اوصاف او چنین و چنان است ملاقات خواهی کرد و آن بزرگوار به نزد تو خواهد آمد و آن بعد از خلافت ناحق سه گمراه خواهد بود و وقتی که به نزد تو آمد پس با او بیعت کن و با او باش و در رکابش جهاد کن همانا جهاد کردن در رکابش همانند جهاد کردن در رکاب رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌باشد. و در این کتاب نام خلفاء از ستم کاران و ظالمان نوشته شده که با اهل بیت محمد صلى الله عليه وآله دشمنی می‌کنند و آنان را به قتل و غارت می‌رسانند و آنها از حقشان محروم می‌کنند که نام یکایک آنها در این کتاب با لقبهایشان نوشته شده است و چقدر یکی از آنان حکومت می‌کند و فرزندانت و شعیانت و پیروانانت از ترس کشته شدن از دست آنها در سرزمینهای غریب و بیگانه آواره و سرگردان می‌شوند. سپس گفت: ای امیرالمؤمنین عليه السلام دست مبارک خویش را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم که همانا من گواهی می‌دهم نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا و گواهی می‌دهم محمد صلى الله عليه وآله بنده و فرستاده خداست و گواهی می‌دهم که تو وصی و جانشین بر حق او در بیعتش و شاهد بر آفریده‌های خداوند هستی و حجت خداوند متعال در زمین می‌باشی. و همانا اسلام دین و آیین خداوند است که خداوند آنرا برای خود برگزید و آنرا برای اولیاء و دوستدارانش قرار داد و به آن خشنود گشت و همانا دین و آیین حضرت عیسی عليه السلام و قبل از آن پیامبران و فرستاده ها عليهم السلام خداوند متعال می‌باشند و همانا آن دین و آیینی است که پدران من به آن چنگ زده بودند و همانا من دوستدار و محب تو و دوستان تو می‌باشم و از دشمنانت بیزار هستم و دوست دار و طرف دار(تولی) فرزندانت ائمه امامان معصوم عليهم السلام می‌باشم و از دشمنان و کسانی که با آنان مخالفت و دشمنی کند بیزار هستم. راوی می‌گوید: سپس حضرت امبرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام

دست مبارک خویش را جلو برد و آن نصرانی با ایشان بیعت کرد.

سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به او فرمود: کتاب خودت را به ما نشان بده و آن نصرانی نیز کتابش را به امام علی بن ابیطالب﷣ تقدیم کرد و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به یکی از یارانش داد و به او فرمود: این کتاب را به زبان عربی ترجمه کن وقتی که ترجمه آن به پایان رسید آنرا به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ داد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به پسر بزرگوارش امام حسن مجتبی﷣ فرمود: آن کتابی که به تو داده‌ام را به من بده. امام حسن مجتبی﷣ نیز آنرا به پدر بزرگوار و جلیل القدرش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ داد. و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به پسرش امام حسن﷣ فرمود: آن کتاب را بخوان و به شخص دیگر فرمود: این کتابی که از کتاب نصرانی ترجمه شده را به دقت نگاه کن. پس امام حسن﷣ آن کتابی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به او داده بود را می‌خواند و دیگری کتابی که از کتاب نصرانی ترجمه کرده بودند را می‌دید پس با تعجب دیدند هیچ حرفی با همدیگر اختلاف نداشته و گویا املاء و دست خط یک نفر بوده است. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ به سجده شکر رفت وعرضه داشت حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که اگر او بخواهد هیچ یک از امتها با هم مخالفت نخواهند کرد وحمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مرا فراموش نکرده و مرا به خود وا نگذاشته و ذکر و یادم در نزد اولیا از بین نبرده هنگامی که شان و منزلت حق در نزد شیطان و حزبیش کوچک پنهان شده باشد.

در کتاب ینابیع نقل از حمیونی شافعی در فرائد السمطین نقل از دعبل الخزاعی که می‌گوید: برای سرور و مولایم امام رضا﷣ روایت شده با اسناد از عبدالسلام بن صالح الهروی﷫ (که می‌گوید: شنیدم دعبل خزائی می‌گوید: روزی قصیده‌ای برای امام رضا﷣ خواندم که اول آن این بود:

مدرسه‌های آیات قرآنی خالی شده

از خواندن و تلاوت و محل نزول وحی خالی از سکنه شده است

و قبری در بغداد است برای جان پاک و مطهر

که خداوند متعال در قصرهای بهشت جای داده است

دعبل خزائی می‌گوید: امام رضا﷣ به من فرمود: آیا دوست داری که برای حسن ختام قصیده تو دو بیت بسرایم؟ دعبل می‌گوید: عرض کردم: بله به فدایت بروم ای فرزند رسول

خداﷺ. سپس امام رضاؑ این دو بیت را سرودند:

و مرقدی در طوس است چه مصیبت بزرگی است

در داخل و باطن برای او با شعله‌های سوزان زهر می‌سوزد

تا اینکه روز قیامت خداوند متعال قائمؑ را بفرستد

تا از ما غم و پریشانی را برطرف کند و برای ما گشایشی دهد

دعبل می‌گوید: سپس بقیه قصیده‌ام را خواندم و وقتی که به این ابیات رسیدم:

خروج امامی قطعی است که

با نام و برکات خدا قیام می‌کند

و در میان ما، هر حق و باطلی را تشخیص می‌دهد

و بر نعمتها و بلاها پاداش و جزا می‌دهد

در آن وقت دیدم امام رضاؑ گریه شدید کردند سپس رو کرد به من و فرمود: ای خزائی به راستی که کلام و سخن روح القدس بابت این دو بیت بر زبانت جاری شده است آیا می‌دانی آن امام کیست؟ و چه وقت قیام می‌کند؟عرض کردم: خیر نمی‌دانم و فقط این را می‌دانم که از ذریه پاک و مطهر شما امامی قیام خواهد کرد و زمین را از زشتیها و فساد و ظلم و ستم پاک کرده و آنرا پر از عدل و داد می‌کند. ایشان فرمودند: ای دعبل بدان که بعد از من فرزندم محمدؑ امامت و ولایت را بر عهده می‌گیرد و بعد از ایشان فرزندش علی بن محمدؑ و بعد از ایشان حسن بن علیؑ و بعد از ایشان حجة القائم المنتظر المهدیؑ خواهد بود که ایشان در غیبت به سر خواهد برد. اطاعت از آن بزرگوار در زمان غیبت همانند ظهورش می‌باشد و وقتی که ایشان ظهور کند زمین را پر از عدل و داد کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده بود. ولی در مورد ظهور ایشان از من نپرس.

در کتاب عیون الاخبار از طریق شیعیان به همین مضمون آمده است ولیکن در آن چنین آمده است همانا پدرم نقل کرده برایم از پدرانشؑ از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ که فرمود روزی از رسول خداﷺ پرسیده شد وقت ظهور قائمؑ آل‌محمدﷺ که از ذریه پاک و مطهر شما می‌باشد چه وقت خواهد بود؟ فرمودند: ظهور ایشان مانند روز قیامت می‌باشد که هیچ کس قادر به جواب آن نیست مگر خدای تبارک و تعالی سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود ﴿لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلاّ بَغْتَةً﴾[1] (و

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریف ۱۸۷

هیچ‌کس جز او (نمی تواند) وقت آن را آشکار سازد؛ (اما قیام قیامت، حتی) در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پر اهمیت) است؛ و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید).

مؤلف کتاب می‌گوید: وقتی که کلام به اینجا می‌رسد پس هیچ ضرری ندارد بقیه حالت دعبل از برکت این قصید ذکر کنیم که بصریت برای تو باشد.

در کمال الدین آمده است سپس بعد از اتمام قصیده امام رضا علیه السلام بلند شد و به دعبل فرمودند: از جای خودت تکان نخور سپس ایشان وارد منزل خویش شد بعد از ساعتی خادم امام رضا علیه السلام بیرون آمد در حالی که در دست او صد سکه رضوی بود. خادم به دعبل گفت: سرور و مولایم می‌فرماید: این صد سکه را بگیر و آنرا با خود ببر. دعبل گفت: به خدا قسم من برای پول و گرفتن سکه نیامده‌ام و این قصیده را برای طمع یا پاداشی نسرودم. سپس آن سکه‌ها را مرجوع کرد و برای تبرک از امام رضا علیه السلام پیراهنی در خواست کرد. خادم به نزد امام رضا علیه السلام رفت و جریان را به ایشان گفت: پس امام رضا علیه السلام یک قباء سبز رنگ به خادم داد و همچنین آن صد سکه را در کیسه‌ای گذاشت و به او داد و فرمود: این دو چیز را به دعبل بده و به او بگو به خوبی از این کیسه نگهداری کند که برای روز مبادا محتاج آن خواهد بود و دیگر آنرا به من بر نگرداند. خادم نیز به نزد دعبل رفت و آن قباء سبز رنگ و کیسه زر را به او داد و به او گفت: امام رضا علیه السلام فرمودند: از این کیسه زر به خوبی نگهداری کن که به راستی برای روز مبادا محتاج آن خواهی شد و دیگر آنرا برایم باز نگردان. پس دعبل آن کیسه زر و قبا را با خود برد و همراه کاروانی از مرو بیرون رفت و هنگامی که به قوچان (قوهان) رسیدند راهزنان بر قافله یورش کردند و تمام اموال کاروانان را به سرقت بردند و همچنین دست و پای آنها را بستند سپس راهزنان اموال را بین خود تقسیم کردند و مردی از راهزان در نزد دعبل نشسته بود پس این بیت که متعلق به قصیده دعبل بود خواند.

می‌بینم که مقام و منصب آنان در میان غیر آنان قسمت می‌شود

و دستهایشان از مقام و منصب خویش خالی است

پس دعبل آن بیت را شنید و به آن مرد گفت: این بیت متعلق به چه کسی می‌باشد؟

راهزن گفت: متعلق به مردی از قبیله خزاعة که به او دعبل بن علی گفته می‌شود.

سپس دعبل گفت: من همان دعبل بن علی می‌باشم که قصیده را سرودم که این بیت جزئی از آن قصیده می‌باشد. وقتی که راهزن چنین شنید بلند شد و به نزد رئیس خودشان که از شیعیان بود و بالای تپه‌ای نماز می‌خواند رفت. وقتی که رئیس راهزنان از نماز فارغ شد جریان دعبل را به او گفت پس او سراسیمه پایین تپه آمد و به نزد دعبل رفت و به او گفت: تو

دعبل هستی؟ دعبل گفت: بله من دعبل بن علی خزائی می‌باشم. سپس راهزن گفت: اگر راست می‌گویی پس تمام قصیده را برای من بخوان. پس دعبل تمام قصیده را سرود. وقتی که آن راهزن چنین شنید دست و پای دعبل و تمام کسانی که در کاروان بودند را باز کرد و به کرامت دعبل تمام اموال آنها که به سرقت برده بودند به صاحبانش بر گرداند. بعد از آن دعبل رفت تا وقتی که به شهر مقدس قم رسید وقتی که اهل قم خبر ورود دعبل را به شهرشان شنیدند به نزد او آمدند و از او خواستند قصیده معروف خود را برای آنها بسراید. دعبل به آنها گفت: در مسجد جامع شهر جمع شوید. هنگامی که مردم در مسجد جامع جمع شدند دعبل بالا منبر رفت و قصیده معروف خود را برای مردم قم خواند سپس مردم بعد از شنیدن آن قصیده هدایا و سکه‌ها و غیره به او دادند و وقتی که در مورد قبا امام رضا﵇ مطلع شدند به او گفتند: این قبا را به قیمت هزار سکه طلا به ما بفروش؟ دعبل قبول نکرد که آن قبا مبارک را به هزار سکه بفروشد. در ادامه به او گفتند: پس جزئی از این قبا را به هزار سکه به ما بفروش در این باره نیز دعبل قبول نکرد هر چقدر آنها اسرار می‌کردند دعبل قبول نمی‌کرد تا وقتی که او از شهر قم خارج شد و هنگامی که به حومه شهر رسید گروهی از عرب که ساکن قم بودند به نزد او آمدند و به زور آن قبا را از او گرفتند و فرار کردند. دعبل مجبور شد دوباره به قم برگردد و به آنها گفت: این قبا را به من بدهید. آنها به او گفنند: هرگز آنرا به تو نخواهیم داد هزار سکه به تو می‌دهیم پس هزار سکه را بگیر و برو.

دعبل اصرار می‌کرد ولی آنها به او گفتند: هیچ راهی برای تو نیست یا هزار سکه را می‌گیری و می‌روی و یا هیچ چیزی گیر تو نمی‌آید. وقتی که دعبل دید چاره‌ای برای پس گرفتن قبا ندارد پس به آنها گفت: لاأقل جزئی از آن قبا مبارک را برای تبرک به من بدهید. آنها نیز قبول کردند و جزئی از قبا را بریدند و همراه هزار سکه به او دادند.

سپس دعبل به وطن خود بازگشت وقتی که به منزل خود رسید دید که سارقان اموال و اساس خانه‌اش را به سرقت برده بودند پس سکه‌های که امام رضا﵇ به او هدیه داده بود به شیعیان عرضه کرد و آنها نیر هر سکه را با صد سکه درهم (نقره) خریداری کردند و در نتیجه بابت فروش آن سکه‌ها ده هزار سکه نقره به دست آورد و در آن وقت بود که به یاد فرموده امام رضا﵇ افتاد که به او فرموده بود در روز مبدا به این سکه‌ها احتیاج پیدا می‌کنی پس از آن به خوبی نگهداری کن. راوی می‌گوید: دعبل همسری داشت که چشمانش کم سو شده بودند پس اطباء شهر در نزد دعبل جمع شدند و زنش را معاینه کردند و در نتیجه به او گفتند: اما در مورد چشم راست ما کاری نمی‌توانیم برای آن انجام دهیم ولیکن در مورد چشم چپش

چاره‌ای می‌اندیشم و امیدواریم که خوب شود. در آن وقت بود که دعبل در مورد قسمتی از قبای امام رضاعلیه السلام که در دستش مانده بود یادش افتاد پس آنرا بیرون آورد و روی چشمان همسرش بست و همسرش شب خوابید و وقتی که صبح شد به برکت آن قبا مبارک امام رضاعلیه السلام چشمان همسر دعبل شفاء یافت.

و در کتاب عیون الاخبار نقل از علی بن دعبل که می‌گوید: وقتی که وقت رحلت پدرم رسید رنگ چهره‌اش متغیر شده و سیاه گشت و زبانش گرفت و ترسیدم که او از مذهبش مرتد شده است. بعد از سه شب او را در رویا دیدم که بر تن آن لباسهای سفید و عمامه سفیدی بود. به او گفتم: خداوند چه کاری با تو انجام داد؟ به من گفت: ای فرزند

دلبندم چهره سیاه و گرفتن زبانم به خاطر شرب خمر در دنیا بود و همچنان بعداً از مرگم چنین بودم تا اینکه رسول خداصلی الله علیه و آله را دیدم که بر تن ایشان لباس و عمامه سفیدی بود پس به من فرمود: تو دعبل هستی؟ عرض کردم: بله ای رسول خداصلی الله علیه و آله . ایشان به من فرمود: ابیاتی که در مورد فرزندانم سروده‌ای برایم بسرای. دعبل می‌گوید: من هم این ابیات را سرودم:

خداوند نخنداند دندان روزگار را اگر بخندد

در حالی که آل محمدصلی الله علیه و آله مظلوم و شکست خورده باشند

و از خانه و کاشانه خود بیرون شده و تبعید شدند

گویا آنها جرمی کرده‌اند که قابل بخشش نیست

دعبل می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه و آله به من فرمود: احسنت و شفاعتم را در درگاه خداوند متعال نمود و خداوند متعال شفاعت ایشان را در حقم پذیرفت و سپس این لباسهایی که بر تن دارم را به من داد.

و در کتاب عیون الاخبار نیز آمده است: شنیدم ابا نصر بن الحسن الکرخی کاتب می‌گوید: بر روی قبر دعبل خزائی چنین دیدم: «**أعد الله یوم یلقاه دعبل، أن لا إله إلا هو یقولها مخلصاً عساه بها یرحمه فی القیامة الله، الله مولاه و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاه**»

(وقتی که خداوند در روز رستاخیر دعبل را زنده کند، همانا دعبل خالصانه می‌گوید: نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا، شاید این گواهی در روز قیامت به سود او باشد و خداوند او را رحمت کند، خداوند سرور و مولایش می‌باشد و بعد از آن رسول خداصلی الله علیه و آله و بعد از آن دو وصی و جانشین رسول خداصلی الله علیه و آله مولای اوست).

ساقه پنجم

روایات و احادیثی در مورد امامان معصوم علیهم السلام با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از شیعیان در باره نامهای امامان معصوم علیهم السلام

در کتاب اعلام الوری نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: همانا من اولا و شایسته‌تر از مؤمنین به جانهایشان می‌باشم و سپس بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام اولا و شایسته‌تر از مؤمنین به جانهایشان می‌باشد و هنگامی که علی بن ابیطالب علیه السلام به شهادت رسید فرزندش حسن بن علی علیه السلام اولا و شایسته تر از مؤمنین به جانهایشان می‌باشد و اگر حسن بن علی به شهادت رسید برادرش حسین بن علی علیه السلام اولا و شایسته تر از مؤمنین به جانهایشان می‌باشد و اگر حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید پسرش علی بن الحسین علیه السلام اولا و شایسته‌تر از مؤمنین به جانهایش می‌باشد. و تو ای علی علیه السلام او را درک خواهی کرد و اگر علی بن الحسین به شهادت رسید پسرش محمد بن علی الباقر علیه السلام اولا و شایسته تر از مؤمنین به جانهایشان می‌باشد و ای حسین علیه السلام تو او را درک خواهی کرد. و سپس امامان معصوم علیهم السلام به دوازده نفر ختم می‌شوند که نه نفر دیگر آنان از صلب و فرزندان تو هستند ای حسین علیه السلام.

و در آن کتاب از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مورد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که ایشان فرموده بود «**انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی**» (**همانا من چیز بسیار با ارزش در نزد شما گذاشته‌ام کتاب خداوند قرآن و عترتم**) عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی می‌باشند؟ امام علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: من و حسن و حسین و نه امام معصوم علیهم السلام دیگر از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند.

و در آن کتاب نیز نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: همانا من و علی و حسن و نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام پاک و مطهر ومعصوم هستیم.

و در همان کتاب نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همانا من سرور و مولا و پادشاه پیامبران علیهم السلام هستم و علی علیه السلام سید و سالار اوصیاء می‌باشد و همانا اوصیاء وجانشینان بعد از من دوازده تن می‌باشند که اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها قائم مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

در آن کتاب روایت شده با استناد از جابربن عبدالله انصاری که می‌گوید: وقتی که خداوند

متعال این آیه شریفه: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾[1] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر(اوصیای پیامبر) را). بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل فرمود. به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله همانا ما خداوند و رسولش را شناختیم (اولوا الأمر) که خداوند اطاعت از آنها اطاعت از خودش مقرر نموده چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: آنان جانشینان بعد از من می‌باشند، ای جابر! همانا آنان رهبران و پیشوایان و امامان معصوم مسلمانان می‌باشند. ای جابر! همانا اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام و سپس حسن بن علی‌علیه السلام و سپس حسین بن علی‌علیه السلام و سپس علی بن الحسین‌علیه السلام و سپس محمد بن علی‌علیه السلام که در تورات به باقر معروف می‌باشد که تو او را درک خواهی کرد. ای جابر! اگر او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. بعد از ایشان جعفر بن محمد الصادق‌علیه السلام و سپس موسی بن جعفرعلیه السلام و سپس علی بن موسی‌علیه السلام و سپس محمد بن علی‌علیه السلام و سپس علی بن محمدعلیه السلام و سپس حسن بن علی‌علیه السلام و سپس کسی که همنام و هم لقب و هم کنیه من، حجت خدا بر زمین و آفریده‌هایش و بقیة الله در بندگانش محمد بن الحسن بن علی‌علیه السلام می‌باشد که او از نظر شیعیان پنهان خواهد شد که بوسیله آن کسانی که ایمان سالم و شایسته و استوار در امامت اهل بیت‌علیهم السلام دارند شناخته می‌شود و آنها همان کسانی هستند که خداوند متعال آنان را با ایمان آزموده است. جابر می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله آیا شیعیان هنگامی که حجت الله‌علیه السلام در غیبت به سرمی‌برد از آن بهرمند می‌شوند؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: به آن خداوندی که مرا به حق برگزید و مبعوث نمود سوگند که همانا آنان از نور ولایت و امامتش همچون از خورشید پشت ابرها بهرمند می‌شوند. ای جابر همانا این علم از اسرار پنهان خداوند می‌باشد آنرا حفظ کرده و فقط به اهلش بازگو کن.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از عبدالله بن عباس که می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: همانا خداوند متعال به زمین نظر کرد و مرا برگزید و مرا پیامبر قرار داد و بار دوم به زمین نظر کرد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام را برگزید و او را امام و پیشوا قرار داد. سپس به من فرمود: علی را برای خود برادر و وصی و وزیر و جانشین برگزینم. پس همانا علی بن ابیطالب‌علیه السلام از من و من از علی‌علیه السلام می‌باشم و او همسر دخترم حضرت فاطمه زهراعلیها السلام و پدر

---

[1] ۱. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۵۹

دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد. و همانا به خداوند سوگند که خداوند ما را حجت‌های خود بر آفریده هایش قرار داده است و نه نفر دیگر از صلب حسین بن علی علیه السلام امامان معصوم علیهم السلام قرار داد که آنان در گسترش دینم انجام می‌دهند و وصیتم را حفظ می‌کنند که نهمین نفر آنان قائم عجل الله تعالی فرجه اهل بیتم علیهم السلام و مهدی امت که شبیه‌ترین مردم در شمائل و گفتار وخلق و خوی و افعال به من می‌باشد و او بعد از غیبت طولانی و تاریکی و دردناک ظهور می‌کند و امر خداوند را احیاء و آشکار می‌سازد و دین و آین خداوند را آشکار می‌کند و به نصر و یاری خداوند تأئید می‌شود و خداوند متعال به وسیله فرشتگان به او یاری می‌رساند پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد.

در آن کتاب نقل شده با استناد از حضرت امام حسین علیه السلام که می‌فرماید روزی به نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در نزد ایشان ابی بن کعب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای زینت دهنده آسمانها و زمین! ابی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه زینت آسمانها و زمین می‌باشد در حالی که غیر از تو زینت آسمانها و زمین نیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خداوندی که مرا به حق پیامبر برگزید سوگند همانا شان و منزلت حسین بن علی علیه السلام در آسمان بیشتر از زمین می‌باشد. و همانا در طرف راست عرش الهی نوشته شده «إن الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة» **(همانا حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است)**. و امام و پیشوا و با عزت و فخر وعلم و ذخیره می‌باشد و همانا خداوند متعال در صلبش نطفه مبارک و مقدس و طاهری قبل از اینکه در ارحام خلق شود و یا در اصلاب آب جاری شود و یا شب و روز در کار باشد قرار داده است.

و همانا خداوند متعال دعایی برای حضرت حسین علیه السلام تلقین داده است که اگر کسی با یقین و اخلاص کامل آنها را بخواند خداوند متعال آنرا با حسین بن علی علیه السلام محشور می‌گرداند و حسین بن علی علیه السلام شفیع او در نزد خداوند خواهد بود و خداوند متعال در دنیا سختی‌ها و ناراحتی‌های او را گشایش می‌دهد و قرض و بدهی‌های او را اداء می‌کند و او را خشنود می‌گرداند و راه و روشش را برای او آشکار می‌کند و او را بر دشمنش پیروز و ظفر می‌کند و اسرار او را فاش نمی‌کند. ابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دعا چیست؟

فرمود: هرگاه از نماز واجب خود فارغ شدی در حالی که تو بلند نشده باشی می‌گویی: **«اللهم إنی أسألک بکلماتک و معاقد عزک و سکان سماواتک و أنبیائک و رسلک أن تستجیب لی فقد رهقنی من أمری عسراً، فأسألک أن تصلی علی محمد و آل‌محمد و أن**

تجعل فرجاً و مخرجاً و من عسری یسراً» (خداوندا! همانا من تو را به حق کلمات تو قرارگاه عزت و بزرگیت و ساکنان آسمانهایت و پیامبران و فرستاده هایت سوگند می‌دهم که (دعای) مرا اجابت کنی زیرا در وجودم سختی مرا اذیت می‌کند پس از تو می‌خواهم که درود بفرستی بر محمد و آل‌محمدﷺ و برایم راه نجات و گشایشی و از کار سختی مرا آسان گردانی). وقتی که این دعا را خواندی خداوند متعال کار تو را آسان و سینه تورا می‌گشاید و در هنگامی که جانت از جسمت جدا می‌شود شهادت لا إله إلا الله را به تو تلقین می‌کند. ابی گفت: ای رسول خداﷺ آن نطفه‌ای که در صلب حسین بن علیؑ می‌باشد چیست؟ رسول خداﷺ فرمود: آن نطفه بمثال ماه درخشان است و آن نطفه تبیین و تبیان است هر که از او پیروی کند هدایت گشته و هرکه از او سرپیچی کند گمراه گشته است.

ابی گفت: اسمش و دعایش چیست؟ فرمود: اسمش علی ین الحسنؑ است و دعایش این است: **«یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد» (ای ماندگار، ای همیشگی، ای زنده، ای پایدار، ای بر طرف کننده غم، ای برنده ناراحتی، ای فرستنده پیامبران، ای راستگو در وعد و وعید).** هر که خداوند متعال را با این دعا بخواند خداوند متعال او را همراه حضرت علی بن الحسینؑ محشور می‌گرداند و علی بن الحسینؑ رهبر و رهنمای او برای بهشت می‌باشد. ابی عرض کرد: ای رسول خداﷺ آیا برای او جانشین و وصی می‌باشد؟ رسول خداﷺ فرمود: بله! همانا برای او میراث آسمانها و زمین می‌باشد. عرض کرد: معنای میراث آسمانها و زمین چیست؟

رسول خداﷺ فرمود: قضاوت بر حق و حکم به دین و تأویل احکام و بیان آن چرا که اتفاق خواهد افتاد. ابی گفت: اسمش چیست؟

فرمود: نامش محمد بن علیؑ می‌باشد که فرشتگان در آسمان با او انیس هستند که در دعایش می‌گوید: **«اللهم إن کان لی عندک رضوان وود فاغفر لی و لمن تبعنی من إخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی» (خداوندا اگر در نزد تو برایم رضوان و بخشش می‌باشد پس مرا و هر که از من پیروی کرد از برادران و شیعیانم را بیامرز و نطفه‌ای که در صلبم است پاک و مطهر قرار ده).** پس خداوند متعال در صلبش نطفه مبارک و مقدس قرار داد که جبرئیل امینؑ مرا با خبر گردانده که خداوند این نطفه را مبارک و پاک قرار داده و او را در نزدش جعفر نام گذاری کرده است و او را رهنما و هدایت گر و خشنود و خشنود کننده قرار داد که در دعایش

این گونه خداوند متعال را عرضه می‌دارد: «یا دیان غیر متوان یا أرحم الرحمین، اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضی و اغفر ذنوبهم و استر عیبوهم و یسر أمورهم و اقض دیونهم و استر عوراتهم، وهب لهم الکبائر التی بینک و بینهم، یا من لا یخاف الضیم و لا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل غم فرجاً» (**ای حاکم و ای قاضی که ظلم در کار او نیست ای مهرباترین مهربانان، برای شیعیانم از آتش دوزخ سپری قرار ده و در نزد تو خشنودی از آنان قرار ده و گناهان آنان را بیامرز و عیوب آنها را بپوشان و امور آنان را میسبر گردان و دیون و قرضه‌های آنان را اداء فرما و گناهانشان را بپوشان و گناهان بزرگ آنها که بین تو و آنها است را ببخش ای کسی که در درگاه او از ترس از ظلم وستم وجود ندارد و ای کسی که چرت و خواب به او سرایت نمی‌کند از هر غمی فرجی برای من قرار ده**). هر که این دعا را خواند خداوند او را همراه جعفر بن محمدعلیه السلام در حالی که چهره‌اش سفید و درخشان است محشور می‌گرداند و او را به سوی بهشت می‌فرستد. ای ابی! همانا خداوند متعال بر این نطفه، نطفه پاک و مطهر دیگری ترکیب کرده و رحمت بر آنان نازل گردانده و آن نطفه را در نزدش موسی نام نهاده است. ابی عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله گویا آنان همدیگر را وصف و تناسل و وارث همدیگر می‌باشند و همدیگر را وصف و توصیف می‌کنند؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: همانا جبرئیل امینعلیه السلام آنان را از جانب پروردگار جهانیان جل جلاله برایم توصیف نموده است. ابی گفت: آیا حضرت موسیعلیه السلام دعایی دارد؟

فرمود: بله. او در دعایش چنین می‌گوید: «یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحب و باری النسم و محیی الأموات و ممیت الأحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی‌ما أنت أهله» (**ای آفریدگار آفریده ها، ای روزی دهنده روزی ها، ای شکافنده دانه ها، ای آفریدگار روحها، ای زنده کننده مرده گان و ای کسی که زنده گان را می‌میراند و ماندگار و همیشگی است و ای کسی که گیاهان را می‌رویاند، آن چرا که تو اهل آن هستی با من انجام بده**). هر که این دعا را بخواند خداوند متعال حوائج او را برطرف می‌کند و خداوند او را در رستاخیز همراه موسی بن جعفرعلیه السلام محشور می‌گرداند. و همانا خداوند متعال در صلب او نطفه‌ای ترکیب نمود که آن نطفه مبارک و زکی و پاک و خشنود می‌باشد که نام آنرا در نزد خود علی قرار داد و در بین آفریده هایش نامش رضا در علم و حکمتش وحجت خود بر آفریده هایش تا روز قیامت قرار داده است و برای او دعایی است که آنرا می‌خواند: «اللهم أعطنی الهدی و ثبتنی علیه و

احشرنی مع الذین لاخوف علیهم و لاحزن و لاجزع، إنک أهل التقوی و اهل المغفرة» **(خداوندا! راه هدایت را به من ببخشای و مرا بر آن استوار و ثابت قدم گردان و مرا همراه کسانی که هیچ ترسی و هیچ اندوهی و سختی در روز رستاخیز ندارند برانگیخته کن زیرا تو اهل تقوا و اهل مغفرت می‌باشی)**. سپس رسول خداﷺ فرمود: همانا خداوند متعال در صلب آن نطفه مبارک و مطهر قرار داد و نام او را محمد بن علی‌؈ قرار داد که او شفیع و شفاعت کننده شعیانش می‌باشد و وارث علوم جدش می‌باشد و برای او نشانه و بینه آشکار می‌باشد وقتی که به دنیا می‌آید در حین تولد لا اله الا الله می‌گوید. و در دعایش چنین عرضه می‌دارد: «یا من لا شبیه له و لا مثال، أنت الله لا إله إلا أنت و لا خالق إلا أنت، تفنی المخلوقین و تبقی، أنت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک» **(ای کسی که همانندی و مثالی ندارد، همانا تو خداوندی که هیچ معبودی جز تو نیست و هیچ آفریدگاری جز تو نیست، همانا تمام آفریده‌ها نیست و نابود می‌شوند و تو باقی و پایدار هستی، همانا تو همان کسی هستی که در برابر کسی که از تو سرپیچی کند بردباری و در مغفرت تو خشنودییت است)**. و هرکه این دعا را بخواند همانا محمد بن علی‌؈ در روز رستاخیز شفیع و شفاعت کنده او خواهد بود.

و همانا خداوند متعال در صلب او نطفه‌ای قرار داد که نه طغیانگر و نه متکبر، خوب و مبارک و طیب و طاهر که آنرا در نزد خود علی بن محمد؈ نامیده است و به آن سکینه و وقار پوشاند و علوم را به او داد و تمام علوم و اسرار مخفی را به او عطاء فرمود با هر که برخورد و یا ملاقات کند او را به آن چرا که در سینه‌اش است باخبر کرده و او را از دشمنش بر حذر داشته است که در دعایش می‌گوید: «یا نور یا برهان یا مبین یا منیر یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و أسألک النجاة یوم ینفخ فی الصور» **(ای نور، ای برهان، ای مبین، ای منیر، ای پروردگار من مرا از شر شروران و آفات روزگار کفایت کن! و از تو درخواست نجات در روزی که در صور دمیده می‌شود خواستارم)** هر که این دعا را بخواند همانا در روز قیامت علی بن محمد؈ شفیع او و رهبر و رهنمای او به سوی بهشت می‌باشد. و همانا خداوند متعال در صلب او نطفه مبارک و گرامی قرار داد و نام آنرا حسن بن علی؈ قرار داد و او را نور در سرزمینهایش قرار داد و خلیفه خود در زمینش وعزت و بزرگی برای امتش و هدایتگر شیعیان و شفاعت کنده آنان در نزد پروردگارشان وعذاب و نعمت بر کسانی که از او سرپیچی کنند و حجت برای کسی که او را دوست بدارد و از او پیروی کند و برهان و نشانه‌ای برای کسی که او را به عنوان امام خویش انتخاب کرده باشد. در دعایش می‌گوید: «یا عزیز العز

فی عزه یا عزیزاً أعزنی بعزتک و أیدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیطان و ادفع عنـی بدفعک و امنع عنی بصنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد و یا أحـد یـا صـمد» (ای عزیز و ای بزرگ مرتبه و بزرگوار در بلندمرتبه گری خود، ای بزرگوار مرا به عـزت خـودت عـزت ببخش و بوسیله یاری خویش مرا نصرت ده و وسوسه‌های شیطان را از من دور گردان و شیطان را بوسیله دافعه خود از من دور گردان و او را بوسیله احسانت بر من مانع گردان و مرا از برگزیـدگان آفریده‌هایت قرار ده ای یکتا، ای یگانه‌ای بی‌همتا ای بی‌نیاز که همه موجودات به او نیـاز دارنـد).
هر که این دعا را بخواند خداوند متعال او را با حسن بن علی علیه السلام محشور خواهد کرد و او را از آتش دوزخ نجات خواهد داد هر چند که آتش دوزخ بر او واجب گشـته باشـد و همانـا خداونـد متعال در صلب او نطفه پاک و مهر و مقدس قرار داد که هر مؤمنی که خداوند متعال دل او را به ایمان آزموده و خداوند متعال میثاق ولایت از آنان گرفته است به آن خشنود می‌گردد. و هر دشمن و انکار کننده آن کافر می‌گردد و همانا او امام تقی و نقی که مرضی و هادی و مهـدی گشته است و همانا به عدل حکم می‌کند و به آن سفارش و امرمی کند و خداونـد را تصـدیق می‌کند و خداوند او را به قولش تصدیق می‌کند از تهامه (مکه مکرمه) ظهور می‌کند تـا وقتـی نشانه‌ها و علامات آشکار گردد و برای اودر طالقان گنجهایی اسـت نـه گنجـی از طـلا و نـه گنجی از نقره بلکه اسبان و مردان دلیر و خداوند بـرای او از سـرتا سـر جهـان و از دورتـرین سرزمینها سیصد و سیزده نفر به تعداد افراد بدر جمع می‌گرداند کـه همـراه او صـحیفه مهـر و موم شده می‌باشد که در آن تعداد یاران و نامها و انساب و شهرها و خلق وخـوی کـه پیـروز و کوشش کننده گان در اطاعت و فرمانبرداری از او می‌باشند. ابـی گفـت: ای رسـول خـدا صلی الله علیه و آله نشانه‌ها و دلایل آن چیست؟ فرمود: همانا برای او علم و دانشی می‌باشد وقتـی کـه خـروج و ظهور او فرا رسد آن علم و دانش از وجودش منتشر و پخش می‌شود و خداوند متعال آن علـم را به انطاق در می‌آورد و آن علم او را خطاب مـی‌نمایـد: ای ولـی الله ظهـور کـن و دشـمنان خداوند را بکش و به هلاکت برسان! و بـرای او دو پـرچم و دو علامـت مـی‌باشـد و بـرای او شمشیری است که در غلاف می‌باشد پس هرگاه ظهور او فرا رسد شمشیر در غلاف از غـلاف بیرون می‌آید و خداوند او را به انطاق در می‌آورد و می‌گوید: ای ولی الله ظهور کـن و بـه امـر خود به من دستور ده، ای حجت الله سزاوار نیست که تو بنشینی و دشمنان خداوند را به خاطر آن چرا که انجام داده‌اند نابود نگردانی، پس در آن حدود خداوند را برپـا مـی‌کنـد و بـه حکـم خداوند حکم می‌کند و جبرئیل امین علیه السلام در طرف راستش و میکائیـل علیه السلام در طـرف چـپش و حضرت صالح و شعیب علیهما السلام در پشت سرش خواهند بود و آن چرا که من به شما گفته‌ام به یـاد

خواهید آورد و أفوض أمری إلی الله تعالی و لو بعد حین.

ای ابی! خوشا به حال کسی که با او ملاقات کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و خوشا به حال کسی که به او ایمان بیاورد که خداوند او را از هلاکت نجات می‌دهد و کسانی که به او و رسول خدا ﷺ و تمام امامان معصوم علیهم السلام اقرار و ایمان داشته باشند بهشت برای آنان باز می‌شود. مثال آنان مانند مشکی است که بوی خوش آن پخش می‌شود در حالی که رنگش تغییر نمی‌کند و مثال آنان در آسمان مانند ماه تابانی است که نورش هرگز خاموش نمی‌شود. ابی گفت: ای رسول خدا ﷺ حال و احوال آنان یعنی امامان معصوم علیهم السلام در نزد خداوند چگونه می‌باشد؟ فرمود: همانا خداوند متعال دوازده صحیفه نازل فرمود که هر صحیفه مهر و موم شده و برای یک نفر از آنان می‌باشد که نام هر امام و صفات او بر مهر و موم صحیفه‌اش نوشته شده است. و در این کتاب نقل شده با استناد که رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید زیرا بعد از من برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام خواهد بود. و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا ﷺ که فرمودند: دوازده تن از اهل بیتم علیهم السلام هستند که خداوند متعال به آنان علم و دانش ودرک و فهم و حکمت و خلق و خویم را به آنان داده است و آنان از گل وجودم آفریده است پس وای بر حال متکبران و طغیانگران بعد از من که بر آنان تکبر و طغیان کند و صله من را در قبال آنان قطع نمایند و خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند. و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: همانا امامان معصوم علیهم السلام بعد از من دوازده تن می‌باشند سپس اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرمود: ای علی علیه السلام تو اولین آنها می‌باشی و آخرین آنها قائم مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشد که خداوند متعال بوسیله او مشرقها و مغربها را فتح می‌کند. و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: همانا امامان معصوم علیهم السلام بعد از من دوازده نفر می‌باشند و همانا آن دوازده نفر جانشین و اوصیای من می‌باشند و آنان حجت‌های خداوند بر آفریده هایش بعد از من می‌باشند هر که به آنان ایمان بیاورد مؤمن و هرکه آنان را انکار کند کافر می‌باشد. و در آن کتاب نقل شده با استناد از رسول خدا ﷺ که فرمود: همانا جانشینان و خلفاء و اوصیاء و حجت‌های خداوند بر آفریده‌هایش بعد از من دوازده نفر می‌باشند که اول آنان برادرم و آخرین آنها فرزندم می‌باشد. عرض شد ای رسول خدا ﷺ برادرت کسیت؟ فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. عرض شد: فرزندت کیست؟ فرمود: مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشد همان کسی است که

زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد.

و سوگند به همان کسی که مرا به حق مبعوث فرمود، اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند متعال آن روز را آنقدر به طول می‌کشاند تا وقتی که فرزندم مهدی موعود ظهور کند سپس روح الله عیسی بن مریم از آسمان نزول می‌یابد و پشت سر مهدی موعود نماز می‌گذارد و در آن وقت زمین به نور صاحبش حجت الله نورانی می‌گردد و سلطنت مهدی موعود در سرتا سر جهان هستی گسترش می‌یابد.

در کتاب اربعین خوئی نقل از عبدالله بن عباس که می‌گوید: رسول خدا فرمود: در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که می‌فرمود: ای محمد !عرض کردم: بله ای خداوند با عظمت. خداوند وحی فرمود که: ای محمد ساکنان عالم بالا درباره کدام موضوع بود که گفتگو نمودند؟ عرض کردم: خدایا نمیدانم. ندا رسید: آیا وزیر و برادر و جانشین در میان آدمیان برای خود انتخاب کرده‌ای؟ عرض کردم: پروردگارا چه کسی را انتخاب کنم؟ خودت معین فرما. سپس خداوند متعال بر من وحی کرد و فرمود: من علی بن ابیطالب را برگزیدم. عرض کردم: پسر عم مرا جانشین من می‌کنی؟ آنگاه وحی شد که: علی بن ابیطالب بعد از تو وارث علم تو و در روز قیامت صاحب لوای حمد است و هم صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امت تو بر وی وارد گردد او را سیراب کند. سپس خداوند به من وحی کرد و فرمود: ای محمد من به ذات کبریائی خود قسم یاد میکنم که دشمن تو و دشمن اهلبیت و فرزندان تو از آن حوض آب نخواهند آشامید. تمام امتان تو را جز آن کس که سرباز زند به بهشت درآورم. عرض کردم: پروردگارا آیا کسی هست که از آمدن به بهشت سرباز زند؟ ندا رسید آری. عرض کردم: خدایا چگونه است؟ ندا رسید: ای محمد من تو را از میان بنده گانم برگزیدم و وزیری بعد از تو برایت انتخاب کردم تا مانند هارون باشد که وزیر بعد از موسی بود، با این فرق که بعد از تو پیغمبری نیست، محبت او را در دل تو جای دادم و پدر فرزندان تو گردانیدم، حقی که او بر امت تو دارد مثل حقی است که تو در زمان حیات خود بر بندگان من داری. پس هر کس حق او را پایمال کند حق تو را ضایع کرده است و هر کس از دوستی وی سرباز زند از دوستی تو سرباز زده و هر کس از دوستی تو سرباز زند، از آمدن به بهشت سرباز زده است. رسول خدا می‌فرمایند: وقتی که چنین شنیدم پس من به خاک افتادم و به خاطر این نعمت که خدا به من موهبت فرموده سجده شکر نمودم سپس ندائی شنیدم که می‌فرمود: سر بردار و آنچه خواهی از ما بخواه تا به تو عطا

کنیم. عرض کردم: پروردگارا همه امت مرا دوستدار علی بن ابیطالب علیه السلام گردان تا روز قیامت همه سر حوض بر من وارد شوند. ندا رسید ای محمد صلی الله علیه و آله همانا من قبل از اینکه آفریده هایم را بیافرینم قضا و قدر آنان را می‌دانستم و همانا قضا و قدرم در آنها سری می‌کند که کدام کس راه باطل گیرد و چه کسی هدایت می‌شود و بوسیله او آن چرا که می‌خواهم به هلاکت می‌رسانم و آن چرا که بخواهم به هدایت می‌رسانم علم تو را به علی بن ابیطالب علیه السلام دادم و او را وزیر و خلیفه تو نمودم و سرپرست اهلبیت و امت تو گردانیدم. کسی که علی علیه السلام را دشمن می‌دارد و دوستی و مقام ولایت او را بعد از تو قبول ندارد، داخل بهشت نخواهد شد. پس هرکس او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هرکس او را دوست بدارد تو را دوست داشته و آن کس که تو را دوست می‌دارد دوست من است. و او را به این فضیلت مفتخر گردانیدم و این موهبت را به تو ارزانی داشتم که یازده هدایتگر و مهدی از نسل علی علیه السلام به وجود آورم که همه از دختر دوشیزه تو می‌باشند.

آخرین مهدی و هدایت گر از آنان کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد و زمین را از عدل و داد پر گرداند چنانکه از ظلم و ستم پر باشد. بوسیله او بندگانم را از هلاکت نجات دهم و از گمراهی هدایت کنم، نابینا را بینا و بیمار را شفا دهم.عرض کردم الهی آنچه فرمودی کی واقع می‌شود؟ خداوند وحی فرستاد و فرمود: موقعی که علم از میان برود و نادانی پدید آید، قاریان قرآن زیاد شوند ولی عمل کم باشد، قتل نفس بسیار شود، فقهای راهنما قلیل و فقهای ضلالت پیشه و خیانتکار افزون گردند و شاعران بسیار باشند امت تو قبرستانهای خود را مسجد کنند و قرآنها را زینت دهند و مسجدها را منقش گردانند، ظلم و فساد در همه جا شایع و افعال قبیح در کوی و برزن آشکار شود. امت تو مرتکب قبایح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند، مردها به مردها و زنها به زنها اکتفا کنند، دولتها کافر و اولیاء امور فاجر، دستیاران آنها ظالم و نمایندگان آنان فاسق گردند. در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق و یکی در مغرب و دیگری در جزیرة العرب. شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان می‌باشند، خراب شود. و مردی از اولاد حسین بن علی علیه السلام قیام کند، دجال از سیستان خروج نماید و سفیانی ظاهر گردد. عرض کردم: الهی چه فتنه‌هایی بعد از من پدید می‌آید؟ خداوند فجایع بنی امیه و اولاد عمویم (بنی عباس) را و آنچه تا روز قیامت واقع میشود به من خبر داد و من هم همه آنها را پس از آنکه به زمین فرود آمدم به پسر عم خود (علی بن ابیطالب علیه السلام) اطلاع دادم و اداء رسالت کردم خدا را حمد

می‌کنم آنچنان که پیش از من سایر پیغمبران و تمام اشیاء، او را ستایش کرده اند.

و در کتاب اعلام الوری نقل شده با استناد که از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیده شد: معنا و مفهوم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: همانا من در بین شما دو چیز بسیار با ارزش و گرانبها قرار داده‌ام کتاب خداوند قرآن و عترتم. عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و نه امام معصوم علیهم السلام از فرزندان حسین علیه السلام که نهمین آنان قائم مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

در کتاب اعلام الوری نقل از اصبغ بن نباته که می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بیرون از خانه آمد در حالی که دست پسر برومندش امام حسن مجتبی علیه السلام در دستش بود و در مدینه راه می‌رفتند در حالی که می‌فرمود: روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و در مدینه منوره راه رفت در حالی که می‌فرمود: همانا بهترین و برترین و با فضیلت‌ترین و سرور و مولای آفریده‌ها بعد از من این برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد و او امام و پیشوای هر مسلمان و امیر و سرور هر مؤمن بعد از وفاتم می‌باشد. و همانا من می‌گویم همانا بهترین و برترین و با فضیلت‌ترین و سرور و مولای آفریده‌ها بعد از من این پسرم حسن بن علی علیه السلام می‌باشد و او امام و پیشوای هر مسلمان و امیر و سرور هر مؤمن بعد از وفاتم می‌باشد. و همانا بعد از من به او ظلم و ستم خواهد رسید همان‌گونه که به من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. و بهترین و برترین آفریده‌های خداوند بعد از پسرم حسن بن علی علیه السلام برادرش حسین بن علی علیه السلام می‌باشد که او نیز بعد از برادرش مظلوم تر و حقش خورده می‌شود و در سرزمین کربلا مظلومانه(همراه یارانش) به شهادت خواهد رسید . و همانا او ویارانش سروران شهیدان در روز قیامت خواهند بود. و بعد از حسین بن علی علیه السلام نه نفر از صلب حسین بن علی علیه السلام خواهند بود که خلفاء خداوند در زمینش و حجج خداوند متعال در بین بندگانش و امینان و امانتداران خداوند بر گنج هایش و همانا آن نه نفر امامان معصوم مسلمانان و امیران و سروران مؤمنین و متنقین می‌باشند. و همانا نهمین نفر آنها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد همان کسی که خداوند متعال به واسطه او زمین را بعد از تاریکی‌ها پر از نور و بعد از ظلم و ستم پر ازعدل و داد و بعد از جهل و نادانی، دانایی و علم و آگاهی پر خواهد کرد. و به خداوندی که برادرم محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت فرستاد و مرا مخصوص امامت قرار داد سوگند که ای وحی از آسمان به زبان روح الأمین جبرئیل علیه السلام نازل شده است. و همانا در آن هنگام در حالی که من در نزد

رسول خداﷺ بودم از ایشان پرسیده شد تعداد امامان معصوم بعد از تو چند نفر می‌باشند؟ رسول خداﷺ به پرسش کننده چنین فرمود: ﴿السماء ذات البروج﴾[1] **(سوگند به آسمان آکنده ز برج)**. همانا تعداد آنان به عدد بروج آسمان می‌باشند). ﴿**و رب اللیالی و الایام و الشهور**﴾ **(و سوگند به پروردگار روزها و شبها و ماهها)** همانا تعداد آنها به اندازه عدد ماهها دوازده نفر می‌باشند. پس پرسش کننده گفت: ای رسول خداﷺ آنها چه کسانی هستند؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام می‌فرماید: در آن وقت رسول خداﷺ دست مبارک خویش را بالای سرم قرار داد و فرمود: اولین آنها این است و آخرین آنها مهدی موعودعجل الله تعالی فرجه می‌باشد و هرکه از آنان پیروی کند از من پیروی کرده است هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است هر که آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که آنها را به خشم در بیاورد مرا به خشم در آورده است هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را شناخت مرا شناخته است. همانا خداوند متعال بوسیله آنان دین خود را حفظ می‌گرداند و بوسیله آنان سرزمینها را آباد می‌سازد و به واسطه آنان رزق و روزی به بنده گان می‌رساند و به واسطه آنان قطرات باران را از آسمان به زمین می‌رساند و بوسیله آنان برکات زمین را خارج می‌کند همانا آنان اوصیاء و جانشینان من و امامان معصوم مسلمانان و امیران و سروران مؤمنین می‌باشند.

در همان کتاب نقل شده با استناد هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت و عمر خلافت را بر عهده گرفت روزی از روزها یک مرد یهودی که از نواده گان حضرت هارون‌علیه السلام بود وارد مجلس عمر شد در حالی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام در نزد او بود. پس آن یهودی به عمر بن خطاب گفت: ای امیر آیا تو همان کسی هستی که علم و دانایی تو بیش از همه می‌باشد؟ عمر سر خود را به زیر افکند و به او گفت: چرا از من چنین پرسشی می‌کنی؟ یهودی گفت: زیرا من از دینم یعنی دین و آیین یهود مرتد و بیزار شده‌ام و دنبال حقیقت و حجت می‌باشم تا به دین و آیین خداوند ایمان بیاورم.

عمر اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام و به یهودی گفت: آن چرا که می‌خواهی از این جوان بپرس. یهودی گفت: آن جوان کیست که مرا به آن واگذار می‌کنی؟ عمر گفت: ایشان علی بن ابیطالب‌علیه السلام ابن عم رسول اللهﷺ و پدر حسن و حسین‌علیهما السلام دو سبط رسول خداﷺ و همسر بتول حضرت فاطمه زهراعلیها السلام دختر رسول خداﷺ و داناترین و دانشمندترین مردم به

---

۱. سوره مبارکه بروج: آیه شریفه ۱

کتاب خداوند و سنت می‌باشد. پس آن جوان یهودی به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام رفت و عرض کرد: آیا آن چرا که می‌گویند هستی؟ فرمود: بله. جوان یهودی گفت: می‌خواهم از تو از سه چیز و از سه چیز و از یک چیز بپرسم. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام متبسم شد و به او فرمود: چرا نمی‌گویی از هفت چیز می‌خواهم بپرسم؟ یهودی گفت: همانا می‌خواهم ابتداء از سه چیز از تو بپرسم اگر جواب مرا دادی پرسشهای دیگر را از تو خواهم پرسید و اگر جواب مرا ندادی خواهم دانست که هیچ علمی و دانشی در نزد شما نیست. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام به او فرمود: و همانا من تو را به خدایانی که می‌پرستی قسم می‌دهم اگر جواب پرسشهای تو را دادم به آیین و دین خودم یعنی اسلام روی بیاوری؟ یهودی گفت: من به خاطر همین به اینجا آمده‌ام. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: آن چرا که دوست داری بپرس. یهودی گفت: به من بگو اولین قطره خونی(خون انسان) که بر زمین افتاد کدام خون بوده است؟ و اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید کدام چشمه بوده است؟ و اولین درختی که در روی زمین تکان خورد کدام درخت می‌باشد؟ فرمود: ای هارونی! همانا شما می‌گوئید: اولین قطره خونی که بر زمین ریخته شد هنگامی بود که یکی از فرزندان آدم‌علیه‌السلام برادرش را کشت ولی آن چنین نیست بلکه اولین قطره خونی (که از انسان ریخته شد) خون حضرت حواءعلیهاالسلام بود هنگامی که او خون دید و آن قبل از اینکه فرزندانش را به دنیا بیاورد بود. و اما در مورد اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید، همانا شما می‌گویید: اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید، چشمه‌ای که در بیت المقدس می‌باشد بود ولی چنین نیست بلکه آن چشمه، چشمه‌ای بود که حضرت موسی‌علیه‌السلام همراه جوانی بود که ماهی نمک زده در دست آنان بود که ماهی نمک زده در آن آب افتاد و به اذن خداوند آن ماهی زنده شد و همانا از آن آب بر هیچ مرده‌ای ریخته نمی‌شود مگر اینکه او زنده می‌شود. و اما شما می‌گوئید: اولین درختی که بر روی زمین تکان خورد درختی بود که حضرت نوح‌علیه‌السلام از آن کشتی خود را ساخته بود. و همانا آن چنین نمی‌باشد بلکه اولین درختی که بر روی زمین تکان خورد نخل بوده است که آن نخل همراه حضرت آدم‌علیه‌السلام از بهشت نازل شد که نامش (العجوة) بود و از آن نخلها فرع می‌شوند همان‌گونه که می‌بینی .

هارونی گفت: به خدوند یکتا و بی‌همتا که جز او خداوندی نیست سوگند که تو راست گفته‌ای و همانا من در کتاب پدرم هارون‌علیه‌السلام که به دست ایشان و به املاء عمویم حضرت موسی‌علیه‌السلام نوشته شده است چنین یافتم. سپس آن هارونی گفت: در مورد سه چیز دیگر به من بگو: بعد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله چند امام معصوم و عدالت گر می‌باشند و منزل رسول

خداﷺ در کجای بهشت قرار دارد و چه کس و یا کسانی در منزل او سکنا دارند؟ فرمود: ای هارونی! همانا برای رسول خداﷺ دوازده وصی و امام معصوم و عدالت گر می‌باشد که هر که آنان را خوار می‌کند به آنها ضرر نمی‌رساند و هیچ ترس و وحشتی از دشمنانشان ندارند و همانا آنان در دین استوارتر از کوههای سر بر فلک کشیده در زمین می‌باشند و همانا مسکن و منزل حضرت محمدﷺ در جنة عدن می‌باشد همان بهشتی که خداوند متعال با ید قدرت خویش آنرا کاشته است و همراه حضرت رسول خداﷺ دوازده امام معصوم و عدالت گر می‌باشند. هارونی گفت: به خداوند یکتا و بی‌همتا که جز او خداوندی نیست سوگند که تو راست گفته‌ای و همانا من در کتاب پدرم هارونؑ که به دست ایشان و به املاء عمویم حضرت موسیؑ نوشته شده است یافتم. سپس هارونی گفت: در مورد اولین جانشین و وصی رسول خداﷺ از تو می‌پرسم که بعد از رسول خداﷺ چقدر زنده می‌ماند و آیا به مرگ عادی می‌میرد و یا کشته می‌شود؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ فرمود: ای هارونی همانا بعد از رسول خداﷺ سی سال نه یک روز کمتر و نه یک روز زیادتر زنده خواهد بود و سپس (با شمشیر) به اینجا زده می‌شود و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ دست خود را بر روی فرق مبارک خویش قرار داد و سپس روی محاسن مبارک خویش کشید و فرمود: و این ازآن رنگین می‌شود. درآن وقت هارونی فریادی کشید و حلق آویز خود را درید و گفت: گواهی می‌دهم که همانا نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنده و فرستاده خداست و همانا تو وصی و جانشین رسول خداﷺ می‌باشی. و همانا همچنان تو موفق خواهی بود و با عظمت می‌گردی و ضعیف نخواهی شد. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ آن هارونی تازه مسلمان را به منزل خود برد و در آنجا علوم و شریعت ناب محمدیﷺ به او آموخت.

مؤلف کتاب می‌گوید: همانا روایات گوناگون به این مضمون با کمی تفاوت ذکر شده وما به خاطر ترس از طول کشیدن آن صرف نظر کرده ایم.

و در کتاب اعلام الوری نقل از امام جوادؑ که می‌فرماید: روزی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ همراه پسر برومندش امام حسن مجتبیؑ و سلمان فارسی به سوی مسجد رفته بودند در حالی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ بر دست سلمان فارسی تکیه داده بود پس وارد مسجد الحرام شدند و در آنجا نشستند پس در آن وقت مردی خوش چهره

و زیبا که لباسهای نیک بـر تـن داشـت بـه سـوی آنـان آمـد و بـه امیرالمـؤمنین علـی بـن ابیطالب‌﷣ سلام کرد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌﷣ جـواب سـلام او را داد و آن مـرد خوش چهره در نزد آنـان نشسـت و سـپس گفـت: ای امیرالمـؤمنین علـی بـن ابیطالـب‌﷣ می‌خواهم از تو سه سوال بپرسم اگر جواب آنها را به من دادی آگاهی پیدا می‌کنم که قوم بـه ناحق تو را از منسب خویش عزل کرده‌اند و آنان در دنیا و آخرت از ایمان آورنـدگان نیسـتند و اگر جواب مرا ندادی خواهم دانست که تو و آنان در مقام یکی می‌باشید. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌﷣ فرمود: آن چرا که دوست داری از من بپرس. آن مرد خـوش چهـره گفـت: از تـو می‌پرسم هنگامی که انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ و در مورد انسان چگونه بـه یـاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟ و در مورد فرزند انسان چگونه شبیه عموهـایش و دائـی هـایش و والدین خود می‌شود؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌﷣ رو کرد به امام حسن مجتبی‌﷣ و به او فرمود: ای ابامحمد ! جواب او را بده. امام حسن‌﷣ به آن مـرد ناشـناس فرمـود: و امـا در مورد روح انسان پرسیدی که در هنگام خواب به کجـا مـی‌رود؟ همانـا روح انسـان در هنگـام خواب متعلق به نسیم است و نسیم متعلق به هوا می‌باشـد تـا وقتـی کـه صـاحب روح تکـان می‌خورد تا بیدار شود. اگر خداوند متعال اذن دهد که روح به جسم صاحبش برگردد آن نسـیم روح را جذب می‌کند و هوا نسیم را جذب می‌کند و روح در آن وقت به صاحبش باز می‌گردد و بیدار می‌شود. و اگر خداوند به آن اجازه ندهد هوا نسیم را جذب می‌کند و نسـیم روح را جـذب می‌کند و روح به صاحبش باز نمی‌گردد تا وقتی که بر انگیخته شود. و اما در مورد یـاد آوردن و فراموشی انسان پرسیدی؟ همانا قلب انسان در حق و بر حق می‌باشد و بر حق پوشیده شـده است پس هرگاه انسان در آن وقت بر محمد و آل‌محمـدﷺ صـلوات کامـل (یعنـی بگویـد: **اللهم صلي علي محمد و آل محمد**) درود فرستد آن پوشش برداشته مـی‌شـود. قلـب نـورانی گشته و انسان به خاطر می‌آورد و اگر بر محمـد و آل‌محمـدﷺ درود نفرسـتد و یـا صـلوات ناقص که آل‌محمدﷺ در آن جای ندهد پوشش دیگری بر آن پوشش اضافه می‌شود و قلب تاریک می‌شود و انسان فراموش می‌کند و اما در مورد انسان پرسـیدی کـه چـرا شـبیه پـدر و مادرش و یا شبیه عموهایش و یا دایی هایش می‌شود؟ جواب تـو ایـن اسـت: هرگـاه مـرد بـا آرامش و قلب ساکن و اعصاب آرام و بدن غیر مضطرب به نزد همسرش برود و با او همبسـتر شود آن نطفه در دلخل رحم قرار می‌گیرد و بچه شبیه پدر و مادر خـود در مـی‌آورد. و هرگـاه مرد با حالت قلب غیر ساکن و اعصاب نا آرام و بدن مضطرب بیایـد و بـا همسـرش همبسـتر

شود نطفه مضطرب می‌شود و در آن وقت آن نطفه با حالت اضطراب بر روی یکی از عصاب عموها قرار می‌گیرد و آن بچه شبیه عموهایش می‌شود و اگر آن نطفه بر اعصاب دایی‌ها قرار بگیرد شبیه دائی‌ها خود در می‌آید. پس آن مرد گفت: گواهی می‌دهم نیست، معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و همچنان من به آن گواهی می‌دهم و گواهی می‌دهم که همانا محمدﷺ بنده و رسول خداست و همچنان من به آن گواهی می‌دهم. و سپس اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌؈ و گفت: گواهی می‌دهم که تو وصی رسول خداﷺ و برپا کننده حجت و آیینش می‌باشی و همچنان من به آن گواهی می‌دهم و سپس اشاره کرد به امام حسن‌؈ و گفت: و گواهی می‌دهم که تو بعد از پدرت جانشین و وصی او و برپا کننده حجت او می‌باشی و همانا گواهی می‌دهم که بعد از تو برادرت حسین بن علی‌؈ وصی پدرت و برپا کننده حجت بعد از تو می‌باشد. و گواهی می‌دهم که علی بن الحسین‌؈ بر پا کننده حجت و امر حسین‌؈ و بعد از او محمد بن علی‌؈ که برپا کننده حجت و امر علی بن الحسین‌؈ و گواهی می‌دهم و بعد از او جعفر بن محمد‌؈ برپا کننده حجت و امر محمد بن علی‌؈ و بعد از او موسی بن جعفر‌؈ برپا کننده حجت و امر جعفر بن محمد‌؈ می‌باشد و گواهی می‌دهم و بعد از او علی بن موسی‌؈ برپا کننده حجت و امر موسی بن جعفر‌؈ و گواهی می‌دهم و بعد از او محمد بن علی‌؈ برپا کننده حجت و امر علی بن موسی‌؈ می‌باشد و گواهی می‌دهم و بعد از او علی بن محمد‌؈ برپا کننده حجت و امر محمد بن علی‌؈ می‌باشد و گواهی می‌دهم و بعد از او حسن بن علی‌؈ برپا کننده حجت و امر علی بن محمد‌؈ می‌باشد و گواهی می‌دهم که بر اینکه مردی که فرزند حسن بن علی‌؈ قائم و برپا کننده امر حسن بن علی‌؈ می‌باشد که او به کنیه و اسم خوانده نمی‌شود همانا او ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد. و سلام بر شما ای مؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر شما باد و سپس بلند شد و رفت. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌؈ به امام حسن‌؈ فرمود: ای ابا محمد ! بلند شو و ببین که این مرد کجا می‌رود؟ امام حسن‌؈ می‌فرماید به دنبال آن مرد رفتم و وقتی که آن مرد پاییش را بیرون از مسجد گذاشت از نظر پنهان شد و اثری از آن پیدا نکردم. پس به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌؈ رفتم و به ایشان جریان را گفتم پس به من فرمود: ای ابا محمد آیا او را شناختی؟ عرض کردم: خداوند جل جلاله و رسولشﷺ و

امیرالمؤمنین علیه السلام بهتر می‌داند. فرمود: آن برادرم خضر علیه السلام می‌باشد.

در کتاب اعلام الوری نقل شده با استناد از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: روزی پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابربن عبدالله انصاری رحمه الله فرمود: من با تو کاری دارم در چه موقع وقت آزاد داری تا من در مورد آن کار تنهایی با تو حرف بزنم؟ جابر گفت: هر وقت که بخواهید من آماده‌ام. چند روز بعد پدرم با جابربن عبدالله انصاری ملاقات کرد پس از او پرسید: می‌خواهم در مورد آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام دیدی و آن چرا که مادرم در مورد آن لوح به تو گفته و آن چرا که در آن لوح نوشته شده بپرسم. جابر می‌گوید: خداوند را گواه قرار می‌دهم در زمان حیات جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد مادرت فاطمه زهرا علیها السلام رفتم و آن در زمان ولادت با سعادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود و خواستم به ایشان تبریک بگویم پس در دست ایشان لوح سبز رنگی بود و فکر کردم زمرد سبز می‌باشد و در آن نوشته‌ای سفید رنگ شبیه نور خورشید دیدم پس عرض کردم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم به فدایت این لوح چیست؟ فرمود: این لوح است که خداوند متعال به رسولش صلی الله علیه و آله هدیه داده است که در این لوح نام پدرم صلی الله علیه و آله و نام همسرم علی بن ابیطالب علیه السلام و نام دو پسرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نام اوصیا و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندانم در آن نوشته شده است همانا پدرم برای خوشحالیم این لوح را به من هدیه داده است. جابر می‌گوید: مادرت فاطمه زهرا علیها السلام آن لوح را به من داد و آنرا خواندم و سپس آنرا نسخه برداری کردم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابربن عبدالله انصاری فرمود: آیا می‌توانی آن نسخه را به من نشان بدهی؟ جابربن عبدالله انصاری گفت: بله و سپس پدرم همراه جابر رفت تا وقتی به منزل جابر رسیدند پس جابر صحیفه‌ای از پوست برای پدرم بیرون آورد و سپس جابر گفت: همانا من خداوند را گواه می‌گذارم که من در آن لوح چنین دیدم به نام خداوند بخشنده بخشایشگر این کتاب از طرف خدای بزرگ و دانا عزیز العلیم برای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که نورش و سفیرش و حجابش و دلیلش می‌باشد که روح الأمین (جبرئیل امین) از جانب پروردگار جهانیان آورده است. ای محمد صلی الله علیه و آله اسماء مرا بزرگ و با عظمت بشمار و نعمتهای بی‌پایانم را شکر گذار باش و به نعمتهایم کفر و انکار نکن، همانا من خداوند هستم که هیچ خدایی جز من نیست که من کوبنده طغیانگران و ذلیل کننده ظالمان و نابود کننده متکبران می‌باشم و مالک و پادشاه روز قیامت می‌باشم و همانا من خدایم که جز من خدای نیست هر که از غیر از فضلم را در خواست کند و از غیر عدالتم بترسد همانا او را مجازاتی خواهم کرد که مانند او هیچ یک را مجازات نخواهم داد پس فقط مرا پرستش کن و

فقط بر من توکل کن و همانا من هیچ پیامبری معبوث نکردم و با او سخن نگفتم و مدت پیامبری او به اتمام نرسید مگر اینکه برا ی او وصی و جانشین قرار داده‌ام. و همانا من تو را بر سایر پیامبران علیهم السلام برتری قرار دادم و وصی خود را بر سایر اوصیا برتری ساختم و تو را به تو فرزند برومند و دو سبطتت حسن و حسین علیهما السلام اکرام بخشیدم و همانا حسن را معدن علمم بعد از اتمام وصیت پدرش (بعد از به شهادت رسیدن پدرش) قرار دادم و حسین علیه السلام را معدن وحیم قرار دادم و او را به شهادت اکرام دادم و عاقبتش را به سعادت ختم کردم و همانا او برترین شهیدانی است که در راهم به شهادت رسیدند و بالاترین درجه شهادت برای او قرار دادم و همانا کلمه تامه خودم همراه او قرار دادم و حجت بالغه و آشکارم را در نزد او قرار دادم و بوسیله عترتش پاداش و مجازات می‌کنم که اولین آنها سید العابدین و زینت اولیاء پشین و فرزندش شبیه جدش محمود محمد که شکافنده علومم و معدن حکمتم همانا دشمنان و نافرمایان جعفر به هلاکت خواهند رسید هر که از او سرپیچی کند از من سرپیچی کرده و گفتند و تصدیق کننده حق از جانب من و همانا جعفر را به پیروانان و شیعیانش و یاران و طرفدارانش خشنود می‌گردانم وبعد از او (پسرش) موسی را بر می‌گزینم و همانا بعد از او فتنه‌ای بسیار درد ناک و کور و تاریک خواهد بود و همانا طناب فرج و گشایشم قطع نخواهد شد و حجتم مخفی نخواهد شد و همانا اولیا من شقی نمی‌شوند مگر کسانی که یکی از آنان را انکار کند و همانا انکار کننده آنان انکار کننده نعمتم می‌باشد و هرکه به غیر از یکی از آیات کتابم نعمتم را انکار کند به من افترا و دروغ بسته است و وای بر حال مفترین و جاهدین و در هنگام به پایان رسیدن مدت امامت موسی بنده و حبیبم علیه السلام و همانا تکذیب کننده هشتمین امام معصوم تکذیب کننده تمام اولیاء من می‌باشند و همانا علی ولی و ناصر دین من است و همانا من علوم و دانش نبوت را بر او می‌گذارم که در آخر طغیانگر مستکبر او را به شهادت می‌رساند و او در شهری که بنده صالح و شایسته‌ام آنرا بنا کرده در جنب شرورترین آفریده‌هایم به خاک سپرده خواهد شد و بر من واجب گشته که او را به محمد پسرش و جانشین بعد از او روشن گردانم و همانا او وارث علومم و معدن حکمتم و جایگاهم و حجت من بر آفریده هایم می‌باشد و همانا بهشت پاداش او قرار دادم و هفتاد نفر از اهل بیتش که آتش بر آنها واجب شده به شفاعتش آنها را نجات می‌دهم و برای پسرش علی ختم به سعادت می‌کنم که او ولی و ناظر و شاهد در خلقم و امینم بر وحیم که از او هدایتگر به سوی راهم و خازن علمم حسن عسکری علیه السلام آنگاه رسالت خود را بوسیله فرزند او (م ح م د) که رحمت عالمیان و دارای کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب است کامل می‌گردانم. دوستان من در زمان (غیبت) او خوار می‌گردند و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و

دیلم به ارمغان می‌برند، آنها به قتل می‌رسند و سوخته میشوند و بیمناک و مرعوب و هراسان می‌باشند و زمین از خون آنها رنگین می‌شود و صدای زنان آنها به آه و ناله بلند مـی‌گـردد. آنها دوستان حقیقی من هستند. آشوبهای سهمگین را بوسیله آنها از میان بـر میدارم و بوسیله آنها زلزله‌ها و سختیها و گرفتاریها را برطرف می‌سازم «اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدین» یعنی: **(آنها کسانی هستند که از جانب بـه آنهـا درود مـی‌رسـد و آنهـا راه یافته‌گانند).** ابوبصیر می‌گوید: اگر در روزگارت غیر از این حدیث نشنیده باشی ایـن حـدیث تـورا کفایت دارد پس این را حفظ کن و به غیر از اهلش باز گو نکن! و نیز این حدیث با کمی تفاوت از اسحاق بن عمار نقل شده است.

و نقل از محمد بن جعفر علیه السلام نقل از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام کـه پـدرش محمـد بـن علی علیه السلام پسران خود را جمع کرد که عمویشان زید بن علی علیه السلام در جمع آنان بـود پـس لـوح مذکور را بیرون آورد.

و در آن کتاب نقل از جابربن عبدالله انصاری که می‌گوید: روزی بـه نـزد حضـرت فاطمـه زهرا علیها السلام دخت گرام رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و در مقابلش لوحی را دیدم که نـور و درخشـش آن لوح چشمان را خیره می‌گرداند که در آن لوح دوازده اسم می‌باشد سه اسم در پشت سر و سه اسم در داخل و سه اسم در طرف راست و سه اسم در طرف چپ نوشته شده بود که اسـمها را شمردم و دیدم داوزده اسم می‌باشد پس از بانوی مکرمه و گرانقدر علیها السلام پرسیدم: این نامها، اسم چه کسانی می‌باشند؟

فرمود: اول آنها نام پسر عمویم علی بن ابیطالب علیه السلام و یـازده اسـم دیگـر نـام فرزنـدانم کـه آخرشان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: در سـه جـای آن محمـد محمد محمد و در چهار جای آن علی علی علی علی دیدم به گواه جمع که در نزد معاویه بودند.

در کتاب اربعین نقل شده است هنگامی که حسن بن علی بـن ابیطالـب علیهما السلام بـا معاویـة بـن ابوسفیان صلح کرد مردم به حضور آن حضرت مشرف شدند و بعضی از ایشـان آن بزرگـوار را بـه جهت این بیعتی که کرده بود سرزنش و ملامت نمودند. امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر شـما، شـما نمی‌دانید که من چه عملی انجام داده ام، به خدا قسم این عملی که من انجـام دادم از آنچـه کـه آفتاب بر آن طلوع و غروب میکند بهتر خواهد بود. آیا نمی‌دانید من طبق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله امـام واجب الإطاعه شما و یکی از دو بزرگ جوانان اهل بهشـت مـی‌باشـم؟ گفتنـد: آری. فرمـود: آیـا

نمی‌دانید موقعی خضر﴿ع﴾ آن کشتی را سوراخ نمود و آن دیوار را تعمیر کرد و آن کودک را کشت حضرت موسی﴿ع﴾ برای این اعمال بر او خشم نمود و این خشم به جهت این بود که حضرت موسی﴿ع﴾ از حکمت و فسلفه کارهای حضرت خضر﴿ع﴾ بی اطلاع بود، ولی این رفتارهای خضر نزد حضرت پروردگار نیکو و پسندیده بود. آیا نمی‌دانید هیچ یک از ما خاندان نیست مگر اینکه بیعتی ازسرکش و طغیانگر زمانه وی بر گردنش خواهد بود غیر از قائم﴿عج﴾ آل‌محمد﴿ص﴾ که حضرت عیسی بن مریم﴿ع﴾ پشت سر او نماز خواهد خواند. زیرا خدای توانا ولادت حضرت قائم﴿عج﴾ را مخفی و خود آن بزرگوار را غائب خواهد نمود تا وقتی خروج کند کسی بر گردن آن حضرت بیعتی نداشته باشند. این قائم﴿عج﴾ از نهمین فرزندان برادرم امام حسین﴿ع﴾ و پسر بهترین کنیزان خواهد بود. وقتی غائب شود خدا وند عمر او را طولانی می‌نماید. سپس وی را به قدرت کامله خود به صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد ظاهر می‌کند. خداوند این عمل را بدین لحاظ انجام می‌دهد که دانسته شود او بر هر چیزی قدرت دارد.

و در کتاب اربعین نقل شده با استناد از امام حسین﴿ع﴾ که می‌فرماید: همانا در نهمین نفر از فرزندان من سنتی از یوسف﴿ع﴾ و سنتی از موسی بن عمران﴿ع﴾ خواهد داشت و او قائم﴿عج﴾ از اهل بیت﴿ع﴾ می‌باشد که خداوند متعال امورش را در یک شب اصلاح می‌گرداند. و درآن کتاب نقل از امام حسین﴿ع﴾ که فرمود: همانا قائم﴿عج﴾ این امت او نهمین فرزند از فرزندانم خواهد بود که او صاحب غیبت و او همان کسی است که میراث خود را تقسیم می‌کند در حالی که زنده می‌باشد. و نیز از امام حسین﴿ع﴾ نقل شده که می‌فرماید: از ما دوازده نفر هدایتگر خواهد بود که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﴿ع﴾ و آخرین آنها نهمین نفر از فرزندانم می‌باشد و او امام قائم﴿عج﴾ بر حق می‌باشد و همانا خداوند در زمانش زمین را بعد از مرگش زنده می‌دارد و دین حق را بوسیله او آشکار می‌کند هر چند مشرکان خوششان نیاد و برای او غیبتی می‌باشد که گروهی مرتد شده و گروهی استوار خواهند ماند که به آنان گفته می‌شود «متی هذا الوعد إن کنتم صادقین» و همانا شکیبایان و صابران در غیبتش از اذیت و تکذیب آنان از دشمنان و مخالفین به منزلت کسانی خواهند بود که با شمشیر در رکاب رسول خدا﴿ص﴾ جنگ کرده باشند.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام حسین﴿ع﴾ که می‌فرماید: اگر یک روز از دنیا باقی نماند خداوند متعال آن روز را آنقدر به طول می‌کشاند تا وقتی که مردی از فرزندانم ظهور کند

و دنیا (زمین) را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد. و همانا من این سخن را از رسول خداﷺ شنیده ام.

و در آن کتاب نقل از ابوخالد کابلی که می‌گوید: روزی به نزد سرور و مولایم امام علی بن الحسین زین العابدین‌علیه‌السلام رفتم و به ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خداﷺ مرا از کسانی که خداوند متعال، اطاعت و فرمانبرداری از آنان و اقتداء و پیروی از آنان بعد از رسول خداﷺ واجب قرار داده چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: ای کنکر، همانا اولوا الأمر کسانی که خداوند متعال برای مردم امام و پیشوا قرار داد و اطاعت و فرمانبری از آنان را واجب نمود عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام سپس حسن بن علی‌علیه‌السلام و سپس حسین بن علی‌علیه‌السلام و سپس آن به ما ختم شد. ابوخالد می‌گوید: امام سجاد چنین فرمود و سپس ساکت شد.عرض کردم: ای سرور و مولای من همانا نقل شده برایمان از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا زمین از حجت خداوند بر بندگانش خالی نمی‌ماند، پس حجت خدا و امام معصوم بعد از شما کیست؟ فرمود: پسرم محمدعلیه‌السلام که نامش در تورات باقر می‌باشد که علم را می‌شکافد و همانا او حجت و امام معصوم بعد از من می‌باشد و بعد ازاو محمد پسرش جعفرعلیه‌السلام است که نامش در نزد اهل آسمان صادق می‌باشد.عرض کردم: ای سرورم چگونه ایشان صادق نام نهاده شد در حالی که همه شما صادق و راستگو می‌باشید؟ فرمود: پدرم از پدرش‌علیه‌السلام نقل کرده که می‌فرماید: همانا رسول خداﷺ فرمود: هرگاه فرزندم جعفربن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام به دنیا آمد اورا صادق نام بگذارید زیرا پنجمین نفر از فرزندان و نواده گانش که اسم او جعفر می‌باشد به دروغ و افترا بر خداوند متعال خود را امام قرار می‌دهد پس او را جعفر کذاب نام بگذارید و آن به خاطر دروغ و افترایی است که به خداوند متعال بسته است و ادعا کند به چیزی که متعلق به خودش نیست و مخالفت با پدرش و حسد به برادرش همان روزی است که اسرار خداوند پوشیده می‌شود و آن در زمان غیبت ولی الله خواهد بود. راوی می‌گوید: سپس دیدم که سرور و مولایم گریه شدیدی کرد سپس فرمود: گویا جعفر کذاب را می‌بینم که طغیانگران زمان خویش را به منزل برادرش می‌آورد تا دنبال ولی الله بگردند که آن ولی الله در حفظ خداوند پنهان گشته است و دسترسی به اموال و حریم پدرش و آن به خاطر ندانستن ولادتش و تحرص بر قتل آن اگر پیروز شود و آن به خاطر طمع از میراث پدرش است تا آنرا بدون حق بردارد. ابوخالد می‌گوید: سپس به امام سجادعلیه‌السلام گفتم: ای فرزند رسول خداﷺ آیا چنین روی خواهد داد؟ فرمود: بله به پروردگارم سوگند همانا آن در صحیفه‌ای که

در نزد ما می‌باشد نوشته شده است و محنتهای که بـر سـر مـا بعـد از رسـول خـداﷺ جـاری می‌شود. عرض کردم: ای فرزند رسول خداﷺ بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: سـپس امامـت و ولایت به ولی الله دوازدهم از اوصیاء رسول خداﷺ که امامان معصوم می‌باشند ختم می‌شـود. ای ابو خالد! همانا مردمی که در زمان غیبتش هستند کسانی کـه بـه امامـت و ولایـت اوایمـان کامل دارند و منتظر ظهور مبارکش می‌باشـند برتـرین و بـا فضیلت‌تـرین مـردم در هـر زمـان می‌باشند زیرا خداوند به آنها ذکر و عقل و فهم می‌دهد که غیبت آن بزرگوار در نـزد آنـان ماننـد دیدن آن بزرگوار می‌باشد و آنان را در آن زمان مانند مجاهدینی که در رکاب رسول خداﷺ بـا شمشیر جنگ می‌کنند قرار داد و همانا آنان مخلصان واقعی و شیعیان راستگو و دعوت کننـدگان به سوی خداوند در آشکارا و پنهان می‌باشند.

در کتاب اعلام الوری نقل شده با استناد از امام محمد باقرؑ کـه فرمودنـد: همانـا خداونـد متعال حضرت محمدﷺ را به سوی جن فرستاد و بعد از او دوازده وصـی و جانشـیبن قـرار داد که بعضی از آنها به شهادت رسیده‌اند و بعضی دیگر مانده اند. اوصیاء که بعد از رسول خـداﷺ آمدند مانند سنت اوصیاء حضرت عیسیؑ جاری گشته است و همانا آنان دوازده نفر بوده اند.

و در کتاب اربعین نقل از ابوبصیر که می‌گوید: شنیدم امام محمد باقرؑ فرمـود: صـاحب این امر (یعنی قائمؑ) دارای چهار صفت و روش از چهار پیامبر الهیؑ می‌باشد، از صفت حضرت موسیؑ و حضرت عیسیؑ و صفتی از حضرت یوسـفؑ وصـفتی از حضـرت محمدﷺ دارا می‌باشد.

و اما صفتی که از حضرت موسیؑ دارا می‌باشد صفت ترس و خوف می‌باشد زیرا ایشان همچنان در خوف به سر می‌برد.

و اما صفتی که از حضرت یوسفؑ دارد عبارتند از: حبس و زندانی شدن می‌باشد.

و اما صفتی که از حضرت عیسیؑ دارد عبارتند از: این است که همان‌گونه که در مـورد حضرت عیسیؑ گفته‌اند که او مرده است و بعضی دیگر گفته‌اند زنده می‌باشد.

و اما صفتی که از رسول خدا محمد مصطفیﷺ دارد شمشیر می‌باشـد کـه ایشـان هماننـد جـد بزرگوارش حضرت رسول خداﷺ دشمنان خداوند و اهل بیتؑ را به اذن خداوند تار و مار می‌کند.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از محمد بن مسلم که می‌گوید: روزی به نزد امام محمـد باقرؑ رفتم و خواستم در مورد قائمؑ آل‌محمدﷺ بپرسم پس ایشان قبل از اینکـه مـن چیزی بگویم به من فرمود: ای محمد بن مسلم همانا قائمؑ آل‌محمدﷺ چند خصـلت از

پیامبران الهی علیهم السلام دارا می‌باشد که آن پیـامبران عبارتنـد از: حضـرت یـونس بـن متـی علیه السلام و حضرت یوسف بن یعقوب علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و حضـرت عیسـی علیه السلام و حضـرت محمـد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشند.

و اما خصلتی که از حضرت یونس علیه السلام دارا می‌باشد آن است که رجعت ایشان جوان بـودن آن در هنگام رجعت از غیبت در حالی که پیش از غیبت پیر و مسن بوده است.

و اما خصلتی که از حضرت یوسف بن یعقوب علیه السلام دارا می‌باشد این است که از پنهان شدن از دوستان و مخالفان و مخی شدن او از برادرانش و اشکال امرش به پدرش حضـرت یعقـوب علیه السلام در حالی که نزدیک بودن دوری و مسافت آن بین او و بین پدرش و اهلش و پیروانانش.

و اما صفاتی که از حضرت موسی علیه السلام دارا می‌باشد این اسـت کـه: دوام بودنـد خـوف او و طول غیبتش مخفی بودن ولادتش و خسته شدن پیروانانش بعد از تحمل آزار و اذیت‌های که از دشمنان او (فرعون وغیره) و سپس خداوند به او اجازه داد و ظهور کرد و خداوند او را یـاری داده و بر دشمنانش ظفر و پیروز گرداند.

و اما صفاتی که از حضرت عیسی علیه السلام دارا می‌باشد این است همانا اختلافـی کـه در مـورد آن در بین مردم اتفاق افتاده بود تا اینکه طائفه‌ای و گروهی گفتند: او به دنیـا نیامـده اسـت و طائفه دیگری گفته‌اند او مرده است و طائفه دیگر گفتند: او به صلیب کشیده شد.

و اما خصلتی که از جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دارا می‌باشد این است که قیام و خـروجش با شمشیر و کشتن دشمنان خداوند و رسولش و مستکبران و طغیانگران می‌باشد و آن با یاری شمشیر و رعب و وحشت می‌باشد و همانا هـیچ پرچمـی لشـکریان و پرچمـداران او شکسـت نمی‌خورد باز نمی‌گردد.

و از نشانه‌های خروجش عبارتند از: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی و نـدای آسـمانی در ماه مبارک رمضان و منادی که آن بزرگوار را به اسمش و اسم پدرش ندا می‌زند.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: هرکه به تمـام امامـان معصوم علیهم السلام اقرار و ایمان داشته باشد و حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه را انکار کند گویـا بـه تمـام پیامبران الهی علیهم السلام اقرار و ایمان داشته ونبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را انکار کرده باشد. پرسیده شد ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدی موعود عجل الله فرجه از فرزندانت کیست؟ فرمود: پنجمـین فرزند از پشت هفتمین امام معصوم علیه السلام می‌باشد و همانا شخصیت او از شما پنهـان مـی‌گـردد وبر شما جایز نیست که او را به نامش خطاب کنید.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: هنگامی که سه اسم متوالی در میان ما ائمه(ع) پیدا شود: محمد وعلی و حسن، چهارمی آنها قائم است.

در آن کتاب نقل شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: خدمت حضرت صادق(ع) شرفیاب شدم و عرض کردم: آقا ممکن است جانشین خودتان را معرفی فرمائید؟ فرمود: ای مفضل امام بعد از من فرزندم موسی(ع) است و امامی که همه آرزو دارند ظهور کند و منتظر آن می‌باشند م ح م د فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی(ع) است.

و در کتاب اعلام الوری نقل شده با استناد از مفضل بن عمر از امام صادق(ع) که می‌فرماید همانا خداوند متعال چهارده نور مقدس را چهارده هزار سال قبل از آنکه آفریده‌ای بیافریند آفریده است و آن نورهای ارواح ماست. عرض شد: یابن رسول الله(ص) چهارده نور مقدس چه کسانی هستند؟ فرمود: حضرت محمد(ص) و حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین و نه امام معصوم از اولاد حسین(ع) که آخرین آنها قائم موعود(عج) است که بعد از غیبتش قیام کند و دجال را به قتل رساند و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک گرداند.

و درهمین کتاب یاد شده از محمد حمیری ضمن روایتی طولانی نقل می‌کند که می‌گوید به امام صادق(ع) عرض کردم: یابن رسول الله(ص) روایات بسیاری از پدران شما درباره غیبت و صحت بودن آن برای ما روایت شده است. شما به من اطلاع دهید که مصداق این اخبار کیست؟ فرمود: غیبت در ششمین فرزند من است که دوازدهمین از پیشوایان هدایت(ع) بعد از پیغمبر(ص) می‌باشد که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و آخر آنها قائم به حق بقیه الله صاحب الزمان و خلیفه الرحمن(عج) است به خدا قسم اگر به اندازه مدت توقف نوح(ع) در میان قومش در پرده غیبت بماند از دنیا نمی‌رود مگر اینکه ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

و در اصول کافی نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: همانا خداوند متعال کتابی از آسمان برای پیامبرش(ص) قبل از رحلتش نازل فرمود و به حضرت محمد(ص) فرمود: ای محمد(ص) همانا این وصیت تو برای برگزیدگان اهل بیتت می‌باشد. رسول خدا(ص) به جبرئیل امین(ع) فرمود: برگزیدگان اهل بیتم(ع) چه کسانی می‌باشند؟

جبرئیل امین(ع) فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش(ع) می‌باشند. امام صادق(ع) می‌فرماید: همانا آن کتاب دارای دوازده مهر و موم از طلا بوده است پس

رسول خداﷺ آن کتاب را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام داد و فرمود: مهروموم اول را باز کن! پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام مهر و موم مختص به خودش را باز کرد و سپس به آن چرا که در آن بود عمل کرد. و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام در هنگام به شهادت رسیدن خود آن کتاب را به پسرش امام حسن‌علیه‌السلام داد و به ایشان فرمود: یکی از مهر و موم‌ها را باز کن و امام حسن‌علیه‌السلام مهر و موم (دومی) را باز کرد و سپس به آن چرا که در آن نوشته شده بود عمل کرد و سپس آن کتاب را به برادرش امام حسین‌علیه‌السلام داد و امام حسین‌علیه‌السلام مهر و موم (سومی) را باز کرد که در آنجا نوشته شده بود همراه جمعی از قوم خود برای شهادت در راه خداوند قیام کن همانا هیچ شهادتی برای آنان نیست مگر همراه توست و جان خود را تسلیم خداوند عزوجل بگردان. امام حسین‌علیه‌السلام نیز چنین کاری کرد. و قبل از به شهادت رسیدن آن کتاب را به فرزندش امام سجادعلیه‌السلام داد و ایشان مهر و موم (چهارمی) را باز کرد و در آن دید نوشته که آرام باش و سکوت کن و در منزلت باقی بمان و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که به شهادت برسی، و ایشان نیز چنین کاری کرد. و ایشان قبل از به شهادت رسیدن آن کتاب را به پسرش امام محمد باقرعلیه‌السلام داد و ایشان مهر و موم (پنجم) را باز کرد دید که در آن نوشته شده بود: با مردم سخن بگوی و احکام الهی را به آنها بیاموز و از غیر از خداوند عزوجل هراس نداشته باش زیرا هیچ کس به تو ضرر نمی‌رساند. سپس آن کتاب را به پسرش امام جعفر صادق‌علیه‌السلام داد و ایشان مهر و موم (ششمی) را باز کرد که در آن نوشته شده بود با مردم سخن بگو و احکام الهی را به آنان بیاموز و علوم اهل بیت‌علیهم‌السلام را نشر کن و پدران معصومت‌علیهم‌السلام را تصدیق کن و از هیچ کس نهراس مگر از خداوند عزوجل و همانا تو در حفظ و امنیت خداوند عزوجل می‌باشی. ایشان نیز چنین کاری انجام داد و سپس آنرا به پسرش موسی بن جعفرعلیه‌السلام داد و همچنین موسی‌علیه‌السلام آنرا به امام معصومی که بعد از او می‌دهد و همچنان چنین خواهد بود تا قیام مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه.

در کتاب اربیعین نقل شده با استناد از علی بن جعفرعلیه‌السلام و او از برادرش حضرت موسی کاظم‌علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که پنجمین امام از اولاد هفتمین امام پنهان گردد برای حفظ دیانت خود به خداوند پناه ببرید. مبادا کسی دین را از کف شما برباید. ای فرزندم! صاحب الأمر ناگزیر از غیبتی است که بعضی از معتقدین روی از اعتقاد خود برگردانند. غیبت او امتحانی است که خداوند بندگان خود را بوسیله آن امتحان می‌کند اگر پدران و نیاکان شما دینی صحیح تر از این سراغ داشتند، از آن پیروی می‌کردند. علی بن جعفر می‌گوید: عرض کردم: آقا پنجمین امام

از اولاد هفتمین امام کیست؟ فرمود: ای فرزند من همانا عقلهای شما از درک حقیقت این مطلب، کوچک و سینه‌هایتان از تحمل آن تنگ است ولی اگر زنده باشید او را خواهید دید.

مؤلف می‌گوید مقصود از «فرزند» علی بن جعفر برادر کوچک حضرت موسی کاظمؑ راوی این حدیث است که امام از روی لطف و شفقت به وی می‌فرماید: ای فرزند.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از یونس بن عبد الرحمن که می‌گوید: خدمت حضرت امام موسی کاظمؑ رسیدم وعرض کردم: آقا ای فرزند رسول خداﷺ آیا آن کسی که قیام به حق می‌کند شما هستید؟

فرمود: من برای ترویج حق قیام کرده‌ام ولی آن قائم که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک می‌گرداند و پر از عدل و داد می‌کند، فرزند پنجم من است او به خاطر حفظ جانش غیبتی می‌کند که مدت آن طولانی است به طوری که مردم بسیاری مرتد می‌شوند و عده دیگر ثابت می‌مانند. آنگاه فرمود: خوش به حال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائمؑ ما چنگ به دوستی ما زده و بر محبت ما ثابت و استوار می‌مانند و از دشمنان ما بیزاری می‌جویند. آنها از ما و ما از آنها هستیم آنها به ما امامان معصومؑ دل بسته‌اند و ما نیز آنها را شیعیان خود میدانیم و از آنها خشنود می‌باشیم. خوش به حال آنها به خدا قسم آنها در روز قیامت در درجه ما خواهند بود. نقل کننده این حدیث که فاضل و محقق حاج میرزا ابراهیم خوئی در کتاب اربعینش آورده است: یکی از علتهایی که باعث وجود غیبت شد ترس و خوف از جان می‌باشد همان‌گونه که در حدیث نقل شده است و همانا حضرت موسی کاظمؑ امامت و ولایت خود را پنهان داشته بود و شیعیانش و پیروانش فقط با اشاره ترس از طغیانگران زمانش با ایشان ارتباط داشتند تا اینکه هشام بن حکم وقتی که از او در مجلس یحیی بن خالد از دلالت امامت پرسیده شد او نشانه‌های امامت را شرح داد. وقتی که از او پرسیدند که ای اوصاف که ذکر کردی متعلق به کیست؟ او گفت: متعلق به امیر هارون الرشید می‌باشد. و در آن وقت هارون الرشید در پشت پرده بود و سخنان هشام را شنید و سپس گفت: همانا خداوند متعال ما را از نور خود نصیب گردانده است. وقتی که هشام دانست که هارون الرشید آمده است پس فرار کرد و مأموران هارون الرشید به دنبال او رفتند ولی نتوانستند او را بگیرند پس هشام بن حکم به کوفه رفت و در آنجا نیز تحت تعقیب بود و سپس در آنجا در نزد بعضی از شیعیان از دنیا رفت و در آن وقت نیز تحت تعقب بود پس پیکر بی‌جان او را در یک کلیساء قرار دادند و نوشته‌ای بالای آن گذاشتند که در آن نوشته شده بود این همان هشام بن حکم می‌باشد که امیر هارون الرشید در پی آن می‌باشد. پس قاضی و

همکارانش و مأموران و غیره که هشام بن حکم را می‌شناختد او را دیدند و بعد از آن بود که از تعقیب آن دست برداشته شد.

نقل شده با استناد که امام رضا علیه السلام به حسن بن محبوب فرمود: دنیا فتنه‌ای در پیش رو دارد که آتش آن دامن خاص و عام را خواهد گرفت و این در موقعی است که شیعیان ما فرزند سوم مرا از دست بدهند و اهل آسمان و زمین و مرد و زن دل سوخته و هر غم زده مصیبت رسیده‌ای به خاطر از دست دادن وی گریه کند. پدر و مادرم فدای او باد که همنام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیه السلام است لباسهای نورانی پوشیده که از شعاع انوار قدس، می‌درخشد چه بسیارند زنان و مردان با ایمانی که چون (ماء معین) را از دست بدهند حیران و غمگین و متأسف گردند گویا آنها را مأیوس و متحیر می‌بینم، آنها را چنان صدا زنند که از دور شنیده شود، چنانکه از نزدیک شنیده می‌شود او امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذاب است.

نقل شده با استناد از عبدالعظیم بن عبدالله بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: روزی به خدمت امام محمد تقی بن علی بن موسی علیه السلام رسیدم تا درباره قائم از وی سؤال کنم که آیا مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه اوست؟ حضرت امام محمد تقی علیه السلام پیش از من به سخن پرداخت و فرمود: ای ابوالقاسم همانا قائم عجل الله تعالی فرجه ما همان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه است که باید در غیبتش منتظر او باشند و در موقع ظهورش فرمانبرداری او کنند. او فرزند سومی من است به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری و ما را به امامت برگزیده است، قسم یاد می‌کنم که اگر جز یک روز از عمر دنیا نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا او ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند متعال کار او را در یک شب اصلاح نماید چنانکه مشکل موسی کلیم علیه السلام را در یک شب اصلاح کرد، خواست برای زنش آتشی ببرد ولی وقتی آمد خداوند در همان جا او را پیغمبر گردانید و چون مراجعت کرد پیغمبر بود. آنگاه فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج امام زمان است.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از صغیربن دلف (صقر بن ابی دلف) که می‌گوید: از امام محمد تقی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من پسرم علی است امر او امر من و گفته او گفته من و پیروی از او پیروی از من است. امام بعد از او فرزندش حسن است امر او امر پدرش گفته او گفته پدرش و طاعت وی طاعت پدرش می‌باشد.

سپس حضرت سکوت فرمود. من عرض کردم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از فرزند شما

حسن، امام کیست؟ حضرت امام جوادعليه السلام سخت گریست آنگاه فرمود: امام بعد از حسن فرزندش قائم به حق و منتظرعليه السلام است. عرض کردم: چرا او را قائم می‌گویند؟ فرمود: زیرا بعد از آنکه مردم او را فراموش کردند و غالب معتقدین به امامتش منحرف شدند قیام خواهد کرد. عرض کردم: چرا او را منتظر گویند؟ فرمود: زیرا او غیبتی طولانی خواهد کرد و علاقمندانش در انتظار او به سر برند و آنها که تردید دارند منکرش شوند و دشمنان وجود او را به مسخره گیرند و آنها که وقت ظهورش را تعیین می‌کنند دروغگو باشند و کسانی که درآمدنش شتاب دارند به هلاکت افتند و آنان که تسلیم تقدیر الهی هستند از آن امتحان بزرگ نجات یابند.

نقل شده با استناد از محمد بن عبدالله الحسینی (نقل ازحضرت عبدالعظیم حسنی) روایت نموده که می‌گوید: روزی به نزد امام محمد تقیعليه السلام رفتم و به آن حضرت عرض کردم: من امیدوارم قائم آل‌محمدصلى الله عليه وآله که می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، شما باشید. فرمود: ای ابوالقاسم هر یک از ما ائمهعليهم السلام برای پیشرفت فرمان خدا قیام کرده ایم و راهنمای دین الهی می‌باشیم ولی آن قائمعليه السلام که خداوند بوسیله او زمین را از دست کفار و منکران گرفته و پر از عدل و داد می‌کند من نیستم. او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده خواهد ماند و خودش غائب می‌شود و افشای نامش حرام است. او در نام و کنیه همنام پیغمبر خداصلى الله عليه وآله است. اوست که زمین برایش هموار می‌گردد و هر امر دشواری برایش آسان می‌شود و سیصد و سیزده تن از یارانش به تعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر از نقاط دور زمین در اطرافش گرد آیند. چنانکه خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: ﴿این ما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر﴾[1] **(هر جا باشید خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد در روز رستاخیز) حاضر می‌کند).** چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کار او بالا گیرد و بعد از آنکه پیمان وفاداری میان او و یارانش که ده هزار مرد می‌باشند، منعقد گردید، به فرمان الهی قیام می‌نماید و چنان دشمنان خدا را به قتل رساند که خداوند خشنود گردد. عرض کردم: آقا چگونه بدانیم خداوند خشنود شده است؟ فرمود: خداوند رحمتی به دل وی می‌فرستد و او میداند که دیگر خداوند از کشتن همه دشمنان دین خشنود شده است و هرگاه وارد مدینه منوره شد لات و عزی (اولی و دومی) را بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند.

و در آن کتاب: نقل شده با استناد از علی بن مهزیار که می‌گوید: نامه ای به خدمت امام

---

۱. سوره بقره آیه ۱۴۸

حسن عسکری‌علیه‌السلام نوشتم و سؤال کردم: فرج آل‌محمد کی خواهد بود؟ حضرت در جواب نوشتند: هنگامی که صاحب الزمان از دیار ستمگران غائب گردید منتظر فرج باشید.

در آن کتاب نقل شده با استناد از عبدالعظیم حسنی ابن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام که می‌گوید: روزی به نزد سرور و مولایم امام هادی‌علیه‌السلام رفتم وقتی که ایشان مرا دید به من فرمود: مرحبا به تو ای اباالقاسم همانا تو دوست واقعی و حقیقی ما می‌باشی؟ عیدالعظیم حسنی می‌فرماید: به سرور و مولایم عرض کردم: ای فرزند رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهم دین و عقیده خود را بر شما عرضه دارم اگر دین و عقیده‌ام مورد رضای خداوند می‌باشد پس آنرا برایم تأئید کن و اگر مورد رضای خداوند نیست پس عقیده مرا کامل گردان.

امام هادی‌علیه‌السلام فرمود: ای اباالقاسم عقیده خود را عرضه بدار: عرضه داشتم: همانا من گواهی می‌دهم که همانا خداوند تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتاست هیچ چیزی مانند او نیست و از دو حد، حد تشبیه و حد ابطال خارج است و او نه جسم و نه چهره و نه عرض و نه جوهر بلکه او آفریننده اجسام و تصویرگر تصویرها و خالق اعراض و جواهر و او پروردگار همه چیز است و مالک و به وجود آورنده، آفریننده آن است.

و همانا گواهی می‌دهم که محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و رسولش خاتم پیامبران که بعد از او تا روز قیامت پیامبری وجود ندارد. و گواهی می‌دهم امام و خلیفه و جانشین و ولی الأمر بعد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد و سپس حسن بن علی‌علیه‌السلام و سپس حسین بن علی‌علیه‌السلام و سپس علی بن الحسین‌علیه‌السلام و سپس محمد بن علی‌علیه‌السلام و سپس جعفر بن محمدعلیه‌السلام و سپس موسی بن حعفرعلیه‌السلام و سپس علی بن موسی‌علیه‌السلام و سپس محمد بن علی‌علیه‌السلام و سپس شما که علی بن محمدعلیه‌السلام می‌باشد.

عبدالعظیم حسنی می‌فرماید: امام هادی‌علیه‌السلام فرمود: و بعد از من پسرم حسن بن علی‌علیه‌السلام و انسانها در زمان پسرش که امام معصوم‌علیه‌السلام(خلف) بعد از او می‌باشد چگونه خواهند بود؟عرض کردم: ای سرور و مولایم چگونه خواهند بود؟ زیرا وجود مبارک آن دیده نمی‌شود و جایز نیست نام امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه برده شود تا هنگامی که ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.عرض کردم: من به آن اقرار کرده‌ام. و همانا گواهی می‌دهم: که دوست دار آنان دوستدار من و دشمن آنها دشمن من و اطاعت از آنان اطاعت از خداوند و سرپیچی از آنها سرپیچی از خداوند عزوجل می‌باشد.

در آن کتاب نقل شده با استناد از احمد بن اسحاق که می‌گوید: روزی به نـزد امـام حسـن عسگری علیه السلام مشرف شدم در حالی که می‌خواستم از ایشان در مورد حجت خدا و ولـی خـدا و امام و پیشوا و رهبر مان بعد از ایشان بپرسم. ایشان قبل از اینکه من چیزی به زبان بیاورم بـه من فرمود: ای احمد بن اسحاق! به درستی که خداوند متعال از وقتی کـه آدم علیه السلام را در زمـین قرار داد زمین را بدون حجت خود تا روز قیامت ترک نخواهد کرد. به راستی که خداوند متعال بوسیله حجتش بلاء را از اهل زمین بر می‌دارد و باران نازل می‌کند و برکـات زمـین را خـارج می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله پس چه کسی بعـد از شـما امـام و حجت خدا خواهد بود؟ راوی می‌گوید: امام حسن عسگری علیه السلام به سرعت بلند شد و وارد اتـاق شدند و سپس بیرون آمدند در حالی که در بغل ایشان کودکی بود که صورتش مانند ماه شـب چهارده می‌درخشید گویا آن کودک سه ساله بود. امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمـود: اگـر منزلت تو در نزد خدا و من چنین مقامی نداشت هرگز فرزند دلبندم را به تو نشان نمی‌دادم. به راستی که ایشان همنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه ایشان نیز همانند کنیه رسول خـدا صلی الله علیه و آله اسـت بدرستی که خداوند بوسیله ایشان زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه پر از ظلم و ستم شـده اسـت. ای اسـحاق! مثـال ایشـان در ایـن امـت ماننـد خضـر علیه السلام و همچنـین ماننـد ذوالقرنین علیه السلام می‌باشد. به خدا قسم که ایشان غیبت می‌کنـد کـه در غیبـت او هـیچ کـس از هلاکت و گمراهی نجات نمی‌یابد مگر کسـی کـه خداونـد متعـال او را در حقانیـت و امامـت امامان معصوم علیهم السلام ثابت قدم گرداند و برای تعجیل فـرج فرزنـدم دعـا کنـد. راوی مـی‌گویـد: عرض کردم: ای سرورم آیا نشانه‌ای و یا دلایلی برای اثبات و حقانیت آن وجود دارد تـا قلـبم مطمئن شود؟ راوی می‌گوید: یکباره آن کودک سه ساله با زبان فصیح عربی خطـاب بـه مـن فرمود: ای اسحاق! به راستی که من بقیة الله در زمین می‌باشم و من انتقـام جـو از دشـمنانش می‌باشم پس دیگر در مورد من شک نکن. احمد بن اسحاق می‌گوید: با خوشحالی از نزد امـام حسن عسگری علیه السلام مرخص شدم و روز بعد به نزد امام حسن عسگری علیه السلام برگشـتم و عـرض کردم: ای سرورم بسیار خوشحال و مسرور شدم به آن چرا که بر منت نهادی و فرزند بزرگـوار و برومند خویش را به من نشان دادی ای سرورم از شما سؤالی دارم. ایشـان فرمـود: بپـرس؟ عرض کردم معنای سخن شما که فرمودید: ایشان مانند حضرت خضر علیه السلام و ذوالقرنین علیه السلام در امت خواهد بود چیست؟ امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: ای احمد بن اسحاق! به خاطر غیبـت آن بزرگوار می‌باشد. عرض کردم: ای سرورم آیا غیبت ایشان به طول می‌کشد؟

فرمود: بله به پروردگارم قسم که غیبت ایشان طولانی خواهد بود به طوری که اکثر مـردم به ایشان ایمان نخواهند آورد مگر کسانی که خداوند متعال عهد و میثاق ولایت مـا را از آنهـا گرفته باشد و ایمان در قلبش نوشته شده باشد و بوسیله روح القـدوس‌علیه السلام موئیـد گردانـد. ای احمد بن اسحاق! آن چرا که به تو گفته‌ام از خداست و ایـن سـری از اسـرار خداونـد متعـال و غیبی از علم غیب خدای تبارک و تعالی می‌باشد پس آن چرا که به تو گفتـه‌ام در ایـن زمـان پنهان گردان و از شکر گذاران باش تا در روز قیامت در علیین کنار ما باشی.

ساقه ششم

در مورد کتابی که در زیر کعبه مکرمه در زمان عبدالله بن زبیر پیدا شده که در مورد رسول خداصلی الله علیه و آله و امامان معصوم‌علیهم السلام ذکر شده است

در کتاب الدمعة نقل از مقتضب نقل از عبدالله بن ربیعه - مردی از اهل مکه- او می‌گوید: به من گفت: می‌خواهم چیزی به تو بگویم تا وقتی که من زنده‌ام آنرا به کسی باز گـو نکـن و خداوند آن چرا که بخواهد انجام دهد. من همراه کسی بودم که با ابن زبیر درکعبه معظمه کار کرده بود که او به من گفت: همانا ابن زبیر دستورداد تا کارکنان زمین کعبه را بکننـد پـس مـا زمین کعبه را با بیل و کلنگ و غیره کندیم تا اینکه به سنگ‌هایی مانند شتران رسـیدیم. روی یکی ازآن سنگها کتابی بود پس من آن کتاب را برداشتم و از دیگران مخفـی کـردم پـس آن کتاب را به منزل خود بردم وقتی که آن کتاب را دیدم نمی‌دانستم که آن کتاب از چه جنسـی بوده و چه کسی کتاب را نوشته و چه کسی آنرا در آنجا گذاشته است و فقط می‌دانستم که آن کتاب تا می‌شود. پس آن کتاب را خواندم و دیدم که در آن چنین نوشته شده بود: به نام کسی که اول بوده و هیچ کس قبل از او نبوده است، حکمت را از اهلش منع نکنید زیرا به آنان ظلم خواهید کرد و حکمت را به غیر از اهلش ندهید زیرا به آنها ظلم خواهید کرد و خداوند هـدایت می‌بخشد آن چرا که بخواهد و گمراه می‌کند آنکه را بخواهد. به نام اولی که بی‌نهایت است بر پا کننده بر هرجانی که انجام می‌دهد می‌باشد و همانا عرش او بر آب بود وسپس آفریده‌هـا را به قدرت بی‌پایانش آفرید و آنها را به حکمتش مصور نمود و آنان را بـه آن چـرا کـه بخواهـد تمیز (از همدیگر ممیز) نمود. و آنان را به شاخه‌ها و قبایـل و گروهـای مختلفـی قـرار داد بـه علمی که از پیش در مورد آنان داشت سپس از آن قبیله‌ها، قبیله‌ای برگزید و مکرم را انتخـاب

نمود و آن قبیله را قریش نامید و آن قبیله اهل امامت می‌باشد وسپس ازآن قبیله خانواده‌ای را مختص به نبوت قرار داد و آن را رفعت داد آن خانواده فرزندان عبدالمطلب علیه السلام بود. پس آن خانواده را حفظ و نگهداری و مورد لطف خویش قرار داد و آنرا آباد ساخت سپس از آن خانواده پیامبری برگزید که به آن محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که در آسمان او را احمد صلی الله علیه و آله می‌خوانند که خداوند متعال آن پیامبر را در آخرالزمان مبعوث نمود که آن پیامبر مبلغ دین و آیین الهی و دعوت کننده مردم به سوی هدایت که نام و رسم آن پیامبر درکتابهای آسمانی نوشته شده و پیامبران علیهم السلام به آمدنش بشارت داده‌اند و همانا برترین و افضلترین اوصیاء علوم آن پیامبر را به ارث می‌برد. و همانا خداوند متعال آن پیامبر را در سن چهل سالگی مبعوث می‌کند و آن در زمانی خواهد بود که شرک و کفر بیداد می‌کند و وحی الهی از زمین بریده شده و آشکار شدن فتنه‌ها خواهد بود که درآن وقت خداوند متعال دینش(اسلام) را به واسطه آن آشکار می‌سازد و شیطان و شیاطین را دور می‌گرداند و درآن وقت خداوند رحمان مورد پرستش قرار می‌گیرد. و همانا قولش فصل الخطاب وحکمش عدالت خواهد بود همانا خداوند متعال نبوت را در مکه و سلطنت را در طیبه (مدینه منوره) به او عطاء می‌فرماید. و برای او هجرتی از مکه به مدینه منوره (طیبه) می‌باشد و همانا مرقد او در آنجا خواهد بود. که او شمشیر خود را افراشته می‌کند و با هرکه با او مخالفت کند جنگ می‌کند وحدود الهی را بر کسانی که از او پیروی کند اجرا می‌کند و او بر امت خود شهید و گواه می‌باشد و در روز قیامت شفاعت کننده آنان خواهد بود. و خداوند متعال او را به برادرش و پسر عمویش و دامادش وهمسر تنها دخترش و وزیرش و وصیش در امت بعد از او و حجت خداوند بر آفریده هایش تأئید و نصرت و یاری و پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام رحلت خود او را پرچم دار دین قرار می‌دهد که او باب الله می‌باشد و هرکه از غیر باب الله بیاید گمراه خواهد بود. پس خداوند پیامبرش را قبض روح می‌کند در حالی که وصی آن پیامبر دربین امتش قرار می‌گیرد و آنان را به احکام و آیینش هدایت می‌کند و به قولش عمل می‌کند و برای آنان بیان می‌کند و او بعد از آن پیامبر برپا کننده بعد از او و امام و رهبر و پیشوا و جانشین او در بین امتش می‌باشد. پس آن وصی حقش ضایع می‌شود و آنرا غصب می‌کنند و از حقی که دارد بر کنار می‌کنند و به او حسد می‌ورزند و دشمنی و مخالفت می‌کنند. و همانا برای آن وصی درجه بلند مرتبه وعظمت در نزد خداوند متعال می‌باشد و همانا او دارای علم و دانش و بردباری می‌باشد و او وارث علوم و تفسیر کننده، از او پرسیده می‌شود و از هیچ کس نمی‌پرسد، دانای که جاهل و نادان نیست، با کرامت و اکرام کننده و کریمی که بخیل نیست، جنگجوی شیر مردی که در او فراری نیست هیچ سرزنشی در انجام

دادن احکام الهی او را از کارش باز نمی‌دارد. و همانا خداوند متعال جان او را می‌گیرد در حالی که با شمشیر کشته شده است و خود خداوند مسئول قبض روح او می‌باشد وسپس در سرزمینی به نام الغری(نجف) به خاک سپرده می‌شود و خداوند بین او و پیامبرﷺ جمع می‌کند. و سپس وصی و برپا کننده دین خداوند بعد از او پسرش حسنؑ سرور جوانان و زینت جوانان می‌باشد که در سرزمین طیبه (مدینه منوره) مسموم می‌شود و به شهادت می‌رسد وسپس او را در سرزمینی معروف به بقیع به خاک سپرده می‌شود. و سپس وصی و برپاکننده دین خداوند بعد از او (برادرش) حسینؑ پیشوای عدالت گر که با شمشیر قیام می‌کند و مهمان کشته می‌شود و همانا او درکنار ساحل فرات کشته می‌شود و آن در روزهای پاک که خیانتکاران و طغیانگران که خونخواران و طغیانگران او را به شهادت می‌رسانند و در سرزمین کربلا به خاک سپرده می‌شود و مرقد شریفش نور و روشنی وعلم خواهد بود. و سپس وصی بعد از او و برپا کننده دین خداوند پسرش سید العابدین و سراج المؤمنین خواهد بود که (بوسیله سم مسموم و به شهادت می‌رسد) از دنیا می‌رود و پیکر پاک و مقدسش را در شهر طیبه (مدینه منوره) در قبرستان بقیع به خاک سپرده می‌شود. و وصی و برپا کننده دین خداوند بعد از او پسرش که اعمالش ستوده شدنی است محمد شکافنده علوم ومعدن علم و انتشار کننده علم و تفسیر کننده آن می‌باشد که (بوسیله سم مسموم و به شهادت می‌رسد) از دنیا می‌رود و پیکر پاک ومقدسش را در شهر طیبه (مدینه منوره) در قبرستان بقیع به خاک سپرده می‌شود. سپس بعد از او امام و پیشوا جعفرخواهد بود که او به حکمت و گفتار صادق است و مظهر معجزات و سراج امت (بوسیله سم مسموم و به شهادت می‌رسد) از دنیا می‌رود و پیکر پاک و مقدسش را در شهر طیبه (مدینه منوره) در قبرستان بقیع به خاک سپرده می‌شود. و بعد از اوهمنام کلیم خداوند موسی بن جعفرؑ می‌باشد که بوسیله سم در زندانی که در آن زندانی می‌باشد مسموم و به شهادت می‌رسد و او را در سرزمینی به نام زورا (بغداد) به خاک می‌سپارند. سپس امام و پیشوا و وصی و برپا کننده دین خداوند پسرش امام علی الرضاؑ المرتضی لدین الله امام حق، که در سرزمین عجم مسموم و به شهادت می‌رسد. سپس امام و پیشوا و وصی و برپا کننده دین خداوند پسرش محمد (تقی الجواد) خواهد بود که (مسموم و به شهادت) از دنیا می‌رود و در سرزمین زورا (بغداد) به خاک سپرده می‌شود. سپس امام و پیشوا و وصی و برپا کننده دین خداوند پسرش علیؑ که یاری کننده دین خداوند که در شهر جدید (سامرا) مسموم و به شهادت می‌رسد و در آنجا به خاک سپرده می‌شود. سپس امام و پیشوا و وصی و برپا کننده دین خداوند پسرش حسنؑ وارث علم نبوت ومعدن حکمت

که روشنی بخش می‌باشد که به شهادت می‌رسد و درشهر جدید (سامرا) به خاک سپرده می‌شود. سپس امام و پیشوا و وصی و برپا کننده دین خداوند پسرش منتظر که نامش همنام رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد که به عدالت امر می‌کند و آنرا انجام می‌دهد و از منکر نهی می‌کند و او از آن کار اجتناب می‌کند و همانا خداوند ظلم وستم را به واسطه او از میان بر می‌دارد و شک و تردید از بین می‌رود و در زمانش گرگ همراه بره به صحرا می‌رود و اهل و ساکنان آسمان و پرندگان در هوا وماهی‌ها در دریاها خشنود می‌گردند چه بنده برگزیده و چه منزلت ومقامی در نزد خداوند دارد خوشا به حال کسی که از او پیروی و اطاعت کند و وای برحال کسی که از او سرپیچی کند، خوشا به حال کسانی که در رکاب او جنگ کنند و بکشند و کشته شوند آنان همان کسانی هستند که درود و رحمت و صلوات خداوند متعال بر آنها باد و همانا آنان هدایت شوندگان هستند و همانا آنان رستگارند.

دو گل

گل اول:

در کتاب الدرالنظیم نقل شده از جارود بن منذر عبدی که نصرانی بود و در جریان حدیبیه مسلمان شد که در مورد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله این ابیات را سرود:

پدران و نیاکان ما از آمدن و نام تو خبر داده‌اند

و ما را از نامهای گرامی جانشینانت نیز آگاه ساختند

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: آیا کسی از شما قس بن ساعدة الأیادی را می‌شناسد؟ جارود گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله همانا او را می‌شناختم در حالی که من بیشتر از همه او را می‌شناختم. سلمان گفت: در مورد آن برای ما تعریف کن؟ پس جارود گفت: یا رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله من در شبی تابناک قس را دیدم از مجلسی که مربوط به قبیله ایاد بود خارج شد و به سوی صحرای پر درخت از نوع قتاد (درخت خاردار) و سمر رفت درحالی که شمشیر بر کمر بسته بود سربه جانب آسمان بلند کرد و دست‌های خود را گشود من نزدیک رفتم شنیدم می‌گفت: بار خدایا ای پروردگار علی و فاطمة و حسنین الابرعه و جعفر و موسی التبعة و هم نام موسی کلیم و حسن با شخصیت اینهایند برگزیدگان شفیع و راه هموار وسیع و مدرسین انجیل و حافظان تنزیل که آنان به عدد برگزیده گان بنی اسرائیل از بین برنده گمراهیها و نابود کننده باطلها راست گویان قیامت برآنها به پا می‌خیزد و شفاعت بوسیله آنها به دست

می‌آید، اطاعت ایشان از جانب خدا واجب شده. سپس گفت خدایا کاش من آنها را درک می‌کردم اگر چه پس از مدتهای زیاد از عمرم می‌شد بعد این شعر را خواند:

قس را سوگند محکمی می‌دهم
که پنهانی برایش نباشد
اگر دو هزار سال زندگی کند
از او هیچ درد و آزاری نبیند
تا اینکه ملاقات کند احمد
و برگزیدگان حاکم را که آنان
جانشینان احمد هستند که بهترین
اشخاصی هستند که در زیر آسمانها می‌باشند
مردم از دیدن آنان کور هستند در حالی که
آنان روشنی بخش برای کوری می‌باشند
من یاد آنان را فراموش نمی‌کنم
تا اینکه از دنیا روم و به خاک سپرده شوم

سپس جارود عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این اسمها را که نمی‌شناسیم و قس می‌شناخته برای ما توضیح بفرمائید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای جارود! در شبی که مرا خداوند به آسمانها برد به من وحی کرد که سؤال کن از پیامبران پیش از خود که بر چه شرایطی رسالت داشته اند! گفتم شما را با چه چیز مبعوث نمودند؟ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و ائمه از شما دو نفر علیهم السلام. سپس خداوند متعال آنان را برای من معرفی کرد و نامهای آنها را برای من فرمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نامهای یکایک آنان را برای جارود گفت تا اینکه به حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه رسید. سپس فرمود: خداوند به من فرمود اینها حجت‌ها و اولیاء من هستند و این شخص انتقام از دشمنانم می‌گیرد(یعنی حضرت مهدی عجل الله فرجه).

و صاحب کتاب روضه می‌گوید: این اتفاق یعنی مناجات قس با خداوند متعال ده سال قبل از نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گواه سلمان فارسی در مورد آن مشهورمی باشد.

گل دوم:

بدان که انحصار عدد ائمه علیهم السلام به دلیلی به دوازده نفرمی باشد.

اول: همانا ایمان و اسلام بردو اصل بناء شده است که اولین آن: (لا اله الا الله) و دومین آن (محمد رسول الله ﷺ) و همانا هر کدام از این دو اصل مرکب از دوازده حرف می‌باشد. «الإمامة فرع الإیمان المتأصل والإسلام المقرر» می‌باشد که تعداد برپا کننده گان آن دوازده نفربه تعداد حروف هر یک از آن دو اصل ذکر شده می‌باشد.

دوم: همانا خداوند متعال درکتاب مقدس وعزیز خود چنین فرموده است: ﴿وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾[1] **(خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم).** و به خاطرهمین خداوند متعال کسانی را که برای امامت و رهبری برگزید به اندازه آن چرا که در قرآن فرموده بود می‌باشند و نیز به خاطرهمین هنگامی که رسول خدا ﷺ در شب عقبه که با انصار بیعت کرد به آنان فرمود: دوازده نقیب به اندازه نقباء بنی اسرائیل از نزد خود برایم انتخاب کنید و آنان نیز چنین کاری کردند و درآن وقت از آن روش پیروی شده و آن به صورت عدالت انجام شد.

سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ * وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْباطًا﴾[2] **(و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛ و به حق وعدالت حکم می‌نمایند.* ما آنها را به دوازده گروه- که هر یک شاخه‌ای (از دودمان بنی اسرائیل) بود- تقسیم کردیم).**

چهارم: همانا مصالح عالم در تصرفاتشان هنگامی که دست یافتن به آن به زمان نیاز داشت و بدون زمان کسب عمل شایسته در وجود دنیای آن وجود ندارد و زمان عبارتی بود از شب و روز و هریک از آن دو اعتدال به همدیگر دارند که آن مرکب از دوازده جز که به آن ساعت گفته می‌شود و همانا مصالح عالم به این عدد نیاز داشت و همانا مصالح انسانها به امامان معصوم وهدایت گر و ارشاد آنان نیاز داشتند و خداوند متعال تعداد آنان را به تعداد اجزاء قرار داد که هریک از آنان دریک زمان مشخص قرار داد و آن به خاطر نیاز بودن به آن همان‌گونه که گذشت می‌باشد.

پنجم: همانا نور امامت دلها وعقلها را به راه حق هدایت می‌کند و برای آنها راه روشن و آشکاری را برای هدایت وسعادت می‌سازد همان‌گونه که نور خورشید و ماه راه برای راه رفتن

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۱۲

۲. سوره مبارکه اعراف: آیات شریفه ۱۶۰و ۱۵۹

روشن می‌سازند و تا آنان با دیدن راه خود به راحتی بتوانند قدم بگذارند و راه پیچ و خم دار را کنار زده و در راه صاف و همواره حرکت کنند و همانا آنها دو نورند: که نور امامت برای هدایت و روشنی بصیرت انسانها و نور خورشید و ماه برای روشنی و دیدن مسیر حرکت می‌باشند. و همانا برای آن دو نور (نور امامت و خورشید و ماه) جاهای وجود دارد که به آن انتقال می‌یابند و اما آن چرا که چشمان را هدایت می‌کند دارای بروج آسمانی می‌باشد که اول آن برج حمل و آخر آن برج حوت می‌باشد. که از یکی به دیگری منتقل می‌شود ومکان ومحل نور دوم یعنی نور هدایت دلها وعقلها و بصیرت نور امامت می‌باشد که به دوازده نفر منحصر می‌باشد.

لطیفه:

نقل شده از رسول خداﷺ همانا زمین و آن چرا که در روی آن است بر پشت یک حوت قرار دارد. و دراین لطیفه اشاره‌ای است به آنکه قرارگاه نور در آخرین برج آن یعنی حوت قرار می‌گیرد و سنگینی موجودات و قصرعالم در دنیا را تحمل می‌کند و همانا آخرین نور هدایت وبصیرت این عالم هستی که آخرین نور امامت می‌باشد که نشانه گر مصالح دین می‌باشد او حضرت مهدی موعودعجّل‌الله‌فرجه می‌باشد.

ششم: و همانا رسول خداﷺ فرمودند: همانا امامان معصوم از قریش می‌باشند پس جایز نسیت که امامت درغیراز قریش باشد هرچند که عربی باشند. و کسانی که علم حسب و نسب دارند چنین می‌گویند: هرکس که از فرزندان نضر بن کنانة باشد پس او قریشی است. پس هر قریشی نسبش به نضر بن کنانه ختم می‌شود و همانا نضر او جمع کننده شرف و اصل و نسب می‌باشد که از آن ریشه ادامه می‌یابد و به آن باز می‌گردد و همانا این قبیله شریف شرافتش کامل گشت و قدرش بزرگ شد و ذکرش آوازه گشت و بر سایر قبایل عرب پیشی گرفت و آن به خاطر وجود مبارک و مقدس رسول خداﷺ می‌باشد و نسب قریش از نضر بن کنانه ریشه گرفت تا اینکه به رسول خداﷺ رسید و همانا رسول خداﷺ در شرف و بزرگی مانند مرکز دایره در قبال نسبت محیط می‌باشد. که مرکب از نقاط متعددی می‌باشد که آنان پدران و اجدادش می‌باشند که نسب ایشان چنین می‌باشد: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر می‌باشد. و همانا مرکزی که از آن نور متصاعد می‌شود وجود مبارک رسول خداﷺ می‌باشد و محیطی که به آن صفت شریفه قریش ختم می‌شود نضر بن کنانه می‌باشد و خط متصاعدی که بین مرکز و منتهی محیط آن دوازده جز می‌باشند پس اگر

درجات شرف شمرده شده متصاعد دوازده تا باشد جایز نیست که دو خط دیگرخارج از محیط دایره وارد محیط دایره شود و همانا رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله منبع شرف می‌باشد که از او دوازده امام معصوم است و همچون که خط متصاد دوازده نقطه دارد پس خط متنازل نیز دوازده نقطه دارد و آنان عبارتند از علی، حسن، حسین علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، محمدعلیهم‌السلام می باشند. و اولین کسی که برای او ثابت شده که قریشی می‌باشد مالک بن نضر می‌باشد کسی بالاتر از او تعدی نمی‌کند و او دوازدهمین نفر می‌باشد و همچنین آخرین کسی که امامت او ثابت می‌شود و کسی که پایین تر از او تعدی نمی‌کند محمد بن الحسن المهدیعجل‌الله‌فرجه دوازدهمین امام معصومعلیه‌السلام می‌باشد.

ساقه هفتم

در مورد احادیث و روایات اهل علوم جفر و حساب در مورد بیان امامان معصومعلیهم‌السلام

در کتاب ینابیع نقل از شیخ عبدالرحمان بن محمد علی بن احمد بسطامی که او از دانشمندان علوم حروف زمان خویش بود که او می‌گوید: اما حضرت آدمعلیه‌السلام ایشان پیامبرمرسل بوده است که خداوند متعال او را به ید قدرت خویش آفرید و از روحش بر او دمید و در صحیفه براو نازل فرمود و حضرت آدمعلیه‌السلام اولین کسی بود که به علوم حروف تکلم نمودو برای او کتابی به نام سفر الخفایا و آن اولین کتابی می‌باشد که در دنیا در علوم حروف نگاشته شده است. و درآن کتاب اسرار و امور عجیب وغریب بیان کرده بود و برای آن حضرتعلیه‌السلام نیز کتاب دیگری می‌باشد که به آن الملکوت گفته می‌شود و آن دومین کتابی است که درعلم حروف در دنیا نگاشته شده است و صاحب الهیکل الأحمر می‌باشد و حضرت شیث علیه‌السلام کتاب ملکوت و کتاب السفر المستقیم را برد که آن کتاب سومین کتابی بود که درعلوم حروف در دنیا نگاشته شده است و حضرت شیثعلیه‌السلام نهصد و سی سال شمسی زندگی کرد. نقل شده با استناد از ابن عباس از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: همانا خداوند متعال حروف را آفرید و برای آن اسراری قرار داد و هنگامی که حضرت آدمعلیه‌السلام را آفرید اسرار حروف را به او آموخت ولی به فرشتگان نیاموخت. پسر حروف روی زبان حضرت آدمعلیه‌السلام به

فنهای جریان و لغات جاری شد و همانا خداوند متعال اسرار فرزندان آدمعليه‌السلام را بـرای آدمعليه‌السلام آشکار کرد و اتفاق‌های که بر سر آنها تا روز قیامت خواهد افتاد آموخت و از آن کتابهـا ریشـه گرفت وعلوم حروف و اسرار گوناگون و متعدد تا زمان ما و تا زمانی که خداوند بخواهـد ادامـه خواهد داد. سپس فرزند حضرت آدمعليه‌السلام (اغاناذیمون) و او نبی الله شـیثعليه‌السلام مـی‌باشـد وارث علوم و اسرار حروف پدر خویش شد و ایشان نبی مرسل خداوند متعـال بـود و خداونـد متعـال پنجاه صحیفه آسمانی بر او نازل فرمود و حضرت شـیثعليه‌السلام وصـی حضـرت آدمعليه‌السلام و ولـی عهدش بود و ایشان همان کسی بود که کعبه مکرمه را با گل و سنگ ساخت و برای او کتاب سفر جلیل الشأن می‌باش که در مورد علم حروف است و این چهارمین کتـاب در مـورد علـم حرف در دنیا بوده است. و حضرت شیثعليه‌السلام نهصد سال شمسی زندگی کرد وسپس بعـد از او پسرش انوش وارث علوم حروف شد وسپس بعد از انوش پسرش قینا کـه خـط قینـاوی بـه او نسبت داده می‌شود وسپس بعد از او پسرش مهلائیل سپس پسرش یارد و در زمانش بـود کـه بتها را مورد پرستش قرار دادند سپس پسرش هرمس و او نبی الله ادریسعليه‌السلام و او نبی مرسل بوده است که خداوند متعال سی صحیفه آسمانی بر او نـازل گشـت و ریاسـت علـوم حـرف و اسرار حکیمه و لطایف العددیه و اسارات فلکیه به او ختم شد که حکماء و غیر در کسب علـوم در نزد منزلش ازدحام کردند و ازمشکات انـوارش و سـایرعلومش اقتبـاس شـد و کتـاب کنـز الأسرار و ذخائر الأبرار را تألیف نمود و آن پنجمین کتابی بود که در مورد حروف نگاشته شـده است. و حضرت جبرئیل امینعليه‌السلام علوم رمل را بـه او آموخـت و بوسـیله آن بـود کـه خداونـد نبوتش را آشکار نمود و همانا حضـرت ادریـسعليه‌السلام هفتـاد و دوشـهر را بنـاء کـرد و هرامسـه (پیروانان حضرت ادریسعليه‌السلام که آنان چهـل نفـر بـوده‌انـد و رئـیس آنـان اسـقلینوس کـه او ابوحکماء و اطباء بود و او اولین کسی بود کـه علـم طـب را آشـکار کـرد و او خـادم وشـاگرد حضرت ادریسعليه‌السلام بود وسپس پسرش متوشـلخ و سـپس پسـرش لامـک و سـپس پسـرش حضرت نوحعليه‌السلام که او نبی مرسل و برای او کتاب سفر جلیل القـدر مـی‌باشـد و آن ششـمین کتابی بود که درعلم حروف نگاشته شده است سپس پسرش سام و سـپس پسـرش ارفخشـد وسپس پسرش شالخ و سپس پسرش عابر که ایشان نبی الله هودعليه‌السلام بود وسپس پسرش فالغ وسپس پسرش یقطر که او همان کسی بود که زمین را بین مردم تقسیم کرد سـپس پسـرش صالح نبی اللهعليه‌السلام وارث علم حروف شد وسپس ارغوا پسر فالغ المذکور وارث علوم حرف شـد سپس پسرش اسردع سپس پسرش ناحود و سپس پسـرش تـارخ و سـپس پسـرش حضـرت

ابراهیم‌علیه‌السلام و او نبی مرسل بوده و خداوند متعال بیست صحیفه آسمانی برای او نـازل نمـود و او اولین کسی بود که به علم الوفق تکلم کرد و گفته می‌شود که وفق القاف در اسـاس کعبـه مکرمه و برای ایشان کتاب سفر عظیم القدر می‌باشد که آن کتـاب هفتمـین کتـابی بـود کـه درعلم حرف نگاشته شده است سپس دو پسـرش اسـماعیل و اسـحاق‌علیهماالسلام و سـپس پسـرش یعقوب و سپس پسرش یوسف‌علیه‌السلام و سپس حضرت موسی‌علیه‌السلام که ایشان نبی مرسل می‌باشـد که خداوند متعال تورات را بر او نازل فرمود و علم و دانش کیمیا (علم شیمی) آموخت و همانـا او داناترین مردم در زمان خویش در علـوم و اسـرار الأوفـاق و بـالوفق المسـدس کـه تـابوت حضرت یوسف‌علیه‌السلام را از نیل خارج کرد و سپس وصیش یوشع بن نون سپس الیاس‌علیه‌السلام سپس حزقیل و گفته می‌شود زردشت آذربایجانی علـوم و اسـرار را از اصـحاب حضـرت موسـی‌علیه‌السلام آموخت و سپس جاماسب حکیم آن علوم را از زردشت آموخت که او بزرگترین یاران او بـود و سپس حضرت داود‌علیه‌السلام و سپس پسرش حضرت سلیمان‌علیه‌السلام و سپس آصف بن برخیا که وزیر و وصی حضرت سلیمان‌علیه‌السلام بود و سپس اشعیا پیـامبر‌علیه‌السلام و سـپس ارمیـا و سـپس حضـرت عیسی‌علیه‌السلام وارث علوم حروف شد و سپس حضرت محمد مصـطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله وارث علـوم حـروف شد. امام حسین‌علیه‌السلام می‌فرماید: علمی که حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن خوانده شد علـم حروف می‌باشد و علم حروف در لام الف است و علم لام در الف می‌باشد و علم الف در نقطـه است وعلم نقطه در معرفت اصلی و معرفت اصلی درعلم الأزل و علـم الأزل در مشـیت و یـا معلوم - و علم المشیة در غیب الهویة و آن همان چیزی است خداوند پیامبرش را در مورد آن دعوت نمود و آن به فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فاعلم انه لا اله الا الله﴾[1] و حـرف الهاء در(انه) راجع به غیب الهویة می‌باشد. سپس بعد از رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت امیرالمـؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام وارث علم حروف از سرور و مولایمان حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله شـد و به خاطر همین حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد ایشـان فرمـود: همانـا مـن شـهرعلم می‌باشم وعلی‌علیه‌السلام دروازه آن علم می‌باشد و ایشان اولین کسی است که (وضع وفق مائة فی مائة) در اسلام نهاد سپس بعد از او دو امام معصوم حسن و حسین‌علیهماالسلام علوم و اسرار حـروف را از امام علی‌علیه‌السلام به ارث بردند سپس امام زین العابدین‌علیه‌السلام آن علوم را از پدرش به ارث بـرد و

---

۱. سوره مبارکه محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: آیه شریفه ۱۹

سپس امام محمد باقر﷣ آن علم را از پدرش به ارث برد و سپس امام صادق﷣ وارث علوم و اسرار حروف شد و همانا ایشان همان کسی است که معاقد و رموز را حل کرد و طسمها و گنجهایش را باز کرد. امام صادق﷣ فرمود: «علم ما غابر و مزبور و کتاب مسطور فی رق منشور و نکت فی القلوب (خطور به قلب وخوردن به گوش است) و مفاتیح اسرارالغیوب و نقر فی الأسماع و لاتنفر منه الطباع و همانا در نزد ما جفرسفید و جفر قرمز و جفرالأکبر و جفرالأصغر وجامعه و مصحف فاطمه﷤ و کتاب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣، می‌گوید: لسان الحرف و مشکاة أنوار الظروف«.

ابوعبدالله زین الکافی می‌گوید: امام صادق﷣ فرمود که علم ما غابر است اشاره‌ای دارد به علوم آن چرا از روزگار و قرنها و پیامبران﷩ وهر اتفاقی که در گذشته در دنیا افتاده است می‌باشد.

و اما المزبور: اشاره‌ای به کتابهای آسمانی و الهی و اسرار فرقانی که ازآسمان نازل شده بر مرسلین و انبیاء پشین﷩ می‌باشد.

و اما کتاب المسطور: اشاره‌ای به آن که در لوح محفوظ مرقوم شده است.

و اما گفته او نقر فی الاسماع خوردن به گوشها، اشاره‌ای دارد به کلام بلند وخطاب جلی که ازآن فرار نمی‌کند و گوش از آن اکراه ندارد، زیرا آن سخن شیرین می‌باشد که فقط صدا را می‌شنود ولی خطاب کننده صدا را نمی‌بیند و به غیب و پنهان ایمان می‌آورند.

و اما جفرسفید اشاره دارد به ظرفی است که در آن کتابهای آسمانی و اسرار مخفی و تأویل و تفسیر آنها در آن جای دارد.

جفر قرمز: ظرفی است که در آن اسلحه پیامبر اکرمﷺ است و از آن خارج نمی‌شود مگر زمانی که قائم ما قیام کند.

و اما جفر بزرگ: اشاره دارد به مصادر وافقیه که آن از حرف الف با تا ثا الی آخر آن که هزار وفق می‌باشد.

و اما جفرالأصغر: اشاره دارد به مصادر الوفقیه که آن مرکب می‌باشد و از ابجد تا قرشت و آن هفتصد وفق است.

و اما جامعه: اشاره‌ای دارد به کتابی که درآن علم آن چرا که بود و آن چرا که اتفاق خواهد افتاد می‌باشد.

و اما صحیفه: و آن صحیفه حضرت فاطمه زهرا﷤ می‌باشد که درآن اشاره دارد به اتفاقها و رویدادها و آزمونها و غیره وآن چرا که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد می‌باشد.

و اما کتاب علی علیه السلام اشاره‌ای دارد به همان کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء می‌کرد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آنرا می‌نوشت که درآن علوم و شرائع و احکام وغیر و به عبارت دیگر جامعه تمام نیازمندی‌های مردم تا روز قیامت هست حتی جریمه خدشه وارد کردن بر کسی و یک تازیانه و نصف تازیانه و غیره می‌باشد وعلت نامگذاری کتاب به جفر به خاطر آن است که از پوست بز می‌باشد

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: (الفرس الغواص والفارس القناص) از ما می‌باشند. و گفته می‌شود که او در آخرالزمان همراه حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه ظهور می‌کند و هیچ کس به حقیقت او را نمی‌شناسد مگر او. و گفته می‌شود که حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه کتابهایی را از غار انطاکیه خارج می‌کند و زبور را از دریاچه طبریه بیرون می‌آورد و آن چرا که آل موسی و آل هارون ترک کرده‌اند را خارج می‌کند و فرشتگان علیهم السلام آنرا بلند می‌کنند که در آن الواح و عصا موسی علیه السلام خواهد بود. و حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه داناترین و بردبارترین مردم می‌باشد که بر گونه راستش خال سیاه وجود دارد و او از فرزندان و نواده گان حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد.

و اما الجماعه: آن عبارتند از: سفر آدم علیه السلام و سفر شیث علیه السلام و سفر ادریس علیه السلام و سفر نوح علیه السلام و سفر ابراهیم علیه السلام که بزرگان و اهل بصیرت از بزرگان و اهل بصریت خود به ارث بردند تا وقتی که به ما رسید و به آن چرا که خداوند بخواهد خواهند رسید.

و بعضی از عارفین گفته اند: همانا حرف سری از اسرار خداوند متعال می‌باشند وعمل به آنها از شریفترین علوم وگنجینه آن می‌باشد. وآن ازعلوم پنهان ومکنون مخصوص است که فقط صاحب دلان پاک سیرت از انبیاء و اولیاء می‌باشد.

و آن علم همان علمی است که محمد بن علی الحکیم الترمذی در مورد آن چنین می‌گوید: علم و دانش اولیا علیهم السلام قاف آنان می‌باشد و باید شرح کننده در مورد علوم و دانش حروف از معرفت و شناخت علم تصحیف کتب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را داشته باشد مثلاً: خراب شدن بصره بوسیله باد (ریح) یعنی بوسیله زنج(زنگ) می‌باشد.

حافظ ذهبی می‌گوید: هیچ کس معنای این کلمه را تا دویست سال بعد از هجرت ندانست زیرا هنگامی که زنگبار به حکومت رسید بصره ویران گشت.

و بدان که خداوند متعال فرمود: ﴿و علم آدم الأسماء کلها﴾ **(یعنی تمام حروف محیط بر هر نطق می‌باشد)**. و آن حروف عبارتند از سی و دو حرف می‌باشد که تمام زبانها و لغات جهان با آن سخن می‌گوبند جز با اختلاف زبانها و لغات مخصوص خود شان می‌باشد و بیست

وهشت حرف از آن عربی به عدد منازل ماه وچهار حرف دیگر آن عجمی که آن حرف عبارتند از: پ چ ژ گ می‌باشند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند متعال اسماء را بوسیله قلم که درلوح محقوظ بود به حضرت آدم علیه السلام آموخت. وگفته می‌شود همانا حروف برای حضرت آدم علیه السلام در قالبهای نورانی درهنگامی که اراده می‌کرد آنرا بر زبان جاری کند نمایان می‌شد. و این اسماء مختص حضرت آدم علیه السلام می‌باشند که خداوند او را به آن مختص نموده است. خداوند متعال هفتاد هزار باب ازعلم را به حضرت آدم علیه السلام آموخت و هزار حرفه نیز آموخت و برای او حرام بودن خوردن میت و خون و گوشت خوک نازل فرمود و حروف معجم را بر او نازل کرد که آن حروف در بیست و یک برگ بوده است وآن اولین کتابی بود که در دنیا بود.و قرار گرفتن آنها در بیست و یک برگ اشاره‌ای است به اینکه همانا دنیا درهفت دوران و یا هفت هزار سال می‌باشد. و نیز ده صحیفه آسمانی بر حضرت آدم علیه السلام نازل کرد که در آن هزار لغت می‌باشد و خداوند تبیان اخبار و رویدادها و اتفاقهای دنیا و آن چرا که خواهد افتاد در هر زمان قرار داد و چهره‌ها و برتریهای آنان همراه پیامبران علیهم السلام و امتها و پادشاهان و برده‌ها و مردم عوام و آن چرا که در زمین اتفاق می‌افتد قرار داد.

روایت شده با استناد از ابوذر غفاری که می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: خداوند متعال کدام کتاب را بر حضرت آدم علیه السلام نازل فرمود؟ فرمود: کتاب حروف معجم: ا ب ت ث ..که آن بیست و نه حرف می‌باشند.ابوذرغفاری می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: همانا من بیستوهشت حرف شمردم. ابوذر می‌گوید: درآن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کرد تا وقتی که چشمانش قرمز شدند و سپس فرمود: ای ابوذر به آن خدای که مرا به پیامبری برگزید سوگند خداوند متعال به زبان عربی غیر از بیست و نه حرف بوده است. ابوذر می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در آن حروف لام و الف بوده است؟ فرمود: لام و الف یک حرف واحد می‌باشند که خداوند آنرا در یک صحیفه همراه با هفتاد هزار فرشته بر حضرت آدم علیه السلام نازل فرمود. «**من خالف لام ألف فقد كفر بما أنزل الله تعالى على**» (**هر که با لام الف مخالفت نمود** به تحقیق کافر کشته است). خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و لقد آتينا داود و سليمان علما**﴾[1] (**وهمانا ما به داود و سلیمان مقام دانش عطا کردیم**). بعضی از مفسرین گفته‌اند که آن اسم اعظم می‌باشد که از حروف وارده از اول سوره‌های قرآن می‌باشد که اسم اعظم بر نگین انگشتری

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۱۵

حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نوشته شده بود و همانا بوسیله آن اسم آهن برای حضرت داود علیه السلام ذوب و نرم شد و اجنه بوسیله آن برای حضرت سلیمان بن دواد علیه السلام تسخیر و مسخر شدند و همانا بوسیله آن زمین برای حضرت خضر علیه السلام تا شد و بوسیله آن علم لدنی را آموخت و بوسیله آن تخت بلقیس آورده شد و همانا حضرت عیسی علیه السلام بوسیله آن به اذن خداوند مردگان را زنده می‌کرد و آن اسم بر روی عصاء موسی علیه السلام و شمشیر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نوشته شده است. و همان‌گونه که نقل شده برایمان روزی مردی به نزد امام حسین علیه السلام آمد و پرسید معنای ﴿**کهیعص**﴾[1] چیست؟ امام حسین علیه السلام به او فرمود: اگر آنرا برای تو تفسیر کنم بر روی آب راه می‌رفتی. و اولین خط، خط سریانی بود و از آن خط سایر خط‌ها بوجود آمد و آن اولین خط در دنیا بود و همانا حضرت آدم علیه السلام بوسیله آن کتاب سفر خود را نوشت.

ساقه هشتم

گفته‌ها و پیش گویی‌های کاهنان پشین در مورد امامان معصوم علیهم السلام و قیام قائم آل‌محمد عجل الله فرجه

در بحارالأنوار نقل از کتاب المقتضب: عاجلی نقل کرده که چون ایرانیان در جنگ قادسیه شکست خوردند و یزدگرد از کشته شدن رستم فرخ زاد سردار لشکرش و عدالت عرب مطلع گشت و دانست که پنجاه هزار تن از سپاهش در نبرد با مسلمین کشته شده‌اند. درحالی که با کسانش عزم فرار داشت در ایوان کاخ خود ایستاد و گفت: های ای ایوان درود من بر تو باد آگاه باش هم اکنون از نزد تو می‌روم تا وقتی که من یا مردی از فرزندان من که هنوز زمان وی نزدیک نشده و موقع آمدن او فرا نرسیده است، برگردیم.

سلیمان دیلمی می‌گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم وعرض کردم: قربانت گردم مقصود یزدگرد از (یا مردی از فرزندان من) چیست؟ حضرت فرمود: او مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه است که به فرمان خدا قیام خواهد کرد و او ششمین فرزند من و اولاد دختری یزدگرد است. او از فرزندان یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر وی می‌باشد.

و در کتاب اثبات الهداة شیخ حر العاملی رحمه الله آمده است: نقل از هشام بن سعد رجال که می‌گوید: همانا من سنگی در اسکندریه مصر پیدا کردم درآن چنین نوشته شده بود: همانا من

۱. سوره مبارکه مریم علیها السلام: آیه شریفه ۱

شداد بن عاد هستم همانا من سازنده قلعه بسیار محکم وعظیم هستم که در شهرها سرتا سر جهان مانند آن ساخته نشده است تا اینکه می‌گوید: همانا من گنجی در دوازده مایلی زیر دریا ذخیره کردم که هیچ کس قادر به خارج کردن آن گنج نیست تا وقتی که قائم‌عليه‌السلام آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله آن گنج را بیرون بیاورد.

در کتاب بحارالأنوار از شعبی آمده که می‌گوید: عبد الملک بن مروان مرا خواست و گفت: ای ابا عمرو همانا موسی بن نصیرعبدی (که از استانداران او در مغرب بود) به من نوشته است و می‌گوید: شهری به نام (صفرکان) را حضرت سلیمان داودعليه‌السلام بنا کرده و گویند حضرت سلیمان بن داودعليه‌السلام به جنی‌ها دستور داد که آنرا بنا کنند، پس جماعتی از جن اجتماع نموده آنرا بنا کردند و آن شهر از چشمه مس گداخته است که خداوند برای حضرت سلیمانعليه‌السلام پدید آورد و آن قصر در بیابان اندلس (اسپانیا) است و گویند: گنجهائی که خداوند برای حضرت سلیمانعليه‌السلام به ودیعه گذارده در آنست اکنون اجازه می‌خواهم که به سوی آن قصر بروم. می‌گویند راه آن بسی دشوار است و جز با ساز و برگ و غذای کافی این مسافرت طولانی را نمی‌توان طی کرد و هرکس تاکنون به قصد آن شتافته دست به آن نیافته است، مگر (دارا) پسر دارا چون اسکندر مقدونی دارا را به قتل رسانید، گفت: به خدا قسم همه اقالیم و نقاط زمین را زیر پا گذاردم و اهل هر سرزمین در پیش من سر تسلیم فرود آوردند و هرمحلی را گشودم، مگر این قسمت از سرزمین اندلس که پیش از من دارا به آن رسیده بود و بر من نیز لازم است که آهنگ آنجا کنم، تا از دست یافتن به جایی که دارا اقدام نهاده باز نمانم پس خود را برای رفتن به آنجا مهیا کرد و یکسال تمام تهیه کار دید. چون آماده حرکت شد به وی اطلاع دادند که به علت موانعی رسیدن به آنجا مشکل است. راوی می‌گوید: پس عبدالملک بن مروان نامه‌ای به موسی بن نصیر نوشت که برای رفتن به آنجا خود را مهیا سازد. او نیز به آنجا شتافت و بعد از مراجعت ماجرای آنرا برای عبد الملک نگاشت موسی بن نصیر در پایان نامه نوشته بود: چون روزها سپری شد و آذوقه ما به اتمام رسید به جانب دریاچه پر درختی رهسپار گشتیم و من به طرف دیوار شهر رفتم.دیدم بر دیوار شهر مطالبی به عربی نوشته‌اند ایستادم و مشغول خواندن آن شدم و دستور دادم که آنرا یادداشت کنند، آن نوشته اشعار زیر بود:

مردمی که در این جهان ناپایدار
می خواهند همیشه بمانند
بدانند که اگر کسی در جهان جاوید می‌ماند
او سلیمان بن داود بود

کـه چشـمه مـس گداختـه بـرای او جـاری گشـت

و بـه جنـی‌هـا گفـت خانـه‌ای بـرای مـن بنـا کنیـد

کـه تـا روز رسـتاخیز سـالم بمانـد

آنها هم کاخی ساختند کـه از عظمـت سـر بـه فلـک مـی‌کشـید

سـلیمان گنجهـای روی زمـین را درآن پنهـان کـرد

تـا روزی کشـف شـود ولـی بـالأخره سـلیمان مُـرد

و در زیـر خـاک پنهـان شـد

ایـن مـاجرا بـرای اینسـت کـه مـردم بداننـد

زنـدگی دنیـا فـانی اسـت

و جـز ذات بـی زوال خداونـد احـدیت کسـی بـاقی نیسـت

تـا زمـانی کـه از نسـل عـدنان

و از اولاد هاشـم بهتـرین مولـود بـه وجـود آیـد

و خداونـد او را بـا نشـانه‌هـای مخصـوص

در نـزد مـردم جهـان ممتـاز گردانـد

او اختیـاردار مـردم روی زمـین اسـت

و جانشـینان او نیـز چنـین هسـتند

آنهـا پیشـوایان دوازده‌گانـه و حجـت پروردگارنـد

تـا زمـانی کـه قـائم آنهـا بـه فرمـان خداونـد قیـام کنـد

و ایـن هنگـامی اسـت کـه او را از آسـمان بـه نـام صـدا زننـد

چون عبدالملک این نامه را خواند، طالب بن مدرک فرستاده موسی بن نصیر ماجرا را بـه وی گزارش داد عبدالملک از محمد بن شهاب زهری که درمجلس حضورداشت پرسید، دربـاره ایـن موضوع عجیب چه می‌گویی؟ زهری گفت: چنان می‌بینیم و چنین پنـدارم کـه جمـاعتی از جـن نگهبان شهر مزبور بوده و نمی‌گذاشتند کسی به آنجا دست یابد. عبدالملک پرسید راجع به کسی که او را از آسمان به نام صدا کنند، اطلاعی داری؟ گفت: ای امیر این موضوع را نشـنیده فـرض کن. عبدالملک گفت: چگونه می‌توانم چیزی که بزرگترین مطلب مورد احتیاج من اسـت نشـنیده فرض کنم؟ آنچه دراین باره می‌دانی با صـراحت هرچـه تمـامتر بگـو. زهـری گفـت: علـی بـن الحسین﷣ به من خبر داده که: این شخص مهدی﷼ از فرزندان فاطمه﷩ دختر پیغمبرﷺ است. عبدالملک گفت: شما هر دو دروغ می‌گوئید این مردی از ماست. زهری گفت: مـن آنـرا از علی بن الحسین﷣ نقل کردم اگرمی خواهی از وی جویا شو! مرا نباید نکوهش کرد اگـر دروغ

است، او دروغ گفته و اگر آنچه شما می‌گوئید، درست باشد، دشمن نظر شما را تأئید کرده است.عبدالملک گفت: من احتیاج به پرسش از اولاد ابوتراب ندارم. ای زهری آنچه را گفتی مخفی بدار مبادا کسی آنرا از تو بشنود. زهری گفت: مطمئن باش به کسی نخواهم گفت.

ساقه نهم

در مورد دجال و روایات و احادیث در مورد احوال دجال که او مسیح دروغگو و بد سیرت که بوسیله اعمالش مستحق عذابهای شدید الهی و مستحق بدترین و سخت‌ترین مجازاتها معروف به دجال الأعور که لعنت خداوند پیاپی بدون قطع شدن بر او باد.

در کتاب الدمعة الساکبة نقل از مشکاة المصابیح نقل از ابی بکرة که می‌گوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌فرماید: همانا پدر و مادر دجال به مدت سی سال بچه دار نمی‌شوند سپس یک پسری کور و دندانهای درازی دارد و کم منفعت می‌باشد که چشمانش می‌خوابند ولی دلش نمی‌خوابد. راوی می‌گوید: سپس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله اوصاف پدرش و مادرش را برای ما توصیف نمود و فرمود: پدرش دراز قد وبینی‌اش همچون منقار است و مادرش چاق و تُپل و دستهای درازی دارد. ابوبکرة می‌گوید: روزی باخبر شدیم که برای خانواده‌ای از یهودیان ساکن مدینه فرزندی به دنیا آمده است پس من همراه زبیر بن عوام به نزد آن خانواده رفتیم و آنان همان کسانی بودند که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله برای ما توصیف نموده بود. پس از آنان پرسیدیم: آیا شما پسری دارید؟ به ما گفتند: سی سال که بچه دار نشده‌ایم وهمینک که بچه دار شده‌ایم یک پسر کور (یک چشم) و دندان بزرگ و کم منفعت که چشمش می‌خوابد ولی قلبش نمی‌خوابد. راوی می‌گوید: وقتی که خواستیم از نزد آنان برویم دجال را دیدیم در حالی که زیر خورشید خوابیده و پارچه‌ای بر سر او کشیده بود و خُرو پُف با صدای بلند می‌کرد پس پارچه را کنار زد و به ما گفت: در مورد من چه حرفی می‌زدید؟ به او گفتم: مگر تو حرفهای ما را شنیده ای؟! گفت: بله! همانا چشمم می‌خوابد ولی دلم بیدار است.

در کتاب اصول کافی نقل از ابن عمر که می‌گوید: پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نماز صبح را با اصحاب خواند. سپس با آنها برخواستند تا به در خانه‌ای درمدینه رسیده درب خانه را کوبیدند زنی از

خانه بیرون آمد و پرسید: یا ابا القاسمﷺ چه می‌خواهی؟ پیغمبرﷺ فرمود: ای مادر عبد الله اجازه می‌دهی عبدالله را ببینم؟عرض کرد: با عبدالله چکار دارید؟ به خدا قسم او عقل درستی ندارد و لباس خود را کثیف می‌کند و مرا دعوت به امر عظیمی می‌نماید. فرمود: با این وصف اجازه بده من او را ببینم. زن گفت: مانعی ندارد ولی اگر بی ادبی از او سر زد طوری نیست؟ فرمود: نه. گفت: داخل شوید وقتی پیغمبرﷺ داخل خانه شدند عبدالله پارچه‌ای به خود پیچیده بود و در آن غرولُند می‌کرد. مادرش گفت: ساکت باش و درست بنشین این حضرت محمدﷺ است که برای دیدن تو آمده است. عبدالله ساکت شد و نشست و به پیغمبرﷺ گفت: اگر مادر ملعونم مرا به حال خود می‌گذاشت به شما خبر می‌دادم که شما قائل به خدای من هستید یا نه؟ پیغمبرﷺ پرسید: چه می‌بینی؟ عرض کرد: حق و باطلی می‌بینم و تختی را بر روی آب می‌بینم. پیغمبرﷺ به او فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. عبدالله گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. زیرا خداوند از این لحاظ تو را سزاوارتر از من قرار نداده است. چون روز دوم شد و پیغمبرﷺ نماز صبح را با اصحاب گزاردند مجدداً آمدند درب خانه عبدالله را کوبیدند، مادر عبدالله آمد به پیغمبرﷺ عرض کرد: داخل شوید. وقتی که حضرت پیغمبرﷺ داخل خانه شدند، دیدند عبدالله بالای درخت نخلی با صدای بلند آواز می‌خواند. مادرش گفت: ساکت شو و پائین بیا اینک حضرت محمدﷺ نزد تو آمده است. وقتی که پایین آمد به پیغمبرﷺ گفت: اگر مادر ملعونم مرا به حال خودم می‌گذاشت به شما می‌گفتم که شما قائل به خدای من هستید یا نه. چون روز سوم فرا رسید، پیغمبرﷺ نماز صبح را با اصحاب گذاردند سپس برخاستند و به آنجا آمدند. دیدند او میان گوسفندان است و به آهنگ شبانها آواز می‌خواند مادرش به او گفت: ساکت شو و بنشین! این حضرت محمدﷺ است که نزد تو آمده است. در آن روز چند آیه از سوره دخان بر پیغمبرﷺ نازل شده بود و پیغمبرﷺ در نماز آن روز قرائت فرموده بود سپس به عبدالله فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدا هستم. عبدالله هم گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و من پیغمبر یگانه خدا هستم خداوند از این لحاظ تو را از من سزاوارتر قرار نداده است پیغمبرﷺ فرمود چیزی را در سینه خود برای تو پنهان کرده‌ام آن چیست؟ گفت: دود است دود. پیغمبرﷺ فرمود: خوارباشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمی‌کنی و به آرزوی خود نائل نمی‌گردی و به چیزی بیش از آنچه خداوند

تو را بر آن قدرت داده است، نمی‌رسی. آنگاه به اصحاب خود فرمود: خداوند هیچ پیغمبری رامبعوث نگردانید جز اینکه قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند. خداوند او را تا امروز به تأخیر انداخت (که او را به بینید) مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدائی دعوت کرد اعتنا نکنید) زیرا خدای شما یک چشمی نیست. او درحالی که سوار بر الاغی است که فاصله میان دو گوشش یک میل راه باشد خروج می‌کند. بهشت و جهنم با اوست و کوهی از نان و نهری پر از آب دارد. بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عربهای بیابانی هستند او جز مکه و حومه آن به همه جای روی زمین قدم می‌گذارد.

و در کتاب عمدة بن طریق آمده است که عمر بن خطاب همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی به طرف ابن صیاد رفت تا اینکه او را همراه کودکان دیدند که با آنان بازی می‌کرد در حالی که ابن صیاد در آن وقت پسر بچه‌ای بیش نبود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خویش به پشت او زد و به او فرمود: گواهی بده که من رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم؟ پس ابن صیاد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول الامیین می‌باشی! سپس ابن صیاد گفت: تو گواهی بده که همانا من رسول الله می‌باشم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا من به خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان دارم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: همانا یک بار راستگو و یک بار درغگو به نزدم می‌آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همانا امر بر تو اختلاط پیدا کرده است. سپس به او فرمود: همانا من چیزی را برای تو پنهان کرده‌ام! ابن صیاد گفت: آن دخ می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خار و ذلیل باشی تو از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمی‌کنی. پس عمربن خطاب گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله به من اجازه بده تا گردنش را بزنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر گفت: اگر آن شخص می‌باشد، نمی‌توانی به آن تسلط یابی و اگر او نباشد هیچ کار خیری در کشتنش برای تو نیست.

و فیه: و نقل شده که چند روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه ابی بن کعب به نزد نخلی که ابن صیاد در آنجا بود رفتند وقتی که ابن صیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌دید از این نخل به آن نخل فرار می‌کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌خواست چیزی در مورد ابن صیاد بگوید مگر این که ابن صیاد ایشان را ببیند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن صیاد را دید که خوابیده بود وچیزی روی خود انداخته بود خور و پف می‌کرد. پس مادر ابن صیاد به او گفت: ای صاف (صاف نام ابن صیاد می‌باشد) این محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزدت آمده است. پس ابن صیاد بیدار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر ترکش کنی دیده خواهد شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شد و به مسجد رفت و سپس بالای منبر

رفت و بعد از ذکر ثنای خداوند متعال فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانیـد جـز اینکـه قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند و همانا حضرت نوح علیه السلام قوم خود را از آن برحذر نمـوده است ولیکن من به شما چیزی می‌گویم که قبل از من هیچ پیامبری به قـومش نگفتـه اسـت آیـا می‌دانید که دجال یک چشم است در حالی که خداوند شما یک چشم نیست.

و در آن کتاب نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از دجال بر حـذر مـی‌داشـت و همانـا می‌فرمود: بر روی پیشانی او کافر نوشته شده است و کسی که او را دوست ندارد می‌توانـد آن نوشته را بخواند ومؤمن نیز می‌تواند آنرا بخواند. و فرمود: آگاه باشید هیچ کس هرگز نمی‌توانـد پرودگار خویش را ببیند تا وقتی که بمیرد. و ابن صیاد دجال می‌باشد.

و در آن کتاب آمده است که جابربن عبدالله انصاری به خداوند سوگند می‌خورد که ابن صـیاد خود دجال می‌باشد. به او گفتند: به خداوند سوگند می‌خوری؟ به آنها گفت: همانا من شنیدم عمر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آن سوگند می‌خورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا انکار نمی‌کرد.

در کتابی این روایت شده با استناد از عامربن شراحیل الشعبی شعب شمدان روزی بـه نـزد فاطمه بنت قیس خواهر ضحاک بن قیس که از اولین زنان مهاجر مـی‌باشـد و بـه آن گفـت: حدیثی برایم نقل کن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون واسطه شنیده‌ای! به عامر گفت: اگر دوست داری برای تو خواهم گفت. عامر گفت: بله برایم بگو! پس فاطمه دختـر قـیس چنـین حـدیث خود را آغاز کرد: همانا من با ابن مغیره ازدواج کردم و ابن مغیره از بزرگـان و برتـران قـریش بود در اولین جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن مغیره کشته شد. و وقتی که بیوه شدم عبد الرحمـان بن عوف همراه با گروهی از یاران رسول خـدا صلی الله علیه و آله بـرای خواسـتگاری مـن آمدنـد و رسـول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای اسامة بن زید خواستگاری کرد و من حدیثی را از رسول خـدا صلی الله علیه و آله شـنیده بودم که فرمودند: هر که مرا دوست می‌دارد پس اسـامه را دوسـت بـدارد. وقتـی کـه رسـول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای اسامة بن زید خواستگاری کرد به ایشان عـرض کـردم: اختیـارم در دسـت شماست با هر که می‌خواهید مرا تزویج کن. پس فرمود: به نزد خانه‌ام شریک بـرو؛ام شـریک زنی ثروتمند و با کرم بود کـه در راه خـدا انفـاق مـی‌کـرد و مهمـان‌هـای زیـادی بـه نـزد او می‌رفتند.عرض کردم: باشه به نزد او می‌روم. ایشان فرمـود: نـه بـه نـزدام شـریک نـرو زیـرا مهمانهای زیادی به نزد او می‌آیند و دوست ندارم که تو در آنجا باشـی و اتفـاقی چـادر و یـا حجابت بیفتد و ساق پایت و یا جای دیگر از پیکرت دیده شود، ولیکن بـه نـزد پسـر عمویـت عبدالله بن عمرو بن‌ام مکتوم که او از اهل قـریش و ازهمـان خـانواده‌ای کـه‌ام شـریک از آن

است می‌باشد. فاطمه بنت قیس می‌گوید: من به منزل عبدالله بن عمرو رفتم و در آنجا درنزد خانواده‌اش ماندم تا وقتی که عده‌ام تمام شد در همان روزها بود که منادی رسول خداﷺ ندا می‌زد نماز جماعت نماز جماعت پس من همراه زنان به مسجد رفتم و نماز خود همراه سایر مردم با رسول خداﷺ گذاردم. وقتی که نماز تمام شد رسول خداﷺ بالای منبر رفت و در حالی که متبسم و خندان بود فرمود: در جای خود بنشنید با شما کار دارم. سپس فرمود: آیا می‌دانید که برای چه چیزی شما را جمع کرده ام؟ مردم گفتند: خداوند و رسولشﷺ بهتر می‌دانند. رسول خداﷺ فرمود: به خدا سوگند شما را برای رغبت و رهبت جمع نکرده‌ام بلکه برای این شما را جمع کردم که مرد تمیمی نصرانی مذهب بوده و به نزدم آمد و بیعت کرده و اسلام آورد و او چیزی به من گفت که موافق حدیثی است که من می‌خواستم در مورد مسیح الدجال به شما بگویم. او می‌گوید: همراه سی نفر از قبیله‌های خم و جذام سوار به کشتی شد و در دریا به حرکت رفتند پس امواج و طوفان دریا یک ماه آنها را سرگردان کرد و بعد از یک ماه به ساحل یک جزیره‌ای رسیدند و آن درهنگام غروب خورشید بود پس سوار بر قایقهای که در کشتی بود شدند و به طرف جزیره رفتند. وقتی که به جزیره رسیدند وارد آن شدند و درآن هنگام با یک موجود زمینی عظیم الجثه و بزرگ برخورد کردند که از کثرت مو نمی‌دانستند که جلو و پشت او از کجاست. پس به او گفتند: وای بر تو، تو کیستی؟ آن موجود عجیب غریب به آنها گفت: جساست هستم. به او گفتند: جساست چیست؟ به ما گفت: ای قوم به سوی فلان مرد که در دیر می‌باشد بروید زیرا او مشتاق دیدار شما می‌باشد. تمیمی می‌گوید: نام مردی را به ما گفت که ما ترسیدیم که آن موجود شیطانی می‌باشد. پس به سوی دیر رفتیم و وارد آن شدیم در آنجا با مردی عظیم الجثه و بزرگی برخورد کردیم که تا به حال مانند او ندیده و نشنیده بودیم که چنین موجودی وجود دارد! که بدنش از آهن پوشیده شده بود به او گفتیم وای بر تو، تو کیستی؟ گفت: شما بدون اجازه من وارد جزیره من شدید به من بگوید که شما چه کسانی هستید؟ به او گفتیم: همانا ما از عرب هستیم سوار بر کشتی شدیم و در راه دریا طوفانی شد و ما یک ماه در آن سرگردان بودیم تا اینکه به این جزیره که جزیره خودت می‌باشد رسیدیم پس سوار بر قایق شدیم و به خشکی آمدیم پس با یک موجود عجیب غریب پر مو برخورد کردیم که از موهایش نمی‌دانستیم که جلو و یا پشت او کجاست! به آن موجود گفتیم: وای بر تو، تو کیستی؟ به ما گفت: من جساست می‌باشم و به او گفتیم: جساست چیست؟ به ماگفت: به نزد مردی که در دیراست بروید که او مشتاق دیدار شما می‌باشد. پس ما با عجله و دوان دوان به اینجا آمدیم در حالی که آن موجود پر مو پشت سر

ما بود و ما از او در امان نبودیم و همینک در نزد تو می‌باشیم. تمیمی می‌گوید: پس آن مرد عظیم الجثه گفت: مرا در مورد بیسان[۱] با خبر کنید؟ به او گفتم: از چه چیز آن می‌خواهی باخبر شوی؟ به ما گفت: از شما در مورد نخلستان آن می‌پرسم آیا ثمر دارد یا خیر؟ به او گفتیم: بله نلخستان آن پر ثمر می‌باشد. او گفت: شاید به زودی نخلستان آن نابود و بی‌ثمر خواهد شد. به ما گفت: مرا از دریاچه طبریه باخبر کنید؟ به او گفتم: در مورد چه چیزی از آن می‌خواهی با خبر شوی؟ به ماگفت: آیا آب در آن می‌باشد؟ به او گفتیم: بله خیلی پر آب می‌باشد. او گفت: شاید به زودی خشک شود. به ما گفت در مورد چشمه زعز به من بگوئید؟ به او گفتیم: در مورد چه چیزی از آن می‌خواهی با خبر شوی؟ گفت: آیا اهالی آن منطقه با آب چشمه زراعت می‌کنند؟ به او گفتیم: بله! همانا آن چشمه پر آب می‌باشد و اهالی آن منطقه با آبش زراعت می‌کنند. به ما گفت: در مورد پیامبر الامیین صلی الله علیه و آله بگوئید چه کار کرد؟ به او گفتیم: از مکه هجرت کرده و به یثرب رفته است. گفت: آیا اعراب با او جنگ کردند؟به او گفتیم: بله. به ما گفت: چه کار با آنها کرد؟ به او گفتیم: شنیدیم که برآنان ظفر یافته و اعراب از او اطاعت کرده اند.به ما گفت: چنین بود؟ به او گفتیم: بله. به ما گفت: برای آنان بهتر است که از او اطاعت کنند. سپس گفت: خودم را برای شما معرفی می‌کنم همانا من مسیح الدجال می‌باشم که بی‌شک به زودی به من اجازه داده شود که خارج شوم پس من به تمام سرزمینهای سرتا سر جهان قدم می‌گذارم جز به مکه و طیبه که همانا آن دو شهر برمن حرام گشته است هر وقت خواستم وارد یکی ازآن دوشهر شوم فرشتگان در حالی که شمشیر در دست آنان می‌باشند که به پیشواز من می‌آیند و مانع من می‌شوند و برهر دروازه آن فرشتگانی می‌باشد که آن شهر را محافظت می‌کنند. فاطمه بنت قیس در ادامه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بالای منبر می‌فرمود: این طیبه است این طیبه است این طیبه است یعنی شهرمدینه منوره شهر طیبه و پاک می‌باشد. آیا می‌خواهید برای شما در مورد آن سخن بگویم؟ مردم گفتند: بله[۲] همانا از داستان تمیم شگفت زده شدم و آن داستان موافق حدیثی که من می‌خواستم در مورد او و در مورد مکه مکرمه و مدینه منوره سخن بگویم. (مگر اینکه او در دریای شام و یا دریای یمن است، نه بلکه از مشرق؛ نه او از مشرق نیست، نه او از مشرق مشرق نیست. و با دست خود اشاره می‌کرد. فاطمه بنت قیس می‌گوید: من این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ کردم.

---

۱. بیسان: دهی یهود نشین در شام می باشد (مترجم)

۲. اینگونه در کتاب خطی نوشته شده است و شاید چیزی از سخن ساقط شده باشد.

ساقه دهم

دوازده امام معصوم در بنی امیه انطباق نمی‌یابد و در بنی‌عباس نخواهند بود بلکه در بنی فاطمه علیها السلام می‌باشد

بدان که اگر به انصاف با دقت تأمل کند خواهد دید که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هیچ گروهی انطباق نمی‌یابد مگر به دوازده امام معصوم علیهم السلام و آن به دلایل متعدد و فراوان می‌باشد.

از جمله از آن: همانا جانشین وخلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید خصوصیات بارزی داشته باشد و از جمله آن خصوصیات عبارتند از: دانشمند و آگاه وعاقل عامل به گفتار خود، پرهیزکار، با تقوا و در بر داشتن خصال ستوده شده و از صفات قبیح منزه و پاک باشد و از کاری که واجب است که آن ترک شود ترک کند (مانند گناه کردن وغیره) با بصیرت به تمام امور و دیگر خصلتهای بارز که برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد دارا باشد و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای هدایت و رهبری و راهنمایی و تعلیم دادن آداب زکیه و کامل کردن انسانیت و پاک نمودن آنان از نجاسات و بت پرستی و آموختن کتاب آسمانی وحکمت و غیره برگزیده و مبعوث شد و هر کسی که جانشین آن پیامبر با عظمت صلی الله علیه و آله بشود باید دارای اخلاق ستوده همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد تا خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در او صدق کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او از راه رسالت و نبوت خبر داده وسلطنت و حکومت بر بلاد و بندگان نمی‌باشد. و همانا بعضی از اوصاف آن این است که به وسیله هدایت و دین حق عمل کنند و خداوند جانشینان خود را به منزلت نقباء و برگزیدگان بنی اسرائیل و حواریون حضرت عیسی علیه السلام قرار داد. و همانا دین مبین اسلام در زمانشان عزت و سرفراز و بر پا خواهد شد و همانا عزت و سرافرازی و پایداری دین به اهلش می‌باشد نه به ثروت و مکنت و افزونی اموال و همانا کسانی که به دین عمل نمی‌کنند هیچ بهری از دین ندارند جز اقرار به زبان خودشان و همانا این اوصاف و صفات بارزی که ذکر شده بر هیچ گروهی صدق نمی‌یابد مگر در این دوازده نفر که امام معصوم می‌باشند. و همانا خلفاء در نزد اهل سنت علماء و حکماء و صلحا و عباد و زهاد و غیره بدون عصمت خلیفه وجانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و همانا بر شما مخفی نماند که در گفتار آنان و کتابهای که نوشته‌اند چنین نتیجه خواهیم گرفت.

سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء می‌گوید: قاضی عیاض می‌گوید: شاید مراد از دوازده نفر از

احادیث و مشابه آن، این است که در مدتی که آن دوازده نفر خلافت می‌کنند اسلام سرافراز و پایدار و با عزت خواهد ماند. و اجتماع مردم و انتخاب یک نفـر از جمـع خودشـان بـه عنـوان خلیفه می‌باشد و همانا در مورد به خلافت رسیدن خلفاء آن گونه می‌باشد که آنان بـرای خـود یک نفر به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند جز اینکه در مورد آن مضطرب در زمـان بنـی امیـه شدند که در زمان ولید بن یزید فتنه‌ای ایجاد شد وخلافت بین بنی امیه تقسیم شـد تـا وقتـی که بنی‌عباس بر علیه بنی امیه غلبه کرد و خلافت را از آنان گرفت.

و ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفتار عیاض را تأئید کرد و گفـت: همانـا گفتارعیـاض در مورد حدیث نیکو می‌باشد زیرا بعضی از احادیث وارده این گونه است که مردم بـه نـزد شخصـی می‌رفتند و او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند و با او بیعت مـی‌کردنـد و همانـا چنـین اتفـاق افتاد و مردم (بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله) به نزد ابوبکر رفتند و با او بیعت کـرده و او را خلیفـه خود منسوب کردند و سپس بعد از او با عمر و سپس با عثمان و سپس با علی بن ابیطالبعلیه السلام و علی بن ابیطالبعلیه السلام خلیفه مسلمین بود تا وقتی که حکمین در صفین ایجـاد شـد و درآن زمـان معاویه خود را به عنوان خلیفه قرار داد و سپس در زمان صـلح حسـن بـن علـیعلیه السلام بـا معاویـه، معاویه را به عنوان خلیفه برگزیدند و بعد از او پسرش یزید را به عنوان خلیفـه برگزیدنـد و بـرای حسین بن علیعلیه السلام چیزی نرسید زیرا قبل از آن کشته شد سپس وقتی که یزیـد مـرد اخـتلاف بین مردم افتاد تا اینکه مردم بعد از کشته شدن ابن زبیر عبدالملک بن مروان را به عنوان خلیفـه خود انتخاب کردند. سپس بعد از او چهار پسرش را به عنوان خلیفه خود منسوب کردند که آنـان عبارتند از: ولید و سپس سلیمان و سپس یزید و سپس هشام. و بین سلیمان و یزید فاصله افتـاد و در آن زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد و این هفت نفـر خلیفـه همـراه چهـار نفـر از خلفـای راشدین و دوازدهمین نفر آنان ولید بن یزید بن عبدالملک بود و آن هنگـامی بـود کـه عمـویش هشام از دنیا رفت و مردم اورا به عنوان خلیفه برگزیدند پس او مدت پـنج سـال خلافـت کـرد و سپس مردم بر علیه او شورش کردند و او را کشتند و بعد از آن خلافت از بین رفت و فتنـه‌هـا و شورشها و غیر اتفاق افتاد مردم بعد از او با هم توافق پیدا نکردند تا برای خود شخصی به عنـوان خلیفه انتخاب کنند. زیرا یزید بن ولید برعلیه پسـرعمویش ولیـد بـن یزیـد شـورش کـرد و او را کشت ومدت سلطنت او طول نکشید بلکه بر او شورش کردند قبل از اینکـه پسـرعموی پـدرش مروان بن محمد بن مروان بمیرد و وقتی که یزید مرد برادرش ابراهیم سلطنت کرد پس مـروان او را کشت سپس بنی‌عباس بر مروان یورش کردند تا وقتی که خلافـت بـه دسـت بنـی‌عبـاس افتاد. و اولین خلیفه بنی‌عباس سفاح بود و او زیاد در خلافت نماند زیرا شورشهای زیادی بر علیـه

او انجام شد و سپس خلافت به برادرش منصور (دوانقی) رسید و خلافت او به طول کشید اما مغرب الأقصی با همکاری مروانیون در اندلس شورش کرد و سپس خلافت یکی به دیگری می‌رسید و از خلافت در بلاد جز نام و رسم باقی نماند مگر اینکه در ایام بنی عبدالملک بن مروان در تمام زمینها شرق و غرب راست و چپ و آن سرزمینهای که در دست مسلمان افتاد جز با امر و دستور خلیفه انجام می‌دادند. و آن در قرن پنجم بود که اندلس در دست شش نفر افتاد که هر کدام خود را خلیفه معرفی می‌کرد و همراه آنان صاحب مصر العبیدی و عباس در بغداد و خارج از آن کسان دیگری نیز خلافت را به خود نسبت می‌دادند از علویون و خوارج و غیره تمام. و حاصل کلام او: مراد و مقصود از خلفای دوازده‌گانه که رسول خداﷺ در مورد آنها فرموده بود که در زمانشان اسلام و دین و شریعت سربلند و پایدار و سرافراز می‌شود و آنان به دین حق و راه سعادت هدایت می‌کنند عبارتند از: چهار خلیفه راشدین و معاویه و پسرش یزید و عبدالملک بن مروان و پسرانش ولید بن عبدالملک و سلیمان و یزید و هشام بن عبدالملک و عمربن عبدالعزیز و ولید بن یزید بن عبدالملک ملقب به زندیق و فاسق و استناد آن به جمع شدن مردم و انتخاب کردن یکی را به عنوان خلیفه و بدون استفاده از شرایط خلافت برای خود خلیفه بر می‌گزیدند. و هر یک از خلفاء ذکر شده مردم در نزد آن جمع می‌شدند و او را انتخاب می‌کردند و بنابر فرموده رسول خداﷺ دوازده نفر را برای خود به عنوان خلیفه انتخاب کرده بودند مگر اینکه بعضی از آنان دارای علوم و معرفت وهدایت و عدالت وعمل وحق بود و یا هیچ یک از آن اوصاف در آن نباشد. و این کلام با چند دلیل رد می‌شود و مورد قبول واقع نمی‌گردد:

دلیل اول: و همانا بنابر فرموده رسول خداﷺ و به راه هدایت و دین حق عمل می‌کنند و باید همه خلفاء و جانشینان رسول خداﷺ باید به هدایت و دین حق عمل کنند و کسانی که ذکر شده‌اند اگر چنین خصویتی نداشته باشند باید از لیست خلفاء دوازده گانه خارج شوند.

دلیل دوم: وچگونه حضرت امام حسن بن علیؑ از لیست خلفاء دوازده گانه ذکر شده که نخست در مورد خلافت ایشان تصریح شده است؟

و نقل از سفینة نقل از رسول خداﷺ که می‌فرماید: خلافت سی سال می‌باشد و سپس بعد از آن الملک خواهد بود. و نیز از رسول خداﷺ نقل شده که فرمود: دین شما نخست بر نبوت و رحمت پایه گذاری شد و سپس خلافت و رحمت و سپس بعد ازآن سلطنت و جبر خواهد بود و این حدیث نیکوست، تمام.

و همانا امام حسنؑ به نص و تأئید رسول خداﷺ خلیفه می‌باشد و اگرعدد خلفاء راشدین چهار نفر از خلفاء دوازده گانه می‌باشند باید امام حسنؑ در زمره خلفاء راشدین بوده

باشد و هرچند که از فرض اجتماع و تسلیم به آن چنگ نزده باشد همانا آن معارض نص صریح و صحیح نمی‌شود و اگر بنیان اخراج ایشان عدم اجتماع و انتخاب کردن ایشان از ناحیه اهل شام بر ایشان می‌باشد پس بایستی که پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از لیست خلافت بیرون می‌رفت و آن به خاطر عدم اجتماع و انتخاب ایشان به عنوان خلیفه از ناحیه اهل شام از ابتداء تا آخر خلافت ایشان می‌باشد. بلکه اخراج و خارج کردن ایشان از خلافت سزاوارتر از اخراج منصور از خلافت می‌باشد و آن به خاطرعدم اجتماع و انتخاب نکردن منصور به خلافت از ناحیه اهل آندلس می‌باشد و همانا آنان در انتهای مغرب و نصرانی بودن آنان می‌باشد و در حالی که اینجا مملکت مسلمانان می‌باشد به خلاف شام که در مرکز سرزمینهای مسلمانان واقع می‌باشد. و از آنجا فهمیده می‌شود که قولش: و همه خلفاء با اجتماع مردم و انتخاب آن به عنوان خلیفه، از اضافات راوی می‌باشد و در اخبار و روایات صحیح و مطلق بدون اضافات نمی‌توان به آن استناد کرد.

دلیل سوم: و همانا ظاهراً نسبت فعل از صدور آن به صورت اختیاری نه از راه جبر و اکراه باشد.

که گفته او: به فرض تسلیم و از راه اختیار وخشنودی برای خود خلیفه‌ای انتخاب می‌کنند. و همانا مخفی نیست که اجتماع مردم در نزد ملوک و سلاطین بنی امیه از ناحیه قهر وغلبه و ترس از آنان بوده است و بنی امیه با شمشیر از مردم بیعت گرفتند.

همان گونه که در کتاب‌های تاریخ و غیر شرح داده شده است و آیا امکان دارد که به یکی از اهالی مکه مکرمه و مدینه منوره نسبت داده شود در حالی که درجمع آنان فقهاء و محدثین و بقیه صحابه و مشایخ از اولاد و فرزندان مهاجرین و انصار وجود دارد که آنان به اختیار و خشنودی خود در نزد یزید بن معاویه جمع شده و او را به عنوان خلیفه برگزیدند؟ و آیا آن جز آن نیست که همان‌گونه که نقل کرده‌اند از قهر وغلبه و خون ریزی‌های زیاد بوده است و به خاطر حفظ جان خود چنین کاری کرده‌اند و به خاطر همین بعضی‌ها بیعت کردند و بعضی‌ها مخالفت کرده‌اند؟

دلیل چهارم: چگونه جواز خلافت که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع بنی امیه قرار گرفته است در حالی که آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که ایشان بنی امیه را مذمت کرده است؟ و در کتاب کشف الأستار نقل از ثعلبی در مورد فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنّاس﴾[1] (و ما آن رؤیایی را که به تو

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۶۰

نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود). نقل شده که رسول خداﷺ در رویاء دید که بنی امیه بر فراز منبرش می‌روند پس از آن ناراحت شد. و به او گفته شد: که همانا آن دنیا است که به آن عطاء می‌دهند ﴿إنها الدنیا یعطونها﴾ پس این آیه شریفه بر ایشان نازل شد ﴿إِلاَّ فِتْنَةً لِلنّاس﴾ **(فقط برای آزمایش مردم بود)** فرمود: بلائی برای مردم می‌باشد.

و در همان کتاب نقل شده از سهل بن سعد از پدرش که می‌گوید: روزی رسول خداﷺ در رویاء دید که بنی امیه مانند میمونها روی منبرش می‌نشینند و از آن بسیار ناراحت شد و گفته می‌شود بعد از آن رسول خداﷺ را متبسم و خندان ندیدند تا وقتی که رحلت فرمود. و در آن زمان این آیه شریفه نازل شد ﴿وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتی أَرَيْناكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآنِ﴾ **(و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده‌ایم).**

و در آن کتاب: نقل شده با استناد از عمر بن خطاب که در مورد تفسیر ومعنای این آیات شریفه ﴿الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارِ﴾[1] **(کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟* (سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است).** می‌گوید: آنان دو قبیله از قریش می‌باشند که آن دو قبیله بنی مغیره و بنی امیه می‌باشند. و اما بنی مغیره کسانی می‌باشند که در جنگ بدر برعلیه آنها ظفر کردید و از آنان خلاص شدید ولیکن بنی امیه هنوز در کار می‌باشند.

و از ثعلبی در مورد فرمایش خداوند متعال ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ﴾[2] **(اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید)؟** می‌گوید: این آیه شریفه در مورد بنی امیه و بنی هاشم نازل شده است. آیا می‌بینی؛ همانا رسول خداﷺ بنی امیه را به صورت میمون می‌دید و خداوند متعال بنی امیه را به شجره ملعونه ملعونه توصیف می‌کند. سپس می‌فرماید: هفت نفراز آنان خلیفه می‌باشند که به راه راست و دین حق هدایت می‌کنند و در زمانشان دین الهی

---

۱. سوره مبارکه ابراهیمؑ: آیات شریفه ۲۹و۲۸

۲. سوره مبارکه محمدﷺ: آیه شریفه ۶۰

باعزت و سربلند می‌باشد. حاشا که در افعال و فرموده‌های ایشان تناقص داشته باشد.

و در آن کتاب: نقل شده از ابن مسعود که می‌گوید: رسول خداﷺ به ما فرمود: همانا شما را از هفت فتنه که بعد از من خواهد آمد بر حذر می‌دارم که آن فتنه‌ها عبارتند از: یکی ازجانب مدینه منوره و دیگری ازجانب مکه مکرمه و دیگری از یمن و دیگری از شام و دیگری از مشرق و دیگری از مغرب و دیگری از مغرب تا داخل شام و آن سفیانی می‌باشد. ابن مسعود می‌گوید: بعضی از شما فتنه اولی را درک می‌کند و بعضی از شما فتنه آخر را درک می‌کند و همانا فتنه‌ای که ازجانب مدینه منوره می‌باشد ازجانب طلحه و زبیر برپا شد و فتنه‌ای که از جانب مکه می‌باشد فتنه‌ای که عبدالله بن زبیر برپا شد و فتنه‌ای که از جانب شام می‌باشد ازجانب بنی امیه برپا شد و فتنه داخل شام از جانب آنها می‌باشد.

دلیل پنجم: وسپس چگونه جواز و جایز بودن خلافت در بنی مروان باشد که آنان خلفاء هدایت گر می‌باشند در حالی که رسول خداﷺ آنها را مورد لعن و نفرین قرار داده بود. و همانا هیچ مولودی از آنان به دنیا نمی‌آمد مگر اینکه او را به نزد رسول خداﷺ می‌آوردند و رسول خداﷺ برای او دعا می‌کرد تا اینکه روزی مروان بن حکم را به نزد ایشان آوردند و ایشان وقتی که مروان بن حکم را دیدند فرمودند: «**الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون**»، یعنی مارمولک پسر مارمولک و ملعون پسرملعون.

و درآن کتاب نقل شده از عمر بن یحیی که می‌گوید: جد من می‌گوید: روزی در نزد ابوهریره در مسجد رسول خداﷺ در مدینه منوره نشسته بودیم در حالی که مروان در نزد ما بود. پس ابوهریره گفت: همانا من از رسول خداﷺ صادق مصدق شنیدم که می‌فرمود: همانا هلاکت امت بر دست (غلمة) قریش می‌باشد. راوی می‌گوید: پس مروان گفت: لعنت خدا بر (غلمة).

و نقل شده از زید بن وهب که می‌گوید: روزی در نزد معاویه نشسته بودم پس مروان بن حکم برای حاجتی به نزد معاویه آمد و به معاویه گفت: ای امیر حاجتهایم را بر آورده کن همانا من پدر ده نفر و برادر ده نفر شده ام، پسر معاویه حوائج او را برآورده کرد سپس ازآنجا بیرون رفت. زید بن وهب می‌گوید: وقتی که مروان رفت، معاویه رو کرد به ابن عباس که روی تخت معاویه نشسته بود و به او گفت: خداوند متعال را بر تو گواه قرار می‌دهم ابن عباس! آیا نمی‌دانی که رسول خداﷺ در آن روز فرمود: هر گاه بنی حکم به سی نفر رسیدند «**اتخذوا مال الله علیهم دولاً و عباد الله خولاً و کتابه دخلاً**» و اگر به چهار صد و نود و نه نفر رسیدند همانا هلاکت آنها سریعتر از اول خواهد بود؟ ابن عباس گفت: آری به پروردگارم سوگند چنین شنیدم.

راوی می‌گوید: مروان وقتی که به خانه‌اش رسید به یادش آمد که حاجت دیگری دارد پس پسر خودش عبدالملک را به نزد معاویه فرستاد و معاویه آن حاجت را برای او انجام داد و سپس عبدالملک رفت وقتی که او رفت معاویه به ابن عباس گفت: ای ابن عباس خداوند را بر تو گواه می‌گذارم آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را (عبدالملک بن مروان را) ذکر کرد و فرمود: همانا او پدر چهار طغیانگر و ستمگر می‌باشد؟ ابن عباس گفت: به پروردگارم سوگند چنین شنیدم. و در حدیث ابوهریره آمده است: اگر بنوعاص سی مرد شدند (کان مال الله دولاً و عباده خولاً) و همانا برای حکم بن عاص بیست و یک نفر و مروان بن حکم ده پسر رشد و نمو کردند. و با همه این تفاسیر که ذکر شده چگونه آنها را به عنوان خلیفه خود منسوب کردند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را لعن و نفرین و مذمت فرموده است و آنها را از جمله طغیانگران قرار داده است که آن چهار نفر از خلفاء دوازده گانه‌ای که دین حق و به راه راست هدایت می‌کند و اسلام در زمان آنان عزیز و سرافراز و پایدار می‌باشد. ولیکن در زمان آن چهار خلیفه چقدر خونهای به ناحق ریخته شد و چقدر هتک حرمت در محارم شد و چقدر اموال بیت المال بین آنها بذر و بخشش شد و نوشیدن خمر و شراب و گناهانی که نمی‌توان آن را به زبان آورد را آشکارا انجام می‌دادند و زمانشان اسلام و دین مبین خوار و ذلیل و غیره بود.

دلیل ششم: همانا این علما چگونه قبول کردند و نیک شمردند که یزید بن معاویه از جمع دوازده خلیفه عامل به حق قرار بگیرد در حالی که فساد و فسوق او زبان زد عام و خاص بود و از کارهای او همانا کاری بود که به خاطر آن اهل هفت آسمان وهفت زمین بگیرند و آن واقعه طف (کربلا) و بعد از آن واقعه حرة و حتک حرمت بیت الحرام می‌باشد که هزاران کتاب و هزاران رسائل به غیر از کتابهای تاریخ و سیر نگشاشته شده است.

و در کتاب کشف الأستار نقل از صالح بن احمد بن حنبل که می‌گوید: به پدرم گفتم: همانا بعضی مرا به دوستداری و طرفداری از یزید نسبت می‌دهند پدرم گفت: ای فرزند دلبندم آیا کسی که طرفداری یزید می‌کند به خداوند ایمان دارد؟ و چرا کسی را لعن نمی‌کنی که خداوند متعال او را در کتابش لعن کرده است؟ به پدرم گفتم: در کجای کتاب قرآن خداوند یزید را لعن کرده است؟ پس پدرم این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ* أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى أَبْصارَهُمْ﴾[1] **(اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند**

---

۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله: آیات شریفه ۲۳و۲۲

خویشاوندی کنید؟* آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است). آیا فسادی بالاتر از قتل و کشتار هست؟

و نقل از ابن حنظله غسیل ملائکه که با اهل مدینه بیعت کرد که او می‌گوید: به خدا قسم بر یزید شورش نکردیم مگر ترسیدم که از آسمان سنگ بارن بشویم و همانا یزید مردی است که با مادران و خواهران و دختران خود تزویج می‌کرد و شراب می‌نوشید و نماز را ترک می‌کرد. به خدا قسم با من کسی از مردم نبود «**لأبلیت الله فیه بلاء حسناً**» (**بلائی بر سر او از جانب خداوند به او نشان می‌دادم**).

و نقل از زهری که می‌گوید: همانا کشته شده‌ها در واقعه حره هفتصد نفر از بزرگان قریش و انصار و مهاجرین بوده است و ده هزار نفر از موالی و غلامان که معلوم نیست که آنان برده و یا آزاده و یا زن می‌باشد.

و از تاریخ عبدالملک العاصی: که می‌گوید: مردی از اهل شام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله با زنی زنا کرد و در آن وقت چیزی برای پاک کردن خود پیدا نکرد پس یک برگ از قران کریم پیدا کرد و خود را با آن پاک کرد. ﴿**فسبحان الله من لم یهلکهم بصاعقة من السماء او بحجارة من سجیل و إنما یعجل من یخاف الفوت**﴾ (**پس پاک و منزه است کسی که آنان را بوسیله صاعقه‌ای از آسمان و یا سنگی از سنگهای آتشین به هلاکت نمی‌رساند و همانا برای کسی که برای فوت و از دست دادن تعجیل می‌کند**).

و در آن کتاب نقل شده از ابی عبیده که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همچنان امتم بر قسط و عدالت باقی خواهد ماند تا اینکه اولین کسی که آنرا پاره می‌کند مردی است که نامش یزید می‌باشد. وعیب جویی از اینها برای تو کافی می‌باشد که از جمله خلفاء داوزده گانه شمرده شده‌اند که آن دوازده خلیفه به حق عمل می‌کند و با این اعمال فاسد و رزایا بزرگی که در اسلام در زمانش اتفاق افتاد در هر زمان مانند یک دهم قبل و بعد از او که آنان را از خلفاء دوازده گانه شمرده بودند چنین کاری نکرده‌اند و نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان آن دوازده خلیفه دین و اسلام سربلند خواهد بود و بعد از اتمام آنان هرج و مرج خواهد بود. وعجیب تر از همه عجایب این است آنان حسن بن علی علیه السلام را از زُمره خلافه با نص خلافتش او را از خلافت بر کنار کردند. و همانا کسانی که بعد از ایشان سلاطین و ملوک طغیانگر بوده‌اند نه خلفاء هدایت گر، در حالی که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام داری فضل وعلم و تقوا و سخاوت و سروری و شرافت و اصل و نسبی که هیچ کس نمی‌تواند مناقب و فضائل آن را بشمارد دارا بود.

دلیل هفتم: و همانا آنان مهدی موعود علیه السلام را ذکر نکرده‌اند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ایشان را از جمله دوازده خلیفه هدایتگر بعد از خودش تأئید و نص کرده است اگر ایشان را از جمله خلفائی که آنها شمرده‌اند شمرده شود خلفاء زیادتر از دوازده نفر می‌شود. و ظاهراً تمام نص‌های که سابقاً ذکر شده بر دوازده نفر منحصر شده است و داخل شدن ایشان در جمع خلفاء فقط با نگاه کردن و حدس زدن معادله آنان را باطل می‌کند. و همانا رسول خداﷺ فرموده بودند: در آخرالزمان خلیفه‌ای خواهد بود که اموال را بدون اینکه به شمارد تقسیم می‌کند.

و نقل شده با استناد از رسول خداﷺ که می‌فرماید: مهدی موعود؟ع؟ ظهور خواهد کرد در حالی که ابری قرار دارد که فرشته‌ای در آن ندا می‌زند این مهدی موعود؟ع؟ خلیفة الله می‌باشد پس از او پیروی کنید و سخنان و احدیث دیگری در این باره آمده است. و همانا آنان متوالی بودن خلفاء را شرط خلافت نمی‌شمارند در حالی که به آن تأئید و تأکید و نص شده که فاصله‌ای بین خلفای دوازده گانه نخواهد بود. همان‌گونه که بین یزید وعبدالملک بن مروان بعد از قتل ابن زبیر اتفاق افتاد و بر آنان لازم بود که یزید بن معاویه را از خلفائی که شمرده‌اند عزل کرده و آنرا به حضرت مهدی موعود؟ع؟ ختم می‌کردند تا آنان از اخبار و رویات وارد شده از رسول خداﷺ در مورد مهدی موعود؟ع؟ اختلاف و معارضه پیدا نکند.

دلیل هشتم: به چه دلیل این بزرگان (اهل سنت) عبدالملک بن مروان را از جمع دوازده خلیفه که در زمانشان اسلام و دین سربلند و آنان به عدلت و حق عمل می‌کند و بعد از اتمام آنها هرج و مرج می‌شود قرار داده‌اند و این موضوع بسیار حیرت زده و شگفت انگیز و مایه تعجب می‌باشد و همانا حجاج بن یوسف و اصحابش در زمان عبدالملک بن مروان بود که کعبه مکرمه را منهدم نمود و با منجنیق پرتاب کردند و بر گردن و دست و پای بقیه اصحاب و یاران رسول خداﷺ ازجمله جابربن عبدالله انصاری و انس بن مالک و سهل بن سعد الساعدی غل و زنجیر بستند و آنان را مانند برده و بلکه مانند حیوانات اهلی و چهارپایان قرار دادند؟ و بزرگتر از این واقعه مصیبت بار همان‌گونه که سیوطی در کتابش نقل کرده که می‌گوید (إنا لله و إنا إلیه راجعون) آیا در زمان عبدالملک نبود که حجاج بن یوسف والی عراق شد و در بیست سالی که والی عراق شده بود چقدر کارهایی که انجام نداد و چه قتل‌هایی که انجام نداد وچه زندانی و دزدی و هتک حرمت و ویرانی و کارهای بسیار زشت و ناروا و ناپسند که هیچ کس قبل و بعد از او به چنین کار نزدیک نشد.عمربن عبدالعزیز می‌گوید: اگر تمام امتهای خبیث در روز قیامت جمع شوند و خبیثترین خود را نمایان کنند ما حجاج بن یوسف را برای آنها آشکارمی کنیم و درآن وقت ما برآنها ظفر و پیروز خواهیم شد. و روایت شده که هنگامی که عمربن عبدالعزیز خلافت را برعهده گرفت تمام آن چرا که از

اموال و مظالم و غیره که به ناحق به دست او و اهلش که از جانب خلفاء گذشته به او رسیده بود باقی نگذاشت مگر اینکه آن اموال را به صاحبانش بر گرداند. این خبر به گوش عمربن ولید بن عبدالملک رسید پس نامه‌ای برای او نوشت که مضمون آن نامه این بود: همانا تو بر خلفاء پیش از خودت تعدی کردی و سیرت و روشی غیر از سیرت و روش خلفاء پیشین عمل کردی وبه نزدیکان و اهل خود ظلم کردی. پس عمربن عبدالعزیز برای عمربن ولید بن عبدالملک چنین در جوابش نوشت و برای او فرستاد که مضمون آن نامه این بود: ای ابن ولید همانا اول شأن و مقام خود را همان‌گونه که هست نگهدار، و بدان که مادرت بنانة در بازار حمص پرسه می‌زد و خداوند در مورد آن بهتر می‌داند چکاره بود پس ذبیان از یکی از مسلمین خریداری کرد سپس او را به پدرت هدیه داد و به تو باردار شد و چه بد باری و چه بد مولودی، سپس تو رشد و نمو کردی و تو طغیانگر عنید بودی و حالا به من نسبت ظلم و ستم می‌دهی و همانا ظالمتر و ستمگر ازمن کسی است که عهد خداوند را زیر پا گذاشت و تو را در کودکی و سفاهت بر لشکر مسلمانان گماشت و به آن چرا که دوست می‌داشتی حکم می‌کردی پس وای بر تو و وای بر پدرت چقدر در روز قیامت دشمن دارد وچگونه پدرت می‌تواند در آن روز خلاصی یابد. و همانا ستمگر و ظالمتر از من کسی است که عهد خداوند را زیر پا گذاشت و حجاج بن یوسف را والی عراق قرار داد تا خونهای حرام را بریزد و اموال حرام را بردارد. و همانا ظالمتر از من کسی است که عهد و پیمان خداوند را زیر پا گذاشت و قرة بن شریک که پا برهنه و اعرابی و صحرا نشین بود را بر مصر والی قرار داد و به او اجازه داد تا لهو و لعب و آواز و شراب و غیره را آشکار انجام دهد. و ظالمتر از من کسی است که عهد خداوند را زیر پا گذاشت همان کسی است که برای زنی به نام غالیه البربریه سهمی از خمس از عرب قرار دهد. و اگر برای تو و اهل بیتت فارغ می‌شدم آنها را از مهجة البیضاء منع می‌کردم و همانا شما آنقدر حق را ترک کرده‌اید و اموال و غیره را از غیر راهش تصاحب کرده‌اید و بعد از آن دوست ندارم که من پرچمدار فروش گردنت باشم و همانا اموال و غیره را بین مساکین و فقیران و بیوه‌ها تقسیم می‌کردم هرچند که در آن برای تو حقی باشد **«فإن لکل فیک حقاً»**.

و در تفسیر نیشابوری در مورد تأویل و تفسیر قول تبارک و تعالی که می‌فرماید: **﴿وَلا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ﴾**[1] **(و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید)**. همانا حجاج بن یوسف صد و بیست هزار مرد شکیباء را کشت و همانا در زندان او هشتاد هزار مرد و هشتاد هزار زن

۱. سوره مبارکه حجرات: آیه شریفه ۱۱

که از آنان چه زن و چه مرد سی و سه هزار نفر بدون هیچ لباسی و لخت و عریان بودند.

و از تاریخ خمیس: در زندانهای حجاج بن یوسف، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن از شدت اذیت و آزار جان دادند و در جمع آنان جماعتی و گروهی از صلحاء و اخیار و فقهاء و عباد بودند. و به خاطرجنگ‌های پیاپی او چقدر از مردم بی‌گناه کشته شدند و فضایح اعمالش و شنایع افعالش که بوسیله آن بندگان و غیره کشته شدند و سزمینهای اسلام خرابه گشت. و از فقهاء و مورخین آمده است که همانا عراق بعد از فتح و قبل از زمان حجاج سیصد و شصت میلیون درهم بود و در زمان حجاج به هجده میلیون درهم نزول کرد. نمی‌دانم به چه چیزی و به چه خصلتی عبدالملک بن مروان به خلافت عهده شده رسید به شایسته بودنش و یا عملش ویا زهدش و یا نفسش و یا نشر اسلام و علوم آن و یا حفظ و حراست از کیان مسلمین و یا جانهای مسلمین و همانا در زمانش چقدر کشته شدند و یا آباد کردن سرزمینهای مسلمین، به کدام یک از اعمالش به خلافت رسید؟ پس اگر تعیین خلیفه و منسوب کردن آن از میل وهوس باشد بدون شواهدی از کتاب و سنت و سقوط شرط تولی (یعنی عصمت) در آنها پس باید این لعن شده‌ها بر زبان رسول خداصلی الله علیه و آله خارج می‌کردند و بعد از آن بنی‌عباس را به جایشان برگزینند و خصوصاً بعد از اینکه در حقوق خودشان آن چرا که در حقشان بود انجام نشد.

و در کتاب خلفاء سیوطی نقل از طبری نقل از رسول خداصلی الله علیه و آله که می‌فرماید: همانا در رویاء بنی مروان را دیدم که بالای منبرم، بالا و پایین می‌رفتند پس نارحت شدم و هنگامی که در رویاء بنی‌عباس را دیدم که بالای منبرم، بالا و پایین می‌رفتند خوشحال شدم. پس به خاطر همین باید آنان بنابر فرموده رسول خداصلی الله علیه و آله بنی مروان را از خلافت بیرون می‌آوردند و بنی‌عباس را که مدح و ستوده کرده‌اند همانند مهتدی بالله که او از بنی‌عباس بود همچون عمربن عبدالعزیز در بنی امیه، و احمد ناصر که ذهبی در مورد آن چنین می‌گوید: هیچ کس مانند او خلافت نکرد و همانا او چهل وهفت سال درخلافت بود و در مدت خلافت و حیاتش همچنان اسلام و مسلمین در عزت و سرفرازی می‌زیستند و از بین بردن دشمنان اسلام و چیره شدن بر پادشاهان غیر مسلمان و هیچ غیر مسلمانی بر او شورش نمی‌کرد مگر او را نیست و نابود کرد و هیچ مخالفی مگر او را دفع کرد و هرکه در دلش برعلیه او دشمنی و مخالفت می‌کرد خداوند متعال او را رسوا می‌کرد و همانا درسلطنت خود سعاتمند بوده و به سطنت خود اهتمام داشت و هیچ چیزی از احوال رعیه خود چه بزرگ و چه کوچک مخفی نمی‌شد.

دلیل نهم: و همانا انقضای کلام اینان مشایخ بزرگ انقضاء مدت خلافت خلفاء دوازده گانه می‌باشند و آن با کشته شدن دوازدهمین نفر آنان یعنی ولید بن یزید بن عبدالملک بن

مروان که سیوطی درکتابش در مورد او چنین گفته است: همانا او شخص فاسق وفاسد و شرابخواربوده است و هتک حرمتهای خداوند زیاد انجام داد و او خواست بالای کعبه مکرمه شراب بخورد پس مردم به خاطر فساد و فسوق او برعلیه او شورش کردند و او را کشتند.

و نقل از تارخ الخمیس آمده است برای برادرام سلمه همسر گرامی رسول خداﷺ پسری به دنیا آمد و نام او را ولید قرار دادند. پس رسول خداﷺ فرمود: همانا نام او را به نام یکی از فرعونهایی که در این امت خواهد بود که به او ولید گفته می‌شود و او بدتر از فرعون مصر به قومش می‌باشد.

و نیز ازآن کتاب تاریخ نقل شده است که همانا کفرگویی‌های او بیش از شمارش می‌باشد و یکی از آن کارهاش این بود که روزی وارد خانه شد و دید که دخترش در نزد دایه خودش نشسته بود پس روی دختر خود پرید و با او زنا کرد و دوشیزه گی دخترش را از بین برد. دایه به او گفت: این عمل کارمجوسیان می‌باشد پس او درجواب دایه چنین گفت:

هر که از مردم مراقبت و حراست کند با اندوه می‌میرد و دلیر و شجاع با لذت و خوش گذرانی پیروز گشته است.

و نقل شده روزی او کتاب قرآن را برداشت و آنرا باز کرد و اولین چیزی که در قرآن دید این آیه شریفه بود: ﴿وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ﴾[1] **(و آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد)** پس وقتی که چنین دید خطاب به قرآن گفت: مرا تهدید می‌کنی، سپس قرآن را بست و آنقدر به سوی قرآن تیر انداخت تا وقتی که قرآن را تکه پاره کرد. وسپس این دو بیت را سرود:

آیا تو به هر سرکش و گردنکش وعده ناامیدی می‌دهی؟

پس من همان سرکش و گردنکش و منحرف هستم

وقتی در روز رستاخیز با پروردگارت ملاقات کردی

پس بگو ای پروردگار من همانا ولید مرا پاره پاره کرد

و روزی در هنگام اذان صبح در نزد کنیزی از کنیزانش بود وهمراه او شراب می‌نوشید پس بلند شد و با او زنا کرد و قسم خورد که هیچ کس با مردم نماز نمی‌خواند مگر آن زن، پس آن زن در حالی که جنب ومست بود لباس او را پوشید و به مسجد رفت و با مردم نماز گذارد و مردم به او اقتداء کردند و همانا ولید با زنهای پدرش زنا کرد. و این کمتر از آن است که در

---

۱. سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام: آیه شریفه ۱۵

کتابهای تاریخ و غیره در مورد فجایع و کارهای فسوق و فاسد ولید می‌باشد. و با همه آن چه ذکر شد چگونه از خلفاء حساب می‌آید که آن خلفاء دین در زمانشان عزیز و سربلند می‌باشد و هلاک آخرین آنها در سال صد و بیست و شش هجری قمری بود و در آن زمان اسلام خوار و ذلیل و به دین توهین شده بود و هرج و مرج وفتنه‌های زیادی افتاد و همانا با اینکه خلاف حس وجدان و همانا عزت و بزرگی دین به عزت و بزرگی حاملان و ناقلان و زیاد بودن و اعتقاد زیاد به آن می‌باشد. و کسی که آنان را تربیت کند و یا به آنان تعلیم دهد و یا از آنان محافظت و نگهداری می‌کند عزیز و بزرگوار می‌شود. و بی‌شک در زمان حکومت بنی‌عباس تا زمانی که حکومت به دست آل عثمان رسید حمایت کننده گان دین و حافظان اسلام از بزرگان و علماء و فقهاء و محدثین و ادباء و قاریان قرآن و جمع کننده گان سنتها و حافظین قرآن و مؤلفین کتابهای علوم و شرعیه و معالم دین و غیره که قابل شمارش نیستند و آنان با همان اوصاف در مورد تهیه ما یحتاج امور و اصلاح شدن خودشان و پیروانانشان کوشش کرده بودند. و در زمان آنان هتک حرمتی به کعبه مکرمه نشد و زن جنب و مست با مردم در مسجد دار الخلافه آنان نماز نگذاشت و قرآن بوسیله نیزه پاره نگشت پس چه عزتی در زمان بنی امیه بعد از آنان از بین رفت؟ و چه ذلالتی بر دین حنیف بعد از آنها وجیعتر و شنیعتر از آن چرا که آنان انجام داده بودند بر دین اتفاق افتاد؟ و از تمام آن ظاهر می‌گردد که آن چرا که در اخبار نبویه شریفه صلی الله علیه و آله نقل شده در مورد خلفاء دوازده گانه به معزل آن چرا که ذکر کرده‌اند و ترجیح و تصحیح نموده اند.

دلیل دهم: ظاهراً جمعی از اخبار و صریح بودن بعضی از آن این است که در زمان به پایان رسیدن خلیفه دوازدهم امر دین به پایان می‌رسد و نشانه‌های روز قیامت پدیدار خواهد شد و شروط قیامت بر پا می‌شود و هرج و مرج اتفاق می‌افتد و نظام امور از بین می‌رود و در آن زمان نه فرمان ده و نه فرمانبر و نه امام و نه ماموم خواهد بود.

روایت شده از انس بن مالک که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا دین در زمان دوازده نفر از قریش استوارخواهد بود و اگر آنان رفتند زمین با اهلش ویران خواهد شد و در نسخه‌ای (ماجت) و دیگر اخبار وارده آمده است. و هرکه دراین روایات تأمل بکند و دوام قیام دین و آشکار شدن آن و غلبه و سکون زمین و قرار آن در وجود مبارک خلفاء دوازده گانه علیهم السلام و درهنگام به پایان رسیدن خلافت دوازدهمین نفر آنان روز قیامت بر پا می‌شود و دوازدهمین خلیفه به اتفاق نظر حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشد. اگر ایشان همان کسی می‌باشد که به آن نص شده که بعد از ایشان نشانه‌های روز قیامت آشکار خواهد شد و بلکه ظهور وجود مبارکه مقدس ایشان از نشانه‌های روز قیامت به شمار می‌آید. و به فرض اینکه بعد از زمان

آن رسول خداﷺ تا زمان ظهور مهدی موعود‌عجل‌الله‌فرجه خالی بگذارنـد و خلیفـه‌ای از جمـع خـود انتخاب کنند عدم قیام دین و ذلت و اطظراب زمین و آشکار شدن فتنه‌ها و هرج و مرج قبل از انقضاء دوازدهمین خلیفه باشد و این خلاف اخبار صحیحه می‌باشد پس در زمـان وجـود آنـان منطبق بر رفتن آنان تا زمان ظهور و نشانه‌های قیامت می‌باشد.

ساقه یازدهم

وقت معین کردن در مورد ظهور مکروه و منع شده است و نهی از آوردن نام اصلی و واجب بودن قیام کردن هنگام ذکر کردن نامش که در آن چند میوه می‌باشد

میوه اول:

وقت معین کردن در مورد ظهور مکروه و منع شده است

در اصول کافی نقل از ابوحمزه ثمالی که می‌گوید: شنیدم امام محمد باقرعلیه‌السلام مـی‌فرمـود: ای ثابت! همانا خداوند متعال وقت ظهورمهدی موعودعجل‌الله‌فرجه را در سال هفتادم هجـری قمـری قرار داده بود ولی هنگامی که امام حسینعلیه‌السلام به شهادت رسید غضب خداوند متعال بـر اهـل زمین شدیدتر شد پس آنرا تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت و ما در مورد آن به شما گفتیم ولیکن شما آن را حفظ نکرده و بین مردم فاش کردید و درآن خداوند در نزد ما در وقت معینی برای ظهور مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه قرار نداد و خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿يَمْحُوا اللّهُ ما يَشـاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ‌اُم الْكِتابِ﴾[1] **(خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کنـد؛ وام الکتاب (لوح محفوظ) نزد اوست).**

و در همان کتاب نقل شده از عبدالرحمان بن کثیر که می‌گویـد: در نـزد امـام صـادقعلیه‌السلام بودم که مهزم وارد شد وعرض کرد: قربانت گـردم در مـورد امـری(مهـدی موعـود عجل‌الله‌فرجه) کـه منتظر وقوع آن هستیم در چه وقت خواهد بود؟ امام صادقعلیه‌السلام فرمود: ای مهزم، وقت گذاران دورو گفته‌اند وعجله کنندگان نابود گشتند و مسلمانان کسانی کـه جـان خـود را تسـلیم اراده خداوند گذاشته‌اند نجات یافته اند.

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۳۹

و نقل از ابی بصیر که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد قائم عجل الله فرجه پرسیدم؟ ایشان فرمود: همانا خداوند خواسته است که ظهورش خلاف گفتار و قانون باشد.

و درآن کتاب: نقل از فضیل بن یسار که می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم آیا ظهور صاحب الأمر وقت معینی دارد؟ فرمود: آنها که وقت آنرا تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند، وقتی حضرت موسی علیه السلام به میقات پروردگار رفت، به مردم گفت: من سی شب از میان شما می‌روم. ولی موقعی که خداوند ده شب بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند: موسی خلف وعده کرد و همه گمراه و گوساله پرست شدند. ما نیز هرگاه حدیثی برای شما نقل کردیم وهمان طور که گفته ایم واقع شد، بگوئید: خدا راست گفت و چنانچه مطلبی به شما گفتیم و برعکس ظاهر شد باز هم بگوئید خدا راست گفت تا دوبار اجر و پاداش ببرید.

و در آن کتاب نقل از ابراهیم بن مهزم از پدرش که می‌گوید: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از ملوک و سلاطین بنی‌عباس سخن به میان آوردیم حضرت فرمود: عجله در این امر (ظهور قائم آل‌محمد علیهم السلام) و یا به عبارت دیگر دولت و حکومت دادگستر و حق، ایمان مردم را به باد داد، خداوند به خاطر عجله بندگانش، شتاب نخواهد کرد. این امر پایانی دارد که به آخر می‌رسد اگر بندگان خدا به آن رسیدند نمی‌توانند آنرا یک ساعت جلو بیاورند و یا به تأخیر بیاندازند.

و در کتاب اثبات الهداة حر عاملی رحمه الله در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: ای علی علیه السلام همانا عجیب‌ترین مردم در ایمان و بیشترین و بزرگترین مردم در یقین قومی در آخرالزمان می‌باشند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده و حجت خدا نیز از آنان پنهان گشته و آنان به سفیدی و سیاهی ایمان می‌آورند.

در کتاب کافی نقل شده از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: هنگامی که مردم بعد از به قتل رسیدن عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند بالای منبر کوفه رفت و خطبه‌ای در آنجا ایراد کرد که درآن خطبه چنین فرموده بود: و همانا اگر شما را بیازمایم شما مانند زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهید برگشت و به آن خداوند که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد سوگند شما به آزمونی مبتلا خواهید شد و غربال خواهید شد و آنقدر غربال می‌شوید تا اینکه پایین دست شما بالا دست و بالا دست پایین دست خواهد شد. و کسانی که باز مانده‌اند پیشی خواهند گرفت و کسانی که پیشی گرفته‌اند عقب خواهند ماند. به خداوند قسم تا به حال دورغ نگفته‌ام و همانا من (از جانب رسول صلی الله علیه و آله در مورد این روز یعنی روز خلافت و بیعت کردن مردم با من با خبر شده‌ام.

در آن کتاب نقل شده از ابی یعفور که می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است عرض کردم: فدایت شوم! آیا کسی از عرب با قائم موعودعليه السلام هست؟ فرمود: کمی هست. عرض کردم: به خدا قسم بسیاری از عرب را می‌بینم که صاحب الأمرعليه السلام را توصیف می‌کنند (یعنی با این وصف چطور می‌شود، کمی از عرب با قائم‌عليه السلام) باشند؟ حضرت فرمود: (بله فعلاً چنین است) ولی باید مردم آزمایش شوند و از یکدیگر امتیاز یابند وغربال شوند و مردم بسیاری ازغربال درآیند.

و درآن کتاب نقل شده با استناد از منصور که می‌گوید: امام صادق‌عليه السلام به من فرمودند: ای منصور صاحب الأمر نخواهد آمد مگر بعد از آنکه به کلی مأیوس شوید. به خدا نمی‌آید مگر بعد از آنکه خوب و بد شما امتیاز یابند، به خدا نمی‌آید مگر موقعی که پاک شوید، به خدا او نمی‌آید مگر هنگامی که آن کس که شقی است، شقاوتش آشکار گردد و آن کس که سعادتمند است شناخته شود.

و درآن کتاب نقل از معمربن خلاد که می‌گوید: امام رضاعليه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود ﴿ألم * أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و ما هم لا يفتنون﴾[1] **(آیا مردم چنین پنداشتند به صرف این که گفتند ما ایمان به خدا آورده‌ایم رهاشان کنند و امتحانشان نکنند).** سپس به من فرمود: آیا می‌دانی آن آزمون چسیت؟عرض کردم: فدایت شوم همانا آزمون و فتنه در دین داریم. فرمودند: همانا مردم مانند آزمودن طلای خالص از طلای قلابی آزموده می‌شوند و سپس مانند طلا خالص می‌شوند.

و نیز در آن کتاب نقل شده از امام محمد باقرعليه السلام که فرمود: این داستان شما (انتظار ظهور مهدی موعود عليه السلام) دلها از آن میرمد - آنهم دلهای مردان پس شمه‌ای از این داستان را برای آنها بیان کنید و هرکس اعتقاد پیدا کرد بیشتر بیان کنید و هرکس منکر شد شما هم او را رها نمائید .زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرک از آن سالم نمی‌مانند تا جایی که اشخاص موشکاف هم که یک مو را دو نصف می‌کنند به درد سر آن در می‌افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (به عقیده راسخ و صحیح) باقی نمی‌ماند.

در آن کتاب نقل شده از منصور الصیقل که می‌گوید: من و حارث بن مغیرة و جماعتی از یاران در نزد امام صادق‌عليه السلام بودیم وما درخدمت حضرت صادق‌عليه السلام گفتگو می‌کردیم، حضرت متوجه ما شد و فرمود: در چه موضوعی گفتگو می‌کنید؟ کجا؟ کی؟ به خدا آنچه شما دیده

---

۱. سوره مبارکه عنکبوت: آیات شریفه ۲و۱

گان خود را بدان معطوف داشته اید پدید نخواهد آمد

مگر بعد از نومیدی. به خدا آنچه شما چشمان خود را بدان دوخته اید، آشکار نمی‌گردد مگر اینکه غربال شوید. به خدا کسی را که شما چشم به وی دارید نمی‌آید مگر بعد از آنکه از هم امتیاز داده شوید. به خدا امری که شما چشم به وی دوخته اید، به وقوع نمی‌پیوندد تا اینکه آن کس که شقی است معلوم شود و کسی که سعادتمند است شناخته گردد.

مؤلف می‌گوید: وشاهد و گواه به سخن آن بزرگوارعليه السلام حکایت حضرت نوحعليه السلام در کتاب کمال الدین نقل از حضرت امام صادقعليه السلام که می‌فرماید: هنگامی که خداوند متعال نبوت حضرت نوحعليه السلام را آشکار نمود و پیروانانش به او ایمان و یقین پیدا کردند و درآن وقت اذیت و آزار دشمنان ومخالفین برآنها افزوده شد وآن قدر شدید بود که پیروان آن حضرت نمی‌توانستند کاری انجام دهند اذیت و آزار آنان تا جایی رسید که روزی حضرت نوحعليه السلام را به سر نیزه می‌زدند و بعضی وقتها از شدت آن ضربه حضرت نوحعليه السلام سه روز بی‌هوش بر زمین افتاده بود در حالی که خون از گوش‌های آن بزرگوار سرازیر بود و سپس به هوش آمد و این اتفاق سیصد سال بعد از بعثت ایشان بود. که آن حضرت در مدت آن سیصد سال شب و روز مردم را دعوت می‌کرد و آنها از او فرار می‌کردند. حضرت نوحعليه السلام آنان را به صورت پنهان دعوت می‌کرد و آنان اجابت نمی‌کردند و وقتی که آنان را به صورت آشکار دعوت می‌کرد آنان به آن بزرگوار پشت می‌کردند و می‌رفتند. پس حضرت نوحعليه السلام بعد از سیصد سال و تحمل آزار و اذیت قومش اراده کرد تا قومش نفرین کند پس بعد از نماز صبح برای نفرین کردن قومش نشست و دست به دعا کرد و خواست قوم خود را نفرین کند که در همان وقت گروهی از آسمان هفتم که از سه فرشته تشکیل شده بود به نزد حضرت نوحعليه السلام آمدند پس به ایشان سلام کردند و عرضه داشتند: ای پیامبر خداعليه السلام از تو خواسته‌ای داریم؟ فرمود: خواسته شما چیست؟ عرض کردم: خواسته ما این است نفرین خود را به تأخیر بیندازی زیرا این اولین غضب و خشم وعذابی است که خداوند می‌خواهد آنرا بر زمین بفرستد. حضرت نوحعليه السلام فرمود: من نفرین خود را بر قومم سیصد سال دیگر به تأخیر می‌اندازم. پس حضرت نوحعليه السلام بار دیگر مردم را به یگانه پرستی دعوت می‌کرد و آنان همان کارهای پیش را انجام می‌دادند و ایشان و پیروان هایش را اذیت و آزار می‌دادند تا اینکه سیصد سالی که به فرشتگان قول داده بود به پایان رسید و حضرت نوحعليه السلام از ایمان آنها نامید گشت پس روزی درهنگام ظهر نشست و خواست قوم خود را نفرین کند پس در همان وقت گروهی از آسمان ششم که از سه

فرشته تشکیل شده بود به نزد حضرت نوح علیه السلام آمدند و به ایشان سلام کردند وعرضه داشتند: همانا ما فرشتگانی از آسمان ششم هستیم از اول صبح حرکت کرده و همینک به نزد تو رسیده‌ایم پس همان خواسته فرشتگان آسمان هفتم را از حضرت نوح علیه السلام خواستند. پس همان جوابی که به فرشتگان آسمان هفتم داده بود به این فرشتگان آسمان ششم نیز داد و سپس به نزد قوم خود باز گشت و آنها را به یگانه پرستی دعوت می‌کرد و دعوت او هیچ سودی نداشت مگر اینکه آنها به او پشت کرده و فرار می‌کردند. تا اینکه سیصد سالی که وعده داده بود به پایان رسید و نهصد سال از دعوت قومش به یگانه پرستی رسید. پس پیروانان او به نزدش آمدند و از اذیت و آزارهای که از جانب طاغوتیان وظالمان و ستمکاران به آنها می‌رسید در نزد ایشان شکایت کردند و از او خواستند که دعا کند تا خداوند گشایشی برای آنها قرار دهد. پس حضرت نوح علیه السلام خواسته آنان را اجابت کرد و نماز خواند وسپس قوم خود را نفرین کرد در همان وقت حضرت جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و فرمود: همانا پروردگارت دعای تو را اجابت کرده است و فرمان داده است که به پیروانان خویش بگو که خرما را بخورند و هسته آنرا بکارند و مراقب آن باشند آب و غیره به او بدهند تا اینکه رشد و نمو کند و نخل بشود و نخلها خرما دهند و هنگامی که نخلها ثمره داد در آن وقت فرج آنها خواهد رسید. پس حضرت نوح علیه السلام وقتی که چنین شنید حمد و سپاس و ثنای خداوند را ذکر کرد و سپس به نزد پیروانانش رفت و به آنها بشارت و مژده داد. آنان نیز به فرمان حضرت موسی علیه السلام خرماها را خوردند وسپس هسته‌های آنرا کاشتند و از آن مراقبت کردند و آب و غیره به آن دادند تا اینکه هسته‌های خرما رویدند و بزرگ و بزرگتر شدند و نخل شده و سپس ثمر دادند. پس آنان خرمها را چیدند و به نزد حضرت نوح علیه السلام رفتند و عرضه داشتند وعده‌ای که به ما داده بودی آنرا انجام ده. پس حضرت نوح علیه السلام دعا کرد و وحی بر او نازل گشت و فرمود: ای نوح علیه السلام به آنان بگو که این خرمها را بخورند وهسته‌های آنرا بکارند و از آن مراقبت کند تا اینکه نخل شده و ثمر دهد و درآن وقت فرج آنها خواهد رسید وقتی که پیروانان حضرت نوح علیه السلام خلاف وعده را دیدند یک سوم آنان مرتد و از حضرت نوح علیه السلام رفتند و یک سوم آنان ثابت ماندند پس آنانی که ثابت مانده بودند خرماها را خوردند و سپس هسته‌های آنرا کاشتند و ازآن مراقبت کرده و آبیاری کردند تا اینکه نخل شده و خرما داد پس خرماها را به نزد حضرت نوح علیه السلام بردند و از ایشان خواستند تا دعا کند تا خداوند متعال آنها را نجات دهد. حضرت نوح علیه السلام نیز دعا کرد پس بر ایشان وحی شد به پیروانان خود بگو که

خرماها را بخورند وهسته‌های آنرا بکارند و آنرا آبیاری کرده و از آن مراقبت کند تا نخل شود و نخلها ثمر دهد درآن وقت فرج آنها خواهد رسید. حضرت نـوح‌علیه‌السلام نیـز بـه پیروانـانش چنـین گفت و وقتی که آنان چنین شنیدند یک سوم آنان مرتد شده و یک سوم دیگـر بـاقی ماندنـد پس آنان خرماها را خوردند و هسته‌های آنرا کاشتند و آبیاری و مراقبت کر دند تا اینکه نخـل شد و ثمر داد وسپس خرماها را به نزد حضرت نـوح‌علیه‌السلام آوردنـد وعرضـه داشـتند: ای پیـامبر خداعلیه‌السلام همانا فقط ما افراد اندکی باقی مانده‌ایم ومی ترسیم که خداوند بار دیگر ما را امتحـان کند و ما نیز مرتد شده و به هلاکت برسیم از خداونـد متعـال بخـواه کـه فـرج مـا را برسـاند. حضرت نوح‌علیه‌السلام نماز خواند و سپس دست به دعا برد وعرضه داشت خداونـداهمانا فقـط ایـن اندک اصحاب برای من باقی مانده است و همانا می‌ترسم اگر فرج آنان را بـه تـأخیر بینـدازی آنان نیز به هلاکت برسند. پس خداوند متعال بر حضرت نوح‌علیه‌السلام وحی کرد و فرمود: همینـک دعای تو را اجابت کرده‌ام پس کشتی بساز! و همانا بـین اجابـت دعـای حضـرت نـوح‌علیه‌السلام تـا طوفان پنجاه سال بوده است.

در کتاب اثبات الهداة نقل شده از امام زین العابدین‌علیه‌السلام کـه مـی‌فرمایـد قـائم‌عجل‌الله‌فرجه مـا دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد. تا اینکه می‌فرمایـد: دومـی آنقـدر طـولانی می‌شود که اکثر آنها که به وی عقیده دارند منحرف می‌گردند و جز کسانی که یقـین قـوی و معرفت صحیح دارند و از آنچه به آنها دستور داده‌ایم درخود ناراحتی و تنگی نمی‌بینند و تسلیم ما اهلبیت‌علیهم‌السلام می‌باشند و کسی بر این عقیده ثابت نمی‌ماند.

و درکتاب العوالم آمده است نقل شده از امام سجادعلیه‌السلام که می‌فرماید: بـه آن خـدایی کـه جانم در ید قدرت اوست سوگند! آن چرا که دوست دارید (یعنی ظهور مهـدی موعـود عجل‌الله‌فرجه) را نخواهید دید تا وقتی که بعضی از شما بر صورت بعضی از شما تـف و آب دهـان مـی‌ریندازیـد وبعضی بعضی دیگر را (به خاطر ظهور مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه) دروغگو خطاب کنید.

و درغیبت نعمانی نقل از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: به خدا قسم شما شیعیان همچـون شیشه شکسته می‌شوید و شیشه را بعد از شکستن می‌توان ذوب کـرد و بـه صـورت نخسـت برگرداند. به خدا قسم شما مانند سفال شکسته می‌شوید سفال بعد از شکسته شـدن دیگـر بـه صورت اول بر نمی‌گردد. به خدا قسم شما امتحان می‌شوید و غربال خواهید شد (تا نیکـان در غربال مانده و غیر نیکان بیرون بریزند). به خدا قسم از هم تمیز داده می‌شوید، به خدا قسم از هم جدا و خالص می‌شوید تا اینکه مقدار بسیار کمی از شما باقی مـی‌ماننـد. راوی مـی‌گویـد:

سپس امام صادق﷣ کف دست خود کوچک کرد (یعنی جمع نمود و فرمود: بـه ایـن کمـی).
پس ای جمع شیعیان با دقت بنگرید به این روایات و احادیثی که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ و امامان معصوم﷨ بعد از ایشان ذکر و نقل شده است پـس از آن چـرا کـه شما را از آن بر حذر داشته بر حذر باشید و به آن چرا که از جانب آنان به نزد شما رسیده تأمل و تفکر و بصیرت کافی داشته باشید و اگر شما را از امور برحذر نداشته باشند جز این سخن که فرموده اند: همانا شخص وقتی که صبح کند به شریعت و دین و ولایـت مـا ایمـان دارد ولـی وقتی که شب شود آن شخص ایمانش را از دست می‌دهـد. و یـا اینکـه شـخص در شـب بـه ولایت و امامت و آیین ما ایمان دارد و وقتی که صبح شود آن شخص بی‌ایمان خواهد بود. آیا این فرموده جز آن نیست که امامت و ولایت و ایمانش که در آن ثابت قدم و استوار بـود آنـرا ترک کرده و گمراه می‌شود؟ و اما فرموده ایشان کـه مـی‌فرمایـد: بـه خـدا قسـم شـما شـیعیان همچون شیشه شکسته می‌شوید و شیشه را بعد از شکسـتن مـی‌تـوان ذوب کـرد و بـه صـورت نخست برگرداند به خدا قسم شما مانند سفال شکسته می‌شوید سفال بعد از شکسته شدن دیگـر به صورت اول بر نمی‌گردد. همانا ایشان این ضرب مثل را برای کسانی زده است که در مـذهب و ولایت و امامت اهل بیت﷨ قرار دارد پس درهنگام فتنه از آن مذهب عـدول مـی‌کـنـد و بـه مذهب دیگر می‌پیوندد و قبل ازمرگش خداوند متعال به او توفیق می‌دهد و او توبـه کـرده و بـه مذهب اهل البیت﷨ باز می‌گردد و هدایت می‌شود همان‌گونه که شیشه می‌شکند و وقتـی کـه ذوب می‌شود به حالت خود باز می‌گردد. و همانا بعضی دیگر در این مذهب می‌باشند و در زمـان فتنه از آن عدول کنند و زندگی اوبه شقاوت و بدبختی خـتم مـی‌شـود یعنـی بـه مـذهب اهـل البیت﷨ باز نمی‌گردد و قبل از اینکه توبه کند از دنیا خواهد رفت پس مثـال او هماننـد سـفالی می‌مانند که می‌شکنند و به حالت خود باز نمی‌گردد می‌باشد زیـرا هـیچ توبـه‌ای بـرای او بعـد از مرگ تا روز قیامت نخواهد بود. و همانا ما از خداوند خواستاریم که مـا را در ایـن راه حـق یعنـی ولایت و امامت اهل بیت﷨ استوار و ثابت قدم قرار دهد و با همان اعتقاد کامل به نزد خـویش دعوت کنند وجان ما را بگیرد که این منتهای آرزوی ما می‌باشد.

و درآن کتاب نقل شده از حضرت امام محمد باقر﷣ که می‌فرماید: ای گروه شیعه، شیعه آل‌محمدﷺ شما همچون سرمه ای که به چشم می‌کشند خالص می‌شوید. زیـرا کسـی کـه سرمه به چشم می‌کشد می‌داند سرمه کی وارد چشم می‌شود ولی نمی‌دانـد چـه وقـت از بـین می‌رود. شما نیز (روزگاری خواهید داشت) که یک نفر از شما صبح، خـود را در راه دیـن حـق

می‌بیند، ولی شب از دین بیرون رفته است و در وقت شب در راه دین حق می‌باشد ولی صبح از دین خارج شده است.

درهمان کتاب نقل شده با استناد از ابراهیم بن هلیل که می‌گوید: به حضرت موسی بن جعفر عليه السلام عرض کردم: قربانت گردم پدرم در آرزوی دیدار صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه از دنیا رفت، من هم به این سن رسیده ام، آیا راضی می‌شوید که من هم بمیرم و در این باره چیزی به من نفرمائید؟ فرمود: ای ابواسحاق(کنیه ابراهیم بوده) آیا شتاب داری؟ عرض کردم: آری و الله چرا شتاب نکنم با اینکه به این سن رسیده‌ام که می‌بینید؟ فرمود: ای ابو اسحاق به خدا قسم صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه نخواهد آمد مگر اینکه خوب و بد شما از هم امتیاز یابند و همه امتحان بدهید و جز اندکی از شما (کسی بر این عقیده) نماند. راوی می‌گوید: در این وقت حضرت کف دست خود را کوچک کرد (یعنی جمع نمود و فرمود: به این کمی).

و درآن کتاب نقل شده با استناد از امام رضا عليه السلام که می‌فرماید: به خدا وند سوگند به آن چرا که آرزوی دیدار (یعنی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه) آن دارید نائل نمی‌شوید تا اینکه از هم خالص شوید و از هم تمیز و جدا بگردید و از شما تعداد بسیار کمی به آن عقیده باقی نمانند.

و در کتاب اثبات الهداة شیخ حر العاملی رحمه الله نقل شده با استناد از امام رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام از امام علی عليه السلام از رسول خدا صلی الله عليه و آله که فرمود: به خدائی که مرا برای بشارت اهل عالم به راستی و حق مبعوث کرد همانا حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه به عهد و پیمان از طرف من غیبت و پنهان خواهد گشت. به طوری که بسیاری از مردم می‌گویند خداوند چه احتیاجی به آل‌محمد صلی الله عليه و آله دارد و گروهی در ولادت وی شک می‌کنند . تا اینکه بعضی از مردم بگویند: خداوند چه بهره‌ای و سودی در آل‌محمد صلی الله عليه و آله) برای خود دارد! و بعضی‌ها در مورد ولادت آن بزرگوار شک و تردید خواهند داشت پس هر کس زمان او را درک کند پس به دین او چنگ بزند و نگذارد شیطان او را فریب دهد و شک و تردیدی در می‌گذارد از دین اسلام و امتم بیرون می‌برد و همانا شیطان پدر و مادر شما را پیش از شما از بهشت بیرون کرد و لذا خداوند شیاطین را دوستان مردم بی ایمان خوانده است.

و در کتاب عوالم نقل شده با استناد از امام صادق عليه السلام که می‌فرماید همانا اگر قائم آل‌محمد عجل الله تعالی فرجه قیام کند مرم خواهند گفت: چگونه اینچنین می‌باشد در حالی که استخوانهایش پوسیده و چنین وچنان شده..

در کتاب الغیبة النعمانیة نقل شده از أصبغ بن نباته که می‌گوید: حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام

فرمود: چنان باشید که زنبورعسل در میان پرندگان است. تمام پرندگان زنبورعسل را ضعیف می‌شمارند در صورتی که اگر پرندگان می‌دانستند چه برکتی در شکمهای آنها است این طور با آنها معامله نمی‌کردند، شما با زبان و بدن خود با مردم آمیزش کنید، ولی با دل و عمل از آنها کناره بگیرد سوگند به خدائی که جان من در دست اوست آنچه را دوست دارید نمی‌بینید، مگر وقتی که آب دهان به صورت یکدیگر بیاندازید و بعضی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند. و تا موقعی که کسی از شما (یا اینکه فرمود) از شیعیان من باقی نمی‌ماند همچون سرمه در چشم و نمک درغذا (یعنی همه از بین میروند و اثری از شما نمی‌ماند) مثلی برای شما میزنم و آن اینکه: مردی گندمی دارد آنرا پاک می‌کند و می‌برد و مدتی در اطاقی می‌گذارد سپس می‌رود می‌بیند سوسک به آن زده است پس آنرا بیرون آورده دوباره پاک و پاکیزه نموده و به جای اول بر می‌گرداند و همین طور تا هنگامی که مقدار کمی به مقدار ته مانده خرمن از آن می‌ماند که زیان سوسک به آن نمیرسد. شما هم چنین خواهید شد چنان از هم تمیز داده می‌شوید که جز عده قلیلی که فتنه و امتحان ضرری به آنها نمی‌رساند باقی نمی‌ماند.

در آن کتاب نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: چون قائم عجل الله تعالی فرجه ظهور کند مردم منکر وی می‌شوند زیرا او به صورت جوان موفقی به سوی مردم بر می‌گردد و جز آنها که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته باشد کسی بر اعتقاد سابقش نسبت به او باقی نمی‌ماند. و در این حدیث عبرتی برای عبرت گیران و تذکری آشکار و بصیرت برای متذکران می‌باشد و آن در مورد فرموده آن حضرت علیه السلام می‌باشد که می‌فرماید: چون قائم عجل الله تعالی فرجه ظهور کند، مردم منکر وی می‌شوند، زیرا او به صورت جوان موفقی به سوی مردم بر می‌گردد و جز آنها که خداوند درعالم ذر از آنان پیمان گرفته باشد کسی بر اعتقاد سابقش نسبت به او باقی نمی‌ماند. و دراین حدیث عبرتی است برای عبرت گیران و تذکری برای متذکران می‌باشد. و آن در مورد فرموده ایشان که می‌فرماید: حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه به صورت جوان موفق یعنی جوان نیرومند و قدرتمند برای آنها آشکار می‌شود و هیچ کس درآن وقت در ایمان به ولایت و امامتش استوار و ثابت قدم نمی‌ماند مگر کسانی که خداوند متعال از آنها درعالم ذرعهد و پیمان گرفته باشد. و آیا این روایت دال بر آن نیست که به خاطر طول عمر طول غیبتش وجود ایشان را انکار کرده و از آن ناامید می‌شوند و به راست و چپ منحرف می‌شوند همان‌گونه که فرموده اند: مذهب‌های گوناگون و فرقه‌های زیاد آنان را از فترت خود دورمی کنند و مورد امتحانهای زیادی قرار می‌گیرند و وقتی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه آشکار شد توقع

دارند که حضرت قائم‌ عليه السلام به خاطر طول عمر و غیبتش مردم توقع دارند که ایشان پیرمردی شکسته و ناتوان و کمر خمیده وضعیف آشکار شود و وقتی که آن بزرگوار به اذن خداوند متعال به صورت جوان قوی و نیرومند آشکار شود کسانی که در دلشان بیماری و نفاق باشد آنرا انکار می‌کنند. و کسانی که استوار و ثابت قدم می‌مانند کسانی هستند که روایات و احادیث امامان معصوم و راستگو عليهم السلام به او رسیده و آنرا فرا گرفته و به آنها عمل کرده باشد و به آن چرا که آنان فرموده‌اند ایمان داشته و شک و تردید در دلش راه نداده است و وسوسه‌ها ی شیطان و یاران شیطان و غیره بر او در مورد عقیده کامل و وافر او سرایت نکرده باشد و خداوند را سپاس می‌گوییم که ما را از کسانی قرار داده که به آنان لطف و نیکی فرموده است و به آنان علوم ودانش ویقین ومحبت وهدایت ومنت نهاده و در راه راست استوار وثابت قدم فرار داده است حمد وسپاس بی‌پایان به اندازه نعمت‌های فراوان خداوند متعال، خداوند را شکر گذاریم و به همان عقیده امیدواریم زندگی مان به پایان برسد و به همان عقیده بر انگیخته شویم.

در کتاب بحارالأنوار نقل شده از محمد بن حنفیه در یک روایتی که می‌گوید: امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: اولاد فلان، سلطنتی طولانی خواهند داشت، وقتی مطمئن شدند و گمان کردند که دولت آنها زوال پذیر نیست، ناگهان چنان به عذاب الهی گرفتار شوند که بزرگی نداشته باشند آنها را جمع کند و به ناله آنها گوش فرا دهد، این است معنی آیه شریفه: ﴿حَتّى إِذا أَخَذَتِ ٱلأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ ٱلآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[1] **(تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، هنگام شب یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛) و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم)!**

محمد بن حنفیه می‌گوید: عرض کردم: فدایت گردم آیا وقت آنرا می‌توان تعیین کرد؟

فرمود: نه زیرا علم خداوند بر علم آنها که این گونه اوقات را تعیین می‌کنند غلبه دارد خداوند به موسی بن عمران عليه السلام وعده داد که تا سی شب به میقات پروردگار برود و بعد ده روز بر آن اضافه کرد در حالی که نه خود موسی عليه السلام پیشبینی ده روز اضافی را می‌کرد و نه بنی اسرائیل به همین جهت هنگامی که سی شب گذشت و موسی عليه السلام برنگشت بنی اسرائیل

---

۱. سوره مبارکه یونس: آیات ۲۴-۲۵

گفتند: موسی ما را فریب داد و در نتیجه گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (بنابراین من هم نمی‌توانم وقت سقوط دولت اولاد فلان را تعیین کنم) ولی موقعی که فقر و پریشانی در میان مردم زیاد شد و گروهی عقیده گروه دیگر را انکار نمودند، در آن زمان روز و شب منتظر آمدن امر الهی باشید. و در آن کتاب نقل شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: شنیدم امام صادق فرمودند: به خدا قسم، امام شما سالهای طولانی از روزگار شما غائب می‌شود و شما آزمایش می‌شوید تا جایی که گفته می‌شود: او مرده یا کشته شده و اگرهست به کدام بیابان رفته است. دیده گان مؤمنین در فراق او اشک فرو می‌ریزد. کار شما به جائی می‌رسد که مانند کشتی در امواج دریا هر لحظه به این طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید در آن ورطه هیچ کس جز آن کس که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود مؤید داشته است نجات نمی‌یابد، دوازده پرچم که با هم اشتباه می‌شوند وهیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند برافراشته می‌گردد. مفضل می‌گوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. حضرت پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کردم: چرا گریه نکنم، با اینکه شما می‌فرمائید: دوازده پرچم با هم اشتباه می‌شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند با این وصف ما چه کنیم؟ حضرت نگاهی به خورشید داخل صفه[1] که نشسته بودیم کرد و فرمود: این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: به خدا قسم مطلب ما از این خورشید روشن‌تر است.

و در آن کتاب نقل شده از زرارة بن اعین که می‌گوید: شنیدم حضرت صادق می‌فرمود: آن جوان پیش از آنکه قیام کند غیبت می‌کند.عرض کردم: برای چه غیبت می‌کند؟ فرمود: می‌ترسد: در این وقت با دست اشاره به شکم خود فرمود (یعنی می‌ترسد شکمش را پاره کنند) سپس فرمود: ای زراره او همان منتظر است وهمان است که مردم درباره ولادتش تردید می‌کنند و برخی می‌گویند: پدرش مرده و نسلی ندارد و بعضی دیگر خواهند گفت: او دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید. ولی خداوند دوست دارد شیعیان را بدین وسیله امتحان کند درآن موقع است که اهل باطل دچار شک می‌شوند. زراره می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم اگر من آن زمان را درک نمایم چه کار کنم؟ فرمود: ای زراره اگر آن روز را درک کردی پیوسته این دعا را بخوان: «**اللهم عرفنی نفسک فإنک إن لم تعرفنی نفسک لم أعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک اللهم**

---

۱. صفه: مکانی درمسجدالنبی

عرفنی حجتک فإنک إن لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی» (یعنی پروردگارا خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی نمی‌توانم پیغمبرت را بشناسم، پروردگارا پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی نمی‌توانم حجت تو را بشناسم پروردگارا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی دین خود را از دست می‌دهم). آنگاه فرمود ای زراره جوانی را در مدینه خواهند کشت! عرض کردم: این همان نیست که لشکر سفیانی او را می‌کشند؟ فرمود: نه بلکه لشکر اولاد فلان او را به قتل می‌رسانند این لشکر حرکت نموده به مدینه می‌آیند به طوری که مردم نمی‌دانند آنها در چه وضعی وارد مدینه شدند. آنگاه آن جوان را گرفته و با بیدادگری و ظلم و ستم به قتل می‌رسانند بعد ازآن خداوند دیگر به آنها مهلت نمی‌دهد و در آن موقع إن‌شاء الله منتظر فرج و گشایش باشید.

و نیز نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا مردم امام و پیشوای خود را از دست خواهند داد ودر موقع حج حضورمی یابد و مردم را می‌بیند ولی کسی او را نمی‌بیند.

روایت شده با استناد از اصبغ بن نباته که می‌گوید: به حضورحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام شرفیاب شدم و او را متفکر یافتم و دیدم که سر چوبی را به زمین می‌زند عرض کردم: یا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌بینم در فکرهستید و سرچوب را به زمین می‌زنید آیا به این زمین رغبت و نظری دارید؟ فرمود: به خدا سوگند به زمین و به دنیا یک روز رغبت پیدا نکرده‌ام ولی درباره مولودی که در پشت یازدهمی من است فکر می‌کردم او مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه است که زمین را پر ازعدل می‌کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد. او را غیبت و حیرتی است که فرقه هائی به خاطر آن گمراه و گروهی هدایت می‌یابند.عرض کردم: یا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام اینکه می‌فرمائید پدید می‌آید؟ فرمود: آری (پدید می‌آید) همان طور که خلق شده است. عرض کردم: شما از کجا خبر دارید؟ فرمود: ای اصبغ اینان برگزیدگان این امت می‌باشند که خوبان عترت طاهره هستندعرض کردم: بعد چه می‌شود؟ فرمود: آنچه خدا خواهد می‌کند، زیرا ذات الهی را اراده و مقاصد و نهایات است.

و در آن کتاب نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: قائم‌عجل‌الله‌فرجه را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از ابوحمزه ثمالی که می‌گوید: روزی به نزد امام صادق‌علیه‌السلام شرفیاب شدم وعرض کردم: آیا شما صاحب این امر (یعنی قیام مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه می‌باشید؟).فرمود: نه.عرض کردم: پس پسرتان می‌باشد؟

فرمود: خیر.عرض کردم: پس، پسر پسرتان می‌باشد؟ فرمود: خیر. پس عرض کردم او

کیست؟ فرمود: او همان کسی است که زمین و دنیا را پر از عدل وداد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد و او از امامان معصوم علیهم السلام و آخرین آنان همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم رسول بوده است و آخر آنان مبعوث شده است.

در کتاب غیبت نعمانی نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: هنگامی که حضرت نوح علیه السلام از خداوند متعال خواست تا بر قومش عذاب فرو فرستد پس خداوند متعال جبرئیل امین علیه السلام را به نزد او فرستاد. پس جبرئیل امین علیه السلام به فرمان خداوند متعال هفت دانه هسته نزد وی آورد و گفت: ای پیغمبر خدا پروردگار می‌فرماید: اینها مخلوق و بنده گان من هستند آنها را با صاعقه هلاک نمی‌گردانم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت بر آنها پس دوباره قوم را به خداپرستی دعوت کن که در مقابل آن به تو ثواب خواهیم داد. این هسته‌ها را کشت کن موقعی که روئیدند و به حد کمال رسیدند و بارور شدند هنگام نزول رحمت الهی فرا رسد و از شر قوم آسوده خواهی شد، و مؤمنین را به این خبر مژده بده. چون درختها روئید و شاخ و برگ درآورد و باردار شد و بعد از مدتی چنان که می‌باید ثمر داد. و حضرت نوح علیه السلام و یارانش از آن استفاده کردند پس کسانی که به او ایمان آورده بودند به حضرت نوح علیه السلام گفتند: ای پیامبر خدا وعده‌ای که به ما داده بودی کی به انجام می‌رسد. حضرت نوح علیه السلام نیز از خداوند درخواست نمود که طبق وعده او را از شر قوم خلاصی دهد ولی خداوند دوباره دستور داد که از هسته آن درختها بکارد تا اینکه نخلها پا بگیرد و ثمره دهد واز آن استفاده شود خداوند متعال عذاب را بر مخالفین و دشمنان نازل گرداند.حضرت نوح علیه السلام حکم جدید را به اطلاع کسانی که به وی ایمان آورده بودند رسانید. پس کسانی که به او ایمان آورده بودند به سه دسته تقسیم شدند دسته‌ای مرتد شد و دسته‌ای منافق و دسته دیگر استوار و ثابت ماند. پس حضرت نوح علیه السلام به فرمان خداوند متعال آن هسته‌ها را کاشت وسپس آن هسته‌ها نخل شد و نخلها ثمره داد و حضرت نوح علیه السلام از آن خورد و به اصحاب خود داد وسپس ثمره آن به پایان رسید. پس یاران باقی مانده به نزد ایشان آمدند و عرضه داشتند ای پیامبر خدا وعده‌ای که به ما داده‌ای کی به انجام می‌رسد. حضرت نوح علیه السلام نیز از خداوند متعال در مورد آن درخواست کرد. خداوند برای سومین بار به حضرت نوح علیه السلام دستور داد که بار دیگر هسته‌ها را بکارد و تا اینکه آنها بیرویند و بزرگ شوند و ثمره بدهند و ازآن استفاده کنند عذاب را بر دشمنانش نازل می‌کند. پس حضرت نوح علیه السلام فرمان وحکم جدید خداوند متعال را به کسانی که به او ایمان آورده بودند یعنی کسانی که ثابت و استوارمانده بودند رساند پس آن دو دسته

(یعنی مؤمن و منافق) به سه دسته تقسیم شدند گروهی مرتد و گروهی منافق و گروهی استوار باقی ماندند. و خداوند ده بار این فرمان را به حضرت نوح‌علیه‌السلام رساند وهر بار هرگروه از کسانی که مؤمن و استوار بودند به سه گروه تقسیم می‌شدند.

وقتی که بار دهم بود مردان با اخلاص و شایسته که زبده و چکیده یاران با ایمان بودند به نزد حضرت نوح‌علیه‌السلام آمدند وعرضه داشتند: ای پیامبرخدا! همانا تو آن چرا که از جانب خداوند به تو وعده داده شده انجام دادی و اگر چنین انجام نمی‌دادید ما یقین داریم که تو پیامبر صادق و راستگو هستی و هیچ شک و تردی در مورد تو نداریم و اگر بارها چنین کاری با ما انجام دهی باز هم هیچ شک و تردیدی در مورد تو نخواهیم داشت. و در آن هنگام بود که خداوند متعال به درخواست حضرت نوح‌علیه‌السلام بعد از اینکه یاران حضرت نوح‌علیه‌السلام را تصفیه و خالص و ناخالصی‌ها و غیره از یاران آن حضرت جدا شد خداوند متعال به حضرت نوح‌علیه‌السلام فرمان داد تا با یارانش سوار بر کشتی شود وسپس خداوند متعال عذاب خود را بر دشمنان و کافران نازل فرمود و حضرت نوح‌علیه‌السلام و یاران او را نجات داد.

و درآن کتاب نقل شده از سلیمان بن صالح که آنرا رفع می‌کند و استناد می‌کند از امام محمد باقرعلیه‌السلام که فرمود: این داستان شما (انتظار ظهورمهدی موعودعجل‌الله‌فرجه) دلها از آن می‌میرمد - آنهم دلهای مردان پس شمه ای از این داستان را برای آنها بیان کنید وهرکس اعتقاد پیدا کرد بیشتر بیان کنید وهرکس منکر شد شما هم او را رها نمائید .زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرک از آن سالم نمی‌مانند تا جائی که اشخاص موشکاف هم که یک مو را دو نصف می‌کنند به درد سر آن در می‌افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (به عقیده راسخ و صحیح) باقی نمی‌ماند.

و درآن کتاب نیز نقل شده که روزی شخصی از اصحاب به نزد امام صادق‌علیه‌السلام آمد وعرضه داشت: قربانت گردم همانا من به خدا قسم تو را دوست می‌دارم و دوستدار تو هستم ای سرور و آقای من چقدرزیاد شما شیعه و پیرو دارید! فرمود: آنان را ذکر کن؟

عرضه داشت: تعداد آنان خیلی زیاد است و قادر به شمارش آنان نیستم. پس امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: و اما هنگامی که تعداد سیصد و سیزده نفرکامل شوند آن چرا که می‌خواهید به آن می‌رسید. ولیکن شیعیان ما کسانی هستند که در شنوایی و صدا و اعمال خود با ما دشمنی نمی‌کنند و طغیانگر را مدح و ستایش نمی‌کند و شعیه ما کسی است که با دوست ما دشمنی نمی‌کند و درغیاب ما با دشمن ما همنشین نمی‌شود و (لا یحدث لنا ثالباً) و دشمن ما را دوست نمی‌دارد و دوست ما را دشمن نمی‌دارد. راوی می‌گو ید: عرض کردم: چگونه من

این شیعیان مختلف که به گروهای مختلف منشعب می‌شودند را از هم تشخیص دهـم؟ پـس ایشان فرمود: همانا آنان از همدیگر تمیز می‌گردند و درآنها خالص شدن و تبدیل شدن وجـود دارد و همانا سالهایی به آنها می‌رسد که فتنه‌های زیـادی در آن خواهـد بـود کـه آنـان نـابود می‌شوند و شمشیر آنان را می‌کشد و اختلاف بین آنان، آنان را به هلاکت می‌رسـاند. و همانـا شیعیان ما کسانی هستند که پارس سـگان آنهـا را نمـی‌هراسـد وهماننـد طمـع کـلاغ طمـع نمی‌کنند و از مردم (دشمن) خود برای نجات خود در خواست نمی‌کنند هرچند که از گرسنگی از دنیا برود. راوی می‌گوید: عرضه کردم: قربانت گردم این کسانی کـه بـه ایـن صـفات ذکـر شده‌اند در کجا می‌توانم آنان را پیدا کنم؟

فرمود: آنان را در اطراف زمین پیدا کن آنان کسانی هستند که زندگی آنان سخت می‌گذرد و درهم‌های آنان اندک است. آنان کسانی هستند که اگر دیده شوند شناخته نمی‌شـوند و اگـر پنهان شدند در مورد آنان پرسیده نمی‌شود وهرگاه بیمار شوند به عیادتشان نمی‌آینـد وهرگـاه خواستگاری کنند آنان را تزویج نمی‌کنند وهرگاه از دنیا رفتند برای تشـیع جنـازه آنـان حاضـر نمی‌شوند آنان همان کسانی هستند که **(فی أموالهم یتواسون و فی قبورهم یتـزاورون، و لا تختلف أهواؤهم و إن اختلفت بهم البلدان)**.

میوه دوم:

قیام کردن هنگام ذکر کردن لقب قائم عجل‌الله‌فرجه

در کتاب تنزیه الخاطر آمده است: از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد چـرا هنگـام ذکـر قائم که یکی از القاب حجت می‌باشد باید قیـام کـرد؟ فرمـود: زیـرا بـرای او غیبـت طـولانی می‌باشد و به خاطر شدت دوستی و علاقه به دوستداران خود به هر کسی که او را به این لقب خطاب می‌کند می‌نگرد و برای بنده‌ای خاضع در هنگامی که اربابش به او می‌نگـرد بـه خـاطر بزرگی و احترام به اربابش از جای خود بلند می‌شود پس هرگاه شخصی لقب مبـارک حضـرت مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه یعنی قائم را ذکر کند بلند شـود و دسـت بـه دعـا کنـد و تعجیـل فـرج آن حضرت را از خداوند متعال درخواست کند.

و نیز نقل شده وقتی که امام رضا علیه‌السلام در خراسان هنگامی که ذکر لقب حضرت قـائم عجل‌الله‌فرجه در مجلسی که ایشان در آنجا بود ذکر شد از جای خود بلند شد و دست مبارک خـویش را بـر سر مبارک خود قرار داد و عرضه داشت **(اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه)** و سپس خصائص

دولت داد گستر آن بزرگوار را ذکر نمود.

و محدث نوری﵀ در کتابش (النجم الثاقب) همان‌گونه که من آنرا به عربی ترجمه کرده‌ام چنین آمده است: همانا این قیام و بلند شدن و احترام و تعظیم مقام امام زمان﵇ در هنگام ذکر لقب قائم﵇ خصوصاً در سیرت شیعیان در سراسر جهان چه عرب و چه عجم و چه ترک وهند و دیلم و غیره می‌باشد بلکه این روش نیز در نزد اهل سنت می‌باشد.

و نقل شده از دانشمند فرهیخته جلیل القدر سید عبدالله فرزند مرحوم علامه نعمت الله جزائری در بعضی از تألیفاتش این روایت منسوب به امام صادق﵇ و در نزد اهل سنت و این سنت جاری می‌باشد. و او نقل کرده که جمعی در نزد امام السبکی دانشمندان و علماء اهل سنت و غیره در زمانش در نزد او جمع شدند پس یکی بلند شد و این ابیات را سرود:

چقدر اندک است نوشتن ذکر و یاد و مدح

مصطفی با طلا بر برگی با نیکوترین خط

و اگر اشراف و بزرگان با شنیدن آن با ادب فراوان

از جا بر می‌خیزند و یا بر روی سر زانوی خود می‌نشینند

وقتی که چنین گفت: همه آنان برای احترام و بزرگواری حضرت مهدی موعود﵇ از جای خود بلند شدند.

و در کتاب علل الشرایع نقل شده که از امام محمد باقر﵇ پرسیده شد ای فرزند رسول خداﷺ مگر همه شما بر حق قیام نکرده اید؟ فرمود: آری.

پرسید: پس چرا قائم آل‌محمد﵇ نامیده شد؟

فرمود: هنگامی که امام حسین﵇ به شهادت رسید فرشتگان گریه و زاری کردند و به خداوند متعال عرضه داشتند: خداوندا، ای پروردگار ما ای سرور و مولای ما آیا از کسانی که برگزیده و بهترین آفریده خودت را به قتل رسانده‌اند غافل می‌شوی؟ پس خداوند متعال به فرشتگان وحی کرد و فرمود: ای فرشتگان من چشمانتان روشن گردد به عزت وجلالم قسم از آنان انتقام خواهم گرفت هرچند بعد از چند لحظه دیگر، سپس خداوند متعال امامان معصوم﵇ که از نسل امام حسین﵇ بودند برای فرشتگان نشان داد و یکی از آنان قیام کرده و درحال نماز خواندن بود، پس خداوند فرمود: بوسیله این قائم (یعنی مهدی موعود﵇) از آنان انتقام می‌گیرم.

میوه سوم:

نباید در زمان غیبت نام اصلی امام زمان ﷻ به زبان آورد.

در کتاب اصول کافی نقل شده با استناد از امام علی نقی ﷺ که فرمود: جانشین من فرزندم حسن است ولی با جانشین او چگونه خواهید بود؟ راوی می‌گوید: من عرض کردم فدایت گردم مگر چه می‌شود؟ فرمود: شما او را نمی‌بینید و بردن نام او برای شما جایز نیست.عرض کردم: پس چگونه او را نام ببریم؟ فرمود: بگوئید حجت آل‌محمد ﷺ .

و در همان کتاب نقل شده با استناد از ابوعبدالله صالحی که می‌گوید: بعد از رحلت امام حسن عسگری ﷺ شیعیان از من خواستند (که به توسط نواب امام زمان ﷺ) از نام و محل حضرت جویا شوم. من نیز سؤال کردم و این جواب به افتخار من صادر گشت: اگر بگوییم نامم چیست، شهرت می‌دهند و اگر جایم را نشان دهم مردم را به آنجا راهنمائی می‌کنند. راجع به ولی عصر ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ پرسیده شد؟فرمود: شخصاً دیده نمی‌شود و نامش را نمی‌برند.

در آن کتاب از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: صاحب الأمر مردی است که جز شخص کافر او را به نام یاد نمی‌کند.

و در آن کتاب نقل شده از محمد بن عثمان رحمه الله که می‌گوید: توقیعی به خط امام زمان صادر شد که: هرکس درمحفلی مرا به نام یاد کند لعنت خدا بر او باد.

در بحارالأنوار نقل شده با استناد: در چند توقیعی که از ناحیه مقدسه امام زمان ﷺ صادر گشته نوشته بود: هرکس درمحفلی مرا به نام یاد کند ملعون است ملعون.

در آن کتاب نقل شده با استناد: که روزی حضرت امام موسی کاظم ﷺ در مورد قائم ﷺ سخن می‌فرمودند که فرمود: همانا ولادت آن بزرگوار از مردم پنهان می‌گردد و در زمان غیبتش جایز نیست مردم ایشان را به نام خطاب بکنند تا وقتی که خداوند متعال او را آشکار کند و به واسطه او زمین را پر ازعدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد.

شاخه چهارم

در مورد امکان بودن غیبت عدم نبودن آن و از جمله کسانی که غیبت داشتن که آنان از پیامبران و اوصیاء﵈ بودند و در مورد کسانی که عمر طولانی داشتند که در آن دو ساقه وجود دارد.

ساقه اول

در مورد غیبت و کسانی که غیبت داشتند از غیبت کنند گان:

اول: حضرت ادریس﵇ که از پیروانان خود پنهان وغیبت کرد تا اینکه قدرت و غیر از آنها رفت و طغیانگر زمان بعضی از آنان را کشت و بعضی دیگر فقیر وبعضی دیگر ترسان و هراسان شدند. بعد از مدتی حضرت ادریس﵇ در نزد آنان ظهور کرد و به پیروانان خود مژده فرج و پیروزی و قیام یکی از فرزندانش که حضرت نوح﵇ می‌باشد را داد. سپس خداوند متعال پس از آن حضرت ادریس﵇ را به آسمان برد. بعد از آن پیروانان حضرت ادریس﵇ منتظر قیام حضرت نوح﵇ قرن بعد از قرن و پشت به پشت و از دست اذیتهای که از طغیانگرن زمان خویش صابر وشکیبا بودند تا اینکه نبوت حضرت نوح﵇ آشکار شد.

دوم: حضرت صالح﵇ که از نزد قومش مدتی پنهان وغیبت کرد و در زمانی که از نزد آنان رفت پیر وموهایش سفید بود وسپس بعد ازمدت طولانی به نزد آنان بازگشت در حالی که پیروانانش به خاطرغیبت طولانی او، او را نشناختند.

سوم: حضرت ابراهیم﵇ که غیبت او شبیه غیبت سرور و مولای ما حضرت امام زمان﵊ می‌باشد زیرا خداوند سبحان آثار حضرت ابراهیم﵇ را مخفی داشت در حالی که آن حضرت در شکم مادرش بود پس خداوند متعال به قدرت لا یتناهی خود حضرت ابراهیم﵇ از داخل شکم به پشت مادرش انتقال داد سپس ولادت آن بزرگوار را از مردم مخفی گرداند تا اینکه به سن بلوغ وکتاب رسید. و آن در حالی بود که منجم وستاره شناس نمرود به نمرود گفته بود که پسری در سرزمین ما به دنیا خواهد آمد که حکومت وسلطنت

وپادشاهی تو بر دست او نابود خواهد شد و ستاره شناس گفته بود که او در آتش خواهد سوخت و نمی‌دانست که خداوند متعال او را (حضرت ابراهیم‌ؑ)نجات خواهد داد. پس زنان از مردها دور شدند و وقتی که مادر حضرت ابراهیم‌ؑ به حضرت ابراهیم‌ؑ حامله گشت قابله‌ها به نزد او فرستاده شد پس او را بازرسی کردند ولی اثری از حاملگی در او پیدا نکردند وقتی که حضرت ابراهیم‌ؑ به دنیا آمد مادرش او را به غار برد و در آنجا مخفی کرد وسپس سنگ بزرگی را در دهانه در قرار داد و رفت پس خداوند متعال رزق و روزی حضرت ابراهیم‌ؑ را در انگشت بزرگ (ابهام) خود قرار داد پس انگشت خود را می‌مکید و از آن شیرمی نوشید و رشد و نمو حضرت ابراهیم‌ؑ در هر روز مانند یک هفته سایرمردم بود پس در غار رشد و نمو کرد تا هنگامی که به دستور خداوند قیام کرد و نیزغیبتی دیگر داشت که بعد از نجات یافتن از آتش در کشورهای گوناگون سکنا کرد بدون اینکه کسی ایشان را بشناسد و گفته می‌شود غیبت دیگری هم داشت و آن هنگامی که به شام هجرت کرد. و نیز در مورد حضرت موسی‌ؑ چنین نقل شده که غیبتی در تیه داشت وغیبت حضرت یونس‌ؑ هنگامی که در شکم نهنگ گرفتار شد و همچنین حضرت سلیمان بن داود‌ؑ غیبت داشت و آن زمانی بود که انگشترش در آب افتاد و ایشان به دنبال انگشترش در آب پرید و در بعضی از کتب تواریخ نقل شده که حضرت مریم‌ؑ با پسرش حضرت عیسی‌ؑ از دست یهودیان به مصر فرار کرد و مدت زمان فرار او دوازده سال بوده است.

و در کتاب نهج المحجة نقل شده با استناد از امام صادق‌ؑ که می‌فرماید: همانا حضرت الیاس‌ؑ هفت سال از دست پادشاه أجب در کوه پنهان و غیبت کرد تا اینکه خداوند متعال ایشان را به سوی خود برد وسپس حضرت الیسع‌ؑ را برای بنی اسرائیل فرستاد.

چهارم: غیبت حضرت یوسف‌ؑ که غیبت ایشان بیست سال بود در حالی که ایشان در مصر بود و حضرت یعقوب‌ؑ در فلسطین بود و فاصله بین آن دو فقط نه روز راه بود و غیبت او طولانی گشت و حال و احوال هر دو دگرگون شد و از همدیگر خبر نداشتند تا جایی که روایتی نقل شده از امام صادق‌ؑ که می‌فرماید: مردی از حضرت یوسف‌ؑ طعامی خرید پس حضرت یوسف‌ؑ به آن مرد فرمود: منزل تو کجاست؟ مرد گفت: منزل من در فلان جا می‌باشد. پس حضرت یوسف‌ؑ به او فرمود: وقتی که به سرزمینی که چنین و چنان می‌باشد رسیدی پس در آنجا توقف کن و صدا بزن ای یعقوب ای یعقوب، در آن وقت مردی بلند قامت و زیبا و خوش اندام و چهره بیرون خواهد آمد پس به او بگو: همانا مردی در مصر دیدم و او به تو سلام می‌رساند

و به تو می‌گوید: امانت و ودیعه تو در نزد خداوند متعال می‌باشد هرگز گم و یا ضایع نمی‌شود. امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرماید: پس آن مرد صحرا نشین رفت و وقتی که به همان سرزمین وصف شده رسید شتران و غیر خود را به غلامان و نوکران خود داد و به آنها گفت از آنان محافظت کنند سپس او رفت و صدا زد: ای یعقوب ای یعقوب پس یک مرد خوش اندام و بلند قامت و نابینا بیرون آمد در حالی که دست به دیوار گذاشته و راه می‌رفت پس آن اعرابی به نزد حضرت یعقوب‌علیه‌السلام رفت وعرضه داشت: آیا شما یعقوب‌علیه‌السلام می‌باشی؟ فرمود: بله. سپس اعرابی آن چرا که حضرت یوسف‌علیه‌السلام به او فرموده بود برای حضرت یعقوبی‌علیه‌السلام شرح داد پس وقتی که چنین شنید حضرت یعقوب‌علیه‌السلام بیهوش بر زمین افتاد و مدتی بعد که به هوش آمد به اعرابی فرمود: آیا حاجتی داری؟ اعرابی گفت: بله! همانا من اموال زیادی دارم و من با دخترعمویم ازداوج کرده‌ام ولی از او فرزندی (پسری) ندارم. حضرت یعقوب‌علیه‌السلام وضو گرفت و نماز خواند و برای آن جوان دعا کرد و خداوند متعال دعای حضرت یعقوب‌علیه‌السلام را در حق آن جوان اجابت کرد. امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند متعال، زن آن مرد را چهار بار و یا شش بار حامله کرد و در هر بار دو پسر به دنیا آورد.وهمانا حضرت یعقوب‌علیه‌السلام می‌دانست که حضرت یوسف‌علیه‌السلام زنده می‌باشد و نمرده است و همانا خداوند متعال به او وحی کرده بود که بعد ازغیبتی او را برایش آشکارمی کند. و گواه برآن این است هنگامی که پسرانش به نزد او آمدند در حالی که گریه می‌کردند به آنها فرمود: ای فرزندان من برای چه گریه می‌کنید و ناله و شیون می‌کشید؟ و چرا من حبیبم یوسف‌علیه‌السلام را در نزد شما نمی‌بینم؟ ﴿قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ﴾[1] **(گفتند: ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم، و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم؛ و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم!و این پیراهن اوست که آنرا برای تو آورده‌ایم)**. فرمود: پیراهنش را به من بدهید! پیراهن را به او دادند و ایشان پیراهن را بوئید و بی‌هوش به زمین افتاد وقتی که به هوش آمد به آنها فرمود: آیا شما نمی‌گوئید که گرگ حبیبم یوسف‌علیه‌السلام را دریده است؟ گفتند: بله. فرمود: پس چرا من بوی گوشتش را نمی‌بوئیم و چرا پیراهنش صحیح وسالم است و آیا او را از پاهایش دریده است، چگونه پیراهانش بدون اینکه گرگ آنرا بدرد صحیح و سالم است؟همانا این گرگی که می‌گوئید او را دریده است ساختگی می‌باشد و همانا پسرم مظلوم و ستم دیده واقع شده است ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ

---

۱. سوره مبارکه یوسف‌علیه‌السلام: آیه شریفه ۱۷

أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَ اللّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ﴾[1] **(بلکه هوسهای نفسانی شما این کـار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسـی) خـواهم داشـت؛ و در برابـر آنچـه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم)**. سپس از نزد آنان رفت و دراتـاق خـود مخفـی گشـت و یـک شبانه روز با آنها سخن نگفت و سپس مرثیه سرای کرد و مـی‌فرمـود: ای حبیـبم ای یوسـف ای کسی که در بین فرزندانم به او علاقه بیشتر داشتم که او را از دست دادم. ای حبیبم ای یوسف ای کسی که از بین فرزندانم امیدم به او بوده است که او را از دست داده ام.ای حبیـبم ای یوسـف ای کسی که او را دست راستم و امینتر از دست چپم بود که او را از دست دادم.ای حبیـبم ای یوسـف ای کسی که وحشت و تنهایی خودم را با او امنیت می‌بخشم و او را از دسـت دادم. ای حبیـبم ای یوسف ای کاش می‌دانستم کجا تو را از بین بردند؟ و یا در کدام دریا تو را غرق کرده‌اند؟ ای حبیبم ای یوسف ای کاش من با تو بودم و آن چرا که بر سر تو اتفاق افتاده بر سر من اتفاق مـی‌افتـاد. و امام صادق(ع) می‌فرماید: همانا حضرت یعقوب(ع) به فرشته مرگ عزائیـل(ع) فرمـود: آیـا تـو ارواح مردم را گروهی قیض می‌کنی و یا یکی یکی؟ فرشته مرگ(ع) فرمود: یکـی یکـی قـبض روح می‌کنم. حضرت یعقوب(ع) به او فرمود: آیـا روح یوسـف(ع) را نیـز قـبض روح کـرده ای؟ فرشته مرگ(ع) فرمود: نـه. در آن هنگـام بـود کـه حضـرت یعقـوب(ع) دانسـت کـه حضـرت یوسف(ع) زنده است پس به فرزندانش فرمود: ﴿یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ وَ﴾[2] **(پسرانم! بروید، و از یوسف وبرادرش جستجو کنید)**. و همانا حال و احـوال عـارفین وعرفـا در ایـن زمان در مورد حضرت صاحب الزمان(ع) حـال حضـرت یعقـوب(ع) در مـورد شـناخت حضـرت یوسف(ع) می‌باشد و غیبت آن می‌باشد و همانا حال و احوال دشمنان و منکرین به غیبت حضرت مهدی موعود(عج) همانند برادران یوسف(ع) به حضرت یوسف(ع) می‌باشد و آن به خاطر جهل و نادانی آنان از حال و احوال حضرت یوسف(ع) می‌باشد که درغیبت او به پدر خود گفتنـد: ﴿قـالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ الْقَدیمِ﴾[3] **(گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی)**.

پنجم: غیبت حضرت موسی(ع)، همانا از حضرت رسول خدا(ص) نقل شـده کـه فرمـود: هنگامی که رحلت حضرت یوسف(ع) فرار رسـید حضـرت یوسـف(ع) پیـروان و اهـل بیـت

---

۱. سوره مبارکه یوسف(ع): آیه شریفه۱۸

۲. سوره مبارکه یوسف(ع): آیه شریفه۸۷

۳. سوره مبارکه یوسف(ع): آیه شریفه ۹۵

خویش را در نزد خویش جمع کرد و بعد از ذکر حمد و ثنای خداوند در مورد اتفاقهای ناگوار و سرسختی که به آنان بعد از او می‌رسد گفت که آن اتفاقها عبارتند از قتل مردان و پاره شدن شکم زنان حامله و کشته شدن اطفال و غیره بود که فرمود: این اتفاقها ادامه خواهد افتاد تا وقتی که خداوند متعال از فرزندان لاوی بن یعقوب حق را آشکار خواهد کرد. که او مردی سبزه و بلند قامت و سپس اوصاف حضرت موسی‌علیه‌السلام را به آنان گفت پس آنان بعد از رحلت حضرت یوسف‌علیه‌السلام چهارصد سال منتظر وعده خداوند متعال که از جانب حضرت یوسف‌علیه‌السلام به آنان مژده داده شده بود منتظر بودند و در مدت آن چهار صد سال در سختی و اذیت و آزار طغیانگران زمان خویش بودند تا اینکه نشانه‌هایی که حضرت یوسف‌علیه‌السلام به آنان گفته بود در یک مردی یافتند. پس وقتی که آن نشانه‌ها را یافتند زمان آنان در هم پیچید و اذیت و آزار آنان بیش از حد گذشت تا جایی که با سنگ و چوب به آنان می‌زدند و آنان دنبال فقیه و دانشمند خود می‌گشتند که احادیث و غیره از او گوش می‌دادند که از ایادی طغیانگران مخفی شده بود تا اینکه اورا پیدا کردند پس به او گفتند: همانا ما در شدت و سختی بسیار بودیم و به دنبال تو می‌گشتیم تا اینکه تو را پیدا کردیم و همینک می‌خواهیم در مورد منجی ما از تو بپرسیم. پس آنان را به یکی از صحراهای دور دست برد و شروع به ذکر اوصاف ناجی آنان کرد و به آنان گفت فرج نزدیک است و به زودی ما نجات خواهیم یافت. در همان حال گفتگو بودند که حضرت موسی‌علیه‌السلام در حالی که جوان کم سن و سال بود برای تفریح از قصر فرعون خارج شد پس در راه از همراهانش جدا شد و به جانب بنی اسرائیلی‌هایی که در صحرا بودند رفتند در حالی که سوار بر اسبی بود که زین سبز رنگی روی آن بود وقتی که فقیه و دانشمند بنی اسرائیل حضرت موسی‌علیه‌السلام را دید ایشان را شناخت پس برای احترام به او از جا برخاست و بر روی پای او افتاد و گفت: خداوند را سپاس می‌کنم که مرا نمیراند تا اینکه تو را دیدم. وقتی که پیروانان چنین دیدند که فقیه و دانشمندشان چنین کاری کرد دانستند که این مرد حضرت موسی‌علیه‌السلام می‌باشد که منجی و نجات دهنده آنان است پس برای شکر گذاری این نعمت بزرگ بر زمین افتاده و سجده شکر به جای آوردند. پس حضرت موسی‌علیه‌السلام چیز زیادی به آنان نفرمود مگر اینکه به آنان فرمود: امید وارم که خداوند فرج شما را تعجیل فرماید. سپس از نزد آنان رفت و دیگر او را ندیدند و او غیبت داشت و بعد از آن به مدینز[1] رفت و در نزد حضرت شعیب‌علیه‌السلام ماند و همانا غیبت دوم زیادتر و شدیدتر از غیبت اول بود که غیبت

---

۱. مدین: مدائن امروزی است

دوم پنجاه سال و اندی بود و در زمان غیبت دوم فقیه و دانشمند بنی اسرائیل از نزد آنان مخفی گشت. پس به دنبال فقیه و دانشمند خود فرستادند وگفتند که ما دیگر قادر به تحمل این اذیت و آزارها و مخفی شدن تو نیستیم. پس آنان را در یکی از صحراها جمع کرد و برای آنان دعا کرد و به آنان گفت: همانا خداوند متعال به او وحی کرده که خداوند متعال چهل سال دیگر فرج آنان را خواهد رساند. پس همه آنان گفتند: الحمدلله. پس خداوند متعال دوباره به آن وحی کرد و فرمود: به آنها بگو که من آنرا به خاطر گفتن الحمدلله (ده سال از چهل سال کم کردم) فرج آنان را سی سال دیگر قرار دادم. پس به آنان گفت: و آنان گفتند: همه نعمتها ازجانب خداست (کل نعمة من الله عزوجل). خداوند متعال به او وحی کرد و فرمود: آنرا بیست سال دیگر قرار دادم. آنان گفتند: هیچ کس خیر و نیکی و برکات را نمی‌آورد مگر خداوند عزوجل(لا یأتی با الخیر إلا الله عزوجل). خداوند متعال به آن شخص وحی کرد و فرمود: فرج آنان را ده سال دیگر قرار داده‌ام. آنها گفتند: هیچ کس بلاء و بدی را برطرف نمی‌کند جز خداوند (لا یصرف السوء إلا الله عزوجل). پس خداوند متعال وحی کرد و فرمود: به آنها بگو بر نگردند همانا من فرج به آنان را اجازه داده‌ام. در همان حال بودند که حضرت موسی﷣ در حالی که سوار بر الاغ بود به نزد آنان آمد فقیه می‌خواست حضرت موسی﷣ را به پیروانانش معرفی کند پس از حضرت موسی﷣ پرسید: تو کیستی؟ فرمود: موسی﷣. فقیه پرسید: پسر چه کسی هستی؟ فرمود: پسر عمران﷣. فقیه پرسید: عمران پسر کیست؟ فرمود: پسر قاهب پسر لاوی پسر حضرت یعقوب﷣. پرسید: برای چه چیزی آمده ای؟ فرمود: برای رسالت و پیامبری از جانب خداوند متعال آمده‌ام. پس فقیه دست حضرت موسی﷣ را بوسید وسپس حضرت موسی﷣ همراه فقیه در نزد آنان نشست و آنان را خشنود گرداند و سپس به آنها امر فرمود و آنان متفرق شدند و رفتند. و همانا فاصله بین فرج آنان یعنی دیدار حضرت موسی﷣ تا غرق فرعون لعین و یارانش چهل سال بود.

ششم: غیبت اوصیاء وجانشینان حضرت موسی﷣: اول آنان حضرت یوشع بن نون﷣ بوده است که جانشین و وصی حضرت موسی﷣ بوده است که کارهای حضرت موسی﷣ را ادامه داد و بعد از رحلت حضرت موسی﷣ سه طاغوت سر کار آمدند و در این مدت حضرت یوشع بن نون﷣ صابر و شکیبا بود و بعد از به هلاکت رسیدن آن سه طاغوت امور بنی اسرائیل را به دست آورد و بعد از آن دو نفر ازمنافقین همراه با صفیراء همسر حضرت موسی﷣

با صد هزار نفر بر علیه حضرت یوشع عليه السلام شورش کردند و حضرت یوشع عليه السلام با آنان مقابله کرد و با همدیگر جنگ بسیار سختی رخ داد تا اینکه حضرت یوشع عليه السلام بر آنان ظفر یافت و صفیراء دختر حضرت شعیب عليه السلام را به اسارت گرفت سپس به او فرمود: همانا من در دنیا کاری به کار تو ندارم ولیکن در روز قیامت هنگامی که با حضرت موسی عليه السلام ملاقات کردم شکایت خواهم کرد و به او خواهم گفت: که بعد از تو قومت چه کاری با من کردند. پس صفیراء گفت: وا ویلا به خدا قسم اگر بهشت به من هدیه داده شود درآن وقت خجالت خواهم کشید که با رسول خدا حضرت موسی عليه السلام ملاقات کنم و همانا من حجاب او را هتک کرده و بر وصی و جانشینش شورش کردم. و بدان همانا در این امت همانند امت حضرت موسی عليه السلام بر وصی رسول خدا صلى الله عليه وآله مانند یک بند کفش انجام شد و آن هنگامی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام وقتی که بعد از اولی و دومی و سومی حکومت اسلام را به دست گرفت خواهر صفیراء – یعنی حمیراء (عایشه) که همراه دو منافق (طلحه و زبیر) شورش کرد و در بصره بعد از جنگ سر سختی و نابود کردن مخالفین، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام حمیراء را به اسارت گرفت ولیکن فرق آن دو زن این است که صفیراء بعد از اسارت پشیمان و توبه کرد ولیکن حمیراء پشیمان نشد و توبه نکرد. و همانا اوصیاء و پیشوایان بعد از یوشع بن نون عليه السلام تا زمان حضرت داود عليه السلام مخفی و پنهان گشتند و پنهانی یکتا پرستی را تبلیغ می‌کردند و زمان یوشع بن نون عليه السلام تا زمان حضرت داود عليه السلام چهارصد سال فاصله داشت و آن اوصیاء یازده نفر بودند. و همانا قوم هریک از آنان تعالیم دینی و غیره می‌آموختند تا اینکه به آخرین نفرآنان رسید وسپس از نظر آنان پنهان گشت ومدتی بعد ظاهر شد و به آمدن حضرت داود عليه السلام مژده داد که حضرت داود عليه السلام سلطنت و پادشاهی جالوت را از بین خواهد برد و فرج آنان در هنگام ظهور و آشکار شدن حضرت داود عليه السلام خواهد بود. قوم بنی اسرائیل منتظر ظهور وآشکار شدن حضرت داود عليه السلام بودند وقتی که زمان حضرت داود عليه السلام رسید ایشان دارای چهار برادر بود و برای آنان پدری پیر و سال خورده بود. و حضرت داود عليه السلام کوچکترین نفر آنان بود پس برادران داود عليه السلام برای جنگ کردن برعلیه جالوت و یارانش رفتند و حضرت داود عليه السلام که کوچک بود و به خاطر کم سن وسال بودندش در نزد گوسفندان باقی ماند وقتی که جنگ و کارزار شدت گرفت پدرش برگشت و مقداری میوه و نان و غیره تهیه کرد وبه حضرت داود عليه السلام داد و به او گفت: این آذوقه را برای برادرانت ببر، پس حضرت داود عليه السلام به سوی میدان جنگ رفت در حالی که مردم از ترس درخانه‌های خود مخفی شده بودند در راه یک سنگی به اذن خداوند زبان باز کرد و به

حضرت داودعلیه‌السلام گفت: ای داودعلیه‌السلام من را با خود بـردار و بوسـیله مـن جـالوت را بکـش همانـا خداوند متعال مرا به خاطر همین آفریده است. پس حضرت داودعلیه‌السلام آنرا در پارچه‌ای قرار داد که بوسیله آن پارچه گوسفندان را چرا می‌کرد. وقتی که وارد میدان جنگ شد دید که لشکریان حـق از جالوت می‌ترسند ونمی توانند کاری انجام بدهند پس به آنان گفت: چرا از این ناچیز می‌ترسـید به خدا قسم اگر به من اجازه می‌دادند جالوت را به هلاکت می‌رساندم! پـس حضـرت داودعلیه‌السلام را به نزد طالوت فرمانروای بنی اسرائیل بردند پس طالوت بـه حضـرت داودعلیه‌السلام گفـت: ای فرزنـد دلبندم چه قدرتی داری که می‌خواهی جالوت را بـا آن بـه هلاکـت برسـانی؟ حضـرت داودعلیه‌السلام فرمود: گاهی وقتها شیرها بر گله حمله می‌کردند و من شیر را از یلش می‌گرفتم و او را بر زمـین می‌کشیدم و یلش را می‌کندم و دیگر هیچ شیری از ترس من به گله‌ام نزدیک نمی‌شـد. و همانـا به طالوت وحی شده بود که هیچ کس قادر به کشتن جالوت نیسـت مگـر کسـی کـه زره تـو را بپوشید و به اندازه او شود که او جالوت را نابود خواهد کرد. پـس طـالوت زره خـود را خواسـت و سپس آنرا به حضرت داودعلیه‌السلام داد و ایشان زره را پوشیده و به اذن خداوند متعـال آن زره کـاملاً به اندازه حضرت داودعلیه‌السلام در آمد و طالوت و تمام کسانی که در نزد او بودند با تعجـب ایشـان را می‌دیدند و دیدند که آن زره بزرگ به اندازه غواره کوچک حضـرت داودعلیه‌السلام شـد پـس حضـرت داودعلیه‌السلام به آنان فرمود: جالوت را برای من نشان دهید پس جالوت را برای او نشـان دادنـد و آن بزرگوار سنگی که پیدا کرده بود را در پارچه خود گذاشت و به جنگ جالوت رفت پس آن سـنگ را آنقدر چرخاند وسپس آنرا به سوی جالوت پرتاب کرد و آن سنگ بـر پیشـانی جـالوت خـورد و جالوت به زمین افتاد و به هلاکت رسید پس مردم با تعجب می‌گفتند حضرت داودعلیه‌السلام جالوت را کشت و سپس بنی اسرائیل در نزد حضرت داودعلیه‌السلام جمع شدند و خداوند متعـال کتـاب آسـمانی زبور را بر حضرت داودعلیه‌السلام نازل فرمود و آهن را برای ایشان نرم گرداند و به کوهها و پرنده گـان امر فرمود که با تسبیح حضرت داودعلیه‌السلام تسبیح کنند و خداوند متعال صدا و صوتی زیبـا و نیکـو که به هیچ کس غیر از او نداده بود و سپس پیامبر در بنی اسرائیل شد. و همانا حضرت قـائم‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در همین راه خواهد بود و برای ایشان شمشیری می‌باشد که در غلاف اسـت و وقتـی کـه قیـام ایشان نزدیک شد شمشیر از نیام بیرون می‌آید و به اذن خداوند به آن حضرت می‌گوید: ای ولـی الله قیام کن زیرا دیگر برای تو جایز نیست که دشمنان خدا را به حال خـود بگـذاری پـس درآن وقت حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه قیام می‌کنند و دشمنان خداوند را به هلاکت می‌رسـاند. سـپس حضرت داودعلیه‌السلام خواست فرزند برومندش حضرت سلیمان‌علیه‌السلام را جانشین خـود قـرار دهـد زیـرا

خداوند متعال چنین برای او وحی کرده و امر کـرده بـود. وقتـی کـه حضـرت داودعليه السلام بـه بنـی اسرائیل چنین گفت آنان نارحت شده و از فرمان حضرت داودعليه السلام سر بـاز زدنـد و گفتنـد: همانـا فرمانروای کوچک و کم سن و سال را بر ما قرار می‌دهی در حالی که بزرگتر و با تجربه تـر از او در نزد ما می‌باشد؟ پس حضرت داودعليه السلام جوانان وبزرگان بنی اسرائیل را در نزد خـویش دعـوت کرد و به آنان فرمود: همانا گفته‌های شما به گوش من رسیده است. عصاهای خـود را بـه نـزدم بیاورید. هر عصایی که میوه داد صاحب عصاء جانشین و وصی من بعد از من خواهـد بـود. آنـان قبول کردند و گفتند: به آن چرا که می‌گویی راضی و خشنود هسـتیم. سـپس فرمـود: هریـک از شما بر عصاء خود اسم خودش و پدرش را بنویسد و سـپس آنـرا در یـک اتـاق بگذاریـد سـپس حضرت سلیمانعليه السلام عصاء خود را آورد و نام خویش را بر روی آن نوشت وسپس تمـام عصـاءها را در یک خانه گذاشته و درهای آن خانه را مهر و مـوم کردنـد و نگهبانـان آن خانـه بزرگـان و اشراف بنی اسرائیل بودند. وقتی که صبح شد همه باهم مهر و موم درهای خانـه را بـاز کردنـد و به نزد عصاءها رفتند و دیدند تمام عصاها برگ در آورده بود مگر عصاء حضرت سلیمانعليه السلام کـه میوه داده بود. پس عصاء را به نـزد حضـرت داودعليه السلام بردنـد و حضـرت داودعليه السلام فرمـود: همانـا حضرت سلیمان بن داودعليه السلام جانشین و وصی بعد از من می‌باشد. سپس حضرت سلیمانعليه السلام بـا زنی پاک دامن تزویج کرد(درحالی که آن زن حضرت سلیمانعليه السلام را نمـی‌شـناخت و آن زمـانی بود که انگشتر خویش را در دریا گم کرده بود.) و مدت طولانی از پیروانانش مخفـی شـده بـود. روزی همسرش به او گفت: پدر و مادرم به قربانت چقدر زیبا و خوش بو هستی و فکر نمی‌کنم که خصلتی داشته باشی که من آنرا دوست نداشته باشم همه خصلتهای تو دوست داشتنی می‌باشد جز اینکه تو از رزق و روزی پدرم می‌خوری دوست دارم که خودت روی پای خودت بایستی و خـودت رزق و روزی خود را در بیاوری و از خداوند یاری بطبی تا تو را یاری کند. حضرت سلیمانعليه السلام بـه او فرمود: به خدا قسم تا به حال کاری نکرده‌ام و آنرا نیک نمی‌شمارم. پس به بازار رفت و چیـزی عایدش نشد پس دست خالی به خانه خود برگشت و به همسرش گفت چیزی گیرم نیامده اسـت. همسرش به ایشان گفت: ان‌شاء الله فردا صبح بهره‌ای به تو خواهد رسید. وقتی که صـبح شـد و حضرت سلیمانعليه السلام به بازار رفت در این بار نیز بهره‌ای ازآن نگرفت وسپس به منزل خود برگشت و به همسرش گفت: بهره‌ای نگرفتم. همسرش به او گفت: امیدوارم که فردا صـبح بهـره خـواهی گرفت. صبح روز سوم حضرت سلیمانعليه السلام به بازار رفت و همچنان راه می‌رفت تا اینکه به سـاحل رسید و دید در آنجا صیادی بود پس به او فرمود: آیا می‌خواهی تو را کمک کنم و سپس چیزی به

من بدهی؟ صیاد قبول کرد پس حضرت سلیمان﷣ به صیاد کمک کرد وسپس صیاد به حضرت سلیمان﷣ دو ماهی داد و حضرت سلیمان خداوند متعال را سپاس گفت و سپس به منـزل خـود رفت. قبل از اینکه به خانه خود برسد ماهی‌ها را تمیز کرد وقتی که شکم ماهی را باز کرد انگشتر گم شده خود را پیدا کرد و خداوند عزوجل را شکر گذاری و سپاس نمـود و انگشـتر را در جیـب پیراهن خود گذاشت وماهی‌ها را تمیز کرد و سپس به خانه رفت وقتی که همسـرش دیـد کـه در دست حضرت سلیمان﷣ ماهی می‌باشد خیلی خوشحال شد پس بـه او گفـت: پـدر و مـادرم را دعوت کن تا ببینند که تو سر کار رفته‌ای و رزق و روزی حلال در آورده‌ای حضـرت سـلیمان﷣ نیز قبول کرد پس آنان آمدند و ماهی‌ها را خوردند بعد از اتمام غذا حضرت سـلیمان﷣ بـه آنـان فرمود: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: خیر، ولی تا به حال جز نیکی از تـو ندیـده‌ایـم. سـپس حضـرت سلیمان﷣ انگشتر خود را بیرون آورد و آنرا در دست خود قرار داد در همان حال پرنـدگان و ابـرو باد و مه بر روی پای حضرت سلیمان﷣ افتادند و آنرا بوسه زدند. (وقتی کـه همسـرش و پـدر و مادر همسرش چنین دیدند بی‌هوش بر زمین افتادند) سپس حضرت سلیمان﷣ همسر و والـدین همسر خویش را به سرزمینهای إصطخر برد و در آنجا پیروانان او بعد از مدت طولانی کـه غیبـت داشت در نزد او جمع شدند و خداوند متعال فرج آنان را داد. وقتی که رحلت حضرت سـلیمان﷣ فرا رسید از جانب خداوند متعال آصف بن برخیا را جانشین و وصی بعد از خودش قرار داد. پس بعد از حضرت سلیمان﷣ حضرت آصف بن برخیا﷣عهده دار هدایت و رهبری بنی اسـرائیل بـود و همچنان علوم دینی و غیره را از او می‌آموختند تا اینکه خداوند متعال آصف بن برخیا﷣ را از آنان مدت طولانی پنهان کرد و سپس بعد از مدتی به اذن خداوند متعال آصف بن برخیا﷣ به نـزد بنـی اسرائیل آمد و مدتی آن چرا که خداوند می‌خواست در بین بنی اسرائیل باقی مانـد تـا اینکـه بـا آنـان خداحافظی کرد. آنان به ایشان گفتند: شما را در کجا ملاقات خواهیم کرد؟ فرمود: در نزد پـل صـراط همدیگر را ملاقات خواهیم کرد و سپس از نزد آنان رفت و دیگر کسی او را ندید. بعد از رفتن آصـف بن برخیا﷣ بلاء و بدبختی فراوان به بنی اسرائیل رسید و بخت النصر برآنان مسلط شـد و مـردم را به قتل وغارت نمود و بنی اسرائیل از دست او به صحراها و بیابانها و غیره سرگردان شدند پس بخت النصر از اهل بیت یهودا چهارنفر را برگزید که حضرت دانیال﷣ از جمله آنان بود.

و از بنی هارون﷣ حضرت عزیر﷣ بود در حالی که آنـان کـم سـن و سـال بودنـد و بنـی اسرائیل در مجازاتها و عذاب بزرگی بودند در حالی که حضرت دانیال﷣ حجت بـوده اسـت و در دست بخت النصر به مدت نود سال به اسارت گرفته شده بود. وقتی که بخت النصر مقام و منزلت

حضرت دانیال علیه السلام را شناخت و شنید که بنی اسرائیل منتظر خروج و ظهور او و نجات آنان در دست اومی باشند پس دستور داد که یک حفره بزرگ و عظیم و پهنی حفر کنند و او را در آن چاه بیندازند و شیری گرسنه و عظیم الجثه را با او بیندازند تا شیر او را بخورد و دستور داد هیچ کس به نزد او نرود و آب و غذا به او داده نشود. و همانا خداوند متعال به دست یکی از پیامبران خود آب و غذا و مایحتاج حضرت دانیال علیه السلام را می‌فرستاد و حضرت دانیال علیه السلام از آن استفاده می‌کرد. حضرت دانیال علیه السلام روزها را روزه می‌گرفت و شبها با آن غذاهایی که پیامبر خدا به نزدش می‌آورد افطار می‌کرد و در آن زمان بلاها و مصیبتهای زیادی برای بنی اسرائیل اتفاق افتاد. شبی بخت النصر لعنه الله در خواب دید فرشتگان زیادی گروه گروه از آسمان به زمین می‌آمدند و به نزد حضرت دانیال علیه السلام در آن گودال می‌رفتند و به ایشان سلام می‌کردند و مژده آزادی و گشایش و فرج می‌دادند. وقتی که صبح از خواب بیدار شد از کاری که با حضرت دانیال علیه السلام انجام داده بود پریشان شد و دستور داد که آن بزرگوار را آزاد کنند وقتی که حضرت دانیال علیه السلام را از گودال بیرون آوردند بخت النصر از ایشان معذرت خواهی کرد وسپس ایشان را در مکان قضاوت قرار داد تا بین مردم قضاوت کند و درآن زمان بود که هرکه پنهان شده بود با دیدن حضرت دانیال علیه السلام از مخفی گاه خود بیرون آمد و بنی اسرائیل سرهای خود را بالا گرفتند و در نزد حضرت دانیال علیه السلام خشنود و سرفراز بودند و حضرت دانیال علیه السلام مدت زیادی در نزد آنان باقی نماند تا اینکه به رحمت خداوند متعال رفت. و بعد از ایشان هدایت و رهبری به حضرت عزیر علیه السلام رسید و آنان از ایشان بهره‌های زیادی می‌بردند وسپس خداوند متعال شخص حضرت عزیر علیه السلام را به مدت صد سال از آنان مخفی گرداند. و بعد از ایشان حجت خداوند متعال از بنی اسرائیل مخفی و پنهان بودند و بلاها و مصیبتها بر بنی اسرائیل افزوده شد تا اینکه حضرت یحیی بن زکریاء علیه السلام به دنیا آمد و به اذن خداوند متعال در حالی که نه سال داشت به پیامبری برگزیده شد وسپس به نزد بنی اسرائیل رفت و آنان را جمع کرد و بعد از ذکر حمد و ثنای خداوند متعال به آنان فرمود: همانا این عذابها و بلاهای که به صالحین بنی اسرائیل رسیده از جانب گناهان بنی اسرائیل می‌باشد و همانا عاقبت برای پرهیزکاران می‌باشد وسپس به آنان وعده داد که فرج و گشایش امور آنان با قیام حضرت مسیح علیه السلام که بیست سال وعندی خواهد بود مژده داد. و همانا خداوند متعال ولادت حضرت عیسی علیه السلام را مخفی گرداند و خداوند شخص حضرت مسیح علیه السلام را از بنی اسرائیل مخفی گرداند زیرا وقتی که حضرت مریم علیها السلام به اذن خداوند به حضرت مسیح علیه السلام باردار شد از ترس به مکان دوری رفت. سپس حضرت زکریاء علیه السلام و خاله حضرت مریم علیها السلام داستان حضرت مریم علیها السلام را تعریف می‌کردند و مردم بر او هجوم کردند در حالی که آن چرا که در شکمش بود وضع حمل کرده بود.

پس حضرت مریم علیها السلام همان‌گونه که خداوند متعال از زبان او چنین نقل می‌کند: ﴿یـا لَیْتَنـی مِـتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیًا مَنْسِیًّا﴾[1] (ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلی فراموش می‌شدم)!

پس در همان وقت خداوند متعال حضرت مسیح علیه السلام را به زبان آورد و او حرف زد و حجت بر آنان آشکار شد وقتی که طاغوتیان و غیره چنین دیدند ظلم وستم را بر بنی اسرائیل افزودند و آن چرا که خداوند در مورد حضرت مسیح علیه السلام فرموده بود شد. وسپس شمعون بن حمـون و پیروانانش مخفی شدند وسپس در یکی از جزایر مخفی شـدند و خداونـد متعـال درآن جزیـره چشمه‌های آب شیرین جوشاند وبرای آنان میوهای گوناگون قرار داد وحیوانـات الهـی و غیـره برای آنان قرار داد و آنان از آن استفاده می‌کردند وسپس خداوند متعال ماهی به نام قمل را به نزد آنان فرستاد که آن ماهی گوشت و استخوان نداشت و فقط پوست وخون داشـت پـس آن ماهی از دریا بیرون آمد وسپس خداوند متعال به زنبور عسل وحی کرد که سـوار بـرآن مـاهی شود پس آن زنبور سوار برآن ماهی شد و آن ماهی زنبور را به آن جزیره برد پـس وقتـی کـه زنبور عسل به آنجا رسید پرواز کرد و روی درختی رفت و سپس تکثیر شد وعسل تولید کرد.

و از اخبار و اتفاقهای که بر حضرت عیسی علیه السلام می‌افتاد غافل نبودند و همانا نقل شده اسـت کـه غیبتهای زیادی برای حضرت عیسی علیه السلام بود که در سرزمینها سیر می‌کرد و در آنجـا بـین مـردم راه می‌رفت در حالی که ایشان را نمی‌شناختند. وسپس آشکار شـد و بـه حضـرت شـمعون بـن حمـون وصیت کرد و سپس رفت و وقتی که حضرت شمعون علیه السلام نیز از نزد بنی اسرائیل رفت مـردم سـر در گم شدند و بلاها و مصیبتهای زیادی بر آنان اتفاق افتاد و دین و آیین حضرت مسیح علیه السلام از هم جـدا گشت و واجبات و غیره و سن از بین رفـت و مـردم بـه طـرف راسـت و چـپ رفتنـد و همـدیگر را نمی‌شناختند و گمراه و سرگردان بودند وغیبت ایشان دویست و پنجاه سال بود. و از امام صـادق علیه السلام نقل شده است که فاصله بین حضرت عیسی علیه السلام تا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پانصـد سـال بـود که از آن پانصد سال دویست و پنجاه سال بود که پیامبر و علم و فقیه آشـکار نبـود پـس آنـان چـه بودند؟ فرمود: همانا آنان به دین حضرت عیسی علیه السلام چنـگ زده بودنـد. و امـا حضـرت محمـد صلی الله علیه و آله غیبتش مشهور می‌باشد و آن درغار بود و همه مسلمانان به این عقیده هستند که مخفی شدن ایشان تقیه و ترس از جانش از مشرکین درغار مخفی شد زیرا اگر آن بزرگوار به غار پناه نمی‌برد ایشان را به قتل می‌رساندند. زیرا آنان تصمیم گرفته بودن که آن حضرت را به قتل برسانند و شیطان کار آنـان را در نزدشان نیک شمرده بود و او بود که آنان را به این کار وادار کرده بود و همانا حضرت محمد صلی الله علیه و آله

---

۱. سوره مبارکه مریم علیها السلام: آیه شریفه ۲۳

ابوبکر را درراه دید و از ترس اینکه به نزد آنان برود ومخفیگاه ایشان را به مشرکین بگوید با خود بـرد و اهل سنت نیز درکتابهای خود چنین گفته‌اند که بالاترین صاحبه می‌باشد. و جواب آن همان جـواب حضرت قائم عجل الله فرجه بود که به سعد بن عبدالله فرموده بود و همانا ما آن حکایت را در ساقه نهم از شاخه پنجم همراه با بعضی از تعقیبات ناحیه مقدسه ذکر کرده‌ایم.

می‌گویم: هشتمین نفر: حضرت سلیمان بن داود علیه السلام می‌باشد که غیبت کرد و پنهان گشت.

و نهم: آصف بن برخیا علیه السلام که مدت طولانی از قومش مخفی وغیبت کرد وسپس به نزد آنان آمد.

و دهم: حضرت دانیال علیه السلام.

و یازدهم: حضرت عزیر علیه السلام.

و دوازدهم: حضرت مسیح علیه السلام.

و غیبت پیامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سه سال در شـعب ابیطالـب علیه السلام بـود و آن هنگامی بود که قریش بنی هاشم را در محاصره اقتصادی و غیره قرار داده بودنـد و بـرای آن بزرگوار غیبت پنج ساله دیگر برای دعوت بود و آن بعد از بعثت بود تا اینکه خداوند متعال این آیه شریفه را که می‌فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ﴾[1] **(آنچـه را کـه مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)!** و غیبت دیگـری داشت و آن در غار بود.

ساقه دوم

در مورد کسانی که عمر طولانی داشتند

محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان درباره اخبار و روایـت در مـورد امـام زمان عجل الله فرجه در اینکه مهدی عجل الله فرجه از زمان غیبتش تاکنون زنده و باقی است و هیچ گونه اشـکالی در بودنش نیست به دلیل حیات حضرت عیسی و حضرت خضر و حضـرت الیـاس از اولیـاء الله علیهم السلام می‌باشند و زنده بودن دجال و شیطان از دشمنان خداوند، که این عده به اسـتناد کتـاب و سـنت تاکنون زنده می‌باشند. دلیل زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام از قرآن آیه شریفه: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً﴾[2] **(و هیچ یک از اهـل کتـاب**

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیه شریفه ۹۴

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۵۹

نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود). از موقع نزول این آیه تاکنون ایمان به او نیاورده‌اند پس ناچار باید که در آخرالزمان باشد. و اهل سنت همان‌گونه که مسلم و غیر از او نقل کردند درباره قصه وحکایت خروج دجال می‌گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: پس عیسی بن مریم علیه السلام در مشرق دمشق جنب مناره سفید ما بین «مهروده» در حالی که دو دست خود را روی شانه دو فرشته نهاده فرود می‌آید.

و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: چگونه خواهید بود وقتی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در میان شما فرود می‌آید و امام شما نیز میان شما باشد.

و اما درباره حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس علیه السلام نقل از محمد بن جریر طبری که می‌گوید: همانا آنها در زمین باقی هستند و می گردند.

و همان‌گونه که در کتاب صحیح مسلم و غیره نقل شده از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی طولانی که درباره دجال برای ما بیان می‌کرد فرمود: او قدم به کوچه‌های مدینه نمی‌گذارد بلکه به شوره زاری نزدیک مدینه روی می‌آورد.درآن موقع مردی که بهترین خلق است به سوی او می‌رود و می‌گوید: میدانم که تو همان دجال هستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما خبر داده است دجال به مردم می‌گوید: اگر من این مردم را کشتم سپس زنده کردم آیا باز درحقانیت من تردید خواهید کرد؟ مردم می‌گویند: نه آنگاه آن مرد را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند. چون آن مرد (در ظاهر و به نظر مردم) زنده می‌شود، می‌گوید به خدا سوگند من درشناختن تو از خودت بیناترم (یعنی تو را ساحری بیش نمیدانم) دجال دوباره آهنگ کشتن او می‌کند ولی کاری نمی‌تواند انجام دهد.

ابراهیم بن سعد گفته است: گویند این مرد (که دجال به ظاهر او را می‌کشد) خضر پیغمبر علیه السلام است و روایت مذکور را عیناً مسلم در صحیح خود آورده است. و دلیل بر وجود شیطان آیات قرآن مجید است مانند این آیه ﴿قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ* إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾[1] **(فرمود: تو از مهلت یافتگانی!* (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی).** و اما زنده ماندن امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه درکتاب و سنت ذکر شده است.

و اما از کتاب سعید بن جبیر در تفسیر آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[2] **(تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند).**

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه۳۸و۳۷

۲. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

سعید بن جبیر روایت کرده که مقصود مهدی موعود عليه السلام است که از عترت فاطمه عليها السلام می‌باشد.

و کسی که گفته است مقصود عیسی عليه السلام است مطابق آنچه گفتم با هم منافات ندارد زیرا حضرت عیسی عليه السلام یاور حضرت مهدی موعود عليه السلام می‌باشد همان‌گونه که در پیش گذشت.

و نقل از مقاتل بن سلیمان و مفسرین پیروان او گفته اند: مقصود خداوند از آیه شریفه ﴿وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ﴾[1] **(و او سبب آگاهی بر روز قیامت است)** مهدی موعود عليه السلام آخرالزمان است که بعد از ظهور او علائم روز قیامت آشکار می‌شود.

در کتاب ینابیع نقل از سدیر الصیرفی که می‌گوید: روزی من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب به حضور امام جعفر صادق عليه السلام شرفیاب شدیم دیدیم حضرت امام صادق عليه السلام روی خاک نشسته در حالی که گریه جان سختی می‌کرد و می‌فرمود: ای آقای من غیبت تو خواب را از من ربوده و لباس صبر بر تنم تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده .. سدیر می‌گوید: از این امر عظیم و ناله‌های جانگداز هوش از سر ما پرید و دل ما از جا کنده شد و فکر کردیم که مصیبت بزرگی برای حضرت امام صادق عليه السلام اتفاق افتاده است. پس عرض کردیم: ای فرزند بهترین مردم روی زمین خدا، دیده گان شما را نگریاند! چرا این طور اشک از چشمانت می‌ریزد؟ و چه چیز باعث این مصیبت گشته است؟ حضرت آه سختی کشید که از اثر آن شکم مبارکش برآمده و به شدت حالش تغییر کرد سپس فرمود: امروز صبح درکتاب جفر نگاه می‌کردم که این کتاب مشتمل است برعلم مرگها و بلاها و مصائب وعلم گذشته و آینده تا روز قیامت که خداوند متعال به محمد صلى الله عليه وآله و امامان عليهم السلام بعد از او عطاء فرموده است. درآن کتاب دیدم که نوشته قائم عليه السلام ما متولد می‌گردد وغیبت می‌نمایدوغیبت او طولانی می‌شود وعمرش به طول می‌کشد در آن زمان اهل ایمان امتحان می‌شوند و به واسطه طول غیبتش شک و تردید در دل آنها پدید می‌آید و بیشتر آنها از دین خود بر می‌گردند و رشته اسلام را از گردن خود بیرون می‌آورند با اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتابًا يَلْقاهُ مَنْشُورًا﴾[2] **(و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست!))** یعنی: ولایت امام معصوم عليه السلام بر گردنش انداخته از مطالعه اینها

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۱

۲. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۱۳

رقت گرفتم و اندوه بر دلم مستولی گردید. و فرمود: خداوند متعال مقدر نموده کـه ولادت او را مانند ولادت حضرت موسی علیه السلام وغیبتش را چون غیبت عیسی علیه السلام و طـول عمـرش را ماننـد طول عمر حضرت نوح علیه السلام مقدر فرموده و سپس طول عمر بنده صالح خدا، خضر پیغمبـر علیه السلام را دلیل طول عمر آن حضرت قرار داده است. فرمود: و اما ولادت حضرت موسـی علیه السلام: ولادت موسی علیه السلام بدین گونه بود که چون فرعون دانست زوال ملکش به دست او انجـام مـی‌پـذیرد کاهنان را احضار کرد و آنها به وی گفتند این مرد از تیره بنی اسرائیل خواهد بـود، او هــم بــه مأمورین خود دستور داد که شکم زنان آبستن را شکافته و اطفال آنها را سـر ببرنـد. پـس بـه خاطرهمین از بنی اسرائیل بیش از بیست هزار طفل را به قتل رساندند و مع الوصـف خداونـد حضرت موسی علیه السلام را حفظ کرد و آنها به وی دسترسی نیافتند. بنی امیـه و بنـی عبـاس هـم چون دانستند که دولت و امراء و ستمگرانشان به دست قائم ما علیه السلام نابود می‌شود، دشمنی ما را به دل گرفتن و با شمشیر کشیده بکشتن و قطع نسل خاندان پیغمبـر صلی الله علیه و آله پرداختنـد، بـا ایـن امید که قائم آل محمد علیهم السلام را به قتل رسانند ولی خداوند نگذاشت که یک نفر از ستمگران بـه وی دست یابد و بدین گونه نور خود را کامل کرد هر چند مشرکین نـاخوش بدارنـد. و امـا بـه مانند غیبت حضرت عیسی علیه السلام: غیبت عیسی علیه السلام نیز بدین گونه بـود: یهـود و نصـاری اتفـاق دارند که وی کشته شده ولی خداوند آن‌ها را تکذیب فرمود: و در این باره می‌فرمایـد: ﴿وَ مـا قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾[1] **(او را نکشتند و به دار نکشیدند بلکه بر آنها امـر مشـتبه شد).** غیبت قائم ما علیه السلام نیز چنین است زیرا امت اسلام به واسطه طولانی شدن غیبتش وجود او را انکار می‌کنند. بعضی خواهند گفت: هنوز متولد نشده و گروهی می‌گوینـد: متولـد شـده و وفات کرده و طایفه ای می‌گویند: امام یازدهم عقیم بوده و جماعتی ائمه را سیزده تن و بیشتر خواهند دانست و عده ای هم می‌گویند: روح قائم علیه السلام در بدن دیگری سخن می‌گوید.

طول عمر حضرت نوح علیه السلام: طول عمر نوح علیه السلام همچنین بود که چون از خداوند خواست تا بر قومش عذاب فرو فرستد، جبرئیل علیه السلام هفت دانه هسته نزد وی آورد و گفت: ای پیغمبر خدا پروردگار می‌فرماید: اینها مخلوق و بندگان من هستند

آنها را با صاعقه هلاک نمی‌گردانم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت بر آنها. پس دوبـاره قوم را به خداپرستی دعوت کن که در مقابل آن به تو ثواب خواهیم داد این هسـته‌هـا را کشـت

---

۱. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۵۷

کن موقعی که روئیدند و به حد کمال رسیدند و بارور شدند هنگام نزول رحمت الهی فرا رسد و از شر قوم آسوده خواهی شد و مؤمنین را به این خبر مژده ده. چون درختها روئید و شاخ و برگ درآورد و باردار شد و بعد از مدتی چنان که می‌باید ثمر داد، حضرت نوح‌علیه‌السلام از خداوند درخواست نمود که طبق وعده او را از شر قوم خلاصی دهد، ولی خداوند دوباره دستور داد که از هسته آن درختها بکارد و صبر پیشه گیرد و سعی کند و حجت را بر قوم مؤکد بدارد. حضرت نوح‌علیه‌السلام حکم جدید را به اطلاع کسانی که به وی ایمان آورده بودند رسانید و سیصد تن از آنها از وی برگشتند و گفتند: اگر دعوت حضرت نوح‌علیه‌السلام حق بود نباید خدایش خلف وعده کند. سپس خداوند متعال هفت بار پی در پی او را مأمور کشت تخم آن درخت نمود و هر بار گروهی از مؤمنین از وی بر او بر می‌تافتند تا اینکه پیروان او مردد شدند و به هفتاد و چند مرد تقلیل یافتند. آنگاه خداوند به وی وحی فرستاد که: نقاب شب ظلمانی از چهره صبح نورانی در پیش رویت برداشته شد. زیرا حق آشکار گشت و نور ایمان از زنگار ارتداد کسانی که دارای سرشت پلید بودند پاک گردید اگر من کفار را نابود کنم، ولی کسانی را که به تو ایمان آورده بودند و بعد از تو روی برتافتند و مرتد گشتند باقی گذارم، به وعده خود عمل نکرده ام، وعده ای که به مؤمنین سابق قومت که در ایمان به یگانگی خدا اخلاص ورزیده و به ریسمان پیغمبریت چنگ زده‌اند، دادم که آنها را در روی زمین جای دهم و در دین ثابت بدارم و ترس آنها را تبدیل به امن کنم، تا شک از لوح دلشان برطرف شود و مرا با اخلاص، پرستش کنند چطور ممکن بود کسانی را که مرتد شدند در زمین جای دهم و دینشان را ثابت نگهدارم و ترسشان را تبدیل به امن کنم؟ در صورتی که می‌دانم که ایمانی ضعیف و سرشتی پلید و باطنی بد دارند؟ اگر درموقع نابود ساختن دشمنان، که می‌خواستم مؤمنین را در زمین جای دهم، آن طایفه مرتد به وی خلافت را که به مؤمنین داده شده، استشمام می‌کردند، در نفاق و گمراهی راسختر می‌گشتند و با برادران خود به دشمنی بر می‌خواستند و به خاطر ریاست با آنها می‌جنگیدند، بنابراین با این فتنه‌ها و جنگها با برادران چطور ممکن است تمکین از دین و انتشار ایمان در میان مؤمنین جمع شود؟ پس با امداد و وحی ما کشتی را بساز.

سپس حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود قائم ما‌عجل‌الله‌فرجه هم غیبتش طولانی می‌گردد سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا﴾[1] **(پیامبران به دعوت خود، و دشمنان آنها به مخالفت خود همچنان ادامه دادند) تا آنگاه که**

---

۱. سوره مبارکه یوسف‌علیه‌السلام: آیه شریفه ۱۱۰

رسولان مأیوس شدند، و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است؛ در این هنگام، یاری ما به سراغ آنها آمد؛ آنان را که خواستیم نجات یافتند). عمر طولانی حضرت خضرؑ: و اما طولانی بودن عمرحضرت خضرؑ، برای آن نبود که منصب نبوت به وی اعطا شود یا کتابی بر او نازل گردد، یا دینش، دین انبیاء پیش از خود را نسخ کند، یا دارای مقام امامت باشد که مردم پیروی او را لازم بدانند، یا به خاطر اطاعتی باشد که خداوند بر وی واجب گرداند، بلکه چون در علم ازلی خداوند مقدار عمر قائمؑ ما و طول غیبت او تقدیر شده بود و می‌دانست که بندگانش طول عمر او را انکار می‌کنند از اینرو عمر خضرؑ را طولانی گردانید، تا در اثبات طول عمر قائم ماؑ بوسیله آن استدلال شود و بدان وسیله ایراد دشمنان از میان برود و مردم را بر خدا حجت و ایرادی نباشد.

گل:

در کتاب قاموس در باب دال و فصل عین نقل از حدیث و روایت مفصل نقل کرده‌اند که اولین شخصی که از مردم وارد بهشت می‌شود یک مرد سیاه پوست به نام عبود می‌باشد و آن به خاطر این است که خداوند متعال برای قومی پیامبری فرستاد پس هیچ یک از آن روستا به پیامبر ایمان نیاوردند جز یک مرد سیاپوست. و قوم آن پیامبر گودالی عظیمی برای پیامبرشان حفر کردند و سپس او را در آن گودال گذاشتند و یک سنگ بسیار بزرگی بر روی آن گودال قرار دادند. و آن سیاه پوست هیزم جمع می‌کرد وسپس به بازار می‌رفت و هیزمهای خود را می‌فروخت و سپس با آن آب و غذا و غیره می‌خرید و به نزد آن گودالی که آن پیامبرؑ در آن زندانی بود می‌رفتت وسپس خداوند متعال به آن سیاه پوست یاری می‌داد و سنگ را از جایش تکان می‌داد و سپس آن سیاه پوست آب و غذا را داخل سبدی قرار می‌داد وسپس آنرا به داخل گودال برای آن پیامبرؑ می‌رساند روزی آن سیاه پوست هیزم جمع آوری کرد وسپس خواست استراحت کند پس دراز کشید و هفت سال خوابش به طول کشید و وقتی که از خواب بیدار شد او فکر نمی‌کرد که هفت سال خوابیده است و فکر می‌کرد که یک ساعت از روز خوابیده وسپس بیدارشده است. پس وقتی که بیدار شد بار خود را کول کرد و به بازار آمد و هیزمهای خود را فروخت وسپس آذوقه گرفت و به نزد گودال آمد ولی وقتی که به آنجا رسید خبری از آن پیامبرؑ نبود زیرا مردم او را از آن گودال خارج کرده بودند و ایشان در مورد آن سیاه پوست پرس و جو می‌کرد و آنان می‌گفتند خبری از آن سیاه پوست نداریم. و سپس او ضرب المثلی شد برای کسی که زیاد می‌خوابد. و این حکایت جوابی برای قبول

نکردن بقاء حجت‌ﷺ و طول زمان و سن شریف آن حضرت می‌باشد. زیرا باقی ماندن این سیاه پوست به مدت هفت سال بدون آب وغذا و زیر نور خورشید و باران و سایر حوادث و معبر و رفت و آمد حیوانات و درنده گان و غیره می‌باشد که او عجیبتر از آن است که می‌خورد و می‌آشامد و راه می‌رود و بر مذهب امامیه می‌باشد. و عجیبتر از آن مخفی شدن این سیاه پوست از اهالی روستا می‌باشد زیرا او در یک جای مخصوصی خوابیده بود و آیا در آن مدت هفت سالی که خواب بود آیا هیچ کس از آنجا عبور نکرده است و یا کسی احتیاج به هیزم نداشته بود. و عجیبتر از آن خواب اصحاب کهف می‌باشند که سیصد و نه سال خوابیدند وسپس بیدار شدند پس خوب تأمل کن و بدان چه چیزی می‌باشد. و همانا مخالفان ما استدلال به بقاء حضرت عیسی‌ﷺ می‌کنند که او زنده است و آنرا شدنی می‌دانند و از آن تعجبی ندارند جز اینکه وجود مبارک حضرت مهدی موعودﷺ را انکار و از آن تعجب می‌کنند. و عجیبتر از آن این است که نقل می‌کنند روزی حضرت عیسی‌ﷺ از سرزمین کربلا دیدن کرد و در آنجا گله‌ای از آهوان دید که در یک جای جمع شده بودند پس آن آهوان به سوی حضرت عیسی‌ﷺ آمدند و شروع به گریه کردند و حضرت عیسی‌ﷺ گریه کرد وسپس حواریون گریه کردند در حالی که نمی‌دانستند برای چه چیزی گریه می‌کنند. پس عرض کردند: ای روح الله چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: آیا می‌دانید که این سرزمین چه سرزمینی است؟ گفتند: خیر. فرمود: این سرزمینی است که درآن فرزند رسول احمدﷺ و فرزند طاهره بتول شبیه مادرم سر از تن جدا می‌شود و در اینجا به خاک سپرده می‌شود و این سرزمین خوشبوتر از مشک می‌باشد زیرا این گل و طینت فرزند شهید می‌باشد و همانا طینت و گل انبیاء و فرزندان انبیاء چنین خواهد بود و همانا این آهوان به من گفتند که مدتی در این سرزمین برای اشتیاق به گل وطینت فرزند مبارک چرا می‌کنند و آنان می‌گویند که در این سرزمین در امنیت هستند. سپس حضرت عیسی‌ﷺآهوان را کنار زد و مدفوع آهوان را گرفت و آنرا بوئید و عرضه داشت خداوندا این را تا زمانی قرار ده تا پدرشﷺ آنرا ببیند و ببوئید تا برای او تسلیت و صلوات باشد.ومی گویند: آن مدفوع تا زمان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ باقی ماند و ایشان آنرا بوئید و گریه کرد وسپس قصه آنرا وقتی که از کربلا گذشت را به همراهانش تعریف کرد. وهمان مخالفین این روایات را باور و آنرا تصدیف می‌کنند که آن مدفوع به مدت پانصد سال باقی ماند در حالی که هیچ بارانی و باد وهوا و طوفان و سر گذشت روزها و شبها و سالها به آن آسیبی نرساند و آنان این را باور ندارند که حضرت قائمﷺ از آل‌محمدﷺ باقی می‌ماند وسپس با شمشیر قیام می‌کند و دشمنان

خداوند را نابود می‌سازد و دین خداوند را در تمام جهان هستی آشکار می‌سازد با اینکه روایات گوناگون و نص شده از رسول خداﷺ و معصومینﷺ در مورد اسم و نسبت وغیبت طولانی اومی باشد در حالی که اولینها چنین غیبتهایی را داشتند و آیا این چیزی نیست مگر اینکه دشمنی روز افزون آنان را آشکار و آنان را رسوا می‌کند و حق را انکارمی کنندغیر ازآن چیزی است؟ وقتی که بناء شد که این ساقه را که در مورد کسانی که عمر زیادی داشتند ذکر کنیم بایستی که نام بعضی از آنان که در کتابهای علماء و دانشمندان پیشین از جمله شیخ صدوق‌رحمه‌الله در کتاب کمال الدین و محقق مجلسی‌رحمه‌الله ذکر کرده‌اند که اکثر آن به خاطر ترس از طولانی شدن مطلب ترک کرده‌ایم و کسانی عمر طولانی داشتند عبارتند از:

اول: حضرت آدمعليه‌السلام بود که نهصد و سی سال زندگی کرد.

دوم: حضرت شیثعليه‌السلام که نهصد و سیزده سال زندگی کرد.

سوم: حضرت نوحعليه‌السلام که دوهزار و پا نصد سال زندگی کرد.

چهارم: حضرت ادریسعليه‌السلام که نهصد و شصت و پنج سال زندگی کرد.

پنجم: حضرت سلیمان بن داودعليه‌السلام که هفتصد و شانزده سال زندگی کرد.

ششم: عوج بن عنقا بود که سه هزار و پانصد سال زندگی کرد و مادرش عناق بیش از سی هزار سال زندگی کرد.

و در کتاب الغیبة شیخ طوسی‌رحمه‌الله آمده است أفریدون عادل بیش از هزار سال زندگی کرد.

و می‌گویند: پادشاهی که مهرجان را ساخت هزار و پانصد سال زندگی کرد که ششصد سال از قومش پنهان بود.

و عمرو بن عامر مزیقیا هشصد سال زندگی کرد که چهارصد سال آن در زمان پدرش و چهارصد سال دیگر پادشاه بود و در زمان پادشاهی خود هر روز دو بار لباس خود را عوض می‌کرد یک بار در صبح و یکبار در شب بود و هر بار لباسهای او پاره می‌شد پس به او (مزیقا) گفتند.

هفتم: اصحاب کهف که خداوند از طول عمر آنان آگاه می‌باشد.

هشتم: حضرت خضرعليه‌السلام که خداوند به آن آگاه است.

نهم: حضرت الیاسعليه‌السلام و خداوند از طول عمر او آگاه است.

دهم: سلمان فارسی که مشهور است که عمرش چهارصد سال بود و در رواتی که در کتاب العوالم ذکر شده است با حضرت عیسیعليه‌السلام ملاقات کرده بود.

یازدهم: ذوالقرنین و عمرش....

دوازدهم: ضحاک که هزار سال داشت.

سیزدهم: کرشاسب که عمر او پانصد و پنج سال بود.

چهاردهم: رستم که عمر او ششصد سال بود.

پانزدهم: زال و عمر او پانصد و شصت و پنج سال بود.

شانزدهم: حبیب همان کسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست معجزه شق القمر را نشان دهد...

هفدهم: رئیس نصرانی‌های نجران....

هجدهم: دفیانوس...

نوزدهم: فرعون...[۱]

بیستم: شداد بن عاد که عمرش هفتصد سال بود.

بیست و یکم: لقمان بن عاد و عمر او سه هزار و پانصد سال بود.

بیست و دوم: عزیز مصر و عمر او هفتصد سال بود.

بیست و سوم: ریان بن دومغ پدر عزیز مصر هزار و هفتصد سال بود.

بیست و چهارم: دومغ پدر ریان که عمرش سه هزار سال بود.

نقل از شیخ صدوق: همانا ابوالحسن حمادویه بن احمد بن طولون در مصر گنجهایی به دست آورد که پیش از وی نصیب هیچ کس نشده بود. سپس او را ترغیب کردند تا دو هرم از اهرام ثلاثه مصر را خراب کند شاید درآن نیز گنجی بیابد ولی اطرافیان و مشاورین و افراد مورد اعتماد وی او را از خراب کردن اهرام برحذر داشتند و خاطر نشان ساختند که هرکس متعرض اهرام شده عمرش کوتاه گشته است. او به نصیحت آنها اعتنا نکرد و دستور داد هزارکارگر دیوار اهرام را بکنند تا درب آن پیدا شود، پس از یکسال کار، خسته وعاجز شدند موقعی که از تعقیب منظور مأیوس گشتند و می‌خواستند دست بردارند راهی پیدا کردند که مانند نقاب بود راه را گرفته پیش رفتند تا به آخر آن رسیدند. در آنجا سنگ مرمری دیدند و دانستند که درب اهرام است سپس آنقدر سعی کردند تا در را از جا کنده بیرون آوردند، دیدند با خط یونانی چیزی برآن نوشته است. حکما وعلماء مصر را جمع کردند تا آنرا بخوانند ولی کسی نتوانست آنرا بخواند. درمیان آنها شخصی به نام ابوعبد الله مدنی بود که یکی از حفاظ دنیا و علمای روزگار به شمار می‌رفت. وی به ابوالحسن حمادویه بن احمد گفت: اسقفی را در حبشه می‌شناسم که سیصد و شصت سال دارد و او قادر است این خط را بخواند. او می‌خواست این زبان را به من بیاموزد ولی

---

۱. در نسخه خطی سفید می‌باشد یعنی چیزی در مورد سن آنان (...) ذکر نشده است.

چون به علوم عرب رغبت داشتم آنرا فرا نگرفتم و آن اسقف هنوز زنده است. ابوالحسن خمادویه نامه ای برای پادشاه حبشه نوشت که اسقف مزبور را نزد وی بفرستد. ولی پادشاه حبشه جواب داد که این مرد پیر گشته و زمانه او را فرسوده نموده فقط هوای اقلیم ماست که تاکنون او را زنده نگاه داشته است بیم آنست که اگر به هوا و اقلیم دیگر نقل مکان کند و حرکت نماید و رنج و مشقت سفر بکشد، تلف گردد در صورتی که بقاء او موجب شرف و افتخار ماست. اگر چیزی دارید که می‌خواهید او بخواند و یا تفسیر کند و یا می‌خواهید چیزی از وی بپرسید: آنرا بنویسید و بفرستید تا خوانده و مقصود شما تأمین گردد. حمادویه دستور داد سنگ مرمر را در کشتی کوچکی نهاده از (الصعید الأعلی) به (اسوان) حمل کردند و با شتاب از اسوان به حبشه آوردند چون سنگ را نزد اسقف رساندند، نوشته را خواند و به زبان حبشی معنی کرد. سپس از حبشی به عربی ترجمه گردید. معلوم شد نوشته است من ریان بن دومغ هستم. ابوعبد الله مدنی که همراه سنگ به حبشه رفته بود از اسقف پرسید: ریان بن دومغ چه کسی بوده؟ گفت: او پدرعزیزمصر است که حضرت یوسف‌ؑ در خانه او وهمسرش زلیخا بوده است. عزیز هفتصد سال و پدرش(ریان)هزار وهفتصد سال و پدر ریان (دومغ) سه هزار سال درجهان زندگی کردند. روی آن سنگ نوشته بود: من ریان بن دومغ هستم برای اطلاع از منبع رود نیل از وطن خویش بیرون آمدم. چون که جریان آنرا می‌دیدم و می‌خواستم ابتدا و منبع آنرا هم بدانم. به همین منظور همراه هشتاد هزار نفر (أربعة آلاف ألف رجل) نفر از مردم کشورهشتاد سال به جستجو پرداختیم تا آنکه به ظلمات و دریای اطلس رسیدیم و دیدم رود نیل دریای اطلس را قطع می‌کند و از آن عبور می‌نماید و منفذ هم ندارد همراهان من به جز چهار هزار نفر همه مردند من از زوال سلطنت خود ترسیدم و مراجعت نمودم و «اهرام» و «برابی» و این دو هرم را بنا کردم و تمام گنجها و اندوخته‌های خود را در آن پنهان نمودم و در این خصوص این اشعار را گفته ام:

من بعضی چیزها را که به وقوع خواهد پیوست میدانم

علم غیب ندارم زیرا تنها خداوند عالم به غیب است

هر چه را خواستم محکم و استوار گردد آنرا محکم ساختم

با این وصف خداوند قوی تر و صنع او محکم تر است

خواستم سرچشمه رود نیل را پیدا کنم

ولی از کشف آن عاجز گشتم، که آدمی با عجز و زبونی توأم است

مدت هشتاد سال جاهای دیدنی را

همراه خردمندان و لشکر بسیار پیمودم

تـا آنجـا کـه سـرزمین جـن و انـس را زیـر پـا نهـادم
و گردابهـای دریـای ظلمـانی مـرا از کـار بـاز داشـت
آن وقـت یقـین کـردم کـه قبـل وبعـد از مـن
هـیچ مـرد بـا هیبتـی از آنجـا نگذشـته و نخواهـد گذشـت
سپس به کشور خود بازگشتم و مجلس آراستم و به عیش و نوش نشسـتم
چون که روزگار مصر گاهی با سختی و زمانی با نعمت تـوأم اسـت
مـن صـاحب همـه اهـرام مصـر هسـتم
و بـانی " برابـی " آنجـا مـی‌باشـم
آثـار دسـت و قـدرت و حکمـت خـود را بـرای اینکـه نپوسـد
و منهـدم نگـردد در آنجـا جـای دادم
در اهـرام گنجهـای زیـاد وعجائـب بسـیار هسـت
زمانـه گـاهی انسـان را کـامروا مـی‌گردانـد
و زمـانی مـورد هجـوم خـود قـرار مـی‌دهـد
روزی فـرا مـی‌رسـد کـه ولـی پروردگـار مـن
قفلها از این اسرار بگشاید و عجائب کار و صنعت مرا آشـکار سـازد
او کسی است که در آخرالزمان و در اطراف خانه خدا ظاهر می‌شود
و کـارش بـالا مـی‌گیـرد و نـامش مشـهور مـی‌گـردد
گروهی انبوهی از مـردم هنگـام ظهـورش کشـته خواهنـد شـد
و جمعـی اطاعـت مـی‌نماینـد
ایـن " برابـی " هـم مسـخر وی مـی‌شـود
و سـپس منهـدم مـی‌گـردد
گنجهـای مـن همـه پیـدا شـود
جـز اینکـه میـدانم همـه صـرف جهـاد خواهـد شـد
گفتـار خـود را در تختـه سـنگها نوشـتم
ولـی بـه زودی آنهـا فـانی خواهنـد شـد
خـود مـن نیـز بعـد از آن از بـین میـروم و معـدوم مـی‌گـردم

چـون ابوالحسـن حمادویـه از مضـمون لـوح اطـلاع حاصـل کـرد گفـت: جـز قـائم‌عليه‌السلام آل‌محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله کسی بر اسرار اهرام دست نخواهد یافت، سـپس سـنگ را برگردانیـده درجـای خود نصب کردند و درهرم را بستند. یک سال بعد از این ماجرا طاهر، خادم ابوالحسن حمادویه

را در رختخواب و حالت مستی به قتل رسانید آنگاه مردم از این ماجرا مطلع گردیدند (شیخ صدوق می‌فرماید) آنچه درباره داستان رود نیل و اهرام مصر گفتیم از هرچه در این زمینه گفته می‌شود صحیحتر است.

بیست و پنجم: عبید بن شرید جرهمی: در الاکمال الدین عبید بن شرید جرهمی معروف است و او، سیصد و پنجاه سال عمر کرد. او پیغمبرﷺ را درک نمود و اسلام آورد بعد از رحلت آن حضرت تا زمان معاویه هم زنده بود. در ایامی که معاویه بی رقیب فرمانروائی می‌کرد روزی بر وی درآمد معاویه به وی گفت: ای عبید مرا! خبر ده از آنچه دیده و شنیده و درک کرده ای بگو بدانم روزگار را چگونه دیده ای؟ عبید گفت: روزگار را مانند شب و روزی دیدم که یکی می‌آید و دیگری می‌رود هر کس را دیدم از زمانه خود نکوهش می‌کرد. شخصی را دیدم که هزار سال عمر کرده بود و او می‌گفت که قبل از او شخصی دو هزار سال عمر نموده بود.

و اما آنچه شنیده‌ام: یکی از پادشاهان حمیر برای من نقل کرد که یکی از سلاطین نابغه که کشورها فتح کرده بود و او را (ذو سرخ) می‌گفتند در جوانی به سلطنت رسید و در امر مملکت داری با تدبیر و سخی الطبع و مطاع بود. او هفتصد سال درمملکت خود سلطنت کرد واغلب اوقات با نزدیکان خود به شکار و گردش می‌رفت. روزی در گردشگاه با دو مار برخورد کرد که یکی مانند نقره سفید و دیگری سخت تیره و سیاه بود و هر دو با هم می‌جنگیدند. مار سیاه بر سفید غلبه یافت و نزدیک بود آنرا بکشد پادشاه دستور داد مار سیاه را کشتند و مار سفید را گرفتند و بر سر چشمه‌ای که درختی در آن بود آوردند و آب روی آن پاشیدند و کمی هم خورانیدند تا به حال آمد، آنگاه آنرا رها کردند و او هم رفت. آن روز پادشاه تمام وقت به شکار و گردش پرداخت چون شب شد و به خانه برگشت و روی تخت خود که دربان و غیره دسترسی به محل آن نداشتند، نشست. در آن میان دید جوانی خوش لباس و زیبا که از حد وصف بیرون بود، درآمد و به وی سلام کرد. پادشاه از دیدن او خشمگین شد و پرسید: تو کیستی و چه کسی به تو راه داد و اجازه داد به اینجا که جز دربان کسی دیگر دسترسی ندارد بیائی؟ جوان گفت: ای پادشاه ناراحت مباش من از آدمیزاد نیستم بلکه جوانی جنی هستم. آمده‌ام پاداش کار نیکی که نزد من داری، به تو بدهم. پادشاه پرسید: کدام کار نیک؟ گفت: من همان مارسفید هستم که روز گذشته از خطر مرگ نجاتم دادی آن مار سیاه که او را به قتل رساندی غلام ما بود. او جماعتی از کسان مرا کشته بود. او هر وقت یکی از ماها را تنها گیر می‌آورد می‌کشت و تو دشمن مرا به قتل رساندی و مرا زنده کردی اکنون آمده‌ام پاداشی که نزد من داری به تو بدهم سپس گفت ای پادشاه ما جن هستیم ولی نه جن. پادشاه پرسید: فرق میان این دو چیست؟ تا

اینجا نقل شده و سخن را قطع کرده و حدیث به پایان نرسیده است.

بیست و ششم: و از کسانی که عمر طولانی داشت ربیع بن ضبیع فراوی: در اکمال الدین وقتی جماعتی بر عبدالملک مروان وارد گشتند که ربیع بن ضبیع فراوی نیز جزو آنها بود، وی یکی از معمرین بود. نوه او وهب بن عبد الله بن ربیع که پیرمردی سالخورده و ابروهایش روی چشم هایش افتاده و آنرا با دستمالی بسته بود، نیز با او بود. دربانها مردم را از روی سن می‌طلبیدند وقتی که او را صدا زدند دربان به وی گفت: پیرمرد داخل شود او درحالی که تکیه به عصا کرده بود و به کمک آن راه می‌رفت و ریشش تا زانوهایش می‌رسید بر عبدالملک وارد شد.عبدالملک وقتی که او را دید به حال او دلش شکست و گفت: پیرمرد بنشین گفت: من بنشینم و جدم دم در ایستاده باشد؟ عبدالملک گفت: پس تو از فرزندان ربیع بن ضبیع هستی؟ گفت: بلی من وهب بن عبد الله بن ربیع بن ضبیع هستم. عبدالملک به دربان گفت: برگرد و ربیع را نیز بیاور. وقتی دربان بیرون آمد او را نشناخت به طوری که صدا زد: ربیع کجاست؟ دراین وقت ربیع آمد و گفت من ربیع هستم، سپس برخاست و با عجله نزد عبدالملک آمد. چون بر عبدالملک وارد شد سلام کرد. عبدالملک گفت: من سوگند می‌خورم که این مرد از پسر و نوه‌اش جوان‌تر است ای ربیع آنچه در طول زندگانی دیده ای به ما اطلاع بده! ربیع گفت: این شعر از من است که گفته ام:

آگاه باش من کسی هستم که آرزوی عمر طولانی دارم

درحالی که من حجر پسر امرء القیس را دیده‌ام

اما خود امرء القیس را شنیده‌ام که او کی بوده است

پس خیلی دور به نظر میرسد که دیگر من زنده بمانم

عبدالملک گفت این اشعار را من در وقتی که طفل بودم از تو برای من نقل می‌کردند

ربیع گفت: این بیت را هم گفته‌ام:

وقتی که جوانی دویست سال عمر کرد

لذت و ثروت از وی دور می‌شود

عبدالملک گفت: این شعر تو را نیز در زمان کودکی برای من نقل می‌کردند سپس عبدالملک گفت: ای ربیع تو از بخت نیک و بهره وافر برخورداری پس از فوائد عمرت چیزی برای من نقل کن گفت: دویست سال در فترت بین عروج حضرت عیسی عليه السلام و ظهور محمد صلى الله عليه وآله و صد و بیست سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام زیسته‌ام.عبدالملک گفت: ای ربیع از آن عده جوانان قریش که نامهایشان یکی است به من خبر ده. گفت: از هر کدام می‌خواهی سوال کن!

عبدالملک گفت: از عبد الله بن عباس خبر ده. گفت: او دارای فهم وعلم و بخشش وحلم و قرآن دان بزرگ بود. گفت: از عبد الله بن عمر خبر ده. گفت دارای حلم و علـم و احسـان بـود، خشـم خود را فرو می‌برد و از ظلم دوری می‌کرد. پرسـید: از عبـد الله بـن جعفـر علیه السلام خبـر ده گفـت: او گلبرگی خوشبو و لطیف و زیانش برای مسلمین اندک بود. گفت: از عبـد الله بـن زبیـر خبـر ده! گفت: او همچون کوه صعبی بود که صخره‌ها از آن فرو ریزند. عبدالملک گفت: خـدا تـو را نگـه دارد چطور بر اخبار آنها دست یافتی؟ گفت: به آنها نزدیک شدم و آنان را امتحان کردم.

بیست و هفتم: و از کسانی که عمر طولانی داشت علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید معروف به ابو دنیا می‌باشد.

در کتاب اکمال الدین آمده است: نقل کرده برایمان عبد الله بن محمـد بـن عبـدالوهاب بـن نظر شجری که می‌گوید: نقل کرده برایمان ابوبکر محمد بن الفتح المزکا و ابوالحسـن علـی بـن حسن بن حمکا الملاشکی داماد ابوبکر که می‌گویند: محمد بن قاسم رقی، مردی از اهل مغـرب را در مکه معظمه ملاقات نمودیم. ما با جمعی از محدثین که در آن سال یعنی سنه سیصد و نـه هجری برای انجام مراسم حج آمده بودند، به نزد وی رفتیم. دیدیم او مردیست که مـوی سـر و ریشش سیاه و مانند پوست پوسیده ای است که هنوز موی سیاه آن باقی مانده است عـده ای از فرزندان و نواده گان و پیرمردان همشهریش اطراف او را گرفته بودند. ومـی گفتنـد مـا از مـردم دورترین شهرهای مغرب نزدیک «باهره علیا» هستیم پیر مردهـا مـی‌گفتنـد مـا از پـدران خـود شنیده‌ایم و آنها از پدران و اجداد خود نقل می‌کردنـد کـه آنهـا ایـن پیرمـرد را کـه معـروف بـه «ابودنیای معمر» و نامش علی بن عثمان بن خطاب ابن مره بن مؤید است دیده‌اند. خود پیرمـرد می‌گفت من از قبیله «همدان» و حسب و نسب من از صنعاء الیمن می‌باشم. راویان مـی‌گوینـد: ما از او پرسیدیم آیا تو علی بن ابیطالب علیه السلام را دیده ای؟ پیرمرد دیدگانش را مانند دو چراغ از زیر ابروانی که چشم او را پوشیده بود گشود و گفت: آری با این دو چشم آن حضـرت علیه السلام را دیـده‌ام من خادم آن حضرت علیه السلام بودم و در جنگ صفین در رکابش بودم و این اثر زخم که در سـر مـن است از صدمه اسب آن حضرت می‌باشد، سپس اثر زخم را در جنب ابروی راستش را به ما نشان داد. جماعتی که اطراف او بودند نیز گواهی به عمر طولانی وی داده و گفتند: ما از وقتی خـود را شناخته ایم او را با همین شکل دیده ایم و اضافه کردند که از پدران و اجداد خود شنیده ایـم کـه آنها هم از وقتی خود را می‌شناختند، این پیرمرد را با این حال دیده اند. سپس ما سـر صـحبت را باز کرده داستان و احوال او و علت عمر طولانیش را از وی جویا شدیم. دیدم عقلش ثابت اسـت و آنچه به وی گفته می‌شود به خوبی می‌فهمد و از روی عقل و درایت جواب مـی‌دهـد. پیرمـرد

گفت: پدر من در کتب گذشتگان خوانده بود که چشمه حیوان (حیات) در ظلمات است وهـرکس ازآن بنوشد عمرش طولانی می‌گردد. به همین جهت اشتیاق زیاد پیدا کرد که به ظلمات رفتـه از آن آب بنوشد. پس پدرم توشه ای برداشت و آنرا بار کرد و مرا هم با خود برد. دو شـتر نـه سـاله که توانائی بیشتری داشتند و چند شتر شیردار و چند مشک آب برداشته و حرکت نمودیم. من در آن موقع سیزده ساله بودم شش شبانه روز راه رفتیم تا به ظلمـات رسـیدیم روزهـا را ایـن طـور تشخیص می‌دادیم که روشن تر و تاریکی نسبت به شب کمتر بود. پس از آن درمیـان کوههـا و بیابان‌ها منزل نمودیم پدرم در کتابها خوانده بود که مجرای آب زندگانی درآن محل اسـت. چنـد روز در آنجا ماندیم آبی که با خود آورده بودیم به شتران دادیم و تمام شد. اگـر شـتران مـا بچـه سال و نیرومند نبودند، ما از تشنگی مرده بودیم. پدرم در آن محل به جسـتجوی آب پرداخـت و به ما دستور داد که آتش روشن کنیم تا بوسیله آن، موقع برگشتن ما را پیدا کند. پنج روز در آنجا ماندیم در آن مدت پدرم مرتب در پی آب زندگانی می‌گشت ولی پیدا نمی‌کرد. وقتـی از زحمـت خود مأیوس گردید آهنگ مراجعت نمود زیرا آب و توشه ما تمام شده بود به عـلاوه خـدمتکاران از بیم تلف شدن اصرار در مراجعت داشتند در آن میان روزی من برای کاری بـه انـدازه مسـافت یک تیر که رها کنند از محلی که بودیم دور شدم ناگـاه بـه نهـری سـفید رنـگ و زلال و لذیـذ برخوردم که نه کوچک و نه بزرگ بود و به آرامی جریان داشت. نزدیک رفـتم و دو سـه کـف از آن نوشیدم دیدم آبی زلال و لذیذ و خنک است پس با عجله به محلی که بودیم مراجعت نمـودم و به خدمتکاران مژده دادم که من آب را پیدا کردم. آنها هم تمام مشکها و ظرفهایی که داشـتیم برداشتند تا همه را پر کنند. درآن موقع از شدت شوق ندانسـتم کـه پـدرم درآن حـوالی پـی آب می‌گردد من با خدمتکاران مدتی هرچه گشتیم نهر مزبور را پیـدا نکـردیم. خـدمتکاران هـم مـرا تکذیب نمودند و گفتند: راست نگفتی. چون به محل بازگشـتیم و پـدرم نیـز بازگشـت، مـاجرا را برایش نقل کردم پدرم گفت: فرزند آنچه مرا به پیمودن این راه و تحمـل خطـر انـداخت، دسـت یافتن به این نهر آب بود، ولی روزی من نشد و نصیب تو گردید و تـو ازایـن پـس عمرطـولانی خواهی یافت به طوری که از زندگی عاجز می‌شوی سپس به وطن برگشتیم و چند سـال بعـد از آن پدرم بدرود حیات گفت. چون سن من نزدیک به سی سال رسید، رسول اکرمﷺ و پـس از وی به ترتیب خلیفه اول و دوم وفات کردند. سپس بـه عـزم حـج بیـت الله بـه مدینـه آمـدم و روزهای آخر خلافت عثمان را درک کـردم، در مدینـه میـان گروهـی از یـاران پیغمبـرﷺ بـه شخص علی بن ابیطالب؈ میل قلبی پیدا کردم پس به منظور انجام خدمت در نـزد حضـرتش ماندم و در جنگها ملتزم رکابش بودم. در جنگ صفین این ضربت و جراحت را از آسیب اسب آن

حضرت دیدم. من همواره ملازم حضرتش بودم تا آنکه به شهادت رسید. پس از آن فرزندان و کسان امام اصرار کردند نزد آنان بمانم ولی من نماندم و به وطن خود برگشتم، آنگاه در روزگار خلفای بنی مروان برای دومین بار به حج آمدم و با همشهریانم مراجعت نمودم و دیگر تا این سفر، به حج نیامدم. چون پادشاهان مغرب از طول عمر من اطلاع می‌یافتند مرا به حضورمی طلبیدند وعلت طول عمرم و آنچه دیده‌ام جویا می‌شدند بسیار آرزومند بودم یکبار دیگرحج کنم تا اینکه این عده که می‌بینید اطراف مرا گرفته‌اند و همه فرزندان و نواده گان من می‌باشند، این بار مرا به حج آوردند. و پیرمرد گفت که: تاکنون دو سه بار دندان درآورده است. راویان می‌گویند: ما از وی خواستیم که آنچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است برای ما نقل کند ولی او گفت: موقعی که خدمت آن حضرت بوده رغبت و همتی به کسب علم نداشته است، به علاوه صحابه پیغمبر (برای کسب علم) نزد حضرت بسیار بودند. و می‌گفت: من از فرط علاقه و محبتی که به آن حضرت داشتم، جز به خدمتگزاری به چیز دیگری نپرداختم آنچه من از آن حضرت می‌شنیدم، بسیاری از علمای مغرب و مصر و حجاز که امروز منقرض شده و وفات یافته‌اند، از حضرتش استماع نموده و این همشهریان فرزندان من آنها را جمع آوری کرده اند. آنگاه همراهان پیرمرد نسخه ای بیرون آوردند و او آنرا گشوده و به این شرح خواند: نقل کرده برای ما ابوالحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید همدانی معروف به «ابو دنیای مغربی(رضی الله عنه حیا ومیتا)». او گفت: حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: هرکس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس اهل یمن را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. «**من أحب أهل اليمن فقد أحبني و من أبغض أهل اليمن فقد أبغضني**». نقل کرده برای ما ابو دنیای معمر که گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما فرمود: هرکس دل شکسته‌ای را یاری کند خداوند ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه به او بدهد

آنگاه علی علیه السلام گفت: پیغمبر فرمود: هرکس سعی در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود کند که خشنودی خدا و صلاح وی درآن باشد، مثل اینست که هزار سال خدا را پرستش نموده و اصلاً به معصیت نیافتاده است. نقل کرده برای ما ابو دنیای معمر مغربی گفت: شنیدم علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرمود: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله درخانه دخترش فاطمه علیها السلام سخت گرسنه شد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی علیه السلام آن طبق طعام را نزد من بیاور من آنرا آوردم دیدم نان و گوشت بریان در آنست. نقل کرده برایمان ابو دنیای معمر که

ازحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام شنیدم می‌فرمود: در جنگ خیبر بیست و پنج زخم برداشتم و درآن حال نزد پیغمبرصلی الله علیه وآله آمدم وقتی که زخمهای مرا دید گریه کرد، آنگاه مقداری از اشکهای چشم مبارک خویش را گرفت و بر زخمهای من مالید وهمان وقت از درد آن آسوده گشتم. نقل کرده برای ما ابودنیا، که می‌گوید: حضرت علی بن ابیطالب‌علیه السلام به من فرمود: پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: هرکس یکبار سوره توحید (قل هوالله أحد) را بخواند مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده وهرکس دوبار بخواند مثل اینست که دو ثلث قرآن را خوانده وهرکس سه بار بخواند مثل اینست که تمام قرآن را خوانده باشد. نقل کرده برای ما ابودنیا که می‌گوید: شنیدم علی بن ابیطالب‌علیه السلام می‌فرمود: پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: من گوسفند می‌چرانیدم روزی گرگی بر سر راه خود دیدم، از آن حیوان پرسیدم: در اینجا چه میکنی؟ گفت: تو در اینجا چه میکنی؟ گفتم من گوسفند می‌چرانم. گفت: این تو و این راه بگذر چون گوسفندان را حرکت دادم و گرگ در وسط گوسفندان قرار گرفت، دیدم گوسفندی را گرفت و کشت. من هم گرگ را دنبال کردم تا او را کشتم. سپس دوباره گله را حرکت دادم، قدری که دور شدم سه فرشته جبرئیل و میکائیل و ملک الموت‌علیهم السلام را دیدم. وقتی که آنها مرا دیدند گفتند: این است محمدصلی الله علیه وآله که خداوند وجود او را مبارک گردانیده پس آنها مرا برداشته خوابانیدند و با چاقوئی که همراه داشتند شکم مرا پاره نمودند و قلبم را بیرون آورده داخل شکم را با آب سردی که در شیشه‌ای با خود داشتند شستند تا از خون پاک گردید آنگاه قلبم را به جای خود برگردانیدند و دست بر روی شکمم کشیدند فی الحال جراحت آن برطرف شد بدون این که دردی احساس کنم از آنجا نزد مادرم حلیمه آمدم (حلیمه دایه پیغمبر بود)حلیمه پرسید گوسفندان کجا هستند؟ آنچه گذشته بود برای وی نقل کردم گفت: مقام والائی در بهشت خواهی داشت.

مؤلف کتاب می‌گوید: در مورد معمر ابی دنیا مغربی چند روایات دیگر را ذکر کرده‌اند و ما به خاطر به طولانی بودن مطلب از آن صرفنظر کرده‌ایم و فقط قصد ما ذکر کسانی که عمر طولانی داشتن می‌باشد.

و فاضل محدث جزائری‌رحمه الله در کتاب الأنوار النعمانیه آورده است که می‌گوید: مورد اعتمادترین و موثقترین شخص از مشایخ من سید هاشم الإحسائی در شهر شیراز در مدرسه امیرمحمد نقل از شیخ عادل و مورد اعتماد و ثقه و پرهیزکار شیخ محمد خرگوشی‌رحمه الله (حرقوشی) که او می‌گوید: روزی وارد مسجدی از مساجد شام شدم و آن مسجد بسیار قدیمی و کهنه بود و متروکه بود در آنجا یک مرد زیبا و خوش چهره‌ای را دیدم پس آقا شیخ محمد خرگوشی شروع به مطالعه کتابهایی که در مسجد بود کردند. پس آن مرد خوش سیما به نزد

شیخ آمد و در مورد حال و احوال خودش پرسید، شیخ نیز جواب داد و سپس شیخ از آن جوان در مورد حال و احوالش و اساتید خودش پرسید؟ پس آن مرد به او گفت: همانا من معمر ابوالدنیا می‌باشم که علوم و دانش و غیره را از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام فرا گرفتم و همانا علوم و فنون را از اصحابش آموختم و از آنان شنیدم واز کتابهایی که نوشته‌اند نسخه برداری کرده‌ام. پس معمر ابوالدنیا به شیخ خرگوشی اجازه داد که نقل حدیث از کتابهای همچون اصول و غیره و در کتابهای اصول که به زبان عربی نوشته شده است نقل حدیث کند. شیخ نیز احادیثی برای مورد اعتماد شدن در برابر معمر ابوالدنیا را در همان مسجد خواند و معمر ابوالدنیا نیز مهر تأئید به آن می‌زدند. محدث جزائری رحمه الله می‌گوید: استادم سید هاشم احسائی به من می‌فرمود: ای فرزند دلبندم همانا من از سه محمد و غیر آنان از اهل کتابهای قصیر نقل می‌کنم. همانا من روایت می‌کنم از فاضل خرگوشی از معمر ابوالدنیا نقل از حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام و همچنین تا امام صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و تا آخر الائمه علیهم السلام چنین نقل می‌کنم.

وهمانا روایت من برای کتابهای اصول مانند اصول کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه می‌باشد و من به تو چنین اجازه داده‌ام که از من به این اجازه نقل حدیث کنی زیرا ما این احادیث را از کتب چهارگانه از راه مؤلفین آنان نقل می‌کنیم.

بیست و هشتم: در کتاب کنز الفوائد شیخ کراچکی و در بحارالأنوار: همچنین در مورد معمر دیگر به عنوان مشرقی و وجود او در شهری از شهرهای شرق که به آن (شهرود) که تا حالا زنده می‌باشد. و همانا ما جماعتی را دیدم که معمر مشرقی را دیده‌اند و از او نقل حدیث نموده‌اند و او نیز خدمتگذار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود و شیعیان می‌گویند: که آنان در زمان ظهور امام زمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه جمع می‌شوند را ذکر می‌کند و می‌گوید: وی در یکی از شهرهای ایران از سرزمینهای جبل زندگی می‌کرد و مدعی بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده است مردم هم سالهای دراز او را بدین معنی می‌شناخته اند. وی می‌گفته زخمی مانند زخمی که بر صورت معمر مغربی بوده، نیز در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برداشته و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هم به شمار می‌آمده و خدمتگزار حضرت بوده است. جماعتی که پیرو مذاهب مختلف بوده‌اند داستان این مرد معمر مشرقی را برای من نقل کردند که خودشان او را دیده و سخنان او را شنیده اند. از جمله ابوالعباس احمد بن نوح بن محمد حنبلی شافعی است که در شهر رمله سال چهار صد و یازده برای من نقل کرد و گفت: من در سال سیصد و پنجاه به منظور تحصیل علم فقه، عازم عراق بودم و از شهری به نام شهرود

نزدیک زنجان گذشتم. کسی به من گفت مردی در اینجا هست که معتقد است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده است اگر او را ملاقات کنی فایده بزرگی خواهد داشت. من هم نزد وی به خانه‌اش رفتم دیدم پیرمردی است لاغر اندام و دارای ریشی بزرگ و مدور است، و بچه کوچک یکساله ای هم دارد. در این وقت به وی گفتند: اینان جمعی از اهل علم می‌باشند که عازم عراق هستند و میل داشتند آنچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده ای، از شما بشنوند. پیرمرد گفت: علت اینکه من به شرف ملاقات حضرت نائل گشتم این بود که: وقتی در جائی ایستاده بودم دیدم سواری از آنجا گذشت. چون سر برداشتم مردی مشاهده کردم که دست خود را روی سر من حرکت داده و برایم دعا می‌کند. وقتی سوار رفت اطلاع یافتم که ایشان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است. پس به دنبال ایشان دویدم تا آنکه به وی ملحق گشتم و ملازم حضورش گردیدم. پیرمرد گفت: سپس در تکریت و موضعی دیگری از عراق به نام " تل فلان در خدمت حضرت علیه السلام بودم و بعدها تا هنگامی که وفات یافت افتخار خدمتگذاری حضرت را داشتم آنگاه به خدمتگذاری فرزندان امام پرداختم. احمد بن نوح به من می‌گفت: عده ای از مردم آن شهر را دیدم که می‌گفتند: ما نیز این قصه را از وی شنیده ایم و هم از پدران و اجدادمان شنیده ایم که از وضع این پیرمرد و داستانش برای ما حکایت می‌کردند و می‌گفتند: وی بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام در اهواز اقامت گزید و بعد از آنکه طایفه دیلم بر آنجا دست یافتند و به آزار مردم پرداختند به شهرود منتقل گردید همچنین عده‌ای از مردم شهرود نقل می‌کردند و می‌گفتند که این مرد معمر را دیده و این ماجرا را از وی شنیده‌اند و می‌گویند که او سبد باف می‌باشد و از آن امرار معاش می‌کند.

بیست و نهم: و از معمرین: در کتاب بحارالأنوار نقل شده از مکی بن احمد که می‌گوید: از اسحاق بن ابراهیم طوسی که نود و هفت سال داشت در خانه یحیی بن منصور شنیدم می‌گفت: سربایک پادشاه هند را در شهری به نام صوح دیدم و از وی پرسیدیم: چند سال از عمر شما گذشته؟ گفت: نهصد و بیست و پنج سال او مسلمان بود و معتقد بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله ده نفر از اصحاب خود را که از جمله حذیفة بن الیمان و عمرو بن العاص واُسامة بن زید و ابوموسی اشعری و صهیب رومی و سفینة و غیرهم بودند، نزد وی فرستاده و او را دعوت به اسلام نمود. او هم پذیرفته و اسلام آورده نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بوسیده بود. من از وی پرسیدم با این ضعف پیری چگونه نماز می‌خوانی؟ گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿و الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و

علی جنوبهم﴾[1] یعنی (**خردمندان با ایمان خدا را در حال ایستاده و نشسته و دراز کشیده، ذکر می‌گویند**). پرسیدم: غذایت چیست؟ گفت: آبگوشت و تره. پرسیدم: مدفوع هم داری؟ گفت: هفته‌ای یکبار چیز کمی دفع می‌شود. از دندانش سؤال کردم چگونه می‌باشد؟

گفت بیست بار ریخته و مجدداً درآمده. در طویله او حیوانی دیدم که از فیل بزرگتر بود و «زندفیل» می‌گفتند از وی پرسیدم: با این حیوان چکار می‌کنی؟ گفت: لباس خدمت کاران بار آن نموده پیش رخت شوی می‌برند. وسعت کشورش در طول و عرض تقریباً چهار سال راه بود شهری که خود وی در آن زندگی می‌کرد تقریباً پنجاه فرسخ مربع و بر هر دری از آن صد و بیست هزار سرباز بود. چون در یکی از آن دروازه‌ها اتفاقی بیافتد و جنگ در گیرد، بدون اینکه محتاج به کمک باشند خود به دفع آن می‌پردازند. و قصر سر با یک پادشاه در وسط شهر بود. و شنیدم او می‌گفت: و به جانب قوم موسی علیه السلام (یهودیها) رفتم، دیدم که تمام پشت بامهای آن با هم مساوی است خرمن‌ها در بیرون شهر بود و آنها به اندازه احتیاج از آن برمی داشتند و ما بقی را همان جا می‌گذاشتند. قبور آنها در خانه هایشان بود و باغهای آنان در دو فرسخی شهر بود. میان آنها پیرمرد و پیرزن نبود و بیماری نداشتند و در مدت عمر مریض نمی‌شدند. بازار آنها چنان بود که چون مشتری چیزی می‌خرید خودش می‌کشید و می‌برد بدون اینکه صاحبش حاضر باشد. درموقع نماز دست جمعی نماز می‌خواندند وسپس متفرق می‌گشتند میان آنها دشمنی و سخنان زشت نبود بیشتر سخن آنها ذکر خدا و نماز و یاد مرگ بود.

شیخ صدوق رحمه الله سپس می‌فرماید: وقتی مخالفین ما برای سربایک پادشاه هند این گونه حالات را قبول داشته و نقل کرده باشند، سزاوار چنان است که دیگر طول عمر امام زمان علیه السلام را محال ندانند (**ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**).

سی از معمرین: در کتاب الدمعة نقل از کنز الفوائد کراچکی از معاویة بن فضله که می‌گوید: من همراه گروهی بودم که عمربن خطاب آنها را برای فتح شهر حلوان فرستاده بود پس مشرکان را در یکی از دره‌ها محاصره کردیم ولیکن نتوانستیم بر آنان چیره شویم در آن زمان وقت نماز رسید پس از اسب خود پایین آمدم و در جستجو آب رفتم، آب پیدا کردم و وضو گرفتم و شروع به اذان گفتن کردم پس هنگامی که (الله اکبر) گفتم چیزی از داخل کوه جوابم را داد و گفت: (کبرت تکبیراً) پس من وحشت زده و ترسان شدم و به طرف راست و چپ و جلو و پشت سر خود را نگاه کردم چیزی ندیدم. پس گفتم: (**أشهد أن لا إله إلا الله**)

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۹۱

پس آن منادی گفت: همانا همینک اخلاص نمودی (الآن حین أخلصت). پس گفتم: (أشهد أن محمد اً رسول الله) پس او جواب داد: همانا ایشان پیامبر برگزیده و فرستاده شده و مبعوث شده است. پس گفتم: (حی علی الصلاة) پس او گفت: فریضه‌ای است که واجب شد. پس گفتم: (حی علی الفلاح): پس او گفت: به درستی که رستگار گشت هرکه آنرا اجابت کند و به آن دعوت کند. پس وقتی که (قد قامت الصلاة) گفتم: گفت بقای امت حضرت محمدﷺ است و بر پایه و اساس آن روز رستاخیز برپا می‌شود. راوی می‌گوید: وقتی که اذان (اقامه)خود را به پایان رساندم با صدای بلند صدا زدم تا جایی که صدایم از کوه بر می‌گشت و آنرا گوش می‌دادم. پس با همان صدای بلند گفتم: انسان هستی و یا جن؟ پس سر خود را ازغاری که در کوه بود بیرون آورد و گفت: من جن نیستم بلکه من انسان می‌باشم. به او گفتم: خداوند رحمتت کند تو کیستی؟ گفت: من رزیب بن ثملا از حواریون حضرت عیسی بن مریمعليه‌السلام می‌باشم و شهادت می‌کنم که صاحب اخبار شما (یعنی محمد بن عبداللهﷺ) پیامبر و فرستاده خداوند می‌باشد و او همان کسی است که حضرت عیسیعليه‌السلام به آن بشارت و مژده داده است. و همانا من خواستم به خدمت ایشان شرفیاب شوم به دلایلی نتوانستم شرفیاب شوم. راوی می‌گوید: و سپس سر خود را وارد غار کرد و رفت و من سوار بر اسب خود شدم و تاختم تا اینکه به امیر لشکر ما سعد بن ابی وقاص رسیدم و جریان آن مرد را به او گفتم. سعد بن ابی وقاص نامه‌ای در مورد آن برای عمربن خطاب نوشت و آنرا به سوی او فرستاد و مدتی بعد جواب نامه رسید که عمربن خطاب گفته بود: آن مرد مذکور را پیدا کنید. پس من همراه با سعد بن ابی وقاص سوار به اسبان خود شدیم و تاختم تا اینکه به آن کوه مذکور رسیدیم پس غار و شعب و دره و دامنه و کوهپایه و غیره نگذاشتیم مگر آنرا با دقت گشتیم ولی اثری از آن نیافتیم. و درآن زمان وقت نماز رسید پس وضو گرفتم و نماز خواندم و بعد از فارغ شدن از نمازم با صدای بلند صدا زدم: ای صاحب صدای نیکو و چهره زیبا به ما بگو خدا رحمتت کنند، تو را به خداوند متعال و یگانگی او قسم می‌دهم. همانا من بنده خدا هستم و از اصحاب رسول خداﷺ می‌باشم. راوی می‌گوید: وقتی که او را قسم دادم، سر خود را از غار بیرون آورد که یکباره دیدم که او پیرمردی خوش سیما که موی سر ومحاسنش سفید بود و برای او پیشانی مانند آسیاب بود پس او گفت: (السلام علیکم و رحمة الله و برکاته). گفتم (علیک السلام و رحمة الله) تو کیستی خداوند رحمتت کند؟ گفت: من رزیب بن ثملا وصی بنده صالح حضرت عیسی بن مریمعليه‌السلام می‌باشم. و همانا من از ایشان خواسته بودم که از

خداوند خود در خواست کند که مرا تا وقتی که او را از آسمان نازل گرداند در دنیا ودر قید حیات بگذارد و ایشان نیز از خداوند خواست و خداوند خواسته او را اجابت کرد و سپس مرا در این کوه قرار داد. و همانا به شما وصیت و سفارش می‌کنم که آذوقه خود را برای آخرت محیا کنید و آماده رفتن به آن شوید و شما را از آن چرا که در امت محمدﷺ ظاهر و آشکار نشده برحذر می‌دارم پس هرگاه آشکار شد پس فرار را پیشه بگیرد زیرا هر که از شما فرار نکرد برای او سخت تر از آتش جهنم خواهد بود و همانا در آن زمان بهترین و با ارزشترین آفریده خداوند (امام مهدیؑ) آنرا خاموش خواهد کرد.

سی و یکم: ذات القلاقل: سید نسابه علامه علی بن عبدالحمید حسینی نجفیؒ در کتاب الأنوارالمضیئة فی الحکمة الشرعیه از جدش عبدالحمید نقل می‌کند که بااسناد خود از رئیس ابوالحسن کاتب بصری که از ادبا به شمار می‌آمد نقل کرده که در سال سیصد و نود و دو هجری چند سالی قحطی و گرانی بود. ولی اطراف بصره از نعمت و گشایش برخوردار بود چون عربها از وضع معیشت بصره اطلاع یافتند از جاهای دور و قبایل مختلف آنها که هر کدام به طرزی تکلم می‌کردند به بصره رو آوردند. من با جمعی رفتم که از احوال آن اطلاعی حاصل کنیم شاید از مکالمه فصیح بعضی از آنها استفاده نمائیم. درآنجا چادر بلندی دیدیم چون به طرف آن رفتیم پیرمردی را در گوشه آن مشاهده نمودیم که ابروانش بروی دیده گانش افتاده و جمعی از غلامان و رفقایش اطراف او را گرفته‌اند ما به پیرمرد سلام کردیم او هم جواب داد و ما را به گرمی پذیرفت یکی از همراهان ما مرا به پیرمرد معرفی کرد و گفت: این مردی بزرگ است و نظارت راه‌ها را به عهده دارد و از فصحا و اولاد اصیل عرب می‌باشد همچنین اینان که با وی هستند همه منسوب به قبیله ای و دارای شخصیت و فصاحت می‌باشند. او و ما از وقتی دیدیم شما در این محل رحل اقامت افکنده اید، نزد شما آمده ایم که از یکی از شما فوائد و یا تجربه‌ای از تو بیاموزیم. اکنون که شما را دیده‌ایم امیدواریم با بزرگواری خود ما را محروم نسازید پیرمرد گفت: عزیزان من خداوند شما را زنده نگه دارد، دنیا مرا از آنچه شما از من می‌خواهید محروم ساخته است. اگر فائده ای از لغت عرب را خواستار باشید می‌توانید از پدرم که این خانه‌اش می‌باشد بهره‌ای به دست بیاورید و با دست اشاره به چادر بزرگی نمود که مقابل آن بود ما نیز به چادر مزبور رفتیم. دیدیم پیرمردی دراز کشیده وعده ای از خدمتکارانش دور او را گرفته‌اند به وی سلام نمودیم و آنچه میان ما و پسرش (پیرمرد اولی) گذشته بود به اطلاع او رساندیم. او گفت: عزیزان من خداوند شما را زنده نگه دارد من نیز همان عذری را دارم که پسرم از شما خواست ولی می‌توانید از پدر من که در

خانه‌اش می‌باشد استفاده کنید و با دست به چادری پاکیزه اشاره نمود. ما به یکدگر گفتیم دیدن پدر این پیرمرد فرتوت از هر فائده که بخواهیم از او ببریم بهتر است. اگر فائده ای هم ببریم استفاده جداگانه ایست که به حساب نمی‌آوریم پس به جانب چادر مزبور رفتیم. دیدیم عده زیادی از غلامان و کنیزان دور او را گرفته‌اند چون آنها ما را دیدند به طرف ما شتافتند و به ما سلام کردند و گفتند: خدا به شما عمر دهد، چه می‌خواهید؟ گفتیم: می‌خواهیم به آقای شما سلام کنیم و از محضرش استفاده نمائیم. گفتند: هرگونه استفاده ای می‌توانید از آقای ما ببرید. سپس یکی از خدمتکاران رفت و برای ما اجازه ورود گرفت و ما را نزد او برد. وقتی وارد چادر شدیم دیدیم تختی در بالای مجلس قرار داده و در دو طرف آن پشتیها و بالشی گذارده‌اند و پیرمردی سالخورده که موی سرش ریخته است سر خود را روی آن نهاده است. ما با صدای بلند سلام کردیم و او هم به خوبی جواب داد. سخنگوی ما آنچه را به فرزندش گفته بود به وی نیز گفت: و توضیح دادیم که شما را به ما معرفی کرده‌اند تا فایده‌های را از شما دریافت کنیم. پیرمرد دیده گان خود را که در حدقه‌های گودش فرو رفته بود گشود و به غلامان خود گفت: مرا بنشانید آنگاه گفت: عزیزان من خبری برای شما نقل می‌کنم آنرا از بر کنید. پدر من فرزند برایش نمی‌ماند و دوست داشت نسلش باقی باشد. سپس در سنین پیریش من متولد گردیدم و او از ولادت من بسیار مسرور گردید. آنگاه در سن هفت سالگی من پدرم بدرود حیات گفت و بعد از او عمویم مانند پدرم از من سرپرستی نمود. روزی عمویم مرا به حضور پیغمبرﷺ برد و عرض کرد: یا رسول اللهﷺ این بچه برادرزاده من است. پدرش وفات کرده و من از وی سرپرستی می‌نمایم. حیف دارم که این یادگار برادرم بمیرد، تعویذی به من تعلیم فرما تا از برکت آن، بچه سالم بماند. حضرت فرمود: چرا از ذات القلاقل بی‌خبری؟ عرض کرد: یا رسول اللهﷺ **ذات القلاقل** چیست؟ فرمود: یعنی سوره جحد (**قل یا ایها الکافرون**) و سوره اخلاص (**قل هو الله أحد**) و سوره فلق (**قل أعوذ برب الفلق**) و سوره ناس (**قل أعوذ برب الناس**) را بر او بخوان. من هر روز صبح آنرا خوانده و می‌خوانم و بوسیه آن به خدا پناه می‌برم و تاکنون که به این سن رسیده‌ام نه آسیبی دیده و نه مریض گشته‌ام پس آنرا حفظ کنید و زیاد بخوانید و بوسیله آن از آسیب حوادث به خداوند عالم پناه ببرید. سپس ما از خدمت پیغمبرﷺ مرخص شدیم.

مؤلف می‌گوید: اگر شخصی از امت رسول خداﷺ با خواندن چهار سوره کوتاه از قرآن کریم به او خوانده شود و این عمر طولانی وبرکات زیادی از آن گرفته باشد پس تو در مورد

فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت مهدی موعود علیه السلام چه گمانی داری در حالی که آن بزرگوار تمام قرآن کریم را از بر دارد و تمام علوم و دانش و حکمتهای قرآن به ایشان رسیده است و همانا ایشان برپا کننده و آشکار کننده احکام و علوم آن می‌باشد. آیا این نیست که او ولی مسلمانان و پیشوا و امام آنان و صاحب زمان می‌باشد؟ پس چه مانعی دارد که خداوند متعال این خاصیت را به او عطاء فرماید و برای او در طول عمر خویش قرار دهد و ماندن آن بزرگوار بر سرگذشت روزگارها و سالها و غیره زنده بماند تا آن چرا که در قرآن کریم بر مکلفین از شرایع دین اسلام و از ملت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب شده را کامل و آشکار گرداند؟ و آیا کسی که این را انکار می‌کند کسی هست مگر اینکه بر دل او مهر و موم شده و از اصحاب و لشکریان شیطان می‌باشد. ﴿أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ﴾[1] **(آنها کسانی هستند که (بر اثر فزونی گناه،) خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده؛ (به همین دلیل نمی‌فهمند،) و غافلان واقعی همانها هستند).**

سی و سوم: در کتاب العوالم نقل از عوالی اللئالی از شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر از مولای ما شرف الدین إسحاق بن محمود الیمانی القاضی در قم از دایی او مولانا عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان قمی از شیخ صدرالدین سلوی روایت می‌کنم از شخص دیگر که او گفت: بر شیخ بابارتن که از کثرت پیری ابروهایش روی چشمش افتاده بود، وارد گشتم. شیخ مذکور ابروها را بالا زد و مرا نگریست و گفت: این دو چشم مرا می‌بینی؟ مدتها با آنها به رخساره پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه کردم. در روز کندن خندق آن حضرت را دیدم که با سایر مردم با دوش مبارک خاک برمی داشت در آن روز شنیدم که می‌فرمود: خدایا از ذات مقدست مسئلت دارم که زندگی مرا گوارا و مردنم را آسان کنی و فردای قیامت رسوایم نسازی.

و نقل از سید جلیل صدرالدین سید علی در صنوة الغریب از قاضی القضاة نورالدین علی بن شریف محمد الحسینی در سال هفتصد و یک هجری قمری و آن چرا که به زبان عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: همانا من هفده و یا هجده ساله بودم که همراه پدرم و مویم از خراسان به سرزمینهای هند برای تجارت سفر کردم و وقتی که به اوایل سرزمینهای هند رسیدیم وارد مزرعه‌ای شدیم که به ما گفته شد که این مزرعه، مزرعه ی شیخ رتن بن کزبال بن رتن مترندی می‌باشد پس زیر سایه درختانی که درآنجا بود منزل کردیم که از سایه آن

---

۱. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۱۰۸

درختان تعداد و جماعت زیادی می‌توانند در زیر آن سایه بنشینند. پس تمام اهل مزرعه در نزد ما جمع شدند و ما به آنان سلام کردیم و آنان با احترا م به ما سلام کردند.

پس به شاخه‌ها و ساقه‌ها آن درختان پر شاخ و برگ زیادی بودند نگاه می‌کردیم که بر روی بعضی از شاخه‌های آن یک زنبیل بسیار بزرگی بود که بر آن آویزان بود. پس من در مورد آن زنبیل بزرگ و آن چرا که درآن است و چگونگی آن پرسیدم؟ به من گفتند: این زنبیل مسکن شیخ رتن می‌باشد که او همان کسی است که زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرد و با ایشان ملاقات نمود و شرفیاب خدمت ایشان شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شش بار برای طول عمر او دعا کرد. راوی می‌گوید: ازآنان درخواست کردیم که او را پایین بیاورند تا او را ببینیم. پس پیرمرد سال خورده از بین آن جمعیت سبد را پایین آورد و دیدم که سبد پر از پنبه بود و شیخ رتن مانند مرغ درآن نشسته بود. پس آن مرد سال خورده دهان خود را نزدیک گوش شیخ رتن برد و در گوشش گفت: یا جدا همانا جمعیتی از اهل خراسان که در بین آنان شرفاء و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و می‌خواهند در مورد چگونگی شرفیاب شدن تو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن چرا که ایشان به تو فرموده است بپرسند.

پس شیخ رتن با زبان فارسی سخن گفت که صدایش مانند صدای زنبورعسل بود که به زور می‌توانستیم صدایش را تمیز کنیم و من آنرا به زبان عربی ترجمه کردم. او می‌گوید: همانا من همراه پدرم از این سرزمین برای تجارت به سرزمین حجاز سفر کردم پس وقتی که به سرزمینی از سرزمینهای مکه رسیدیم که درآن آب زیاد بود و آن به خاطر سیلی بود که درآن سرزمین، آمده بود پس در آنجا یک جوان زیبا و خوش سیما را دیدیم که چهره او مانند ماه می‌درخشید و او سبزه بود و عمرش بین ده تا دوازده سال بود و شتران را چرا می‌داد. در همان چرا بود که آب بین شتران و او مانع گشت و او خواست از آب عبور کند در حالی که از جانش ترسان بود وقتی که به او رسیدم او را روی کولم قرار دادم و او را از آب بردم و او به شترانش رساندم پس به من نگاه کرد وبه من با زبان خودش سه بار فرمود: بارک الله فی عمرک بارک الله فی عمرک (خداوند به عمرت برکت دهد) و بعد از آن به کار وکسب و تجارت خود مشغول شدم وسپس به سرزمین خودم بازگشتم. بعد از آن سالهای طولانی گذشت تا اینکه شبی از شبها که شب مهتابی بود و ماه کامل و نورش سفید بود در این مزرعه خودم بودم که به ماه نگاه می‌کردم که یکباره دیدم ماه دو نصف شد و نصفی از آن در طرف مشرق و نصف دیگرش درمغرب رفت و یکباره همه جا تاریک محض شد وسپس آن دو از مشرق و دیگری از مغرب طلوع کردند و سپس آن دو نصف نزدیک همدیگر شدند و با هم چسبیدند و بار دیگر ماه کامل شد و همه جا روشن گشت. و همانا ما با دیدن آن صحنه بسیار

تعجب کردیم و نمی‌دانستیم که چه اتفاقی افتاده بود و این اتفـاق درمحافـل و مجـالس خودمـان گفتگو می‌کردیم تا اینکه قافله‌ای از حجاز به هند آمد پس ما جریان دو نصف شدن ماه را به آنـان گفتیم و آنان گفتند: پیامبری‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که در حجاز مبعوث شد چنین کاری کـرده اسـت کـه مـردم از ایشان چنین معجزه‌ای خواسته بودند و آن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به اذن خداوند متعـال چنـین معجـزه‌ای را برای آنان نشان داد. پس من مشتاق دیدار آن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله شدم پس بـرای دیـدار آن پیـامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله عازم حجاز شدم و وقتی که به مکه رسیدم اجازه خواستم تا با آن بزرگوار دیدار کنم پـس بـه مـن اجازه داده شد وقتی که به نزد ایشان مشرف شدم نور از چهره آن بزرگوار به آسمان می‌درخشید و ایشان مشغول خوردن رطب بود پس به ایشان سلام کردم و ایشان جواب سلامم را داد و سـپس یک دانه رطب به من تعارف نمود و من از شـدت زیبـایی و درخشـش چهـره مبـارکش و هیبـت بزرگش مبهوت ایشان بودم و در جای خودم ایستاده بودم که ایشان بـه مـن فرمـود: چـرا رطـب نمی‌خوری، پس من نشستم و رطب را از ایشان برداشتم و آنرا خوردم و آن بزرگـوار یکـی بعـد از دیگری به من می‌داد تا اینکه شش دانه رطب را به من داد و من آنرا خوردم غیر از رطبهـای کـه خودم از طبق برمی داشتم و می‌خوردم. سپس آن بزرگوار به من نگاه کرد و متبسم شد و بـه مـن فرمود: گویا تو مرا نشناخته ای؟همانا من همان کودکی بودم که مرا نجات دادی زمانی که در مکه سیل بود و همه جا آب گرفته بود و شترانم که را چرا می‌کردم آن طرف آب بودند پس تو به نزدم آمدی و مرا کول کردی و به نزد شترانم بردی. راوی می‌گوید: با آن نشـانه‌ای کـه فرمودنـد: مـن ایشان را شناختم و به ایشان عرض کردم بله ای صاحب چهره درخشان و نورانی! سـپس بـه مـن فرمود: دستت را دراز کن و من دستم را دراز کردم و با ایشان مصاحفه کردم و سپس فرمود: بگـو: (أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله). من نیز چنین گفتم و اسـلام آوردم و ایشان خشنود شدند و وقتی که خواستم به سرزمین خود باز گردم از ایشان اجازه خواستم و ایشـان به من اجازه دادند و برای من دعا کرد و سه بار فرمود(بارک الله فـی عمـرت)(خداونـد در عمـرت برکت عطاء فرماید). پس از نزد ایشان با خشنودی خداحافظی کردم و به سرزمین خودم بازگشتم و خداوند متعال دعای آن بزرگوار در حقم اجابت کرد و همانا سن من افزونتر از ششصد سال گذشته است وهرکسی که در این مزرعه دیدید از نسل و فرزندان من می‌باشد که ایـن بـه خـاطر دعـای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و فضل و کرم خداوند متعال به من و برای آنان به خیر برکت می‌باشد.[1]

---

۱. در کتاب کشکول شیخ بهائی‌رحمه‌الله در اوایل ثلث آخر از نفحات، همانا این شیخ به هند سفر کرد و با ابا رضا رتن ملاقات کرد و رتن شانه‌ای به او داد که معتقد بود که آن شانه رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می باشد.

و در کتاب نفحات ذکر کرده که این شانه در نزد علاء الدوله سمنانی بود که گویا ازآن شیخ به او رسیده است پس علاء الدوله در یک پارچه‌ای گذاشت سپس در یک برگ با دست خط خود نوشت: این شانه از شانه‌های رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد و همانا این هدیه از ابی الرضا رتن برای این ضعیف رسیده است. و نیز علاء الدوله نوشته بود که همانا این امانتی از طرف رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است پس به دست شیخ رضی الدین لأ لأ برسد (در نسخه خطی چنین نوشته شده است).

مولف می‌گوید: می‌گویم: وقتی که قصه شق القمر در زندگی نامه شیخ رتن گفتیم ضرر ندارد که بعضی از اخبار و روایاتی که در مورد شق القمر را ذکر کنیم.

و آن این است که جناب مولوی محمد صاحب حبشی در تصدیق حضرت مسیحعلیه‌السلام در جواب البادری هنگامی از شق القمر و چگونگی اتفاق افتادن آن پرسید نقل از سوانح حرمین و کتابهایی که در هند وجود داشت که آنرا به زبان عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: همانا مردی در هند کافر و بت پرست بود و او بزرگ قوم خود بود و صاحب اقتدار در سرزمین دهار که متصل به دریا چنبل صوبه مالون که در محله خود نشسته بود و یکباره دید ماه دو نصف شد و ازهم جدا شد و یک ساعت بعد بار دیگر به هم چسبید، پس ازعلماء مذهب خویش در مورد چگونگی این اتفاق پرسید. آنان به او گفته‌اند در کتابهای قدیمی نوشته شده که پیامبری درعرب ظاهر می‌گردد و معجزه‌اش شق القمر می‌باشد پس آن مرد امین و مورد اعتماد خویش را برای یافتن جواب پرسش جویا شد پس جواب پرسش را یافت وسپس به نبوت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نام او را عبدالله نام نهاد و برای آن قبر و مرقد و زیاتگاه معروف می‌باشد.

و قصه دیگر نیز می‌باشد و آن در مورد تصدیق حضرت مسیحعلیه‌السلام از مقاله یازدهم از تاریخ فرشته آمده است که درکشور ملیبار یک مرد یهودی از نسل سامری که بدعت گوساله پرستی را در زمان حضرت موسیعلیه‌السلام گذاشت و او شق القمر را دید و از این اتفاق بزرگ بسیار متعجب شد پس در مورد آن از تمام کسانی که علوم و دانش داشتند پرس و جو کرد تا اینکه دانست که شق القمر یکی از معجزات رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد پس به حجاز سفر کرد و به نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و به ایشان ایمان آورد و مسلمان گشت و سپس از آنجا برگشت و هنگامی که به شهر ظفار رسید از دنیا رفت و قبر و مرقد او معروف و زیارتگاه خاص و عام می‌باشد.

سی و سوم: از جمعی شنیدم که یکی از معمرین مردی است به نام نردوول در غاری در حوالی شهر کابل از سرزمینهای افغانستان که از اهل سنت و عامه می‌باشد. پس من خواستم این حجاب را بردارم و حقیقت را پیدا کنم و حجاب را از این چیز عجیب بردارم

پس به نزد کسانی رفتم که علوم و دانش سیاحت و تاریخ و خوردن و نوشیدن و غیره چه بزرگ و چه کوچک و رعیه و صاحب و نواب و نمایندگان و غیره پرس و جو کردم تا اثری از شک باقی نماند. پس آنان به من گفتند: که آنان از اهالی آن منطقه که در نزدیکی کابل قرار دارد برده و کنیز بردارند که آنان به کافران سیاه معروف می‌باشند که غذای آنان بز و لباس آنان پوست بُز می‌باشد که تزویج با محارم در نزد آنان حرام می‌باشد و همه آنان از فرزندان و نسل نردوول می‌باشند و او در یک غار در یکی از کوههای آن شهر زندگی می‌کند. و این نردوول در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده است و در یکی از جنگها برعلیه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام با شمشیر بر فرق او زده است و اثرات آن زخم تا آن وقت باقی مانده بود وهرگاه خواست زخمش ترمیم شود از غار بیرون می‌آید و در آن وقت پرنده‌ای بالای کوه می‌آید و صدا می‌زند و آن زخم بار دیگر ایجاد می‌شود و این روال ادامه دارد. و غذای او در یک شبانه روز دو بُز می‌باشد که یکی در اول روز و دیگری در شب می‌باشد و آن بُزها را اهالی شهر به او می‌دهند و به خاطر اینکه جد آنان و آنان از نسل او می‌باشند و یکی از سیاحت گران به من گفت: همانا من در نزد آن غارمذکور رفتم تا او را ببینم و حال و احوالش را جویا شوم، روزی او را دیدم که نشسته بود در حالی که زانوهایش به سینه‌اش چسبیده بود و او در آن غار می‌خورد ومی آشامید و درآنجا قضای حاجت می‌کرد.

سی و چهارم: در کتاب مجمع الرائق تألیف سید هبة الله الموسوی آمده است نقل شده از امام صادق علیه‌السلام که فرمودند: همانا روزی حضرت داود علیه‌السلام برای خواندن زبور به بیرون شهر و در نزد کوهستان رفت. و هنگامی که حضرت داود علیه‌السلام زبور را می‌خواند هیچ کوهی و هیچ پرنده‌ای و هیچ سنگی و غیره باقی نمی‌ماند مگر همراه او زبور را می‌خواند. روزی به نزد کوهی رسید و زبور را طبق معمول می‌خواند که درآن کوه پیامبری به نام حزقیل علیه‌السلام عبادت می‌کرد و هنگامی که صدای کوهها و پرندگان را شنید دانست که آن حضرت داود علیه‌السلام می‌باشد. پس حضرت داود علیه‌السلام به حزقیل علیه‌السلام گفت: آیا به من اجازه می‌دهی تا به نزد تو بیایم؟

حضرت حزقیل علیه‌السلام فرمود: نه. وقتی که حضرت داود علیه‌السلام چنین شنید گریه کرد درآن هنگام ازجانب خداوند متعال به حزقیل علیه‌السلام وحی شد و فرمود: ای حزقیل، داود علیه‌السلام را کوچک و نکوهش نکن و از من عافیت بخواه. پس حضرت حزقیل علیه‌السلام دست حضرت داود علیه‌السلام را گرفت و او را به جایگاه خود برد. پس داود علیه‌السلام از حزقیل علیه‌السلام پرسید: آیا تا به حال کوشش کردی تا اشتباه و یا خطایی مرتکب شوی؟ حضرت حزقیل علیه‌السلام فرمود: خیر. حضرت داود علیه‌السلام

پرسید: آیا تا به حال عجب بر تو وارد شده که تو از برگزیدگان بندگان خداوند عزوجل هستی؟ حضرت حزقیل‌ؑ فرمود: خیر. حضرت داودؑ پرسید: آیا تا به حال متمایل به دنیا و شهوت آن شده ای؟ حزقیلؑ فرمود: آری؛ گاهی وقتها چنین می‌شوم. حضرت داودؑ پرسید: درآن وقت چه کار می‌کنی؟ حزقیلؑ فرمود: وارد این شعب می‌شوم و از آن عبرت می‌گیرم. حضرت امام صادقؑ می‌فرماید: حضرت حزقیلؑ دست حضرت داودؑ را گرفت و وارد شعب شد پس در آنجا تختی از آهن بود که روی آن تخت جمجمه و استخوانهای پوسیده‌ای بود و در نزد آن یک لوحی از آهن بود پس حضرت داودؑ آن لوح را برداشت و آنرا خواند که درآن نوشته شده بود: همانا من هزار سال سلطنت و پادشاهی کردم و هزار شهر را بناء کردم و با هزار زن باکره تزویج کردم و همانا آخر عمرم این شد که خاک فرش و سنگ‌ها بالش و حشرات و درندگان و غیره همسایگان من شدند پس هرکه مرا دید به دنیا مغرور نشود.

و در کتاب العوالم نقل از عوالی اللئالی با استناد از احمد بن فهد از بهاء الدین علی بن عبد الحمید از یحیی بن نجل الکوفی از صالح بن عبدالله الیمنی که به کوفه آمده بود. یحیی می‌گوید: او را در سال هفتصد و سی و چهار دیدم که او در مورد پدرش عبدالله الیمنی می‌گوید: او از معمرین بوده و سلمان فارسیؓ را درک کرد و او از رسول خداﷺ نقل حدیث می‌کند که یکی از آنان این است که رسول خداﷺ فرمود: حب دنیا سر آغاز هر گناه می‌باشد و سر آغاز هرعبادت حسن ظن به خداوند می‌باشد **«حب الدنیا رأس کل خطیئة؛ و رأس العبادة حسن الظن بالله»**.

و روایت شده از ابو رواحه أنصاری از مغربی که می‌گوید: زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ عازم جنگ با معاویه بود من همراه ایشان بودم پس ایشان وقتی که به فرات رسید رو کرد به یک جمجمه پوسیده و به آن اشاره کرد و جمجمه به اذن خداوند به نزد ایشان آمد و با ایشان حرف زد وسپس به جای خود باز گشت. و وقتی که ما از جنگ نهروان (خوارج) فارغ شدیم ایشان به یک جمجمه پوسیده نگاه کرد و به ما فرمود: آن جمجمه را به آرامی به نزدم بیاورید پس با تازیانه خود آن جمجمه را تکان داد و به او فرمود: به من بگو تو کیستی آیا فقیر و یا غنی، بدبخت و یا با سعادت بودی پادشاه و یا از رعیه بودی؟ راوی می‌گوید: یکباره با تعجب دیدیم و شنیدیم که آن جمجمه به اذن خداوند زبان باز کرد وعرض کرد: ای امیرالمؤمنینؑ همانا من پادشاه ظالم و ستمگربودم و اسم من پرویز بن هرمز پادشاه پادشاهان می‌باشم. همانا مشرق و مغرب و پستی و بلندی و کوه و دریا و خشکی آن را

گرفتم. همانا من همان کسی هستم که هزار شهر در دنیا گرفتم و هـزار پادشـاه از پادشـاهان دنیا را قتل عام کردم.

ای امیرالمؤمنین علیه السلام همانا من پنجاه شهر را بنا کردم و با پانصد هزار زن باکره زنا کردم و هزار برده ترکی و ارمنی خریدم و با هفتاد هزار دختر از دختران پادشاهان تزویج کـردم و هـر پادشاهی در روی زمین بود بر او ظفر یافتم و به اهل و دیار آن پادشاه ظلم کردم. پـس وقتـی که فرشته مرگ علیه السلام به نزدم آمد به من گفت: ای ظالم ای طغیانگرهمانا مخالف حـق شـدی. پس درآن هنگام اعضای من متزلزل شد و درآن هنگام زندانیانی که در زنـدانهای مـن بودنـد که هفتاد هزار نفر از فرزندان پادشاهان و غیره بودند بر من عرضه کرد که آنان آرزوی نابودی مرا دارند. پس هنگامی که فرشته مرگ جانم را گرفت اهل زمین از ظلم آسوده گشتند و همانا من در آتش دوزخ تا ابد مجازات وعذاب می‌بینم. همانا خداوند متعـال هفتـاد میلیـون فرشـته مجازات گر برعلیه من قرار داد که در دست هر یک ازآنان یک تازیانه‌ای از آتش می‌باشد اگـر یکی ازآن تازیانه‌ها بر کوههای زمین زده شود تمام کوهها آتش گرفته و متلاشی می‌شـوند و هر وقت که یکی از آن فرشتگان مجازت گر با تازیانه به من می‌زند آتش همه وجـودم را فـرا می‌گیرد و من جان می‌دهم پس خداوند متعال مرا زنده می‌کند و بار دیگر به خـاطر ظلمهـای که بر بندگانش کردم مرا عذاب می‌دهد. و با همه این عذابها خداوند متعال به عدد هـر مـویی که در بدنم می‌باشد یک مار مرا نیش و یک عقربی مرا می‌گزد. و با این همـه عـذابهایی کـه می‌بینم احساس می‌کنم که در دنیای خودم زنده‌ام پس مارها و عقربها به من می‌گوینـد ایـن جزا و مجازات تو به خاطر ظلم کردن به بندگان خداوند می‌باشد. راوی مـی‌گویـد: درآن وقـت جمجمه ساکت شد و تمام لشکر امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالـب علیه السلام گریـه کردنـد و بـر سـر و صورت خود می‌زدند.

شاخه پنجم

در بیان اخبار و روایت‌های در مورد مادر گرامی و مبارک آن بزرگوار و زمان تولد و اعتراف بعضی از اهل سنت به ولایت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف و کسانی که در زمان پدر بزرگوارش علیه السلام و بعد از شهادت پدر بزرگوارش علیه السلام در غیبت صغری ایشانرا ملاقات کردند و معجزات و توقیعات آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

ساقه اول

در مورد مادر بزرگوار آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

در کتاب بحارالأنوار روایت شده با استناد ازبشیر بن سلیمان نحاس که او از نواده گان ابو ایوب انصاری و از پیروانان و خادمانان حضرت امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السلام و همسایه آن دو بزرگوار در سامرا بود که می‌گوید: در سامرا بودم که روزی یکی از غلامهای امام هادی علیه السلام به نام کافور به نزدم آمد و گفت: امام هادی علیه السلام تو را فراخوانده است وقتی که به محضر حضرت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت امام هادی علیه السلام فرمودند: ای بشیر! تو از فرزندان ابوایوب انصاری هستی جد تو خاطر جد ما را بسیار می‌خواست جد ما هنگامی که در صدر اسلام به مدینه وارد شده به خانه هیچ کس از انصار نرفت بلکه فرمود: که ناقه من هر کجا برود آنجا منزل من است شتر کنارمنزل جد تو ابوایوب انصاری نشست. ابوایوب چون خیلی فقیر بود گمان می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه او نمی‌آید اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دست خود اثاثش را به خانه او برد ابوایوب مادر پیر و نابینای داشت که تا شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد آمدن به منزل آنها را دارد از خوشحالی گریه کرد.ابوایوب از مادرش علت گریه او را پرسید مادرش گفت: تنها نارحتی من این است که نمی‌توانم پیامبر صلی الله علیه و آله را ببینم دست مرا بگیر و به استقبال حضرت ببر.

آن وقت ابوایوب او را به استقبال پیامبر صلی الله علیه و آله برد که ایشان در دم درب منزل بود.

پیامبرﷺ وقتی که آن پیرزن را دید به آن پیرزن سلام کرد.

وقتی که آن پیرزن صدای دلنشین رسول خداﷺ را شنید باز هم به گریه افتاد. پیامبرﷺ از او پرسید که چرا گریه می‌کنی؟ پیرزن عرض کرد: از اینکه نمی‌توانم صورت درخشان و نورانی شما را ببینم ناراحتم. پیامبرﷺ دستان مبارک خود را بالا برد و عرضه داشت: خدایا به عزت و جلالت قسم که تا این پیرزن را شفاء ندهی به این خانه وارد نخواهم شد. بلافاصله به اذن خدای تبارک و تعالی چشمهای آن پیرزن شفاء یافت و بینا شد. سپس امام هادیؑ ادامه داد: جد تو میزبان جد ما بوده است و ازهمان وقت بین ما رابطه‌ای برقرار شد و شما پشت به پشت آنرا به ارث گرفتید و شما از مورد اعتماد و ثقه ما اهل بیتؑ شدید پس به خاطر همین به عنوان قدردانی از آن محبت من می‌خواهم کاری به تو واگذار کنم که تا صبح قیامت نشان افتخار بر سینه ات بدرخشد. آنگاه امام هادیؑ نامه‌ای به زبان رو می‌نوشت و با انگشتری ولایت و امامت برآن نامه مهر زد و سپس یک کیسه زر، زرد رنگی بیرون آورد که درآن دویست و بیست سکه طلا بود پس به من فرمود: این نامه را به بغداد ببر و به ساحل فرات برو سپس در فلان روز یک کشتی در ساحل فرات لنگر می‌زند برده فروشها از آن کشتی بیرون می‌آیند و کار خودشان را شروع می‌کنند مردم هم می‌آیند و کسب وکار خود را شروع می‌کند و از وکلاء و نماینده گان بنی‌عباس و مردم عرب نیز می‌آیند. پس تو از دور اعمال برده فروشی به نام عمربن یزید برده فروش را ملاحظه کن و همچنان چنین کن تا وقتی که همه غلامها و کنیزها را می‌خرند جز یک کنیز که صفات آن چنین و چنان است که لباس حریرضخیم پوشیده که حجاب کامل خود را گرفته است و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد به او نگاه بد و یا او را لمس کند و ناله سوزناکی با زبان رومی از پشت پرده نازک سر می‌دهد که در ناله خود می‌گوید: وای بر از بین رفتن عفت! پس درآن وقت مردی می‌گوید: من با سیصد سکه طلا حاضرم این کنیز را بخرم پس آن کنیز با زبان فصیح عربی خطاب به آن مرد می‌گوید: اگر تو به اندازه ثروت و سلطنت و پادشاهی حضرت سلیمان بن داودؑ و افزون بر آن داشته باشی و می‌خواهی آن را به من بدهی هرگز به تو رغبت ندارم پس اموال خودت را حدر نکن! آن کنیز مشتریان زیادی دارد ولی هرکه می‌خواست آن کنیز را بخرد کنیز به آن شخص می‌گوید: اگر مرا ببری خودکشی می‌کنم پولت را حرام نکن!

پس برده فروش می‌گوید: چاره‌ای ندارم بایستی که تو را بفروشم چکار باید کنم؟ کنیز خطاب به برده فروش می‌گوید: چرا اینقدر عجله داری آن کسی که می‌خواهد مرا بخرد و قلبم در مورد او اطمینان خاطر دارد هنوز نیامده است. آنگاه تو پیش برو و به برده فروش بگو

می‌خواهم این کنیز را بخرم او نیز جریان کنیز را برای تو تعریف می‌کند به او بگو من نامه‌ای از طرف شخصی دارم و من از طرف آن شخص می‌خواهم آن کنیز را بخرم پس این نامه را به او بده شاید آن شخص را بشناسد و قبول کند که او را برای آن شخص بخرم. بشیر می‌گوید: به فرموده امام هادی(ع) به بغداد رفتم و تمام پیشگویی‌های امام هادی(ع) را به چشم دیدم تا بالأخره چشمم به آن کنیز مورد نظر افتاد آن وقت نامه را به برده فروش دادم و به او گفتم این نامه از شخصیت بزرگی می‌باشد این نامه را به کنیز بده تا اگر او قبول کرد من او را برای آن بزرگوار بخرم. وقتی که نامه به دست آن کنیز رسید و چشمش به مهر و امضای آن افتاد فوراً به برده فروش گفت: یا مرا به صاحب این نامه بسپارید یا من خودم را می‌کشم. پس در مورد خرید آن کنیز با برده فروش چونه می‌زدم تا وقتی که به همان مقداری که حضرت امام هادی(ع) به من داده بود رسیدم و سپس آنرا به برده فروش دادم و کنیز را از او گرفت و آن کنیز با حالت تبسم و خوشحالی از سرا پرده بیرون آمد. پس همراه هم به سوی بغداد رفتیم زیرا من از پیش برای او یک اتاق محیاء کرده بودم قبل از اینکه در آنجا مستقر شویم کنیزک نامه مهر و موم شده حضرت امام هادی(ع) را بیرون آورد و شروع کرد به بوسیدن آن نامه و آن نامه را روی صورت و سینه خود می‌مالید پس به او گفتم: چرا با نامه‌ای که صاحبش را نمی‌شناسی این طور انجام می‌دهی؟ کنیز گفت: ای ضعیف همانا تو از معرفت و شناخت فرزندان پیامبران چه می‌دانی پس خوب به حرفهایم گوش کن: همانا من فرد عامی نیستم بلکه من ملیکه بنت یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم هستم. مادرم از دختران حواریون حضرت مسیح(ع) از نواده گان شمعون وصی حضرت عیسی(ع) می‌باشد. همانا من از خبر بسیار عجیبی به تو خواهم گفت: جدم قیصر می‌خواست که مرا به عقد برادر زاده‌اش در بیاورد در حالی که من دختر سیزده چهارده ساله بودم. پس جدم سیصد نفر از نواده گان حواریون که آنان از راهبان و کشیشان بودند وهفتصد نفر از صاحب منصبان چهار هزار نفر از سرداران و سپاهیان و بزرگان و شیوخ عشائر را درآنجا جمع کرد. جدم برای برادر زاده‌اش منبری جوهرنشان که تقریباً چهارصد پایه داشت محیاء کرده بود پس هنگامی که برادر زاده جدم به بالای منبر رفت و کشیش‌ها مشغول خواندن انجیل شدند که نا گهان کاخ به سختی لرزید و داماد از بالای منبر به زمین افتاد و در جا مُرد. وقتی که کشیشان چنین دیدند به خود لرزیدند و ترسیدند پس یکی از آنان به جدم گفت: ما را از چنین کاری عفو کن همانا این زن نحس است و نحس بودن آن به این دلیل است و او دین ما را از بین خواهد برد.

جدم به این حادثه اعتنایی نکرد و گفت: فردا مراسم دیگری بر گزار می‌کنیم وعروس را

به عقد برادزاده دیگرم درمی آوریم. پس روز بعد نیز وقتی که داماد آمد همان جریان روز قبل بر سر این داماد نیز اتفاق افتاد و آن نیز در جا مرد. کشیش‌ها این بار گفتند: نحسی در این دختر می‌باشد که مانع از ازدواج اوست به ناچار او را به لباس تارکین دنیا و راهبه‌ها درمی آوریم . وقتی که جدم چنین دید بسیار غمگین و ناراحت شد پس با همان نارحتی مجلس را ترک کرد و من به سرای زنان رفتم و قسم خوردم که تا آخر عمر شوهری اختیار نکنم. اما یک شب در خواب دیدم که حضرت عیسی بن مریم‌علیه‌السلام همراه با حضرت شمعون‌علیه‌السلام و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و منبری بزرگ وعظیم ساختند که بزرگتر وعظیمتر از منبرجدم بود که ازآن نور بسیار درخشانی به سوی آسمان می‌درخشید پس حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با وصی وجانشینش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام وارد قصر شدند پس حضرت عیسی‌علیه‌السلام به پیشواز پیامبر خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و ایشان را در آغوش کشید. پس حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت عیسی بن مریم‌علیه‌السلام (اشاره کرد به امام حسن عسگری‌علیه‌السلام) فرمود: ای روح الله! همانا من ملیکا را از وصیت شمعون‌علیه‌السلام را برای این پسرم خواستگاری می‌کنم. حضرت عیسی‌علیه‌السلام رو کرد به حضرت شمعون‌علیه‌السلام و به او فرمود: خوشا به حالت! چون قراراست که رحم آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله به نسل تو متصل بشود و اکنون به خواستگاری دخترت آمده اند. پس در همان وقت حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله برفراز آن منبر نورانی رفت و خطبه عقد را خواند و مرا به عقد فرزندش (امام حسن عسگری‌علیه‌السلام) تزویج نمود وفرزندان حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله (امامان معصوم‌علیهم‌السلام) و حضرت مسیح‌علیه‌السلام همراه حضرت شمعون‌علیه‌السلام و حواریون برآن عقد گواه و شهادت دادند. من آن شب در خواب چهره مبارک امام حسن عسگری‌علیه‌السلام را دیدم و همان شب نیز مرا به دست مبارک خاتم الانبیاءصلی‌الله‌علیه‌وآله وعیسی‌علیه‌السلام به عقد ازدواج آن حضرت در آوردند. آن شب از خواب پریدم و می‌ترسیدم که آن روياء را برای پدرم و پدربزرگم تعریف کنم زیرا اگر می‌دانستند که من عاشق آل‌محمدعلیهم‌السلام شده‌ام مرا به قتل می‌رساندند از آن به بعد از درد فراق امام روز به روز حالم بدتر شد و دیگر مایل به غذا خوردن و غیره نبودم و هرچه طبیب آوردند که مرا معالجه بکنند نتوانستند یک روز پدر بزرگم قیصر به کنار بسترم آمد و به من گفت آیا چیزی از من نمی‌خواهی تا برای تو انجام دهم. به او گفتم: غم‌های دنیا بر سرم آمده و تمام درها بر روی من بسته شده است اگر می‌شود اسیران مسلمان را آزاد کنید تا شاید حضرت عیسی‌علیه‌السلام و مادرش مریم‌علیهاالسلام بر من عنایتی کنند و مرا شفا دهند. پس پدر بزرگم چنین کرد و اسیران و زندانیان مسلمانان را آزاد

کرد در خود احساس کردم که کمی حالم مساعد شد پس مقدار کمی مایل به غذا خوردن و غیره شدم و احساس می‌کردم که سلامتیم به من باز گشته است. وقتی که جدم چنین دید خوشحال و خشنود شد پس به اسیران و زندانیان مسلمان مهر ورزی کرد و من بعد از چهارده شب خواب دیدم که گویاء بانوی بانوان جهانیان‌ عليها السلام همراه حضرت مریم‌ عليها السلام و هزار کنیر و خادمه و حورالعین‌های بهشتی همراه ایشان بود. حضرت مریم‌ عليها السلام فرمود: ایشان سرور زنان جهانیان می‌باشد و ایشان مادر گرامی همسر گرامی تو امام حسن عسگری‌ عليه السلام می‌باشد.پس به دامان این بزرگوار چنگ بزن و ناله کن و از ایشان وصال حضرت امام حسن عسگری‌ عليه السلام را درخواست کن! وقتی که من چنین شنیدم من خود را به پای آن بزرگ بانو با عظمت انداختم و با گریه و ناله از ایشان وصال امام عسگری‌ عليه السلام را خواستم. آن بانوی بزرگوار به من فرمود: همانا فرزندم حضرت امام حسن عسگری‌ عليه السلام به ملاقات تو نخواهد آمد زیرا تو مشرک به خداوند و بر دین نصرانی‌ها هستی و این خواهرم حضرت مریم‌ عليها السلام از دین و آینت بیزار است و اگر خواستار خشنودی خداوند متعال و مسیح‌ عليه السلام و وصال حضرت ابومحمد امام حسن عسگری‌ عليه السلام را داری بایستی که شهادتین را بر زبان جاری کنی و آن این است که گواهی و شهادت دهی که نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا و حضرت محمد مصطفی‌ صلى الله عليه وآله فرستاده و رسول خداست. وقتی که من چنین گواهی دادم حضرت فاطمه زهرا عليها السلام به سینه خود زد و فرمود من ضامن وصال تو با امام حسن عسگری‌ عليه السلام می‌باشم پس همان شب به دست آن بزرگوار مسلمان شدم وقتی که از خواب بیدارشدم وصال حضرت امام حسن عسگری‌ عليه السلام مرا از خود بی‌خود کرده بود پس در شب بعد در خواب دیدم که امام حسن عسگری‌ عليه السلام به دیدار من آمد پس به ایشان عرض کردم: چرا مرا برای دیدار تو این قدر به طول کشاندی ای حبیبم بعد از دیدن تو و دوری از تو حالم دگرگون گشته بود؟ فرمود: هیچ چیزی مانع از دوری من از تو نشد مگر شرک تو به خداوند متعال بود و همانا من از این به بعد تا روز وصال و ازدواج هر شب به ملاقات تو خواهم آمد. ای بشر همانا آن بزرگوار ازآن وقت تا به حال هر شب به دیدارم می‌آمد. بشیر می‌گوید: از او پرسیدم چگونه از اسیران شدی؟ او گفت: آن حضرت به من فرمود: به زودی عده‌ای از مسلمانان به جنگ با رومیان خواهند آمد و بر رومیان غلبه می‌کند و عده‌ای را به اسارت در می‌آورند. پس درآن وقت تو لباس کهنه بپوش و خود را میان اسیران بینداز تا تورا همراه آن اسیران با کشتی به بغداد بیاورند و در آنجا نامه مرا که دیدی خودت را به نامه رسان بسپار. ای مرد! تمام آن پیشگویها

به وقوع پیوست که اکنون تو توانستی مرا بخری و برای امام ببری و بدان کـه هـیچ کـس از اسم واقعی و شخصیتم که ملیکا و نوه قصیر روم هستم باخبر نیست غیر از تـو و همانـا بارهـا کسی که من در غنیمت او افتادم از من پرسید اسمت چیست؟ و من از گفتن نام اصلی خـودم صرفنظر کرده و نام مستعار نرجس (نرگس) که نـام کنیـزان مـی‌باشـد معرفـی کـردم. بشـیر می‌گوید: به او گفتم: چقدر عجیب است که تو با زبان فصیح عربی سخن می‌گـویی در حـالی که تو رومی می‌باشی؟ به من گفت: به خاطر عشقی که جدم به مـن داشـت و وسواسـی کـه برای تربیت و ادب دادن من داشت مرا در اختیار زنی که از مترجمین او به زبان عربی بود قرار داد که او صبح و شام به من زبان عربی یاد می‌داد تا اینکه به صـورت فصـیح و کامـل زبـان عربی را آموختم. بشیرمی گوید: وقتی که به سامرا رسیدم کنیز را به نزد امام هادی‌ع بـردم. پس امام هادی‌ع به کنیز فرمود: می‌بینم که خداوند متعال عزت اسلام و ذلـت نصـرانیت را نشان داده و حضرت محمدص و آل بیتش‌ع را در نزد تو مشرف گردانده است.کنیز گفت: چه چیزی را وصف کنم در حالی که شما از همه چیز من با خبر هستید؟ سپس امام هادی‌ع به او فرمود: به خاطر این می‌خواهم یک چیزی به عنوان هدیه به تو بدهم، چهار هزار دینار به تو بدهم یا یک مژده به تو بدهم که تا ابد بابت آن سر افراز و سر بلند باشی؟ کنیز گفـت: آقـا جون! پول برای من ارزشی ندارد مژده‌ای بدهید که درونم خنک شود و به من فرزنـدار شـدنم را مژده دهید! امام هادی‌ع فرمود: مژده من این است که به زودی مهدی ما اهل بیـت‌ع از رحم تو زاده می‌شود که آن پسرت به اذن خداوند متعال شرق و غرب را در اختیار خود قـرار می‌دهد و سرتا سر دنیا را پر ازعدل و داد می‌کند همان‌گونه از ظلم و ستم پرشده باشـد. کنیـز گفت: از چه کسی چنین فرزندی سرتا سر مبارک به دنیا خواهم آورد؟ فرمود: از همـان کسـی که رسول خداص در فلان شب از فلان ماه و فلان سال رومی بـرای او از تـو خواسـتگاری کرد. سپس به او فرمود: حضرت مسیح‌ع تو را با چه کسی تزویج نمود؟ گفت: مرا با پسـرت ابومحمدع تزویج نمود. فرمود: آیا ایشان را می‌شناسی؟ گفت: چگونـه او را نمـی‌شناسـم در حالی که از آن وقتی که به دست مادرت حضرت فاطمه زهراس اسلام آوردم و ایشان هرشب به دیدارم می‌آمد. راوی می‌گوید: حضرت امام هادی‌ع به کافور فرمود: ای کافور برو به نـزد خواهر حکیمه خاتون و او را به نزدم فراخوان، وقتی که حضرت حکیمه خاتون‌س به نزد امـام هادی‌ع آمد و آن کنیز را دید پس او را در آغوش کشید و مدتی او را در آغوش خـود نگـاه داشته و او را می‌بوسید. سپس امام هادی‌ع به او فرمود: ای دختر رسول خداص این کنیـز

مبارک را با خود به منزلت ببر و به او اداب و فرائض و سنن اهل بیت‌ﷺ بیاموز، زیرا این همسر گرامی ابومحمد حسن بن علی عسکری‌ﷺ و مادر گرامی قائم آل‌محمدﷺ می‌باشد.

ساقه دوم

روایات گوناگون در مورد ولادت حضرت مهدی ﷺ

شیخ مفیدﷺ در کتاب ارشاد می‌فرماید: امام بعد از امام حسن عسگری‌ﷺ فرزندی که همنام و هم کنیه رسول خداﷺ می‌باشد و ظاهراً و باطناً امام حسن عسگری‌ﷺ هیچ فرزندی غیر از ایشان نداشته است و ایشان درهنگام به شهادت رسیدن خویش، در غیبت و پنهان گذاشت و آن بزرگوار در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری در سامرا چشم به جهان گشود و مادر بزرگوار ایشان‌ام ولد به نام نرگس خاتون بوده است و سن آن بزرگوار درهنگام به شهادت رسیدن پدر بزرگوار خویش پنج سال بود. و خداوند متعال حکمت و دانش و دانایی فصل الخطاب را در طفولیت همچون حضرت یحیی‌ﷺ به ایشان عطاء فرمود و ایشان را در همان طفولیت و کودکی به امامت برگزید همان‌گونه که نبوت را به حضرت عیسی پیامبرﷺ در گهواره داد و همچنین امامت و ولایت ایشان قبل از این مورد تأئید حضرت محمد مصطفی‌ﷺ و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ﷺ و بعد از ایشان مورد تأئید سایر امامان معصومﷺ بعد از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ﷺ تا پدر بزرگوارش حسن بن علی العسگری‌ﷺ مورد تأئید قرار گرفته شده است. ونیز پدر بزرگوارش در نزد دوستان مورد اعتماد و افراد مورد اعتماد خویش امامت و ولایت فرزندش امام زمانﷺ را خبر داده و مهر تأئید به آن زده بود. و غیبت آن بزرگوار قبل از ولادت نیز مورد تأئید شده از راه رسول خداﷺ و امیرالمؤمنین‌ﷺ و سایر امامان معصومﷺ رسیده که ایشان در غیبت به سر خواهد برد. و ایشان همان شخصی است که صاحب شمشیر (ذوالفقار) امامان هدایتﷺ می‌باشد و ایشان قائم بالحق و منتظر و برپاکننده دولت عدل و داد می‌باشد و برای آن بزرگوار قبل از قیامش دو غیبت می‌باشد که یکی غیبت صغری و دیگری غیبت کبری است همان‌گونه در روایات اهل بیتﷺ آمده است. و اما صغرا از وقت تولد آن بزرگوار تا اتمام نائبان خاص خویش بوده است وغیبت کبری بعد از در گذشت نائب آخر ایشان شروع

شده و تا به حال ادامه دارد. ایشان با شمشیر قیام خواهند کرد همان‌گونه که خداوند در مورد ایشان چنین فرموده است ﴿و نرید نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین * و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون﴾[1] **(و ما اراده کردیم که آن طایفهٔ ضعیف در آن زمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک فرعونیان گردانیم* و در زمین به آنها قدرت و تمکن بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانش آنچه ترسان بودند بنمایم).** و نیز خدای تبارک و تعالی در جای دیگر چنین فرموده است: ﴿و لقد کتبنا فی الزبور بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون﴾[2] **(و ما بعد از تورات در زبور نوشتیم(در کتب انبیاء سلف وعده دادیم) که البته بندگان نیکو کار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد).** و نیز رسول خدا ﷺ در مورد آن بزرگوار چنین فرموده است: به راستی که روزها و شبها به پایان نخواهد رسید تا وقتی که خداوند مردی از اهل بیتم علیهم السلام معبوث کند که نامش هم نام من و کنیه‌اش هم کنیه من می‌باشد که آن بزرگوار به دستورخداوند قیام خواهد کرد و زمین را پر ازعدل و داد خواهد کرد همان‌گونه پر ازظلم و ستم شده باشد. و همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر یک روز از دنیا باقی بماند خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا وقتی که مردی از اهل بیتم علیهم السلام را مبعوث گرداند که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من می‌باشد و زمین را پر از عدل و داد می‌گرداند همان‌گونه که از ظلم وستم پُر شده است.

در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از محمد بن عبدالله المطهری که می‌گوید: بعد از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری علیه السلام به نزد عمه ایشان یعنی حضرت حکیمه خاتون علیها السلام رفتم پس وقتی که به نزد ایشان مشرف شدم درباره حجت خدا علیه السلام از ایشان پرسیدم که مردم در مورد حجت خدا علیه السلام اختلاف زیادی دارند. پس او به من فرمود: بنشین تا برای تو شرح دهم! من نیز نشستم و او به من فرمود: ای محمد! همانا خداوند متعال زمین را بدون حجت آشکار و ناطق یا حجت غائب و صامت واگذار نمی‌کند و همانا امامت را در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام قرار نداد زیرا آن به خاطر برتری امام حسن و امام حسین علیه السلام بر سایر مردم می‌باشد و آن هیچ کس مانند و مثل آنان در دنیا نیست. و همانا خداوند متعال امامت و رهبری را در فرزندان

---

۱. سوره مبارکه القصص: آیات شریفه ۶و۵

۲. سوره مبارکه انبیاء: آیه شریفه۱۰۵

حضرت امام حسین قرار داد همان‌گونه که پیامبر را در فرزندان حضرت هارون بن عمران‌علیه‌السلام قرار داده بود که با این عمل فرزندان امام حسین‌علیه‌السلام بر فرزندان امام حسن‌علیه‌السلام برتری داد همان‌گونه که در پیش از آن فرزندان حضرت هارون‌علیه‌السلام را بر فرزندان حضرت موسی‌علیه‌السلام برتری بخشیده بود.درحالی که حضرت موسی‌علیه‌السلام حجت خدا بر برادرش حضرت هارون بود. و فرزندان هارون‌علیه‌السلام را تا روز قیامت بر فرزندان موسی‌علیه‌السلام برتری بخشیده است. و بایستی که امت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مورد آزمون خداوند متعال قرار بگیرند و باطلان از حق گویان جدا شوند و هیچ حجتی برای مردم بعد از پیامبران نباشد و آزمون الهی چیزی جز آن نیست که بعد از رحلت ابومحمد حسن بن علی العسگری‌علیه‌السلام می‌باشد. محمد بن عبدالله می‌گوید عرض کردم: ای بانوی من! آیا برای امام حسن عسگری‌علیه‌السلام پسری بود؟ ایشان متبسم شد و فرمود: اگر برای حضرت امام حسن عسگری‌علیه‌السلام پسری نبود پس حجت خدا در این زمان چه کسی بعد از او حجت خدا می‌باشد؟ همان‌گونه که به تو گفته‌ام خداوند متعال امامت و رهبری را در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین‌علیهماالسلام قرار نداد. عرض کردم: بانوی من! پس در مورد ولادت سرورم وغیبت ایشان برای من بگوئید؟ فرمود: بله برای تو شرح خواهم داد! برای من کنیزی بود که به او نرگس می‌گفتند روزی برادر زاده‌ام امام حسن عسگری‌علیه‌السلام به دیدار من آمد و دیدم که به آن کنیز خیره شده بود! وقتی که چنین دیدم به او گفتم: شاید به این کنیزعلاقه پیدا کرده‌ای اگر می‌خواهی کنیزک را برای تو می‌فرستم؟ فرمود: نه، ولیکن از این کنیز تعجب دارم! به ایشان عرض کردم: به چه علت از آن تعجب داری؟ فرمود: به زودی از این کنیز پسری به دنیا خواهد آمد که در نزد خداوند مقامی بس عظیم دارد که ایشان زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است. حکیمه خاتون‌علیهاالسلام می‌فرماید: عرض کردم ای سرورم آیا آنرا برای تو بفرستم؟ فرمود: برای اینکار از پدرم امام هادی‌علیه‌السلام اجازه بگیر! من نیز بلند شدم و لباسهای خود را پوشیدم و به نزد برادرم امام هادی‌علیه‌السلام رفتم قبل از اینکه حرفی بزنم امام هادی‌علیه‌السلام به من فرمود: نرگس خاتون‌علیهاالسلام را به نزد و در اختیارپسرم ابومحمدعلیه‌السلام قرار ده! من با تعجب عرض کردم: به خدا قسم همانا من فقط برای این موضوع به نزد شما آمده‌ام فرمود: ای مبارکه! همانا خداوند متعال خواسته تا تو را در این امر بزرگ شریک قرار داده و برای تو پاداش خیر در آن قراردهد. در ادامه حکیمه خاتون‌علیهاالسلام فرمود: من به منزل خود بازگشتم و نرجس خاتون‌علیهاالسلام را تزئین کردم و آنرا برای حضرت امام حسن عسگری‌علیه‌السلام محیاء کردم و اتاقی برای آن دو بزرگوار محیاء کردم وسپس چند روزی درمنزل ما ماند و سپس به نزد پدر بزرگوارش‌علیه‌السلام

رفت و من نیز نرگس خاتونؑ را فرستادم. حکیمه خاتونؑ می‌فرماید: مدتی بعد حضرت امام هادیؑ به شهادت رسید و فرزند برومندش امام حسن عسگریؑ عهده دار امامت و ولایت از جانب خداوند متعال شد و من همان‌گونه که از پیش به دیدار پدر بزرگوارش می‌آمدم به دیدارش می‌آمدم. روزی به دیدار برادر زاده‌ام امام حسن عسگریؑ رفته بودم که نرگس خاتون خواست کفش مرا از پایم در بیاورد پس به من فرمود: ای بانوی من! کفش خودت را به من بده!

به او گفتم: در حقیقت تو سرور و بانوی من می‌باشی! به خدا قسم کفشم را بالا نمی‌آورم تا آنرا از پایم در بیاوری تا بوسیله آن مرا خدمت کنی، به خدا قسم من بوسیله چشمانم به تو خدمت خواهم کرد وقتی که امام حسن عسگریؑ چنین شنید به من فرمود: ای عمه جان! خداوند به تو پاداش بسیار زیاد عطاء فرماید. پس تا مغرب در منزل امام حسن عسگریؑ ماندم سپس به یکی از کنیزان گفتم چادرم را بیاور تا بروم! در همان وقت حضرت امام حسن عسگریؑ به من فرمود: ای عمه جان امشب نزد ما بمان که همانا وعده خداوند در این شب به دنیا خواهد آمد وخدای تبارک و تعالی در این شب عظیم و پربرکت و بزرگ حجت خود را آشکار می‌کند و ایشان حجت خداؑ در زمینش خواهد بود. حکیمه خاتونؑ می‌گوید: عرض کردم آن بزرگوار چه کسی خواهد بود در حالی که من هیچ اثری از حاملگی در نرگس خاتونؑ نمی‌بینم؟ فرمود: ازهیچ کس نخواهد بود مگرنرگس خاتون (نرجس) می‌باشد. ایشان فرمود: آن چرا که به تو گفتم اتفاق خواهد افتاد. حکیمه خاتونؑ می‌گوید: بلند شدم و دست به شکم نرگس خاتونؑ زدم و دیدم هیچ اثری از حاملگی نیست.

پس به نزد امام حسن عسگریؑ بازگشتم وبه ایشان عرض کردم: فدایت شوم هیچ اثری از حاملگی در ایشان ندیدم؟ ایشان تبسمی کرد و به من فرمود: در هنگام فجر آثار حمل و بارداری در او آشکار خواهد شد زیرا او مثل مادر حضرت موسیؑ می‌باشد زیرا هیچ کس از بارداری او با خبر نبود و اثری از بارداری او نبوده است تا اینکه وقت زایمان او رسید زیرا درآن زمان فرعون شکمهای زنان حامله را برای یافتن حضرت موسیؑ می‌درید و این مولود سرتا سر مبارک نیز نظیر حضرت موسیؑ می‌باشد. پس تمام شب تا طلوع فجرمراقب نرگس خاتونؑ بودم در حالی که ایشان یکباره به طرف راست و یکباره به طرف چپ می‌غلطید که یکباره دیدم که نرگس خاتونؑ از خواب بیدار شد در حالی که می‌لرزید پس وقتی که به نزدم رسید ایشان را بغل کردم و نوازشش دادم در همان وقت حضرت امام حسن عسگریؑ به من فرمود: عمه جان سوره مبارکه قدر را بر او بخوان!

من نیز سوره مبارکه قدر را خواندم سپس به او گفتم: حالت چطوره؟ فرمود: گویا وعده‌ای که سرورم امام حسن عسگری علیه السلام وعده آنرا به تو داده آشکار شده است. پس یکباره صدایی به گوش من می‌رسید که آن مولود مبارک از داخل شکم مادر گرامیش جواب مرا می‌داد و سوره مبارکه قدر را تلاوت می‌کرد و به من سلام کرد. وقتی که آن صدا را شنیدم هراسان شدم، امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمود: عمه جان نترس از امر خداوند عزوجل تعجب نکن! همانا خداوند متعال حکمت را در کودکی و امامت و حجت خود را در بزرگسالی به ما عنایت می‌فرماید. حکیمه خاتون علیها السلام می‌گوید: هنوز کلام حضرت امام حسن عسگری علیه السلام پایان نرسید بود که یکباره بین من و نرگس خاتون علیها السلام پرده‌ای کشیده شد و ایشان را از نظرم پنهان کرد و من نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده است پس هراسان و با حالت لرز به نزد امام حسن عسگری علیه السلام رفتم و جریان را برای ایشان شرح دادم ایشان به من فرمود: عمه جان نترس به نزد او باز گردد او را خواهی دید! من نیز به نزد آن بانوی مکرمه رفتم و همچنان ایشان پشت پرده به سر می‌برد مدتی نگذشت و پرده کنار رفت و دیدم که نور بسیار درخشانی آن بانوی مکرمه را احاطه کرده بود پس چشمانم به آن خیره گشت به چشمانم زور زدم و یکباره دیدم طفل معصومی درحالت سجده بود که انگشت سبابه او اشاره به آسمان بالا برده بود و می‌فرمود: گواهی می‌دهم که نیست معبودی جز خدای یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و جدم (محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) رسول خداست و پدرم (علی بن ابیطالب علیه السلام امیرالمؤمنین می‌باشد و سپس نام یکایک امامان معصوم علیهم السلام را بر زبان آورد تا به خودش رسید سپس فرمود: خداوندا وعده‌ای که به من داده‌ای را به حقیقت وصال کن و امرم را به پایان برسان و مرا در آن ثابت قدم و استوار گردان و زمین را بوسیله من پر از عدل و داد گردان. پس سرور و مولایم امام حسن عسگری علیه السلام مرا صدا زد و فرمود: عمه جان! فرزندم را به نزدم بیاور! من نیزبا آن مولود مبارک به نزد پدر بزرگوارش رفتم وقتی که در مقابل پدر بزرگوارش قرار گرفتم آن مولود مبارک به پدر بزرگوارش سلام کرد و پدر بزرگوارش جواب سلامش را داد. پس آن مولود مبارک را به پدر بزرگوارش دادم، در بالای سر آن دو بزرگوار پرنده گان بسیار زیبای مانند پروانه دور شمع دور آن بزرگواران می‌چرخیدند. پس امام حسن علیه السلام به یکی از آن پرنده‌های زیبا فرمود: پسرم را بگیر و با خود ببر و به خوبی از او محافظت و مراقبت گردان و هر چهل روز یکبار او را به نزد ما بیاور! حکیمه خاتون علیها السلام می‌فرماید: پس آن پرنده با منقارش قنداقه مولود مبارک را گرفت و آنرا به سوی آسمان برد. درآن وقت شنیدم که امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: ایشان را در تحت حفظ و امانت و پناه

کسی قرار دادم که مادر موسی‌ﷺ فرزندش موسی‌ﷺ را در پناه او قرار داده بود. وقتی که نرگس خاتون‌ﷺ چنین دید گریه کرد، حضرت امام حسن عسگری‌ﷺ به او فرمود: گریه نکن همانا خداوند متعال او را به نزد تو باز می‌گرداند و همانا شیر سینه‌های دیگر زنان بر او حرام است و فقط از شیر سینه تو خواهد نوشید. همان‌گونه که موسی‌ﷺ را به مادرش باز گرداند و مصداق آن این آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن﴾[1] **(پس ما او را (موسی‌ﷺ را) به مادرش باز گرداندیم (تا از دیدن او) چشمش روشن گردد و نگران و غم ناک نشود)**. حکیمه خاتون‌ﷺ در ادامه فرمود: از امام حسن‌ﷺ پرسیدم: ای سرور و مولای من این پرنده‌ای که پسر سرتا سر مبارک خود را به او سپردی که بود؟ فرمود: ایشان روح القدس می‌باشد که خداوند متعال او را مسئول تأئید و همراهی امامان معصوم‌ﷺ قرار داده است. حکیمه خاتون‌ﷺ می‌گوید: بعد از آن به منزلم بازگشتم و چهل روز بعد به نزد ایشان آمدم و یکباره با تعجب دیدم که یک کودک دوساله در منزل امام حسن عسگری‌ﷺ بازی می‌کند با تعجب پرسیدم این کودک کیست؟ فرمود: پسرم می‌باشد.

عرض کردم: ای سرورم اما این کودک دوساله است نه کودک چهل روزه؟ ایشان تبسمی کرد و فرمود: عمه جان همانا کودکی از ما (امامان معصوم‌ﷺ) مانند سایر مردم رشد و نمو نمی‌کند و همانا رشد و نمو آن درهرماه مانند یک سال رشد و نمو سایر کودکان مردم می‌باشد و همانا کودک ما (امامان معصوم‌ﷺ) در شکم مادرش قرآن تلاوت می‌کند و خداوند متعال را می‌پرستد و در هنگام شیردهی او فرشتگان در صبح و شام بر بالین او می‌آیند. حکیمه خاتون‌ﷺ می‌گوید: هر چهل روز یک بار به دیدار آن مولود سرتا سر مبارک می‌آمدم تا اینکه چند روز قبل از به شهادت رسیدن برادر زاده‌ام امام حسن عسگری‌ﷺ حضرت قائم آل‌محمدﷺ را دیدم ولی ایشان را نشناختم پس امام حسن عسگری به من فرمود: عمه جان در نزد این شخص بنشین!عرض کردم: ای سرورم این غریبه کیست که به من امر می‌فرماید: در کنار ایشان بنشیم در حالی که ایشان را نمی‌شناسم؟ فرمود: ایشان فرزند نرگس خاتون‌ﷺ می‌باشد ایشان جانشین بعد از من می‌باشد و به راستی که چند روز دیگر مرا از دست خواهید داد پس آن چرا که ایشان امر می‌فرماید اطاعت کنید و خلاف دستوراتش عمل نکنید که به راستی ایشان امام و پیشوای شماست و ایشان ولی خدا و حجت خدا و بقیة الله الأعظم‌ﷺ

---

۱. سوره مبارکه قصص: آیه شریفه ۱۳

می‌باشد. حکیمه خاتون می‌گوید: چند روز بعد از آن امام حسن عسکری به شهادت رسید و مردم در مورد امام و پیشوای زمان خویش همان‌گونه که می‌بینی اختلاف پیدا کردند. و به راستی که هرگاه می‌خواستم سؤالی یا چیزی از ایشان بپرسم قبل از اینکه من چیزی بگویم ایشان جواب سؤالم را می‌داد و خواسته‌ام را برآورده می‌کرد. به درستی که ایشان دیشب به نزدم آمد و به من فرمود: قرار است که فلان شخص به نزد تو بیاید پس او را از حق آگاه ساز. محمد بن عبدالله می‌گوید: به درستی که حکیمه خاتون چیزهایی برای من بیان کرد که هیچ کس غیر از خداوند عزوجل از آن خبر نداشت پس دانستم که ایشان راست می‌گوید و حق وعدل از طرف خدای تبارک و تعالی است و خداوند متعال آن علوم غریبه را به حجت خود داده بود که غیر از ایشان درآن زمان و زمان حال ازآن با خبر نیست.

ساقه سوم

در بیان این که بعضی از اهل سنت
به ولادت آن بزرگوار اعتراف و اقرار کرداند

ای یابنده حق و انصاف بدان که همانا در خصوص ولادت سرتا سر نور و مبارک امام زمان در سامرا و ایشان فرزند بلافصل امام حسن عسکری می‌باشد حرفی نیست و منکری از شیعیان در مورد آن وجود ندارد. و اما از طرف اهل سنت تعداد کثیری در مورد ولادت سرتا سر نور امام زمان که در سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری و مادر گرامی ایشان نرگس (نرجس) می‌باشد اعتراف کرده‌اند و همچنین در مورد غیبت ایشان در سرداب مقدس از تعداد زیادی از آنان که قابل شمارش نیستند ذکر شده است که ما بعضی از آنان را ذکر می‌کنیم:

اول: أبوسالم کمال الدین محمد بن طلحه بن محمد بن حسن قرشی نصیبی که همچنان از اهل سنت و جماعت منکر آن وجود دارد و کتابش به نام مطالب السؤال می‌باشد که در کتابش در باب دوازدهم ابوالقاسم (م ح م د) بن حسن الخالص بن علی متوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین الزکی بن علی مرتضی امیرالمؤمنین بن ابیطالب مهدی حجت خلف صالح منتظر چنین آمده است:

و این است خلف پاک و مطهر حجت که خداوند او را

یاری داده که ما را به سوی راه حق و روشن هدایت نموده

و بـــه او خلـــق و خـــوی نیـــک عطـــاء فرمـــود
و مقـــام و منزلـــت او را در بـــین آفریـــده‌هـــا
بلنـــد مرتبـــه مـــی‌ســـازد و بـــا تأئیـــدش او را
در بـــالاترین درجـــه قـــرار مـــی‌دهـــد
و بـــه او بـــالاترین درجـــه فضـــل و کـــرم بـــزرگ
عطـــاء نمـــوده و در آن تجلـــی نمـــود
و همانـــا حضـــرت رســـول‌ﷺ در مـــورد او
ســـخنی فرمـــوده کـــه مـــا آنـــرا نقـــل کـــرده‌ایـــم
و ای صـــاحب علـــم و دانـــش اگـــر معنـــایش را بـــدانی
و درک کنـــی دیـــده مـــی‌شـــود کـــه نـــام و اوصـــاف
حضـــرت مهـــدی‌علیه‌السلام در روایـــات آمـــده اســـت
و بـــه درســـتی بـــا نســـبت و وصـــف و نـــام او را
روشـــن ســـاخته اســـت و بـــرای روشـــن کـــردن حیـــات او
فرمـــوده گهربـــار رســـول خـــداﷺ از مـــن کفایـــت مـــی‌کنـــد
کـــه از پـــاره تـــن رســـول یعنـــی حضـــرت زهـــراعلیها‌السلام اســـت
و همانند آن و اشباه او به آنچه کـــه بـــه او داده شـــده نمـــی‌رســـند
و اگـــــر بگوینـــــد او مهـــــدی اســـــت
بـــه خـــاطر آنچـــه گفتـــه‌انـــد نمـــی‌میرنـــد

به راستی که از مقام نبوت تمام خصال و اخلاق و خلق و خوی حضرت رسول خـداﷺ را برگرفته است. و از لحاظ حسب و نسب، بهترین و با شریفترین و با ارزشترین حسب و نسـب دارا بوده و از شرافت و بزرگی بی‌نیاز گشته است و پیشوایی وهـدایت و اسـباب آنـرا از معـدنش فـرا گرفته است که او از فرزندان حضرت بتول اطهر فاطمه زهراعلیها‌السلام می‌باشد که ایشان جگـر گوشـه حضرت رسول خداﷺ است. در نتیجه حضرت قـائم‌علیه‌السلام از بهتـرین و بـا ارزشـترین حسـب و نسب می‌باشد. و اما ولادت آن بزرگوار در سامرا در سال دویست و پنجاه هشت هجـری قمـری به دنیا آمده است. و اما نام نسبش: نام پدر بزرگوارش حسن خالص بن علی متوکل ..... تا اینکـه ادامه می‌دهد و می‌گوید: ابن علی مرتضی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌باشد. و در ادامه می‌گوید: نـامش محمدعلیه‌السلام و کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش: حجت وخلف الصالح و نیز منتظر گفته می‌شود.

دوم: ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی که ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول مهمه در مورد او چنین می‌گوید: (ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی) او پیشوا و امام و حافظ و مورد اعتماد و از علماء تراز اول می‌باشد. و هیچ معارض ومخالفی درعلماء اهل سنت در مورد او نیست و مورد اعتماد همه می‌باشد که او در کتاب کفایة الطلاب بعد از ذکر تاریخ ولادت حضرت ابو محمد (حسن بن علی عسگری علیه السلام) و ذکر شهادتش آورده است و در مورد فرزندش چنین می‌گوید: پسرش حضرت امام منتظر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

و در کتاب البیان بعد از ذکر امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مورد لفظ خلف چنین آورده است:

خلف: علی هادی که از فرزندانش ابا محمد حسن بن علی علیه السلام که بعد از ذکر ولادت و شهادتش در مورد پسرش حضرت امام منتظر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. و علت مخفی بودن ولادت او به خاطر این بود که در زمان ولادتش خلیفه ستمگر و ظالم عباسی بوده است که خفقان و ظلم و ستم او بیداد بود و به خاطر همین ولادتش از همه جز اندکی از خواص مخفی شده بود.

سوم: نورالدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی و مورد اعتمادش وعلماء تراز اول اهل سنت از جمله آنها محمد بن عبد الرحمان بن السخاوی مصری شاگرد حافظ ابن حجر عسقلانی که در کتاب فصول المهمه در فصل دوازدهم حضرت ابوالقاسم مهدی حجت الخلف الصالح ابن ابی محمد حسن الخالص عجل الله تعالی فرجه که او دوازدهمین امام معصوم علیه السلام را ذکر کرده و همچنین تاریخ ولادت و دلایل امامت آن بزرگوار را ذکر نموده است.

چهارم: شمس الدین یوسف بن قزعلی بن عبدالله بغدادی حنفی نوه عالم واعظ أبی فرج عبدالرحمان بن جوزی در آخر کتابش به نام تذکرة الخواص الأمة بعد از ذکر زندگی نامه حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرزند بلافصلش (م ح م د) امام فصل، که او (م ح م د) بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفربن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که کنیه او ابوعبدالله و ابوالقاسم و او خلف الحجت صاحب الزمان و قائم و منتظر و تالی و او آخرین امام می‌باشد.

پنجم: شیخ الأکبر محی الدین بن العربی در باب سیصد و شصت و شش از کتاب فتوحات چنین آورده است: و بدانید که همانا باید مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ظهور و خروج کند و ظهور او محقق نمی‌شود مگر بعد از اینکه زمین پر از ظلم و ستم شود سپس پس از ظهورش زمین را پر از عدل و داد می‌کند. هرچند که از دنیا فقط یک روز باقی بماند و خداوند متعال آن روز آنقدر به طول

می‌کشاند تا اینکه خلیفه خود را در زمین قرار دهد که او ازعترت پاک و مطهر رسول خداﷺ و از فرزندان و نواده‌گان حضرت فاطمه زهراعليها السلام که جد بزرگش حضرت امام حسین بن امام علیعليه السلام می‌باشد که پدر بزرگوارش امام حسن عسگری پسر امام علی نقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی رضا پسر امام موسی کاظم پسرامام جعفر صادق پسر امام محمد باقر پسر امام علی زین العابدین پسر امام حسین الشهید پسر امام علی پسر ابیطالبعليهم السلام که نامش همنام رسول خداﷺ که مسلمانان در نزد رکن و مقام با او بیعت می‌کنند که او شبیه‌ترین شخص از نظر خلق وخوی به رسول خداﷺ است که هیچ کس همانند او به خلق و خوی رسول خداﷺ نیست و خداوند درباره خلق و خوی رسول خداﷺ می‌فرماید: ﴿**و إنک علی خلق العظیم**﴾[1] (**در حقیقت تو بر خلقی عظیم آراسته‌ای**). و ایشان پیشانی رفیع و بینی باریک دارد که خوشبخت‌ترین مردم در زمانش اهل کوفه می‌باشند و اعمال را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و حضرت خضرعليه السلام در کنارش راه می‌رود پنج و یا هفت و یا نه (سال یا دوران یا قرن) حکومت می‌کند و آثار و میراث رسول خداﷺ را زنده می‌دارد و روم را همراه با هفت هزار نفر بدون جنگ و خون ریزی فقط با تکبیر فتح می‌کند و خداوند متعال اسلام را بعد از ذلت و خواری آن به دست او سرافراز و سربلند می‌کند و دین خود را بعد از مرگش زنده می‌دارد و جزیه برداشته می‌شود و با شمشیر به سوی یکتا پرستی خداوند دعوت می‌شود پس هرکه انکار کند کشته وهر که تنازع کند خار و ذلیل می‌گردد و دین و آئین محمدیﷺ را احیاء می‌کند. تا آخر گفتارش.

ششم: شیخ عارف عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی در کتابش به نام الیواقیت که آن شرح کتاب تعالقات فتوحات که علماء آنرا قبول کرده اند. او در مبحث شصت و پنجم از فصل دوم از کتاب ذکر شده در بیان اینکه شرایط برپا شدن روز رستاخیز که نشانه‌هایی برای او وجود دارد که آن نشانه‌ها همه باید قبل از روز رستاخیز باشد. و آن خروج حضرت مهدی موعودعجل الله فرجه و سپس دجال و سپس نزول حضرت عیسیعليه السلام ... تا اینکه می‌گوید. .تا انتهی الألف که گسترش آیین اسلام رو به کندی می‌رود تا اینکه دین اسلام غریب می‌شود و کندی آن در سی سال بعد از قرن یازدهم خواهد بود و در آنجا توقع خروج مهدی موعودعجل الله فرجه داشت و او فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسگریعليه السلام می‌باشد که در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری بوده است و او باقی می‌ماند تا اینکه حضرت عیسیعليه السلام با او جمع شود که عمر او در زمان ما نهصد و پنجاه و هشت – هفتصد و سه سال می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه قلم: آیه شریفه ۴

هفتم: نورالدین عبد الرحمان بن قوام الدین دشتی جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة که آن کتاب گرانقدر بوده است که در آن کتاب حجة ابن الحسن علیه السلام را ذکر کرده است که ایشان امام دوازدهم می‌باشد و در مورد آن معجزات و دلیل و نشانه‌ها و حالات ولادتش را ذکر کرده است و او همان کسی است که به اذن خداوند متعال زمین را پر از عدل و داد می‌کند. و از حکیمه خاتون علیها السلام عمه ابی محمد حسن عسکری علیه السلام که می‌گوید: روزی در نزد برادر زاده‌ام امام حسن عسکری علیه السلام بودم که به من فرمود: عمه جان امشب در نزد ما بمان همانا خداوند در این شب فرزندی به ما عطاء می‌فرماید! به ایشان عرض کردم: از کدام زن؟ همانا ما در نرجس اثری از حاملگی نمی‌بینیم؟ فرمود: ای عمه جان! مثل نرجس به مثل مادر موسی علیه السلام می‌باشد که نشانه حاملگی او نمایان نمی‌گردد تا وقت ولادت. وهمان گونه که در مورد تولد آن حضرت در شاخه تولد ذکر شده است به اختلاف اندکی نقل کرده است و نیز در مورد زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و فرستاده‌های خلیفه عباسی و کشتن آن نقل شده است.

هشتم: حافظ محمد بن محمد بن محمود بخاری معروف به خواجه پارسا از بزرگان علماء مذهب حنفیه در کتاب فصل الخطاب چنین آورده است وقتی که ابوعبدالله جعفر بن ابی الحسن علی هادی ادعاء کرد هیچ پسری و فرزندی برای برادرش امام حسن عسکری علیه السلام نیست و گفته که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام امامت را در خود او قرار داده است کذاب خوانده شد و او به آن لقب یعنی جعفرکذاب معروف می‌باشد. و فرزندان و نسل جعفر کذاب در علی بن جعفر، و پسران علی سه تا عبدالله وجعفر و اسماعیل می‌باشند و ابومحمد حسن عسکری علیه السلام داری فقط یک پسر به نام (م ح م د) که در بین خواص و افراد مورد اعتماد معلوم و آشکار است. سپس گفتار او ادامه داشت تا اینکه روایتی از حکیمه خاتون علیها السلام دختر امام جواد علیه السلام همان‌گونه که عبدالرحمان جامی ذکر کرده با اختلاف اندکی آورده است.

نهم: حافظ أبوالفتح محمد بن أبی الفوارس در کتاب اربعین معروفش در حدیث چهارم نقل از احمد بن نافع بصری که می‌گوید: پدرم برایم نقل کرده که او خادم امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود که می‌گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: نقل کرده برایم پدرم عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایم پدرم امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایم پدرم امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایم پدرم امام زین العابدین علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایم پدرم سید الشهداء امام حسین علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایم (پدرم) سید الأوصیاء امام علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: برادرم

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: هر که دوست دارد خداوند متعال در روز قیامت پیش رویش باشد و به آن پشت نکند پس دوستدار و پیرو علی بن ابیطالبعليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد درهنگامی که در پیشگاه خداوند قرار بگیرد خداوند متعال از او خشنود باشد پس دوستدار و پیرو پسرت امام حسن مجتبیعليه‌السلام شود. وهرکه دوست دارد وقتی که در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که هیچ ترسی و خوفی نداشته باشد پس دوستدار و پیرو پسرت امام حسین الشهیدعليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که گناهانش ریخته شده باشد باید پیرو و دوستدار امام علی بن الحسین زین العابدینعليه‌السلام باشد همان کسی که خداوند متعال در مورد ایشان می‌فرماید: ﴿**سیماهم فی وجوهم من اثر السجود**﴾[1] (**و بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌ها(ی نورانیت) پدیدار است**). و هرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که چشمش روشن باشد باید پیرو و دوستدار امام محمد بن علی الباقرعليه‌السلام باشد.و هرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که کتاب اعمالش در دست راست او باشد باید پیرو و دوستدار امام جعفر بن محمد الصادقعليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که طاهر و پاکیزه باشد باید پیرو و دوستدار امام موسی بن جعفر النورالکاظمعليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که خندان باشد باید پیرو و دوستدار علی بن موسی الرضاعليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که درجات او بالا رفته و گناهانش به حسنات تبدیل شده باشد باید پیرو و دوستدار امام محمد بن علی (الجواد)عليه‌السلام باشد. وهرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند قرار بگیرد در حالی که خداوند عزوجل او را حسابرسی آسان کند و او را وارد بهشت که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است باید پیرو و دوستدار امام علی بن محمد (الهادی)عليه‌السلام باشد. و هرکه دوست دارد در پیشگاه خداوند متعال قرار بگیرد در حالی که او از پیروزمندان و فائزان باشد باید پیرو و دوستدار امام حسن بن علی (عسگری)عليه‌السلام شود. وهرکه دوست دارد با خداوند متعال ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد باید پیرو و دوستدار صاحب الزمان المهدی(حجت بن الحسن)عجل‌الله‌تعالی‌فرجه شود پس ایشان چراغهای درخشان و امامان و پیشوایان هدایت و نشانه‌های تقوا می‌باشد هرکه دوستدار و پیرو آنان شود من از جانب خداوند متعال ضامن بهشت او و هستم.

دهم: ابوالمجد عبدالحق دهلوی بخاری در رساله خودش درباره مناقب و احوال الأئمه

---

۱. سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۹

اطهار‌ﷺ بعد از ذکر امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق‌ﷺ آورده که اینان از اهل بیت‌ﷺ هستند که ذکری از آنان در کتاب آمده است.- تا اینکه می‌گوید: همانا ما با ذکر آنان در رساله تنها مشرف شده‌ایم .. و در رساله خود می‌گوید: و ابومحمد حسن عسگری‌ﷺ فرزندش (م ح م د)ﷺ که برای خواص اصحابش و مورد اعتمادش معلوم و آشکار بود وسپس چگونگی ولادت امام عصرﷺ را به زبان فارسی همان‌گونه که در فصل الخطاب خواجه محمد پارسا آمده نقل کرده است.

یازدهم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبدالرحمان محدث معرف صاحب کتاب: روضة الأحباب که به زبان فارسی می‌باشد چنین آورده است: امام دوازدهم (م ح م د) بن الحسین‌ﷺ که تولد مبارک و همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری در سامرا اتفاق افتاد. و گفته می‌شود در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال دویست و پنجاه وهشت می‌باشد. ومادر گرامی و بزرگوار ایشان‌ام ولد بوده به نام صیقل و یا سوسن و گفته می‌شود نرجس و یا حکیمه می‌باشد. و امام عصرﷺ واجب احترام و اطاعت در کنیه و نام هم نام و کنیه حضرت بهترین و برترین آفریده‌ها حضرت محمد مصطفی‌ﷺ می‌باشد.

و القاب آن بزرگوار: مهدی و منتظرو خلف الصالح و صاحب الزمان و غیره بوده است.

در زمان به شهادت رسیدن پدر بزرگوارش امام حسن عسگری‌ﷺ پنج ساله که صحیح است و به قول دیگر دو ساله بوده است و خداوند متعال شکوفه گلزار حضرت مهدی‌ﷺ را مانند یحیی بن زکریاﷺ در حالت طفولیت حکمت و کرامت فرمود و در وقت کودکی به مرتبه بلند امامت رسانیده است و صاحب الزمان یعنی مهدی دوران در زمان خلافت معتمد عباسی در سال دویست و شصت و پنج یا شصت و شش به اختلاف قولین در سرداب مقدس سامرا از نظر مردم پنهان گشت و بعد از ذکر کلماتی چند درباره آن جناب و نقل بعضی روایات صریحه در آنکه مهدی موعود همان حجت بن الحسن عسگری‌ﷺ می‌باشد.

دوازدهم: حافظ بن محمد احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی البلاذری در کتاب مسلسلات خود می‌نویسد: روایت کرده برایم شیخ حسن بن علی عجمی که می‌گوید: نقل کرده برایم جمال الدین باهلی که می‌گوید نقل کرده برایم محمد حجازی که می‌گوید: نقل کرده برایم جلال الدین محمد بن جمال که می‌گوید نقل کرده برایمان محمد بن مسعود که می‌گوید: نقل کرده برایم شیخ ما اسماعیل بن مظفر شیرازی که می‌گوید: نقل کرده برایمان

عبد السلام بن أبی ربیع حنفی که می‌گوید: نقل کرده برایمان ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاپور قلانسی که می‌گوید: روایت کرده برایمان عبدالعزیز که می‌گوید: روایت کرده برایمان محمد الأمی که می‌گوید: روایت کرده برایمان سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن سلیمان که می‌گوید روایت کرده برایمان احمد بن محمد بن هاشم البلاذری که می‌گوید: نقل کرده برایمان (م ح م د) بن الحسن محجوب امام زمان عجل الله فرجه که می‌فرماید: نقل کرده برایم پدرم امام حسن بن علی عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش امام علی بن محمد الهادی علیه السلام از پدر بزرگوارش امام محمد بن علی الجواد علیه السلام از پدر بزرگوارش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایم پدرم امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایم پدر بزرگوارم امام صادق علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایم پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایم پدر بزرگوارم امام زین العابدین علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایمان پدرم امام حسین الشهید علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایمان برادرم امام حسن علیه السلام که می‌فرماید نقل کرده برایمان پدرم علی بن ابیطالب سرور اولیاء علیه السلام که می‌فرماید: نقل کرده برایم برادرم سرور انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: نقل کرده برایم برادرم جبرئیل امین سرور فرشتگان علیه السلام که می‌فرماید: خداوند عزوجل سرور سروران فرمود: **﴿إنی أنا الله لا إله إلا أنا، من أقر لی بالتوحید دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی﴾ (همانا من الله هستم و هیچ معبودی غیر از من نیست هرکه به توحید و یگانگی و به بی‌همتای من اقرار کند وارد قلعه مستحکم من می‌شود وهرکه وارد قلعه من شود از عذابم در امان خواهد بود).**

سیزدهم: شیخ عالم الأریب الأوحد أبو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن خشاب نقل کرده از صدقة بن موسی که می‌گوید: نقل کرده برایم ابو شهاب الدین معروف به ملک العلماء از امام رضا علیه السلام که می‌فرماید: همانا خلف الصالح عجل الله فرجه فرزند بلافصل ابی محمد حسن بن علی علیه السلام می‌باشد که او صاحب الزمان و مهدی موعود زمانش می‌باشد. و نقل شده از هارون بن موسی از پدرش موسی که می‌فرماید: نقل کرده برایم سرور و مولایم امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: خلف صالح از فرزندان من می‌باشد که او مهدی و نامش (م ح م د) و کنیه‌اش ابوالقاسم عجل الله فرجه می‌باشد که در آخر الزمان ظهورمی کند که به مادرش صیقل گفته می‌شود، بلکه در روایتی دیگر حکیمه و در روایت سوم به آن نرجس (نرگس) گفته می‌شود بلکه سوسن] و خداوند اعلم است.

چهاردهم: شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الهندی معروف به ملک العلماء صاحب

تفسیر بحرالمواج که در کتابش به نام (هدایة السعداء) آورده است: و اهل سنت می‌گویند: همانا خلفاء چهار نفر به طور نص بوده‌اند و به عقیده مذهب حافظیه چنین می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: جانشینی من سی سال است و همانا سی سال به علی بن ابیطالب علیه السلام اتمام یافت و همچنین جانشین وخلافت دوازده امام معصوم علیهم السلام که اول آنان امام علی علیه السلام که در مورد جانشینی او روایتی آمده که سی سال می‌باشد و دوم امام شاه حسن علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ایشان می‌فرماید: این فرزند من است سرور امت زمان خویش که بین مسلمانان صلح برقرار می‌کند. و سوم امام شاه حسین علیه السلام می‌باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ایشان می‌فرماید: همانا این فرزندم می‌باشد که طغیانگران و گمراهان او را به شهادت می‌رسانند. و نه شاه دیگر از امام حسین علیه السلام می‌باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آنان می‌فرماید: بعد از حسین بن علی علیه السلام نه نفر از فرزندان او خواهند بود که نهمین آنان قائم عجل الله فرجه می‌باشد.

و مؤلف کتاب نقل کرده و می‌گوید: جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: روزی به نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفتم و در پیش رویش لوحی بود که در آن نام امامان معصوم علیهم السلام از فرزندانش نوشته شده بود و من نام یازده امام را خواندنم که یازدهمین آنان قائم عجل الله فرجه بوده است. جابر در زمان امام سجاد علیه السلام با خود گفت: چرا امام زین العابدین علیه السلام خلافت را به خودش نسبت نمی‌دهد؟ پس جواب بسیار طولانی را داد که همه ماحصل آن چنین می‌باشد: همانا او دید که به جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و پدرعالی قدرش امام حسین علیه السلام چه کرده‌اند از خروج و قتل و ظلم و ستم، همانا شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید سگهای بالای منبر خود بالا می‌رفتند و پارس می‌کردند پس وقتی که از خواب بیدار شد بسیار غمگین و ناراحت گشت پس جبرئیل امین علیه السلام سوره مبارکه قدر ﴿لیلة القدر خیر من ألف شهر﴾ را نازل فرمود. و آن مدت سلطنت وحکومت بنی امیه بر بندگان خداوند می‌باشد پس از آن خوف کرد وساکت شد تا اینکه مهدی موعود عجل الله فرجه از فرزندانش ظهور کند و پرچم او را سرافراز می‌کند و با شمشیر قیام می‌کند و زمین را پر ازعدل و داد می‌کند - تا اینکه می‌گوید: (بعد از ذکر امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام) اول آنها امام زین العابدین علیه السلام و دوم امام محمد باقر علیه السلام و سوم امام جعفر صادق علیه السلام و چهارم امام موسی کاظم علیه السلام و پنجم امام رضا علیه السلام و ششم امام محمد تقی جواد علیه السلام و هفتم امام علی هادی نقی علیه السلام و هشتم امام حسن عسگری علیه السلام و نهم امام حجة بن الحسن حجة الله قائم امام مهدی عجل الله فرجه می‌باشد که او غائب و برای آن عمر طولانی می‌باشد همان طور در نزد مؤمنین حضرت عیسی و حضرت الیاس و حضرت

خضرعليه‌السلام در نزد کافرین دجال و سامری می‌باشد.

پانزدهم: شیخ عالم محدث علی متقی ابن حسام الدین ابن قاضی عبدالملک بن قاضی خان قرشی از علماء بزرگ و او را در زندگی نامه‌ها و غیره مدح کرده‌اند و به نیکی او را توصیف کردند که در کتابش به نام المرقاة شرح المشکاة بعد از ذکر حدیث دوازده خلیفه آورده است: می‌گویم: و همانا شیعیان عقیده دارند که دوازده معصوم و امام از اهل البیت نبوت‌عليهم‌السلام می‌باشد و خلافت و جانشینان واقعی می‌باشند که چه حکومت ظاهری وآشکارا و یا پنهان داشته باشند که اول آنان حضرت امام علی بن ابیطالب‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام حسن بن علی مجتبی‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام حسین بن علی‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام زین العابیدن‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام محمد باقرعليه‌السلام و سپس حضرت امام جعفر صادق‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام موسی کاظم‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام رضاعليه‌السلام و سپس حضرت امام محمد تقی‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام علی نقی‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام حسن عسگری‌عليه‌السلام و سپس حضرت امام زمان مهدی موعودعليه‌السلام می‌باشند همان‌گونه که صاحب کتاب زبدة الأولیاء خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب مفصلاً ذکر نموده است و نیز سرور ما نورالدین عبدالرحمان جامی در اواخر کتاب شواهد النبوة پیرو آن شد و فضائل ومناقب و کرامات آن بزرگواران‌عليهم‌السلام را ذکر نمود.

و نیز در کتاب برهان فی علامات المهدی آخرالزمان ذکر کرده نقل از امام حسین‌عليه‌السلام که می‌فرماید: برای مهدی موعودعليه‌السلام دو غیبت می‌باشد که یکی از آن دو غیبت آنقدر به طول می‌کشد که بعضی‌ها می‌گویند: همانا مرده است و بعضی‌ها می‌گویند: پنهان گشت و دیگر ظهور نمی‌کند وغیر از دوستداران و پیروانان واقعی آن حضرت کسی ثابت قدم نخواهد بود. و نقل شده از امام محمد بن علی‌عليه‌السلام که می‌فرماید: برای صاحب این امر- یعنی مهدی موعودعليه‌السلام- در یکی از این سرزمینها غیبتی خواهد بود تا اینکه یکی از دوستداران و یاران واقعی آن حضرت به نزد بعضی از اصحاب و یاران واقعی آن حضرت می‌آید و به آنها می‌گوید: تعداد شما چقدر است؟ آنان می‌گویند: نزدیک به چهل نفر می‌باشیم. به آنان می‌گوید: اگر صاحب و سرور و مولای شما را ببینید چکار می‌کردید؟ آنان می‌گویند: به خدا قسم اگر آن بزرگوار به ما دستور دهد که کوهها را از زمین بکنیم آن کار را انجام می‌دهیم. سپس آن مرد به آنها می‌گوید: از ده رئیس خود برائت بجوئید و آنها نیز برائت می‌جویند و سپس آنها را به

نزد صاحبشان می‌برد و آنها را باز می‌گرداند.

شانزدهم: عالم معروف فضل بن روزبهان شارح شمائل الترمذی که در اولش می‌گوید: فقیر درگاه خداوند مؤلف این شرح ابوالخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان محمد اسماعیل بن علی انصاری اصل و تبار حنفی محتداً شیرازی متولد اصبهان المدنی (موتاً اتبارا إنشاءالله) از کتاب شمائل با خبر شدم که آن کتاب در رد کتاب نهج الحق علامه الحلی حسن بن یوسف بن مطهر که آنرا به نام ابطال باطل نامید و او با آن تعصب و انکار دسته‌ای از اخبار صحیح و صریح بلکه همان‌گونه که محسوس است و افق امامیه در این مطلب پس در شرح قول علامه در مطلب دوم در مورد فرزندان و همسر گرامیشﷺ که می‌گوید: همسر گرامیش حضرت فاطمه سرور بانوان جهانیان﷤ می‌باشد و سپس فضائل و کرامات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ و سایر امامان معصوم﷈ را ذکر کرد. فضل می‌گوید: می‌گویم آن چرا که از فضائل حضرت فاطمه زهرا﷤ که درود خداوند متعال بر پدرش و بر او و بر سایر آل محمد﷌ امری است که انکار شدنی نیست زیرا انکار کردن به آن همچون انکار دریا به برکتش و به خشکی و وسعتش و به خورشید و نور درخشانش و نورهای آشکارش و بر ابرهای باران زا وجودش و بر فرشتگان و سجده‌اش می‌باشد و انکار به آن به منکر آن سودی نمی‌رساند جز خواری و ذلت و چه کسی می‌تواند که گروهی که بهترین و برترین و سروران و بزرگان آفریده‌های خداوند و معدن نبوت و آداب فتوة را انکار کند. بله آن چرا که من در مورد نظم و نثر گفته‌ام:

سلام بر مصطفی برگزیده
سلام بر سرور ما علی مرتضی
سلام بر بانوی ما فاطمه زهرا همان بانویی که
خداوند متعال او را بهترین و برترین بانوان برگزید
سلام بر آن کسی که انفاس خود را کنترل کرد
بر حسن بلند مرتبه خشنود
سلام بر حسین پرهیزکار
شهید کربلا که پیکرش نمایان
سلام بر سرور عابدان
که فرزند حسین برگزیده است
سلام بر باقر هدایتگر
سلام بر صادق مقتدا

سلام بر کاظم آزموده شده
خشنود خوبان امام تقوا
سلام بر هشتمین مؤتمن
بر رضا سرور اصفیاء
سلام بر تقی پرهیزکار
محمد پاکیزه که امید بخش است مرتجی
سلام بر نقی هوشیار و تیز بین
علی مکرم که هدایت کننده مردم است
سلام بر سید عسگری
امامی که لشکر صفا را مجهز می‌کند
سلام بر قائم منتظر
ابی القاسم نور هدایت
که مانند خورشید در تاریکی ظهور می‌کند
که نجات می‌دهد بوسیله شمشیرش
قوی است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند
همچون که زمین پر از ظلم و ستم گشته
سلام بر او و پدران پاکش
و بر یاران و انصارش تا زمانی که آسمانها برپا ست

هفدهم: ناصر الدین الله احمد ابن المستضی بنور الله از خلفای عباسی و او همان کسی است که سرداب مقدس را ترمیم کرد و ضریحی از چوب در آنجا قرار داد که بر روی آن این عبارت ﴿بسم الله الرحمن الرحیم * قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور﴾[1] **(ای رسول ما، به امت) بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهیم که مودت ومحبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکوئیش بیفزاییم که خدا بسیار آمرزنده (گناهان) و پذیرنده شکر بندگانست)**. این همان چیزی است که سرور ما و واجب الطاعه دستور داده است ابوعباس احمد ناصرالدین الله امیر و خلیفه کسی که بلاد به احسانش آباد گشته و مهربانی و محبت او در تمام سرزمینهای اسلام گسترش یافته و اوصاف خلیفه را ذکر کرده بود تا اینکه می‌گوید:

---

۱. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۲۳

در سال ششصد و شصت هجری قمری دستور داد که این ضریح چوبی در سرداب مقدس بناء شود (**وحسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبین وعلی آله الطاهرین وعترته وسلم تسلیماً**). و نیز بر روی چوب کاج (ساج) در اطراف آن چنین نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم، محمد رسول الله، امیرالمؤمنین علی ولی الله، فاطمه، الحسن بن علی، حسین بن علی؛ علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، قائم با الحق‌علیهم‌السلام این سازه به دست علی بن محمدرحمه‌الله دوستدار آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته شده است.

هجدهم: عارف مشهور شیخ الإسلام شیخ احمد جامی: گفت عبدالرحمان جامی در کتابش به نام النفخات می‌گوید: او وارد غاری در نزدیکی شهر جام با جذب قوی از خداوند متعال و او بی‌سواد بوده و هیچ چیزی از کتاب و سنت نمی‌دانست ورود او در سن بیست و دو سالگی بوده است و هجده سال در آن غار ماند در حالی که هیچ غذایی برای خوردن جز ریشه و برگ درختان نداشت و خداوند را درآن غارعبادت می‌کرد تا اینکه چهل ساله گشت سپس به او الهام گشت که مردم را ارشاد کند پس به عنایت و الطاف خداوند متعال کتابی را تألیف کرد که هزار صفحه داشت و علماء و حکماء آن زمان از کتابش بسیار متعجب و متحییر شدند و همانا او در این امت بسیارعجیب است و شصت هراز مرید داشت و کلمات آن همان‌گونه که در کتاب ینابیع آمده است:

من زمر حیدرم هر — لحظه اندر دل صفاست

ما را امام و رهنماست — از پی حیدر حسن

تا اینکه می‌گوید: عسگری نور دو چشم عالمست، آدم همه چیز است و مهدی یکی است، سپهسالار درعالم کجاست.

نوزدهم: عارف عبدالرحمان از مشایخ صوفیه در کتابش به نام (مرآة الأسرار) چنین آورده است آفتاب دین و دولت آن هادی تمام ملت و دولت آن قائم مقام پاک احمدی امام برحق ابوالقاسم (م ح م د) بن الحسن المهدی‌علیه‌السلام وی امام دوازدهم از الائمه اهل البیت است مادرش‌ام ولد بوده که نامش نرگس (نرجس) ولادتش در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری و به روایت کتاب شواهد النبوة در بیست و سوم ماه

مبارک رمضان سال دویست و پنجاه هشت هجری قمری در سامرا بوده است. و امام دوازدهم در کنیه و نام، هم کنیه وهم نام رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است و القاب شریفش عبارتند از: مهدی و حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان و خاتم إثنی عشر بوده است. و صاحب الزمان‌عجل‌الله‌فرجه در زمان به شهادت رسیدن پدر بزرگوارش امام حسن عسگری‌علیه‌السلام پنج ساله بوده است که در همان سن عهده دار امامت و پیشوای جهانیان از جانب خداوند متعال شد همان‌گونه که خداوند متعال حضرت یحیی بن زکریاعلیه‌السلام را در سن طفولیت حکمت و کرامت فرمود و حضرت عیسی ابن مریم‌علیه‌السلام در وقت طفولیت به مرتبه بلند رسانید و همچنین او را درصغر سن امام گردانید و خوارق عادات او چندانست که در این مختصر گنجایش ندارد.

بیست: نقل از عبدالله بن محمد المطری نقل از امام جمال الدین السیوطی در رساله (احیا المیت بفضائل اهل البیت)آمده است همانا از ذریه پاک ومطهر امام حسین بن علی بن ابیطالب‌علیهم‌السلام مهدی موعود (مبعوث)عجل‌الله‌فرجه در آخرالزمان می‌باشد. و تمام نسل امام حسین‌علیه‌السلام به امام الائمه، و دانا و عالم و فریخته و بزرگوار و کمال سلالة الانبیا ومرسلین و سلاله بهترین آفریده‌ها زین العابدین علی بن الحسین‌علیهما‌السلام باز می‌گردد ...تا اینکه می‌گوید: اما امام اول حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و سپس نام یکایک امامان‌علیهم‌السلام را آورد تا اینکه گفت: امام یازدهم پسرش امام حسن عسگری‌علیه‌السلام و دوازدهم پسرس محمد القائم المهدی‌عجل‌الله‌فرجه می‌باشد که نص و تأئید آن در ملت اسلام از پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و دیگر پدران بزرگوارش‌علیهم‌السلام و او صاحب شمشیر و قائم منتظرعجل‌الله‌فرجه می‌باشد ..

بیست ویکم: ابوالمعالی محمد سراج الدین الرفاعی سپس مخزومی الشریف الکبیر در کتابش به نام (صحاح الأخبار فی نسب السادة الفاطمیة الأخیار) در مورد زندگی نامه امام هادی‌علیه‌السلام چنین می‌گوید: اما امام علی الهادی ابن محمد الجواد که لقبش نقی و عالم و فقیه و امیر و دلیل و عسگری و نجیب است. ایشان در سال دویست و دوازده هجری قمری در شهر مدینة منوره چشم به جهان گشود و در سوم رجب المرجب سال دویست و پنجاه و چهار هجری قمری در سامرا در زمان خلافت معتز عباسی بوسیله سم به شهادت رسید و برای ایشان پنج پسر بوده است که عبارتند از: امام حسن عسگری‌علیه‌السلام و حسین و محمد و جعفر و عایشه بوده است و امام حسن عسگری دارای یک فرزند که همان صاحب سرداب مقدس حجت المنتظر ولی الله محمد المهدی‌عجل‌الله‌فرجه می‌باشد..... تا آخر

بیست و دوم: احمد بن حجر الشافعی المصری در کتاب صواعق المحرقه فی الرد علی الرافضه: آیه دوازدهم فرمایش خداوند متعال (و انه لعلم للساعة)[۱] (نزول عیسی نشانه ساعت قیامت است).

مقاتل بن سلیمان و مفسرین قرآن کریم که هم عقیده او می‌باشند در مورد این آیه شریفه می‌گویند: همانا این آیه شریفه در مورد حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام نازل شده است و تصریح آن خواهد آمد. زیرا او از اهل بیت نبوتعلیهم‌السلام می‌باشد و این آیه از قرآن دال بر برکت در نسل فاطمه زهرا و علی بن ابیطالبعلیهما‌السلام آمده است و همانا خداوند متعال از آنان نسل پاک و پاکیزه خارج می‌کند و نسل آنها را کلیدهای حکمت و معادن رحمت قرار می‌دهد و سر و راز آن این است که خداوند متعال فاطمه زهراعلیها‌السلام و ذریه پاکش را از شیطان رجیم پناه داده و حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه‌السلام خواسته و دعا کرد. سپس بعد از ذکر مختصری از زندگی نامه امام حسن عسگریعلیه‌السلام در کتابش آورده است همانا حضرت امام حسن بن علی العسگریعلیه‌السلام فرزندی نداشت جز ابو القاسم محمد الحجتعلیه‌السلام می‌باشد که سن شریف آن بزرگوار در هنگام پدر بزرگوارش امام حسن عسگریعلیه‌السلام پنج سال بوده است. ولیکن خداوند متعال در همان سن به او حکمت و علم و دانش و معرفت داد که به او قائم منتظر گفته می‌شود.

و گفته می‌شود که او در مدینه غایب شد و هیچ کس نمی‌داند که به کجا رفت و درآیه دوازدهم گفتار شعیان (رفضه) در مورد آن می‌گویند همانا او مهدی موعودعلیه‌السلام می‌باشد تا اینکه می‌گوید: از احادیث و روایاتی که در مورد مهدی موعودعلیه‌السلام ذکر شده که از جمله ازآن احادیث که مسلم و ابو داود و نسائی و این ماجه و البیهقی و غیره نقل کرده‌اند، مهدی موعودعلیه‌السلام از عترت و ذریه پاک و مطهر حضرت فاطمه زهراعلیها‌السلام می‌باشد. و نیز نقل از آنان نقل از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را آنقدر به طول می‌کشاند تا مردی از اهل بیتمعلیهم‌السلام مبعوث می‌کند که زمین را پر ازعدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است.

و نیز در روایت دیگر آمده است: همانا مهدی موعودعلیه‌السلام از ما اهل البیت می‌باشد که خداوند امور او را در یک شب اصلاح می‌گرداند.. تا اینکه می‌فرماید: مهدی موعودعلیه‌السلام همان کسی است که حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد. و نیز رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است امتی که من اول آن و عیسی بن مریمعلیه‌السلام آخر آن و مهدی موعودعلیه‌السلام وسط آن

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۱

می‌باشد هلاک و نابود نمی‌شود.

و حاکم نقل کرده از ثوبان که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: اگر دیدید پرچم‌های سیاه از سوی خراسان می‌آیند پس پشت سر آنان بروید زیرا خلیفة الله مهدی موعودؑ در آن می‌باشد.

و مؤلف کتاب می‌گوید: همانا از روایات و اخبار گوناگونی از رسول خداﷺ درباره حضرت مهدی موعودؑ که درباره خروج او و او از اهل بیتش و او هفت سال حکومت می‌کند و اینکه زمین را پر ازعدل و داد می‌کند و همانا حضرت عیسیؑ ظهور می‌کند برای کشتن دجال به یاری او می‌شتابد و سپس در نزد دروازه سرزمین فلسطین دجال را به هلاکت می‌رساند و مهدی موعودؑ جلو می‌رود و امام می‌شود و جلو امت نماز می‌گذارد و حضرت عیسیؑ پشت سر او نماز خواهد گذارد.

بیست و سوم: یوسف بن یحیی بن علی شافعی در کتابش به نام عقد الدرر فی الظهور المنتظر علی ما نقل عنه بعض الثقات: و همانا احادیث گوناگون در مورد ظهور مهدی موعودؑ بشارت داده شده است و از جمل آن در کتابهای عامه (اهل‌سنت) آمده است سپس احادیثی مقدم شده را ذکر کرد سپس گفت: و از ابی سعید خدری که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمودند: روز قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه زمین پر از ظلم و ستم و دشمنی شود سپس بعد از آن مردی از عترتم یا اهل بیتم ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد.

بیست و چهارم: عالم معلی قاضی احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان در تاریخ معروفش آورده است: ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری بن علی هادی بن محمد جواد.

بیست و پنجم: نقل از شمس الدین محمد بن یوسف زرندی در کتاب معراج الوصول إلی معرفة فضل آل‌محمدﷺ آمده است: امام دوازدهم صاحب کرامات و کمالات آشکار که علوم و دانش و بیان و آثار او زبان زد عام و خاص شده که برپاکننده حق و دعوت کننده به سوی راه حق امام ابوالقاسم محمد بن حسنؑ و ولادت با سعادت ایشان همان‌گونه که شیعیان ذکر کرده‌اند شب جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه وپنج هجری قمری در سامرا در زمان معتمد عباسی که مادر بزرگوارش نرگس خاتون (نرجس) دختر قیصر روم‌ام ولد می‌باشد.

بیست و ششم: نقل از شیخ محمد بن محمود الحافظ البخاری در کتاب لفظ اوآمده است همانا فرزند ابومحمد حسن بن علی عسکریؑ نامش محمدؑ می‌باشد که در بین اصحاب خاصه آن حضرت معلوم است. و روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون دختر گرامی امام

ابوجعفر محمد جوادعليه السلام و عمه گرامی ابومحمد حسن عسگری‌عليه السلام بوده است که حکیمه خاتون‌عليها السلام خیلی دوست داشت که امام حسن عسگری‌عليه السلام پسری داشته باشد و درآن زمان امام حسن عسگری‌عليه السلام کنیزی به نام نرگس (نرجس) برای او اختیار کرده بود وقتی که شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری رسید به نزد امام حسن عسگری‌عليه السلام آمد و برای آن بزرگوار دعا کرد پس امام حسن عسگری‌عليه السلام به او فرمود: ای عمه جان! امشب در نزد ما بمان ...تا آخر روایت که آنرا در ساقه دوم از شاخه پنجم در مورد تاریخ ولادت حضرت امام زمان‌عجل الله تعالی فرجه به اختلاف اندکی ذکر کرده بودیم.

بیست و هفتم: نقل از شیخ عبدالله بن محمد المطیری الشافعی درکتاب ریاض الزاهره در فضل آل بیت النبی‌صلی الله علیه وآله وعترت طاهره آمده است: همانا ابوالقاسم محمد ابن الحسن الخالص درشب نیمه شعبان دویست و پنجاه و پنج هجری قمری در شهر سامرا به دنیا آمد.

بیست وهشتم: و نقل از کتاب هدایة شیخ حسین بن همدان الحسینی که می‌گوید: امام حسن عسگری‌عليه السلام در سن بیست و هفت سالگی در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری قمری به شهادت رسید تا اینکه می‌گوید: امام عصر مهدی موعودعجل الله تعالی فرجه در سپیده دم روز جمعه نهم شعبان دویست و پنجاه و پنج هجری قمری پنج سال و هفت ماه قبل از شهادت پدر بزرگوارش امام حسن عسگری‌عليه السلام به دنیا آمد.

ساقه چهارم

در مورد کسانی که آن حضرت را در زمان پدر بزرگوارش‌عليه السلام دیدند

اول: اولین کسی که آن بزرگوار را درحین تولد و بعد ازآن دید حضرت حکیمه خاتون‌عليها السلام دختر گرامی حضرت امام هادی‌عليه السلام و عمه بزرگوارحضرت امام حسن عسگری‌عليه السلام بود. نقل شده از نسیم و ماریه که می‌گویند: وقتی که حضرت ولی عصرعجل الله تعالی فرجه از شکم مادر گرامیش به زمین افتاد و سجده کرد و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان اشاره کرد و در همان وقت عطسه کرد و فرمود:

(الحمدالله رب العالمین صلی الله علی محمد وآله عبداً ذکر الله غیر مستنکف و لا

مستکبر) (حمد و سپاس مخصوص خدایست که پرودگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد و آلش بنده خدا که به یاد خدا بود بدون منت و تکبر)! سپس فرمود: (زعمت الظلمة أن حجة الله داحضة ولو أذن لی فی الکلام لزال الشک) و سپس فرمود: **(تاریکیها (منافیقین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام ادعاء می‌کنند حجۀ خدا از بین رفته است اگر به من اجازه حرف زدن داده شود کاری می‌کردم که شک از بین می‌رفت و همه یقین پیدا می‌کردند حجت خدا وجود دارد).**

دوم: در کتاب کشف الغمة نقل شده است ازکسانی که در زمان حیات پدر بزرگوارش علیه السلام آن بزرگوار(عجل الله تعالی فرجه) را دیده است ابوبصیر خادم بود که می‌گوید: روزی به نزد مولا و سرورم صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه رفتم در حالی که ایشان در گهواره بود پس ایشان به من فرمود: صندل قرمر را برای من بیاور! ابوبصیر می‌گوید: من نیز به دستور ایشان آن صندل قرمز را برای ایشان آوردم. سپس ایشان به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: بله! شما سرورم و آقایم و فرزند آقا و سرورم می‌باشی. ایشان فرمود: من در مورد این از تو نپرسیدم؟ عرض کردم: ای سرورم پس در مورد چه چیزی از من پرسیدی؟ فرمود: من خاتم الأوصیاء می‌باشم که خداوند متعال بوسیله من بلاء و بدبختی و غیره از اهلم و شیعیانم دور می‌کند.

سوم: و از جمله کسانی که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسگری علیه السلام دیده، به نقل از ابونعیم محمد بن احمد انصاری که می‌گوید: دو قبیله المفوضه و المقصره شخصی به نام کامل بن ابراهیم المدنی را به عنوان نماینده خود از بین قوم انتخاب کردند و او را به نزد امام حسن عسگری علیه السلام فرستادند تا کسب تکلیف کند. کامل می‌گوید: در دلم با خود گفتم: از ایشان بپرسم که هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود مگر اینکه به شناخت و معرفتم، شناخت و معرفت داشته باشد و آن چرا که می‌گویم، بگوید. وقتی که وارد سامرا شدم خدمت امام حسن عسگری علیه السلام رفتم و دیدم که ایشان لباس سفیدی پوشیده بودند که آن لباس زیبا و قشنگ بود وقتی که آن لباس را در تن ایشان دیدم بسیار متعجب شدم و با خود گفتم: عجیب است که امام حسن عسگری علیه السلام به ما می‌فرماید: که ما چنین لباسی را نپوشیم در حالی که خود ایشان چنین لباس فاخری پوشیده است! گویا امام حسن عسگری علیه السلام حرف دلم را خوانده بود به رویم تبسم کرد و سپس آن لباس سفید رنگ زیبا و نرم را از تن در آورد و یکباره با تعجب دیدم که ایشان زیر آن لباس نرم و زیبا یک لباس پشمی زبر و زخیم پوشیده بود و سپس به من فرمود: ای فلانی! آن لباس سفید و نرم را برای شما پوشیدم و این لباس زبر پشمی را برای خدای تبارک و تعالی پوشیده‌ام. راوی می‌گوید: سپس من در نزد

ایشان نشستم درمقابل من یک اتاقی بود که پرده روی آن کشیده شده بود پس یکباره نسیمی آمد و آن پرده را کنار زد و یکباره در اتاق دیدم که یک کودک نشسته بود که چهره آن کودک گویا قطعه‌ای از ماه بود و سن ایشان چهار سال و یا کمتر بود پس یکباره آن کودک به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم! راوی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم بی‌اختیار و با حالت تعجب عرض کردم: لبیک ای سرورم! سپس فرمود: ای کامل بن ابراهیم! به راستی که تو به نزد ولی خدا آمده‌ای تا در مورد اعتقاد خودت در مورد خدا پرستی از ایشان بپرسی. هیچ کس وارد بهشت جاوید نمی‌شود مگر کسی که به گفتار و معرفت و شناخت خودت به ولی خدا باشد. عرض کردم: بله به خدا قسم همین را خواستم بپرسم. فرمود: بله به خدا قسم چنین می‌باشد که خداوند متعال هر آنکه مانند معرفت و شناخت تو به ولی خدا داشته باشد وارد بهشت جاوید خواهد نمود. و همچنین قومی یا گروهی را به نام الحقیة وارد بهشت خواهد نمود. عرض کردم: ای سرورم آنها چه کسانی می‌باشند؟ فرمودند: گروهی و یا قومی هستند که به حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام قسم می‌خورند در حالی که نمی‌دانند حق و فضیلت آن بزرگوار چیست. راوی می‌گوید: سپس آن بزرگوار ساکت شد. سپس فرمود: به نزد ولی الله آمده‌ای تا از سخن و گفتار مذهب المفوضه بپرسی. به راستی که آنها دروغ گفته‌اند، بلکه دلها ما به مشیت خداوند آگاه می‌باشیم. هرگاه خداوند بخواهد ما نیز خواهیم خواست و نیز خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم چنین فرموده است ﴿وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ إِنَّ اللّهَ كانَ عَليمًا حَكيمًا﴾[1] **(و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست)**. راوی می‌گوید: یکباره آن پرده روی اتاق قرار گرفت و من هر چقدر زور زدم تا آن پرده را کنار بزنم نتوانستم. سپس امام حسن عسکری عليه السلام با تبسم به من نگاه کرد و فرمود: ای کامل نشستن تو در اینجا چه معنای دارد به راستی که حجت خدا بعد از من آن چرا که می‌خواستی به تو فرموده است. راوی می‌گوید: پس من بلند شدم و از نزد آن بزرگوار خداحافظی کردم بدون اینکه چیزی بگویم رفتم.

چهارم: و از جمله کسانی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری عليه السلام دیده نسیم خادم امام حسن عسکری عليه السلام می‌باشد. نسیم خادم امام حسن عسکری عليه السلام می‌گوید: ده روز بعد از ولادت با سعادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه من به نزد آن بزرگوار

---

۱. سوره مبارکه دهر(انسان): آیه شریفه ۳۰

رفتم در حالی که ایشان در گهواره بود پس نزد ایشان عطسه کردم ایشان فرمود (**یرحمک الله**) (**خدا رحمتت کند**).

نسیم می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم بسیار خوشحال شدم سپس آن بزرگوار به من فرمود: آیا در مورد عطسه به تو مژده و بشارت دهم؟ عرض کردم: بله به فدایت شوم. فرمود: عطسه کردن سه روز مرگ و اجل را به تأخیر می‌اندازد و آن شخص عطسه کننده سه روز از مرگ در امان خواهد بود.

و نیز در همان کتاب نقل شده با استناد از حکیمه خاتون که می‌گوید: در روز چهلم ولادت با سعادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دیدار آن حضرت رفتم پس ایشان را دیدم که در اتاق راه می‌رفت پس درآن وقت فصیحترو زیباتراز سخن ایشان غیر از پدر بزرگوارش علیه‌السلام نبود. پس پدر بزرگوارش امام حسن عسگری علیه‌السلام متبسم شد و فرمود: همانا ما جمع امامان معصوم علیهم‌السلام رشد و نمو ما در یک روز مانند یک ماه و در یک ماه مانند یک سال سایر مردم می‌باشد. حکیمه خاتون علیها‌السلام می‌فرماید: چند روز بعد به نزد امام حسن عسگری علیه‌السلام آمدم و در مورد آن مولود سرتا سر مبارک پرس وجو کردم زیرا آن مولود مبارک را هر چقدر دنبالش گشتم پیدایش نکردم پس از پدر بزرگوارش امام حسن عسگری علیه‌السلام پرسیدم که سرور و مولایم کجاست؟ فرمود: او را به همان کسی که مادر حضرت موسی علیه‌السلام موسی علیه‌السلام را سپرد سپرده‌ایم.

پنجم: در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد که جمعی از شیعیان که از جمله آنان علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در یک روایت طولانی و مشهور آمده است ما در نزد امام حسن عسگری علیه‌السلام جمع شدیم و از ایشان می‌خواستیم در مورد حجت خدا بعد از ایشان، از امام علیه‌السلام بپرسیم که تعداد ما چهل نفر بود پس عثمان بن سعید عمری بلند شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهم از چیزی از تو بپرسم که تو از آن آگاهتر از من هستی. ایشان فرمود: ای عثمان بنشین! عثمان با خشم بلند شد و خواست از مجلس بیرون برود که امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمودند: هیچ کس حق ندارد از اینجا تکان بخورد. هیچ کس از ما از جای خود تکان نخوردیم ومنتظر آن بزرگوار بودیم ساعتی بعد ایشان آمدند و عثمان را صدا زد پس عثمان بلند شد و حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمودند: آیا می‌خواهید به شما بگویم برای چه چیزی آمده اید؟ عرض کردیم: بله ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! ایشان فرمود: به نزد من آمده‌اید تا از حجت خداوند بعد از من بپرسید! عرض کردیم: بله قربانت شویم. پس یک باره پسر زیبایی که گویاء قرص ماه شب چهارده بود که

شبیه‌ترین مردم به امام حسن عسگری بود به ما نشان داد و فرمود: همانا این شخص امام و پیشوای شما بعد از من می‌باشد پس از دستوراتش اطاعت کنید تا گمراه نشوید زیرا اگر از فرمانبرداری او سرپیچی کنید گمراه و به هلاکت خواهید رسید. و همانا شما بعد از این، ایشان را نخواهید دید تا وقتی که عمرش کامل گردد، پس آن چرا که از عثمان از جانبش به شما می‌رسد قبول کنید زیرا او جانشین خداوند متعال و امام و پیشوا و صاحب امر شما می‌باشد.

ششم: از جمله کسانی که حضرت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام دیده است سعد بن عبدالله قمی بود: در کتاب احتجاج و تبصرة الولی با اختلاف کمی نقل از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده که می‌گوید: من شوق زیادی برای جمع آوری کتاب‌هایی داشتم که مشتمل برعلوم مشکله و دقایق آنها باشد. می‌خواستم که با مطالعه آنها حقایق (مذهب شیعه) را به خوبی آشکار کنم و از آنچه موجب اشتباه مردم می‌شود سخن نگویم. تا اگر با مخالفین طرف صحبت شدم، با مطالعه غوامض و مشکلات آن بر وی غلبه یابم. من سخت پابند مذهب شیعه اثنی عشری بوده وهنگام مناظرات با اهل تسنن از تأمین جانی و سلامتی خود چشم پوشیده، منتظر مناظره و هر گونه دعوا و دشمنی بودم، تا جایی که کار مناظره ما به دشمنی و ناسزا گفتن می‌کشید. عیب‌های آنها را می‌گفتم و از روی اعمال پیشوایان آنان پرده بر می‌داشتم، تا اینکه وقتی دچار یک نفراز دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیر و در دشمنی بسیار کینه توز و در جدل و پیروی از باطل از همه متعصب تر و در سؤال از موضوعات دینی و علمی، از دیگران بد زبان تر و در امور باطل از همه ثابت قدم تر بود. ایراد یکی از متعصبین مخالف شیعه تا اینکه یک روز ناصبی مذکور درهنگام مناظره به من گفت: ای سعد وای بر تو وهمفکرانت که شما جماعت رافضی‌ها (شیعیان) مهاجرین و انصار(خلفا) را سرزنش می‌کنید وخلافت آنها را انکار می‌نمائید این صدیق (ابوبکر) کسی است که به واسطه سابقه اسلامش بر تمام اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برتری یافته آیا نمی‌دانید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به این منظور با خود به غار برد که می‌دانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را به دست می‌گیرد و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می‌شود؟ پراکنده گیها را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می‌آورد و حدود الهی را جاری می‌سازد و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می‌دارد و همان طور که به نبوت خود اهمیت می‌داد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل بود. می‌دانیم که هرگاه در جائی پنهان می‌شود یا از کسی فرار می‌کند قصدش این نیست که جلب مساعدت و یاری کسی را نماید (یعنی

پیغمبر احتیاج به مساعدت و یاری حضرت علی(ع) نداشت) بنابراین وقتی ما می‌بینیم پیغمبر(ص) پناه به غار برد و چشم به مساعدت و کمک کسی هم نداشت، برای ما روشن می‌گردد که مقصود پیغمبر(ص) این بود که ابوبکر را به علل و دلایلی که شرح دادیم با خود به غار ببرد. و از این نظرحضرت علی(ع) را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او نمی‌ترسید به خاطرهمین حضرت علی(ع) را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود اضافه به این که می‌دانست که اگر حضرت علی(ع) کشته شود، برای پیغمبریش مشکل نیست که دیگری را به جای وی تعیین کند تا در کارهای مشکل جای حضرت علی(ع) را بگیرد. سعد بن عبد الله می‌گوید: من در رد حرفهای او پاسخهای گوناگونی دادم ولی او هریک از آنها را نقض و رد می‌کرد. بعد ازآن گفت: ای سعد! بگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما شیعیان رافضی‌ها به خاک مالیده شود آیا شما عقیده ندارید که ابوبکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است و عمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود. نفاق خود را پنهان می‌داشتند و استدلال به شب عقبه می‌کنید؟ ای سعد بگو بدانم ابوبکر وعمر از روی میل اسلام آوردند یا به طور اجباربود؟ سعد می‌گوید: برای از بین بردن این ایراد چاره‌ای اندیشیدم که تسلیم آن اشکال نشوم و ترس از آن داشتم که اگر بگویم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند، او بگوید: با این وصف دیگر پیدایش نفاق در دل آنها معنی ندارد، برای این که نفاق هنگامی به قلب آدمی راه می‌یابد که هیبت وهجوم وغلبه و فشار سختی انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی خود تظاهر کند. چنان که خداوند در این آیه فرموده ﴿فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکینَ*فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا﴾[1] (هنگامی **که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم!* اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت).** ﴿لما راوا بأسنا﴾ یعنی: وقتی که آنها از طرف ما فشار دیدند گفتند: ایمان به خدای یگانه آوردیم و از آنچه قبل ازاین شرک می‌ورزیدیم، دست برداشتیم ولی ایمان آنها هنگامی که فشار ما را مشاهده کردند، به حال آنها سودی ندارد. و اگر بگویم: آنها با بی‌میلی و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت موقع اسلام آوردن آنها شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آنها شود. ناچار عمداً از وی روی گردانیدم و سخن نگفتم در حالی که تمام اعضایم از شدت خشم ورم کرده بود و جگرم از غصه می‌خواست پاره شود.

---

۱. سوره مبارکه غافر: آیات شریفه ۸۵-۸۴

پیش از این واقعه من نزدیک به چهل وچند مسئله از مسائل مشکله را که جواب آن را از کسی نیافته بودم پاسخ دهد، در طوماری یادداشت کرده بودم، تا از احمد بن اسحاق قمی که بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص حضرت امام حسن عسکری عليه السلام بود، سؤال کنم. پس به نزد منزل ایشان رفتم ولی ایشان را در آنجا نیافتم، احمد بن اسحاق قمی به سفر سامرا برای ملاقات و دیدار با حضرت امام حسن عسکری عليه السلام رفته بود، من هم پشت سر او حرکت کردم تا در کنار آبی به او رسیدم. وقتی با او مصافحه کردم گفت: خیر است؟ گفتم: اولاً خواستم خدمت شما برسم و ثانیاً طبق معمول سؤالاتی دارم که میخواهم جواب مرحمت کنید .احمد بن اسحاق گفت: تو با من باش زیرا من به شوق ملاقات امام حسن عسکری عليه السلام به سامرا می‌روم و سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم که می‌خواهم از آن حضرت بپرسم تو هم بیا و فرصت را غنیمت دان و از محضر مبارک آقا استفاده کن. زیرا وقتی که به خدمت آن حضرت رسیدی دریائی خواهی دید که عجائب و غرائب آن به اتمام نمی‌رسد. سعد بن عبدالله می‌گوید: پس همراه احمد بن اسحاق عازم سامرا شدم تا اینکه به شهر سامرا رسیدیم پس وارد سامرا شدیم و به در خانه آقا امام حسن عسکری عليه السلام رفتیم و اجازه ورود خواستیم، خادمی آمد و ما را به خانه برد. احمد بن اسحاق انبانی را که در پارچه‌ای بسته و درآن انبان و صد و شصت کیسه درهم و دینار بود و سر هر کیسه‌ای با مهر صاحبش بسته بود، روی دوش گذاشته و به این صورت وارد خانه حضرت شدیم. من نمی‌توانم مولایم امام حسن عسکری عليه السلام را درآن لحظه که دیدم و نور رویش ما را تحت الشعاع قرار داد به چیزی جز اینکه بگویم مثل ماه شب چهارده بود تشبیه کنم. طفلی که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می‌ماند و موی سرش از دو سوی تا به گوشش می‌رسید و میان آن باز بود، همچون الفی که در بین دو واو قرار گیرد، روی زانوی راست امام حسن عسکری عليه السلام نشسته بود و یک انار زرینی که نقشهای بدیعش در میان حلقه گوناگون و رنگارنگ آن می‌درخشید، که یکی از رؤسای اهل بصره به آن حضرت اهداء کرده بود، جلو امام گذاشته بود. امام حسن عسکری عليه السلام قلمی در دست داشت، و تا می‌خواست سطری در چیزی سفید که به دست گرفته بود بنویسد، آن طفل انگشتان حضرت را می‌گرفت، حضرت هم آن انار زرین را می‌انداخت روی زمین و طفل را به گرفتن و آوردن آن مشغول می‌نمود، تا مانع چیز نوشتن حضرت نشود. ما به حضرت سلام کردیم، امام عليه السلام هم با ملاطفت جواب داد و اشاره کرد که بنشینیم. وقتی که حضرت از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلو حضرت گذاشت. حضرت نگاهی به طفل نمود و فرمود: فرزندم مهررا از هدایای دوستان

و شیعیانت باز کن. طفل گفت: آقا آیا سزاوار است که دستی به این پاکی به طرف این هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آنها با هم مخلوط گشته است، دراز شود؟ حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آنرا از حرام جدا کند. راوی می‌گوید: وقتی که احمد بن اسحاق کیسه اول رابیرون آورد آن طفل معصوم فرمود: این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است و شصت و دو دینار در آن است چهل و پنج دینار آن از پول خانه‌ای است که صاحبش فروخته و از برادرش به ارث برده بود و چهارده دینارش از پول نه لباس است و سه دینار هم اجاره مغازه هایش است. امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم حالا به این مرد نشان بده که حرام آن چست؟ طفل معصوم فرمود: یک دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده و نقش یک رویش پاک گردیده با قطعه زری که وزن آن ربع دینار است درآور و ملاحظه کن علت حرام بودن آنها اینست که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع پنبه ریسیده کشید و به یک نفر جولا که همسایه او بود داد، بعد از مدتی دزد آنها را از جولا دزدید، جولا هم جریان را به صاحب پنبه اطلاع داد ولی او گفت دروغ می‌گوئی! سپس یک من و نیم پنبه رسیده نازکتر از رشته خود که به او سپرده بود، عوض آن از جولا گرفت آنگاه آن رشته را پارچه کرد و فروخت. و این دینار با قطعه زر پول آنست وقتی احمد بن اسحاق درآن کیسه را گشود نامه‌ای میان دینارها بود که نام فرستنده و مقدار آنرا همان طور که طفل معصوم فرموده بود در آن نوشته بود و آن قطعه زر را با همان نشانی بیرون آورد. آنگاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد قبل از اینکه مهر و موم آن کیسه باز شود طفل معصوم فرمود: این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آنست که برای ما حلال نیست دست به آن بزنیم. حضرت امام حسن عسگری به او فرمود: برای چه؟ طفل گفت: زیرا این پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم، با زارعی که شریک او بود خیانت کرد و حیف و میل نمود به این نحو که وقتی سهم خود را بر می‌داشت پیمانه را پر می‌کرد و چون نوبت به شریکش می‌رسید پیمانه را کم می‌گرفت! امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم. آنگاه حضرت فرمود: ای پسر اسحاق تمام این پول‌ها را جمع کن و به صاحبانش برگردان یا سفارش کن که به آنها برسانند. ما احتیاجی به آنها نداریم و فقط لباسی که آن پیرزن برایم فرستاده را بیاور! راوی می‌گوید: احمد بن اسحاق گفت: آن لباس را من در خورجین گذاشته بودم و اصلاً فراموش کرده بودم. وقتی او رفت که آنرا بیاورد، امام حسن عسگری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده

ای؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت آقـایم نمـود. فرمـود: مسـائلی را کـه می‌خواستی بپرسی چه کردی؟ عرض کردم: آقا همچنان بدون جواب مانده است. فرمود: آنچه به نظرت می‌رسد از نور چشم من سؤال کن و با دست مبارک اشاره به همـان طفـل معصـوم نمود. من روی به آن آقازاده نموده و عرض کردم: آقا و آقازاده ما از اجداد شما برای ما روایـت کرده‌اند که پیغمبر خداﷺ اختیار طلاق زنان خود را به دست حضرت امیرالمـومنینؑ داده بود حتی روایت شده که حضرت علیؑ در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسـلام و پیروان آنرا گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نـادانی بـه سـرا شـیبی مـرگ انداختی، اگر خود بر می‌گردی فبها وگرنه تو را طلاق می‌دهم، بـا اینکـه مـرگ پیغمبـرﷺ زنهای آن حضرت را طلاق داده بود. راوی می‌گوید: امام زمانؑ که همان طفل معصوم بود پرسید: طلاق به معنـی چیسـت؟ عـرض کـردم: یعنـی رهـا کـردن زن. فرمـود: اگـر رحلـت پیغمبرﷺ زنهای او را رها کرده بود پس چرا جایز نبود که آنها بعد از پیغمبرﷺ شوهر کننـد؟ عرض کردم: زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را (بعد از پیغمبر) حرام کرده بود. فرمود: پـس چگونـه رحلت حضرت پیغمبرﷺ آنها را رها گردانید؟ عـرض کـردم: آقـازاده عزیزمعنـی طلاقـی کـه پیغمبرﷺ حکم آن را واگذار به حضرت امیرالمؤمنینؑ نمود چیست؟ فرمود: خداونـد متعـال مقام زنـان پیغمبـرﷺ را بـزرگ داشـت و آنهـا را بـه شـرف مـادری مـؤمنین نائـل گردانیـد. پیغمبرﷺ هم به حضرت امیرالمؤمنینؑ فرمود: یا علیؑ! این شرافت تا وقتی که اطاعـت می‌کنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند کردند وعلیـه تـو سـر بـه شورش برداشتند آنها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقامام المؤمنینی بـر کنار شوند. پرسیدم: فاحشه مبینه که اگر زن در ایام عدد مرتکب آن گـردد، مـرد مـی‌توانـد او را بیرون کند چیست؟ فرمود: مقصود از فاحشه مبینه، مساحقه است نه زنا کـردن. زیـرا زنیکـه زنـا کرد و حد بر او جاری شد، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کند به واسطه حدی که بـه او زده‌انـد، مانعی ندارد ولی اگر مساحقه نمود باید او را سنگسار کرد.

سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است، چون کسی را کـه خداونـد دسـتور سنگسـار کردنش داده است، خوار و رسوا گردانیده وهرکس را خداوند خوار کند، او را از خود دور نمـوده است لذا کسی نمی‌تواند که او را نزدیک گرداند. عرض کردم: یـابن رسـول اللهﷺ ! معنـای اینکه خداوند به حضرت موسیؑ فرمود: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾[۱]

---

۱. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۱۲

(کفشهایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس طوی هستی) چیست؟ زیـرا بعضـی از فقهـای اهل تسنن به این عقیده هستند که کفشهای حضرت موسیعليه‌السلام از مردار بوده اسـت. فرمـود: هرکس این عقیده را داشته باشد به حضـرت موسـیعليه‌السلام افتـرا بسـته و آن پیغمبـر را جاهـل دانسته است. چون مطلب از دو حال بیرون نیست، یا نماز خوانـدن موسـیعليه‌السلام بـا آن کفشـها جایز بوده یا جایز نبوده؟ اگر نمازش صحیح بوده پوشیدن آن کفش درآن زمـین هـم بـرای او جایز بوده است، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاک باشد، مقدس تر و پاکتر از نمـاز نیسـت و چنانچه نماز خواندن حضرت موسیعليه‌السلام با آن کفشها جایز نبوده، ایراد به حضـرت موسـیعليه‌السلام وارد می‌شود که حلال و حرام خداوند را نمی‌دانسته و از آنچه نماز بـا آن جـایز اسـت و آنچـه جایز نیست اطلاع نداشته است و این نسبت به پیغمبر خدا کفر است. عرض کردم: آقـا تأویـل آن چیست؟ فرمود: (درآن شبی که حضرت موسی با زن خود در صـحرای سـینا بـود و از دور آتشی دید و زنش را رها کرد و به دنبال آتش به کوه طورآمد) حضرت موسیعليه‌السلام در آن بیابان مقدس با خداوند مناجات نمود، و عرض کردپروردگارا من محبت خود را نسبت به تـو خـالص گردانیده‌ام و دلم را از غیر تو شستشو داده‌ام درعین حال علاقه زیادی به زن خود داشت (کـه او را در بیابان درحال وضع حمل رها کرده بود) خداوند فرمود: ﴿**فاخلع نعلیک**﴾ **(کفشهایت را از پا درآور)** یعنی اگر دوستی تو نسبت به من خـالص اسـت، ودلـت را از توجـه بـه غیـر مـن شستشو داده ای، ریشه محبت زن و فرزندت را از دل بکن! عرض کردم: یابن رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله تأویل ﴿**کهیعص**﴾[1] چیست؟ فرمود: این حروف از اخبار غیبـی اسـت کـه خداونـد بـه اطـلاع زکریاعليه‌السلام بنده‌اش رسانید، سپس آنرا برای حضرت محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله نیز حکایـت کـرد و آن بـدین گونه بود: حضرت زکریاعليه‌السلام از خداوند خواست که اسامی پنج تن را به او بیاموزد پس حضـرت جبرئیل امینعليه‌السلام به نزد او آمد و پنج اسم را به او یاد داد، از آنروز هر وقت حضرت زکریـاعليه‌السلام اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن راعليهم‌السلام بـه زبـان مـی‌آورد مسـرور مـی‌شـد و غمهـایش برطرف می‌شد ولی هنگامی که نام (حسین) را به زبان می‌آورد آنقدر بی‌اختیار گریه می‌کرد تـا اینکه گلویش می‌گرفت و نفسش قطع می‌شد. روزی گفت: خداوندا مرا چه می‌شود که هرگـاه اسامی آن چهار تن را می‌برم غمهایم تسکین می‌یابد ولی وقتی نام حسین را مـی‌بـرم اشـکم جاری می‌شود خداوند متعال داستان آنرا به وی اطلاع داد و فرمود: کهیعص کاف اسم کربلا و

---

۱. سوره مبارکه مریمعليها‌السلام: آیه شریفه ۱

ها هلاک عترت پیغمبرﷺ و یاء یزید پلید ظالم به حسینؑ و عین عطـش آن حضـرت و صاد صبر آن بزرگوار است. چون حضرت زکریاؑ این را شنید، تا سه روز از مسجدش خـارج نشد و مانع شد که مردم نزد او بیایند. در این سه روز مرتب گریه و زاری می‌کرد و درآن حـال عرضه می‌داشت: خداوندا آیا بهترین خلق خـود را بـه مصـیبت فرزنـدش مبـتلا مـی‌سازی و امتحان این واقعه جان گداز را به نابودی او فرود می‌آوری؟ پروردگارا آیا لبـاس ایـن مصـیبت بزرگ را به تن علی و فاطمهؑ می‌پوشانی و غم و اندوه آنرا به دل آنهـا مـی‌انـدازی؟ آنگـاه عرضه داشت: پروردگارا پسری به من روزی فرما که در این سن پیـری چشـمم بـه او روشـن گردد و او را وارث و جانشین من کن و او را برای من مثل حسینؑ برای محمـدﷺ قـرار بده. وقتی او را به من ارزانی فرمودی، مرا به محبت او امتحان گردان. سپس مـرا در مـرگ او مبتلا کن چنانکه محمدﷺ حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار میسازی خداونـد یحیـی را به او عنایت فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار سـاخت. مـدت حمـل یحیـی شـش مـاه و حسینؑ نیز چنین بود و این خود داستانی طولانی دارد.

سعد بن عبدالله می‌گوید: عرض کردم: آقا جان! چه اشکالی دارد کـه مـردم خودشـان امـام و پیشوایی برای خود انتخاب کنند؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟عرض کردم: البته امام مصلح. فرمود: امکان دارد که مردم به نظر خود امام مصلحی انتخاب نمایند ولی در واقع مفسد باشد؟ گفتم: آری. فرمود: همین علت است که مردم نمی‌توانند برای خود امام انتخاب کنند. اکنون با دلیلی که عقلت وثوق به آن پیدا کند، برای تو شرح می‌دهم: آیا پیغمبرانی که خداوند آنها را از میان خلق برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آنها نازل فرمود و با وحی و عصمت تأئید کرد، مانند موسی و عیسیؑ که سرآمد مردم عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آنها داناترند، همه با وفور عقل و کمـال (دانشی که داشتند) امکان دارد که منافقی را به گمان اینکه مـؤمن اسـت انتخـاب کننـد؟ عـرض کردم: نه، ممکن نیست. فرمود: این موسیؑ کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال و علـم و نزول وحی بر او، هفتاد مرد را از میان بزرگان قوم و بزرگان امتش انتخـاب کـرد تـا آنهـا را بـه میقات پروردگارش ببرد، با اینکه شکی در ایمان و اخلاص آنها نداشت، معهذا آنهـا منـافق از کـار درآمدند. خداوند تعالی درباره آنان می‌فرماید: ﴿وَ اخْتارَ مُوسـی قَوْمَـهُ سَـبْعینَ رَجُـلاً لِمیقاتِنـا﴾[1] **(موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید)**. تا آنجا که (در آیه دیگـر خداونـد

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۵

متعال نقل از آنها خطاب به موسی‌علیه السلام می‌فرماید: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً﴾[1] **(ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم).** ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾[2] و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت. وقتی ما می‌بینیم کسی که خداوند او را برای پیغمبری برگزیده، اشخاص مفسد انتخاب کرد، در حالی که گمان می‌کرده افراد صالح انتخاب نموده است، یقین می‌کنیم که انتخاب نماینده خدا، حق ذات اقدس الهی است که از آنچه در سینه‌ها نهفته و در دلها جای گرفته است اطلاع دارد. وقتی پیغمبر برگزیده خدا درمقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، به طور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر بر کنار نبودند. سپس فرمود: ای سعد وقتی دشمن به تو گفت که پیغمبرصلی الله علیه و آله از این جهت انتخاب شده این امت (ابوبکر) را با خود به غار برد که او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را به دست می‌گیرد و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می‌شود، و اوست که پراکندگیها را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می‌آورد و حدود الهی را جاری می‌سازد و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می‌دارد. پیغمبرصلی الله علیه و آله همان طور که به نبوت خود اهمیت می‌داد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل می‌شد، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار می‌کند و درجائی پنهان می‌شود، قصدش این نیست که کسی او را مساعدت و یاری کند و از این نظر علی‌علیه السلام را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت، به همین جهت علی‌علیه السلام را با خود نبرد و بردن او را برای خود دشوار می‌دانست مضافا به اینکه پیغمبرصلی الله علیه و آله می‌دانست اگر علی‌علیه السلام کشته شود، برای او مشکل نیست که دیگری را به جای علی‌علیه السلام منصوب دارد تا در کارهای دشوار که علی‌علیه السلام به درد می‌خورد، به کار آید. چرا در جواب او نگفتی: مگر پیغمبرصلی الله علیه و آله نفرموده است: مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که به عقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را می‌گفتی، ناگزیر از این بود که بگوید: آری. فرمود: آنگاه به او می‌گفتی: آیا اینطور نیست که پیغمبرصلی الله علیه و آله چنانکه می‌دانست، خلافت را بعد از وی ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان تصاحب می‌کند و بعد از عثمان از آن علی‌علیه السلام است؟ باز هم ناچار بود بگوید: آری. سپس به او می‌گفتی: بنابراین بر پیغمبرصلی الله علیه و آله لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود به غابر ببرد و همان طور که به ابوبکر

---

۱. مبارکه بقره: آیه شریفه ۵۵

۲. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۵۳

مهربانی کرد نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابوبکر به تنهائی مقام سه نفر دیگر را پائین نمی‌آورد و آنها را خوار نمی‌کرد. وقتی ناصبی مزبور پرسید: آیا اسلام آوردن ابوبکر و عمر به میل انجام گرفت یا به طور اجبار؟ چرا به او نگفتی - نه میل انجام گرفت و نه به طور اجبار- بلکه از روی طمع اسلام آوردند زیرا ابوبکر وعمر با قوم یهود مجالست می‌نمودند و اخبار تورات و سایر کتبی را که از پیشبینی‌های هر زمان تا ظهورحضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و پایان کار او خبر می‌داد، از آنها می‌گرفتند. ویهود گفته بودند که: حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله بر عرب مسلط می‌گردد، چنانکه بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت و بالأخره بر عرب پیروزی می‌یابد، همان طور که بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز گردید. با این فرق که بخت نصر در دعوی خود دروغ گو بود. آنها هم (ابوبکر وعمر) آمدند نزد حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و او را در امر گواهی گرفتن از مردم به گفتن (أشهد أن لا إله إلا الله)کمک کردند و به طمع اینکه بعد از بالا گرفتن کارحضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌از جانب حضرتش به حکومت شهری نائل گردند با وی بیعت نمودند و چون ازانجام مقصد خود مأیوس گشتند نقاب بستند و با عده‌ای از منافقین امثال خود از عقبه بالا رفتند که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را به قتل رسانند ما خداوند نیرنگ آنها را به هم زد، و به حال کینه خود واگذاشت و به مقصود خود نرسیدند. چنانکه طلحه و زبیر هم آمدند نزد حضرت علی‌علیه‌السلام و با او بیعت کردند و هر یک چشم داشتند که از جانب آن حضرت به حکومت شهری برسند و چون مأیوس گشتند نقض بیعت کردند و بر وی شوریدند و خداوند هر یک از آنها را به سرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند، رسانید. سعد بن عبدالله می‌گوید: در این موقع حضرت امام حسن عسگری‌علیه‌السلام‌با آقا زاده برخاستند و آماده نماز شدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده بیرون آمدم و رفتم ببینم احمد بن اسحق کجا رفت در میان راه او را دیدم که گریه می‌کند. پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پارچه‌ای که حضرت آن را خواست، گم کرده‌ام. گفتم: طوری نیست برو به حضرت بگو. او هم رفت خدمت حضرت و بعد درحالی که تبسمی بر لب داشت و صلوات می‌فرستاد بیرون آمد. پرسیدم: چه شد؟ گفت: دیدم آن پارچه زیر پای حضرت پهن است و امام روی آن نماز می‌خواند ما هم خدا را شکر کردیم. بعد از آن چند روز به منزل آقا آمد و رفت کردیم و طفل را پیش آقا ندیدیم. روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم وقتی من به خدمت حضرت رسیدم احمد بن اسحاق در مقابل حضرت ایستاد وعرض کرد: یابن رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله وقت حرکت ما نزدیک و اندوه ما زیاد است، ما از خداوند مسئلت می‌داریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو آقای اهل بهشت عمو و پدرت و ائمه طاهرین‌علیهم‌السلام بعد از آنها: پدران بزرگوارت و وجود اقدست و فرزند

عزیزت، پی در پی نازل کند و امیدواریم که پیوسته خداوند مقام با عظمت شما را بالا برد و دشمنت را ذلیل گرداند و این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بر زبان جاری کرد، چشمان حضرت امام حسن عسگری علیه السلام پر از اشک شد به طوری که قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت، آنگاه فرمود: ای پسر اسحاق در این دعا اصرار مکن که در مراجعت به لقای پروردگار نائل می‌شوی از شنیدن این سخن احمد بن اسحاق به زمین افتاد وغش کرد وقتی که به هوش آمد عرض کرد: آقا شما را به خدا و به جدت قسم میدهم مرا مفتخر کنید به پارچه ای که آنرا کفن خود کنم، حضرت دست برد زیر فرش و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و جز این خرج مکن و آنچه را خواستی (کفن) از دست نخواهی داد، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیک کنند، ضایع نمی‌گرداند بعد از آنکه از خدمت حضرت مرخص شدیم و به سه فرسخی شهر(حلوان) رسیدیم احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد، به طوری که از بهبودی خود مأیوس گشت موقعی که به حلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراها منزل کردیم، احمد بن اسحاق مردی از همشهریان خود را که ساکن آنجا بود، طلبید و سپس گفت: امشب از اطراف من متفرق شوید و مرا تنها بگذارید، ما هم از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود برگشتیم نزدیکهای صبح که چشم گشودم، کافور خادم امام حسن عسگری علیه السلام را دیدم که روبروی من ایستاده و می‌گوید: خداوند عزای شما را نیکو و به عوض مصیبتی که به شما رسیده پادشاه نیک عطا فرماید، ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید، که او در نزد آقای شما مقام بزرگی دارد سپس از نظر ما غائب گردید. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و به گریه و زاری پرداختیم تا آنکه او به خاک سپردیم خداوند او را رحمت کند.

هفتم: از جمله کسانی که شرفیاب ملاقات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شد ابوسهل اسماعیل نوبختی بود که او می‌گوید: در مرض مرگ امام حسن عسگری علیه السلام روزی من در خدمتش بودم، حضرت به عقیده خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل نوبه بود و پیش از آن حضرت خدمتکار پدرش امام علی النقی علیه السلام بود و امام حسن عسگری علیه السلام را بزرگ کرده بود، فرمود: ای عقیده به مقداریک کاسه برای من بجوشان عقید هم آب را روی اجاق نهاد و صیقل مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه آنرا به خدمت حضرت آورد. حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد ولی دست مبارکش لرزید و به دندان نازنینش خورد و سپس آنرا به زمین نهاد. آنگاه رو کرد به عقیده و فرمود: وارد اتاق روبرو شو در آنجا کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور! ابوسهل می‌گوید: عقیده گفت: وقتی وارد اتاق شدم دنبال آن کودک معصوم گشتم ، دیدم کودکی سجده می‌کند و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد

سپس گفتم: آقا شما را می‌طلبد که به خدمتش بیائی دراین وقت مادرش صیقل آمد و دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد ابوسهل می‌گوید: موقعی که بچه خدمت حضرت رسید سلام کرد. رنگش همچون مروارید سفید، موهای سرش کوتاه و میان دندانهایش باز بود. وقتی امام حسن عسگری علیه السلام او را دید، گریست و فرمود: ای آقای خاندانم این آب را به من بده که من اینک به سوی خدای خود میروم! کودک کاسه آب جوش را برداشت و به دهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آنرا نوشید آنگاه امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: مرا آماده نماز کنید. کودک حوله‌ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه حضرت، یک یک اعضا را شست و سر و پای را مسح نمود. آنگاه امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: ای فرزند به تو مژده می‌دهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین توئی. تو فرزند من و جانشین من میباشی از من متولد شده‌ای و تو (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام می‌باشی و هم از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاتم ائمه طاهرین هستی. پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده تو را داده و نام و کنیه تو را تعیین فرموده است این را پدرم از پدران پاک سرشتش به من اطلاع داد و سپس فرمود (**صلی الله علی أهل البیت ربنا إنه حمید مجید**) حضرت این را فرمود و همان وقت به شهادت رسید.

هشتم: و از جمله کسانی که شرف حضور دیدار امام عصر عجل الله فرجه شد احمد بن اسحاق بود که او می‌گوید: روزی به نزد امام حسن عسگری علیه السلام مشرف شدم در حالی که می‌خواستم از ایشان در مورد حجت خدا و ولی خدا و امام و پیشوا و رهبرمان بعد از ایشان بپرسم. ایشان قبل از اینکه من چیزی به زبان بیاورم به من فرمود: ای احمد بن اسحاق! به درستی که خداوند متعال از وقتی که آدم علیه السلام را در زمین قرار داد زمین را بدون حجت خود تا روز قیامت ترک نخواهد کرد. به راستی که خداوند متعال بوسیله حجتش بلاء را از اهل زمین بر می‌دارد و باران نازل می‌کند و برکات زمین را خارج می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله پس چه کسی بعد از شما امام و حجت خدا خواهد بود؟ راوی می‌گوید: امام حسن عسگری علیه السلام به سرعت بلند شد و وارد اتاق شدند وسپس بیرون آمدند در حالی که در بغل ایشان کودکی بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید گویا آن کودک سه ساله بود. امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمود: اگر منزلت تو در نزد خدا و من چنین مقامی نداشت هرگز فرزند دلبندم را به تو نشان نمی‌دادم. به راستی که ایشان همنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه ایشان نیزهمانند کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است به درستی که خداوند بوسیله ایشان زمین

را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه پر از ظلم و ستم شده است. ای اسحاق! مثال ایشان در این امت مانند خضرعليه‌السلام و همچنین مانند ذوالقرنینعليه‌السلام می‌باشد. به خدا قسم که ایشان غیبت می‌کند که در غیبت او هیچ کس از هلاکت و گمراهی نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند متعال او را در حقانیت و امامت امامان معصومعليهم‌السلام ثابت قدم گرداند و برای تعجیل فرج فرزندم دعا کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرورم آیا نشانه‌ای و یا دلایلی برای اثبات و حقانیت آن وجود دارد تا قلبم مطمئن شود؟ راوی می‌گوید: یکباره آن کودک سه ساله با زبان فصیح عربی خطاب به من فرمود: ای اسحاق! به راستی که من بقیة الله در زمین می‌باشم و من انتقام جو از دشمنانش می‌باشم پس دیگر در مورد من شک نکن. احمد بن اسحاق می‌گوید: با خوشحالی از نزد امام حسن عسکریعليه‌السلام مرخص شدم و روز بعد به نزد امام حسن عسکریعليه‌السلام برگشتم و عرض کردم: ای سرورم بسیار خوشحال و مسرور شدم به آن چرا که بر منت نهادی و فرزند بزرگوار و برومند خویش را به من نشان دادی ای سرورم از شما سؤالی دارم.ایشان فرمود: بپرس؟ عرض کردم معنای سخن شما که فرمودید: ایشان مانند حضرت خضرعليه‌السلام و ذوالقرنینعليه‌السلام در امت خواهد بود چیست؟ امام حسن عسکریعليه‌السلام فرمود: ای احمد بن اسحاق! به خاطر غیبت آن بزرگوار می‌باشد. عرض کردم: ای سرورم آیا غیبت ایشان به طول می‌کشد؟ فرمود: بله. به پروردگارم قسم که غیبت ایشان طولانی خواهد بود به طوری که اکثر مردم به ایشان ایمان نخواهند آورد مگر کسانی که خداوند متعال عهد و میثاق ولایت ما را از آنها گرفته باشد و ایمان در قلبش نوشته شده باشد و بوسیله روح القدس مؤئید گرداند. ای احمد بن اسحاق! آن چرا که به تو گفته‌ام از خداست و این سری از اسرار خداوند متعال و غیبی ازعلم غیب خدای تبارک وتعالی می‌باشد پس آن چرا که به تو گفته‌ام در این زمان پنهان گردان و از شکر گذاران باش تا در روز قیامت در علیین کنار ما باشی!

نهم: و از جمله کسانی که حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه را در زمان پدر بزرگوارش امام حسن عسکریعليه‌السلام دید یعقوب بن منفوس بود که در کتاب تبصره الولی در مورد آن چنین آمده است روایت شده با استناد از یعقوب بن منفوس که می‌گوید: روزی به نزد امام حسن عسکریعليه‌السلام رفتم و ایشان را نشسته دیدم بعد از سلام و احوال پرسی به ایشان عرض کردم: بعد از شما چه کسی خواهد بود؟ به من فرمود: پرده اتاق مقابل را کنار بزن و داخل اتاق را ببین شخصی که بعد از من می‌باشد خواهی دید! من نیز پرده اتاق مقابل را کنار زدم و یک کودک سه چهار ساله دیدم که صورت ایشان می‌درخشید و خالی روی گونه راست ایشان بود

پس آن کودک به نزد خویش آمد و روی پای پدر نشست. امام حسن عسگری(ع) ایشان را نوازش داده و بوسید و سپس فرمود: به راستی که ایشان بعد از من امام و پیشوا شما و حجت خدا و ولی خدا خواهد بود. سپس به آن بزرگوار فرمود: فرزند دلبندم تا روز معلوم وارد اتاق شو. ایشان نیز وارد اتاق شد سپس امام حسن عسگری(ع) به من فرمود: ای یعقوب پرده اتاق را کنار بزن و داخل اتاق را ببین! من نیز پرده اتاق را کنار زدم و داخل آن را دیدم کسی در اتاق ندیدم گویا آن کودک آب شده بود و داخل زمین رفته بود.

دهم: درکتاب تبصره الولی نقل شده است از جمله کسانی که در زمان حیات پدر بزرگوارش(ع) آن بزرگوار(عج) را دیده است نقل شده از ظریف ابونصر که می‌گوید: روزی به نزد مولا و سرورم صاحب الأمر(عج) رفتم در حالی که ایشان در گهواره بود پس ایشان به من فرمود: صندل قرمز را برای من بیاور! ابونصر می‌گوید: من نیز به دستور ایشان آن صندل قرمزرا برای ایشان آوردم. سپس ایشان به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: بله! شما سرورم و آقایم و فرزند آقا و سرورم می‌باشی. ایشان فرمود: ای ظریف من در مورد این از تو نپرسیدم؟ ظریف می‌گوید: عرض کردم: خداوند مرا قربانت گرداند ای سرورم پس در مورد چه چیزی از من پرسیدی برایم شرح بده؟ فرمود: من خاتم الأوصیاء می‌باشم که خداوند متعال بوسیله من بلاء و بدبختی و غیره از اهلم و شیعیانم دور می‌کند.

یازدهم: از جمله کسانی که آن بزرگوار را در زمان حیات پدر بزرگوارش(ع) دیده بود عبدالله الستوری بود، در کتاب تبصره الولی نقل شده با استناد از عبدالله الستوری که می‌گوید: روزی به نزد باغ بنی هاشم رفتم درآنجا برکه آبی بود که کودکان درآن بازی می‌کردند، یکی از کودکان را دیدم که روی جانمازی نشسته بود و مشغول راز و نیاز کردن با خداوند متعال بود پس با تعجب پرسیدم این کودک کیست که مانند سایر کودکان بازی نمی‌کند؟ به من گفتند: ایشان (م ح م د) بن حسن بن علی(ع) می‌باشد و آن بزرگوار به پدر گرامیش شباهت داشت.

دوازدهم: و از کسانی که حضرت امام زمان(عج) را در زمان پدر بزرگوارش دیده بود عثمان بن محمد عمری بود: در کتاب تبصره الولی نقل شده با استناد از عبدالله بن جعفر الحمیری که می‌گوید: روزی همراه احمد بن اسحاق در نزد عمری(رض) بودیم پس احمد بن اسحاق به عمری گفت: همانا من از تو چیزی می‌پرسم همان‌گونه که خداوند متعال در قصه حضرت ابراهیم(ع) فرموده ﴿أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی﴾[1] (**فرمود: «مگر**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۶۰

ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: آری ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد). آیا سرور و مولایم را دیده‌ای؟ فرمود: بله! سپس دست خود را روی گلوی خود گذاشت و فرمود گلویی مانند گلوی من دارد. راوی می‌گوید: به عمری گفتم: اسمش چیست؟ فرمود: بر حذر باش که در مورد این موضوع تفحص کنی زیرا در نزد بنی‌عباس نسل اهل بیت علیهم السلام قطع شده است.

سیزدهم: و از جمله کسانی که حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه را در زمان پدر بزرگوارش علیه السلام دیده مادر بزرگوارش نرگس خاتون علیها السلام و این در حقیقت معجزه آشکار می‌باشد بدان که هنگامی که خلفاء بنی‌عباس از دانش و علوم اهل بیت علیهم السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت علیهم السلام در مورد حضرت مهدی موعود علیه السلام آگاه پیدا شدند که حضرت مهدی موعود از صلب حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می‌باشد که آن آقا زاده قیام کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام خصوصاً از بنی امیه و بنی‌عباس انتقام سختی خواهد گرفت پس به خاطرهمیین تصمیم گرفتند که نور آن آقا زاده را خاموش کنند در حالی که خداوند متعال ابی دارد که نور خویش را پایان نرساند و آنان کارهای زیادی انجام دادند و کوششهای بی‌دریغ برای از بین بردن آن آقا زاده کردند و آنها به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند و دست خداوند بالای دست آنان بود ﴿وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ﴾[1] **(یهود با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد و از همه کس خدا بهتر مکر تواند کرد).** و همانا خداوند متعال حمل و حاملگی مادرش نرگس خاتون علیها السلام همان‌گونه که حاملگی مادر موسی علیه السلام از مأموران فرعون مخفی گرداند در حالی که کاهنان و ستاره شناسان سال ولادت آن بزرگوار را تعیین کردند پس درآن وقت معتمد عباسی به طور مخفیانه قابله‌های را به نزد زنان بنی هاشم می‌فرستاد. تا بدون اجازه و قرار قبلی در هروقت از شبانه روز وارد منازل بنی هاشم خصوصاً منزل مبارک امام حسن عسگری علیه السلام شود تا ببینند که کدام یک از زنان بنی هاشم حامله می‌باشد و به او اطلاع داده تا حساب آنان را برساند ولی خداوند متعال که می‌خواهد نور خود را کامل کند نگذاشت که آنها از ولادت با سعادت حضرت امام زمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه با خبر شوند تا اینکه آن بزرگوار قدم به دنیا گذاشت و جهان از قدوم آن بزرگوار نورانی و درخشان شد. و آن پنج سال قبل از به شهادت رسیدن پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامرا بود.همان گونه که در کتاب نوحة الأحزان از تألیفات عالم فاضل محمد یوسف الاهخوارمانی که در زمان شاه عباس دوم صفوی تألیف

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۵۴

کرده است که در کتابش آورده روزی حضرت قائم‌ﷺ در حیاط منزل روی دامان مادر بزرگوارش نرگس خاتون‌ﷺ نشسته بود که یکباره قابله‌ها بدون اجازه و قرار قبلی وارد منزل شدند و حضرت نرگس‌ﷺ نمی‌توانست چاره‌ای کند تا نور خداوند را مخفی گرداند پس هاتفی به او گفت: نور خداوند را داخل چاه که در حیاط می‌باشد بینداز و آن بانو نیز حجت خداوند را در چاه انداخت و قابله‌ها صدای طفل را شنیدند پس به سرعت وارد منزل شدند و تمام منزل را جستجو کردند و چیزی نیافتند پس قابله‌ها هیچ نتیجه نگرفتند و ناامیدانه از آنجا خارج شدند وقتی که منزل از جاسوسان و غیره خالی شد نرگس خاتون‌ﷺ به نزد چاه آمد تا ببیند چه اتفاقی به سر فرزند دلبندش افتاده است پس هنگامی که به دهانه چاه رسید یکباره آن چاه بالا آمد و هم سطح زمین شد و آن آقا زاده بدون اینکه قنداقه‌اش خیس شده باشد بالا آمد پس مادر گرامیش با خوشحالی حجت خداوند متعال را گرفت و درآغوش کشید و به او شیر داد و خداوند متعال را سپاس گفت و سجده شکر به جای آورد سپس هاتفی به او فرمود: ای نرگس! حجت خدا را در چاه بینداز و هرچهل روز یک بار بیا و به او شیر بده هر وقت خواستی به او شیر بدهی ما آنرا صحیح و سالم به نزد تو خواهیم آورد پس حجة الله را در چاه افکند و هر وقت می‌خواست به او شیر دهد به نزد دهانه چاه می‌آمد و آب چاه می‌جوشید و حجة الله بالا می‌آمد پس آنرا روی دامان خویش گذاشته و به او شیر می‌داد و چشمانش با دیدن حجت خدا نورانی و درخشان می‌شد و حضرت حجت‌ﷺ درآن مدت به مانند حضرت یوسف‌ﷺ در چاه ماند تا از چشم ناپاکان مخفی باشد.

چهاردهم: و از جمله کسانی که امام زمان‌ﷺ را در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسگری‌ﷺ دیده علی بن ابراهیم بن مهزیار بود که او خادم آن حضرت بوده است که او می‌گوید: همانا حضرت امام حسن عسگری‌ﷺ به من امر می‌فرمود که حضرت حجت‌ﷺ را از سرداب مقدس به نزد ایشان بیاورم من نیز به سرداب مقدس می‌رفتم و آقا زاده را به نزد پدر بزرگوارش می‌آوردم و به ایشان می‌دادم و ایشان آقازاده را بغل می‌کردند و او را می‌بوسیدند و با او سخن می‌گفت و آقا زاده نیز به پدرش جواب می‌داد وسپس امام حسن عسگری‌ﷺ به من اشاره می‌کردند تا آقا زاده را به سرداب مقدس ببرم، پس من نیز آقا زاده را به سرداب می‌بردم. روزی از روزها طبق معمول امام حسن عسگری‌ﷺ به من فرمود تا آقا زاده را از سرداب مقدس به نزد ایشان بیاورم پس من نیز آقا زاده را به نزد پدر بزرگوارش آوردم و ایشان با آقا زاده به لغتی حرف زد که من مفهوم و معنای آنرا نمی‌دانستم و آقا زاده

نیز جواب پدر گرامیش را به آن لغت می‌داد پس از آن امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمود: آقا زاده را به سرداب مقدس ببرم من نیز آقا زاده را به سرداب بردم وقتی که به نزد امام حسن عسگری علیه السلام برگشتم در نزد ایشان چند نفر از نزدیکان و خواص معتمد عباسی را دیدم. پس آن چند نفر به امام حسن عسگری علیه السلام گفتند: خلیفه به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: به ما خبر رسیده که خداوند متعال یک آقا زاده به شما عنایت فرموده است و همینک بزرگ شده پس چرا به ما خبر ندادی تا ما در شادی و خشنودی تو شرکت کنیم؟ و بایستی که آقازاده را به نزد ما بفرستی که ما مشتاق دیدار او می‌باشیم. ابن مهزیار می‌گوید: وقتی که چنین از آنان شنیدم وحشت زده و مظطرب و از خود بی‌خود شدم و دلم مانند دریا متلاطم بود. پس امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمود: ای ابن مهزیار برو و حجت خدا عجل الله فرجه را به نزد خلیفه عباسی ببر! ابن مهزیار می‌گوید: وقتی که چنین از امام حسن عسگری علیه السلام شنیدم اظطرابم شدت گرفت و حیرت زده و متعجب ماندم زیرا یقین داشتم که خلیفه می‌خواهد آقا زاده را بکشد پس با تعجب به امام حسن عسگری علیه السلام خیر شدم شاید از فرموده خود منصرف شود پس امام حسن عسگری به روی من تبسم کرد و به من فرمود: نترس حجت خدا عجل الله فرجه را به نزد خلیفه ببر، پس هیبت و بزرگی آن حضرت تمام وجودم را فرا گرفت پس به سرداب رفتم و آقا زاده را دیدم در حالی که مانند خورشید می‌درخشید و همانا من تا به حال آقازاده را به این زیبایی و جمال ندیده بودم و آن خال سیاه که در گونه راستش بود مانند ستاره درخشان می‌درخشید پس من آقا زاده را روی شانه‌ام گذاستم در حالی که روی چهره آن بزرگوار روپوش بود وقتی که از سرداب مقدس بیرون آمدم تمام شهراز طلوع خورشید آقازاده نورانی و درخشان گشت و نوری از چهره آقازاده بیرون آمد و به سوی آسمان رفت و آسمان را نورانی گشت و درآن وقت نه زن و نه مرد در شهر سامرا باقی نماند مگر اینکه برای دیدن منبع نور آمدند و تمام کوچه‌ها و خیابانهای سامرا پر از جمعیت شد حتی بالای پشت بامها جمع شده بودند و جای سوزن انداختن نبود و من از شدت جمعیت نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم تا اینکه به کمک چند نفر از مأموران معتمد عباسی از آنجا خلاص یابم و سپس وارد قصر شدیم و سپس حجاب برادشته شد و به نزد خلیفه عباسی رفتم و وقتی که خلیفه وهمنشینانش که در قصر بودند به طلوع خورشید درخشان حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه خیره شدند و با دیدن آن جمال بی‌همتا زبان آنان لال و عقل از سرشان پرید و حیرت زده و مبهوت و متعجب ماندند پس از آن دیدم وزیر بلند شد و به نزد خلیفه رفت و با دست به آقا زاده اشاره کرد و به خلیفه پیشنهاد کشتن آقا زاده را داد پس من وقتی که چنین دیدم وحشت سرتا سر وجودم را گرفت

و آن به خاطر ترس از جان سرور و مولایم بود. پس دیدم که خلیفه اشاره کرد به دو شمشیر زن که او را بکشید پس هریک از آن دو شمشیر زن هر چقدر خواستند که شمشیر از نیام بکشند نتوانستند شمشیر را بیرون بیاورند گویا شمشیر به نیام چسبیده بود. وقتی که وزیر چنین دید گفت: این از سحر و جادوی بنی هاشم می‌باشد و این و جادو نمی‌تواند در شمشیرهای که در خزانه خلیفه وجود دارد کارزار باشد. سپس دستور داد که شمشیرهایی که در خزانه بودند را آوردند پس هر شمشیر که خواستند از نیام بکشند نتوانستند بکشند هر چقدر زور زدند نتوانستند تا اینکه با خنجر وچاقو و غیره بر آن شمشیرها زدند و شمشیرها بیرون نیامدند. راوی می‌گوید: در آنجا قفس شیرها بود که شریهای عظیم الجثه و ترسناک بود پس خلیفه به وزیرش اشاره کرد تا آقا زاده را در قفس شیرها بیندازد که نگهبان شیرها مرد سیاه پوست بود. من وقتی که چنین دیدم جانم بیرون آمد و با خود گفتم اگر مرا بکشند هرگز آقا زاده‌ام را به آنان تحویل نمی‌دهم. پس آقا زاده دهان مبارک خویش را نزدیک گوشم آورد. و به من فرمود نترس مرا داخل قفس شیرها بینداز! من هم و قتی که چنین شنیدم بی‌درنگ آن بزرگوار را داخل قفس شیران انداختم و یکباره دیدم شیرها سر از پا نمی‌شناختند و همه به سوی آقا زاده آمدند و دستان خود را به سوی آن بزرگوار دراز کردند و آنرا گرفته و به آرامی روی زمین گذاشتند و سپس مانند بنده‌ها سر به زیر عقب عقب رفته و سر به زمین گذاشتند و سپس یکی از شیرها با زبان عربی فصیح حرف زد و به وحدانیت خداوند متعال و به نبوت و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و به امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامت حسن مجتبی و حسین سید الشهداء و یکایک امامان معصوم علیهم السلام گواهی داد سپس گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله همانا من یک شکایتی دارم اگر اجازه می‌دهید من آنرا مطرح می‌کنم؟ آقازده فرمود: آن چرا که می‌خواهی بگو! شیر گفت: من شیر پیر هستم و وقتی که غذا می‌آورند و در قفس می‌اندازد شیرهای جوان غذا را می‌خورند و چیزی برایم نمی‌گذارند چاره‌ای برایم بکن؟ آقا زاده فرمود: چاره آن این است که تو مانند آنان یعنی جوان و آنان مانند تو یعنی پیر شوند پس یکباره قبل از اتمام حرفهای آقا زاده شیرهای جوان پیر و شیر پیر جوان شد وقتی که جمع حاضر چنین دیدند بدون اختیار تکبیر گفتند پس خلیفه و همراهانش چهره آنان دگرگون و رنگ پریده و وحشت زده شدند پس دستور داد که آقا زاده را به نزد پدرش باز گردانند، پس من با چهره خندان و شکر گذار خداوند متعال بابت آن چرا که دیده بودم پس آقا زاده را به نزد پدر بزرگوارش بردم و جریان را برای ایشان شرح دادم و سپس ایشان به من دستور داد تا آقا زاده را به سرداب مقدس ببرم و من نیز آقا زاده را به آنجا بردم.

ساقه پنجم

کسانی که حضرت صاحب الأمر ﷺ را بعد از شهادت پدر بزرگوارش امام حسن عسگری ﷺ در زمان غیبت صغرا ملاقات کرده است.

اول: روایت شده با اسناد از علی بن سنان موصلی از پدرش که می‌گوید: در زمان به شهادت رسیدن امام حسن عسگری ﷺ جماعتی از اهل قم و اطراف و اکناف آن اموالی را به دست چند نفر سپردند تا طبق معمول هر سال آن اموال را به دست امام حسن عسگری ﷺ برساند در حالی که آنها از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری ﷺ با خبر نبودند پس وقتی که آن فرستاده‌ها به شهر سامرا رسیدند از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری ﷺ با خبر شدند. از مردم در مورد جانشین آن حضرت پرسیدند؟ مردم به آنها گفتند: جانشین ایشان برادرشان جعفر می‌باشد! فرستاده‌ها از مردم پرسیدند همینک جعفر کجاست؟ به آنها گفته شد: همینک سوار بر قایقی شد در حالی که شراب در دست او بوده و چند زن رقاصه و غیره همراه او بود که در دجله رفت. فرستاده‌ها وقتی که چنین شنیدند بسیارمتعجب و با خود گفتند: به راستی که این نشانه امامت نیست و امام معصوم ﷺ چنین کاری نمی‌کند.

ابوالعباس محمد بن جعفر الحمیری القمی که درجمع آن فرستاده‌ها بود به دوستان خود گفت: بگذارید جعفر باز گردد و سپس به نزد او برویم اگر نشانه‌های اموال و غیره را به ما داد پس اموال و غیره را به او بدهید و اگر چنین نکرد اموال اهل قم و غیره را به آنها برمی گردانیم و به صاحبان آن تحویل می‌دهیم. پس آن فرستاده‌ها منتظر بازگشت جعفر ماندند تا وقتی که از عیش و نوش خود بازگشت. پس آنها به نزد جعفر رفتند و گفتند: اموالی از طرف اهل قم و شهرهای اطراف آن به ما سپردند تا آنها را به امام حسن عسگری ﷺ برسانیم وقتی که به سامرا رسیدیم دانستیم که امام حسن عسگری ﷺ به شهادت رسیده است وقتی از مردم در مورد جانشین ایشان پرسیدم به ما گفتند: برادر ایشان جعفر جانشین اوست یعنی شما. جعفر گفت: اموال شما کجاست؟ به او گفتند: در جای امنی گذاشته ایم. جعفر به آنها گفت: پس چرا اموال را به نزدم نمی‌آورید؟ آنها گفتند: این اموال از مردم جمع شده است که آنها از یک دینار تا هزار دینار و بیشتر می‌باشد که هر شخصی اموال خود را در کیسه‌ای

گذاشته و آنرا مهر و موم کرده است و به ما گفته شد اموال را به هیچ کس ندهید تا وقتی که آن شخص اگر نشانه‌ها را گفت اموال را به او تحویل دهید و اگر نشانه‌ها را نگفت اموال را همان‌گونه که هست باز گردانید. وهر وقت ما به نزد امام حسن عسکری﷣ می‌آمدیم بدون اینکه ما چیزی بر زبان جاری کنیم ایشان تک تک نشانه‌های اموالی که از طرف اهل قم و شهرهای اطراف آن که همراه ما فرستاده شده بود را به ما می‌فرمود و ما طبق نشانه‌های که به ما گفته بودند با آن چرا که ایشان به ما می‌گویند مقایسه کرده ومی دیدیم ایشان حقیقت می‌گویند پس اموال را به ایشان تحویل می‌دادیم و از آن بزرگوار رسید می‌گرفتیم و به صاحبان اموال می‌دادیم. جعفر گفت: چرا در مورد برادر مرحومم افتراء و تهمت می‌زنید و او را به داشتن علم غیب متهم می‌کنید در حالی که گفته‌های شما چیزی نیست مگر دروغ محض می‌باشد. وقتی که آنها چنین شنیدند به صورت همدیگر نگاه کردند و سپس جعفر به آنها گفت: اموال را به نزدم بیاورید! آنها گفتند: ما مأمور هستیم و هرگاه به نزد امام حسن عسگری﷣ ایشان نام صاحبان اموال با مشخصات اموالشان به ما می‌گفتند و ما آن اموال را به ایشان تحویل می‌دادیم اگر تو راست می‌گویی که جانشین برادرت و امام معصوم و حجت خدا بعد از ایشان می‌باشی پس نشانه‌های اموال را به ما بگو اگر چنین کردی ما بی‌درنگ اموال را به تو تحویل خواهیم داد. وقتی که چنین دید به نزد خلیفه وقت رفت و جریان را برای او تعریف کرد پس خلیفه وقت آن فرستاده‌ها را به نزد خود دعوت کرد و فرستاده‌ها به آنجا رفتند. خلیفه وقتی که آن فرستاده‌ها را دید به آنها گفت: چرا اموال و غیره را به جعفر نمی‌دهید؟ آنها گفتند ما مأمور و معذور هستیم اموالی از اهل قم داریم که اگر این مرد یعنی جعفر ادعا دارد که بعد از برادرش امام و پیشوای معصوم و حجت خدا می‌باشد پس همان‌گونه که برادرش در قید حیات بودند و نام افراد واموالشان را به ما می‌گفت و ما آن اموال را به ایشان می‌دادیم پس جعفر نیز چنین کاری کند ما نیز اموال را به او بدون چون و چرا تحویل خواهیم داد. خلیفه رو کرد به جعفر و به او گفت: این افراد مأمور و معذور می‌باشند اگر راست می‌گویی پس نشانه‌ها را به آنها بگو و صاحب اموال شو! وقتی که جعفر چنین دبد و چاره‌ای نیافت از مجلس خلیفه بیرون رفت. سپس آن فرستاده‌ها به خلیفه گفتند: به ما اجازه بدهید که همراه اموال به طرف قم برویم و اموال را به صاحبانش پس بدهیم و آنها آن چرا که دوست داشتند با اموال خود انجام دهند. خلیفه نیز به آنها اجازه داد پس آن افراد نیز عازم قم شدند. در راه جوان خوش سیما و خوش چهره‌ای به نزد ایشان آمد و به آنها گفتند: ای فلان و ای فلان و ای فلان و همچنان نام یکایک آنها را می‌آورد تا وقتی که نام تک تک آنها را خواند و

سپس به آنها گفت: دعوت سرور و مولایتان را اجابت کنید؟ آنها با تعجب گفتند: توسرور و مولایمان هستی؟ جوان به آنها گفت: به خدا پناه می‌برم من غلام سرور و مولای شما هستم با من بیاید تا شما را به نزد سرور و مولایتان ببرم.پس آن فرستاده‌ها همراه آن جوان خوش سیما رفتند تا وقتی که به نزد منزل گرامی و مبارک امام حسن عسگری علیه السلام رسیدند وقتی که وارد منزل شدند جوانی را روی تخت نشسته دیدند که گویا چهره او مانند ماه شب چهارده می‌درخشید پس قبل از اینکه چیزی بگویند تمام نشانه‌های اموال را یکی به یک به فرستاده‌ها فرمود و آنها نیز وقتی که چنین دیدند برای شکر گذاری نعمت بزرگ الهی و دیدار روی مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه به سجده شکر رفتند سپس اموال را به ایشان تحویل دادند. وقتی که خواستند از محضر گرامی و گرانقدر آن بزرگوار مرخص شوند ایشان رو کرد به ابوالعباس و به او فرمود: خداوند اجر و پاداش زیادی به تو دهد و آن به خاطر اینکه به زودی به لقاءالله خواهی رفت. سپس ایشان کفن و مایحتاج غسل و کفن را به او داد و همچنین به آنها فرمود: دیگر لازم نیست به سامرا بیاید بلکه در بغداد نائب دارم که اموال را به دست آن برسانید و از نزد من توقیعاتی به دست آنها خواهد رسید و تأئید رسیدن اموال به دستم خواهد بود. پس آنها از نزد ایشان مرخص شدند وعازم قم شدند وقتی که به حوالی شهرهمدان رسیدند ابوالعباس بن جعفرالحمیری القمی تب شدیدی گرفت و به خاطر شدت آن تب جان داد و در همان جا با همان کفن و غیره غسل و کفن داده شد و به خاک سپرده شد و سالهای بعد به دستور امام زمان عجل الله تعالی فرجه اموال را به بغداد می‌بردند و آن را به نائبان خاص ایشان می‌دادند و از نزد ناحیه مقدسه به دست آنها توقیعاتی برای تأئید رسیدن اموال به دست ایشان خارج می‌شد.

شیخ صدوق رحمه الله می‌فرماید: این خبر بر این دال است که خلیفه این امر را می‌شناخت و می‌دانست که آن کجاست و از چه طریقی می‌رسد و به خاطرهمین از آورندگان اموال دست برداشت وجعفر کذاب را از آنها دور کرد و به آنان امر نکرد که آن اموال را به جعفر کذاب بدهند. زیرا او دوست داشت که این امر از مردم مخفی شود تا مردم به سوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه هدایت نشوند. روزی جعفر کذاب به نزد خلیفه رفت در حالی که در دستش بیست هزار سکه طلا بود وآن در زمانی بود که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام تازه به شهادت رسیده بود پس به خلیفه گفت: ای امیر آیا مرا در مقام ومنزلت برادرم قرار می‌دهی؟ خلیفه به او گفت: بدان که مقام و منزلت برادرت از نزد ما نبوده بلکه ازجانب خداوند متعال بوده است و همانا ما کوشش می‌کردیم که مقام ومنزلت برادرت پایین بیاید ولی خداوند متعال مقام و منزلت او را بالا می‌برد اگر تو از شیعیان برادرت و مانند برادرت می‌باشی هیچ احتیاجی به تو نداریم و اگر

چنین نیستی در ما بر روی تو باز است.

دوم: و از جمله کسانی که حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه را درغیبت صغرا شرف حضور داشت ابوعلی محمد بن احمد محمودی بود چنانچه در کتاب تبصرة الولی از ابوعلی محمد بن احمد المحمودی نقل شده که می‌گوید: بیست سال و اندی به حج رفتم وهرگاه بـه حـج مـی‌رفـتم وهمیشه پرده کعبه را می‌گـرفتم و روی آن آویـزان مـی‌شـدم و در نـزد حجرالأسـود و مقـام حضرت ابراهیم علیه السلام می رفتم و دعا می‌کردم و تنها خواسته‌ام از خدای تبارک و تعالی این بـود که فقط بتوانم یک بار که شده روی مبارک و دلنشین و گرامی و سرتا سر نور حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه را به من نشان دهد در یکی از سالها در مکه توقف کردم در آنجا شخصی را دیدم که مشک آب داشت پس مشک آب را از او گرفتم و از او خریدم و بـه او مقـداری سـکه دادم پس آن شخص مشغول شمردن آن سکه‌ها شد و من ایستاده بودم پس شخصی به نزدم آمـد و رداء مرا گرفت پس رو کردم به او و یکباره از هیبت و بزرگی و عظمت آن شخص به خـودم لرزیدم که آن بزرگوار به من فرمود: آیا مشک را به من می‌فروشـی؟ راوی مـی‌گویـد: جـرأت نکردم که به آن مرد بزرگوار چیزی بگویم پس یکباره آن شخص از نظرم پنهان گشت و فکر کردم که آن بزرگوار سرور و مولایم امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. پس روزی من در نزد باب صـفاء در مکه نماز می‌خواندم سپس به سجده رفتم ودرسجده آرنجهای خود را روی سـینه چسـبانده بودم و در همان حال سجده بودم که شخصی به نزدم آمـد و مـرا تکـان داد و فرمـود: سـر از سجده بر دار! من نیز سر از سجده برداشتم سپس آن شخص به من فرمـود: چشـمانت را بـاز کن! من نیز چشمانم را باز کردم و دیدم آن شخص همان کسی بود که خواسـت مشـک را از من بخرد پس وقتی که ایشان را دیدم به خود لرزیدم. یکباره آن شخص از نظرم پنهان گشت و سپس من بلند شدم و یقین پیدا کردم که ایشان کسی نیست مگر خود سرور و مولایم امـام عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. پس من همچنان به حج می‌رفتم و در بـین حجرالأسـود و مقـام حضـرت ابراهیم علیه السلام دعا و مناجات می‌کردم تا اینکه در آخر سال در نزد کعبه نشسته بودم کـه همـراه من یمان بن فتح بن دینار و محمد بن القاسم العلوی و علان الکنـانی بـود و مـا بـا همـدیگر سخن می‌گفتیم. پس در همان وقت من آن شخص بزرگوار را دیدم که در حال طواف کـردن بود و من به ایشان خیره شده بودم پس بلند شدم و به دنبال ایشان رفـتم و ایشـان همچنـان طواف می‌کرد تا اینکه به حجر الأسود رسید پس در آنجا سائلی از آن بزرگوار چیزی خواسـت پس آن بزرگوار خم شد و از زمین چیزی برداشت و به آن سائل داد وقتـی کـه آن شـخص از

سائل گذشت به نزد سائل رفتم و به او گفتم: این شخص چه چیزی به تـو داده اسـت؟ سـائل ابتدا نخواست به من چیزی بگوید وقتی که یک سکه طلا به او دادم دست خود را بـاز کـرد و دیدم که داخل دست او بیست دینار سکه طلا بوده است. پس در قلبم یقین افتاد که بی‌شـک آن شخص امام زمان‌ﷺ می‌باشد. سپس من به نزد دوستانم رفتم و در نزد آنها نشسـتم ولـی دلم در جای دیگر بود و همچنان به خانه خدا کعبه نگاه می‌کردم و می‌دیـدم کـه آن بزرگـوار طواف می‌کردند و سپس ایشان رو کرد به ما و به سوی ما آمد پـس مـا از هیبـت و منزلـت و شأن و مقام شامخ آن بزرگوار از جای خود بلند شدیم و به ایشان خیره شدیم گویا کـور و کـر ولال شده بودیم و هیچ جا را نمی‌دیدیم جز چهره نورانی و درخشان آن مرد خـوش سـیما را. پس ایشان در نزد ما نشست و ما نیز نشستیم و سپس از ایشان پرسـیدیم از عـرب یـا عجـم هستی؟ ایشان فرمود: از عرب هستم. از ایشان پرسیدم: از کدام طایفه عـرب هسـتید؟ ایشـان فرمود: از بنی هاشم. سپس فرمود: إن شاءالله از شما مخفی نمی‌شود آیـا مـی‌دانیـد کـه امـام سجادﷺ بعد از نماز خود در سجده شکر خود چه ذکری را مـی‌گفـت؟ عـرض کـردیم: خیـر نمی‌دانیم. فرمود: ایشان در سجده شکر خود چنین می‌فرمود: (یا کریم مسکینک بفنائـک یـا کریم فقیرک زائرک حقیرک ببابک یا کریم) **(ای کریم! این مقام مسکین در فنـاء توسـت، ای کریم این فقیر و زیارت کننده تو حقیر و بی‌چیز درگاهت می‌باشد ای کریم!)**. راوی می‌گوید: بعـد از آن امام عصرﷺ از نزد ما رفت و از نظرمان پنهان گشت پس ما متحییر و متعجب بودیم و به صورتهای همدیگر نگاه می‌کردیم و نمی‌دانستیم چه بایـد انجـام دهـیم پـس همچنـان در همان وضعیت بودیم تا وقتی که در روز بعد نیز آن بزرگوار را دیدیم که در حال طواف کـردن بود پس ایشان بار دیگر به نزد ما آمد و در کنار ما نشست و با ما سخن می‌فرمود تا اینکـه بـه ما فرمود: آیا می‌دانید که امام سجاد ﷺ در تعقیبات نماز خود چـه دعـایی مـی‌کـرد؟ عـرض کردیم خیر اگر شما می‌دانید به ما بگویید. فرمود: ایشان بعد از نماز خود این دعا را می‌خواندند (اللهم إنی أسألک باسمک الذی به تقـوم السـماء و الأرض و باسـمک الـذی بـه تجمـع المتفرق و به تفرق بین المجتمع وباسمک الذی تفرق به بـین الحـق و الباطـل و باسـمک الذی تعلم به کیل البحار و عدد الرمال و وزن الجبال أن تفعل بی کـذا و کـذا) **(پروردگـارا! همانا من از تو در خواست می‌کنم و قسم می‌دهم به اسمی که بوسیله آن آسمانها و زمینهـا برپـا گشته و تو را به اسمت سوگند می‌دهم همان اسمی کـه بوسـیله آن بـین حـق و باطـل جـدایی می‌افکنی، و تورا به اسمی سوگند می‌دهم که بوسیله آن وزن آب دریاها و تعداد سنگ ریزه‌هـا و**

وزن کوهها را اندازه گیری می‌کنی، از تو می‌خواهم که با من چنین و چنان کنی). راوی می‌گوید: سپس آن بزرگوار رو کرد به من و بلند شد و رفت و دیگر ایشان را ندیدم. پس به عرفات رفتیم و در آنجا دعا می‌کردیم و همچنان دعا می‌کردم تا اینکه بعد از آن به منزلی رفتیم و در آنجا خوابیدم و در رویاء صادقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به من فرمود: آیا آن چرا که از خداوند خواسته بودی یافتی؟ در آن وقت دانستم که آن شخص که چند بار ایشان را مشاهده کردم وجود مبارک و مقدسه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

سوم: از جمله کسانی که حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در غیبت صغرا شرف دیدار نصیبش شد ابی محمد حسن بن وجنا النصیبی بود که او در مورد شرف دیدار حجت خدا عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین می‌گوید در پنجاه و چهارمین حج خودم در نزد کعبه زیر ناودان طلا رحمت سجده کرده بودم و با خدای خود راز و نیازمی کردم و از خشوع گریه می‌کردم و اشک از چشمانم سرازیر می‌شد در همان حال سجده کردن بودم که احساس کردم شخصی مرا تکان می‌داد و مرا به اسم خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای حسن بن وجنا بلند شو! راوی می‌گوید: من سر از سجده برداشتم و بلند شدم و دیدم که آن خطاب کننده پیر زنی نحیف و لاغری بوده است که گویا چهل یا پنجاه سال عمر داشت آن زن به من گفت دنبال من بیا! من نیز بدون اینکه به او چیزی بگویم به دنبال او رفتم و همچنان دنبال او راه می‌رفتم تا اینکه به منزل حضرت خدیجه علیها السلام رسیدیم. وقتی که به آنجا رسیدیم در منزل را باز کرد و وارد منزل شد و من نیز به دنبال او وارد منزل شدم در همان وقت صدای دلنشین و دل ربایی مرا معطوف خود قرار داد که به من چنین فرمود: ای حسن بالا بیا! من نیز بالا رفتم وقتی که بالا رسیدم یکباره چهره دلربا و نورانی و درخشان گل زهراء صاحب العصر و زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم. ایشان به من فرمود: ای حسن گویا تو را می‌بینم در مورد من ترسیده ای؟ به خدا قسم تو هر حجی کردی من همراه تو بودم. راوی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم بی‌هوش بر زمین افتنادم وقتی که به هوش آمدم به من فرمود: ای حسن! به مدینه برو و در منزل جدم امام صادق علیه السلام ساکن شو و در مورد لباس و خورد و خوراک و غیره نترس زیرا به نزد تو خواهد آمد. سپس آن بزرگوار دفتری به من داد که درآن دفتر دعای فرج و صلوات بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود پس به من فرمود: با این دعا، دعا کن و با این صلوات به من درود بفرست و بدان که به هیچ کس این دعا و صلوات را یاد نده مگر اولیاء خداوند و دوستان و شیعیان خاص من و خداوند متعال تو را توفیق خواهد داد. عرض کردم: ای سرورم! آیا دیگر نمی‌توانم بعد از این ملاقات سرتا سر مبارک شما را ملاقات کنم؟ فرمود: ای حسن! آن چرا که خدا می‌خواهد اتفاق خواهد افتاد. راوی می‌گوید: بعد از آن عازم مدینه شدم وقتی که به آنجا رسیدم به منزل امام صادق علیه السلام رفته و در آنجا ساکن

شدم و من همیشه بیرون منزل بودم و داخل آن نمی‌شدم مگر برای سه چیز: برای تجدید وضو و هنگام افطار و خوردن و هنگامی که برای افطار وارد منزل می‌شدم می‌دیدم که افطار من آماده است و سفره‌ای برای من پهن شده است و من آن غذا را می‌خوردم بدون اینکه بدانم چه کسی یا کسانی این غذا را برای من می‌آورند ودر تابستان لباسهای تابستانی و در زمستان لباس زمستانی برای من آماده می‌شد بدون اینکه کسی یا شخصی برایم دوخته باشد و هرگاه آن لباسها را می‌پوشیدم دقیقاً به اندازه قد و قواره خودم می‌باشد گویا این لباسها برایم دوخته شده است. و همچنین انواع میوه و غیره برای من مهیاء می‌شد آنقدرغذا و آب و میوه و غیره مهیاء می‌شد که قادر نبودم از همه استفاده کنم پس به خاطرهمین با اضافه آب داخل منزل را آب پاشی می‌کردم و بقیه لباس و غذا و میوه و غیره را به دیگران می‌دادم.

چهارم: از جمله کسانی که حضرت امام زمان‌ؑ را در غیبت صغری شرف دیدار یافت علی بن مهزیاراهوازی بود. روایت شده با استناد از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان الصنعائی که می‌گوید: روزی به نزد علی بن مهزیار اهوازی رفتم و در مورد آل ابی محمد حسن عسگریؑ پرسیدم ابن مهزیار به من گفت: ای برادر! همانا تو در مورد چیز بسیارعظیم و بزرگی پرسیدی همانا من بیست سال به حج رفتم وآن وقت برای دیدار و شرف حضوریافتن به محضر حضرت مهدی موعودؑ بود. شبی درعالم رویا دیدم کسی به من می‌گوید: ای علی بن ابراهیم امسال به حج برو که امام زمانؑ خود را خواهی دید.

من نمی‌دانم چگونه شب را به صبح گذراندم و تا صبح به فکر رفته بودم و شب و روز در انتظار موسم حج بودم وقتی که موسم حج رسید خودم را مهیاء سفر کردم پس به سوی مدینه منوره رفتم و همچنان به راه خود ادامه دادم تا اینکه به شهر یثرب مدینه منوره رسیدم پس در مورد خاندان آل ابی محمد حسن عسگریؑ پرسیدم پس اثری و نشانی در مورد آن نیافتم پس در مورد آن به فکر فرو رفتم تا اینکه ازمدینه عازم شهر مکه شدم پس در جحفه منزل کردم و درآنجا یک روزماندم وسپس ازآنجا به غدیر رفتم که فاصله جحفه تا غدیر خم چهار مایل بوده است پس وقتی که به غدیرخم رسیدم وارد مسجد شدم و درآنجا نماز خواندم و دعا و نیایش و تضرع کردم و بعد ازآن به سوی عسفان و همچنان راه می‌رفتم تا اینکه به شهر مکه مکرمه رسیدم و چند روزی در آنجا به طواف و اعتکاف سپری کردم. شبی درحال طواف بودم که درآن هنگام جوانی دیدم که خوش سیما بود و بوی خوش از او به مشام می‌رسید پس نزدیک او شدم و با او سخن گفتم پس او به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: از اهل عراق هستم. به من گفت: از کدام عراق؟ به او گفتم از اهواز هستم. پرسید: آیا ابن خضیب را

می‌شناسی؟ گفتم: خدا او را بیامرزد خداوند او را خواند و او جان را به جان آفرین سپرد. گفت: خدا او را رحمت کند روزها را روزه بود و شبها را به نماز می‌گذرانید و پیوسته قرآن می‌خواند و از دوستان ما به شمار می‌آمد. سپس پرسید: علی بن مهزیار را هم می‌شناسی؟ گفتم: علی بن مهزیار من هستم. گفت: ای ابوالحسن خوش آمدی! پرسید: آن نشانه ای که میان تو و امام حسن عسگری علیه السلام بود چه کردی؟ گفتم: با من است. گفت: آنرا درآور من هم انگشتری نیکو که در نگینش نوشته بود محمد و علی درآورده به او نشان دادم وقتی نظرش به آن افتاد گریه‌ای طولانی کرد و اشک محاسنش را خیس کرد سپس به من گفت: ای ابن مهزیارهمانا به تو اجازه شرفیابی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه داده شده است برو منزلت: مهیای سفر شو وقتی ثلثی از شب گذشت و مردم به خواب رفتند پس به سوی شعب بنی عامر بیا مرا در آنجا خواهی دید. ابن مهزیار گفت: من هم به منزل برگشتم و مدتی به فکر فرو رفتم تا وقت سر رسید. پس برخاستم و اثات خود را جمع و جور کرده روی شتر گذاشتم و خود سوار شده حرکت نمودم تا به شعب بنی عامر رسیدم دیدم همان جوان در آنجاست و به من می‌گوید: خوش آمدی ای ابوالحسن خوش به حالت که اجازه ملاقات یافتی! آنگاه او از جلو و من از دنبال او به راه افتادیم و از عرفات و منی گذشته به دامنه طائف رسیدیم. جوان همراه گفت: ای ابوالحسن پیاده شو و خود را آماده کن برای نماز شب! سپس او پیاده شد و من هم پایین آمدم بعد از اینکه او نماز شبش را تمام کرد من نیز از نماز شب خود فارغ شدم. گفت: نماز صبح بخوان ولی مختصر کن من هم نماز صبح را با اختصار خواندم. جوان بعد از سلام نماز صورت به خاک نهاد وسپس برخاست و سوار شد و به من هم دستور داد سوار شوم. من هم سوار شدم پس با همدیگر راه رفتیم تا اینکه به بلندی طائف رسیدیم. پرسید: نگاه کن بین چیزی می‌بینی؟ من هم نظری افکنده دشتی دلگشا پر از گیاه و علف دیدم. گفتم: آقا دشتی دلگشا و سبز و خرم می‌بینم. گفت: آیا در بالای آن زمین سرسبز چیزی هست؟ چون نظر کردم دیدم تپه ریگزاری است که چادری از مو بر بالای آن قرار دارد و نور از آن می‌درخشد. پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری چنین و چنان می‌بینم. آنگاه گفت: ای پسر مهزیار خوش به حالت و دیدگانت روشن باد بدانکه آرزوی هر آرزومندی در آنجاست سپس گفت: با من بیا! من هم با او رفتم تا به دامنه آن تپه رسیدیم، آنگاه گفت: پیاده شو که دراینجا هر دشواری آسان گردد. چون پیاده شدیم گفت: مهار ناقه را رها کن! گفتم: ناقه را به کی بسپارم؟ کسی در اینجا نیست. گفت: اینجا حرم محترمی است که جز دوست به اینجا نمی‌آید وغیر از دوست کسی بیرون نمی‌رود. پس مهار ناقه را رها کرده و همراه او رفتم چون نزدیک

چادر رسید جلوتر از من رفت و وارد آن نور شد و به من گفت: صبر کن تا اجازه ورود برسد لحظه‌ای نگذشت که آمد و درحالی که می‌گفت: خوش به حالت که به مقصود رسیدی مرا با خود به درون چادر برد وقتی به حضور امامعليه‌السلام شرفیاب گشتم .دیدم روی تشک پوست سرخ که روی نمدی پهن کرده‌اند نشسته و به بالشی از پوست سرخ تکیه داده است. من سلام نمودم و حضرت هم جواب داد. سپس که حضرتش را نگریستم، رخساری دیدم مانند پاره ماه، لاغر و فربه و زیاد بلند و بسیار کوتاه نبود، بلکه قامتی معتدل و رسا داشت. پیشانیش باز، ابرویش بلند، چشمانش سیاه، بینیش کشیده و میان برآمده صورتش صاف و بر گونه راستش خال سیاهی بود. وقتی او را دیدم عقلم در نعمت و وصف او حیران گشت حضرت فرمود: ای پسر مهزیار برادران دینی خود را در عراق به چه حال گذاشتی؟ عرض کردم: ای سرورم همانا من آنها را در لباس ذلت و خواری در زیر دست اهل خواری و ذلالت گذاشتم. فرمود: همانا پدرم ابو محمد حسن عسگریعليه‌السلام به من فرموده که همجوار قومی که خداود متعال برآنان غضب کرده نشوم که خشم خداوند متعال در دنیا و آخرت و عذاب دردناکی در پیش خواهند داشت و به من امر فرمود که در صحراها و کوهها و بیابانها ساکن باشم و همانا مولا و سرور شما خداوند متعال تقیه را آشکار کرده و به شما امر فرموده که تقیه داشته باشسد تا روز موعود.علی بن مهزیار می‌گوید: عرض کردم: یابن رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله روز موعود کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بد سیرت که خدا و رسولشصلى‌الله‌عليه‌وآله از آنها بیزارند راه خانه خدا (حج) را به روی شما ببندند و خورشید و ماه یکی شوند و ستارگان درخشانتر از آنها شوند.عرض کردم آن اتفاق چه وقت خواهد بود؟ فرمود: در چنین و چنان سالی که موجود زمینی (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام) در بین صفاء و مروه بیرون می‌آید در حالی که در دستش عصای موسیعليه‌السلام و انگشتری سلیمانعليه‌السلام که مردم را به جمع شدن هدایت می‌کند.

علی بن مهزیار می‌گوید: مدتی در نزد حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ماندم و بعد از آن رخصت داده و من عازم منزل خود شدم و به خدا قسم از مدینه تا کوفه فقط همراه یک غلام که مرا خدمت می‌کرد رفتم در حالی که هیچ چیزی به من نرسید مگر خیر و درود بی‌پایان خداوند بر محمد و آل‌محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله . از جمله کسانی که حضرت امام مهدیعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به روایت غیبت صغرا ملاقات کرده بود علی بن مهزیار اهوازی می‌باشد یکی دیگر از کسانی که به محضر مقدس حضرت بقیة الله الأعظم حجة بن الحسن المهدیعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرف شد پسر مهزیار بود او در سفر اولی که به عنوان ادای فریضه حج به مکه می‌رود می‌شنود که هر سال امیر

حاج واقعی یعنی همان سرپرست حجاج امام زمانعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد حجاج زیر سایه ایشان و در پناه ایشان هستند و خود امام زمانعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به طور قطع در عرفه در سرزمین عرفات می‌باشد با شنیدن این گفتار پسر مهزیار هجده سفر دیگر را به مکه مشرف می‌شود تا شاید یک بارهم که شده به زیارت آقایش نائل شود اما متأسفانه در آن هجده سفر به این توفیق راه نیافت. در ایام حج سال بیستم شبی با رفقایش نشسته بود که صحبت از حج شد و پسر مهزیار گفت: که من دیگر امسال به مکه نمی‌روم. رفقایش که نمی‌دانستند قصد او از حج مکرر چه بوده است به حساب اینکه او نوزده سفر به مکه مشرف شده بود چندان متعجب نشدند اما خود او می‌دانست که دچار دلتنگی فوق العاده‌ای شده است لذا همان شب خطاب به مولایش عرض کرد: ولی عصر! معلوم می‌شود که این محبت یک طرفه می‌باشد و من شما را می‌خواهم و شما مرا نمی‌خواهید اگر این طور نبود حداقل یکبار که شده در آن نوزده سفر من به مکه خودتان را به من نشان می‌دادی پسر مهزیار اینها را زمزمه می‌کرد و با تصمیم اینکه دیگر به مکه نرود به خواب رفت در عالم روياء شنید هاتفی به او می‌گوید: ای مهزیار قهر نکن امسال هم بیا که مژده دیدار از آقایت داده شده است! از خواب بیدار شد به رفقایش گفت: که من آماده‌ام تا امسال هم به مکه بروم و بدین ترتیب راهی بیستمین سفرش شد. پسر مهزیار از ایران تا عراق و ازآنجا تا حجاز رفت. در طی اعمال عمره و حج تمتع چشم به راه آقایش بود اما درآن مدت خبری نشد روز سه شنبه‌ای بود که رفقایش قصد بازگشت کردند اما او به آنها گفت: برادران دو سه شب دیگر شب جمعه است شب جمعه را در مسجد الحرام بگذرانیم و صبح جمعه حرکت کنیم. شب جمعه شد رفقای پسر مهزیار بعد از طواف در مسجد الحرام و نماز و شام خوابیدند اما او همچنان دور کعبه می‌گشت خودش می‌گوید: درحین طواف به جوانی برخورد کردم که بردی یمنی پوشیده بود سلامی به من کرد و جوابی گرفت پرسیدم آقا شما از کجا هستی؟ گفت: از اهل یمن هستم. گفت: تو از اهل کجا هستی؟ به او گفتم من عجم هستم و از اهواز در بین النهرین آمده‌ام. به من گفت: آیا ابن خصیب را می‌شناسی؟ به او گفتم: ابن خصیب از دنیا رفت. گفت: إنا لله و إنا إلیه راجعون! خدا رحمتش کند. پرسیدم چطور؟ گفت: نمازش را پاک و پاکیزه اداء می‌کرد و قرآن را نیز می‌خواند سپس پرسید آیا پسر مهزیار را می‌شناسی؟ به او گفتم: من پسر مهزیارم. گفت خوشا به سعادتت که به راستی آقا مرا فرستاده است تا تو را به نزد ایشان ببرم. به او گفتم: کدام آقا! به من گفت: مگر چند تا آقا داری. به او گفتم: منظورت امام زمانعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد؟ گفت آری گفتم: آقا اکنون کجاست؟ به من گفت: عجله نکن فردا از رفقایت جدا می‌شوی و ثلثی از شب گذشته راه می‌روی وعده ما

در فلان جا خواهد بود. پرسیدم: چرا از رفقایم جدا شوم؟ گفت: چون که این رفقایت باب طبع آقا نیستند یا دست از این رفقاء برداری یا دست از امام عصر عجّل الله فرجه بکشی. گفتم بسیار خوب من یک تار موی امام زمان عجّل الله فرجه را به تمامی جهان نمی‌دهم فردای آن روز اثاث خود را جمع کرد م تا از دوستانم جدا شوم آنها نیز فکر کردند که من از دست آنها ناراحت شده‌ام ممانعتی به عمل نیاوردند و اصراری به همسفری نکردند. ثلثی از شب گذشته بود که به وعده گاه رسیدم وآن جوان را دیدم که منتظر من می‌باشد اوگفت پیاده نشو من همان طور سواره همراهش حرکت کردم با اسبهایمان آنقدر تاختیم تا به پایین عقبه طائف رسیدیم آن جوان گفت: حالا پایین بیاء! پرسیدم برای چه پایین بیایم گفت: وقت فضیلت نماز شب است پایین بیا تا نافله را بخوانیم و بعد حرکت کنیم پسر مهزیار می‌گوید: نماز شب را خواندیم تا هوا کم کم روشن شد و بعد از آن نماز صبح را خواندیم بعد از خواندن نماز صبح آن جوان به من گفت: پسر مهزیار سوار شو برویم پس سوار شدم و با همدیگر به بالای عقبه طائف رسیدم او به من گفت: به آنجایی که اشاره می‌کنم نگاه کن ناگهان سرزمین سبز و خرمی را در پیش رویم دیدم که خیمه پشمینه‌ای وسط آن بر پا شده بود جوان به من گفت: چه می‌بینی؟ به او گفتم: خیمه‌ای پشمینه. او گفت: همان است کعبه مقصود این خیمه حجة بن الحسن علیه السلام می‌باشد. سپس رفتیم تا به نزدیکی خیمه رسیدیم و از اسبها پیاده شدیم جوان به من گفت: بیا برویم به او گفتم افسار اسبم را به کجا ببندم؟ او به من گفت: ای پسر مهزیار! از این به بعد ادعای عاشقی نکن! پرسیدم: چرا؟ گفت: تا چشم عاشق صادق به خیمه معشوق بیفتد خودش را هم فراموش می‌کند آن وقت تو می‌گویی افسار اسبم را به کجا ببندم؟ ناگهان به خود آمدم و او ادامه داد اینجا وادی (سرزمین) الأمان است اسبت را به حال خودش رها کن. سپس به راه افتادیم تا به پشت پرده ورودی خیمه رسیدیم جوان گفت: همین جا بایست تا من بروم و از آقا اجازه ورود بگیرم. من بسیار بیقرار و آشفته بودم که نکند حالا تا اینجا آمده‌ام آقا اجازه شرفیابی به محضرش به من ندهد وقتی که دیدم که آن جوان با تسمی برمی گردد خوشحال شدم و از او پرسیدم چه شد؟ به من گفت: مژده باد به تو آقا اجازه شرفیابی به تو داده پس با خوشحالی و هیجان تمام داخل خیمه شدم و بالأخره چشمم به جمال ماه فاطمه بقیة الله عجّل الله فرجه روشن شد. حضرت به بالشی تکیه داده و بر تشکچه‌ای نشسته بودند که روی دو قطعه نمد پهن شده بود نشسته بودند بر ایشان سلام کردم و ایشان هم از سر لطف به من جواب دادند سپس حضرت فرمود: پسر مهزیار! من که امام زمان تو هستم دلم می‌خواهد که چند روز را پیش من بمانی ابن مهزیار می‌گوید: چند روزی در نزد امام زمان عجّل الله فرجه ماندم یک روز حضرت

به من فرمود: ای پسر مهزیار! من که دلم نمی‌خواهد تو بروی اما اگر تو می‌خواهی برو من فهمیدم که دیگر موقع رفتن می‌باشد لذا شروع به جمع آوری اثاثیه خود کردم در حالی که به کندی هر چه تمامتر اثاثیه‌ام را جمع می‌کردم هر چند یکباره نگاه حسرتی به آقا می‌افکندم اما به ناچار زمان خداحافظی رسید پس از آن من به راه افتادم ووقتی که به بالای عقبه طائف رسیدم برگشتم تا یکباره دیگر خیمه حضرت را ببینم که دیگر چیزی ندیدم.

پنجم: و از جمله کسانی که امام زمان عجل الله فرجه را در زمان غیبت صغرا مشرف به ملاقات آن بزرگوار شده است أبی الأدیان می‌باشد. روایت شده با استناد از أبوالأدیان که می‌گوید: من خدمتکار امام حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بودم. وظیفه من نامه رسانی بود یعنی نامه‌های ایشان را به هر کجا که ایشان می‌فرمود می‌فرستادم. سالی که ایشان به شهادت رسید مرا به نزد خویش دعوت کرد پس نامه‌هایی نوشتند و به من دادند و به من فرمود: به مدائن برو و بدان رفت وآمد تو پانزده روز به طول خواهد کشید که در روز پانزدهم هنگامی که وارد سامرا می‌شوی و وقتی که به خانه‌ام رسیدی صدای گریه و شیون خواهی شنید پس مرا روی مغتسل خواهی دید. عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر شما به شهادت رسیدید بعد از شما حجت خدا چه کسی خواهد بود؟ ایشان فرمود: هرکس که از تو جواب نامه‌ها را مطالبه کرد ایشان قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود و ایشان حجت خدا علیه السلام می‌باشند. عرض کردم: ای سرورم بیشتر از اوصاف ایشان به من بگوید تا ایشان را بهتر بشناسم؟ فرمودند: هرکس که بر روی من نماز بخواند او حجت خدا و ولی خدا و قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود.عرض کردم: زیادتر برایم بگو. فرمودند: هرکس بگوید که داخل خورجین چیست او قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

راوی می‌گوید: خواستم در مورد آن چرا که داخل خورجین است بپرسم ولی از هیبت و بزرگی امام حسن عسگری علیه السلام قادر به پرسیدن نبودم پس به دستور ایشان به مدائن رفتم و نامه‌های حضرت را به صاحبان ایشان رساندم و سپس جواب نامه‌هایی که آنها نوشته بودند را از آنها گرفتم و با خود آوردم وهمان گونه که امام حسن عسگری علیه السلام فرموده بودند: رفت و آمدنم پانزده روز به طول کشید که در روز پانزدهم به سامرا رسیدم پس بی‌معطلی به نزد امام حسن عسگری علیه السلام رفتم وقتی که به منزل ایشان رسیدم صدای گریه و شیون از داخل منزل شنیدم همان‌گونه که ایشان به من فرموده بودند. در کنار منزل ایشان برادرشان جعفر(کذاب) بود که مردم به او برای از دست دادن برادر خودش تسلیت می‌گفتند و برای به امامت رسیدن خود بعد از برادرش تبریک می‌گفتند. با خود گفتم: اگر این شخص امام باشد پس باید فاتحه امامت و ولایت را خواند زیرا من

بارها جعفرکذاب را دیدم که درحال خوردن شراب و مستی وعیش و نوش و غیره بود. پس من نزدیک او شدم و به او تسلیت و تبریک گفتم ولی او از هیچ چیزی از من نپرسید پس در کنار او ایستادم. سپس مردی به نام عقیل از داخل منزل بیرون آمد و به جعفر گفت: ای سرورم به راستی که برادرت را کفن کرده‌اند وارد خانه شوید و بر روی آن نماز بخوانید پس جعفرکذاب و شیعیان وارد شدند که جلوی آن شیعیان السمان و حسن بن قتلیل المعتصم معروف به سلمه بود وقتی که وارد منزل شدیم دیدم که جسم مطهر و گرانقدر و پاک امام حسن عسگری علیه السلام کفن شده بود پس جعفر جلو رفت و خواست بر روی ایشان نماز بخواند وقتی که خواست تکبیر بگوید یکباره کودکی پنج ساله خوش سیما که چهره ایشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشید آمد و به جعفر گفت: عمو جان کنار برو به راستی که من از تو اولاترم و سزاوارتر از توهستم که بر جسم پاک ومطهر پدر بزرگوارم نماز بخوانم. راوی می‌گوید: وقتی که جعفر کذاب آن کودک خوش سیما را دید کنار رفت و آن کودک روی پدر بزرگوارش نماز خواند وسپس پدر بزرگوارش را کنار پدر بزرگوارش یعنی علی بن محمد الهادی علیه السلام به خاک سپرد. سپس آن کودک رو کرد به من و فرمود: ای بصری جواب نامه‌هایی که به دستور پدرم به مدائن بردی به من بده! من نیز جواب نامه‌ها را به ایشان دادم و با خود گفتم این دو نشانه می‌باشد وقت حکایت خورجین باقی مانده است تا برایم ثابت شود که ایشان امام زمان و حجت خدا و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. سپس بیرون رفتم و جعفر کذاب را دیدم که بی‌تابی می‌کرد سپس حاجز الوشاء به جعفر گفت: ای سرورم این کودک کیست که این گونه به شما بی‌احترامی کرده تا او را ادب کنیم؟ جعفر گفت: به خدا قسم اولین بار او را می‌بینم و او را نمی‌شناسم! راوی می‌گوید: در همان حال نشستن بودیم که گروهی از اهل قم وارد مجلس ما شدند و گفتند حسن بن علی العسگری علیه السلام کجاست؟ مردم گفتند: ایشان به شهادت رسیده است. به ما گفتند: چه کسی بعد از ایشان می‌باشد؟ مردم اشاره کردند به جعفر کذاب و گفتند: برادرش جعفر بن علی می‌باشد. پس اهل قم به نزد او رفتند و به او تسلیت و تبریک گفتند سپس به او گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی می‌باشد و باید به ما بگویی که آن نامه‌ها و اموال از کجاست تا برای ما اثبات شود که تو حجت خدا بعد از برادرت می‌باشی؟ راوی می‌گوید: وقتی که چنین پرسشی از جعفر پرسیدند جعفر بلند شد و تکانی به خود داد و گفت: اینها آمده‌اند و از علم غیب از من می‌پرسند! راوی می‌گوید: در همان حال بودیم که خادم امام حسن عسگری علیه السلام از منزل خارج شد وخطاب به اهل قم گفت: سروم می‌فرماید: به راستی که همراه شما نامه‌های از طرف فلان و فلان و فلان می‌باشد و در خورجینی که در دست شماست ده دینار می‌باشد که یکی از دینارها چنین و چنان می‌باشد. پس آن اموال و غیره را به آن خادم

دادند و به او گفتند: به راستی که سرورت که تو را به نزد ما فرستاده تا به ما بگویی که نامه‌ها و اموال و غیره را از کجا آورده‌ایم همان‌گونه که ما می‌خواستیم بی‌شک ایشان حجت خدا و ولی خدا و امام زمان و قائم‌ﷺ آل‌محمدﷺ می‌باشد. راوی می‌گوید: وقتی که جعفر کذاب چنین دید به نزد خلیفه وقت عباسی رفت و جریان را برای او گفت وقتی که خلیفه چنین شنید به افراد خود دستور داد بی‌درنگ به منزل امام حسن عسگری‌ﷺ یورش کنند و هرکس که درآن خانه پیدا کنند او را دستگیر کرده به نزد او بیاورند. آنها نیز به منزل امام حسن عسگری‌ﷺ یورش کردند و در آنجا فقط یک کنیز دیدند پس او را دستگیر کردند و با خود به قصر خلیفه بردند پس از او در مورد امام زمانﷺ همان کودک پنج ساله پرس وجو کردند. آن کنیز به آنها گفت: خبری از آن کودک ندارم. پس به دستور خلیفه آن کنیز را به شخصی به نام ابن ابو شوارب تحویل دادند تا او را شکنجه دهد تا شاید زبان باز کند. در همان حال بودند که خبر به هلاکت رسیدن عبیدالله بن یحیی بن خاقان به گوش آنها رسید پس آن زن را رها کردند و به طرف قصر رفتند و آن زن از دست آنها خلاص یافت (و الحمدالله رب العالمین لا شریک له).

ششم: از جمله کسانی که امام عصرﷺ را در غیبت صغرا دیده بود رشیق حاجب بود. روایت شده با استناد از رشیق المارزانی که می‌گوید: معتضد خلیفه وقت عباسی مرا همراه دو نفر دیگر به نزد خود احضار کرد پس به ما دستور داد که هر یک از ما سوار بر اسب تند رو شده و یک اسب دیگر نیز همراه خود ببریم تا هریک از ما اسبش خسته شد سوار بر اسب دیگری که همراه او می‌باشد شود و به ما گفت: این کار را کاملاً به طور مخفیانه و پنهان انجام دهیم و شبانه و به طور مخفیانه به سوی سامرا روانه شوید و در راه توقف نکنید تا اینکه به سامرا برسید و سپس به منزلی که اوصاف آن چنین و چنان می‌باشد بروید و در آنجا غلام سیاهی خواهی دید پس بی‌درنگ او را دستگیر کرده و دست و پا و دهانش را ببندید و در گوشه‌ای بیندازید و سپس بی‌درنگ وارد منزل شوید و هرکه در آنجا دیدید دستگیر کنید و اگر توانستید او را به نزدم بیاورید و اگر نتوانستید سر او را از تن جدا کنید و سر او را به نزدم بیاورید در عوض موفقیت در این کار من پاداش بسیار زیادی به شما خواهم داد ومن در سامرا در قصرم با شما ملاقات خواهم کرد. راوی می‌گوید: ما نیز به طور مخفیانه شبانه سوار بر اسبان تیزرو همراه با سه اسب تیز رو دیگر شدیم وعازم سامرا شدیم و بدون توقف تاختیم تا اینکه به سامرا رسیدیم در آنجا به همان جایی که معتضد گفته بود رفتیم و درآنجا همان‌گونه که او به ما گفته بود غلام سیاهی را دیدم که او مشغول دوختن یک چیزی بود پس از او پرسیدیم صاحب منزل کجاست؟ او به آرامی و با متانت گفت: صاحب منزل داخل منزل است. پس ما به دستورمعتضد خلیفه عباسی که به ما گفته بود آن

غلام را گرفته و دست و پا و دهان او را بستیم و در گوشه‌ای گذاشتیم وسپس همراه هم وارد منزل شدیم. آن منزل بسیار عجیب و غریبی بود اتاقهای آن تو درتو بود هر چقدر در اتاقها دنبال صاحب منزل گشتیم او را نیافتیم و در نتیجه به اتاقی رسیدیم که در آنجا پرده‌ای آویزان شده بود پس پرده را کنار زدیم و یکباره با تعجب در درون اتاق آب بود که گویا دریای خروشان می‌باشد و جوانی خوش سیما در روی آن دریا حصیری بر روی آن پهن کرده بود و مشغول نماز خواندن بود. در حالی که او محو درمناجات با معبود خود بود و هیچ توجهی به ما نداشت. پس یکی از همراهانم به نام حمد بن عبدالله در آب پرید و خواست به نزد آن جوان خوش سیما برود و او را دستگیر یا بکشد. یکباره او در آن آب غرق شد و دست و پا می‌زد تا جایی که خواست به هلاکت برسد پس دستم را دراز کردم و او را از آب نجات دادم وقتی که او را بیرون آوردم بی‌هوش شد و بعد از مدتی به هوش آمد وهمراه دیگرم نیز خود را مانند دوستش در آب انداخت تا به نزد آن جوان برود و او را گرفته و یا بکشد پس او نیز در آنجا غرق شد و همچنان دست و پا می‌زد و بالا و پاین می‌رفت تا اینکه او را نجات دادم وقتی که چنین دیدم مبهوت شدم و نمی‌دانستم چکار باید بکنم پس خطاب به آن خوش سیما عرض کردم: از خداوند و از تو طلب بخشش می‌کنم به خدا قسم نمی‌دانستم جریان چیست و برای چه چیزی آمده‌ام و ما از کاری که کرده‌ایم توبه می‌کنیم. آن جوان خوش سیما هیچ توجهی به حرفهایمان نکرد و همچنان با خدای خود راز و نیاز می‌کرد سپس ما بیرون منزل رفتیم و دست و پا و دهان غلام را باز کردیم و از او طلب بخشش کردیم و سپس به نزد خلیفه که در قصر بود رفتیم و جریان را برای او تعریف کردیم. او به ما گفت: وای بر شما آیا قبل از من با کسی در مورد این موضوع حرف زده اید؟ به او گفتیم: خیر. به ما گفت: اگر بشنوم کسی از شما قبل از من که این موضوع را به کسی گفته باشد او را با تمام قوم و خاندانش را به هلاکت خواهم رساند وآنها را تکه تکه خواهم نمود. راوی می‌گوید: تا وقتی که معتضد عباسی زنده بود این موضوع را به کسی نگفتم.

هفتم: از جمله کسانی که به امام عصر عجل الله تعالی فرجه شرف حضور نائل شد یعقوب بن یوسف الضراب غسانی بود. که حکایت او در بحارالأنوار چنین آمده است: وقتی یعقوب بن یوسف ضراب غسانی از اصفهان برمی گشت برای من نقل کرد و گفت: در سال ۲۸۱ هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند به حج رفتم. وقتی به مکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانه ای سر راه در بین بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه حضرت خدیجه کبری علیها السلام و معروف به خانه امام رضا علیه السلام بود زنی گندم گون درآن خانه بود. وقتی من فهمیدم آنجا را خانه امام رضا علیه السلام می گویند، از پیرزن پرسیدم تو با اهل این خانه چه نسبت

داری و چرا اینجا را خانه امام رضاعليه‌السلام می‌گویند؟ پیرزن گفت: من از دوستان ائمه‌عليهم‌السلام هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضاعليه‌السلام است که امام حسن عسگری‌عليه‌السلام مرا در آن ساکن گردانیده است، زیرا من از جمله خدمتکاران حضرتش بودم چون این را از پیرزن شنیدم با او انس گرفتم و مطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند پنهان داشتم. من وقتی شبها از طواف بر می‌گشتم با همراهان در رواق خانه می‌خوابیدم و در خانه را بسته سنگ بزرگی را غلطانده پشت درمی گذاشتیم. چند شب پی در پی دیدم نور چراغی شبیه نور مشعل، رواقی را که ما می‌خوابیدیم روشن کرده است و می‌دیدم در گشوده می‌شد بدون اینکه کسی از اهل خانه آنرا بگشاید سپس مردی معتدل القامه و گندم گون مایل به زردی را دیدم صورتش کم گوشت و در پیشانیش علامت سجده نمودار بود. دو پیراهن به تن و سر و گردن خود را با پارچه نازکی پیچیده و کفش بی‌جوراب به پا کرده بود و به غرفه‌ای که محل سکونت پیرزن بود بالا می‌رفت. قبلاً هم پیرزن به ما گفته بود که دختری در آن غرفه سکونت دارد و نمی‌گذاشت کسی به آنجا برود. نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتو افکنده بود به همان درجه موقع بالا رفتن به طرف غرفه هم می‌دیدم وسپس در خود غرفه می‌دیدم بدون اینکه چراغی درآنجا بینم. آنچه من می‌دیدم، آنها که با من بودند هم می‌دیدند آنها گمان می‌کردند این مرد با دختر پیرزن رفت و آمد و سر و سری دارد. به همین جهت می‌گفتند این شیعیان متعه را حلال می‌دانند ولی به عقیده آنها (اهل تسنن و همراهان او) حرام بود. ما می‌دیدیم مرد ناشناس داخل و خارج می‌شود. می‌آمدیم پشت در خانه می‌دیدیم سنگ همان طور است که گذاشته ایم ما برای حفظ اثاث و لوازم خود، در خانه را می‌بستیم و کسی را نمی‌دیدم که آنرا باز کند یا ببندد مگر موقع بیرون رفتن که خودمان آنرا به کنار می‌زدیم. وقتی این ماجرا را دیدم غافل بودم و دلم پریشان گشته بود ناگزیر رفتم نزد پیرزن تا از آن مرد اطلاعی کسب کنم. به پیرزن گفتم من می‌خواهم دو به دو با هم صحبت کنیم و پرسشی از تو بنمایم ولی وجود رفقا مانع می‌شود. خواهش دارم وقتی مرا در خانه تنها دیدی از غرفه پائین بیا تا مطلبی دارم از تو بپرسم. پیرزن فوراً گفت: منهم می‌خواهم رازی را با تو درمیان بگذارم ولی همین وجود رفقایت تاکنون مانع بوده است پرسیدم: می‌خواهی چه بگوئی؟ گفت: به تو دستور می‌دهد (پیرزن نام کسی را نبرد) با رفقا و شرکاء خود دشمنی مکن و دعوا منما که آنها دشمنان تو می‌باشند، بلکه با آنان طریق رفق و مدارا پیش گیر پرسیدم این حرفها را که می‌گوید؟ گفت: من می‌گویم از هیبتی که به دلم راه یافته بود جرأت نکردم که مجدداً بپرسم این حرف را چه کسی گفته است ولی پرسیدم: مقصودت کدام رفقای من

است؟ زیرا من گمان کردم که مقصود او رفقای حاجی من است که درآن خانه با هم بودیم گفت: مقصود کسانی است که در وطن شریک تو هستند و فعلاً دراین خانه با تو می‌باشند اتفاقاً در سابق بین من و کسانی که درآن خانه بودند گفتگوئی بر سر مذهب درگرفته بود و آنها درباره من نزد حکومت شکایت کردند تا جایی که فرار نموده پنهان گشتم و از اینجا فمهیدم مقصود پیرزن همان هاست. آنگاه پرسیدم: تو از کجا با امام رضاعليه‌السلام مربوط هستی؟ گفت: من خادمه امام حسن عسگریعليه‌السلام بودم وقتی یقین کردم پیرزن از دوستان اهلبیتعليهم‌السلام است پیش خود گفتم: احوال امام غائب را از وی می‌پرسم لذا گفتم تو را به خدا قسم آیا با چشم خود امام زمانعجل‌الله‌فرجه را دیده ای؟ گفت: ای برادر نه با چشم خود ندیده‌ام زیرا وقتی من از نزد امام حسن عسگریعليه‌السلام بیرون آمدم، خواهرم (مقصود ما در امام زمان است که از روی علاقه او را خواهر خوانده است) آبستن بود و امام حسن عسگریعليه‌السلام به من مژده داد که در آخر عمر، او را خواهی دید و فرمود: تو برای او چنان هستی که نزد من می‌باشی راوی این خبر(یعقوب غسانی) می‌گوید: من مدتی در مصر بودم و علت این که به حج مشرف شدم این بود که امام زمانعليه‌السلام نامه و سی دینار مخارج را هم بوسیله مردی از خراسان که درست عربی نمی‌دانست برای من فرستاد و امر نموده بود که آن سال را به حج بیت الله بروم . من هم به شوق اینکه حضرتش را ببینم به آن مسافرت مبادرت ورزیدم. وقتی درآن موقع با پیرزن صحبت می‌کردم به دلم گذشت که نکند مردی را که شبها می‌بینم خود امام زمانعجل‌الله‌فرجه باشد. من پیشتر ده درهم سکه که شش درهم آن به نام حضرت رضاعليه‌السلام بود و آنرا پنهان کرده بودم نذر کرده بودم که در مقام حضرت ابراهیمعليه‌السلام بیاندازم، پیش خود گفتم: آنرا به پیرزن می‌دهم که به سادات ذریه حضرت زهراعليها‌السلام بدهد، زیرا بهتر از این است که آنرا در مقام حضرت ابراهیمعليه‌السلام بیاندازم، ثواب آن هم بیشتر است. بدین جهت آنرا به پیرزن دادم و گفتم: این ده درهم را به سادات مستحق بده من فکر می‌کردم آن مرد ناشناس همان امام زمانعجل‌الله‌فرجه است، و پیرزن هم این وجه را به او خواهد داد. پیرزن درهم را از من گرفت و به طرف غرفه خود بالا رفت و ساعتی ماند وسپس پائین آمد و گفت: می‌فرماید: ما در این حقی نداریم، چون نذر است آنرا در همان جا که نذر کرده ای بیانداز ولی آن شش درهم را که سکه امام رضاعليه‌السلام دارد به ما بده و عوض آنرا بگیر و به همان جا که نیت کرده ای بیانداز من هم چنین کردم و پیش خود گفتم کسی که پیرزن این دستورات را از جانب او به من می‌دهد، مسلماً همان مردی است که شبها او را می‌بینم. یک نسخه از توقیع امام زمانعليه‌السلام نزد من بود که از

ناحیه مقدسه در آذربایجان برای قاسم بن علا بیرون آمده بود. به پیرزن گفتم: این نسخه را به شخصی که توقیعات قائم آل‌محمد را دیده باشد نشان بده. گفت: بده به من که آنرا می‌شناسم. نسخه را به وی نشان دادم و گمان می‌کردم می‌تواند بخواند ولی پیرزن گفت: نمی‌توانم آنرا در اینجا بخوانم، پس به غرفه خود رفت و از آن پس آنرا آورد و گفت: عبارات آن صحیح است عبارت نسخه این بود (**أبشرکم ببشری ما بشرته به و غیره**) یعنی: شما را به چیزی که اکنون مژده نداده‌ام مژده میدهم و به غیر آن هم مژده خواهم داد. آنگاه پیرزن گفت: می‌فرماید: وقتی درود بر پیغمبر می‌فرستی، چه میگوئی؟ گفتم: می‌گویم (**اللهم صل علی محمد و آل‌محمد و بارک علی محمد و آل‌محمد کأفضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید**). گفت: نه وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی بر همه آنها درود بفرست و یک یک را نام ببر. گفتم: بسیار خوب. فردای آن روز نیز پیرزن درحالی که دفتر کوچکی در دست داشت از غرفه بیرون آمد و گفت: می‌فرماید: وقتی خواستی درود بر پیغمبرﷺ بفرستی این طور که در این نسخه نوشته است بر آن حضرت و جانشینانش درود بفرست. من دفترچه را گرفتم و از روی آن می‌خواندم بعد از آن هم چندین شب، همان مرد را می‌دیدم که از غرفه پائین آمد و نور چراغ پشت سر او باقی است. من در خانه را باز کرده و از پی آن روشنی می‌رفتم ولی در آن روشنائی کسی را نمی‌دیدم تا آنکه به مسجد الحرام رفت. جماعتی از مردم را که از شهرهای متفرقه آمده بودند می‌دیدم که به درآن خانه می‌آمدند و بعضی نامه هائی که با خود داشتند به پیرزن می‌دادند و پیرزن هم نامه را برمی گردانید و به آنها می‌داد. آنها با پیرزن صحبت می‌کردند و پیرزن هم با آنها گفتگو می‌نمود. من آنها را نمی‌شناختم، ولی بعضی از آنها را موقع برگشتن در راه بغداد دیدم صورت صلواتی که در دفترچه مزبور بود اینست:

(بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد سید المرسلین و خاتم النبیین و حجة رب العالمین، المنتجب فی المیثاق، المصطفی فی الظلال، المطهر من کل آفة، البریء من کل عیب، المؤمل للنجاة، المرتجی للشفاعة، المفوض إلیه دین الله. اللهم شرف بنیانه و عظم برهانه و أفلح حجته و ارفع درجته و أضیء نوره و بیض وجهه و أعطه الفضل و الفضیلة و الدرجة الوسیلة الرفیعة و ابعثه مقاماً محموداً یغبطه به الأولون و الآخرون و

صل على اميرالمؤمنين و وارث المرسلين و قائد الغر المحجلين و سيد الوصيين و حجة رب العالمين و صل على الحسن بن على، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على الحسين بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على محمد بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صلى على جعفر بن محمد امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على موسى بن جعفر، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على على بن موسى امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على محمد بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على على بن محمد امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على الحسن بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين و صل على الخلف الصالح الهادى المهدى امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجة رب العالمين. اللهم صل على محمد و أهل بيته الأئمه الهادين المهديين، العلماء الصادقين الأبرار المتقين، دعائم دينک و أركان توحيدک و تراجمة وحيک و حجتک على خلقک و خلفائک فی أرضک، الذين اخترتهم لنفسک و اصطفيتهم على عبادک و ارتضيتهم لدينک و خصصتهم بمعرفتک و جللتهم بكرامتک و غشيتهم برحمتک و ربيتهم بنعمتک و غذيتهم بحكمتک و ألبستهم نورک و رفعتهم فی ملكوتک و حففتهم بملائكتک و شرفتهم بنبيک. اللهم صل على محمد و عليهم صلواة كثيرة دائمة طيبة، لا يحيط بها إلا أنت و لا يسعها إلا علمک و لا يحصيها أحد غيرک. اللهم و صل على وليک المحيى سنتک القائم بأمرک الداعى إليک، الدليل عليک و حجتک على خلقک و خليفتک فی أرضک و شاهدک على عبادک. اللهم أعز نصره و مد فی عمره و زين الأرض بطول بقائه. اللهم اكفه بغى الحاسدين و أعذه من شر الكائدين و ازجر عنه إرادة الظالمين و خلصه من أيدى الجبارين. اللهم أعطه فى نفسه و ذريته و شيعته و رعيته و

خاصته و عامته و عدوه و جمیع أهل ما تقر به عینه و تسر به نفسه و بلغه أفضل أمله فی الدنیا و الآخرة إنک علی کل شیء قدیر. اللهم جدد به ما محی من دینک و أحیی به ما بدل من کتابک و أظهر به ما غیر من حکمک حتی یعود دینک به و علی یدیه غضاً جدیداً خالصاً مخلصاً لا شک فیه و لا شبهة معه و لا باطل عنده و لا بدعة لدیه. اللهم نور بنوره کل ظلمة و هد برکنه کل بدعة و اهدم بعزته کل ضلالة و أقسم به کل جبار و أخمد بسیفه کل نار و أهلک بعدله کل جائر و أجر حکمه علی کل حکم و أذل بسلطانه کل سلطان. اللهم أذل کل من ناواه و أهلک کل من عاداه و امکر بمن کاداه و استأصل من جحد حقه و استهان بأمره و سعی فی إطفاء نوره و أراد إخماد ذکره. اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمَ الزهراء و الحسن الرضا و الحسین المصطفی و جمیع الأوصیاء، مصابیح الدجی و أعلام الهدی و منار التقی و العروة الوثقی و الحبل المتین و الصراط المستقیم و صل علی ولیک و ولاة عهده و الأئمة من ولده و مد فی أعمارهم و زد فی آجالهم بلغهم أاقصی آمالهم دیناً و دنیا و آخرة إنک علی کل شیء قدیر)

خداوندا رحمت و درود فرست بر محمد سید و سالار فرستادگان و خاتم پیامبران و حجت پروردگار جهانیان که برگزیده درمیثاق و انتخاب شده درعالم اشباح وپاک است از هر آفت و بری ازهرعیب و نقص و امید نجات (جهانیان) به اوست وامید شفاعت ازاوست و واگذاراست به او دین خداوند. خداوندا شرف بخش بنیانش را و بزرگ کن بنیانش را و پیروز گردان حجت او را و برافراز پایه‌اش را و تابان گردان نورش را و سفید کن رویش را و فضل و فضیلت ومقام ومنزلت و وسیله و درجه بلند و رفیع را به اوعطاء فرما وبرانگیزش به مقام ستوده‌ای که اولین‌ها وآخرینها به آن غبطه بخورند. و درود و رحمت فرست بر امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام وارث پیامبران ورهبر وضوگیران و سید وصیان وحجت پروردگار جهانیان. و درود و رحمت فرست بر حسن بن علی امام مؤمنان و وارث پیامران وحجت پروردگار جهانیان. و درود و رحمت فرست برحسین بن علی امام مؤمنان و وارث پیامبران وحجت پروردگار جهانیان. و درود و رحمت فرست برعلی بن الحسین امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. و درود و رحمت فرست برمحمد بن علی امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست برجعفربن محمد امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار

جهانیان. درود و رحمت فرست بر موسی بن جعفر امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست برعلی بن موسی امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست برمحمد بن علی امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست برعلی بن محمد امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست بر حسن بن علی امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. درود و رحمت فرست بر خلف هادی مهدی امام مؤمنان و وارث پیامران و حجت پروردگار جهانیان. خداوندا درود و رحمت فرست بر محمد و خاندان او پیشوایان رهبر و هدایتگر و دانشمندان و راستگویان نیکو و پیرهیزکارن، ستونهای دین تو و ارکان توحیدت و ترجمان وحیت و حجتهای تو بر آفریده هایت و جانشین و خلفاء تو در زمینت. همان کسانی که اختیار فرمودی برای خودت و بر بندگانت برگزیدی و آنان را در رحمتت فرو بردی و آنانرا در نعمت خویش پروراندی و از حکمت خویش خوراندی و آنانرا با نور خویش پوشاندی و شأن و مقام و منزلت آنانرا در ملکوت خود بالا بردی و آنانرا با فرشتگان خود فراگرفتی و آنانرا به پیامبرت که صلوات تو بر او و آلش شرف دادی. خداوندا! درود و رحمت فرست بر محمدﷺ و بر آنها رحمت پاک فراینده بسیار و بادوام و خوشایند که بر آن احاطه نکند جز تو و نگنجد مگر در علم تو و نشمارد احدی جز تو. خداوندا! و رحمت فرست بر ولیت که زنده کننده سنت تو و قائم به امر تو و دعوت کننده به سوی توست و رهنمای به تو است حجت تو بر آفریده هایت و جانشینت در زمینت و گواهت بر بندگانت. خداوندا! کفایتش کن از دست جباران. خداوندا! با او عطاء کن درباره خودش و نژادش و شیعیانش و رعیتش و مخوصانش و عموم پیروانانش و دشمنانش و تمام اهل دنیا آن چرا که روشن شود به او چشمش و شاد شود دلش و برسانش به بهترین آرزوهایش در دنیا و آخرت زیرا تو بر هر چیزی قادر و توانائی. خداوندا! تازه کن به او آنچه محو شده از دینت و زنده کن به او آنچه عوض شده از کتابت و آشکار کن به او آنچه دگرگون شده از حکمت تا برگردد دینت به او و بدست او تر و تازه و خالص و پاک نه شکی در آن باشد و نه تردیدی با آن و نه باطلی در آن ونه بدعتی نزد آن. خداوندا ! به نور او بتابان هر تاریکی و به استواریش ویران کن هر بدعتی را و بر کن به عزت او هر گمراهی را و بشکن باد هر زور گوئی را و خاموش کن به شمشیر او هر آتشی را و هلاک کن به عدلش ستم هر ستمگری و جاری کن حکمش را بر هر حکمی و به سلطنتش هر سلطنتی را خوار کن.

خداوندا! خوار کن هر که قصدش کند و نابود کن هر که دشمنیش کند و مکر کن هر که نیرنگ بازدش و از بن برکن هرکس منکرحقش باشد و سبک شمارد کارش را و بکوشد درخاموش کردن نورش و بخواهد خاموشی نامش را. خداوندا ! درود و رحمت فرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی وفاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین مصفی

و همه اوصیاء چراغهای تاریکی و نشانه‌های هدایت و روشنگاه پرهیزکاری وعروهٔ الوثقی و رشته استوار و راه راست. و درود فرست بر ولی خود و والیان عهدت و امامان از فرزندانش و بیفزا در عمرشان و زیاد کن مدت آنها و برسانشان به دورترین آرزوهایشان در دین و دنیا و آخرت، زیرا تو بر هر چیزی توانائی.

هشتم: از جمله کسانی که شرف ملاقات با حضرت مهدی‌عليه‌السلام داشت ابی سعید غانم هندی بوده است که او می‌گوید: من در کشور هند در سرزمینی به نام کشمیر می‌زیستم و درآنجا چهل مرد دانشمند در کنار پادشاه جمع بودند که یکی از دانشمندان من می‌باشم که همه ما چهل نفر به علوم تورات و انجیل و زبور کاملاً تسلط داشته بودیم که در طرف راست پادشاه روی صندلی‌های مجلل می‌نشستیم و هرگاه مشکلی یا چیزی در مورد مذاهب و حلال و حرام پیش می‌آمد مردم به نزد پادشاه می‌آمدند و پادشاه از ما چهل نفر کمک می‌خواست و جواب می‌دایم و مشکل مردم را حل می‌کردیم. وقتی که به ذکر نام مقدس و گرامی و مبارک حضرت محمد مصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله برخورد کردیم و دانستیم که ایشان پیامبر خاتم می‌باشد پس با هم مشورت کردیم تا اینکه به این نتیجه رسیدیم که یکی از ما باید در مورد آن پیامبرعظیم الشأن تحقیق کنیم پس از آن مرا انتخاب کردند تا درباره پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله تحقیق جامع کنم. پس من آماده سفر شدم و در پی گمشده خود یعنی نبی خاتم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله می‌گشتم و از شهر و دیار خود خارج شدم در حالی که اموال زیادی با خودم داشتم پس دوازده ماه راه رفتم تا اینکه به نزدیکی شهر کابل رسیدم درآنجا گروهی از ترک مرا غافلگیر کرده و به سوی من حمله کردند و اموالم را سرقت کردند و مرا کتک زدند و جراحات زیادی در بدنم ایجاد شد. وقتی که به کابل رسیدم خبر مأموریت من به گوش پادشاه آن دیار رسید و او مرا یاری داد وقتی که خبر من به پادشاه بلخ رسید که درآن وقت داود بن العباس بن أبی أسود بود و خبر خارج شدنم از هند و مرتد شدنم از دینم و یادگیری زبان فارسی و غیره به گوش او رسید مرا به نزد خویش احضار کرد و سپس فقهاء و علماء و دانشمندان و غیره را در نزد خود دعوت کرد.پس من به آن مجلس رفتم و آنها با من مناظره کردند و من به آنها گفتم: من از شهر و دیار خود خارج شدم تا اینکه پیامبری که نام مبارک ایشان در کتب ما آمده است پیدا کنم. به من گفتند: نام آن پیامبری که دنبال او می‌گردی چیست؟ به آنها گفتم: نام مبارک آن پیامبر محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد. آنها گفتند: ایشان پیامبر خاتم و پیامبر ما مسلمانان می‌باشد که دین ایشان اسلام می‌باشد. به آنها گفتم: دین اسلام و شرایع و اوصاف پیامبرتان را به من بگویید. آنها نیز به من گفتند. سپس به آنها گفتم: من می‌دانم که محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله پیامبر می‌باشد ولی نمی‌دانم که این اوصافی که به من گفتید متعلق

به ایشان می‌باشد یا خیر بهتر است که جای او را به من نشان بدهید تا به نزد ایشـان بـروم و از ایشان در مورد معجزات و دلایل وعلامتها و نشانه‌های نبـوتش بپرسـم اگرهمـان گونـه کـه در کتابهای آسمانی ذکر شده بود برایم بیان کرد یقین پیدا می‌کنم که عین حقیقت می‌باشـد و مـن به ایشان ایمان خواهم آورد. به من گفتند: ایشان سالهاست که از دنیا رفته است. به آنهـا گفـتم: وصی ایشان کیست؟ به من گفتند: ابوبکر. به آنها گفتم: این کنیه اوست نامش چیست؟ بـه مـن گفتند نام اوعبدالله بن عثمان و به قریشی او را نسبت دادند. به آنها گفتم: این شـخص وصـی او نیست زیرا در کتابهای آسمانی که خوانـدم وصـی و جانشـین آن پیـامبر، بـرادر در دیـن و پسـر عمویش در نسبت و شوهر دختر آن پیامبر و پدر نوه‌هایش می‌باشد و هیچ نسلی از آن پیـامبر در زمین وجود ندارد مگر از آن شخص و ایشان وصی و جانشین بر حق او مـی‌باشـد. پـس بـا مـن تندی کردند و به سلطان گفتند: ای امیر! به راستی که این مرد از مشرکان بوده و همینـک کـافر شده است و در اینجا خون او حلال و و جایزمی باشد و باید او را بکشیم. من به آنهـا گفـتم: ای قوم به چه دلیلی می‌خواهید مرا بکشید در حالی که من دینم و نسبم چنین و چنان می‌باشد و به دین و آیینم بسیار متعصب می‌باشم و هرگز از دینم روی بر نمی‌گردانم تـا اینکـه دیـن و آیینـی قویتر و بهتر از دینم پیدا کنم و هرگاه اوصاف پیامبر مذکور درکتب آسمانی کـه پیـامبران الهـی نازل شده است پیدا کنم و من به خاطرهمین از شهر و دیار خود خارج شدم تـا اینکـه او را پیـدا کنم وهمینک او را پیدا نکردم و دین و آیینم تغییر نکرده است و شما نمی‌توانید مرا بـه قتـل بـر سانید سپس به زور خودم را از آنها خلاص کردم و آنها دست از سـرم برداشـتند.سـپس سـلطان مردی به نام حسین بن اشکیب را به نزد خویش احظار کرد حسین بن اشـکیب بـه نـزد سـلطان آمد وقتی که حسین آمد سلطان به او گفت: با این مرد هندی مناظره کن! حسـین بـن اشـکیب گفت: خداوند تو را اصلاح گرداند به راستی که در نـزد شـما جمـع کثیـری از علمـاء و فقهـاء و دانشمندان و غیره می‌باشند چگونه من جسارت کنم و من با این مرد هندی مناظره کنم؟ سـلطان به حسین گفت: آن چرا که به تو امر می‌کنم انجام بده و با لطافت و مهربـانی بـا او منـاظره کـن! راوی می‌گوید: وقتی که حسین بن اشکیب به نزدم آمد درجای خالی با هم خلوت کـردیم و او بـه من گفت: آن شخصی که در پی او می‌گردی پیامبر اسلامﷺ می‌باشد همان‌گونه که این افـراد به تو گفته‌اند و اوصافش را به تو ذکر کرده‌اند می‌باشد ولیکن خلیفه و جانشین ایشان آن شخصـی که به تو گفته‌اند نیست. نام کامل آن پیامبرﷺ محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشـم‌علیه‌السلام می‌باشد. و نام جانشین و وصی و خلیفه ایشان علی بن ابیطالب بـن عبـدالمطلب بـن هاشـم‌علیه‌السلام می‌باشد. که ایشان همسر گرامی تنها دختر پیامبر فاطمه بنت محمدﷺ می‌باشد و پـدر دو نـوه

رسول خدا به نام حسن و حسین علیهما السلام دو سبط النبی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

ابوسعید غانم الهندی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم تکبیر گفتم و گفتم این همان چیزی است که به دنبال آن آمده‌ام. سپس به نزد داود بن العباس رفتم و به او گفتم: آن چرا که می‌خواستم یافتم و من همینک گواهی می‌دهم (أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله). راوی می‌گوید: حاکم به نیکی با من رفتار کرد و به من صله و هدیه‌ای داد و سپس به حسین گفت: آن چرا که از احکام دین و شرایع دین مبین اسلام می‌دانی به این تازه مسلمان بیاموز! من نیز به نزد حسین رفتم و او نیز احکام و شرایع اسلام را به من آموخت از جمله نماز و روزه و اعمال واجب دیگربه من آموخت. بعد از آن به حسین گفتم: در کتابهای آسمانی خواند م که به راستی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران می‌باشد و بد از ایشان پیامبری وجود ندارد و امور اسلام و خلافت و جانشینی بعد از ایشان به وصیش خواهد رسید و بعد از آن به وصی بعد از وصی ایشان خواهد رسید و همچنان خداوند متعال امر خود را به واسطه آن اوصیاء به بندگان خود می‌رساند تا اینکه دنیا به پایان برسد به من بگو وصی، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله که بود؟ حسین به من گفت: وصی ایشان فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و سپس فرزند دیگرش امام حسین علیه السلام بود و همچنان نام اوصیاء و امامان معصوم علیهم السلام را به زبان می‌آورد تا اینکه به نام مقدس و گرامی امام عصر عجل الله تعالی فرجه رسید. راوی می‌گوید: من هیچ کار مهم و با ارزشی جز پیدا کردن ناحیه مقدسه نداشتم. محمد بن محمد العامری می‌گوید: ابوسعید غانم الهندی در سال دویست و شصت وچهار هجری همراه بعضی از اهالی شهر مقدس قم به بغداد رفت وخواسته بود که به حج برود ابوسعید غانم الهندی درآنجا دوستی داشت که قبل از اسلام آوردنش با او دوست بود که او نیز هم آیین و دین ابو سعید غانم الهندی داشت که ابوسعید در مورد آن به من چنین گفت: رفیقم خیلی مرا جذر می‌داد تا اینکه صبرم لبریز شد پس از او جدا شدم و به طرف سامرا رفتم و خواستم درآنجا برای نماز خواندن آماده شوم که یکباره شخصی مرا با اسم صدا زد پس من رو بر گرداندم و دیدم ان شخص جوانی خوش سیما می‌باشد که به من گفت: آیا تو همان شخصی هستی که اسم او با زبان هندی چنین و چنان می‌باشد.من با تعجب فروان به او گفتم: بله! پس به من گفت: دعوت سرور و مولایت را اجابت کن! پس آن مرد رفت و من به دنبال او رفتم و خیابانها و کوچه‌ها و خانه‌ها را پشت سر گذراندیم تا اینکه به باغی سرسبز و گلستانی با گلهای گوناگون و رنگارنگ رسیدیم که در وسط آن گلستان امام عصر عجل الله تعالی فرجه بر روی تختی نشسته بودند. وقتی که ایشان مرا دید با زبان فصیح هندی که فصیحتر

از زبانم بود به من فرمود: مرحبا خوش آمدی ای فلانی حالت چطوره و حال فلان و فلان و فلان تا اینکه نام چهل نفر را بر زبان آورد و حال و احوال یکایک آنها را از من جویا شد و من جواب دادم و سپس ایشان حال و احوال یکایک آنها از وقتی که از شهر و دیار خود خارج شده بودم تا کنون را برای من تعریف کرد و در مورد تمام اتفاقهایی که بر سرم افتاده بود برای من نقل کرد گویا ایشان در تمام لحظات با من بودند بدون اینکه حرفی یا کلمه‌ای یا چیزی زیاد یا کم کرده باشد و آن هم تماماً با زبان فصیح هندی برایم بیان می‌کرد سپس با همان زبان هندی به من فرمود: به راستی که می‌خواستی با اهل قم عازم حج شوی آیا چنین است؟عرض کردم: بله ای سرورم! فرمود: در این سال همراه اهل قم عازم حج نشو و به شهر و دیار خود باز گرد و سال آینده همراه با اهل کابل عازم حج شو سپس کیسه‌ای به من داد و به من فرمود: این خرج و مخارج سفر تو می‌باشد و در بغداد به نزد فلان کس نرو زیرا او دشمن ما می‌باشد. راوی می‌گوید: پس ابوسعید غانم الهندی به خراسان باز گشت و سال بعد همراه اهل کابل عازم حج شد و سپس به خراسان بازگشت و هدیه‌ای برای ما فرستاد و همچنان درآنجا می‌زیست تا اینکه به رحمت الهی پیوست.

نهم: و از جمله کسانی که امام زمانعليه السلام در غیبت صغرا شرف حضور داشت محمد بن احمد بن خلف بود که می‌گوید: در مسجد منزل عباسیه واقع در دو منزلی شهر فسطاط مصر، فرود آمدیم غلامانم هر کدام پی کاری رفتند و فقط غلامی عجمی با من در مسجد ماند. دیدم پیرمردی در گوشه مسجد نشسته و پی درپی ذکر می‌گوید. چون ظهر شد در اول وقت، نماز ظهر گذاردم، سپس غذا طلبیدم و پیرمرد را هم دعوت نمودم که با من غذا صرف کند او پذیرفت پس از صرف نهار نام او و پدرش و شهر و کارش را جویا شدم.گفت: نامم محمد بن عبید الله است و از اهل قم می‌باشم و اضافه کرد که مدت سی سال است که در جستجوی «حق» شهرها و سواحل را گشته و سیاحت نموده‌ام بیست سال درمکه و مدینه توطن گزیده و همواره اخبار ظهور حق را سراغ می‌گرفتم و در پی آثار آن بودم. چون سال ۲۹۳ فرا رسید خانه خدا را طواف نمودم و به طرف مقام حضرت ابراهیمعليه السلام رفتم و نماز گذاردم و در همان جا خواب رفتم. درعالم خواب صدای دعائی که تا آن موقع نظیر آنرا نشنیده بودم از خوابم ربود چون در صاحب صدا دقیق شدم دیدم جوانی گندمگون است که کسی را در حسن صورت و اعتدال قامت چون وی ندیده‌ام. جوان مزبور بعد از دعا نماز گذارد و از مسجد خارج شد و به عمل سعی بین صفا و مروه مشغول گشت. من پشت سر او مشغول سعی شدم و به خاطرم رسید که وی حضرت صاحب الزمانعليه السلام است. چون ازعمل سعی فارغ شد، به طرف دره ای رفت، من

هم به دنبال او رفتم وقتی به وی نزدیک شدم، دیدم مرد سیاه پوستی جلو راه را گرفته و با صدای مهیبی که هول انگیزتر از آن نشنیده بودم مرا به نام صدا زد و پرسید: خدا تو را سلامت بدارد، چه می‌خواهی؟ می‌لرزیدم و در جای خود ایستادم و آن مرد از نظرم ناپدید گشت وهمان جا متحیر ماندم مدتی طولانی درآنجا مات ومبهوت ایستادم، سپس مراجعت کردم درحالی که خود را ملامت می‌نمودم و می‌گفتم چرا با آن مرد سیاه پوست برگشتم. آنگاه در خلوت به درگاه خداوند بی نیاز به راز و نیاز پرداخته، پیغمبر و آل او را شفیع قرار دادم که کوشش من ضایع نشود و چیزی که موجب آرامش دل و ازدیاد بصیرتم شود، برای من ظاهر گرداند. دو سال بعد از آن به زیارت قبر مطهر پیغمبرﷺ توفیق یافتم، موقعی که بین قبر و منبر نشسته بودم، به خواب رفتم. در خواب دیدم کسی مرا تکان می‌دهد، از خواب پریدم دیدم همان مرد سیاه پوست است سیاه پوست پرسید: چه خبر داری و حالت چطور است؟ گفتم: خدا را شکر می‌کنم و تو را نکوهش می‌نمایم. گفت: نه نکوهش مکن که من مأمور بودم آن طور به تو بانگ زنم، تو به خیر زیاد رسیدی، خوش به حالت از آنچه دیدی و مشاهده نمودی خدا را بسیار شکر کن. سپس پرسید: فلانی چه کرد؟ آنگاه بعضی از برادران ایمانی مرا نام برد و از احوال آنها جویا شد. گفتم: آنها در برقعه[1] هستند. گفت: راست گفتی. بعد نام یکی از دوستان مرا که در عبادت جهد بلیغی داشت و در امر دیانت بصیر بود، پرسید؟ جواب دادم که وی در شهر اسکندریه است. سپس جمعی دیگر از برادران دینی را نام برد بعد، از شخصی ناشناس سخن گفت و پرسید «فقفور» چه کرد؟ گفتم: او را نمی‌شناسم. گفت: البته او را نمی‌شناسی او مردی رومی است خدا او را هدایت می‌کند و از قسطنطنیه فاتح بیرون می‌آید. آنگاه مرد دیگری که او را هم نمی‌شناختم نام برد و گفت او مردی از اهل‌بیت و از یاران مولا امام زمانعليه‌السلاماست. برگرد پیش رفقایت و به آنها بگو: امیدواریم خداوند اجازه یاری ضعفا و انتقام از ستمگران را بدهد من جمعی از شیعیان دیگری را ملاقات کردم و آنچه لازم بود به آنها رسانیدم و اینک به سوی تو برگشته و به تو نیز ابلاغ می‌کنم که خود را به مشقت نیاندازی و موجب ناراحتی خود نشوی و اوقات خویش را در عبادت خداوند مصروف داری و بدان که به خواست خدا امر نزدیک است. راوی این خبر محمد بن احمد بن خلف می‌گوید: سپس به خزینه دار خود دستور دادم پنجاه دینار آورد و از پیرمرد خواهش کردم آنرا از من قبول کند. گفت: برادر من، خداوند چیزی را که به آن احتیاج ندارم بر من حرام نموده، چنانکه بر من حلال کرده که اگر به چیزی محتاج باشم بردارم. پرسیدم: آیا غیر از من کسی از اصحاب سلطان هم این حکایت را از تو شنیده است؟ گفت: آری به برادرت احمد

---

۱. برقعه: روستایی از روستاهای شهر مقدس قم می باشد.

بن حسین همدانی که در آذربایجان از نعمت و مکنت خود ممنوع گردید، هم گفته ام، وی از من اجازه حج بیت الله خواست به این آرزو که آنچه من دیدم او هم ببیند. پس او در همان سال به حج رفت و رکزوید بن مهرویه او را به قتل رسانید. پس ما از پیرمرد جدا شدیم و من به مرز رفتم، سپس رهسپار حج گشتم و شخصی را در مدینه به نام طاهر از اولاد حسین اصغر که می‌گفتند از این مطلب (ارتباط با امام زمان‌علیه السلام) چیزی می‌داند، ملاقات نمودم پس به نزد او رفته چندان با وی مربوط گشتم که به من انس گرفت و اطمینان پیدا کرد و بر صحت پیمانم وقوف یافت. روزی به وی گفتم: یابن رسول الله‌صلی الله علیه و آله شما را به حق پدران طاهرینت سوگند می‌دهم که مرا مانند خودتان در جریانی که با امام زمان‌علیه السلام داری، قرار ده زیرا افرادی که مورد وثوق شما هم می‌باشند گواهی داده‌اند که قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن وهب قصد دارد مرا بکشد زیرا می‌داند که من شیعه هستم و عقیده‌ام چیست و مکرر او را به ریختن خون من ترغیب نموده‌اند ولی خداوند مرا از شر وی نگاهداشته است. طاهر گفت: ای برادر آنچه از من می‌شنوی و دراین کوه‌ها پنهان گردان کسانی عجائب را می‌بینند که هنگام شب توشه برداشته و به جاهایی که خود می‌شناسند می‌برند به علاوه ما را از جستجو و تفتیش این امر نهی کرده اند. محمد بن احمد می‌گوید: چون سخن به اینجا کشید او را وداع کرده مراجعت نمودم.

دهم: و از جمله کسانی که امام زمان‌علیه السلام را در غیبت صغرا شرف ملاقات داشت یوسف بن احمد جعفری می‌باشد که در بحارالانوار در مورد او چنین آمده است. روایت شده با استناد از یوسف بن احمد الجعفری که می‌گوید: در سال سیصد و شش هجری قمری به حج رفتم و سه سال در مکه مکرمه ماندم سپس بعد از آن عازم شام شدم پس همچنان راه می‌رفتم تا وقتی که در راه نماز صبح من قضاء شد پس از محمل خود پایین آمدم و خواستم برای قضاء نماز صبح وضو بگیرم تا نماز بخوانم یکباره در آنجا چهار نفر داخل یک محملی دیدم که نشسته بودند پس بسیار متعجب و متحییر شدم. پس مردی از آنها به من گفت: آیا از نشستن ما چهار نفر در محمل تعجب می‌کنی در حالی که نماز صبح خودت را ترک کردی؟ به او گفتم: از کجا می‌دانی؟ به من گفت: آیا دوست داری امام زمان‌علیه السلام را ببینی؟ به او گفتم: بله. پس آن شخص با دست خود اشاره کرد به یکی از آن سه نفر دیگر که سوار بر محمل بودند پس به او گفتم: به راستی که نشانه و معجزاتی دارد. به من گفت: چه می‌خواهی آیا دوست داری محمل به تنهایی به آسمان پرواز کند و یا محمل و کسانی که در آن می‌باشند به آسمان بروند؟ به او گفتم آن چرا که دوست دارید انجام دهید آن نشانه و معجزه خواهد بود. پس آن شخصی که به آن اشاره کرده بود به محمل اشاره کرد و محمل به آسمان پرواز کرد

و آثار سجود روی پیشانی آن شخص مانند ستاره درخشان می‌درخشید.

یازدهم: و از جمله کسانی که امام زمان‌ﷺ را در غیبت صغرا شرفیاب حضور نائل شد علی بن ابراهیم اولأدی بود که او حکایت خود را چنین شرح می‌دهد. روزی در حال طواف خانه خدا بودم و من شش بار آنرا طواف کرده بودم و خواستم بار هفتم آنرا طواف کنم که یکباره در طرف راست کعبه جوانی خوش سیما و خوشبو و با هیبت و منزلت بزرگ که با مردم سخن می‌گفت: و تا به حال مانند ایشان ندیده بودم پس خواستم به نزد آن شخص بروم و با او سخن بگویم ولی مردم نگذاشتند و من از چند نفر پرسیدم این شخص کیست: به من گفتند ایشان فرزند رسول خداﷺ می‌باشد ایشان امام زمان‌ﷺ می‌باشد که هر سال به اینجا می‌آید و برای خواص خود آشکار می‌شود و با آنها حرف می‌زند. پس به آن جوان خوش سیما عرض کردم: ای سرورم من گمراه شده‌ام مرا هدایت کن! ایشان سنگی از زمین برداشت و به من داد و من آنرا گرفتم و در دستم گذاشتم و دست خودم را بستم سپس باز کردم و یکباره دیدم آن سنگ به یک کوزه طلا تبدیل شده است. سپس من ادامه طواف را کردم و سپس رفتم. ایشان به دنبال من آمد و به من فرمود: آیا حجت و نشانه و برهان بر تو ثابت شده است و کور دلی و گمراهی از تو دور شده است آیا مرا شناختی؟ عرض کردم: خیر نشناختم. فرمود: من مهدی موعودﷺ من قائم آل‌محمدﷺ می‌باشم من امام آخر زمان‌ﷺ هستم من امام عصرﷺ هستم و من همان کسی هستم که قیام خواهم کرد و زمین و زمانه را پر از عدل و داد خواهم نمود همان‌گونه که زمین پر از زور ستم شده باشد و به درستی که زمین از حجت خداﷺ خالی نمی‌شود و این امانتی است نزد تو پس به اهل حق بگو! راوی می‌گوید: سپس آن بزرگوار از نظرم پنهان شد و دیگر ایشان را ندیدم.

دوازدهم: و از جمله کسانی که حضرت مهدی موعودﷺ را در غیبت صغرا شرفیاب حضور داشت ابو نعیم محمد بن احمد انصاری بود که شرح حال او در بحارالأنوار چنین آمده است. روایت شده با استناد از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری که می‌گوید: سالی به حج رفته بودم و کنار کعبه نشسته بودم که جماعتی سی نفره دیدم که دور کعبه طواف می‌کردند که بین آن جمعیت صالحتر و خالصتر از محمد بن قاسم العلوی نبود. همچنان من همراه دوستانم در آنجا بودیم تا اینکه در روز ششم ذی الحجة الحرام یکباره جوانی را دیدیم که احرام بسته بود وقتی که ایشان را مشاهده کردیم از هیبت و بزرگی و عظمت آن جوان تمام بدنمان به لرزه در آمد و بی‌اختیار به آن بزرگوار احترام گذاشتیم پس آن جوان در وسط ما نشست و ما اطراف ایشان حلقه زدیم و سپس ایشان به طرف راست و چپ خود نگاه کرد و فرمود: آیا

می‌دانید که اباعبدالله علیه السلام چه دعایی می‌خواندند؟ عرض کردیم: خیر شما به ما بگوید. فرمود: ایشان چنین دعایی می‌خواندند (اللهم إنی أسئلک باسمک الذی به تقوم السماء و به تقوم الأرض و به تفرق بین الحق و الباطل و به تجمع بین المتفرق و به تفرق بین المجتمع و به أحصیت عدد الرمال و زنة الجبال و کیل البحار أن تصلی علی محمد و آل‌محمد و أن تجعل لی من أمری فرجاً) **(بار خدایا! از تو می‌خواهم به اسمت همان اسمی که آسمانها به وسیله او برپا شده‌اند و زمین به وسیله آن بر پا شده است و به وسیله آن بین حق و باطل جدایی می‌افکنی و بین متفرقان جمع کرده و جمع شدگان را متفرق می‌گردانی و به وسیله آن سنگ ریزه‌ها و غیر را شمارش کردی و وزن کوها را می‌دانی و وزن و اندازه آب دریاها را می‌دانی از تو می‌خواهم که درود فرستی بر محمد و خاندان او و گشایشی در کارم بکنی).**

راوی می‌گوید: بعد از آن جوان خوش سیما بلند شد و مشغول طواف کردن شد و ما بلند شدیم بدون اینکه او را بشناسیم تا اینکه آن جوان خوش سیما رفت. در روز بعد همان وقت روز قبل آن بزرگوار را در حال طواف دیدم پس ایشان به نزد ما آمد و ما نیز بی‌اختیار برای ایشان بلند شدیم و ایشان در کنار ما نشست و ما اطراف ایشان حلقه زدیم. پس ایشان به طرف راست و چپ خود نگاه کرد و سپس فرمود: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نماز واجب خود چه دعایی می‌کردند؟ عرض کردیم خیر، شما برای ما بگویید. ایشان فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نماز واجب خود چنین دعایی را می‌خواندند:

(ربی إلیک رُفعت الأصوات ودعیت الدعوة و لک عنت الوجوه و لک خضعت الرقاب و إلیک التحاکم فی الأعمال یا خیر من سئله و یا خیر من أعطی یا صادق یا باری یا من لایخلف المیعاد یا من أمر بالدعاء ووعد بالإجابة یا من قال ﴿ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ﴾[1] یا من قال ﴿وَ إذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَإِنّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ﴾[2] یا من قال ﴿قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ﴾[3]. لبیک و سعدیک‌ها انا ذا بین یدک

---

۱. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۶۰

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۸۶

۳. سوره مبارکه زمر: آیه شریفه ۵۳

المسرف و انت قائل ﴿لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ﴾

(پروردگار همانا صداها به سوی تو بالا آمده و خواسته را از تو می‌خواهند و چهره‌ها به سوی تو خیره گشته و گردنها برای تو خضوع پیدا کرده‌اند و برای تو اعمال حکم می‌کند ای بهترین کسی که از او درخواست می‌شود و ای بهترین عطاء کننده ای راستگو ای آفریده گار ای کسی که خلاف وعده‌اش انجام نمی‌دهد ای کسی که امر کرده که او را بخوانند و ضمانت اجابت را داده ای کسی که فرمود: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! و ای کسی که فرمود: و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم ! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)! و ای کسی که فرمود: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. لبیک و سعدیک من همینک از خواندن تو منصرف می‌شوم در حالی که تو فرمودی: از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است).

راوی می‌گوید بعد از این دعا آن بزر گوار به طرف راست و چپ خود نگاه کرد و سپس فرمود: آیا می‌دانید که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در سجده شکر خود چه می‌گفت؟

عرض کردیم: خیر، شما بفرمائید. فرمود: ایشان در سجده شکر خود چنین عرضه می‌داشت:

(یا من لا تزیده کثرة العطاء إلاسعة و عطاء یامن لاتنفذ خزائنة یا من له خزائن السماوات و الأرض یا من له خزائن مادق و جل لا یمنعک إساءنی من إحسانک أنت تفعل بی الذی أنت أهله فأنت أهل الجود و الکرم والعفو و التجاوز یا رب یا الله لا تفعل بی الذی أنا أهله فإنی أهل العقوبة و قد استحققتها ولا حجة لی و لا عذر لی انک أبداء الیک بذنوبی کلها و أعترف بها کی تعفو عنی و أنت أعلم بها منی و أبداء لک بکل ذنب أذنبته و کل خطیئة احتملتها و کل سیئة عملتها رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم إنک أنت الأعز الأکرم).

(ای کسی که کثرت و زیادی عطایا و بخشش‌ها بر او چیزی نمی‌افزاید جز افزونی و بخشش فراوان، ای کسی که گنجینه‌های او به اتمام نمی‌رسد، ای کسی که گنجینه‌های آسمانها و زمین ازآن اوست.ای کسی که گنجینه‌های پنهان و بی‌پایان و

بزرگ از آن به اوست. و بی‌ادبیم مانع احسانت نمی‌شود، تا آن چرا که تو اهل آنـی بـا من انجام دهی زیرا تو اهل جود و کرم و بخشش و گذشـت هسـتی، ای پروردگـار ای خداوند آن چرا که من اهل آنانم با من انجام مده زیـرا مـن اهـل مجـازات هسـتم و مستحق آن هستم و هیچ چاره‌ای و حجتی و دلیلی و عذری در نزد تو ندارم. همانا من همراه گناهان خود در پیشگاه تو آمده‌ام و به همه آنان اعتراف می‌کنم تـا تـو از مـن درگذری و ببخشایی و در حالی که تو بهتر از من به آن آگاهتری، خداوندا همانـا مـن تمام گناهان خود را که مرتکب آن شده‌ام و هر گناهی و اشتباهی که آنرا حمل کرده‌ام و آنرا انجام داده‌ام را در پیشگاه تو آورده ام، پروردگارا مـرا بیـامرز و بـبخش و از آن چرا که از من می‌دانی بگذر زیرا تو بزرگوار و باکرامت و صاحب بخشش هستی.

راوی می‌گوید: بعد از این دعا ایشان بلند شد و به طواف خود ادامه داد و در روز سوم ایشـان را نیز درحال طواف کردن دیدیم پس ایشان نیز به نزد ما آمد و ما بی‌اختیـار بـرای ایشـان بلنـد شدیم و ایشان در نزد ما نشست و ما دور ایشان حلقه زدیم پس ایشان به طـرف راسـت و چـپ خود نگاه کرد و رو کرد به ما سپس اشاره کرد به حجرالأسود و فرمود: آیـا مـی‌دانیـد علـی بـن الحسین علیه السلام در این مکان ما بین حجرالأسود و ناودان رحمت در سـجده خـود چـه مـی‌خوانـد؟

سپس ایشان فرمود: امام علی بن الحسین در این مکان سجده می‌رفت و این ذکر را می‌گفت:

(عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک فقیرک بفنائک سائلک بفنائک یسألک مـالا یقدر علیه غیرک)

(بنده حقیرت در فناء تو، مسکین و بی‌یاور تو در فناءت از تو درخواسـت مـی‌کنـد از چیزی که هیچ کس قادر به انجام دادن آن نیست جز تو).

راوی می‌گوید: سپس ایشان به طرف راست و چپ نگاه کـرد و بعـد از آن بـه محمـد بـن قاسم العلوی رُو کرد و به او فرمود: ای محمد بن قاسم العلـوی إن‌شـاء الله کـه تـو در خیـر و برکت خواهی بود. سپس آن بزرگوار بلند شد و مشغول طواف شـد و مـا آن چـرا کـه فرمـوده بودند فراموش کردیم تا اینکه در آخرین روز وقوف ما در آنجا با همدیگر صحبت می‌کـردیم و به همدیگر می‌گفتیم آیا این شخص را شناختید ایشان چه کسی بود؟ محمد بن قاسـم علـوی گفت: به خدا قسم آن شخصی که دیدیم ساحت مقـدس حضـرت امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه و صـاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه ما می‌باشد. با تعجب به او گفتیم: ای ابوعلی از کجا می‌دانـی کـه آن بزرگـوار امـام عصر و زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد؟ سپس محمد بن قاسم العلوی گفت: هفـت سـال در مکـه سـاکن شدم و مشغول دعا کردن بودم و از خداوند متعال می‌خواسـتم کـه روی مبـارک و چهـره دل ربای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را به من نشان دهد. پس شبی درعرفـات همـراه بعضـی از دوسـتان

بودم که این مرد بزرگوار را که آنرا در این سه روز دیدیم درآنجا دیدم که مشغول دعا بودم که مناجات آن بزرگوار بسیار دلنشین و با برکت بود پس نزدیک ایشان شدم وعرض کردم شما از کجا هستی؟ فرمود: از مردم. عرض کردم: از کدام عرب یا عجم؟ فرمود: ازعرب. عرض کردم: از کدام قبیله و قوم عرب هستید؟ فرمود: از بهترین و شریفترین عرب. عرض کردم: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: بنی هاشم. عرض کردم: از کدام طایفه بنی هاشم؟ فرمود: «**ممن فلق الهام و أطعم الطعام و صلی والناس نیام**» **(از طایفه همان شخصی که سرش شکافته شد و به نیازمندان و غیره اطعام داد و نماز(شب) را می‌خواند در حالی که مردم در خواب به سر می‌برند)**. محمد بن قاسم می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم دانستم که ایشان علوی می‌باشد. یکباره آن بزرگوار از نظرم محو شد و نمی‌دانم چگونه و چطور از نزدم رفت پس من در حیرت بودم. سپس از کسانی که در اطراف من بودند و آن مرد علوی را دیدند به آنها گفتم: آیا این مرد علوی را می‌شناسید؟ به من گفتند: بله این مرد هر سال با ما به حج می‌آید. با خود گفتم: سبحان الله، به خدا قسم هیچ اثری از راه رفتن و غیره در ایشان ندیدم. سپس با حزن و اندوه به خیمه گاه خود باز گشتم و با همان حالت به خواب رفتم در رویاء صادقه حضرت محمد مصطفیﷺ را مشاهده کردم که ایشان به نزدم آمد و به من فرمود: آیا آن چرا که خواسته بودی دیدی؟ عرض کردم: ای سرورم آن چیست؟ فرمود: آن شخصی که دیدی و با ایشان سخن گفته بودی امام عصر و زمان‌ؑ تو بود. محمد بن قاسم العلوی می‌گوید: حکایت خود را فراموش کرده بودم تا اینکه ایشان را دوباره در اینجا دیدم.

سیزدهم: و از جمله کسانی که حضرت مهدی موعودؑ را در غیبت صغرا شرف حضور داشت الزهری بود که شرح آن در بحارالأنوار چنین آمده است که او شرح حال خود را چنین شرح می‌دهد. به قدر کافی در جستجوی امام زمانؑ گردش کردم و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس به خدمت محمد بن عثمان رسیدم و به همین منظور مدتی نزد وی به خدمتگزاری پرداختم تا آنکه روزی از صاحب الزمانؑ سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی. من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبائی و خوشبوئی از همه کس بهتر و لباس تجار بر تن داشت، با وی است و به شکل تجار چیزی در آستین دست دارد وقتی نظرم به او افتاد نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او به من اشاره نمود که به طرف آن جوان برگردم. من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هرچه می‌خواستم به من جواب داد آنگاه رفت که داخل خانه شود و آن خانه چندان مورد نظرنبود. محمد بن عثمان به من گفت: اگر

می‌خواهی چیزی بپرسی بپرس که دیگر بعد از این او را نمی‌بینی! من هم به دنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و جز این دو جمله: ملعون است ملعون است کسی که نماز عشا را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شود چیزی نفرمود و سپس داخل خانه شد.

چهاردهم: و از جمله کسانی که حضرت ولی عصر عليه السلام را در غیبت صغرا شرف حضور داشت مدائنی بود که در کتاب کافی چنین آمده است روایت شده با اسناد از احمد بن راشد از یکی از دوستان از اهل مدائن که می‌گوید: سالی همراه دوستم به حج رفتم در آنجا جوان خوش سیمایی را دیم که یک عباء پوشیده بود که قیمت آن عباء را تخمین زدیم و دیدم که ارزش آن عباء دویست و پنجاه دینار می‌باشد و دم پایی داشت و اثری از سفر روی آن شخص دیده نمی‌شد زیرا هیچ غباری روی عباء و دم پایی دیده نمی‌شد. درآن وقت پیر مرد فقیری به نزد آن جوان آمد و آن جوان چیزی از زمین برداشت و در دست آن پیرمرد گذاشت و آن پیرمرد از جوان تشکر کرد. سپس آن جوان بلند شد و راه رفت چند قدمی راه نرفته بود که از نظر ما پنهان شد. پس به نزد آن پیرمرد رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیزی به تو داده است که آن گونه از او تشکر کردی؟ به ما گفت آن جوان سنگی از زمین برداشت و در دستم گذاشت و یکباره آن سنگ به اذن خدای تبارک وتعالی به طلا تبدیل شد. راوی می‌گوید: پیرمرد آن سنگ طلا را به ما نشان داد و ما آنرا وزن کردیم و دیدیم که آن سنگ بیست مثقال بود.پس به دوستم گفتم: سرور و مولای ما در نزدمان بود ولی ایشان را نشناختیم سپس در تمام سرزمین عرفات در پی گمشته خود گشتیم ولی ایشان را نیافتیم. پس از کسانی که ایشان را دیده بودند ولی ایشان را نشناخته بودند پرسیدم که این جوان کیست؟ به ما گفتند: این جوان علوی می‌باشد وهر سال پای پیاده به حج می‌آید.

پانزده هم: و از جمله کسانی که حضرت ولی‌عصر عليه السلام را در غیبت صغرا شرف حضور یافت حسن بن عبدالله تمیمی بود.

در بحارالأنوار از ابوذر احمد بن ابی سورة که او از محمد بن الحسن بن عبدالله تمیمی که زیدی بود می‌گوید: حکایتی از مردم در مورد پدرم شنیدم که او می‌گوید: روزی به طرف کربلا برای زیارت امام حسین عليه السلام رفتم و من مقام شامخ و والای ایشان را می‌شناختم و به امامت و ولایت ایشان ایمان کامل داشته بودم پس درهنگام شب نماز خواندم و بعد از آن خوابیدم هنگامی که خواستم بخوابم ابتداء سوره حمد را خواندم و درآنجا یکباره جوان خوش سیمایی

را دیدم که عرق چنین روی سر مبارک ایشان بود پس او نیز سوره حمد را خواند و قبل از من اتمام کرد. وقتی که صبح شد همه ما از آنجا خارج شدیم و من همراه آن جوان رفتم سپس آن جوان رو کرد به من و به من فرمود: تو عازم کوفه هستی پس از راه فرات به کوفه برو! من نیز از راه فرات به کوفه رفتم و آن شخص از راه بیابان رفت وقتی که از آن جوان دور شدم احساس عجیبی به من دست داد و آن این بود که احساس کردم چیزی از وجودم کم شده بود پس راه خودم را کج کردم و به طرف جوان رفتم و به او ملحق شدم وقتی که به ایشان رسیدم ایشان به من فرمود: همراه من بیا! من نیز همراه ایشان حرکت می‌کردم و همچنان حرکت کردیم تا اینکه به قلعه خراب رسیدیم پس درآنجا منزل کرده و خوابیدیم وقتی که صبح شد با تعجب خودم را درجای دیگر دیدم و آن در نزد یک کوهی بودم و آن جوان نیز در نزدم بود پس به من فرمود: به راستی که تو صاحب عیال و فقیر هستی وقتی که به کوفه رسیدی به نزد ابوطاهر الرازی برو که خانه او در فلان جا و مکان می‌باشد که او چنین و چنان می‌باشد به نزد او برو و به او بگو فلان جوان که اوصاف او چنین و چنان می‌باشد به تو می‌گوید: به این شخص فلان مال که در فلان جا مدفون می‌باشد را به او بده. راوی می‌گوید مقداری با آن شخص راه رفتم و یکباره از نظرم پنهان گشت و دیگر او را ندیدم. وقتی که به کوفه رسیدم به نزد ابوطاهر الرازی رفتم و به او گفتم: فلان جوان که اوصاف او چنین و چنان می‌باشد به من گفت که چنین و چنان به تو بگویم. ابوطاهر الرازی وقتی که اوصاف آن جوان را شنید از من پرسید: با این مرد مصافحه هم کرده ای؟ گفتم: آری. پس او دست مرا روی دیدگان نهاد و بر صورت خویش مالید و به من گفت اطاعت سپس اموال را به من داد و من با خوشحالی به نزد خانواده‌ام رفتم. نقل شده بعد از آن سوره، شیعه دوازده امامی گشت و به امامت و ولایت امام زمان عليه السلام ایمان آورد.

ساقه ششم

بعضی از معجزات و نشانه‌های از امام زمان عليه السلام

اول: در کتاب کشف الغمة ابوالحسن مسترق ضریر(نابینا) روایت کرده که گفت: روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم و درباره امام زمان عليه السلام مذاکره می‌نمودیم. من آنرا بی‌اهمیت تلقی می‌کردم تا اینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت باز من شروع

کردم که در آن باره صحبت کنم عمویم گفت: فرزند، من هم سابقاً عقیده تو را داشتم تا اینکه به حکومت شهر قم رسیدم و این موقعی بود که اهل آنجا سر به نافرمانی خلیفه برداشته بودند. زیرا هر وقت حاکمی از طرف خلفا به آنجا اعزام می‌شد اهل قم سر به نافرمانی بر می‌داشتند و با وی به جنگ و جدال بر می‌خواسنند، پس لشکری به من دادند و بدین گونه رهسپار قم شدم. وقتی به ناحیه « طرز» رسیدم، به عزم شکار بیرون رفتم، شکاری را دنبال کردم ولی از نظرم ناپدید شد. ناچار به تعقیب آن پرداختم تا به نهر آبی رسیدم و از کنار آن اسب می‌دوانیدم تا جایی که نهر به نظرم بزرگ و بی‌انتها آمد. ناگاه سواری را دیدم که سوار اسب سفیدی است و به طرف من می‌آمد و عمامه خز سبزی به سر نهاده و رویش را گرفته بود به طوری که فقط چشمش پیدا بود و دو کفش سرخ هم پوشیده بود. سوار به من گفت: ای حسین و مرا امیر نگفت و به اسم کنیه‌ام نخواند و فقط نامم را برد گفتم: چه می‌خواهی؟ گفت: چرا از ناحیه مقدسه (امام زمان ﷺ) انتقاد می‌کنی و برای چه خمس اموالت را به اصحاب من نمی‌پردازی؟ من مردی دلیر و شجاع بودم مع الوصف این هنگام، بر خویشتن لرزیدم و هیبت او مرا گرفت. گفتم: آقا آنچه امر می‌فرمائید اطاعت می‌کنم. گفت: وقتی به محلی که قصد آنجا را داری (قم) رسیدی و بدون جنگ و ستیز وارد شهر شدی و به مرور اموالی به چنگ آوردی، خمس آنرا به افراد مستحق بده. گفتم: اطاعت می‌کنم. سپس گفت: برو به سلامت. این را گفت و عنان اسب بگردانید و رفت. نفهمیدم از کدام راه رفت هر چه از سمت راست و چپ او را جستجو نمودم پیدا نکردم و این خود موجب ترس بیشتر من شد. آنگاه به جانب لشکر خود مراجعت نمودم و جریان را فراموش کردم. وقتی به قم رسیدم و قصد داشتم که با مردم آنجا جنگ کنم اهل قم از شهر خارج شده نزد من آمدند و گفتند: پیش از این هر حاکمی که برای ما فرستاده می‌شد، چون با ما به عدالت سلوک نمی‌کرد به جنگ و ناسازگاری با وی بر می‌خواستیم ولی اکنون که تو آمده‌ای حرفی نداریم، وارد شهر شو و چنانکه می‌خواهی به تدبیر امور آن بپرداز! من هم مدتی در قم ماندم و اموال بسیاری بیش از آنچه انتظار داشتم، اندوختم بعضی از سران لشکر از من نزد خلیفه شکایت نمودند و از طول توقف من در قم به عکس حکام سابق و مال بسیاری که جمع نموده بودم، حسد بردند، و در نتیجه من معزول شدم و به بغداد برگشتم و یک راست نزد خلیفه رفتم و سلام نمودم وسپس به خانه خود رفتم. از جمله کسانی که از من دیدن کردند محمد بن عثمان عمری (نائب دوم امام زمان در زمان غیبت صغری) بود او از میان جمعیت آمد و تکیه به بالش من داد و نشست به طوری که کار او موجب خشم من گردید او زیاد نشست و بر نخواست که برود. مردم دسته دسته می‌آمدند و می‌رفتند و او همچنان نشسته بود وموجب ازدیاد خشم من

می‌گشت. وقتی مجلس به کلی خلوت شد محمد بن عثمان نزدیکتر آمد و گفت: میان من و تو رازی است که می‌خواهم گوش دهی. گفتم: بگو گفت: صاحب آن اسب سفید که در کنار آن نهر آب تو را دید می‌گوید: ما به وعده خود وفا نمودیم (یعنی وعده کردیم که اهل قم بدون جنگ و ستیز تو را می‌پذیرند و اموال زیادی به چنگ خواهی آورد) من یکباره ماجرا را به یاد آوردم و تکان سختی خوردم. سپس گفتم: چشم اطاعت می‌کنم. آنگاه برخاستم و دست محمد بن عثمان را گرفته و اموالم را حساب نموده خمس آنرا بیرون کردیم حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم، خمس آنرا نیز معین کرد و رفت.) بعد از این ماجرا دیگر درباره وجود امام زمان عليه السلام و اینکه نواب او از ناحیه مقدسه‌اش مأموریتهائی دارند تردید نکردم و حقیقت امر بر من روشن شد. ابوالحسن مسترق راوی این خبر می‌گوید: من هم از وقتی این واقعه را از عمویم ابوعبد الله (حسین) شنیدم شکی که در این باره داشتم به کلی برطرف گردید.

دوم: درکتاب کشف الغمة روایت شده با استناد از ابوالقاسم جعفربن محمد بن قولویه رحمه الله که می‌گوید: سالی به بغداد رفتم و آن سال سیصد وسی و هفت هجری قمری بود و آن همان سالی بود که بابت سیل خانه خدا کعبه ویران شده بود پس آنجا را درست کردند جز اینکه نتوانستند حجرالأسود را در جای خودش بگذارند هر چقدر تلاش کردند نتوانستند آنرا در جای خودش قرار دهند با خود گفتم: هیچ کسی قادر نیست چنین کاری کند مگر امام معصوم که حجت خدا عليه السلام می‌باشد که در این زمان حضرت مهدی عجل الله فرجه امام زمان می‌باشد همان‌گونه که در زمان حجاج بن یوسف ثقفی که خانه کعبه ویران شده بود پس آنرا تعمیر کرده جز اینکه نتوانستند حجرالأسود را در جای خودش بگذارند پس به دست مبارک امام زمان آن زمان یعنی امام سجاد عليه السلام حجرالأسود در جای خود قرار گرفته شد. در آن زمان من بسیار بیمار شده بودم و قادر به راه رفتن نبودم پس آگاه شدم که ابن هشام می‌خواهد عازم مکه شود پس نامه‌ای نوشتم و به او دادم و به او گفتم: هرکس که توانست حجرالأسود را در جای خودش قرار دهد و حجر الأسود در جای خودش قرار گرفت پس این نامه را به او بده و از او بپرس آیا در این بیماریم از دنیا می‌روم یا خیر؟ ابن هشام می‌گوید: من همراه چند نفر از دوستان به مکه رفتم و آنها مردم را کنارمی زدند تا به حجر الأسود برسیم پس وقتی که به حجرالأسود رسیدیم درآنجا یک جوان خوش سیما که نور از چهره او مانند خورشید می‌درخشید پس آن جوان سرتا سر نور حجرالأسود را برداشت و در جای خودش قرار داد و حجرالأسود در جای خود مستقر شد. سپس آن جوان خوش سیما رفت و من به دنبال ایشان رفتم مردم نیز به دنبال ایشان راه می‌رفتند در حالی که نمی‌دانستند دنبال چه کسی راه می‌روند و من نیز آن شخص را نمی‌شناختم و من همچنان

دنبال ایشان راه می‌رفتم تا اینکه مردم متفرق شدند وقتی که مردم متفرق شدند آن جوان خوش سیما ایستاد و به من فرمود: چه چیزی می‌خواهی؟ من بدون اینکه چیزی بگویم نامه را به ایشان دادم و ایشان بدون اینکه نامه را باز کند و بخواند به من فرمود: به ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه بگو در این بیماری نخواهد مرد و او شفاء خواهد یافت و سی سال بعد با این بیماری به رحمت الهی خواهد پیوست. ابن هشام می‌گوید: یکباره آن جوان خوش سیما از نظرم پنهان گشت و دیگر او را ندیدم. نقل شده است که ابوالقاسم جعفربن محمد بن قولویه از آن بیماریش شفاء یافت و زندگی خود را ادامه داد تا اینکه سی سال از آن بیماری گذشت و در سال سی‌ام ایشان بیمار شد و اهل و عیال خود را جمع کرد و به آنها وصیت کرد و به آنها گفت: به درستی که امسال از نزد شما خواهم رفت. پس شیخ ابوالقاسم جعفربن محمد بن قولویه رحمه الله در آخرین روز سال سی‌ام به رحمت خدا پیوست همان‌گونه که امام عصر عليه السلام فرموده بودند.

معجزه سوم: در کتاب بحارالأنوار روایت شده با استناد از ابی محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت: در سال ۲۶۰ به آهنگ حج بیت الله از وطن بیرون آمدم مقصد من مدینه بود، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است، من بیمار گشتم و وقتی از پرهیز بیرون آمدم، میل به خوردن ماهی و خرما پیدا کردم. موقعی که وارد مدینه شدم و برادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات نمودم، آنها نیز مژده دادند که حضرت در محلی به نام « صابر» ظهور نموده من هم به طرف صابر رفتم. وقتی به آن بیابان رسیدم، چند رأس بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود، بزغاله‌ها رفتند میان قصر و من در آنجا مانده مراقب مطلب بودم، تا آنکه نماز مغرب و عشا را خواندم و دعا و تضرع نمودم، ناگاه «بدر» خادم امام حسن عسگری عليه السلام را دیدم که گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد الهی به جا آوردم. هنگامی که وارد حیاط قصر شدم سفره غذائی را دیدم که گسترده شده خادم به من دستور داده که کنار سفره بنشینم. مرا پهلوی سفره نشانید و گفت: آقایت به تو دستور می‌دهد که هرچه در موقع رفع پرهیزمی خواستی، فعلاً بخور. من گفتم: همین دلیل برای من کافی است، من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز آقای خود را ندیده‌ام؟ باز او گفت: ای عیسی غذا بخور که مرا خواهی دید. من هم نشستم سر سفره، دیدم ماهی گرمی که می‌جوشید در سفره نهاده و کنار آن نیز خرمائی که شباهت تامی به خرمای ما دارد گذارده‌اند و پهلوی آن هم دوغ است دراین هنگام مرا صدا زد و گفت: ای عیسی آیا باز هم در مورد امر ما شک داری آیا تو بهتر می‌دانی چه چیزی برایت نافع و چه چیز ضرر دارد؟ من گریستم و استغفار نمودم و از آنچه در سفره بود خوردم هر بار که دست از آن بر می‌داشتم، جای دستم معلوم نبود، من غذای آن سفره را

لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم. ولی او صدا زد و فرمود: ای عیسی شرم نکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آنرا پخته است. من هم باز شروع به خوردن کردم، دیدم دلم نمی‌خواهد دست از آن بردارم و سیر نمی‌شوم ولی پیش خود گفتم: کافی است. دراین وقت باز مرا صدا زد و فرمود: بیا نزد من، من پیش خود گفتم: آقای من آمد و من هنوز دستم را نشسته‌ام. حضرت صدا زد و فرمود: ای عیسی با این دستت که این غذا را خوردی محتاج به شستن دست است. من دستم را بوئیدم دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است آنگاه به وی نزدیک شدم، نوری از او آشکار گشت که دیده گانم را خیره کرد و طوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده‌ام. فرمود: اگر تکذیب کنندگان من نمی‌گفتند او در کجاست و چه وقت بوده و در کجا متولد شده و کی او را دیده و چه کسی از پیش او آمده است که به شما اطلاع دهد و چه چیز به شما خبر داده و چه معجزه ای برای شما آورده است؟ لزومی نداشت که مرا به بینی. ولی به خدا قسم مردم امیرالمؤمنین﷣ را با اینکه می‌دیدند و از وی روایت می‌کردند و به خدمتش می‌رسیدند عقب زدند و نزدیک بود آن حضرت را به قتل رسانند همچنین مقام سایر پدران مرا پائین آوردند و آنها را تصدیق نکردند و معجزات آنها را سحر و تسخیر جن شمردند، تا هنگامی که حقیقت ادعای آنها روشن شد. ای عیسی آنچه دیدی به دوستان ما به سران و به دشمنان ما مگو! گفتم: آقا دعا کن که خداوند مرا دراین عقیده ثابت بدارد. فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمی‌داشت مرا نمی‌دیدی پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی من هم بیرون آمدم درحالی که بی نهایت شکر خدا می‌نمودم.

معجزه چهارم: در کتاب مدینة المعاجز نقل شده که از محمد بن عبدالحمید البزاز و ابی الحسن محمد بن یحیی و محمد بن میمون خراسانی و حسین بن مسعود الفراری در مورد جعفر کذاب پرسیده شد که در زمان حضرت امام هادی﷣ و در زمان امام حسن عسگری﷣ و بعد از رحلت امام حسن عسگری﷣ چگونه بود؟ آنها گفتند: بارها امام هادی﷣ به ما می‌فرمود: از پسرم جعفر دوری کنید زیرا او به من به منزلت نمرود (کنعان) به حضرت نوح﷣ می‌باشد که خداوند متعال در مورد آن چنین می‌فرماید: که حضرت نوح﷣ عرضه می‌دارد ﴿وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ﴾[1] **(نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسرم از خاندان من است؛ و وعده**

---

۱. سوره مبارکه هود﷣: آیه شریفه ۴۵

تو(درمورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو از همه حکم‌کنندگان برتری). ﴿قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ﴾[1] **(فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته‌ای است)! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی)**
و به راستی که بارها امام حسن بن علی العسکری علیه السلام بعد از شهادت امام اباالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام به ما فرمود: بر حذر باشید که برادرم برای شما چنین و چنان بگوید وبه راستی که مثال او به من مانند مثال قابیل به هابیل می‌باشد که قابیل از حسد زیاد هابیل را کشت و اگر او (جعفر کذاب) می‌توانست مرا نیز می‌کشت ولیکن خداوند بر امر و کارش غالب و پیروز می‌باشد. و نیز در زمان جعفر کذاب وقتی که به سامرا می‌رفتیم مردم آن شهر که محبین اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند و خدم و هشم او نیز در نزد ما شکایت می‌کردند ومی گفتند که جعفر لباسهای زنانه می‌پوشد و برای او می‌نوازند و شراب و خمر می‌نوشد و سکه‌های نقره و طلاء را بین کسانی که او را می‌بینند که چنین کاری می‌کند می‌دهد تا چیزی نگویند ولی آنها آنرا مخفی نداشته و فاش می‌کردند. و همانا شیعیان بعد از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام خواستند از آنجا هجرت کرده و سلام کردن به او را ترک کردند و گفتند: هیچ تقیه‌ای بین ما و او وجود ندارد و همانا او با این کارهایش از اهل آتش می‌باشد. و همانا جعفر کذاب هنگامی که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به شهادت رسید منزل حضرت امام حسن عسگری را مهر و موم کرد تا اینکه هیچ کس از اموال امام حسن عسگری علیه السلام مصادره نکند و اموال فقط به او برسد. وقتی که صبح شد به نزد منزل رفت و مهر و موم را باز کرد و با تعجب دید که هیچ چیزی از اموال و غیره باقی نمانده بود جز مقدار ناچیز از آن پس از آن بسیار تعجب کرد پس از خدمه و غیره پرسید که چه اتفاقی افتاده است؟ به او گفتند: همانا ما جلوی چشمان خود می‌دیدم که شترها بار زده می‌شدند و اموال و سکه‌ها و غیره روی آنان گذاشته می‌شد و ما نمی‌توانستیم مانع شویم، گویا لال و زمین گیر بوده‌ایم ونمی توانستیم حرکت و یا حرف بزنیم و وقتی که آنان رفتند درها دوباره مهر وموم شدند همان‌گونه که بودند. پس از آن جعفر با ناراحتی زیاد از آنجا رفت در حالی که اموال بسیار ناچیز برای او باقی مانده بود پس آن اموال را فروخت وسپس آنها را خرج کرد و چیزی برای خودش باقی نماند. و برای جعفر کذاب بیست و چهار فرزند بود پسر و دختر و کنیز و حشم و خدم و غلام و غیره داشت پس

---

۱. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۴۶

فقر و نداری به او سرایت کرد تا اینکه جده او و جده امام حسن عسگری﵇ مقداری از غذا و خورد و خوراک را به نزد او می‌فرستاد تا فرزندان و خدم و هشم و زنان و کنیزان او از گرسنگی نمی‌میرند و همانا بیشتر از آن چرا که از اعمال جعفر برای شما ذکر کردیم جعفر آنها را انجام داده است و از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را از گناهان دوری گرداند و ما را در پناه خود قرار داده و عافیت دنیا و آخرت را به ما ارزانی دهد.

معجزه پنجم: در بحارالأنوارنقل شده از احمد دینوری سراج مکنی بابوالعباس و ملقب به (ستاره) که می‌گوید: من از اردبیل به قصد حج به دینور آمدم و درآن موقع یکی دو سال از درگذشت امام حسن عسگری﵇ می‌گذشت ومردم درخصوص جانشین آن حضرت متحییر بودند. اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و گفتند سیزده هزار دینار مال امام نزد ما جمع شده و می‌خواهیم که تو آن را به سامرا برسانی و رسید آنرا گرفته برای ما بیاوری من گفتم: این روزها مردم در حیرت به سر می‌برند و ما نمی‌دانیم جانشین امام حسن عسگری﵇ کیست؟ آنها گفتند: علت اینکه ما تو را برای اینکار انتخاب کردیم این است که تو را مورد اعتماد و بزرگوار می‌دانیم آنرا با خود ببر و از دست مده تا اینکه دلیلی برای پرداخت آن به اهلش، بیابی. راوی می‌گوید: آنها آن مال را به من سپردند و من هم از دینور بیرون آمدم وقتی به قرمیسین رسیدم به ملاقات احمد بن حسن بن حسن که در آنجا مقیم بود شتافتم و به وی سلام نمودم. چون مرا دید مسرور گردید او نیز هزار دینار که در کیسه و چند بقچه پارچه رنگارنگ که آنرا محکم بسته بودند و من نمی‌دانستم در آن چیست به من داد و گفت: اینها را با خود داشته باش و از دست مده تا به اهلش برسانی! من کیسه پول و پارچه‌ها را گرفته حرکت نمودم چون به بغداد آمدم تمام کوشش خود را مصروف داشتم که درباره نائب امام تحقیق کنم. به من گفتند: مردی دراین جاست که او را باقطانی می‌گویند و مدعی نیابت امام است و دیگری که معروف به إسحاق أحمر است و سومی که معروف به ابوجعفرعمری است نیز ادعای نیابت دارند. راوی می‌گوید: من نخست از باقطانی شروع کردم و سری به وی زدم. دیدم پیرمردی با هیبت و سرشناس و با شخصیت است اسبی عربی و غلامان بسیار دارد مردم بسیاری دور او را گرفته به گفتگو می‌پرداختند. من داخل شدم و سلام کردم او هم به من مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور گردید. نزد او نشستم تا اینکه اکثر مردم بیرون رفتند سپس باقطانی از مذهبم پرسید که تو چه مذهبی داری؟ گفتم: من مردی از اهل دینور هستم مقداری اموال آورده‌ام که تسلیم کنم. باقطانی گفت: آنها را بیاور! گفتم: می‌خواهم دلیلی برای اثبات نیابت شما بیابم سپس آنرا

تسلیم کنم. گفت: فردا نزد من برگرد. راوی می‌گوید: وقتی که روز بعد نزد او رفتم هیچ گونه دلیلی برای اثبات ادعای خود نیاورد روز سوم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیاورد. سپس سری به اسحاق احمر زدم وقتی که به نزدش رسیدم و او را دیدم که جوانی تمیز و وضع خوبی داشت و او بهتر اسبها و لباسها و نفوذ و غلامانش بیشتر از باقطانی است مردمی که دور او بودند نیز از آنها که در نزد باقطانی بودند زیاد تر بودند. پس به مجلس او داخل شدم سلام کردم او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید من نیز مقداری در نزد او صبر کردم تا جمعیت رفتند.آنگاه اسحاق از من پرسید آیا حاجتی داری، من هم همان جوابی را که به باقطانی دادم به او نیز گفتم و از وی دلیلی بر صدق ادعایش خواستم و سه روز پی درپی نزد او رفتم ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد. بعد ازآن به نزد ابوجعفرعمری رفتم وقتی که به آنجا رسیدم آنرا دیدم که او پیرمردی متواضع، لباس سفیدی پوشیده و در اطاق کوچکی روی گلیم پشمی نشسته، غلامی و دم و دستگاهی و اسبی ندارد. من سلام کردم و او جواب داد و مرا به خود نزدیک گردانید سپس از حالم پرسید گفتم: من از جبل می‌آیم و حامل اموالی هستم. او گفت: اگر می‌خواهی این اموال را به کسی بدهی که واجب است به او برسد، برو سامرا و خانه ابن الرضا (مقصود امام حسن عسگری علیه السلام است) و وکیل امام را سراغ بگیر کسانی در خانه ابن الرضا هستند وآن کس را که تو می‌جویی آنجا خواهی یافت. راوی می‌گوید: من از نزد او بیرون آمدم و به سامرا رفتم وقتی که به آنجا رسیدم به دنبال خانه ابن الرضا علیه السلام گشتم و سراغ وکیل امام علیه السلام را گرفتم. دربان گفت: وی در خانه مشغول کاری است و هم اکنون بیرون می‌آید. من دم درب خانه نشستم و منتظر بیرون آمدن او شدم لحظه ای بعد آمد ومن برخاستم و به او سلام کردم و او دست مرا گرفت و به خانه خود آورد و از حالم و آنچه برای او آورده‌ام جویا شد. به او اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام که از هرکس دلیلی بر اثبات وی یافتم به او می‌دهم. او هم گفت: درست است. راوی می‌گوید: درآن وقت غذا برای من آوردند و او گفت فعلاً غذا تناول کن و کمی استراحت کن زیرا که خسته هستی فعلاً یک ساعت به وقت نماز مغرب داریم. سپس به کار تو رسیدگی خواهم کرد. من نیز غذا خوردم و خوابیدم وقتی که موقع نماز شد برخاستم و نماز خواندم آنگاه به کنار شط رفتم و آب تنی کردم سپس به خانه برگشتم و نشستم تا پاسی از شب گذشت آن مرد نامه‌ای به من داد که نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم - احمد بن محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده که درآن کیسه ایست و فلان مقدار پول درآنست تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلانی دراع شانزده

دینار در آنست. من پیش خود گفتم: آقای من این جریان را بهتر از من می‌داند پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها و صاحبان آنها را نام برده بود. درآن نامه نوشته بود: از کرمانشاه نیز یک کیسه که هزار دینار و فلان و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی که برادرش پشم فروش است با خود آورده یکی از این پارچه‌ها فلان جنس و دیگری رنگش چنان وهمچنین تمام لباسها را با تمام خصوصیات نام برده بود. من حمد الهی به زبان آوردم و شکر نمودم که بر من منت نهاد و تردیدم را برطرف کرد. حضرت در نامه مزبور مرا مأمور کرده بود که آنچه با خود آورده‌ام نزد ابوجعفرعمری (عثمان بن سعید نائب اول حضرت) ببرم و هر طور او دستور می‌دهد عمل نمایم. من هم به بغداد مراجعت نمودم و نزد عثمان بن سعید رفتم، رفتن و برگشتن من جمعاً سه روز طول کشید. وقتی که عثمان بن سعید مرا دید پرسید: چرا نرفتی؟ گفتم رفتم وهم اکنون از سامرا برمی گردم درهمین وقت که من با وی گفتگو می‌کردم نامه ای از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای عثمان بن سعید آمد، نظیر همان نامه سر به مهری که برای من شرف صدور یافت و با من بود. در نامه او نیز پولها و پارچه‌ها را نام برده و دستور فرموده بود که همه آن را به ابوجعفرمحمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم کن. عثمان بن سعید لباسهای خود را پوشید و به من گفت: آنچه با خود آورده ای بردار و به خانه محمد بن احمد قمی بیاور! من نیز آنها را آوردم و به وی تسلیم نمودم و به حج بیت الله رفتم. وقتی به دینور برگشتم مردم نزد من آمدند من هم نامه ای را که وکیل امام به افتخارم صادر شده و آورده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. وقتی که یکی از حضار نام کیسه ای به اسم دراع شنید بی هوش شد و به روی زمین افتاد ما هم دور او را گرفتیم تا به هوش آمد. آنگاه به زمین افتاده سجده شکر به جا آورد و گفت: سپاس خدائی را که بر ما منت نهاد و ما را به حقیقت و شناخت امام خود راهنمائی کرد. هم اکنون دانستم که ممکن نیست زمین از وجود حجت خدا خالی بماند. به خدا قسم این کیسه را این دراع به من داد و جز خداوند هیچ کس اطلاع نداشت. سپس از دینور حرکت نمودم بعداً «ابوالحسن مادرانی» را (در کرمانشاه) ملاقات نمودم و ماجرا را به او نیز گفتم و نامه‌ای که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شده بود برای او خواندم. گفت: سبحان الله اگر در چیزی شک داشته باشی، دراین تردید مکن که خداوند زمین خود را از حجت خالی نمی‌گذارد. موقعی که «اذ کوتکین» با «یزید بن عبد الله» در شهر زور جنگ نمود و بر شهرهای وی ظفر یافت و خزینه‌های او را ضبط کرد، مردی نزد من آمد و گفت: یزید بن عبد الله فلان اسب و فلان شمشیر را، برای امام زمان علیه السلام گذاشته ما هم بعد از جنگ خزینه یزید بن عبد الله را به خانه اذ کوتکین نقل

نمودیم. ولی نمی‌گذاشتم که آن اسب و شمشیر را ببرند، تا آنکه همه اشیا را بردند و جز اسب و شمشیر چیزی نماند. من امیدوار بودم که آنها را، برای مولی صاحب الزمان عليه السلام بردارم. ولی وقتی که دیدم (اذ کوتکین) سخت آنرا مطالبه می‌کند و قادر به عدم تسلیم آن نیستم، پیش خود اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نمودم و وزن کرده به خزینه دار سپردم و گفتم: این پولها را در مطمئن ترین جاها بگذار و آنرا هیچ وقت نزد من نیاور هر چند احتیاج جدی به آن پیدا کنم. سپس اسب و شمشیر را به أذکوتکین دادم تا اینکه یک روز در جای خود نشسته بودم و به حل و فصل کارها می‌پرداختم، ناگهان دیدم ابوالحسن اسدی آمد که او گاه و بی گاه نزد من می‌آید و من حوائج او را انجام می‌دادم. وقتی که نشستن او زیاد گشت و من هم زیاد خسته شدم، پرسیدم چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم با شما خلوت کنم. به خازن گفتم تا جایی در خزینه برای ما آماده سازد، سپس به آنجا رفتیم. ابوالحسن اسدی در آنجا نامه کوچکی از مولا و سرورم حضرت صاحب الأمر عليه السلام بیرون آورد که نوشته بود: ای احمد بن حسن هزار دیناری را که نزد تو داریم و آن پول اسب و شمشیر است، به ابوالحسن اسدی تسلیم کن! پس به روی زمین افتادم و خدا را شکر کردم که بر من منت نهاد و دانستم که او حجت خداست زیرا هیچ کس غیر ازخودم ازآن مطلب اطلاع نداشت، من از بس مسرور بودم که خداوند چنین منتی بر من نهاده سه هزار دینار روی آن گذاشتم و به او دادم.

معجزه ششم: در کتاب بحارالأنوار روایت شده با استناد از محمد بن احمد الصفوانی که می‌گوید: قاسم بن العلا را دیدم در حالی که سن او صد و هفده سال بود که از آن عمر شریف هشتاد سال آن در زمان امام هادی عليه السلام و امام حسن عسگری عليه السلام را ملاقات کرده بود و بعد از هشتاد سالگی چشم‌های او کم سو و نابینا شد و هفت روز قبل از وفاتش چشمان او به حالت قبلی یعنی بینا شد. و من درآن زمان در سرزمین اوان از توابع آذربایجان بودم که نامه‌ها و توقیعاتی از ناحیه مقدسه همچنان به دست ابوجعفر العمری نائب خاص امام زمان عليه السلام و سپس به دست ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله برای قاسم بن العلاء می‌رسید تا اینکه دو ماه پایانی آن توقیعات قطع شد و به خاطر همین قاسم بن العلاء بسیار ناراحت وغمگین و نگران شد. روزی ما در نزد او بودیم ومشغول نهار خوردن بودیم که دربان منزل او آمد و گفت: عراق فتح شده و نامه‌ها رسیده است پس نامه رسانی از طرف بغداد به نزد قاسم بن العلاء آمد وقتی که قاسم بن العلاء دانست نامه رسان به نزد او آمده است به سجده شکر رفت و سپس بلند شد و آن نامه رسان را بغل کرد و نامه رسان بعد از سلام و احوال پرسی نامه را به او داد وسپس امر کرد که تشتی وآبی بیاورند و روی دستان نامه رسان بریزند تا آنها را بشوید تشت و آب آوردند و روی

دستان نامه رسان ریختند و سپس نامه رسان همراه ما غذا خورد. بعد از اتمام غذا قاسم بن العلاء نامه را به کاتب خود داد که نام او عبدالله بن ابی سلمه بود پس عبدالله شروع به خواندن نامه کرد تا اینکه یکباره عبدالله گریه کرد و قاسم وقتی که گریه او را شنید به او گفت: چه اتفاقی افتاده است چه چیزی در این نامه نوشته شده است که تو به خاطر آن گریه می‌کنی؟ عبدالله گفت: از ناحیه مقدسه چنین آمده است که تو چهل روز بعد از رسیدن نامه از دنیا خواهی رفت و هفت روز دیگر بیمار خواهی شد و هفت روز قبل از وفاتت بینا خواهی شد و نیز هفت دست لباس برای تو فرستاده است. قاسم به کاتب خود گفت: آیا در نامه آمده است که من با دین و ایمان سالم از دنیا می‌روم؟عبدالله گفت: بله. سپس نامه رسان بلند شد و از کوله پشتیش چند دست لباس و عمامه و غیره بیرون آورد و به قاسم داد. قاسم یک رفیقی داشت که او را خیلی دوست داشته بود که نام او عبدالرحمان بن محمد السنیزی بود و او به امامت و ولایت امام زمان‌ﷺ ایمان نداشت پس قاسم به دوستان خود گفت: این توقیع مبارک و مقدس را به نزد عبد الرحمان ببرید و در نزد او بخوانید شاید به عقل بیاید و به ولایت و امامت امام عصرﷺ ایمان بیاورد زیرا من دوست دارم که او نیز هدایت شود. جمعی که در نزد او بودند گفتند: به راستی که گروهی از شیعیان قادر به درک این توقیع نیستند چه برسد به عبدالرحمان. پس او اصرار کرد تا بالأخره عبدالرحمان را به نزد او آوردند و قاسم با دست خودش نامه را به او داد. عبدالرحمان شروع به خواندن آن توقیع شریف کرد تا اینکه به بیان رحلت قاسم بن العلاء رسید سپس به قاسم گفت: ای مرد تقوا داشته باش به راستی که تو مرد شریف و با ایمان هستی و خداوند در کتاب مقدسش قرآن چنین فرموده است ﴿و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری بأی ارض تموت﴾[1] **(و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا رسد)**. و در جای دیگر فرموده است: ﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً﴾[2] **(او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم او آگاه نیست)**. در آن وقت قاسم آیه را چنین اتمام کرد ﴿الا من ارتضی من الرسول﴾[3] **(مگر آن کسی که از رسولان خود برگزیده)**. و سپس گفت: به راستی که سرور و مولایم امام زمان‌ﷺ المرضی من الرسول می‌باشد. سپس گفت: می‌دانستم تو چنین می‌گویی ولیکن ایشان روز معینی برای رحلتم تعیین کرده است اگر

۱. سوره مبارکه لقمان: آیه شریفه ۳۴
۲. سوره مبارکه جن: آیه شریفه ۲۷و۲۶
۳. سوره مبارکه جن: آیه شریفه ۲۷و۲۶

من یک روز قبل و یا یک روز بعد از آن از دنیا رفتم بدان که من هیچ چیزی نیستم و کافر از دنیا رفته‌ام و اگر من در همان روز معین از دنیا رفتم پس فکری به حال خودت بکن! راوی می‌گوید: عبدالرحمان نیز روز رسیدن نامه و از دنیا رفتن قاسم را نوشت. راوی می‌گوید: بعد ازآن مردم متفرق شدند و رفتند و همان‌گونه که امام زمان‌ علیه السلام فرموده بودند در روز هفتم قاسم بن العلاء تب گرفت و مدتی در همان حال بود که روزی ما با هم در مکه بودیم که چشماهایش بینا شدند پس رو به فرزندش کرد و به او گفت: ای حسین! فلان و فلان را به نزدم بیاور آنها نیز به نزد او آمدند و دیدند چشمهای او بیناء شده بود پس خبر بینایی قاسم بن العلاء در بین تمام مردم پخش شد وعامه و خاصه می‌آمدند و او را می‌دیدند تا وقتی که به گوش قاضی قضات بغداد به نام ابو السائب عتبة بن عبدالله المسعودی رسید پس او به نزد قاسم آمد و به او اشاره کرد به انگشتری خودش و به او گفت: این چیست که در دستم می‌باشد؟ قاسم بن العلاء به او گفت: این انگشتری فیروزه می‌باشد که سه سطر روی آن نوشته شده است ولی قادر نیستم زیرا بسیار ریز می‌باشند. وقتی که فرزندش را دید رو به آسمان کرد و این دعا را سه بار عرضه داشت: خدایا او را در طاعت و عبادت خودت قرار ده او را از گناهان به دور گردان. سپس به فرزندش وصیت کرد. راوی می‌گوید: هنگامی که روز چهلم رسید در طلوع فجر آن روز قاسم بن العلاء به رحمت خدا پیوست. وقتی که خبر به گوش عبد الرحمان رسید او سر و پا برهنه و سراسیمه در بازار و کوچه به این طرف و آن طرف راه می‌رفت مردم وقتی که او را چنین دیدند از او پرسیدند چرا این گونه می‌کنی؟ به آنها گفت: به راستی که من چیزی دیدم در حالی که شما آنرا ندیده‌اید سپس او از شیعیان مخلص شد. مدتی بعد نامه‌ای از طرف ناحیه مقدسه به دست حسن فرزند قاسم بن العلاء آمد که در آن چنین مرقوم کرده بودند خداوند تو را در طاعت و عبادت خود قرار داده و تو را از گناهان حفظ گردانده است و این همان دعایی است که پدرت برای تو از خداوند خواسته است.

معجزه هفتم: و در همان کتاب روایت شده با استناد از محمد بن الحسن الصیرفی که می‌گوید: عازم حج شدم در حالی که اموالی از طرف مردم برای ناحیه مقدسه داشتم که باید آنها را به نائب ایشان یعنی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح‌ رحمه الله بدهم که آن اموال از طلاجات و نقره جات بوده است که کوزه‌هایی از طلا و نقره بود. وقتی که به سرخس رسیدم در یک جای شن زار خیمه زدم و در آنجا کوزه‌های طلا را از کوزه هالی نقره جدا می‌کردم و آنها را می‌شمردم که یکباره بدون اینکه بفهمم یک کوزه طلا ازدستم افتاد و در شن فرو رفت.پس بدون اینکه از آن موضوع با خبر شوم خیمه خود را جمع کردم و به راه خود ادامه دام تا وقتی که به همدان رسیدم هنگامی که به همدان رسیدم مجدداً کوزه‌های طلا و نقره را شمردم و با این کار خواستم

مطمئن بشوم که کم و کسری از اموال نشده باشد پس وقتی که کوزه‌های طلا و نقره را شمردم فهمیدم که یک کوزه طلا به وزن صد و سه مثقال و یا نود و سه مثقال بود در بین کوزه‌ها وجود ندارد پس از مال خودم یک کوزه هم وزن آن کوزه طلا را خریدم و بین آن کوزه‌ها گذاشتم تا با این کار جبران کوزه گمشده را کرده باشم. وقتی که به بغداد رسیدم به نزد ابوالقاسم حسین بن روح رحمه‌الله رفتم و آن چرا که داشتم به ایشان تحویل دادم پس ایشان از بین کوزه‌ها کوزه طلا بیرون آورد و به من داد و گفت: از ناحیه مقدسه به من امر شده که این کوزه طلا را به تو باز گردانم زیرا این کوزه متعلق به ما نیست بلکه متعلق به تو می‌باشد و کوزه ما در سرخس همان جایی که خیمه زده بودی درهنگام شمردن کوزه‌های نقره و طلا از بین کوزه‌ها افتاد و در شن فرو رفت و همینک بعد از اینکه از حج فارغ شدی به همان جا برو و کوزه را از زیر شن بیرون بیاور و سال بعد به نزد ما بیاور و بدان که به من از ناحیه مقدسه خبر رسیده که من را در سال آینده زنده نخواهی دید. راوی می‌گوید: من به حج رفتم و موسم حج را اتمام کردم و در برگشتن هنگامی که به سرخس رسیدم به همان جایی که درهنگام آمدن خیمه زده بودم رفتم و ماسه‌ها را کنار زدم. و آن کوزه طلا را پیدا کردم و با خود بردم و به شهر و دیار خود رفتم سال بعد آن کوزه را در وسایل خود گذاشتم و عازم حج شدم وقتی که به بغداد رسیدم دیدم که شیخ ابو اقاسم حسین بن روح رحمه‌الله به رحمت الهی پیوسته بود و به جای ایشان شیخ ابوالحسن علی بن السمری نائب امام زمان عجل‌الله‌فرجه شده بود پس کوزه را به ایشان تحویل دادم.

معجزه هشتم: در کتاب بحارالأنوار روایت شده با استناد از حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابوعلی بغدادی که می‌گوید: من ساکن بخارا بودم که مردی معروف به (ابن جاوشیر) ده کوزه طلا به من داد و به من گفت: آن کوزه‌ها را به مدینة السلام ببر و تحویل نائب خاص امام زمان عجل‌الله‌فرجه ابوالقاسم حسین بن روح رحمه‌الله بده تا به ناحیه مقدسه برساند. راوی می‌گوید: من آن کوزه‌ها را با خود بردم و همچنان آن کوزه‌ها با من بودند تا وقتی که به مکانی به نام (مغازه امویه) رسیدم که درآنجا بدون اینکه متوجه شوم کوزه‌ای از آن کوزه‌ها از بارم افتاد و همراهانم نیز اطلاعی ازآن نداشتند.

هنگامی که به مدینة السلام رسیدیم کوزه‌ها را بازرسی کردم و دیدم که یک کوزه از آنها کم می‌باشد پس یک کوزه طلا هم وزن آن کوزه طلا گمشده از اموال خودم خریدم و آنرا دربین آن کوزه‌ها گذاشتم. وقتی که به نزد نائب خاص امام عصر عجل‌الله‌فرجه حسین بن روح رحمه‌الله رسیدم آن کوزه‌ها را تحویل ایشان دادم بدون اینکه به او بگویم که کوزهای گمشده است و

من به جای آن کوزه دیگری گذاشته‌ام. پس ایشان کوزه‌ها را گرفتند و سپس آنهـا را بازرسـی کرده و کوزه‌ای که من در بین آنها به جای کوزه گمشده گذاشته بودم بیـرون آورد و بـه مـن بازگرداند و به من فرمود: از ناحیه مقدسه به من خبر رسیده است که این کوزه متعلـق بـه مـا نیست بلکه متعلق به تو می‌باشد و کوزه ما در سرزمین (مغازه الموبه) گم شده است و همینک به دست ما رسیده است. راوی می‌گوید: ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله آن کـوزه گمشـده را بـه من نشان داد و من آنرا شناختم حسین بن علی بن محمد بن ابی علی بغدادی که مـی‌گویـد: روزی درآن سال زنی را دیدم و او در مورد نائب خاص امام زمان علیه السلام پرسید بعضی از اهل قـم به او گفتند: نائب خاص امام زمان علیه السلام در این زمان ابوالقاسم حسـین بـن روح رحمه الله مـی‌باشـد. راوی می‌گوید: پس آن زن مکرمه به نزد ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله آمد در حالی که من در نزد ابوالقاسم بن روح رحمه الله بودم پس آن زن به ایشان عرض کرد ای شیخ ابوالقاسم حسین بـن روح رحمه الله چه چیزی در دست من می‌باشد؟ ابوالقاسم بـه او گفـت: آن چـرا کـه داری در دجلـه بینداز به نزد ما خواهد رسید. زن نیز بغچه‌ای را در دجله انداخت و روز بعـد بـه نـزد ابوالقاسـم حسین بن روح رحمه الله آمد وقتی که آن زن مکرمه به نزد ایشان رسید من نیز درآن وقـت در نـزد شیخ ابو القاسم بودم پس ایشان به کنیزی فرمود: فلان بغچه را به نزدم بیاور. کنیز نیـز بغچـه مورد نظر را به نزد شیخ آورد پس ایشان به آن زن گفت: آیا این همان بغچه‌ای است که آنـرا در دجله انداخته بودی؟ زن مکرمه با تعجب گفت: بله. ابوالقاسم حسین بن روح بـه او فرمـود: به تو بگویم چه چیزی در این بغچه است یا تو به من می‌گویی؟ زن مکرمه گفت: شما بگویید در این بغچه چیست؟ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله به او فرمود: در این بغچه یک جفت دستبند از طلا و گردنبند بزرگی که در آن نگینی می‌باشد و دو گردنبند کوچک که درآن دو نیز نگـین می‌باشد و دو انگشتر که یکی نگیـنش فیـروزه و دیگـری عقیـق مـی‌باشـد. راوی مـی‌گویـد: همان‌گونه که ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله گفته بودند درآن بغچه وجود داشـت در حـالی کـه اصلاً آنرا باز نکرده بود و آنرا تا به حال ندیده بود. پس زن گفت: بـه راسـتی کـه ایـن همـان بغچه‌ای است که من آنرا در دجله انداخته بودم. راوی مـی‌گویـد: مـن و آن زن مکرمـه از آن نشانه امامت و ولایت از خوشحالی زیاد بی‌هوش بر زمین افتادیم.

معجزه نهم: روایت شده با استناد از احمد بن فارس ادیب که می‌گوید: در بغداد حکـایتی را شنیدم و آن چرا که شنیده بودم به دوستان و غیره با زگو کردم پس از من خواسـته شـد کـه آن حکایت را بنویسم پس هیچ راهی بـرای مخالفـت بـرای نوشـتن آن حکایـت نداشـتم پـس آن حکایت را نوشتم وکسی که این حکایت را از او شنیده بودم مهـر تأئیـد بـر آن زد و آن حکایـت

چنین بود. درشهرهمدان گروهی از شیعیان می‌باشند که معروف به بنی راشد بودند که همه آنها شیعیه دوازده امامی بودند پس علت شیعه شدن آنها را پرسیدم پس ریش سفید آنها به ما چنین گفت: جد ما که اصل و نصب ما به او ختم می‌شود به خاطر اتفاقی که برای ایشان افتاده بود ما شیعه شدیم و حکایت آن بزرگوار چنین می‌باشد. ایشان می‌گوید: وقتی که از موسم حج فارغ شدم همراه کاروان درمنزلگاهی دربیابان رفتیم و همچنان راه می‌رفتیم تا اینکه خسته و کوفته شدیم پس در جایی ایستادیم و درآنجا منزل کردیم من به همراهان خود گفتم: دراینجا مقداری استراحت کنم پس درآنجا به خواب رفتم و همچنان خوابیده بودم تا وقتی که خورشید غروب کرد و در آن وقت من از خواب بیدار شدم وقتی که بیدار شدم هیچ اثری از قافله و راه پیدا نکردم پس به خاطرهمین بسیار وحشت زده شدم و به خداوند متعال توکل کردم و با خود گفتم: به راه خود ادامه می‌دهم خدا هر کجا می‌خواهد مرا به آنجا می‌برد. راوی می‌گوید: مقدار زیادی راه نرفته بودم که یکباره به سرزمینی سر سبز که گویا آن سرزمین بسیار قدیمی بود و خاکش بهترین خاک بود پس در همان تاریکی به آن سرزمین نگاه کردم و یکباره قصری در آنجا دیدم که مانند شمشیر می‌درخشید با خود گفتم چه عجیب است این جا چه جای است واین قصر مال کیست به راستی که وقتی که با کارون به اینجا می‌آمدم این قصر و این سرزمین وجود نداشت و اصلاً نشنیده بودم که دراین مکان بیان و مکان دیگر چنین قصری وجود دارد پس به سوی آن قصر حرکت کردم تا به آن رسیدم در آنجا دو خادم سفید رنگ دیدم به آنها سلام کردم و آنها با نیکی جواب سلامم را دادند و به من گفتند: خوب جایی آمده‌ای پس در همین جا بنشین. راوی می‌گوید: من در نزد قصر نشستم و یکی از آنها وارد قصر شد و چند لحظه بعد بیرون آمد و به من گفت: بلند شو من نیز بلند شدم و وارد قصر شدم داخل ان قصر بسیار زیبا و مجلل و رنگارنگ بود که تا به حال مانند آن ندیده و نشنیده بودم که چنین قصری وجود دارد در آن قصر پرده‌ای بود پس خادم نزدیک شد و آن پرده را کنار زد سپس به من گفت: وارد شو. راوی می‌گوید: من وارد اتاق قصر شدم و دیدم درآنجا شمشیری بسیار درازی بود که از سقف قصر آویزان شده بود و یک جوان خوش سیما و درخشانی درآنجا بود وآن شمشیر آنقدر نزدیک بود که گویا لبه تیز آن به موهای آن جوان خوش سیما می‌زد. آن جوان خوش سیما در تاریکی راه می‌رفت پس من به ایشان سلام کردم و ایشان جواب سلامم را داد سپس به من فرمود: آیا می‌دانی که من کیستم؟ عرض کردم: نه به خدا نمی‌دانم شما چه کسی هستی! آن جوان خوش سیما فرمود: من قائم آل‌محمدﷺ می‌باشم من همان کسی هستم که در آخرالزمان با این شمشیر که بالای سرم می‌باشد قیام خواهم کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کنم همان‌گونه

که پر ازظلم و ستم شده است. راوی می‌گوید: وقتی که دانستم که آن جوان بزرگوار وجود مبارک و مقدس امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد خود را بر زمین انداختم و پاهای آن بزرگوار را لمس کردم و روی چشمانم می‌گذاشتم ایشان فرمود: این چه کاری می‌باشد که تو انجام می‌دهی؟ بلند شو که به راستی که تواز فلان شهر که در نزدیکی فلان کوه می‌باشد هستی که نام آن شهر همدان است. عرض کردم راست فرمودید: ای سرورم. ایشان فرمود: آیا دوست داری به شهر و دیار خودت همدان باز گردی؟ عرض کردم: بله، ای سرورم دوست دارم به آنجا بازگردم وبه مردم شهرم بشارت دهم و بگویم خداوند چه نعمت بزرگی به من داده و آن دیدار وجود مقدس و مبارک شما امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. پس ایشان با دست مبارک خود اشاره کرد به خادم وآن خادم دستم را گرفت و یک بغچه‌ای به من داد و سپس از نزد وجود مقدس و مبارک امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف مرخص شدم پس چند قدمی دورتر نرفته بودیم که یکباره سایه درختان و گلد سته‌ها را دیدم. آن مرد به من گفت: آیا می‌دانی اینجا کجاست؟ به او گفتم: بله اینجا شهری در نزدیکی شهر ما معروف به اسد آباد می‌باشد. راوی می‌گوید: در آن بغچه نگاه کردم و دیدم که درآن بغچه چهل دینار یا پنجاه دینار بود پس هنگامی که وارد شهر همدان شدم تمام اهل وعیالم و آشنایان و دوستان خود را جمع کردم و در مورد آن چرا که خداوند به من منت نهاده بود و آن دیدار وجود سرتا سر مبارک و مقدس امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد و به آنها بشارت دادم. ریش سفید همدانی می‌گوید: همچنان آن سکه‌ها در نزد ما بود وهرگاه حکایت جد ما را برای کسی نقل می‌کردیم یک سکه از آن سکه‌ها کم می‌شد تا وقتی که تمام سکه‌ها نا پدید شدند.

معجزه دهم: در کتاب بحارالأنوار موقعی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، شخصی از مسلمین را به حکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آنجا شود و بهتر بتوانند به وضع اهالی رسیدگی کند. این والی مردی ناصبی بود به علاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود وزیر نسبت به اهل بحرین که دوست دار اهل بیت علیهم السلام بودند، اظهار دشمنی می‌کرد و برای نابودی و زیان رساندن به آنها حیله‌ها درست می‌کرد تا اینکه یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت نزد والی رفت و انار را به او داد. والی دید بر روی پوست انار نوشته است: (لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبکر وعمر و عثمان وعلی خلفاء رسول الله). وقتی به دقت آنرا نگریست، دید که این عبارت به طور طبیعی در پوست انار نوشته شده، به طوری که گمان نمی‌رفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث درشگفت ماند والی به وزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی‌ها (شیعیان) سپس به وزیرش گفت: نظر تو درباره مردم بحرین چیست؟ وزیر گفت: این جماعت متعصب می‌باشند و منکر دلائل هستند،

امر کن آنها را حاضر نمایند و این انار را به آنها نشان بده اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده اید و چنانچه نپذیرفتند و بر گمراهی خود باقی ماندند آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان یا خار شوند با ذلت و خواری - مثل یهود و نصاری - جزیه بدهند و یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت بیاورند و یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و اولاد ایشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم. والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و فرستاد علما و افاضل و نیکان و نجبا و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود و انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع کننده ای نیاورید یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود و یا همچون کفار جزیه بپردازید. آنها چون انار را دیدند سخت متحییر گشتند و نتوانستند جواب شایسته ای بدهند، رنگ صورتشان پرید و بدنهاشان به لرزه افتاد. سپس بزرگان آنها به والی گفتند: سه روز به ما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود بیاوریم وگرنه هر طور می‌خواهی میان ما حکم کن. والی هم به آنها مهلت داد شیعیان بحرین درحالی که هراسان مرعوب و متحییر بودند، از نزد والی بیرون آمده مجلس گرفتند و به مشورت پرداختند. آنگاه بنا گذاشتند که از میان صلحا و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند. چون چنین کردند به یکی از آن سه نفر گفتند تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند بوسیله امام زمان یاری بخواه او هم رفت و شب را به صبح آورد و چیزی ندید ناچار برگشت و جریان را به آنها اطلاع داد. شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود ه شد. آنگاه نفر سومی را که مردی پاک سرشت و دانشمند بود و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد. آن شب، شب تاریکی بود محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل به خدا بود که شیعیان را از آن بلاء رهائی بخشد و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد و برای تأمین منظور متوسل به حضرت صاحب الزمان عليه السلام گردید. در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و می‌گوید: ای محمد بن عیسی چه شده که تو را بدین حالت می‌بینم و برای چه به این بیابان آمده ای؟ گفت: ای مرد مرا به حال خود واگذار من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده‌ام که آنرا جز برای امام خود نمی‌گویم، و شِکوه آنرا نزد کسی میبرم که این راز را بر من آشکار سازد. گفت: ای محمد بن عیسی صاحب الأمر من هستم مقصودت را بگو! گفت: اگر تو صاحب الأمر می‌باشی داستان مرا می‌دانی و نیازی نداری که من آنرا شرح بدهم! فرمود: آری تو به خاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده و تهدیدی که

والی نموده است به بیابان آمده ای! محمد بن عیسی وقتی این را شنید به طرف او رفت وعرض کرد: آری ای آقای من شما می‌دانید که ما چه حالی داریم شما امام و پناهگاه ما می‌باشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، به داد ما برسید. حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی وزیر ملعون درخت اناری در خانه خود دارد قالبی از گل به شکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است آنگاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و در وقتی که انار کوچک بود توی آن گذاشته و آنرا محکم بسته است. آنگاه به مرور زمان که انار بزرگ شده آن نوشته در پوست آنرا تأثیر بخشیده تا به این صورت درآمده است فردا می‌روی نزد والی و به وی میگوئی: جواب تو را آورده‌ام ولی حتماً باید در خانه وزیر باشد وقتی به خانه وزیر رفتید به سمت راست خود نگاه کن که غرفه ای می‌بینی. آنگاه به والی بگو: جواب تو درهمین غرفه است وزیر می‌خواهد از نزدیک شدن به غرفه سرباز زند ولی تو اصرار کن و سعی کن که از آن بالا بروی وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار مبادا از تو جلو بیافتد هنگامی که وارد غرفه شدی در دیوار آن سوراخی می‌بینی که کیسه سفیدی درآن است. آنرا بردار که خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته است درآن کیسه است ٠ سپس آنرا جلو والی نهاده و انار مذکور را درآن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد و نیز به والی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست اگر می‌خواهی صحت آنرا بدانی به وزیر بگو آنرابشکند وقتی وزیر آنرا شکست دود و خاکستر آن به صورت و ریش او می‌پرد. وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید بسیار مسرور گردید و دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی مراجعت نمود. چون صبح شد رفتند به خانه والی و همان طور که امام دستور داده بود عمل کرد، سپس والی رو کرد به محمد بن عیسی و پرسید چه کسی این را به توخبر داد؟ گفت: امام زمان ما و حجت پروردگار رسیده است! والی گفت: امام شما کیست؟ او هم یک یک ائمه را به وی معرفی کرد تا به امام زمان عليه السلام رسید والی گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدائی مگر خداوند یگانه و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست. خلیفه بلا فصل بعد از او امیرالمؤمنین عليه السلام است آنگاه اقرار به تمام ائمه تا آخر آنها نمود و ایمانش نیکو گشت. سپس دستور داد وزیر را به قتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت به آنها نیکی نمود و آنها را گرامی داشت. ناقل حکایت گفت: این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آنجا معروف است و مردم به زیارت آن می‌روند.

معجزه یازدهم: در کتاب بحارالأنوار نقل شده با استناد از ابوالحسن بن أبی البغل کاتب که

می‌گوید: کاری از ابومنصور بن صالحان به گردن گرفتم، ولی میان من و او اتفاقی افتاد که موجب پنهانی من گشت. او مرا خواست و تهدید نمود ولی من همچنان پنهان می‌زیستم و بر خویشتن می‌ترسیدم تا آنکه یک شب جمعه به طرف مقابر قریش رفتم و قصد نمودم که شب را (در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام) بیتوته کنم. آن شب، باد و بارانی بود لذا از ابوجعفر قیم - کلیددار- خواستم که درها را به بندد، و سعی کند محلی را خلوت نماید، تا من در خلوت به دعا و سؤال از خداوند پرداخته و از داخل شدن آدمی که از او ایمن نبودم و می‌ترسیدم مرا به بیند، در امان باشم. ابوجعفر کلید دار هم پذیرفت و درها را بست تا آنکه شب به نیمه رسید و باد و باران راه آمدن مردم را به حرم مطهر بست و من با فراغت بال به دعا و زیارت و نماز مشغول گشتم. در همان موقع که سرگرم کار خود بودم، صدای پائی از طرف قبر مطهر حضرت موسی کاظم علیه السلام شنیدم. وقتی که نگاه کردم دیدم مردی زیارت می‌کند و بر حضرت آدم و پیغمبران اولوالعزم علیهم السلام درود می‌فرستد. سپس بر یک یک امامان معصوم علیهم السلام درود فرستاد تا به صاحب الزمان عجل الله فرجه رسید ولی نام مبارک آن بزرگوارا نبرد، من تعجب نمودم و گفتم: شاید فراموش کرد یا اینکه امام زمان عجل الله فرجه را نمی‌شناسد یا اینکه مذهب او چنین است که امام دوازدهم را قبول ندارد. بعد از زیارت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه آمد به جانب قبر امام محمد تقی علیه السلام وهمان طور زیارت کرد و بر انبیاء و ائمه علیهم السلام درود فرستاد و دو رکعت نماز خواند من از او وحشت کردم. زیرا او را نمی‌شناختم ولی دیدم جوانی که علائم مردی در وی کامل است لباس سفیدی پوشیده و عمامه ای جنگ دار بر سر و ردائی بر دوش دارد. دراین وقت آن جوان مرا مخاطب ساخت و گفت: یا ابا الحسین بن أبی البغل چرا دعای فرج نمی‌خوانی؟ گفتم: آقای من دعای فرج کدام است؟ فرمود: دو رکعت نماز می‌خوانی و سپس میگوئی:

(بسم الله الرحمن الرحیم یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن، یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کل نجوی، یا غایة کل شکوی، یا عون کل مستعین یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها)

(به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، ای کسی که کار زیبا را آشکار نمود و کار زشت را پنهان کرد. ای کسی که در مورد عملم مرا مورد سرزنش نمی‌کند و پرده حجاب را از من ندریده است. ای صاحب بس بزرگ منت و ای گرامی چشم پوش، ای صاحب نیکو گذشت ای هر دو دست گشای به رحمت ای مرجع نهائی هر گفتگوی سری و ای مرجع

نهائی هر شکایت. ای یار و یاور هر که یاری بخواهد و ای آغاز کننده هر نعمت پیش از استحاق (لیاقت).

سپس ده مرتبه بگو: یا رباه **(ای پروردگارش)** و ده مرتبه یا سیداه **(ای آقایش)** و ده مرتبه یا مولاه **(ای سرپرستش)** و ده مرتبه یا غایتاه **(ای هدفش)** و ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه **(ای آخرین مرجع رغبت و امید او)** آنگاه بگو:

(أسئلک بحق هذه الأسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام إلا ما کشفت کربی و نفست همی و فرجت غمی و أصلحت حالی)

(خداوندا تو را به حق این نامهای گرامی و به حق محمد صلی الله علیه و آله و خاندان طاهرش علیهم السلام سوگند می‌دهم که اندوهم را برطرف کنی و پریشانیم را دور گردانی و غمم را گشایش دهی و حالم را اصلاح گردانی).

آنگاه هر حاجتی داری از خدا بخواه؛ سپس گونه راست را روی زمین بگذار و صد مرتبه بگو:

(یا محمد یا علی یا علی یا محمد إکفیانی فإنکما کافیای و انصرانی فإنکما ناصران)

(ای محمد و ای علی، ای علی و ای محمد کفایت کنید مرا زیرا شما کافی هستید و یاری کنید مرا زیرا شما یاوران منید)

بعد از آن گونه چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادرکنی (مرا دریاب) و همچنان آنرا می‌گویی تا اینکه نفست ببرد و سپس بگو: الغوث الغوث الغوث **(به فریاد برس به فریاد برس به فریاد برس)** تا اینکه صدایت ببرد سپس سر خود را بالا می‌بری که خداوند متعال به کرم و فضلش حاجت خودت را برآورده می‌کند. ان‌شاء الله. راوی می‌گوید: وقتی که مشغول نماز شدم و سپس دعایی که آن مرد ناشناس به من تعلیم داده بود شروع کردم آن مرد ناشناس رفت. سپس بعد از اتمام دعا و نیایش به نزد ابوجعفر کلیدار رفتم وخواستم در مورد آن مرد ناشناس بپرسیدم که چگونه وارد حرم شد پس وقتی که به نزد او رفتم دیدم تمام درها بسته بودند پس بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: شاید آن مرد ناشناس در اینجا بیتوته کرده بود و من متوجه آن نشده بودم پس ابوجعفر کلیدار را صدا زدم و او از اتاقکی که درآنجا بود بیرون آمد و من از آن مرد ناشناس پرسیدم به من گفت: همانا تو می‌بینی که همه درها بسته‌اند و همانا من بارها او را می‌بینم آن بزرگوار امام عصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. راوی می‌گوید: خیلی دراین باره ناراحت شدم که چرا متوجه این امر نشدم پس هنگامی که از حرم مطهر امام موسی کاظم و امام جواد علیهما السلام خارج شدم و به مخفیگاه خودم رفتم و سپس تا ظهر در آنجا

ماندم درآن وقت دیدم که دوستان و یاران ابن صالح (حاکم) به دنبال من می‌گشتند و از دوستان و برادران من سراغم را می‌گرفتند در حالی که امان نامه‌ای از حاکم وقت که با دست خط خود نوشته بود در دست آنها بود. پس من همراه بعضی از دوستان مورد اعتمادم به نزد حاکم رفتم پس وقتی که به نزد او رسیدم حاکم به پیشواز من آمد و مرا مورد احترام قرار داد در حالی که از پیش چنین احترامی به من نمی‌کرد. پس وقتی که همنشین او شدم به من گفت: با تو چکار کردم که در مورد من در نزد امام عصرعليه السلام شکایت مرا کرده ای؟ به او گفتم: من به آن بزرگوار متوسل شده و برای اجابت خواسته هایم او را واسطه قرار دادم. به من گفت: وای بر تو همانا دیشب (یعنی شب جمعه) امام زمانعليه السلام در نزد من بود و به من دستور فرموده که با تو نیکی کنم و آنرا سه بار تکرار کرد و من از هیبت و بزرگی ایشان ترسیدم. راوی می‌گوید: گفتم: **لا اله الا الله** گواهی میدهم که آنها برحق و آنها مرجع و انتهای هر حقی می‌باشند چرا که دیشب مولایم صاحب الزمانعليه السلام را در بیداری دیدم که به من چنان و چنین می‌فرمود. سپس ماجرای حرم مطهر را شرح دادم و او از این مطلب تعجب کرد. بعدها کاری بزرگ و نیکو به خاطر این معنی از وی به عمل آمد و من هم به برکت وجود مبارک امام زمانعليه السلام نزد او به جایی رسیدم که گمانش را نمی‌کردم.

معجزه دوازدهم: در کتاب مهج الدعوات از محمد بن علی علوی حسینی که ساکن مصر بود که گفت: یک وقت به طور ناگهانی امرعظیم و محنت سختی ازجانب حاکم مصر برای من روی داد. من از آن امر به وحشت افتادم، زیرا از من نزد احمد بن طولون (حاکم مصر) شکایت شده بود. پس به آهنگ حج بیت الله از مصر خارج شدم و از حجاز به عراق آمدم سپس به زیارت مرقد منور حضرت امام حسین بن علیعليه السلام رفتم. و در آنجا به حضرتش پناه بردم و به قبر شریفش توسل جستم و از قدرت کسی که از وی می‌ترسیدم به آن سرور ملتجی گشتم. پانزده روز در کربلا ماندم و شب و روز به دعا و تضرع پرداختم تا آنکه روزی بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان و ولی الرحمنعليه السلام را دیدم که به من می‌فرمود: امام حسینعليه السلام به تو می‌فرماید: ای فرزند از فلانی می‌ترسی؟ گفتم: آری! او می‌خواهد مرا به قتل رساند ناچار به شما پناه آوردم و از این پیش آمد بزرگ به شما شکایت می‌کنم.فرمود: چرا خدای خود و پدرانت را با دعای انبیاءعليهم السلام گذشته که آنها در نهایت سختی آنرا می‌خواندند و خداوند آن سختی را از آنها برطرف می‌نمود نخواندی؟ گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود: چون شب جمعه فرا رسد غسل کن و نماز شب بخوان چون سجده شکر نمودی درحالی که روی زانو و انگشتان پاهایت نشسته ای این دعا را بخوان، سپس دعایی را برای من خواند تا پنج شب در همان وقت امام زمانعليه السلام

درحالتی بین خواب و بیداری تشریف می‌آورد و آن دعا را برای من تکرار می‌فرمود تا آنکه حفظ کردم و دیگر شب جمعه بعد تشریف نیاورد. من هم غسل نمودم و لباسم را تغییر دادم، آنگاه عطر استعمال کردم و نماز شب گذاردم، سپس سجده شکر نموده و بعد نشستم و با آن دعا، خدا را خواندم. مجدداً حضرت در شب شنبه به دیدنم تشریف آورد و فرمود: ای محمد دعای تو مستجاب گردید و بعد از آنکه از دعا فارغ شدی دشمنت پیش همان کس (احمد بن طولون) که نزد وی از تو شکایت نموده بود به قتل رسید. صبح آن روز با حضرت ابا عبدالله‌عليه‌السلام وداع نمودم و به طرف مصر رهسپار گشتم. چون به «اردن» رسیدم یکی از همسایه گانم را که مردی مؤمن بود، دیدم او برایم نقل کرد که احمد بن طولون، دشمن تو را گرفت و دستور داد او را از قفا سر ببرند و گفت که این واقعه در شب شنبه بود و اضافه کرد که احمد بن طولون دستور داد بدن او را به رودخانه نیل انداختند. بعدها نیز جمعی از بستگان و برادران شیعه نقل کردند که قتل وی درست موقع فراغ من از دعا بوده همان طور که امام‌عليه‌السلام فرموده بود.

معجزه سیزدهم: در بحارالأنوار روایت شده با استناد ازعلی بن محمد ازعبدالله بن سعد که می‌گوید: حسن بن نصر و ابوصدام و جماعتی دیگر بعد از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری‌عليه‌السلام در مورد اموالی که در دست نائبان امام حسن عسگری‌عليه‌السلام بود با هم گفتگو می‌کردند و خواستند نائبان و نمایندگان را مورد آزمایش و امتحان قراردهند. روزی حسن بن نصر به نزد ابوصدام آمد و به او گفت: می‌خواهم عازم حج بشوم. ابوصدام به او گفت: فعلاً صبرکن امسال به حج نرو و ان‌شاءالله سال دیگر به حج برو. حسن بن نصر به او گفت: من شبها کابوس‌های وحشتناکی می‌بینم و می‌ترسم که دراین سال از دنیا بروم و باید امسال به حج بروم. پس حسن بن نصر وصیت کرد به احمد بن یعلی بن حمدان و نیز وصیتی که در مورد ناحیه مقدسه نمود و اموالی به او داد و به او گفت: اموال را به دست شخصی نده مگر اینکه این اموال دست به دست داده شود تا اینکه هنگام ظهور به دست آن حضرت برسد. حسن بن نصر می‌گوید: هنگامی که به بغداد رسیدم در بغداد خانه‌ای را اجاره کردم و در آنجا ساکن شدم پس وقتی که درآنجا ساکن شدم مقداری از سکونتم در آنجا نمی‌گذشت که یکی از نائبان و وکلاء به نزدم آمد و لباس و اموال و غیره درآنجا گذاشت. از او پرسیدم این چه کاری است؟ به من گفت: آن چرا که می‌بینی. چند روز بعد یکی دیگر از وکلاء به نزدم آمد و اموالی مانند وکیل قبلی به نزدم آورد و در نزدم قرار داد و همچنان یکی بعد از دیگری به نزدم می‌آمدند تا اینکه تمام خانه‌ای که درآن ساکن شده بودم پر شد و بعد از آن احمد بن اسحاق به اندازه تمام آن اموالی که در نزدم بود آورد وآن اموال را در نزدم گذاشت و رفت. و من با دیدن آن همه اموال که در

نزد من بود حیران و متعجب شده بودم پس به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: با این همه اموال چکار بکنم که در همان حال فکر کردن بودم که نامه‌ای از طرف مردی به نزدم آمد که در آن نوشته شده بود: هرگاه فلان وقت روز فرا رسید اموال را بردار و به فلان جا حمل کن! راوی می‌گوید: من نیز اموال را در سبدهایی گذاشتم و تعداد زیادی باربر اجیر کردم تا آن اموال را حمل کنند در راه به یک راهزنی که افراد او شصت نفر بود از همه کس راهزنی می‌کرد که خدا رو شکر خداوند مرا از او نجات داد وقتی که به سامرا رسیدم به همان مکان مذکوری که در نامه بیان شده بود رفتم و درآنجا یک غلام سیاه دیدم وقتی که آن غلام مرا دید به من گفت: آیا تو حسن بن نصر می‌باشی؟ با تعجب به او گفتم: بله! به من گفت: وارد خانه شو، من نیز همراه باربرها وارد منزل شدیم پس باربرها بار خود را بر زمین گذاشتند در گوشه‌ای از آن خانه مقدار زیادی نان گذاشته بودند که بر هریک از باربرها دو قرص نان دادند سپس باربرها بیرون رفتند و من داخل خانه ماندم درمقابل خودم اتاقی بود که روی آن پرده آویزان شده بود که یکباره از داخل اتاق کسی مرا به اسم صدا زد که آن شخص کسی نبود مگر حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که به من فرمود: ای حسن بن نصر! خدا را سپاس می‌گویم که برای هدایت تو بر من منت نهاده است پس در مورد من شک نکن زیرا شک کنندگان به (امامت) لشکر شیطان می‌باشند و به راستی که تو شک کرده بودی. راوی می‌گوید: سپس آن بزرگوار دو لباس به دست خادم به من داد و ایشان به من فرمود: لباسها را بردار زیرا روزی به آنها محتاج خواهی شد. عبدالله بن سعد می‌گوید: محمد بن نصر درماه مبارک رمضان رحلت یافت و با همان لباسهایی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه به او داده بود کفن کرده و به خاک سپرده شد.

معجزه چهاردهم: در کتاب عوالم نقل از إکمال الدین نقل از محمد بن عیسی بن احمد الزوجی روایت نموده که گفت: مرد جوانی را در سامرا در مسجد معروف به «مسجد زید» دیدم که می‌گفت: من از بنی هاشم (یعنی بنی عباس) و از اولاد موسی بن عیسی عباسی هستم موقعی که با من سخن گفت صدا زد: یا غزال یا زلال ناگهان دیدم کنیز پیری آمد و او گفت: ای کنیز داستان میل و مولود را برای آقای خود نقل کن! کنیز گفت: روزی طفل ما بیمار شد، خانم به من گفت: برو به خانه حسن بن علی علیه السلام (امام حسن عسگری) و به حکیمه (عمه آن حضرت) بگو: چیزی به ما مرحمت کن تا بوسیله آن شفای مولود خود را از خدا بگیریم من هم به خدمت حکیمه خاتون رفتم و از وی مسئلت نمودم. حکیمه به یکی از اهل خانه فرمود: آن میلی که چشم نوزاد دیشب (یعنی امام زمان علیه السلام) را با آن سرمه کشیدیم، بیاورید، آن میل را آوردند و به من داد و من هم به خانم خود دادم و با آن چشم طفل خودمان

را سرمه کشیدیم و همان باعث شفای طفل شد آن میل نزد ما بود ولی بعدها گم شد.

معجزه پانزدهم: در کتاب بحارالأنوار نقل از کتاب خرائج روایت شده با استناد از احمد بن ابی روح که می‌گوید: روزی زن پاک دامنی به نزدم آمد و به من گفت: ای احمد بن ابی روح! به راستی که تو معتمد محل و در شهر ما دینور می‌باشی امانتی دارم که می‌خواهم آنرا به تو بدهم پس تو آنرا به دست صاحبش برسان! به او گفتم: ان‌شاءالله انجام خواهم داد. به من گفت: سکه‌های درهم (نقره) در این کیسه دارم که آنرا مهر و موم نموده‌ام از تو می‌خواهم بدون اینکه این کیسه را باز کنی و داخل آنرا را ببینی به کسی که محتویات کیسه را به تو گفت آنرا تحویل بده و این گوشواره‌ای است که معادل ده دینار می‌باشد که سه دانه مروارید دارد که معادل ده دینار می‌باشد و حاجتی از ناحیه مقدسه امام عصر و زمان‌ علیه السلام دارم و آن حاجت چنین می‌باشد قبل از اینکه از ایشان بپرسی و آن این است که مادرم برای عروسی من ده دینار قرض گرفته است و همینک مادرم از دنیا رفته است و نمی‌دانم که این ده دینار متعلق به چه کسی می‌باشد تا آنرا به او پس دهم. پس اگر جواب سؤالم را قبل از اینکه از ایشان بپرسی ایشان سؤال و جواب را با هم گفت پس درآن وقت آن چرا که به تو امر می‌شود انجام بده. راوی می‌گوید: با خود گفتم چگونه به جعفربن علی بگویم و این نشانه‌ای برای اثبات ولایت جعفر خواهد بود. راوی می‌گوید: به بغداد رفتم نخست به نزد حاجز بن یزید الوشاء رفتم و به او سلام کردم و به او گفتم: اموالی در نزد من می‌باشد اگر مقداری از آن اموال را به من بگویی آنها را به تو تحویل خواهم داد. به من گفت: به ما امر رسیده که از تو اموال و غیره تحویل نگریم و این توقیع مبارک از ناحیه مقدسه که برای ما رسیده می‌باشد آنرا بگیر و بخوان! راوی می‌گوید: من آن توقیع شریف را خواندم که در آن چنین نوشته شده بود از احمد بن ابی روح چیزی قبول نکن و او را به سوی ما در سامرا رهنمایی کن! پس گفتم: **لا إله إلا الله**، این همان چیزی بود که می‌خواستم. سپس از بغداد به سوی سامرا حرکت کردم تا وقتی که به منزل مبارک و شریف امام حسن عسکری‌ علیه السلام رسیدم وقتی که به آنجا رسیدم بدون اینکه در منزل را بکوبم خادمی از منزل بیرون آمد وقتی که مرا دید به من گفت: تو احمد بن ابی روح می‌باشی؟ با تعجب به او گفتم: بله! به من گفت: این نامه‌ای است که برای تو می‌باشد آنرا بگیر و بخوان! من نیز نامه را از او گرفتم و آنرا خواندم که در آن نامه چنین نوشته شده بود:

(بسم الله الرحمن الرحیم، ای فرزند ابی روح به راستی که زن پاک دامنی به نام عاتکة دختر الدنیاری به نزد تو آمد و کیسه‌ای به تو داده است و به تو گفته است در آن کیسه سکه‌های نقره وجود دارد ولی برعکس آن می‌باشد و آن امانتی می‌باشد و در آن کیسه هزار

سکه نقره و پنجاه سکه طلا وجود دارد. وهمراه تو گوشواره‌ای می‌باشد که آن زن ادعا می‌کند ده سکه طلا ارزش دارد که در این مورد راست گفته است و همراه آن گوشواره سه حبه مروارید وجود دارد که معادل ده سکه و بیش از آن ارز ش دارد. پس گوشواره را به خادمه ما بده که ما آنرا به او بخشیده‌ایم و اما در مورد ده سکه طلایی که مادرش برای او قرض گرفته بود که او ادعا می‌کند صاحب آنرا نمی‌شناسد در حالی که برعکس این موضوع می‌باشد و او صاحب آن ده سکه را به خوبی می‌شناسد و می‌داند که این ده سکه متعلق به زنی به نام کلثوم بنت احمد می‌باشد اگر دوست دارد آن ده سکه طلا را به صاحبش برگرداند و یا بین فقراء و نزدیکانش تقسیم کند و ما این اجازه را به او داده ایم. و ای ابن روح در مورد محبت جعفربن علی(جعفر کذاب) و ولایت او چنین و چنان نگو پس به منزل خود بازگرد زیرا عموی تو از دنیا رفته است و خداوند به تو روزی داده است. راوی می‌گوید: به دستور ناحیه مقدسه به بغداد برگشتم و آن کیسه زر را به حاجز دادم پس او در مقابلم و جلوی چشمانم کیسه را باز کرد و آنرا شمرد دقیقاً در آن کیسه هزار سکه نقره و پنجاه سکه طلا وجود داشت. سپس حاجز سی دینار به من داد و به من گفت: این گونه به من امر رسیده که این مقدار سکه به تو بدهم. راوی می‌گوید: من آن سی دینار را بر داشتم و به جایی که منزل کرده بودم رفتم پس شخصی به نزدم آمد و خبر از دنیا رفتن عمویم را به من رساند و اهل و عیالم نیز به او گفته بودند که به من بگوید: منتظر او می‌باشیم هرچه سریعتر به نزد ما بیاید. پس من نیز به آنجا رفتم و دیدم عمویم رحلت کرده بود و چون وارثی نداشت همه ارثش به من رسید و آن سی هزار سکه طلا و صد هزار سکه نقره بود.

معجزه شانزدهم: و درآن کتاب نقل شده از مردی از اهل استرآباد که می‌گوید: روزی به سامرا رفتم ودر حالی که در دستم کیسه‌ای بود که درآن کیسه سی دینار بود که یکی از آن دینارها دینار شامی بود و خواستم آنها را به ناحیه مقدسه بفرستم. پس وقتی که به آنجا رسیدم جوانی را دیدم که از منزل خارج شد و به من گفت: آن چرا که داری به من بده! به او گفتم: چیزی همراهم نیست! پس آن جوان دوباره وارد منزل شد و سپس بیرون آمد و به من گفت: همراه تو کیسه‌ای است که آن کیسه سبز می‌باشد که داخل آن سی دینار می‌باشد که یکی از آن دینارها دینار شامی می‌باشد. وقتی که من چنین شنیدم آن کیسه را به آن شخص دادم و یقین داشتم که آن شخص از طرف ناحیه مقدسه به نزدم آمده بود.

معجزه هفدهم: در کتاب ارشاد روایت شده با استناد از محمد بن ابراهیم مهزیار که می‌گوید: وقتی که امام حسن عسکری﵇ به شهادت رسید به ولایت و امامت فرزندش امام

مهدی عليه السلام شک کرده بود. در آن زمان اموال زیادی در نزد پدرم جمع شده بود پدرم می‌خواست آنها را به ناحیه مقدسه بفرستد پس روزی به من گفت: همراه من بیا تا اموال را به صاحب آنها بفرستیم پس سوار بر کشتی شدیم در راه پدرم بیمار شد پس به من گفت: این وقت رفتن من است و به تو سفارش می‌کنم که اعمال نیک انجام دهی و این اموال را به صاحبش برسان و سپس از دنیا رفت. پس من اموال را بردم و با خود گفتم: پدرم در هنگام سالم بودنش خواست این اموال را به صاحبش برسانم من اموال را باخود می‌برم و در فلان جا مسکنی برای خود خریداری می‌کنم و اموال را در آنجا قرار می‌دهم پس اگر کسی مانند ابومحمد حسن بن علی العسکری عليه السلام نشانه‌ای برای من نشان داد من این اموال را به او عطاء می‌کنم پس چنین کاری کردم و یک خانه‌ای در آن مکان برای خود خریداری کردم و اموال را در آنجا گذاشتم روزی در خانه بودم که مردی به نزدم آمد و به من گفت: سرور و مولایم به تو امر می‌فرماید: که فلان اموالی که در اختیار داری که آنها را در فلان جا و مکان قرار دادی را برای ما بفرستی. راوی می‌گوید: آن شخص تمام آن چرا که در مورد اموال و نشانه‌های آن بود را به من داد و از آن چرا که در مورد آنها نمی‌دانستم نیز به من گفت و سپس اموال را به او دادم و او آن اموال را به ناحیه مقدسه فرستاد. درآن وقت من از کاری که کرده بودم شرمنده شدم و سرم را نمی‌توانستم بلند کنم تا اینکه از جانب ناحیه مقدسه برای من توقیعی خارج شد که درآن نوشته شده بود ما تو را به جای پدرت قرار داده‌ایم پس خدا را شکر کن. راوی می‌گوید بعد از آن به امامت و ولایت آن بزرگوار شک و تردیدم به کلی از بین رفت و به وجود مبارک ایشان ایمان آوردم.

معجزه هجدهم: روایت شده با استناد از محمد بن عبدالله الیساری که می‌گوید: از طرف مرزبانی الحارثی اموالی برای ناحیه مقدسه فرستادم که در آن اموال کمربند طلا بود.پس اموال را از من پذیرفت ولی کمربند را برگرداند و به من امر فرمود: کمربند را بشکن پس کمربند را شکستم و دیدم که در آن کمربند آهن و مس به کار رفته بود پس آهن و مس را از آن خارج کردم و طلا خالص را در آوردم و سپس به ناحیه مقدسه فرستادم و ایشان آنرا از من پذیرفت.

معجزه نوزدهم: روایت شده با استناد از علی بن محمد می‌گوید: با خبر شدم که روزی مردی از اهل السواد مالی برای امام زمان عليه السلام هدیه فرستاد پس توقیعی از طرف ناحیه مقدسه خارج شد و آن اموال به آن شخص پس داده شد و درآن توقیع شریف چنین نوشته شده بود: اموالی که برای پسر عمویت می‌باشد و در این اموالی که برای ما فرستاده‌ای می‌باشد به او باز گردان که ارزش آن اموال چهارصد درهم می‌باشد. راوی می‌گوید: باغی در دست آن مرد بود که متعلق به پسرهای خودش بود که از آنها مخفی کرده بود پس باغ را قیمت گذاری کرد و

دید که ارزش آن باغ دقیقاً چهارصد درهم می‌باشد پس آن چهار صد درهم را به پسرعموی خود داد و سپس باقی مانده سکه‌ها را به ناحیه مقدسه فرستاد و ناحیه مقدسه آنرا پذیرفت.

معجزه بیستم: روایت شده با استناد از عبدالله بن صالح که می‌گوید: سالی دربغداد بودم روزی خواستم از بغداد خارج شوم پس به نزد نائب امام عصر رفتم تا برای من از نزد امام عصر اجازه خروج بگیرد. پس او نیز از ایشان درخواست کرد ولی امام زمان به من اجازه خروج نداد پس من بیست و دو روز دیگر در آنجا ماندم تا اینکه قافله‌ای از بغداد برای رفتن به نهروان آماده شده بود پس توقیعی ازجانب ناحیه مقدسه برای من خارج شد که به من اجازه رفتن از بغداد را صادر کرده بود و به من فرموده بود: روزچهارشنبه حرکت کنم و نیز دعایی برای من کرده بود.پس آن کاروان از بغداد عازم نهروان شد و من بعد از چند روز به دنبال آنها رفتم در حالی که هیچ امیدی به رسیدن به آن کاروان نداشتم وقتی که به نهروان رسیدم دیدم که آن کاروان در آنجا منزل کرده بود پس من آن وقت توانستم به شترم علوفه و غیره بدهم و مقداری استراحت کردم و سپس همراه آن کاروان به شهر و دیار خود رسیدم بدون اینکه مشکلی برایم پیش بیاید و آن به خاطر دعای پر برکت آن حضرت می‌باشد.

معجزه بیست و یکم: و درآن کتاب روایت شده با استناد از محمد بن یوسف الشاشی که می‌گوید: سالی در لگنم دمل بزرگی نمایان شد و من از آن دمل بسیار زجر می‌کشیدم و نمی‌دانستم بنشینم و یا راه بروم و یا روی پشتم بخوام هر چقدر ثروت و غیره داشتم خرج آن کردم و اطبای زیادی به نزدم آمدند وهمه گفتند: ما برای مداوا و معالجه این دمل هیچ دارویی یا چیزی نداریم و قادر به معالجه آن نیستیم. وقتی که اطباء چنین گفتند، نا امید شدم درآن وقت نامه‌ای برای ساحت مقدسه امام زمان نوشتم و از ایشان درخواست کردم که برای شفاء من دعا کند. توقیعی از ناحیه مقدسه به نزدم رسید که ایشان چنین فرموده بود (ألبسک الله العافیة و جعلک معنا فی الدنیا و الآخره) (**خداوند به تو لباس عافیت بپوشاند و تو را همراه ما در دنیا و آخرت قرا دهد**).

راوی می‌گوید: چند روز بعد از رسیدن آن توقیع مبارک نگذشته بود که من به اذن خدای تبارک و تعالی و دعای پر برکت حجتش خوب شدم. پس به طبیبی از دوستانم را به نزد خویش خواندم و آنرا برای او نشان دادم و او بسیار متعجب شد و گفت: ما هیچ دارویی برای این دمل نداشتیم دارویی برای معالجه آن پیدا نکردیم واین یک معجزه می‌باشد.

معجزه بیست و دوم: حسن بن فضل یمنی نقل کرده است که گفت: وارد عراق شدم و با خود گفتم ازعراق بیرون نخواهم آمد تا نشانه‌ای و چیزی و برهانی بیابم و حوائجم بر آورده

شود و در آنجا آنقدر خواهم ماند هرچند که اموالم به اتمام برسد و مستحق صدقه دادن شوم. پس در همان وقت سینه به درد آمد و من نگران شدم که حج بیت الله را از دست بدهم. پس روزی به نزد محمد بن احمد که درآن وقت سفیر و نماینده بود رفتم و از او برآورده شدن حاجتهایم را درخواست کردم او به من گفت: به فلان مسجد که در فلان جا می‌باشد برو درآنجا مردی را خواهی دید. راوی می‌گوید: من به فلان مسجد که در فلان مکان بود رفتم وقتی که داخل مسجد رفتم و در آنجا نشستم مردی به نزد من آمد وقتی که مرا دید خندید و به من گفت: غمگین مباش همانا تو در این سال به حج خواهی رفت و همانا در حالی که صحیح و سالم هستی به نزد خانواده و اهل و عیال و فرزندانت باز خواهی گشت. راوی می‌گوید: درآن وقت قلبم آرام گشت و مطمئن شدم و آن مرد به من گفت: این تصدیق کننده آن یعنی آرامش و اطمینان قلب تو. وقتی که خواستم به سامرا بروم، کیسه ای که چند دینار و دو دست لباس درآن بود برایم فرستاده شد. من آن را برگردانیدم و پیش خود گفتم: من در نزد ائمه چنین مقامی دارم؟ مغرور شدم و قبول آن را کسر شأن خود دانستم، سپس پشیمان شدم ناچار نامه‌ای نوشتم و معذرت خواستم و از این عمل استغفار نمودم. سپس با خود گفتم: اگر آن کیسه برگردانیده شود آنرا باز نمی‌کنم و پول آن را خرج نمی‌نمایم، بلکه آن را پیش پدرم میبرم، بلکه او از من داناتر است. پس قاصدی از ناحیه امام نزد من آمد و گفت: اشتباه کردی زیرا یقین به مطلب نداشتی، بسیار اتفاق می‌افتد که ما برای دوستان خود چنین کنیم و هم بسیار شده که آنها خود به عنوان تبرک این خواهشها را از ما نموده اند. پس فرستادن آنها اشتباه بود ولی حالا استغفار نمودی خداوند تو را بخشید چون قصد داری پولها را در راه سفر خود مصرف نکنی ما نیز آنرا به تو نمی‌دهیم ولی لباسها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی. همین راوی می‌گوید: آنگاه نامه‌ای در خصوص دو مطلب نوشتم و خواستم مطلب دیگر بنویسم، پیش خود گفتم: شاید زیاد باشد و خوش آیند امام نباشد جواب دو مطلب آمد و راجع به مطلب سوم که آنرا پوشیده داشتم و ننوشته بودم پس آن چرا که خواسته بودم برایم مهیاء شد و آن چیز شوم نیز در نامه‌ام قید نکرده بودم نیز برایم فرستاده شد الحمدلله. راوی می‌گوید: در راه نیشابور با مردی به نام جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم تا همراه او سوار شوم وقتی که به بغداد رسیدم به دنبال ابن وجنا رفتم تا برای من محملی کرایه کند پس به نزد ابن وجنانا رفتم و از او خواستم تا محملی برایم کرایه کند وقتی که به نزدش رفتم دیم که او محملی کرایه کرده بود و منتظر من بوده است پس او به من گفت چند روز است که سراغ تو را می‌گیرم امام به من نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه و مهیا سازم و با تو رفیق و همنشین و مونس باشم.

معجزه بیست و سوم: روایت شده با استناد از علی بن محمد از حسن بن عبدالحمید که می‌گوید: در مورد حاجز بن یزید وکیل امام زمان﷿ شک کرده بودم پس روزی اموالی جمع کردم و خواستم آنرا به ناحیه مقدسه تحویل دهم پس به سوی سامرا رفتم هنگامی که به سامرا رسیدم توقیعی از ناحیه مقدسه رسید که در آن فرموده بود: در ما هیچ شکی جایز نیست و همچنین در مورد کسانی که از طرف ما انتخاب شده‌اند شکی در آنها نیست پس به شهر و دیار خود برگشتم و اموال خود را به حاجز دادم.

معجزه بیست و چهارم: در همان کتاب نقل شده از محمد بن صالح که می‌گوید: وقتی که پدرم از دنیا رفت و من به جای او نشستم و عهده دار کارهای او شدم، دیدم پدرم اسنادی راجع به اموالی که متعلق به «غریم» یعنی صاحب الزمان﷿ دارد من نامه‌ای به امام نوشتم و وجود آن اسناد را اعلام داشتم در جواب فرمودند: از روی آن نوشته‌ها، اموال را مطالبه کن و در مطالبه آن کوشش نما، پس من از مردم اموال را مطالبه کردم و همه را پرداختند، مگر مردی که سند چهار صد دینار به نام وی بود و از پرداخت آن خودداری نمود. چون نزد وی رفتم که آنرا مطالبه کنم، از پرداخت آن سرباز زد و پسرش مرا مسخره کرد و سفیه دانست من شکایت او را نزد پدرش بردم او گفت این طور که تو میگوئی نیست من هم - طاقتم طاق شد- ریش او را گرفته به وسط خانه آوردم در این وقت پسرش بیرون رفت و مردم بغداد را به کمک طلبید و گفت: یک نفر قمی رافضی (شیعی) پدر مرا کشت. جماعت بسیاری دور مرا گرفتند من هم سوار مرکب خود شدم و گفتم: آفرین بر شما اهل بغداد به طرفداری ظالم برخواستید و حق غریب مظلوم را زیر پا گذاشتید. من مردی از اهل همِدان و سنی می‌باشم ولی این پیر مرا به قم نسبت می‌دهد و رافضی (شیعی) می‌داند تا بدین وسیله حق و مال مرا پایمال کند مردم بر آن مرد شوریدند و خواستند به دکان او هجوم آورند، ولی من آنها را آرام گردانیدم، مرد بدهکار چون این وضع را دید مرا طلبید و گفت: آنچه در سند نوشته از من بگیر و به طلاق دادن زنش قسم خورد که مال را همان وقت بدهد من هم طلبم را گرفتم.

معجزه بیست و پنجم: احمد بن حسن نقل کرده که گفت: به جبل آمدم درحالی که درباره امامت چیزی نمی‌گفتم و آنها را دوست داشتم. تا آنکه یزید بن عبدالملک در گذشت، او درمرض خویش به من وصیت نمود که اسب سمند و شمشیر و کمربند مرا به مولایم بده.

من ترسیدم که اگر اسب او را به «اذ کوتکین» ندهم از جانب او سرزنش خواهم شد پس اسب و شمشیر و کمربند او را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و هیچ کس را بر این مطلب آگاهی ندادم بعد از چندی نامه‌ای از ناحیه مقدسه حضرت صاحب﷿ از عراق رسید .

که: هفتصد دینار پول اسب و شمشیر و کمربند را که مال ماست بفرست.

معجزه بیست و ششم: روایت شده با استناد از حسن بن عیسی العریضی که می‌گوید: مدتی بعد از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری علیه السلام مردی از اهل مصر وارد مکه شد و از به شهادت رسیدن امام حسن عسگری علیه السلام با خبر نبود وقتی که به مدینه رسید از به شهادت رسیدن آن بزرگوار با خبر شد پس به مردم گفت: چه کسی جانشین ایشان و حجت و ولی خدا بعد از ایشان شده است؟ بعضی‌ها گفتند: آن بزرگوار بدون اینکه جانشینی برای خود تعیین کند و یا فرزندی داشته باشد از دنیا رفته است. بعضی‌ها گفتند: قبل از شهادت برادر خود جعفر (کذاب) را جانشین خود قرار داد بعضی‌ها گفتند: او فرزندی دارد و فرزندش جانشین او می‌باشد. به خاطر همین اختلاف نظر و غیره آن مصری سر در گم شد پس نامه‌ای نوشت و به شخصی به نام ابوطالب داد و به او گفت: به سامرا برو و حقیقت را کشف کن. ابوطالب نیز به سامرا آمد و حقیقت را جویا شد نخست او را به نزد جعفرکذاب بردند و او به جعفر کذاب گفت: دلیل و برهان و نشانه تو در مورد امامت چیست؟ جعفر کذاب به او گفت: ای احمق در این وقت چه نشانه و دلیلی بهتر از آن که من برادر امام و جانشین امام می‌باشم. ابوطالب نپذیرفت و ناراحت شد و با ناراحتی از منزل جعفر بیرون رفت و خواست از سامرا بیرون برود پس هنگامی که به دروازه سامرا رسید نامه‌ای از طرف ناحیه مقدسه به او رسید که ای فلانی خداوند به تو اجر و پاداش دهد به خاطر از دست دادن دوستت مصری به درستی که او از دنیا رفته است و اموال خود را به دست شخص مورد اعتماد خود سپرده است و نامه‌ای به دست او داده است و به او گفته هرکس که بدون اینکه نامه را باز کند محتوای نامه را به تو بگوید اموال و ثروتم و آن چرا که به تو سپرده‌ام به او بده و آن شخص می‌تواند آن چرا که دوست دارد با اموالم انجام دهد. سپس امام عصر عجل الله فرجه محتوای آن نامه را در آن توقیع مبارک برای ابوطالب نوشته بود. وقتی که ابوطالب به مدینه رسید همان‌گونه که امام زمان عجل الله فرجه فرموده بود دوست خود مصری را از دنیا رفته بود و به نزد همان شخص مورد اعتماد رفت و بدون اینکه نامه را باز کند همان‌گونه که امام زمان عجل الله فرجه به او فرموده بود به آن شخص گفت و سپس آن شخص آن نامه را باز کرد و دید که آن چرا که ابوطالب گفته بود عین حقیقت بود پس طبق وصیت مصری اموال را به ابوطالب داد.

معجزه بیست و هفتم: روایت شده با استناد از علی بن غیاث از احمد بن الحسن که می‌گوید: یزید بن عبدالله وصیتی کرد که اگر از دنیا رفت اسب و شمشیر و آن چرا که دارد به ناحیه مقدسه فرستاده شود وقتی که او از دنیا رفت به وصیت او عمل کردند ولیکن شمشیر او

به جا ماند پس توقیعی از جانب ناحیه مقدسه به اهل وعیال او رسید که در آن فرموده بود بـه درستی که فراموش کردید که شمشیر فلانی را به نزدم بفرستید.

معجزه بیست و هشتم: روایت شده با استناد از آدم بن محمد که می‌گوید: شنیدم محمد بن شاذان نیشابوری می‌گوید: اموالی برای ناحیه مقدسه جمع شد پس مقداری از اموال خودم را نیز در آن گذاشتم بدون اینکه کسی بفهمد سپس آنرا به نائـب خـاص آن حضـرت عليه السلام فرسـتادم. پـس توقیعی از ناحیه مقدسه خارج شد که فرموده بود: به راستی آن چرا که از ثروت مخصوص خود که با اموال گذاشته بودی به ما رسیده است که آن چنین و چنانم بود خداوند از تو قبول گرداند.

معجزه بیست و نهم: روایت شده با استناد از ابی عقیل عیسی بن نصـر کـه مـی‌گویـد: روزی علی بن زیاد الصمیری، نامه‌ای برای ناحیه مقدسه نوشـت و از ایشـان درخواسـت کـرد کفنی برای او بفرستد. امام زمان عليه السلام در جواب نامه او چنین فرمود: به راستی که تـو همینـک به کفن نیاز نداری بلکه در سال هشتاد (دویست وهشتاد) نیاز خواهی داشت. راوی مـی‌گویـد: علی بن زیاد الصمیری در سال دویست و هشتاد قمری از دنیا رفت و امام زمان عليه السلام چنـد روز قبل از وفات او کفنی برای او فرستاد.

معجزه سی ام: از محمد بن هارون همدانی روایت شده که گفت: پانصد دینار سهم امام بر ذمه داشتم و از این جهت دلتنگ بودم پیش خود گفتم چند باب دکان دارم که به پانصـد و سـی دینار خریده‌ام آنها را به ناحیه مقدسه امام درعوض پانصد دینار تفویض می‌کنم. به خدا قسم این را به زبان نیاوردم و به کسی هم نگفتم. با این وصف حضرت به محمد بن جعفر مرقـوم فرمـود: دکانها را از محمد بن هارون به عوض پانصد دیناری که در ذمه او داریم تحویل بگیر.

معجزه سی و یکم: محدث جلیل بزرگوار فاضل نراقـی در کتـاب خـزائن آورده اسـت کـه می‌گوید: شیخ جلیل محمد جعفر نجفی قدس سره که او می‌گوید: وقتی که به زیارت عسگرین حضرت امام هادی عليه السلام و حضرت امام حسن عسگری عليه السلام و سرداب مقدس رفـتم و درآن شـهر دوسـتی داشتم که هر وقت به زیارت اهل بیت عليهم السلام می‌رفتم به دیار او نیز می‌رفتم در یکـی از سـفرها بـه نزد او رفتم و دیدم که دوستم بیمار بود که بیماری آن آنقدر زیاد بود که از ضعف رو به مرگ بود پس در مورد آن از او پرسیدم. به من گفت: روزی گروهی از زوار از اهل تبریـز بـه نـزدم آمدنـد پس طبق عادت به آنان خدمت کرده و با هم به زیـارت رفتـیم کـه در آن جمـع جـوانی زیبـا و خوش سیما و شایسته و نهایت صفاء بود پس به سوی دجله رفت و لباسـهای خـود را از تـن در آورد و وارد دجله شد و غسل کرد سپس لباسهای نفیس و زیبا خود را پوشید و با نهایت تواضع و خضوع و خشوع به سوی حرم عسگرین عليهما السلام رفت تا اینکه به روضه مقدسـه رسـید پـس در نـزد

رواق ایستاد و در دستش کتاب زیارت بود پس زیارت کرد و شروع به دعا نمود و اشک از چشمانش سرازیر و روی محاسنش می‌افتد لیکن از حال او بسیار متعجب شدم پس به نزد او آمدم و رداء او را کشیدم و به او گفتم با تو کاری دارم او دست به جیبش کرد و چند دینار به من داد و گفت از من دور شو و مرا به حال خودم واگذار پس من از او دور شدم و وقتی که به دینارها نگاه کردم عقلم از جاش پرید زیرا تا به حال چنین سکه‌هایی زیبا ندیده بودم و آن موقع من خیلی محتاج به آن بودم زیرا چیزی در بساط نداشتم پس وقتی که چنین دیدم طمع مرا از خود بی‌خود کرد پس به نزد آن شخص رفتم و دوباره رداء او را کشیدم و او این بار نصف دینار به من داد و مرا از نزد خویش دور کرد مقداری از آن نگذشت که دوباره طمع پیدا کردم و برای بار سوم به نزد او باز گشتم در حالی که او در حال زیارت و حال و هوای خود بود و گریه می‌کرد پس بار دیگر رداء او را گرفتم و او دعایش را قطع کرد و به من سکه داد و گفت مرا به حال خود واگذار پس من از نزد او رفتم و در بار چهارم با خود گفتم: همانا این خوب صیدی می‌باشد مراقب باش که او را از دست ندهی پس با آن طمعی که داشتم به نزد او رفتم این بار او زیارت نامه که در دستش بود را بست و بدون اینکه زیارت خود را کامل کند خارج شد به او گفتم بیا دیگر تو را اذیت نمی‌کنم کاری به کار تو نخواهم داشت بیا زیارت خود را کامل کن! او به من گفت: همانا حال زیارت از من رفته و دیگر حال زیارت کردن ندارم و او با ناراحتی رفت وقتی که من به منزل رفتم دیدم که سه نفر خوش سیما که یکی از آنها کوچکتر بوده و در دستش تیر و کمان بود کم سنتر از آنان بود که بالای پشت بام خانه‌ام بودند پس آن که وسط ایستاده بود با خشم به من نگاه کرد و به من گفت: چرا نگذاشتی که زائر ما به حالش باشد و زیارت خود را کامل نکرد؟ سپس دیدم تیر را در کمان گذاشت و آنرا کشید و هیچ احساسی نکردم مگر اینکه احساس سوزش در سینه‌ام کردم پس آن سه نفر از نظرم پنهان گشتند و سینه‌ام سوخت و بعد از دو روز سینه‌ام زخمی شد وحالا که می‌بینی سوزش و درد آن زیادتر شده است. راوی می‌گوید: سینه خود را به من نشان داد اثرات زخم و سوزش آنرا دیدم چند روز از دیدار من با او نگذشته بود که او از دنیا رفت.

معجزه سی و دوم: و در همان کتاب آمده که می‌گوید: همانا مرد با تقوا و پرهیزکار و با ایمان حاج جواد صباغ که از بزرگان و تجار بزرگ بود که ناظر و معمار تعمیر روضه مبارک حضرت امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السلام و سرداب مقدس از جانب بانی آن که جعفر قلی خان خوئی بود که او در هنگامی که من تشرف زیارت روضه مبارک و سرداب مقدس شدم و آن در سال ۱۲۱۰هجری قمری بود و آن در زمان حج رفتن من بود پس به سامرا رفتم که در آنجا با حاج جواد صباغ دوست شدم که او در مورد شخصی به نام سید علی که ناصبی بود برایم تعریف کرد

که او ازجانب حکومت عثمانی و والی بغداد بود و او حاکم سامرا به حساب می‌آمد و آن در سال ۱۲۰۵هجری قمری بود که او از هر زائر یک ریال برمی‌داشت و سپس به او اجازه ورود می‌داد و سپس یک مهره به بدن هریک از زوار می‌زد تا اشتباه نکند و سپس با چوب دستی دراز که در دست داشت زوار را به سوی روضه مقدسه هدایت می‌کرد روزی او در کنار درحرم مطهر روی تختش نشسته بود و مأمورانش اطراف او حلقه زده بودند و مردم را با چوب دستی بزرگ هدایت می‌کرد جوان از عجم ایران بود همراه همسرش برای زیارت روضه مقدسه امامین عسگرین﷨ آمده بود که او از مذهب دوازده امامی و دوستدار و محب اهل بیت﷨ و او از بزرگان و اشراف و اهل عفت بوده است پس دو ریال به ناصبی داد و بر ساقش مهر زد و سپس اشاره کرد به همسرش تا بر پایش مهر بزند ولی آن جوان قبول نکرد و گفت: کاری به کار همسرم نداشته باش همانا من بابت هر بار رفتن او به روضه مبارکه یک ریال به تو خواهم داد بدون اینکه ساق همسرم را در بیاوری و من به این رسوائی تن نمی‌دهم. درآن وقت آن ناصبی برآن جوان فریاد کشید و او را فحش و ناسازا گفت و به او گفت: ای فلانی آیا مرا مسخره می‌کنی؟ جوان به آرامی جواب او را داد، دوباره آن ناصبی فریاد کشید و گفت: هرگز به او اجازه ورود به حرم نمی‌دهم تا اینکه ساقه او را ببینم و مهر بر آن بزنم. پس جوان وقتی که چنین دید دست همسر خود را گرفت و به او گفت: برگرد نیازی ندارد که زیارت برویم. پس ناصبی خشمگین شد و با صدای بلند گفت ای رافضی (ای شیعی) آیا از آن چرا که به تو امر می‌کنم سر باز می‌کنی سپس با آن چوب بلندی که داشت به سینه همسر جوان زد و او به زمین افتاد و مقداری از لباسش کنار زده شد و بدنش نمایان گشت پس آن جوان دست همسرش را گرفت و بلند کرد و سپس رو کرد به حرم شریف و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می‌شد عرضه داشت حاشا ای سرور و مولای من که تو از این کار ناصبی خشنود شده باشی سپس دست همسرش را گرفت و به منزل خود باز گشت. حاج جواد در ادامه می‌گوید: روزی در منزل خودم برای استراحت بودم که سه چهار ساعتی در آنجا نبودم که شنیدم چند نفر داد می‌زدند که به داد مادر سید علی برس من سرآسیمه بیرون رفتم قبل از اینکه به منزل آن ناصبی برسم چند نفر به نزدم آمدند و جریان را برای من می‌گفتند پس وقتی که به نزد منزل ناصبی رسیدم دیدم وارد منزل او شدم و دیدم که او روی تختش می‌غلتید و از درد ناله می‌کشید در حالی که خانواده و اهل و عیال او اطرافش حلقه زده بودند و او از شدت درد قلبش ناله می‌کشید و آنان برای او گریه می‌کردند و از من می‌خواستند که به نزد آن جوان بروم و حلالیت از او بطلبم در حالی که او ناله می‌کشد و می‌گفت: خداوندا همانا من کار بدی انجام داده‌ام و به دیگران ظلم کرده‌ام و چه بد کاری انجام داده‌ام. حاج جواد می‌گوید: من به نزد منزل آن

جوان آمدم و برای جوان آن چرا که اتفاق افتاده بود شـرح دادم و از او رضـایت و حلالیـت بـرای ناصبی خواستم او گفت من او را حلال کردم ولی قلب شکسته‌ام را که در آن وقت شکست چگونه ترمیم کنم؟ حاج جواد می‌گوید: رضایت و حلالیت را گرفتم و به منزل ناصبی برگشتم وقتی که به آنجا رسیدم صدای شیون و ضجه و گریه شنیدم و دیدم که اهـل وعیـال وخـانواده و نزدیکـان و فامیل آن ناصبی به سر و صورت می‌زدند و به طرف حرم مطهر می‌رفتند و در خواست شـفاء او را می‌طلبیدند وقتی که نماز مغرب وعشاء را خواندم شنیدم که می‌گویند ناصـبی مُـرد و درآن وقـت صدای شیون و گریه زنان و غیره را شنیدم و در همان شب او را غسل دادند و جنازه او را آوردند تا در یکی از رواقهای حرم بگذارند تا وقتی که صبح شد او را تشیع و به خـاک بسـپارند. درآن وقـت کلیدهای حرم مطهر در اختیار من بود و آن به خاطر تعمیر حرم مطهـر بـود پـس بـه مـأموران و خادمان حرم گفتم همه جا حرم را بگردند وکسی را درآنجا نگذارند و آن به خاطر از بین رفتن و به سرقت رفتن وسائل و زینتها و چراغهای حرم بود پس همه جا را گشتند کسی در حرم نماند پـس جنازه را در رواق گذاشتند و سپس همه خارج شدند و من حرم را بستم وقتی که صبح شد آمـدم و در حرم را باز کردم و یکباره یک سگ سیاه را دیدم که در حرم پرسه می‌زنـد مـن بسـیار تعجـب کردم و سپس مأموران و خادمان را به نزد خود فرا خواندم و آنان را توبیخ کردم آنان قسم خوردنـد که همه جا را گشتند و کسی را نیافتند پس از آن مردم برای تشیع سید علی ناصـبی جمـع شـدند وقتی که به نزد تابوت او رفتند و خواستند آنرا بلند کنند دیدند که هیچ چیزی در آن تابوت نیست و کفن خالی بود و همه مردم از آن صحنه که دیده بود بسیار متعجب شدند و مـن دانسـتم کـه آن سگی را که دیدم خود ناصبی بوده است و این است آن چرا که باچشمم دیده بودم.

گل خوش بویی از این میوه از این ساقه که برای کسی که به زیارت امام رضا (ع) مشرف شده و به عروة الوثقی چنگ زده هدیه و تحفه قرار دادم.

در کتاب دارالسلام محدث نوری (ره) آمده است نقـل از یـک تـاجر مـورد اعتمـاد بـه نـام نورالدین محمد که می‌گوید: من در بنـدر ریـک (یکـی از بنـادر اسـتان سـیتان و بلوچسـتان) مشغول تجهیز و آمده شدن برای رفتن به بندر گنگ که یکی از بنادر آباد آن زمان بود، بـودم که گروهی از مردم در مورد مردی از گیلان برای من تعریف کردند کـه او بـرای تجـارت بـه کشورهای گوناگون سفر کرده بود که او می‌گوید: سالی به هندوستان رفتم و در شـهر بنگـال آن کشور به مدت شش ماه منزل کردم و در کنار منزلم و یا بـه عبـارت دیگـر دکـانم حجـره مردی بود که آن مرد غریب بوده و تمام اوقات گریه و زاری می‌کرد و روزی نمی‌گذشت مگـر اینکه تمام آن روز گریه و زاری می‌کرد پس به نزد او رفتم تا جویای حال او شوم وقتی که به

نزدش رفتم او را لاغر و نحیف دیدم پس از او در مورد گریه و زاری و اندوه بی‌پایانش جویا شدم او نخواست جریان خود را به من بگوید من اسرار کردم و او بالأخره جریان خود را چنین تعریف کرد. من دوازده سال پیش اموال و ثروت زیادی داشتم و تجارت می‌کردم روزی همراه جمعی از تجارسوار بر کشتی شدم تا به کشوری برای تجارت بروم کشتی ما همچنان بیست روز در آبهای آرام و هوای صاف به راه خود ادامه می‌داد تا اینکه یک روزی دریا مواج و هوا طوفانی شد پس به خاطر شدت طوفان و امواج سهمگین دریا کشتی ما در هم شکست و تمام اموال و کسانی که در کشتی بودند غرق شدند جز من که بوسیله یک تخت چوب خود را آویزان کردم و امواج راست و چپ آن چوب را می‌برد تا اینکه چشمم به یک جزیره افتاد پس امید پیدا کردم که نجات خواهم یافت پس اموج مرا به سوی ساحل آن جزیره هدایت می‌کرد تا اینکه به ساحل جزیره رسیدم وقتی که به آنجا قدم گذاشتم سجده شکر به جا آوردم پس دیدم که آن جزیره خالی و بدون سکنه بود پس مدتی درآن جزیره تک و تنها بودم و از میوه‌ها و غیره غذا می‌خوردم و از آب زلال آن جزیره می‌نوشیدم و شبها از ترس درندگان آن جزیره بالای درختان می‌خوابیدم. یک سال از آمدنم در جزیره می‌گذشت که روزی برای وضو گرفتن به نزد چشمه‌ای رفتم وقتی که خواستم وضو بگیرم تصویر و عکس زنی را در چشمه دیدم پس سرم را بالا بردم وبالای درختی یک زن زیبا و خوش چهره و خوش اندام دیدم در حالی که لخت و عریان بود وقتی که آن زن دانست که من به او نگاه می‌کنم با موهای خودش بدنش را پوشاند و به من گفت: ای بیننده، چرا به چیزی که به تو حرام است نگاه می‌کنی آیا از خداوند و رسولش خجالت نمی‌کشی؟ وقتی که چنین شنیدم خجالت کشیدم و سرم را به زیر انداختم و آن زن را به خداوند قسم دادم و به او گفتم: تو انسان و یا جن و یا فرشته هستی؟ به من گفت: من انسان هستم و همانا سه سال می‌باشد که تک و تنها در این جزیره ساکن می‌باشم پدرم از اهل ایران بوده و روزی عازم هند شد و من و خانواده‌ام همراه پدرم بودیم که در وسط دریا کشتی ما درهم شکست و تمام خانواده و پدرم غرق شدند جز من که به این جزیره آمدم . پس آن شخص در ادامه گفت: وقتی که من داستان آن زن را شنیدم داستان خودم را برای او تعریف کردم. پس از آن به او گفتم: آیا اگر کسی از تو خواستگاری کرد قبول می‌کنی؟ پس او چیزی نگفت و من وقتی که رضای او را دانستم رویم را برگرداندم تا اینکه او از درخت پایین آمد و من او را به عقد خودم در آوردم و سپس با او زندگی کردم و از تنهایی درآمدم و خداوند متعال از آن این دو پسر که درکنار من می‌باشند ارزانی داشت و همانا من بوسیله آنان آرام می‌شدم و آن زن عاقل و باهوشم نیز آرام گرفته بود یم و سالها

درآن جزیره در صلح و صفاء زندگی می‌کردیم تا اینکه یکی از این دو نه ساله و دیگری هشت ساله شد. ما لباس نداشتیم و موهای ما بسیار بلند و کثیف بود و لخت وعریان بودیم که روزی به زنم گفتم ای کاش ما لباس داشتیم و آنرا می‌پوشیدم وعورت و بدن خود را از این منظر زشت و از دید بچه هایمان می‌پوشاندیم وقتی که دو پسرم چنین شنیدند تعجب کردند و به من گفتند: آیا جا و مکان و شهر و دیار غیر از اینجا وجود دارد؟ مادرشان به آنها گفت: بله ای فرزندان دلبندم همانا برای خداوند متعال کشورها و شهرهای بسیاری وجود دارد که آباد و سرسبز می‌باشند و مردمان زیادی در آنجا زندگی می‌کنند که قابل شمارش نیستند. و همانا ما عازم سفر شدیم و در دریا کشتی ما شکست و ما به وسیله تخت چوب خود را آویزان کردیم و خداوند متعال ما را نجات داد. پرسیدند: چرا به وطن خود باز نمی‌گردید؟ مادرشان گفت: بدون کشتی نمی‌توان از این دریای خروشان عبور کرد. پس آنان گفتند: ما کشتی درست می‌کنیم وقتی که مادرش دید که آنها استعداد کشتی ساختن دارند به درخت بزرگی که در ساحل دریا بود اشاره کرد و گفت: اگر می‌شود وسط این درخت را کنده کاری کنیم تا شاید خداوند متعال به ما رحم کرده و ما را به جایی برساند که بتوانیم بدنهای خود را بپوشانیم. وقتی که دو پسرم چنین شنیدند به نزد کوهی در نزدیکی ساحل بود رفتند و از آنجا سنگهای تیز آوردند پس آنها به نزد درخت رفتند و خود را از آب و خوراک محرم کرده و به مدت شش ماه کنده کاری کردند تا اینکه وسط آن درخت خالی شد و آن درخت به صورت قایق بزرگ که گنجایش دوازده نفر بود پس وقتی که چنین دیدیم خداوند متعال را به خاطر آن شکر کردیم و پسرانم نیز به خاطر درست کردن آن قایق خوشحال شده و شکر گذار بودند و مادرشان نیز در غایت سرور و شادمانی بود. پس از میوه‌ها وعنبر وعسل و غیره که در جزیره بود جمع آوری کردیم و در داخل قایق یک حوضچه درست کردیم و درآن میوه وعسل و غیره جا دادیم پس از شاخ و برگ در ختان طناب درست کردیم و سپس قایق را به یک درخت تنومند بستیم و منتظر مد آب دریا شدیم زیرا جای که قایق را درست کرده بودیم از ساحل دور بود و منتظر بودیم که آب به اندازه کافی بیاید و قایق در آب شناور شود پس چند روز منتظر ماندیم سپس قایق شناور شد هر چقدر زور زدیم قایق تکان نخورد گویا در یک جایی بسته شده بود خوب که دقت کردیم به یاد آوردیم که آن قایق به درخت بسته شده بود و ما فراموش کرده بودیم پس یکی از پسرانم خواست از قایق پایین بیاید ولی مادرشان او را نگذاشت و خود او پایین آمد و وقتی که طناب را باز کرد موج بزرگی آمد و قایق را تکان داد و طناب از دست زنم رها شد و زنم هر چقدر خواست به ما برسد نتوانست زیرا قایق دور و دورتر

می‌شد وقتی که مأیوس شد بالای درخت رفت و منتظر برگشتن ما بود ولی ما دور و دور تر می‌شدیم وقتی که چنین دید از درخت به زمین افتاد و پسرانم نیز با دیدن آن صحنه بسیار ناراحت و گریان شدند و خواستند خود را از قایق بیندازند وقتی که قایق به وسط دریا رسید خیلی ترسیدند و ساکت شده و دیگر کاری نکردند. پس هفت شبانه روز در دریا سرگردان بودیم تا اینکه به ساحل رسیدیم و به خاطر اینکه ما عریان و بی‌لباس بودیم منتظر ماندیم تا شب شود پس وقتی که همه جا تاریک شد و فقط شعله‌های شهر نمایان بود پس به سوی شعله‌ها رفتم وقتی که به نزدیکی شعله‌ها رسیدم یک در بزرگی را دیدم پس در خانه را زدم و آن خانه متعلق به یک تاجر بزرگ یهودی بود پس مقداری به او عنبر ناب دادم و از او مقداری لباس وفرش بردم و به نزد دو پسرم برگشتم و با آن لباسها خود را پوشاندیم تا اینکه صبح شد. وقتی که صبح شد وارد شهر شدم و این دکان را کرایه کردم و آن چرا که از جزیره آورده بودیم از قایق بیرون آوردم و در دکان گذاشتم و به تدریج آنرا فرختم و با آن تجارت کردم و همینک مدت یک سال است که از فراغ همسر ومونس خودم که او را تک وتنها در جزیره جا گذاشته بودم گریان و ناراحت وغمگین هستم. راوی می‌گوید: وقتی که من داستان آن تاجر را شنیدم شروع به گریه کردن نمودم و سپس به او گفتم یکی را می‌شناسم که اگر به نزد او بروی حاجت تو را خواهد داد. به من گفت: او کیست؟ به او گفتم: ایشان امام ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌باشد که اگر به زیارت او بروی و حاجت خود را از او بخواهی امیدوارم که برآورده می‌شود. زیرا او پناهگاه ضعیفان و دادرس درماندگان و بیچارگان می‌باشد وهر که از او درخواستی کند آنرا به اذن خداوند متعال بر آورده می‌کند. وقتی که تاجر چنین حرفی از من شنید سخنانم در قلب او اثر کرد و با خداوند متعال عهد بست که یک قندیل از طلا خالص درست کند و پای پیاده به زیارت امام رضا علیه السلام برود پس طلا ناب و خالص تهیه کرد و قندیل طلا درست کرد و سوار بر کشتی شد و همچنان از بندری به بندری دیگر رفت تا اینکه به ساحل و مقصد رسید و سپس از آنجا پای پیاده عازم حضرت امام رضا علیه السلام شد درآن شب امام رضا علیه السلام به خواب متولی حرم آمد و به او فرمود: همانا فردا صبح یکی از زوار ما به اینجا می‌آید پس به پیشواز او رفته و با احترام و بزرگی هرچه تمام تر او را به اینجا بیاور! متولی حرم وقتی که صبح شد تمام خدام و بزرگان و اشراف شهر را جمع کرد و داستان رویاء خود را به آنان تعریف کرد و سپس به پیشواز آن مرد به بیرون شهر رفته او را به احترام و بزرگی هر چه تمامتر وارد شهر کردند و آن قندیل طلا را از او بردند و در جای مخصوص خود قرار دادند. پس از اینکه او در خانه‌ای که از پیش برای او تهیه کرده بودند مستقر شد غسل

کرده و سپس به زیارت حضرت امام رضا﷣ رفت و شروع به دعا و نیایش کرد تا اینکه تمام زوار و غیره بیرون رفتند و خدام درها را بستند و رفتند وقتی که او مطمئن شد که تمام خدام و زوار بیرون رفته و او تک وتنها مانده است پس ساعتی آرام شد و سپس شروع به تضرع و دعا و توسل نمود و از امام رضا﷣ خواست که همسر خود را به نزدش بیاورد پس از شدت دعا کردن و خستگی به سجده رفت و در همان حال سجده خواب بر او غلبه کرد پس یک صدای را شنید که به او می‌گفت بلند شود وقتی که بلند شد امام رضا امام رئوف﷣ را دید که در نزد او ایستاده بود که به او می‌فرمود بلند شوهمانا همسرت به نزدت آمده است و همینک پشت در و منتظر تو می‌باشد .به نزد او برو! عرض کرد: قربانت گردم همانا درها بسته و قفل شده است چگونه من می‌توانم از درهای بسته و قفل شده بروم در حالی که کلید آن درها را ندارم؟ به او فرمود: همان کسی که او را از فلان جزیره متروکه به اینجا آورده قادر است که درهای بسته را باز کند. آن مرد نیز رفت و به هر دری که می‌رسید خود به خود باز می‌شد تا اینکه به پشت روضه مبارکه رسید و همسرش را همان‌گونه که در جزیره ترک کرده بود دید پس آنرا به آغوش کشید و ساعتی باهم گریه می‌کردند سپس مرد از همسرش پرسید چگونه به اینجا آمدی؟ او گفت: از تنهایی و از دست دادن شما گریه و زاری می‌کردم و از شدت گریه و زاری چشمانم بی‌رمق شد و به زور می‌دیدم در این شب در حال گریه و زاری بودم که یکباره یک جوان خوش سیما و با هیبت آمد و تمام زمین و دریا و غیره از نورش درخشان گشت که دستم را گرفت و به من فرمود: چشمانت را ببند من نیز چشمانم را بستم و یک چشم به هم زدن مرا به اینجا آورد، پس از آن جریان آن مرد خانه‌ای در آنجا گرفت و همراه زن و فرزندانش در جوار امام رضا﷣ ساکن شدند تا اینکه به رحمت خداوند پیوستند.

ساقه هفتم

در بیان نائبان و سفیران و نمایندگان آن حضرت بین مردم و آن حضرت در هنگام غیبت صغرا آن حضرت ﷺ.

اولین نفر: ابوعمرو عثمان بن سعید العمری بود که آن بزرگوار نیز نماینده مخصوص حضرت امام هادی و امام حسن عسکری﷣ بود. وتوقیعات حضرت مهدی﷣ از دست عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری برای شعیان و خواص پدرش امام حسن

عسگری﷣ خارج می‌شد که در آن امر و نهی و جوابهای سؤالات شیعیان و غیره بود.

شرح زندگی نامه عثمان بن سعید العمری مفصلاً در کتاب بحارالأنوار ذکر شده است و مرقد شریف عثمان بن سعید العمری در غرب مدينة السلام در خیابان مدائن در ردیف اول معروف به درب حیله قرار دارد.

دومین نائب: و از سفراء و نائبان حضرت امام مهدی﷣ پسر عثمان بن سعید عمری، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری بود که جای پدرش را گرفت و نیابت حضرت ولی عصر﷣ را به عهده گرفت و آن با تأئید و نص حضرت امام حسن عسگری﷣ و پدرش عثمان به امر حضرت امام عصر﷣ می‌باشد که توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان﷣ برای ابوجعفر محمد بن عثمان﷫ در تعزیت پدرش﷫ صادر گشت و از جمله مرقوم بود (إنا لله و إنا إليه راجعون. تسلیم فرمان و راضی به قضای الهی هستی پدرت با سعادت زیست و با افتخار مرد، خدا او را رحمت کند، و با اولیاء خدا و سروران خود﷣ ملحق سازد، او پیوسته در آنچه او را به خدا و موالیان خود نزدیک می‌نمود تلاش و کوشش داشت، خداوند روی او را تر و تازه گرداند و او را بیامرزد. و در فصل دیگر توقیع نوشته بود: خداوند ثواب تو را زیاد گرداند و در این مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید. تو مصیبت زده ای و ما هم اندوهناک هستیم فراق پدرت برای تو و ما وحشتناک است خداوند او را در جائی که دارد شاد گرداند از کمال سعادت او این بود که مثل تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند من هم می‌گویم: الحمد لله زیرا شیعیان به وجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است، مسرورند پروردگار عالم تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود توفیق دهد خداوند دوست و نگهبان تو باشد). و همانا آن دو نائب حضرت ولی عصر﷣ را دیدند و مرقد شریف ابوجعفر محمد بن عثمان در نزد مرقد مادرش دفن شد که قبلا در خیابان دروازه کوفه که در اطراف آن خانه و غیره بود به خاک سپرده شد و همینک آن در وسط صحرا می‌باشد.

نائب سوم: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که محمد بن عثمان وی را به دستور و تأئید حضرت ولی عصر﷣ به نیابت خاص آن حضرت جانشین خود قرار داد و او از داناترین مردم زمان خویش بود و مورد اعتماد و احترام خاص و عام بود و او تقیه پیشه گرفته بود.

در بحارالأنوار نقل شده از محمد بن علی بن الأسود که می‌گوید: اعمالی که از وقفات مردم به دست می‌آمد آنرا به نزد ابو جعفر محمد بن عثمان العمری﷫ می‌بردم و به ایشان

تحویل می‌دادم روزی دو سال یا سه سال قبل از رحلت او به نزدش رفتم و خواستم اموال را به او بدهم به من گفت: اموال را به نزد ابوالقاسم حسین بن روح ببر و به او تحویل بده، من اموال را به نزد ابوالقاسم حسین بن روح می‌دادم ولی از او رسید می‌خواستم پس او در نزد ابوجعفرعمری رحمه الله در مورد من شکایت کرد و ابوجعفر به من فرمود: آن چرا که به ابوالقاسم حسین بن روح می‌دهی به من می‌رسد و نیازی نیست که از او رسید بخواهی!

و در آن کتاب نقل از جعفر بن احمد بن منیل که می‌گوید: وقتی که رحلت ابوجعفرمحمد بن عثمان رسید من در نزد ایشان نشسته بودم و در مورد مسائلی از او می‌پرسیدم در حالی که ابوالقاسم بن روح در نزد پاهایش نشسته بود پس رو کرد به من و فرمود: همانا به من دستور داده شده که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم که بعد از من نائب خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه باشد. پس من بلند شدم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را در جای خود یعنی در نزد سر محمد بن عثمان قرار دادم و من به جای او یعنی در نزد پاهایش رفتم و همانا حسین بن روح عاقلترین و داناترین مردم در نزد شیعه و اهل سنت بود و همانا او تقیه داشت و قبر او در نوبخت در دم درب منزل علی بن احمد نوبختی والی قنطره شوک بود که مردم او را در زمان حیات و بعد از ممات بزرگ می‌شمردند. روزی در منزل ابن یسار بودیم که دو نفر در آنجا مناظره کردند و ابوالقاسم بن روح رحمه الله درحال تقیه بود که یکی از آن دو گفت: همانا ابوبکر برترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس عمر وسپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود. دیگری گفت: خیر بلکه حضرت علی علیه السلام برترین و افضلترین مردم می‌باشد. راوی می‌گوید: مناظره آنها به طول کشید پس ابوالقاسم حسین بن روح گفت: همانا صحابه به این عقیده هستند که تقدیم صدیق سپس فاروق و سپس عثمان ذو النورین و سپس علی الوصی علیه السلام بوده است.

و اصحاب حدیث نیز برآن هستند و آن در نزد ما صحیح می‌باشد.

راوی می‌گوید: جمع حاضر ازحرفهای ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بسیار متعجب شدند و اهل سنت عامه او را با لا سر خود می‌گذاشتند و با کسانی که به او نسبت رافضی (شیعی) نسبت می‌دادند برخورد می‌کردند وقتی که من چنین دیدم خندیدم و نتوانستم خود را بگیرم و سعی می‌کردم که جلوی خنده خود را بگیرم و آستینم را داخل دهانم می‌گذاشتم و ترسیدم که آبرویم در آنجا بریزد پس باعجله از مجلس خارج شدم و ابوالقاسم حسین بن روح به من نگاه کرد و وضعیتم را دید وقتی که به خانه رفتم قبل از اینکه بنشینم صدای در زدن خانه‌ام را شنیدم پس بیرون خانه رفتم و دیدم که ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله سوار بر اسب بود پس به من فرمود: ای فلانی چرا در آنجا خندیدی و خواستی جانم را به خطر بیندازی آیا جوابی

بهتر از آن چرا که من دادم وجود داشت و حق نبوده است؟ گفتم: چرا مناسب است. گفت: پس از خدا بترس من تو را حلال نمی‌گردانم اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری. گفتم: ای آقای من مردی که خود را نماینده امام می‌داند اگر این چنین سخنی بگوید نباید از وی تعجب نمود و به گفته او بخندند؟ گفت: اگر بار دیگر این سخن را بگوئی با تو قطع علاقه می‌کنم سپس خداحافظی کرد و رفت.

چهارمین نائب: ابوالحسن علی بن محمد السمری رحمه‌الله می‌باشد که ابوالقاسم حسین بن روح از جانب امام زمان عجل‌الله‌فرجه به ابوالحسن علی بن محمد السمری رحمه‌الله وصیت نمود تا نائب خاص امام زمان عجل‌الله‌فرجه باشد. وقتی که وفات ابوالحسن علی بن محمد السمری رسید به او گفتند: وصیت کن که چه کسی نائب خاص امام عصر عجل‌الله‌فرجه بعد از تو می‌باشد. گفت: لله أمرهو بالغه، گفت: خدا را امری است که خود رساننده آنست و غیبت کبرا بعد از رحلت سمری اتفاق افتاد.

در بحارالأنوار نقل شده از ابو محمد حسن بن احمد الکاتب که می‌گوید: سالی که علی بن محمد السمری به رحمت خدا پیوست من در بغداد بودم قبل از رحلتش من در نزد بالین ایشان بودم پس نامه‌ای از ناحیه مقدسه عجل‌الله‌فرجه برای مردم بیرون آورد که من و اکثر مردم از آن نسخه برداری کردند و آن توقیع مبارک از ناحیه مقدسه عجل‌الله‌فرجه چنین بود:

(بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانک فیک فإنک میت ما بینک و بین ستة أیام فاجمع أمرک و لاتوص إلی أحد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة الثانیة فلا ظهور إلا بعد أذن الله تعالی و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة ألا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لاحول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم).

(به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر، ای علی بن محمد السمری! خداوند به برادران و دوستان و یاران اجر و پاداش بزرگی دهد در برابر از دست دادن تو پس به درستی که تو خواهی مرد و بین تو و مرگ شش روز می‌باشد پس خود را جمع و جور کن و به هیچ کس وصیت نکن که بعد از تو نائب خاص من شود زیرا بعد از رحلت تو غیبت دوم (غیبت کبرا) از سر گرفته می‌شود و هیچ ظهوری بعد از آن نخواهد بود مگر بعد از اذن خدای تبارک و تعالی که اجازه ظهور(به من) دهد و آن بعد از مدت بسیار طولانی و پر شدن زمین از ظلم و ستم خواهد بود و کسانی از شیعیانم خواهند آمد و ادعا

می‌کند که مرا مشاهده کرده‌اند ومی گویند که نائب خاص هستند پس هرکس قبـل از خروج سفیانی و صحیه (ندای آسمانی جبرئیل امین‌ؑ) ادعـای دیـدن مـرا کنـد و بگوید از طرف من پیام یا چیزی آورده است آن شخص و یا اشخاص دروغگو یی بـیش نیستند و نیست حولی و نیست قوتی جز به حول و قوت خدای والا مرتبه و بزرگ).

راوی می‌گوید: من آن نسخه را نوشتم و از نزد آن بزرگوار مرخص شدم در روز ششم به دیدار ایشان آمدم و ایشان را درحال جان دادن دیدم پس به ایشان عرض شد بعد از تو چه کسـی نائـب خاص می‌باشد او چنین گفت (لله أمرهو بالغه) خدا را امری است که خود رساننده آنسـت. و مرقـد شریف ابوالحسن علی بن محمد السمری در خیابانی معروف به خیابان خلخلی نزدیک ساحل نهـر ابی عتاب می‌باشد که آن بزرگوار در سال ۳۲۹هجری قمری جان را به جان آفرین تسلیم کرد.

و از آنان: ابوالحسین محمد بن جعفر الأسدی که جواب نامه‌هـای کـه مـردم بـرای امـام زمان‌ؑ می‌نوشتند را از جانب آن حضرت‌ؑ برای او خارج می‌شد.

و از آنان: أحمد بن إسحاق و إبراهیم بن محمد و أحمد بن حمزه که توقیعی از جانب امام زمان‌ؑ در مورد مدح آنان خارج شد.

و از جمله آنان: إبراهیم بن مهزیار و پسرش محمد که تو قیعـی در مـورد آنـان از ناحیـه مقدسه خارج شد.

و از آنان: حسن بن محبوب و أبوهاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بـلال و عمر اهوازی و ابومحمد الوجناتی و غیره که احتیاجی به ذکر آنان نیست.

و سپس بدان که اشخاص زیادی به دروغ و افترا بستن در مورد اینکه گفتـه‌انـد مـا نائـب خاص امام زمان‌ؑ می‌باشیم و آنان دورغگو و مفتر بوده اند.

ساقه هشتم

در مورد استفاده و بهره‌مندی مردم از وجود نازنین امام عصرؑ در زمان غیبت آن حضرتؑ

در کتاب العوالم و بحارالأنوار نقل شده از عبدالله بن فضل هاشمی نقل کرده که می‌گویـد: شنیدم حضرت صادقؑ می‌فرمود: صاحب الأمر غیبتی دارد که ناچار از آنست هر پیرو باطل

درآن تردید می‌کند. من عرض کردم: یابن رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله چرا غیبت می‌کند؟ فرمود: به علتی که به ما اجازه نداده‌اند آشکار سازیم عرض کردم: چه حکمتی در غیبت اوست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است، حکمت غیبت قائم‌عجل‌الله‌فرجه ظاهر نمی‌شود مگر بعد از آمدن خود او، چنانکه حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضرعلیه‌السلام و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار، برای حضرت موسی‌علیه‌السلام ظاهر گشت موقعی که خواستند از هم جدا شوند. ای پسر فضل این کار از امور الهی و سری از اسرار پروردگار و غیبی از غیبهای خداوندی است. وقتی ما دانستیم که خدای عزوجل حکیم است، تصدیق می‌کنیم که تمام کارهای او از روی حکمت می‌باشد هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد.

و نیز در همان کتاب نقل شده از اعمش از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: از روزی که خداوند حضرت آدم‌علیه‌السلام را آفرید زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غائب و مستور خدا خالی نمانده و همچنان نیز خالی نمی‌ماند تا قیامت برپا شود و اگر جز این بود خداوند پرستش نمی‌شد. سلیمان اعمش گفت: به حضرت صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: چگونه مردم می‌توانند از حجت غائب بهره ببرند؟ فرمود: همان طور که از آفتابی که در ابرها پنهان است بهره می‌برند.

درهمان کتاب نقل شده از اسحاق بن یعقوب که می‌گوید: از ناحیه مقدسه امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه بوسیله محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت غیبت که واقع شده خداوند می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوکم﴾[1] (**ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهائی که اگر برای شما ظاهر گردد، شما را متأثر سازد**). هر یک از پدران من ناچار از آن بودند که بیعت با ظالم زمان خود را به گردن بگیرند، ولی من موقعی ظهور می‌کنم که بیعت هیچ یک از ستمگران را به گردن نگرفته‌ام و اما چگونگی بهره گرفتن مردم در غیبت من از وجودم می‌برند مانند استفاده از آفتاب است که ابر آنرا از نظرها پنهان ساخته است. وجود من امان مردم روی زمین است چنان که ستارگان امان اهل آسمان است. پس درهای سؤال را از چیزی که سودی به حال شما ندارد ببندید، و برای فهم چیزی که تکلیف به آن ندارید، خود را ناراحت نکنید و برای تعجیل در فرج امام زمان‌علیه‌السلام زیاد دعا نمائید که آزادی شما به این است و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی».

در همان کتاب نقل شده با استناد از حضرت صادق‌علیه‌السلام که فرمود: بهترین وقتی که خداوند به بندگانش نزدیک و از آنها خشنود است هنگامی است که مردم حجت خدا را از

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۱۰۱

دست ندهند و او برای آنها آشکار نشود و از نظر آنها غائب گردد و آنها ندانند جای او کجاست، و با این وصف می‌دانند که سفرای الهی و نشانه‌های حق، از میان نرفته است درآن موقع صبح و شام منتظر فرج و ظهور باشید. همچنین سخت ترین موقعی که خداوند بر دشمنانش غضب می‌کند هنگامی است که خداوند حجت خود را از میان آنها بیرون برد و برای آنها آشکار نگردد و این در موقعی است که خداوند می‌داند دوستانش(درباره حجت خدا) تردید ندارند (**و لوعلم أنهم یرتابون ما أفقدهم حجته طرفة عین**). یعنی (**اگر بداند که در بودن و نبودن وی شک دارند به مقدار یک چشم به هم زدن او را غائب نمی‌کند**).

و نیز درآن کتاب نقل شده با استناد از جابربن یزید جعفی از جابربن عبدالله انصاری همانا از پیغمبرﷺ پرسیده شد: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره‌مند می‌شود؟ حضرت فرمود: (**إی والذی بعثنی بالنبوة، إنهم لینتفعون به و یستضیئون بنور ولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و إن جللها السحاب**) (**آری به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده آنها از وجود او بهره‌مند می‌شوند و از نور ولایتش در طول غیبت منور می‌کنند چنانکه از آفتاب پشت ابر استفاده می‌برند**). علت تشبیه امام غائب به خورشید پنهان در ابر مؤلف: اشاره به امری است که همان‌گونه علامه مجلسی در مورد آن نظر داده است که عبارتند از:

اول: اینکه نور عالم هستی وعلم وهدایت به توسط آن حضرت‌ؑ به خلق خدا می‌رسد زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ائمه اطهارؑ علت غالب ایجاد مخلوق عالمند و اگر آنها نبودند نورعالم به غیر آنها نمی‌رسید و ثابت شده که به برکت و وساطت و توسل به آنها علوم ومعارف حقه برای مردم آشکار می‌گردد و گرفتاریها از آنها برطرف می‌شود و اگر آنها نبودند مردم بوسیله اعمال زشت مستحق انواع عذاب الهی بودند چنانکه خداوند فرموده است ﴿**و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم**﴾[1] (**مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی، خدا آنها را عذاب نمی‌کند**). ما پس از تجربه زیاد به این نتیجه رسیده ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکله و هنگام دوری از ذات حق و بسته شدن درهای فیض الهی بروی خلق، هروقت ائمه اطهارؑ را واسطه قرار داده‌ایم و متوسل به آنها شده‌ایم. به میزانی که درآن وقت ارتباط معنوی با آنها پیدا کرده‌ایم، آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده و به مقصود رسیده ایم چنانکه این موضوع برای کسانی که خداوند چشم دل آنها را به نور ایمان روشن کرده است معلوم و مشهود است.

دوم: اینکه همان طور که آفتاب پوشیده در ابر با همه بهرمندی که مردم از آن می‌برند،

۱. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۳

درهرآن انتظار دارند ابر برطرف گردد و قرص آن پیدا شود تا بیشتر از آن بهره مند گردند، همین طور درایام غیبت امام زمان(عج) نیز شیعیان با اخلاص در همه اوقات انتظار آمدن و ظهور او را دارند و از این نظر مأیوس نمی‌گردند.

سوم: اینکه کسانی که وجود آن حضرت را با همه آثار و علائمی که دارد انکارمی کنند، مثل انکار کنندگان وجود خورشید به وقت ناپدید شدن در ابرها می‌باشند.

چهارم: اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها از آشکار بودنش برای بندگان خدا روی مصالحی بهتر است، همچنین غیبت امام زمان(عج) برای مردم در طول غیبت، نظر به مصالحی بهتر است و به همین جهت هم از نظرها غائب گردید.

پنجم: اینکه هرکس به خورشید می‌نگرد قادر نیست آنرا بیرون از ابرها ببیند بلکه گاهی ممکن است به واسطه ضعف قوه دید، اگر در قرص آفتاب نگاه کند، بینائی خود را که نمی‌تواند خورشید را احاطه کند هم از دست بدهد. همین طور آفتاب وجود مقدس امام زمان(عج) نیز، اگر که همه او را ببینند، زیانبخش به حال مردم باشد و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد. در صورتی که درغیبت آن حضرت چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان به او گردد چنانکه انسان می‌تواند از لابه لای ابر نگاه به خورشید کند و ضرری هم نبیند.

ششم: اینکه گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می‌آید، یکی به آن می‌نگرد و دیگری توجه ندارد همین‌طور ممکن است آن حضرت در ایام غیبت برای عده‌ای آشکار شود ولی دیگران نبینند.

هفتم: اینکه اصولاً اطهار از لحاظ نفعی که برای عالم وجود دارند، همانند خورشید می‌باشند، و تنها آنها که کور دلند نمی‌توانند از اشعه جمال آنان بهره مند گردند چنانکه در اخبار آیه شریفه ﴿**من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا**﴾[1] تفسیر به آن معنی شده است.

هشتم: اینکه همان ور که شعاع خورشید به میزان روزنه‌ها و شبکه‌های خانه‌ها وارد آن می‌شود و به قدرارتفاع موانع خانه‌ها در آن می‌تابد، همچنین مردم نیز به اندازه موانع حواس و مشاعرشان که عبارتست از شهوات نفسانی وعلائق جسمانی وخود روزنه‌ها و شبکه‌های دلهای آنهاست و هم به قدری که پرده‌های کثیف هیولانی را از دلهای خود به کنار می‌زنند از انوار هدایت و راهنمائی ائمه طاهرین(ع) استفاده می‌کنند. (وقتی پرده‌های هواپرستی و موانع را از پیش خود بردارد) مانند کسی می‌شود که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده باشد.

---

۱. سوره مبارکه اسرار: آیه شریفه ۷۲

ای خواننده من با این بیان، هشت در از این بهشت روحانی را به روی تو گشودم، خداوند با تفضل خود هشت در دیگر هم بروی من گشوده است، ولی اگر ذکر کنم سخن به درازا می‌کشد، امیدوارم خداوند متعال در راه شناسائی و معرفت ائمه اطهارعليهم السلام هزار در به روی ما و شما بگشاید که از هر دری هزار در دیگر گشوده گردد.

از ابن ابی عمیر او با یک واسطه روایت نموده که گفت: از حضرت صادقعليه السلام پرسیدم، چرا امیرالمؤمنینعليه السلام در اول کار با مخالفین خود جنگ ننمود؟

فرمود: به خاطر این آیه شریفه بود که خدا می‌فرماید: ﴿**لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما**﴾[1] **(اگر آنها جدا شده بودند، کافران آنها را به عذاب دردناکی معذب می‌نمودیم)** عرض کردم مقصود از «جدا شدن» در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود مؤمنینی هستند که خداوند نطفه آنها را در صلبهای پدرانی کافر به ودیعت نهاده است. همین طور قائمعليه السلام هم تا زمانی که ودایع الهی آشکار نشده ظهور نخواهد کرد. پس وقتی آن مردان مؤمن و ثابت قدم و فداکار پیدا شدند او نیز ظهور می‌کند و بر دشمنان خدا غلبه یافته همه را از دم شمشیر می‌گذراند. ابوخالد از حضرت امام محمد باقرعليه السلام پرسید که قائمعليه السلام را نام ببرد تا او را به نام بشناسم؟ فرمود: ای ابوخالد چیزی از من پرسیدی که اگر اولاد فاطمه مطلع شوند او را قطعه قطعه خواهند کرد.

و در آن کتاب نقل شده که شیخ طوسی (در کتاب غیبت) می‌نویسد: هیچ علتی مانع از ظهور آن حضرت جز اینکه می‌ترسد کشته شود، نیست. زیرا اگر جز این بود جایز نبود که پنهان شود بلکه ظاهر می‌گشت و هر گونه ناراحتی و آزاری را تحمل می‌کرد زیرا مقام رفیع ائمه و همچنین انبیا عظام و بزرگواری آنها به واسطه ناملایماتی بود که در راه دین خدا متحمل می‌کردند.

سؤال: اگر گفته شود: چرا خداوند از کشته شدن آن حضرت جلوگیری نمی‌کند و میان او و کسی که می‌خواهد آن حضرت را به قتل رساند مانعی ایجاد نمی‌نماید؟

جواب: می‌گوئیم: ممانعتی که با تکلیف داشتن بندگان خدا منافات ندارد، این است که خداوند مردم را از مخالفت فرمان او بر حذر دارد و دستور دهد که از او پیروی کنند و او را یاری نمایند و در برابر او تسلیم گردند، اینها همه کاریست که خدا باید بکند.اما ایجاد مانع میان او و مردم، منافی تکلیف داشتن بندگان و نقض غرض است. زیرا مقصود از مکلف داشتن مردم، اینست که آنها به ثواب برسند، و حال آنکه ایجاد مانع و حائل میان آن حضرت و مردم، با این منظور منافات دارد. به علاوه بسا هست که ایجاد حائل و مانع برای جلوگیری

---

۱. سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۵

از کشته شدن آن حضرت موجب بروز مفسده ای برای مردم شود که البته این کار از خداوند نیکو نیست. آنچه گفتیم غیر از آنست که یکی از علمای ما گفته که: « ممکن است ظهور حضرت دارای مفسده و غیبتش مصلحتی داشته باشد» زیرا آنچه آن عالم فرموده موجب ابطال طریق اثبات رسالت در همه اوقات است به نظر آن عالم رسالت همچون الطاف الهی است که با تغییر زمانها و اوقات تغییر می‌پذیرد در صورتی که ایجاد مانع و حائل برای جلوگیری از کشته شدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه، اینطور نیست و می‌توان گفت: در ایجاد مانع و حائل مفسده است و منجر به نقض وجوب رسالت و ریاست دینی هم نمی‌شود.

ایراد: اگر گفته شود: پدران امام زمان همه آشکار بودند و از دشمن بیم نداشتند و این طور نبودند که کسی نتواند به آنها برسد؟

در پاسخ آن: می‌گوئیم: وضع آن حضرت عکس وضع پدران بزرگوارش علیهم السلام است زیرا وضع پدران آن حضرت در نظر خلفای وقت و دیگران طوری بود که نمی‌دانستند ائمه علیهم السلام علیه آنها قیام می‌کنند و عقیده نداشتند که آن حجج مقدس خداوند با شمشیر قیام خواهند کرد و دولتها را نابود می‌کنند. بلکه همه می‌دانستند که ائمه اطهار علیهم السلام منتظر ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه خودشان هستند و اعتقاد به امامت آنها هم برای خلفا که اطمینان به انتظام امور مملکت خود داشتند زیان بخش نبود.

ولی حضرت صاحب الزمان علیه السلام این طور نیست زیرا همه می‌دانستند که او با شمشیر قیام نموده و کشورها را فتح می‌کند و هر پادشاهی را مقهور می‌گرداند و عدل را گسترش می‌دهد و ظلم را از میان بر می‌دارد. پس کسی که چنین باشد، قهراً دشمنان از قدرت و سلطه او خواهند ترسید و همه جا در تعقیب و کمین او خواهند بود و جاسوسها برای یافتنش می‌گمارند و از ترس تسلط وی قصد کشتن او را خواهند کرد.

در این صورت البته او هم از جان خود بیمناک می‌شود و ناچار پنهان می‌گردد و از نظر تمام کسانی که اطمینان به آنها ندارد خواه دوست و خواه دشمن تا موقع ظهورش، غائب می‌شود. و نیز علت اینکه پدران آن حضرت آشکار بودند این بود که آنها می‌دانستند اگر اتفاق سوئی برای آنها روی دهد، امام دیگری هست که جای او را بگیرد و شکاف را پر کند، و حال آنکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه چنین نیست زیرا می‌دانیم که کسی بعد از او نیست که پیش از آن حضرت با شمشیر، قیام کند و جای او را بگیرد. به همین جهت میگوئیم: واجب است که آن حضرت پنهان شود و از نظرها غائب گردد و باید میان او و پدران بزرگوارش فرق گذاشت.

اگر گفته شود: امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کجا می‌داند که موقع ظهورش از کسی ترس ندارد؟ اگر

به واسطه وحی دانسته، به امام که وحی نمی‌شود و اگر با علم ضروری فهمیده این معنی با تکلیف منافات دارد و اگر با علائمی که موجب ظن غالب است، استنباط کرده این هم اطمینان بخش نیست؟

می گوئیم: دو جواب برای این سؤال وجود دارد:

اول: اینکه خداوند، زمان غیبت خوفناک او و موقع برطرف شدن این ترس و خوف را، بوسیله پیغمبر و پدران بزرگوارش علیهم السلام به آن حضرت اطلاع داده است و او هم از آنچه به وی رسیده، پیروی می‌کند. اگر آنرا بر ما پنهان داشته‌اند، بر اساس مصلحتی بوده، ولی امام زمان عجل الله فرجه یقین به این مطلب دارد نه ظن و گمان.

دوم: اینکه ممکن است بر حسب عادت از راه امارات و علائم ظن قوی پیدا کند که کار سلطنتش بالا می‌گیرد، و نیرومند می‌شود و درآن موقع ظهور کند. علاوه بر این پدران بزرگوارش علیهم السلام هم به وی اطلاع داده باشند که هر وقت ظن قوی پیدا کرد که کار سلطنتش بالا می‌گیرد، واجب است که خود را آشکار سازد و در حقیقت ظهورش مسلم و ظن قوی او، شرط آنست چنانکه میگوئیم: وقتی شهود، گواهی خود را دادند، حکم در محکمه شرع قطعیت پیدا می‌کند و هم وقتی علائم تعیین قبله معلوم گشت واجب است عمل به جهت قبله کنیم، هر چند وجوب قطعیت حکم حاکم و توجه به سوی قبله هم واقعاَ معلوم باشند. و اما اینکه روایت شده که شیعیان در زمان غیبت حضرت امتحان می‌شوند و کار بر آنها مشکل می‌گردد و خداوند آنها را امتحان می‌کند، تا میزان استقامت و پایداری آنها در آن امور دشوار معلوم شود، مقصود خبر دادن از این گونه پیش آمدهای ناگوار است. نه اینکه خداوند امام را غائب کرده تا چنین پیش آمدی بکند. چطور ممکن است خداوند چنین کار کند با اینکه می‌داند آنچه مؤمنین از ستمگران می‌بینند، ظلم و گناهی است که ظالمان بر آنها روا می‌دارند. نه خداوند این کار را اراده نمی‌کند .بلکه علت غیبت، همان طور که گفتیم بیمی است که امام بر جان خویش دارد. پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام هم آنچه را در زمان غیبت روی می‌دهد و ثوابهائی که اهل ایمان در راه پایداری بر آنچه روی می‌دهد می‌برند، خبر داده‌اند که اهل ایمان به دین حق چنگ زنند تا هنگامی که خداوند آن حضرت را ظاهر گرداند و او آنان را از اندوه بی شمار بیرون آورد.

میوه اول:

بدان که بعضی از مخالفین مذهب ما؛ ما را سرزنش کرده و می‌گویند: وقتی که امکان توسل و پرسیدن مسائل از امام زمانتان که در حال غیبت نیست چه معنایی دارد که معرفت و شناخت

آن امام که اگر شخصی امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مبتلا گشته است؟ ولی اهل شیعه می‌گویند: سود بردن فقط از راه دیدن و جواب گرفتن از خود امام نیست بلکه خود تصدیق به وجود خلیفة الله در زمین امر مطلوب به ذات آن می‌باشد و از رکن و ستونها و اصول ایمان است همان‌گونه تصدیق وجود مبارک و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانش می‌باشد. روایت شده با استناد از جابر بن عبدالله انصاری که می‌گوید: همانا در مورد مهدی موعود عجل الله فرجه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد شد ایشان فرمود: مهدی موعود عجل الله فرجه همان کسی است که خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را به دست او فتح می‌کند و همانا آن بزرگوار از نظر دوستان و شیعیان خود پنهان خواهد گشت که درآن غیبت هیچ کس ثابت قدم و استوار نخواهد شد مگر اینکه کسی که خداوند متعال دلش را به ایمان آزموده است. جابربن عبدالله انصاری می‌گوید همانا از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا شیعیان از وجود قائم عجل الله فرجه در مدت غیبتش بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت فرمود: آری به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده آنها از وجود او بهره مند می‌شوند و از نور ولایتش در طول غیبت، منور می‌کنند چنانکه از آفتاب پشت ابر استفاده می‌برند.

سپس امامیه به مخالفین می‌گویند: همانا سرزنش و گیر دادن شما به ما، به شما باز می‌گردد زیرا مقصود شما از این روایت امام و پیشوا کسی است که باید از نسل پادشاه و یا ریشه‌ای از پادشاهان را دارا باشد و او هر که باشد آگاه و یا نادان وعادل و یا فاسق باشد و این چه سودی و بهره ای و چه معنایی دارد از جاهل و فاسق می‌باشد که اگر کسی آن پیشوای زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؟

میوه دوم:

همانا سید صاحب مقام رضی الدین علی بن طاووس که می‌گوید: روزی در بغداد جمعی از فضلا و علماء آن زمان جمع شدند و در مورد وجود مبارکه و طول عمر امام زمان عجل الله فرجه بحث شد پس یکی از فضلاء و علماء در مورد طول عمر شریف امام زمان عجل الله فرجه خرده گرفت و آنرا آشکارا انکار نمود و گفت هرگز چنین ممکن نیست که انسان این قدر عمر کند؟ پس من به او گفتم: ای فلانی ! اگر امروز یک نفر بیاید و بگوید که من روی آب راه می‌روم پس تمام مردم آن شهر برای تماشای او جمع می‌شوند و وقتی که او از روی آب راه برود مردم از تعجب زیاد دهانها خود را باز می‌کنند و چشمانشان به آن خیره می‌شود؛ روز بعد وقتی که مرد دیگر بیاید و بگوید من می‌توانم روی آب راه بروم نصف و یا بسشتر از جمعیت پیش از آن به دیدن او می‌روند و وقتی که او روی آب راه برود مقدار کمی از مردم متعجب می‌شوند و در

روز سوم اگر شخص سومی بیاید و بگوید که من نیز می‌توانم مانند دو مرد پیشین روی آب راه بروم پس در این وقت مردم اندکی به دیدن آن می‌آیند و وقتی که روی آب راه برود کمی از آنان متعجب می‌شوند ولی وقتی که شخص چهارم بیاید و بگوید من نیز می‌توانم مانند سه نفر پشین روی آب راه بروم پس تمام آن جمعیت آن سه نفر را که روی آب راه رفتند دیدند بسیار متعجب و حیرت زده می‌شوند و در این وقت است که عقلاء از نقص عقل آن مردم متعجب و حیرت زده می‌شوند و این مثال همانند حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌باشد همانا شما نقل کرده‌اید که حضرت ادریس علیه السلام زنده و در آسمان می‌باشد و تا حال حی و زنده می‌باشد و(همچنین حضرت خضر علیه السلام که می‌گوئید از چشمه حیات نوشیده و تا به حال زنده است) و همچنین حضرت عیسی بن مریم علیه السلام زنده و در آسمان است و هنگامی که امام زمان عجل الله فرجه ظهور کند حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نزول می‌کند و به مهدی موعود عجل الله فرجه اقتداء می‌کند و پشت سر ایشان نماز می‌گذارد. همانا این سه نفر از جنس بشر می‌باشند و همانا طول عمر آنان بیشتر از امام مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشند . پس شما چگونه از آنان تعجب نکرده و از اینکه مردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین عمر طولانی داشته باشد متعجب و حیرت زده است و آنرا انکار می‌کنید که آن از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که یکی از عترت و ذریه آن بزرگوار در این زمان عمر طولانی داشته باشد؟

ساقه نهم

در مورد توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه عجل الله فرجه

اولین توقیع ناحیه مقدسه:

در کتاب احتجاج نقل از سعد بن عبد الله اشعری از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری رحمه الله که می‌گوید: یکی از شیعیان به نزد من آمد و گفت: جعفربن علی (جعفر کذاب) نامه‌ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که: امام بعد از برادرم من هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم نامه‌ای در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الأمر نوشته و نامه جعفر (کذاب) را هم در زیر آن گذاشتم وارسال کردم. سپس جواب آن

بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت امام زمان(عج) صادر شد: (**بسم الله الرحمن الرحیم**: خداوند تو را پاینده بدارد. نامه تو و نامه ای را که در زیر آن گذاشته‌ای و فرستاده بودی به من رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که درآن روی داده است، مطلع گشتم اگر به دقت در آن می‌نگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم می‌شدی خداوند بی شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل می‌گرداند، و باطل را از میان می‌برد، او بر آنچه من اکنون می‌گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد. آنچه می‌خواهم بگویم اینست که خداوند صاحب این نامه را (یعنی جعفر کذاب) نه کسی که نامه به او نوشته و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوق امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته است. من عن قریب پیمانی را برای شما روشن می‌گردانم که به خواست خدا بدان اکتفا کنید. ای احمد بن اسحاق خدا تو را رحمت کند، خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنها را مهمل نگذاشته است، بلکه آنها را با قدرت کامله خود آفریده و به آنها چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده .آنگاه پیغمبران را به منطور بشارت به عدل خداوند و ترساندن آنها از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد، تا آنها را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند، و آنچه را آنها را امر خداوند و دینشان نمی‌دانند به آنها بفهمانند. سپس به واسطه فضل و دلائل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتابهائی بر آنها نازل فرمود و فرشتگان را به سوی آنها فرستاد، تا آنها میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند. یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بروی گلستان کرد، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را اژدهای آشکاری گردانید و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد. دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد آنگاه محمد(ص) را به عنوان رحتمی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را بوسیله طلوع او بر مردم تمام کرد، و طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود و او را به سوی همه مردم فرستاد و از راستگوئی او و آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت، سپس در حالی که وی پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد. آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علی بن ابیطالب(ع) و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را بوسیله آنها زنده گرداند و نور خود را

کامل کند و میان آنها و برادران و اولاد عموی آنها و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزه کرده است و آنها را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلائل تایید فرموده است اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند و هر بی سروپائی دعوی امر الله و منصب خدائی می‌کرد و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت. این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد، نمی‌دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانائی در احکام دین خدا داشته است به خدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطا و ثواب فرق بگذارد و اگر به علم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد و حتی از حدود نماز و وقت (وجوب و استحباب) آن اصلاً اطلاع ندارد و اگر او به تقوی و پرهیزکاری خود اطمینان داشته است، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه کس دیده است علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد و اگر حجتی دارد آنرا اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند. خداوند متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ - حم * تَنْزيلُ الْكِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ * ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذينَ كَفَرُوا عَمّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَرُوني ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماواتِ ائْتُوني بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ مَنْ لا يَسْتَجيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ * وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرينَ﴾[1]

(به نام خداوند بخشنده بخشایشگر – حم* این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیات شریفه ۶-۱

نازل شده است!* ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم؛ اما کافران از آنچه انذار می‌شوند روی گردانند!* به آنان بگو: این معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند، یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می‌گویید! * چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی‌خبر است؟(و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود!)* و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند!).

ای احمد بن اسحاق خداوند توفیقات تو را افزون کند آنچه را که گفتم از این ظالم زورگو (جعفر کذاب) بپرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از او بپرس که تفسیر کند و یا از یک نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آنرا بیان نماید و به خوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد حساب او با خداست. خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد به علاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است هرگاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوئیم آن وقت حق آشکار و باطل از میان میرود، و تردید نیز برطرف میشود. من مشتاق به الطاف، خداوند و مرحمت او هستم و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آل محمد.

دومین توقیع ناحیه مقدسه:

و درآن کتاب نقل شده از علی بن احمد الدلال قمی که می‌گوید: جمعی از شیعیان با هم اختلاف پیدا کردند در مورد اینکه خداوند متعال به امامان معصوم علیهم السلام اجازه داده که بیافرینند و رزق و روزی دهند. پس دسته‌ای از آنان گفتند: این کار محال است و بر خداوند جایز نمی‌شود زیرا هیچ کس قادر به آفریدن اجسام نیست جز خداوند متعال. و دسته‌ای دیگر گفتند: بلکه خداوند متعال قدرت آفرینش را به امامان معصوم علیهم السلام داده و به آنان اجازه داده که آفرینش کنند و رزق و روزی دهند. راوی می‌گوید: در مورد این بین همه درگیری لفظی و غیره شد و درگیری آن شدت یافت، پس شخصی گفت: چرا به نزد ابوجعفر محمد بن عثمان نمی‌روید و در مورد آن نپرسید تا حق را برای شما آشکار کند و همانا او نائب و راه وصل امام زمان عجل الله فرجه می‌باشد. راوی می‌گوید: جماعت قبول کردند که به نزد ابو جعفر عمری بروند پس به نزد ایشان رفته و نامه‌ای در مورد آن چرا که درباره آن نزاع کرده بودند نوشتند و به او تقدیم کردند و جوابی از ناحیه

مقدسه برای آنان از دست ابوجعفر محمد بن عثمان عمری خارج شد به این مضمون که امام عصر﷣ می‌فرماید: همانا خداوند متعال آفریده گار و خالق همه چیز است و همانا خداوند متعال تقسیم کننده رزق و روزی است زیرا خداوند جسم نیست و هیچ حالتی، از جسم ندارد و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست. و اما در مورد امامان معصوم﷨ همانا آنان از خداوند متعال درخواست می‌کنند و خداوند می‌آفریند و از او درخواست رزق و روزی می‌کند به آنان می‌دهد و آن به خاطر شأن و مقام و منزلت آنان در نزد خداوند متعال می‌باشد.

سومین توقیع ناحیه مقدسه:

و درآن کتاب نقل از شیخ موثق ابوعمر عامری﵀ روایت می‌کند که گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان درباره فرزند امام حسن عسگری﷣ گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسگری﷣ رحلت فرمود و اولادی نداشت. سپس آنها نامه‌ای در این خصوص نوشتند و به ناحیه مقدسه فرستادند (تا وکلای حضرت به آستان مقدسش برسانند) و درآن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده ایم. جواب نامه آنها به خط آن حضرت﷣ بدین مضمون صادر گشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند ما و شما را از فتنه‌ها نگاهدارد و به ما و شما روح یقین موهبت کند و از سوء عاقبت باز دارد خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده اید و شک و تحیری که درباره صاحبان امر خود به دل آنها راه یافته است به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم نه به خاطر خودمان و درباره شما ناراحت شدیم نه درباره خودمان، زیرا خدا با ماست و جز به خدا به هیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست و بنابراین کسی که از اطاعت ما سرباز میزند ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما اثر صنع خدائیم و مردم به لطف وجود ما موجود گشته اند. ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحییر مطلب را بر خود مشتبه می‌سازید آیا نشنیده‌اید که خدا میفرماید: **﴿یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾**[1] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیغمبر و صاحبان امر خود را اطاعت کنید)**. آیا نمی‌دانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه﷨ گذشته و درآینده شما روی می‌دهد؟ و آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم﷣ تا زمان امام حسن عسگری﷣ سنگرهائی برای شما قرار داده که به آنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا

۱. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۵۹

بوسیله آن هدایت شوید به طوری که هر گاه یکی از آن علامتها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر می‌گردد و هر وقت ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری می‌درخشد؟ آیا وقتی که امام حسن عسگری علیه السلام رحلت فرمود: گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد و رشته واسطه میان خود و بندگانش را قطع نمود؟ نه! چنین نبوده و تا روز رستاخیز و ظهور امر خدا که مردم او را نمی‌خواهند، چنین نخواهد بود. امام گذشته با سعادت رحلت فرمود وهمچون پدران بزرگوارش علیهم السلام از دست مردم رفت، وصیت وعلم و فرزند و جانشین او در میان ما است و جز ظالمان گناهکار کسی راجع به منصب و مقام امامت وی با ما نزاع ندارد و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمی‌کند. اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر می‌گردید که عقلهایتان حیران گردد و تردیدتان برطرف شود، ولی آنچه خداوند خواسته و هر چیزی در لوح محفوظ مرقوم است تحقق خواهد یافت پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را به ما واگذارید همه گونه خیر و خوبی از ما به مردم می‌رسد. آنچه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نورزید، و به چپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است به طرف ما قرار دهید، من آنچه لازمه نصیحت بود به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است. اگر محبت به شما نداشتیم و صلاح شما را نمی‌دیدیم و به خاطر ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک می‌گفتیم و **صلی الله علی محمد و النبی وآله وسلم تسلیماً.**

چهارمین توقیع ناحیه مقدسه:

و درآن کتاب نقل از اصول کافی نقل از اسحاق بن یعقوب که می‌گوید: من از محمد بن عثمان رحمه الله خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره ای از مسائل مشکله است به ناحیه مقدسه تقدیم کند (بعد از آنکه وی پذیرفت و تقدیم کرد) توقیعی بدین مضمون در جواب سؤالات من به خط مولی صاحب الزمان علیه السلام به افتخارم صادر گشت. خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد اما اینکه پرسیده‌ای که بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عموزادگان ما منکر وجود من هستند، بدانکه بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست هرکس منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که او میرود راه پسر نوح است و راهی را که عمویم جعفر و اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند، راه برادران یوسف است. اما فقاع (شراب آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلماب اشکالی ندارد و اما اموالی که از شما به ما می‌رسانید، ما آنرا برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم بنابراین هرکس

می‌خواهد به ما برساند و هرکس نمی‌خواهد قطع کند، آنچه خداوند به ما داده است از آنچه شما می‌دهید بهتر است. و اما ظهور فرج، بسته و به اراده خداست و آنهایی که وقت آنرا تعیین می‌کنند دروغگو هستند. و اما کسی که عقیده دارد که حضرت حسینعليه‌السلام کشته نشده، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است و ضلالت و گمراهی می‌باشد. **«و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجه الله علیهم» (حوادثی که برای شما پیش می‌آید (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید به راویان حدیث ما زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها می‌باشم).** و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و پیش از او از پدرش خشنود گردد، مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است. و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، عن قریب خدا دل او را اصلاح می‌گرداند و شک را از وی برطرف می‌سازد. و اما آن مالی را که برای ما فرستاده ای، نمی‌تواند مورد قبول ما واقع شود، مگر اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد و پول زن خواننده (آوازخوان) هم حرام است و اما محمد بن شاذان بن نعیم، او مردی از دوستان ما اهلبیت است. و اما أبوالخطاب محمد بن أبی زینب أجذع، پس او و اصحاب او همه ملعون هستند. و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده اند. و اما کسانی که اموال ما را می‌گیرند، اگر چیزی از آنرا برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل اینست که آتش خورده اند. و اما خمس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند. و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند هر کس بخواهد آنچه به ما داده به وی پس می‌دهیم و ما احتیاجی به بخشش مردمی که درباره ما شک دارند نداریم.

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته، خداوند می‌فرماید: **﴿یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوکم﴾**[1] **(ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهائی که اگر برای شما آشکارا شود شما را آزرده میکند، سؤال ننمائید).** هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طغیانگر زمان خود را به گردن گرفت ولی من زمانی که ظهور می‌کنم، بیعت هیچ یک از طغیانگران روزگار را به گردن ندارم. و اما در مورد چگونگی بهره مند شدن مردم از من در زمان غیبتم مانند بهره مندی آنان از خورشید است هنگامی که پشت ابرهاست ومن امان مردم روی زمین هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمان می‌باشند پس درهای سؤال

---

۱. سوره مبارکه المائده: آیه شریفه ۱۰۱

را از چیزهائی که مورد لزوم نیست، ببندید و خود را برای دانستن چیزهائی که از شما نخواسته‌اند، به مشقت نیاندازید، زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است و السلام علیک یا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی.

پنجمین توقیع ناحیه مقدسه:

و درآن کتاب نقل از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که می‌گوید: روزی در نزد شیخ ابوالقاسم بن روح رحمه الله بودم که جماعتی در نزد او بودند که از جمله آنان علی بن عیسی القصری بود. پس درآن وقت مردی بلند شد و به ابوالقاسم حسین بن روح گفت: می‌خواهم از تو چند سؤال بپرسم اجازه می‌دهی؟ابوالقاسم حسین بن روح به او گفت: آن چرا که دوست داری بپرس. آن مرد گفت: آیا امام حسن علیه السلام ولی خداوند بوده است؟ ابوالقاسم حسین بن روح به او فرمود: بله. مرد گفت: در مورد قاتلش که خداوند لعنتش کند، آیا او دشمن خدا بود؟ ابوالقاسم حسین بن روح فرمود: بله او دشمن خدا بود. آن مرد گفت: آیا جایز است که خداوند متعال دشمن خود را بر ولی خود مسلط گرداند؟ ابوالقاسم حسین بن روح به او فرمود: آن چرا که به تو می‌گویم خوب بفهم و بدان که خداوند متعال با مردم به طور علنی و آشکار سخن نمی‌گوید و با آنها گفتگو نمی‌کند ولیکن خداوند جل جلاله برای آنان کسانی را می‌فرستد که همجنس و صنف وهمانند آنها بشر فرستاده است و اگر فرستاد گانی همجنس و شبیه و صنف آنان می‌فرستاد هرگز از آنان قبول نمی‌کردند. و وقتی که پیامبران علیهم السلام از جانب خداوند متعال به نزد مردم آمدند ومردم دیدند که آنان مانند خودشان می‌خورند و می‌آشامند و لباس می‌پوشند و می‌خوابند وبه بازار می‌روند و غیره هستند پس به آنان گفتند: چیزی برای اثابت خود بیاورید که ما از آوردن آن عاجز باشیم تا ثابت گردد که شما از جانب خداوند آمده‌اید. پس خداوند متعال برای آنان معجزاتی قرار داد که مردم عادی از انجام دادن آن عاجز و ناتوان بودند که به یکی از آنان(حضرت نوح علیه السلام) طوفان داد که بعد از هشدار وهدایت مردم تمام کسانی که مشرک و کافر بودند را در آب غرق نمود و یکی از آنان (حضرت ابراهیم علیه السلام) را در آتش افکندند و خداوند آتش را برای او سرد و سلامت قرار داد. و یکی از آنان (حضرت صالح علیه السلام) که خداوند متعال برای او ناقه‌ای از دل کوه سنگی خارج نمود و از سینه آن ناقه شیر جاری نمود. و یکی از آنان (حضرت موسی علیه السلام) که خداوند متعال برای او دریا را شکافت و چشمه‌ها را جوشاند و از عصاء خشکیده اژده‌ها درآورد که راه می‌رفت و از جمله آن (حضرت عیسی علیه السلام) که خداوند متعال برای او معجزه شفای بیماران و نابینایان و پیسی و زنده کردن مردگان به اذن خداوند و خبر دادن به آن چرا که می‌خوردند و آن

چرا که در خانه هایشان ذخیره می‌کردند و از جمله آنان(حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) معجزه شکافتن ماه و سخن گفتن حیوانات از جمله شتر و گرگ داده است و وقتی که پیامبران علیهم السلام آن چرا که مردم از آن عاجز بود آوردند از تقدیر و قضاء و قدر خداوند جل جلاله و لطف به بندگانش و حکمتش که پیامبران علیهم السلام را همراه با معجزاتی که به آنان داده بعضی از آنان پیروز و بعضی را شکست خورده قرار داد در حالی که آنان در نزد خداوند متعال پیروز بودند. اگر تمام پیامبران علیهم السلام پیروز میدان بودند و هیچ بلائی و امتحانی به آنها نمی‌رسید مردم آنان را به عنوان خدا قبول کرده و آنان را می‌پرستیدند. و همانا خداوند متعال هنگامی که صبر و شکیبایی پیامبرانش علیهم السلام را در برابر سختی‌ها و مشکلات و غیره دانست پس آنها را مورد امتحان و آزمایش قرار داد تا مردم بدانند که آنها خدا نیستند بلکه آنان بنده خدا می‌باشند که خداوند متعال آنان را آفریده است تا مردم فقط و فقط او را بپرستند و از پیامبرانش علیهم السلام اطاعت و فرمانبرداری کنند و حجتی برای خداوند باشد در قبال کسانی که ادعاء می‌کنند که پیامبران علیهم السلام خدا می‌باشند باشد و آنکه بخواهد را به هلاکت برساند و آن به خاطر نافرمانی و کفر و شرک او و انکار آن چرا که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند می‌باشد و هرآنکه بخواهد با دلیل زنده بدارد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق رحمه الله می‌گوید: روز بعد به نزد ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله رفتم در حالی که با خودم می‌گفتم: آیا نمی‌بینی که او چیزهایی از خودش در آورده و به ما گفته است. راوی می‌گوید: در همان تفکر بودم که ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله قبل از اینکه من چیزی بگویم گفت: ای محمد بن ابراهیم ! اگر آسمان بر من بیفتد و یا پرندگان مرا بگیرند و مرا بالا برده و سپس بر زمین سخت بیندازند تا تکه پاره شوم بهتر است برایم تا در مورد دین خداوند چیزی از نظر و دید خودم بگویم بلکه آن چرا که دیروز شنیده‌ای از جانب من نبوده بلکه از جانب ناحیه مقدسه امام عصر عجل الله تعالی فرجه بوده است.

ششمین توقیع از ناحیه مقدسه:

در کتاب احتجاج آنچه از حضرت صاب الزمان عجل الله تعالی فرجه رسیده بر رد غلات توقیعی است که در جواب نامه‌ای که محمد بن علی بن هلال کرخی نوشته بود صادر شد به این مضمون: ای محمد بن علی خداوند بزرگتر است از آنچه ایشان می‌ستایند منزه است او را ستایش می‌کنم هرگز ما شریک در علم و قدرت او نیستیم بلکه غیبت را جز او کسی نمی‌داند چنانچه در قرآن کریم

فرموده: ﴿قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله﴾[1] (بگو: هر که در آسمان و زمین است – جز خدا – از غیب آگاه نیست و هیچ نمی‌دانند که چه هنگام بر انگیخته خواهند شد).

و من و تمام پدرانم، آدم و نوح و ابراهیم و موسی و سایر پیامبران و رهبران متاخر حضرت محمد و علی بن ابیطالب و حسن و حسین و دیگر پیشوایان علیهم السلام تا منتهی به زمان وعصر من شده همه بنده خدا هستیم خداوند میفرماید: ﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمی *قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصیراً*قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی﴾[2] **(و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کنیم!* می‌گوید: پروردگارا! چرا نابینا محشورم کردی؟ من که بینا بودم!* می‌فرماید: آن گونه که آیات من برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!).** ای محمد بن علی ما را شیعیان نادان و احمق کسانی که یک پر مگس برای آنها ارزش بیشتری از دین دارد آزار می‌دهند خدای یکتا را گواه می‌گیرم که او خود در گواهی کافی است و حضرت محمد پیامبرش صلی الله علیه و آله را و ملائکه و تمام انبیاء و اولیاء خدا را و تو را نیز با هر که این نامه مرا بشنود که من بیزارم از کسی که بگوید ما علم غیب داریم یا شریک خدا در ملک او هستیم یا ما را مقامی دهد غیر از آن مقامی که خدا برایمان معین کرده و ما را برای آن آفریده یا تجاوز کند در مورد ما از آنچه در ابتدای نامه برایت توضیح داده و شما را گواه می‌گیرم که هرکس از او بیزار شویم خدا و ملائکه و پیامبر و اولیای خدا از او بیزارند. این نامه را به عنوان امانتی به گردن تو و گردن هر که این نامه را بشنود یا بخواند از هیچ یک از دوستان و شیعیان ما این نامه را پنهان ننماید تا تمام دوستان ما از آن اطلاع حاصل نمایند تا شاید خداوند آنها را به حقیقت دین رهبری نماید و دست بردارند از آنچه انجام می‌دهند و ازآن نمی‌ترسند و اطلاع از واقع آن ندارند پس هرکس این نامه مرا شنید و بازنگشت به آنچه دستور به او داده‌ام و رها نکرد آنچه را که نهی کرده‌ام مشمول لعنت من از جانب خدا و تمام بندگان صالح او خواهد شد.

هفتمین توقیع از ناحیه مقدسه:

که توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام برای ابوجعفر محمد بن عثمان

---

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۶۵

۲. سوره مبارکه طه: آیات شریفه ۱۲۶-۱۲۴

پدرش رحمه الله صادر گشت و از جمله مرقوم بود: إنا لله و إنا إلیه راجعون. تسلیم فرمان و راضی به قضای الهی هستی پدرت با سعادت زیست و با افتخار مرد، خدا او را رحمت کند و با اولیاء خدا و سروران خود علیهم السلام ملحق سازد، او پیوسته در آنچه او را به خدا و موالیان خود نزدیک می‌نمود تلاش و کوشش داشت، خداوند روی او را تر و تازه گرداند و او را بیامرزد. و در فصل دیگر توقیع نوشته بود: خداوند ثواب تو را زیاد گرداند و در این مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید. تو مصیبت زده ای و ما هم اندوهناک هستیم فراق پدرت برای تو و ما هر دو وحشتناک است خداوند او را در جائی که دارد شاد گرداند از کمال سعادت او این بود که مثل تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند من هم می‌گویم: الحمد لله، زیرا شیعیان به وجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است، مسرورند پروردگار عالم تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود توفیق دهد خداوند دوست و نگهبان تو باشد.

هشتمین توقیع ناحیه مقدسه:

علمای ما روایت کرده‌اند که ابومحمد حسن السریعی نخست از اصحاب امام علی النقی بود و بعد از آن حضرت از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار آمد.او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند از جانب امام زمان عجل الله فرجه برای او قرار نداده بود. او بر خدا و حجت‌های خدا دروغ بست، و چیزهائی به ائمه نسبت داد که شایسته مقام آنها نبود و از آن بیزاری می‌جستند. سپس اقوال کفرآمیز و الحاد از وی سر زد همچنین محمد بن نصر نمیری هم نخست از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود چون آن حضرت وفات کرد مدعی نیابت امام زمان علیه السلام شد خداوند هم او را به علت الحاد و غلو و عقیده به تناسخ که از او به ظهور رسید، رسوا گردانید و هم او مدعی بود که پیغمبر است و امام علی النقی علیه السلام او را برانگیخته و می‌گفت آن حضرت خداست نمیری نزدیکی با محارم را جایز می‌دانست. احمد بن هلال کرخی نیز یکی از غلاة است وی اول از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. سپس تغییر عقیده داد و منحرف گشت و منکر وکالت محمد بن عثمان از جانب امام زمان شد. از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام هم توقیعی مبنی بر لعن او و دوری از وی و سایر منحرفین صادر گشت. همچنین ابوطاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن عزاقری لعنهم الله همه از کسانی هستند که از راه حق منحرف شدند و از ناحیه مقدسه ولی عصر

به وسیله شیخ ابوالقاسم حسین بن روح توقیع در لعن و دوری از آنان صادر گشت. خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را به تو بشناساند و سرانجام تو را به نیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند به کسانی که به دیانت آنها اطمینان داری اعلام کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی خداوند درعذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت به او نمی‌دهد: چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهائی ادعا کرد که موجب کفر به خالق متعال شد و به خدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود آنها که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده‌اند و زیانی بس آشکار بردند. ما از طرف خدا و پیغمبر از او بیزاری جسته و او را لعنت می‌کنیم: در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند و از امثال او از کسانی که قبلاً از آنها بیزاری نمودیم مانند سریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیرهم و همانا عادات خدا را نیکو دانسته و می‌دانیم و به او اعتماد می‌کنیم و از وی یاری می‌جوئیم و درهمه امور، او برای ما کافی است و نگهدار خوبی است.

نهمین توقیع از ناحیه مقدسه:

و درآن کتاب نقل شده از الزهری که می‌گوید: به قدر کافی در جستجوی امام زمان‌علیه‌السلام گردش کردم و مال زیادی از من در این راه صرف شد سپس به خدمت محمد بن عثمان رسیدم و به همین منظور مدتی نزد وی به خدمتگزاری پرداختم تا آنکه روزی، از صاحب الزمان‌علیه‌السلام سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی. من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبائی و خوشبوئی از همه کس بهتر و لباس تجار بر تن داشت، با وی است و به شکل تجار چیزی در آستین دست دارد وقتی نظرم به او افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او به من اشاره نمود که به طرف آن جوان برگردم. من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هر چه می‌خواستم به من جواب داد، آنگاه رفت که داخل خانه شود و آن خانه، چندان مورد نظر نبود. محمد بن عثمان به من گفت: اگر می‌خواهی چیزی بپرسی بپرس که دیگر بعد از این او را نمی‌بینی! من هم به دنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و جز این دو جمله: ملعون است ملعون است کسی که نماز عشا را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شود چیزی نفرمود و سپس داخل خانه شد.

دهمین توقیع از ناحیه مقدسه:

و در آن کتاب نقل از ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی که می‌گوید: در ضمن جواب مسائلی که من از حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه پرسیده بودم و محمد بن عثمان برای من فرستاد مرقوم بود که: و اما اینکه در مورد نماز خواندن درهنگام طلوع و غروب خورشید پرسیده‌ای و اگر به قول مردم خورشید در هنگام طلوع از بین دو شاخ شیطان و در هنگام غروب از بین دو شاخ شیطان غروب می‌کند و همانا چیزی بهتر و برتر از نماز که بینی شیطان را به زمین می‌زند نیست پس نماز خود را به جای آور و بینی شیطان را به زمین بمال. و اما اینکه پرسیده‌ای ملکی در ناحیه شما وقف است، اگر صاحبش محتاج به آن شد می‌تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب اینست که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آنرا باطل و تملک کند ولی اگر تسلیم متولی وقف شده، صاحب ملک نمی‌تواند در آن تصرف کند، خواه محتاج به آن باشد یا بی نیاز از آن باشد. و اما اینکه پرسیده ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست، بدون اجازه ما تصرف می‌کنند و استفاده آنرا برای خود حلال می‌دانند هر کس این کار را بکند ملعون است و ما روز قیامت از وی بازخواست می‌کنیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس آنچه را که پیش عترت من حرام است حلال بداند، بر زبان هر پیغمبری ملعون است پس هرکس حق ما را ضایع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنانکه خداوند فرمود: **﴿الا لعنه الله علی الظالمین﴾ (همانا لعنت خداوند بر ستمکاران است)**. و اما در مورد ختنه کردن پرسیدی، جواب باید او دوباره ختنه شود زیرا زمین در نزد خداوند چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده شکایت می‌کند. و اما اینکه پرسیده ای شخصی نماز می‌گزارد و آتش و تصویر (عکس) و چراغ (روشن) مقابل وی قرار دارد، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ ومردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته‌اند، جواب اینست که اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد جایز نیست روبروی آنها نماز بگزارد. و اما اینکه پرسیده ای املاکی در ناحیه شما وقف ما شده آیا جایز است کسی آنرا آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آنرا به ناحیه ما بفرستد و این کار را به حساب ثواب بردن و تقرب به سوی ما متحمل شود؟ جواب اینست که هیچ کس حق ندارد، در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند، پس چگونه جایز است کسی در مال ما تصرف کند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته وهر کس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و عن قریب نیز به آتش جهنم در افتد. و اما اینکه پرسیده ای راهگذری از جنب

درختان میوه داری که وقف ما شده می‌گذرد و از میوه آن می‌خورد آیا برای وی حلال است یا نه؟ جواب اینست که خوردن آن برای راهگذر حلال و بردن با خود حرام می‌باشد.

یازدهمین توقیع از ناحیه مقدسه:

روایت شده با استناد از ابوالحسن الأسدی که می‌گوید: توقیعی از ناحیه مقدسه به شیخ ابو جعفرمحمد بن عثمان العمری رسید که آن توقیع مبارک چنین بود: (**لعنت خداوند و فرشتگان و تمام مردم بر کسی که یک درهم از مال ما را به خود حلال کند**). اسدی می‌گوید: در دلم گفتم: این به خاطر اموال حجت می‌باشد پس اگر کسی از راه حرام به آن اموال دست بیابد چه می‌شود؟ به خداوند قسم بعد از اینکه آن فکر را کرده بودم به آن توقیع نظر کردم و آن چرا در دلم گفته بودم برعلیه من منغلب شده بود که درآن نوشته شده بود (لعنت خدا و فرشتگان و تمام انسانها بر کسی باد که از راه حرام به درهمی از اموال ما برسد).

دوازدهمین توقیع از ناحیه مقدسه:

و نیز در آن نیز نقل شده است در مورد توقیع صادره از ناحیه مقدسه امام زمان‌عليه السلام در مورد مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری می‌باشد که عبارت نامه محمد بن حمیری چنین می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحیم: خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند و دوام عزت و تأئیدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند و نعمتهای خود را بر وجود اقدست افزایش دهد و احسان ومواهب و فضل خود را نسبت به شخص شخیصت زیاد نماید و مرا در هر پیشامد سوئی نسبت به وجود مقدست، فدایت گرداند و پیش از جنابت بمیراند مردم اشتیاق دارند که به درجاتی برسند، من هم می‌دانم که هر کس را شما بپذیرید قابلیت دارد و آن کس را که از خود دور کنید و فرومایه است بدبخت کسی که رانده شما باشد، من به خدا پناه می‌برم که رانده درگاه وجود مبارک باشم خداوند حضرتت را مؤید بدارد جماعتی در شهر ما هستند که در معروفیت وشخصیت با هم برابرند وهرکس مقام و موقعیت خود را لازم می‌شمارد توقیع حضرتت چندی پیش به جمعی از اینان رسید که به آنها امر فرموده بودی که کمک کنند درآن توقیع نام علی بن محمد بن حسین بن مالک معروف به «مالک باد وکه» که دامادرحمه الله است میان اسامی آنها نبود و او از این حیث اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را به عرض مقدست برسانم که اگر حذف نامش به واسطه گناهی بوده که از وی سر زده، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده با اعلام آن موجبات تسکین خاطرش را ان‌شاء الله فراهم آورند.

توقیع ناحیه مقدسه: ما جواب کسانی را دادیم که با ما مکاتبه نموده بودند حاصل جواب

حضرت اینست که این عده که نامهای آنها در توقیع برده شده نامه به من نوشته و سؤالاتی نموده بودند و من هم با ذکر اسامی آنها جواب دادم، ولی علی بن محمد در میان آنها با من مکاتبه نکرده بود لذا من هم نام او را نبردم و این دلیل بر تقصیر و گناه او نیست.
نقل شده که از یکی از معصومین علیهم السلام پرسیده شد: اگر امام جماعتی درحال نماز خواندن باشد ومردم پشت سر او نماز می‌خوانند اتفاقی برای آن امام در حین نماز خواندن افتاد یعنی بمیرد چه باید کرد؟ فرمود: آن امام را کنار گذاشته و یکی از آنان جلو برود و نماز خود را به پایان برساند و هرکه او به او دست زده باشد باید غسل کند.

توقیع ناحیه مقدسه: بر کسی که آن شخص را کنار گذاشته باشد جز شستن دست کاری بر او نیست و اگر اتفاقی و یا حدثی برای ابطال نمازش رخ ندهد می‌تواند با بقیه نماز گذاران نماز بخواند.

و نیز روایت شده از یکی از معصومین علیهم السلام که می‌فرماید: همانا هرکه به مرده در حالی که بدنش گرم می‌باشد دست بزند فقط دستهای خود را بشوید وهر که در هنگامی که بدن مرده سرد شود به آن دست بزند بر او واجب است که غسل کند و با این اوصاف این امام جماعتی که از دنیا رفته بدنش گرم بوده است و شخصی که به آن دست می‌زند شاید نیز از لباسش به او دست می‌زند پس چگونه بر او غسل واجب است؟

توقیع ناحیه مقدسه: اگر با این اوصافی که ذکر شده به آن تماس گرفته شود هیچ چیزی بر آن واجب نیست مگر دست شستن.

و در مورد نماز جعفر الطیار علیه السلام اگر کسی درحین نماز خواندن چه درحال قیام و یا رکوع و یا سجود تسبیح گفتن را فراموش کرد وسپس در جای دیگر نماز به یادش آمد تسبیح فلان جا را فراموش کرده است آیا در همان وقتی که به یادش آمد تسبیح را بگوید و یا از آن رد شده و نمازش را به پایان برساند؟

توقیع ناحیه مقدسه: هرگاه شخصی درآن نماز تسبیح را فراموش کرد و سپس درجای دیگر نماز به یادش آمد آن چرا که فراموش کرده را قضاء کند.

آیا برای زن شوهر مرده جایز است که پشت جنازه شوهرش راه برود یا خیر؟

توقیع ناحیه مقدسه: اشکالی ندارد در تشیع جنازه همسرش برود.

آیا زن شوهر مرده در زمان عدتش جایز است که قبر شوهرش را زیارت کند و یا جایز نیست؟

توقیع ناحیه مقدسه: به زیارت قبر شوهرش برود ولی شب دور از خانه‌اش بیتوته نکند.

آیا زنی که در عدت می‌باشد جایز است برای یک کاری بیرون از خانه خود برود و به

خانه‌اش باز نگردد؟

تقویع ناحیه مقدسه: اگر در مورد کاری بیرون از خانه برود و آن کار را به اتمام برساند و اگر برای حاجتی بیرون رود و شخصی ا و را نبیند و در بیرون از خانه بماند تا اینکه کارش را به اتمام برساند و شب راجز درخانه‌اش بیتوته نکند.

و همانا از یکی از معصومین علیهم السلام نقل شده است که فرمود: عجبا از کسی که در نمازش سوره قدر را نخواند چگونه نمازش پذیرفته می‌شود.

و نیز نقل شده: نماز کسی در حالی که در نمازش سوره توحید را نخواند نمازش پاک نمی‌شود.

و نقل شده که هرکه در نماز واجبش سوره همزه را بخواند آن چرا که در دنیا است به او عطاء داده می‌شود با این وصف آیا می‌شود که سوره مبارکه همزه را به جای دو سوره مبارکه توحید و قدر بخواند در حالی که روایت شده که کسی که آن دو سوره را در نمازش نخواند نمازش مورد قبول و پاک نمی‌شود مگر بوسیله آن دو سوره مبارکه؟

توقیع ناحیه مقدسه: همانا پاداش قرائت سوره همان‌گونه که ذکر شده می‌باشد و اگر کسی سوره‌ای که پاداش زیاد را ترک کند و به جای آن یکی از این دو سوره یعنی سوره توحید و قدر را به خاطر فضیلتشان بخواند پاداش آن چرا که خوانده و پاداش همان سوره‌ای را که به خاطر سوره‌های توحید و قدر ترک کرده به او داده می‌شود و جایز است که غیر از این دو سوره مبارکه توحید و قدر بخواند و نمازش کامل می‌باشد ولی فضل و برتری را ترک کرده است. و در مورد وداع ماه مبارک رمضان پرسیدی که چه وقت می‌باشد که اصحاب ما در مورد آن اختلاف پیدا کردند که بعضی از آنان می‌گویند: در آخرین شب و بعضی‌ها می‌گویند در آخرین روز هنگامی که هلال ماه شوال دیده شود.

توقیع: عمل در ماه مبارک رمضان در شب‌های آن می‌باشد و وداع با ماه مبارک رمضان در آخرین شب آن می‌باشد و اگر کسی از اینکه ماه کم باشد (یعنی بیست و نه روزه باشد) در دو شب قرار دهد. و در مورد معنای قول تبارک و تعالی ﴿**انه لقول رسول کریم**﴾ آیا مقصود از رسول کریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد؟

﴿**ذی قوة عند ذی العرش مکین**﴾ این قوت چیست؟ ﴿**مطاع ثم امین**﴾[1] این اطاعت چه اطاعتی است؟ و آن درکجا قرار دارد؟ همانا در مورد این پرسش از ناحیه مقدسه شما جوابی نیامده است پس نظرت را می‌خواهم خداوند عزتت را مستدام گرداند به خاطر لطف و مرحمت تو به من

---

۱. سوره مبارکه تکویر: آیات شریفه ۲۰-۱۹

که پرسشهای مرا می‌خوانی و جواب آنان را برای من می‌فرستی و در مورد علی بن محمد بن الحسن بن الملک که ذکرش گذشت برایم شرح می‌دهد که مرا تسکین می‌دهد و از تو می‌خواهم که دعای جامعی برایم و برای برادرانم در دنیا و آخرت تا پاداشی برای ما باشد ان‌شاءالله.

توقیع ناحیه مقدسه: خداوند متعال تمام خوبی‌های دنیا و آخرت را برای تو و برادرانت جمع گرداند.

سیزدهمین توقیع ناحیه مقدسه:

و نیز نامه دیگری از محمد بن عبدالله حمیری برای ناحیه مقدسه فرستاده بود که درآن نوشته بود خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند و دوام عزت و تأئیدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند و نعمتهای خود را بر وجود اقدست افزایش دهد و احسان و مواهب و فضل خود را نسبت به شخص شخیصت زیاد نماید و مرا در هر پیشامد سوئی نسبت به وجود مقدست، فدایت گرداند همانا بعضی از فقهاء ازمن می‌پرسند: هنگامی که نماز گذار از تشهد اول برای رکعت دوم بلند می‌شود آیا واجب است که او تکبیر بگوید؟ زیرا بعضی از اصحاب ما گفته اند: تکبیر برای او واجب نیست و احتیاجی ندارد که تکبیر بگوید و اگر بگوید **بحول الله و قوته أقوم و أقعد** برای او کافی می‌باشد.

جواب: همانا برای این پرسش دو جواب است، اما یکی از آن دو جواب اگر نماز گذار از حالتی به حالت دیگر منتقل شود باید تکبیر بگوید و اما جواب دیگر، نقل شده که وقتی که نماز گذار سر از سجده دوم بردارد و تکبیر بگوید و سپس بنشیند و سپس بلند شود در این صورت احتیاجی برای تکبیر گفتن بعد از نشتن و برخاستن نیست و همانا در تشهد اول چنین صورتی می‌باشد و هر صورتی که به آن عمل شود ثواب دارد.

پرسش: در مورد انگشتری که نگین آن جوهر باشد آیا کسی که آن انگشتری را در دست دارد نماز با آن جایز است؟

جواب: با آن انگشتری نماز خواندن کراهت دارد و درآن اطلاق داده می‌شود و نماز خواندان با آن مکروه است.

پرسش: شخصی به شخص دیگر گفته که به نیابت من به عنوان هدیه در منی قربانی کن وقتی که نائب در منی قربانی کرد نام شخص هدیه کننده را فراموش کرد و بعد از قربانی کردن اسم آن شخص را به یاد آورد آیا این کافی است؟

جواب: اشکالی ندارد از طرف صاحب هدیه قربانی کرده است.

پرسش: و همانا نزد ما بافندگانی از مجوس وجود دارند که آنان مرده خوار بوده و از جنابت غسل نمی‌کنند و با این اوصاف آنان برای ما لباس می‌دوزند آیا نماز خواندن با آن لباسهای که آنان می‌دوزنند جایز است؟

جواب: نماز خواندن با آن لباسها اشکالی ندارد.

پرسش: شخصی نماز شب می‌خواند و شب تاریک است وقتی که سجده کرد به خاطر تاریکی پیشانی خود را بر زمین و یا روی پوستی قرار می‌دهد و وقتی که سر خود را از سجده برداشت مهر نماز خود را می‌یابد آیا سجده که کرده بود کافی بوده و یا دوبار باید سجده کند؟

جواب: «ما لم یستوا جالساً فلا شی علیه فی رفع رأسه بطلب الخمرة» (تا زمانی که از جای خود بلند نشده است جایز است که دنبال مهر بگردد).

پرسش: و در مورد کسی که احرام بسته باشد و سایه‌هایی که بالای سرش می‌باشد را بلند می‌کند آیا آن شخص محرم می‌تواند چوب عماراتی و یا کنیسه (کلیساء) و جانحین را بلند کند یا خیر؟

جواب: هیچ ایرادی برای او نیست در بلند کردن چوبها و یا ترک آنها.

پرسش: شخصی که احرام بسته و به خاطر ترس از خیس شدن لباسهایش و یا توشه‌ای که همراهش می‌باشد آیا آن شخص می‌تواند به خاطر آن به سایه و یا زیر سایه‌بانی برود یا خیر؟

جواب: اگر آن شخص در محمل در راهش این کار را کند باید قربانی کند.

پرسش: در مورد مردی که به نیابت از کسی حج می‌کند آیا احتیاج است که نام آن کسی که به نیابت او در هنگام احرام بستن را بر زبان بیاوید؟ و آیا برای کسی که به نیابت او حج کرده قربانی کند و برای خود قربانی کند و یا یک قربانی کافی است؟

جواب: یک قربانی کافی است و اگر انجام ندهد اشکالی ندارد.

پرسش: آیا کسی می‌تواند با لباس پشمی احرام کند یا نه؟

جواب: اشکالی ندارد و گروهی از صالحان چنین کاری کردند.

پرسش: آیا مرد می‌تواند با (شلوار، پیجامه وغیره) که غوزک پایش را نپوشاند نماز بخواند؟

جواب: جایز است.

پرسش: آیا شخصی که در جیبش و یا لباسش یا روی لباسش شمشیر و کلید آهنی وغیر باشد می‌تواند نماز بخواند؟

جواب: جایز است.

درمورد مردی که با بعضی از مخالفین به حج رفته و آنها متصل است و او به حج می‌کند و به جاده می‌رود و آنها احرام نمی‌کنند مگر در نزد قربانگاه آیا او جایز است که به خاطر ترس از شناختن احرام خود را تا زمانی که احرام کنند به تأخیر بیندازد و یا جایز نیست مگر در قربانگاه احرام کنند؟

جواب: در میقات خود احرام کند و سپس روی آن لباس بپوشد و با خود و به آرامی لبیک زمرمه کند و وقتی که به میقات آنان یعنی قربانگاه برسد احرام خود را آشکار کند.

پرسش: در مورد شخصی که دم پایی مبطون پوشیده است پرسیده شد که بعضی از اصحاب ما می‌گویند: پوشیدن چنین دم پایی کراهت دارد؟

جواب: پوشیدن آن جایز است و اشکالی ندارد.

پرسش: مردی که اموال وقف در اختیار اوست و او هیچ ابای ندارد که از آن اموال قاطی اموالش شود و شاید روزی من به شهر و یا روستایی بروم و آن شخص درآن شهر و یا روستا باشد پس به دیدار او می‌روم و وارد منزلش می‌شوم و او سفره غذایی می‌آورد و من را دعوت می‌کند اگر از غذای او نخورم با من دشمنی می‌کند و می‌گوید: فلانی غذای ما را حلال نمی‌داند تا از آن بخورد. آیا جایز است که من از آن غذا بخورم سپس صدقه بدهم و چقدر باید صدقه بدهم؟ و اگر آن وکیل اموال وقف، از اموال وقف به کسی هدیه بدهد پس آن شخص مرا به نزد خویش می‌خواند و به من نیز چیزی از آن هدیه می‌دهد آیا جایز است که من از آن هدیه چیزی بردارم در حالی که من می‌دانم آن شخص وکیل اموال وقف می‌باشد و حلال و حرام اموالش را نمی‌داند، آیا اگر چیزی ازآن برداشتم از نظرشرع چیزی برگردن من می‌باشد یا خیر؟

جواب: اگر برای این مرد اموال و یا کار دیگری باشد که از آن امرار معاش و پول در می‌آورد به غسر از اموال وقف باشد پس از غذای او بخور و هدیه او را بپذیر و اگر غسر از آن باشد یعنی فقط اموال وقف دارد و از آن استفاده می‌کند بر تو جایز نیست که از غذای او بخوری و یا هدیه‌ای از آن بپذیری.

پرسش: مردی که راستگو و حق را می‌گوید و در مورد متعه (صیغه) را می‌بیند و برمی‌گردد؛ مگر اینکه برای او همسری است که در تمام امورش متاع و موافق اوست و با او عهد بسته که با هیچ زنی تا وقتی که او زنده است ازدواج نکند و متعه نگیرد و یا کنیز نخرد و آن مرد به مدت نوزده سال به عهد خود وفادار است. و به قول او گاهی یک ماه و یا بیشتر از خانه دور است و او هیچ صیغه‌ای و غیره برای خود اختیار نمی‌کند در حالی هوای نفسش به آن مایل نمی‌شود و گاهی وقتها همراهانش از جمله برادرش و فرزندش و غلامش و وکیلش

و غیره وقتی که او را این گونه می‌بینند که صغیه و متعه برای خود اختیار نمی‌کند در چشم آنان کوچک و حقیر تصور می‌شود.

و آن به خاطر بازگشت به خانواده و عهد و پیمانی که بین خودش و همسرش بسته است صیغه نمی‌کند و صیغه را حرام نمی‌داند بلکه به خاطر قرب به خداوند متعال و عهد و پیمانی که بسته است چنین کاری نمی‌کند، آیا می‌تواند به خاطر ترک از گناه و یا ترس از افتادن در گناه و معصیت عهد خود را بشکند و یا خیر؟

جواب: مستحب است به خاطر اطاعت از فرمان خداوند متعال صیغه کند تا مرتکب گناه نشود هر چند فقط یک بار.

چهاردهمین توقیع ناحیه مقدسه:

در نامه دیگری از محمد بن عبدالله حمیری برای امام زمان‌ع و جوابهای حضرت امام زمان‌ع در جواب پرسشهای محمد بن عبدالله حمیری در سال سیصد وهفت هجری قمری از ناحیه مقدسه صادر گشت.

در نامه محمد بن عبدالله حمیری چنین پرسشهایی از ناحیه مقدسه آمده است:

در مورد کسی که احرام کند و لباس احرام خود را از پشت به طول بلند کند و طرف دیگر آن را بلند کند و آن دو را در نزد ناف خود قرار دهد و طرف دیگر را از بین دو پایش بالا ببرد تا عورتش حفظ شود زیرا قبلاً که احرام می‌بستند هنگامی که مرد سوار بر مرکب خویش شود عورتش نمایان می‌شد؟

امام زمان‌ع در جواب او فرمود: انسان جایز است هر طور که دوست دارد احرام ببندد. جز اینکه نباید احرام خود را با قیچی یا چیز دیگری پاره کند و یا با سوزن آنرا بدوزد و یا با چیزدیگر گره بزند. وهرگاه ناف و زانوهایش را بپوشاند آنرا بالاتر بیاورد زیرا سنت در جمع آن می‌باشد به غیر از خلاف پوشاندن ناف و زانو و برایمان بهتر است. و بهتر است که احرام خود را مانند آن چرا که دستور داده شده برای شناخت و یاد گرفتن سایر مردم انجام دهد إنشاء الله.

پرسید: آیا جایز است، احرام کند و لباس احرام را به کمک دیگری گره بزند؟

جواب: نباید لباس احرام را بوسیله خود لباس و یا کمک دیگری گره زده شود.

و پرسید: در مورد کسی که می‌خواهد نماز بخواند برای توجه به نماز خود چنین می‌گوید: (**علی ملة ابراهیم**ع **و دین محمد**ص...) زیرا یکی از اصحاب ما گفته است: هرگاه شخصی بگوید (**و دین محمد**ص) بدعت کرده است. زیرا ما در هیچ کتاب نماز در مورد این

حدیث چیزی نیافتیم جز در کتاب قیم بن محمد از جدش که می‌گوید: امام صادق‌علیه‌السلام به حسن فرمود: متوجه می‌شوی؟حسن گفت: چنین می‌گویم: لبیک و سعدیک. امام صادق‌علیه‌السلام به او فرمود: در مورد این از تو نمی‌پرسم بلکه از تو در مورد اینکه وقتی که می‌خواهی وارد نماز شوی (وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفاً مسلماً) را چگونه می‌گویی؟

حسن گفت: من این گونه می‌گویم. امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: هرگاه چنین گفتی بگو:

علی ملة ابراهیم‌علیه‌السلام و دین محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و منهاج علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و الائتمام بآل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین.

جواب: ناحیه مقدسه چنین جواب دادند: همه توجه به فریضه واجب نیست بلکه مستحب مؤکد می‌باشد و آن اجماع به آن است و خلافی در آن نیست. و آن چنین می‌باشد:

وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفاً مسلماً علی ملة ابراهیم‌علیه‌السلام و دین محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و هدی علی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و ما أنا من المشرکین إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک به و بذلک أمرت و أنا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین، أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم.

و سپس سوره مبارکه حمد را می‌خواند. همانا فقیهی[1] که شکی در علم آن نیست می‌فرماید: همانا دین و آیین برای حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و هدایت و رهبری و پیشوایی برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد. زیرا برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام نسلی تا روز قیامت می‌باشد وهرکه به آنان (امامان معصوم‌علیهم‌السلام)ایمان داشته باشد پس او از هدایت شدگان می‌باشد وهرکه به آن شک کرد هیچ دینی ندارد. و ما به خداوند متعال پناه می‌بریم از اینکه بعد از هدایت گمراه شویم.

پرسش: در مورد قنوت نماز واجب پرسیده شد وقتی که شخصی درهنگام نماز واجب قنوت کرده و دعا بخواند و بعد از اتمام آن دستهایش را روی صورت و سینه‌اش می‌کشد و آن به خاطر حدیثی که از معصومین‌علیهم‌السلام به ما رسیده است که می‌فرمایند: خداوند دوست ندارد دست بنده‌ای که به سوی او روانه شده خالی برگردد بلکه آنرا پر از رحمت خویش

---

۱. فقیه: یکی از القاب حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام می باشد که در زمان غیبت صغرا برای تقیه به کار می رفت.

برمی‌گرداند. آیا جایز است چنین کاری کرد زیرا یکی از دوستان چنین کاری انجام می‌دهد؟

جواب فرمود: بر گرداندن دستان بعد از قنوت در نمازهای واجب و کشیدن دستان بر سر و صورت و سینه و غیره جایز نیست بلکه دستان خود را باز کرده و آنها را برگرداند و تکبیر بگوید و سپس به رکوع برود. و آن روایتی که ذکر کرده‌اید صحیح می‌باشد ولیکن در نافله‌های شب و روز می‌باشد نه در نماز واجب و عمل کردن به آن در نمازهای مستحب افضل است.

پرسش: در مورد سجده شکر بعد از اتمام نماز واجب پرسیدند که یکی از دوستان ما می‌گوید: چنین کاری بدعت می‌باشد؟ آیا جایز است که بعد از نماز واجب سجده شکر گذارد و یا خیر؟ و اگر جایز است آیا در نماز مغرب در بعد از فریضه نماز مغرب است و یا بعد از چهار نافله آن؟

جواب فرمود: سجده شکر از مستحبات مؤکد می‌باشد و هیچ گاه نقل نشده که آن بدعت می‌باشد و آن کسی که چنین گفته خواسته بدعتی در دین قرار دهد. و اما خبر نقل شده در مورد نماز مغرب این است که در مورد آن اختلاف می‌باشد که گفته می‌شود بعد از سه رکعت واجب نماز مغرب و یا بعد از چهار رکعت نافله می‌باشد و همانا فضل و برتری دعا و تسبیح بعد از نماز واجب بر دعا و نافله‌ها مانند فضل و برتری واجبات بر مستحبات و نوافل می‌باشد. دعا و تسبیح بهتر است که بعد از نماز واجب باشد و اگر آنرا بعد از خواندن نافله‌ها تأخیر انداخته شود اشکالی ندارد.

پرسش: پرسیده شد که یکی از دوستان یک زمین و باغ جدیدی خریداری کرده که آن زمین و باع در کنار زمین زراعی خراب و متروکه که برای سلطان می‌باشد قرار دارد و گاهی در نزدیکی آن می‌کارند و به خاطر همین مأموران سلطان او را مورد اذیت و آزار می‌دهند در حالی که آن زمین بیست سال متروکه شده است و او از خریدن آن زمین صرفنظر می‌کند زیرا گفته می‌شود این زمین متروکه وقفی بوده و از واقف گرفته شده است و اگر خریدن آن از سطان جایز است و صلاح آن مرد در آن باشد و آن زمین را به زمین خود ملحق کند و آنرا آباد سازد و طمع مأموران سلطان را از خودش دور کند و اگر جایز نیست شما چه دستوری می‌دهید تا إن‌شاء الله انجام دهد؟

امام عصرعليه‌السلام چنین مرقرم کردند: خرید و فروش زمین وقفی جایز نیست مگر نزد مالک اصلی و یا به دستور و رضای او باشد.

پرسش: در مورد مردی پرسیده شد که صاحب کنیزی شده است و ازترس اینکه از آن کنیز صاحب بچه شود از پشت حجاب یعنی پشت لباسش با او همبستر می‌شود و بعد از مدتی آن کنیز صاحب فرزندی می‌شود و آنرا به دنیا می‌آورد و به نزد آن مرد می‌آید و به اومی گوید:

این فرزند توست در حالی که آن مرد شک دارد که آن بچه فرزند اوست و یا خیر زیرا از پشت لباس با آن کنیز همبستر شده است و نمی‌داند آنرا به عنوان فرزند خویش قبول کند و یا قبول نکند پس برای آن بچه و مادرش انفاق می‌کرد تا وقتی که آن کنیز از دنیا رفت. و همچنان به آن پسر بچه انفاق می‌کند و او شک دارد که آن پسر بچه از خودش می‌باشد و اگر جایز است او را جز فرزندانش حساب کند انجام می‌دهد؟

این پرسیش را پرسیده بود که در جواب آن چنین آمده بود: همبستر شدن با زن با چند صورت حلال می‌شود و جوابهای مختلفی در مورد آن وجود دارد و باید در مورد آن از شرع و حلال بودن آن بپرسد تا جواب آنرا پیدا کند إن‌شاء الله.

پس از طرف ناحیه مقدسه چنین جوابی آمد: خداوند تبارک و تعالی او را به آن چرا که خودش (یعنی خداوند) اهلش هست سزاوار و شایسته گرداند و آن به خاطر حق و مقام و منزلتش در نزد ما و رعایت پدر مرحومش و نزدیکی او به درگاه ما و همانا از او به خاطر آموختن آن چرا که به او آموزش دادیم به خاطر حسن نیتش راضی شده‌ایم و چیزهای را برای او وقف کردیم که او را به خداوند نزدیک می‌گرداند و آن اموری که مورد رضا و خشنودی خداوند عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله و اولیاء خداوند علیهم السلام می‌باشد همان‌گونه که ما از خداوند متعال در مورد مسائل و خواسته‌ها و آرزوهایش از هر خیر و برکت به زودی و تعجیل خواستاریم و از خداوند متعال می‌خواهیم که امور دین و دنیایش به آن چرا که صلاح اوست به او عنایت فرماید زیرا خداوند متعال سرپرست توانا می‌باشد.

پانزدهمین توقیع ناحیه مقدسه:

و همچنین شیخ محمد بن عبدالله حمیری نامه دیگری برای ناحیه مقدسه حضرت امام زمان علیه السلام در سال سیصد وهشت هجری قمری نوشت و درآن نیز مسائلی و پرسشهایی از آن بزرگوار پرسیده بود که درآن نامه چنین نوشته بود: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خداوند متعال طول عمر با برکت و سعادت عنایت فرماید و تو را مستدام گرداند وعزت و کرم و سعادت و سلامت تو را بیفزاید و نعمت خویش را بر تو اتمام گرداند و بر احسان و نیکی خودش بر تو افزون گرداند و تمام خوبیها و موهبتی که از جانب او به تومی رسد و رسیده را بیفزاید و مرا قربانی و فدای تو قرار دهد.

همانا از ما پیرمردان و پیر زنانی بوده‌اند که ماه رجب را روزه می‌گرفتند و آن سی سال و یا بیشتر عادت آنان بود و گاهی نیز شعبان را به ماه مبارک رمضان متصل می‌کردند که بعضی

از اصحاب می‌گویند روزه آن معصیت است؟

در جواب آن پرسش چنین آمده است: فقیه می‌فرماید: روزه دار درماه رجب پانزده روز آن را روزه بدارد و سپس آنرا قطع کند مگر اینکه از سه روز ثابت روزه بگیرد و همانا قضاء کردن روزه‌های واجبی که به علتی نتوانسته در ماه مبارک رمضان روزه بگیرد قضاء آن در ماه رجب بسیار بافضیلت می‌باشد.

پرسش: مردی که سوار محمل خود (اسب و یا شتر وغیره) می‌باشد و درآن روز برف زیادی از آسمان باریده است و او قادر به پایین آمدن از محمل خود نیست تا نماز بخواند و ترس از آن دارد که در آن برف فرو برود و شاید برف ادامه داشته باشد و برف زیاد شود آیا آن شخص می‌تواند داخل محمل خود نمازواجب خود بخواند زیرا ما بارها چنین کاری کرده ایم؟

جواب: در هنگام شدت و ضرر اشکالی ندارد.

و در مورد مردی پرسیده شد که به نماز جماعت می‌رود در حالی که امام جماعت به رکوع رفته است و اوبه آن ملحق می‌شود و به آن اقتداء می‌کند. ولیکن یکی از دوستان می‌گوید: اگر تکبیر رکوع امام جماعت را نشنود آن رکوعی که کرده است یک رکعت برای او حساب نمی‌شود؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود: اگر آن شخص درهنگام رکوع امام جماعت برسد و به یک تسبیح آن در رکوع امام جماعت برسد و به آن ملحق شود یک رکعت برای او حساب می‌شود هرچند که به تکبیر رکوع نرسد.

پرسش: مردی که نماز ظهر خود را به صورت دو رکعت خوانده باشد و ندانسته سلام داده و شروع به خواندن نمازعصرمی کند در بین نماز عصر به یادش می‌آید که نماز ظهر را دور رکعت خوانده است پس درآن وقت چه باید کرد؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود: اگر چیزی بین دو نماز اتفاق افتاد که باعث ابطال نماز شود باید هر دو نماز یعنی نماز ظهر وعصر را دوباره بخواند.

و اگر چیزی اتفاق نیفتد نماز عصر خود را به اتمام برساند و بعد از آن دو رکعت به عنوان اتمام نماز ظهر بخواند.

پرسش: در مورد اهل بهشت پرسیده شد که آیا وقتی که وارد بهشت می‌شوند زاد و ولد می‌کند و یا خیر؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود: همانا در بهشت زنان حمل و زایمان وجود ندارد و نیز نفاس وحیض وخون و غیره نیست و همانا در بهشت آن چرا که دل و جان بخواهد و چشمان

با دیدن آن لذت می‌برند وجود دارد و همانا اگر مؤمنی در بهشت فرزندی بخواهد خداوند متعال برای آن مؤمن، فرزندی را برای او بدون حمل و زایمان به هر صورتی که مؤمن می‌خواهد وهمان گونه که از پیش حضرت آدمؑ را آفریده بود می‌آفرینند.

پرسش: در مورد زنی پرسید شد که با مهر معین و وقت معین با کسی تزویج کند پس از آن مرد قبل از اتمام وقت معلومش او را رها می‌کند و آن چرا که از مهر معین باقی ماند بر او حلال می‌کند و آن زن قبل از اینکه آن مرد را رها کند خون حیض می‌بیند، آیا وقتی که آن مرد او را رها کند و آن زن از خون حیض پاک شود آیا جایز است که با شخص دیگری ازدواج کند و یا خیر؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود: همانا باید منتظر خون حیض دیگر آن زن شود زیرا کمترین عدت خون دیدن حیض و پاک شدن کامل بعد از رها شدن می‌باشد.

پرسش: در مورد گواهی و شهادت جذامی و پیسی و فلج شده پرسیده شده است که آیا شهادت و گواه آنان جایز است؟ زیرا برای ما نقل شده است که به خاطر سالم نبودن آنان گواه و شهادتشان صحیح نیست؟

جواب ناحیه مقدسه این بود: اگر آنان به آن بیماری درهنگام تولدشان مبتلا نشده باشند و بعداً مبتلا شده باشند گواه و شهادت آنان جایز است و اگر درهنگام تولد به آن بیماری مبتلا شده باشند و مادرزادی باشند گواه و شهادت آنان جابز نیست.

پرسش: پرسیده شد آیا مرد می‌تواند با دختر همسرش ازدواج کند؟

جواب از ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: اگر آن دختر در دامان او تربیت و رشد و نمو کرده باشد جایز نیست و اگر در دامان او بزرگ نشده باشد و مادر آن دختر عیال او نبوده باشد می‌تواند با او ازدواج کند جایز است و این گونه نقل شده است.

پرسش: آیا مرد می‌تواند با دختر، دختر زنش ازدواج کند و سپس با مادر بزرگ آن دختر تزویج کند؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: از چنین کار و عملی نهی شده است.

پرسش: در مورد مردی پرسیده شد که مدعی شده که به مردی هزار درهم داده است و برای آن بینه و دلیل محکمه پسند دارد و سپس باردیگر ادعا می‌کند که پانصد درهم دیگر در یک جای دیگر به او داده است و آن نیز با دلیل و شاهد و بار سوم نیز ادعا می‌کند که سیصد درهم به او داده است و نیز بار دیگر دویست درهم به او داده است.

پس آن بدهکار چنین می‌گوید: که همه آن درهم‌های که ذکر شده یعنی (پانصد درهم و

سیصد درهم و دویست درهم) را در یک سند هزار درهمی وارد شده است. طلبکار چنین ادعایی را قبول نمی‌کند و می‌گوید: آنها را جدادگانه داده است. و آیا واجب است که هزار درهم را یکباره بدهد و یا واجب است که بر او بینه اقامه شود و در مورد سندها استثنایی نیست و همه اسناد در یک سند جمع شده است؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: «**یوخذ من المدعی علیه درهم مرة و هی التی لا شبهة فیها، و یرد الیمین فی الأف الباقی علی المدعی؛ فإن نکل فلا حق له**» **(از مدعی علیه یکبار درهم‌ها برداشته شود که هیچ شباهتی با همدیگر ندارند و در مورد هزار درهم دیگربدهکار را قسم دهد، اگر انکار کرد طلبکار هیچ حقی ندارد).**

پرسش: در مورد تربت پاک مرقد شریف امام حسین‌ؑ پرسیده شد که آن تربت را در قبر همراه میت در قبرش می‌گذارند آیا چنین کاری جایز ایت و یا خیر؟

جواب ناحیه مقدسه این بود که فرمود: تربت پاک با حنوط او مخلوط شود و آن را همراه میت در قبرگذاشته شود إن شاء الله.

و پرسیده شد که برای ما نقل شده است که هنگامی که اسماعیل فرزند امام صادق‌ؑ رحلت کرد حضرت امام صادق‌ؑ بر کفن پسرش اسماعیل چنین نوشت: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، آیا برای ما جایز است ما این عبارت را با تربت پاک (امام حسین‌ؑ) و غیره بنویسیم؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: جایز است.

پرسش: آیا جایز است که شخصی از تربت پاک (امام حسین‌ؑ تسبیحی درست کنند) و با آن تسبیح کند و آیا تسبیح کردن با آن فضیلت دارد؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: با آن تسبیح کنند زیرا چیزی با فضلتر ازآن که با آن تسبیح شود نیست و یکی از فضیلت‌های آن این است که هرگاه شخصی تسبیح گفتن را فراموش کند و فقط تسبیح را می‌گرداند برای او پاداش تسبیح نوشته می‌شود.

پرسش: پرسیده شد که آیا سجده کردن بر مهری که از تربت (پاک امام حسین‌ؑ) درست شده باشد آیا فضیلت است؟

جواب ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: جایز است و در آن فضلیت می‌باشد.

پرسش: و پرسیده شد: شخصی به زیارت قبور مطهر امامان معصوم‌ؑ نمی‌رود آیا برای او جایز است که بر قبر سجده کند و یا خیر؟ و آیا برای کسی که به زیارت می‌رود آیا جایز

است که پشت قبر مطهر قرار بگیرد و قبر را قبله خود قرار دهد و یا در نزد پا و یا سر امام معصومعليه‌السلام قرار دهد؟ و یا قبر را پشت خود قرار دهد و سپس نماز بخواند و یا نه؟

پاسخ ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: اما سجود بر قبر در هنگام خواندن نماز نافله و نماز واجب و نماز زیارت جایز نیست و آن چیزی که برای آن می‌باشد گونه راستش را بر قبر مطهر قرار دهد و اما نماز پشت قبر مطهر برود و قبر مطهر را مقابل خود قرار دهد و جایز نیست که در بین سر و پاها و دستان و طرف راست و در طرف چپ نماز خوانده شود زیرا از امام معصومعليه‌السلام نمی‌توان تقدم داشت و نمی‌توان مساوی آن حضرت شود.

پرسیده شد: آیا شخص می‌تواند هنگام خواندن نماز فرضیه واجب و یا نافله تسبیحی در دست خود بگیرد و نماز بخواند؟

پاسخ ناحیه مقدسه چنین بود که فرمود: اگر از فراموش کردن ذکر و یا اشتباه بترسد جایز است.

پرسیده شد: آیا جایز است تسبیح را در دست چپ خود بگیرد و تسبیح بگوید و یا جایز نیست!

پاسخ چنین بود: جایز است و الحمد لله رب العالمین.

و پرسیده شد: از فقیه در مورد اموال وقف خبر ماثور[1] آمده است: اگر واقف بر اعیان و اعقاب آنها باشد و اهل وقف برای فروختن اموال وقف جمع شوند و آن برای آنان صلاح می‌باشد پس آیا جایز است که از بعضی آنان در حالی که همه آنان درآنجا جمع نشده باشند خریداری کرد؟

پاسخ: اگر اموال وقف در اختیار امام مسلمین باشد پس هر قومی و گروهی به هر اندازه که می‌خواهند بفروشند هرچند که جمع شده باشند و یا متفرق باشند ان‌شاءالله (**إذ كان الوقف على إمام المسلمين فيبيع كل قوم ما يقدرون على بيعه مجتمين و متفرقين ان‌شاءالله**)

پرسیده شد: آیا برای محرم جایز است که زیر بغل خود به خاطر بد بویی چیزی بگذارد تا مانع از بد بویی آن شود و یا جایز نیست؟

جواب: جایز است و بالله التوفیق.

و در مورد نابینای پرسیده شد اگر درحالت سلامتی گواهی و شهادت دهد و مدتی بعد ازآن

---

۱. خبر مائور: خبر پیاپی و متواتر را گویند.

نابینا شد و خط خود را نمی‌بیند آیا گواه او جایز است و یا خیر؟ و اگر این نابینا شهادت و گواه خود را بیاورد آیا می‌تواند بر گواه خود شهادت کند و یا خیر؟

پاسخ: اگر شهادت و گواه خود را هنگام شهادت خود حفظ کرده باشد شهادت و گواه او جایز می‌باشد.

پرسیده شد: مردی که اسب خویش و یا مزرعه خود را وقف بگذارد و شخصی از وکلاء را برای شهادت گواه خود قرار دهد، سپس آن وکیل مدتی بعد از دنیا می‌رود و یا کسی دیگر متولی آن می‌شود آیا جایز است شاهد به این گواه کسی که به جای او متولی شده گواه دهد اگر اصل واقف یک مرد باشد؟

پاسخ: غیر از آن جایز نیست، زیرا شهادت و گواهی برای وکیل اقامه نشده بلکه برای مالک اقامه شده و خداوند متعال فرموده است ﴿وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾[1] **(و شهادت را برای خدا برپا دارید).**

پرسش: در مورد دو رکعت آخر نماز (سوم و چهارم) که نقل شده برایمان که بهتر است در این دو رکعت حمد و سوره خوانده شود و نیز برای ما نقل شده که بهتر است در این دو رکعت تسبیح خوانده شود، کدام یک از این دو را انجام دهیم بهتر است؟

ناحیه مقدسه پاسخ دادند: همانا خواندن سوره حمد در این دو نسخ شده و خواندن تسبیح و کسی که خواندن تسبیح را نسخ کرده قول عالم است در هر نماز خوانده نمی‌شود مگر کسی که بیمار و یا شهوت زیاد دارد و یا ترس از بطلان نماز دارد.

پرسش: در نزد ما برای درد گلو و بر طرف شدن صدای خشن از رب گردو(رب جوز) استفاده می‌شود و طرز تهیه آن این گونه است گردو را قبل از رسیدن از درخت می‌چینند و سپس مغز آنرا در می‌آوردند و سپس آنرا به نرمی می‌کوبند و سپس آبش را می‌گیرند و سپس آب را تصفیه کرده و آنرا می‌پزند تا اینکه به نصف برسد و سپس آنرا پایین آورده و به مدت یک شب کنار می‌گذارند و سپس آنرا روی آتش می‌گذارند و بر هر شش پیمانه (رطل) آن یک پیمانه عسل (یک رطل) می‌گذارند و آنرا گرم کرده تا مقداری از آن کم شود سپس بر روی آن نوشادر و شب یمانی از هر کدام یک مثقال گذاشته می‌شود و سپس با همان آب گرما داده می‌شود تا اینکه سرخ شود و بعد از آن مقداری زعفران پودر شده را روی آن می‌گذارند و سپس آنرا می‌پزند تا اینکه مقداری از آن برود تا اینکه مانند عسل غلیظ شود و

---

۱. سوره مبارکه طلاق: آیه ۲

سپس از آتش پایین می‌آورند تا اینکه سرد شود و از آن نوشیده شود آیا نوشیدن از آن جایز است و یا خیر؟

ناحیه مقدسه جواب دادند: اگر نوشیدن زیاد آن مست کننده است پس کمی از آن خورده شود و زیاد آن حرام است و اگر مست نمی‌کند پس او حلال می‌باشد.

پرسش: شخصی یک حاجتی برای او اتفاق می‌افتد و نمی‌داند که آن حاجت را انجام دهد و یا ندهد پس دو انگشتر بر می‌دارد و روی یکی می‌نویسد بله انجام بده و بر دیگری می‌نویسد انجام نده. پس استخاره می‌اندازد پس چند بار آنها را می‌گرداند و سپس یکی از آن دو بیرون می‌آورد و به آن چرا که در آن نوشته است عمل می‌کند آیا چنین کاری جایز است و یا خیر؟ و عمل کننده به آن و تارک آن، آیا آن مانند استخاره می‌باشد؟

ناحیه مقدسه چنین جواب دادند: همانا آن چرا که عالم (امام موسی کاظمعليه‌السلام) در این استخاره قرار داده، استخاره با رقاع و نماز می‌باشد.

پرسش: در مورد نماز جعفر الطیار بن ابیطالبعليه‌السلام پرسیده شد که درچه وقتی افضلتر است که خوانده شود؟ و آیا قنوت دارد؟ و اگر قنوت دارد در چه رکعتی از آن می‌باشد؟

ناحیه مقدسه جواب داد: اوقات آن در اول روز جمعه سپس درهر روزی که بخواهی و هر وقتی که دوست داری در شب و یا روز بخوانی جایز است و دو بار درآن قنوت می‌باشد در دومین رکعت قبل از رکوع و در چهارمین رکعت قبل از رکوع می‌باشد.

پرسش: در مورد شخصی پرسیده شد که او نیت کرده که مقداری از اموالش را به یکی از برادران دینی خود بدهد پس می‌بیند که از نزدیکان او محتاج تر می‌باشد. آیا آن شخص می‌تواند آن پولی که برای شخصی که نیت کرده بود به نزدیکان خود بدهد؟

جواب: آن پول را برای نزدیک و اقرب به دین و مذهبش صرف کند و اگر به قول عالمعليه‌السلام برویم که ایشان می‌فرماید: همانا صدقه از کسی قبول نمی‌شود که نزدیکان او محتاج باشند. پس بهتر است آن پول را بین نزدیکان و بین کسی که نیت کرده بود تقسیم کند.

و پرسید و گفت: همانا اصحاب ما در مورد مهریه زن اختلاف نظر دارند. بعضی از آنان می‌گوید: هرگاه مرد وارد زن شد مهریه او از مرد ساقط می‌شود و هیچ چیزی به زن تعلق نمی‌یابد و بعضی دیگر می‌گویند: مهریه در دنیا و آخرت لازم است. با این دو توصیف حال کدام یک از نظریه‌ها صحیح و در مورد مهریه واجب است؟

فرمود: اگر مرد نوشته‌ای در مورد مهریه و صداق زن نوشته و در اختیار زن داده و یا

نوشته باشد که بر گردنش دین است پس در این صورت مهریه و صداق در دنیا و آخـرت لازم است و اگر در نوشته‌ای فقط صداق ذکر شده باشد هرگاه مرد به نزد زن رفـت از مـرد سـاقط می‌شود و اگر نوشته‌ای ندارد اگر وارد شد بقیه صداق از او ساقط می‌شود.

و از آن بزرگوار پرسید: از امام حسن عسگری علیه السلام پرسیده شد: در مورد نماز خواندن بـا پوستی که آن شبهناک باشد که شاید پوست و کرک خرگوش است حکم آن چیست؟

پس توقیعی از آن بزرگوار صادر گشت که نماز با آن جایز است.

و نیز ازآن بزرگوار نقل شده که نماز خواندن با آن جایز نیست با این حال ما در مورد کدام یک از این توقیع عمل کنیم؟

فرمود: همانا نمازخواندن با این پوست‌ها و کرک‌ها جایز نیست و اگـر کـرک تنهـا باشـد اشکالی ندارد.

و همانا یکی از علماء در مورد فرموده امام صادق علیه السلام که فرمود: با پوست روباه و خرگوش و نه با لباسهای که از آن درست شده است نماز درآن جایز نیست پرسید؟

فرمود: منظورشان پوست آن حیوانات است نه غیر از آن.

و نیز پرسید: در اصفهان لباس عنابی که با دست بافته می‌شود که ما نمی‌دانیم که آن از پشم است و یا ابریشم آیا با آن لباس می‌توان نماز خواند؟

فرمود: نماز خواندن با هیچ لباسی جایز نیست مگر اینکه نخ آن از پنبه یا کتان باشد.

پرسید: در مورد مسح کردن پا باید ابتدا کدام پا را مسح کرد؟

جواب: ابتداء باید پای راست را مسح کند.

و از نماز جعفر طیار علیه السلام پرسیده شد آیا می‌توان آنرا در سفر خواند؟

جواب فرمود: جایز است.

و از تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسیده شد: اگر شخصی سهواً تکبیر بگوید و از سـی و چهار عدد تکبیر بگذرد، آیا به سی و چهار برگردد و یا به آن استناف کند و اگر تمام شصـت و هفت تسبیح بگوید آیا به شصت و ششتا برگردد و یا استناف کند و باید چه کاری انجام دهد؟

جواب: اگر در تکبیر فراموش کرد و از سی و چهار تا تجاوز کرد به سی و چهار تا برگـردد و مبنا را به سی و چهار تا قرار دهد و اگر تسبیح گفتن را بیش از شصت و شش تا بگویـد بـه شصت و شش تا برگردد و مبنا را به آن بگذارد و اگر حمد را بیش از صد تا گفت هیچ چیـزی بر آن نیست.

شانزدهمین توقیع ناحیه مقدسه:

در اواخر ماه صفر سال۴۱۰ (هجری) از ناحیه مقدسه امام زمان‌عليه‌السلام به شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان‌قدس‌سره رسید: بسم الله الرحمن الرحیم: سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از او مسألت می‌نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا ومولی و پیغمبرما محمد و اولاد طاهرین او فرو فرستد و به تو که پروردگار توفیقاتت را برای یاری حق مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما میگوئی با صداقت افزون گرداند، اعلام می‌داریم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو می‌باشند برسانی. خداوند آنها را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنها را برطرف سازد. خداوند تو را با امداد بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند و در رسانیدن به کسانی که اطمینان به آنها داری به طرزی که إنشاء الله می‌نویسیم عمل کن. هر چند ما در جایی منزل کرده ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می‌باشد در این دیده است ولی درعین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی‌ماند. ما از لغزشهایی که از بعضی شیعیان سر می‌زند از وقتی که بسیاری از آنها میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آنها احتراز می‌نمودند و پیمانی که از آنها برای توجه به خداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آنرا پشت سر انداخته‌اند اطلاع داریم. گویا آنها نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنان شما، شما را از میان می‌بردند. تقوی پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه آن به سلامت می‌رود آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند هر چند مشرکان نخواهند. خود را از دشمنان نگاه دارید و از فروختن آتش جاهلیت بپرهیزید. کسانی که در این فتنه به جاهای پنهان، پناه نبرده و در سرزنش آن، راه پسندیده گرفته‌اند چون ماه جمادی الأولی سال جاری فرا رسید، باید از آنچه در آن ماه روی می‌دهد، عبرت بگیرید و از آنچه بعد

از آن واقع می‌شود، از خواب غفلت بیدار شوید عن قریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می‌آید و نظیر آن در زمین نیز ظاهر می‌گردد که مردم را اندوهگین می‌کند و به وحشت می‌اندازد آنگاه مردمی که از اصلاح خارج شده‌اند بر عراق مسلط می‌گردند و به واسطه سوء اعمال آنها اهل عراق دچار ضیق معیشت می‌شوند، سپس این محنت با مرگ یکی از اشرار از میان می‌رود و از مردن او پرهیزکاری خیراندیش خشنود می‌گردند و مردمی که از اطراف عالم آرزوی حج بیت الله دارند، به آرزوی خود می‌رسند و به حج می‌روند. هر مردی از شما باید به آنچه که بوسیله دوستی ما به آن تقرب می‌جست عمل کند و از آنچه مقام او را پست می‌گرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند به طور ناگهانی انسان را برانگیخته می‌کند، آن هم در وقتی که توبه سودی به حال او ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما نجات نمی‌دهد. خداوند شما را به رشد و کمال الهام بخشد و با لطف خود به رحمت واسعه خود توفیق دهد و تقویع به دست علیا که بر صاحبش سلام باشد: ای برادر گرامی و مخلص و صفی و ناصر و یار و یاور ما که خداوند تو را متعال به چشمش همان چشمی که هرگز نمی‌خوابد حفظ گرداند که این همان چیزی است که برای تو نوشته‌ایم پس آن چرا که از جانب ما به تو رسد محافظت گردان و آنرا به نا اهلان نمایان نگردان و به دوستان و یاران خود در مورد آن وصیت کن تا به آن عمل کنند إنشاء الله و دورد و رحمت بی‌پایان خداوند بر محمد مصطفی و اهل بیت پاک و پاکیزه‌اش باد.

هفدهمین توقیع ناحیه مقدسه:

و در یکی از توقیعات که از ناحیه مقدسه‌ؑ که به افتخار شیخ مفیدؒ صادر شده است که آن توقیع مبارک در مورخ پنج شنبه بیست و سه ذی الحجة الحرام سال چهارصد و دوازده صادر شده چنین آمده است: این نامه‌ای است از سوی بنده خداوند آن کسی که پیوسته در راه او در حرکت است و هیچ‌گاه از راه حق منحرف نمی‌شود به کسی که از حق متعال الهام می‌گیرد و خود دلیل و رهنمای حق است. به نام خداوند بخشنده بخشایشگر درود و سلام بر تو که یار حق هستی و پیوسته مردم را به راستی و پیروی از مسیر صحیح و کلمه صدق دعوت می‌کنی و همانا ما خداوند متعال را به خاطر وجود تو حمد و سپاس می‌گوییم خدایی که هیچ معبودی جز او نیست خداوند و پروردگار ما و پروردگار پدران اول ما و از خداوند مسألت می‌نمایم که درود بفرستد بر سید و سرور و مولای ما محمد خاتم الانبیاء و بر اهل بیت طاهرین او باد. بعد از آن چنین می‌فرماید: ای شیخ مفید! همانا ما مناجات و راز و نیاز و

توجه مخصوص تو نسبت به خداوند متعال را دیدیم. خداوند متعال تو را در سایه عنایتی که در ارتباط با اولیاء و دوستانش می‌باشد به تو مرحمت فرموده و از شما حراست و نگهداری فرماید و از کید و شر دشمنان و بدخواهان در امان دارد و سفارشهای ما در برآورده شدن خواسته‌ها و حوائج شما بپذیرد. و همانا ما شفیع و شفاعت کننده کسانی که مانند انگشت در دست می‌باشند و خاطرخواه و پیرو ما می‌باشند هستیم و به نزد آنان مانند تاریک شدن شب می‌رویم و آموزه‌های ایمان و دین را به او می‌آموزیم و همانا بعید نیست که آمدن ما دراین زمان بعد از معلوم شدن و روشن شدن مقصود در این روزگار نه روز گار دیگر و به زودی چیزهایی از طرف ما به تو خواهد رسید که به وسیله آن دسته اعمالی که مورد تأئید ما می‌باشد خواهی شناخت و خداوند متعال تو را بوسیله رحمت خویش توفیق عنایت می‌فرماید و خداوند متعال تو را با چشمش آن چشمی که هرگز نمی‌خوابد حفظ و حراست کند و تو با همان عنایات خاصه به مقابله فتنه پیش رو برو، آن فتنه‌ای که کسانی که پیرو و تحریک کننده باطل می‌باشند فرار می‌کنند و به خاطر نابودی آن فتنه مؤمنان خوشحال و مسرور می‌شوند و جنایت کاران ناراحت و محزون خواهند شد. ای دوست واقعی و خالص ما، که در راه ما با ستمگران و ظالمان مبارزه می‌کنی خداوند همان‌گونه که در گذشته دوستان شایسته و صالح ما را یاری و تأئید فرمود شما را نیز مورد تأئید و یاری قرار دهد و هر که از برادران دینی خودت از خداوند متعال بترسد و پرهیزکار باشد و آن چرا که خداوند متعال به او عنایت فرموده (زکات و خمس) آنرا به مستحق خود برساند در آن آزمون بزرگ که تاریکی و نابودی و هلاکت وجود دارد در امنیت خواهد بود وهرکه از آن چرا که خداوند متعال به او نعمت و رزق و روزی ارزانی گردانده است بخل ورزی کند و چیزی (یعنی زکات و خمس اموال خویش) را به کسانی که خداوند فرموده است که به آنها برسد ندهد پس او در آن آزمون بزرگ شکست خورده و نابود و به هلاکت خواهد رسید و او نیز در دنیا و آخرت از شکست خورده گان می‌باشد و اگر شیعیان و محبین ما که خداوند متعال توفیق اطاعت از خودش به آنان عنایت فرموده با اجتماع و هم عقیده و یک دل و وفاداری به عهد و پیمان بودند غیبت و مخفی بودن ما از آنان چنین نبوده و سعادت دیدار ما را برای آنان سریعتر خواهد بود و زودتر از آن نائل به دیدار و ملاقات ما می‌شدند و آن بر حق و معرفت و شناخت ما خواهد بود و همانا هیچ چیزی ما را از آنان دور و مخفی نمی‌کند مگر اعمال آنان و ما آنرا فاش نمی‌کنیم و همانا خداوند متعال یاری دهنده است و او چه خوب وکیلی است و درود و سلام خداوند بر سرور و مولای ما بشارت دهند و هشدار کننده حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل و خاندان پاک و مطهرش باد.

و نیر توقیع دیگری در اول شوال سال چهارصد و دوازده که با دست مبارک و گرانقدر و بلند پایه حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه نوشته شده است که درآن توقیع آمده است: این نامه‌ای است از طرف ما برای تو ای دوست و یاور حقیقی آن کسی که دین حق به او الهام می‌شود که این با املاء خودمان و به دست خط کسی که مورد اعتماد ما می‌باشد نوشته شده است پس آنرا مخفی بدار و نسخه‌ای از آن بردار و فقط به کسانی که مورد اعتماد ما می‌باشد نشان ده تا برای آنان دل گرمی باشد که خداوند برکات و عنایات ما را شامل آنان گرداند و حمد و سپاس مخصوص خداست و دورد خداوند بر سید و مولای ما محمد مصطفی پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و بر آل و خاندان پاک و طاهرش باد.

میوه:

در بحارالأنوار نقل از اصول کافی نقل از محمد بن إبی عبدالله کوفی که می‌گوید: از جمله کسانی که معجزات امام عصر عجل الله تعالی فرجه را دیده و از وکلاء و نمایندگان امام زمان عجل الله تعالی فرجه بوده است عبارتند از بغداد: عمری و پسرش و حاجز و بلالی و عطار.

از کوفه: عاصمی.

از اهواز: محمد بن إبراهیم مهزیار.

از قم: أحمد بن إسحاق.

ازهمدان: محمد بن صالح.

از اهل ری: بسامی أسدی.

از آذربایجان: قسم بن علاء.

از نیشابور: محمد بن شاذان.

و غیر از وکلاء از بغداد: أبوالقاسم بن أبی جالس و أبوعبدالله الکندی و أبوعبدالله جندی و هارون قزاز و نیلی و أبوالقاسم بن دبیس و أبوعبدالله بن فروخ و مسرور الطباخ خادم و غلام امام هادی علیه السلام و أحمد و محمد پسران حسن و إسحاق کاتب از بنی نیبخت و صاحب الفرار و صاحب الصرة مختومة (بغچه مهر وموم شده).

و از همدان: محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران.

و از دینور: حسن بن هارون و أحمد پسر برادرش و أبوالحسن.

از اصفهان: إبن بادشاله.

از صیمره: زیدان.

از قم: حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن إسحاق و پسرش و حسن بن یعقوب.

از ری: قاسم بن موسی و پسرش و أبو محمد بن هارون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و أبوجعفر الرن.

از قزوین: مرداس و علی بن احمد.

از قابس دو مرد .

از شهرزور: ابن الخال.

از فارس: مجروح.

از مرو: صاحب هزار دینار و صاحب نامه سفید و أبوثابت.

و از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح.

از یمن: فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و إبن عجمی و الشمشاطی.

از مصر: صاحب المولودین و صاحب مال در مکه و أبو رجاء.

از نصیبین: أبو محمد بن وجناء.

و از اهواز: حصینی.

ساقه دهم

انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و وظیفه‌های شیعیان در زمان غیبت

در بحارالأنوار نقل شده با استناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: بهترین و برترین و افضلترین اعمال امتم انتظار فرج الله عزوجل می‌باشد.

و در آن کتاب نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: وهرکه به چیز کم رزق و روزی خداوند متعال برای او خشنود شود خداوند متعال نیز از اعمال کم او خشنود می‌شود و انتظار فرج عبادت است.

و نیز در همان کتاب: نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: بهترین و برترین و افضلترین اعمال امتم انتظار فرج می‌باشد.

و نیز دربحارالأنوار: نقل شده با استناد از اباخالد کابلی که می‌گوید: امام سجاد علیه السلام

فرمودند: همانا غیبت امام دوازدهم‌علیه السلام که داوازدهمین وصی رسول خداصلی الله علیه و آله می‌باشد به طول می‌کشد. سپس فرمود: ای اباخالد! همانا اهل زمانش که به امامت و رهبری و پیشوایی آن بزرگوار در زمان غیبتش اقرار و ایمان و انتظار فرج و ظهورش را دارند بهترین و با فضیلترین اهل هر زمان می‌باشند. زیرا خداوند: عطای آنان وعقل و فهم ومعرفتشان در زمان غیبت ذکر کرده است و همانا غیبت در نزد آنان به حکم دیدن و مشاهده می‌باشد و خداوند آنان را درآن زمان مانند مجاهدین در رکاب رسول خداصلی الله علیه و آله با شمشیر قرار داد، و همانا آنان در حقیقت مخلصین و شیعیان صدیق و رهنمایان به سوی دین الله در پنهان و آشکارا می‌باشند. و نیز فرمود: انتظار فرج از بزرگترین فرجها می‌باشد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: امام صادق‌علیه السلام فرمود: طوبی برای کسی است که در زمان غیبت قائم ماعلیه السلام به ولایت ما چنگ بزند و همانا دلش بعد از هدایت گمراه نخواهد شد. ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که ریشه و تنه آن در خانه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام می‌باشد و هیچ خانه مؤمنی در بهشت وجود ندارد مگر اینکه شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت طوبی در آن قرار دارد و این همان فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ﴾[1] **(پاکیزه‌ترین (زندگی) نصیبشان است؛ و بهترین سرانجامها)!**

و در آن کتاب نقل شده که از امام صادق‌علیه السلام در مورد فرمایش خداوند متعال ﴿الم*ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتَّقینَ*الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ﴾[2] **(الم (بزرگ است خداوندی که این کتاب عظیم را، از حروف ساده الفبا به وجود آورده).* آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.* (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.)** پرسیده شد؟ فرمود: پرهیزکاران (متقون) شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام می‌باشند و پنهان(الغیب) وجود مبارکه حجت الله الغائب‌علیه السلام می‌باشد و گواه آن این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنّی مَعَکُمْ

---

۱. سوره مبارکه الرعد: آیه شریفه ۲۹

۲. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۳تا۱

مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾[1] **(می‌گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟! بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما!)**. همانا خداوند متعال: به آنها فرموده که الآیه یعنی غیبت می‌باشد و همانا غیب حجت می‌باشد و تصدیق آن این آیه شریفه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً﴾[2] **(و ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛)** یعنی حجت.

و نیز در بحارالأنوار آمده است که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: ای علی‌علیه‌السلام! بدان که بزرگترین و برترین مردم از لحاظ یقین کسانی هستند که در آخرالزمان می‌باشند که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را ندیده و حجت خداوند متعال‌عجل‌الله‌فرجه از آنان پنهان گشته و به سیاهی و سفیدی ایمان آوردند.

و نیز در آن کتاب آمده است: نقل شده با استناد از امام سجادعلیه‌السلام که فرمود: هرکه در زمان غیبت قائم ماعجل‌الله‌فرجه به ولایت و امامت ما ثابت قدم و استوار بماند خداوند به او پاداش هزار شهید مانند شهداء بدر و اُحد عطاء می‌فرماید. و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: هرکه از شما در زمان غیبت قائم آل محمدعجل‌الله‌فرجه با انتظار کشیدن ظهورش از دنیا برود همانند کسی خواهد بود که در رکابش به شهادت رسیده است.

و نیز درآن کتاب نقل شده با استناد امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: همانا برای صاحب این امر (قیام) غیبتی است وهرکه درآن زمان به آن چنگ بزند همانند آن کسی است که خارهای گون را با دستش کنده است و امام صادق‌علیه‌السلام با دست خود اشاره کرد و فرمود: اینطور، وسپس فرمود: چه کسی از شما می‌تواند خارهای درخت گون (قتاد) را با دستش بگیرد؟ سپس مقداری مکث کرد و فرمود: همانا برای صاحب این امرغیبتی است تا مردم در زمان غیبتش از خداوند متعال بترسند وبه دینش چنگ بزند. و در آن کتاب امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده از پدر گرانقدرش امام محمد باقرعلیه‌السلام که فرمود: آتشی در آذربایجان خواهد افتاد که کسی برآن قیام نمی‌کند و اگر چنین بود در خانه‌های خود بمانید و مخفی شوید همان‌گونه که ما مخفی شدیم و هرگاه دیدید کسی قیام کرد پس به سوی او بروید هرچند که چهار دست پا به سوی آن

---

۱. سوره مبارکه یونس: آیه شریفه ۲۰

۲. سوره مبارکه المؤمنون: آیه شریفه ۵۰

حرکت کنید، به خدا قسم گویا من او را می‌بینم که با مردم نزد رکن و مقام کتاب جدید (قرآن) بیعت می‌کند که به اعراب شدید است وای بر حال طغیانگران عرب از شری که نزدیک شده است.

و درآن کتاب نقل شده با استناد که امام صادقعليه‌السلام می‌فرماید: خداوند متعال به حضرت ابراهیمعليه‌السلام وحی نمود: همانا من برای تو فرزندی خواهم داد! پس حضرت ابراهیمعليه‌السلام به همسرش ساره تعریف کرد و ساره چنین گفت: ﴿ءألد و انا عجوز﴾[1] **(آیا من فرزندی بزایم در حالی که پیرزن هستم)**؟ پس خداوند به حضرت ابراهیم وحی کرد و فرمود: همانا او خواهد زائید و فرزندانش به خاطر برگردان کلامم به من عذاب خواهند شد. امام صادقعليه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل به طول کشید پس چهل روز به درگاه خداوند ضجه و گریه کردند پس خداوند متعال به موسی و هارونعليهما‌السلام وحی نمود تا آنان را از دست فرعون نجات دهند پس صد وهفتاد سال از چهارصد سال گرفتاری وعذاب آنان برداشت. سپس امام صادقعليه‌السلام فرمود: همانا اگر شما نیز در مورد فرج ما چنین کنید خداوند فرج ما را می‌گرداند و اگر چنین نکنید انتهای امر به منتهایش می‌رسد. و درآن کتاب نقل شده که روزی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله درجمع اصحاب فرمود: ای کاش با برادرانم ملاقات می‌کردم! پس ابوبکر وعمر گفتند: آیا ما برادران تو و کسانی که به تو ایمان و با تو هجرت کرده نیستیم؟! فرمود: همانا شما به من ایمان آورده و با من هجرت کردید. سپس آنان بار دیگر حرف خود را گفتند و رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: همانا شما یاران من می‌باشید ولیکن برادران من کسانی هستند که بعد از شما خواهند آمد که به من ایمان می‌آورند و مرا دوست می‌دارند و مرا تصدیق می‌کنند در حالی که مرا ندیده‌اند، ای کاش با برادرانم ملاقات می‌کردم.

و در کتاب العوالم نقل شده از امام زین العابدینعليه‌السلام که می‌فرماید: به خدا قسم اگر یکی از ما معصومینعليهم‌السلام قبل از قیام قائم آل محمدعليهم‌السلام قیام کند مانند یک گنجشکی است که تازه پر در آورده و از لانه‌اش پرواز کرده و به زمین افتاده و کودکان با آن بازی وآن تکه پاره می‌کنند. و درآن کتاب نقل از کتاب محاسن آمده است که به امام صادقعليه‌السلام گفته شد: در مورد کسی که انتظار فرج مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه را کشیده و با همان حال از دنیا برود چه می‌گویید؟ فرمود: همانند کسی است که در رکاب قائمعجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشد سپس مکثی کرد و فرمود:

---

۱. سوره مبارکه هودعليه‌السلام: آیه شریفه ۷۲

همانند کسی که در رکاب رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله باشد.

و در کتاب بحارالأنوار نقل از ابراهیم کوفی که می‌گوید: خدمت حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام نشسته بودم دیدم حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام که درآن وقت بچه بود وارد گشت من از جا برخاستم و سرمبارک او را بوسیدم و سپس نشستم. حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: ای ابوابراهیم این کودک بعد از من امام تو است آگاه باش که قومی درباره او از دین خود منحرف می‌شوند وجمعی دیگر به سعادت می‌رسند. خداوند قاتل او را لعنت کند و عذاب او را افزون گرداند آگاه باش که خداوند بعد از کارهای عجیبی که از راه حسد بر وی می‌گذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمین باشد از صلب وی پدید آورد. خداوند آنچه را خواسته است عملی می‌سازد، هر چند اهل شرک ناخوش بدارند. خداوند بقیه دوازده امام را که به بزرگواری ممتاز گردانیده و جایگاه مقدسی به آنها روزی نموده از وی به وجود آورد. کسی که منتظر ظهور امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه در رکاب پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله ، دشمن را از حضرتش دفع می‌کند. در این وقت مردی از دوستان بنی امیه وارد گشت و حضرت هم سخن خود را قطع فرمود بعد از آن پانزده مرتبه خدمت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام رسیدم تا سخن آن روز را تکمیل فرماید ولی میسر نگردید. چون سال بعد به خدمتش رسیدم پس فرمود: ای ابو ابراهیم! او کسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا و بلا وظلم طولانی شیعیان خود را از غم نجات میدهد .پس خوش به حال آنها که آن زمان را درک کنند. ای ابوابراهیم همین قدر بس است ابو ابراهیم گفت: چنان خوشحال شدم که هیچ گاه بدان گونه از خدمتش برنگشته بودم.

و در آن کتاب نقل از حکم بن عینیه که می‌گوید: وقتی در جنگ نهروان امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام خوارج را به قتل رسانید، مردی به خدمت حضرت رسید حضرت فرمود: قسم به خداوندی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، مردمی در اینجا با ما آمده‌اند که هنوز خداوند پدران و نیاکان آنها را خلق نکرده است. آن مرد عرض کرد: مردمی که هنوزخلق نشده‌اند چگونه می‌توانند با ما آمده باشند؟ فرمود: آری آنها مردمی هستند که در آخرالزمان می‌باشند و دراین هدف که ما داریم آنها نیز شریک هستند و تسلیم ما می‌باشند: پس آنها در آن راه که ما گام بر میداریم شرکای حقیقی و واقعی ما می‌باشند. و نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: در هر صبح و شام که امامت را ندیدی تا به او اقتداء کنی پس به آن چرا که دوست داشتی و آن چرا که دشمن می‌داشتی باش تا وقتی که خداوند امامت را ظهور گرداند.

و نیز درآن کتاب آمده است: نقل از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: نزدیکترین بنده گان به درگاه خداوند عزوجل وکسانی که خداوند متعال از همه بیشتر از آنها خشنود می‌باشد کسانی هستند که به حجت الله اقتدا کرده‌اند در حالی که برای آنها آشکار نشده و او را ندیده و نمی‌داند در کجا می‌باشد.

و نیز در همان کتاب نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: همانا فتنه‌ای و شبهه‌ای بر شما خواهد افتاد که شما هیچ علمی در مورد آن نخواهید داشت و امام معصوم‌علیه‌السلام آشکاری نخواهید داشت و هیچ کس ثابت قدم و استوار نخواهد ماند مگر اینکه کسی که دعای غریق را بخواند!عرض کردم: دعای غریق چیست؟ فرمود: می‌گویی:

یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

راوی می‌گوید: عرض کردم: یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک پس فرمود: همانا خداوند مقلب القوب و ابصار است ولیکن آن چرا که به تو می‌گویم بگو: **یا مقلب القوب ثبت قلبی علی دینک.**

و نیز درآن کتاب نقل شده با استناد از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در نهج البلاغه که می‌فرماید: در جای خود قرار گیرید، و بر بلایی که واقع می‌شود صبر کنید، و با دست و شمشیر و زبان خود حرکتی نکنید، و دوباره چیزی که خداوند شتاب در آنرا برای شما نخواسته است، عجله نکنید زیرا هر کس از شما در بستر خود بمیرد و خدا و پیغمبر و اهلبیت او را شناخته باشد، شهید مرده و ثواب او با خداست که پاداش نیت و اعمال نیک او را بدهد، و نیت او (برای درک امام زمان) مثل اینست که شمشیر خود را (برای آن حضرت) آماده ساخته است زیرا هرچیزمدت و زمانی دارد.

و در همان کتاب نقل از عمار ساباطی که می‌گوید: به حضرت صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل با امامی از شما که مقام امامتش از نظر مردم پوشیده است، بیشتر است یا عبادتی که به طور آشکار در ظهور دولت حق وحکومت امام ظاهر می‌کنند؟ حضرت فرمود: ای عمار بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکار است.

همچنین عبادت پنهانی شما در دولت باطل با امامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده، ثوابش بیشتر از عبادتی است که در دولت حق با امام ظاهر کرده میشود زیرا در دولت باطل شما از دشمنان خود بیمناک هستید. وفضل عبادت با ترس و هراس در دولت باطل با عبادت مطمئن در دولت حق قابل مقایسه نیست. بدانید هرکس از شما که یک نماز واجبی را از ترس

دشمن در پنهانی و به طور تنهائی در اول وقت بگذارد و آنرا تمام کند، خداوند ثـواب بیسـت و پنج نماز واجب منفرد برای او می‌نویسد. و هرکس یک نماز مسـتحبی را در وقـتش بخوانـد و آنرا تمام کند خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای او خواهد نوشت. و هرکس از شما یـک کـار نیک انجام دهد خداوند درعوض ثواب بیست کار نیک برای او بنویسـد. هروقـت شـخص بـا ایمانی از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد و با تقیه نمودن از دشـمنان بـه خـدا نزدیـک شود و دین و اعتقاد به امام خود و جان و زبانش را از هرگونـه خطـری و آلـودگی حفـظ کنـد خداوند به میزان زیاد بر ثواب اعمال وی می‌افزاید. زیرا خداونـد خـوان کـرم خـود را گسـترده است. عرض کردم: قربانت گردم شما با این بیان رغبت و میل مرا به عبادت افـزون فرمودیـد ولی من می‌خواهم بدانم چطور ثواب اعمال ما از ثواب اعمال یاران امام ظاهر شـما در دولـت حق، بیشتر است با اینکه ما و آنها یک دین داریم و آنهم دین خداست؟ حضرت فرمـود: شـما در پذیرفتن دین خدا و نماز و روزه و حج و هرعمل وعبادتی به طـور پنهـانی بـر آنهـا پیشـی گرفتید، با امامی که امامتش بر مردم پوشیده است به سر می‌برید و از وی پیروی مـی‌کنیـد و منتظر ظهوردولت حق هستید. در حالی که از سلاطین جور بـر جـان امـام و خودتـان خـائف می‌باشد. نگاه می‌کنید به حـق امـام خـود و حـق خودتـان کـه در دسـت سـتمگران اسـت و نگذاشته‌اند شما به آن برسید و شما را در امر دنیا و کسب معیشت مستأصل کـرده‌انـد، معهـذا شما با صبر وعبادت و اطاعت پروردگار و ترس از دشمنان می‌گذرانیـد از ایـن جهـات خداونـد ثواب اعمال شما را افزون گردانیده است پس خوش به حال شما.عرض کردم: قربانـت گـردم بنابراین آرزو نمی‌کنم که در ظهور دولت حق از اصحاب قـائم‌‌ باشـم، زیـرا مـا در روزگـار امامت شما به سر میبریم و با پیروی از شما (که با تقیه زندگی می‌کنیـد) ثـواب اعمـال مـا از ثواب اعمال آنها که در دولت حق می‌باشند بیشتر است. فرمـود: آیـا دوسـت نمـی‌داریـد حـق آشکار شود وعدالت در دنیا گسترش یابد وحال عموم مردم نیکو گردد، و خداوند هدفها را یکی کند و دلهای پراکنده را با هم پیوند دهد و کسی در زمین خدا معصیت نکند و حـدود الهـی در میان مردم جاری گردد و حق به اهلش منتقل شود و صاحب حق آنرا آشکار سازد تـا آنکـه از ترس کسی چیزی پوشیده نماند؟ ای عمار به خدا قسم هر کس از شما با این عقیده کـه شـما دارید بمیرد، از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و اُحد حاضر بودند افضل و بهتر است.

ساقه یازدهم

در بیان شمائل و اوصاف و خصائص و نامها و القاب و کنیه‌های حضرت ولی‌عصر﷽ که در آن میوه‌های می‌باشد

میوه اول:

در بیان اوصاف و شمائل

در حدیث علوی: ایشان سفبد چهره و محاسن قرمز دارد.

نقل از امام صادق﴿ع﴾: ایشان سبزه و چهره ایشان در شب از سبزه مایل به زرد می‌شود.

نقل از اهل سنت: رنگ و رویش رنگ عربی وجسم و تنش تن بنی اسرائیلی و جسم بنی اسرائیلی از قامت بلند و جثه بزرگ شناخته می‌شود.

و درحدیث علوی: جوان چهل ساله.

و درحدیث نبوی: پیشانی روشن دارد.

و نقل شده از امام صادق﴿ع﴾ که می‌فرماید: ابروهای به هم پیوسته و بینی کشیده و میان برآمده وزیبا دارد.

و از علوی: خوش چهره و نور چهره‌اش محاسن سیاه و سرش را می‌پوشاند.

نقل شده از رسول خدا﴿ص﴾ که می‌فرماید: چهره‌اش مانند دینار گرد است و بر گونه راستش خال است که مانند ستاره درخشان می‌درخشد.

نقل از امام علی﴿ع﴾ که می‌فرماید: ایشان دندانهای بسیار سفید و درخشانی دارد و موهای بسیار زیبا که موهایش روی شانه‌اش می‌افتد.

و در روایتی که سعد بن عبدالله نقل کرده است آمده است: بر سرمبارکش فرق دارد که آن فقر بین موهای زیاد و بلند است گویا الفی است بین دو واو.

نقل از امام محمد باقر﴿ع﴾ آمده است: ابروهای زیبا و بلند و چشمان زیبا و نشانه‌ای بر چهره‌اش است.

نقل از امام محمد باقر﴿ع﴾: سینه گشاده دارد و شانه‌های عریض و پهن دارد.

و نیز از امام محمد باقر﴿ع﴾: شانه‌های پهن دارد.

از امام صادق﴿ع﴾: بین دو شانه عریض می‌باشد.

از امام علی‌علیه‌السلام: شانه‌های قدرتمند و عریضی دارد و در روی کمرش دو خال وجود دارد خالی به رنگ پوستش و خالی شبیه خال رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله دارد.

و از امام علی‌علیه‌السلام: محاسن پر پشت و زیبایی دارد و چشمانشان سرمه کشیده و دندانهای سفید زیبا و در گونه‌اش خالی است و بر شانه‌اش نشانه‌هایی از نبوت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله (برای تأئید امامتش) رانهای پهن و عریض دارد.

و نیز از امام علی‌علیه‌السلام: دو ران پهن دارد که بر روی ران راستش خالی وجود دارد.

نقل از امام صادق‌علیه‌السلام: دو ساق قدرتمند و سخت و استوار دارد.

نقل از امام محمد باقر و امام صادق‌علیهما‌السلام: خال بین دو کتفش درطرف چپ وجود دارد زیرکتفش برگی مانند برگ الآس وجود دارد.

نقل از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله: داندانهایش مانند دندانهای اره صاف می‌باشد و شمشیرش مانند آتش سوزان است.

ونیز نقل شده از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: چهره‌اش مانند ستاره درخشان است که در گونه راستش خال سیاه وجود دارد و دندانهای سفیدی دارد.

و نیز از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: حضرت مهدی‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه طاووس اهل بهشت است، چهره‌اش مانند ماه تابان است که لباسهایی از نور بر تن دارد.

از امام رضاعلیه‌السلام که می‌فرماید: بر تن او لباسهایی از نور است که آن نور به شعاع نور قدس می‌درخشد.

نقل شده از علی بن مهزیار که می‌گوید: مانند درخت ارغوان که نسیمی به آن برخورده باشد همانند شاخه به آن و خوشه ریحان، نه لاغر و نه فربه و نه زیاد بلند و نه بسیار کوتاه بود، بلکه قامتی معتدل و رسا داشت. پیشانیش باز، ابرویش بلند، چشمانش سیاه، بینیش کشیده و میان برآمده صورتش صاف و بر گونه راستش خالی بود.

و در روایت دیگر آمده است: چهره‌اش مانند پاره ماه، لاغر و فربه و زیاد بلند و بسیار کوتاه نبود، بلکه قامتی معتدل و رسا و چشمانش سیاه داشت.

و در روایت دیگر آمده است: پیشانی بلند و چهره سفید و چشمان درخشان و کفهای دستش پهن و دو زانوی منعطف دارد.

میوه دوم:

در مورد خصائص آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

اول: امتیاز ظله و شبحه فی عالم الاظلة همان‌گونه که در حدیث معراج آمده است.

دوم: شرافت نسب شریف.

سوم: رفتن او به عرش الهی بعد از تولد و خطاب خداوند به او.

چهارم: و برای او بیت حمد (حمل) می‌باشد که چراغی در آن خانه می‌باشد که از روز تولد تا ظهور او روشن می‌باشد.

پنجم: و همانا بر همه کس حرام است که هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد جز وجود مبارک امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ششم: ذکر نام شریف ایشان در زمان غیبت حرام است.

هفتم: ایشان آخرین وصی و امام معصوم علیهم السلام می‌باشد.

هشتم: غیبت ایشان در روز تولد و امانت سپردن او به روح قدوس و تربیت او در عالم نور.

نهم: و دوری از کفار و منافیین به خاطر ترس از جان خود.

دهم: غایب شد در حالی که هیچ بیعتی با کسی بر گرنش نیست تا اینکه با شمشیر قیام کند.

یازدهم: بر کمر آن بزرگوار خال وجود دارد همچون بر کمر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

دوازدهم: خداوند متعال ذکر او را در کتابهای آسمانی و اخبارمعراج که به بقاء وماندن او اختصاص نموده است.

سیزدهم: ظهور و نشانه‌ها و آیات آسمانی و زمینی در تولدش وخروجش همان‌گونه که خداوند متعال در مورد آن ذکر فرمود ﴿**سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق**﴾[1] **(به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است).**

چهاردهم: ندای آسمانی که مقارن با خروج آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد همان‌گونه که در تفسیر آیات ذیل آمده ﴿**وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ * یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ**

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۵۳

بِالْحَقِّ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ﴾[1] (و گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، *روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است!). و اشاره شده به آن چرا که بر دیوارهای آندلس که قبل از اسکندر ساخته شد ه است که در زمان عبدالملک آنرا پیدا کردند که در آن نوشته شده تا اینکه به اذن خداوند قائم آنهاعلیه السلام هنگامی که از آسمان نامش خوانده شود قیام کند. همان‌گونه که در ساقه هشتم از شاخه سوم در مورد اخبار کاهنان و علماء و دانشمندان پیشین در مورد نامهای امامانعلیهم السلام به طور مفصل آمده است.

پانزدهم: باز ماندن کشتی‌ها از حرکت همان‌گونه که در روایتی آمده است که هر سال مقداری به طول می‌کشد و آن مقدار ده سال می‌باشد.

شانزدهم: ظهور و آشکارشدن مصحف حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه السلام که بعد از شهادت رسول خداصلی الله علیه و آله جمع آوری کرد همان‌گونه که در اخبار و روایات در مورد غیبت از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه السلام در غیبت نعمانی آمده است گویا عجم را می‌بینم که در مسجد کوفه خیمه زده‌اند و به مردم آن گونه که قرآن نازل شده می‌آموزند. عرض شد: ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعلیه السلام آیا این آن قرآن نیست که نازل شده است؟! فرمود: خیر، همانا نام هفتاد نفر از قریش که نام آنان و نام پدرانشان ذکر شده بود پاک شده جز ابولهب.

هفدهم: آمدن ابر سفید برای سایه انداختن بر سر مبارک ایشان.

هجدهم: آمدن فرشتگان و اجنه در لشکرش و آشکار شدن آنان برای یاری کردن ایشان.

نوزدهم: عدم تاثیر کردن شب و روز و روزگار به جسم مبارک آن حضرت و ایشان در زمان قیام چهل ساله خواهند بود.

بیستم: همانا در زمانش زمین گنجهای پنهان خود را برای ایشان نمایان کرده و برکت خود را از جانب خداوند می‌افزاید.

بیست و یکم: کثرت باران و میوه و درختان و سبزه‌ها و غیره در زمانش و ظهور تفسیر ﴿تبدل الارض غیر الارض﴾.[2]

بیست و دوم: کامل شدن عقلهای انسانها به وجود مبارک ایشانعلیه السلام.

بیست و سوم: زنده شدن بعضی از مردگان و حضور آنان در رکابش.

---

۱. سوره مبارکه ق: آیات شریفه ۴۲و۴۱

۲. سوره مبارکه ابراهیمعلیه السلام: آیه شریفه ۴۸

بیست و چهارم: در آن زمان سن مردم زیاد می‌شود تا جایی که از هر مرد (و زن) هزار پسر به دنیا می‌آید.

بسیت و پنجم: هرگاه حضرت قائم(ع) قیام کند زمین به نورش درخشان و نورانی می‌گردد و خلایق از نور خورشید بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی‌ها از بین می‌رود!

بیست و ششم: همانا مردم در زمانش از آن چرا که خدا به آنان از فضلش عطاء می‌دهد بی‌نیاز می‌شوند تا جایی که هیچ کس زکات کسی را قبول نمی‌کند و شخص فقیری برای صدقه دادن به او یافت نمی‌شود زیرا همه مؤمنین به خاطر رزق و روزی فراوان که از جانب خداوند و به برکت وجود امام زمان(ع) به آنها رسیده بی‌نیاز می‌شوند و احتیاجی به زکات و صدقه و غیره نخواهند شد.

بیست و هفتم: به هریک از یارانش قدرت چهل مرد عطاء داده می‌شود.

بیست و هشتم: از بین رفتن دندانهای نیش درنده گان و غیره و از بین رفتن سم هر حیوانی که نیش سمی دارد.

بیست و نهم: همانا در زمانش گرگ و بره همراه هم در یک جا چرا می‌کنند و کودکان با مارها وقربها بازی می‌کنند در حالی که هیچ ضرری به آنها نخواهد رسید و در روایت دیگر تمام درنده گان و حیوانات وحشی اهلی می‌شوند و کودکان با آنها بازی می‌کنند.

سی ام: همه زنان در امنیت کامل قرار می‌گیرند که اگر زنی تک و تنها در حالی که زر و زیور آلات گرانبها پوشیده باشد و زر و زیورآلاتش نمایان باشد هیچ کس به آن ضرری نخواهد رساند و زن هیچ ترسی نخواهد داشت.

سی و یکم: بر داشته شدن بلاها و دردها در زمانش همان‌گونه که امام سجاد(ع) فرموده اند: در زمان قیام قائم آل‌محمد(ص) دردها و بلاها از مؤمن برداشته می‌شود و قدرت و قوت او را به آن داده می‌شود.

سی و دوم: زنده شدن مردگان و برگشتن آنان به دنیا و شناخت همدیگر و ازدواج کردن آنان با همسران خود.

سی و سوم: بر پا شدن پرچمی که فقط در جنگ بدر و جنگ جمل بر پا شده بود و آن پرچمی است که خداوند متعال آنرا به جبرئیل امین عطا فرمود تا به دست رسولش حضرت محمد مصطفی(ص) برساند که در جنگ بدر آن پرچم را بر پا نمود که امام محمد باقر(ع) در مورد ان پرچم می‌فرماید: به خدا قسم آن پرچم از پنبه و کتان و پشم و ابرسشم نمی‌باشد!عرض شد: ای فرزند رسول خدا(ص) پس آن پرچم از چه جنسی می‌باشد؟! فرمود:

آن پرچم از ورق بهشت که رسول خداﷺ به فرمان خداوند عزوجل در روز جنگ بدر آنرا برپا نمود و سپس بعد از اتمام جنگ آنرا جمع کرد و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام داد و آن پرچم همچنان جمع شده بود تا جنگ جمل که در بصره بود و امام علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام آن را بر پا نمود و خداوند متعال او ایشان را پیروز گرداند وسپس بعد از آن آنرا جمع کرد وهمینک آن پرچم در نزد ما است و هیچ یک از ما آنرا بر پا نمی‌کنیم تا اینکه قائم آل‌محمدﷺ قیام کند وهرگاه قیام کرد آن پرچم را برپا می‌کند و تمام مشرق و مغرب زمین را فرار می‌گیرد به طوری که تمام مردم از دیدن آن به وحشت می‌افتند که طول دسته آن یک ماه راه و طرف راست آن یک ماه راه و طرف چپ آن یک ماه راه می‌باشد . این حدیث در کتاب الغیبه نعمانی آمده است.

سی و چهارم: معتدل شدن زره رسول خداﷺ بر پیکر و تن مبارک قائم‌عجل‌الله‌فرجه آل‌محمدﷺ.

سی و پنجم: برای آن بزرگوار ابری می‌باشد که در آن ابر رعد و برق می‌باشد و همان‌گونه که امام محمد باقرعلیه‌السلام فرموده اند: همانا ذوالقرنین از بین دو ابر یک ابر به نام ذلول را انتخاب کرد و ابر دیگر که نامش الصعب می‌باشد برای صاحب اختیار شما ذخیره شد.عرض شد: صعب چیست؟ فرمود: هر ابری که در آن رعد و برق و صاعقه می‌باشد برای صاحب شما خواهد بود که سوار برآن می‌شود و به اذن خداوند این طرف و آن طرف می‌رود.

سی و ششم: از بین رفتن ترس و وحشت مؤمنین از کفار و منافقین و مشرکین و در آن زمان هیچ کافر ومنافق و مشرکی باقی نمی‌ماند و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾[1] **(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند).**

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

سی و هفتم: امر و فرمانش در تمام مشرق ومغرب و خشکی و دریاها نافض خواهد بود ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا﴾[1] **(و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند).**

سی و هشتم: زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

سی و نهم: همانا بین مردم به حکم حضرت داودعليه‌السلام قضاوت می‌کند و احتیاجی به بینه نخواهد داشت.

چهلم: جاری شدن احکام خداوند متعال که تا زمانش جاری نشده همچون سنگ سار (محصن) و کشتن مانع زکات و میراث بردن برادر دینی از برادر دینی خود.

چهل و یکم: ظهور و آشکار شدن تمام علوم و نشرشدن علوم پیامبرانعليهم‌السلام.

چهل و دوم: پایین آمدن شمشیرها از آسمان برای یاری کردن ایشان.

چهل و سوم: اطاعت و فرمانبرداری درنده‌گان و پرندگان و حیوانات از انصار و یاران آن حضرت عجل‌الله‌فرجه.

چهل و چهارم: جاری شدن دو نهر و جوشیدن آنها در کنار مسجد کوفه که آن دو از آب و دیگری از شیر خواهد بود پس هر که گرسنه بود سیر می‌شود و هرکه تشنه باشد سیراب می‌شود.

چهل وپنجم: همراه آن حضرتعجل‌الله‌فرجه سنگ حضرت موسیعليه‌السلام می‌باشد که هرگاه ایشان خواست به سوی کوفه برود منادی ندا می‌زند ای مردم آگاه باشید که هیچ یک از شما آب و غذا با خود حمل نکند و فقط سنگ حضرت موسیعليه‌السلام را حمل کند آن سنگی که به اذن خداوند متعال از آن دوازده چشمه جاری شد.

پس به هر منزلی که می‌رسد آن سنگ گذاشته می‌شود وهر کجا که گذاشته شود در آنجا چشمه زلال و گوارا می‌جوشد پس هرکه گرسنه است سیر وهرکه تشنه است سیراب می‌شود.

چهل و شش: و امتیاز ایشان از سایر امامان معصومعليهم‌السلام این است که ایشان حلال را حلال و حرام را حرام می‌کند و از دشمنان آل‌محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله انتقام خواهد گرفت.

چهل و هفتم: نزول حضرت عیسیعليه‌السلام از آسمان برای یاری کردن آن حضرت عجل‌الله‌فرجه.

چهل و هشت: عدم جواز نماز میت همراه با هفت تکبیر جز بر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام و حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه.

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۳

چهل و نه: کشتن دجال، که او زجز دهنده مؤمنین است به دست مبارکش‌ؑ یعنی به امر و در زمانش.

پنجاهم: از بین رفتن تمام حکومت و سلطنت متکبرین و طغیانگران و ستمکاران و اتصال دولت آل‌محمدﷺ به قیامت. و امام صادقؑ در مورد آن می‌فرماید: هر کس آرزوی دولتی می‌باشد و دولت و حکومت ما آل‌محمدﷺ در آخر الزمان خواهد بود.

میوه سوم:

در بیان نامها و لقبها و کنیه‌ها آن حضرت که سلام و درود خداوند بر ایشان و بر پدران گرانقدرشؑ

اول: ابوالقاسم همان‌گونه که رسول خداﷺ فرمود: او (مهدی موعودؑ) هم نام و هم کنیه من می‌باشد.

دوم: ابوعبدالله، همان‌گونه که گنجی شافعی در کتابش به نام البیان نقل کرده که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: اگر یک روز از دنیا باقی نماند خداوند متعال در آن روز مردی که نامش همنام وخلق وخویش مانند من که کنیه او ابوعبدالله و در ادامه خواهد آمد که ایشان به کنیه اجداد بزرگوارشؑ خوانده می‌شود.

سوم: ابوجعفر.

چهارم: ابومحمد.

پنجم: ابو ابراهیم.

ششم: ابوالحسین.

هفتم: ابوتراب همانند کنیه جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ و یا به عبارت دیگر ایشان تربیت کننده و صاحب اختیار زمین می‌باشد.

هشتم: ابوبکر و این کنیه امام رضاؑ ایشان را به این کنیه خطاب نمود.

نهم: ابو صالح و این کنیه در نزد اعراب و درهنگام یاری خواستن و توسل به آن حضرتؑ شناخته شده و معروف می‌باشد.

دهم: الاصل و معنایش ظاهر و آشکار است و در نزد کسائی الاصل یعنی حسب و این لقب اشاره‌ای به نسب شریف و حسب گرانقدر می‌باشد که مخفی نماند برای هر یابنده حق که اصل و نسب آن حضرت به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهراؑ و خاتم

پیامبران حضرت محمد مصطفیﷺ ختم می‌شود و ایشان بهترین و شریفترین و برترین نسب دارد و ممکن اشاره به آن است که ایشان اصل هدایت می‌باشد زیرا هنگامی که بر کافران و منافقین پیروز شوند و از اسلام جز نام و از قرآن جز رسم خط و پر شدن زمین از ظلم و ستم، به وجود مبارک ایشان همه چیز به اصل خود باز می‌گردد و او اصل هدایت می‌باشد.

یازدهم: احمد، همان‌گونه که از کتاب اکمال نقل شده و این از نامهای مخفی آن حضرت می‌باشد.

دوازدهم: امیر امیران پادشاه پادشاهان همان‌گونه که از فضل بن شاذان نقل از امام صادقؑ آمده که می‌فرماید: سپس امیر الأمرا ظهور می‌کند و طغیانگران و پادشاهان ستمکار را به قتل می‌رساند

سیزدهم: ایدی (دستان)، و آن جمع شدن دستها و آن نعمت می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً﴾[1] **(و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است).** نعمت آشکار امام معصومؑ آشکار و نعمت پنهان امام معصومؑ پنهان می‌باشد.

چهاردهم: ایزد شناس(خداشناس).

پانزدهم: ایزد نشان (کسی که به سوی خداوند هدایت می‌کند) و این در نزد مجوس می‌باشد.

شانزدهم: احسان.

هفدهم: ایستاده، و این نیز در کتاب شامکونا در نزد مجوس آمده است.

هجدهم: بقیة الله، نقل شده با استناد از امام صادقؑ اولین چیزی که مهدی موعودؑ در نزد کعبه معظمه می‌فرماید این است که می‌فرماید: **من بقیة الله هستم من برای شما سزاوارتر هستم اگر شما از مؤمنین باشید، من بقیة الله و حجت الله وخلیفه خداوند بر شما می‌باشم** و در آن وقت مردم به ایشان سلام می‌کنند و می‌گویند: **سلام علیک یا بقیة الله فی ارضه، سلام بر تو ای بقیت الله در زمینش.**

---

۱. سوره مبارکه لقمانؑ: آیه شریفه ۲۰

نوزدهم: بقية الانبياء؛ نقل شده با استناد از حکیمه خاتون عليها السلام در مورد تولد مبارک آن حضرت عليه السلام که پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری عليه السلام خطاب به ایشان فرمود: ای **حجة الله و ای بقية الانبياء و نور الاصفياء و غوث فقراء و خاتم الأوصيا و نورالأتقياء و** صاحب الكرة الابيضاء سخن بگو!.

بیستم: برهان الله، و برهان در لغت به معنای دلیل و حجت می‌باشد.

بیست و یکم: الباسط، و او کسی است که به اذن خداوند متعال عدل را در سرتا سر جهان هستی گسترش می‌دهد همان‌گونه که در سنگی که در زیر کعبه معظمه پیدا شد درآن نوشته شده بود که ما آنرا در ساقه ششم از شاخه سوم در ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام دوازدهم عليه السلام که درآن آمده که گرگ با بره چرا می‌کند تا آخر حدیث گفتیم.

بیست و دوم: بئر معطله؛ همان‌گونه که در آیه شریف آمده ﴿وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾[1] **(و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع)!**

و چه خوب است آن چرا این ابیات را ذکر کرده:

و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم

و مرتفع و با شرافت مثل تازه‌ای برای آل محمد پس قصر،

بزرگواری و شرافت آنهاست که نمی‌توان به آن بالا

رفت و چاه،علم و دانش آنان است که به پایان نمی‌رسد

بیست و سوم: بقية الاتقياء، همان‌گونه که در کتاب مشارق الانوار نقل از حکیمه خاتون عليها السلام در مورد تولد مبارک آن حضرت عليه السلام ذکر شده است.

بیست و چهارم: بنده یزدان که به عربی عبدالله می‌باشد.

بسیت و پنجم: پرویز بابا، به زبان عربی ابو البرویز.

بیست و ششم: بهرام .

بیست و هفتم: بلد الامین.

بیست و هشتم: التمام، زیرا آن بزرگوار در برداشتن تمام صفات ستوده و کمال و افعال و شرافت و نسبی و حسب و شوکت و سلطنت و قدرت وعبادت وخلق وخوی وعلم وحلم و

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۵

شجاعت و سخاوت می‌باشد.

بیست و نهم: التأئید، زیرا مؤمن در زمانش موئید و صاحب قدرت و شجاعت می‌باشد که نقل شده که هر مرد در زمانش که از یارانش می‌باشد قدرت چهل مرد به او عطاء داده می‌شود و شاید فرستگان ایشانرا موئید می‌کنند و آن به خاطر قول تبارک و تعالی که می‌فرماید: ﴿وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ﴾[1] **(و در آن روز، مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد* به سبب یاری خداوند).** و نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: همانا مؤمنین به یاری خداوند خشنود می‌شوند و آن در نزد قیام قائم آل‌محمد عجل الله فرجه می‌باشد.

سی ام: التالی، و یوسف بن قزعلی سبط ابن جوزی آنرا از القاب آن حضرت ذکر کرده است.

سی و یکم: الثائر(خون خواه) و همانا ایشان باقی نمی‌ماند و نمی‌ایستد تا اینکه خون خواهی را بطلبد و آن همان‌گونه که از روایات که از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که آن حضرت عجل الله فرجه خون خواهی جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام را می‌گیرد.

سی و دوم: الجمعه، اما آن به اعتباراینکه تولد مبارک آن حضرت عجل الله فرجه که در صبحگاه روز جمعه در نیمه شعبان معظم می‌باشد که مشهور است و به اعتبار دیگر خروج آن بزرگوار عجل الله فرجه در روزجمعه خواهد بود و در زیارت خاصه آن حضرت عجل الله فرجه) آمده است «**یا مولای یا صاحب الزمان صلوات الله علیک و علی آل لبتک هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فیه ظهورک و الفرج للمؤمنین علی یدک» ای سرور و مولای من ای صاحب زمان دورد خداوند بر تو و آل بیت تو باد این روز، روزجمعه است و آن روز توست که توقع ظهورت در آن و فرج و گشایش برای مؤمنین بر دست مبارک تو می‌باشد.**

سی و سوم: جعفر؛ به این لقب ملقب شد به خاطر ترس از عمویش جعفرکذاب که اصحاب می‌گویند: جعفر را دیدیم و او توقیع داد و غیره تا پیروانان عمویش جعفرکذاب از یارانش مطلع نشوند.

سی و چهارم: جابر، و آن معلوم است همانا او شجاع است و قلبهای شکسته منتظرانش را درهنگام ظهورش ترمیم می‌کند.

---

۱. سوره مبارکه روم: آیات شریفه ۵و۴

سی و پنجم: جنب الله، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿یا حَسْرَتی‌عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّه﴾[1] **(افسوس بر من از کوتاهیهایی که در اطاعت فرمان خدا کردم).**

سی و ششم: جوارالکنس، و آن ستارگانی هستند که در زیر شعاع نورخورشید مخفی شده‌اند همان‌گونه که در تفسیر این آیات شریفه آمده ﴿فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّس* الْجَوارِ الْکُنَّسِ﴾[2] **(سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند* حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند).**

سی و هفتم: حجت، حجت الله، و آن دلیل و برهان می‌باشد که بر نگین انگشتری ایشان: «**انا حجة الله و خالصته**» حک شده است.

سی و هشتم: الحق، همانا خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ﴾[3] **(بگو: حق آمد، و باطل نابود شد).** همان‌گونه که در زیارات قائم آل‌محمد(عج) در زیارت خود چنین تفسیرنموده است **(السلام علی الحق الجلیل).**

سی و نهم: حجاب، همان‌گونه که در زیارت ایشان آمده «**السلام علی حجاب الله القدیم الازلی**».

چهلم: حاشر؛ در حدیث نبوی(ص) آمده است همانا برای من و (مهدی موعود(عج)) نامهای (مشترکی) است سپس نامها را گفت که یکی از آن نامها حاشر می‌باشد و به این دلیل ملقب شد که در آخرالزمان در هنگام ظهور قائم(عج) ایشان به اذن خداوند متعال بعضی از مؤمنین و بعضی از اشرار را برانگیخته می‌کند.

چهل و یکم: الحامد (ستایش کننده).

چهل و دوم: الحمد (سپاس).

چهل و سوم: خلف، و آن با تحریک و سکون، معنای آن این است هرکه بعد از رفتن زنده می‌شود و همانا با تحریک درآن خیر است و با سکون درآن شر است و همانا ایشان خلف مبارک تمام پیامبران و اوصیاء(ع) و حامل علوم و دانش و صفات و حالات معنوی و مادی آنها می‌باشد. و نیز ممکن است وقتی که مردم به پدر بزرگوارش(ع) عقیم می‌گفتند زیرا

---

۱. سوره مبارکه الزمر: آیه شریفه ۵۶

۲. سوره مبارکه تکویر: آیات شریفه ۱۶و۱۵

۳. سوره مبارکه اسرا: آیه شریفه ۸۱

فرزندی نداشت و هنگامی که حضرت مهدی موعود‌ﷻ به دینا آمد شیعیان به همدیگر بشارت می‌دادند ومی گفتند همانا خلف امام حسن عسگری‌علیه‌السلام ظهور کرد و به عبارت دیگر به دنیا آمد.

چهل و چهارم: خازن زیرا ایشان خازن تمام علوم انبیاء و اوصیاء‌علیهم‌السلام می‌باشد و نیز امکان دارد اشاره‌ای به آن باشد که ایشان مالک تمام گنجینه‌ها وخزائن زمین می‌باشد و زمین درهنگام ظهورش تمام گنجینه‌ها و خزائن خود را برای آن حضرت‌ﷻ نمایان می‌کند و در زمان ایشان هیچ فقیری در روی زمین باقی نمی‌ماند تا زکات و غیره را قبول کند.

چهل وپنجم: الخنس (ستاره)، نقل شده از امام محمد الجواد یا امام محمد باقر‌علیه‌السلام خنس(ستاره)، امامی است که در زمانش پنهان می‌شود و آن در سال دویست وشصت هجری قمری خواهد بود و سپس درهنگام ظهور مانند شهاب درخشان در شب تاریک نمایان می‌شود.

چهل و ششم: خلیفة الله، و در کتاب بیان محمد بن طلحه شافعی گنجی نقل از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است حضرت مهدی موعود‌ﷻ ظهور می‌کند در حالی که بالای سرش ابری قرار دارد که از داخل آن ابر منادی نداء می‌زند: این مهدی موعود خلیفة الله است پس از او پیروی کنید.

چهل وهفتم: خاتم الاصفیاء همان‌گونه که در نوزدهم آمده است.

چهل وهشتم: خاتم الاوصیاء.

چهل ونهم: خاتمة الائمة.

پنجاهم: خجسته، همان‌گونه که در کتاب جنرال فرنگ (کندرال فرنج) آمده است.

پنجاه و یکم: خسرو، همان‌گونه که در کتاب جاویدان آمده است.

پنجاه و دوم: خداشناس، همان‌گونه که در کتاب شامکونی آمده است.

پنجاه و سوم: خلیفة الاتقیاء.

پنجاه و چهارم: خلف الصالح (باقی مانده شایسته).

پنجاه و پنجم: دابة الارض (موجود زمینی) پنهان نمی‌ماند که این لقب از القاب مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد که در زمان ظهور امام مهدی موعود‌ﷻ به اندازه یک چشم به هم زدن آشکار می‌شود و مردم را به ایمان و پیروی از حضرت مهدی‌ﷻ دعوت می‌کند.

پنجاه و ششم: الداعی (دعوت کننده) همانا در زیارت آن بزرگوار آمده؛ یا داعی الله، زیرا

مردم را به سوی خداوند دعوت می‌کند.

پنجاه و هفتم: رجل، زیرا شیعیان (در زمان غیبت صغرا) به خاطر تقیه ایشان را بـه ایـن نام خطاب می‌کنند.

پنجاه و هشتم: رب الارض (خداوند گار زمـین، صـاحب زمـین، صـاحب اختیـار زمـین) همان‌گونه که در تفسیر این آیه شریفه آمده ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها﴾[1] **(و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود).**

پنجاه و نهم: رهنما، همان‌گونه که در کتاب باتنکل آمده است.

شصتم: نا خواه زندا فریس؛ همان‌گونه که در کتاب ماریاقین آمده است.

شصت و یکم: سلطان المأمول، همان‌گونه که نقل شده از فضل بن شاذان نقـل از امـام صادق﵇ که می‌فرماید: بعد خروج دجال، امیر الأمرا پادشـاه پادشـاهان و کشـنده کـافران و سلطان مأمول ظهور خواهد کرد.

شصت و دوم: سدرة المنتهی.

شصت و سوم: السناء (ستوده).

شصت و چهارم: سبیل (راه).

شصت و پنجم: سید و سالار، زیرا به هر صاحب و مالـک و شـریف و فاضـل و کـریم و حلیم و رئیس و کبیر و پیشوا و مقدم و فرمانروا اطلاق می‌یابد و همانا همه این صفات به حق حضرت مهدی موعود﵇ صدق می‌کند.

شصت و ششم: الساعة: نقل از امام صادق﵇ که مراد از آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السّـاعَةِ أَيّانَ مُرْساها﴾[2] **(درباره قیامت از تو سـؤال مـی‌کننـد، کـی فرامـی‌رسـد)؟!** و در آیـه شـریفه ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ﴾[3] **(و از تو درباره قیامت می‌پرسند).** و در آیه ﴿عِنْدَهُ عِلْـمُ السّـاعَةِ﴾[4] **(و آگاهی از قیام قیامـت نـزد اوسـت).** و نیـز در آیـه شـریفه ﴿وَ مـا يُـدْرِيكَ لَعَـلَّ السّـاعَةَ قَرِيبٌ*يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَـا الْحَـقُّ

---

۱. سوره مبارکه الزمر: آیه شریفه ۶۹

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۸۷

۳. سوره مبارکه نازعات: آیه ۴۲

۴. سوره مبارکه الزخرف: آیه ۸۵

﴿أَلا إِنَّ الَّذينَ يُمارُونَ فِي السّاعَةِ لَفي ضَلالٍ بَعيدٍ﴾[1] (تو چه می‌دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد! * کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می‌کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته از آن هراسانند، و می‌دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند. و مراد از الساعة در این آیات شریفه وجود مبارک امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد).

شصت و هفتم: سروش ایزد، نقل از کتاب زمزم زرتشت

شصت و هشتم: شرید و آن طرید و آن معلوم است که ایشان از نظر کسانی که نعمت وجود مبارک ایشان را نشناختن دور و پنهان است.

شصت و نهم: شما طیل، نقل از کتاب ارماطش.

هفتادم: صاحب کرة البیضاء (صاحب برگشت سفید و درخشان)، همان‌گونه که در نوزدهم گذشت.

هفتاد ویکم: صاحب.

هفتاد و دوم: صاحب الدار (صاحب خانه).

هفتاد و سوم: صاحب الرجعه (صاحب برگشت).

هفتاد و چهارم: صاحب الناحیه، و این لقب نیز به جد گرانقدرش امام هادی علیه السلام و پدر گرانقدرش امام حسن عسکری علیه السلام اطلاق می‌یابد.

هفتاد و پنجم: صاحب الغیبه (صاحب غیبت).

هفتاد و ششم: صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه.

هفتاد و هفتم: صبح، که این آیه شریفه **﴿وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ﴾[2] (و به صبح هنگامی که چهره بگشاید)**، به حضرت امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده است.

هفتاد و هشتم: صاحب العصر.

هفتاد و نهم: صاحب دولت البیضاء (صاحب دولت و حکومت سپید).

هشتادم: صاحب دولة زهراء: صاحب دولت گلستان.

هشتاد و یکم: صاحب الدمر عجل الله تعالی فرجه.

---

۱. سوره مبارکه الشوری: آیات شریفه ۱۸و ۱۷

۲. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۳۴

هشتاد و دوم: صالح (شایسته).

هشتاد و سوم: صدق (در ست، راست).

هشتاد و چهارم: صراط (راه).

هشتاد و پنجم: صمصام الأکبر (شمشیر بزرگ) نقل از کتاب کندرال.

هشتاد و ششم: ضیاء (روشنی).

هشتاد و هفتم: ضحی(گسترش) در آیه شریفه ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾[1] **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند)**، نقل شده از امام صادق؏ که می‌فرماید: خورشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؏ است و گسترش نور آن قیام قائم؏ می‌باشد.

هشتاد و هشتم: طرید و این نزدیک به معنای شرید است.

هشتاد و نهم: طالب التراث (از جنس وارث).

نودم: عالم (دانا).

نود و یکم: عدل(مظهر عدالت).

نود و دوم: عاقبت الدار (عاقبت دنیا).

نود و سوم: عین (چشم) یعنی عین الله (چشم خداوند) همان‌گونه که در زیارت آن حضرت وارد شده و این لقب به تمام امامان معصوم؏ اطلاق می‌یابد.

نود و چهارم: عصر.

نود و پنجم: عزة (عزت انسانها).

نود و ششم: غایب (پنهان شده).

نود و هفتم: غلام (جوان).

نود و هشتم: غیب (پنهان) همان‌گونه که در این آیات شریفه آمده است ﴿هُدًی لِلْمُتَّقینَ* الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾[2] **(مایه هدایت پرهیزکاران است.* (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛)** نقل شده با استناد از امام صادق؏ که می‌فرماید: مقصود از پرهیز کاران (متقون) در این آیه شریفه شیعیان امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب؏ می‌باشند و مقصود از پنهان (الغیب) حجت غائب

---

۱. سوره مبارکه شمس: آیه شریفه ۱

۲. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۳و۲

المهدی‌ علیه السلام می‌باشد و گواه به آن این آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ﴾[1] (می‌گویند: **چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟! بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما!)**).

نود و نهم: الغریم (طلبکار) و این رمزی بود بین شیعیان و شاید از لحاظ تقیه می‌باشد.

صدم: الغوث (یاری دهنده).

صد و یکم: غاية الطالبین (آرزوی یابندگان).

صد و دوم: غاية القصوی (بسیار دور).

صد و سوم: الغلیل (بسیار نیرومند).

صد و چهارم: غوث الفقراء(یاری دهنده فقراء).

صد و پنجم: الفجر(سپیده)همان گونه که در سوره مبارکه قدر آمده.

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ* إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ* وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ* لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ* تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ* سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ)[2]

(به نام خداوند بخشنده بخشایشگر* ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!* و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟!* شب قدر بهتر از هزار ماه است!* فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند. * شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده!) و یا طلوع سپیده قائم علیه السلام).

صد و ششم: فتح (پیروزی) نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه شریفه ﴿نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ﴾[3] (**و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است**)، مراد از فتح و پیروزی در این آیه شریفه فتح و پیروزی قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله است و نیز نقل از کتاب تنزیل و تحریف احمد بن محمد یساری در تفسیر آیه شریفه ﴿إِذا جاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ﴾[4] (**هنگامی**

---

۱. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۲۰

۲. سوره مبارکه قدر: آیات شریفه ۵ تا ۱

۳. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۱۳

۴. سوره مبارکه نصر: آیه شریفه ۱

که یاری خدا و پیروزی فرا رسد)، مراد از فتح، فتح و پیروزی قائم آل‌محمدﷺ می‌باشد.

صد و هفتم: الفقیه، همان‌گونه که از توقیعات صادره از ناحیه مقدسه که در آن آمده است قال الفقیه (فقیه فرمود).

صد و هشتم: فرج المؤمنین (گشایش مؤمنان).

صد و نهم: فرج الأعظم (گشایش بزرگ).

صد و دهم: فردوس الأکبر (بهشت بزرگ) نقل از کتاب قبرس روم.

صد و دوازدهم: فرخنده، نقل از کتاب شعیاء پیامبرؑ.

صد و یازدهم: فیروز (پیروزمند) نقل از کتاب فرنج.

صد و سیزدهم: فیذموا (پنهان) و این لقب امام دوازدهمؑ در تورات می‌باشد ومعنای آن این است که از پدر و مادر به امر و علم خداوند دور و پنهان است، و برپا کننده حکم خداوند، و تفسیر این در بشارت پانزدهم از بشارتهای آسمانی در ساقه دوم از شاخه دوم این کتاب آمده است.

صد و چهاردهم: قائم (قیام کننده) و علت نامگذاری ایشان به این نام به خاطر اینکه ایشان برای بر پایی عدالت و داد گستری قیام می‌کند همان‌گونه که از امام صادقؑ نقل شده است.

صد و پانزدهم: قائم الزمانؑ همان‌گونه که در حکایت یازدهم در مورد کسی که امام زمانؑ را دید که ایشان سنگ را به کوزه طلا تبدیل کرد پس از ایشان پرسید شما چه کسی هستید؟ ایشان فرمود: من قائم زمان می‌باشم.

صد و شانزدهم: قیم الزمان (قیم روزگار صاحب اختیار روزگار، سرپرست روزگار) همان‌گونه که در حکایت علوی مصری آمده است.

صد و هفدهم: قاطع (برنده) برنده ریشه کفر وشرک و ظلم و ستم.

صد و هجدهم: قاتل الکفره (کشنده کافران).

صد و نوزدهم: القوة (قدرت).

صد و بیستم: القابض القیامه (گیرنده قیامت).

صد و بیست و یکم: قسط (عدالت).

صد و بیست و دوم: قطب در نزد عرفاء و زاهدان.

صد و بیست و سوم: کاشف الغطاء (آشکار کننده پنهان).

صد و بیست و چهارم: الکمال (پایان، فرجام).

صد و بیست و پنجم: کلمة الحق (کلمه حق).

صد و بیست و ششم: کیقابد دو م، یا عادل در نزد مجوس.

صد و بیست و هفتم: کوکما، نقل از کتاب بختا.

صد و بیست و هشتم: کائر؛ ویا به عبارت دیگر ظهورمی کند و انتقام می‌گیرد.

صد و بیست و نهم: اللواء الأعظم (پرچمدار بزرگ).

صد و سی ام: لسان الصدق (زبان راست).

صد و سی و یکم: لندیطار.

صد و سی و دوم: منتقم (انتقام گیرنده)؛ همان‌گونه که در خطبه غدیریه آمده است: «الا انه المنقم من الظالمین» **(همانا او انتقام گیرنده از ستمکاران می‌باشد)** و درکتاب علل الشرائع نقل از امام محمد باقرعليه السلام که می‌فرماید: هرگاه قائم ماعجل الله فرجه قیام کند به اذن خداوند یکی از زوجات رسول خداصلى الله عليه وآله زنده می‌شود و حد را بر علیه او اجرا می‌کند و برای حضرت فاطمه زهراعليها السلام انتقام می‌گیرد. و همانا حضرت مهدی موعودعجل الله فرجه به احمد بن اسحاق قمی‌رحمه الله فرمود: «انا بقیة الله فی أرضه و المنتقم» همانا من بقیة الله در زمینش و انتقام جو می‌باشم.

صد و سی و سوم: المنتظر (منتظر) همان‌گونه که خداوند متعال در سوره مبارکه یونس‌عليه السلام فرمود: ﴿وَ يَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾[1] **(می‌گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!)** نقل شده که امام صادق‌عليه السلام در ذیل این آیه شریفه فرموده‌اند: مقصود از غیب در این آیه شریفه وجود مبارک و مقدس حجت المنتظر المهدی‌عجل الله فرجه می‌باشد.

صد و سی و چهارم: موعود، خداوند می‌فرماید: ﴿وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ﴾[2] **(و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می‌شود)!** و موعود و وعده‌ای که به آن مژده داده شده و وعده‌ای که پیامبران‌عليهم السلام به امتهای خود وعده داده‌اند، مهدی موعودعجل الله فرجه

---

۱. سوره مبارکه یونس‌عليه السلام:آیه شریفه ۲۰

۲. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۲۲

می‌باشد و در زیارت آن بزرگوار آمده است «**السلام علی المهدی الذی وعد الله بـه الامـم ان یجمع به الکم**» و در زیارت جامعه کبیره در اوصاف آن حضرت‌ﷺ آمده است: والیوم الموعود و شاهد و مشهود.

صد و سی و پنجم: منصور، همان‌گونه که در تفسیر آیه شریفه ﴿**فَلا یُسْرِفْ فِـی الْقَتْـلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً**﴾[1] **(اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است).**

صد و سی و ششم: مهدی، نقل از امـام صـادقؑ کـه مـی‌فرمایـد: علـت نامگـذاری قائمؑ آل‌محمدﷺ به مهدی این ست که مردم را به سوی چیزی که از بین رفتـه یعنـی اسلام و دین مبین رسول خداﷺ هدایت می‌کند که در آن زمان از بین رفته و فراموش شده بین مردم است.

و در علل شرایع نقل از امـام محمـد بـاقرؑ کـه مـی‌فرمایـد: علـت نامگـذاری مهـدی موعودؑ به مهدی این است زیرا ایشان به امر پنهان هدایت می‌کند وایشان کتابهای تورات و سایر کتب آسمانی خداوند را از غار الله در انطاکبه را خارج می‌کنـد. و بـین اهـل تـورات بـا تورات و اهل انجیل با انجیل و اهل زبور با زبور و اهل فرقان با فرقان حکم مـی‌کنـد و درآن زمان تمام گنجهای زمین که در داخل زمین پنهان شده برای ایشان نمایان می‌شود و خطـاب به مردم می‌فرماید: ای مردم بیائید به سوی چیزی که به خاطر به دست آوردن آن قطع رحـم کرده و خونهای زیادی ریخته و آن چرا که خداوند حـرام کـرده انجـام داده، پـس چیـزی بـه هریک از مردم می‌دهد که هیچ کس قبل از ایشان چنین عطائی نداده است.

صد و سی و هفتم: ماء المعین (آب گوارا)، همان‌گونه که از کتاب الاکمال در تفسیر آیـه شریفه ﴿**قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتیکُمْ بِماءٍ مَعینٍ**﴾[2] **(بگو: به من خبر دهیـد اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا در دسترس شـما قرار دهد؟!)** آمده است.

صد و سی و هشتم: مبلی الاسرائر (آشکار کننده پنهان) زیرا ایشان به واقـع و پنهـان در آشکار حکم می‌کند.

صد و سی و نهم: مبدی الآیات، زیرا اوآشکار کننده آیات خداونـد اسـت بلکـه او مظهـر

---

۱. سوره مبارکه اسرار: آیه شریفه ۳۳

۲. سوره مبارکه ملک: آیه شریفه ۳۰

آیات خداوند است.

صد و چهلم: فضل، بی‌شک ایشان عليه السلام مظهر آن است و آن اسم خداوند می‌باشد.

صد و چهل و یکم: الموتور (خون خواه) و صاحب خون ریخته شده یعنی طالب خون کشته شده و یا خونخواه خون جد گرانقدرش امام حسین و پدران بزرگوارش عليهم السلام می‌باشد.

صد و چهل و دوم: المأمول؛ نقل شده از امام صادق عليه السلام بعد از ذکر نشانه‌های ظهور فرمود: سپس قائم مأمول و امام مجهول و در زیارت ماثوره آمده است «**السلام علیک یا ایها الامام المأمول**»

صد و چهل و سوم: المضطر (در مانده) همان‌گونه که خداوند می‌فرماید ﴿**أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ**﴾[1] (**ای کسی که دعای مضطرّ را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد**) مضطر حضرت مهدی موعود عليه السلام است.

صد و چهل و چهارم: المقتصر؛ یا کسی که یاران و انصار از مؤمنین مخلصین دارد که خداوند درباره آنها می‌فرماید: ﴿**أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ**﴾[2] (**بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!**) و خداوند متعال آنان را این گونه ستوده است ﴿**عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ**﴾[3] (**گروهی از بنده‌گان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم**)

صد و چهل و پنجم: المنتصر (یاری شده) همان‌گونه که در تفسیر آیه شریفه آمده است ﴿**وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**﴾[4] (**و کسی که بعد از مظلوم‌شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست**).

صد و چهل و ششم: الناقور (شیپور) همان‌گونه که در تفسیر این آیه شریفه آمده است ﴿**فَإِذا نُقِرَ فِي النّاقُورِ**﴾[5] (**هنگامی که در «صور» دمیده شود**).

صد و چهل و هفتم: ناطق؛ در روایت طولانی آمده است همانا حسن بن علی الصامت

---

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۶۲

۲. سوره مبارکه الانبیاء عليهم السلام: آیه شریفه ۱۰۵

۳. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۵

۴. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۴۱

۵. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۸

امین عسگری و فرزندش حجة الله ابن الحسن المهدی الناطق القائم به حق الله و در زیارت عاشورا آمده است، «و ان یزقنی ثارکم مع امام مهدی ناطق لکم».

صد و چهل و هشتم: النهار (روز) همان‌گونه که در تفسیر این آیه شریفه ﴿وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی* وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی﴾[1] **(قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند، * و قسم به روز هنگامی که تجلی کند).**

صد و چهل و نهم: نور؛ همان‌گونه که در تفسیر آیه شریفه آمده ﴿وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾[2] **(خداوند نور خود را کامل می‌کند)** ﴿وَ أَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها﴾[3] **(و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود)** و آیه شریفه ﴿یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ﴾[4] **(و خدا هرکس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند).**

صد و پنجاهم: نورالاصفیاء (نور برگزیدگان).

صد و پنجاه و یکم: نور آل‌محمد صلی الله علیه و آله.

صد و پنجاه و دوم: نورالاتقیاء (نور پرهیزکاران) این دو در نوزدهم آمده است.

صد و پنجاه و پنجم: نفس (جان).

صد و پنجاه و ششم: المجازی بالأعمال (مجازات کننده بوسیله اعمال).

صد و پنجاه و هفتم: المخبر بما یعلن (آگاه از آن چرا که اعلان می‌شود).

صد و پنجاه و هشتم: چراغ بسیار درخشان (مصباح شدید الضیاء).

صد و پنجاه و نهم: ای کسی که خداوند مانند او کسی شبیه قرار نداد و در روایت دیگر مانند او قرار نداد (یعنی به علت قیام).

صد و شصتم: مفرج الأعظم (گشایش دهنده بزرگ).

صد وشصت و یکم: المنان.

صد و پنجاه و سوم: نجم (ستاره).

صد و پنجاه و چهارم: الناحیه المقدسه.

---

۱. سوره مبارکه لیل: آیات شریفه ۲و۱

۲. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۸

۳. سوره مبارکه زمر: آیه شریفه ۶۹

۴. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۳۵

صد و شصت و دوم: مدبر.

صد و شصت و سوم: المأمور(مأمور از جانب خداوند).

صد و شصت و چهارم: المقدره (قدرت) و با عین قدرت است.

صد و شصت و پنجم: مظهر الفضایح.

صد و شصت و ششم: المحسن.

صد و شصت و هفتم: منعم .

صد و شصت و هشتم: منیة الصابرین (آرزو شکیبایان).

صد و شصت و نهم: میزان الحق؛ نقل از کتاب اژی پیامبر عليه السلام.

صد و هفتادم: مسیح زمان، نقل از کتاب الافرنج.

صد و هفتاد و یکم: الماشع (پاک کننده)همان گونه که در تورات آمده.

صد و هفتاد و دوم: مهمید الاخر، همان‌گونه که در تورات آمده.

صد و هفتاد و سوم: محمد صلی الله علیه و آله (ستوده).

صد و هفتاد و چهارم: عبدالله (بنده خدا).

صد و هفتاد و پنجم: واقیذ، در کتاب آسمانی آمده که معنای آن غایب می‌باشد.

صد و هفتاد و ششم: وتر(یگانه).

صد و هفتاد و هفتم: ولی الله؛ همان‌گونه که در شب معراج که خداوند در مورد آن می‌فرماید: همانا او ولی من به صدق می‌باشد و نیز نقل شده که شمشیرش در هنگام ظهور خطاب به ایشان می‌گوید: ای ولی الله خروج کن!

صد و هفتاد و هشتم: الوجه (چهره) همان‌گونه که در زیارت آن حضرت آمده «**السلام علی وجه الله المنقلب بین اظهر عباده**».

صد و هفتاد و نهم: وارث، همان‌گونه که در خطبه غدیر آمده است: «**الا انه و ارث کل علم و المحیط به**»، و در روایات دیگر میراث به جا مانده از تمام پیامبران و اوصیاء علیهم السلام و امانتهای آنان در اختیار ایشان می‌باشد.

صد و هشتادم: وهول؛همان گونه که در تورات آمده است.

صد و هشتاد و یکم: هادی (هدایت‌گر).

صد و هشتاد و دوم: دست گشایش شده در راه خیر و همانا ایشان ید الله الباسطه می‌باشد.

صد و هشتاد و سوم: یمین (راست).

صد و هشتاد و چهارم: یعسوب الدین (پادشاه دین).

صد و هشتاد و پنجم: المجدد (تازه کننده).

صد و هشتاد و ششم: مشید؛ همان‌گونه که در دعای عهد که نقل شده از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «**و مجددا لما عطل من احکام کتابک و مشیدا لما ورد من اعلام دینک**» (**تازه کننده احکام تعطیل شده از قرآنت و مشید آن چرا وارد شده از اعلام دینت**).

شاخه ششم

کسانی که در غیبت کبرا با امام زمان ملاقات کرده‌اند

حکایت اول:

در کتاب کشف الغمة آمده است نقل کرده برایم سید باقی بن عطوه علوی حسنی که می‌گوید: پدرش عطوه بیضه‌اش ورم کرده بود. او زیدی مذهب بود و قبول نمی‌کرد که فرزندانش مایل به مذهب شیعه شوند و می‌گفت: من عقیده شما را تصدیق نمی‌کنم مگر اینکه صاحب شما حضرت مهدی بیاید و مرا از این مرض شفا دهد. بارها این حرفها را برای ما می‌زد تا اینکه در یکی از شبها موقع نمازعشاء که همه در یکجا جمع بودیم دیدیم پدرمان فریاد می‌کشد و ما را به کمک می‌طلبد. با شتاب به سوی او رفتیم، وقتی ما را دید گفت: برسید به صاحب خودتان که همین الآن از پیش من رفت. ما همه بیرون رفتیم ولی هیچ کس را ندیدیم. سپس برگشتیم پیش پدرمان و جریان را از وی پرسیدیم؟ پدرم گفت: شخصی نزد من آمد و فرمود: ای عطوه! گفتم: تو کیستی؟ فرمود: من صاحب فرزندانت می‌باشم آمده‌ام که تو را از این بیماری درمانت کنم. آنگاه دست برد به موضع درد و آنرا فشار داد و رفت. وقتی دست بردم اثری از ورم سابق در آن ندیدم. سید باقی می‌گفت: پدرم بعد از این واقعه همچون آهو سر حال و چابک بود و دیگر از درد بیضه رنج نمی‌برد این داستان درهمه جا مشهور گشت. مؤلف کتاب کشف الغمة می‌گوید: من از دیگران غیر از فرزندش هم پرسیدم و آنرا و در مورد آن واقعه گفتند و آنرا تصدیق کردند.

حکایت دوم:

و در آن کتاب، مؤلف کتاب می‌گوید: شمس الدین بن اسماعیل بن حسن هرقلی که می‌گوید: پدرم به من گفت: در جوانی، جراحتی به پهنای کف دست انسان در ران چپم پیدا شد. این جراحت در فصل بهار باز می‌شد و خون و چرک از آن بیرون می‌آمد و درد آن او را از بسیاری از کارهایش باز می‌داشت درآن زمان او در هرقل بود روزی به حله رفت و سپس به

دیدار سید رضی الدین علی بن طاووسرحمه‌الله رفت و از نـاراحتی خـود نـزد وی درد دل کـرد و گفت: می‌خواهم در شهر آنرا مداوا کنم. سید اطباء حله را در نزد خود جمع کرد و محـل درد را به آنها نشان داد اطباء گفتند: این زخم در بالای شاه رگ (رگ اکحل) قرار گرفته و معالجه آن خطرناک است. این جراحت را باید برید ولی اگر بریدنـد رگ هـم قطـع مـی‌شـود و شـخص می‌میرد. سید رضی الدین بن طاووسقدس‌سره به او گفت: من می‌خواهم به بغداد بروم و شـاید در آنجا اطباء باتجربه باشند، بهتر این ست که تو هم بیائی. راوی می‌گوید: پدرم همـراه آن سـید بزرگوار به بغداد رفت و سید بزرگوار در آنجا نیز اطباء را خواست و موضع درد را به آنها نشـان داد. آنها هم جوابی را دادند که اطباء حله گفته بودند. دراین موقع سید بن طاووسرحمه‌الله به پدرم فرمود: شرع تو را از لحاظ نماز گزاردن در این لباس در وسعت گذارده فقـط بایـد سـعی کنـی حتی الإمکان از خون و نجاست دوری جوئی و بی جهـت خـود را ناراحـت مکـن کـه خـدا و رسولش تو را از این عمل نهی فرموده‌اند (یعنی حالا که اطباء چنین می‌گویند، به همین حـال باش و از حیث لباس برای نماز گزاردن در زحمت مباش). پدرم به او گفـت: حـالا کـه چنـین است و به بغداد آمده‌ام از همین جا می‌روم سامرا برای زیارت و از آنجا به وطن باز مـی‌گـردم، سید بن طاووس این فکر را تحسین کرد. سپس پدرم اثاث خود را نزد سید گذاشـت و حرکـت نمود. پدرم می‌گوید: چون وارد سامرا شدم دو امام معصومعلیهما‌السلام را زیارت کردم سپس از سـرداب پائین رفتم مقداری از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام را بـه کمـک طلبیـدم و تـا روز پنجشنبه در سامرا ماندم آنگاه رفتم کنار شط دجله و غسل کردم و لبـاس تمیـزی پوشـیدم و آبخوری که با خود داشتم پر کردم و بیرون آمدم که به شهر برگردم. در آن حال دیـدم چهـار نفر سوار از دروازه شهر بیرون می‌آیند در اطراف شط عده ای از سادات هم گوسفندان خـود را می‌چرانیدند، لذا گمان کردم که سواران از آنها هستند. وقتی به هم رسیدیم، دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط محاسن بر صورتش نقش بسته و هـر چهـار نفـر شمشـیری حمایـل دارند. یک نفرشان پیرمردی بود که نیزه ای در دست داشت و دیگری شمشیری حمایل نموده و نقاب به صورت و قبائل روی شمشیر پوشیده و گوشه آنرا از زیر بغل گذرانیـده بـود. پیرمـرد نیزه دار در سمت راست جاده ایستاده و ته نیزه خود را به زمین زد آن دو جوان هـم در سـمت چپ ایستادند و شخص قباپوش هم در وسط راه مقابل من ایستاد. آنها به من سـلام کردنـد و من هم جواب آنها را دادم. مرد قباپوش به من گفت: تو فردا می‌خواهی نـزد کسـانت بـروی؟ گفتم: آری. گفت: بیا جلو تا جراحتی که تو را رنج می‌دهد ببینم. من نمی‌خواستم کـه آنهـا بـا من تماس پیدا کنند و پیش خود گفتم: مردم بیابان گرد، از نجاست پرهیزی ندارند و مـن هـم

از آب بیرون آمده و لباسم تر است با این وصف نزد وی رفتم و او دست مرا گرفت و به طرف خود کشید و با دست دوشم را تا پائین لمس نمود تا آنکه دستش به جراحت خورد و آنرا طوری فشار داد که دردم گرفت. سپس مانند اول سوار اسب شد در این هنگام پیرمرد نیزه به دست گفت: اسماعیل راحت شدی؟ من تعجب کردم که از کجا اسم مرا می‌داند.

گفتم: ما و شما إن‌شاءالله راحت و رستگار هستیم. بعد پیرمرد گفت: این آقا امام زمان عليه السلام است! با شنیدن این کلام پیش رفتم و همان طور که سوار بود پای حضرتش را بوسیدم سپس به راه افتادند و من با آنها می‌رفتم امام عليه السلام فرمود: برگرد!

گفتم: من ابداً از شما جدا نمی‌شوم. فرمود صلاح در اینست که برگردی ولی من همان جواب دادم. پیرمرد گفت: ای اسماعیل شرم نمی‌کنی دوباره امام به تو می‌فرماید: برگرد و گوش نمی‌کنی؟ ناچار توقف نمودم امام عليه السلام چند قدم رفت و سپس متوجه من شد و فرمود: وقتی به بغداد رسیدی حتماً ابوجعفر- یعنی المستنصر بالله خلیفه عباسی - تو را می‌طلبد وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد قبول مکن و به فرزند ما رضی (سید بن طاووس) بگو که توصیه‌ای برای تو به علی بن عوض بنویسد، من به وی سفارش می‌کنم چیزی که می‌خواهی به تو بدهد. آنگاه با همراهانش حرکت فرمود: من همچنان ایستاده آنها را نگاه می‌کردم تا از نظرم دور شدند و من از جدائی آن حضرت عليه السلام نارحت شدم. پس لحظه‌ای روی زمین نشستم آنگاه برخاستم و وارد شهر شدم و به حرم مطهر رفتم خدام حرم دور مرا گرفتند و گفتند: روی تو را چنان می‌بینیم که با اول تغییر کرده است. آیا هنوز احساس درد میکنی؟

گفتم: نه. گفتند: کسی با تو نزاع کرده؟ گفتم نه من از آنچه شما می‌گوئید خبری ندارم ولی از شما سؤال می‌کنم: آیا سوارانی را که نزد شما بودند، می‌شناسید؟ گفتند: آنها از سادات و صاحبان گوسفندان هستند. گفتم: نه او امام زمان عليه السلام بود. گفتند: امام عليه السلام آن پیرمرد بود یا مرد قباپوش؟ گفتم: همان مرد قباپوش امام عليه السلام بود. گفتند جراحتی را که داشتی به ایشان نشان دادی؟ گفتم: خود ایشان با دست آنرا فشار داد و مرا به درد آورد. سپس جلو آنها لباس را بالا زده پایم را بیرون آوردم و از آن بیماری اثری ندیدم من از کثرت اضطراب تردید کردم که کدام پایم درد می‌کرد. به همین جهت پای چپم را نیز بیرون آورده نگاه کردم و اثری ندیدم، وقتی مردم این را مشاهده کردند شادی کنان به سوی من هجوم آوردند و لباسم را برای تبرک تکه تکه کردند، خدام مرا به خزانه بردند و جمعیت را از آمدن به طرف من منع کردند ناظر بین النهرین آن روز در سامرا بود، چون آن سر و صدا را شنید، پرسیده بود: چه خبر است؟ گفته بودند مریضی به کرامت امام زمان عليه السلام شفا یافته است. ناظروقتی که چنین شنید به خزانه آمد و اسم مرا

پرسید و گفت چند روز است که از بغداد بیرون آمده ای؟ گفتم: اول هفته از بغداد خارج شدم. او رفت و من آن شب را در سامرا ماندم و چون نماز صبح خواندم از شهر بیرون آمدم و مردم هم متوجه شدند و با من آمدند. ولی وقتی از شهر دور شدم مردم برگشتند. شب را در اوانا خوابیدم و صبح آن روز از آنجا عازم بغداد شدم. دیدم جمعیت روی پل عتیق ازدحام نموده و از هرکس وارد می‌شود نام و نسبش را می‌پرسند و می‌گویند کجا بودی؟ از من هم پرسیدند نامت چیست و از کجا می‌آیی؟ من هم خودم را معرفی کردم ناگهان به طرف من هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره نمودند و هر تکه آنرا به عنوان تبرک بردند، به طوری که دیگر حالی برایم نماند. علت آن این بود که ناظر امور بین النهرین نامه‌ای به بغداد نوشته و ماجرای مرا گزارش داده بود. آنگاه مردم مرا به بغداد بردند و چنان ازدحامی شد که نزدیک بود از کثرت جمعیت مرا بکشند. وزیر قمی‌رحمه‌الله سید رضی الدین ابن طاووس‌رحمه‌الله را خواست تا در این باره تحقیقاتی نموده و صحت خبر مزبور را به اطلاع وی برساند. سید رضی الدین هم با اصحاب خود نزدیک دروازه نویی به من برخوردند همراهان وی مردم را از اطراف من پراکنده ساختند. وقتی که مرا دید گفت: این خبر در مورد تومی باشد؟ گفتم: آری. آنگاه از مرکوب خود پیاده شد و پای مرا گشود و اثری از زخم سابق ندید. سید همان‌جا لحظه‌ای به حالت بیهوشی افتاد، سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد و درحالی که گریه می‌کرد گفت: مولانا این برادر من و نزدیکترین مردم به من است. وزیر شرح واقعه را جویا شد و من از اول تا آخر برای او تعریف نمودم پس در آن وقت وزیر قمی، اطبائی را که قبلاً آن زخم را دیده بودند احضار نمود و گفت: جراحت پای این مرد را که دیده‌اید معالجه کنید اطبا گفتند: تنها راه علاج این زخم اینست که با آهن قطع بشود و اگر قطع شد می‌میرد. وزیر گفت: به فرض اینکه قطع کنید و نمیرد چقدر طول می‌کشد که بهبود یابد؟ گفتند: دو ماه طول می‌کشد و بعد از بهبودی در جای آن گودی سفیدی می‌ماند که دیگر در جای آن مو نمی‌روید. وزیر پرسید: شما چه وقت آنرا دیده‌اید؟ گفتند: ده روز پیش. وزیر پای مرا که قبلاً مجروح بود نشان داد که مانند پای دیگر هیچ گونه علامتی که حاکی از سابقه درد باشد در وی دیده نمی‌شد. یکی از اطباء فریاد کشید و گفت: این کار حضرت عیسی‌بن مریم‌علیه‌السلام است. وزیر گفت: وقتی معلوم شد که کار شما نیست، ما خود می‌دانیم که کار کیست سپس خلیفه وزیر را احضار نمود و ماجرا را از وی پرسید. وزیر هم واقعه را برای خلیفه نقل کرد. خلیفه مرا احضار نمود و هزار دینار به من داد و گفت اینرا بگیر و به مصرف خود برسان. گفتم: جرأت نمی‌کنم یک دینار آنرا بردارم.خلیفه گفت: ازچه کسی می‌ترسی؟ گفتم: از همان کسی که مرا مورد عنایت قرار داد زیرا فرمود: چیزی از ابوجعفر قبول مکن! خلیفه از شنیدن این کلام گریه

کرد و ناراحت شد آنگاه من بدون اینکه چیزی از وی بپذیرم بیرون آمدم. علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه می‌گوید: یک روز من این حکایت را برای جمعی که نزد من بودند نقل می‌کردم. شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی هم در آنجا حاضر بود ولی من او را نمی‌شناختم. وقتی حکایت تمام شد، گفت: من فرزند او هستم. من از این حسن اتفاق تعجب کردم و از وی پرسیدم آیا ران پدرت را در وقتی که مجروح بود، دیده بودی؟ گفت: نه! زیرا من در آن موقع طفل بودم، ولی وقتی بهبودی یافت دیدم که اثری از زخم نداشت و در جای آن جراحت مو روئیده بود. همچنین من این حکایت را از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن ایسر رحمه الله علیهم که هر دو از مردم سرشناس بودند و با من سابقه دوستی داشتند و نزد من بسیار عزیز بودند، پرسیدم و آنها نیز حکایت را تصدیق کردند و گفتند: ما آن جراحت را در حال بیماری اسماعیل و جایی آنرا در موقع بهبودیش در ران وی دیدیم و نیز شمس الدین فرزند او نقل می‌کرد که اسماعیل بعد از این واقعه از فراق آن حضرت سخت محزون بود تا جایی که در فصل زمستان در بغداد توقف نمود و هر چند روز برای زیارت به سامرا می‌رفت و باز به بغداد باز می‌گشت حتی در آن سال چهل بار به زیارت عسگریین علیهما السلام رفت، به این امید که بار دیگر حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه را ملاقات کرده ویا عنایت دیگری از آن حضرت عجل الله تعالی فرجه به او برسد به مقصود خود برسد و تقدیر با وی مساعدت نماید، ولی او در حسرت دیدار مجدد حضرت عجل الله تعالی فرجه مرد و با غصه او دار فانی را وداع کرد و همانا خداوند صاحب اختیار ومتولی اوست و رحمت خداوند بر او و بر ما باد.

حکایت سوم:

در کتاب بحارالأنوار نقل از سید علی بن عبدالحمید مؤلف کتاب الأنوار المضیئه در کتاب السلطان المفرج عن أهل الإیمان در ذکر کسانی که حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه را دیده‌اند می‌نویسد: و از جمله حکایتی است که مشهور است و در همه جا شایع گردیده و خبر آن به همه جا رسیده است و مردم این زمان با چشم دیده‌اند و آن حکایت ابوراجح حمامی در حله است. حکایت را جماعتی از دانشمندان سرشناس و افاضل با صدق و صفا، نقل کرده اند، که از جمله آنان شیخ زاهد عابد، محقق شمس الدین محمد بن قارون است که وی نقل می‌کرد: روزی به حاکم حله که شخصی به نام مرجان صغیر بود گزارش دادند که ابو راجح حمامی در حله صحابه (خلفا اولی دومی سومی) را سب می‌کند. حاکم هم ابوراجح حمامی را احضار نمود و دستور داد او را چنان زدند که تمام بدنش مجروح گشت و بی‌حال به زمین افتاد و دندانهایش ریخت به دستور حاکم

زبان او را درآوردند و سوزن آهنی در آن فرو بردند و بینیش را پاره کردند و ریسمانی که از موی زبر تابیده شده بود در سوراخ آن برد و ریسمان دیگری به آن بست و به دست غلامان خود داد که در کوچه و بازار کوفه بگردانند، وقتی او را می‌گردانیدند از هر طرف مردم هجوم آورده و او را می‌زدند به طوری که افتاد روی زمین و مرگ را جلو روی خود دید. وقتی که خبر را به حاکم دادند، دستور داد او را به قتل رسانند. مردمی که اطراف او بودند گفتند: او پیرمرد سالخورده ایست و آنچه باید به بیند، دید و فعلاً مرده‌ای بیش نیست، او را به همین حال بگذارید تا خود بمیرد و خون او را بگردن نگیرید، مردم چندان در این خصوص اصرار ورزیدند که حاکم دستور داد او را آزاد کنند. درآن موقع صورت و زبان ابوراجح حمامی ورم کرده بود و خانواده او آمدند و آن نیمه جان را به خانه‌اش بردند و هیچ کس تردید نداشت که همان شب خواهد مرد. ولی چون فردا مردم به دیدن او آمدند، دیدند ایستاده نماز می‌خواند و حالش کاملاً رضایت بخش است. دندانهایش که افتاده بود به حال اول برگشته و جراحتهای بدنش به کلی بهبودی یافته و اثری از آن باقی نمانده و زخم صورتش هم برطرف شده است. مردم وقتی که او را چنین دیدند بسیار شگفت زده شدند پس در مورد آن چرا که برای او اتفاق افتاده بود پرسیدند که چگونه با آن همه زخم و جراحاتهای که بر روی جسمش بود یک شبه خوب و سرحال شده است؟ ابوراجح حمامی به آنان گفت: وقتی من مرگ را به چشم دیدم و زبانی نداشتم که خدا را بخوانم، ناچار با زبان دل به دعا پرداختم و آقا و مولای خویش امام زمان‌عليه‌السلام را به کمک و یاری خواستم هنگام شب خانه‌ام نورانی شد و در آن میان امام زمان‌عليه‌السلام را دیدم که دست مبارک را روی صورتم کشید و فرمود: برخیز و برای نان خورانت کار کن که خداوند تو را شفا داد. چون صبح شد خود را اینطور که می‌بینید مشاهده نمودم. شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر می‌گفت: به خدا قسم ابوراجح حمامی اصولاً مردی ضعیف البنیه، لاغر اندام، زرد رنگ و زشت رو بود و ریش کوتاهی داشت. من همه وقت به حمام او می‌رفتم و همیشه او را بدین حالت و شکل می‌دیدم ولی وقتی که آنروز صبح در میان جمعیت برای دیدن او رفتم دیدم، قوی ونیرومند خوش قامت و خوش رو شده محاسنش بلند رویش سرخ و به صورت جوان بیست ساله‌ای گشته بود و تا زنده بود به همین شکل و هیبت ماند. چون این خبر شیوع یافت حاکم او را طلبید. حاکم روز قبل او را با آن وضع دیده بود و امروز می‌دید که درست برعکس دیروز بود. حاکم دید اثری از زخمها در بدن او نیست و دندانهایش برگشته است از مشاهده این وضع، ترس و وحشت بزرگی به دل حاکم راه یافت. حاکم قبلاً در محلی که به نام امام زمان‌عليه‌السلام معروف بود می‌نشست و پشت خود را به قبله می‌کرد ولی بعد از این واقعه روی به قبله نشست

و با مردم (حله) با مدارا و نیکی رفتار می‌کرد و از تقصیر مجرمین آنها می‌گذشت و با نیکان آنان نیکی می‌نمود، ولی اینکار هم سودی به حال او نبخشید و بعد از مدت کمی از دنیا رفت.

حکایت چهارم:

و از آن کتاب مذکور شیخ محترم عالم فاضل شمس الدین محمد بن قارون که می‌گوید یکی از اصحاب سلاطین شخصی به نام معمربن شمس بود که او را مذور می‌گفتند روستایی داشت موسوم به برس و آنرا وقف علویین و سادات کرده بود. معمربن شمس نائبی به نام ابن خطیب و غلامی داشت که متولی اوقاف او بوده و او را عثمان می‌نامیدند. ابن خطیب یک نفر شیعه نیکوکار بود ولی عثمان برعکس بود و آن دو همیشه با هم جدل و مجادله داشتند تا اینکه روزی آن دو نفر در مسجد الحرام در مقام حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام در حضور جمعی از رعایا و عوام الناس نشسته بودند. ابن خطیب گفت: ای عثمان هم اکنون حق آشکار و روشن می‌گردد من نام کسانی را که دوست می‌دارم یعنی: علی و حسن و حسین‌علیهم‌السلام، را روی کف دستم می‌نویسم و تو هم نام کسانی را که دوست داری یعنی ابوبکر وعمر وعثمان راوی کف دست خود بنویس سپس دستها را با هم می‌بندیم، هر دستی که آتش گرفت بر باطل و هرکس دستش سالم ماند بر حق است عثمان از این عمل سرباز زد و حاضر نشد این کار را انجام دهد، حضار هم او را مورد سرزنش قرار دادند. مادر عثمان در جای بلندی آنها را می‌دید و سخنان آنها را می‌شنید، وقتی آن منظره را دید بر حاضران که زبان به سرزنش فرزندش گشودند، نفرین کرد و آنها را به باد فحاشی و بدگوئی و تهدید گرفت. در همان لحظه نابینا شد وقتی احساس کرد که نابینا شده رفقای خود را صدا زد زنانی که دوست او بودند به نزد او بالا رفتند و با تعجب دیدند که چشمش ظاهراً سالم است ولی چیزی نمی‌بیند. پس او را گرفتند و پایین آوردند و سپس او را به حله بردند و خبر او میان خویشان و همفکران و دوستانش شایع گشت، آنها هم چند نفر طبیب از بغداد و حله برای معالجه او آوردند ولی اطباء نتوانستند کاری برای او انجام دهند وقتی که به کلی از معالجه او نامید شدند، جمعی از زنان شیعه که با او سابقه دوستی داشتند، به او گفتند: آنکس که تو را نابینا گردانید حضرت قائم آل محمدعلیه‌السلام است. اگر شیعه شوی و تولی و تبری داشته باشی، ما ضمانت می‌کنیم که خداوند متعال چشم تو را شفا دهد و جز این راهی برای نجات از این گرفتاری نداری زن نابینا هم گفته آنها را تصدیق کرد و حاضر شد که شیعه شود. زنهای شیعه در شب جمعه او را برداشته و به داخل قبه شریفه مقام امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه بردند و خودشان نزد در نشستند و سپس خوابیدند. وقتی که مقداری از شب گذشت، زن نابینا در حالی که کوری چشمش برطرف شده بود به نزد

زنان شیعه آمد و یک یک آنها را بیدارکرد و لباسها و زینت آلات آنها را شـرح مـی‌داد. وقتـی زنها یقین کردند او بینا شده مسرور گردیدند و خدا را شکر کردند و به او گفتند: چطور شد کـه بینا شدی؟ گفت: وقتی شما مرا در قبه گذاشتید و بیرون رفتید، حـس کـردم کـه دسـتی روی دستم گذاشته شد و کسی گفت: برو بیرون که خداوند تو را شفا داد. وقتی متوجه شـدم دیـدم کوریم برطرف شده و قبه پراز نور شده بود آن مرد را که با مـن حـرف زده بـود دیـدم و از او پرسیدم آقا تو کیستی؟ فرمود: من محمد بن الحسنعليه السلام هستم. سپس از نظرم ناپدید شد آنگاه زنها برخاستند و به خانه‌های خود رفتند بعد از این ماجرا عثمان پسر آن زن نیـز شـیعه شـد و عقیده خودش و مادرش خوب و محکم گردید. حکایت او در میان اقوامش شهرت گرفـت هـر کس آن را شنید عقیده به وجود امام زمانعجل الله تعالی فرجه پیـدا کـرد، ایـن واقعـه در سـال ۷۴۴ هجـری قمری اتفاق افتاد.

حکایت پنجم:

و نیز در آن کتاب نقل شده از عالم فاضل عبد الرحمان عمانی که می‌گوید: من در شهر خود حله می‌شنیدم که مولای بزرگوار معظم جمال الدین پسـر شـیخ اجـل اوحـد فقیـه نجـم الـدین جعفربن زهدری سکته ناقص کرد و بعد از مرگ پدرش، جده‌اش او را همه گونه معالجـه نمـوده بود ولی تأثیر نبخشده است. بعضی به جده او گفتند: طبیب از بغداد بیـاور. او هـم اطبـاء بغـداد را طلبید و آنها مدت طولانی به معالجه او پرداختند، ولی بهبودی نیافت. بعـداً بـه جـده‌اش گفتنـد: یکشب او را ببر در قبه شریفه که در حله و معروف به مقام صاحب الزمانعجل الله تعالی فرجه است که تا صـبح آنجا باشد شاید خداوند او را شفا دهد جده او هم او را برد و درهمان جـا شـفا یافـت و بیمـاریش برطرف گردید. چندی بعد میان من و او رشته دوستی برقرار شد، به طوری که کمتر از هـم جـدا می‌شدیم او خانه‌ای داشت که محترمین حله و جوانـان آنهـا و فرزنـدان اشـراف در آنجـا جمـع می‌شدند و به گفتگو می‌پرداختند من در آنجا این حکایت را از او پرسیدیم و او گفـت: مـن فلـج شده بودم اطباء مرا جواب کردند و حکایت را همان طور که مکرر در حله از دیگران شنیده بـودم نقل کرد تا به اینجا رسید که گفت: وقتی جده‌ام مرا به قبه صاحب‌الزمانعجل الله تعالی فرجه برد کـه شـب را در آنجا بمانم ناگاه دیدم آن حضرت آمد و فرمود: برخیز. گفتم: آقـا یکسـال اسـت کـه نمـی‌تـوانم برخیزم. فرمود: به اراده خداوند متعال برخیز. سپس دستم را گرفت و کمک کرد تا برخاستم و اثر فلج که داشتم برطرف گردید موقعی که مردم شنیدند و مرا سالم دیدند چنان به سرم ریختند که نزدیک بود کشته شوم. تمام لباس بدنم را قطعه قطعه کردند و بـه رسـم تبـرک بردنـد و لبـاس دیگر آوردند و به من پوشانیدند. سپس در حالی که اصلاً اثری از سکته و فلـج در مـن نبـود بـه

خانه رفتم و لباس خود را عوض کرده لباس مردم را به صاحبانش پس دادم.

این حکایت را مکرر من در موقعی که او زنده بود از وی شنیدم که برای مردم نقل می‌کرد، یا برای کسانی که از او می‌پرسیدند تعریف می‌کرد.

حکایت ششم:

و نیز در همان کتاب نقل از شیخ بزرگوار دانشمند فاضل شمس الدین محمد بن قارون که می‌گوید: مردی در دهکده معروف به دقوسا واقع در کنار فرات بزرگ بود به نام نجم وملقب به اسود او مردی خیرخواه و نیکوکار بود و زنی به نام فاطمه داشت. زنش نیز زنی صالحه بود و دو فرزند یکی پسر به نام علی و دیگری دختر به نام زینب داشت. و هر دو آنان یعنی نجم و همسرش فاطمه نابینا شدند و سخت ناتوان گشتند و این قضیه در سال ۷۱۲ اتفاق افتاد. زن و مرد مدت طولانی را به این گونه گذرانیدند تا اینکه در یکی از شبها زن حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و گوینده‌ای گفت: خداوند نابینائی تو را برطرف ساخت برخیز و برو نزد شوهرت ابوعلی. و در خدمتگذاری او کوتاهی نکن زن هم دیدگان خود را گشود، دید خانه پر از نور است و دانست که او قائم‌علیه‌السلام آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.

حکایت هفتم:

و در آن کتاب نقل از محیی الدین اربلی که می‌گوید: روزی در خدمت پدرم بودم دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می‌زند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت پدرم پرسید: این زخم چه بوده؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. به او گفتند: تو کجا و جنگ صفین کجا؟ گفت: وقتی به مصر سفر می‌کردم و مردی از فلان شهر با من همراه گردید در بین راه درباره جنگ صفین به گفتگو پرداختیم همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون حضرت علی‌علیه‌السلام و یاران او سیراب می‌کردم من هم گفتم اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان اوعلیهم‌اللعنة سیرآب می‌نمودم، اینک من و تو از یاران علی‌علیه‌السلام و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم. پس باهم درگیر شدیم و همدیگر را به شدت می‌زدیم در یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که بر سرم برداشته‌ام از هوش رفتم و بعد از به هوش آمدن در آن موقع دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش بیدار می‌کند، چون چشم گشودم، از اسب پایین آمد و دست روی زخم سرم کشید و در همان لحظه خوب شدم. سپس آن شخص ناشناس گفت: همین‌جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده همسفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت با چهارپایان او

برگشت وآن بزرگوار فرمود: این سر دشمن تو می‌باشد، تو به یاری ما برخاستی ما هم تـو را یـاری کردیم ﴿وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُه﴾[1] **(و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند)**. پرسیدم شما کیستید؟ فرمود: من صاحب الأمر هستم. سپس فرمود: از این بـه بعـد هرکس از تو در مورد این زخم پرسید بگو: ضربتی است که در صفین برداشته‌ام.

حکایت هشتم:

در آن کتاب نقل شده از حسن بن محمد بن قاسم که می‌گوید: روزی من و شخصـی کـه از مردم نواحی کوفه بود و او را عمار می‌گفتند، در راه حمالیه (حالیـه) از توابـع کوفـه بـا هـم برخورد نموده و درباره امام زمان‌ علیه السلام گفتگو کردیم. عمار گفت: می‌خواهم داسـتان عجیبـی را برایت نقل کنم. به اوگفتم: هر اطلاعی داری بیان کن. گفت: وقتی کاروانی از قبیلـه طـی بـه کوفه آمد و از ما غله خریدند مرد بزرگی که رئیس کاروان بود هم میان آنها بود مـن بـه یـک نفر گفتم: برو و ترازو را از خانه علوی بیاور. آن مرد بدوی گفت: در میان شما علوی هم وجود دارد؟ گفتم: سبحان الله! بیشتر مردم سادات هستند. مرد بدوی گفت: بـه خـدا قسـم علـوی و سید آن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم. پرسـیدم موضـوع چیسـت؟ گفـت: مـا سیصد تن یا کمتر بودیم و از جائی فرارکرده بودیم و سه روز در بیان بدون نان و آب بـه سـر بردیم تا اینکه گرسنگی سخت به ما فشار آورد. یکی از ما گفت بگذارید قرعه به نام اسـبهای خود بزنیم و به هر کدام اصابت کرد آن را کشته صد جوع کنیم، رای همه بر این قرار گرفـت. سپس قرعه انداختیم به اسب من اصابت نمود. من گفتم قرعه اشتباه بود، این بار قبول نـدارم، بنا گذاشتیم بار دیگر قرعه بیندازیم، بار دوم هم به اسب من اصابت کرد، بـاز مـن نپـذیرفتم و گفتم: باید برای سومین بار قرعه بیندازیم. بار سوم نیز قرعه به اسب من اصـابت نمـود، اسـب من مساوی با هزار دینار بود و آنرا از پسرم بیشتر دوست داشتم، وقتی دیدم بایـد او را بکشـیم گفتم: اجازه دهید که من سواری مفصلی از آن بگیرم زیرا تاکنون بیابانی به این همواری برای اسب سواری نیافته‌ام. آنگاه سوار شدم و تا حـدود تپـه دوری کـه یـک فرسـخ از مـا دور بـود دواندم، چون به دامنه تپه رسیدم دیدم زنی هیزم جمع می‌کرد. پرسیدم: تو کیستی؟ و کسـانت کیستند؟ گفت: من کنیزیک مرد علوی هستم که در این بیابان است سپس از جلو من گذشت پس من نیزه خود را برای نشانی در زمین فرو بردم و سپس عبای خود را بر سر نیـزه کـرده و به نزد رفقایم برگشتم و گفتم: مژده باد که مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند. پس همگـی

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۰

حرکت کرده به آن سمت آمدیم، دیدیم چادری در وسط بیابان برپاست و مرد خوش سیمائی که از همه کس زیبا تر و موی سرش آویزان بود در حالی که می‌خندید، بیرون آمد که بـه مـا خوش آمد بگوید. من به او گفتم: ای آبروی عرب آب بما برسـان و او کنیـزش را صـدا زد و گفت: آب بیاور کنیز دو ظرف آب آورد و به او داد، او نخست قدری از آنرا نوشید و بعد دستی در آن برد و به ما داد و ما هم آشامیدیم یکی می‌نوشید و به دیگری می‌داد و همچنین تا نفر آخر آشامید. وقتی ظرفها را پیش ما برگردانیدند، دیـدیم اصـلاً آب آن کـم نشـده بـود وقتـی سیرآب شدیم باز به آن مرد گفتیم: ای آبروی عرب ما گرسنه‌ایم، ایـن بـار خـودش بـه چـادر برگشت و طبق کوچکی که غذا در آن بود به دست گرفته بیرون آمد و دست در آن گذاشت و گفت: ده نفر ده نفر بیائید و تناول کنید، ما همه از آن غذا خوردیم به خدا قسم آن غـذا تغییـر نکرد و کم نشد بعد به او گفتیم: می‌خواهیم از فلان راه برویم. گفت: مقصود شما آن راهسـت و با دست اشاره به شاهراهی نمود و ما به راه افتادیم وقتی از او دور شدیم، یکی از مـا گفـت: شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج شده اید، با اینکه روزی به دست شما آمد ولی آنرا از دست دادید (یعنی برویم و اثاث آن مرد را غارت کنیم) یکی از ما او را از این عمـل برحـذر داشت و دیگری گفت: برویم و غارت کنیم سرانجام همه بنا گذاشتیم کـه او را غـارت کنـیم. پس برگشتیم، چون او دید که ما بر می‌گردیم کمربند خود را محکم بست و شمشری برداشت و حمال کرد و نیزه خود را به دست گرفت و سوار اسب شد و جلو آمد و گفت: نفس زشت کار شما عمل زشتی برای شما باقی نگذارد گفتیم اتفاقـاً چنـین قصـدی داریـم، سـپس حرفهـای درشتی به وی گفتیم و او طوری خشمگین شد که از خشم و صدای او همه به وحشت افتادیم و از پیش رویش گریختیم آنگاه روی زمین خطی میان خـود و مـا کشـید و گفـت: بـه جـدم پیغمبرﷺ قسم که اگر یک نفر از شما از این خط بگذرد، گـردنش را مـی‌زنـم. پس مـا بـا رسوائی مراجعت کردیم به خدا قسم علوی حقیقی او بود نه امثال اینان که در کوفه هستند.

حکایت نهم:

در کتاب العوالم نقل از سید علی بن عبدالحمید در کتاب السلطان المفرج عن اهل ایمـان از افراد موثق شنیده‌ام که این حکایت نزد اغلب اهالی نجف اشرف مشـهور و معـروف اسـت حکایت اینست این خانه که فعلاً - یعنی سال ۷۸۹ – هفتصد و هشتاد و نـه هجـری قمـری من در آن سکنی دارم، مال شخصی بود به نام حسین مدلل که مردی خیر اندیش و نیکوکـار بود و محلی را در آنجا به نام او ساباط مدلل می‌گفتند این خانه وصل بـه دیـوار حـرم مطهـر امیرالمؤمنینعليه‌السلام و در نجف مشهور می‌باشد.

حسین مدلل مردی عیال وار بود وقتی مبتلا به سکته ناقص می‌شود، به طوری که قادر به ایستادن نبوده و در موقع ضرورت عیالش او را بلند می‌کرده و او مدت طولانی را به این صورت گذرانید و این موجب شد که فقر و تنگدستی سختی به زن و فرزندانش روی آورد، تا جائی که محتاج به مردم شدند و مردم همه بر آنها سخت گرفتند. در یکی از شبهای سال هفتصد و بیست (۷۲۰) هجری که یک چهارم از شب گذشته بود، همسرش را بیدار کرد و با بیدار شدن او بقیه هم بیدار شدند ناگاه دیدند داخل و بالای خانه پر نور شده، به طوری که چشم را خیره می‌کرد زن و فرزندانش پرسیدند چه خبر است؟ گفت: هم اکنون امام زمان عجل الله تعالی فرجه آمد و فرمود: حسین برخیز. من گفتم: آقا می‌بینی که نمی‌توانم برخیزم. حضرت دست مرا گرفت و بلند کرد، دیدم ناراحتی که داشتم برطرف شده و اینک حالم خوب و از هر نظر رضایت بخش است. سپس فرمود: من از گذر سر پوشیده به زیارت جدم می‌روم و تو هر شب آن را قفل کن! گفتم: آقا با گوش و دل فرمانبردار خدا و شما هستم آنگاه برخاست و به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، من هم خدا را شکر نمودم که این نعمت را به من روزی کرد. گذر مذکور تاکنون مورد احترام مردم است و در مواقع نیازمندی برای آن نذر می‌کنند وهیچ گاه نذر کننده، از برکت وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه ناامید نمی‌شود.

حکایت دهم:

در کتاب جنة المأوی تألیف محدث نوری رحمه الله نقل از سید معظم مجلل بهاء الدین علی بن عبدالحمید حسینی نجفی نقل از شهید اول در کتاب الغیبة نقل از شیخ عالم کامل و بزرگوار قاری و حافظ ستوده حاج معتمر شمس الحق و الدین محمد بن قارون می‌گوید: روزی خانواده یک بانوی مکرمه مرا دعوت کردند من می‌دانستم که آن بانوی مؤمنه می‌باشد دعوت شدم که خانواده‌اش او را با مردی به نام محمود فارس معروف به اخی بکر که به او و نزدیکانش بنوبکر می‌گفتند تزویج کرده بودند. و اهل فارس (اهل سنت آن شهر) به شدت در تسنن و مذهب خویش تعصب داشتند و با شدت با شیعیان دشمنی می‌کردند و محمود فارس متعصبتر و دشمنتر از همه به شیعیان بوده است و همانا خداوند متعال به او توفیق داد تا شیعه شود. محمد بن قارون می‌گوید: من به آن بانوی مکرمه گفتم: چگونه پدرت برای تو شوهری قرار داد؟ بلکه چگونه پدرت قبول کرد تو را به عقد یکی از دشمن ترین شخص به شیعیان در بیاورد و چگونه شوهرت با اهلش مخالفت نمود و با تو ازدواج کرد؟ بانوی مکرمه گفت: ای شیخ همانا برای همسرم حکایت عجیبی می‌باشد و هرگاه حکماء و ادباء به آن گوش فرا

بدهند حکم خواهند داد که این حکایت از عجائب می‌باشد. محمد بن قارون مـی‌گویـد: بـه او گفتم: حکایت او چیست؟ بانو گفـت: از آن حکایـت از او بپـرس بـه تـو خواهـد گفـت. شـیخ می‌گوید: هنگامی که به نزد محمود حضور یافتم به او گفتم: ای محمـود چـه چیـزی تـو را از ملت و اهل خود یعنی اهل سنت خارج کرده و تو را بـه از شـیعیان قـرار داده اسـت؟ محمـود گفت: ای شیخ همانا حق بر من آشکار شد و من از آن پیروی کردم. سـپس حکایـت خـود را چنین آغاز کرد: بدان که عادت (سنیان) اهل فارس این بود که هرگاه قافله‌ای به نزدیکی دیار آنان برسد برعلیه قافله هجوم کرده و آنرا غارت می‌کردند. روزی با خبر شدم که قافلـه بسـیار بزرگی به نزدیکهای شهر ما می‌آید در آن زمان من کودک شیطون و سر در هـوا بـودم پـس همراه تعداد زیادی از کودکان به دنبال آن قافله رفتیم درحالی که بـه خـاطر نـادانی خودمـان نمی‌دانستیم که عاقبت ما به کجا می‌رسد پس همچنان به دنبال قافله می‌دویدیم و بعضـی از همراهانم از شدت خستگی جا ماندند تا اینکـه راه را گـم کـردیم پـس یکبـاره بـه سـرزمینی رسیدیم که آن سرزمین را نمی‌شناختیم که درآن سـرزمین درختـان و خـار و خاشـاک وغیـره وجود داشت که تا به حال مانند آن ندیده بودیم پس راه را ادامه دادیم تا اینکه خسته و کوفته شدیم و زبانهایمان ازعطش بر سینه‌های خودمان افتاد و یکباره بی‌هوش با صـورت بـر زمـین افتادیم. در همان حال بودیم که یکباره من یک سواری را دیدم که سوار بر اسب سفیدی بـود که از اسب پایین آمد و یک فرش لطیف و زیبا که سفید رنگ بود پهن کرد که تا به حال ماند آن ندیده بودیم و عطر خوشی از آن به مشام می‌رسید پس روی خود را برگردانـدیم و دیـدیم که یک سوار دیگر آمد که بر اسب سرخ سوار بود درحالی که لباسهای او سـفید بـود و بـالای سرش عمامه‌ای بود و دو گیسو داشت پس از اسب پایین آمد و جلو رفت و با همـراهش نمـاز گذارد سپس بعد از اتمام نماز شروع به خواندن تعقیبات نماز شد و بعد از آن رو کرد بـه مـن و فرمود: ای محمود نزدیک من بیا. عرض کردم: ای سرورم من بـه خـاطر خسـتگی و تشـنگی نمی‌توانم حرکت کنم. آن بزرگوار به من فرمود: اشکالی ندارد به سوی من بیا. وقتی که من از آن بزرگوار چنین شنیدم گویا روح جدید به جسمم دمیده شـد کشـان کشـان خـودم را بـه آن بزرگوار رساندم. پس آن بزرگوار دست مبارک خویش را روی صورتم کشید و سپس چانه‌ام که به خاطر افتادن بر روی صورتم کج و شکسته شده بود بالا برد و سر جای خـودش قـرار داد و سپس زبانم را داخل دهانم گذاشت و درهمان وقت خوب شدم سپس به من فرمود: بلند شو و یک دانه از این هندوانه‌های ابی جهل (حنظل) برای من بیاور. مـن نیـز بلنـد شـدم: در آنجـا هندوانه ابوجهل زیادی بود پس من یک دانه بزرگ از آن کندم و به نزد آن بزرگوار بردم و بـه

ایشان دادم و ایشان آنرا دو نصف کرد و نصفی از آن به من داد و فرمود: بخور. من قادر نبودم از فرمان آن بزرگوار سرپیچی کنم و بار دیگر به من فرمود: از آن بخور. با خود گفتم: این آقا به من می‌گوید که از این حنظل تلخ که تلخ تر از درخت صبر می‌باشد بخورم پس هنگامی که آنرا چشیدم با تعجب دیدم که آن شیرینتر از عسل و سردتر از برف بود پس از آن خوردم تا اینکه سیر شدم. سپس به من فرمود: دوستت را به نزدم فرا خوان! دوستم که فقط او از جمع آن کودکان با من باقی مانده بود، پس او را صدا زدم پس او با زبان بی‌زبانی و شکسته و ضعیف گفت: نمی‌توانم حرکت کنم. آن بزرگوار به او فرمود: اشکالی ندارد به سوی من بیا. پس دوستم کشان کشان خود را به سوی آن بزرگوار کشاند تا اینکه به نزد ایشان رسید پس آن بزرگوار نیز همانند من با دوستم انجام داد. سپس بعد از آن بلند شد و خواست سوار بر اسب شود پس عرض کردیم: ای سرور و مولای ما تو را به خداوند سوگند می‌دهیم که کار نیک خویش را به اتمام برسانی و آن این است که راه را برای ما نشان بدهی تا به اهل و خانواده خود برسیم. به ما رو کرد و فرمود: عجله نکنید سپس با نیزه خود دور ما را خط کشید (یعنی از اینجا خارج نشوید) و سپس با همراهش رفت. وقتی که آن بزرگوار رفت من به دوستم گفتم: بلند شو تا به بالای کوه برویم شاید راه خودمان را پیدا کنیم. پس مقداری از راه نرفته بودیم که یکباره یک دیوار بسیار عظیم و بلندی پیش روی ما نمایان گشت از طرف دیگر رفتیم بار دیگر یک دیوار دیدیم چهار طرف خود ما چنین بود و دیدیم که ما در یک جایی مانند زندان که چهار طرف آن دیوارعظیم و بلندی می‌باشد هستیم. پس نشستیم و مدتی گریه کردیم و سپس به دوستم گفتم مقداری از این هندوانه ابوجهل برایمان بیاور تا از آن بخوریم. دوستم چند دانه از آن کند و به نزدم آورد وقتی که از آن خوردیم تلخ تر از هر زهری بود پس آنرا به زمین انداختیم و مقداری با همان حالت بودیم تا اینکه شب شد وقتی که شب شد درندگان زیادی اطراف ما را گرفتند که غیر از خداوند کسی قادر به شمارش آن نبود و هرگاه آن درندگان و وحشیان به سوی ما می‌آمدند آن دیوارها ظاهر می‌شدند و مانع آن حیوانات و درندگان می‌شد و وقتی که بر می‌گشتند دیوارها به حالت خود باز می‌گشتند و ناپدید می‌شدند. شب را اینگونه در امنیت و سلامت گذراندیم تا اینکه خورشید طلوع کرد و هوا گرم شد و از شدت گرما تشنه شده وعطش بر ما غلبه کرد و بی‌هوش بر زمین افتادیم و بعد از آن،آن دو سوار روز قبل به نزد ما آمدند وهمانند روز قبل با ما انجام دادند. وقتی که خواستند بروند: آن شخص بزرگوار را به خداوند سوگند دادیم که ما را به اهل و خانواده خود برساند. او به ما گفت: مژده مژده باد به شما همانا شخصی به اینجا خواهد آمد که شما را به

خانواده خود می‌رساند و سپس آن دو سوار از نظر ما ناپدید شدند. وقتی که به آخرش رسید مردی به آنجا آمد که سوار بر اسبی بود درحالی سه عدد الاغ با او بود و می‌خواست هیزم بشکند و با خود ببرد. آن مرد هیزم شکن را شناختیم پس او را صدا زدیم وقتی که او را صدا زدیم او با اسب خود فرار کرد و الاغهای خود را گذاشت پس او را به نام خودش و لقبش صدا زدیم پس مطمئن شد و به نزد ما برگشت و ما را شناخت پس به ما گفت وای بر شما همانا خانواده‌های شما برای از دست رفتنتان عزاداری و مجلس ختم برای شما برپا کرده‌اند بلند شوید هیچ احتیاجی به هیزم نیست. محمود می‌گوید: پس من سوار یک الاغ و دوستم سوار الاغ دیگرشد و پشت سر آن هیزم شکن رفتیم وقتی که به نزدیکی‌های قریه و روستای خودمان رسیدیم هیزم شکن جلوی ما رفت و مژده پیدا شدن ما را به خانواده‌های ما دادد پس آنان خیلی خوشحال و مسرور شدند و به آن مژدگانی و پاداش فراوان داده و او را اکرام کردند.

وقتی که ما به نزد اهالی خود رسیدیم در مورد حال و احوال خودمان پرسیدند پس ما آن چرا که بر سرمان اتفاق افتاده بود برای اهالی شرح دادیم و آنان ما را تکذیب کردند و به ما گفتند این تخیل و وهم شما به خاطر تشنگی زیاد بوده است. محمود در ادامه گفت: روزگار مرا از آن حکایت فراموش گرداند و هیچ چیزی در مورد آن حکایت به خاطر من نمانده بود و آن چرا که بود اتفاق افتاد تا اینکه سن من بیست ساله شد و من ازدواج کردم و همانا من در آن زمان برای اذیت و آزار و غارت بیرون می‌رفتم و دشمنتر و متعصبتر از من در خانواده‌ام به شیعیان کسی نبود و خصوصاً برای زوار و زیارت کننده گان ائمه سامراﷺ. من به زوار چهار پایان خود را به عنوان اجاره به آنان می‌دادم و قصد من از اجاره دادن آن چهارپایان فقط آزار و اذیت رساندن به آن زوار به هر نحوی که شده باشد و سرقت و غارت اموال آنان بوده است. و فکر کردم با این کار به درگاه خداوند متعال نزدیک می‌شدم و همانا من همیشه این کار را انجام می‌دادم تا اینکه چهارپایان خود را به زواری که از حله برای زیارت آمده بودند که از جمله آنان ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن جارب و ابن الزهدری و غیر آنان که از اهل صلاح و شایستگان بودند پس همراه آنان به بغداد رفتم درحالی که آنان مرا می‌شناختند که چه دشمنی و تعصبی دارم پس وقتی که از راه اصلی دور شدیم و من تک و تنها با آنان بودم مرا از مرکب خویش پایین آوردند و آن چقدر که دوست داشتند مرا با پا و دست وغیر زدند ومن به خاطر زیاد بودنشان نمی‌توانستم هیچ کاری انجام دهم پس از آن بار دیگر من همراه آنان رفتم تا اینکه به بغداد رسیدیم و آنان به طرف غربی آن رفتند و در آنجا منزل کردند درحالی که قلبم پر از نارحتی و دشمنی بود. وقتی که دوستانم (از اهل سنت) آمدند بلند شدم و بر سر و صورت خود زدم و گریه کردم. به من

گفتند: چه اتفاقی افتاده است؟ پس من جریان را برای آنان شرح دادم و به آنـان گفـتم کـه چـه چیزی از شیعیان بر سر من اتفاق افتاده است. و دوستانم شروع به لعن و سب آنـان شـدند و بـه من گفتند: خاطرت آرام باشد همانا ما جلوی راه آنان کمین خواهیم کرد و کاری با آنان خـواهیم کرد که زیادتر از آن چرا که با تو انجام داده‌اند انجام خواهیم داد. محمود می‌گوید: وقتی که شب شد سعادت و سرفرازی در دنیا و آخرت نصیب من شد پس با خود گفتم: همانا شیعیان از دیـن و مذهب خود باز نمی‌گردند بلکه کسی که غیر از مذهب آنان می‌باشد وقتی که زهد و اعمال نیـک آنان را دید به مذهب شیعیان ملحق می‌شود زیرا در هر حال حق همراه شـیعیان مـی‌باشـد. پـس درآن تفکر بودم که از خداوند متعال خواستم و او را به پیامبرش رسول خـداﷺ سـوگند دادم تـا حق را برای من نشان دهد وعلامتی و نشانه‌ای از حقی که خداوند آنرا بر بندگانش واجـب نمـوده است آشکار سازد تا به آن به حق استدلال کنم. در همان وقت خواب بـر مـن غلبـه کـرد و مـن خوابیدم و در یک روياء صادقه دیدم که گویـا بهشـت بـر افراشـته شـد و در آن درختـان بـزرگ وعظیمی را دیدم که در دنیا مانند آن نبوده است که میوه‌های گوناگونی داشت و مانند درختان دنیا نبوده است زیرا بر عکس درختان دنیا ریشه‌های آن درختان به سوی آسـمان بـوده و شـاخه‌هـا و ساقه‌های آن به سوی زمین بوده است. و در آنجا چهار نهر دیدم، نهری از شیر و نهری از عسل و نهری از آب و نهری از شراب طهور که جاری بود ولی جریان آن بسیار آرام بود جریـان آن آنقـدر آرام بود که اگر یک مورچه بخواهد از آن بنوشد به راحتی می‌توانسـت بنوشـد. و در آنجـا زنـان و بانوان زیبا و خوشگلی دیدم و قومی را دیدم که از آن میوهای درختان می‌خوردند و از آن نهرهای بهشتی می‌نوشیدند و من قادر به خوردن از درختان و نوشیدن از آن نهرهای بهشـتی نبـودم زیـرا هنگامی که نزدیک درختان می‌رفتم تا از آن میوه بچینم ساقه‌های درختان از من دور می‌شـدند و هنگامی که می‌خواستم از نهرهای بهشتی بنوشم، آب آن پایین می‌رفت و دستم به آن نمی‌رسید. پس به قوم گفتم: چرا شما می‌خورید و می‌نوشید درحالی که من نمی‌توانم بخورم و بنوشم؟ به من گفتند: همانا تو از جمع ما نیستی (یعنی تو سنی مذهب و ما شیعه هستیم) پس من در همان حـال حسرت بودم که یکباره یک گروه بسیار بزرگی آمد پس من از آن جمعیت زیاد بسیار متعجب شدم. پس پرسیدم چه خبر شده است؟ به من گفتند: همانا سـرور و مـولای مـا سـرور بـانوان جهانیـان حضرت فاطمه زهراﷺ به سوی ما می‌آید! محمود می‌گوید: پس نگاه کردم و دیدم تعداد زیادی از فرشتگان با بهترین چهره ممکن از هوا به زمین پایین می‌آیند درحالی که گـرد آن بزرگـوار بودنـد وقتی که نزدیک شد آن سواری که به ما کمک کرد و از حنظل تلـخ آب شـیرن کـه شـیرینتر از عسل و خنکتر از برف بود به ما داده بود و ما را از هلاکت قطعی نجات داده بـود را دیـدم کـه در

کنار حضرت فاطمه زهراﷺ راه می‌رفت پس من آن بزرگوار را شناختم و به یاد آن حکایت خودمان افتادم و شنیدم قوم می‌گفتند: ایشان (م ح م د) بن الحسن قائم منتظرﷺ می‌باشد. پس مردم بلند شدند و به حضرت فاطمه زهراﷺ سلام کردند و من نیز بلند شدم و عرضه داشتم: سلام بر تو ای دخت گرامی رسول خداﷺ . به من فرمود: بر تو سلام باد ای محمود، آیا تو همان کسی هستی که این فرزندم تو را از هلاکت و عطش نجات داده بود؟

عرض کردم: بله ای بانوی من. فرمود: اگر شیعه شوی و همراه شیعیان ما شوی نجات خواهی یافت و به سعادت دنیا و آخرت خواهی رسید. پس عرضه داشتم که همانا من به دین شما و دین شیعیانتان گرویده و به امامت، امامان معصومﷺ که از پیش بودند و باقی مانده آنان (یعنی مهدی موعودﷺ) ایمان و اقرار می‌کنم. پس آن بزرگوار به من فرمود: مژده باد به تو که رستگار شده ای. محمود می‌گوید: پس از خواب پریدم درحالی که گریه می‌کردم و از آن چرا که در خواب دیده بودم عقلم مدهوش شده بود و دوستانم به خاطر شدت گریه من از خواب پریدند و فکر کرده بودند به خاطر آن چرا که به آنها گفته بودم یعنی اذیت و آزاری که شیعیان به من رسانده بودن می‌باشد پس به من گفتند مطمئن باش و آسوده خاطر باش همانا ما از این شیعیان (رفضه) انتقام سختی خواهیم گرفت و من آرام گرفتم و دیگر گریه نکردم و آنان دیگر چیزی نگفتند و خوابیدن تا اینکه شنیدم اذان گو اذان صبح را می‌گوید پس به استراحت گاه شیعیان همان کسانی که با آنها برای زیارت امام موسی کاظمﷺ آمده بودم رفتم و داخل منزلشان شدم و به آنان سلام کردم آنان وقتی که مرا دیدند به من گفتند: خوش نیامدی (لا اهلا و لا سهلا) از نزد ما برو خداوند در تو برکت قرار ندهد. به آنان گفتم: همانا من از شما شده‌ام و همینک به نزد شما آمده‌ام تا به من احکام مذهب شیعیان را بیاموزید. بعضی از آنان گفتند: این دروغگو است و نباید حرفهایش را باور کنیم. دیگران گفتند: جایز است که او را باور کنیم. پس علت گرویدن من به مذهب شیعه را از من پرسیدند. پس آن چرا که بر من اتفاق افتاده بود شرح دادم. پس به من گفتند: اگر راست می‌گویی همانا من همینک عازم مرقد شریف و ملکوتی حضرت امام موسی کاظمﷺ می‌باشیم پس همراه ما بیا تا در آنجا تو را شیعه گردانیم. به آنان گفتم: چشم اطاعت می‌کنم و سپس به پا و دست آنها افتادم و شروع به بوسیدن آن شدم و سپس من وسایل و اساس آنان را از منزل بیرون بردم و روی مرکبها گذاشتم درحالی که برای آنان دعای خیر می‌کردم تا اینکه به بارگاه ملکوتی حضرت امام موسی کاظمﷺ رسیدیم

پس خدام حرم که یک علوی که سن او بیشتر از آنان بود به پیشواز ما آمدند. پس زوار به آن علوی سلام کردند و به او گفتند در را باز کن تا زیارت کنیم. علوی به آنان گفت: اطاعت و روی چشم باز خواهم کرد ولیکن همراه شما شخصی است که می‌خواهد شیعه شود و دیشب من او را در رویا صادقه دیدم که در کنار بانوی من بانوی جهانیان حضرت فاطمه زهراءﷺ ایستاده بود که آن بانوی مکرمه و بزرگوار به من فرمود: فردا صبح این مرد به نزد تو خواهد آمد و می‌خواهد شیعه شود پس در را جلوتر از همه برای او باز کن. سپس علوی گفت: اگر من آن مرد را ببینم او را خواهم شناخت. پس زوار به همدیگر نگاه می‌کردند و متعجب بودند. محمود می‌گوید: آن علوی شروع کرد به نگاه کردن چهره‌ها تا اینکه به من رسید وقتی که مرا دید گفت: الله اکبر، به خدا سوگند این همان مرد می‌باشد. و سپس دستم را گرفت و زوار به او گفتند: ای سید راست گفتی نیکی نمودی و همانا این مرد نیز راست گفته و آن چرا که در مورد رویا خود به ما گفته است عین حقیقت می‌باشد و سپس خداوند متعال را سپاس گفتند و به همدیگر مژده و بشارت می‌دادند. سپس آن علوی مرا به نزد ضریح مبارک برد و مرا شیعه گرداند و من پیرو اهل بیتﷺ شدم و از دشمنان ایشان بیزار گشتم. وقتی که ایمان و اقرار من به مذهب شیعه کامل شد علوی به من گفت: همانا بانوی تو حضرت فاطمه زهراءﷺ به تو می‌فرماید: همانا بلائی از دنیا به تو خواهد رسید پس بابت آن نگران مباش زیرا خداوند متعال بیشتر از آن به تو عنایت خواهد کرد. و همانا تنگی و درماندگی به تو خواهد رسید پس به ما استغاثه کن نجات خواهی یافت.

محمود می‌گوید: به علوی گفتم: اطاعت روی چشم سر تا پا انجام خواهم داد. محمود می‌گوید: یک اسبی داشتم که قیمت آن اسب دویست سکه طلا بود که تلف شد و سپس خداوند متعال همان گونه که بانوی من بانوی جهانیان حضرت فاطمه زهراءﷺ فرموده بودند: به جای آن بهتر و با ارزش تر از آن به من عنایت فرمود. و نیز دلتنگی و درماندگی به من سرایت کرد به آن بزرگواران استغاثه کردم و خداوند متعال به خاطر آن بزرگواران برای من گشایشی قرار داد. و همینک من دوست دار دوستان و دشمن دشمنان آنان می‌باشم و از آنان خواستارم که برایم دعا کنند تا عاقبت بخیر شوم. و سپس من به نزد یکی از شیعیان رفتم و به او خدمت کردم و سپس او یک بانوی مکرمه را با من تزویج گرداند و اهالی و خانواده و پدر و مادر و زنی که از آن قبیله داشتم را ترک کردم. محمد بن قارون می‌فرماید: محمود این حکایت را در ماه رجب سال هفتصد و هشتاد و هشت هجری قمری به من باز گو کرد. و سپاس و ستایش مخصوص خداوندی که پروردگار جهانیان است و درود و سلام او بر پیامبر خاتمش محمد مصطفیﷺ و خاندان پاک و مطهرش باد.

حکایت یازدهم:

در همان کتاب با حذف استنادها به نقل از کمال الدین محمد بن یحیی انباری در مدینةالسلام که می‌گوید: در شب دهم ماه مبارک رمضان سال ۵۴۳ ق نزد وزیر، عون الدین یحیی بن هبیرة بودیم. عده‌ای دیگر نیز نزد او بودند که غذای آماده بیش از مهمانان بوده است و وقتی که حاضران افطار کردند و متفرق شدند، ما خواستیم برویم ولی وزیر به ما دستور داد بمانیم. مردی نیز آن شب، در مجلس حضور داشت که ما او را نمی‌شناختیم و قبلاً ندیده بودیم. وزیر، بسیار به او احترام می‌گذاشت و به سخن او گوش می‌داد و به دیگران توجهی نداشت. سخن به درازا کشید، تا آنکه دیر وقت شد و ما خواستیم بازگردیم ولی بارش باران مانع شد. پس وزیر به ما گفت: شب را در کنار من سپری کنید و ما نیز به خاطر بارانی که می‌آمد نزد وزیر ماندیم. پس با هم حرف می‌زدیم و صحبتهای ما به درازا کشید تا اینکه سخن درباره ادیان و مذاهب پیش آمد و به اسلام و مذاهب گوناگون آن منتهی شد. وزیر گفت: کم‌ترین طایفه، مذهب شیعه‌اند. در منطقه ما، ممکن نیست که اکثریت با شیعه باشد. وزیر، در مذمت شیعه سخن گفت و خدا را بر این که آنان در دورترین نقاط نیز کشته می‌شوند، سپاس گفت.

در این هنگام، شخصی که وزیر، بسیار به او توجه داشت، به وزیر رو کرد و گفت: برای شما سخنی بگویم درباره آنچه بحث می‌کردید یا آن‌که لب فرو بندم؟ در آن هنگام وزیر ساکت شد و سپس گفت: بگو آن‌چه داری. مرد ناشناس گفت: با پدرم در سال ۵۲۲، از شهر باهیه حرکت کردیم. محل ما، روستاهایی دارد که تاجران، آن را می‌شناسند و ۱۲۰۰ پارچه آبادی است و در هر آبادی، عده زیادی سکونت دارند. آنان همگی مسیحی هستند و حتی جزایری که اطراف آنان است که همه مسیحی‌اند. بزرگی سرزمین آنان دو ماه راه است و میان آنان خشکی، بیست روز فاصله است و همه کسانی که در خشکی هستند نیز مسیحی‌اند. سرزمین ما، به حبشه و نوبه متصل می‌شود و آنان نیز، همگی مسیحی‌اند. سرزمین ما به سرزمین بربرها نیز متصل است و آنان، بر دین خودشان هستند. من، روم و افرنج را اضافه نمی‌کنم (یعنی، آنان نیز مسیحی‌اند). از شما پنهان نیست که شام و عراق نیز مسیحی دارد. چنین پیش آمد که ما، در دریا سفر می‌کردیم و برای تجارت و کسب سود، به هر سو می‌رفتیم، تا آنکه به جزیره‌ای بزرگ پر درختی که دیوارهای زیبا و باغات و روستاهای فراوان داشت، رسیدیم. نخستین شهری که رسیدیم و لنگر انداختیم، از ناخدا پرسیدیم: این جزیره چیست؟ گفت: من، تاکنون به این جزیره نیامده‌ام و آن را نمی‌شناسم. من و شما در مورد این جزیره یکی هستیم یعنی من اولین باری است که این جزیره را می‌بینم. وقتی که پیاده شدیم و به خیابان‌های آن شهر رفتیم نام شهر را

پرسیدم گفتند: مبارکه است. گفتیم: نام حاکم این شهر چیست؟ گفتند: طاهر. گفتیم: پایتخت آن کجا است؟ گفتند: زاهره. پرسیدیم: زاهره کجا است؟ گفتند: فاصله ده شب از راه دریا است و بیست و پنج روز از خشکی،مردم آنجا همگی مسلمانند. گفتیم: چه کسی زکات مال (مالیات) ما را می‌گیرد تا شروع در داد و ستد کنیم؟ گفتند: نزد نایب سلطان بروید. گفتیم: مأموران و قرارگاه او کجاست؟ گفتند: او دار و دسته ندارد. او، در خانه خود زندگی می‌کند و همه نزد او می‌روند و مالیات به او می‌دهند. تعجب کردیم و سپس گفتیم آیا ما را به خانه‌اش راهنمایی نمی‌کنید؟ گفتند: آری و به خانه او راهنمایی شدیم. مرد صالحی را دیدیم که عبایی بر دوش دارد و عبایی نیز فرش او است و دوات هم در پیش روی او قرار دارد و مشغول نوشتن است. سلام کردیم. جواب سلام ما را داد و به ما مرحبا گفت و سپس گفت: از کجا می‌آیید؟ گفتم: از فلان سرزمین. گفت: همه شما مسلمان هستید؟ گفتیم: نه؛ در میان ما، مسلمان، یهودی و نصرانی است. نایب گفت: یهودی و نصرانی، جزیه بدهند؛ ولی با مسلمان بایستی درباره مذهبش سخن بگوییم. پس پدرم به جای پنج نفر از نصرانی‌ها و بابت خودش و من و سه نفر دیگری که با ما بودند و سپس نه نفر دیگر که یهودی بودند جزیه دادند. وقتی که از یهودیان و نصرانیان جزیه گرفتند. به مسلمانان گفتند مذهبتان چیست؟ آنان گفتند: مذهب ما چنین و چنان است. وقتی آنان مذهب خود را گفتند. نایب گفت: شما، مسلمان نیستید و اموال شما برای مسلمان مؤمن مصادره می‌شود. کسی که به خداوند و پیامبرﷺ و وصی اوو اوصیایش از نوادگان و ذریه و مولای ما امام زمان که درود خداوند بر آنان باد ایمان نداشته باشد، مسلمان نیست. پس در آن هنگام زمین برای آنان تنگ شد و هر کس از آنان باقی ماند اموال او را مصادره کردند. سپس به ما گفت: ای اهل کتاب در مورد آن چرا که از شما جزیه گرفته شده هیچ اعتراضی ندارید؟ وقتی که همسفران ما خود را در خطر دیدند، گفتند: اگر اجازه فرمایید، ما نزد سلطان برویم. او پاسخ مثبت داد و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾[1] **(تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد).** پس به ناخدا و معاونش که راهنمای ما بود گفتیم: اینان همسفران و دوستان ما هستند و خوب دوستان و همسفرانی بودند روا نیست که آنها را در این وقت تنها بگذاریم هر کجا که باشند ما نیز باید با آنان باشیم و نباید تنهایشان بگذاریم تا اینکه ببینیم چه چیزی برای آنها اتفاق می‌افتد. ما می‌خواهیم به زاهره برویم تا بلکه دوستان خود را نجات دهیم. ولی ناخدا گفت: من راه را بلد نیستم. از شهر مبارکه، راهنمایانی استخدام

۱. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۴۲

کردیم و سیزده شبانه روز، طیّ مسیر کردیم، تا آن‌که قبل از طلوع فجر، راهنما تکبیر گفت و افزود: این، مناره‌ها و دیوار شهر زاهره است. صبح، به شهر زیبایی وارد شدیم که زیباتر از آن، چشم ما ندیده است؛ هوای لطیف و آب شیرین؛ شهری را دیدیم که بر روی کوهی از سنگ سفید گویا مانند نقره بود بنا شده بود؛ گرد آن، دیواری تا دریا کشیده بودند و دریا دیوارهایی که در نزدش بنا شده را احاطه می‌کند نهرهایی دروسط شهر و محله‌هایش جاری بود که اهالی محل و بازاریان و غیره استفاده می‌کردند و نیز در آنجا حمام‌های عموی وجود داشت که مردم از آن استفاده می‌کردند و ومی بینی که نهرها یک فرسخ جاری شده و سپس به دریا می‌ریزد و در زیر آن کوه باغهای شهر و درختان و مزرعه‌ها در نزد چشمه‌های آب گوارا است و مانند میوه‌های آن درختان به خوشمزه گی و شیرینی تا به حال دیده نشده است و گرگ و گوسفند، کنار هم بودند و با هم دیگر می‌چرند و اگر یکی از چوپان‌ها بخواهد یکی از چارپایان خود را داخل مزرعه دیگری غیر از مزرعه خودش بچرد، آن چارپا در آن مزرعه نمی‌چرد و چیزی از آن نمی‌خورد. و نیز شیرها و درندگان دیگری را در شهر دیدم که در شهر بدون اینکه در قفس و یا بسته باشند در شهرآزادانه راه می‌رفتند و مردم کنار آن حیوانات راه می‌رفتند و آن حیوانات کاری به کار مردم نداشتند. و مردم نیز کاری به کار آن حیوانات نداشتند.

وقتی که نزدیک شهر شدیم و کشتی‌ها در لنگر گاه لنگر زدند و سپس ما از کشتی پیاده شدیم و از پلکانی که در لنگر گاه تعبیه شده بود بالا رفتیم و وارد شهر شدیم و دیدیم که شهر بسیار بزرگی است که جمعیت بسیاری در آنجا بود و در آن شهر بازارهای بزرگ، ارزاق فراوان و رفت و آمد از دریا و خشکی زیاد بود و اهالی آن شهر در بهترین و نیکوترین وضع ممکن بودند که همانند آنان در جای دیگر ندیده بودم و نشنیده بودم که چنین امکانات رفاهی و غیره دارند. و همچنین دین و آیین آنها و امانت داری آنان همانند آن در روی زمین وجود نداشت و هر که می‌خواهد به بازار برود و چیزی از آن تهیه کند به نزد مغازه دار می‌رود مغازه دار به او می‌گوید خودت بردار و برای خودت بکش و پولش را بده و هر چه می‌خواهی بردار، و نیز در آن بازار مبادله پایه پایه یعنی کالا به کالا رواج داشت و در آنجا گرانی و دروغ و نیرگ و حیله و غیره نبود و همه آنها با نیکی و محبت با هم رفتار می‌کردند و هیچ یک به دیگری تهمت و حرف بد و ناشایسته نمی‌زد و آن ویژگی بازار و شهر بود. وقتی صدای مؤذن بلند می‌شد، مغازه دار مغازه خود را رها کرده و کسی که در خانه‌اش بود از خانه خود بیرون رفته و هر که در یک کاری مشغول باشد هنگام شنیدن اذان کار خود را رها کرده و همه با هم چه زن و چه مرد و پیر و کودک و غیره به مسجد می‌شتافتند تا نماز را در سر وقتش بخوانند وقتی که نماز به اتمام رسید همه به سر کارشان باز می‌گشتند و وقتی که هنگام فریضه نماز

می‌شد باز چنین کاری می‌کردند. وقتی که به مرکز شهر رسیدیم به ما دستور دادند که به نـزد حاکم و سلطان برویم بالأخره، به حضور سلطان رسیدیم. سلطان در باغی بـود کـه قبـه‌ای در میان آن قرار داشت. در این هنگام، اذان گفته شد و باغ، پـر از نمـازگزاران شـد و بـه خداونـد سوگند همانند آنان از نظر خشوع و خضوع و غیره در روی زمین مانند آن ندیده بـودم. وقتـی که نماز تمام شد سلطان رو کرد به ما و گفت: اینان تازه آمده‌اند؟ ما گفتیم: بله. و مـردم، او را پسر صاحب‌الأمر می‌نامیدند. به ما خیر مقدم گفت و پرسید: تاجر هسـتید یـا مهمـان؟ گفتـیم: تاجر. گفت: کدام یک مسلمانید و کدام اهل کتاب؟ پس آیین و دین خـود را بـرای او معرفـی کردیم و سپس پرسید: مسلمانان، پیرو کدام مذهبند زیـرا مسـلمانان چنـد دسـته مـی‌باشـند؟ شخصی به نام دربهان بن احمد اهوازی با ما بود گفت: من شافعی‌ام. سلطان به او گفـت: چـه کسی و یا کسانی همانند تو شافعی مذهب می‌باشند؟ شافعی گفت: همه مـا شـافعی هسـتیم؛ مگر حسان بن غیث که او مالکی است. سلطان رو کرد به شافعی و به او گفت: آیا شما عقیـده به اجمال دارید؟ شافعی گفت: بله. سلطان گفت: پس شما به قیاس عمل می‌کنید، سپس به او گفت: ای شافعی! تو را خداوند سوگند می‌دهم آیا آیه مباهله را تلاوت کرده ای؟ شافعی گفت: بله. سلطان گفت: آن آیه چیست؟ پس شافعی گفت خداوند در آن آیه شریفه می‌فرماید: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَـلْ لَعْنَـتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾[1] **(به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خـود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم)**. سلطان به او گفـت: ای ابن زبهان تو را به خداوند متعال سوگند می‌دهم به من بگو منظور از فرزندان و زنـان و جـان رسول خدا ﷺ در این آیه شریفه چه کسانی می‌باشند؟ شافعی ساکت شـد و چیـزی نگفـت. سپس سلطان به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا به تو خبر رسیده کـه غیـر از رسـول خدا ﷺ و وصیش و بتول و سبطین علیهم السلام در زیر کساء کسی بوده اسـت؟ شـافعی گفـت: نـه. سلطان به او گفت: به خداوند سوگند این آیه شریفه برای هیچ کس نازل نشده مگر این چنـد نفری که زیر کساء بوده‌اند که این آیه شریفه مختص به آنـان اسـت نـه غیـره آنـان. سـپس سلطان گفت: ای شافعی تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا کسی که خداوند متعال او را پـاک و پاکیزه و مطهر قرار داده آیا مخالفان می‌توانند او را نجس و ناپاک گرداننـد؟ شـافعی گفـت: خیر. سلطان به شافعی گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا این آیه شریفه را خوانده‌ای که

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۶۱

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً﴾[1] **(خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)**. شافعی گفت: بله آنرا تلاوت کرده‌ام. سلطان به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم منظور خداوند از این آیه شریفه چه کسانی می‌باشد؟ شافعی ساکت شد و چیزی نگفت. سپس سلطان به او گفت: به خداوند سوگند، خداوند برای غیر از اهل آن نیاورده است. سپس سلطان چیزهایی بر زبان آورد که تیز تر از تیر و برنده تر از شمشیر بود پس در آن هنگام شافعی کلام سلطان را قطع کرد و گفت: ببخشید ای پسر صاحب‌الأمر! آیا می‌توانید نسب خود را بیان کنید؟ سلطان گفت: من، طاهر، پسر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی‌عليه‌السلام هستم که خداوند متعال در مورد حضرت علی‌عليه‌السلام این آیه شریفه را نازل کرده که می‌فرماید: ﴿وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ﴾[2] **(و همه چیز را در کتاب آشکار(در امام آشکار) کننده‌ای برشمرده‌ایم)**. به خداوند سوگند همانا حضرت علی‌عليه‌السلام همان امام مبین و آشکار می‌باشد. و همانا ما همان کسانی هستیم که خداوند متعال در حق و شأن ما این آیه شریفه را نازل کرده که می‌فرماید: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ﴾[3] **(آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد))**. در آن هنگام مرد شافعی، غش کرد. پس از به هوش آمدن، به سلطان ایمان آورد و گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مرا به اسلام زینت داده و مرا از تقلید به یقین هدایت فرمود. سپس امر کرد که از ما پذیرایی شود پس ما هشت روز مهمان او بودیم و بعد از اتمام هشت روز مردم و اهالی شهر از سلطان اجازه گرفتند تا ما را مهمان خود کنند و از ما پذیرایی کنند. سلطان نیز قبول کرد و به آنان اجازه داد تا از ما پذیرایی کنند پس اهالی شهر غذاهای گوناگون و رنگارنگ و میوه‌های خوشمزه و غیره برای ما آوردند و هر روز در منزل کسی بودیم و به مدت یک سال نیز نزد مردم آن شهر مهمان شدیم. در این مدت دریافتیم که این شهر [و توابع آن] مسیر دو ماه در خشکی و دریا است و پس از آن، شهری است به نام رائقه (رایقه) که سلطان آن، قاسم بن صاحب الأمر است. و سپس صافیه است که سلطان آن، قاسم بن صاحب الأمر است که وسعت آن شهر دوماه راه

---

۱. سوره مبارکه احزاب: آیه شریفه ۳۳

۲. سوره مبارکه یاسین: آیه شریفه ۱۲

۳. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۳۴

است و برای آن دروازه بسیار بزرگی می‌باشد و بعد از آن شهر شهری به نام صافیه که سلطان آن شهر ابراهیم بن صاحب الأمر و بعد از آن شهری به نام مظلوم است که سلطان آن شهر عبدالرحمان بن صاحب الأمر است و سپس شهری دیگر به عناطیس است که سلطان آن، هاشم بن صاحب‌الأمر است که آن بزرگترین شهر از آن جزیره به حساب می‌آید و دروازه‌های آن شهر بزرگترین دروازه‌های شهرهای جزیره است که وسعت آن شهر چهار ماه راه است و مجموعاً وسعت پنج شهر و مملکت به اندازه یک سال می‌باشد. در همه این دیار، جز مؤمن و موحد و شیعه و ولایت مدار و بیزار از دشمنان ولایت و کسانی که نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی و منکر یافت نمی‌شود و سلطان شهرهای آنان فرزندان امامشان بود که به عدل و انصاف عمل می‌کردند و به آن امر می‌کردند جمعیت آنان، به حدی است که اگر همه دنیا جمع شوند، تعداد آنان، فزون‌تر است. ما، یک سال نزد آنان بودیم و منتظر ورود صاحب‌الأمر شدیم؛ چون معتقد بودند که آن سال، سال آمدن او به زاهره است؛ ولی ما موفق نشدیم. و اما ابن زبهان و حسان، در آن شهر ماندند تا او را زیارت کنند. و ما از کثرت این همه آبادی و نعمت و برکت آن پرس و جو کردیم به ما گفته شد این متعلق به صاحب الأمر﷣ می‌باشد. وقتی عون الدین وزیر این داستان را شنید، برخاست و وارد اطاقی شد و یک یک ما را احضار کرد و گفت: مبادا این داستان را بازگو کنید. و ما وقتی که به نزد همدیگر می‌رفتیم به همدیگر می‌گفتیم: آیا آن شب ماه مبارک رمضان را به یاد داری؟ پس می‌گفتیم: آن شرطی که وزیر گفته را فراموش نکن. می‌گفت: بله پس به خاطر همین ما این داستان را تا پس از مرگ او بازگو نکردیم. و این همان چیزی است که من شنیده و دیده‌ام و حمد و سپاس فقط مخصوص خداوند یگانه و بی‌همتا است و درود و سلام خداوند بر بهترین و با ارزشترین آفریده‌هایش حضرت محمدﷺ و آل پاک و مطهرش باد و الحمدلله رب العالمین.

بررسی داستان و اسناد این حکایت:

استاد مرکز تخصصی مهدویت گفت: محدث نوری از کتاب تعازی نقل کرده است لذا ابتدا به بررسی کتاب تعازی می‌پردازم؛ نویسنده کتاب، شریف زاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمان العلوی الحسینی است. نسخه‌ای از این کتاب، در خزانه رضوی﷣ بوده و محدث نوری، آن را استنصاخ کرده است. این کتاب را، شریف ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمان، در سال ۴۴۳ ق، برای ابوالحسین زید بن ناصر الحسینی روایت کرده است؛ بنابراین تألیف کتاب، در نیمه نخست قرن پنجم بوده است. مؤلف کتاب، معاصر سید رضی بوده است. وی افزود: نتیجه اینکه کتاب تعازی در قرن پنجم (سال ۴۴۳ ق)

روایت شده؛ ولی داستانی که در پایان کتاب آمده، مربوط به سال ۵۴۳ است؛ یعنی یکصد سال، میان تألیف کتاب و داستانی که در آن نقل شده، فاصله است. وی ادامه داد: مسلم است این داستان را استنصاخ کنندگان، در پایان کتاب آورده‌اند و هیچ ارتباطی به متن کتاب ندارد.

حجت‌الاسلام کلباسی با بیان اینکه ممکن است تصور شود تاریخ نقل داستان، اشتباه است و داستان در ۴۴۳ نقل شده؛ ولی به اشتباه ۵۴۳ نوشته شده، گفت: این سخن، به دلایل مردود است. زیرا تاریخ‌ها با حروف نوشته شده‌اند، نه اعداد، و چنین خطای فاحشی در نوشتار بسیار بعید است و راوی اصلی داستان، «انباری» در سال ۴۴۳، نه تنها به دنیا نیامده بود؛ بلکه چه بسا والدین او نیز هنوز به دنیا نیامده بودند. و ابن هبیره که نام کامل او یحیی بن محمد ابو المظفر و وزیر چند خلیفه عباسی بوده و این داستان، در حضور او اتفاق افتاده، متولد ۴۹۰ ق و متوفای ۵۶۰ ق است. وی، در سال ۵۴۴ ق، به وزارت مقتضی الأمر الله رسید.

کلباسی گفت: با توجه به آنچه که درباره کتاب التعازی گفته شد، داستان مزبور، فاقد هر گونه استناد است؛ چرا که صاحب التعازی، آن را نقل نکرده؛ بلکه استنصاخ کننده‌ای نامعلوم، آن را در پایان کتاب افزوده است که معلوم نیست این خبر را از کجا و از چه کسی شنیده است و آیا انتساب آن به اشخاص مذکور در سند، صحت دارد یا ندارد؟

وی افزود: با چشم‌پوشی از اشکال نخست، اشخاص مذکور در سلسله سند داستان، شناخته شده نیستند و در کتاب‌های تراجم و رجال شیعه، ذکری از آنان به میان نیامده است. تنها شخصی که شناخته شده است و در کتب تراجم عامه، نامش آمده کمال‌الدین انباری است.

این استاد حوزه و دانشگاه گفت: شخصی که در مجلس ابی هبیره ناقل خبر بوده، نه تنها مجهول است؛ بلکه مسیحی بوده و با دیدن آن همه نشانه‌ها، باز بر عقیده خود باقی بوده است. حال چگونه می‌توان بر خبر چنین شخصی از اهل کتاب اعتماد کرد؟ آیا می‌توان برای اعتقاد به صحت چنین وقایعی، بر خبری که از هر جهت مجهول است، اعتماد کرد؟

پژوهشگر مسائل مهدویت گفت: به زمینه‌های اجتماعی و روانی، از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری داستان‌ها است. سال‌های میانی قرن ششم (۵۴۳ ق) ویژگی‌هایی دارد که توجه به آن‌ها، بسیاری از نقاط مبهم را روشن می‌کند. به عنوان نمونه میان خلافت عباسی و خلفای فاطمی و حکومت موحدان، در سرزمین‌های مغرب اسلامی و اندلس رقابت شدیدی بود. پس از انقراض فاطمیان مصر (۵۶۷ ق) مرابطان و نیز موحدان، نهضت بزرگی را در مغرب و اندلس به راه انداختند. فاطمیان و نیز موحدان، گرایش شیعی داشتند و محمد بن تومرت که بنیان‌گذار حکومت موحدان است (۵۱۷ ق)، خود را از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانست و به صراحت خود را مهدی موعود می‌نامید. از دغدغه‌های مهم دربار خلافت عباسی، رشد

نهضت‌های شیعی و حرکت‌های متأثر از آن بود؛ از همین رو؛ حرکت‌های عظیم موحدان، برای عباسیان، نگرانی جدی فراهم ساخته بود. وی گفت: در متن داستان مورد بحث نیز می‌بینیم ابن هبیره چگونه اصرار دارد این خبر منتشر نشود و کسی آن را بازگو نکند؛ چرا که خبر از یک دولت شیعی و حکومت مقتدر آن، خوشایند دربار عباسی نبود. نکته قابل توجه، آن‌که صاحب‌الأمر لقبی بود که به ابن تومرت داده می‌شد.ابن خلدون می‌نویسد: مهدی [ابن تومرت] به نام امیرالمؤمنین خوانده می‌شد و وی، «صاحب‌الأمر» بود.

حجت الاسلام کلباسی افزود: در داستان مورد بحث نیز، روی همین عنوان، تکیه می‌شود و اینکه فرزندان صاحب‌الأمر، در شهرهای مختلف بلاد مغرب حکومت داشتند.

وی تأکید کرد: عبدالمؤمن که جانشین ابن تومرت بوده نیز به همین لقب خوانده می‌شده است. فرزندان او، در آن سال‌ها در اندلس و جزایر پیرامون آن حکومت می‌کردند.

این پژوهشگر مسائل مهدویت گفت: داستان‌هایی مانند داستان علی بن فاضل که در سال ۶۹۹ آن را نقل کرده است و داستان دوم که از شخصی مجهول در ۵۴۳ بازگو می‌شود و یکصد سال با هم فاصله دارند، هر دو گویای یک حقیقت‌اند. وی تأکید کرد: خبرهای سانسور شده از سوی حکومت عباسی و خواسته‌های سرکوب شده شیعیان و سعی در کم جلوه دادن آنان، زمینه را برای ابراز حقایق به صورت داستان‌هایی بهت‌انگیز، فراهم کرده است و آن‌گاه اشخاصی که بیش‌تر ناقل اخبار بودند تا ناقد و بصیر به شرایط و احوال، آن اخبار را در کتاب‌های خود گرد آوردند و خود نیز به مستند نبودن آن‌ها اقرار داشتند؛ ولی آن داستان‌ها، مستمسک برخی ساده‌لوحان برای ادعاهای بی‌اساس شد.

اشکالات محتوایی داستان دوم جزیره خضرا:

حجت‌الاسلام والمسلمین کلباسی گفت: برخی از کسانی که به جای پیگیری معارف قطعی اسلام و منابع نورانی آن، در پی داستان‌های بی‌سند، ولی پر از هیاهو هستند، سعی کرده‌اند داستان اول و دوم جزیره خضرا و قصه‌هایی دیگر را کنار هم قرار داده، آن‌ها را مکاشفات و توفیقاتی که برای برخی افراد رخ داده است، مطرح کنند. وی گفت: در داستان دوم جزیره خضرا، یک تاجر مسیحی و تعدادی یهودی و مسیحی و برخی از اهل سنت، به این افتخار نائل می‌شوند که به جزایر فرزندان امام زمان عجل الله تعالی فرجه سفر کنند و مدتی طولانی نیز در آن محل سکونت کنند. چگونه است که صدها مسلمان شیعه و عالم پرهیزگار و عاشق اهل‌بیت علیهم السلام چنین توفیقی نیافته‌اند؛ ولی چند نفر مسیحی و یهودی به این توفیق می‌رسند و بر دین خود نیز باقی می‌مانند؟ وی گفت: مرد مسیحی، مدعی است که از شهر باهیه است و

تجار آن را می‌شناسند و هزار و دویست پارچه آبادی است. این، چه شهری است که در منابع جغرافیایی قدیم، مانند معجم البلدان و تواریخ معتبر، از آن، نامی به میان نیامده است؟ با توجه به این‌که یاقوت حموی حتی نام روستاها را ذکر می‌کند و سرزمین‌های غرب و اطراف مدیترانه برای آنان، کاملاً شناخته شده بوده است.

کلباسی گفت: کسانی که به این گونه اخبار استناد و گاه استدلال می‌کنند، باید به این پرسش نیز پاسخ دهند که به چه دلیل در داستان نخست جزیره خضرا (داستان علی بن فاضل) می‌خوانیم: «آب‌های سفید از هر طرف جزیره را احاطه کرده است و کشتی‌های دشمنان ما در این آب‌ها غرق می‌شوند»؛ ولی در داستان دوم، با آن‌که به چند جزیره سفر می‌کنند هیچ خبری از آب‌های سفید و وضعیت غیر عادی نیست؟ وی گفت: در داستان دوم، کسی که مدعی است فرزند امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه است از یهود و نصارا، جزیه می‌گیرد ولی اموال اهل سنت را مصادره می‌کند. این حکم با کدام سیره و سنت مطابق است؟

حجت الاسلام کلباسی با بیان اینکه ممکن است کسی بگوید: امام زمان‌عجل‌الله‌فرجه و فرزندان آن حضرت، براساس احکام واقعی حکم می‌کنند؛ از همین رو، پس از ظهور خواهند گفت او، دین جدیدی آورده‌است، گفت:

اولاً، با ظهور حضرت، احکام الهی، آن‌گونه که تشریع شده است بیان خواهد شد و قضاوت براساس واقعیت صورت خواهد گرفت، نه ظواهر؛ ولی این موضوع، پس از ظهور است نه در زمان غیبت.

ثانیاً، حرمت اموال مسلمان با اظهار شهادتین، سیره و سنت قطعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام است و قابل نقض نیست.[۱]

حکایت دوازدهم:

در آن کتاب به نقل از آخوند ملا زین الدین سلماسی از شاگردان آیة الله سید سند وعالم مسدد و فخر شیعه و زینت شریعت علامه طباطبائی سید محمد مهدی بحرالعلوم خداوند متعال درجه مقامش را افزون گرداند و آن ملای ذکر شده از شاگردان وخواص ومورد اعتماد علامه بحرالعلوم و رازداران آن بزرگوار در پنهان وآشکار می‌باشد که او می‌گوید: درمجلسی که علامه درنجف اشرف بود من حاضر بودم پس درآن وقت میرزا محقق قمی مؤلف کتاب قوانین فی السنه که از ایران برای زیارت قبور مطهر امامان معصوم علیهم‌السلام به عراق سفر کرده بود به دیدار

---

۱. مترجم به نقل از سایت انترنیتی مهدویت در موضوع جزیره خضراء

سید بحرالعلوم‌رحمه‌الله به نجف اشرف آمد. پس میرزا قمی به سید بحرالعلوم عرض کرد: ای معظم له همانا شما دارای درجه رفیع و شأن و منزلت و مرتبه بلند روحانی از اهل بیت‌علیهم‌السلام هستید و موفق به قرب مکانی ظاهری و باطنی گرده اید. من از راه دوری آمده‌ام به من از آن نعمتهای بی‌نهایتی که به دست آورده‌اید صدقه‌ای عنایت فرمائید. همان خان و سفره و میوها و باغها و گلستانهای سرسبز علم و روحانی که با مقام و منزلت خویش وعبادتهای فروان برای خود درست نموده‌ای به من عنایت فرما! تا سینه‌های ما گشاده و دلهایمان مطمئن وآرام گردد و من نیز از آن نعمتها بهره مند شوم. راوی می‌گوید: سید بحرالعلوم‌رحمه‌الله بدون تأمل فرمود: همانا دیشب برای ادای نافله‌های نماز شب به مسجد کوفه رفتم و تصمیم جدی گرفته بودم که اول صبح برای مباحثه برگردم و درس و مباحثه را تعطیل نکنم زیرا این عادت و روش همیشگی من در سالیان دارز بود که در اول وقت صبح مشغول مباحثه و درس و بحث بودم. وقتی که از مسجد کوفه بیرون رفتم در وجودم دیدم که شوق و اشتقیاق فراوان برای رفتن به مسجد سهله داشتم ولی خود را از رفتن به آنجا منصرف کردم زیرا می‌ترسیدم با رفتن من به مسجد سهله جلسه درس و بحث تعطیل بشود پس به راه خود به سوی محل درس و بحث خود ادامه دادم ولی شوق و اشتیاق من برای رفتن به مسجد سهله زیادتر و زیادتر می‌شد درهمان راه رفتن بودم که یک طوفان و گرد غباری پیش آمد که مانع ادامه حرکت کردن من شد و من از راهم منحرف شدم و به راه دیگری رفتم وقتی که طوفان و گرد و خاک آرام گرفت با تعجب خود را در مقابل درب مسجد سهله دیدم. پس وارد مسجد سهله شدم و دیدم که مسجد خالی از زوار و غیره بود و کلاً آنجا خالی بود جز یک نفر جلیل القدرعلیه‌السلام که مشغول عبادت و راز و نیاز با قاضی الحاجات بود و آن بزرگوار آنچنان مناجات می‌نمود وکلماتی بر زبان می‌آورد که دلهای سنگی نرم گشته و چشمان خشک اشک باران می‌شد پس درهمان وقت قلبم منقلب و چشمانم گریان شد و دلم از جا کنده شد و زانوهایم به لرزه در آمد اشکم از شنیدن آن کلمات که هرگز مثل آن نشنیده بودم جاری شد. من در کتب ادعیه مثل آن مناجات را ندیده و نشنیده بودم و فهمیدم آن مناجات کننده (که جان همه عالم به قربان او باد) آن کلمات را إنشا می‌کند! نه آنکه از ادعیه وارده بخواند. پس من در جای خودم ایستادم و به مناجات آن بزرگوار گوش فرا می‌دادم و بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر می‌شد و از آن مناجات لذت می‌بردم تا اینکه مناجات به پایان رسید. پس آن بزرگوار رو کرد به من و با زبان فارسی به من فرمود: مهدی بیا. من چند قدمی جلو رفتم و ایستادم. باز آن بزرگوار فرمود: جلوتر بیا!

من نیز باز چند قدمی جلو رفتم و ایستادم، آن بزرگوار به من فرمود جلوتر بیا ادب در اطاعت است. پس من جلو رفتم تا آن که دست من به دست ایشان و دست ایشان به دست

من رسید و چیزی به من فرمود. راوی می‌گوید: در اینجا سید بحرالعلوم از این موضوع صرف نظر کرد و مشغول جواب سؤالی که قبلاً از سید بحرالعلوم کرده بود شد و وجوهی از مطالب را برای او بیان کرد. میرزا قمی عرضه داشت: آقا جان، آن سخن مخفی که حضرت بقیة الله الأعظم‌ علیه السلام به شما فرموده بود چیست؟

علامه بحرالعلوم با دست اشاره کرد و فرمود: این از اسرار پنهان می‌باشد.

حکایت سیزدهم:

و نیز از ملا زین الدین سلماسی نقل شده است که می‌گوید: من در یکی از مجالس و درس و بحث علامه بحرالعلوم‌ رحمه الله حاضر بودم که جمعیت زیادی در نزد آن بزرگوار برای درس و بحث جمع شده بودند که مردی از آن جمعیت بلند شد وعرض کرد: آیا امکان دارد که در زمان غیبت کبری حضرت قائم‌ علیه السلام را ملاقات کرد؟ سلماسی می‌گوید: معظم له سر خود را به زیر افکند و چیزی به سؤال کننده نگفت و شروع به زمزمه کردن با خود نمود و شنیدم با خود می‌فرمود: به این پرسش کننده چه جوابی بدهم درحالی که حضرت قائم‌ علیه السلام مرا بر سینه مبارک و مطهر خود فشرد.

حکایت چهاردهم:

و با همان استناد به نقل از ملا سلماسی که می‌گوید: روزی در مرقد شریف عسگرین حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسگری‌ علیهما السلام به امامت علامه بحرالعلوم نماز گذاردیم که آن بزرگوار درهنگام بلند شدن از تشهد رکعت دوم مقداری مکث کردند و سپس بلند شد و نماز خود را ادامه داد و نماز را به پایان رساند. پس همه ما که پشت سر معظم له نماز می‌گذاردیم از رفتار آن بزرگوار به شدت تعجب کردیم و هیچ کس جرات نداشت که به معظم له درباره رفتارش چیزی بگوید پس همه ما چیزی نگفتیم تا اینکه به منزل رفتیم و در آنجا سفره غذا را پهن کردند و مشغول غذا خوردن شدند که یکی از سادات حاضر به من گفت: از آن بزرگوارعلت مکثش در هنگام بلند شدن از تشهد رکعت دوم بپرسم. به او گفتم: شما از من به معظم له نزدیکتری شما از آن بزرگوار بپرسید. معظم له متوجه حرفهای ما شد و از ما پرسید: در مورد چه چیزی با هم گفتگو می‌کنید؟ من که از همه به معظم له نزدیک بودم و جراتم زیادتر از همه بود عرض کردم: همه این جمعیت می‌خواهند بدانند علت مکث شما درهنگام بلند شدن از تشهد رکعت دوم چه بوده است؟ فرمود: همانا در آن هنگام وقتی که

می‌خواستم از تشهد رکعت دوم بلند شوم یکباره دیدم که قطب وجود جهانیان حضرت ولی‌العصر عجل الله تعالی فرجه وارد مرقد منور پدر بزرگوار و جد بزرگوارش علیهما السلام برای سلام کردن به آن دو بزرگوار شد و من محو نور درخشان و خورشید و ماه تابان چهره نوارنی و درخشان آن بزرگوار شدم تا اینکه آن بزرگوار رفت و علت مکث من به خاطر این بود.

حکایت پانزدهم:

و با همان استناد به نقل از ناظر امور معظم له که می‌گوید: در ایام مجاورت معظم له در مکه مکرمه با اینکه در غربت و دور از اهل و عیال و برادران و دوستان و فرزندان بوده است با همان اوصافی که ذکر کردم بذل و بخشش آن بزرگوار متوقف نشد و همچنان به بذل و بخشش ادامه داشت تا اینکه روزی متوجه شدم که در نزد آن بزرگوار مالی و وجهی وجود ندارد و درحالی که آن بزرگوار چیزی بر زبان نیاورد. عادت همیشگی آن بزرگوار این بود که صبح اول وقت به طواف کعبه مکرمه می‌رفت و سپس برای درس و بحث به منزل باز می‌گشت و ما برای آن بزرگوار غلیان چاق می‌کردم که به محض رسیدن آن بزرگوار به منزل غلیان را برای او می‌بردم تا از غلیان بکشد پس در یک خیمه‌ای که در آنجا بود برای آماده و محیا شدن برای تدریس و بحث مقداری استراحت می‌کرد سپس به خیمه دیگر که مجاور آن خیمه می‌باشد می‌رفت و مشغول درس و بحث می‌شد که تعداد زیادی از مذاهب گوناگون در محضر معظم له جمع شدند و آن بزرگوار طبق نظریه مذاهبشان به آنان تدریس می‌کردند. روزی طبق معمول صبح اول وقت به بیت الحرام برای طواف کعبه معظمه رفت و بعد از طواف به منزل بازگشت و من طبق معمول غلیان برای آن بزرگوار چاق کرده بودم تا محض رسیدن آن بزرگوار به ایشان بدهم در آن روز به محض رسیدن من نیز غلیان را به نزد آن بزرگوار بردم که یکباره در منزل ایشان زده شد وقتی که ایشان صدای در را شنید به من گفت: غلیان را از من دور کن و به نزدم نیاور پس من غلیان را از نزد ایشان دور کردم و آن بزرگوار را دیدم که مظطرب شده و با عجله به نزد در رفت و با تمام ادب و وقار و احترام در را باز کرد و دیدم مردی جلیل القدر و بزرگواری در لباس اعراب صحرا نشین وارد شد و داخل آن خیمه شد و سید در نزد درب آن خیمه مانند نشستن برده در مقابل مالک و صاحب اختیارش به زانوی ادب نشست و به من اشاره کرد که هرگز غلیان را به نزد ایشان نبرم ساعتی آن دو بزرگوار با هم بحث و گفتگو کردند سپس آن مرد جلیل القدر بلند شد و خواست از منزل بیرون برود پس دیدم سید با تمام وقار و احترام و تواضع با سرعت به نزد در رفت و در را باز کرد و سپس دست آن مرد جلیل القدر را بوسید و آن مرد جلیل القدر سوار بر شتری که

در نزد در بسته شده بود شد و رفت سپس سید بحرالعلوم به نزدم آمد درحالی که چهره ایشان دگرگون و تغییر کرده بود پس به من یک برگی داد و به من فرمود: این حواله برای فلان صرافی است که دکانش در نزد کوه صفا می‌باشد این حواله را ببر و به نزدش برو و به او بده وآن چرا که به تو داد به نزدم بیاور. راوی می‌گوید: من نیز حواله را بردم و به همان مکانی که سید وصف کرده بود رفتم و دکان صراف مورد نظر را دیدم پس بی‌درنگ حواله را به او دادم وقتی که آن مرد حواله را در دست گرفت آنرا بوسید و روی چشمانش قرار داد و سپس فرمود: چند باربر به نزدم بیاور تا آن چرا که در این حواله نوشته شده است به تو بدهم. من نیز چهار باربر به نزد آن صراف آوردم و آن صراف چند کیسه پر ازدرهم‌های فرانسوی که هر درهم آن در آن زمان پیش از پنج ریال ایرانی بود پس آن چهار باربر نتوانستند آن کیسه‌ها را بلند کنند پس به زور آن کیسه‌ها را بر دوش کشیدند و سپس به منزل رفتیم و آن محموله را به سید تحویل دادم. روزی از روزها برای دیدار و احوال پرسی از آن صرافی که آن سکه‌ها را به ما داده بودرفتم ولی اثری از او و دکانش پیدا نکردم از همسایه‌ها پرسیدم و به آنها گفتم: در فلان روز و ساعت به اینجا آمد و صرافی در اینجا بود که مقدار زیادی سکه به من داد و من رفتم ولی همینک که به دیدار او آمده‌ام او را پیدا نمی‌کنم؟ همسایه‌ها با تعجب به من گفت: هرگز در این جای دکان و صرافی وجود نداشته است و همانا فقط گاهی وقتها پیرمردی در اینجا می‌نشیند و می‌رود. راوی می‌گوید: در آن وقت دانستم که این از اسرارپنهان خداوند متعال و عنایات خاصه حضرت ولی العصر حجت بن الحسن‌ﷻ می‌باشد.

حکایت شانزدهم:

نقل از عالم محقق خبیر سیدعلی نوه دختری سید بحرالعلوم که از علما تراز اول بود نقل کرده از سید مرتضی که هم راه و هم سفر و خادم بحرالعلوم بود و سید مرتضی خانه‌ای در سامرا داشت که دارای دو اتاق بود و علامه هنگام زیارت به دو امام عسگرین حضرت امام هادی و امام حسن عسگری‌ﷺ می‌آمد در یکی از اتاقهای منزل سید مرتضی استراحت می‌کرد و سید مرتضی در اتاق دیگری که مجاور اتاق علامه است استراحت می‌نمود که سید مرتضی می‌گوید: وقتی که علامه بحرالعلوم‌ﷺ می‌آمد در یک اتاق استراحت می‌کرد و من در اتاق مجاور که چسبیده به اتاق معظم له بود می‌خوابیدم و تلاش و کوشش زیادی برای خدمت به آن معظم له در شب و روز انجام می‌دادم و همیشه در اول شب تعداد زیادی از مردم در نزد آن بزرگوار جمع می‌شدند و از محضر مبارک آن بزرگوار بهره مند می‌شدند تا اینکه پاسی از شب بگذرد سپس از آنجا می‌فتند. روزی طبق معمول اتاقی که علامه در آنجا بود پر از جمعیت شده بود و در آن شب دیدم که علامه حوصله آنان را نداشته و دوست داشت که در خلوت باشد پس

با عجله با هر یک از مردم جمع حاضر حرفی زد و آن اشاره بود که آن بزرگوار عجله دارد که از منزل بیرون بروند پس همه آنان رفتند و آنجا خالی شد جز من در آنجا باقی ماندم. پس آن معظم له به من فرمود که از اتاق بیرون بروم من نیز بیرون رفتم و در اتاقم وارد شدم و در مورد حال و احوال علامه متفکر و متحییر بودم که چرا می‌خواست با عجله از منزل خارج شود و چند بار خواستم به نزد معظم له بروم ولی هیبت آن بزرگوار مانع چنین کاری می‌شد. پس مدتی در اتاقم ماندم و صبر کردم و از شدت تفکر و تحییر مخفیانه از اتاق خود بیرون رفتم تا آن سید بزرگوار را ببینم پس وقتی که به نزد در اتاق معظم له رسیدم دیدم که در اتاق قفل شده بود پس از روزنه در به داخل اتاق نگاه کردم و دیدم که چراغ به حال خودش روشن مانده و کسی در داخل اتاق نبود پس با کلید یدکی که داشتم در اتاق را باز کردم و از وضیعت اتاق دانستم که آن بزرگوار در آن شب نخوابیده بودند پس مخفیانه و پا برهنه و آرام آرام به دنبال معظم له رفتم تا اینکه به صحن و سرای حضرت امام هادی و امام حسن عسگری‌عليهما‌السلام رسیدم. و دیدم که درهایی که رو به ضریح مطهر امام هادی و امام حسن عسگری‌عليهما‌السلام بسته بودند و دانستم که معظم له به آنجا نرفته است پس در اطراف آنجا به دنبال معظم له گشتم پس وارد صحن و سرای دیگری رفتم که در آن سرداب مقدس بود پس وقتی که به سرداب مقدس رسیدم دیدم که در سرداب مقدس باز بود پس مخفیانه و پابرهنه و پاورچین از پله‌های سرداب پایین آمدم درحالی که هیچ صدای و حرکتی از من احساس نمی‌شد پس وقتی که پاینتر رفتم صدای همهمه (صدای آهسته) را شنیدم که گویا یک نفر با نفر دیگری حرف می‌زند و من قادر به تمیز کردن کلمات نبودم پس پائینتر رفتم تا جای که سه یا چهار پلکان به سرداب بود و در آنجا راه رفتن من مانند راه رفتن مورچه در شب تاریک بر سنگه‌های سیاه بود. پس با تعجب شنیدم که سید بزرگوار مرا مورد خطاب خود قرار داد و فرمود: ای سید مرتضی در اینجا چکار می‌کنی؟ و چرا از منزل خارج شدی؟ پس در آن وقت میخ کوب و مانند چوب خشک افتاده در جای خودم درحالی که متحییر و متعجب بودم پس عزم برگشتن به جای جواب دادن کردم. سپس با خود گفتم: چگونه حال و احوال و رفتارهای خود را از کسی مخفی می‌گردانی درحالی که بدون استفاده از حواس خود تو را شناخته است. پس به صورت ندامت و پشیمانی پایین رفتم و از آن بزرگوار طلب بخشش و معذرت خواهی کردم پس آن سید بزرگوار را درحالی که تنها و رو به قبله بود وهیچ کسی در نزد ایشان نبود دیدم و دانستم که معظم له با حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه که سلام خداوند بزرگ و متعال بر او باد که از انضار و چشمان مردم مخفی می‌باشد مناجات می‌نمود. پس با کمال شرمندگی و دریای از پشیمانی تا روز قیامت به منزل خود بازگشتم.

حکایت هفدهم:

و در آن کتاب به نقل از ملا محمد سعید صد تومانی که او از شاگردان علامه سید بحرالعلوم رحمه‌الله بود که می‌گوید: در یکی از مجلس قضاوت حرف در مورد دیدار امام زمان علیه‌السلام در میان آمد تا اینکه خود معظم له از جمله کسانی بود که در مورد دیدار موعود علیه‌السلام سخن گفت که معظم له فرمود: روزی خواستم که به مسجد سهله بروم و فکر می‌کردم که در آن وقت مسجد سهله خالی از زوار می‌باشد ولی وقتی که به آنجا رسیدم با تعجب دیدم که مسجد لب تا لب پر شده بود درحالی که توقع آنرا نداشتم پس وارد مسجد شدم و دیدم که صفهای زیادی صف کشیده بودند و آماده نماز جماعت بودند و جایی برای سوزن انداختن نبود پس به گوشه‌ای به نزد دیوار رفتم که در آنجا بلندی از ماسه بود پس بالای ماسه رفتم و به صفها نگاه می‌کردم تا شاید یک جایی برای یک نفر پیدا کنم پس یک جای یک نفره در یکی از صفها دیدم و سپس من به آنجا رفتم و در آنجا ایستادم و اقتدا کردم. ملا محمد می‌گوید: یکی از حاضرین به سید بحرالعلوم گفت: آیا شما حضرت مهدی علیه‌السلام را ملاقات کردی؟ در آن وقت سید بحرالعلوم رحمه‌الله ساکت شد و گویا خواب بوده بود و سپس متوجه شد. پس هرگاه از آن بزرگوار در مورد اتمام مطلب می‌پرسیدند (یعنی بعد از آن چه شد؟) چیزی جواب نمی‌دادند.

حکایت هجدهم:

و در همان کتاب به نقل از سید شهید قاضی نورالله شوشتری در مورد زندگی نامه آیة الله علامه حلی رحمه‌الله می‌گوید: یکی از مقامات عالیه معظم له این بود که یکی از علما اهل سنت در یکی از فنون کتابی را در مورد رد مذهب امامیه (شیعه) تألیف کرد وهرجا و درهرمجلسی که می‌رفت شیعیان را مورد تمسخر و ذلت قرار می‌داد و آن کتاب را به هیچ کس نمی‌داد و ترس از آن که کسی آن کتاب را ببرد و از آن نسخه برداری کرده و کتابی در رد آن بنویسد. پس به خاطر همین علامه حلی رحمه‌الله دید که به هیچ طریقی نمی‌توان دست یافت پس خود را به عنوان شاگرد او قرار داد و از او استفاده می‌کرد تا اینکه روزی از استاد خود یعنی همان دانشمند سنی گفت: این کتاب را به من بده تا آنرا مطالعه کنم پس استاد خجالت کشید که کتاب را به او ندهد پس به علامه گفت: من قسم خوردم که کتابم را به هیچ کس ندهم مگر یک شب کتاب را در اختیار او قرار دهم. پس علامه فرصت را غنیمت شمرد و کتاب را از استاد خود گرفت و مشغول نسخه برداری از آن شد وقتی که شب از آن نسخه برداری می‌کرد خواب بر او غلبه کرد و در

عالم روياء حضرت حجت بن الحسن‌علیه‌السلام به نزد علامه آمد و به علامه فرمود: کتاب را به من بده و تو استراحت کن وقتی که علامه از خواب پرید دید که کتاب به پایان رسیده بود و این از معجزات حضرت ولی العصرعلیه‌السلام بود. و از کتابها و تأءلیفات فاضل المعلی علی بن ابراهیم مازندرانی و به خطش که معاصر شیخ بهائی بزرگ‌رحمه‌الله بود چنین در مورد علامه حلی‌رحمه‌الله نگاشته است: علامه جلیل القدرجمال الدین حلی‌رحمه‌الله از علامه‌های روزگار خود بود تا اینکه در ادامه می‌گوید: گفته می‌شود که به علامه بزرگوار گفته شد کتابی از یکی از دانشمندان عصر خود را بردارد و از آن نسخه برداری کند و آن کتاب حجیم و بزرگ بود. پس علامه به نزد مؤلف آن کتاب رفت و با هم توافق کردند که فقط یک شب می‌تواند کتاب را در اختیار او قرار دهد و نسخه برداری از این کتاب امکان پذیر نبود مگردر مدت یک سال و یا بیشتر از آن بود. پس علامه آن کتاب را گرفت و مشغول نسخه برداری از آن کتاب شد در آن شب مقدار بسیار کمی از آن کتاب را نوشت و خسته شد در همان وقت مردی از در بسته وارد اتاق شد که لباس حجازیون پوشیده بود آمد و به علامه سلام کرد و در نزد او نشست و به او فرمود: همانا تو خسته هستی، تو به من برگ برسان و من کتاب را نسخه برداری می‌کنم پس علامه برگ می‌داد و آن شخص ناشناس می‌نوشت و سرعت نوشتن او زیادتر از رسیدن کاغذ بود وقتی که خروس صدا می‌زد یعنی هنگام صبح شد کتاب به اتمام رسید. و گفته می‌شود علامه از نوشتن کتاب خسته شد و خوابید و وقتی که بیدار شد دید که تمام کتاب نسخه برداری شده بود.

حکایت نوزدهم:

محدث فاضل المیثمی در کتاب دارالسلام از سید سند سید محمد صاحب مفاتیح بن صاحب کتاب الریاض به نقل از خط علامه در حاشیه یکی ازکتابها همان گونه که آنرا به عربی ترجمه کرده‌ام آمده است: یکی از شبهای جمعه علامه از حله درحالی که سوار بر الاغی بود عازم زیارت حضرت امام حسین‌علیه‌السلام شد و در دست او تازیانه‌ای بود در راه به یک مردی برخورد کرد که لباس عربی پوشیده بود پس با هم دوست شده و با همدیگر راه رفته و گفتگو می‌کردند پس همچنان با هم گفتگو می‌کردند تا اینکه علامه حلی‌رحمه‌الله دانست که آن مرد عالم نستوده و گرانقدر و دانشمند فریخته و دانا بوده است که مسائلی که علامه درباره آن مشکل داشت از آن مرد می‌پرسید و او جواب می‌داد و مشکل آن برطرف می‌شد و همچنان سؤال و جواب ادامه داشت تا اینکه آن مرد ناشناس فتوای مخالف فتوای علامه داد. پس علامه به آن مرد ناشناس گفت: این فتوای که دادی بر خلاف اصل و قاعده می‌باشد و باید در مورد آن بحث و مباحثه

شود وباید دلیل فتوای خودت را ثابت گردانی. مرد عربی گفت: دلیل فتوای من حدیثی است که شیخ طوسی در تهذیب آورده است. علامه گفت: همانا من این حدیثی که ذکر می‌کنی در تهذیب شیخ ندیده و نشنیده‌ام که شیخ چنین حدیثی را آورده است. مرد عربی گفت: همین حالا به نسخه‌ای که از تهذیب در دست داری مراجعه کن و اینقدر و آنقدر از صفحات آن بشمار و سپس چند سطر آن را بخوان پس به یک سطر خواهی رسید که در آنجا شیخ آن حدیثی که گفته‌ام آورده است. وقتی علامه چنین شنید و دید که این از اخبار و گفتار پنهان می‌باشد متحییر و متعجب شد و در مورد آن مرد عرب شگفت زده و متحیر گشت و در آن فکر کردن بود که با خود گفت: شاید این مردی که از فلان جا همراه من راه می‌رود درحالی که من سواره و او پیاده همان کسی است که به وجود او تمام موجودات هستی و آسمانها و زمین بر پا می‌باشند. در همان حال بود که تازیانه از دست علامه به زمین افتاد و از شدت متحییر بودن خواست از آن مرد عرب بپرسد آیا در زمان غیبت کبری می‌توان با قطب وجود دو عالم حضرت ولی عصر ملاقات نمود پس آن مرد عرب بدون اینکه چیزی به او بگوید خم شد و تازیانه را از زمین برداشت و آنرا در دست علامه گذاشت و سپس فرمود: چگونه ممکن نیست درحالی که همینک دست او در دست توست؟ وقتی که علامه چنین شنید از بالای مرکب خویش به پای حضرت مهدی موعود افتاد و بی‌هوش گشت و وقتی که به هوش آمد کسی را در نزد خویش ندید پس خیلی ناراحت و غمگین گشت و سپس به نزد اهل و عیالش بازگشت و به دنبال آن مطلبی که حضرت مهدی به او فرموده بود گشت و آنرا در حاشیه کتاب پیدا کرد و سپس علامه با دست خط خود نوشت این همان مسئله‌ای است که سرور و مولای من حضرت بقیة الله الأعظم درباره آن که فرموده در چنین صفحه و سطر می‌باشد. سپس فاضل میثمی نقل کرده از سید مزبور که می‌گوید همانا من آن کتاب را و دست خط علامه را روی حاشیه آن صفحه کتاب را دیدم.

حکایت بیستم:

و در آن کتاب نقل شده با استناد از عالم فاضل و عادل و امین آقای ما محمد امین عروة از مرد صالح و عطار از اهل بصره نقل می‌کند که می‌گوید: روزی من در دکان عطاری خودم نشسته بودم که دو مرد به نزد دکان عطاری من آمدند و برای خرید سدر و کافور وارد دکان من شدند. وقتی که با آنها گفتگو کردم و خوب به چهره آنها نگاه کردم دانستم که آنها از اهل بصره و نواحی و اطراف آن نیستند بلکه آنان از بلاد ما نبودند. پس در مورد اهل و دیار آنها پرسیدم ولی آنها هیچ جوابی به من ندادند و شهر و دیار خود را از من پنهان کردند. پس به

آنها اصرار کردم و آنها بیشتر از پیش پنهان کاری کردند وهرگاه زیادتر پنهان کاری می‌کردند من نیز بیش از آن اسرار می‌کردم تا اینکه آنها را به حق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام قسم دادم. وقتی که آنها چنین دیدند به من گفتند: ما دو نفر از ملازمان و همراهان امام زمان حضرت بقیة الله الأعظم امام منتظر المهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشیم و به من گفتند: یکی از آنان که از ملزمان و همراهان آن حضرت علیه السلام بود از دنیا رفته و به خاطر همین برای خریدن کافور و سدر آمدند تا آنرا بخرند و غسل و کفن و دفن کنند. عطار می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم به آنها توسل کردم و اصرار کردم تا مرا به درگاه حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه برسانند آنقدر به آنان اصرار کردم تا اینکه گفتند: ملاقات با آن بزرگوار باید به اذن و اجازه خود وجود مبارک امام زمان علیه السلام باشد و ما چنین اجازه‌ای نداریم. به آنها گفتم: مرا به حد ترخص ببرید و سپس برای من اجازه بگیرید اگر به من اجازه داده شد پس نزد قطب وجود دو عالم شرفیاب می‌شوم و اگر به من اجازه داده نشد باز خواهم گشت و اگر چنین کنید پاداش اجابت به شما تعلق خواهد یافت. آنها از چنین کار امتناع کردند پس من اصرار زیادی کردم و وقتی که اصرار بیش از حدم را دیدند به من ترحم و قبول کردند. پس من کافور و سدر را با عجله دادم و دکان خود را قفل کردم و با آنها رفتم تا اینکه به ساحل دریا رسیدیم. وقتی که به آنجا رسیدیم آنها روی آب مانند روی زمین راه رفتند و در آن وقت متحییر و سرگردان شدم چون نمی‌توانستم مانند آنها بر روی آب راه بروم و به خاطر همین در جای خود ایستادم. در آن هنگام آنها به من رو کردند و به من گفتند: بیا و نترس خداوند متعال را با تمام وجود و خلوص خود به حق حجتش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه سوگند بده تا تو را حفظ گرداند.

پس من نیز خداوند عزوجل را به وجود نازنین حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قسم دادم و سپس بسم الله گفتم و پای خود را روی آب گذاشتم درآن وقت با تعجب دیدم که آب دریا مانند سنگ و زمین سخت شده بود پس همانند راه رفتن بر روی زمین بر روی دریا راه رفتم تا اینکه به عمق دریا رسیدیم پس همچنان راه می‌رفتیم که یکباره ابری بالای سر ما آمد و باران تندی بارید وقتی که چنین دیدم خیلی نگران شدم زیرا در بصره من صابون پخته بودم و آنرا بالای پشت بام خانه خودم گذاشته بودم تا خشک شود در آن فکر کردن بودم که یکباره پاهایم در دریا فرو رفت و همچنان فرو می‌رفت تا اینکه من زیر دریا رفتم پس خداوند را می‌خواندم و از او یاری می‌طلبیدم و با زور زیاد به عنایت خداوند متعال توانستم خودم را روی آب بیاورم و شنا کنم و پشت سر آن دو شنا کنم. پس آن دو رو کردند به من و گفتند: ای

فلانی توبه کن از آن چرا که در دلت به آن فکر کردی و سپس خداوند متعال را بار دیگر به حق حضرت مهدی‌ؑ قسم بده تا تو را حفظ گرداند. من نیز با تمام وجود و خلوص نیت توبه کردم و خداوند متعال را قسم دادم و خداوند دعایم را مستجاب نمود و بار دیگر توانستم روی آب راه بروم. پس به دنبال آنها راه رفتم تا اینکه به ساحل رسیدیم پس در ساحل حرکت کردیم تا اینکه به نزدیکی یک خیمه مانند درخت کوهی بود و نور از آن به هوا وَ زمین متصاعد می‌شد رسیدیم. آن دو به من گفتند: همانا مقصود تو در این خیمه می‌باشد ولی تو در اینجا بمان تا برای تو از آن بزرگوار اذن دخول بگیریم. پس آن دو مرد رفتند و یکی از آنها در نزد خیمه و دیگری وارد خیمه شد. پس برای من اذن دخول خواست درآن هنگام صدای مبارک حضرت ولی عصرؑ را شنیدم که می‌فرمود: این مرد را برگردانید زیرا او مرد صابونی است. وقتی که چنین شنیدم دانستم از برهان عقلی و شرعی می‌باشد. پس از دیار آن بزرگوارؑ مایوس شدم و از طمعی که داشتم قطع امید کردم و دانستم این مقام شامخ و بزرگوار می‌باشد که هیچ دستی که به مادیات دنیوی می‌باشد به آن نائل نمی‌شود.

حکایت بیست ویکم:

و نیز فاضل محدث میثمی در کتاب دارالسلام، همان گونه که من آنرا به عربی ترجمه کرده‌ام (مؤلف) که او می‌گوید: همانا من در سال هزار و دویست و هفتاد و یا هفتاد وهفت از نجف اشرف به خاطر زیارت حضرت امام حسینؑ عازم کربلا شدم. و آن به خاطر زیارت مخصوصه آن حضرت در اول رجب همان سال بود و من نخواسته بودم در کربلاء زیاد بمانم و فقط خواسته بودم که زیارتی کرده و به شهر و دیار خود یعنی نجف اشرف باز گردم. پس وقتی که به آنجا رسیدم زیارت کردم و خواستم برگردم ولی یکی از دوستانم که از اهالی آذربایجان(شهرستان ارومیه) بود مانع من شد و به من گفت: اینقدر عجله نکن امشب به منزل ما بیا و مهمان ما باش تا نیمه رجب تا زیارت نیمه رجب را نیز درک کنی. من نیز قبول کردم و در منزلش باقی ماندم. شب با هم گفتگو می‌کردیم که جمعی از اهالی در نزد دوستم جمع شدند و آن به خاطر خواستگاری دخترش که آن دختری بود یتیم و دوستم او را بدون پدر و مادربزرگ کرده بود و شنیدم که آنان با او درمورد دخترش حرف می‌زدند و می‌شنیدم که می‌گفتند: باید این خواستگاری با حضور خود داماد باشد و آن داماد جوان وتازه مسلمان می‌باشد. وقتی که من چنین شنیدم نزدیک داماد شدم و به او گفتم: دین و مذهب و آیین تو قبل از مسلمان شدن چه بود؟ و به چه علت مسلمان شدی؟ به من گفت: من ترکی هستم یعنی ترکی و آذری زبان

هستم و بلد نیستم عربی حرف بزنم. به او گفتم: من ترکی بلدم تو حرف بزن و من برای آنان به عربی ترجمه می‌کنم. پس گفت: من ارمنی بودم و ساکن یکی از روستاهای شهرستان ارومیه می‌باشم و پدر و مادر و فامیل و دوستان و عموهایم و نزدیکان و آشنایان در آن روستا و شهرستان ارومیه ساکن می‌باشند. و حرفه من نجاری و ساختن آسیاب سنگی می‌باشد و این دو حرفه من در بین خاص و عام مشهور می‌باشد وبوسیله آن امرار معاش می‌کردم. تا اینکه روزی همراه یکی از دوستان برای بریدن یک درخت شکسته بیرون رفتیم، پس اره را روی آن درخت شکسته قرار دادیم تا آنرا ببریم و آن درخت را به زمین بیندازیم. در آن وقت دوستم کاری برایش پیش آمد و از نزد من رفت و من تنها در آن باغ ماندم. در آن هنگام یکباره یک مرد جلیل القدر و بزرگواری به نزدم آمد که هیبت و بزرگی و عظمت ایشان مرا مدهوش کرده و بی‌اختیار به آن بزرگوار احترام گذاشتم و دیدم که من دربرابر آن بزرگوار شکست خورده و مغلوب می‌باشم. پس نزدیک من شد و به من فرمود: ای فلانی دستان خود را به من بده و چشمانت را ببند و تا وقتی که به تو نگفتم چشمانت را باز نکن. من نیز دستان خود را به آن بزرگوار دادم و سپس چشمانم را بستم و درآن وقت هیچ چیزی را احساس نکردم و فقط صدای نسیم و وزش هوا که پوستم را لمس می‌کردم. در آن وقت احساس کردم که آن مرد جلیل القدر دستان مرا رها کرد و به من فرمود: چشمانت را باز کن. من نیز چشمان خود را باز کردم یکباره با تعجب دیدم که من بر روی قله کوه بزرگی قرار دارم که بالا و پایین آمدن آن امکان پذیر نیست و اگر کسی از بالای آن سقوط کند قبل از رسیدن به زمین تکه تکه خواهد شد. پس رو کردم و آن مرد جلیل القدر﷣ را دیدم که در زیر قله و کوه راه می‌رود و یکباره از نظرم ناپدید شد. پس درآن وقت وحشتی وصف ناپذیر تمام وجودم را فرا گرفت و اضطراب شدیدی کردم. پس با خود گفتم: شاید من خواب هستم. با دست به سر و صورت خود لمس کردم و سپس آنرا بر چشمان خود گذاشتم و بر روی آن کشیدم و دیدم که من بیدار هستم و تمام حواسم سالم می‌باشد و دیدم هیچ چاره‌ای برای نجات جانم از این پرتگاه عظیم وجود ندارد و آماده مرگ بودم. پس با همان حالت بودم که مردی غیر از آن مرد جلیل القدر در کنار من ظاهر شد پس به نزدم آمد و مرا به نام و فامیل خود و آن هم به زبان ترکی حرف زد و حال و احوال مرا جویا شد. سپس فرمود: خداوند متعال را سپاس می‌گویم که تو رستگارشده و نجات یافتی وقتی آن بزرگوار به من چنین گفت: آرام گرفته و خوشحال شدم. و سپس در مورد مرد اولی که مرا به اینجا آورده بود پرسیدم که آن شخص کیست؟ و نیز به چه علت من رستگار و نجات یافتم؟ به من گفت: آن مرد جلیل القدر و بزرگوار که دیدی و تو را به این مکان آورده حضرت امام غائب

مهدی موعود‌ؑ می‌باشد که به نزد تو آمد و تو را از شر شرک و کفر نجات داد و تو را به این سرزمین آورده تا تو را به اسلام راهنمایی و هدایت نموده است. وقتی که من چنین شنیدم به یاد گفتار شیعیان درمورد حضرت امام زمانؑ افتادم و من شیعیان را دوست داشتم و آنرا از پدر و مادر و سایر آشنایان و دوستان وغیره از ترس مخفی کرده بودم. سپس به او گفتم: تو کیستی؟ به من گفت: من یکی از یاران آن بزرگورا می‌باشم به او گفتم: این چه مکانی می‌باشد؟ به من گفت: اینجا کوهی است در ایروان و فاصله زیادی از ارومیه محل سکونت تو دارد. به او گفتم: بله چنین می‌باشد. سپس به او گفتم: من برای دست یافتن به سعادت و نجات و رستگاری و دوری و بیزاری از شرک و کفر چه باید انجام دهم؟ فرمود: بله به تو خواهم گفت، سپس گفت: برای به دست آوردن آن باید اسلام بیاوری. من در قلبم محبت و دوستی آن مرد جلیل القدر و بزرگوار یعنی حضرت مهدی موعودؑ در وجودم شعله ور شد و نورش در وجودم رسوخ کرد پس به مرد دومی گفتم: چگونه باید اسلام بیاورم. به من گفت: بگو گواهی و شهادت می‌دهم هیچ معبود و خدای نیست جز خداوند یگانه و بی‌همتا و شهادت و گواهی می‌دهم که همانا حضرت محمدﷺ بنده و فرستاده خداست و حضرت علی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ و فرزندان معصومش جانشینان بر حق حضرت رسول خداﷺ من نیز اقرار کردم. سپس به من گفت: نام ارمنی تو مخالف دین و آیین کنونی یعنی اسلام می‌باشد پس من نام تو را سلمان قرار می‌دهم. سپس دستم را گرفت و به من گفت: چشمانت را ببند و تا نگفتم چشمانت را باز نکن، من نیز چشمانم را بستم و سپس او به من گفت: چشمانت را باز کن من نیز چشمان خودم را باز کردم. و یکباره با تعجب دیدم که در زیر قله و کوه می‌باشم پس آن مرد دومی دستم را رها کرد و راه را برایم نشان داد و به من گفت: به اندازه دو فرسخ در همین راه، راه برو تا اینکه به فلان روستا برسی وقتی که به آن روستا رسیدی وارد روستا شو و سراغ فلان شیخ آنها را بگیر تو را به نزد او خواهند برد. پس وقتی به نزد او رسیدی آن چرا که احتیاج داری به تو خواهد آموخت. سپس آن مرد از نظرم پنهان شد و دیگر او را ندیدم، پس به راه خود ادامه دادم تا اینکه به روستای مورد نظر رسیدم وارد روستا شدم و درمورد خانه شیخ پرس وجو کردم پس آنرا به من نشان دادند پس به خانه شیخ رفتم و در منزل او را زدم. پس شخصی در را برایم باز کرد و قبل از اینکه من چیزی بگویم به من گفت: تو سلمان هستی؟ به او گفتم: بله. به من گفت: منتظر تو هستیم وارد شو. وقتی که وارد شدم مردی را دیدم که لباس عثمانی‌ها پوشیده بود در آنجا نشسته و جماعتی اطراف او حلقه زده بودند. به من نگاه کرد و تبسم کرد و با مهربانی و لطافت به من مرحبا و خوشامد گویی گفت و سپس بلند شد و مرا در کنار خود گذاشت و بعد ازانجام دادن کار آن جماعت آنها رفتند. وقتی که جماعت رفتند

رو کرد به من و به من تبریک و تهنیت و مژده و بشارت داد سپس امر کرد که سفره غـذا پهـن شود. سفره را پهن کردند و غذا را آوردن و روی سفره قرار دادند و مـا از آن غـذا خـوردیم. سـه شبانه روز من مهمان آنها بودم و در این سه روز اصول و اعتقادات شیعیان و نامهای شریف اهل بیت و امامان معصومعليهم السلام را به من آموخت و به من امر کرد تا تقیه کنم و سپس به مـن گفـت: باید به سوی فلان روستا در نزد فلان شخص بروی و او آن چرا که تو نیاز داری بـه تـو خواهـد آموخت و فاصله آن روستا تا اینجا چهار فرسخ می‌باشد. پس من همراه آن مردی که در را بـرایم باز کرده بود و او راه اصلی را به من نشان داد و سپس به خانه بازگشت. مـن بـه راه خـود ادامـه دادم تا اینکه وارد روستای مورد نظر شدم و به نزد خانه مورد نظر رفته و در آنجا ایسـتادم و در را زدم. مردی در را برایم باز کرد که لباس رومیان پوشیده بود وقتی که او مرا دید به من مـژده داد و همانند اولی با محبت و لطافت و نیکی نمود و مرا به اسم خودم خطاب کرد درحـالی کـه مـن اولین بار او را می‌دیدم پس او به من تبریک و تهنیت گفت و مرا بزرگ شمرد و سـه روز در نـزد خود گذاشت و در این سه روز احکام نماز و روزه و بعضی از واجبـات ضـروری بـه مـن آموخـت سپس مرا به مرد دیگری واگذار کرد که خانه او به فاصله دو روستا بود.

وقتی که به آن روستای سومی رسیدم و وارد آن شدم به نزد آن مـرد رفـتم وقتـی کـه او را دیدم او لباس رومیان را پوشیده بود و گویا او به رومیان نزدیکتـر از مـرد دومـی بـود و بـرای او ریاست شرعی و مذهب از سلطان روم بود. وقتی که مرا دید مـرا بـه نـام خـودم یعنـی سـلمان خطاب نمود و به من محبت و لطف فرمود و به من نیز همانند دو مرد پیشین مژده و بشـارت داد و مرا ختنه کرد و سپس احکام را برایم باز کرد و به من تلقین می‌داد و به من دستور داد که تقیه کنم و راه تقیه را به من آموخت تا اینکه روزی به من گفت: ای سلمان! تو باید امـروز بـه سـوی کربلاء بروی. به او گفتم: کربلا چیست و کجا قرار دارد؟ به مـن گفـت: کـربلا مرقـد شـریف و مطهر امام سوم امام حسینعليه السلام که سبط اصغر رسول خداصلى الله عليه وآله و یاران بـا وفـایش مـی‌باشـد. و محل زیارت عاشقان و برگزیدگان می‌باشد. به او گفتم: فاصله کربلا تا اینجا چقدر می‌باشد؟

به من گفت: زیادتر از چهل منزل می‌باشد. به او گفتم: چگونـه ایـن مقـدار را بـدون توشـه و مرکب وغیره راهپیمایی کنم؟ به من گفت: برو، خداوند متعال یـار و یـاورت اسـت و تـو را یـاری می‌کند. سپس دوازده درهم عثمانی را به من داد و یک نفر را با من فرستاد تا راه را به مـن نشـان دهد. پس آن مرد راه را به من نشان داد و سپس برگشت و من به راه خودم ادامه دادم مقـداری از راه را نرفته بودم که با مردی خوش اخلاق برخورد کردم. او در مورد مقصدم پرسید یعنی بـه مـن گفت: عازم چه جایی می‌باشی. به او گفتم: عازم کربلا می‌باشم. او گفت: مـن نیـز عـازم یکـی از

نواحی کربلا می‌باشم و همراه تو خواهم آمد. به او گفتم: آیا تا به حال از این راه به کربلا رفته ای؟ و آیا آنرا می‌شناسی؟ به من گفت: بله. وقتی که چنین شنیدم خوشحال شدم و همراه او حرکت کردم و دانستم که او شیعه می‌باشد جز اینکه من به خاطر احتیاط همان گونه که آقایان و اساتیدم به من گفته بودند تقیه کرده بودم و او نیز مانند من از مذهبم پرس وجو نمی‌کرد و من از او چیزی مخفی نکردم زیرا او را شیعه می‌دیدم. پس با کمال خشنودی دو روز همسفر او بودم تا اینکه روز سوم فرا رسید ونخلها و دو گنبد از طلا که به هم چسبیده بودند از دور نمایان شدند. آن مرد به من گفت: این نخلستان بغداد و توابع آن می‌باشدو این دو گنبد متعلق به دو امام معصوم یعنی امام موسی کاظم و امام جوادعليهما السلام می‌باشند که هفتمین و نهمین امام معصوم شیعیان می‌باشند و به آنجا که این دو بزرگوار به خاک سپرده شده‌اند کاظمین گفته می‌شود و از کاظمین تا کربلا دو روز راه می‌باشد پس تو وارد کاظمین شو و آن دو امام معصومعليهما السلام را زیارت کن و در آنجا بمان تا اینکه قافله و کاروانی از زوار به سوی کربلا بروند و تو نیز همراه آنان به سوی کربلا برو.

در آن وقت آن مرد بدون اینکه چیزی بگوید از من جدا شد و رفت. پس من به سوی کاظمین رفتم و به شط رسیدم و از پلی که بر روی آن گذاشته بودند عبور کردم و وارد کاظمین شدم و به مدت دو روز در آنجا مشرف شدم و زیارت می‌کردم. روز سوم برای سیاحت و گردش به سوی بغداد رفتم در همان گردش و قدم زنی بودم که به یکی از دکانهای نجاری رسیدم. پس در آنجا ایستادم و به نجار نگاه می‌کردم که چکار می‌کرد وقتی که نجار چنین با حوصله وعلاقه می‌دید که من به او نگاه می‌کردم دانست که من نجار هستم به خاطر همین دوست داشت که من نیز به او کمک کنم. چند روزی با او کار می‌کردم وقتی که مهارت مرا دید با من ملاطفت و مهربانی نمود و برای من اجرت و مزد تعیین کرد. پس روزها در دکان نجاری می‌کردم و شبها به کاظمین می‌رفتم و در آنجا زیارت و سپس شب را تا صبح می‌گذراندم. شبی طبق معمول از بغداد به کاظمین می‌رفتم در راه با یک درویشی برخورد کردم و او با من رفیق شد و به من اظهار محبت و لطف کرد پس با همدیگر راه می‌رفتیم تا اینکه به یک مسجد خراب که بین راه بغداد و کاظمین بودیم رسیدیم که به آن مسجد (برثا) گفته می‌شد. پس آن درویش به من گفت: اینجا منزل من می‌باشد و دوست دارم که مهمان من باشی، من اول قبول نکردم و با اسرار زیاد او تسلیم خواسته او شدم و دعوت او را پذیرفتم و با او رفتم. وقتی که وارد مسجد شدیم جماعتی در لباس او دیدم (یعنی درویشانی همانند او) و بعد از آن جماعت دیگری به جمع ما اضافه شد که همراه آنان مقداری آب و غذا و غیره بود بعد از خواندن نماز مغرب وعشاء جمع شدند و آن چرا که داشتن نزد هم جمع کردند و با هم شروع به خوردن شدند و من

نیز با آنها غذا خوردم و بعد از خوردن و استراحت بلند شدند و شروع به راز و نیاز و عبادت خداوند متعال کردند و تا پاسی از شب چنین بودند. من از احیاء آنها متعجب شدم زیرا تا به حال مانند آنان ندیده بودم دو روز نزد آنان بودم وقتی که روز سوم شد یکی از آنان بیرون مسجد رفت و سپس بازگشت و به من گفت: ای فلانی همانا کاروانی از کاظمین قصد کربلا را کرده اند. اگرعازم کربلا هستی به نزد آنها برو و به آنها ملحق شو تا به کربلا بروی. پس من با دوستان خود خدا حافظی کردم و به نزد کاروانیان رفتم و با آنها عازم کربلا شدم تا اینکه به کربلا رسیدم و من در آنجا چند روزی مشغول عبادت خداوند متعال و زیارت حضرت امام حسین عليه السلام شدم. روزی با خود گفتم: من به آن چرا که دستور داده شده‌ام باید در یک جای معین اقامت کنم درحالی که حرفه و صنعت نجاری را دارم و باید کار کنم و دکانی و چیزی دیگر داشته باشم تا نجاری و امرار معاش کنم. سپس من به نزد شیخ جلیل القدر وعالم ربانی و فاضل شیخ ایران و عراق شیخ عبدالحسن تهرانی رفتم تا از او بخواهم دکان مناسب حرفه خودم نجاری مهیاء کند تا من در آن نجاری کنم. درحالی که آن بزرگوار مشغول ساخت و تعمیر حرم مطهر بود، وقتی که من داستان و حکایت خودم را برای او تعریف کردم و او داستان و حکایت مرا شنید به من گفت: سلاح کار تو در این وقت این است که تو بالای سر کارکنان به عنوان سر کارگر در بنا و تعمیرکردن حرم مطهر باشی تا اینکه وسایل نجاری وغیره برای تو محیاء شود و بعد از آن، آن چرا که می‌خواهی انجام بده. پس من نیز قبول کردم و سر کارگر شدم و آن شیخ بزرگوار نیز مزد و اجرتی برایم معین کرد. شیخ میثمی می‌گوید: سپس آن مرد آذری نام اصلی خودش و نام روستا و نام پدر و مادر و نام برادران و بعضی از عموها و عمه زاده‌ها و دایی‌ها و دایی زاده‌های خود را برایم نامید و گفت: در شهر و دریا خود اهل وعیال و فرزندانی دارد و اکثر اهل ارومیه او را می‌شناسند و زوار زیادی از ارومیه می‌آیند و در مورد من پرس وجو می‌کنند ولی من هیچ احتیاجی ندارم و همانا من با حرفه و صنعت تجاری که دارم ده نفر را سیر می‌کردم و همانا من از اهل و عیال خود قطع رابطه نموده‌ام و به این مرقد شریف و مبارک آمده‌ام و مجاورت این مرجع شریف ومبارک شده‌ام و با لباس آنان یعنی مسلمانان در آمده‌ام و مشغول کسب و کار و زیارت وعبادت می‌باشم تا اینکه جانم را به جانان تسلیم دهم. شیخ میثمی می‌گوید: پس خوشا به حال او، خوشا به حال او، گوارای وجودش، گوارای وجودش.

حکایت بیست و دوم:

و از جمله کسانی که در غیبت کبری حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را درک کرده است

مرد کشاورز یزدی بود که از مردان نیک و راستین روزگار بود.که جریان و حکایت او آن چرا که فاضل میثمی در کتاب خود موسوم به دارالسلام که در مورد کسانی که توفیق پیدا کرده‌اند با امام زمان‌علیه‌السلام ملاقات کرده و به آن بزرگوار سلام کرده‌اند که حکایت آن کشاورز این می‌باشد که آن کشاورز از کشاورزان مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی ساکن نجف اشرف می‌باشد. او مردی از نیکان و عابد و زاهد که مشهور به خلوص و خادم ابا عبدالله الحسین‌علیه‌السلام می‌باشد که در اواخر عمرش به تجارت کتاب مشغول بود که او در دکانی که در زاویه شرقی صحن شریف بود مشغول کتاب فروشی بود و او هیچ علمی و دانشی نداشت و از افاضل و بزرگان شمرده نمی‌شد مگر اینکه او کتابی بزرگ و جامع در مورد فضایل و کرامات امامان معصوم‌علیهم‌السلام و مرثیه آنان نگاشته که کتاب او پنج جلدی و معروف به (الدمعة الساکبه) که آن کتاب مورد نظر خاص علماء و محدثین قرار گرفت. سپس بنده مؤلف ضعیف علی بن مرحوم زین العابدین بارجینی یزدی می‌گویم: بعد از اینکه من در مورد آن حکایت با مرحوم ملا باقر بهبهانی که در کتاب ذکر شده مراجعه و شرح و بحث نمودم با مرحوم حاج علی محمد کتاب فروش پسر ارجمند حاج ملا باقر بهبهانی آشنا شدم و سپس در مورد باغ آنها موسوم به (بستان صاحبیه) و کیفیت و معرفیت و شناخت آن به این نام یعنی (صحابیه) پرس وجو کردم و به او گفتم که فاضل میثمی در مورد آن چیزهایی گفته است. پس آن مرحوم به من گفت: اهل خانه در مورد خانه خود بهتر از همه کس آگاهتر هستند. سپس حکایت آنرا شرح داد وقتی که حکایت را شنیدیم دیدم مقدار بسیار اندکی با آن چرا که فاضل میثمی در کتابش ذکر کرده بود اختلاف داشته و دیدم که ان به صورت کوتاه و محکم و بهتر بوده است که من آنرا در اینجا ذکر کرده‌ام. مؤلف می‌گوید: می‌گویم: مرحوم حاج علی محمد پسر ارجمند مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی می‌گوید: وقتی که امور مقداری بر میل ما گذشت و آسانی برای ما آمد بعد از آن سختی و تنگی به ما فشار آورد. پدرم حاج آقا خواست باغی که در نزدیکی مسجد سهله بود را تعمیرر و آباد کند و درختانی درآنجا بکارد و آنرا آبیاری دهد. پس بعضی از دوستان و آشنایان پدر بزرگوارم را از کاری که می‌خواست انجام دهد منع کردند و به او گفتند: این کار از عهده تو ممکن نیست و تو نمی‌توانی این کار را انجام دهی و سختی و مشقت زیادی دارد و تو در سن کهن سالی هستی و با وجود اینکه در نجف اشرف ساکن هستی نمی‌توانی کاری انجام دهی اگر می‌توانی یک باغ آباد در نزدیکی بستان خود انتخاب کرده و آنرا به اتمام برسان. پس پدر مرحومم گفت: من دوست دارم که این باغ و بستانم را آباد کنم و در آن درخت و غیره بکارم. پس پدر مرحومم مشغول تعمیر و آباد کردن بستان شد تا اینکه از آن خسته شد و نتوانست آنرا به اتمام برساند. پس به خاطر همین خواست نصف آنرا به مبلغ

صد تومان بفروشد و با پول آن نصف دیگر آن بستان را آباد کند. پس هیچ کس را پیدا نکرد که او را یاری دهد و در آن بستان کارکنان و کشاورزانی مشغول کار خود بودند و در آن جمع مرد یزدی از اهل نیکان و راستین بود که بعد از غروب و فراغت خود از کارهمراه سایر کشاورزان به مسجد سهله می‌آمد و درآن جا بیتوته می‌کردند و او از قصد پدرم در مورد فروختن نصف بستان با خبر بود. شبی در مسجد بین خواب و بیداری در رویا صادقه دید که یک نفر او را به نام صدا می‌زند و می‌گوید: ای فلانی دعوت سلطان را اجابت کن. آن کشاورز می‌گوید با عجله بلند شدم و دیدم که مسجد درخشانتر از خورشید بود و در صحن مسجد جماعتی را دیدم که نشسته بودند و اطراف آنان تعداد زیادی را دیدم که حلقه زده بودند و در وسط آنان سید جلیل القدر و بزرگواری بود که نور درخشانی مانند نور خورشید داشت که نور از او به آسمان متصاعد می‌شد و در طرف راستش دو مرد جلیل القدر و در طرف چپش نیز دو مرد جلیل القدر ایستاده بودند پس مرا به نزد سلطان بردند. وقتی که مرا به سلطان بردند به من فرمود: تو کیستی؟ و اینجا چکار می‌کنی؟ به آن سید عظیم الشأن عرض کردم: من با جمعی از کشاورزان دیگر در باغ حاج ملا باقر بهبهانی در نزدیک این مسجد مشغول کار می‌باشیم و بعد از فارغ شدن از کار به این مسجد آمده ودر اینجا استراحت و بیتوته می‌کنیم. سلطان به من فرمود: بله، به حاج ملا باقر بهبهانی بگو از دانه‌های زیتون که در خارج این مسجد است در بستانش بکارد. کشاورز می‌گوید: پس من بعد از آن بازگشتم و از خواب بیدارشدم و مسجد را در تاریکی مطلق دیدم و درآن وقت فجر شده بود. پس بلند شدم تا برای نماز اول وقت محیا شوم پس محیا نماز شدم و با خود گفتم در آن مکان شریفی که سید جلیل القدر را ملاقات کردم دو رکعت نماز بخوانم پس به همان جا رفتم و دیدم مردی در آنجا اذان می‌گوید و وقتی که بزرگی و جلالت آن شخص در وجودم رخنه کرد و بعد از اذان او وارد نماز شد و من به او اقتداء کردم و همراه او نماز صبح را به جا آوردم و بعد از اتمام نماز به نزد او آمدم و خواب خودم را برای او تعریف کردم. به من گفت: آیا آن جمع را شناختی؟ به او گفتم: خیر. به من گفت: اما آن سلطان حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه امام زمانت می‌باشد و دو مرد جلیل القدر که در طرف راست ایشان بودند حضرت خضر و حضرت الیاس علیهماالسلام می‌باشند و دو مرد جلیل القدر دیگر که در طرف چپ ایشان بودند حضرت هود و حضرت صالح علیهماالسلام می‌باشند و آن مردمانی که اطراف آن بزرگوار حلقه زده بودند ارواح پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنین می‌باشند. سپس او گفت: به من بگو آیا ملا باقر می‌خواهد باغش را بفروشد؟ به او گفتم: مدتی پیش خواست نصف باغش را بفروشد. به من گفت: تو نصف آن باغ را الآن به من بفروش. به او گفتم: من چنین کاری نمی‌توانم انجام دهم تا اینکه به من اجازه دهد. پس آن

مرد یک کیسه پول که در آن صد تومان بود داد و به من گفت: تو این پول را از من بگیر و با این پول نصف باغ را از ملا برایم بخر. به او گفتم: من چنین کاری نمی‌کنم و نمی‌توانم پول را از تو قبول کنم تا اینکه به نزد ملا بروم و از او اجازه بگیرم، بعد از این کجا تو را ملاقات کنم؟ به من گفت: وقتی که آب در نجف جاری شد مرا خواهی دید و بالجمله آن کشاورز به نزد پدر مرحومم آمد و حکایت خود و آن چرا که دیده و شنیده بود را تعریف کرد. پدرم وقتی که چنین شنید از دست آن کشاورز ناراحت شد که چرا آن باغ را نفروخته و پولش را از آن مرد نگرفته است. مرحوم حاج محمد کتاب فروش بعد از آن چنین ادامه داد،روزی پدر بزرگوارم مدتی بعد از آن حکایت به نزدم آمد درحالی که در دستش کیسه سبزی بود که در آن صد با جوقی که مساوی با صد تومان و یا به عبارت دیگر صد دینار وجود داشت

و ازعادات و روش پدرم این بود که به من گفته بود: از هر کسی که پول می‌گرفت به من نام ونشان آن شخص و یا اشخاص را به من می‌گفت تا آنرا در دفتری که برای آن منظور تهیه کرده بودم بنویسم. پس به آن بزرگوار گفتم: نام و نشان صاحب مال کیست؟

پدرم قبول نکرد و چیزی به من نگفت و چند روزی چنین کاری می‌کرد تا اینکه روزی به پدرم اصرار کردم و او مجبور شد حرف بزند و به من گفت: به شرطی به تو خواهم گفت که تا وقتی که من و فلان سید زنده باشد به هیچ کسی در مورد آن حرف نزنی؟ من نیز قبول کردم. به من گفت: در رویا صادقه امام زمان‌ؑ را دیدم که در مورد فرختن باغ و بستان از من سؤال کرد و از من خریداری نمود من نیز آنرا فرختم و ایشان نیز آن را از من خریداری نمودم و گرفتن پول را به سید عالم جلیل القدر سید اسدالله بن حجت الاسلام سید محمد باقر(اعلی‌الله‌مقامه) واگذار نمود و او همان کسی بود که سعی و تلاش زیادی کرد تا آب به نجف اشرف بیاید و آن سید مرحوم در آن زمان در نجف اشرف اقامت داشت. پس یکباره از خواب بیدار شدم و متعجب و متحیر بودم که چه باید کنم و می‌ترسیدم که مرا تکذیب کند. پس به خودم گفتم: همانا حال و احوالم از همه کس مخفی نیست و همانا من فقط مأمور و معذورم و من حال و احوال و اتفاقهای که برایم افتاده بود از همه مخفی کرده بودم. سپس به نزد منزل آن سید بزرگوار رفتم تا به آن بزرگوار اطلاع دهم پس درب منزل ایشان را زدم. از داخل منزل خویش به من گفت: ای فلانی صبر کن صبر کن به نزدت آمدم من از گفتن این حرفهایش متحیر شدم و گفتم: شاید مرا از روزنه در دیده است پس بیرون آمد و شروع به بوسیدن سر و صورتم کرد و گفت قبوله قبوله، سپس این کیسه را به من داد و این است آن چرا که حضرت امام زمان‌ؑ آنرا حواله داده است و تا زمانی که من و سید زنده هستیم به هیچ کس در مورد این حکایت حرفی نزن و بعد از آن بود که بستان ما به بستان صاحبیه معروف شد.

حکایت بیست و سوم:

در کتاب جنة المأوی آمده است: حضرت آیت الله علامه حلی رحمه الله در آخر منهاج الصلاح در مورد دعای معروف که به عنوان دعای عبرات منسوب به امام صادق علیه السلام می‌باشد که سید سعید محمد بن محمد الاوی رحمه الله حکایتی در مورد این دعا می‌باشد که به خط یکی از فضلا و دانشمندان در حاشیه آن دعا نوشته شده است و آن حکایت این است: نقل کرده ملا سعید فخرالدین محمد بن شیخ الأجل جمال الدین از پدرش از جدش یوسف از سید رضی مذکور که او می‌گوید: زمانی به دست یکی از امرا سلطان جرماغون مدت طولانی با سختی و مشقت زیاد زندانی بود و زندانی او به طول کشید و تنگی و وحشت به او رسید تا اینکه در خواب حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را می‌بیند. پس در محضر آن بزرگوار از حال و احوالش از دست این ظالمان شکایت می‌کند. پس آن بزرگوار به او می‌فرماید: چرا از دعای عبرات غافل هستی آنرا بخوان مشکلت حل می‌شود. سید عرض می‌کند: دعای عبرات چیست؟ حضرت ولی عصر عجل الله فرجه فرمودند این دعا در مصباح تو می‌باشد. عرضه می‌دارد: مولا جان دعای منظور یعنی دعای عبرات در مصباح من نیست. حضرت ولی عصر عجل الله فرجه به او می‌فرماید: با دقت مصباح خود را نگاه کن؛ دعای عبرات را خواهی یافت. درهمان وقت سید از خواب بیدار می‌شود و نماز صبح را می‌خواند و سپس کتاب مصباح خود را باز کرد و دید که کاغذی تا شده در آن کتاب جا گذاری شده بود. پس آنرا در آورد و باز کرد و سپس آن دعا را چهل بار خواند. برای آن سلطان دو زن بود که یکی از آن دو زن عاقل و خردمند و در امور سلطان مدبر بود وسلطان بیش از زن دیگرش به او اعتنا می‌کرد. روزی که نوبت آن زن خردمند بود و سلطان به نزد او آمد به سلطان گفت: آیا یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در بند و زندان تو می‌باشد؟ سلطان با تعجب از او می‌پرسد: برای چه چنین پرسشی از من می‌کنی؟ به او گفت: دیشب در خواب مردی را دیدم که چهره او گویا خورشید درخشان بود و نور خورشید از آن مشتق می‌شد پس آن بزرگوار با دو انگشتش گلویم را گرفت و مرا بالا کشید و به من فرمود: ببین شوهرت یکی از فرزندانم را به بند کشیده و غذا و آب را بر او تنگ نموده است. به او گفتم: ای سرورم تو کیستی؟ به من فرمود: من حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشم به شوهرت بگو فرزندم را آزاد کند و اگر آزاد نکند خانه‌اش را برسرش خراب می‌کنم. وقتی که سلطان آن خواب را از زن خردمندش شنید بسیار متعجب و حیرت زده شد و گفت من هیچ خبری از آن زندانی ندارم. سپس وزراء و دربار خود را به نزد خویش دعوت کرد و به آنان گفت: آیا شخصی را در بند کشیده ایم؟ به او گفتند: بله. یک شیخ علوی می‌باشد که تو

دستور داده بودی آنرا به بند بکشند. درهمان وقت سلطان به آنها گفت: همینک او را آزاد کنید و به او اسب تیز رو و نیرومند بدهید تا سوار شود و راه را برای او نشان دهید تا به منزلش باز گردد و آن سید بزرگوار با کمال بزرگی به منزلش بازگشت و سید اجل سید علی بن طاووس در آخر کتاب (مهج الدعوات) خود چنین می‌نویسد: این همان چیزی است که برادر دینیم محمد بن محمد قاضی الاوی که خداوند (جل جلاله) سعادت و کرامت او را افزون گرداند و او را ختم به خیر کند که او درمورد آن حکایت داستان عجیبی دارد که در یک حائه‌ای برای او اتفاق افتاده است که این دعا (یعنی دعای عبرات) را در یکی از کتابهایش در برگی که از آن افتاد پیدا کرد و از آن نسخه برداری نمود و وقتی که از آن برگه نسخه برداری کرد، آن برگه ناپدید شد. تا اینکه دعا را ذکر نمود و نسخه دیگری برای آن دعا از راه دیگر که با نسخه اصلی اختلاف زیادی دارد ذکر نمود.

و اما ما نسخه اولی را تیمنا به لفظ سید بن طاووس رحمه الله ذکر کردیم زیرا نسخه که آن بزرگوار ذکر کرده بود با نسخه که علامه حلی رحمه الله نقل کرده بود اختلاف زیادی داشت و آن نسخه‌ای که از سید نقل کرده‌ایم این است:

(بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسالک یا راحم العبرات و یا کاشف الکربات انت الذی تقشع سحائب المحن و قد امست ثقلا و تحل اطناب الاجن و قد سحبت اذیالا و تجعل زرعها هشیما و عظامها رمیما و ترد المغلوب غالبا و المطلوب طالبا. الهی فکم من عبد ناداک انی مغلوب فانتصر ففتحت له من نصرک ابواب السماء بماء منهمر و فجرت له من عونک عیونا فالتقی ماء فرجه علی امر قد قدر و حملته من کفایتک علی ذات الواح ودسر، یا رب انی مغلوب فانتصر، یا رب انی مغلوب فانتصر، یا رب انی مغلوب فانتصر؛ فصل علی محمد و آل محمد و افتح لی من نصرک ابواب السماء بماء منهمر، فجر لی من عونک عیونا لیلتقی ماء فرجی علی امر قد قدر و احملنی یا رب من کفایتک علی ذات الواح و دسر، یا من اذا ولج لعبد فی لیل من حیرته یهیم فلم یجد له صریخا یصرخه من ولی و لا حمیم صل علی محمد و آل محمد و جد یا رب من معونتک صریخاً معیناً و ولیاً یطلبه حثیثاً، ینجیه من ضیق أمره و حربه و یظر له المهم من أعلام فرجه. اللهم فیا من قدرته قاهرة و آیاته باهرة و نقماته قاصمة لکل جبار دامغة لکل کفور ختار، صل یا رب

نظرة من نظراتک رحيمة تجلو بها عنى ظللمظ و اقفه مقيمة من عاهة جفت منها الضروع و فلقت منها الزروع و اشتمل بها على القلوب اليأس و جرت بسببها الأنفاس. اللهم صل على محمد و آل محمد و حفظاً لغرايس غرستها يد الرحمن و شربها من ماء الحيوان ان تکون بيد الشيطان تجز و بفأسه تقطع و تحز، الهى من اولى منک ان يکون عن حماک حارسا و مانعا، الهى ان الامر قد هال فهونه و خشن فالنه و ان القلوب کاعت فطمها و النفوس ارتاعت فسکنها.

الهى تدارک اقداماً قد زلت و افهاماً فی مهامة الحيرظ ضلت، أجحف الضر بالمضرور فی داعية الويل و الثبور، فهل يحسن من فضلک أن تجعله فريسة للبلاء و هو لک راج،ام هل يحمد من عدلک أن يخوض لجة الغماء و اليک لاج، مولای لئن کنت لا أشق على نفسى فی التقى و لا ابلغ فی حمل أعباء الطاعة مبلغ الرضا و لا أنتظم فی سلک قوم رفضوا الدنيا، فهم خمص البطون و عمش العيون من البکاء، بل أتيتک يا رب بضعف من العمل و ظهر ثقيل بالخطاء و الزلل، و نفس للراحة معتادة و الدواعى التسويف منقادة،أما يکفيک يارب وسيلة اليک و ذريعة لديک انى لأوليائک موال و فی محبتک مغال اما يکفينى أن أروح فيهم مظلوماً و أغدو مکظوماً و اقضى بعد هموماً و بعد رجوم رجوماً. دما عندک يا رب بهذه حرمة لا تضيع و ذمظ بأدناها يقتنع فلم لا تمنعنى يا رب وها أنا ذا غريق و تدعنى بنار عدو ک حريقاً أتجعل أولياءک لأعدائک مصائد و تقلدهم من خسفهم قلائد و انت مالک نفوسهم لو قبضتها جمدوا و فی قبضتک مواد أنفاسهم لو قطعتها خمدوا و ما يمنعک يارب أن تکف بأسهم و تنزع عنهم من حفظک لباسهم و تعريهم من سلامة بها فی أرضک يسرحون و فی ميدان البغى على عباد ک يمرحون. اللهم صل على محمد و آل محمد و أدرکنى و لما يدرکنى الغرق و تدارکنى و لما غيب شمسى للشفق. الهى کم من خائف التجاء الى سلطانک فآب عنه محفوظاض بأمن و أمان، أفأ قصد يا رب بأعظم من سلطانک سلطاناأم اوسع

من احسانک احسانا،ام اکثر من اقتدار ک اقتداراًام أکرم مـن انتصـارک اتصـاراً؟ اللهم أین کفایتک التی هی نصرة المستغیثین من الأنام و أین عنایتـک التـی هـی جنة المستهدفین لجور الأیام الی بها یا رب نجنی من القوم الظـالمین انـی مسـنی الضر و أنت أرحم الراحمین. مولای تری تحیری فی امری و تقلبی فـی ضـرط و انطوای علی حرقة قلبی و حرارة صدرة فصل یا رب علـی محمـد و آل محمـد و جد لی یا رب بما أنت اهله فرجاة و مخرجاً و یسر لی یا رب نحو الیسری منهجـاً و اجعل لی یا رب من نصب حبالاً لی لیصر عنی بها صریع ما مکره و من حفر لی البئر لیو قعنی فیها واقعاً فیما حفره و اصرف اللهم عنی شـره و مکـره و فسـاده و صرّة ما تصرفه عمن قاد نفسه لدین الدیان و مناد ینادی الایمان.

الهی عبدک عبدک أجب دعوته و ضعیفک ضعیفک فرج غمتـه، فقـد انقطـع کـل حبلا الا حبک و تقلص کل ظل الا ظلک. مـولای دعـوتی هـذه ان رددتهـا ایـن تصادف موضع الاجابة، و یجعلنی ان کذبتها این تلاقی موضع الاجابة فلا ترد عن بابک من لا یعرف غیره باباً، و لا تمنع دون جنابک من لا یعرف سواه جناباً).

و سپس سجده کند و در سجده خود بگوید:

(الهی ان وجهاً الیک برغبته توجه، فالراغب خلیق بان تجیبـه و ان جبینـاً لـک بـا بتهاله سجد حقیق أن یبلغ ما قصد و أن خداً الیک بمسألته یعرف جدیر بـأن یفـوز بمراده و یظفروها، أنا ذا یا ألهی، قدی نری تعفیر خدی و ابتهالی و اجتهـادی فـی مسألتک و جدی فتلق یا رب رغباتی برأفتک قبولاً و سهل إلی طلباتی برأفتـک و صولاً و ذلل لی قطوف ثمرات أجابتک تذ لیلاً. الهی لا رکن أشد منک فـآوی الی رکن شدید و قد أوبت إلیک و عولت فی قضاء حـوائجی علیـک و لا أقـول قول أسد من دعائک فا ستظهر بقول سدید و قد دعوتک کما أمرت فا ستجب لی بفضلک کما و عدت، فهل بقـی یـا رب ألان دن تجیـب و تـرحم منـی البکـاء و النحیب، یا من لا إله سواه و یا من یجیب المضـطر إذا دعـاه رب انصـرنی علـی

القوم الظالمین و افتح لـی و انـت خیـر الفـاتحین و الطـف بـی یـا رب و بجمیـع المؤمنین و المؤمنات بر حمتک یا أرحم الراحمین).

حکایت بیست و چهارم:

و در همان کتاب به نقل از کتاب الکلم الطیب و الغیث الصیب سید متبحر سید علی خـان شارح صحیفه که او می‌گوید: به خط یکی از دوستان کـه از سـادات جلیـل القـدر و صـلحاء و مورد اعتماد دیدم و آن چرا که من آنرا از خط او نقل کرده او این است که او می‌گوید: در مـاه رجب سال هزار و نود و سه از برادر عالم عامل جامع الکمالات انسـیه و سـفات قدسـیه امیـر اسماعیل بن حسین بیک بن علی بن سلیمان حائری انصاری که خداونـد برهـان او را روشـن گرداند شنیدم که او می‌گوید: شنیدم شیخ صالح تقی و پرهیزکار و با تقوا شیخ حاج علی مکـی که می‌گوید: من به خاطر دشمنی که با بعضی داشتم به جانم ترسیدم ترس من آنقدر زیاد بود که می‌ترسیدم که مرا بکشند پس با تعجب دعای در جیبم دیدم که بدون اینکه من و یا کسی در جیبم بگذارد پس از آن دعا بسیار متعجب و متحییر شدم. در آن شب در خـواب دیـدم کـه کسی در لباس صلحاء و زهاد و نیکان به من می‌گوید: همانا ما فلان دعا را به تو داده‌ایم پس آنرا بخوان تا از تنگی و مشقت که داری رها شوی. من آن شخص را نمی‌شناختم و نمی‌دانـم چرا چنین حرفی به من می‌زند پس به خاطرهمین تعجب و تحریرم افزوده شـد. شـب دوم در خواب حضرت ولی‌عصر﴿ع﴾ را دیدم و در رویـا صـادقه آن بزرگـوار را ملاقـات کـردم کـه آن بزرگوار﴿ع﴾ به من فرمود: با آن دعایی که به تو داده‌ایم خداوند متعـال را بخـوان وبـه هرکـه دوست داری این دعا را تعلیم بده. راوی می‌گوید: چند بار آن دعا را تجربه کردم و در آن فـرج و گشایش دیدم. مدتی بعد آن دعا را گم کردم و به خاطر همین بسیار نگران شدم و به دنبـال آن زیاد گشتم ولی آنرا پیدا نکردم پس به خاطر سوء عملم و حفـظ نکـردن آن دعـا اسـتغفار کردم تا اینکه روزی شخصی به نزدم آمد و به من گفت: همانا این دعا در فلان جا و مکان از جیب تو افتاده بود و من به دنبال تو گشتم تا آنرا به تو بدهم. راوی می‌گوید: وقتـی کـه جـا و مکان آنرا دانستتم با دقت فکر کردم و دیدم که من تا به حال به فـلان جـا و مکـان نرفتـه و اصلاً نام آنرا تا به حال نشنیده بودم. در هر حال دعا را از او برداشـتم و بـرای خداونـد متعـال سجده شکر به جای آوردم. این دعا اگر امکان دارد در سحرگاه سه بار و در صبح سه بـار و در شب سه بار و اگر کسی که مشکلش زیاد باشد بعد از قرائت دعا سی بار بگوید (یا رحمان یار

رحیم یا أرحم الرحمین أسالک الطف بما جرت به المقادیر).

و آن دعا این است:

(بسم الله الرحمن الرحیم، رب اسألک مدداً روحانیاً تقوی به القوی الکلیة و الجزئیة حتی أقهر عبادی نفسی کل نفس قاهرة فتنقبض لی إشارة رقائقها انقباضاً تسقط به قواها حتی لا یبقی فی الکون ذو روح إلأ و نار قهری قد أحقرت ظهوره. یا شدید یا شدید یا ذالبطش الشدید یا قهار أسالک بما أودعته عزرائیل من اسمائک القهریة فانفعلت له النفوس بالقهران تودعنی هذا السر فی هذه الساعة حتی ألین به کل صعب وأذلل به کل منیع یا ذا القوة المتین).

حکایت بیست و پنجم:

و در آن کتاب به نقل از کتاب کفعمی در کتاب البد الأمین نقل از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه آمده است هر که این دعا را در یک کاسه جدید و تمیز با تربت حضرت امام حسین علیه السلام (با خلوص نیت) بنویسد و سپس آن نوشته را شسته و بیاشامد إن‌شاءالله از بیماریش شفاء یابد. و آن دعا این است:

(بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله دواء و الحمدلله شفاء و لا اله الا الله کفاء، هو الشافی هو الکافی کفاء أذهب البأس برب الناس، شفاء لا یغادره سقم و صلی الله علی محمد و آله النجباء).

راوی می‌گوید: این دعا را به خط سید زین الدین علی بن حسن حسینی رحمه الله دیدم که او می‌گوید: مردی که مجاور کربلاء معلی آنرا برای او نقل کرده است که او می‌گوید: حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه را در خواب خود دید و از بیماری که داشت در نزد آن بزرگوار شکایت نمود و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه این دعا را برای او آموخت و به او نیز چنین عملی یاد داد و آن مرد نیز چنین کاری کرد و به اذن خداوند متعال شفاء یافت.

حکایت بیست و ششم:

در همان کتاب به نقل از کتاب نورالعیون تألیف فاضل البحر الألمعی محمد شریف حسینی اصفهانی از استاد عالم و زاهد ربانی ورع میرزا محمد تقی بن میزا محمد کاظم بن میرزا عزیزالله

بن ملا محمد تقی مجلسی ملقب به الماسی در مقاله نامه خودش که ظاهراً اسم آن مقاله بهجة الاولیاء فی ذکر من رآه فی الغیبة الکبرا که می‌گوید: یکی ازدوستان در مورد مردی از مردان صالح و نیک از اهالی بغداد که او تا اینک (یعنی سال هزارو صد وسی وشش هجری قمری) زنده است می‌گوید: روزی همراه با جماعتی از دوستان سوار بر کشتی شدیدم و به سوی دریا رفتیم وقتی که مقداری در آب دریا راه رفتیم یک باره کشتی درهم شکست و همه مسافران غرق شدند جز من که بر تکه چوبی آویزان شدم پس همچنان امواج دریا مرا این طرف و آن طرف می‌برد تا اینکه در یک جزیره‌ای دور افتاده انداخت پس من وارد جزیره شدم و مقداری در جزیره راه رفتم و بعد از مأیوس شدن از زنده بودن به صحرارسیدم که در آن صحراء یک کوه عظیمی بود وقتی که به آن کوه رسیدم دیدم که آن کوه دریا را احاطه کرده بود جز یک قسمتی از آن صحرا را احاطه کرده بود. از بالای آن کوه میوه و گل و غیره به مشام می‌رسید پس شوق بالا رفتن از کوه به من افزوده شد به خاطر همین بالای کوه رفتم مقداری از کوه را بالا نرفته بودم که به جای رسیدم که اصلا بالا رفتن از آن امکانپذیر نبود و آن به فاصله بیست ذراع بود. پس متحیر و سرگردان شدم و نمی‌دانستم چه باید انجام دهم پس در همان تفکر و تحریر بودم که یکباره یک مار بسیار عظیم الجثه و بزرگی را دیدم که به سوی من می‌آید و من نمی‌دانستم چه باید انجام دهم پس به خداوند جلیل استغاثه کردم و از او طلب یاری نمودم همان گونه که مرا از دریا نجات داده بود مرا از این مار نجات دهد. پس یکباره یک جانوری شبیه خرگوش از بالای کوه پرید و با سرعت به سوی مار آمد تا اینکه آن حیوان به دم مار رسید تا اینکه سر مار به آن مکان صعب العبور رسید و سپس آن جانور از دم مار بالا رفت تا اینکه به سرش رسید پس زبانش که به اندازه یک انگشت بود را بیرون آورد و در سر مار فرو برد و سپس آنرا خارج کرده و درجای دیگری فرو برد و سپس از آنجا رفت و مار در دم مُرد و از آن بوی بسیار متعفن خارج شد که از بوی تعفن آن خواستم بمیرم. زمانی نگذشت که یکباره تمام پوست و گوشت مار آب شد و در آب دریا افتاد و استخوانهای مار مانند یک نردبان بزرگ و ثابت شد و امکان صعود از آن به آسانی بود.

پس به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: اگر اینجا بمانم از گرسنگی خواهم مرد، پس به خداوند جلیل توکل کردم و از روی استخوانهای آن مار بالا رفتم تا اینکه به بالای کوه رسیدم و سپس به سوی قله کوه رفتم مقداری راه نرفته بودم که یکباره به باغ و بستان بزرگی رسیدم که نمی‌توان آنرا توصیف کرد آنقدر زیبا و با طراوت و آباد بود که خارج از وصف می‌باشد. سپس وارد آن باغ شدم دیدم که درختان میوه‌های گوناگونی داشت و در آن ساختمان‌ها وعمارتهای زیبایی بود پس من از میوه‌های درختان خوردم و در یکی از اتاقها که مشرف به باغ بود مخفی شدم و من درحال نگاه کردن به باغ بودم که یکباره چند سوار درخشکی ظاهر شدند و به سوی

باغ آمدند که جلوی آنان مردی زیبا و خوش سیما که نور درخشانی از چهره مبارکش متصاعد می‌شد که گویا آن مرد خوش سیما ارباب و صاحب اختیار آنان بود. پس وارد باغ شدند و از اسبهای خود پایین آمدند و اسبهای خود را رها کرده و به سوی قصر آمدند و سپس آن مردخوش سیما صدر مجلس نشست و بقیه با کمال ادب در نزدش نشستند. سپس غذا آوردند پس آن مرد خوش سیما به آنان فرمود: امروز ما مهمان داریم که در فلان اتاق مخفی شده است و باید او را دعوت کنیم تا با ما غذا بخورد. پس یکی از آنان به نزدم آمد و من بسیار ترسیدم و به او گفتم: من نمی‌توانم دعوت شما را بپذیرم مرا عفو کنید. پس او به نزد آقایش رفت و جریان را برای او گفت. او فرمود: غذایش را به نزدش بفرستید تا بخورد و آنان نیز غذا برایم آوردند ومن غذا خوردم و بعد از خوردن غذا به نزد آن خوش سیما رفتم و ایشان درمورد حکایت و قصه من پرسید و من قصه و حکایت خودم را برای ایشان تعریف کردم. سپس به من فرمود: آیا دوست داری به خانواده ات باز گردی؟ به ایشان عرض کردم: بله. پس آن بزرگوار رو کرد به یکی از اصحاب خود و به او فرمود: این شخص را به خانواده خودش ببر. سپس از نزد آن مرد خوش سیما خداحافظی کردم و همراه مرد دیگر رفتم مقداری راه نرفته بودم که آن مرد به من گفت: نگاه کن این دیوار شهر بغداد است. من نگاه کردم و دیدم بله این دیوار شهر بغداد است و یکباره آن مرد از نظرم پنهان گشت و دیگر او را ندیدم. درهمان لحظه به خودم آمدم و دانستم که آن آقا و سید خوش سیمایی که دیدم حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه بوده است و از سوء عملم از فیض دریای بیکران آن بزرگوار مرحوم شدم پس از آن وارد خانه‌ام شدم درحالی که بسیارغمگین و نارحت و اندوهناک و پشیمان بودم.

حکایت بیست و هفتم:

در کتاب بحارالأنوار به نقل از سید فاضل امیرغلام که می‌گوید: دریکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم. درآن وقت پاسی از شب گذشته بود و درحال گردش در صحن مطهر بودم که یکباره دیدم شخصی از مقابل من به طرف حرم منورحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌رود.

وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس‌سره است. من خود را از وی پنهان نگاه داشتم تا اینکه به طرف درب حرم آمد در بسته بود، ولی وقتی که آن بزرگوار به آن در رسیدن در برای او باز شد و او داخل حرم شد. شنیدم که با کسی سخن می‌گوید مثل اینکه با کسی تو گوشی حرف می‌زند، آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد من هم از عقب سر او رفتم، تا از شهر نجف خارج شد و به سمت مسجد کوفه رفت. من دنبال او بودم ولی او مرا نمی‌دید و وقتی که واد

مسجد کوفه شد به سمت محرابی که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام درآنجا شهید شد رفت و مدتی در آنجا ایستاد سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد وعازم نجف شد من همچنان پشت سر او بودم تا اینکه رسیدیم نزدیک مسجد حنانه در آنجا سرفه‌ام گرفت، به طوری که نتوانستم خودداری کنم. وقتی صدای سرفه مرا شنید برگشت نگاهی به من کرد و مرا شناخت.

پرسید تو میر علام هستی؟ گفتم: آری. گفت: اینجا چه میکنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بوده‌ام شما را به صاحب این قبر مطهر قسم می‌دهم آنچه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر به من اطلاع دهید. گفت: می‌گویم ولی به این شرط که تا من زنده ام، به کسی نگوئی وقتی به وی اطمینان دادم فرمود: هرگاه درباره مسائل علمی فکر می‌کردم و حل آن برایم مشکل می‌شد به دلم گذشت که بروم خدمت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم.

موقعی که به در حرم رسیدم چنانکه دیدی در بسته برویم گشوده شد و داخل حرم شدم و از خداوند مسألت نمودم که شاه ولایت حضرت امیرالمؤمنان‌علیه‌السلام جواب سؤالم را بدهد. ناگهان صدائی از قبر منور شنیدم که فرمود: برو به مسجد کوفه و ازحضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه ما سؤال کن، زیرا او امام زمان‌علیه‌السلام تواست، من هم آمدم پهلوی محراب و آن حضرت را آنجا دیدم. مسئله خود را پرسیدم و حضرت جواب آنرا مرحمت فرمود و اینک به منزل بر می‌گردم.

حکایت بیست و هشتم:

در همان کتاب به نقل از شیخ جلیل القدر امانتدار اسلام فضل بن حسن طبرسی صاحب تفسیرالبیان در کتاب کنوزالنجاح می‌گوید: درمورد دعای که حضرت ولی عصرعجل‌الله‌فرجه به مردی به نام اباحسن محمد بن احمد بن ابی لیث‌رحمه‌الله که از اهالی بغداد تعلیم داده بود که حکایت آن دعا این است. ابوالحسن محمد بن احمد بن ابی لیث‌رحمه‌الله در شهر بغداد بود و از دست اشرار به قبرستان قریش پناه برده بود و به خاطر ترس از جانش به حضرت ولی عصرعجل‌الله‌فرجه متوسل می‌شود و حضرت ولی عصرعجل‌الله‌فرجه به نزد او می‌آید و دعای فرج را به او می‌آموزد و او دعای فرج را می‌خواند و خداوند متعال به برکت آن دعا او را نجات می‌دهد. ابوالحسن می‌گوید: آن بزرگوار این دعا را به من آموخت که بگویم:

(اِلهی عَظُمَ الْبَلاَّءُ وَبَرِحَ الْخَفاءُ وَانْکَشَفَ الْغِطاَّءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَضاقَتِ الأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّماَّءُ وأَنْتَ الْمُسْتَعانُ وَاِلَیْکَ الْمُشْتَکی وَعَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَالرَّخاَّءِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اُولِی الأَمْرِ الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنا طاعَتَهُمْ وَعَرَّفْتَنا

بِذلِکَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلا قَرِیباً کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اِکْفِیانی فَاِنَّکُما کافِیانِ وَانْصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرانِ یا مَوْلانا یا صاحِبَ الزَّمانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی (السّاعَةَ السّاعَةَ السّاعَةَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ)

ترجمه دعا:

(خداوندا بزرگ شد گرفتاری و پنهان نمایان گشت و پرده برداشته شد و امید بریده شد و زمین پهناور تنگ شد و آسمان دریغ کرد و تو کمک بخش و شکایت پذیر و مورد اعتماد در سختی و همواری، با خدایا! رحمت و درود فرست بر محمد ﷺ و خاندان پاک و مطهرش و ستوده‌های که بر ما واجب کردی اطاعت انان را و شناساندی بدین مقام آنها را پس گشایش ده بر ما به حق آنها گشایش زود و نزدیک مانند چشم به همزدن یا نزدیکتر از آن، ای محمد ﷺ و ای علی علیه‌السلام ای محمد ﷺ و ای علی علیه‌السلام، کفایت کنید مرا، زیرا شما کافی هستید و مرا یاری دهید زیرا شما یاوران هستید، ای مولای من ای صاحب الزمان عجل‌الله‌فرجه به فریادم رس، به فریادم رس،به فریادم رس، مرا دریاب، مرا دریاب؛ مرا دریاب (اکنون، اکنون، اکنون، با شتاب، با شتاب، با شتاب ای مهربانترین مهربانان به حق محمد ﷺ و خاندان پاک و مطهرش)راوی می‌گوید: در هنگامی که حضرت با این فراز (یا صاحب الزمان) رسید با دست مبارک خویش به سینه مبارک اشاره کردند یعنی من خود صاحب الزمان عجل‌الله‌فرجه می‌باشم.

حکایت بیست و نهم:

در کتاب جنة الماوی نقل از سید سند و حبر معتمد میرزا صالح فرزند سید محققین سید مهدی قزوینی که ساکن حله بود می‌گوید: روز چهاردهم ماه شعبان از حله خارج شدم و قصد زیارت نیمه شعبان حضرت امام حسین علیه‌السلام بودم. وقتی که به شط هندیه رسیدم و از پل عابری که روی آن گذاشته بودند و به طرف غرب آن گذشتم زوار زیادی را دیدم را دیدم که از حله و اطراف آن و از نجف و اطراف نجف آمده بودند و همه در نزد قبیله بنی طرف از عشایر هندیه بودند و در آنجا جمع شده بودند زیرا هیچ راهی به کربلا نبود زیرا عشره عنزه راه را بسته بودند و راهزنی می‌کردند و هر که به آنجا می‌رسید راه برای را برای او می‌بستند و آن چرا که داشت به غارت و یغما می‌بردند و کار آنها راهزنی بود. پس من در یک منزلی از منازل عرب رفتم و نماز

ظهر و عصر خودم را در آنجا خواندم و سپس در آنجا نشستم و منتظر بودم که چه اتفاقی خواهد افتاد. در آن هنگام آسمان ابری شد و مقدار کمی باران بارید و در همان حال نشستن بودیم که زوار با اهل و عیال خود به سوی راه کربلا رفتند. پس من به یکی از همراهانم گفتم: برو ببین چه خبر شده است؟ او رفت و سپس به نزدم بازگشت: و به من گفت: عشره بنی طرف با اسلحه گرم خارج شدند و جمع شده و می‌خواهند از زوار محافظت کنند و اگر اتفاقی بیفتد با عشره عنزه درگیر شوند. من وقتی که چنین شنیدم: با خود گفتم: این خبر واقعی نیست زیرا بنی طرف هیچ قابلیتی در رو درو و مقابله کردن با عشره عنزه در صحرا ندارد و گمان می‌کنم که این نقشه از بنی طرف می‌باشد و با این کار می‌خواهد زوار را از خانه‌های خود دور کند.

و نمی‌خواستند که آنها میزبانی زوار را کنند. درهمان فکر کردن بودم که یکباره دیدیم زوار دسته دسته و گروه گروه به خانه‌های بنی طرف برگشتند و آن چرا که فکر کرده بودم به حقیقت درآمد و آن آشکار شد. پس زوار برگشتند ولی وارد خانه‌های بنی طرف نشدند بلکه در زیر سایه خانه‌ها نشستند درحالی که آسمان ابری بود پس دلم به حال آنان به شدت سوخت وغم شدیدی برمن سرایت کرد پس به سوی خداوند متعال متوجه شده و دعا کردم و خداوند متعال و متوسل محمدﷺ و خاندان پاک و مطهرش﵇ کرده و خداوند را به حق آنان قسم دادم تا ما را از این وضع ناگوار خلاص گرداند. پس درهمان حال استغاثه و دعا بودم که یکباره یک سواری را دیدم که سوار بر اسب بود درحالی که نیزه بزرگی در دست داشت و در آنجا راه می‌رفت آن جوان بسیار نیرومند و دلیر و پهلوان نستوده بود که با اسب اصیل خود راه می‌رفت تا اینکه به نزد آن خانه‌ای که من در آنجا ساکن بودم رسید و سلام کرد و ما نیز جواب سلامش را دادیم.

سپس به من گفت: ای مولای من، و مرا به اسم و لقب و کنیه‌ام خطاب داد و فرمود: همانا من از جانب کسانی به نزد شما آمده‌ام که به تو سلام می‌رسانند و آنان عبارتند از گنج آقا محمد و صفر آقا و جمعی از نیروها و لشکریان عثمانی بودند که آنان می‌گویند: زوار را به کربلا بیاورید زیرا ما قبیله عنزه را فراری داده‌ایم و از آنجا خارج نموده‌ایم و همینک ما همراه لشکریان در کنار کوهستان سلیمانیه در نزد جاده منتظر قدوم شما هستیم. به او گفتم: آیا تو نیز تا کوهستان سلیمانیه با ما هستی؟ فرمود: بله. پس درهمان وقت بیرون آمدیم درحالی که فقط دو نیم ساعت از روز باقی مانده بود، پس گفتم: اسبهایمان را آماده کنید، پس آنها را آوردند. پس صاحب خانه‌ای که من در آن بودم دامان مرا گرفت و به من گفت: ای مولای من جان خودت و دیگران را به خطر نینداز امشب در اینجا بمان تا امر و صحت و دروغ حرف این سوار آشکار شود و سپس فردا صبح برو. به او گفتم: باید همینک بروم تا زیارت مخصوصه را درک کنم. وقتی که زوار دیدند که من و همراهانم سوار بر اسبهایمان شدیدم آنها نیز به دنبال ما آمدند که بعضی‌ها

سواره و بعضی دیگر پیاده راه می‌رفتند و آن سوار نیرومند همراه ما بود که همانند شیر ژیان و نترس جلو می‌رفت و ما پشت سر او راه می‌رفتیم. تا اینکه به کوهستان سلیمانیه رسیدیم پس آن بزرگوار بالای کوه رفت و ما نیز همراه او بالای کوه رفتیم و سپس آن بزرگوار پایین آمد و ما نیز پایین آمدیم و به صحرا نگاه کردیم و یکباره هیچ اثری از آن سوار ندیدیم گویا به آسمان بالا رفته و یا در زمین فرو رفته بود اثری از او نبود و نیزهیچ اثری از سپهسالار و سپاهی نبود پس به همراهانم گفتم برای ما هیچ شکی باقی نمانده است این مرد هیچ کس نبوده مگر حضرت امام عصر عليه السلام بود. آنان گفتند: نه به خدا. من وقتی که آن بزرگوار در جمع ما بود به ایشان خیره شده بودم و با خود می‌گفتم این مرد را در یک جایی دیده‌ام ولی نمی‌دانم در کجا بود. وقتی که خوب فکر کردم دیدم آن بزرگوار همان کسی بود که به نزدم آمد و اخبار و اتفاقهای سلیمانیه را به من خبر داده بود (که این حکایت در حکایت بعد ذکر خواهد شد) و اما در مورد عشره عنزه هیچ اثری از آنان در منازلشان ندیدیم و کسی را در آنجا ندیدیم که در مورد آنان از او بپرسیم جز اینکه گرد و غبار زیادی را دیدیم که در داخل صحرا به هوا می‌رفت. پس اسبان ما را به سوی کربلا بردند بدون اینکه ما آنها را ببریم تا اینکه به نزد دروازه بلا رسیدیم درآنجا لشکریان را دیدم که در بالای دیوار شهر و دروازه بودند پس فریاد کشیدند از کجا آمدید؟ و چگونه به اینجا رسیدید؟ پس با دقت به صحرا نگاه کردند و دیدند که صحرا پر از زوار شده است، پس با تعجب گفتند: بله، سبحان الله! درست می‌بینیم اینها زوار هستند، پس قبیله عنزه کجا رفته است؟ پس من به زوار گفتم: اینجا بنشینید و مقداری استراحت کنید و همانا مکه پروردگاری دارد که آنرا راهنمایی و محافظت می‌کند. سپس من وارد شهر شدم و گنج محمد آقا را دیدم که روی تختی نزدیک به دروازه نشسته بود پس به او سلام کردم و او نیز جواب سلامم را داد و در مقابلم برای احترام بلند شد و ایستاد، به او گفتم: فخر و بزرگی برای تو کافی است همانا تو به زبان آورده شده ای؟ به من گفت: جریان چیه؟ سپس من جریان را برای او تعریف کردم. او با تعجب به من گفت: ای مولای من از کجا من در این مورد با خبر باشم درحالی که به مدت پانزده روز در این شهر محاصره شده‌ایم و از ترس عشیره عنزه نمی‌توانستیم از شهر بیرون برویم. سپس گفت: عشیره عنزه کجا رفت؟ به او گفتم: هیچ خبری در مورد آن ندارم جز اینکه وقتی که به منطقه انها رسیدیم گرد وغبار زیادی از سمت آنها به آسمان می‌رفت. سپس من از نزد گنج محمد آقا بیرون رفتم و دیدم یک ساعت و نیم از روز باقی مانده است و از راه رفتن ما از نزد قبیله بنی طرف تا کربلا فقط یک ساعت طول کشید درحالی که راه آن تا کربلا بیش از سه ساعت بود پس در آن شب زیارت مخصوصه را خواندیم و در آنجا ماندیم. وقتی که صبح شد در مورد عشیره عنزه پرس و جو کردیم، یکی از کشاورزانی که در اطراف کربلا

کشاورزی می‌کرد به ما گفت: وقتی که عشیره عنزه در خانه هایشان استراحت مـی‌کردنـد یـک باره سواری آمد درحالی که سوار بر اسب چاباک بود کـه در دسـت او نیـزه درازی بـود پـس بـا صدای بلند فریاد کشید و فرمود: ای قبیله عنزه همانـا مـرگ بـه سـوی شـما آمـده اسـت ایـن لشکریان دولت عثمانی با اسبهای تیز رو و تا دندان مسلح بـه سـوی شـما مـی‌آینـد و همینـک مردان تا دندان مسلح نزدیک است که به اینجا برسند پـس از دسـت آنهـا فـرار کنیـد و گمـان نمی‌کنم که از دست آنها نجات یابید. درهمان وقت خداوند متعـال تـرس و وحشـت را بـر آنهـا انداخت تا جایی که شخصی مقداری از آذوقه خود بر می‌داشـت و بقیـه را از تـرس و وحشـت وا می‌گذاشت و فرار می‌کرد و یک ساعت نشده بود که تمام عشیره عنـزه بـه سـوی صـحرا فـرار کردند. راوی می‌گوید: به او گفتم آن سوار را برای من توصیف کن وقتی که سـوار را بـرای مـن توصیف کرد دانستم که آن سوار همان سواری بود که به نزده مـا آمـده بـود و مـا را نجـات داد (والحمدلله رب العالمین) و سپاس مخصوص خداوند جهانیان است.

حکایت سی ام:

و در آن کتاب نقل شده از سید سند میرزا صالح مزبئر نقل از یکی از نیکان و صـلحاء از اهـل حله که می‌گوید: در یکی از روزها اول صبح از خانه خود بیرون رفتم تـا بـه خانـه شـما بیـایم تـا سید(اعلی‌اللهمقامه) را زیارت کنم. راهم به مرقد و مقام شریف سید محمد ذی الدمعه[1] برخـورد کـرد در آن جا جوانی را نزد ضریح آن دیدم که ضریح را گرفته بود و برای آن فاتحه می‌خواند. خوب که دقت کردم دیدم که آن مرد غریب و بیگانه است و از اهالی حله نبود. با خود گفتم: این مرد غریب و نا آشنا است و به این مرقد شریف آمده و آنرا بزرگ شمرده و برای آن فاتحه می‌خوانـد درحـالی که ما از این شهر هستیم و چنین کاری انجام نمی‌دهیم و از این مرقد شریف می‌گـذریم و بـه آن اعتناء نمی‌کنیم. پس من به نزد آن رفتم و برای آن جناب فاتحه‌ای خواندم و به آن شخص نا آشنا و غریب سلام کردم و او با نیکی جواب سلامم را داد. سپس به من گفت: ای علی: آیا تو به دیدار سید مهدی می‌روی؟ راوی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم بسیار متعجب و حیرت زده شدم زیـرا

---

۱. مؤلف کتاب می‌گوید: در کتب اخبار و احادیث ما آمده است همانا اسم اصلی ذی الدمعه حسین می‌باشـد و نیـز بـه ذی العبره معروف می‌باشد و آن بزرگوار حسین بن زید الشهید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌باشد و کنیه او ابی عاتقه می‌باشـد و علت ملقب شدن به ذی الدمعه، به خاطر تجهد و گریه و زاری آن جناب در نماز شب می‌باشد که حضرت صادق علیه السلام او را تربیت نموده است و او علم و دانش را از حضرت صادق علیه السلام به ارث برده است. و آن بزرگوار زاهد و عابد و علم فریختـه و دانایی بود که در سال دویست و سی و پنج هجری قمری وفات یافت و در حله به خاک سپرده شد و دختر خـود را بـه عقد مهدی خلیفه عباسی در آورد و برای او ذریه زیادی می‌باشد.

من اولین بار این مرد را می‌بینم و او از کجا اسمم را می‌شناسد پس با همان تعجبی که داشتم به او گفتم: بله. به من گفت: پس من نیز همراه تو خواهم آمد. پس همراه هم راه رفتیم مقداری از راه نرفته بودیم که به من گفت: ای علی در مورد آن چرا که در این سال از ورشکستگی و رفتن اموات نگران نباش زیرا تو مردی هستی که خداوند متعال تو را مورد امتحان قرار داد و دید که تو حق خداوند متعال را اداء می‌کنی و آن چرا که خداوند متعال بر تو واجب نموده (نماز و روزه و زکات و خمس وغیره) را انجام داده‌ای و اما در مورد اموال، اموال از بین رفتنی است زیرا اموال و ثروت می‌آید و می‌رود. راوی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم بسیار نارحت وغمگین شدم زیرا در آن سال من ورشکست شده بودم وهیچ کس از آن با خبر نبود وقتی چنین از مرد غریبه شنیدم بسیار نارحت شدم و گفتم: سبحان الله خبر ورشکستگی من حتی به غریبه‌ها رسیده است. پس جواب دادم خداوند متعال را در هر حال سپاس و شاکر هستم. پس به من فرمود: همانا اموالت به تو باز خواهد گشت وهمانند قبل خواهد بود و تمام قرضها و بدهی‌های خودت را خواهی داد. راوی می‌گوید: دیگر آن غریبه چیزی نگفت و ساکت شد و من در مورد حرفهایش فکر می‌کردم تا اینکه به خانه شما رسیدیم پس در منزل شما ایستادم و او نیز ایستاد. پس به او گفتم: ای سرورم وارد شوید من از اهل این خانه‌ام. آن بزرگوار فرمود: من صاحب این خانه می‌باشم.

سپس من امتناع کردم ولی او دستم را گرفت و مرا جلوتر ازخودش وارد خانه کرد. وقتی که وارد شدیم و به محل برگزای درس و بحث وغیره رسیدیم جماعتی از طلبه را دیدم که منتظر علامه سید مهدی حلی رحمه الله بودند تا از اتاق خود بیرون بیاید و درس و بحث را شروع کند. پس آن مرد غریبه به پشت میزعلامه رفت و در آن مکان نشست و سپس کتاب شرایع محقق رحمه الله را روی میز گذاشت و آنرا باز کرد. سپس از آن کتاب مقداری دست نوشته در آورد که آن دست نوشته‌های سید بود که خیلی بد خط و ناخوانا بود و کسی قادر به خواندن نبود پس آن مرد غریبه شروع به خواندن آن شد که آن دست نوشته‌ها مقداری از کتاب مواهب الافهام در شرح کتاب شرایع الاحکام بود و آن کتاب در فنش عجیب بود که از آن کتاب جز شش جلد نوشته نشد که آن از اول طهارت تا احکام اموات بود. سید میرزا صالح (فرزند برومند سید مهدی می‌گوید) پدر بزرگوارم سید مهدی رحمه الله می‌گوید: وقتی که من از اتاقم بیرون آمدم مردی را در جای خودم دیدم وقتی که آن مرد غریبه مرا دید بلند شد و از جایم کنار رفت ولی من دامان او را گرفتم و او را در جای خودم گذاشتم و وقتی که با او گفتگو کردم دیدم که او از اهل فن و بلاغت بوده ولی برایم ناآشنا بود و چهره او داری هیبتی بود و من از هیبتی که داشت خجالت کشیدم از او بپرسم که تو کیستی و از کجا آمدی؟ پس من درس را شروع کردم و مشغول حرف

زدن در مورد مسئله و بحث نمودن درباره آن کردم پس آن غریبه حرفم را قطع کـرد و خـودش شروع به بحث نمودن در مورد آن مسئله گویا او مروارید ناب در مورد سخن و بیان بود وقتی که بلاغت کلام او را شنیدم مجذوب و مبهوت او شدم یکی از طلاب به او گفت: حرف نزن و ایـن حرفها چیه؟ آن مرد غریبه چیزی نگفت جز لبخندی زد و ساکت شد. وقتی که درس و بحث بـه اتمام رسید به آن مرد غریبه گفتم: از کجا به حله آمدی؟ به من گفـت: از شـهر سـلیمانیه. بـه او گفتم: از چه وقت از آن شهر خارج شدی؟ گفت: دیروز از آن شهر خارج شدم و آن موقعه‌ای بـود که نجیب پادشاه وارد آن شده و آنرا با شمشیر فتح نمود و احمد پاشاه مُرد و برادرش عبـدالله بـر روی تخت نشست و او اطاعت و فرمانبرداری از حکومت عثمانی را رد کرد و خود به پادشـاهی و سلطنت در سلیمانیه منصوب کرد. من وقتی که از آن مرد غریبه چنین شنیدم: به فکر فرو رفـتم و گفتم که این فتح و خبرش تا به حال به نزد حاکمان حله نرسیده و به خاطرم نیامـد کـه از آن مرد غریبه بپرسم چگونه امروز به حله رسیدی در حالی که دیروز از سلیمانیه خـارج شـده ای؟ و درحالی که مسافت و فاصله بین سلیمانیه تا حله برای سوار کار ماهر و تیـز رو ده روز مـی‌باشـد. سپس آن مرد به یکی از خدامی که در آنجا بود فرمود: آبی برایم بیـاور. آن خـادم نیـز کاسـه‌ای برداشت و خواست از منبع آبی که در آنجا بود آب بیاورد پس آن مـرد بـه او فرمـود: از ایـن آب برایم نیاور زیرا در آن مارمولک مرده است و آن نجس شده است. پس وقتی کـه آن خـادم درب منبع را باز کرد با تعجب دید که آن مرد غریبه راست می‌گوید: و یک مارمولک داخل منبع مـرده بود. پس از منبع دیگر آب برای مرد غریبه آورد و به او داد. پس وقتی که آب نوشید بلند شـد تـا برود، من نیز برای بدرقه کردن او بلند شدم ولـی او قبـول نکـرد و وقتـی کـه بیـرون رفـت بـه جماعت گفتم: آیا در مورد فتح سلیمانیه که این مرد غریبه خبر داده را انکار مـی‌کنیـد؟ بـه مـن گفتند: شما چطور آنرا انکار می‌کنی؟ پس من به طلاب گفتم: بـه دنبـال آن مـرد برویـد و فکـر نمی‌کنم که او را بیابید به خداوند سوگند او حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. طلاب نیز دنبال آن بزرگوار رفتند ولی اثری از ایشان ندیدند گویا آب شده بود و به زمین فرو رفته و یا بـه سـوی آسمان عروج کرده بود. سپس ساعت و روزی که حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه در مورد فـتح سـلیمانیه فرموده بودند را نوشتیم. ده روزبعد خبر و مژده فتح سلیمانیه به حله رسید و به خـاطر خوشـحالی حاکم حله دستور داد چند گلوله توپ به هوا بزنند.

حکایت سی و یکم:

و در همان کتاب به نقل از تاریخ قم تألیف شیخ فاضل حسن بن محمـد بـن حسـن قمـی از

کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و یقین از تألیفات ابوجعفر محمد بن بابویه قمی که به عربی نگاشته بود در مورد مسجد مقدس جمکران که به دستور حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه بناء شده است همان گونه که شیخ پرهیزکار و با تقوا و شایسته وعفیف و صالح حسن بن مثله قمی ذکر نموده است که او می‌گوید: در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۲۹۳ هجری قمری درمنزلم در قریه جمکران خوابیده بودم که ناگهان در نیمه‌های شب، جمعی به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز که حضرت بقیة الله الأعظم امام مهدی عجّل الله تعالی فرجه تو را می‌خواهند. من از خواب بلند شدم و آماده می‌شدم که در خدمتشان به محضر حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه برسم و خواستم در آن تاریکی پیراهنم را بردارم، گویا اشتباه کرده بودم و پیراهن دیگری را برمی داشتم و می‌خواستم بپوشم که از خارج منزل از همان جمعیت صدایی آمد که به من گفت: آن پیراهن تو نیست، به تن مکن! پس من آن پیراهن را سر جایش گذاشتم و پیراهن خود را بر تن کردم و سپس خواستم شلوار خود را بپوشم باز هم به من گفتند که: این شوار تو نیست بلکه شوار تو در فلان جا می‌باشد. من نیز آن را گذاشتم و شلوار خودم را پوشیدم و بالأخره برای باز کردن در منزل به دنبال کلید منزل می‌گشتم زیرا آنرا هنگام خواب قفل می‌کردم که باز از آن جمعیت صدایی آمد و به من گفت: نیازی به کلید نیست زیرا در باز می‌باشد. وقتی که به نزد در خانه رفتم و بیرون خانه شدم دیدم جمعی از بزرگان ایستاده‌اند و منتظر من هستند. به آنها سلام کردم: آنها نیز جواب سلامم را دادند و به من مرحبا گفتند. سپس من همراه آنان به همان جایی که الآن مسجد جمکران است رفتم.خوب نگاه کردم و دیدم درآن بیابان تختی گذاشته شده و روی آن تخت فرشی افتاده و بالش‌هایی گذاشته شده و جوانی تقریباً سی ساله بر آن بالش تکیه کرده و پیرمردی در خدمتش نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می‌خواند و بیش از شصت نفر در اطراف تخت مشغول خواندن نماز بودند این افراد بعضی لباس سفید و بعضی لباس سبز بر تن داشتند. آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود،مرا در خدمت آن جوان که حضرت بقیة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه بود نشاند و آن حضرت مرا به به نام خودم صدا زد و فرمود: ای حسن بن مثله به نزد حسن بن مسلم برو و به او بگو: تو چند سالی است که این زمین را آباد می‌کنی و در آن زراعت می‌کنی و از این به بعد تو حق نداری که در این زمین زراعت کنی و آنچه که تا به حال از این زمین استفاده و بهره بردی باید بدهی تا در روی این زمین مسجدی بنا کنیم و به حسن بن مسلم بگو این زمین شریفی است و همانا خداوند متعال این زمین را برزمینهای دیگر برگزیده است و چون تو این زمین را ضمیمه‌ی زمین خود کرده‌ای، خداوند تبارک و تعالی دو پسر جوانت را از تو

گرفت؛ ولی تو تنبیه نشدی و اگر از این کار دست نکشی خدا تو را عذابی مبتلا کند که فکرش را نکرده باشی. حسن بن مثله می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و مولای من! باید نشانه‌ای داشته باشم، تا مردم حرف مرا قبول کنند و الا مرا تکذیب خواهند کرد. فرمود: ما برای تو نشانه‌ای قرار می‌دهیم، تو سفارش ما را برسان و به نزد سید ابوالحسن برو و به او بگو: با تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و منافع سالهای گذشته‌ی این زمین را از او بگیرد و بدهد تا مسجد را بنا کنند و بقیه مخارج مسجد هم از (رهق) به ناحیه‌ی اردهال که ملک ماست بیاورد و مسجد را تمام کنند و نصف (رهق) را وقف این مسجد کردیم تا هر سال در آمد آن را برای تعمیرات و مخارج مسجد بیاورند و مصرف کنند و به مردم بگو: به این مسجد توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز دارند و بگو: در اینجا چهار رکعت نماز بخوانند که دو رکعت اول به عنوان تحیت مسجد است به این ترتیب: در هر رکعت بعد از حمد هفت بار سوره توحید (قل هوالله احد...) و تسبیح رکوعها و سجودها هر یک هفت مرتبه است.

و دو رکعت دوم: را به نیت نماز صاحب الزمان عليه السلام بخوانند، به این ترتیب که در هر رکعت وقتی که در سوره حمد به جمله (ایاک نعبد و ایاک نستعین) رسیدند صد بار آنرا بگویند (و سپس یک مرتبه سوره توحید خوانده شود) و تسبیح رکوعها و سجودها را نیز هفت مرتبه تکرار کنند و نماز را سلام دهند بعد از نمازتسبیح حضرت زهرا عليها السلام را بگویند و سپس سر به سجده کرده و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آلش بفرستند. سپس فرمود: هر که این دو نماز را در اینجا بخواند مانند کسی است که در کعبه نماز گذارده باشد. حسن بن مثله می‌گوید: وقتی که این سخنان را شنیدم، با خود گفتم: که محل مسجدی که متعلق به حضرت صاحب‌الزمان عليه السلام است همان جایی است که آن جوان (که خود وجود مبارک حضرت ولی عصر عليه السلام بود) که با چهار بالش نشسته بود. به هر حال حضرت بقیة الله الأعظم عليه السلام به من اشاره فرمودند: که مرخصی، من نیز از خدمتشان مرخص شدم وقتی که مقداری راه به طرف منزلم در جمکران رفتم، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: در گله گوسفندان جعفر کاشانی چوپانی بزی است که تو باید آنرا بخری،اگر مردم ده جمکران پولش را دادند بخر و اگر هم پولش را ندادند باز هم از پول خودت آن بز را بخر و فردا شب که شب هجدهم ماه مبارک رمضان است . آن بز را در اینجا سر ببر و اگر گوشتش به هر بیماری که مرضش سخت باشد و یا کسالت دیگری دارد بدهی خداوند متعال او را شفاء می‌دهد و آن بز ابلق یعنی خاکستری می‌باشد و هفت علامت سیاه و سفید در آن بز است که سه علامت درطرفی و چهار علامت دیگر در طرفی که هر یک از آن نشانه‌های سیاه و سفید به اندازه یک درهم می‌باشند.

حسن بن مثله می‌گوید: باز من از آن بزرگوار مرخص شدم و رفتم و دوباره مرا صدا زدند و

فرمودند: ما هفت یا هفتاد روز دیگر در اینجا هستیم. اگر بر هفت روز حمل کنی شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است و شب قدر می‌باشد و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم است (شب روز دحوالأرض) است که آن شب بسیار بزرگی است. حسن بن مثله می‌گوید: به هر حال مرتبه سوم از خدمتشان مرخص شدم و به منزل رفتم و تا صبح در فکر این جریان بودم صبح زود نماز خواندم و به نزد علی بن منذر رفتم و حکایت خود را برای او نقل کردم و علامتی که از امام زمانعليه السلام در مسجد فعلی باقی مانده بود، زنجیرها و میخها یی که در آنجا ظاهر بود دیدیم. سپس با هم خدمت سید ابوالحسن الرضا رفتیم وقتی به در خانه آن سید جلیل رسیدیم، اول از من پرسید: تو اهل جمکرانی؟ گفتم: بله. به من گفتند: سید ابوالحسن از سحرگاه منتظر شما است. من خدمت سید جلیل القدر رسیدم و سلام کردم و ایشان جواب خوبی به من داد و به من احترام گذاشت و قبل ازآن که من چیزی بگویم فرمود: ای حسن بن مثله! شب گذشته در عالم رویاء شخصی به من فرمود: مردی از جمکران به نام حسن بن مثله نزد تو می‌آید، هرچه گفت حرفش را قبول کن و به او اعتماد نما که سخن او سخن ماست و باید حرف او را رد نکنی، در آن وقت من از خواب بیدار شدم و از آن ساعت تا به حال منتظر تو هستم! حسن بن مثله می‌گوید: من نیز حکایت خودم را به طور کامل برای سید ابوالحسن تعریف کردم. بلا فاصله آن سید بزرگوار دستور دادند که اسبها را زین کنند و ما سوار اسبها شدیم و با هم حرکت کردیم و به نزدیک ده جمکران رسیدیم در آنجا جعفر چوپان را دیدیم که با گله گوسفندانش در کنار راه بود، من میان گوسفندان او رفتم، دیدم آن بز با تمام نشانه‌ها و خصوصیاتی که حضرت ولی عصرعليه السلام فرموده بود مطابقت داشت و آن بز در عقب گوسفندان می‌آید آن بز را به آرامی و راحتی گرفتم و تصمیم داشتم که پول آنرا به جعفر چوپان بدهم، چوپان قسم خورد که من تا به امروز این بز را در میان گوسفندانم ندیده بودم و امروز هم هرچه خواستم او را بگیرم نتوانستم،ولی نزد شما آمد و آن را گرفتید و این بز مال من نیست. من بز را به محل مسجد فعلی بردم و او را طبق دستوری که فرموده بودند کشتم و سید ابوالحسن الرضا دستور داد که حسن بن مسلم را حاضر کنند و مطلب را به او فرمود: و او هم منافع سالهای گذشته زمین را پرداخت و زمین مسجد را تحویل داد.

مسجد را ساختند و سقف آنرا با چوپ پوشانیدند و سید ابوالحسن آن زنجیرها و میخهایی را که در آن زمین باقی مانده بود در منزلش گذاشت و بوسیله آن بیماران می‌آمدند و بدن خود را به آن زنجیرها و میخها می‌مالیدند و به اذن خداوند متعال شفاء پیدا می‌کردند. حسن بن مثله می‌گوید: من نیز هر بیماری که به نزدم می‌آمد مقداری از گوشت آن بز به او می‌دادم و به اذن خداوند متعال و عنایت امام زمانعليه السلام شفاء می‌یافت. ابوالحسن محمد بن حیدر

می‌گوید: شنیدم که سید ابوالحسن الرضا در محله موسویان قم ساکن بود و مدتی بعد از آن حکایت بیمار شد و از دنیا رفت. روزی بعد از فوت آن بزرگوار پسرانش که می‌خواستند بیماری را با آن زنجیرها و میخها شفا دهند به نزد صندوقچه‌ای که آن زنجیر و میخهایی که سید ابوالحسن درآن گذاشته بود رفتند ولی هیچ اثری از آن پیدا نکرند. این حکایت بنا کردن مسجد مقدس جمکران بر معجزات آشکار و آثار نمایان به اتمام رسید که از جمله از آنها مثال بقره بنی اسرائیل در بز است که بز این امت می‌باشد. مولف کتاب جنة المأوی حاج میزا حسین نوری رحمه الله می‌گوید: مخفی نماند که مؤلف کتاب تاریخ قم شیخ فاضل حسن بن محمد قمی بوده و او از معاصرین شیخ صدوق رحمه الله می‌باشد که از برادرش حسین بن علی بن بابویه از آن کتاب نقل کرده است و اصل کتاب به زبان عربی بوده ولیکن حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم وزیر بزرگ خواجه عماد الدین محمود بن صاحب بن خواجه شمس الدین محمد بن علی صفی در سال هشتصد و شصت و پنج به فارسی ترجمه کرد. علامه مجلسی رحمه الله در اول بحار در مورد این کتاب می‌گوید: این کتاب معتبر است ولیکن نتوانستیم اصل آن را پیدا کنیم و آن چرا که در دست ماست ترجمه آن کتاب می‌باشد و این سخن عجیب است زیرا شیخ فاضل میرزا اشرف صاحب کتاب فضائل السادات معاصر علامه مجلسی بوده و ساکن اصفهان بود و او از نسخه عربی آن کتاب نقل می‌کرد بلکه محقق آقا محمد علی کرمانشاهی در حواشی کتاب رجال خود در باب حاء در اسم حسن، حکایت حسن بن مثله همان گونه که حسن بن مثله نقله کرده بود به اختصار ازنسخه عربی آن نقل کرده است و عجیبتر از این اصل کتاب مشتمل به بیست باب بود و عالم دانا و فریخته میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی رحمه الله در کتابش به نام (ریاض‌العلماء) در مورد زندگی نامه صاحب تاریخ قم می‌گوید: که او در این باره می‌گوید: من آن کتاب ارزشمند را پیدا کردم و آن بسیار بزرگ و نیکو بود و فایده‌های زیادی داشت و در چند جلد نگاشته شده بود ولیکن من فقط توانستم به یک جلدش که مشتمل به هشت باب بود دست یافتم و همانا ما این حکایت را از خط محدث بزرگ سید نعمة الله جزایری رحمه الله از مجموعه‌ای که از کتاب تاریخ قم نقل کرده بود نقل کرده‌ایم ولیکن کتاب او به زبان فارسی بود و ما بار دیگر آنرا به عربی بر گرداندیم تا مشکلی در متن کتاب حاضر پیدا نشود.

حکایت سی و دوم:

در آن کتاب به نقل از سید ثقه و مورد اعتماد و با تقوا سید مرتضی نجفی که شیخ فقهاء و

ستون آنان شیخ جعفر نجفی را درک کرد، در نزد علماء عراق به نیکی و درست کاری معروف بود و سالیانی در سفر وغیره با او دوست و رفیق شدم که اومی گوید: روزی در مسجد کوفه با جماعتی بودم که در آن جماعت یکی از علماء معروف و تراز اول از نجف بود. من در مورد اسم او چند باری از او پرسیدم ولی او به خاطر تقیه و مخفی بودن اسمش از دیگران خود را برای من معرفی نکـرد. در ادامه می‌گوید: سپس وقتی که نماز مغرب رسید آن شیخ پارسا در محراب نماز مسجد نشست و محیاء نماز جماعت شد که مردم در پشت سرش ایستادند که موذن شروع به اذان گفتن کـرد کـه بعضی از مردم که پشت سر شیخ بودند نشسته و بعضی ایستاده و بعضی درحال ذکر وغیره بودنـد. من وضو نداشتم پس به خاطر همین خواستم وضو بگیرم به خاطر همین بیرون شبسـتان مسـجد کوفه رفتم، در حیاط مسجد کوفه در داخل مکانی که به نام تنور معرف بود یک قناتی بود کـه مـا سرچشمه آن را در مقبره مطهر هانی بن عروه پیدا کردیم و برای رسیدن به آن باید از چند پلکـان پایین آمد و راهروی آن بسیار تنگ بود و فقط یک نفر می‌توانسـت وارد شـود و از قنـات اسـتفاده کند. در هرحال من به نزد آن قنات رفتم و خواستم وضو بگیرم وقتی که به آنجـا رسـیدم مـردی جلیل القدر و بزرگواری که لباس صحرا نشینان را پوشیده بود را درآنجا دیدم که پیش قنات بوده و در حال وضو گرفتن بود و آن بزرگوار با کمال وقار و آرامش و خلوص و توجه و متانـت و تواضـع آرامی وضو می‌گرفت گویا فقط خداوند متعال را در برابر خود می‌دید. من خیلی عجله داشـتم زیـرا می‌خواستم نماز جماعت پشت سر آن شیخ پارسا را درک کنم. مقداری صبر کردم و دیدم آن مـرد جلیل القدر مانند کوه عظیمی است که هیچ کس نمی‌تواند آنرا از جا تکان دهد. پس من وقتی که چنین دیدم گفتند: آقا جان! نماز برپا شده چه معنا دارد که وضو گرفتن ساده را این قـدر بـه طـول می‌کشانی و شاید تو نمی‌خواهی پشت شیخ نماز بگذاری؟ و مـی‌خواسـتم بـا گفـتن ایـن حرفهـا مقداری عجله کند. پس آن مرد جلیل القدر به من فرمود: نه نمـی‌خـواهم پشـت سـر شـیخ نمـاز بخوانم. من با تعجب پرسیدم: چرا؟ فرمود: زیرا آن شیخ ارزنی مـی‌باشـد. مـن از حـرف او چیـزی نفهمیدم تا اینکه وضویش به اتمام رسید و بالا آمد و رفت و من پایین رفتم و وضو گرفتم و سپس بالا آمدم و پشت سر شیخ نماز خواندم. وقتی که نماز به اتمام رسید و جماعت متفرق شدند، وقار و بزرگی و آرامش وهیبت و عظمت آن مرد دلم را پر کرده بود پس به نزد شیخ رفتم و آن چـرا کـه دیدم و شنیدم را برای او تعریف کردم. وقتی که چنین شنید رنگ از رخسارش پرید و متفکر شد و در فکر رفت و نگران و اندوهناک شده بود. سپس به من گفت: همانا تو حضرت حجت بن الحسن امام زمان(عج) را درک کردی و تو ایشانرا نشناختی و آن بزرگوار در مورد چیز پنهانی به تو اطـلاع داده که هیچ کس غیر از خداوند جلیل از آن باخبر نبوده است. من در این سال در زمین رحبـه در

جانب غربی دریاچه کوفه ارزن کاشتم و از عربهای صحرانشین در مورد آن می‌ترسیدم که آنرا خراب کنند. پس امروز وقتی که تکبیرةالإحرام نماز را گفتم و وارد نماز شدم در همان وقت ارزن را به یاد آوردم و به آن فکر کردم و این همان چیزی بود که حضرت ولی عصر عليه السلام به تو فرموده بود که من پشت سر کسی که به فکر ارزن می‌باشد نماز نمی‌گذارم.

حکایت سی و سوم:

و نیز درهمان کتاب نقل شده از عالم صالح و شایسته میرزا محمد تقی بن میرزا محمد کاظم عزیزالله بن ملا (علامه) شیخ محمد تقی مجلسی ملقب به الماسی که او از علماء و زاهدین بود. که او می‌گوید: یکی از نیکان و اهل علم و از سادات خوزستان (سولستان) بود در مورد مردی مورد اعتماد می‌گوید: در این سالها جمعی از دوستان از اهل بحرین تصمیم گرفتند مؤمنین بحرین را در خانه خود دعوت کنند پس هر روز در خانه یکی از آنها بود تا اینکه نبوت به یکی از آنان شد که او مردی پرهیزکار و با ایمانی بود ولی او در منزل خود چیزی نداشت تا مؤمنین را دعوت کند به خاطر همین اندوهناک شد سپس به صحرا رفت و در صحرا مردی را دید که به او فرمود: ای فلانی به نزد فلان تاجر برو و به او بگو محمد بن حسن عليه السلام به تو می‌گوید: آن دوازده دیناری که برای ما نذر کرده‌ای به این مردی که به نزد تو می‌آید بده (و نذرت مورد قبول ما می‌باشد) و سپس تو آن دوازده دینار را بردار و مؤمنین را دعوت کن و آنرا خرج پذیرایی از آنان کن. پس آن مرد پرهیزکار به نزد آن تاجر رفت و پیام حضرت ولی عصر عليه السلام را به آن رساند. تاجر با تعجب به مرد پرهیزکار گفت: آیا خود آن شخص به تو فرمود: محمد بن حسن عليه السلام که خودش می‌باشد چنین به تو فرمود؟ بحرینی که همان مرد پرهیزکار بود گفت: بله خودش چنین به من گفت. تاجر به او گفت: او را نشناختی؟ بحرینی گفت: نه نشناختم، مگر آن مرد چه کسی بود؟ تاجر گفت: آن مرد جلیل القدر و بزرگوار وجود نازنین حضرت ولی عصرامام زمان عليه السلام بود و همانا من به مشکلی برخورد کردم و به خاطر همین دوازده دینار برای آن بزرگوار نذر کردم که برایم دعا کند که اگر مشکلم حل شود به نیابت از او به فقیران و نیازمندان بدهم. پس مشکلم حل شد و من دوازده دینار را کنار گذاشتم. تاجر به او گفت: وقتی که دانستم که امام زمان عليه السلام نذرم را قبول کرده است از تو می‌خواهم نصف دینار آن را به من بدهی تا من آنرا به عنوان تبرک در نزد خودم قرار دهم و من عوض آنرا به تو می‌دهم. بحرینی نیز قبول کرد و نصف دینار به او داد و تاجر نیز عوض آنرا به او داد و سپس بحرینی سکه‌ها را گرفت و با آن سکه‌ها مؤمنین را دعوت کرده و از آنها به نحو احسن پذیرایی کرد.

حکایت سی و چهارم:

و در آن کتاب به نقل از محمد باقر شریف اصفهانی که او می‌گوید: من در سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری قمری در راه مکه معظمه با مردی مورد اعتماد به نام حاج عبدالغفور در بین مکه ومدینه با او آشنا و رفیق شدم. حاج عبدالغفور قبل از آن سه حج رفته بود و این بار می‌خواست دو سال در مکه مکرمه بماند تا سه حج متوالی را درک کند. پس او در مکه مکرمه ماند و من به شهر و دیار خود باز گشتم و دومین دیدار ما سال هزار و صدو هفتاد وشش بود و آن همزمان بود با برگشت من از زیارت حضرت امام رضا‌؈. که حاج عبدالغفور را در یزد دیدم که بعد از سه سال از مکه مکرمه باز گشته بود که او بعد از بازگشت از مکه مکرمه برای تجارت به بندر صورت از بنادر هندوستان رفته بود و در همان سال به خانه‌اش بازگشته بود. پس وقتی که من به نزد او رفتم به من گفت: من از میرابوطالب شنیدم که در سال گذشته از سلطان فرنگ به رئیس آنان در بمبئی که از دست نشانده‌های سلطان فرنگ معروف به جنداران بود نامه‌ای به این مضمون آمد: به من خبر رسیده که در این زمان دو مرد که لباس پشمی دارند به نزد ما آمدند که یکی از آنان ادعا دارد که هفتصد و پنجاه سال و دیگری می‌گوید هفتصد ساله می‌باشد که آن دو می‌گویند: همانا حضرت صاحب الزمان‌؈ ما را به نزد شما فرستاده تا شما را به دین نوین اسلام محمدی‌ؐ دعوت کنیم. اگر دعوت ما را نپذیرید و از آیین و دین ما پیروی نکنید دریا بعد از هفت سال و یا ده سال (تردید از حاج عبدالغفور می‌باشد) طغیان کرده و شما را غرق می‌کند و ما دستور دادیم که آنها را به قتل برسانند پس آهن و غیره بر آنها کار زار نبود و سپس روغن و ماده آتشین را بر لباسهای آنان انداختیم و آنرا آتش زدیم باز هم آتش اثری در آنها نکرد سپس دست و پاهای آنان را با زنچیرهای سنگین غل و زنجیر کرده و آنها را در دریا انداختیم و سپس با تعجب دیدیم که آن دو نفر صحیح و سالم بیرون آمدند و رفتند. سپس رئیس ما به ما گفت: از شما می‌خواهم که به نزد بزرگان و ارباب مذاهب اسلام و یهودیان و مسیحیان و آتش پرستان نامه و یا فرستاده‌ای بفرستید تا در مورد ظهور امام زمان‌؈ در آخرالزمان در کتابهای آنها ذکر شده است یا خیر؟ حاج عبدالغفور می‌گوید: من از کاهن بزرگ که در بندر صورت بود در مورد نامه نگاری و غیره در مورد امام زمان‌؈ پرسیدم و او آن چرا که من شنیده بودم را تأئید کرد و این حکایت بین آنان معروف و مشهور می‌باشد و خداوند جلیل به آن آگاهتر است.

حکایت سی و پنجم:

در همان کتاب آمده است که در ماه جمادی الأول سال هزارو دویست و نود و نه ۱۲۹۹هجری قمری مردی وارد کاظمین شد که نامش آقا محمد مهدی از قاطنه بندر ملومین ماچین و ممالک برمه که همینک (یعنی در سال هزار و دویست و نود و نه ۱۲۹۹هجری قمری) تحت تصرف انگلستان بود که فاصله آن از سرزمین کلکته هندوستان شش روز دریایی با کشتی بخار راه دارد که پدرش از اهل شیراز بوده ولی او در بندرذکر شده به دنیا آمد و در آنجا رشد و نمو کرد و سه سال قبل از سال ذکر شده یعنی (سال هزار و دویست و نود و شش ۱۲۹۶ هجری قمری)به یک بیماری شدیدی مبتلا شد و وقتی که از آن بیماری شفاء یافت حس گفتاری خود را از دست داد یعنی لال شد و دیگر قادر به حرف زدن نبود. به خاطر همین برای شفاء کامل و برگشتن حس گفتاری او به نزد مراقد شریف اهل بیت علیهم السلام در عراق آمد و در آنجا مشغول توسل به آن دودمان پاک و مطهر و معصوم علیهم السلام شد. آن شخص در کاظمین آشنایانی داشت که از تبار معروف عراق بودند و او بیست روز در نزد آنان ماند. تا اینکه کشتی بخار به آنجا آمد که مسافران آن کشتی اهالی از اهل بغداد و کربلا بود پس او را به مسافرین کشتی دادند و به آنها گفتند که این مرد قادر به تکلم نیست و نمی‌تواند خواسته‌های خود را بر زبان بیاورد زیرا او لال بوده و مراقب اوضاع او باشید و نامه‌ای برای فامیل و آشنایان خودش که در سامرا بودند نوشته و به او دادند.

پس کشتی بخار حرکت کرد تا اینکه به سامرا رسید. وقتی که به آن سرزمین مقدس و ناحیه مقدسه وارد شد به نزد سرداب مقدس رفت و آن دربعد ازظهرجمعه دهم جمادی الثانی سال هزارودویست و نود و نه ۱۲۹۹هجری قمری بود. در آنجا جماعتی پرهیزکار و مورد اعتماد بودند تا اینکه او به نزد سرداب مقدس آمد و وارد آن شد و در جایی که حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه غیبت کرده بود آمد و در آنجا به زبان بی‌زبانی مقداری زیارت و گریه و زاری کرد. (و او در کاغذ می‌نوشت که لال هستم برای من دعا کنید تا شفاء یابم) و سپس به دیگران می‌داد تا آنان آن نوشته را بخوانند وقتی که زوار آن نوشته‌ها را از او می‌گرفتند دلشان به حال او می‌سوخت و با اخلاص برای او دعا می‌کردند و او نیز با زبان بی‌زبانی شروع به دعا کردن و گریه و زاری می‌کرد و قبل از اینکه دعایش به اتمام برسد به اذن خداوند متعال و به برکت وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه و دعای خیر مؤمنین زبانش باز شد و از سرداب بیرون آمد درحالی که زبان او فصیح و رسا بود. پس او را در روز شنبه در محفل تدریس سید فقهاء و

شیخ علماء رئیس شیعه و تاج شریعه که ریاست امامیه به او ختم می‌شد که آن سید بزرگوار استاد أعظم میزا محمد حسن شیرازی رحمه الله بود آوردند و آن مرد چینی در نزد آن بزرگوار سوره مبارکه فاتحه را خواند به نحوی که حاضرین به صحت و حسن قرائتش او را ستودند و در شب یکشنبه و دوشنبه علماء و فضلا و بزرگان در صحن شریف امام عسگرین علیهما السلام جمع شدند درحالی که خوشحال و خشنود بودند و تمام صحن و سرا را چراغانی کردند و سپس قصه و حکایت او را به نثر در آورده و آنرا نشر دادند. که یکی از کسانی که حکایت آن مرد لال را به نثر در آورده بود مداح اهل بیت علیهم السلام حاج ملا عباس صفار زنوزی بغدادی بود که در قصیده طولانی خود او را بیمار دیده و سپس سالم دیده بود به نثر در آورد و آن این است:

در همان سالی که من همراه زیارت کننده‌گان به شهر سامرا

شهری که هر که آنرا ببیند خشنود گردد آمده بودم

در همانجا مرد جوانی از چین دیدیم که شخصی همنام امام رهنمای او بود

و هنگامی که می‌خواست چیزی بگوید اشاره می‌کرد

او لاغر و نحیف بود و بیماری مانع حرف زدنش بود

و اشک از چشمانش جاری می‌شد

پس به خاطر همین به جایی که مردم

آرزوی رسیدن به هدفشان را در آنجا دارند آمد

و در حالی که گریه می‌کرد و با زبان بی زبانی

قصد داشت آنجا را زیارت کند و گناهانش آمرزیده شود

و چیزی که برای سلامتی روح و جانش بود بر دیوار می‌نوشت

آن دل نوشته‌ها را برای کسانی می‌نوشت که می‌خواهند زیارت کنند

او چنین می‌نوشت همانا من می‌خواهم زیارت کنم ولی زبانم باز نمی‌شود

برایم دعا کنید تا بتوانم با زبان فصیح زیارت و حرف بزنم و بر من واجب است

که زیارت و دعا کنم تا خداوند صدایم را بشنود

و مرا شفاء دهد سپس در آن هنگام

مردی خوش سیما و با وقار به سوی او آمد

در حالی که مانند پرهیزکاران آنجا نبود

چـــه زیبـــا بـــرای خـــودش نوشـــته اســـت
جـــایی آمـــده کـــه فرزنـــد طاهـــا در آنجـــا پنهـــان گشـــته
پس اشاره کرد که نوشته‌هایش را بخواند و برای شفایش دعا کند
پـــس نوشـــته‌هـــا را خوانـــد و بـــرای شـــفای او دعـــا کـــرد
و بـــه ســـیدی کـــه در آنجـــا نشســـته بـــود ســـفارش کـــرد
برای سلامتی و شـفای او دعـا کنـد پـس آن سـید برخاسـت
و او را بـــه مکـــان غیبـــت امـــام از جانشـــینانش
و او را بـــه اتـــاقکی آورد کـــه روشـــنایی چشـــم در آن اســـت
و دیگـــری در آنجـــا چراغـــی روشـــن کـــرد
و بـــه دهـــانش نزدیـــک کـــرد تـــا او را ببینـــد
در اینجـــا خداونـــد را در حـــال اســـتغفار خوانـــد
در حـــالی کـــه گریـــه مـــی‌کـــرد و اشـــک مـــی‌ریخـــت
و زمـانی کـه از آنجـا برگشـت خواسـت نمـاز بـه جـای آورد
در حـــالی کـــه شـــفای جـــانش برگشـــته
و خداونـــد زبـــانش را بـــاز نمـــوده
و اقامـــه نمـــاز را بـــه پایـــان رســـانده بـــود

و وقتی که خبر به شاعر و سراینده بزرگ سید موئید ادیب فخر طـالبین و نـاموس علویـون سید حیدربن سید سلیمان حلی رحمه الله رسید نامه‌ای به این مضمون به سامرا نوشت: (به نام خداونـد بخشنده مهربان وقتی که نسیمی از ناحیه مقدسه وزید و عطر خوش آن زبان لال زائـری را بـاز کرد و آن هنگامی که در سرداب مقدس به حالت تضرع و ابتهـاع از خداونـد متعـال درخواسـت می‌نمود و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را واسطه خود قرار داد و به آن بزرگوار توسـل نمـود و خداونـد متعال به برکت وجود امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه آن جـوان لال را شـفاء داد و شـاعر اهـل بیـت علیهم السلام نیـز قصیده‌ای در مورد آن معجزه آشکار سرود. پس من به خاطر بیان ارادت خود به سـاحت مقـدس حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن ذخیره عظمی محمـدی و روشـنی بخـش ملـت احمـدی و پرچمـدار شریعت و امام شیعیان به خاطر آن معجزه آشکار قصیده‌ای بسرایم و آنرا تقـدیم بـه دو حضـرت بزرگوار حضرت امام علی هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام که خانه اقامت آن بزرگوار یعنی سامرا می‌فرستم و آرزوی قبول از درگاه خداوند جلیل را دارم. و آن قصیده این است:

در هـــر حـــال معجـــزه روشـــن آشـــکار مـــی‌شـــود

و خـــوب و بـــد شـــاهد آن مـــی‌باشـــد

و کرامـــات و فضـــائل پشـــت ســـر هـــم دیـــده مـــی‌شـــود

و حاضـــر بـــه غائـــب ابـــلاغ مـــی‌کنـــد

جمعـــی بـــه خـــاطر آن چشـــمانش روشـــن مـــی‌گـــردد

و جمعـــی بـــه خـــاطر آن چشـــمش تـــار و تاریـــک مـــی‌شـــود

پـــس قلبـــی بـــه خـــاطر آن غـــم دیـــده و انـــدوه مـــی‌گـــردد

و دلـــی بـــه خـــاطر او شـــاد مـــی‌شـــود و مـــی‌پـــرد

دیـــد و بصـــیرت و بیـــنش خـــود را روشـــنی ده

ای استدلال کننده و بصیرت خود را یـاری ده ای تأمـل کننـده

آثـــار و برکـــات فرزنـــدان پیـــامبر را جســـتجو کـــن

و برای تو کافی است آن چرا که پخش کننده پخش کرده است

و خبـــر راســـت و درســـت را بگیـــر

کـــه دل دشـــمن را مـــی‌شـــکافد

پـــس از صـــاحب الأمـــر اســـاس آشـــکار

و کرامت و معجزات او که کارش را برای مـا روشـن مـی‌گردانـد

و در محـــل غیبـــتش زمـــانی کـــه بـــرادر

مریضـــی کـــه بیمـــاریش آشـــکار اســـت

پرتـــاب کننـــده ای بـــه دهـــان او بـــا گرفتگـــی زبـــان

پرتـــاب کـــرد کـــه او زمـــان فریبنـــده اســـت

پـــس رو آورد در حـــالی کـــه خواهـــان شـــفاء یـــافتن بـــود

در نـــزد کســـی کـــه غائـــب و حاضـــر اســـت

و اجیـــری حرفهـــا را بـــرای او تلقـــین مـــی‌کـــرد

کـــه در میانـــه‌روی در عملـــش تجـــاوز کـــرده اســـت

پـــس در آن هنگـــام کـــه درد و رنـــج ســـختی داشـــت

و از اســـتوار مانـــدن فکـــرش در حیـــرت و نگرانـــی بـــود

به یکباره آن بیماری

سخت از او برطرف شد

پس برای سرورش به میان سپاسگزاران آمده

در حالی که نعمتهایش را یاد می‌کرد

به جان و روحم قسم هر آینه به حقیقت بیماری و مرض او

دستی مسح نموده که هر آفریده‌ای برای آن شکر گذار و سپاس گزار است

دستی که در هر حال رحمت و برکت برای بندگان است

برای همان خداوندی که او را آفریده است

به پایین بیا اگر جانها نپذیرند

و کینه توز سینه‌اش را، اندوه و غم تنگ می‌کند

و بگو همانا او قائم‌ؑ آل پیامبرﷺ

صاحب امر و نهی می‌باشد

آیا گرفتگی زبان زائرش او را منع می‌کند

از آنچه زائر سخن بگوید

و او را به راستی به باز کردن آن می‌خواند و حکم می‌کند

و به او درمانده گفته می‌شود پس خیلی بعید است

بلکه او چه خوب فریاد رسی می‌باشد

زمانی که آن جاندار کوچک بزرگ بی آرام کند

و این معجزه و کرامت که او فاسد و گنهکار را بیاراید

یاد او را همیشگی کن ای زبان زمان

و در بخشش و کرم او دهانت را عطر آگین کن

و به خاطر او به سامرا تبریک و تهنیت باد

و کسی که در آنجا خانه و کاشانه و آبادی دارد

و او سرور ما حضرت حسن انتخاب شده است

که باران جود و کرم و بخشش او سرازیر است

و بگو چه پاک و مقدس گنبد و بارگاه و مکانی است

کــه در آنجــا بخشـــنده، لغـــزش را مـــی‌بخشـــاید

هـــر دو اســـمت در میـــان مـــردم آشـــکار اســـت

در چهـــره آنـــان اثـــر روشـــنایی اســـت

و تـــو بـــرای بعضـــی از آنـــان خشـــنود کننـــده هســـتی

و بـــه خـــاطر آن زیانکـــار توصـــیف مـــی‌شـــود

و بر هـر آینـه بـه درسـتی کـه نیکـو کرامتهـا را رهـا نمـوده

بـه جـای آمـادگی تـو پـس او بـه آنجـا سـفر کننـده اسـت

و تـــو بـــاغ تـــازه و بـــا طـــراوت بـــرایش هســـتی

و او اخـلاق و سـبزه زار و مرغـزار خـوبی بـرای تـو اسـت

دانشمندی می‌باشـد کـه در آغـوش هـدایت جـان داده اسـت

و لباس پرهیز کاری لباس ظاهری اوست

تا اینکه آن سید بزرگوار می‌گوید:

آل پیامبران باید همچنـان بـاقی بماننـد و اگـر چنـین نباشـد

فخـر و بزرگـی بـرای چـه کسـی اسـت ای فخـر فـروش

حکایت سی و ششم:

و در آن کتاب آمده نقل کرده برایمان مردی مورد اعتماد و امـین آقـا محمـد کـه مجـاور حضرات امام علی الهادی و امام حسن عسـگری علیهما السلام کـه او متـولی روشـن کـردن چراغهـا و شمعهای بقعه آن دو بزرگوار به مدت چهل سال بود و او تا آن وقت چنین کاری می‌کند که او می‌گوید: مردی از اهل سامرا که از اهل خلاف (یعنی دشمن اهل بیت علیهم السلام) که نام او مصطفی جمود بود و آن از خدام بود ولی زوار را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد و اموال و پولهـای آنهـا را به غصب و سرقت می‌برد و به خاطر همین غضب و خشم الهی را برانگیخت و او اکثر اوقـات خود را در نزد پنجره کوچک در سرداب مقدس می‌گذراند و آن پنجره‌ای بـود کـه زوار در نـزد آن می‌ایستادند و مشغول زیارت و راز و نیاز می‌شدند و آن خبیث اموال زوار را غصب می‌کـرد و آنان را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و به خاطر همین آنان به خـوبی نمـی‌توانسـتند زیـارت کنند وحالت حضور از آنها براداشته می‌شد. تا اینکه آن مرد خبیث شبی در خواب حضرت ولـی عصر عجل الله فرجه را می‌بیند که آن بزرگوار به او می‌فرماید: ای فلانی تا کی می‌خواهی زوار مرا مـورد

اذیت و آزار قرار دهی و نگذاری آنان زیارت کنند و به چه دلیل چنین کاری می‌کنی؟ آنها را به حال خود واگذار و آن چرا که می‌خواهند انجام دهند و تو کاری به کار آنها نداشته باش. وقتی که آن خبیث بیدار شد دید کر شده و چیزی نمی‌تواند بشنود و در آن هنگام زوار از دست او راحت شدند تا اینکه خداوند متعال آن خبیث را به درک واصل نمود.

حکایت سی و هفتم:

و درآن به نقل از کتاب مجمع الفضائل و الفواصل ملا علی رشتی رحمه الله که عالم و دانشمند فرهیخته و دانا و با تقوا بود که او می‌گوید: روزی از زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام برگشتم وعازم نجف اشرف شدم و آن از راه فرات بود وقتی که ما سواربر یک کشتی کوچک که بین کربلا و طویرج شدیدم دیدیم که مسافران آن کشتی کوچک از اهالی طویرج و از اهالی حله بودند که بین حله و نجف متفرق می‌شدند و در آنجا جماعتی مشغول لهو و لعب و شوخی‌های بی‌جا بودند. مرد جوانی بین آنها بود که همانند آنان نبود و در وجود او آثار آرامش و سکینه و وقار مشاهده می‌شد و اوهمانند دیگران شوخی نمی‌کرد و نمی‌خندید و اطرافیانش مذهبش را مورد مسخره قرار می‌دادند و او را به خاطر آن اذیت می‌دادند با این وجود او همراه آنها غذا می‌خورد. من از دیدن او بسیار متعجب شدم تا اینکه به جای رسیدیم که عمق آب کم بود پس از کشتی پایین آمدیم و بر روی ساحل حرکت کردیم پس به صورت اتفاقی با آن مرد جوان هم صحبت شدم و من در مورد او و رفتار اطرافیانش با او پرسیدم. آن اطرفایانم که دیدی نزدیکان و آشنایان من و از اهل مذهب سنت می‌باشند.

و در جمع آنان پدرم نیز است بجز مادرم که از اهل ایمان و شیعه اثناء عشری می‌باشد.

و همانا من نیز مذهب اهل سنت داشتم ولی خداوند متعال بر من منت قرار داد و مرا به برکت وجود پاک و مقدس حجتش یعنی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به مذهب تشیع مشرف گرداند. شیخ رشتی می‌گوید: از او در مورد چگونگی ایمان آوردن و شیعه شدنش پرسیدم. او به من گفت: اسم من یاقوت است و شغل من روغن فروشی است که من بر روی پل حله روغن می‌فروشم. روزی برای تهیه روغن همراه دوستان و آشنایان و نزدیکانم به خارج از حله رفتیم و از حله بسیار دور شدیم و بعد از تهیه روغن وغیره آنرا روی الاغم گذاشتم و به همراهانم ملحق شدم. پس همراه هم به سوی حله حرکت کردیم و در چند منزلی حله وقتی که شب شد برای استراحت و تجدید قوا منزل کردیم و در آنجا خوابیدیم تا اینکه صبح شد وقتی که من بیدار شدم هیچ کس را در نزد خودم ندیدم گویا آنها هنگامی که می‌خواستند بروند چند بار مرا بیدار کرده بودند ولی من بیدار نشدم و به خاطر همین مرا ترک کردند و رفتند و راه مادر

بیابان بود که در آن درندگان وحشی زیاد بود که تا اولین آبادی فرسخها فاصله داشت. پس من بلند شدم و بار خود را بر الاغ گذاشتم و پشت سر آثار باقی مانده از آنها راه خود را ادامه دادم مقداری از راه را نرفته بودم که راه خودم را گم کردم و متحیر و سرگردان شده بودم.

و از درندگان وحشت زده و عطش تمام وجودم را فرار گرفته بود زیرا آن روز بسیار گرم و سوزان بود. پس من به پیشوایان خود که در آن زمان به آنان اعتقاد داشتم مثل ابوبکر و عمر و عثمان ومعاویه وغیره استغاثه کردم که به دادم برسند و آنها را شفیع خودم در قبال خواسته خود از خداوند متعال قرار دادم و گریه و زاری می‌کردم ولی هیچ نتیجه‌ای از استغاثه به آنان به من نرسید و من درهمان حیرت زدگی باقی ماندم و هیچ چیزی از آنان به یاری من نشتافت. پس با خود گفتم: همانا از مادرم (که شیعه بود) شنیده بودم که می‌گفت: همانا برای ما شیعیان امامی زنده می‌باشد که کنیه‌اش اباصالح علیه السلام می‌باشد که گمراهان را هدایت و دردمندان را یاری و به ضعیفان کمک می‌کند. پس نذر کردم و بین خودم و خداوند عهد بستم که اگر به آن بزرگوار استغاثه و طلب یاری کردم وایشان مرا یاری داد به دین و مذهب مادرم یعنی شیعه را برای خود بر می‌گزینم و شیعه می‌شوم. پس درآن هنگام آن بزرگوار را صدا زدم و استغاثه کردم یکباره مردی سبز پوش را دیدم که در کنار من راه می‌رود. شیخ رشتی می‌گوید: یاقوت روغن فروش به سبزه‌ای که در نزد نهر آب رویده بود اشاره کرد و می‌گفت لباسهای آن چنین بود. در ادامه می‌گوید: آن بزرگوار مرا به راه اصلی راهنمایی کرد و به من گفت: به زودی به قریه‌ای خواهی رسید که همه آنان از شیعیان ما می‌باشند و فرمود: تو را به آن چرا که نذر کردی دستور می‌دهم که شیعه شوی. به آن بزرگوار عرض کردم: آقا جان، آیا تو همراه من به این قریه نمی‌آیی؟ فرمود: این چه معنای دارد درحالی که هزاران نفر در سرتا سر دنیا به من استغاثه و طلب یاری می‌کنند و من باید به یاری آنان بشتابم و درهمان وقت آن بزرگوار از نظرم پنهان گشت. من راه زیادی نرفتم و به آن قریه رسیدم و مسافت آن قریه آنقدر زیاد بود که دوستان و آشنایان و نزدیکان من که با من بودند روز بعد به آنجا رسیدند و وقتی که به حله بازگشتیم به نزد سید فقهاء سید مهدی قزوینی رحمه الله رفتم و حکایت خود را برای ایشان تعریف کردم و آن بزرگوار احکام و شریعت مذهب شیعه را یادم داد. سپس از ایشان خواستم که عملی به من بیاموزد که اگر آنرا انجام دهم بار دیگر بتوانم چهره خورشید درخشان و ماه تابان گونه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را ببینم و با ایشان ملاقات کنم. سید به من فرمود: چهل شب جمعه به زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام برو و آن بزرگوار را زیارت کن به مقصود خود خواهی رسید. یاقوت می‌گوید: من در هر شب جمعه از حله به زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رفتم و آن بزرگوار را زیارت می‌کردم. سی و نه بار زیارت کردم تا اینکه در نوبت چهلم طبق معمول از حله عازم کربلا معلی

شدم وقتی که به دروازه کربلا معلا رسیدم. یکباره دیدم نگهبانانی از طرف حاکمان ظلم و ستم در آنجا ایستاده بودند و هرکه تذکره و یا گذرنامه همراه نداشت به او اجازه ورود به شهر نمی‌دادند. من که گذرنامه و تذکره و پولی همراه نداشتم تا به آنها نشان بدهم. پس به خاطر همین نگران و غمگین شدم. در آن وقت مردم زیادی صف کشیده بودند و مزاحمت ایجاد می‌کردند و من چند بار خواستم از فرصت استفاده کنم وارد شهر شوم ولی نتوانستم. در آن هنگام بود که حضرت ولی عصر؈ را با لباس روحانیون ایرانی دیدم درحالی که عمامه سفیدی بر سر داشت که بدون اینکه کسی مانعش شود وارد شهر شد. وقتی که من آن بزرگوار را دیدم به ایشان استغاثه کردم پس آن بزرگوار برگشت و دستم را گرفت و مرا بدون اینکه کسی مانعم شود با خود وارد شهر کرد. در بین مردم آن بزرگوار را گم کردم و به خاطر از دست دادن آن بزرگوارغمگین شدم و اتفاقهایی که بر سرم افتاده بود به خاطر آن فراموش کردم.

حکایت سی و هشتم:

و نیز در همان کتاب نقل شده از عالم جلیل القدر و محدث کبیر علامه سید نعمة الله جزایری از شخص مورد اعتمادش که آن شخص مورد اعتماد می‌گوید: منزلش در جزیره‌ای از جزایر دریا می‌باشد و فاصله جزیره آنها تا جزیره دیگر یک روز دریایی یا کمتر می‌باشد و در آن جزیره آب و غذا و آذوقه و هیزم و مایحتاج آنها می‌باشد که مردان آن جزیره به اتفاق همدیگر سوار بر کشتی کوچک می‌شدند و به آن جزیره می‌رفتند و ما یحتاج خود را بار کشتی کرده و به شهر و دیار خود باز می‌گشتند. روزی طبق معمول سوار بر کشتی شدند و آذوقه یک روز را با خود بردند وعازم جزیره مورد نظر شدند وقتی که مقداری از ساحل دور شدند و به نزدیکی عمق دریا رسیدند بادی سهمگین آمد و آنها را از مقصد خود منحرف کرد و نه روز با آن حالت در دریا سرگردان بودند تا جایی که رو به هلاکت رسیده بودند و آن به خاطر کمی آب وغذا بود و در نهمین روز باد آنان را در کنار جزیره‌ای از جزایر دریا انداخت پس آنان از کشتی پایین آمدند و به جزیره وارد شدند و دیدند که آب جزیره شیرن می‌باشد و انواع درختان میوه و غیره در آنجا وجود دارد پس آن چرا که احتیاج داشتند از آن جزیره بار کشتی خود کردند و به حرکت در آمدند وقتی که مقداری از جزیره دور شدند به ساحل جزیره نگاه کردند و دیدند که یکی از آنان در جزیره باقی مانده است پس آن شخص آنان را صدا زد تا به داد او برسند ولی آنها نتوانستند چنین کاری کنند زیرا خیلی از او دور بودند. پس آن مرد هیزمهای خود را مانند کلک درست کرد و خود را بر آن بست و سپس به دریا زد تا شاید به صورت شناور و با شنا کردن به کشتی برسد و او دست و پا می‌زد و به دنبال کشتی می‌رفت تا اینکه شب شد و او کشتی را گم کرد.

و دوستان او که سوار کشتی بودند یک ماه بعد به شهر ودیار خود رسیدند. پس اهالی آن جزیره وقتی که آنها را دیدند بسیار خوشحال شدند زیرا آنان توقع نداشته بودند آنها را بار دیگر ببیند زیرا فکر می‌کردند که آنان در دریا غرق شده‌اند و آن به خاطر این بود هنگامی که به جزیره می‌رفتند یک روز یا دو روز به طول می‌کشید و آنان باز می‌گشتند ولی این بار رفت وآمد آنان بیش از یک ماه به طول کشیده بود. همه آنان خوشحال وخشنود بودند جز خانواده آن مردی که در جزیره باقی ماند پس از آنان درمورد او پرس وجو کردند و آنان ماجرا و حکایت او را برای خانواده‌اش تعریف کردند. پس آنان وقتی که شنیدند برای او ماتم و ختم گرفتند و از آن اتفاق یک سال گذشت و سالگرد نیز برای او گرفتند بعد از مدتی دیدند که آن مرد صحیح و سالم به خانواده‌اش بازگشت و از دیدن او بسیار تعجب کردند زیرا فکر نمی‌کردند او زنده باشد. پس از دیدن او بسیار خوشحال و خشنود شدند و دوستان و همراهانش که در کشتی بود به نزد او رفتند و جریان زنده ماندنش را از او پرسیدند که چگونه بدون آب و غذا و غیره زنده باقی مانده است؟ پس او حکایت خود را چنین تعریف کرد: وقتی که من به دریا زدم و به دنبال شما آمدم امید داشتم به شما برسم ولی وقتی که شب شد از رسیدن به شما نا امید شدم و از زنده ماندنم نیز نامید شده بودم و در دریا دو شبانه روز سرگردان بودم تا اینکه امواج دریا مرا به نزدیک ساحل انداخت که در آنجا کوهی بود پس من بر روی سنگی از کوه آویزان شدم و به خاطر بلندی و صعب العبور بودن سنگ نتوانستم بالای سنگ بروم پس به خاطر همین پاهایم در آب و دستانم بر سنگ آویزان بود و خود را این گونه توانستم نجات بدهم تا در آب غرق نشوم و من این گونه بودم و احساسی نمی‌کردم یکباره یک افعی عظیم الجثه و بزرگی را دیدم که به سوی من می‌آید که طول آن زیادتراز گلدسته و مناره‌های بزرگ بود و من از دیدن آن بسیار وحشت زده و اندوهناک شدم زیرا یقین پیدا کرده بودم که به هلاکت خواهم رسید. پس به خداوند جلیل استغاثه کردم و طلب یاری خواستم پس در آن هنگام عقربی را دیدم که بر روی مار راه می‌رفت تا اینکه به نزد سر و مغز مار رسید درآن هنگام عقرب به سرومغز مار نیش زد و درهمان لحظه تمام پوست مار ذوب شد و در دریا افتاد و فقط استخوانهایش باقی ماند که مانند نردبان بزرگی بود که می‌توان به راحتی از آن بالا رفت. پس من از آن استخوانها بالا رفتم تا اینکه بر روی جزیره قدم زدم و در آن وقت خداوند متعال را به خاطر نجاتم سپاس و شکر گذاری کردم. سپس در جزیره راه رفتم و تا عصر در جزیره راه می‌رفتم وقتی که عصر شد ساختمانها و قصرهای بزرگ و مجللی را در آن جزیره دیدم ولی آن ساختمانها و قصرها بدون سکنه بود و کسی در آنجا ساکن نبود ولیکن آثار مردم در آنجا دیده می‌شد پس من در یکی از اتاقهای قصرها مخفی شدم. پس در همان حال بودم که یکباره چند سواری را دیدم که به سوی

قصر می‌آمدند پس قبل از رسیدن به قصر از اسبان خود پیاده شدند و یک فرش تمیز و زیبایی را پهن کردند و شروع به تهیه غذا وپختن آن شدند. وقتی که از پخت غذا فارغ شدند چند سوار دیگر را دیدم که لباسهای سفید و سبز پوشیده بودند و از چهره آنان از نور می‌درخشید. از اسبان خود پایین آمدند و خدام و نوکران آنان غذا وغیره برای آنان تقدیم کردند وقتی که خواستند غذا بخورند یکی از آن سواران نورانی که نورش و هیبت و بزرگی او از همه بیشتر بود به آنها فرمود: سهم یک نفر را کنار بگذارید زیرا یک نفر اینجا می‌باشد و باید او را دعوت و پذیرایی کنیم.

پس آن مرد خوش سیما و نورانی مرا با اسم صدا زد و فرمود ای فلان بن فلان به نزد ما بیا و با ما غذا بخور. من وقتی که چنین شنیدم بسیار تعجب و حیرت زده شدم پس با همان تعجبم به نزد آنان رفتم و آنان به من خوش آمد گویی و مرحبا گفتند. پس من از آن غذا خوردم و آنقدر خوش مزه و گوارا بود که تا به حال مانند آن نخورده بودم و هیچ تصوری در مورد آن غذا نمی‌کردم جز اینکه تصور من این بود که آن غذا از غذای بهشت بود. وقتی که روز شد آنها سوار اسبان خود شدند و رفتند و درهنگام عصر بازگشتند و من چند روزی با آنها بودم تا اینکه آن مرد نورانی به من فرمود: اگر دوست داری به نزد اهل عیال برو و اگر دوست داری نزد ما بمان، من با شقاوتی که داشتم برگشت به نزد اهل و عیال خود خواستم، وقتی که شب شد اسبی برای من محیا کردند و یک نفر نیز همراه من فرستادند تا راه برایم نشان دهد پس ما یک ساعت راه رفتیم در حالی که من می‌دانستم که فاصله جزیره تا شهر و دیار من بیش از یک ماه می‌باشد.

از شب مقداری نگذشته بود که صدای پارس سگان را شنیدم پس آن مرد به من گفت: این پارس سگان شما می‌باشد. پس من هیچ احساسی نکرم مگر اینکه خود را در نزد خانه‌ام دیدم. پس همراهم به من گفت: از اسب پایین بیا این خانه توست. وقتی که از اسب پایین آمدم به من گفت: به یقین که تو دنیا و آخرت را از دست دادی همانا آن مرد نورانی و درخشانی که تو را به نزد خود دعوت کرد حضرت صاحب الأمر امام زمان عليه السلام که صاحب دنیا و صاحب الزمان و صاحب زمین می‌باشد. پس رو کردم ولی آن غلام را ندیدم گویا اصلاً با من نبوده است و از آن وقت تا به حال من پشیمان می‌باشم.

حکایت سی و نهم:

و از جمله کسانی که به فیض دیدار دریای پر مهر و محبت موعود بزرگ مرتبه و خورشید تابان هستی و ذخیره الهی حضرت ولی عصر مهدی موعود عليه السلام شده است خود بنده مؤلف ضعیف این کتاب می‌باشد و آن درهنگام مسافرت و محل اقامت و مجاورتم بود و امید وارم که آنجا نیز

محل به خاک سپاری من باشد و آن سرزمین مقدس کربلای معلی می‌باشد و آن هنگامی بود که برای زیارت سرور و مولایمان حضرت ابا عبدالله الحسین‌علیه‌السلام در سالی که معروف به سال (الغریقیه) و آن سال هزار و سیصد و پنج هجری قمری می‌باشد و آن هنگامی بود که زیارت من در هنگام بهار از آن سال بود که جمعی از مجاورین کربلای معلی از اعراب و فارس و غیره با اهل و عیال و بار سنگین و کودکان و غیره بعد از خروج تعداد زیادی از مردم بود و در آن وقت عمویم که مردی با ایمان و با تقوا و پرهیزکار به نام حاج عبدالحسین همراه ما بود. پس از قریه خود خارج شدیم تا اینکه به نزدیکی سدی که خارج شهر و نزدیک مرکز شهر سلیمانیه که آن سد معروفی می‌باشد که به دستور شیخ ایران وعراق‌رحمه‌الله ساخته شد رسیدیم. وقتی که به آنجا رسیدیم یکباره هوا منقلب شد و طوفان و رعد و برق شروع شد و ابر سیاهی همه جا را فرا گرفت و آسمان شروع به باریدن باران نمناک شد تا اینکه باران به شدت شروع شد و یکباره تگرگ شدیدی شروع به باریدن شد گویا حبه تگرگ گلوله آهنی بود و آن به اندازه گردو و یا نارنج کوچک بود و امور را بر ما شدت گرفت و دنیا بر ما تنگ شد و بلا برما نازل گشت و یقین پیدا کردیم که به هلاکت خواهیم رسید و در آن وقت گوسفندان و چهار پایان از شدت تگرگ‌ها کشته و تلف شدند وعام وخاص مضطرب شدند که بعضی از آنان از آن تگرگ‌ها صدمه دیده بودند وبعضی تلف شده بودند و بعضی‌ها با مرگ دست و پا می‌زدند و در شرف مرگ بودند و بعضی‌ها در وحشت و حیرت بودند و بعضی‌ها روی آن یخهای تگرگ بی‌هوش بر زمین افتاده بودند و درآن وقت سرما و یخ بندان به نهایت خود رسیده بود گویا همه جهان را سرما گرفته و یخبندان فرا گیر بود و دست و پاهایمان از سرما مانند چوب خشک شده بود وقادر به تکان دادن آن نبودیم. پس با زحمت فراوان به عمویم عبدالحسین اشاره کردم و فهماندم که به مرکزبندرگاه) سلیمانیه برود که در آنجا کشتی و قایق و کالسکه وغیره وجود داشت تا از آنجا کمک بیاورد و ما را از این مصیبت نجات دهند. درحالی که همراه من اهل وعیال و کودکان کوچکی بود پس عمویم رفت وهیچ کس را در آنجا ندید و در آنجا باقی ماند زیرا قادر به بازگشتن به نزد ما وغیره نبود و کسی نبود که خبر به ما برساند پس درآن هنگام رو به مرگ بودیم. پس درآن هنگام با تمام وجود به حضرت حجة بن الحسن العسگری‌عجل‌الله‌فرجه توسل و استغاثه کردم. با همان حال و احوال بودیم که یکباره کالسکه‌ای را دیدم که در آن کالسکه سید جلیل القدر و با وقار نشسته بود. من گمان می‌کردم که آن سید بزرگوار از اهالی کربلا می‌باشد و در حالی که آن سید جلیل القدر مرا با اسم صدا زد و فرمود: حاج علی ما کجاست؟ سپس مرا دید و به من مرحبا گفت و امر کرد که من و خانواده‌ام را سوار بر کاسکه خود کنند و ما سوار بر آن شدیم و سپس ما را به مرکز سلیمانیه برد و در آنجا جمعیت زیادی را دیدم

که جمع شده بودند و درآن هنگام بود که آنان به داد زوار رفتند و آنهای را که زنده مانده بودند را نجات دادند و من به فکر استغاثه و توسلم به ساحت مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نشده بودم تا مدت زمان درازی از آن واقعه گذشته بود به یادم آمد که در آن وقت من به آن ساحت مقدس استغاثه و توسل نموده بودم و آن بزرگوار به یاری من و خانواده و سایر مردم آمد و آن بزرگوار من و خانواده‌ام و سایر مردم را نجات دادو امیدوارم و إن‌شاءالله در زمان رجعت خداوند متعال ما را به فیض دیدار آن بزرگوار نائل فرماید. إن‌شاءالله.

حکایت چهلم:

این حکایت مضمون آن چرا که شیخ محدثین ملا نوری در کتاب جنة المأوی خود نقل کرد که یکی از فضلا و واعظین با اندکی اختلاف آنرا ذکر نمود که آن واعظ می‌گوید: من در سال هزار و سیصد و سه هجری قمری در ماه مبارک رمضان یا در ماه مبارک شعبان (تردید از خود راوی می‌باشد) در مسجد بودم که در بین خواب و بیداری در رویاء گویا یک نفر کتاب اکمال الدین شیخ صدوق رحمه الله که در کتابخانه مسجد بود داد و به من گفت: آن چرا که در این کتاب آمده است به یاد آور و من نیز آن کتاب را از او گرفتم و یکباره از خواب بیدار شدم و در هر روز من چیزی از آن کتاب به یاد می‌آوردم و سپس من بعد از آن اتفاق برای زیارت امامان معصوم علیهم السلام به عراق سفر کردم و آن در روز هفدهم ماه صفر سال بعد رفتم پس نخست کاظمین و سپس به سامرا را زیارت نمودم و در آنجا با دوست و رفیق خودم شیخ محدثین زمان خویش ملا نوری که خداوند متعال دل او را نورانی گرداند و تمام وجود او را عشق ورزی به خودش پر کند پس مطالبی با هم رد و بدل کردیم و سپس من رویا خودم را برای او تعریف کردم که او به من گفت این رویا معنایی ندارد و نزد من واقعه‌ای و روایتی است که در روایتها و اتفاقها ذکر نشده است و آن از شخصی است که وجود مبارک حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه را ملاقات کرده بود می‌باشد. سپس آن حکایت را برای من تعریف کرد ولی من از آن غافل شدم و سپس به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام رفتم و بعد از آن به زیارت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به نجف اشرف رفتم و بعد از آن به کاظمین بازگشتم و خواستم آن حکایت را بدون واسطه از همان شخصی که ادعا دارد حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را ملاقات نموده بشنوم. پس نیت کردم که روزی به بغداد بروم سپس به سید سند و حبر معتمد سید محمد بن سید احمد بن سید حیدر کاظمینی نامه‌ای نوشتم و برای او فرستادم تا او نامه‌ای برای برادرش که ساکن بغداد می‌باشد که او اهل تقوا و پرهیزکاری و مورد اعتماد خاص وعام بود که نامش سید حسن بود بفرستد تا آن شخص که موفق به دیدار صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه شده

بود را به نزد خود احضار کند تا من آن حکایت را از زبان خودش بشنوم. پس او نیز نامه‌ای نوشت و آنرا به نزدم فرستاد و من نیز نامه را با خود برداشته و عازم بغداد شدم و در خانه حاج علی اکبر تاجر همدانی رفتم و سپس شخصی را همراه نامه به نزد سید بزرگوار سید حسن فرستادم پس سید مذکور به نزد ما آمد ومقداری نزد من ماند و سپس آن سید رفت و ساعتی نگذشت که آن مرد را پیدا کرد و به نزد ما آورد. سید حسن می‌گوید: وقتی که برای یافتن آن به بیرون رفتم او را در کنار جاده دیدم پس به خاطر آن خداوند متعال را شکرگذاری نمودیم. راوی می‌گوید: سپس از آن مرد خواستیم که حکایت خود را برایمان تعریف کند ولی او ممانعت می‌کرد و حکایت خود را تعریف نمی‌کرد و می‌گفت: شیخ محمد حسن که خداوند به او طول عمر ببخشد او را از بازگو کردن حکایتش منع کرده است و می‌گوید بعضی‌ها از این گفتار و حکایت تو سوء استفاده‌های زیادی می‌کنند. پس سید و حاج علی به او اسرار کردند و گفتند: که این (یعنی خودم) از اهل علم و منبر و مردم به نیکی از او یاد می‌کنند و صلاح این است که حکایت خودت را به او بگویی، پس چند بار اسرار کردند تا اینکه مجبور شد که حکایت خود را تعریف کند که آن شخص بزرگوار حاج علی بن قاسم الکرادی بغدادی که سیمای راستگویی و صداقت و امانت داری در چهره او مشاهده می‌شد و آن روزی که من با او ملاقات کردم روز سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب همان سال ذکر شده یعنی هزاروسیصد و سه ۱۳۰۳هجری قمری می‌باشد که او می‌گوید: من در بغداد جامه و پارچه فروشی داشتم و با آن تجارت می‌کردم روزی حساب کتاب کردم و آن به خاطر این بود که بدانم و بینم که چقدر بهره بردم و چقدر از بهره‌ای که در آوردم متعلق به خودم و چقدر حق سادات و چقدر سهم امام علیه السلام بر گردنم می‌باشد. پس بهره خود را محاسبه کردم و دیدم که هشتصد ریال از سهم امام علیه السلام و سادات بر گردنم می‌باشد. پس عازم نجف اشرف برای زیارت مخصوصه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در روز عید غدیرخم شدم پس وقتی که به نجف اشرف رسیدم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کردم و سپس ششصد ریال را به علماء شهر نجف اشرف دادم و سپس به بغداد بازگشتم و تلاش می‌کردم که بقیه آنرا به شیخ محمد حسن آل یاسین برسانم و به ایشان تحویل دهم. در آنروز آن چرا که پول در دخل دکان داشتم جمع کردم و به نزد شیخ محمد حسن آل یاسین رفتم و به او دادم و به او گفتم: ای شیخ! فلان مقدار از سهم امام علیه السلام بر گردنم باقی مانده است که هنوز نقد نشده است و باید اجناس در مغازه را بفروشم و پول آنرا برای شما برایم و اگر دوست دارید برای کسانی که می‌خواهید به آنها خمس و غیره برسد حواله‌ای برای من بنویسید و به آنها بدهید تا به درب مغازه بیایند و آن چرا که در حواله برایشان نوشته‌ای به آنها بدهم. شیخ به من گفت: باشه من چنین کاری می‌کنم. پس به شیخ گفتم: ای

شیخ ما! از تو می‌خواهم برایم تـذکره‌ای بنویسـید و درآن شـهادت و گـواهی بـدهی کـه مـن از دوستداران و موالی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان بزرگوار و معصومش علیهم السلام می‌باشم تا آنرا داخل کفنم قرار بدهم. به من گفت: باشه من چنین کاری خواهم کرد و سپس بلند شدم و خواستم از محضرش مرخص شوم و به خانه خودم بازگردم. شیخ به من گفت: شب جمعـه است امشب پیش ما بمان تا زیارت کنی و آن موقع عصر روز پنج شنبه بود. به او گفتم: ای شـیخ! من نمی‌توانم در اینجا بمانم زیرا در کارخانه خودم کارگرانی دارم که منتظر من می‌باشم و من هـر هفته به آنها در روز جمعه حقوق می‌دهم و می‌خواهم فردا صبح اول وقت طبق عـادت همیشـگی به آنها حقوق بدهم و دوست ندارم که خلاف وعده انجام دهم و به خاطر همین باید هرچه زودتـر به منزل خودم بازگردم و به وعده خود عمل کنم. پس از شیخ خداحافظی کردم و به طرف منـزل خود رفتم یک سوم (ثلث) راه نرفته بودم که با یک سید جلیل القدر و بزرگوار کـه از جانـب بغـداد می‌آمد برخورد کردم آن بزرگوار سبزه و خال سیاهی در گونه راست و یا چپ(تردید از خـود راوی می‌باشد) و محاسن او کم پشت و لباسهای سبز پوشیده بود گویا او مرد میان سـال و سـی و پـنج ساله به نظر می‌آمد. وقتی که نزدیک من رسید به من سلام کرد و من نیز جواب سلامش را به او دادم و آن سید جلیل القدر مرا در آغوش خود کشید و صورتم را بوسید من نیز صورت آن بزرگـوار را بوسیدم. من فکر می‌کردم که آن سید جلیل القدر از ساداتی می‌باشد کـه خمـس مـن بـه آنهـا می‌رسد و من او را نمی‌شناسم و او مرا می‌شناسد و برای تشکر و قدر دانی و یا از مـن چیـزی یـا خواهشی می‌خواهد و به خاطرهمین چنین کاری می‌کند. پس آن بزرگوار بـه مـن گفـت: اهـلاً و سهلاً خو ش آمدی مرحبا حاج علی به سلامتی می‌خواهی به کجا بروی؟ به او گفتم: مـی‌خـواهم به بغداد بروم. به من فرمود: برگرد تا جدم حضرت امام موسی کاظم وامام جواد علیهما السلام را زیارت کنیم. عرض کردم: ای سرور و آقای من، من نمی‌توانم چنین کاری کنم زیرا کاری دارم و باید آنرا انجام دهم. به من فرمود: برگرد تا من و شیخ برای تو گواهی و شهادت دهـیم. همانـا خداونـد متعـال و جلیل فرمان داده است که دو نفر شهادت و گواهی دهند. به ایشان عرض کردم: منظور شما کدام شیخ می‌باشد؟ فرمود: شیخ محمد حسن آل یاسین. با تعجب گفتم: از کجا می‌دانی که چه اتفـاقی افتاده و چه چیزی بین من و شیخ رد و بدل شده است؟ به من فرمود: همانا حق و حقوق انسان به او داده می‌شود درحالی که او خبر ندارد برگردد تا زیارت کنیم. من وقتی که چنین دیـدم و شـنیدم هیبت وعظمت و بزرگی وجلالت آن سید بزرگوار وجلیل القدر مرا مبهوت خود نمود ومن قـادر بـا مخالفت با او نبودم. پس همراه آن سید بزرگوار بازگشتم درحالی که دستم در دست او بود و وقتی که خوب به او توجه کردم دیدم که او بزرگتر و با عظمت تـر از آن چـرا کـه مـن فکـر مـی‌کـنم

می‌باشد. پس با خود گفتم: در مورد بعضی از مسائل شرعی از آن بزرگوار بپرسم پس عرض کردم: ای سرور من همانا سهم امام‌علیه‌السلام بر گردن من بود که در نجف اشرف اینقدر و آنقدر بـه فـلان و فلان و فلان (و من نامهای آنها را گفتم) دادم آیا کاری که کردم صحیح می‌باشد؟ فرمـود: بلـه (و با دست اشاره کرد و به من فهماند) که همه آن به ما رسیده است. (یعنی به خودش رسیده است).

سپس عرض کردم: امروز نیز مقداری از آن را به فلان(یعنی شیخ محمد حسـن آل یاسـین) رساندم و به او گفتم که حواله بنویسد و بفرستد تا من به کسی که حواله در دستش بـود آن چـرا که در آن نوشته شده است بدهم آیا کار من صحیح می‌باشد؟ فرمود: بله (و با دست اشاره کـرد و به من فهماند) که همه آن به ما رسیده است. (یعنی به خودش رسیده است). سپس جلوی خودم را نگاه کردم و یکباره با تعجب دیدم که نهری در طرف راسـتم جـاری بـود و آن غیـر از دجلـه می‌باشد که آب آن صاف و زلال تر از آن چرا که می‌توان آنرا تصور نمود و آنقـدر صـاف و زلال بود که گویا بلور درخشان بود و در اطراف آن درختان زیبا و سرسبز و باربر که بـر سـر مـا سـایه افکنده بود که آن درختان از انواع درختان از جمله سیب و گلابی و به و انگـور و لیمـو و نـارج و غیره بود که بار هر درخت آنقدر زیاد بود که درخت را خم کرده بود. عـرض کـردم: ای سـرور و مولای من! همانا من بارها از این راه گذشتم ولی تا بـه حـال ایـن نهـر و درختـان اطـراف آنـرا ندیده‌ام این نهر و درختان از کجا می‌باشد؟ آن بزرگوار فرمود: هرگاه دوستدار مـا بـه زیـارت مـا بیاید چنین بهشتی برای او نمایان می‌شود. پس به ایشان رو کردم وعرض کـردم مـی‌خـواهم از شما چیزی بپرسم؟ فرمود: بسم الله، بفرما. عرض کردم: من در سال هزار و دویسـت و شصـت و نه ۱۲۶۹به زیارت سرور و مولایم امام رضاعلیه‌السلام رفتم آیا زیارتم مورد قبـول قـرار گرفتـه اسـت؟ فرمود: إن‌شاءالله مورد قبول واقع شده است. عرض کردم: سؤالی دارم؟ فرمود: بسـم الله. عـرض کردم: آیا زیارت حسن بذر فروش مورد قبول است؟ (با خود گفتم: مردم به نزدم می‌آیند و از مـن خواهد پرسید که آیا سید در مورد او پرسیده‌ای و او اهل بغداد بود و همراه ما در راه زیـارت امـام رضاعلیه‌السلام بود). فرمود: زیارتش قبول است. عرض کـردم: سـؤالی دارم. فرمـود: بسـم الله. عـرض کردم: فلان شخص (نامش را آوردم) برای او زیارت مقبول می‌باشد و او همراه ما در کاروانی که به مشهد الرضاعلیه‌السلام رفته بودیم، سید جوابی به من نداد سپس عرض کردم: سرورم آیا پرسشـم را نشنیدی؟ فرمود: و اما در مورد این مرد، ما در اعمالش تفحص کردیم و دیدیم کـه او مـادرش را به قتل رسانده است. عرض کردم: فلان شخص (که از نزدیکان ما بود) آیا از دوستداران حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد؟ فرمود: او و هرکه مانند توست از دوستداران حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام می‌باشد. عرض کردم: سرورم مسائل و پرسشـهای زیـادی در

ذهنم می‌باشد که جواب آنرا نمی‌دانم می‌توانم در مورد آنها بپرسم؟ فرمود: بسم الله.

عرض کردم: در راه که به زیارت سرور و مولایم امام رضاعليه‌السلام در محله‌ای به نام دورود مردی دامدار (صاحب گاومیش) را دیدیم که از زیارت آن بزرگوار باز می‌گشت وقتی که شب شد ما با او ملاقات کردیم ازاو در مورد مشهد مقدش شهر امام رضاعليه‌السلام پرسیدیم که چگونه شهری است؟ گفت: شهری است از بهشت همانا من پانزده روز در مهمانخانه او بودم که می‌خوردم و می‌آشامیدم و درآن مدت گوشت و استخوانم به برکت غذایش تنومند شدند و درهنگامی که مرا در قبر گذاشتند، منکر و نکیر (دو فرشته سؤال قبر) هیچ جرأتی ندارند از من سؤال یا پرسشی کنند. آیا این گفته او صحیح می‌باشد؟ فرمود: بله همانا جدم امام رضاعليه‌السلام ضامن است. سپس گفتم: پرسشی دارم از شما بپرسم؟ فرمود: بسم الله. عرض کردم: شنیدم عبدالرزاق که مردی از بغداد بود برای ما روایت و مرثیه سرایی می‌کرد که یکی از روایتهای که برایمان نقل کرده بود این بود که به ما گفت: هرکه چهل حج و چهل عمره کند و تمام روزگارش روزها و شبها درحال تجهد وعبادت و راز و نیاز باشد و سپس با همان حالت بین صفا و مروه از دنیا برود درحالی که پیرو ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام نداشته باشد او از رستگاران نخواهد بود و عملش هیچ سودی برایش ندارد، آیا این روایت صحیح است؟ فرمود: بله. به خداوند قسم هیچ چیزی برای او نیست. عرض کردم: سرورم سؤالی دارم بپرسم؟ فرمود: بسم الله. عرض کردم: نقل شده برایمان که سلیمان بن اعمش می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که شب جمعه به نزد او رفتم و به او گفتم: در مورد زیارت امام حسینعليه‌السلام چه می‌گویی؟ گفت: بدعت است. پس من از گفتار او نارحت شدم و بلند شدم و به خانه خودم بازگشتم و با خود می‌گفتم: بار دیگر به نزد او خواهم رفت و به او خواهم گفت، اگر بار دیگر گفت: بدعت است و اگر به گفته خود اصرار کرد او را خواهم کشت. پس در هنگام سحر به خانه او رفتم در خانه‌اش را زدم، همسرش صدا زد شوهرم از اول شب به زیارت امام حسینعليه‌السلام رفته و تا به حال به منزل برنگشته است. پس وقتی که چنین شنیدم بسیار تعجب کردم زیرا او ادعاء می‌کرد زیارت امام حسینعليه‌السلام بدعت است پس چگونه او به زیارت رفته است پس با همان تعجبی که داشتم به دنبالش رفتم! وقتی که وارد روضه مبارکه شدم آن مرد را در آنجا دیدم در حالی که گریه و زاری می‌کرد. به او گفتم: دیروز در مورد زیارت از تو پرسیدم به من گفتی که بدعت است اگر بدعت است پس چرا به زیارت آمدی؟ گفت: در یک رویا صادقه دیدم که یک ناقه‌ای از نور که بر روی آن هودجی و خیمه‌ای از نور بود و دو بانوی مجلل و بزرگوار در آن بودند که ناقه بین آسمان و زمین در حال پرواز بود. پرسیدم: این ناقه مال کیست؟ به من گفتند: مال حضرت خدیجهعليها‌السلام و حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام می‌باشد. پرسیدم: ای دو بانوی بزرگوار

قصد کجا را دارند؟ به من گفتند: امشب شب جمعه است و این دو بانوی مکرمه قصد زیارت امام حسینؑ را دارند. پس من زیر هودج قرار گرفتم و دیدم که یکباره برگهایی ازهودج بر زمین می‌افتد! پرسیدم: این برگها چیست؟ گفتند: این برگها امان نامه می‌باشند، هر که امام حسینؑ را زیارت کند یکی از این امان نامه‌ها که امان بودن از آتش جهنم می‌باشد به او داده می‌شود. من خواستم یکی از آن امان نامه‌ها را بگیرم و بردارم به من گفتند: تو در مورد زیارت می‌گویی که بدعت است، هرگز این امان نامه‌ها به تو نخواهد رسید، تا وقتی که به فضل و کرامت و بزرگی امام حسینؑ از جانب خداوند متعال به او داده شده است اقرار کرده و به زیارتش بروی.

من نیز از خواب بیدار شدم و به زیارت حضرت امام حسینؑ آمدم. آیا این حکایت صحیح است؟ فرمود: راست می‌گوید. عرض کردم: سرورم! شنیدم می‌فرمایید: هرکه حضرت امام حسینؑ را در شب جمعه زیارت کند از آتش جهنم در امان خواهد بود آیا این صحیح است؟ فرمود: بله به خداوند سوگند (هر که با خلوص نیت و معرفت) زیارت کند چنین خواهد بود. حاج علی الکرادی بغدادی می‌گوید: پس همراه آن بزرگوار راه می‌رفتیم تا اینکه به جاده‌ای رسیدیم که در کنار جاده باغهایی بود و در طرف راست جاده باغی بود که متعلق به سادات ایتام بود که حاکم آنرا غصب کرده و جز باغ خود نموده است و آن باغ معروف به باغ سادات می‌باشد و علماء دو شهر یعنی بغداد و کاظمین احتیاط می‌کردند و از آن باغ رفت و آمد نمی‌کردند. پس دیدم آن سید جلیل القدر وارد باغ شد و در آن راه رفت من تعجب کردم و گفتم: ای سرورم! همانا رفت آمد از این باغ اشکال شرعی دارد؟ فرمود: برای دوستداران ما رفت و آمد در این باغ اشکالی ندارد. عرض کردم: سرورم دارم شما را می‌بینم. آن بزرگوار رویش را بگرداند و سپس عرض کردم: می‌گویند: این باغ؛ باغ میرزا هادی است که او مقداری وقف مرقد شریف و مطهر و نورانی حضرت موسی بن جعفرؑ نموده است.

فرمود: تمام آن متعلق به ماست؛ غیر از این بپرس؟ پس در ادامه راه رفتیم تا به یک نهری رسیدیم که از دجله جدا شده بود و برای آبیاری باغهای اطراف از آن استفاده می‌شد و در آنجا دو راه وجود داشت که یکی از آنها راه سادات و دیگری راه سلطانی بود.

پس دیدم آن سید از راه اولی یعنی سادات عبور کرد. عرض کردم: سرورم از راه سلطانی برویم چون راهش بهتر است؟ فرمود: نه، بلکه از این راه یعنی راه سادات می‌رویم. پس از راه سادات رفتیم مقداری راه نرفته بودیم که به در نزد کفشداری در سمت چپ ایوان شرقی و باب مراد رسیدیم. پس آن بزرگوار کفشهای خود را از پا در آورد و من نیز در آوردم پس از ایوان داخل شد و در نزد باب رواق توقف نکرد و داخل شد و در نزد دری که رو به ضریح مطهر بود

ایستاد و به من فرمود: زیارت کن. عرض کردم: ای سرور و مولای من، من قادر به زیارت نیستم زیرا نمی‌دانم چگونه زیارت کنم. فرمود: می‌خواهی من تو را زیارت بدهم؟ عرض کردم: بله لطف می‌فرمائید. پس ایشان چنین فرمود: بگو، خداوندا اجازه می‌دهی که وارد شوم. سپس فرمود: سلام بر تو ای رسول خداﷺ، سلام بر تو ای امیرالمؤمنین علیبن ابیطالب‌علیه السلام، سلام بر تو ای فاطمه زهرا سرور بانوان جهانیان‌علیها السلام، (سلام بر تو ای حسن بن علی المجتبی‌علیه السلام، سلام بر تو ای حسین بن علی الشهیدعلیه السلام، سلام بر تو ای علی بن حسین السجادعلیه السلام، سلام بر تو ای محمد بن علی الباقرعلیه السلام، سلام بر تو ای جعفر بن محمد الصادق‌علیه السلام، سلام بر تو ای موسی بن جعفر الکاظم‌علیه السلام، سلام بر تو ای علی بن موسی الرضاعلیه السلام، سلام بر تو ای محمد بن علی الجوادعلیه السلام تا اینکه فرمود: سلام بر تو ای علی بن محمد الهادی‌علیه السلام، سلام بر تو ای حسن بن علی العسکری‌علیه السلام، سپس رو کرد به من و فرمود: آیا امام زمان خویش‌عجل الله تعالی فرجه را می‌شناسی؟ عرض کردم: بله. فرمود: در هنگامی که به اینجا می‌رسی چه سلامی بر حضرت صاحب الزمان‌عجل الله تعالی فرجه می‌دهی؟ عرض کردم: اینگونه سلام می‌کنم که می‌گویم: سلام بر تو ای صاحب الزمان، سلام بر تو ای حجت خدا، سلام بر تو امام زمان‌عجل الله تعالی فرجه. آن بزرگوار رو کرد به من و فرمود: و بر تو سلام و رحمت و برکات خداوند باد. سپس آن بزرگوار وارد حرم شد و ضریح را بوسید و من نیز چنین کاری کردم. سپس به من فرمود: زیارت کن. عرض کردم: سرورم به شما عرض کرده بودم که من بلد نیستم که زیارت کنم فرمود: می‌خواهی من تو را زیارت دهم؟ عرض کردم: بله. فرمود: چه زیارتی را می‌خواهی؟ عرض کردم: ای سرورم شما را می‌بینم؟

ایشان رو کرد به من و سپس من عرض کردم: به بهترین زیارت ها. فرمود: زیارت امین الله. سپس زیارت را اینگونه آغاز کرد: «**اَلسَّلامُ عَلَیْکَما یا اءمینَی اللّٰهِ فی اَرْضِهِ وَحُجَّتَی الله عَلی عِبادِهِ**» (**سلام و درود بر شما ای دو امین خداوند در زمینش، سلام و درود بر شما ای دو حجت خداوند بر بندگانش**) و همچنان زیارت را می‌خواند تا اینکه آنرا به اتمام رساند. در آنجا شمع‌های حرم را می‌دیدم که روشن بودند جز اینکه می‌دیدم حرم بدون هیچ شمعی و چراغی مانند خورشید درخشان روشن بود و می‌دیدم که آن شمع و چراغها در برابر آن مانند ستارگان کوچک آسمان در هنگام بالا بودن خورشید در روز بود. (و دیدم که تمام آن نور از وجود مبارک آن سید جلیل متصاعد می‌شد). سپس به نزد پاهای مبارک آن دو امام همام و بزرگوارعلیهما السلام رفت و بعد از آن به پشت ضریح مطهر رفت و به شرق آن رو کرد و فرمود: حضرت امام حسین‌علیه السلام را از اینجا به زیارت وارث زیارت می‌کنیم. پس ایشان زیارت وارث را خواند و من نیز همراه آن

بزرگوار زیارت کردم. وقتی که از زیارت وارث فارغ شدیم یکباره دیدم که اذان گویان در حال اذان گفتن برای نماز مغرب بودند و به آخر آن رسیده بودند. پس آن بزرگوار فرمود: به جماعت برو و نماز خود را به جماعت بخوان و آن بزرگوار به پشت حرم اشاره کرد و فرمود به آن مسجد برو. و سپس من به مسجد رفتم و دیدم که آن بزرگوار نیز وارد مسجد شد و من در صف نماز ایستادم و دیدم که آن بزرگوار در سمت دیگر مسجد رفت و به طور فرادا مشغول نماز خواندن شد و من به امام جماعت اقتدا کردم و شروع به نماز خواندم کردم. وقتی که نماز به پایان رسید رو کردم و دیگر آن بزرگوار را ندیدم، پس تمام حرم مطهر را به دنبال آن بزرگوار گشتم و می‌خواستم به او چیزی بدهم زیرا مرا زیارت داده بود و می‌خواستم شب او را به مهمانی خودم دعوت کنم. پس تمام رواقها و ایوانها و غیره را به دنبال او گشتم ولی اثری از او پیدا نکردم گویا به آسمان رفته و یا در زمین فرو رفته بود. پس به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: این شخص چه کسی بود؟ و این امور و اتفاقهای را ازاو دیدم و شنیدم و از سخنان و کلماتی که از او شنیده بودم چه بود؟ پس خوب که دقت کردم: دانستم که آن بزرگوار وجود مبارک و مقدس قطب وجود عالم حضرت مهدی موعود امام عصر عجل‌الله‌فرجه می‌باشد. پس به نزد کفش داری رفتم و در مورد آن بزرگوار از کفشدار پرسیدم که آیا فلان شخصی که با من بود دیدی؟ گفت: بله او را دیدم که از حرم خارج شد. سپس کفش دار به من گفت: آیا آن شخص که سراغش را از من می‌گیری دوست و رفیق تو بود؟ به او گفتم: بله.آن کفش دار متبسم شد و دیگر چیزی نگفت. بعد از آن به منزل خود بازگشتم و در آنجا خوابیدم، وقتی که صبح شد نماز خواندم و صبح اول وقت به نزد شیخ محمد حسن آل یاسین رفتم و جریان آن سید بزرگوار را برای او تعریف کردم. وقتی که شیخ چنین شنید، به من گفت خداوند متعال به تو عنایت و توفقیق فرموده است در مورد حکایت خود به هیچ یک از اهالی بغداد تعریف نکن (زیرا از آن سوء استفاده خواهند کرد). یک ماه بعد که من به حرم رفتم در کنار کتابخانه که قرآن در آن می‌گذاشتند نشسته بودم و مشغول تلاوت قرآن بودم که یکباره دیدم که آن بزرگوار آمد و به من فرمود: تو چیزی دیدی؟ عرض کردم: چیزی ندیدم (یعنی هر که به تو گفت فلان را دیدی به او بگو هیچ چیزی ندیدم). سپس بار دیگر فرمود: چیزی دیدی؟ عرض کردم: چیزی ندیدم و سپس از نظرم پنهان گشت. ملاء می‌گوید: حاج علی کرادی به خاطر آن چرا که از دست داده بود بسیار نگران وغمگین و اندوهناک بود پس من روی مبارکش را بوسیدم و از او تشکر کردم و آن همان حکایتی می‌باشد که من از او یعنی حاج علی کرادی بدون واسطه نقل کرده‌ام.

حکایت چهل و یکم:

در کتاب جنةالمأوی از ملا ابوالحسن شریف عاملی غروی شاگرد علامه مجلسی رحمه‌الله در شرح زندگانی اساتید خودش در مورد یکی از اساتید خودش به نام متوکل بن عمیر راوی صحیفه رحمه‌الله که در مورد او می‌گوید: که استادش متوکل بن عمیر می‌گوید: در اویل بلوغ، در صدر خشنودی و جلب رضایت خداوند سعی داشتم و جز به یاد او آرام و قرار نداشتم تا آنکه در بین خواب و بیداری در رویاء صادقه حضرت امام زمان عجل‌الله‌فرجه رادیدم که در کنار در مسجد جامع قدیم اصفهان، نزدیک به درب طنبی که اکنون محل تدریس بنده است ایستاده اند.

به ایشان سلام کردم و خواستم پایشان را ببوسم مرا گرفت و من اجازه ندادند آنگاه دستشان را بوسیدم و سؤالاتی را که برایم مشکل بود از ایشان پرسیدم، از جمله سؤالات این بود که من در خواندن نماز به وسواس مبتلا می‌شدم و به خود می‌گفتم این آن نمازی نیست که از من خواسته شده است و در نتیجه به خواندن قضا آن نمازها می‌پرداختم و لذا خواندن نماز شب برایم میسر نمی‌گشت. در این مورد از استادم شیخ بهائی سؤال کردم، پاسخ داد: نماز ظهر و عصر و مغرب را به نیت نماز شب بخوان و من نیز چنین می‌کردم، همین مطلب را از حضرت امام زمان عجل‌الله‌فرجه پرسیدم که نماز شب را به این صورت می‌خوانم حضرت فرمود: نماز شب بخوان، ولی این طور که می‌خوانی و ساختگی است نخوان. البته پرسشهای دیگرنیز پرسیدم که در خاطرم نیست. سپس گفتم: مولای من هرگاه بخواهم، شرفیابی به حضورتان برایم ممکن نیست پس کتابی به من بدهید تا بر طبق آن انجام وظیفه نمایم. حضرت امام زمان عجل‌الله‌فرجه فرمود: برای تو کتابی به مولانا محمد تاج داده‌ام - و من نیز در خواب آن کتاب را شناختم - برو و کتاب را از او بگیر. از درب مسجدی که روبروی ایشان بود به طرف دارالبطیخ، که محله‌ای در اصفهان است رفتم، وقتی که به شخص مزبور رسیدم و او مرا دید گفت: آیا امام زمان عجل‌الله‌فرجه تورا به نزدم فرستاده است؟ گفتم: آری. آنگاه از جیبش کتاب قدیمی بیرون آورد و برایم روشن شد که این کتاب دعاست، آن را بوسیدم و بر چشمانم گذاشتم و از نزد او به طرف حضرت امام زمان عجل‌الله‌فرجه رفتم، در این موقع از عالم رویا بیدار شدم درحالی که کتاب همراهم نبود. من برای نبود آن کتاب شروع به گریه و زاری و استغاثه نمودم تا اینکه صبح صادق فرا رسید، هنگامی که از نماز و تعقیبات آن فارغ گشتم به خاطرم رسید مولانا محمد همان شیخ بهائی است و اینکه حضرت او را تاج نامید به جهت اشتهار او در میان علماست. وقتی که به مدرسه‌اش که در جوارمسجد جامع است رفتم، دیدم سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی در کنار ایشان صحیفه سجادیه را می‌خواند و با ایشان مقابله می‌کند، ساعتی نزد ایشان نشستم تا کارشان پایان یافت - ظاهراً مقابله

آنها در سند صحیفه بود - ولیکن به خاطر اندوهی که در خود داشتم گفتگوهای ایشان را نفهمیدم، درحالی که می‌گریستم رو به شیخ محمد نمودم و رویای خویش برای او تعریف کردم و برای نبود کتاب گریه می‌کردم. شیخ محمد گفت: تو را به علوم الهی و معارف یقینی و تمامی آنچه که تو همواره در پی آن هستی، بشارت می‌دهم، بیشتر گفتگوی من با شیخ محمد در زمینه تصرف بود زیرا او بدان مسلک متمایل بود، اما دلم آرام نگرفت و درحالی که من گریه می‌کردم و در فکر بودم به ذهنم رسید به همان طرفی که در خواب رفته بودم بروم، وقتی به دارالبطیخ رسیدم مردی صالح را دیدم که اسمش آقا حسن و ملقب به تاجا بود، هنگامی که نزد او رسیدم بر او سلام کردم.

گفت: فلانی، کتابهای وقفی که نزد من است هر طلبه‌ای که آن را می‌گیرد به شرائط وقف عمل نمی‌کند، اما تو بدان عمل می‌کنی، بیا و این کتابها را ببین و هر چه احتیاج داری بردار. با او به کتابخانه‌اش رفتم، اولین کتابی که به من داد همان کتابی بود که در خواب دیده بودم. پس شروع به گریه و زاری نمودم و گفتم: همین کتاب مرا بس است و در خاطرم نیست که حکایت خوابم را برایش بازگو کرده‌ام یا نه. سپس نزد شیخ محمد آمدم و آن را با نسخه‌ای که جد پدرش، از روی نسخه شهید استنساخ کرده است شروع به تطبیق و مقابله نمودم. شهید نیز نسخه خود را از روی نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون استنساخ نموده و نیزآن را با نسخه‌ای که با واسطه یا بی‌واسطه از ابن ادریس بود تطبیق کرده است. نسخه‌ای که امام زمانؑ به من بخشیدند آن هم به خط شهید بود و کاملاً با نسخه شهید مطابقت داشت، حتی با نسخه هایی که در حاشیه آن نیز نوشته شده بود مطابقت می‌نمود. پس از آنکه از کار تطبیق و مقابله فارغ گشتم مردم در نزد من به مقابله آن پرداختند و به برکت این کتاب که امام زمانؑ به من بخشیدند صحیفه کامله در تمام شهرها چون خورشید جهان افروز درهر خانه منتشر گردید به ویژه در اصفهان که مردم غالباً صحیفه‌های متعددی داشتند و اکثر آنها از صلحاء و اهل دعا و نیایش و مستجاب الدعوه شدند و این آثار، از معجزات امام زمانؑ است. آنچه خداوند به واسطه صحیفه کامله به من عطا فرمود به شمارش در نمی‌آید و این از فضل خداوند بر ما و سایر مردم است و الحمد لله رب العالمین.

میوه: حکایت دریای سفید و جزیره خضراء

مؤلف کتاب می‌گوید: در بحارالأنوار رساله‌ای یافتم که مشهور به جزیره خضراء در دریای سفید می‌باشد و من دوست داشتم آنرا به خاطر شگفتی‌ها و عجایبی که در آن ذکر شده برای شما نقل کنم ولی به خاطر اینکه درمورد راویان و صحت آن حکایت تردید دارم و آنرا در کتابهای روایی ندیده‌ام پس آنرا به طور جداگانه در یک باب برای شما آورده‌ام و همان

گونه که من آنرا در آنجا خوانده‌ام عین آنرا برای شما نقل می‌کنم:

مرحوم علامه مجلسی‌رحمه‌الله: می‌گوید به نام خداوند بخشنده مهربان حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را برای شناخت خودش هدایت فرمود و او را شکر گذار هستیم که ما را به سوی اقتداء و پیروی از سنن و روش بهترین آفریده‌اش سید و سالار مردم حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله که او را از بین آفریده‌هایش برگزید هدایت فرمود و دل ما را به محبت امامان معصوم‌علیهم‌السلام از ذریه حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله که درود و سلام بی‌پایان خداوند متعال بر آنان باد.

و بعد: همانا من در گنجینه مرقد مطهر و شریف حضرت امیرالمؤمنین و سرور اوصیاء و حجت پروردگار جهانیان و امام متقین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام وبه خط شیخ فاضل و عامل فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی‌رحمه‌الله به این صورت یافتم. حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان و درود و سلام بر حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و آلش باد.

و بعد: این فقیر به عفو خداوند سبحان و تعالی فضل بن یحیی بن علی الطیبی الامامی کوفی خداوند از او بگذرد می‌گوید: من این داستان را از دو شیخ فاضل و عامل شیخ شمس الدین محمد بن یحیی حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن الحوم حلی که خداوند روح آنان را مسرور گرداند و مرقدشان که در کربلای معلی در جوار مرقد شریف و مبارک حضرت امام حسین‌علیه‌السلام است نورانی گرداند در نیمه شعبان سال۶۹۹ هجری قمری داستانی شنیدم. آن‌ها داستان را، از زین الدین علی بن فاضل مازندرانی، نقل می‌کردند که مجاور نجف الأشرف بوده است که آنان در سامرا در جوار دو امام معصوم‌علیهما‌السلام جمع شده و او آن داستان که مربوط به جزیره‌ی خضرا در دریای سفید و شگفتیها و عجائب آن بود تعریف کرد. مشتاق شدم داستان را از خود علی بن فاضل مازندرانی بشنوم پس به خاطر همین خواستم عازم سامرا شوم تا از آن بزرگوار حکایت را بشنوم پس به من خبر رسید که شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در ماه شوال همان سال یعنی سال ۶۹۹ از سامرا به سوی حله نقل مکان کرده تا طبق عادت همیشگی در جوار نجف اشرف باشد به همین دلیل به حله رفتم و روزی در آن شهر بودم که اسب سوار آمد که به دنبال خانه سید صاحب حسب و نسب شریف و بزرگ سید فخر الدین حسن بن علی موسوی مازندرانی که مقیم حله بود جویا شد، و من شیخ زین الدین مازندرانی را نمی‌شناختم ولیکن به خاطرم آمد که آن شخص سوار همان باشد پس وقتی که آن شخص سواره از نظرم دور شد به نزد خانه سید مذکور رفتم. وقتی به خانه‌ی سید فخرالدین رسیدم دیدم که سید فخر الدین در نزد منزلش ایستاده و خوش رو بود وقتی که مرا دید روی من خندید و به من خوش آمد گویی گفت و مرا شناخت و من در آن وقت از شدت خوشحالی نمی‌توانستم که

برای داخل شدن و دیدن شیخ مذکور صبر کنم. پس همراه با سید فخر الدین وارد خانه شدیم با علی بن فاضل ملاقات کردم و به او سلام کرده و دستش را بوسیدم. در آن وقت شیخ مرا نمی‌شناخت پس از سید پرسید این شخص کیست؟ سید به او گفت: این شیخ فاضل پسر دوست شما یحیی طیبی می‌باشد. وقتی که شیخ چنین شنید از جا برخاست و مرا در جای خود قرار داد و به من خوش آمدید گفت و حال و احوال پدرم و برادرم شیخ صلاح الدین جویا شد زیرا او آنان را از قبل می‌شناخت و من در آن وقت نبودم زیرا من در آن زمان در شهر واسط بودم و مشغول طلب علم در نزد شیخ عالم و عامل شیخ ابی اسحاق ابراهیم بن محمد واسطی امامی که خداوند او را به رحمتش بپوشاند و او را در زمره و جمع امامان معصومش علیهم السلام محشور گرداند. پس با آن شیخ هم سخن شدم و دیدم که دارای علم و فضل و دانش بود پس در مورد اصل داستان که به آن دو شیخ بزرگوارشیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین گفته بود جویا شدم. او داستان را در حضور سید فخر الدین صاحب خانه و عده‌ای از دانشمندان حله و نواحی آن که در روز یازدهم شوال سال ۶۹۹ هجری قمری چنین بازگو کرد و شاید ما در مورد نقل آن کم و کاستی کرده باشیم ولی حکایت همان است که او چنین می‌گوید: سال‌ها در دمشق نزد شیخ عبدالرحیم حنفی در مورد اصول و زبان عربی و در نزد شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی (اسپانیای کنونی) در مورد علم قرائت تحصیل می‌کردم زیرا شیخ اندلسی درمورد علم قرائت هفت گانه شناخت کاملی داشت و نیز در مورد اغلب علوم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و اصولین (یعنی اصول اهل شیعه و اصول اهل سنت) و طبع نرمی داشت و هیچ دشمنی و خصومتی بین دو مذهب به خاطر حسن ذاتش نداشت. هنگامی که چیزی در مورد شیعیان ذکر می‌شد می‌گفت: علماء و دانشمندان شیعیان امامیه می‌گویند و آن بر خلاف گفتار دیگر مدرسین که هنگامی که ذکر شیعیان می‌آمد می‌گفتند: علماء و دانشمندان رافضی گفته اند. و به خاطر همین من فقط او را برگزیدم و شاگردی او را کردم پس مدتی از علوم او استفاده می‌کردم تا اینکه روزی شیخ مغربی عزم سفراز دمشق شام به مصر کرد. و به خاطر علاقه و محبتی که بین من و او بود نمی‌توانستم از او جدا شوم و او نیز چنین بود پس خداوند هدایتش کرده و تصمیم گرفت که همراه هم به مصر برویم پس من و عده‌ای از شاگردان با او همراه شدیم. پس با هم همسفر شدیم و جمعیتی ناشناس دیگر نیز که در نزدش قرائت می‌کردند و اکثر آنان نیز با او رفیق شدند باهم همسفر بودیم تا اینکه به شهرقاهره رسیدیم که قاهره بزرگترین شهر مصر بود. استاد مدتی در مسجد الازهر به تدریس پرداخت و بزرگان و فضلا مصر با شنیدن ورود او به زیارتش آمدند و از محضر او استفاده کردند پس استاد نه ماه در قاهره مصر ماند و ما نیز با بهترین وضعیت زندگی می‌کردیم، تا این که قافله‌ای از اندلس آمد که در آن قافله مردی بود که

نامه‌ای از پدر استاد در دستش بود وقتی که استاد را دید نامه را به او داد وقتی که استاد نـام پـدر را خواند دید که پدر در آن نامه نوشته بود که من به شدت بیمار می‌باشم و دوسـت دارم قبـل از مرگم در کنارم باشی؟ استاد وقتی که نامه را خواند ناراحت شد و گریه کرد و تصمیم گرفـت کـه به اندلس باز گردد. من و برخی از شاگردان با او همراه شدیم. پس همسفر او شدیم تا اینکـه بـه اولین قریه اندلس که از جزایر ذکر شده بود رسیدیم، من بیمار شده و تب گرفتم و قادر به رفـتن نبودم. استادم وقتی که مرا چنین دید دلش به حالم سوخت و برایم گریه کرد و گفـت مفارقـت و دوری از تو برایم بسیار سخت است به ناچار، استاد ده درهـم بـه خطیـب آن روسـتا داد مـرا بـه خطیب آن روستا سپرد تا از من مراقبت کند و به من گفت اگر خداوند متعال تـو را شـفاء داد بـه دنبال من بیا. و سپس خداحافظی کرده و به اندلس (اسپانیاه کنـونی) رفـت و از سـاحل دریـا تـا اندلس پنج روز راه بود و من به خاطر تب شدیدی که داشتم سه روز بیمار بودم، پس در آخـر روز سوم تب از من رفت و در آن روز بیرون رفته و در اطراف ده قدم می‌زدم کـه کـاروانی از طـرف کوه‌های ساحل دریای غربی وارد شدند و با خود پشم و روغن و کالاهای دیگر داشتند. پرسـیدم: از کجا می‌آیند؟ گفتند: از دهی از سرزمین بربرها می‌آیند که نزدیک جزایـر رافضـیان (شـیعیان) است. هنگامی که نام رافضیان را شنیدم، مشتاق زیارت آنان شـدم. بـه آنـان گفـتم محـل آنـان کجاست؟ به من گفتند: تا محل آنـان، ۲۵ روز راه بـود کـه دو روز بـی‌آب و آبـادی و بقیـه آبـاد می‌باشد. پس از اهالی یک الاغ به مبلغ سه درهم کرایه گرفتم تا در آن وقتی کـه بـه سـرزمین بی‌آب و علف برسم از آن استفاده کنم. حرکت کردم و به سرزمین آباد رسیدم پـس در آنجـا بـه اختیار خود به این آبادی و آن آبادی می‌رفتم تا این که به اولین اماکنی که گفته شد رسـیدم بـه من گفته شد که همانا فاصله‌ای بین تو و جزیره شیعیان سه روز راه می‌باشد پس من به راه خـود ادامه دادم تا اینکه به جزیره‌ای رسیدم با دیوارهای بلند و برج‌های مستحکم که بـر سـاحل دریـا قرار داشت. پس از دروازه بزرگ که بـه آن دروازه، دروازه بربـر گفتـه مـی‌شـد در خیابانهـای آن می‌گشتم و در مورد مسجد شهر پرس و جو می‌کردم پس مرا به مسجد شـهر راهنمـایی کردنـد پس به طرف مسجد رفتم و دیدم که آن مسجد بسیار بزرگی است که در ضـلع غربـی شـهر در کنار ساحل دریا قرار داشت. پس من وارد مسجد شدم و در گوشه‌ای از مسـجد بـرای اسـتراحت نشستم پس یکباره شنیدم که مؤذن اذان برای نماز ظهر می‌گوید و شنیدم که او حی علـی خیـر العمل نیز می‌گوید و هنگامی که از اذان فارغ شـد دعـایی بـرای تعجیـل فـرج امـام زمـان علیه السلام می‌خواند. پس وقتی که چنین شنیدم بغض گلویم را گرفت و گریه کردم. و در آن وقت دیدم که گروه بعد از گروه وارد مسجد می‌شدند و از چشمه‌ای که در زیر درخت در طـرف شـرقی مسـجد بود رفته و شروع به وضو گرفتن شدند و دیدم که آنان مطـابق فرمایشـات امامـان معصـوم علیهم السلام

می‌باشد به خاطر همین خوشحال شدم. وقتی که از وضو گرفتن فارغ شدند مردی خوش سیما و با وقار و متین وارد مسجد شد و سپس به محراب رفت و اقامه نماز را گفت و جمعیت حاضر صفها را پشت سرش بستند و سپس به او اقتداء کردند و نماز جماعتشان همانند آن چرا که از فرمایشات امامان معصوم علیهم السلام آمده بود می‌باشد. و من به خاطر کسالت و سختی سفر و راه و غیره نتوانستم نماز ظهر را با آنان بخوانم. وقتی که نمازشان را خواندند به من نگاه کردند و دیدند که من غریبه هستم و مرا نمی‌شناسند و همچنین به خاطر اقتداء نکردن و نماز خواندن با آنان به سوی من آمده و از حال و احوالم و چگونگی نماز خواندنم و مذهبم پرسیدند؟ پس در آن وقت حال و احوالم را برای آنان شرح دادم و به آنان گفتم: من عراقی الاصل و مرد مسلمان می‌باشم و شهادتین را بر زبان جاری می‌کنم و می‌گویم: نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست ﴿هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[1] **(او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند).** به من گفتند: این دو شهادتین برای تو سودی ندارد مگر اینکه در دنیا فقط خونت را حفظ می‌کند، چرا شهادت دیگری را بر زبان جاری نمی‌دهی تا با گفتن آن شهادت بدون حساب وارد بهشت شوی؟ به آنها گفتم: شهادت دیگری چیست مرا به آن راهنمایی کنید؟ پس امام جماعتشان به من گفت: شهادت سومی این است که تو گواهی بدهی همانا امیر المؤمنین و پادشاه دین و رئیس پرهیزکاران و با تقوایان علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده امام معصوم علیهم السلام دیگر از فرزندانش که همه آنان جانشینان بلافصل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند که خداوند متعال اطاعت و فرمانبرداری از آنان را بر بندگانش واجب گردانده است و آنان را اولیاء امر و نهیش و حجت‌هایش در زمین بر آفریده‌هایش و امن و امان برای خلایقش قرار داده است. زیرا راستگوی امین حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده پرودگار جهانیان آنان را از فرمان و ندای خداوند متعال در شب معراج در بالای هفت آسمان جایی که به اندازه دو کمان و یا کمتر نزدیک خداوند عزوجل بود خداوند جلیل القدر نام یکایک آن بزرگواران که درود بی‌پایان خداوند متعال بر آنان باد برای رسولش معرفی کرده است. راوی می‌گوید: وقتی که این حرفهایشان را شنیدم خشنود شدم و خداوند سبحان را سپاس گفتم و خشنودی و سرورم زیادتر گشت و خستگی و کوفتگی راه از تنم رفت و سپس به آنان گفتم: من هم عقیده و هم مذهب شما هستم یعنی من

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۳ و سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

شیعه اثنا عشری می‌باشم. وقتی از من چنین شنیدند بسیار خشنود شدند و به من به چشم برادر و شفیق و دوست نگاه کردند و برای من جایی در مسجد معین کردند تا در آنجا استراحت کنم. آنان شب و روز از نزد من نمی‌رفتند و در مدت اقامتم از من به نیکی پذیرایی و اکرام و محبت می‌کردند و امام جماعتشان بیش از آنان به من نیکی و محبت می‌کرد. سپس از امام جماعت پرسیدم: غذای شما از کجا تأمین می‌شود؟ زیرا می‌دیدم که در آنجا هیچ مزرعه‌ای وجود ندارد. به من گفت: از جزیره‌ی خضراء در دریای سفید که جزایر فرزندان امام زمان علیه السلام است برای ما می‌آید. پرسیدم: در سال چند بار برای شما می‌آید؟ گفت: سالی دو مرتبه، برای ما غذا می‌آورند و همانا در این سال بار اول برای ما فرستاده است و همینک منتظر بار دوم می‌باشیم. به او گفتم: چقدر مانده که مرحله دوم برای شما بیاید؟ به من گفت: چهار ماه دیگر. وقتی که چنین شنیدم به خاطر باقی ماندن به مدت طولانی در نزد آنان ناراحت شدم و به خاطر همین به مدت چهل روز خداوند متعال را در شب و روز به خاطر تعجیل آمدن رزق و روزیشان از جزیره خضراء خواستار بودم درحالی که من در بهترین وجهه ممکن و اکرام و بزرگی در نزدشان بودم. در آخر روز چهلم به خاطر طول مدت انتظار دلم بسیار تنگ شد به خاطر همین به سوی ساحل دریا رفتم و در آنجا قدم می‌زدم وبه طرف مغرب که اهالی می‌گویند رزق و روزیشان از آنجا برایشان می‌آید نگاه می‌کردم پس در همان حال نگاه کردن بودم که از دور شبهی را دیدم که تکان می‌خورد. پس در مورد آن شبه از اهالی شهر پرسیدم و آنان جوابم را دادند و من به آنان گفتم: آیا پرندگان سفید در دریا وجود دارد؟ به من گفتند: خیر،آیا تو آنرا دیدی؟ به آنان گفتم: بله. وقتی که چنین شنیدند خوشحال شدند و گفتند: این کشتی‌هایی هستند که از سرزمینهای فرزندان امام در هر سال به سوی ما می‌آیند. پس مدتی طول نکشید که کشتی‌ها آمدند و به قولشان آمدن این کشتی‌ها خلاف وعده و قرار است (زیرا زودتر از قرار به اینجا آمده‌اند). در آن هنگام کشتی بزرگ و سپس کشتی کوچک و کشتی دیگری پشت سرش آمد تا اینکه هفت کشتی شدند و در لنگر گاه لنگر زدند. پس از کشتی بزرگ مردی خوش سیما و چهار شانه با لباسهای زیبا پایین آمد و سپس وارد مسجد شده و وضوی کامل همانند دستورات اهل‌بیت علیهم السلام گرفت و نماز ظهر و عصر را خواند. وقتی که نماز خود را به اتمام رسانید رو کرد به من و به من سلام کرد و به من گفت: اسم تو چیست؟گمان می‌کنم که نام تو علی باشد؟ به او گفتم بله درست می‌گویی.

سپس با نرمی با من سخن گفت گویا به خوبی مرا می‌شناخت پس به من گفت: نام پدرت چیست؟ گمان می‌کنم که نام پدرت فاضل باشد؟ به او گفتم: بله درسته. و من هیچ شکی نداشتم که او از دمشق تا مصر با ما بود و مرا می‌شناخت به خاطر همین به او گفتم: چگونه

نامم و نام پدرم را می‌دانی؟ آیا هنگامی که از دمشق سفر کردیم با ما بودی؟ به من گفت: خیر. به او گفتم: از مصر تا اندلس؟ به من گفت: نه به مولا صاحب العصر با شما نبودم. پس به او گفتم: پس چگونه مرا و پدرم را می‌شناسی؟ به من گفت: من در مورد تو به خوبی آگاهی پیدا کرده‌ام و نامت و نام پدرت و اصل و نسبت و حال و احوالت را به خوبی می‌دانم و همانا من همسفر و دوست تو تا جزیره خضراء خواهم بود. راوی می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم خشنود شدم زیرا نام و نشانی از من در نزد آنان بود. و آن شخص طبق عادت فقط سه روز در نزد اهالی شهر می‌ماند و ارزاق آنان را می‌داد ولی در آن بار هفت روز در نزدشان ماند تا اینکه تمام ارزاق مردم را به آنان تحویل داد. و وقتی که رسید ارزاق و غیره را از آنان گرفت تصمیم سفر را گرفت و مرا همراه خود برد و همراه هم در دریا رفتیم. و هنگامی که شانزده روز از مسیر ما در دریا گذشت،آب سفیدی در اطراف کشتی دیدم و به آن خیره شدم؟ دوستم شیخ که نامش محمد بود به من گفت: چرا به دریا خیره شده‌ای و به این آب نگاه می‌کنی؟ به او گفتم: همانا من آب سفیدی را می‌بینم که به رنگ آب دریا نیست چرا اینطور می‌باشد؟ شیخ گفت: این دریای سفید است و آن جزیره‌ی خضراء است. و این آب‌های سفید، اطراف جزیره را گرفته است و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می‌گردد و این جزیره به برکت حضرت صاحب العصر عليه السلام مستحکم و استوار است. راوی می‌گوید: دستم را در آب سفید فرود کردم و از آن مقداری آب برداشتم و نوشیدم و دیدم که آب گوارای همچون آب فرات بود. پس وقتی که ما از آن آب سفید گذشتیم به جزیره خضراء رسیدیم و آن جزیره سرسبز و خرم بود پس وارد جزیره شدیم و دیدم شهر دارای قلعه‌ها و برج‌های زیاد و هفت‌حصار در نزد ساحل دریا بود. و آن جزیره دارای درختان گوناگون و با انواع میوه‌های خوشمزه و گوارا که در زیر آن درختان نهرهای آب زلال و گوارایی جاری بود و نیز در آن شهر بازارهای زیاد و حمام‌های متعدی بود و اکثر خانه‌های آن از سنگ مرمر روشن بود و لباسهای اهالی آن شهر زیبا و تمیز و خوش رنگ بود که من با دیدن آنان مسرور و خشنود شدم. سپس دوستم محمد مرا به منزل خود برد و در آنجا مقداری استراحت کردیم سپس بعد از استراحت مرا به مسجد جامع بزرگ برد که در آنجا جماعت زیادی نشسته بودند که وسط آن جمعیت مردی خوش قامت و زیبا و خوش سیما و با وقار که قادر به وصف آن نیستم که مردم او را به سید شمش الدین محمد خطاب می‌کردند و از او در مورد صحت قرائت قرآن و مسائل فقه و نحو و صرف زبان عرب و اصول الدین و فقهی که در مورد حضرت صاحب الأمر عليه السلام مسأله پرسش بعد از پرسش و حکایت بعد از حکایت و حکم بعد از حکم می‌پرسیدند و او به همه آنها جواب می‌داد.

وقتی که من در مقابلش رسیدم به من خوش آمدی گفت و مرا در کنار خود نشاند و به خاطر خستگی راه از من چیزی نپرسید و مرا خوب می‌شناخت زیرا خبر حال و احوالم به اطلاع او می‌رسید و دوستم محمد به امر شمس الدین دانشمند بود که خداوند بقاء او را به طول بکشاند. سپس شمس الدین دستور داد تا اتاقکی دریک زوایه حیاط مسجد برای من محیا کنند و به دستورش اتاقکی برایم محیاء کردند سپس به من گفت: برو در آن اتاقک استراحت کن.

من نیز به آنجا رفتم و تا عصر در آنجا استراحت کردم وقتی که عصر شد شخصی که مسئول امور من بود از نزد شمس الدین به نزدم آمد و به من گفت: از جای خودت نرو تا اینکه سید و یارانش به نزد تو بیایند و شام را دور هم صرف کنید. من به او گفتم: روی چشم اطاعت می‌کنم. مدتی نگذشت که سید به همراه دوستانش به نزدم آمدند و در کنارم نشستم سپس شام را در کنار هم صرف کردیم و سپس برای محیاء شدن برای نماز مغرب و عشاء برای وضو گرفتن بلند شدیم و سپس نماز مغرب و عشاء را به امامت سید اقامه کردیم. وقتی که نماز مغرب و عشاء به پایان رسید سید به منزلش بازگشت و نیز من به اتاقکی که برایم محیاء کرده بودند رفتم. و به مدت هجده روز به این صورت گذراندم و اولین نماز جمعه‌ای که با آنان خواندم چنین بود که سید را دیدم که دو رکعت نماز فریضه واجب را خواند،وقتی که نماز به اتمام رسید به نزد سید رفتم و به او گفتم: ای سید! همانا شما را دیدم که نماز جمعه را واجب دانسته‌ای؟ گفت: بله! زیرا شرایطی که برای واجب بودن آن گذاشته شده است محیاء شده است. پس با خود گفتم: شاید امام معصوم‌عليه‌السلام حاضر بود. سپس در وقت دیگر از سید پرسیدم: آیا امام معصوم‌عليه‌السلام در هنگام خواندن نماز جمعه حاضر بود؟ به من گفت: خیر، ولیکن من نائب خاص به امر آن بزرگوارعليه‌السلام می‌باشم. به او گفت: ای سرورم! آیا امام معصوم‌عليه‌السلام‌را دیده ای؟ به من گفت: خیر، ولیکن پدرم برایم نقل کرده که صدایش را شنیده ولی او را ندیده بود و جدم سخنش را شنیده بود و چهره گرامیش را دیده بود. به او گفتم: برای چه این طور می‌باشد یعنی یکی می‌تواند او را ببیند و دیگری نمی‌تواند او را ببیند؟ به من گفت ای برادر من! همانا خداوند متعال فضل و برتری را به هر که از بندگانش می‌خواهد می‌دهد و آن به حکمتش و عظمت و برتری و بزرگی او می‌باشد. همان‌گونه که خداوند متعال، پیامبران و فرستادگان و اوصیاء و برگزیدگان را از بندگان خود برگزید و آنان را برای آفریده‌اش از جانب خودش نماینده و حجت خود قرار داد و آنان را وسیله و واسطه بین خودش و سایر بندگانش قرار داده تا آنان مردم را هدایت فرمایند.

﴿لِيَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾[۱] (تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد). سپس سید خداوند او را سلامت بدارد دستم را گرفت و مرا به خارج شهر برد و مرا به نزد باغها و گلستانها برد و در آنجا من نهرهای آب زلال و گوارا را دیدم که جاری بود و باغها و بستانهای گوناگون که میوهای رنگارنگ و بزرگ و زیبا و شیرینی داشت که بعضی از میوهای آن عبارتند از انگور و انار و گلابی و غیره که مانند آن در عراقین[۲] و در شامات[۳] مانند آن ندیده بودم.

و همانطور که در باغها و بستانها قدم می‌زدیم و از این باغ به آن باغ می‌رفتیم به یک مرد خوش سیما و باوقار و متین برخورد کردیم که دو برد سفید از پشم پوشیده بود وقتی که نزدیک ما شد به ما سلام کرد و رفت پس من از هیبت و بزرگی او متعجب شدم پس درباره او از سید پرسیدم که این مرد چه کسی بود؟ به من گفت آن کوه را که سر به فلک کشیده را می‌بینی؟ به او گفتم: بله. به من گفت در بالای آن کوه چشمه آب زلالی وجود دارد که درختی پر شاخ و برگ در آنجا وجود دارد در کنار آن گنبدی با آجر ساخته شده است که این مرد همراه رفیقش دو خادم آن گنبد می‌باشند. و من هر صبح جمعه به نزد آنجا می‌روم و امام عصر﷣ را زیارت می‌کنم به این صورت که وقتی من به آنجا می‌روم و در آنجا دور رکعت نماز می‌خوانم و سپس برگه‌ای را با دست خط مبارک امام﷣ پیدا می‌کنم که در آن مسائل شرعی و احکام و قضاوتها و حل و فصل خصومتها و غیره نوشته شده است و با استفاده از آن به امور مردم شهر رسیدگی می‌کنم. و بهتر است که تو نیز به نزد آن گنبد رفته و حضرت امام﷣ را زیارت کنی. راوی می‌گوید: من نیز به فراز آن کوه رفتم و همان‌گونه سید گفته بود گنبدی در آنجا یافتم و درآنجا دو خادم دیدم و کسی که پیش از آن در باغ دیده بودم مرا شناخت و به من خوش آمدی گفت و دیگری مرا نشناخت. پس به او گفت: او را غریبه فرض نکن زیرا من او را کنار سید شمس الدین عالم دیده‌ام وقتی که او چنین شنید به سوی من آمد و به من خوش آمدی گفت و سپس نان و انگور برایم آورد و من از آن نان و انگور خوردم و سپس از آن چشمه آب زلال در زیر گنبد و درخت نوشیدم و سپس وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و سپس از آن دو خادم در مورد دیدار امام﷣ پرسیدم که آیا می‌توان امام﷣ را

۱. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۴۲

۲. عراقین: به ایران و عراق گفته می‌شد (مترجم).

۳. شامات: کشورهای همانند فلسطین و اردن و لبنان و سوریه را شامات گفته می‌شد و شام نام قدیمی کشور سوریه کنونی می‌باشد(مترجم).

دید؟ به من گفتند: دیدار امام غیر ممکن است و اجازه نداریم بگویم که چکار باید کرد. پس وقتی که من چنین شنیدم از آنان التماس دعا خواستم و آنان برایم دعا کردند سپس خداحافظی کردم و به پایین کوه رفته و سپس به شهر و خانه سید شمس الدین رفتم وقتی که به خانه شمس الدین رسیدم خواستم با ایشان ملاقات کنم ولی به من گفتند: که او برای کاری خارج شهر رفته است. سپس به نزد شیخ محمد رفتم همان شیخی که با او آمده بودم پس با او ملاقات کردم و در مورد بالا رفتن از کوه با او حرف زدم که چگونه بالای کوه رفتم و یکی از آن دو خادمان مرا شناخت و دیگری مرا نشناخت و خلاصه ماجرا را برای او شرح دادم. به من گفت: هیچ کس اجازه بالا رفتن از آن کوه را ندارد جز سید شمس الدین و امثال آن و به خاطر همین تو را نشناختند. سپس درباره‌ی سید شمس الدین از شیخ محمد (که با او به خضراء آمدم) پرسیدم. گفت: او از فرزندان امام زمان است و بین او و امام زمان، پنج واسطه است که او نائب خاصش به امرش می‌باشد. شیخ صالح زین الدین علی بن فاضل مازندرانی که مجاور نجف اشرف می‌باشد می‌گوید: من از سید شمس الدین عالم و دانشمند شهر اجازه گرفتم که بعضی از مسائل قرائت و خواندن و مشکلات آن نقل کنم.

به من گفت: مانعی ندارد ولیکن باید قرائت تو را ببینم و سپس من به تو بگویم که درست است یا غلط. پس هر گاه من خلاف قرائت او می‌خواندم به من می‌گفت اینطور بخوان به او گفتم: که این قرائت حمزه اینطور و قرائت کسائی اینطور و قرائت عاصم و ابو عمرو بن کثیر اینطور بود. سید به من گفت: ما این کسانی که می‌گویی که چنین و چنان می‌خوانند را نمی‌شناسیم، و همانا قرآن کریم بر سه حرف قبل از هجرت از مکه به مدینه نازل شد و بعد از آن وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع به مدینه منوره بازگشت جبرئیل امین علیه السلام به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان گفت: قرآن را برایم تلاوت کن تا برای تو اوائل سوره‌ها و آخر آنها را مشخص کنم و شأن نزول آنها را برای تو بگویم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله ، حضرت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و غیره را در نزد خود جمع کرد و سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن کریم را از اول تا آخر تلاوت نمود و هر جایی که اختلافی داشت جبرئیل امین علیه السلام برای ایشان مشخص می‌نمود. و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آنرا در یک جفت پوست می‌نوشت و همانا تمام قرائتها، قرائت و تلاوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و جانشین و وصی رسول پروردگار جهانیان است. و سپس از سید شمس الدین در مورد ارتباط آیات و این که برخی آیات، با آیات قبلی ارتباطی ندارد و عقل کمم

نمی‌توانند آنرا بداند که چرا اینطور می‌باشد؟ او گفت: بله همان طور که می‌گویی می‌باشد و آن به خاطر این است هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دار فانی به دار بقاء رحلت فرمود و دو بت قریش (اولی و دومی) در مورد غصب خلافت ظاهری اتفاق افتاد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تمام قرآن را جمع آوری کرد و سپس به مسجد آمد و به آنان گفت: این همان کتاب آسمانی خداوند قرآن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داده بود که آنرا جمع آوری کنم تا آنرا برای شما در روز قیامت در پیشگاه خداوند جلیل حجت بر شما قرار دهم. پس فرعون و نمرود این امت گفتند: ما احتیاجی به قرآن تو نداریم. حضرت علی علیه السلام به آنها فرمود: همانا به تحقیق که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده بود که شما چنین کاری خواهید کرد و من به خاطر انجام دادن حجت به نزد شما آمده‌ام و حجت را بر شما تمام کردم. و سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به منزل خود بازگشت در حالی که می‌گفت: معبودی جز تو نیست یگانه و بی‌همتایی، هیچ کس قادر نیست آن چرا که تو مقدر فرمودی برگرداند پس تو در روز رستاخیز شاهد و گواه من باش بر آنها. سپس اولی مسلمانان را فرا خواند و به آنها گفت: هر که در نزد او آیه‌ای از آیات قرآن و یا سوره‌ای از حفظ کرده و یا نوشته است را به نزدم بیاورد. پس در آن هنگام ابو عبیده بن جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمان بن عوف و طلحه بن عبدالله وابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعتی از مسلمانان آمدند و قرآن را بدون شأن نزول آن که غیره را حذف کرده و آنرا همان طور که می‌بینی جمع آوری کردند که آیات به همدیگر مرتبط نیستند و قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به خطش نوشته بود همینک در نزد صاحب الأمر می‌باشد و در آن کتاب تمام مجازات و غیره و احکام شرعی حتی دیه چنگ زدن در آنجا شرح و بیان داده شده است. و هیچ شک و تردیدی نیست که این کتاب قرآن که کلام خداوند سبحان است که همینک می‌خوانی به همین صورت که تلاوت می‌کنی از جانب صاحب الأمر علیه السلام صادر شده است.

شیخ علی بن فاضل در ادامه می‌گوید: و من از شمس الدین بیش از نود مسئله نقل کرده‌ام و همینک آن نود مسئله در یک مجلد کتاب جمع آوری کرده‌ام و آنرا فوائد شمسیه نام نهادم و از آن نود مسئله کسی را مطلع نمی‌کنم مگر خواص مؤمنین و کسانی که یقین دارم آنرا به نااهلان نمی‌سپارند و امیدوارم که خداوند آن را از نااهلان حفظ کند.

ودر جمعه ی دومی که در آن جا بودم پس از نماز، سر و صدای بسیار زیادی از بیرون مسجد شنیده شد. پرسیدم: این صداها چیست؟ سید پاسخ داد: فرماندهان ارتش ما هر دو جمعه‌ی میانی ماه سوار می‌شوند و منتظر فرج هستند. پس وقتی که بیرون مسجد رفتم دیدم

تعداد آنان زیاد است و خداوند سبحان را تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل می‌گفتند.

و بعد از آن برای تعجیل فرج امام قائم عجل الله تعالی فرجه به امر خداوند جلیل که برای احیاء دین خداوند قیام می‌کند، (م ح م د) بن الحسن المهدی خلف الصالح صاحب العصر علیه السلام دعا می‌کردند. و سپس به مسجد سید بازگشتم و سید به من گفت: آیا آن سپاه را دیدی؟ به او گفتم: بله. به من گفت: آیا آنان را شمارش کردی؟ گفتم: نه. گفت: آنان سیصد نفرند و سیزده نفر باقی مانده‌اند و با جمع شدن آن سیزده یار دیگر خداوند به مشئیت خودش فرج برای ولیش قرار می‌دهد. به سید گفتم: ای سرورم فرج چه زمانی خواهد بود؟ به من گفت: ای برادر همانا علم آن در نزد خداوند متعال است و امر متعلق به مشئیت خداوند جلیل است و شاید خود امام هم نمی‌داند فرجش چه وقت می‌باشد بلکه برای آن نشانه‌ها و علامتهایی می‌باشد که دال بر خروجش می‌باشد و بعضی از آن نشانه‌ها این است که شمشیر ذوالفقار از غلافش بیرون می‌آید و با زبان عربی فصیح سخن می‌گوید: ای ولی خدا به نام خداوند به پاخیز و دشمنان خداوند را نیست و نابود گردان. و از نشانه‌های دیگر سه صدا می‌باشد که همه مردم در سراسر زمین آنرا می‌شنوند که یکی از آن: **«ازفت الآزفه یا معشر المؤمنین» (ای جمع مؤمنان همانا زخمهای دیرین بهبود یافته است)**. و صدای دوم: **«الا لعنة الله علی قوم الظالمین لآل محمد صلی الله علیه و آله» (به تحقیق دور باشد رحمت خداوند متعال از قوم ستمکاران که در حق آل محمد صلی الله علیه و آله روا داشتند)**. و صدای سوم: در وسط خورشید جسمی آشکار می‌شود که می‌گوید: همانا خداوند متعال صاحب الأمر (م ح م د) بن الحسن المهدی علیه السلام را مبعوث گردانده است پس گوش به فرمانش باشید و از او اطاعت کنید.

از سید پرسیدم: علمای ما احادیثی نقل می‌کنند که هر کس پس از غیبت ادعا کند مرا دیده است، دروغ می‌گوید . حال چگونه است که برخی از شما، او را می‌بینید؟ سید گفت: درست می‌گویی ایشان علیه السلام چنین فرموده است، ولی این حدیث مربوط به زمانی است که دشمنان آن حضرت و فرعون‌های بنی العباس فراوان بودند، اما اکنون که این چنین نیست و سرزمین ما از آنان دور است، دیدار آن حضرت ممکن است. گفتم: ای سرورم همانا علماء و دانشمندان شیعه حدیثی را نقل کرده‌اند که ایشان خمس را برای شعیانش مباح نموده است آیا شما این روایت را از ایشان علیه السلام نقل کرده‌اید. فرمود: بله چنین اجازه‌ای داده و خمس را برای شعیانش از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام را مباح دانسته است و خمس برای آنان حلال می‌باشد. به سید گفتم: آیا به شیعیان اجازه داده شده که کنیزان و برده‌های عامه را بخرند؟ گفت: بله و نیز غیر از اسیران آنان، زیرا امام علیه السلام فرموده است: همان‌گونه که آنان با خودشان انجام می‌دهند عمل کنید. و این

دو مسئله افزونتر از مسائلی که از پیش به تو گفته بودم می‌باشد. و نیز سید به من گفت: همانا حضرت امام زمان‌ؑ در سال فردی سالی که فرد باشد و مؤمنین به خروج آن حضرتؑ در آن سال امیدوار هستند در بین رکن و مقام ظهور می‌کند. به سید گفتم: ای سرورم دوست دارم همیشه در نزد شما باشم تا زمانی که خداوند متعال فرج را برساند. به من گفت: بدان ای برادرم! همانا از جانب (ناحیه مقدسه) به ما رسیده که به وطن خود بازگردی و نبایستی که مخالف فرمان باشی زیرا تو صاحب عیال می‌باشی و مدت طولانی است که از آنان غائب هستی و جایز نیست که بیش از آن از آنان دور باشی؟ وقتی که چنین شنیدم ناراحت شدم و گریه کردم و سپس گفتم: ای سرورم آیا جایز است که بار دیگر به نزد شما بیایم؟ به من گفت: هرگز. به او گفتم: ای سرورم آیا اجازه می‌دهید که آن چرا که دیدم و شنیدم را برای دیگران بازگو کنم؟ به من گفت: اشکالی ندارد که آن چرا که دیدی و شنیدی را به مؤمنین بگویی تا دلهایشان مطمئن شود و چیزهایی که به تو نگفته‌ام را اضافه نکن. به او گفتم: ای سرورم آیا می‌توان چهره نورانی و مبارک امامؑ نگاه کرد؟ گفت: خیر، ولیکن بدان ای برادرم! همانا هر مؤمن خالص می‌تواند که امامؑ را ببیند ولیکن او را نمی‌شناسد. به او گفتم: ای سرورم! همانا من از بندگان مخلص روزگار می‌باشم و هرگز امام را ندیده‌ام. سید شمس الدین ادعا کرد که: تو نیز امام زمانؑ را دو مرتبه دیده‌ای، ولی نشناخته‌ای. یکی از آن دو بارزمانی بود که تو به سامرا آمده بودی و آن اولین بار بود که به سامرا می‌آمدی و یاران و همراهان تو از تو جدا شده بودند و تو از آنان عقب ماندی تا اینکه به نزدیکی نهر آبی رسیدی در همان وقت سواری به نزد تو آمد درحالی که سوار بر اسب قهوه‌ای رنگ (شهباء) بود و در دست او نیزه‌ای بود که سر نیزه آن سرنیزه دمشقی بود. وقتی که او را دیدی در مورد لباسها و توشه ات از آن ترسیدی وقتی که به نزد تو آمد به تو گفت: نترس برگرد به نزد دوستانت زیرا آنان در زیر آن درخت منتظر تو می‌باشند. راوی می‌گوید: به خداوند سوگند آن چرا که برایم اتفاق افتاده بود بیادم انداخت به او گفتم بله چنین بود ای سرورم.

به من گفت: این بار اول بود و اما بار دوم زمانی برای تو اتفاق افتاد که از دمشق خارج شدی و می‌خواستی به همراه دوست اندلسی خودت به مصر بروی و تو در آن وقت از قافله جا ماندی و به خاطر همین بسیار وحشت زده و ترسان شدی در آن هنگام مردی سوار به نزد تو آمد درحالی که سوار بر اسب پیشانی سفید بود و نیزه‌ای در دست او بود. پس به تو گفت: به این روستای سمت راستت برو و نترس و در نزد آنان بخواب و مذهبی که با آن متولد شدی (یعنی شیعه) به آنان اطلاع بده و از آنان تقیه نکن و به آنان بگو که چه مذهبی داری که آنان از روستاهای جنوبی دمشق می‌باشند و مؤمن و مخلص و دین آنان دین و آئین علی بن

ابیطالب(ع) و امامان معصوم(ع) از ذریه‌اش است (یعنی شیعه هستند). ای ابـن فاضـل آن چـرا که به تو گفته‌ام آیا این گونه نبوده است؟ به او گفتم: آری چنین بوده است و من به آن روستایی که معرفی کرده بود رفتم و در نزد آنان خوابیدم و آنان به من احترام گذاشتند و بـه خـوبی از مـن پذیرایی کردند و در مورد مذهبشان از آنان پرسیدم که مذهب شما چیست؟ بدون تقیه از مـن بـه من گفتند: ما بر مذهب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش(ع) می‌باشیم. به آنها گفتم: چگونه این مذهب به نزد شما رسیده است؟ به من گفتند: از جانب ابوذر غفاری(ره) به ما رسیده است و آن زمانی بود که عثمان آن بزرگوار را به شام تبعید کرد و معاویه او را از شام بـه اینجا تبعید نمود.و ما به وجود مبارک ابوذر تبرک یافتیم. راوی می‌گوید: وقتی که صبح شد از آنهـا خواستم که مرا به قافله ملحق کنند پس اهالی روستا نیز دو مرد را با من فرستادند و مـرا مجهـز کرده و آب و توشه مرا حاضر کردند و بعد از اینکه مذهب خود را برای آنان تصریح کردم که مـن هم مانند شما شیعه هستم به قافله خودم ملحق شدم. راوی می‌گوید: سـپس بـه سـید گفـتم: ای سرورم آیا امام(ع) مدتی بعد از مدت دیگر حج می‌رود؟ به من گفت: ای ابن فاضل همانا کل دنیا یک قدم مؤمن است پس چگونه کسی که دنیا اگر به خاطر وجود مبارک او و وجود مبارک پدران بزرگوارش(ع) نبود برپا نمی‌شد. بله آن حضرت هر سال حج مـی‌گـذارد و پـدرانش را در مدینـه، عراق و طوس زیارت می‌کند و سپس به این سرزمین ما می‌آید. سپس سید شمس الدین به مـن اصرار کرد که هر چه سریعتر شهرشان را ترک کرده و به شهر و دیار خودم یعنی عراق بـازگردم و در بلاد مغرب باقی نمانم. و به من گفت: بر درهم‌های آنها این عبارتها نوشته شده است: «لا إلـه إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن القائم بأمر الله». پس سید پـنج درهـم از آن را به من داد و من آن پنج درهم را به عنوان برکت و میمنت حفاظت مـی‌کـنم. سـپس سـید شمس الدین که خداوند او را حفظ گرداند مرا به سوی کشـتی‌هـایی کـه همـراه آن آمـده بـودم هدایت کرد، پس سوار کشیی شدم و به همان جایی که قبلاً سوار شده بودم یعنی سرزمین بربـر رسیدم. و سید نیز مقداری گندم و جو به من داده بود و من آنرا در بلاد مغرب بـه قیمـت چهـل دینار، چهل سکه طلا فروختم. و راهم را همان گونه که سید به من گفته بود بـه سـوی انـدلس نرفتم بلکه همراه مغربیان به سوی مکه مکرمه سفر کردم و در آن سال حج کـردم و سـپس بـه عراق بازگشتم و در نجف اشرف در جوار مرقد شریف حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) ساکن شدم و دوست دارم تا آخرین لحظات عمرم را در آنجا ساکن باشم. شیخ زین الـدین علـی بن فاضل مازندرانی می‌گوید: و از علماء شیعیان در (جزیره خضراء) ذکری نبود مگـر پـنج تـن از آنان که عبارتند از: سید مرتضی موسوی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بـن یعقـوب کلینـی و

ابن بابویه و شیخ ابو القاسم جعفر بن سعید حلی. و این آخرین جملاتی بود که از زبان شیخ صالح و نقی و فاضل زکی علی بن فاضل ذکر شده شنیده‌ام که خداوند او را و دانشمندان و علماء همچون او را طول عمر با برکت عنایت فرماید. و حمد و سپاس مخصوص خداوند در اول و در آخر و در آشکار و در پنهان و درود خداوند متعال بر بهترین و با ارزشترین آفریده‌هایش حضرت محمدﷺ و بر خاندان پاک و مطهر و معصومش سلامی و درودی بی‌پایان باد.

میوه:

در بحارالأنوار از حضرت امام صادقؑ نقل شده است که فرمود: هرکه چهل روز این دعای عهد را بخواند از یاوران حضرت قائم ماؑ خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند و آن دعای عهد این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْراةِ وَالْاِنْجيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظيمِ وَرَبَّ الْمَلآئِكَةِ الْمُقَرَّبينَ وَالْاَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلينَ. اَللّهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَريمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنيرِ وَمُلْكِكَ الْقَديمِ يا حَيُّ يا قَيُّومُ. اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذى اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمواتُ وَالْاَرَضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذى يَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْاخِرُونَ يا حَيّاً قَبْلَ كُلِّ حَىٍ وَيا حَيّاً بَعْدَ كُلِّ حَىٍ ويا حَيّاً حينَ لا حَيَّ يا مُحْيِىَ الْمَوْتى وَمُميتَ الْاَحْيآءِ يا حَيُّ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الْاِمامَ الْهادِىَ الْمَهْدِىَّ الْقآئِمَ بِاَمْرِكَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِ و عَلى ابآئِهِ الطّاهِرينَ عَنْ جَميعِ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ فى مَشارِقِ الْاَرْضِ وَمَغارِبِها سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَعَنّى وَعَنْ والِدَىَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّهِ وَمِدادَ كَلِماتِهِ وَما اَحْصاهُ عِلْمُهُ وَاَحاطَ بِهِ كِتابُهُ. اَللّهُمَّ اِنّى اُجَدِّدُ لَهُ فى صَبيحَةِ يَوْمى هذا وَما عِشْتُ مِنْ اَيّامى عَهْداً وَعَقْداً وَبَيْعَةً لَهُ فى عُنُقى لا اَحُولُ عَنْها وَلا اَزُولُ اَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنى مِنْ اَنْصارِهِ وَاَعْوانِهِ وَالذّآبّينَ عَنْهُ وَالْمُسارِعينَ اِلَيْهِ فى قَضآءِ حَوآئِجِهِ وَالْمُمْتَثِلينَ لِاَوامِرِهِ وَالْمُحامينَ عَنْهُ وَالسّابِقينَ اِلى اِرادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَللّهُمَّ اِنْ حالَ بَيْنى وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذى

جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِیّاً فَاَخْرِجْنی مِنْ قَبْری مُؤْتَزِراً کَفَنی شاهِراً سَیْفی مُجَرِّداً قَناتی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّاعی فِی الْحاضِرِ وَالْبادی. اَللّهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشیدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمیدَةَ وَاکْحَلْ ناظِری بِنَظْرَةٍ مِنّی اِلَیْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بی مَحَجَّتَهُ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَاَحْیِ بِهِ عِبادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ ﴿ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ﴾[۱] فَاَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ اِلاّ مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ الْحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اَللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ وَ ناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیْرَکَ وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ اَحْکامِ کِتابِکَ وَمُشَیِّداً لِما وَرَدَ مِنْ اَعْلامِ دینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اَللّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدینَ اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلی دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ اَللّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هذِهِ الاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً وَنَریهُ قَریباً بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

پس سه مرتبه دست بر ران راست خود می‌زنی و در هر مرتبه می‌گویی:

«العجل العجل یا مولای یا صاحب الزمان».

ترجمه دعای عهد:

(خداوندا ای پروردگار نور بزرگ و پروردگار کرسی بلند و پروردگار دریای خروشان هستی و تورات و انجیل و زبور و ای پروردگار سایه و شعاع آفتاب و نازل کننده قرآن بزرگ (بر سینه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) و ای خدای فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل. خداوندا من از تو می‌خواهم به آبروی کریمت و به نور وجه منیرت و ملک دینت ای زنده ای پاینده از تو می‌خواهم بدان نامت که تابند بدان آسمانها و زمینها و به نامت به شوند بدان اولین و آخرین ای زنده پیش از هر زنده و ای زنده بعد از هر زنده و زنده در آنگاه که زنده‌ای نیست و ای زنده کننده مرده‌ها و میراننده زنده‌ها، ای زنده‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، خداوندا از تو می‌خواهم برسانی به مولای ما امام هادی مهدی قائم به امرت که درود و رحمت و صلوات خداوند بر او و بر پدران و اجداد پاکش از همه مؤمنین و مؤمنات در مشرق و مغرب و زمین در بادیه و کوه و بیابان و دریا و از من و والدینم از صلوات و به وزن عرش خداوند جلیل و کشش کلماتش و آن چرا آمار کند علمش و فراگیرد کتابش.

---

۱. سوره مبارکه روم: آیه شریفه ۴۱

خداوندا! من تازه کنم با او در بامداد امروز و تا زنده‌ام در روزگارانم پیمان و تعهد و بیعت او در گردنم و هرگز از آن باز نگردم و دست نکشم. خداوندا! مرا از یاران و کمک کاران او گردان و دفاع کنندگان از او و شتابندگان به سوی او در برآوردن حوائجش و فرمان بری به اوامر او و حمایت کنندگان از او و پیشروان در انجام اراده او و از شهیدان در رکابش قرار ده. خداوندا! اگر حائل شد میان من و او مرگ آنچنان که بر بندگانت حتم کردی و مقرر داشتی، پس بیرون آور مرا از قبرم درحالی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیرم کشیده و نیزه برافراشته دعوت داعی حق را اجابت کنم متوجه شهر نشین و بادیه نشین. خداوندا! به من بنما آن چهره ارجمند و آن پیشانی درخشان پسند را و دیده مرا سرمه کش به دیدارش که نصیب من شود و تعجیل کن فرج او و آسان کن ظهورش را و وسیع گردان راهش را و ببر مرا به راه او و نافذ کن امرش را و محکم کن پشتش را و آباد کن خداوندا! به وسیله او بلاد خود را و زنده گردان بوسیله او بندگانت را، زیرا تو فرمودی و گفتارت راست است، پدید شد تباهی در بیابان و دریا بدانچه کسب کنند دستهای مردم، پس خداوندا! آشکار گردان برای ما ولیت و زاده دختر پیغمبرت که همنام رسولت صلی الله علیه و آله تا دست نیابد به باطلی جز آنکه آنرا بدرد و یا برجا کند حق را و محقق گرداند. خداوندا! و بگردان او را پناهگاه بندگان ستمدیده ات و یار کسی که یاری ندارد جز تو و تازه کننده احکام دینت و روشهای پیغمبرت صلی الله علیه و آله . خداوندا! او را مقرر گردان از آنها که نگهداشتی از یورش ظالمان. خداوندا! پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را بوسیله دیدارش شاد گردان و هر که پیرو او است بر دعوتش و رحم کن بیچارگی ما را پس از او. خداوندا!برطرف کن این گرفتاری در هم را از این امت به حضور او و تعجیل کن برای ما در ظهورش، زیرا آنان (دشمنان) دور دانند و ما آنرا نزدیک دانیم به رحمت ای مهربانترین مهربانان. سپس سه مرتبه دست به ران راست خود می‌زنی و در هر مرتبه می‌گویی: شتاب کن ای مولای من، ای صاحب الزمان علیه السلام.

زیارت آل یاسین:

در کتاب احتجاج شیخ احمد بن ابوطالب طبرسی آمده است نقل شده از محمد حمیری رحمه الله بعد از جواب مسائلی از ناحیه مقدسه توقیعی از ناحیه مقدسه خارج شد که در آن فرموده بود هرگاه خواستید توجه کنید به وسیله ما به سوی خداوند تبارک و به سوی ما، پس بگوید چنان که خدای تعالی فرموده است:

«سَلامٌ عَلی آلِ یس اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللّهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللّهِ وَدَیّانَ دینِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلیفَةَ اللّهِ وَناصِرَ حَقِّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللّهِ

وَدَليلَ اِرادَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا تالِيَ كِتابِ اللّهِ وَتَرْجُمانَهُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فی آناءِ لَيْلِکَ وَاَطْرافِ نَهارِکَ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَقِيَّةَ اللّهِ فی اَرْضِهِ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ميثاقَ اللّهِ الَّذی اَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَعْدَ اللّهِ الَّذی ضَمِنَهُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْواسِعَةُ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوبٍ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقُومُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْعُدُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْرَءُ وَتُبَيِّنُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصَلّی وَتَقْنُتُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصْبِحُ وَتُمْسی اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فِی اللَّيْلِ اِذا يَغْشی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّی اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الاْمامُ الْمَأْمُونُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ بِجَوامِعِ السَّلامِ اُشْهِدُکَ يا مَوْلایَ اَنّی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبيبَ اِلاّ هُوَ وَاَهْلُهُ وَاُشْهِدُکَ يا مَوْلایَ اَنَّ عَلِيّاً اَميرَ الْمُؤْمِنينَ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِی حُجَّتُهُ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسی حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِی حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِی حُجَّتُهُ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللّهِ اَنْتُمُ الاْوَّلُ وَالاْ خِرُ وَاَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لا رَيْبَ فيها يَوْمَ لا يَنْفَعُ نَفْساً ايمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فی ايمانِها خَيْراً وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَاَنَّ ناكِراً وَنَكيراً حَقٌّ وَاَشْهَدُ اَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَاَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ وَالْمِرْصادَ حَقٌّ وَالْميزانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ وَالْحِسابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعيدَ بِهِما حَقٌّ يا مَوْلایَ شَقِیَ مَنْ خالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ اَطاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلی ما اَشْهَدْتُکَ عَلَيْهِ وَاَنَا وَلِیٌّ لَکَ بَرِیءٌ مِنْ عَدُوِّکَ فَالْحَقُّ ما رَضيتُمُوهُ وَالْباطِلُ ما اَسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ ما اَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ ما نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَنَفْسی مُؤْمِنَةٌ بِاللّهِ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِاَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَبِكُمْ يا مَوْلایَ اَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ وَنُصْرَتی مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتی خالِصَةٌ لَكُمْ آمينَ آمينَ».

ترجمه زیارت آل یاسین:

(سلام و درود بر آل یاسین. سلام و درود به تو ای داعی خدا و ربانی آیات او، درود بر تو ای

باب خداوند و دیان دین او. درود بر تو ای خلیفه خداوند و ناصر و یـاری دهنـده حـق او. درود بر تو ای حجت خداوند و دلیل و برهان اراده او. درود بر تو ای تلاوت کتاب خداوند و ترجمان او. درود بر تو در هر آن از شب و سراسر روزت. درود بر تو ای بقیة الله در زمینش. درود بر تو ای پیمان خداوند که آنرا گرفته و تأکید کرده. درود بر تو ای وعده خداوند کـه ضمانت نموده. درود بر تو ای علم منصوب و دانش قالب ریخته و داد رس و رحمت گسترده و وعده بی‌دروغ. درود بر توهنگامی که بر می‌خیزی. درود بر تو هنگامی که بنشینی. درود بر تو هنگامی که بخوانی و بیان کنی. درود بر تو هنگامی که رکوع و سجود کنی. درود بـر تو هنگامی که تهلیل و تکبیر گویی. درود بر توهنگامی که سپاس گویی و آمرزش جـویی. درود بر توهنگامی که بامداد و شام کنی. درود برتو در شب فراگیر و در روز که نور دهـد. درود بر تو ای امام امین. درود بر تو ای مقدم مورد آرزو. درود همه جانبه بر تو باد. گواهت گیرم،ای سرور و مولای من که من گواهی می‌دهم بر اینکه نیست معبود حقی جز خداوند یگانه و بی‌همتا که شریکی ندارد و بر اینکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده و فرسـتاده او است وحبیبی نیست جز او و خاندانش و گواهت گیرم ای مولای من که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام حجت اوست و حسن بن علی علیه السلام حجت اوست و حسین بن علی علیه السلام حجت اوست و علی بن الحسین علیه السلام حجت اوست و محمد بن علی علیه السلام حجت اوست و جعفر بن محمد حجت اوست و موسی بن جعفر حجت اوست و موسی بن جعفر حجت اوست وعلی بن موسی علیه السلام حجت اوست و محمد بن علی حجت اوست وعلی بـن محمـد علیه السلام حجـت اوست و حسن بن علی حجت اوست و گواهم که تو حجت خداوندی، شمائید اول و آخر و رجعت شما حق و درست است شکی در آن نیست روزی که سود ندهد به کسی ایمـانش اگر از پیش ایمانی نداشته و عمل خیری به ایمان خود نکرده و به درستی که مـرگ حـق است و ناکر و نکیر(دو فرشته سؤال قبر) حـق هسـتند و گـواهی مـی‌دهـم کـه نشـر و برانگیخته شدن حق است و بعثت حق است و صراط حق است و مرصاد (کمینگـاه) حـق است و میزان حق و حشر حق و حساب حق و بهشت و دوزخ حق و وعد و تهدید به آنهـا هم حق است. ای مولای من بدبخت است کسی که مخالفت شما کرده و سعادتمند اسـت کسی که از شما فرمانبرداری و اطاعت کرده، گواه باش بر آنکه گواهت گرفتم، من دوسـتم با تو، بیزارم از دشمنانت، حق آنست که شما آنرا پسندیدید و باطل آنست که شـما را بـه خشم آورد و معروف آنست که شما دستور داده اید و منکر آنست که شما آنـرا قـدقن و منع کرده اید، نفس من معتقد است به خداوند یگانه و بی‌همتا کـه شـریکی نـدارد و بـه رسولش (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) و به امیرالمؤمنین علیه السلام و به شما ای مولایم از او تـا آخرتان و یاریم برای شما آماده است و دوستیم برای شما خالصانه است آمین آمین.

و بعد از آن این دعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَکَلِمَةِ نُورِکَ وَاَنْ تَمْلاَ قَلْبی نورَ الْیَقینِ وَصَدْری نورَ الا یمانِ وَفِکْری نورَ النِّیّاتِ وَعَزْمی نُورَ الْعِلْمِ وَقُوَّتی نورَ الْعَمَلِ وَلِسانی نورَ الصِّدْقِ وَدینی نورَ الْبَصآئِرِ مِنْ عِنْدِکَ وَبَصَری نورَ الضِّیآءِ وَسَمْعی نورَ الْحِکْمَةِ وَمَوَدَّتی نورَ الْمُوالاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ حَتّی اَلْقاکَ وَقَدْ وَفَیْتُ بِعَهْدِکَ وَمیثاقِکَ فَتُغَشّیَنی رَحْمَتُکَ یا وَلِیُّ یا حَمیدُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ حُجَّتِکَ فی اَرْضِکَ وَخَلیفَتِکَ فی بِلادِکَ وَالدّاعی اِلی سَبیلِکَ وَالْقائِمِ بِقِسْطِکَ وَالثّائِرِ بِاَمْرِکَ وَلِیِّ الْمُؤْمِنینَ وَبَوارِ الْکافِرینَ وَمُجَلِّی الظُّلْمَةِ وَمُنیرِ الْحَقِّ وَالنّاطِقِ بِالْحِکْمَةِ وَالصِّدْقِ وَکَلِمَتِکَ التّآمَّةِ فی اَرْضِکَ الْمُرْتَقِبِ الْخآئِفِ وَالْوَلِیِّ النّاصِحِ سَفینَةِ النَّجاةِ وَعَلَمِ الْهُدی وَنُورِ اَبْصارِ الْوَری وَخَیْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدی وَمُجَلِّی الْعَمی الَّذی یَمْلأُ الاَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَابْنِ اَوْلِیآئِکَ الَّذینَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ وَاَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَاَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهیراً اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدینِکَ وَانْصُرْ بِهِ اَوْلِیآئَکَ وَاَوْلِیآئَهُ وَشیعَتَهُ وَاَنْصارَهُ وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ کُلِّ باغٍ وَطاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمیعِ خَلْقِکَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمینِهِ وَعَنْ شِمالِهِ وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ اَنْ یوصَلَ اِلَیْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فیهِ رَسُولَکَ وَآلَ رَسُولِکَ وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَاَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَانْصُرْ ناصِریهِ وَاخْذُلْ خاذِلیهِ وَاقْصِمْ قاصِمیهِ وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَةَ الْکُفْرِ وَاقْتُلْ بِهِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقینَ وَجَمیعَ الْمُلْحِدینَ حَیْثُ کانُوا مِنْ مَشارِقِ الاَرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها وَامْلأْ بِهِ الاَرْضَ عَدْلاً وَاَظْهِرْ بِهِ دینَ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ مِنْ اَنْصارِهِ وَاَعْوانِهِ وَاَتْباعِهِ وَشیعَتِهِ وَاَرِنی فی آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ ما یَأْمُلُونَ وَفی عَدُوِّهِمْ ما یَحْذَرُونَ اِلهَ الْحَقِّ آمینَ یا ذَاالْجَلالِ وَالاِکْرامِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

(خدایا من از تو می‌خواهم که رحمت و درود فرستی بر محمد صلی الله علیه و آله نبی رحمتت و کلمه نورت و پُرکنی دلم را از نور یقین و سینه‌ام را از نور ایمان و اندیشه‌ام از نور تصمیم و عزمم

از نور دانش و نیرویم از نور کردار و زبانم از نور راستی و دینم از نور بصائر و بصیرت که تو عطا کردی و دیده‌ام را از نور ضیاء و گوشم را از نور حکمت و دوستیم را از نور دوستداری و پیروی و موالات محمد صلی الله علیه و آله و آلش علیهم السلام تا تو را ملاقات کنم، وفادار به عهد و پیمانت تا رحمتت مرا احاطه گرداند ای ولی ای حمید. خداوندا درود و رحمت فرست بر محمد صلی الله علیه و آله حجت تو در زمینت و خلیفه و نماینده تو در بلاد و سرزمینهایت و دعوت کننده به راهت و برپا کننده عدلت و خونخواه به فرمانت ولی مؤمنان و هلاک کافران، پرتو بخش در تاریکی و تابان کننده حق و گویای به حکمت و راستی و کلمه تامت در روی زمینت منتظر، هراسان و سرپرست خیر خواه، کشتی نجات و علم هدایت و نور دیده‌های مردم و بهترین کسی که پیراهن و ردا پوشیده برطرف کننده کوری، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ستم و بیدادی زیرا تو بر هر چیزی توانایی. خداوندا درود و رحمت فرست بر ولیت ولی زاده خود آنان که واجب کردی طاعتشان را و و واجب کردی حقشان را و بردی از آنها پلیدی را و خوب پاکشان کردی. خداوندا! یاریش کن و یاری کن با او دینت را و یاری کن به او دوستان خود و دوستان او را و شیعه و یاران او را و ما را از آنها قرار بده. خداوندا! پناهش بده از شر هر شورشی و سرکشی و از شر همه خلق خود و حفظش کن از پیش رو وپشت سر و طرف راست و طرف چپش و نگهش دار و جلو گیرش باش از اینکه با او بدی رسد و حفظ کن درباره‌اش رسول و آل رسولت صلی الله علیه و آله را و پدید کن به او عدالت را و تأئیدش کن به نصرت و یاری کن یاورانش را و واگذار واگذارانش را و بشکن پشت شکنندگانش را و بشکن پشت جباران کافر را و بکش بوسیله او کفار و منافقان وهمه ملحدان را هرجا باشند در مشرق زمین و مغرب آن در بیابان و دریا و پر کن بوسیله او زمین را از عدل و پدید کن به او دین پیغمبرت را صلی الله علیه و آله . و خداوندا! مرا از یاران او قرار ده و از کمک کاران و پیروانان و شیعیانش و بنما به من درباره خاندان محمد صلی الله علیه و آله آنچه آرزو دارند و در دشمنانشان آنچه از آن بر حذرند؛ ای پروردگار حق آمین ای صاحب جلالت و کرامت ای مهربانترین مهربانان).

و در بحارالأنوار به نقل از سید بن طاووس رحمه الله: زیارتی که هر صبح بعد از نماز صبح امام زمان عجل الله فرجه را با آن زیارت کرده می‌شود و آن زیارت این است:

«اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلایَ صاحِبَ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمیعِ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ فی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَسَهْلِها وَجَبَلِها حَيِّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ وَعَنْ والِدَيَّ وَوُلْدی وَعَنّی مِنَ الصَّلَواتِ وَالتَّحِيّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّهِ وَمِدادَ كَلِماتِهِ وَمُنْتَهی رِضاهُ وَعَدَدَ ما اَحْصاهُ كِتابُهُ وَاَحاطَ بِهِ عِلْمُهُ اَللّهُمَّ اِنّی اُجَدِّدُ لَهُ

فی هذَا الْیَوْمِ وَفی کُلِّ یَوْمٍ عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَةً لَهُ فی رَقَبَتی اَللّٰهُمَّ کَما شَرَّفْتَنی بِهذَا التَّشْریفِ وَفَضَّلْتَنی بِهذِهِ الْفَضیلَةِ وَخَصَصْتَنی بِهذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلی مَوْلایَ وَسَیِّدی صاحِبِ الزَّمانِ وَاجْعَلْنی مِنْ اَنْصارِهِ وَاَشْیاعِهِ وَالذّآبّینَ عَنْهُ وَاجْعَلْنی مِنَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ طائِعاً غَیْرَ مُکْرَهٍ فِی الصَّفِّ الَّذی نَعَتَّ اَهْلَهُ فی کِتابِکَ فَقُلْتَ ﴿صَفّاً کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ﴾[1] عَلی طاعَتِکَ وَطاعَةِ رَسُولِکَ وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اَللّٰهُمَّ هذِهِ بَیْعَةٌ لَهُ فی عُنُقی اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ».

(خداوندا برسان به مولایم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از جمیع مؤمنین و مؤمنات در مشرق و مغرب زمین و صحرا و دریای آن و هموارش و کوهش و زنده و مرده آنان و از والدین و فرزندان من و از من از صلوات و تحیات به وزن عرش خداوند و کشش کلماتش و نهایت رضامندی و عدد آنچه کتابت آمار کند و فراگیرد آنرا دانشش. خداوندا! من تازه می‌کنم برایش در این روز و در هر روز عهد و عقد و بیعتی بر گردن خود. خداوندا! چنانچه شرافتمندم کردی به این شرافت و فضیلتم دادی به این فضیلت و مخصوصم کردی به این نعمت پس درود و رحمت فرست بر سرور و مولایم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و مرا از انصارش گردان و همراهانش و دفاع کنندگان از او قرار ده مرا از شهیدان در برابرش به دلخواه نه به زور در صفی که ستوده‌ای اهل آنرا در کتاب خودت و فرمودی: صفی چون بنیاد درهم پیوسته بر دوش طاعت خودت و طاعت رسولت و خاندانش علیهم السلام. خداوندا! این بیعت او در گردن من است تا روز قیامت).

زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه

روز جمعه، روز حضرت صاحب الزمان علیه السلام و به نام آن جناب است و همان روزی است که در آن ظهور خواهد فرمود بگو و در زیارت آن حضرت بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللّٰهِ فی خَلْقِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللّٰهِ الَّذی یَهْتَدی بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَیُفَرَّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنینَ. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخائِفُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ النّاصِحُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفینَةَ النَّجاةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ الْحَیوةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ وَعَلی

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۴

آلِ بَیْتِکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ عَجَّلَ اللّهُ لَکَ ما وَعَدکَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهُورِ الاَمْرِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَولایَ اَنا مَولاکَ عارِفٌ بِاُولیکَ وَاُخْریکَ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ تَعالی بِکَ وَبِآلِ بَیْتِکَ وَاَنْتَظِرُ ظُهُورَکَ وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلی یَدَیْکَ وَاَسْئَلُ اللّهَ اَنْ یُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ یَجْعَلَنی مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لَکَ وَالتّابِعینَ وَالنّاصِرینَ لَکَ عَلی اَعْدائِکَ وَالْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْکَ فی جُمْلَةِ اَوْلِیائِکَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْکَ وَعَلی آلِ بَیْتِکَ هذا یَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ یَوْمُکَ الْمُتَوَقَّعُ فیهِ ظُهُورُکَ وَالْفَرَجُ فیهِ لِلْمُؤْمِنینَ عَلی یَدَیْکَ وَقَتْلُ الْکافِرینَ بِسَیْفِکَ وَاَنَا یا مَوْلایَ فیهِ ضَیْفُکَ وَجارُکَ وَاَنْتَ یا مَوْلایَ کَریمٌ مِنْ اَوْلادِ الْکِرامِ وَمَاْمُورٌ بِالضِّیافَةِ وَالاِجارَةِ فَاَضِفْنی وَ اَجِرْنی صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْکَ وَعَلی اَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرینَ و الحمدلله ربالعالمین».

(درورد بر تو ای حجت خدا در زمینش. درود بر تو ای دیده خداوند بر خلقش. درود بر تو ای نور خدا که ره یابند بدان ره جویان و گشایش شود بدان بر مؤمنان. درود بر تو ای خوش نهاد هراسان. درود بر تو ای دوست خیر خواه. درود بر تو ای کشتی نجات. درود بر تو ای چشمه حیات. درود بر تو رحمت کند خدا تو و خاندان پاک و مطهرت را. درود بر تو، تعجیل فرماید خداوند برایت آنچه را به تو وعده کرده از یاری و ظهور امر امامت. درود بر تو ای مولای من، من در بسته توم عارف به آغاز و انجامت. تقرب جویم به خداوند تعالی به تو و به خاندانت و انتظار ظهورت دارم و ظهور حق به دستت و از خداوند خواهم که رحمت فرستد بر محمدﷺ و آل محمدﷺ . و مرا از منتظران تو مقرر دارد و پیروان و یاران تو بر دشمنانت و شهیدان در برابرت در ضمن دوستانت. ای مولای من ای صاحب الزمان صلوات خداوند بر تو و بر خاندانت، این روز جمعه است وآن روز توست که در آن توقع ظهورت برود و فرج برای مؤمنان به دستت و کشتار کافران به شمشیرت و من ای آقایم در آن مهمان توام و پناهنده به تو و تو ای مولای من کریم و کریم زاده ای و مأمور به پذیرایی و نگهداری، مرا مهمان کن و پناه ده، صلوات خداوند بر تو و بر خاندان پاکت و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است).

شاخه هفتم

در مورد روایات واخبار گوناگون که از اهل سنت نقل شده در مورد اثبات وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه که در این زمان در غیبت به سر می‌برد و هنگامی که ظهور کند زمین را پر از عدل وداد می‌کند همان گونه پر از ظلم وستم شده باشد. و همانا ما تعدادی از معترفین به ولادت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه از اهل سنت که آنرا در ساقه سوم از شاخه پنجم ذکر کرده‌ایم ودر اینجا برای حسن ختام وحاجت مقداری ازآن را ذکر می‌کنیم.

اول: کمال الدین محمد درکتابش ذکرکرده است: ابوالقاسم (م ح م د) بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مهدی و الحجت الخلف الصالح المنتظر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

دوم: محمد بن یوسف الگنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب درمناقب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از ذکر ولادت وشهادت حضرت ابا محمد امام حسن عسگری علیه السلام فرزند برومند ایشان را توصیف نمود که فرزند برومندش حضرت امام منتظر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

و در کتاب البیان در روایات واخباری که درمورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه بعد از ذکر امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان امام علی بن ابیطالب علیه السلام تا اینکه به امام هادی علیه السلام می‌رسد و سپس فرزند برومندش امام حسن عسگری علیه السلام و تاریخ ولادت و شهادت آن بزرگوار را ذکر می‌کند ودر ادامه می‌گوید: و پسرش که اوحجت امام منتظر المهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که ولادت آن بزرگوار به خاطر ترس از سلطان(خلیفه وقت عباسی) مخفی شد. ودر باب بیست و چهارم در دلالت جواز بقاء حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مدت غیبت و زنده بودن ایشان ذکر کرده است که هیچ مانعی ندارد که ایشان زنده باشد همچون زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام وحضرت الیاس علیه السلام از اولیای خداوند متعال و بقاء و زنده ماندن دجال یک چشم وابلیس لعین از دشمنان خداوند متعال که بقاء و زنده بودن آنان در کتاب وسنت ثابت شده است. بعد از آن بقاء و زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس علیه السلام و دجال یک چشم و ابلیس لعین از نظر کتاب و سنت اثبات نمود تا اینکه می‌گوید: اما اثبات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در کتاب وسنت آمده است:

و اما از راه کتاب: همانا سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[1] **(تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند).** می‌گوید: او مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

و اما هرکه بگوید: او حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد تناقضی بین گفتار نیست زیرا حضرت عیسی علیه السلام یار و یاور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد همان گونه که در جلد اول این کتاب که مفصلاً در ساقه دوم از شاخه چهارم در مورد ذکر معمرین آورده‌ایم.

سوم: نوه دختری ابن جوزی: شمس الدین یوسف بن قزعلی بن عبدالله بغدادی نوه دختری عالم و واعظ ابی فرج عبدالرحمان بن جوزی در آخر کتابش به نام تذکرة الخواص بعد از ذکر زندگی نامه حضرت امام حسن عسگری علیه السلام در بیان فرزندانش گفته است فرزند ایشان (م ح م د) امام بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفربن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام می‌باشد که کنیه ایشان ابوعبدالله و ابوالقاسم است و القاب او خلف،الحجت،صاحب الزمان قائم و منتظر و التالی و او آخرین امام معصوم می‌باشد.

چهارم: شیخ محی الدین بن عربی در کتاب فتوحات خود چنین آورده است: بایستی که حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند ولیکن خروج او وقتی تحقق می‌یابد که زمین پر از ظلم و ستم و جور شود پس هنگامی که خروج کند زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود. هر چند که از عمر دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا اینکه آن خلیفه الهی ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند و او از فرزندان و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان و ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد که جد ایشان حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام و پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری پسر امام علی نقی می‌باشد. تا اینکه می‌گوید: همانا آن بزرگوار بر اهل کفار جزیه قرار می‌دهد و با شمشیر مردم را به خداوند متعال و یگانه پرستی دعوت می‌نماید. پس در زمان او تمام مذهبها از زمین برداشته می‌شود و هیچ آیین و مذهبی بر روی زمین باقی نمی‌ماند و فقط آیین خالص الهی باقی می‌ماند. و عمده دشمنان آن بزرگوار مقلدین علماء و اهل اجتهاد (اهل سنت) می‌باشند و آن هنگامی می‌باشد که وقتی که آن بزرگوار به حکم غیر از آن چرا که علماء آنان و فتواهای آنان داده‌اند عمل کند پس ناخواسته و به صورت اکراه ترس از شمشیر زیر

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

پرچم آن بزرگوار قرار می‌گیرند – تا اینکه می‌گوید: اگر شمشیر در دست او نبود فقهاء (اهل سنت) فتوا به قتل رسیدن او را می‌دادند ولیکن خداوند متعال آن بزرگوار را با شمشیر و کرامت آشکار می‌کند....تا آخر کلامش و همانا ما آنرا به صورت کامل در ساقه سوم از شاخه هفتم در اخبار اهل عرفان و حساب و کاهنان در مورد نشانه‌ها و علائم ظهور و ظهور آن بزرگوار ذکر کرده ایم.

پنجم: شیخ عارف عبد الوهاب بن علی بن احمد بن علی الشعرانی درکتاب خود به نام الیواقیت فی بیان می‌گوید: تمام شرایط رستاخیز (الساعة) شارع حق در مورد آن برای ما بیان کرده است که بایستی قبل از برپایی روز قیامت اتفاق بیفتد که از جمله آن وقایع و اتفاقها عبارتند از: خروج و ظهور مهدی موعودعليه السلام و سپس دجال و سپس نزول حضرت عیسیعليه السلام از آسمان می‌باشد...تا اینکه می‌گوید: تا انتهای هزاره (الالف) سپس بعد از آن هرج و مرج خواهد شد تا اینکه دین مبین اسلام غریب و بیگانه خواهد شد همان گونه که در نخست چنین بود و ابتداء هرج و مرج سی سال بعد از قرن یازدهم می‌باشد و درآن وقت توقع خروج حضرت مهدی موعودعليه السلام خواهد بود که او از فرزندان امام حسن عسگریعليه السلام می‌باشد که ولادت آن بزرگوار در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری می‌باشد.

و ایشان از آن موقع تا به حال زنده می‌باشد و همچنان باقی است تا اینکه با حضرت عیسی بن مریمعليه السلام جمع شود. و عمر شریف آن بزرگوار تا این زمان ما که سال نهصد و پنجاه و هشت هجری قمری است، هفتصد و سی سال می‌باشد.

ششم: نورالدین علی بن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه آورده است: ابوالقاسم الحجة الخلف الصالح ابن ابی محمد الحسن الخالص – تا اینکه می‌گوید: برای آن بزرگوار دو غیبت وجود دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد و تمسک و چنگ زدن با آیات و روایات و اخبار.[1]

هفتم: شهاب الدین معروف به ملک العلماء شمس الدین بن عمر هندی صاحب تفسیر البحرالمواج در کتابش به نام (هدایة السعداء) نقل کرده از جابربن عبدالله انصاریرضي الله عنه که می‌گوید: روزی به نزد حضرت فاطمه زهراعليها السلام دخت گرامی رسول خداصلى الله عليه وآله مشرف شدم و دیدم در پیش روی آن بزرگ بانو الواح بود که در آن نام امامان معصومعليهم السلام از فرزندانش

۱. گویا ظاهراً مقداری از این عبارت حذف شده باشد ملاحظه شود.

نوشته شده بود... تا اینکه می‌گوید: اول آنان زین العابدین علیه السلام – یـا نـه نفـر از فرزنـدان امـام حسین علیه السلام و دومین نفر آنان امام محمد باقر علیه السلام تا اینکه می‌گوید: نهمین آنان حضـرت امـام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزندش می‌باشد. و ایشان غائب و در غیبت به سر می‌برد و عمـر طـولانی دارد همچون از مؤمنین حضرت عیسی علیه السلام و حضـرت الیـاس علیه السلام و حضـرت خضـر علیه السلام. و از کافرین: دجال و سامری می‌باشند.

هشتم: شیخ عالم محدث علی متقی بن حسام الدین بن قاضی عبدالملک بن قاضی خان القرشی از بزرگان و علماء تراز اول می‌باشد که در کتابهـای زنـدگی نامـه و غیـر او را مـدح و ستوده‌اند که او در کتابش به عنوان برهان فی علامات مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرالزمان عن ابی عبـدالله الحسین بن علی علیهما السلام می‌فرماید برای این صاحب الأمر – یعنی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف – دو غیبت وجود دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد تا این که بعضی از مردم زمانش مـی‌گوینـد: مرده است، بعضی می‌گویند: رفته اسـت و هـیچ کـس از جـای او اطـلاع نـدارد. و در کتـاب دیگرش به عنوان: المرقاة فی بیان الاثنی عشر گفته: محمد مهدی بن الحسن العسکری علیهما السلام.

نهم: عالم معرف فضل بن روزبهان شارح شمائل التمرمذی که در اولش مـی‌گویـد: فقیـر درگاه خداوند مؤلف این شرح ابوالخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان محمـد اسـماعیل بـن علی انصاری اصل و تبار حنحی محتدا شیرازی متولد اصبهان المدنی موتا اتبـارا ان‌شـاءالله از کتاب شمائل با خبر گشتم که آن کتاب در رد کتاب نهج الحق علامه الحلی حسن بن یوسـف بن مطهر که آنرا به نام ابطال باطل نامید و او با آن تعصب و انکار دسته‌ای از اخبار صـحیح و صریح بلکه همان گونه که محسوس است و افق امامیه در ایـن مطلـب پـس در شـرح قـول علامه در مطلب دوم در مورد فرزندان و همسر گرامیش علیهم السلام که مـی‌گویـد: همسـر گـرامیش حضرت فاطمه سرور بانوان جهانیان علیها السلام می‌باشد و سپس فضائل و کرامات امیرالمؤمنین علـی بن ابیطالب علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام را ذکر کرد. فضل می‌گوید: می‌گویم آن چرا کـه از فضائل حضرت فاطمه زهـرا علیها السلام کـه درود خداونـد متعـال بـر پـدرش و بـر او و بـر سـایر آل محمد صلی الله علیه و آله امری است که انکار شدنی نیست زیرا انکار کردن به آن همچـون انکـار دریـا بـه برکتش و به خشکی و وسعتش و به خورشید و نور درخشانش و نورهای آشکارش و بر ابرهای باران زا و جودش و بر فرشتگان وسـجده‌اش مـی‌باشـد و انکـار بـه آن بـه منکـر آن سـودی نمی‌رساند جز خواری و ذلت و چه کسـی مـی‌توانـد بهتـرین و برتـرین و سـروران و بزرگـان آفریده‌های خداوند و معدن نبوت و آداب فتوة علیهم السلام را انکار کند. بله چه خوب مـن در مـورد آن نظم و نثر گفته‌ام:

سلام بر مصطفی برگزیده

سلام بر سرور ما علی مرتضی

سلام بر بانوی ما فاطمه زهرا همان بانویی که

خداوند متعال او را بهترین و برترین بانوان برگزید

سلام بر آن کسی که انفاس خود را کنترل کرد

بر حسن بلند مرتبه خشنود

سلام بر حسین پرهیزکار

شهید کربلا که پیکرش نمایان

سلام بر سرور عابدان

که فرزند حسین برگزیده است

سلام بر باقر هدایت‌گر

سلام بر صادق مقتدا

سلام بر کاظم آزموده شده

خشنود خوبان امام تقوا

سلام بر هشتمین مؤتمن

بر رضا سرور اصفیاء

سلام بر تقی پرهیزکار

محمد پاکیزه که امید بخش است مرتجی

سلام بر نقی هوشیار و تیز بین

علی مکرم که هدایت کننده مردم است

سلام بر سید عسگری

امامی که لشکر صفا را مجهز می‌کند

سلام بر قائم منتظر

ابی القاسم نور هدایت

که مانند خورشید در تاریکی ظهور می‌کند

که نجات می‌دهد بوسیله شمشیرش

قوی است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند

همچون که زمین پر از ظلم و ستم گشته

سـلام بـر او و پـدران پـاکش
و بـر یـاران و انصـارش تـا زمـانی کـه آسـمانها برپـا سـت

در آن هنگام بی‌تردید از جای برخاست و گفت: همانـا مهـدی موعـود قـائم منتظـر عجل الله تعالی فرجه الشریف دوازدهمین امام از امامان معصوم می‌باشد.

دهم: نقل از عبدالله بن محمد المطری از امام جمال الدین سیوطی در رساله احیاء المیت به فضائل اهل البیت علیهم السلام آورده است: یازدهمین آنان فرزندش محمد قائم المهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کـه از پیش در مورد آن بزرگوار در ملت اسلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد تأئید و نص شده اسـت که ایشان صاحب شمشیر و قائم منتظر می‌باشد تا آخر سخنش.

میوه سوم:[1]

در کتاب بحارالأنوار نقل از اصول کافی نقـل از حسـن بـن راشـد نقـل از امـام موسـی کاظم علیه السلام که می‌فرماید: هنگامی که عبدالمطلب علیه السلام چاه زمزمه را حفر کرد و به پـایین آن رسید از یکی از جاهای چاه بوی بدی به مشامش رسید و دوست نداشت از اینکـه دسـت از حفر چاه بردارد پس در آنجا باقی ماند و پسرش حارث که همراه او بود از بـوی بـد کـه بـه مشامش می‌رسید از چاه خارج شد. و عبدالمطلب علیه السلام در آنجا باقی ماند و شـروع بـه ادامـه حفر چاه کرد که یکباره بوی مشک به مشامش رسید و حفر چاه را زیاد ادامه نداد مگـر بـه اندازه یک ذراع پس خواب بر او غلبه کرد و به خواب رفـت. در رویـاء صـادقه مـردی بلنـد قامت که دارای موها و چهره و لباسهای نیکو و زیبا داشت و بوی خوشـی از آن بـه مشـام می‌رسید را دید که به او می‌فرمود: چاه را بکن غنیمت به دسـت مـی‌آوری و کوشـش کـن سلامت خواهی شد و برای دیگران (به عنوان میراث) ذخیره نکن مگر شمشیرها که مطلـق به غیر از تو می‌باشد. و چاه زمزم مطلق به تو است زیرا تو سرور و سالار عرب و بزرگ آنان می‌باشی و از ذریه تو پیامبرش و ولـیش و اسـباطش و نجبـاء و حکمـاء و علمـاء و خـوش بینان علیهم السلام خارج می‌شوند که شمشیرها متعلق به آنان می‌باشد و همانا آنان در این قرن از تو نیستند بلکه در قرن آینده خواهند بود که بوسیله آنان زمین پاک و طـاهر مـی‌گـردد و (آن پیـامبر صلی الله علیه و آله شـیطان را از اطـراف زمـین دور مـی‌گردانـد و قـوم (بـت پرسـت) را بعـد از عزتشان،خوار و ذلیل می‌گرداند و آنها را درهنگام قدرتشان بـه هلاکـت مـی‌رسـاند و درآن

---

۱. بدان که مؤلف رحمه الله؛ قبل ازاین میوه در این شاخه ذکر نکرده است تا این میوه سوم باشد، ولیکن در ذکر مقدمه و در هنگام ذکـر فهرست کتاب این میوه را میوه سوم از شاخه ششم قرار داد برای اطلاع بیشتر به متن کتاب عربی ج ۱ ص ۲۲ مراجعه فرمائید.

وقت بتها به خاک ذلت می‌افتند و بت پرستان هر طور که باشند به قتل خواهند رسید. سپس بعد از او نسلی بعد از نسل باقی می‌ماند و آن نسل، نسل برادر و وزیرش می‌باشد که سنش کمتر از او می‌باشد و همانا او ماندش از بت پرستی مبرا می‌باشد و از بتها دوری کرده است و وزیرش از او حتی در مورد یک حرف سرپیچی نمی‌کند و آن پیامبر صلی الله علیه و آله با وزیرش مشورت می‌کند و هیچ چیزی از او حتی یک حرف مخفی نمی‌دارد. سپس آن شخص رفت و حضرت عبدالمطلب علیه السلام بیدار گشت و دید سیزده شمشیر در کنار اوست، پس خواست بیرون برود ولی با خود گفت: چگونه از چاه بیرون بروم درحالی که آب از آن خارج نشده است پس بار دیگر شروع به کندن چاه نمود یک وجب نکنده بود که یکباره یک شاخ مجسمه آهو (از طلا) از زیر زمین برای او ظاهر گشت پس آهو را از زمین بیرون آورد که بر روی آن آهوی طلا نوشته‌ای بود در روی آن نوشته شده بود (لا اله الا الله محمد رسول **الله صلی الله علیه و آله علی ولی الله و فلان خلیفة الله). (نیست معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا و محمد| فرستاده خداست و علی علیه السلام ولی الله می‌باشد. وفلان شخص (یعنی حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه خلیفة الله می‌باشد).**

حسن بن راشد می‌گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم آیا آن خلیفة الله (یعنی امام مهدی موعود عجل الله فرجه) که در آن ذکر شده است قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و یا بعد از آن بوده است؟ امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنوز آن شخص نیامده است و اگر آمده باشد نشانه‌هایی از او پدیدار می‌شد. و درآن هنگام عبدالمطلب علیه السلام از چاه بیرون آمد درحالی که آب از چاه خارج می‌شد.

وقتی که بالا آمد یک مرد سیاه که دم درازی داشت (یعنی شیطان لعین) سر راهش آمد پس حضرت عبدالمطلب علیه السلام با یکی از آن شمشیرها به او زد و دمش را برید و شیطان لعین فرار کرد و حضرت عبدالمطلب علیه السلام به او نرسید و إن‌شاءالله فلان شخص (یعنی قائم عجل الله فرجه) او را خواهد کشت. و آن کسی که عبدالمطلب علیه السلام او را دید خواست آن چرا که در خواب دیده بود را باطل گرداند و شمشیرها را از او بردارد پس بار دیگر حضرت عبدالمطلب علیه السلام در حجر کعبه بی‌هوش شد و در خواب همان مردی که در چاه به خوابش آمده بود را دید و به او گفت: ای شبیه ستوده پروردگارت را ستایش گردان زیرا می‌خواهد تو را زبان ناطق زمین (لسان الأرض) قرار دهد و قریش از هیبت و وحشت و ترس از تو پیروی خواهند کرد شمشیرها را در جاهایی (که به تو گفته شده) بگذار. پس عبدالمطلب علیه السلام از خواب بیدار شد و از آن گوینده خواست که بار دیگر به خوابش بیاید. و عبدالمطلب علیه السلام گفت: اگر آن گوینده از جانب پروردگارم می‌باشد

برای من بهتر از کسی است که از جانب شیطان باشد که گمان می‌کنم که دمش بریده باشد پس عبد المطلب علیه السلام چیزی ندید و نشنید. وقتی که شب شد در رویاء مردان و کودکانی به خوابش آمدند و به او گفتند: همانا ما پیرو فرزندان تو هستیم و همانا ما از آسمان ششم می‌باشیم و شمشیرهایی که در دست توست متعلق به تو نیست پس با زنی از قبیله مخزوم ازدواج کن (یعنی باید با زنی از بنی مخزوم که نامش فاطمه مخزومیه می‌باشد ازدواج کنی تا پدر بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله یعنی عبدالله علیه السلام و پدر اوصیا علیهم السلام یعنی ابوطالب علیه السلام تا شمشیرهایی که پیدا کردی به آنها برسد) و بعد از آن با هر زن از هر قبیله‌ای که دوست دارشتی ازدواج کن و اگر مالی برای تو نباشد پس حسب و نسب و ذریه‌ای برای تو خواهد بود. پس این سیزده شمشیر را به فرزندان مخزومیه (یعنی ابوطالب و عبدالله علیهما السلام و زبیر) بده و دیگر نیازی نیست که زیادتر از آن چرا که به تو گفته شود بدانی و از این شمشیرها یکی برای تو خواهد بود که آن شمشیر از دستت خواهد افتاد و دیگر اثری برای آن نخواهی یافت مگر اینکه کوهی که چنین و چنان باشد که آن شمشیر رادر خود جای بدهد (و پنهان کند) و آن از شرایط قائم آل محمد صلی الله علیه و آله (هنگامی که شمشیر را بیرون بیاورد) می‌باشد. در آن وقت حضرت عبدالمطلب علیه السلام از خواب بیدار شد و بلند شد در حالی که شمشیرها روی گردنش آویزان بودند پس به یکی از نواحی مکه رفت و شمشیری از شمشیرهایش افتاد که آن شمشیر در نزدش بهترین بود پس دنبال آن شمشیر گشت ولی او را نیافت سپس برای عمره وارد بیت الحرام شد و یازده بار دور کعبه معظمه طواف کرد در حالی که شمشیرها و آهو طلا با خود آورده بود و قریش او را می‌دیدند و او می‌گفت: «**اللهم صدق وعدک فاثبت لی قولی و انشر ذکری و شد عضدی» (بار خدایا! آن چرا که فرمودی و وعده داده بودی تصدیق گشت پس گفتارم را استوار گردان و ذکرم را منتشر گردان و بازوان مرا نیرومند و پُر توان گردان)**. و این ذکر حضرت عبدالمطلب علیه السلام از زمانی که آن رویاء را در چاه زمزم دیده بود تا وقتی که از دنیا رفت در هنگام طواف کعبه معظمه زمزمه می‌کرد. ولیکن این عادت را در زمانی که خواست فرزندش حضرت عبدالله علیه السلام را قربانی کند قطع کرد و سپس شمشیرها را به فرزندان مخزومیه (یعنی فاطمه مخزومیه) داد که آنان زبیر و حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت عبدالله علیه السلام بودند. که از آن شمشیرها چهار شمشیر برای ابوطالب علیه السلام، که یکی از آن شمشیرها به خود ابوطالب علیه السلام و شمشیری به امام علی علیه السلام و شمشیری به جعفر طیار و شمشیری به طالب رسید. و به زبیر دو شمشیر و به عبدالله علیه السلام نیز دو شمشیر رسید. و سپس شمشیرها برگشت و چهار شمشیر دیگر برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شد که دو شمشیر از فاطمه علیها السلام و دو شمشیر از

فرزندانش‌ع. و شمشیر جعفر طیار‌ع هنگامی که به شهادت رسید نا پدید شد و هیچ کس تا به حال نمی‌داند که آن شمشیر به دست چه کسی افتاده است. و همانا ما می‌گویم هیچ یک از آن شمشیرها به دست غیر از ما نمی‌افتد مگر اینکه آن مرد باید به ما یاری برساند و اگر چنین نکند زغال و خاکستر خواهد شد. و نیز فرمود: و آن شمشیرپنهان شده برای ناحیه مقدسه می‌باشد که آن شمشیر مانند خزیدن مار از سوراخش بیرون می‌آید و مقدار یک ذراع از آن دیده می‌شود و ماندن آن و همانا بارها زمین برای آن شمشیر شکافته می‌شود و آن شمشیر پنهان می‌شود. و هنگامی که شب شد چنین می‌کند و هر روز و شب چنین می‌کند تا اینکه صاحبش بیاید (یعنی حضرت قائم‌عج) و آنرا بگیرد و اگر بخواهم می‌توانم جای آن شمشیررا به شما بگویم ولی در مورد شما می‌ترسم که شما در مورد آن اشتباه کرده و به چیزی دیگری نسبت داده شود.

شاخه هشتم

آیات و روایات گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و اهل عرفان و حساب و کاهنان و خاصه و عامه که در آن ساقه‌هایی می‌باشد:

ساقه اول

در مورد آیاتی درباره نشانه‌های ظهور

آیه اول: ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ﴾[1] **(و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را).**

و در کتاب الاکمال الدین نقل شده با استناد از محمد بن مسلم که می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: همانا برای ظهور و قیام حجت علیه السلام از جانب خداوند برای مؤمنین نشانه‌هایی وجود دارد!

محمد بن مسلم می‌گوید: عرض کردم فدایت شوم آن نشانه‌ها چیست؟ فرمود: فرموده خداوند متعال: ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ **(و شما را قطعاً می‌آزمایم)** در مورد مؤمنین قبل از ظهور حجت علیه السلام می‌باشد. ﴿بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ﴾ **(و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را).** فرمود: آنها را می‌آزمایم (نبلوهم) یعنی پادشاهان و سلاطین آل فلان در آخر سلطنت آنها، (ولجوع) گرسنگی، به واسطه گرانی قیمتهای آنها و (نقص من الاموال) کاهش اموال فرمود: کسادی تجارت و کمی آن، و (نقص من الانفس) کاهش جانها، مرگ و میر زیاد (و نقص الثمرات) کاهش محصولات، کمی و کاهش ذرات

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۵

آنها در هنگام برداشت. (وبشر الصابرین) (مژده ده شکیبایان را) یعنی بـه ظهـور و تعجیـل و خروج قائمعليه‌السلام می‌باشد.

آیه دوم: از سوره مبارکه آل عمران خداوند متعال می‌فرماید: **﴿ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾**[1] **(چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان‌گونـه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداونـد شـما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این بر خلاف سنت الهی است).**

نقل شده با استناد از امام صادقعليه‌السلام که می‌فرماید: همانا شبها و روزها بـه پایـان نمـی‌رسـد مگر اینکه منادی از آسمان ندا می‌زند، ای اهل حق جدا شوید، ای اهل باطل جـدا شـوید. پـس اهل حق از اهل باطل و اهل باطل از اهل حق جدا مـی‌شـوند. راوی مـی‌گویـد: عـرض کـردم: خداوند تورا شایسته گرداند همانا بعد از آن ندای آسمانی اهل باطل با اهل حق مخلـوط و قـاطی می‌شوند؟ فرمود: هرگز، همانا خداوند متعال در مورد آن چنین می‌فرماید: **﴿ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ﴾**

آیه سوم: از سوره مبارکه نساء خداوند متعال می‌فرماید: **﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقًا لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها﴾**[2] **(ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است کـه بـا شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هـایی را محـو کنـیم و در نتیجـه آنهـا را بـه قهقـرا بازگردانیم).** نقل شده از امام محمد باقرعليه‌السلام که به جابر بن یزید جعفی فرمود: زمین را چنـگ بزن و دست و پایت را تکان نده تا اینکه نشانه‌های را به تو بگویم و فکر نمی‌کنم که تو آنهـا را درک کنی ولیکن بعد از من در مورد آن سخن بگو تا اینکه فرمود: و جـز سـه نفـر از قبیلـه کلب که خداوند متعال صورت آن را به پشت بر می‌گرداند و این آیه **﴿یا ایها الذین﴾** در مورد آنها نازل شده است هیچ کس از آنها فرار نمی‌کنند.

آیه چهارم: سوره مبارکه انعام خداوند متعال می‌فرماید: **﴿ثُمَّ قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ﴾**[3] **(سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه اسـت).** نقـل شده با استناد از حمران بن اعین از امام محمد باقرعليه‌السلام که فرمودند: همانا آن دو اجل مـی‌باشـند، اجـل

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۷۹

۲. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۴۷

۳. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۲

محتوم و اجل موقوف می‌باشد. حمران عرض کرد: محتوم چیست؟ فرمود: اجل محتوم اجلی است حتمی که غیر از آن نخواهد بود. عرض کرد: موقوف چیست؟ فرمود: همانا آن برای خداوند و خواست و مشیت خداوند در آن می‌باشد. حمران عرض کرد: امیدوارم که سفیانی از اجل موقوف باشد؟

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: نه به خداوند قسم، همانا سفیانی از اجل محتوم و حتمی می‌باشد.

آیه پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ اللّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾[1] **(بگو: خداوند، قادر است که نشانه‌ای نازل کند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند).**

و در کتاب تفسیر قمی نقل از امام محمد باقر علیه السلام در مورد فرموده خداوند متعال: ﴿إِنَّ اللّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾ **(خداوند، قادر است که نشانه‌ای نازل کند)** که می‌فرماید: که در آخرالزمان نشانه‌هایی به تو نشان می‌دهد که بعضی از آن نشانه‌ها عبارتند از: دابة‌الأرض و دجال ونزول حضرت عیسی علیه السلام و طلوع خورشید از مغرب می‌باشد.

آیه ششم: ﴿قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾[2] **(بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند. ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم! شاید بفهمند (و بازگردند)).**

نقل از تفسیر قمی نقل از امام محمد باقر علیه السلام که در مورد فرموده خداوند متعال ﴿هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ **(او قادر است که از بالای شما، عذابی بر شما بفرستد؛)** آن دجال و صحیفه آسمانی می‌باشد. ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ **(و یا از زیر پایتان)** آن فرور رفتن زمین می‌باشد. ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا﴾ **(یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد)** وآن اختلاف در مورد دین و بدگویی همدیگر. ﴿وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ **(و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند.)** کشتن همدیگر و همه آن در اهل قبله (حجاز) که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۳۷

۲. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۶۵

يَفْقَهُونَ﴾ (ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم! شاید بفهمند (و بازگردند)).

آیه هفتم: و در سوره مبارکه یونس علیه السلام که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتًا أَوْ نَهارًا ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾[1] **(بگو: اگر مجازات او، شب‌هنگام یا در روز به سراغ شما اید (،آیا می‌توانید آن را از خود دفع کنید؟!)** پس مجرمان برای چه عجله می‌کنند؟). از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: آن عذابی است که در آخرالزمان بر فاسقان اهل قبله(حجاز) نازل می‌شود در حالی که آنان نزول عذاب بر خودشان را انکار می‌کنند.

آیه هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه یونس علیه السلام می‌فرماید: ﴿حَتّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهارًا فَجَعَلْناها حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[2] **(تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب‌هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛) و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم).**

در کتاب غیبت نعمانی نقل از محمد بن بشیر که می‌گوید: از محمد بن حنفیه شنیدم که می‌گفت: پیش از آمدن لشکر ما لشکری از اولاد جعفر است و لشکر دیگری هم از اولاد مرداس[3] می‌باشد. لشکر اولاد جعفر چندان مهم نیست و به جایی نمی‌رسند، من با اینکه از هر کس به او نزدیک تر بودم، مع الوصف از این حرف خشمگین شدم. سپس گفتم: قربانت شوم آنچه گفتی پیش از آمدن لشکر شماست؟ گفت: آری و به خداوند قسم بنی مرداس دولت نیرومند خواهند داشت. ولی در طول سلطنت خود کار نیکی انجام نمی‌دهند. حکومت آنها برای مردم طاقت فرسا است و آسایشی در آن دیده نمی‌شود، افراد دور را به خود نزدیک و نزدیکان را از خود دور می‌کند. هنگامی که از انتقام الهی و کیفر او غافل ماندند، ناگهان با یک صیحه چنان دمار از روزگار آنها برآورند که یک نفر نماند تا آنها را صدا زند و جمعیتی باقی نخواهد ماند که به دور آنها جمع شوند، چنانکه خداوند در قرآن به آنها مثل زده و فرموده است: ﴿حَتّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا

---

۱. سوره مبارکه یونس علیه السلام:آیه شریفه ۵۰

۲. سوره مبارکه یونس علیه السلام:آیه شریفه ۲۴

۳. بنی مرداس کنایه از بنی عباس می‌باشد.

لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[1] **(تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب‌هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرا می‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛) و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم)**. آنگاه محمد حنفیه سوگند یاد کرد که این آیه درباره آنها (بنی مرداس) نازل شده است. راوی می‌گوید: من عرض کردم: قربانت شوم با این فرمایش خودتان امر عظیمی را درباره آنها به من اطلاع دادید، آنها چه وقت نابود می‌شوند؟ فرمود: وای بر تو ای محمد، همانا خداوند پیش بینی کسانی را که وقت این گونه واقع را تعیین می‌کنند بر هم می‌زند. حضرت موسی بن عمران علیه السلام به قوم خود وعده داد که بعد از سی شب نزد آنها برگردد ولی در علم خداوند گذشته بود که ده شب باید بر آن افزوده شود و آنرا به حضرت موسی علیه السلام اطلاع نداد، چون قوم دیدند سی شب گذشت و حضرت موسی علیه السلام برنگشت وعده او را دروغ شمردند و کافر شدند و در غیاب حضرت یونس علیه السلام هم به قومش فرمود: که عذاب بر آنها فرود می‌آید ولی درعلم خداوند چنین گذشته بود که گناهکاران را مورد عفو قرار دهد و میدانی که بالأخره چه شد. ولی وقتی دیدی که فقر و احتیاج آشکار شد، به طوری که شخصی بگوید دیشب را بدون شام به سر آوردم و هنگامی که مردی دیگر با روی دیگری تو را ملاقات کند، موقع نابودی آنها فرا رسیده است. گفتم معنی احتیاج را دانستم ولی مقصود از روی دیگری چیست؟ محمد بن حنفیه گفت: مقصود اینست که شخصی تو را با روی گشاده ملاقات می‌کند، ولی وقتی رفتی که از وی چیزی قرض کنی با قیافه دیگری تو را می‌پذیرد (یعنی روی خود را درهم می‌کشد) درآن موقع صیحه‌ای از نزدیک می‌رسد (و آنها را نابود می‌گرداند).

آیه نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلاّ أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[2] **(بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید)**. روایت شده با استناد از عبد الرحمان بن مسلمه الجریری که می‌گوید: به امام

---

۱. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۲۴

۲. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۳۵

صادق عليه السلام عرض کردم: اهل سنت در مورد اینکه ما می‌گوییم دو نداء و صدا خواهد بود ما را مسخره و تکذیب می‌کنند و به ما می‌گویند: اگر آن دو نداء وجود داشت راستی و دروغ بودنش از کجا شناخته می‌شوند؟ امام صادق عليه السلام فرمود: شما در جواب آنان چه می‌گوئید؟ عرض کردم: در برابر پرسش آنان چیزی جواب نمی‌دهیم! فرمود: به آنها بگوئید: آن کسانی که از قبل به آن ایمان آورده‌اند به صدق و راستگویی آن گواه می‌دهند که خداوند در مورد آنان چنین می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلاّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1] **(پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه {خود} هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید).**

آیه دهم: ﴿أَ فَأَمِنَ الَّذينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ في تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزينَ﴾[2] **(آیا توطئه‌گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فروبرد، و یا مجازات (الهی)، از آن جا که انتظارش را ندارند، به سراغشان‌اید؟!... یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزونتر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد درحالی که قادر به فرار نیستند؟).**

در کتاب المحجة و نقل از بحار و عوالم نقل از جابرجعفی که می‌گوید: امام محمد باقر عليه السلام به من فرمود: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان نده تا آنگاه که نشانه‌هایی را که در سال فرد (وتر) روی می‌دهد و من اکنون برای تو ذکر می‌کنم را ببینی.

و آن اینکه: کسی از دمشق صدائی می‌زند و در یکی از روستاهای آن فرو رفتگی پدید می‌آید و قسمتی از مسجد آن فرو می‌ریزد. و هر گاه دیدی که طایفه ترک از آنجا می‌گذرند و در جزیره فرود می‌آیند رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات اتفاق می‌افتد. اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع می‌شوند، یکی سرخ و سفید و دیگری سیاه وسفید و سومی پرچم سفیانی است. سفیانی با دائیانش که از قبیله کلب می‌باشند شورش کرده و بر قبیله بنی ذنب الحمار از قبیله مضر حمله می‌کند و این تفسیر و تاویل همان آیه‌ای است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ﴾[3] **(ولی (بعد از او) گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف**

---

۱. سوره مبارکه یونس عليه السلام: آیه شریفه ۳۵

۲. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۴۶و ۴۵

۳. سوره مبارکه مریم عليها السلام: آیه شریفه ۳۷

کردند؛ وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز)). سفیانی و پیروانش خروج می‌کنند و قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیعیان آنها ندارد او یک لشکر به کوفه می‌فرستد و جمعی از شیعیان آنجا را می‌کشد و گروهی را به دار می‌زند و لشکری از خراسان آمده در ساحل شط دجله فرود می‌آیند. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می‌رود و مغلوب می‌گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه منوره می‌فرستد مردی آنجا کشته می‌شود و مهدی و منصور فرار می‌کنند سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفته و زندانی می‌کند. آنگاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می‌رود وحضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه همچون موسی بن عمران علیه السلام (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون می‌رود و بدین گونه وارد مکه می‌شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می‌آیند ولی وقتی که به سرزمین بیداء (بیابانی بین مکه و مدینه) می‌رسند، به زمین فرو می‌روند و جز یک نفر که خبر آنها را می‌برد باقی نمی‌ماند. درآن وقت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در بین رکن و مقام می‌ایستد و نمازمی خواند و وزیر او نیز با وی است بعد از اتمام نماز حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بلند می‌شود وبه مردم می‌فرماید: ای مردم من از خداوند می‌خواهم که مرا بر آنها که بر ما آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد، هرکس دراین باره با من گفتگو دارد (بیاید و به من بگوید) زیرا من از هرکس به خداوند نزدیکترم و هرکس درباره آدم علیه السلام گفتگو دارد به من بگوید زیرا من از هرکس به حضرت آدم علیه السلام نزدیکترم و هرکس درباره حضرت نوح علیه السلام گفتگو دارد به من بگوید که من از هر کس به حضرت نوح علیه السلام نزدیکترم و هرکس درباره حضرت ابراهیم علیه السلام گفتگو دارد به من بگوید، زیرا من از هر کس به حضرت ابراهیم علیه السلام نزدیکترم و هر کس درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفتگو دارد به من بگوید که من از هرکس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و هرکس درباره پیغمبران علیهم السلام با ما گفتگو دارد به من بگوید، زیرا ما از هر کسی به پیغمبران علیهم السلام نزدیکتریم و هرکس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفتگو دارد به من بگوید زیرا مادر این خصوص از هر کس سزاوارتریم. ما و هر مسلمانی گواهیم که به ما (خاندان پیغمبر) ستم نمودند و ما را آواره کردند و از خانه و وطن خود بیرون نمودند و اموال ما را ضبط کردند و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند ما هم اکنون از خدا و هر مسلمانی یاری می‌طلبیم. سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه‌های ابر در فصل پائیز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع می‌شوند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعًا إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ

قَدیرٌ﴾[1] **(هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بـد، در روز رستاخیز) حاضر می‌کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست)**. سپس درآن وقت مردی از خاندان پیغمبرﷺ می‌گوید: از آن خارج شو این شهر(مکه) مردمی ستمگر دارد. سپس آن سیصد و سیزده نفر در بین رکن و مقام با حضرت مهدی موعود؟ع؟ بیعت می‌کنند. درحالی که عهد رسول خداﷺ وپرچم وسلاح می‌باشد. آنگاه با لشکر و سلاح و وزیرش از مکه بیرون می‌آیند در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را به نام صدا می‌زند و مردم را به ظهورش اطلاع می‌دهد به طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می‌شوند. نام ایشان نام پیغمبرﷺ است و اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبرﷺ و پرچم و سلاح او و اینکه او (حضرت مهدی؟ع؟ مردی پاکدل از اولاد حضرت حسین؟ع؟ است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود. اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می‌زنند باعث اشتباه نخواهد شد. آنگاه حضرت امام محمد باقر؟ع؟ به من فرمود: مبادا به محدودی از سادات که مدعی مهدویت می‌شوند اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبرﷺ و علی؟ع؟ یکبار است (و یک وقت ظاهر می‌شود) ولی دیگرآن دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسین؟ع؟ را به بینی که عهد نامه پیغمبرﷺو پرچم و سلاح وی با اوست. زیرا عهدنامه پیغمبرﷺ به حضرت علی بن الحسین؟ع؟ رسید و بعد از او به محمد بن علی؟ع؟ (یعنی خود حضرت) رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می‌دهد. پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جداً بپرهیزمگر هنگامی که مردی از خاندان پیغمبرﷺ قیام کند که سیصد و سیزده نفرمرد و در حالی که پرچم پیغمبر| با اوست و به سوی مدینه برود و موقعی که از سرزمین بیداء عبور کند می‌فرماید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو می‌برد(برد)، چنانکه خدا می‌فرماید: ﴿أَ فَأَمِنَ الَّذینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ﴿ أَوْ یَأْخُذَهُمْ فی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزینَ﴾[2] **(آیا توطئه‌گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فروبرد، و یا مجازات (الهی)، از آن جا که انتظارش را ندارند، به سراغشان‌اید؟!... یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزونتر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد درحالی که قادر به فرار نیستند)؟**... وقتی وارد مدینه شد محمد بن شجری را

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه ۱۴۸

۲. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۴۵-۴۶

مانند حضرت یوسف‌؈ از زندان در می‌آورد سپس به کوفه می‌آید و مدتی طولانی در آنجا توقف می‌کند و بعد از آن مدت به خواست خداوند بر کوفه غلبه می‌نماید، آنگاه با همراهانش به عذرا می‌رود در آنجا مردم بسیاری به ایشان می‌پیوندد. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دو لشکر با هم تلاقی می‌کنند، آنروز، روز تغییر و تبدیل است به این معنی که جمعی از لشکر سفیانی به اصحاب حضرت قائم‌ عجل الله تعالی فرجه ملحق می‌شوند و جمعی از کسانی که به اصحاب حضرت قائم‌ عجل الله تعالی فرجه پیوسته بودند، به اصحاب سفیانی می‌پیوندند (البته این عده غیر از آن سیصد و سیزده نفر است) چه آنها در حقیقت از پیروان سفیانی می‌باشند، چنانکه آن عده که به قائم ملحق می‌شوند در باطن شیعه هستند. و در این وقت هر کسی به صف واقعی خود می‌پیوندد آنروز روز تبدیل است امیرالمؤمنین‌؈ فرمود: آنروز سفیانی با تمام اتباعش کشته می‌شود به طوری که یک نفر نمی‌ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آنروز ازغنیمت قبیله کلب بی نصیب بماند آنگاه حضرت قائم‌ عجل الله تعالی فرجه به کوفه می‌آید و آنجا جایگاه او خواهد بود. سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند حضرت قائم‌ عجل الله تعالی فرجه او را میخرد و آزاد می‌کند و هر جا قرض داری باشد، قرض او را می‌دهد و هرکس مظلمه‌ای به گردن داشته باشد، آنرا رد می‌کند اگر یک نفر از آنها کشته شود دیه مسلمه او را گرفته به ولی دم او می‌دهد و اگر مقتولی قرض داشته باشد قرض او را می‌پردازد و به کسان او کمک می‌کند تا جائیکه زمین پر از عدل و داد می‌شود چنانکه پر از ظلم و ستم و تجاوزات شده باشد او (حضرت قائم‌ عجل الله تعالی فرجه) و خانواده‌اش در رحبه سکونت می‌ورزد. رحبه قبلاً مسکن حضرت نوح‌؈ و سرزمین پاکی بوده است، محل سکونت و شهادت فرزندان پیغمبر ﷺ همیشه زمین‌های پاکیزه بوده است زیرا آنها جانشینان پاک سرشت پیغمبر ﷺ می‌باشند.

آیه یازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه رعد می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ﴾[1] **(و او سخت کیفر است).**

در کتاب غیبت نعمانی نقل شده با استناد از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌؈ که می‌فرماید: در زمان ظهور قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه سالهای نیرنگ و فریب می‌باشد که در آن زمان راستگو را دروغگو و دروغگو را راستگو می‌دارند و حیله گر و مکار مقرب می‌شود نیرنگ باز (رویبضه) دوست داشتنی می‌شود. راوی می‌گوید: عرض کردم: رویبضه چیست؟ فرمود: آیا در قرآن کریم نمی‌خوانید که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ﴾ **(و او سخت کیفر است).**

---

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۱۳

راوی می‌گوید: عرض کردم محال چیست؟ فرمود: بسیار نیرنگ، مکار می‌باشد.

آیه دوازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[1] **(پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم).**

نقل از کتاب سرور اهل ایمان و در بحارالأنوار نقل از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم می‌فرمود: **﴿سلونی قبل او تفقدونی لانی بطرق السماء اعلم من العلماء و بطرق الارض اعلم من العالم﴾** یعنی: پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید زیرا که من از همه دانشمندان به راه‌های آسمان داناتر و از تمام مردم روی زمین به راه‌های زمین آشناترم. منم سرور دین و آقای مؤمنین و پیشوای پرهیزکاران، منم پاداش دهنده مردم در روز رستاخیز و تقسیم کننده آتش دوزخ و کلیددار بهشت و صاحب حوض کوثر و ترازوی قیامت و صاحب اعراف. هر امامی از ما آشنا به اوضاع تمام اهل ولایتش می‌باشد چنانکه خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[2] **(تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است).** ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید آنچه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنکه از جانب مشرق آشوبی برپا شود که هنگام شعله ور شدن آتش آن بالا گیرد و بعد که خاموش شد مردی را در کام خود فرو برده نابود گرداند و شعله آتشی از مغرب زمین دامن خود را بالا زده و می‌گوید: وای بر حال کسانی که طعمه من شوند. پس هنگامی که گردش آسمان طولانی شد خواهید گفت: (آن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه مرده یا هلاک شده و به کدام بیابان رفته است آنروز تأویل این آیه مصداق پیدا می‌کند: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[3] **(پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم).** و برای آن نشانه‌ها و علائمی است اول آنها محاصره کوفه است بوسیله نگهبانان و خندق و رخنه کردن آب در کوچه‌های کوفه و تعطیل مساجد در مدت چهل شب و پیدا شدن هیکل و برافراشته شدن پرچمها در اطراف مسجد بزرگ کوفه و قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا می‌زنند و قتل و مرگ شایع و کشته شدن مردی پاکدل

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۶
۲. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه۷
۳. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه۶

(نفس زکیه) با هفتاد نفر در بیرون کوفه و شخصی که در بین رکن و مقام سر او را از تن جدا می‌سازند و کشته شدن اشقع در موقع بیعت گرفتن بتها به طور صبر و خروج سفیانی با پرچم سرخی که سر کرده آنها مردی از قبیله کلب است. و رفتن دوازده نفر از لشکر سفیانی به طرف مکه و مدینه که سر لشکر آنها مردی از بنی امیه به نام خزیمه است چشم چپش نابینا گشته و در چشم راستش لکه غلیظی است و خود را به مردان شبیه نموده هر جا می‌رود فتح می‌کند تا اینکه وارد مدینه می‌شود، در خانه‌ای که آنرا خانه ابالحسن اموی می‌گویند فرود می‌آیند آنگاه لشکری برای گرفتن مردی از خاندان پیغمبرﷺ که شیعیان گرد وی اجتماع نموده‌اند و در آن موقع از مدینه به مکه باز می‌گردد، می‌فرستد. سر لشکر سفیانی مردی از قبیله غطفان است موقعی که آن لشکر به وسط القاع ابیض (سرزمین هموار وگود) می‌رسند به زمین فرو می‌روند کسی از آنها باقی نماند جز یک نفر که خداوند رویش را به پشت بر می‌گرداند. تا برگردد و مردم را از بی دینی بر حذر دارد و برای بقیه پیروان سفیانی عبرتی باشد. آنروز موقع تأویل این آیه شریفه است: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ﴾[1] **(اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود اما نمی‌توانند (از عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از جای نزدیکی (که حتی انتظارش را ندارند) می‌گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد)**. همچنین سفیانی صد و سی هزار نفر لشکری را به کوفه اعزام می‌کند و در روحاء و فاروق فرود می‌یابند، در آنجا سی هزار نفر آنها حرکت نموده و در کوفه در محل قبر حضرت هودﷺ واقع در نخیله فرود می‌آیند و در روز عید قربان بر مردم حمله می‌آورند حاکم کوفه در آنروز ستمگر معاندی است و موسوم به کاهن ساحر می‌باشد.آنگاه حاکم زوراء (یعنی بغداد) با پنج هزار نفر از کاهنان به قصد جنگ با آنها بیرون می‌آیند و هفتاد هزار نفر را بر سر پل کوفه به قتل می‌رسانند به طوری که تا سه روز به واسطه خونهای مقتولین و تعفن اجساد از رفت و آمد سر پل خودداری می‌کنند. هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و سر و روی آنها را ندیده به اسارت میرود .آنها را در محملها جای می‌دهند و به (ثویه) یعنی غری میبرند. سپس صد هزار نفر مشرک و منافق از شهر کوفه خارج شده به دمشق که محل بهشت شداد (ارم ذات العماد) است می‌آیند، بدون اینکه کسی از آنها ممانعت کند و پرچمهائی بدون علامت که از پنبه و کتان و حریر نیست از مشرق زمین می‌آیند در سر نیزه‌های آنها مهر سید اکبر (پیغمبر) زده شده فرمانده آنها مردی از خاندان پیغمبرﷺ است آن پرچمها در شرق پدید می‌آید و بوی آن مانند مشک معطر به غرب می‌رسد. ترس و

---

۱. سوره مبارکه سباء: آیه شریفه ۵۱

رعب آنها یک ماه پیش از آمدنشان همه جا در دل مردم قرار می‌گیرد آنگاه در کوفه فرود می‌آیند و طالب به خوانخواهی پدران خود قیام می‌کنند در آن گیر و دار ناگهان لشکر یمنی و خراسانی مانند دو اسبی که مسابقه می‌دهند از راه می‌رسند. آن دو لشکر پراکنده و غبار آلوده و سواره، هر یک چنان برای ورود به کوفه مسابقه می‌دهند، که شعله برق همچون تیر از سم اسبهای آنها می‌جهد وقتی یکی از آنها نگاه به سم اسبش می‌کند، می‌گوید: ماندن ما در اینجا از فردا دیگر سودی ندارد و باز می‌گویند: خدایا ما توبه کردیم، آنها مردم بی نظیر و شجاعان ونیرومندی هستند که خداوند آنها را در قرآن وصف کرده که در مورد آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ﴾[1] (خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد) که آنان آل محمدﷺ می‌باشند. آنگاه مردی از اهل نجران دعوت امام را می‌پذیرد و او نخستین نصرانی است که به ایشان ملحق می‌شود او کنیسه‌ای را که در آن برسم مسیحیان عبادت می‌کرد خراب و صلیب خود را خُرد می‌کند سپس حضرت مهدیؑ با غلامان و مردمی که ناتوان به نظر می‌آیند قیام می‌کند و با پرچمهای هدایت به نخیله می‌رود.

محل اجتماع تمام مردم روی زمین فاروق خواهد بود در آن روز سه هزار نفر در بین شرق و غرب کشته می‌شود تا آنجا که همدیگر را به قتل می‌رسانند و آنروز موقع تأویل این آیه شریفه است: ﴿فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدينَ﴾ **(و همچنان این سخن را تکرار می‌کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم! (با شمشیر))**[2] و در ماه مبارک رمضان درهنگام طلوع صبح گوینده‌ای از سمت شرق می‌گوید: ای راه یافتگان جمع شوید، بعد از آن گوینده‌ای در موقع غروب می‌گوید: ای پیروان باطل اجتماع کنید، فردای آنروز در وقت ظهر آفتاب رنگارنگ و زرد می‌گردد. سپس تیره و تار می‌شود، و در روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. و دابه الأرض خروج می‌کند و لشکر روم به ساحل دریا نزدیک غار اصحاب کهف می‌رسند، خداوند هم جوانان اصحاب کهف را با سگشان از میان غارشان برانگیخته می‌گرداند، یکی از آنها موسوم به تملیخا و دیگر به نام حملاها دو گواهی دهنده و دومسلمان هستند که دعوت حضرت قائمؑ را می‌پذیرند.

آیه سیزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه نمل می‌فرماید: ﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۲۲

۲. سوره مبارکه انبیاءؑ: آیه شریفه ۱۵

لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُون﴾[۱] (وهنگامی که فرمان عذاب آنها رسد(و در آستانه رستاخیز قرار گیرند) جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان تکلّم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند). نقل از کتاب غیبت نعمانی نقل از عبایة بن ربعی که می‌گوید: ما پنج نفر بودیم که به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم. من کوچکترین آن پنج نفر بودم شنیدم که برای ما حدیث می‌کرد و می‌فرمود: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود من آخرین هزار پیغمبرم و تو آخرین هزار جانشین پیغمبری و به اموری مکلف شده‌ای که آنها مکلف نبودند. من عرض کردم: پس مردم درباره شما بی‌انصافی کردند.

فرمود: برادرزاده اینطور نیست که تو پنداشته‌ای به خدا قسم من هزار کلمه می‌دانم که جز من و حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی نمی‌داند و مردم تنها یک آیه آنرا در قرآن می‌خوانند و آن این آیه است: **﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾ (وهنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان تکلّم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند).** آری مردم در آیات الهی آن طور که باید تدبر نمی‌کنند آیا از اوضاع آخر سلطنت بنی فلان به شما خبر ندهم؟ عرض کردیم: بفرمائید. فرمود: انقراض آنها هنگامی است که قریش شخص محترمی را در روز و ماه محرم به قتل می‌رسانند سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید که بعد از آن بنی فلان جز پانزده شب دیگر سلطنتی ندارند.عرض کردیم: آیا پیش از آن یا بعد از آن اتفاقی روی می‌دهد؟ فرمود: آری صدائی است که در ماه مبارک رمضان شنیده می‌شود به طوری که مردم بیدار را به وحشت می‌اندازد و آنها که در خوابند بیدار می‌شوند و دوشیزگان از پرده بیرون می‌دوند.

آیه چهاردهم: خداوند متعال در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: **﴿الم * أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ﴾[۲] (الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند).**

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد نقل کرده با استناد از امام رضا علیه السلام که می‌فرماید: فکر نکنید به آن چرا که ایمان دارید و اقرار می‌کنید باقی نمی‌مانید مگر اینکه مورد امتحان و آزمون قرار

---

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۸۲

۲. سوره مبارکه عنکبوت: آیات شریفه ۲و۱

می‌گیرید پس در آن وقت از شما چیزی نمی‌ماند مگر تعداد بسیار اندکی باقی خواهد ماند. سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿الم* أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ﴾ **(الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند).** سپس نشانه‌هایی از فرج بیان کرد که یکی از آن اتفاقی بین دو مسجد وفلان شخص پانزده نفر از دلیل مردان عرب را می‌کشد.

آیه پانزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه نور می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾[1] **(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند).**

در کتاب غیبة نعمانی با استناد از امام صادق‌علیه السلام که می‌فرماید: وقتی شب جمعه فرا رسد خداوند متعال فرشتگانی به آسمان زمین می‌فرستد و هنگامی که فجر طلوع کند برای حضرت محمدصلی الله علیه وآله و امام علی و امام حسن و امام حسین‌علیهم السلام در نزد بیت المعمور منابری از نور برپا می‌کنند و در آن هنگام آن بزرگواران بالای آن منابر نور می‌روند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنین گرد آنان جمع می‌شوند و درهای آسمانها برای ایشان باز می‌شود و وقتی که زوال خورشید می‌رسد رسول خداصلی الله علیه وآله عرضه می‌دارد خداوندا! پروردگارا! میعاد و قراری که در کتابت (قرآن) وعده دادی که آن این آیه شریفه: ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[2] **(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد).**

و فرشتگان و پیامبران‌علیهم السلام نیز چنین می‌گویند و سپس حضرت محمدصلی الله علیه وآله و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین‌علیهم السلام سر به سجده می‌روند و عرضه می‌دارند: (خداوندا! پروردگارا خشم و غضب کن به این دلیل که حرمتت هتک شده و جانشینانت (امامان

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

۲. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

معصوم علیهم‌السلام به شهادت رسیدند و بندگان صالحت را خوار کرده‌اند، در آن هنگام خداوند متعال آن چرا که می‌خواهد انجام می‌دهد و آن روز، روز معلوم می‌باشد).

آیه شانزدهم: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ﴾[1] **(و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند* و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی [چنین] دور دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسر است).**

در کتاب المحجة سید هاشم بحرانی رحمه‌الله روایت شده با استناد از امام محمد باقر علیه‌السلام در یک حدیث طولانی در مورد غیبت امام زمان علیه‌السلام و ظهور آن بزرگوار ذکر نموده است که این حدیث طولانی است تا اینجا که می‌فرماید: هنگامی که قائم آل محمد علیه‌السلام ظهور کند مردم را به کتاب خداوند و راه و روش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بیزاری از دشمنان آن بزرگوار دعوت می‌کند. پس درآن وقت کسی در برابر ایشان مقاومت نمی‌کند تا اینکه به سرزمین بیداء می‌رسند در آن وقت سپاه سفیانی برای مقابله با سپاه امام زمان علیه‌السلام می‌آیند. و خداوند متعال در آن هنگام به زمین امر می‌فرماید: تا آنها را فرو ببرد و زمین به اذن خداوند متعال باز می‌شود و سپاه سفیانی در آنجا می‌افتند،به هلاکت می‌رساند و این معنای همان فرموده خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ﴾ **(و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند* و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی [چنین] دور دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسر است).** یعنی به امام زمان علیه‌السلام ایمان آورده‌اند ﴿وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ﴾[2] **(و حال آنکه پیش از این منکر او شدند).** یعنی به امام زمان علیه‌السلام کفر کرده اند. تا آخر سوره مبارکه و درآن وقت هیچ یک از سپاه سفیانی باقی نمی‌ماند مگر دو نفر به نامهای وتر و و تیره که صورتهای آنان برعکس شده و عقب عقب حرکت می‌کنند تا اینکه به نزد مردم می‌رسند و در مورد آن چرا که برای دوستان و یارانشان اتفاق افتاده می‌گویند و این روایت بسیار طولانی است و ما به اندازه احتیاج ازآن ذکر کرده ایم.

آیه هفدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه فصلت می‌فرماید: ﴿لِنُذِيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي

---

۱. سوره مبارکه سباء: آیات شریفه ۵۳ تا ۵۱

۲. سوره مبارکه سباء: آیات شریفه ۵۳ تا ۵۱

الْحَیاةِ الدُّنْیا﴾[1] **(تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم).** در کتاب غیبت نعمانی آمده است: نقل شده از ابوبصیر که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد قوله تبارک و تعالی که می‌فرماید: **﴿عَذابَ الْخِزْیِ﴾ (عذاب خوارکننده)** از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آن عذاب خوار کننده در دنیا چیست؟ فرمود: ای ابوبصیر چه عذابی خوار کننده از اینکه شخصی در بین اهل و عیال و دوستان خود باشد درحالی که اهل و عیال و دوستان به خاطر او گریبان خود را پاره کرده و گریه وشیون می‌کشند. پس همسایه‌ها می‌پرسند چه اتفاقی افتاده است؟ جواب می‌دهند: که فلانی یکباره مسخ شد (یعنی از آدمی به چیز دیگری تبدیل شد)؟ عرض کردم: آیا این اتفاق قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه می‌باشد و یا بعد از آن؟ فرمود: نه بلکه قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه خواهد بود.

آیه هجدهم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿سَنُریهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾**[2] **(به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان به ایشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است).**

در کتاب غیبة نعمانی آمده است از امام محمد باقر علیه السلام در مورد قوله تبارک وتعالی که می‌فرماید: **﴿سَنُریهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾**[3] **(به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان به ایشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است).** پرسیده شد؟ ایشان فرمود: خداوند متعال در جانها و جسمهای آنان مسخ و غیره به آنان نشان خواهد داد یعنی آنان مسخ می‌شوند و خداوند متعال کرانه‌های آسمان را به آنها نشان می‌دهد و در آن وقت می‌بینند که خداوند متعال کرانه‌های آسمان را بر آنها فرو می‌ریزد و در آن وقت قدرت خداوند متعال را در کرانه‌های آسمان خواهند دید که خداوند در مورد آن می‌فرماید: **﴿حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ (تا برایشان روشن گردد که او خود حق است).** یعنی بوسیله آن خروج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که او حق از جانب خداوند متعال می‌باشد که بایستی این آفریده‌ها آنرا ببینند.

آیه نوزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه معارج می‌فرماید: **﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾**[4]

---

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۱۶

۲. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه۵۳

۳. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۵۳

۴. سوره مبارکه معارج: آیه شریفه۱

(پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید). نقل شده که از امام محمد باقر در مورد تأویل این آیه شریفه پرسیده شد ایشان فرمود: تأویل آن در این زمان نیست و آن آتشی است که در آخرالزمان خواهد افتاد که همه جا را می‌سوزاند تا اینکه کنیسه برسد و آن کنیسه بنی اسد و همچنان ادامه دارد تا اینکه به ثقیف برسد و هیچ خانه‌ای که در داخل آن دشمنی با آل محمد باشد نمی‌گذارد مگر اینکه آنرا می‌سوزاند و آن قبل از خروج و ظهور حضرت قائم می‌باشد.

ساقه دوم

روایات و احادیث نقل شده از رسول خدا و امامان معصوم در رابطه با نشانه‌های ظهور امام زمان

در کتاب عمدة ابن طریق نقل شده با استناد از رسول خدا که فرمود: هرگاه امانت ضایع شود پس منتظر روز رستاخیز (الساعة) باشید. عرض شد: چگونه امانت ضایع می‌شود؟ فرمود: هرگاه امر(خلافت) به غیر از اهلش واگذار شد پس در آن وقت منتظر وقوع رستاخیز شوید.

و در آن کتاب نیز آمده است: نقل شده از بشربن جابر که می‌گوید: در کوفه یکباره باد سرخی آمد که همه از آن وحشت کرده بودند زیرا تا به حال چنین ندیده بودند که آسمان یکباره در روز روشن سرخ و تاریک شود پس در آن زمان مردی که پوششی بر سر نداشت به نزد عبدالله بن مسعود آمد درحال که ابن مسعود تکیه کرده بود پس آن مرد گفت: روز رستاخیز آمد. وقتی که ابن مسعود چنین شنید روی پاهایش نشست و گفت: همانا روز رستاخیز برپا نمی‌شود تا اینکه هیچ کس به غنیمتی که به دست می‌آورد خشنود و خوشحال نگردد. سپس دست خود را به سوی شام روانه کرد که اهل اسلام به مقابله آنها صف آرایی می‌کنند. به او گفتم منظورت روم می‌باشد؟ ابن مسعود گفت: بله پس مسلمانان برای رو در رویی آنها دسته‌های خط شکن و مقدم درست می‌کنند که از جای خود عقب نشینی نمی‌کنند مگر اینکه پیروز و یا کشته شوند که آن دسته لشکر که به جنگ می‌پردازد و آماده مرگ می‌باشد تا پایان جان دادن جنگ می‌کند. پس دسته اولی پیروزمندانه باز می‌گردند و سپس دسته دیگری می‌رود و آنقدر با دشمن جنگ می‌کند و از دو طرف کشته می‌شوند و هیچ کدام از دسته‌های مسلمانان و رومیان پیروز نمی‌شوند. پس دست خط مقدم مسلمانان شکست می‌خورد و خیلی از آنان کشته و یا زخمی

می‌شوند و سپس عقب نشینی می‌کنند. وقتی که روز چهارم می‌شود: بقیه مسلمانان به مقابله رومیان می‌روند پس در آن هنگام خداوند متعال خشم خود را بر آنها قرار می‌دهد و مسلمانان رومیان را به هلاکت می‌رسانند. یا فرموده: مانند آن جنگی دیده نشده و یا گفته مردگان روی زمین می‌افتند که اگر یک پرنده از بالای سر آنها بگذرد و یا پرواز کند از شدت تعفن می‌میرد و به زمین می‌افتد. در آن زمان از یک خانواده صد نفری فقط یک نفر باقی می‌ماند پس در آن زمان غنیمت چه سودی و به چه کسی و یا کسانی میراث تقسیم شود. پس مسلمانان در آن حال و احوال می‌باشند که یکباره فریاد کشیده می‌شود و صدایی می‌شنوند که دجال در سرزمین آنها ظهور کرده، پس آن چرا که به دست آورده بودند را رها کرده و به سوی دیار خود بازمی گردند و قبل از خود ده نفر از سوارکاران زبده و جنگ آوران نیرومند خود را جلوی خود می‌فرستند تا صحت و دروغ خبر را ببینند و آنها را از صدق و یا دروغ بودن خبری که به آنها رسیده اطلاع دهند. رسول خداﷺ می‌فرماید: همانا من نام سوارکاران و نام پدران و نام ابان آنها را می‌شناسم و آنان از بهترین سوار کاران و جنگ جویان در روی زمین می‌باشند.

در کتاب الدرالنظیم نقل شده با استناد از امام صادق؈ فرمود: در سال فتح، رود فرات شکافته می‌شود تا اینکه آبش به تمام خیابانها وکوچه‌های کوفه برسد. و در آن کتاب نقل شده از سلمان فارسی؄ که می‌گوید: به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ آمدم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین؈ چه وقت قائم موعود؏ از فرزندانت ظهور می‌کند؟ سلمان فارسی؄ می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ نفس عمیقی کشیدند و سپس فرمود: قائم؏ ظهور نخواهد کرد تا اینکه امر خلافت در دست کودکان قرار بگیرد و حقوق خداوند رحمان ضایع شود و با قرآن آواز و غناء بخوانند.

و در کتاب العوالم نقل از ابن عقده از ابوالجارود نقل کرده که گفت: از حضرت امام محمد باقر؈ شنیدم می‌فرمود: هر وقت بیعت آن بچه آشکار گشت، هر صاحب شوکتی به طمع خلافت با شوکت خود سر بلند می‌کند. و درهمان کتاب به نقل از معروف بن خربوذ که می‌گوید: هر وقت ما به خدمت حضرت امام محمد باقر؈ مشرف می‌شدیم ایشان می‌فرمود: خراسان خراسان سیستان سیستان مثل اینکه با این کلام به ما مژده می‌داد. و در آن کتاب به نقل از رسول خداﷺ که فرمود: پیدایش بواسیر و مرگ ناگهانی (سکته) و مرض جذام از علائم نزدیک قیامت است. و در آن کتاب به نقل از امام محمد باقر؈ منتظر صدائی باشید که ناگهان از جانب دمشق میرسد و در آن صدا برای شما گشایش بزرگی است.

ودر کتاب صراط مستقیم به نقل از حذیفه و جابر که می‌گویند: روزی جبرئیل امین؈ به

نزد رسول خداﷺ آمد و ایشان را بشارت داده که حضرت قائم؏ از فرزندانش می‌باشد و آن بزرگوار ظهور نمی‌کند مگر اینکه کفار پنج رود مهم را در اختیار خود قرار می‌گیرند و آن پنج رود مهم عبارتند از: سیحون و جیحون و فراتین (دجله و فرات) و نیل، سپس در آن هنگام خداوند متعال اهل بیت خود؊ را بر اهل ظلم و گمراهی و ضلالت پیروز و ظفر می‌کند و تا روز قیامت هیچ پرچمی از اهل کفر و شرک و ظلم و ستم بر پا نمی‌شود.

و در آن کتاب نقل شده که از امام صادق؈ در مورد ظهور حضرت قائم؏ پرسیده شد ایشان در جواب پرسش آنان فرمود: آن هنگامی خواهد بود که در حکومت اسلام نامردان و زنان حکومت می‌کنند و جوانان و کودکان امارت را به دست آورند و مسجد جامع کوفه خراب می‌شود وهمسایه‌ها با هم دشمن شوند و در آن وقت زوال حکومت بنی عباس و ظهور حضرت قائم؏ ما اهل بیت؊ می‌باشد.

و در آن کتاب: نقل شده با استناد از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ که می‌فرماید: هرگاه آتش (جنگ) در حجاز شما شعله ور شود و آب در نجف شما جاری شود در آن وقت توقع ظهور حضرت مهدی؏ را داشته باشید.

و در آن کتاب: به نقل از کتاب عبدالله بشار رضیع الحسین؈ آمده است: هرگاه خداوند متعال اراده کند حضرت قائم؏ آشکار و ظهور کند، جنگ از ماه صفر تا ماه صفر سال آینده شعله ور می‌شود و آن در اوایل ظهور حضرت مهدی؏ می‌باشد.

و در آن کتاب: و نقل شده با استناد از حضرت امام زین العابدین؈ که می‌فرماید: هرگاه نجف شما از باران و سیل پر آب شود و شعله‌های جنگ در حجاز آشکار شد و قوم تاتار بغداد را تصرف کند در آن زمان توقع ظهور حضرت مهدی؏ را داشته باشید.

و در کتاب غیبت نعمانی نقل شده از امام صادق؈ که فرمود: این امر (یعنی ظهور و قیام قائم؏) محقق نمی‌یابد مگر اینکه نه دهم از مردم از بین بروند.

و در بحارالأنوار نقل شده با استناد از جابربن عبد الله انصاری که می‌گوید: انس بن مالک خادم پیغمبرﷺ برای من نقل کرد که می‌گوید: وقتی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ از جنگ نهروان برگشت در سرزمین برثا منزل نمود در آنجا راهبی به نام حباب دریک غاری منزل کرده بود. وقتی که راهب سر و صدای لشکر را شنید از غار بیرون آمد و لشکر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ رادید و سپس مضطرب شد پس با سرعت از کوه پایین آمد و از جمعیت پرسید: این چه لشکری است و صاحب این لشکر کیست؟ گفتند: این مرد یعنی

حضرت امیرالمؤمنینؑ است که از جنگ با اهل نهروان بر می‌گردد. حباب با عجله از میان لشکر گذشت تا به خدمت حضرت امیرالمؤمنینؑ رسید و عرضه داشت: (السلام علیک یا امیرالمؤمنین حقا حقا). یعنی (**سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و در حقیقت تو پادشاه و سرور مؤمنان و امیر آنان می‌باشی**)؟ حضرت فرمود: از کجا دانستی که من به حقیقت امیرمؤمنان هستم؟ حباب گفت: این را دانشمندان و علمای ما به ما اطلاع داده‌اند. حضرت فرمود: ای حباب. حباب با تعجب گفت: شما از کجا دانستید نام من حباب است؟ حضرت فرمود: حبیبم رسول خداصلی الله علیه و آله این را به من اطلاع داد حباب گفت: دست خود را دراز کنید تا بیعت کنم من گواهی می‌دهم که جز خداوند یگانه و بی‌همتا خدائی نیست و محمدصلی الله علیه و آله فرستاده اوست و تو علی بن ابیطالبؑ جانشین وی می‌باشی. حضرت پرسید: در کجا زندگی میکنی؟ گفت: درغاری که در این بلندی است منزل دارم.حضرت فرمود: از امروز به بعد دیگر در آن سکونت مکن در اینجا مسجدی بنا کن و به نام بانی آن نامگذاری نما. پس مردی به نام «براثا» آنرا ساخت و به نام او معروف گشت. آنگاه فرمود: آب از کجا مینوشی؟عرض کرد: یا امیرالمؤمنینؑ از دجله. فرمود: چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمی‌کنی؟عرض کرد: یا امیرالمؤمنینؑ هر وقت چاه کندیم شور بود. فرمود: در همین جا چاهی بکن وقتی چاه کندند، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آنرا بیرون آورند. خود امیرالمؤمنینؑ آنرا درآورد چون سنگ از جا کنده شد، چشمه آب گوارائی از زیر آن جوشید. آنگاه فرمود: ای حباب بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد. ای حباب به زودی شهری در جنب همین مسجد تو بنا می‌شود که ستمگران بسیاری در آن باشند و مردمش بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا آنجا که در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل حرام زنا مرتکب می‌شوند وقتی ظلم و بلای آنها افزون گردید، راه این مسجد را می‌بندند. کسی این مسجد را خراب نمی‌کند مگر اینکه کافر باشد. سپس آنرا دوباره تجدید بنا می‌کنند وقتی مسجد را خراب کردند سه سال مردم را از رفتن به حج منع می‌کنند و زراعتهای آنها می‌سوزد و خداوند مردی از اهل سفح را بر آنها مسلط گرداند، او به هر که شهری وارد شود آن شهر را خراب می‌کند و مردم آن شهر را می‌کشد، سپس بار دیگر هم به سوی آنها بر می‌گردد. آنگاه مردم آن تا سه سال مبتلا به قحطی وگرانی می‌شوند و سختی زیادی به آنها می‌رسد باز آن مرد سفحی به جانب آنها بر می‌گردد. آنگاه وارد بصره می‌شود وبه هر خانه که می‌رسد ویران می‌کند و ساکنین آنرا می‌کشد و این هنگامی است که شهر تعمیر و مسجد جامعی در آن بنا می‌شود، در

آن موقع، وقت نابودی بصره فرا می‌رسد آنگاه وارد شهری می‌شود که حجاج (بن یوسف) آنـرا بنا کرده است و آنرا واسط می‌گویند و با آنجا نیز همان کند که با بصره و مردم آنجا کرد، سـپس متوجه بغداد می‌گردد و بدون مقاومت مردم وارد آنجا می‌شود، مردم بغداد به کوفه پناه می‌برنـد و مردم کوفه در آن موقع از وی دچار هراس نمی‌شوند. بعد از آن او و کسانی را که با خود به بغداد آورده بود، روانه به جانب قبر من می‌شوند تا آنرا نبش کننـد، در آن موقـع سـفیانی بـه آنهـا بـر می‌خورد و با آنها جنگ می‌کند و آنها را شکست می‌دهد سپس همه را می‌کشـد و لشـکری بـه کوفه می‌فرستند و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن مـی‌نهنـد آنگـاه مـردی از اهـل کوفه به جنگ او بیرون می‌آید و سفیانی او را گرفته و در قلعه شهر نگاه می‌دارد، هـرکس بـه او پناه برد، نجات می‌یابد. لشکر سفیانی وارد کوفه می‌شوند و تمام مردم آنجا را می‌کشـند و کسـی را باقی نمی‌گذارند. یک نفر از آنها از پهلوی در بزرگی که روی زمین افتاده است عبور می‌کنـد و آنرا می‌بیند ولی اعتناء به آن نمی‌کند، اما بچه کوچکی را می‌بیند و میرود او را به قتل می‌رسـانده ای حباب آگاه باش که در آن موقع کارهـای بزرگـی بـه وقـوع مـی‌پیونـدد و آشـوبها همچـون پاره‌های شب تاریکی روی می‌دهد. ای حباب آنچه را به تو گفتم از حفظ کن.

و درغیبت نعمانی از ابوبصیر از حضرت صادق‌عليه‌السلام نقل کرده که گفـت: پـدرم حضـرت امـام محمد باقرعليه‌السلام به من فرمود: ناچار برای ما است آذربایجان هیچ چیز نمیتواند با آن برابـری کنـد وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید و مانند ما در جای خود آرام گیریـد، تا موقعی که شخص متحرکی حرکت کند آنگاه به سوی او بشتابید هر چنـد ماننـد کودکـان بـا دست و شکم راه بروید. به خدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می‌بینم که از مردم بـه شـرط عمل کردن به کتاب جدید که بر عرب دشوار است، بیعت می‌گیرد. سپس حضرت فرمود: «**ویـل لطغاه العرب من شر قد اقترب**» **(وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است).**

و در آن کتاب: به نقل از امام صادق‌عليه‌السلام که می‌فرماید: حضـرت امیرالمـؤمنین‌عليه‌السلام روایـت می‌کند که آن حضرت پاره‌ای از چیزهایی که بعد از وی تا قیام حضرت قـائم‌عجل‌الله‌فرجه خواهـد بـود بـا اطلاع بود. در آن هنگام امام حسین‌عليه‌السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران و ستم کاران و ظالمان پاک و مطهر می‌گرداند؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال زمین را از وجود آنان پاک نمی‌گرداند مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود. آنگاه از بنی امیه و بنی عباس به تفصیل سخن گفت، سـپس فرمـود: قیـام حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه هنگامی است که یک نفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و ملتان غالب گـردد و

از جزیره (بنی کاوان) بگذرد و شخصی که از دودمان ما در گیلان قیام نماید و مردم (ابر) و گیلان به وی بگروند و پرچمهای ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده‌اند.

و پیش از آن در میان زشتیها قرار داشتند هنگامی که بصره خراب شود و پیشوای امراء در مصر قیام نماید. سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داستان مفصلی حکایت نمود وآنگاه فرمود: هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شود و صفها بسته گردد و قو، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر به هلاکت رسد، آن قائمی عجل الله فرجه که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام می‌کند. ای حسین علیه السلام! او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو آلت جنگ ظاهر می‌شود و بر جن و انس غلبه می‌یابد و یک نفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمی‌گذارد، خوش به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد

و در آن کتاب: به نقل از بشربن ابی اراکة النبال که می‌گوید: وقتی که به مدینه آمدم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم. وقتی که به منزل ایشان رسیدم دیدم که ایشان سوار بر اسب خود و آماده رفتن بود. من به ایشان سلام کردم و ایشان به سوی من آمد و جواب سلامم را داد و به من فرمود: ای مرد اهل کجا هستی؟ عرض کردم: از اهل عراق. فرمود: از کدام شهر؟ عرض کردم: از کوفه هستم. فرمود: وقتی که به اینجا می‌آمدی کسی همراه تو بود؟ عرض کردم: مردی از قوم محدثه با من بود.

فرمود: محدثه (مذهب جدید) چیست؟ عرض کردم: مذهب مرجئه. فرمود: وای بر حال این اتباع و پیروانان مذهب مرجئه زمانی که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام کند، آنان در آن زمان به کجا فرار می‌کنند؟ عرض کردم: آنها می‌گویند: اگر چنین می‌باشد یعنی اگر قائم عجل الله فرجه باشد ما و شما به آن مقام شایسته تر وعدالت تر می‌باشیم. فرمود: هر که توبه کند خداوند متعال توبه او را می‌پذیرد و هرکه به کردارش اصرار کند و خداوند متعال در آن صورت هیچ کس را از درگاه خودش مگر آن شخص گناهکار که به گناه و کردار خود اصرار می‌ورزد و اگر چیزی را آشکار کند خداوند خونش را می‌سوزاند (یعنی او را به هلاکت می‌رساند). سپس فرمود: به آن خداوندی که جانم در ید قدرت اوست سوگند سر آنها (یعنی پیروانان مذهب مرجئه) را همانند قصاب که گوسفندان را سر می‌برد. راوی می‌گوید: وقتی که آن بزرگوار چنین فرمود: اشاره کرد به گردن مبارک خویش یعنی گردن آنها را می‌زند. عرض کردم: آنها می‌گویند: اگر حضرت مهدی عجل الله فرجه قیام کند تمام امور برای او محیاء می‌شود وهیچ خونی ریخته نمی‌شود و

هیچ خونی هدر نمی‌رود! آن بزرگوار فرمود: به آن خداوندی که جانم در ید قدرت اوست سوگند چنین اتفاقی نخواهد افتاد، اگر بدون خون ریزی دولت و حکومتش پایدار می‌شود، برای حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله دین و آیین اسلام ناب را پخش و نشر نمود استقامت می‌یافت. قسم به خداوندی که جانم در ید قدرت اوست سوگند چنین نخواهد بود تا اینکه ما عرق از پیشانی خودمان پاک کنیم. سپس آن بزرگوارعرق پیشانی خود را پاک کرد. نقل شده با استناد از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام که فرمود: حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه قیام نمی‌کند تا اینکه چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدیداید و آن اشکهای حاملان عرش است که بر مردم روی زمین می‌گریند. تا وقتی که مردمی پیدا شوند که از مواهب الهی بهره‌ای نبرند آنها مردم را دعوت به پیروی از فرزند من می‌کنند ولی خودشان از فرزند من بیزارند آنها مردمی پست نهاد و بی‌نصیب از رحمت حق می‌باشند. بر اشرار تسلط دارند و میان ستمگران فتنه انگیزند و پادشاهان را نابود کنند در بیرون کوفه آشکار می‌شوند سر کرده آنها مردی است سیاه چهره و سیاه دل، بی‌دین، از نظر حق افتاده و دارای عیوب بسیار و پست و پُرخور است. از مادران زناکار و بدترین نسلها به وجود آمده در آن سال که فرزند غائب من ظهور می‌کند خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمی‌کند، فرزند من صاحب پرچم سرخ و علم سبز است، آن روز عجب روزی است برای مردم نا امیدی که در بین شهر انبار[1] و هیت زندگی می‌کنند آن روز، روزی است که افراد و مردم پست نهاد، به هلاکت می‌رسند و شهر فراعنه و مسکن جباران و جایگاه والیان ستمگر که سر منشا همه بدبختیها و مفاسد است، ویران می‌شود. ای عمر بن سعد به خداوند علی سوگند، آن شهر بغداد است. خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه و بنی عباس را، آن مردم خیانت بیشه‌ای که فرزندان پاکسرشت مرا می‌کشند و حق مرا درباره آنها رعایت نمی‌کنند و آنچه می‌کنند به احترام من از خداوند نمی‌ترسند. بنی عباس یک روز زوال و نابودی در پیش دارند آنها در آنروز همچون زن آبستن به وقت زائیدن ناله می‌کنند وای بر اتباع و پیروانان بنی عباس از سوانحی که جنگ ما بین نهاوند و دینور به روز آنها می‌آورد آن جنگ، جنگ تهی دستان شیعه علی‌علیه‌السلام است. سرکرده آنها مردی از اهل یکی از این دو شهر و همنام پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، دارای اندامی معتدل و اخلاقی نیکو و رنگی با طراوت می‌باشد صدایش خنده دار و مژه گانش انبوه است. گردنش قوی، موهایش شانه کرده و میان دندانهای جلوش باز است، هنگامی که بر اسب خود سوار می‌شود مانند ماه شب چهارده است که از زیر ابر در

---

۱. انبار: استان انبار عراق می‌باشد(مترجم).

آمده باشد. جمعیت او بهترین جمعیتها می‌باشند که با دلی پاک به دین خـدا گرویـده انـد. آن دلاوران از عرب هستند که با کراهت به جنگ مـی‌پیوندنـد، شکسـت و گریـز از آن دشـمنان آنهاست که در آن روز، جز درماندگی و بدبختی راهی ندارند.

و در کتاب الدمعه نقـل از الاکمـال الـدین (شـیخ صـدوق رحمه الله) بـه نقـل از حضـرت امـام صادق علیه السلام که می‌فرماید: پدرم فرمود: جدم امیرالمـؤمنین علیه السلام فرمـود: پسـر هنـد جگـر خـوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون می‌آید. او مردی متوسط القامه، صورتش وحشـتناک و سـرش ضخیم است و رویش آبله دارد. اگر او را ببینی خیال می‌کنـی یـک چشـمی اسـت او از اولاد ابوسفیان می‌باشد او خروج می‌کند و به زمین آرام می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند.

و در کتاب عقد الدرر از ابی مریم نقل از مشایخ خود که می‌گوید: سفیانی در خواب مـی‌بینـد که شخصی به او می‌گوید: بلند شو و خروج کن. پس او از خواب بیدار می‌شود و هیچ کـس را در نزد خود نمی‌بیند. سپس بار دیگر می‌خوابد باز در خواب چنین می‌بینـد بـاز هـم از خـواب بیـدار می‌شود وهیچ کس را در نزد خویش نمی‌بیند. پس بار دیگر می‌خوابد، پس بار سـوم بـه او گفتـه می‌شود بلند شو و دم در خانه خود را ببین چه کسانی هستند؟ پس در این بار یعنـی بـار سـوم از خواب بیدار می‌شود و در منزل خود را باز می‌کنند و یکباره هفت و یـا نـه نفـر کـه همـراه آنـان پرچمی می‌باشد می‌بیند. پس به او می‌گویند: همانا ما یاران و اصحاب تو هستیم. سپس سـفیانی همراه آنها و دیگر مردم از وادی یابس خروج می‌کند. در آن هنگام خبر به والی دمشق مـی‌رسـد پس به پیشواز آنها می‌رود تا از آنها استقبال کند ولی وقتی که آنها را می‌بیند فرار مـی‌کنـد و در همان کتاب نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین علـی بـن ابیطالـب کـه مـی‌فرمایـد: (سـفیانی) از فرزندان خالد بن یزید بن ابوسفیان می‌باشد که مردی چاق و فربه و پیشانی عریض می‌باشد کـه بر صورتش زخمی است و روی چشمش سفیدی می‌باشـد. او از ناحیـه‌ای از دمشـق از بیابـان و سرزمینی به نام (وادی یابس) خروج می‌کند. درحالی که هفت نفر همراه او می‌باشند و در دسـت یکی از آنها پرچمی می‌باشد که معتقد هستند که به وسیله آن نصرت می‌یابند پـس سـی مایـل حرکت می‌کنند هیچ کس آن پرچم را نمی‌بیند مگر اینکه فرار می‌کند.

و نقل از خالد بن معدن: سفیانی خروج می‌کند درحالی که سه آلت جنگی دارد به هر کسی که با آن سه آلت جنگی بزند می‌میرد.

و در آن کتاب: به نقل ازعبد الملک بن اعین که می‌گوید: در خدمت حضرت امام محمـد باقر علیه السلام بودم که ازحضرت قائم عجل الله فرجه سخن به میان آمـد. مـن گفـتم: امیـدوارم کـه بـه زودی حضرت قائم عجل الله فرجه ظهور کند و سفیانی هم نباشد. حضرت فرمود: نه به خدا قسم آمدن سـفیانی

حتمی است بدلی ندارد و باید بیاید.

در آن کتاب: به نقل از کتاب الاکمال از عبدالله بن ابی منصور که می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم اسم سفیانی چیست؟ فرمود: چه کار به اسم او داری؟ وقتی که او گنجهای پنجگانه شام یعنی دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را به چنگ آورد، در آن وقت منتظر ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه باشید. عرض کردم: او (یعنی سفیانی) نه ماه سلطنت می‌کند. فرمود: نه بلکه هشت ماه بدون یک روز زیادتر.

و نقل از کتاب المعانی الاخبار شیخ صدوق رحمه الله با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: همانا ما با آل ابی سفیان دو خانواده که دشمن دیرینه همدیگر هستیم که ما گفتیم: خداوند راست گفته است و آنان گفتند خداوند دروغ گفته است. و همانا ابوسفیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و معاویه با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یزید بن معاویه با حضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده‌اند و همانا سفیانی (که از نواده گان ابوسفیان است در آخرالزمان) با حضرت قائم عجل الله فرجه جنگ خواهد نمود.

و نقل از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: خروج حضرت قائم عجل الله فرجه و سفیانی در یک سال می‌باشد. و در آن کتاب از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه می‌باشند.

در آن کتاب: به نقل از سدیر صیرفی که می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر در خانه‌ات بنشین و همچون گلیم پاره خانه باش و مادام که شب و روز آرام است تو نیز آرام گیر وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده بیا به سوی ما هر چند پیاده بیائی.

در همان کتاب: به نقل از عقد الدرر نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: مردی از داخل دمشق به نام سفیانی خروج می‌کند که اکثر پیروانان او از بنی کلب می‌باشند که مردم را می‌کشد حتی شکم‌های زنان را می‌درد و کودکان را به قتل می‌رساند. و در آن زمان مردی از اهل بیتم علیهم السلام در مکه مکرمه ظاهر می‌شود پس خبر خروج سفیانی به او می‌رسد. در آن هنگام لشکری برای مقابله با سفیانی محیا می‌کند و به سوی سفیانی می‌فرستد ولی آن لشکر قادر به رو در رو شدن با لشکر سفیانی نمی‌شود و فرار می‌کند پس سفیانی همراه لشکریانش به دنبال آنها می‌رود و وقتی که به سرزمین بیداء می‌رسند زمین با آنها فرو می‌رود و همه آنها نابود می‌شوند جز یک نفر از آنها که خبر آنها را به دیگران می‌رساند.

و در همان کتاب: به نقل از نزال بن سره روایت که می‌گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی بن

ابیطالب عليه السلام برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی» یعنی: (**ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید**) در این وقت صعصعه بن صوحان بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین عليه السلام دجال چه وقت خواهد آمد؟ فرمود: بنشین خداوند سخن تو را شنید و دانست که مقصودت چیست؟ به خدا قسم در این باره پرسش کننده بیش از تو علمی ندارد (یعنی این از اسرار خداوند می‌باشد) ولی این را بدان که آمدن دجال علاماتی دارد که طابق النعل بالنعل متعاقب هم به وقوع می‌پیوندد اگر خواسته باشی اطلاع می‌دهم. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین عليه السلام بفرمائید. فرمود: آنچه می‌گویم را حفظ کن که نشانه‌های آمدن دجال از این قرار است: مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا خورند و رشوه بگیرند و ساختمانها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند و موقعی که سفیهان را بکار گماشتند و با زنان مشورت کردند و پیوند خویشان را پاره نمودند و هواپرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی‌ارزش دانستند. حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد، امراء فاجر، وزراء ظالم و سرکرده گان دانا خائن و قاریان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد، قرآنها زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره‌ها بلند گردد و اشرار مورد عنایت قرار گیرند و صفها درهم بسته شود. خواهشها مختلف باشد و پیمانها نقض گردد و وعده‌ای که داده شد نزدیک شود. زنها به واسطه میل شهوانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند.

صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود بزرگ قوم، رذل ترین آنهاست، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق و خائن امین گردد، زنان نوازنده آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پشینیان خود را لعنت نمایند. زنها بر زینها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند. شاهد (در محکمه) بدون این که از وی درخواست شود شهادت می‌دهد و دیگری به خاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند، پوست میش را بر دلهای گرگها بپوشند، درحالی که دلهای آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است در آن موقع شتاب و تعجیل کنید بهترین جاها در آنروز بیت المقدس است روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد. در این وقت اصبغ بن نباته برخواست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین عليه السلام دجال کیست؟ فرمود: بدانکه دجال صائد بن صید است شقی

و بدبخت کسی است که ادعای او را تصدیق کند و سعادتمند کسی است که او را تکذیب نماید. از شهری که آنرا اصفهان می‌گویند و روستایی که معروف به یهودیان است بیرون می‌آید. چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است، در پیشانی وی نوشته است این کافر است هر شخص باسواد و بی‌سواد آنرا می‌خواند. داخل دریاها می‌شود و آفتاب با او می‌گردد در جلو رویش کوهی از دود است و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم آنرا طعام (گندم) می‌بینند. وی در یک قحطی سختی می‌آید و بر الاغ سفید سوار است، یک گام الاغش یک میل راه است زمین در زیر پای او نور دیده می‌شود. از هر آبی بگذرد تا روز قیامت خشکیده شود. با صدای بلند خود چنان ندا در می‌دهد که از مشرق تا مغرب جن و انس و شیاطین صدای او را می‌شنوند که می‌گوید: ای دوستان من به سوی من بیائید. منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام آنها را معتدل و متناسب نمودم و روز هر کسی را تقدیر نموده و همه را به یافتن آن راهنمائی می‌کنم. من آن خدای بزرگ شما هستم دجال دشمن خدا دروغ می‌گوید، او یک چشم دارد غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. در صورتی که خداوند شما یک چشمی نیست و غذا نمی‌خورد و در بازارها راه نمی‌رود و فناپذیر نیست و خداوند همچنان بزرگتر و اکرامتر از آنچه گفته می‌شود می‌باشد. غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند خداوند او را در شام در نزد تپه‌ای معروف به تل افیق سه ساعت از روز جمعه برآمده به دست کسی که حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد، می‌کشد بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی می‌دهد. راوی می‌گوید: عرض کردیم: ای امیرالمؤمنینعليه‌السلام آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن دابة الأرض (موجود زمینی) از سمت صفا است، انگشتر حضرت سلیمانعليه‌السلام و عصای حضرت موسیعليه‌السلام با اوست آن انگشتر را بر صورت مؤمن می‌گذارد و سپس در جای آن انگشتری نوشته می‌شود: این مؤمن حقیقی است و بر صورت هر کافری بگذارد نوشته می‌شود: این کافر حقیقی است. تا جائیکه مؤمن صدا می‌زند ای کافر وای بر تو و کافر صدا می‌زند: ای مؤمن خوش به حالت دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و به چنین سعادتی برسم. سپس دابة الأرض سر خود را بلند می‌کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب به اذان خداوند او را می‌بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود توبه‌ای قبول نمی‌شود وعملی به سوی خداوند بالا نمی‌رود و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود به حال صاحبش سودی ندارد. آنگاه حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام فرمود: از آنچه بعد از

آن روی می‌دهد از من نپرسید. زیرا حبیبم رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم. نزال بن سیره به صعصعه گفت: مقصود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این حرف چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سیره آن کسی که حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌گذارد، دوازدهمی از عترت نهمی از اولاد حسین بن علی علیه‌السلام است و اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع می‌کند و در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و زمین را پاک می‌کند و ترازوی عدل را برقرار می‌نماید، به طوری که هیچ کس به دیگری ظلم نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم فرمود: که حبیبش پیغمبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ۴از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد جز به عترت وی ائمه طاهرین علیهم‌السلام به کسی اطلاع ندهد. و نقل از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: هفتاد هزار نفر از امتم درحالی که کلاه درازی بر سر دارند از دجال در زمان خروجش پیروی می‌کنند.

و نیز در آن کتاب: روایت شده با استناد از اسماء بنت یزید که می‌گوید: روزی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در منزل من بود و در آن وقت در مورد دجال حرفی در میان آمد. پس رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: نشانه‌های آمدن دجال و اتفاقهایی که قبل از آمدن او می‌افتد سه چیز است و آن عبارتند از:

اول: آسمان یک سوم باران خود و زمین یک سوم گیاه خود را می‌گیرد.

دوم: آسمان دو سوم باران خود و زمین دو سوم گیاه خود را می‌گیرد.

سوم: آسمان تمام باران خود و زمین تمام گیاه خود را می‌گیرد.

در آن هنگام از آسمان هیچ قطره بارانی به زمین نمی‌بارد و زمین هیچ چیزی از خود نمی‌رویاند پس به خاطرهمین در آن زمان قحطی و خشکسالی مطلق روی می‌یابد وهر حیوانی در روی زمین چه درنده و چه چرنده وغیره باقی بماند به هلاکت می‌رسد. و از بزرگترین و خطرناکترین و شدیدترین فتنه‌ها و امتحانها در آن زمان فتنه دجال لعین می‌باشد که یکی از کارهای دجال لعین این است که به نزد یک اعرابی صحراگرد و بیابان گرد می‌آید درحالی که شترش از دستش رفته یعنی مرده است. پس دجال لعین به او می‌گوید: آیا اگر شترت را برایت زنده کنم آیا اقرار نمی‌کنی که جز من پروردگاری نداری؟ آن مرد می‌گوید: آری،اگر تو چنین کاری انجام دهی یقین خواهم کرد که جز تو خدا و پروردگاری ندارم. پس در آن وقت دجال (با کمک شیاطین) چیزی برای او نشان می‌دهد (و آن این است که او می‌بیند که شترش زنده شده و درحال حرکت می‌باشد، درحالی که او نمی‌داند که این فقط تمثالی از شتر اوست و این چیزی که حرکت می‌کند شترش نیست بلکه شیاطین چنین کرده اند) وقتی که آن چیز را از دجال می‌بیند به او ایمان می‌آورد و کار دیگر او این است که به نزد

مردی می‌رود که پدر و مادر و برادرش مرده‌اند و او به خاطر آنها گریه و زاری مـی‌کنـد. پـس دجال لعین به او می‌گوید: آیا اگر من پدر و مادر و برادرت را برایت زنده کنم آیا اقرار می‌کنـی که جز من پروردگاری نداری؟ آن مرد می‌گوید: آری،اگر تو چنـین کـاری انجـام دهـی یقـین خواهم کرد که جز تو خدای و پروردگاری ندارم! پس شیاطینی که با دجال مـی‌باشـند خـود را شبیه پدر و مادر و برادرش در می‌آیند و وقتی که آن مـرد چنـین مـی‌بیننـد بـه دجـال ایمـان می‌آورد. اسماء می‌گوید: سپس رسول خداﷺ برای حاجتی از منـزلم بیـرون رفـت و سـپس بازگشت درحالی که جمعیت منتظر ایشان بودند. تا ادامه سخنرانی و حرفهـای آن بزرگـوار در مورد دجال و فتنه او بشنوند. پس آن بزرگوار دسته در را گرفت و خطـاب بـه مـن فرمـود: ای اسماء این جمعیت برای چه در اینجا باقی مانده‌اند؟

عرض کردم: ای رسول خداﷺ دلهایمان به خاطر دجال و فتنه او از جا کنده شده اسـت و نمی‌دانیم در زمان او چه باید انجام دهیم. فرمود: اگر من زنده باشم و دجال ظهور کنـد مـن بـه حساب او خواهم رسید و اگر بعد از من باشد خداوند متعال جانشین من بر هـر مـؤمن مـی‌باشـد یعنی مؤمنین را از فتنه دجال لعین در امان و محافظت و نجات می‌دهد. اسماء می‌گویـد: عـرض کردم: ای رسول خداﷺ به خداوند سوگند ما خمیر می‌کنیم و آنرا نمی‌پذیرم مگر اینکه گرسنه شویم و در آن زمان حال و احوال مؤمنین چگونه هستند. فرمود: خداونـد متعـال پـاداش آنـان را می‌دهد همچون که به اهل آسمان در مورد تسبیح و تقدیس و غیره می‌دهد.

و در آن کتاب: از ابی بکره از رسول خداﷺ که می‌فرماید: همانا وحشت و ترس آمدن دجال وارد شهر مدینه نمی‌شود در حالی که در آن زمان شهر مدینـه منـوره دارای سـه دروازه می‌باشد و بالای هر دروازه دو فرشته قرار دارد.

و در آن کتاب: به نقل از عایشه که می‌گوید: شنیدم که حضرت رسول خداﷺ در نماز از فتنه دجال به خداوند پناه می‌برد.

و در همان کتاب آمده است: که رسول خداﷺ فرمودند: در روی دروازهـا و ورودی‌هـای مدینه منوره فرشتگانی است که طاعون و دجال وارد آن نمی‌شوند.

و نیز در همان کتاب: نقل شده از رسول خداﷺ که می‌فرماید: دجـال بـه نـزد مدینـه منوره می‌آید وقتی که به آنجا می‌رسد می‌بیند که فرشتگان از آن شهر محافظت می‌کنند پس دجال و طاعون إن‌شاءالله به آن نزدیک نمی‌شوند.

و درکتاب بحارالأنوار از عمربن یزید که می‌گوید: حضرت امام صادقؑ به من فرمود: اگـر تو سفیانی را ببینی پلیدترین مردم را دیده‌ای، رنگش سرخ و زرد و چشمش کبود است، در ظـاهر

مرتب ذکر خدا می‌گوید ولی در حقیقت به طرف جهنم می‌رود، در خباثت به جائی می‌رسد که زن بچه دارش را از ترس اینکه مبادا مردم را به محل او راهنمائی کند، زنده به گور می‌کند.

و در آن کتاب: به نقل از کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله با استناد از (عمیره دختر نفیل) از دختر امام حسن مجتبی علیه السلام شنیدم می‌گفت: این امر که شما منتظر آن هستید واقع نمی‌شود مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر دوری جوئید و بعضی، بعضی دیگر را لعنت کنند و آب دهان به صورت یکدیگر بیاندازید.

و بعضی از شما علیه دیگر گواهی به کفر او دهد. عرض کردم: خیری در زندگی آن روز نیست. فرمود تمام خیر و خوبی در آنروز است زیرا در آن وقت است که حضرت قائم ما علیه السلام قیام می‌کند و تمام این اعمال زشت را از میان بر می‌دارد.

و در آن کتاب: به نقل از محمد بن بشر که می‌گوید: به محمد بن حنفیه گفتم این امر به طول کشیده است تا چه وقت باید منتظر شد؟ راوی می‌گوید: محمد بن حنفیه سر خود را تکان داد آنگاه فرمود: (من این پرسش را از پدر بزرگوارم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیدم و ایشان سر مبارک خود را تکان داد و چنین به من فرمود:) چگونه این امر (به این زودی) واقع می‌شود و حال آنکه زمانه هنوز فشار و سختی خود را وارد نساخته و بر برادران من جفا ننموده است؟ چگونه ممکن است آن امر واقع شود و حال آنکه هنوز آن سلطان ظلم و ستم نکرده است؟ چگونه این امر به وقوع می‌پیوندد و حال آنکه هنوز آن زندیق از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد و سران آنها را تکفیر کند و حصار آنرا تغییر دهد و بهجت آن را از میان ببرد؟ هر کس از آن زندیق فرار کند، او را به چنگ آورد و هرکس با او جنگ کند، به قتل رساند، و هر کس از وی کناره گیری کند فقیر شود و هرکس از او متابعت کند کافر گردد تا آنجا که مردم دو دسته می‌شوند: یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه می‌کند و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود گریه می‌کنند.

و در کتاب مزبور روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرد از قزوین خروج می‌کند که نامش نام پیغمبری است. مردم مؤمن و مشرک بی دین و با دین به سرعت به اطاعتش درآیند و او کوه‌ها را پر از وحشت می‌کند.

و در بحارالأنوار نقل از امام صادق علیه السلام پیش از قیام قائم پنج علامت خواهد بود: آمدن شخص یمنی و سفیانی و ندا کننده‌ای از آسمان و فرو رفتگی در بیابان بیداء و قتل شخص پاکدلی.

و در آن کتاب: ازامام محمد باقر علیه السلام فرمود: دو علامت پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم تا آنروز سابقه نداشته است و آن اینست که: آفتاب در نیمه ماه (رمضان) و ماه

در آخر آن گرفته می‌شود و در آن زمان حساب منجمین ساقط می‌شود یعنی کار زای نخواهد داشت.

و در آن کتاب: به نقل از امام صادق‌ علیه السلام که می‌فرماید: این امر وقوع نمی‌یابد مگر اینکه دو سوم مردم از بین بروند. پرسیده شد: اگر دو سوم مردم بروند چه کسی باقی می‌ماند؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوید که شما یک سوم باقی مانده باشید.

و در آن کتاب: به نقل از جابربن عبد الله انصاری که می‌گوید: در سال حجة الوداع با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به حج رفتم. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از انجام اعمال حج آمد تا با خانه خدا کعبه وداع کند. حلقه در را گرفت و با صدای رسا فرمود: ای مردم با این صدا تمام مردمی که در مسجد الحرام و بازار بودند، جمع شدند.

آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم آنچه را که بعد از من روی می‌دهد و هم اکنون به شما می‌گویم از من بشنوید و حاضران شما به غائبین خود برسانند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد به طوری که از گریه حضرت همه مردم گریه کردند. و وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله از گریه کردن آرام گرفت، فرمود: ای مردم خدا شما را بیامرزد بدانید که شما از این روز تا صد و چهل سال بعد مانند برگی هستید که خار نداشته باشد، آنگاه تا دویست سال برگ و خار خواهد داشت و بعد از آن خار بدون برگ است به طوری که در آن زمان جز سلطان ظالم یا ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیرمرد زناکار یا بچه بی‌آبرو و یا زن احمق دیده نمی‌شود. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه کرد. سلمان فارسی بلند شد وعرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ! بفرمائید بدانیم آنچه فرمودید چه وقت اتفاق می‌افتد؟ فرمود: ای سلمان در زمانی که علماء شما کم شوند و قاریان قرآن شما از میان بروند و زکات خود را ندهند و کارهای زشت خود را آشکار سازند و صدای شما در مساجد بلند شود و امور دنیا را روی سر بگذارید و دانش را زیر پا قرار دهید. سخنان شما دروغ و شیرینی گفتارتان غیبت و آنچه به دست می‌آورید حرام باشد بزرگان شما به کوچکتر رحم کنند و کوچکتران احترام بزرگان را نگاه ندارند. در آن اوقات آثار غضب خداوند بر شما نازل می‌شود و سختی شما را به همان وضع در میان شما قرار می‌دهد، در میان شما از دین جز لفظ آن که به زبان می‌آورید، باقی نمی‌ماند هنگامی که این خصلت‌ها را پیدا کردید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا سنگ باران باشید آنچه این را تصدیق می‌کند در کتاب خدا هست و آن این آیه است: ﴿قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾[1] **(بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را**

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۶۵

با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند. ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم! شاید بفهمند (و بازگردند).

در این وقت جمعی از اصحاب برخاستند و عرض کردند: ای رسول الله صلی الله علیه و آله بفرمائید: بدانیم اینها که فرمودید چه وقت اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: هنگامی که نمازها را از اوقات خود به تأخیر بیاندازند و شهوترانی و شرابخواری پیشه گیرند و به پدران و مادران ناسزا بگویند، به طوری که مال حرام را غنیمت و پرداخت زکات را زیان ببینند، مرد از زن خود اطاعت کند و به همسایه‌اش آزار رساند و پیوند خویشی خود را قطع کند. رحم بزرگان از میان برود و حیای کوچکتران کم شود، ساختمانها را محکم سازند و به نوکر و کلفت ستم کنند و از روی هوای نفس شهادت دهند و به ظلم حکم کنند و مرد پدرش را لعنت نماید و به برادرش حسد ورزد و شرکاء در معاملات خود خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شیوع یابد و مردان خود را با لباس زنان بیارایند و روسری حیا از سر زنها برداشته شود و خود فروشی در دلها راه یابد، مانند زهر که در بدنها رخنه می‌کند. کارهای خوب کم شود و گناهان آشکار گردد و واجبات الهی از نظر بیافتد و با گرفتن مال، صاحبان مال را ستایش کنند و ثروت را در راه خوانندگی صرف نمایند و سرگرم دنیا گردند و از توجه به آخرت باز مانند، تقوی کم و طمع زیاد شود و هرج و مرج پدید آید، مؤمنین خوار و اهل نفاق عزیز گردند، مساجد آنها با اذان گفتن آباد و دلهای آنها از ایمان خالی باشد، قرآن را سبک شمارند و شخص با ایمان هر گونه خواری از آنها ببیند. در آن اوقات می‌بینی که صورت آنها صورت آدمی ولی دلهاشان دلهای شیاطین است. سخنان آنها از عسل شیرین تر و دلهاشان از حنظل(هندوانه ابوجهل) تلخ تر است، آنها گرگهایی هستند که لباس آدمی پوشیده اند، در آن موقع روزی نیست که خداوند به آنها نفرماید: آیا از رحمت من مغرور شده‌اید؟ یا بر من جرأت پیدا کرده‌اید؟ ﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون﴾[1] **(آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما باز نمی‌گردید)**؟ به عزت و جلال خودم سوگند اگر به خاطر آنها که از روی اخلاص مرا عبادت می‌کنند نبود، به اندازه یک چشم به هم زدن بکسانی که نافرمانی من می‌کنند مهلت نمی‌دادم. اگر به واسطه تقوای پرهیزکاران بندگان نبود، یک قطره باران از آسمان فرود نمی‌فرستادم و یک برگ سبز از زمین نمی‌رویانیدم، شگفتا از مردمی که اموالشان را خدا می‌دانند و آرزوهایشان طولانی و عمرشان کوتاه است در عین حال چشم دارند که در جوار رحمت حق منزل کنند، در صورتی که جز با عمل بان نمی‌رسند و عمل هم بدون عقل کامل نمی‌شود.

---

۱. سوره مبارکه مؤمنون: آیه شریفه ۱۱۵

و در کتاب الدمعه به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله با استناد از عبدالله بن عباس رحمه الله که می‌گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه در خانه خدا کعبه را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد و فرمود: آیا می‌خواهید من شما را به علایم و نشانه‌های قیامت با خبر کنم؟ و در آن هنگام نزدیکترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان محمدی رحمه الله بود که او عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آری ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که علامات قیامت آن است که: مردم نماز را خراب می‌کنند و از شهوات پیروی می‌نمایند و تمایلاتشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می‌شمرند و دین را به دنیا می‌فروشند. و در چنین شرایطی و موقعیتی، همان طور که نمک در آب حل می‌شود، دل مؤمن و اندرون آن آب می‌شود و حل می‌گردد چون منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بینند و قدرت تغییر و اصلاح آنها را ندارد. سلمان گفت: اینها از اموری است که حتما تحقق می‌یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن وقت افرادی بر مردم حکومت دارند و زمام آنها را در دست داشته و بر آنها سیطره دارند که عبارتند از: حاکمانی که همه آنها ستمکار و ظالمند و وزیرانی که فاسقند و حکام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند و امین‌هایی که همه اهل خیانتند. سلمان گفت: و اینها از امور مسلمه‌ای است که پیدا خواهد شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به خدایی که جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند و با کنیزان مشورت می‌نمایند (یعنی در امور سیاسی کنیزان که در خانه‌های آنها هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند) و بچه‌ها که (کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد) بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند و دروغ گویی و دروغ پردازی از کارهای طرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود و دادن زکات مال را ضرر و غرامت می‌پندارند و هرگونه دسترسی به بیت‌المال و ربودن اموال عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آنها بی‌اعتنایی نموده و آنان را سبک می‌شمارند و از ادای حقوق واجبه و نیکو آنها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکویی می‌نمایند و ستاره دنباله دار در آسمان طلوع می‌کند. سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آن خداوندی که جان من در دست قدرت اوست. ای سلمان در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند و باران در تابستان می‌بارد و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته در خشم و غضب وغیظ

فرو می‌روند و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند و در آن زمان به هم نزدیک می‌شوند و در صورتی که محل خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکایت هستند یکی می‌گوید، من چیزی نفروختم و دیگری می‌گوید، سودی نبردم و در آن وقت می‌نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خداوند و مذمت او هستند. سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان کسانی بر مردم حکومت می‌کنند که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اولیه خود، کوچکترین مطلبی که در آن آزادگی و آزادی فکر باشد سخن گویند، آنها را می‌کشند و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنها اموال و نفوس و ناموس ایشان را مباح می‌شمارند و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی‌کنند و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می‌برند و اعمال منافی عفت انجام می‌دهند و احترام آنها را پایمال می‌کنند. خون مردم بیچاره و ضعیف را بی‌مهابا و بدون پروا می‌ریزند و در دل‌هایشان از ترس و وحشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچ کس حق نفس کشیدن ندارد. ای سلمان در آن زمان تمام مردم رعیت ترسناک و وحشت زده و هراسناک خواهند بود. سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا چنین اتفاقی می‌افتد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دیگر را از طرف مغرب و بدین وسیله امت مرا مشغول می‌کنند، پس وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران! وای بر ایشان از خداوند، به افراد کوچک و زیر دست رحم نمی‌آورند و احترام و وقار بزرگان را ادا نمی‌کنند و از خطا کار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد بخشش و گذشت خود قرار نمی‌دهند، گفتار آنان همه فحشا و زشتی است، اندام آنان اندام آدمی است ولی دلهای آنها دلهای شیاطین است. سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این اتفاقها حتمی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آنکه جان من دردست اوست. ای سلمان! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می‌کنند و زنها به زنها و در آن زمان همانطور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می‌شود که کسی به او تعدی نکند و در استمتاعات اختصاص به مرد خود داشته باشد، همین طور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده را به خود اختصاص داده و در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار می‌دهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند، مردها خود را شبیه زنان می‌کنند و زنان خود را شبیه مردان می‌نمایند و افرادی که دارای رحم هستند و برای تولید مثل آفریده شده‌اند (که منظور زنان می‌باشند) سوار بر زینها می‌شوند و پس بر آن زنان از امت من

لعنت خدا باد. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله اینها از امور واقع شدنی هستند؟

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری، سوگند به آن کسی که جان من در دست، اوست. ای سلمان! در آن وقت مردم مساجد را زینت می‌کنند، همچنان که معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند و قرآن‌ها را به زیور و شکل نقاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند و مناره‌ها و گلدسته‌های مساجد را بلند می‌سازند تا اشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند وصف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دلهایی پر از کینه و حسد و دشمنی با یکدیگر و با زبانهایی منافقانه و سخن هایی آلوده به نیت‌های فاسد و مختلف باشند. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا اینها اتفاق می‌افتد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری، سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست. ای سلمان! در آن وضعیت، مردان امت من خود را با طلا زینت می‌کنند و لباس حریر و دیبا می‌پوشند و پوست کفتار و پلنگ را برای خود جامعه می‌کنند. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در قدرت اوست. ای سلمان! در آن موقع، ربا خواری در بین مردم ظاهر و آشکار می‌گردد و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند و دین در نزد مردم، ضعیف و به درجات پاینی پایین می‌آید ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا چین اتفاقی خواهد افتاد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان طلاق زیاد واقع می‌شود و حد الهی جاری نمی‌گردد و اینها ابدا به خداوند ضرری نمی‌رساند. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا چنین اتفاقهایی شدنی است؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان زنان آوازه خوان در بین مردم به هم می‌رسند و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می‌کند و بر مردم شریرترین افراد از امت من حکومت می‌کند. سلمان گفت: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا چنین اتفاقی واقع می‌شود؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حج می‌روند، برای تفریح و تفرج است و متوسطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است و فقرا از امت من برای خودنمایی و شهرت است در آن هنگام بسیاری از افراد مردم، قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات موسیقی می‌نوازند و دستجات و گروههایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیه اسلامیه می‌روند و برای فقاهت تلاش می‌کنند و اولاد زنا در این بین بسیار پدید می‌آید و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع می‌خوانند و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و خوشی دنیا کوشش

می‌کنند و مسابقه می‌دهند و سعی می‌کنند تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند. سلمان فارسی گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله آیا حتماً چنین اتفاقی می‌افتد؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست.

ای سلمان! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود و محرمات الهی به جای آورده می‌شود و حریم عفاف دریده می‌گردد و معصیت‌های خدا رایج می‌گردد و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان تسلط پیدا می‌کنند و دروغ علنا رایج و در بین توده مردم شایع می‌شود و لجاج و خود سری و استکبار ظاهر می‌گردد و نیازمندی و احتیاج همه توده‌ها را فرا می‌گیرد، مردم به لباس خود بر یکدیگر فخرفروشی و مباهات می‌کنند و باران‌های فراوان در غیر فصل باران پیدا می‌شود و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمارند و امر به معروف و نهی از منکر را گذشته از آنکه به جا نمی‌آورند، امر بیهوده و ناپسند می‌دانند زمانه و وضعیت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می‌کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راسخ در آن زمان از تمام افراد امت پست تر و حقیرتر و ذلیل تر خواهند بود. و در بین زهاد و عباد و هم چنین در بین علما و سخنرانان حس بدبینی و بد خواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جویی و ملامت از یکدیگر بر می‌آیند. این چنین افرادی با چنین روحیه و عادتی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و انجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند. سلمان گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله آیا چنین اتفاقی می‌افتد؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست. ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متنعم بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقرا و ضعفا کمک نمی‌شود و کسی بر آنان رحم نمی‌آورد، حتی افراد سائل در مدت یک هفته که از این جمعه تا آن جمعه می‌باشد سوال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که چیزی در دست آنان گذارد. سلمان گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله آیا این اتفاق حتمی است؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: آری سوگند به آن خداونی که جانم در ید قدرت اوست!

ای سلمان! و در آن وقت (رویبضه) تکلم می‌کند. سلمان گفت من و پدر و مادرم به قربانت، «رویبضه» چیست؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم می‌کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که در شأن او، ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علایم تحقق یابد دیگر مدت درازی به طول نمی‌انجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم مگر زمان اندکی که ناگهان زمین فریاد عجیبی کشد و این صدا و فریاد به طوری تمام زمین را فرا می‌گیرد که هر کس چنین می‌پندارد که این

فریاد در ناحیه و موطن او واقع شده است و پس از فریاد به قدری که خداوند اراده‌اش تعلق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند و در این اقامت و درنگ دچار تکانها و مشقات می‌گردند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره هاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حال با دست خود اشاره کردند به ستونهایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره، مثل این ستونها است. اما در آن روز دیگر طلا و نقره فایده‌ای ندارد و این است معنای گفتار خداوند تبارک تعالی که می‌فرماید: ﴿فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها﴾[1] (هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است).

در کتاب روضه کافی: به نقل از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: من با ابوجعفر منصور(منصور دوانقی خلیفه عباسی) سفر می‌کردم، او در میان همراهانش سوار بر اسب بود، لشکری در جلو و لشکری پشت سر داشت و من پهلوی او بر الاغی سوار بودم. ابوجعفر به من گفت: یا ابا عبدالله (ابا عبدالله کنیه حضرت است) سزاوار بود که شما از این اقتداری که خداوند به ما داده و گشایش و عزتی که به ما ارزانی داشته است خشنود شوی و به مردم نگوئ که تو و خاندانت از ما به این امر شایسته تر می‌باشید تا ما هم در صدد آزار تو و آنها نباشیم حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: من به او گفتم: کسی که این حرف را از من به تو رسانده دروغ گفته است. منصور دوانقی گفت: آیا قسم می‌خورید که این حرف را نگفته‌اید؟ گفتم: مردم درغگو هستند و می‌خواهند فساد بر پا کنند و تو را از من برنجانند گوش به حرف اینان مده که احتیاج ما به تو از احتیاجی که تو به ما داری بیشتر است. سپس منصور دوانقی به من گفت: به خاطر داری که روزی از شما پرسیدم آیا ما به سلطنت می‌رسیم؟ گفتی: آری سلطنت شما طویل و عریض و سخت است. پیوسته با فرصت کافی و توسعه زیاد دنیوی به سر می‌برید، تا در ماهی محترم و در شهری محترم خون محترمی از ما را بریزند. امام صادق علیه السلام فرمود: دیدم حدیثی را که سابقاً به او گفته بودم از بر کرده است.

در جواب گفتم: شاید خداوند تو را از این کار(ریختن خون) حفظ کند زیرا من در این حدیث تو را قصد نکردم، بلکه من فقط حدیثی را روایت کردم به علاوه شاید آنکس دیگری از خاندان تو باشد که به این کار مبادرت می‌ورزد منصور ساکت شد و دیگر چیزی به من نگفت. وقتی به خانه خود برگشتم یکی از دوستان ما شیعیان نزد من آمد و گفت: به خداوند قسم من شما را در میان لشکر منصور دیدم که سوار الاغی هستید و او سوار اسب و به طرف شما خم شده گفتگو می‌کند، مثل اینکه شما پائین دست او قرار گرفته اید. من پیش خود گفتم: این

۱. سوره مبارکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله: آیه شریفه ۱۸

حجت خدا و امامی است که باید از وی اطاعت کرد ولی آن دیگری یعنـی منصـور سـتمگری می‌کند و فرزندان پیغمبرﷺ را می‌کشد و در زمین خونریزی می‌کند با وجود این او سوار بـر اسب و شما سوار الاغ هستید. به خاطر همین شکی به دلم راه یافت، به طـوری کـه ترسـیدم دین و جانم را از دست بدهم. حضرت امام صادقؑ فرمـود: مـن بـه آن مـرد شـیعه گفـتم: اگرمی دیدی چقدر فرشته در اطراف و جلو و پشت سر و سمت چپ و راست من می‌باشـند، او و همراهانش را خیلی پست می‌شمردی. سپس او گفت: حالا دلم آرام گرفت. سـپس آن مـرد شیعه پرسید: اینها تا چه وقت سلطنت خواهند کرد و ما چه وقت آسوده می‌شویم؟

گفتم: نمی‌دانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: چرا می‌دانیم. گفتم: آیا این دانائی برای تو ثمربخش است؟ هنگامی که بنا باشد اینان منقرض گردند از یک چشم به هم زدن هم زودتـر طومار دولت آنها در هم پیچیده می‌شود. اگر تو از وضع آنها در پیشگاه خداونـد اطـلاع داشـته باشی که چگونه است، نسبت به آنها خشمگین تر می‌شوی. اگر تو و تمـام مـردم روی زمـین سعی کنید که آنها را بیش از آنچه هستند وارد ورطه گناه بنمائید از عهده آن بر نخواهید آمـد، پس شیطان تو را وسوسه ننماید. زیرا عزت از آن خداوند و پیغمبرشﷺ و اهل ایمان است، ولی منافقین نمی‌دانند. ﴿وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾[1] (در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند). نمی‌دانی که اگر کسی منتظر ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما می‌بیند صبر کنـد، فردا در جمعیت ما خواهد بود؟ هرگاه دیدی که حق از میان رفت و اهل حـق رفتنـد و دیـدی که ظلم همه جا را فرا گرفته و دیدی که دست در قرآن بردنـد و چیزهـائی کـه در آن نبـوده داخل آن نمودند آنگاه از روی هوای نفس آنرا توجیه کردند و دیدی که دین تغییـر و انقـلاب پیدا کرده، چنانکه آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا می‌کند و دیدی که پیروان باطل بر اهل حـق برتری یافته اند. و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمـی‌کنـد و انجام دهندگان آن هم خود را معذور می‌دانند. هرگاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است و مردها به مردها و زنان به زنان اکتفا نموده‌اند و دیدی کـه مـؤمن لـب فـرو بسـته و حـرفش پذیرفته نمی‌شود و دیدی که فاسق دروغ می‌گوید و دروغ را به رخ او نمی‌کشند و دیـدی کـه کوچک بزرگ را مسخره می‌کند و دیدی پیوند خویشاوندی را بریده‌اند و دیدی که بعضـی بـه عمل فاسد خود فخرفروشی می‌کنند و تمجید هم می‌شوند و او لبخنـد مـی‌زنـد و کسـی هـم چیزی به او نمی‌گوید و دیدی که مردان مانند زنان خـود را در معـرض عمـل نامشـروع قـرار

---

۱. سوره مبارکه منافقین: آیه شریفه ۸

می‌دهند و دیدی که زنان با یکدیگر عمل منافی عفت (مساحقه) می‌کنند و هرگاه دیدی که مدح این و آن زیاد شده و دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل و بخشش می‌کنند و کسی را از این کار بر حذر نمی‌دارند و جلو آنها را نمی‌گیرند و دیدی که بعضی از مشاهده تلاش و کوشش مؤمنی در امر دین، پناه به خدا می‌برند و دیدی که همسایه؛ همسایه خود را آزار می‌رساند و کسی هم او را منع نمی‌کند و دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است و دیدی که انواع شراب به طور آشکار نوشیده می‌شود و مردم که از خداوند نمی‌ترسند در آن اجتماع می‌کنند. هرگاه دیدی که امر به معروف بی‌ارزش گشته و دیدی که اهل فساد در آنچه خدا نمی‌پسندد، نیرومند و پسندیده اند. و دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) مورد اهانت شده‌اند و دوستداران آنها از نظر افتاده‌اند و دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده و راه اعمال شر باز است و دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را به ترک آن وا می‌دارند و دیدی که مردم آنچه را که می‌گویند عمل نمی‌کنند. هرگاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع با مردان و زنان برای عمل نامشروع با زنان غدای خوب می‌خورند (و تقویت می‌کنند) و دیدی که مردها از پشت خود و زنها ازجلو خود روزی در می‌آورند و دیدی که زنان مانند مردان مجلس‌ها می‌گیرند و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته، دست و پای خود را حنا می‌گیرند و شانه بر موی خود می‌زنند، همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می‌کند. هرگاه دیدی که به مردها پول می‌دهند که با آنها یا زنان آنها عمل نامشروع کنند و دیدی که به مرد رغبت نمودند و مردها هم در این عمل به یکدیگر حسد بردند و دیدی که مالدار از شخص با ایمان عزیزتر است و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد و دیدی که زنها به عمل زنا افتخار می‌کنند و هرگاه دیدی که زن رشوه به شوهر خود می‌دهد و او را وا می‌دارد که از مردان دست بردارد و دیدی که بیشتر مردم زنان را بر آن اعمال بدشان همراهی می‌کنند و دیدی که مؤمن محزون و از نظر افتاده و خوار است و دیدی که مردم با شاهد دروغ به دیگران تعدی می‌نمایند و دیدی که حرام حلال گشته و دیدی که امور دینی با رای شخصی عمل می‌شود و قرآن و احکام آن تعطیل می‌گردد و دیدی که مردم چنان در ارتکاب معاصی جری شده‌اند که منتظر رسیدن شب نیستند. هرگاه دیدی که مؤمن جز با قلب خود قدرت ندارد اعمال زشت را نکوهش کند و دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند صرف می‌شود و دیدی که والیان، کافران را به خود نزدیک و نیکوکاران را از خود دور می‌کنند و دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه می‌خواهند و دیدی که استانداری را به مزایده می‌گذارند. هرگاه دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی می‌نمایند و به آنها اکتفا می‌کنند و دیدی که مرد با

تهمت و سوء ظن به قتل می‌رسد و دیدی که مردها به مردها پیشنهاد عمل زشت می‌کنند و خود و اموالش را در اختیار او می‌گذارد و دیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می‌کنند و دیدی که گذران مرد از راه فروش ناموس زنش تأمین می‌شود و او این را می‌داند و به آن تن در می‌دهد و دیدی که زن شوهر خود را بدبخت می‌کند و بر خلاف میل او عمل می‌نماید و نفقه شوهرش را می‌پردازد و هر گاه دیدی که مرد زن و کلفت خود را اجاره می‌دهد و بخورد و خوراکی که از راه رذالت تحمیل می‌کند راضی می‌شود و دیدی که قسم خوردن دروغ به خدا زیاد می‌شود و دیدی که قمار بازی آشکار شد و دیدی که علناً شراب فروشی می‌کنند و منعی در کار نیست و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می‌گذراند. وهرگاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور می‌کند جلوگیری نمی‌نماید، یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست و دیدی که مرد با شرافت در پیش دشمنی که از او و قدرتش وحشت دارد خوار می‌گردد و دیدی که نزدیکان حکام کسانی هستند که به ما اهلبیت‌علیهم‌السلام ناسزا بگویند و دیدی که دوستان ما شهادتشان در دادگاه پذیرفته نمی‌شود و دیدی که به سخنان دروغ رغبت پیدا می‌شود و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه‌اش به وی احترام می‌گذارد و دیدی که احکام الهی تعطیل شده و در موارد آن به میل خود عمل می‌کنند و دیدی که مساجد طلا کاری شده و دیدی راستگوترین مردم، مفتریان دروغگو می‌باشند و دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و سعی در سخن چینی می‌شود. هرگاه دیدی که عمل شنیع زنا شایع شده و دیدی که غیبت عمل نیک و با نمک محسوب می‌شود و مردم یکدیگر را به آن مژده می‌دهند و دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا طلب می‌کنند و دیدی که پادشاه، مؤمن را برای کافر ذلیل می‌کند و دیدی که ویرانی بیش از عمران و آبادی است و دیدی که گذران مرد از راه کم فروشی تأمین می‌شود. و دیدی که ریختن خون مردم بی‌ارزش شمرده می‌شود و دیدی که مرد ریاست را به خاطر رسیدن به دنیا طلب می‌کند و خود را به بد زبانی مشهور می‌سازد تا از وی بترسند و کارها را به او واگذارند. هر گاه دیدی که نماز سبک شمرده می‌شود و دیدی که مرد مال بسیاری دارد ولی اصلاً وجوهات شرعی آنرا نمی‌دهد و دیدی که مرده را از قبر بیرون می‌آورند و اذیت می‌کنند و کفنش را می‌فروشند و دیدی که هرج و مرج زیاد شده و دیدی که مرد هنگام شب با نشاط و سر خوش و موقع صبح خمود و سرمست است و اهمیت به امور زندگی نمی‌دهد و دیدی که با حیوانات عمل زشت می‌کنند و دیدی که حیوانات یکدیگر را می‌درند. هرگاه دیدی که مرد می‌رود نماز بگذارد ولی وقتی بر می‌گردد لباس در بر ندارد و دیدی که دلهای مردم قسی شده و دیده گان آنها خشکیده (یعنی از

خوف خدا اشک نمی‌ریزند) و ذکر خداوند بر آنها دشوار است و دیدی که پلیدی زیاد شده و مردم نسبت به آن بیگانه و غریب هستند و دیدی که نمازگزار برای اینکه مردم او را ببینند نماز می‌گذارد و دیدی که فقیه به منظور دنیا و ریاست و غیر دین تحصیل می‌کند.

هرگاه دیدی که مردم دور کسی را گرفته‌اند که قدرت را در دست دارد و دیدی کسی که طلب حلال می‌کند در نظر مردم مذموم و سرزنش می‌شود و طالب حرام را مدح و احترام می‌کنند و دیدی که در مکه و مدینه کارهائی می‌کنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این عمل زشت باز نمی‌دارد و دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است و دیدی که مرد سخن حقی می‌گوید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و در آن حال کسی به قصد نصیحت نزد او می‌رود و به وی می‌گوید: اینرا از زبان تو ساخته اند. و دیدی که مردم به یکدیگر نگاه می‌کنند (از هم تقلید می‌کنند) و از افراد شرور پیروی می‌نمایند. هرگاه دیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی‌رود و دیدی که مرده را جابجا می‌کنند و کسی هم وحشت نمی‌کند و دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می‌شود و دیدی که مردم و مجالس از ثروتمندان متابعت نمی‌نمایند و دیدی که از فقیر دستگیری می‌کنند که به او بخندند و برای غیر خدا بر او ترحم می‌آورند و دیدی که نشانه‌ها در آسمان پدید می‌آید ولی هیچ کس نمی‌ترسد. و دیدی که مردم در ملاء عام مانند حیوانات (به منظور اعمال زشت) روی هم می‌پرند و کسی هم از ترس این عمل را زشت و ناپسند نمی‌شمارد. هرگاه دیدی که مرد مال بسیار در راه غیر مشروع صرف می‌کند و از بذل اندک چیزی در راه خدا خودداری می‌کند و دیدی که بی‌احترامی به پدر و مادر آشکار گردید و مقام آنها را سبک شمردند و نزد فرزندشان سیه روزتر از همه بودند. فرزندان از اینکه به پدر و مادرشان افتراء ببندند، خوشحال می‌شوند و دیدی که زنان بر دولت و سلطنت و هر چیزی که میل به آن دارند غلبه یافته و مسلط گشته‌اند و دیدی که پسر به پدرش افتراء می‌بندد و به پدر و مادرش نفرین می‌کند و از مرگ آنها خوشحال می‌شود. هرگاه دیدی که اگر یک روز بر مردی بگذرد و در آن روز گناه بزرگی مانند زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد، اندوهگین و محزون است که آن روز را مفت از دست داد و عمرش ضایع شد و دیدی که پادشاه غلات را احتکار می‌کند (تا در هنگام کم شدن آنرا گران بفروشند) و دیدی که اموال اولاد پیغمبرﷺ (یعنی خمس و وجوهات شرعی) در راه دروغ و قمار وشرابخواری صرف می‌شود و دیدی که با شراب مداوا می‌کنند و فوائد آنرا برای مریض شرح می‌دهند و از آن شفا می‌جویند و دیدی که مردم در خصوص امر به معروف و نهی از

منکر و ترک دینداری با آنها برابرند. هرگاه دیدی دیانت از بین برود ونسیم اهل نفاق پیوسته در جریان است ولی نسیم اهل حق نمی‌وزد و دیدی که اذان گفتن و نماز گذاردن با مزد انجام می‌گیرد و دیدی که مساجد پر از مردم از خدا نترس شده، در آنجا برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین جمع می‌شوند و شراب و مسکرات را توصیف می‌کنند و دیدی که آدم مست پیش نماز مردم شده عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمی‌دانند وقتی کسی مست شد، احترام پیدا می‌کند و از وی تقیه می‌نمایند و می‌ترسند و او را رها می‌کنند و حد نمی‌زنند و به علت مستی او را معذور می‌دانند. هرگاه دیدی کسی که مال یتیم می‌خورد در عین حال از صلاح و خوبی خود خبر می‌دهد و دیدی که قضات بر خلاف دستور الهی حکم می‌کنند و دیدی که حکام از راه طمع از خائنین پیروی می‌کنند و دیدی که حاکم با جرات تمام ارث را به قیم ورثه یا از میان آنها به شخص فاسق و بد عمل آنها می‌دهند. چون آن فاسقان ارثیه را بدین گونه از حکام به چنگ آوردند، حکماء آنها را به حال خود می‌گذارند که با آن مال هر چه می‌خواهند بکنند. هرگاه دیدی که روی منبرها به مردم دستور تقوی و پارسائی می‌دهند ولی خود گوینده به گفته خود عمل نمی‌کند و دیدی که اوقات نماز را سبک می‌شمارند و دیدی که شخص وجوه بریه را بوسیله دیگری صرف می‌کند و به خاطر خدا نمی‌دهد و به واسطه درخواست مردم می‌دهند و دیدی که همت مردم شکم و عورت آنهاست و از خوردن حرام یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند و دیدی که دنیا به آنها روی آورده و خلاصه هر گاه دیدی که اعلام حق کهنه شده خود را نگاهدار و نجات از این مهلکه‌ها را از خداوند بخواه و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو در میان آنها بودی، باید بشتابی به سوی رحمت حق تا از کیفری که آنها به واسطه سرپیچی از فرمان خدا می‌بینند بیرون بیائی و بدان که ﴿إِنَّ اللّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ﴾[1] **(خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند! خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند).** ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنينَ﴾[2] **(زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است).**

و در کتاب ارشاد: به نقل از عبدالله بن عمر که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: روز قیامت رستاخیز برپا می‌شود وقتی که فرزندی از ذریه من به نام مهدی علیه السلام خروج کند و حضرت مهدی علیه السلام خروج کند زمانی که شصت نفر پیامبر دروغین ظاهر شوند که همه ادعا نبوت کنند.

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۱۲۰و سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۱۱۵و سوره مبارکه یوسف علیه السلام: آیه شریفه ۹۰

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۵۶

و در آن کتاب: به نقل از حضرت صادق‌علیه‌السلام که فرمود: هنگامی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبد الله بن مسعود فرو ریخت در زمان انقراض دولت بنی فلان فرا می‌رسد، بدانید که آن کس که آنرا خراب می‌کند دیگر آنرا بنا نمی‌کند.

و درآن کتاب: به نقل از ابوحمزه ثمالی که می‌گوید: به حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام عرض کردم: آیا خروج سفیانی از امور حتمی است؟ فرمود: بله، و ندای آسمانی نیز از امور حتمی است و طلوع خورشید از مغرب نیز از امور حتمی است و اختلاف بنی عباس در حکومت و قتل نفس پاکدل (نفس زکیه) و خروج و قیام حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه از آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله از امور حتمی می‌باشند. عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: اول روز گوینده‌ای از آسمان صدا می‌زند، به طوری که همه مردم با لغات مختلف خود آنرا می‌شنوند و می‌گوید: آگاه باشید که حق در پیروی از علی‌علیه‌السلام و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر همان روز از زمین صدا می‌زند، آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست و در آن وقت است که اهل باطل دچار تردید می‌شوند.

و در آن کتاب: به نقل از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: پیش از آمدن حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه دوازده نفر از بنی هاشم خواهند آمد که همه مردم را دعوت به پیروی از خود می‌کند.

و در آن کتاب: به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام که می‌فرماید: پیش از آمدن حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه یک مرگ سرخ است و یک مرگ سفید، دوبار ملخ می‌آید: یکبار در وقت (یعنی یک بار هنگام کشت و زراعت) و یک بار در غیر وقت آن، رنگ ملخها مانند خون است اما مرگ سرخ شمشیر و مرگ سفید طاعون است.

و در آن کتاب: آمده است که امام محمد باقرعلیه‌السلام به جابربن یزید جعفی فرمود: ای جابر دست و پای خود را جمع کن و در جای خود بنشین تا آنگاه که این علامات را که هم اکنون برای تو نقل میکنم ببینی: کشمکش و اختلاف بنی عباس بر سر ملک است که گمان نمی‌کنم آنرا ببینی، ولی بعد از من اینها را نقل کن. (علامت دیگر صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود). و قریه‌ای از شام به نام جابیه فرو می‌رود، برادران ترک شما در جزیره پیاده شده و جمعی از روم خروج نموده در رمله فرود می‌آیند. و اختلافهای زیادی در مشرق و مغرب زمین رخ می‌دهد تا اینکه شام خراب شود وعلت تخریب آن این است که در شام سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت، یک پرچم رنگش سرخ و سفید و پرچم دوم سیاه و سفید است و سومی پرچم سفیانی می‌باشد.

و در آن کتاب: به نقل از سعید بن جبیر که می‌گوید: در آن سالی که حضرت مهدی‌عجل‌الله‌فرجه قیام

می‌کند، بیست و چهار مرتبه باران می‌بارد و اثر و برکت آن دیده می‌شود. و به نقل از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: خروج خراسانی و سفیانی و یمنی در یک ماه و یک سال و یک روز خواهد بود. پرچم هیچ کدام مانند شخص یمنی نیست، او مردم را به سوی حق راهنمائی می‌کند.

و در آن کتاب: به نقل از امام رضا علیه السلام که فرمود: آنچه که شما چشم به سوی او دوخته‌اید و انتظار آنرا می‌کشید نخواهد آمد، مگر اینکه پاک شوید و امتحان دهید و از هم امتیاز پیدا کنید، تا آنکه به جز اندکی و از آن هم اندک تر کسی از شما نماند سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: ﴿الم* أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ﴾[1] **(الف لام میم،آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد)**؟ سپس فرمود: و از نشانه‌های ظهور حادثه‌ای بین دو مسجد (مکه و مدینه) اتفاق افتاد و فلان از فرزندان فلان پانزده نفر که آنان از پهلوانان و دلاوران عرب می‌باشند را به قتل خواهد رساند.

و در آن کتاب: به نقل از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرماید: گویا پرچمهایی از سوی مصر می‌بینم که به رنگ سبز رنگ آمیزی شده‌اند که به به سوی شامات می‌آید. و سپس آن پرچمها به پسر صاحب عصیانگری‌ها و گناهان هدیه داده می‌شود. (یعنی به سفیانی داده می‌شود).

در آن کتاب: نقل شده که مردی از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: در مورد فرج حضرت قائم عجل الله فرجه پرسید که چه وقت می‌باشد؟ فرمود: می‌خواهی به طور مفصل بیان کنم و یا به طور خلاصه و چکیده؟ عرض کرد: به طور خلاصه و چکیده بفرمائید. فرمود: هنگامی که پرچمهای شهر قیس در مصر و پرچمهای کنده در خراسان به حرکت آمد موقع فرج است.

و در آن کتاب: نقل شده ازحضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: دولت اینان از بین نمی‌رود تا اینکه روز جمعه چهار هزار نفر از مردم را در کوفه با شمشیر که ما بین باب الفیل مسجد و دکان صابون به قتل می‌رسانند پس از رفتن از آن باب اجتناب کنید و در آن وقت بهترین موقعیت و امنترین آن دروازه و درب انصار می‌باشد.

و در آن کتاب نقل شده از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: پیش از آمدن حضرت قائم عجل الله فرجه خشکسالی خواهد بود که خرما در نخل از بین می‌رود پس در مورد آن شک نکنید.

و در همان کتاب: نقل ازامام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: برای قیام حضرت قائم عجل الله فرجه علائم و نشانه‌هایی است که خداوند برای اهل ایمان پدید می‌آورد. عرض شد: قربانت گردم

۱. سوره مبارکه عنکبوت: آیات شریفه ۲و۱

آن علائم و نشانه‌ها چیست؟ فرمود: اینست که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾[1] (**قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان**). فرمود: این ترس از پادشاهان بنی فلان در روزگار آخر آنهاست و گرسنگی به واسطه بالا رفتن قیمتهای آنهاست و نقص اموال، کسادی تجارتها و قلت فضل است و نقص جانها رگهای سریع است (سکته) و نقص ثمرات، کمی ثمرات حاصلی است که کشت می‌کنند و مژده به صابران مژده به تعجیل فرج است.

و در همان کتاب: به نقل از حضرت صادق﵇ شنیدم می‌فرمود: پیش از قیام حضرت قائم﵇ مردم از گناهان خود متنبه می‌شوند بوسیله آتشی که در آسمان برای آنها آشکار می‌شود و سرخی که در آسمان نمودار می‌گردد و فرو رفتن زمین در بغداد و فرو رفتن زمین در بصره و خونهائی که در بصره ریخته می‌شود و خرابی خانه‌های آن شهر و نابودی که در بین مردم آنجا پدید می‌آید و ترسی که اهل عراق را فرا می‌گیرد به طوری که آرامش نخواهند داشت.

در کتاب کشف الغمة آمده که نشانه‌ها و علامتهای قبل از قیام حضرت امام مهدی﵇ می‌باشد از جمله:

خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی و نزاع بنی عباس بر سر سلطنت دنیوی و گرفتن قرص آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه، در سرزمین بیداء زمین فرو می‌رود و یک فرو رفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق پدید می‌آید: آفتاب از ظهر تا عصر از حرکت می‌ایستد. و آفتاب از سمت مغرب طلوع می‌کند و مردی پاکدل با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه به قتل می‌رسد و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان و خروج مرد یمنی و قیام مردی از اهل مغرب در مصر و تصرف شهر شامات توسط وی و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره (موصل) و رومیان در رمله (فلسطین) و طلوع ستاره‌ای از شرق که مانند ماه می‌درخشد، آنگاه گرفته و کمانی می‌شود به طوری که دو سر آن می‌خواهد به هم برسد و سرخی در آسمان پدید می‌آید و در اطراف آسمان پخش می‌گردد و آتشی دراز در مشرق نمایان می‌شود و سه روز یا هفت روز در هوا می‌ماند (شاید مقصود ستاره دنباله دار بزرگ باشد). و عرب از قید و ذلت آزاد می‌گردند و شهرها را تصرف نموده و از فرمان پادشاه عجم بیرون می‌آیند.

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۵

اهل مصر حاکم خود را می‌کشند و شام ویران می‌شود. سه لشکر با پرچم‌های مشخص در آنجا به جان هم می‌افتند. پرچمهای قیس و عرب به مصر می‌روند و پرچمهای قبیله کنده به سوی خراسان می‌روند و لشکرسواره از جانب غرب می‌آید و در خرابه‌های حیره منزل می‌کنند. پرچمهای سیاه از مشرق به طرف حیره می‌آیند و شکافی در رود فرات پدید می‌آید و آب آن کوچه‌های کوفه را فرا می‌گیرد شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیغمبری هستند، خواهند آمد و قیام دوازده نفر از نسل ابوطالب﷣ که همه ادعای امامت دارند و سوزاندن مردی از بزرگان بنی عباس در بین جلولا و خانقین و بستن پلی در بغداد نزدیک محله کرخ و برخاستن باد سیاهی در اول روز در بغداد و هم زلزله‌ای در آنجا می‌آید که بسیاری از مردم را در زمین فرو می‌برد و ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد احاطه می‌کند و مرگهای سریع آنها را از پا در می‌آورد و آفت به جان و مال و محصول آنها می‌افتند و ملخ‌های به موقع و بی موقع می‌آید و غله و کشت و زرع آنها را می‌خورد و کشت و برداشت آنها کم می‌شود. دو دسته از مردم عجم (غیر عرب هر طایفه‌ای که غیر عرب باشد به آن عجم گفته می‌شود) به جان هم افتاده، خون بسیاری در میان آنها ریخته می‌شود برده گان از فرمانبرداری آقایان خود سر باز زنند و ارباب خود را به قتل رسانند و بعضی از بدعت گزاران در دین، از صورت آدمی بیرون می‌آیند و به صورت میمون و خوک می‌شوند و برده گان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند و صدائی از آسمان می‌آید به طوری که تمام ساکنان زمین هرکس به زبان خود آنرا می‌شنود و یک صورت و سینه برای مردم در نور آفتاب آشکار می‌گردد و مرده گانی از قبرها بیرون آمده به دنیا بر می‌گردند و با مردم معاشرت نموده به ملاقات یکدیگر می‌روند. آنگاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم می‌شود، سپس زمینهای مرده زنده و سر سبز شده برکات آن آشکار میشود و تمام بدبختیها از پیروان حق یعنی شیعیان حضرت مهدی موعود﷯ برطرف می‌شود. در آن هنگام متوجه می‌شوند که ایشان در مکه ظهور می‌کند و برای یاری او به مکه می‌روند، چنانکه در اخبار آمده است. (سپس شیخ مفید می‌گوید:) پاره‌ای از این اتفاقها حتمی است که باید واقع شود و پاره‌ای مشروط به شرائطی است و خداوند بهتر می‌داند چه خواهد شد.

در کتاب عمده بن طریق از تفسیر ثعلبی در مورد قول تبارک و تعالی که فرمود: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ﴾[1] **(ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم).**

---

۱. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۵۱

آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمعی از دوستان و یاران نشسته بودند و سخن می‌فرمودند که در آن وقت حرفی در مورد دجال در میان آمد. پس عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! در آن روزهای کوتاه ما چگونه می‌توانیم نماز بگذاریم؟ فرمود: در آن زمان همان‌گونه که در این روزهای طولانی می‌توانید نماز بگذارید و باز نماز می‌گذارید و نیز هیچ سرزمینی باقی نمی‌ماند مگر اینکه دجال وارد آن می‌شود و آنرا فتح می‌کند جز به دو شهر مکه مکرمه و مدینه منوره نخواهد رسید و هرگاه می‌خواهد آن دو شهر را فتح کند وقتی که به آنجا می‌رسد فرشتگانی را در آنجا می‌بیند درحالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده‌اند و آماده جنگ و نبرد می‌باشند تا اینکه در نزد دره سرخی (طرائب الأحمر) نزد جمع شدن سیلابها و تنگه نزول می‌کند. در آن هنگام زمین سه بار در مدینه منوره به لرزه در می‌آید، پس در آن وقت هیچ زن و مرد منافقی در آن شهر باقی نمی‌مانند و همه از آن خارج می‌شوند. در آن موقع پلیدی و ناپاکی از شهرمدینه منوره همانند آهنگری که با آتش زنجار آهن را پاک می‌کند طاهر می‌شود و آن روز را روز آزادی (یوم الخلاص) می‌نامند. شریک عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن وقت مسلمانان کجا خواهند بود؟ فرمود: در بیت المقدس می‌باشند. سپس در آن وقت دجال به نزد بیت المقدس می‌آید و آنجا را محاصره می‌کند و امام و رهبر و پیشوای مردم در آن زمان مردی صالح و شایسته می‌باشد. پس به او گفته می‌شود نماز صبح را بگذار وقتی که می‌خواهد تکبیر نماز را بگوید حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان به زمین فرود می‌آید. پس آن امام و پیشوا به احترام حضرت عیسی علیه السلام عقب عقب می‌آید تا خود حضرت عیسی علیه السلام نماز را برپا کند ولی حضرت عیسی علیه السلام با دست خود به شانه آن امام و پیشوای معصوم می‌زند و عرض می‌کند: تو نماز بگذار زیرا (تو سزاوارتر از من هستی) و این نماز به خاطر تو بر پا شده است. پس امام علیه السلام تکبیرة الحرام می‌گوید و وارد نماز می‌شود و سپس حضرت عیسی علیه السلام همراه مردم به آن بزرگوار اقتداء کرده و نماز می‌گذارد. سپس بعد از نماز به نگهبانان دروازه دستور داده می‌شود دروازه‌ها را باز کنند و آنها نیز دروازه‌ها را باز می‌کنند.

در کتاب مکارم الاخلاق از جمله وصیتها و سفارشهای که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به عبدالله ابن مسعود نموده است از این قرار است:

ای پسر مسعود! اسلام ابتدایش غریب بود به زودی به غربت خودش بر گردد همان طوری که ابتدایش بود، پس خوشا به حال غریبان کسی که درک نماید آن زمان را از نسل شما پس سلامت نیستند در حوادث هایشان و تشییع نمی‌شود جنازه هایشان عیادت نمی‌شوند

بیمارانشان پس همانا آنان روش شما را پیروی کنند دعاهای شما را آشکار نمایند ولی کردارشان مخالف کردار شما است پس بر غیر دین شما می‌میرند ایشان از امت من نیستند و من از آنان نیستم. سخنان رسول خداصلی الله علیه و آله با ابن مسعود ادامه داشت تا اینکه فرمود: ای پسر مسعود! زمانی بر مردم بیاید که صبر کننده‌ی بر دینش مانند کسی است که آتش در دست خود بگیرد. اگر در آن زمان گرگ بود که هیچ و گرنه گرگ صفتان او را می‌خورند. ای پسر مسعود! دانشمند و فقیهان آن زمان نادرست و دروغگویند آگاه باش که اینان بدترین و اشرار خلق خداوندند و مانند آنان است کسانی که پیروان ایشانند و کسانی که پیش آنان می‌روند و از آنان می‌گیرند و دوست دارند ایشان را و همنشینی با آنان می‌کنند و با اشرار و بدترین آفریده‌های خداوند مشورت می‌کنند. آنان را وارد آتش دوزخ می‌کنند.(که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید: ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُون﴾[1] **(آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) بازنمی‌گردند).** ﴿وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً﴾[2] **(و روز قیامت، آنها را بر صورتهایشان محشور می‌کنیم، درحالی که نابینا و گنگ و کرند؛ جایگاهشان دوزخ است؛ هر زمان آتش آن فرونشیند، شعله تازه‌ای بر آنان می‌افزاییم).** ﴿كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ﴾[3] **(که هرگاه پوستهای تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند).** ﴿إِذا أُلْقُوا فيها سَمِعُوا لَها شَهيقاً وَ هِيَ تَفُورُ﴾[4] **(هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می‌شنوند، و این در حالی است که پیوسته می‌جوشد).** ﴿تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾[5] **(نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود).** ﴿كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ﴾[6] **(هر گاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن بازمی‌گردانند؛ و (به آنان گفته**

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۸
۲. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۹۷
۳. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۵۶
۴. سوره مبارکه ملک: آیات شریفه ۸و۷
۵. سوره مبارکه ملک: آیات شریفه ۸و۷
۶. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۲۲

می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را). ﴿لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ هُمْ فيها لا يَسْمَعُونَ﴾[۱] **(برای آنان در آن (دوزخ) ناله‌های دردناکی است و چیزی نمی‌شنوند)آنان ادعا می‌کنند که بـر دیـن و سـنت، راه و روشن منند آنان از من بدور و من از آنان بیزارم).**

ای پسر مسعود! با آنان اجتماع نکنید و در بـازار بـا ایشـان خریـد و فـروش نکنیـد، راه را نشانشان ندهید، آبشان ندهید. خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ كانَ يُريدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها نُـوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فيها وَ هُمْ فيها لا يُبْخَسُونَ﴾[۲] **(کسانی که زندگی دنیـا و زینـت آن را بخواهنـد، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیـزی کـم و کاسـت از آنهـا نخواهد شد).** و نیز خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ كانَ يُريدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مـا لَـهُ فِـي الْآخِرَةِ مِنْ نَصيب﴾[۳] **(و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می‌دهیم اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد).** ای پسر مسعود! آنچه که از امت من در میانشان دشمنی و کینـه و جنـگ آشکار شود ایشان ذلیلان این امتند در دنیایشان، سوگند به خداوندی که مرا به حق برگزیـد و فرستاد؛ خداوند آنان را به زمین فرو برد و به صورت میمون و خوک در آورد ابن مسعود گفـت: سپس رسول خدا گریه کرد ما هم برای گریه آن حضرت گریـه کـردیم و عـرض کـردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز شما را به گریه در آورد؟ فرمود: مهربانی من برای بـدبختان. خداونـد می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَريبٍ﴾[۴] **(اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود اما نمی‌توانند (از عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از جای نزدیکی (که حتـی انتظارش را ندارند) می‌گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد).** یعنی علمـاء و فقهـاء ظـاهر نما. ای پسر مسعود! اگر کسی دانش را بیاموزد برای دنیا و بر آن دانش دوستی و زینت دنیا را اختیار کند سزاوار خشم خداوند است و جایش در پـایینترین درجـه و طبقـه ممکـن یعنـی در (درک الأسفل) آتش جهنم است همراه با یهود و نصاری، آنان که کتابهـای آسـمانی خداونـد متعال را دور انداخته‌اند که خداوند متعال در باره آنان می‌فرماید: ﴿فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرينَ﴾[۵] **(هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد**

---

۱. سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام: آیه شریفه ۱۰۰

۲. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۱۵

۳. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۲۰

۴. سوره مبارکه سبأ: آیه شریفه ۵۱

۵. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۵۱

آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد). ای پسر مسعود! هر کس قرآن را بـه خـاطر دنیا و آرایش آن بیاموزد خدا بهشت را بر او حرام می‌کند. ای پسر مسعود! هر کسی علم را یاد بگیرد و عمل نکند بان چه که در اوست خداوند او را روز قیامت کور بر انگیزاند و هرکس علم را برای خود نمائی بیاموزد و بوسیله آن خواستار دنیا باشد؛ خداوند برکت خود را از او بـر می‌دارد و زندگیش را تنگ می‌نماید و او را بـه خـودش وا مـی‌گـزارد و هـرکس بخـودش وا گذاشته شود نابود گردد. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صـالِحًا وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَـدًا﴾[1] **(پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، بایـد کـاری شایسـته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگـارش شـریک نکنـد)**. ای پسـر مسـعود! بایـد هـم نشینانت نیکان، برادرانت پرهیزکاران و پارسایان باشند به خاطر اینکه

خداوند تبارک و تعـالی در کتـابش فرمـوده: ﴿اَلْأَخِلاّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُـهُمْ لِـبَعْضٍ عَـدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقينَ﴾[2] **(دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران)**. ای پسر مسـعود! بـدان کـه ایشان معروف را منکر و منکر اینکه خداوند تبارک و تعالی در کتابش فرموده: ﴿اَلْأَخِلاّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقـينَ﴾ **(دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگـاران)**. ای پسر مسعود! بدان که ایشان معروف را منکر و منکر را معروف می‌بینند پـس در ایـن صـورت خداوند بر دلهایشان مهر می‌نهد لذا نمی‌باشد در میان ایشان گواه دهنده‌ی به حق و نه هم بپا دارنده‌ی عدل نمی‌باشد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿كُونُوا قَوّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ﴾[3] **(کاملاً قیام به عدالت کنید! بـرای خـدا شـهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشـد)**. ای پسـر مسعود به حسب و نسب‌هایشـان و مالهایشـان برتـری مـی‌جوینـد. خداونـد تبـارک و تعـالی می‌فرماید: ﴿وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَـةٍ تُجْـزى* إِلاَّ ابْتِغـاءَ وَجْـهِ رَبِّـهِ الْأَعْلـى* وَ لَسَـوْفَ يَرْضى﴾[4] **(و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد.* بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست* و به زودی راضی و خشنود می‌شود)**. تا اینجا بـر

---

۱. سوره مبارکه کهف: آیه شریفه ۸۹

۲. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۷

۳. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۳۵

۴. سوره مبارکه الیل: آیات شریفه ۲۱الی ۱۹

حسب نیاز از کتاب نفس الرحمان نقل از شیخ الکشی ذکر کرده ایم.

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی با کمی تفاوت نقل کرده از امام صادقعليه‌السلام که می‌فرماید: جناب سلمان فارسیرضي‌الله‌عنه سه روز بعد ازخاک سپاری حضرت رسول خداصلي‌الله‌عليه‌وآله برای مردم خطبه‌ای خواند و در آن خطبه خطاب به مردم چنین فرمود: ستایش خدای را که مرا بعد از آنکه حق را انکار می‌نمودم، به دین خود هدایت فرمود، چه آنکه من آتش کفر را شعله ور می‌ساختم و آن را بالا می‌بردم و از آن بهره‌ای داشتم تا اینکه خداوند عزوجل محبت تُهامه (یعنی سرزمین مکّه) را به دلم انداخت. پس درحالی که گرسنه و تشنه بودم، قومم مرا طرد کرده بودند، دستم خالی بود، مرکبی نداشتم که بر آن سوار شوم و مالی در دستم نبود که مرا توانایی بخشد، بیرون آمدم و حالم آن گونه بود که بود، تا به حضور رسول خداصلي‌الله‌عليه‌وآله شرفیاب شدم و آنچه را که می‌دانستم شناختم و علائمی و نشانه‌های را که درباره رسول خداصلي‌الله‌عليه‌وآله اطلاع داشتم، دیدم. پس خداوند به وسیله ایشان مرا از آتش نجات داد و در دنیا به آن معرفتی که به وسیله آن به دین مبین اسلام داخل شدم، رسیدم. آگاه باشید ای مردم، حدیث مرا بشنوید و سپس در آن تعقّل و تفکر کنید. به من علم و دانش فراوانی داده شده و اگر همه آنچه را که می‌دانم به شما اطلاع دهم گروهی خواهند گفت او دیوانه است و گروه دیگری خواهند گفت: خدایا، کُشنده سلمان را بیامرز. آگاه باشید که برای شما مرگ و میرها و مقدراتی است که به دنبال آن بلاهایی خواهد بود. و همانا در نزد حضرت علی بن ابیطالبعليه‌السلام دانش مرگ و میر و پیش آمدها (علم منایا) و دانش اوصیاء و فصل الخطاب به راه و روش حضرت هارون بن عمران (برادر حضرت موسی)عليهما‌السلام می‌باشد. رسول خداصلي‌الله‌عليه‌وآله خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام فرمود: تو وصی و جانشین من به منزلت هارون به موسیعليه‌السلام می‌باشی. سپس سلمان ادامه داد و فرمود: ای مردم شما کار پشینیان را انجام داده اید و همانا شما در راه اشتباه و غلط قدم می‌زنید. و به آن خداوندی که جان سلمان در ید قدرت اوست سوگند، شما همانند بنی اسرائیل مانند طبق به طبق و روش و اعمال شما همانند اعمال آنان به مانند آب نوشیدن جرعه جرعه انجام خواهید داد. و اما به خداوند سوگند اگر شما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام را به ولایت و خلافت انتخاب می‌کردید از بالا و پایین خود غذا می‌خوردید. و اگر پرنده‌ای (حلال گوشت) در آسمان در حال پرواز بود می‌دیدید و او را دعوت می‌کردید تا به نزد شما بیاید و تا او را ذبح کرده و بخورید به نزد شما می‌آمد و اگر تمام ماهی‌های دریا را به نزد خود فراخوانید به نزد شما می‌آمدند و اگر ولایت و خلافت به ولی الله حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام می‌رسید هیچ فریضه‌ای از

فرایض خداوند ترک و یا تعطیل نمی‌شد و هیچ دو نفری در مورد حکم خداوند متعال بین هم اختلاف پیدانمی کردند. ولیکن شما آنرا خراب کرده و ولایت و خلافت را به کسی دیگر واگذار نمودید پس مژده باد به شما به بلاهای سهمگین و سخت و از آسایش و آرامش قطع امید کنید و همانا من در مورد آن به شما هشدار داده‌ام و همانا ریسمان برای دوستی و پیروی از شما بین من و شما پاره شده است. و اما (اگر توان داشتم) برای از بین بردن ظلم و ستم و دفع کردن آن و یا دین خداوند را عزیز و بزرگ بشمارم شمشیر در دست می‌گرفتم و سپس قدم بعد از قدم می‌زدم و از آن دفاع می‌کردم. ولیکن من به شما چیزی می‌گویم که به آن چرا که می‌دانید و نمی‌دانید خبر می‌دهم پس توقع آنرا از سال هفتادم هجری داشته باشید و به تحیق و در حقیقت که بنی امیه در بنی هاشم شاخ زدنی‌هایی دارد. بلکه بنی امیه مانند ناقه چموش و رم شده می‌باشد که گاز می‌گیرد و لگد مال می‌کند و دستان خود را به هم می‌کوبد و نمی‌گذارد که کسی از او شیر بدوشد. و همانا به تحقیق آن است که شایسته و سزاوار است که خداوند متعال بر آنانی که (برای دشمنی بنی هاشم و کشت و کشتار آنها) جمع می‌شوند دشمنی خود را برای آنان آشکار کند و آن سنگ باران از جانب آسمان و فرو رفتن زمین و مسخ شدن و تبدیل شدن به غیر از (انسان) می‌باشد و مسخ به جایی می‌رسد که هرگاه شخصی(دشمن اهل بیت علیهم‌السلام) برای نماز از خانه خود بیرون می‌رود تا در نماز جماعت شرکت کند به میمون مسخ می‌شود. آگاه باشید که در سرزمین تهامه (حجاز و مکّه) دو گروه به هم می‌رسند که هر دو گروه کافرند. آگاه باشید که برای قبیله کلب (لشکریان سفیانی) فرو رفتنی است در زمین و به خداوند سو گند اگر چیزی نبود و موانعی ایجاب نمی‌کرد من محل به خاک افتادن آنها را به شما نشان می‌دادم. ولی بدانید که آن سرزمین «بیداء» است و پس از آن، کسی را که باید بشناسید خواهد آمد. ای مردم! هرگاه فتنه‌ها و آشوب‌ها را همچون پاره ظلمانی شب دیدید که برجستگان همچون سوار شجاع و خطیب توانا و برنا وعقیده دار صالح و شایسته در آن به هلاکت می‌رسند، بر شما باد به آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چرا که آنها راهنمایان به سوی بهشت‌اند و بر شما باد حضرت علی علیه‌السلام که به خداوند قسم همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با حضرت علی علیه‌السلام به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده‌ایم پس بر سر قوم چه شده که خلاف آنرا انجام می‌دهند؟ آیا به خاطر حسد ورزی چنین کاری کردند و به تحقیق که قابیل به هابیل حسد ورزیده است؟ و یا کفر است و به تحقیق که قوم موسی بر اسباط و یوشع و شمعون و دو فرزند هارون شبر و شبیر و هفتاد نفری که به موسی علیه‌السلام تهمت زدند که هارون علیه‌السلام را به قتل رسانده است و به خاطر تهمتی که زده بودند آشفتگی و سختی و لرزش بدن گرفتند و مُردند و

سپس خداوند متعال آنها را زنده کرده و آنان را به پیامبر مرسل و غیر مرسل برگزید، پیروی نکردند و مرتد شدند. و همانا شما در این امت همانند بنی اسرائیل می‌باشید از کاری که می‌کنید به کجا می‌روید؟ و همانا من فلان و فلان نیستم (که چنین کاری کنم). وای بر شما، به خداوند سوگند نمی‌دانم نادان هستید و یا خود را به نادانی و نفهمی می‌زنید و یا فراموش کرده اید و یا خود را به فراموشی می‌زنید. و همانا آنان شما را از اهل بیت علیهم السلام پایین و تنزل کرده‌اند همچون پایین آوردن سر از جسم و جسد و بلکه برداشتن چشم از سر و همانا شما همچون در جاهلیت به کفر و شرک باز خواهید گشت که بابت این کار بعضی گردن بعضی دیگر را می‌زنند و کافر برای هلاکت نجات شده شهادت و گواه می‌دهد و نجات شده برای نجات کافر شهادت و گواه می‌دهد. آگاه باشید که من کار خود را ظاهرو آشکار نمودم و گفتنی‌ها را گفتم و به پروردگار ایمان آوردم و به پیامبرم تسلیم شدم و از مولای خود و مولای هر مسلمانی پیروی نمودم. ای پدر و مادرم به قربان تو ای کشته شده‌ی کوفه! ای آه و سوز دلم برای بچه‌های کوچک و اطفال صغیرت و ای پدرم به قربان صاحب سفره‌ای که زنان بسیار اختیار کرد حسن بن علی علیه السلام. و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله شجاعت و دلیری و نیرومندی و حیاء را به حضرت حسن بن علی علیه السلام بخشیده است. و به حضرت حسین بن علی علیه السلام بخشش و جود و کرم بخشیده است. وای بر حال کسی که به خاطر ضعفش او را تحقیر کند و به کشتن او، او را ضعیف پندارد و ظلم و ستم از به فرزندانش که از آل محمد صلی الله علیه و آله که از بلاد خود خارج شداه‌اند باقی مانده اند. ای مردم ناخن‌هایتان را از روی دشمنانتان برندارید (و پیوسته با آنان بستیزید) و دوستانتان را کنار نگذارید که شیطان بر شما چیره می‌شود. به خداوند بزرگ سوگند که به زودی به بلایی دچار خواهید گشت که نتوانید آن را با دست‌هایتان تغییر دهید مگر اینکه به وسیله ابروهایتان به آن اشاره کنید.

سه تای آن را با آنچه در آن است بگیرید و چهارمش را نیز انتظار بکشید و پس از آن امید دیدن او را داشته باشید که برافروزنده پرچم ستم، علم ستمگر را برافروزد و شکم زن‌های آبستن و بچه دار را پاره کند و کودکان خردسال را بر روی نیزه‌ها بردارد و مردان را در دیگ‌ها بجوشاند. آگاه باشید که من از شهادت نفس زکیه و ریخته شدن خون او که در میان رکن و مقام و به مانند گوسفند سرش را می‌برند خبر می‌دهم. ای وای بر اسیران زنان کوفه که آنها را به ثویه (در حوالی نجف) به اسارت می‌برند و شب هنگام آزاد می‌گردند. و وعده میان شما و(خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه پاکدل) فتنه‌ای است که از شرق پیدا می‌شود و هاتفی از طرف مغرب فریاد می‌کشد و مردم را به یاری می‌طلبد. شما او را یاری نکنید و

اجابتش ننمایید که خداوند او را یاری ننماید و جنگ و کشتار بزرگی است میان مردم تا آنکه کشته‌ها همانند کشته شده‌ای که در پشت کوفه ـ یعنی در نجف اشرف ـ به قتل رسیده، باشند و آن کوفه است و نزدیک است که پل کوفه (پلِ روی شط) ساخته شود و دو طرف آن ساختمان گردد تا اینکه زمانی فرا رسد که مؤمنی در هیچ جای عالم نباشد مگر اینکه در آنجا باشد و به سوی آن رهسپار شود. آری این فتنه، فتنه‌ای است تقدیر شده که هیچ کس نمی‌تواند آن را خاموش کند یا از آن جلوگیری نماید و خانه‌ای از خانه‌های عرب پیدا نمی‌شود مگر اینکه این فتنه در آن داخل می‌شود. و ای حذیفه به تو می‌گویم که فرزندت کشته می‌شود پس به نزد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام بیا زیرا هرکس وارد ولایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شد نجات و سعادتمند خواهد بود و به عبارت دیگر هرکس وارد و تحت پوشش ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شود مؤمن است و هرکس از آن خارج شود کافر است.

توضیح: برخی از توضیحات مؤلف درباره خطبه سلمان فارسی‌رحمه‌الله:

۱- گفته او: آن چرا من می‌دانستم شناختم، به خاطر این این بود که سلمان از پیش به نبوت حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله آشنایی داشت و می‌دانست که چنین پیامبری در آخرالزمان بر گزیده می‌شود و وقتی که با حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ملاقات کرد به یقینش افزوده شد و این امر سبب اسلام آوردن او شد. و نقل شده از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: سلمان از چهارصد و پنجاه سال قبل از بعثت مردم را به من و ایمان به نبوتم دعوت و برایم تبلیغ می‌کرد.

۲- و گفته او اگر ولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام را می‌پذیرفتید از آسمان و زمین می‌خوردید اشاره کرده به این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ﴾[۱] **(و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (قرآن) برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند).**

۴- و گفته او در مورد اینکه در سال هفتادم توقع آنرا داشته باشید: اگر که این ضمیر به بلاء و مصیبت بر می‌گردد و ظاهر این است که بدل آن می‌باشد. و اگر که به آسایش باز می‌گردد مرادش آشکارتر است. پس هر طور که باشد اشاره‌ای است به پایان شدن بلاء و مصیبت و آغاز آسایش و گشایش می‌باشد.

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۶۶

و در کتاب غیبت شیخ طوسی به نقل از ابوحمزه ثمالی که می‌گوید: به حضرت امام محمد باقر عرض کردم: ای سرورم! همانا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بلاء و مصیبت تا سال هفتاد می‌باشد و می‌فرمود: بعد از بلاء و مصیبت آسایش و راحتی می‌باشد و همانا همینک از سال هفتادم گذشته است و ما آسایش و فرج را نمی‌بینیم چرا اینطور می‌باشد؟ فرمود: ای ثابت (نام ابوحمزه ثمالی است) همانا خداوند این امر یعنی گشایش و آسایش را در سال هفتادم معین کرده و چنین بود و هنگامی که مردم حضرت امام حسین را به شهادت رساندند خشم خداوند بر مردم افزوده شد و و آن فرج و گشایش را تا سال صدو چهل مقرر نمود. پس ما در مورد آن به شما گفتیم ولیکن شما راز داری نکردید و آنرا فاش نمودید و خداوند بعد از آن وقت معینی در نزد ما قرار نداد که آن فرج و گشایش و آسایش در چه موقع و زمانی می‌باشد. ﴿يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ﴾[1] **(خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ وام الکتاب (لوح محفوظ) نزد اوست).**

۵- و گفته او در مورد بنی امیه با بنی هاشم: این امر از شخصی که در مورد سیرت اولینها مطالعه دارد مخفی نیست از طغیانگران بنی امیه چقدر با اهل بیت عترت و طهارت دشمنی و عداوت داشتند و چقدر از آن بزرگان را به قتل و به شهادت رسانده و یا بعضی را به اسارت در آوردند و فضائل و کرامات آن بزرگواران را مخفی داشته و آنرا انکار نموده و آن بزرگواران را بالای منابر مورد لعن و دشنام قرار داده‌اند.

۶- و گفته او سزاوار است که خداوند متعال تا گفته او آنان را به میمون مسخ می‌کند به تتمه آیه پشین و بعضی از علائم و نشانه‌های ظهور حضرت ولی عصر اشاره کرده است.

۷- و گفته او دو گروه (دو لشکر) در تهامه با هم ملاقات خواهند کرد و از روایتی ذکر شده چنین آشکار می‌شود سپاهی که در تهامه می‌آید سپاه سفیانی می‌باشد وسپاه دوم معلوم نیست و شاید سپاه سفیانی دو نوع باشد.

۸- و گفته او: و فرورفتنی با کلب (قبیله کلب) اشاره‌ای است به فرو رفتن زمین در سرزمین بیداء با لشکر سفیانی می‌باشد و این از امور حتمی می‌باشد.

۹- و گفته او: سپس بعد از آن کسی می‌آید که او را می‌شناسید: اشاره‌ای است بر اینکه آشکار شدن حق بعد از فرو رفتن زمین در بیداء می‌باشد.

۱۰- و گفته او: و یوشع و شمعون تا...از اوصیاء که ذکر شده‌اند و معروف می‌باشند شمعون

---

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۳۹

الصفاء وصی حضرت عیسیعليه السلام می‌باشد که دراینجا مناسبتی برای ذکر احولاتش نیست و امکان دارد که شخصی دیگری به این نام پیامبر و یا وصی باشد که از اصحاب حضرت موسیعليه السلام باشد و این بعید نیست.

و همانا صاحب شریعت کسانی را به شهر و د یارها می‌فرستادند و آن شخص پیامبر و فرستاده پیامبر صاحب شریعت همچون حضرت موسیعليه السلام که صاحب کتاب و شریعت بود و در اخبار گذشتگان سرگذشتی درباره آن ذکر نشده است و خبر آن و یا اسمش و نامش و حکایت او به ما نرسیده است و از این قبیل به کثرت داریم .

و در کتاب اثبات الوصیه در مورد حکایت حضرت موسیعليه السلام و سامری آمده است: حضرت موسیعليه السلام برای سخنرانی بلند شد و مردم رابه یاد روزهای خداوند (ایام الله) متذکر نمود ..تا اینکه می‌گوید: .. نقل شده که در زیر منبر در آن روز هزار نبی مرسل بودند.

۱۱- و گفته او و هفتاد نفری که به حضرت موسیعليه السلام در مورد به قتل رساندن برادرش هارونعليه السلام تهمت زدند عذابی بر سر آنان نازل نگشته است همانگونه که در ذیل این آیه شریفه ﴿وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعینَ رَجُلاً لِمیقاتِنا فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا إِنْ هِيَ إِلاّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدي مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرينَ﴾[1] **(موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی، می‌توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، (مجازات و) هلاک می‌کنی؟ این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می‌سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی! تو ولی مایی، و ما را بیامرز، بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی)** .. و خداوند متعال آنان را بر انگیخت. و هفتاد نفر همان کسانی هستند که به حضرت موسیعليه السلام گفتند: ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾[2] **(و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ درحالی که تماشا می‌کردید).**

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۵

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۵۵

۱۲- و گفته او که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیده: در کتاب قرب الاسناد آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و اما من به حسن علیه السلام شجاعت و هیبت و بردباری بخشیدم و به حسین علیه السلام جود وکرم و بخشش و گذشت بخشیدم.

۱۳- و گفته او و از بین فرزندانش ظلم می‌بیند: احتمال دارد که مراد او از بین فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به حضرت حسین علیه السلام ظلم می‌شود.

۱۴- و گفته او: سه چیز را آنگونه هست بردارید و منتظر چهارمی باشید احتمال دارد مرداد از سه تا اولی و دومی و سومی باشند که به عبارت دیگر آن چرا که در زمانشان از گمراهی و ظلم وستم رخ می‌دهد و مراد از چهارمی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باشد و احتمال دیگر این است که سفیانی و یمانی و خراسانی را قصد نموده است و چهارمی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. و گرفتن آن شاید مراد به این است که این امر حتمی اشت. و در بعضی از نسخه‌ها آمده است انتظار او را بکشید و تعداد کسانی که قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه خروج می‌کنند کامل می‌شوند.

۱۵- و گفته او: کسی که پرچم ظلم و ستم را برافراشته می‌کند: دو احتمال دارد.

احتمال اول: در حجاج بن یوسف ثقفی ملعون آشکار شده است. و احتمال دیگر که مراد او است سفیانی می‌باشد که با فساد و ظلم و ستم خروج می‌کند.

و گفته او درمورد نفس الزکیه (جان پاک دل): جان پاکدل بر چند نفرمنطبق می‌باشد که یکی از آنان جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله که نامش محمد بن الحسن می‌باشد که بین رکن و مقام بدون هیچ جرمی و گناهی سر بریده می‌شود و آن پانزده روز پیش از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه و یا وقتی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه او را از مدینه به مکه می‌فرستد و قتل او از اتفاقهای حتمی می‌باشد.

۱۶- و گفته او: ای وای بر اسیران زنان کوفه: اشاره‌ای است که آن چرا که از لشکر و سپاه سفیانی که سفیانی آنرا به سوی عراق می‌فرستد.

و در کتاب مشارق در مورد خبر سطیح کاهن آمده است: آنگاه مردی از اولاد صخر خروج کند. و پرچمهای سیاه را تبدیل به سرخ نماید و محرمات را مباح گرداند و زنان را در مقام شکنجه با پستانها آویزان نماید و کوفه را غارت کند. راه‌ها از زنان مکشفه و عریان سفید ساق که آنها را همچون چهارپایان عبور میدهند پر شود. شوهران آنها مقتول و عجز و نابه آنان بسیار و دست تعرض مردم به ناموسشان دراز است. و در روایتی دیگر آمده است که سفیانی بعد از اینکه لشکری به سوی حجاز می‌فرستد لشکر دیگر که تعداد آن سی هزار نفر و یا

هفتاد هزار نفر را محیا کرده و به سوی عراق می‌فرستد و لشکرش از بقرقیسا[1] و در آنجا بین آنان وبنی عباس جنگ و کارزاری بزرگی رخ می‌دهد، تا جایی که صد هزار نفر از بنی عباس را می‌کشند و سپس لشکرش به سوی بغداد می‌روند وهفتاد هزار نفر را بر سر پل بغداد می‌کشند به طوری که تا سه روز به واسطه خونهای مقتولین و تعفن اجساد از رفت و آمد سر پل خودداری می‌کنند و سپس لشکر سفیانی به سوی کوفه می‌روند و در محل قبر حضرت هود علیه السلام واقع در نخیله فرود می‌آیند که فاصله آن شهر تا کوفه دو فرسخ می‌باشد. پس آنان آن چرا که در آنجا و اطراف آن می‌باشد را خراب و ویران می‌کنند و اهل آن شهر از آن خارج می‌شوند وهیچ کس را در آنجا نمی‌گذارند و همه را می‌کشند تا جای که شخصی ازآنان از یک مروارید بزرگ و درخشان می‌گذرد و به و آنرا وامی گذارد و به کودکی می‌رسد و کودک از او فرار می‌کند و او به دنبال کودک می‌رود و به او می‌رسد و می‌کشد. هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و سر و روی آنها را ندیده را به اسارت می‌برند آنها را در محملها جای می‌دهند و به ثویه محل مرقد شریف کمیل و بعضی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌برند. پس در آن هنگام منادی از لشکر نداء می‌زند: هر که جای یک نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به ما نشان دهد هزار درهم به او می‌دهیم. پس در آن وقت همسایه به همسایه دیگرش رحم نمی‌کند و او را می‌گیرد و می‌گوید: این شخص از آنان یعنی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد پس گردن او را می‌زنند و هزار درهم از آنان می‌گیرد و سپس آن لشکر کفر عازم شام می‌شوند درحالی که اسیران در نزد آنان می‌باشند و کشان کشان آنها را با خود می‌برند. یکباره از کوفه پرچم هدایت ظاهر می‌شود و لشکری به سوی آن لشکر کفر هجوم می‌کنند و لشکر کفر را تار و مار می‌کنند و هیچ یک از آنان زنده نمی‌گذارند و تمام اسیران و غنائم را از دست آنان خلاص می‌کنند.

۱۷- و گفته او: میعاد و وعده بین شما و فتنه شرقی: در کتاب غیبت شیخ طوسی آمده است لشکری که با پرچمهای سیاه از خراسان خارج و عازم کوفه می‌شود و وقتی که حضرت مهدی عجل الله فرجه ظهور کند پیکی برای بیعت گرفتن از آنها می‌فرستد.

۱۸- و گفته او هاتفی از جانب غرب: و آن صدای شیطان می‌باشد.

۱۹- و گفته او در مورد کشته شدن در بیرون کوفه مرادش این است: کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) با هفتاد نفرازصالحین در بیرون کوفه می‌باشد و این از علائم و نشانه‌های ظهور می‌باشد.

---

۱. شهری در ساحل فرات (مؤلف)

۲۰- و گفته او هیچ یک از عرب باقی نمی‌ماند مگر آن فتنه وارد (خانه اش) شود: اشاره به این است که در زمان ظهورعرب‌ها از هم پراکنده می‌شوند و نقل شده از امام صادق(ع) که فرمود: وای بر حال طغیانگران عرب از شری که نزدیک شد. راوی می‌گوید: عرض کردم: چقدر از عربها با حضرت قائم(عج) خروج می‌کنند؟ فرمود: مقدار بسیار کم.

و در کتاب عیبت نعمانی آمده است: که هیچ کس از عرب همراه حضرت قائم(عج) خروج نمی‌کند.

در کتاب روضه الکافی نقل شده از معاویة بن وهب که می‌گوید: امام صادق(ع) به شعری از ابن ابی عقب تمثل جست که گوید:

و ینحر بالزوراء منهم لدی الضحی

ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن

(یعنی در هنگام ظهر در (زوراء) هشتاد هزار تن از آنها چون شتر قربانی شوند) و در روایت دیگری به جای کلمه (البدن) (البزل) آمده (که به معنای شتر قوی است). سپس به من فرمود: زوراء را می‌شناسی؟ می‌گوید: من عرض کردم: قربانت! می‌گویند: زوراء همان بغداد است! فرمود: نه، سپس فرمود: آیا به (ری) رفته‌ای؟ عرض کردم: آری، فرمود بازار چهارپایان رفته‌ای؟ عرض کردم: آری، فرمود: آن کوه سیاه را که در طرف راست جاده است دیده‌ای؟ همان زوراء است که هشتاد هزار از ایشان - که هشتاد نفرشان از فرزندان فلان هستند و همه آنها شایسته خلافت هستند - در آنجا کشته شوند.

عرض کردم فدایت شوم: چه کسی آنانرا می‌کشد؟ فرمود: فرزندان غیر عرب آنها را می‌کشند.

و در کتاب العوالم نقل از امام صادق(ع) که می‌فرماید: موقعی که قیام او (یعنی حضرت ولی عصر(عج)) نزدیک شد، در ماه جمادی الثانی و ده روز از ماه رجب چنان باران می‌بارد که مردم مثل آنرا ندیده باشند و با آن باران خداوند گوشت و بدن مرده گان مؤمنین را در قبرهایشان می‌رویاند. گویا من آنها را می‌بینم که از سمت «جهینه» می‌آیند و خاک موهای سر خود را می‌تکانند.

و در کتاب غیبت نعمانی آمده است: آنگاه بعد از غایب شدنش همزمان با طلوع ستاره دیگری و خراب شدن شهر ری و فرو رفتن بغداد و خروج سفیانی و جنگ بنی عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان، آشکار می‌شوند و آن جنگی است که هزاران نفر در آن به قتل می‌رسند و هرکس شمشیر خود را از غلاف به حالت آماده باش می‌کشد و پرچمهای سیاه در

بالای سرش به اهتزاز می‌آورند. آن جنگی است که مژده مرگ سرخ (شمشیر) و طاعون بزرگ را به مردم می‌دهد.

و نیز در کتاب غیبت نعمانی: نقل از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: گویا مردمی را می‌بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند ولی این حق را به آنها نمی‌دهند. باز آنها قیام می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می‌کنند و آنگاه آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهند ولی آنها نمی‌پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد صلی الله علیه و آله) را به آنها نمی‌دهند جز به صاحب شما کشته‌های آنها از جمله شهیدانند.

در کتاب اربعین میرلوحی نقل از فضل بن شاذان از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: گویا قومی را می‌بینم که از دورترین نقطه شرق از شهری به نام شیلا برای باز پس گرفتن حقشان به کشور چین یورش کرده و آنرا می‌طلبند ولی به آنان نمی‌دهند بار دیگر درخواست می‌کنند این بار نیز به آنها داده نمی‌شود. وقتی که چنین می‌بینند شمشیرهای خود را حمایل کرده و به سوی آنجا می‌روند و تعداد زیادی از آنان را می‌کشند و آنجا را تحت تصرف خود قرار می‌دهند و سپس بعد از آن به بلاد ترک (ترکیه) و هند یورش کرده و آنجا را نیز تحت تصرف خود می‌گیرند و بعد از آن به خراسان یورش می‌کنند و آن چرا که می‌خواهند از خراسانیان درخواست می‌کنند ولی خراسانیان آن چرا که قوم مهاجم می‌خواهند به آنان نمی‌دهند پس به زور و شمشیر از خراسانیان می‌گیرند زیرا خراسانیان دوست ندارد چیزی به آنها بدهند مگر به صاحب شما (یعنی حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه) پس شما انتقام آن کسانی را که کشته‌اند را با صاحبتان بگیرید تا در سعادت و خوشبختی تا آخر دنیا در سلطنت او زندگی کنید.

و در روایت دیگر از امام محمد باقر علیه السلام به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در یک روایت طولانی می‌فرماید: سپس اختلاف بین آراء عرب و عجم می‌افتد و این اختلافها باقی می‌ماند تا اینکه امر حکومت در دست مردی از نواده گان ابوسفیان برسد که او از وادی یابس از دمشق خروج می‌کند و در آن هنگام حاکم دمشق از دست او فرار می‌کند و سپس قبایل عرب برای بیعت با او می‌آیند و نیز ربیعی و جهرمی و الاصهب و غیر آنان که از اهل فتنه و اخلالگری می‌باشند هم پیمان سفیانی می‌شوند پس سفیانی با هرکه جنگ کند بر او ظفر و پیروز می‌شود و قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه هنگامی است که یک نفر در خراسان که از چین و ملتان آمده قیام می‌کند پس سفیانی لشکری برای مقابله با او می‌فرستد و آنها قادر به پیروز شدن بر او نمی‌شوند و شخصی که از دودمان ما در گیلان قیام نماید و مشرقی به یاری او می‌آید تا شیعیان

و پیروانان عثمان را دفع کند و مردم ابر و دیلمیان گیلان نیز دعوت او را می‌پذیرند و به نزد او می‌آیند وقتی که به نزد او می‌آیند می‌بینند که او رفاه و نعمت و برکت می‌باشد. و سپس برای فرزندم پرچمها برای یاری او آشکار می‌شود پس آنان را به سرتا سر جهان (برای تبلیغ دین وغیره) می‌فرستد. و سپس به بصره می‌آید و بصره را ویران کرده و کوفه را آباد می‌سازد و سپس سفیانی با لشکریانش برای مقابله با او به سوی کوفه هجوم می‌کنند تا او را از بین ببرد. هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شود و صفها بسته گردد و قو، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و سپس یمانی برای مقابله با سفیانی خروج کند و نصرانی کشته شود وهنگامی که کافر و فرزند طغیانگرش به هلاکت برسند و پادشاه صایب بمیرد و جانشینش جای او را بگیرد در آن هنگام دجال خروج کند و طغیان می‌کند پس در همان وقت امیر امراء پادشاه پادشاهان و کشنده کافران آن پادشاه بزرگ که در غیبت به سر می‌برد آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام می‌کند.ای حسین علیه السلام او از نسل تو است، در بین رکن و مقام مسجد الحرام ظاهر می‌شود و بر جن و انس غلبه می‌یابد و یک نفر از افراد فرو مایه را در روی زمین باقی نمی‌گذارد، خوش به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد.

و در کتاب مجمع النورین به نقل از کتاب غیبت ابن عقده از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: اختلافی بین عجم به خاطر لفظ کلمه عدل انجام می‌گیرد که به خاطر آن هزاران هزار نفر کشته می‌شوند. و درآن وقت شیخ طبرسی با آنان مخالفت می‌کند و او را به دار آویخته ومی کشند.

و در کتاب العوالم به نقل از غیبت نعمانی نقل شده که در جمعی که امام صادق علیه السلام در آنجا بود و یادی از حضرت قائم عجل الله فرجه شد ایشان فرمودند: چگونه چنین اتفاقی می‌افتد (یعنی ظهور امام عصر عجل الله فرجه) درحالی که هنوز فلک نچرخیده است؟ و تا هنگامی که گفته می‌شود که او (یعنی امام زمان عجل الله فرجه) مُرده و یا به هلاکت رسیده و در کدام سرزمین سرگردان است؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: چرخیدن فلک چیست؟ فرمود: اختلاف شیعیان بین همدیگر.

و نیز درهمان کتاب ذکر شده نقل شده از امام صادق علیه السلام که فرمود: هرگاه آتش از مشرق به رنگ سفید درخشان بزرگی دیدید که به مدت سه روز و یا هفت روز در آسمان نمایان شد در آن وقت توقع فرج آل محمد صلی الله علیه و آله را داشته باشید (إن‌شاءالله ان الله عزیز الحکیم) همانا خداوند بزرگ مرتبه و حکیم است.

و در همان کتاب آمده است نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر روی منبر کوفه فرمود: از جمله مقدرات الهی اینست که بنی امیه به طور آشکار با شمشیر نابود می‌گردند و

بنی فلان (عباس) ناگهان گرفتار می‌شوند. و هم فرمود: بشر ناچار از داشتن آسیاب است که پیوسته بگردد و آسیاب کنند وقتی که آسیاب سلطنت آنها بر قطب خود استوار گشت و بر پایه‌های خود قرار گرفت، خداوند بنده ستمگری را بر آنان می‌انگیزد که پیروزی با اوست. اتباع او موی بلند دارند. آنها از مردم سبال (سبیل‌دار) می‌باشند لباسهایشان سیاه و دارای پرچمهای سیاه هستند وای بر کسی که با آنها دشمنی ورزد. آنها دشمنان خود را در گیر و دار جنگ به قتل رسانند.

به خدا قسم مثل اینکه هم اکنون آنها را می‌نگرم و کارهای آنها و آنچه را از بدکاران آنها و اعراب جفا جو سر میزند، می‌بینم. خداوند بدون اینکه بر آنها ترحم آورد کسانی را بر آنان مسلط گرداند که آنها را در آن ورطه و شهر خودشان واقع در کنار فرات از دم شمشیر بگذرانند و به کفیر اعمالشان برسانند ﴿وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ﴾[1] **(و پروردگارت هرگز به بنده گان ستم نمی‌کند).**

و در همان کتاب به نقل از امام صادق علیه السلام که فرمود: حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام نمی‌کند مگر هنگامی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد و زلزله‌هایی پی در پی بیاید و مردم در آشوب و بلا و طاعون به سر برند و شمشیر برنده میان عرب کارگر باشد و اختلاف شدیدی در بین مردم پدید می‌آید. همه در امر دین خود متفرق و حالشان متغییر باشد تا جائی که آرزومندان از سختی آنچه از مردم سگ صفت می‌بینند که چگونه یکدیگر را می‌درند، صبح و شام انتظار قیام او را می‌کشند. آمدن او به هنگامی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله مأیوس و نا امیدند خوش به حال کسی که او را می‌بیند و از یاران او می‌باشد. وای وای بر کسی که دشمنی و مخالفت می‌کند و از دشمنان او می‌باشد و هم فرمود: حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام می‌کند کار او جز جنگ و کشتن بی‌دینان نیست، یک نفر بی‌دین را در روی زمین باقی نمی‌گذارد و سرزنش و ملامت کنندگان او را از تعقیب هدفش باز نمی‌دارد.

و نیز در همان کتاب به نقل از امام صادق علیه السلام که فرمود: وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع نمود آزادی مردم فرا رسیده و این علامت اندکی پیش از قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه است.

و نیز در همان کتاب به نقل از کفایة الاثر از علقمة بن قیس که می‌گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر مسجد کوفه خطبه (لولو) را برای ما خواند و از جمله در آخر آن فرمود: آگاه باشید من به زودی از میان شما می‌روم و به عالم غیب رهسپار می‌گردم شما منتظر فتنه

---

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۴۶

امویان و سلطنت کسروی و از میان بردن چیزی که خداوند آنرا زنده نمود و زنده کردن چیزی که خداوند آنرا از میان برد (بدعت و بیدینی) باشید. پس در گوشه خانه‌های خود قرار گیرید و آتش،آتش دان را لای دندان بگذارید و خدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یاد خدا از همه چیز بزرگتر است. آنگاه فرمود: شهری در بین دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود که آنرا زوراء می‌گویند. وقتی آنرا دیدید، می‌بینید که با گچ و آجر ساخته و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و درهائی از چوب عاج و آبنوس و چادرها و قبه‌ها و پرده‌ها زینت داده شده و انواع درختان ساج و عرعر و صنوبر تازه، در هر طرف آنها به چشم می‌خورد و با کاخها استحکام یافته است. قبلاً نیز پادشاهان بنی شیصبان که بیست و چهار نفر بودند یکی پس از دیگری در آنجا آمد و رفت کرده‌اند و اینان: سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر مونث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع،سیار مترف، کدید، اکتب، یا (اکدب) اکلب و سیم، ضلام و عینوق می‌باشند و قبه خاکی در بیابان سرخ ساخته می‌شود و بعد از آن حضرت قائم عليه السلام بر حق در میان اقالیم نقاب از چهره بر می‌دارد، مانند ماه تابان در میان ستارگان فروزان. آگاه باشید که برای آمدن او ده علامت است: علامت اول طلوع ستاره دنباله دار است که به ستاره حادی نزدیک می‌شود و در آن موقع هرج و مرج و شرارت روی می‌دهد و اینها علامت گشایش است. اما بین هر علامتی تا علامت دیگر تعجب آور است. وقتی علامات دهگانه تمام شد در آن موقع ماه تابان ظاهر می‌گردد و کلمه اخلاص (لا اله الا الله) که دلیل بر یگانگی خداست، کامل می‌شود.

و درهمان کتاب به نقل کتاب غیبت نعمانی از حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند را در قرقیساء سفره پر غذائی است و در غیر این روایت فرمود: خداوند را در قرقیساء سفره پر غذائی است غذائی برای پذیرائی مهمانان کسی از آسمان طلوع می‌کند و صدا می‌زند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین بشتابید و خود را از گوشت ستمگران سیر کنید.

و درهمان کتاب: به نقل از کتاب اکمال الدین (از مفضل بن عمر که می‌گوید: از حضرت امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود: مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را میان دشمنان مشهور گردانید و آنچه ما درباره حضرت قائم عليه السلام به شما می‌گوئیم به آنها اظهار کنید به خدا قسم امام شما سالهای متمادی از روزگار شما غائب می‌شود و شما آزمایش می‌شوید، تا جائیکه گفته می‌شود: او مرده یا کشته شد و اگر هست به کدام بیابان رفته است. دیدگان مؤمنین در فراق او اشک فرو می‌ریزد.

کار شما به جایی می‌رسد که مانند کشتی در امواج دریا هر لحظه به این طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید در آن ورطه هر کس که خداوند از وی پیمان گرفته و

ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود مؤئید داشته است نجات می‌یابد، دوازده پرچم که با هم اشتباه می‌شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند برافراشته می‌گردد مفضل می‌گوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. حضرت پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کردم: چرا گریه نکنم، با اینکه شما می‌فرمائید: دوازده پرچم با هم اشتباه می‌شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند، با این وصف ما چه کنیم؟ حضرت نگاهی به آفتاب داخل صفه که نشسته بودیم کرد و فرمود: این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم آری فرمود: به خدا قسم امر ما (یعنی قائم ما عجل الله تعالی فرجه) از این آفتاب روشن‌تر است.

و در آن کتاب: به نقل از غیبت نعمانی از حضرت امام صادق علیه السلام از قائم سخن به میان آمد. حضرت فرمود: وقتی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام می‌کند مردم خواهند گفت: از کجا ممکن است او بیاید و حال آنکه استخوانهای او پوسیده است و این چنین و چنان است.

و در کتاب معالم الزلفی نقل از غیبت نعمانی از حضرت امام صادق علیه السلام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در مکه مکرمه خروج نمی‌کند مثل اینکه در حلقه است.

(ابوبصیر می‌گوید:) پرسیدم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد است که حضرت جبرئیل علیه السلام در سمت راست و حضرت میکائیل علیه السلام در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام پرچم او را به اهتزاز درآورده و همه جا می‌گرداند. پرچم حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه همان پرچم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که حضرت جبرئیل علیه السلام در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آنرا در میدان جنگ به اهتزاز درآورد. و سپس آنرا جمع کرد و به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داد و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آنرا در جنگ بصره (جمل) برافراشته کرد و خداوند متعال ایشان را نصرت و پیروز گرداند. و سپس ایشان آنرا جمع کرد و همینک آن پرچم در نزد ماست و هیچ یک از ما آنرا برافراشته نمی‌کند تا وقتی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام می‌کند پس در همان وقت پرچم را برافراشته می‌کند. هر کس در شرق و غرب عالم باشد آنرا می‌بیند رعب و ترس وی یک ماه زودتر از پیش روی و چپ و راست او رفته در دلها جای می‌گیرد. آنگاه گفت: ای محمد (خطاب به ابوبصیر) او به خوانخواهی پدرانش قیام می‌کند و سخت خشمگین است و از اینکه خداوند بر این خلق غضب نموده متأسف می‌باشد. او پیراهن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که در جنگ احد پوشیده بود به تن دارد و عمامه و زره پیغمبر را که به قامت وی رساست می‌پوشد و ذوالفقار شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم در دست دارد، سپس شمشیر می‌کشد و هشت ماه از کشته بی دینان پشته‌ها می‌سازد. او نخست از بنی شیبه شروع می‌کند، دست آنها را می‌برد و به کعبه می‌آویزد و جارچی او اعلام می‌کند که اینان دزدان خانه

خدایند. ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾[۱] **(در نیکی‌ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جویید! هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز) حاضر می‌کند).** فرمود: خیرات(اعمال خیر) در این آیه ولایت و دوستی ماست.

نقل از علامه مجلسی رحمه‌الله به نقل از کتاب الدرة الباهره من الاصداف الطاهره از تألیفات قطب الدین الکیدری و یا شهید ثانی که می‌گوید: روایت شده که به خط مولا ابومحمد حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام یافت شده: ما برفراز قله‌های حقایق با قدمهای نبوت و ولایت بالا رفتیم ما هفت طبقه اعلام فتوی را با هدایت روشن نموده‌ایم ما شیران میدان جنگ و باران‌های پر برکت و سرزنش کنندگان دشمنان هستیم در میان ما است شمشیر و قلم در دنیا و پرچم حمد و حوض در آخرت فرزندان ما هم سوگندان دین و خلفای پیامبران و چراغ‌های امت و مفاتیح کرمند. موسی کلیم علیه‌السلام به درجه نبوت رسید چون ما او را وفادار می‌دانستیم و روح القدس در بهشت از میوه‌های نو رس ما چشیده و شیعیان ما گروه نجات یافته و فرقه پاکند همکار و نگهبان مایند و در مبارزه با ستمگران متحد و هم دوشند و به زودی برای آنها چشمه‌های زندگی می‌جوشد پس از لهیب آتش پس از سالها به مقدار طواسین می‌باشد.

مؤلف می‌گوید: مراد از طواسین حروف آن نیست بلکه مراد سه طاسین می‌باشد که یکی از آنها بدون میم و دو تای دیگر با میم و الف و واو و لام محسوب نمی‌شود برعکس الف و لام الروضه زیرا از آن محسوب می‌شود و حاء آخر الروضة مانند قبیل تاء قرشت نیست بلکه آن هاء هوز می‌باشد پس به خاطر همین واو و طواسین را می‌شماریم، ال روض ۵ و ط ط ط س س س م م که آن چنین می‌شود هزار و سیصد و سی و پنج است.

و نیز مؤلف می‌گوید: شاید آن سرخی که در روایت ذکر شده همان گونه که سید عالم نسابه علامه بها المله و الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی نجفی قدس‌سره استاد ابی عباس احمد بن فهد حلی در کتاب به نام (الانوار المضئیه فی الحکمة الشرعیه) آمده است که در روز دوشنبه پنجم جمادی الأول سال هفتصد وهفتاد و دو بعد از نماز عشاء سرخی بزرگی در آسمان آشکار شد و آن سرخی در آسمان پخش شد تا اینکه نصف افق را فرا گرفت و اکثر مردم ساکن نجف شریف آنرا مشاهده کردند.

و نیز شیخ صالح حسون بن عبدالله برایم نقل کرده که او در آن شب در عذرا زبید بود و وقتی که آن سرخی آشکار شد و روشنی آن دیده شد اهل عذرا توهم پیدا کردند که آن آتش

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۴۸

سوزی عظیمی در یکی از مزرعه‌ها و یا در یکی از محله‌های خود اتفاق افتاده است پس با وحشت و ترس بلند شدند و آن سرخی را مشاهده کردند که در آن سرخی ستونهای سفیدی مشاهده می‌شد که بعضی از آن جماعت آنرا شمردند و گفته‌اند بیست و پنج ستون بوده است **﴿وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (و پایان همه کارها از آن خداست).**

میوه: خلاصه و نضریات و اعتقادات بعضی علماء در مورد ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه و رجعت امامان معصوم علیهم السلام

و آن چرا که در مورد رجعت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارند این است که: سالی که حضرت امام زمان عجل الله فرجه در آن ظهور می‌کند قحطی و خشکسالی شدیدی خواهد شد و وقتی که بیست جمادی الأول فرار رسد باران شدیدی می‌بارد که همانند او از زمان هبوط و نزول حضرت آدم علیه السلام تا به حال مانند آن نباریده است. پس آن باران تا اول ماه رجب ادامه خواهد داشت پس در آن هنگام گوشت آن مرده گانی که خداوند می‌خواهد بار دیگر به دنیا باز گردند می‌روید و نیز در دهم همان ماه دجال در اصفهان خروج می‌کند و سفیانی عثمان بن عنبسه — که پدرش از ذریه ابوسفیان و مادرش از ذریه یزید بن معاویه - در رمله از وادی یابس خروج می‌کند. و در ماه رجب جسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در قرص خورشید آشکار می‌شود که تمام خلایق آن بزرگوار را می‌شناسند و در آسمان منادی به نام ایشان نداء می‌زند و در پنجم ماه مبارک رمضان همان سال خورشید کسوف و ماه در آخر ماه مبارک رمضان خسوف می‌کند و در اول فجر روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان حضرت جبرئیل امین علیه السلام از آسمان نداء سر می‌زند و می‌فرماید: همانا حق با حضرت علی علیه السلام و شیعیانش می‌باشد و در آخر آن روز شیطان لعین از زمین ندا سر می‌زند و می‌گوید: هان، همانا حق همراه عثمان شهید و شیعیانش می‌باشد. و همانا خلایق هر دو نداء را به یک لغت می‌شنوند و در آن هنگام کسانی که مریض دل و شکاک و اهل باطل و نفاق هستند تردید می‌کنند و هنگامی که روز بیست و پنجم ذی الحجة آن سال فرا رسد نفس زکیه (پاک دل) محمد بن حسن در بین رکن و مقام ظالمانه سر از تن او جدا می‌کند و در روز دهم ماه محرم الحرام سال بعد حضرت حجت بن الحسن عجل الله فرجه خروج می‌کند و وارد مسجد الحرام می‌شود درحالی که هشت بز لاغر را جلو خود حرکت می‌دهد. و خطیب آنها را می‌کشد، وقتی که خطیب آنها کشته می‌شود حضرت مهدی عجل الله فرجه در کعبه از نظر مردم غائب می‌شود و هنگامی که شب روز شنبه شد بالای پشت بام کعبه می‌رود و یاران خود

که سیصد و سیزده نفر می‌باشند را صدا می‌زند و آنها از مشرق و مغرب زمین در نزد ایشان در همان لحظه جمع می‌شوند. وقتی که صبح شنبه رسید مردم را برای بیعت گرفتن از آنها با خودش فرا می‌خواند و اولین کسی که با حضرت ولی عصر﷿ بیعت می‌کند پرنده سفید است که وجود مبارک و مقدس حضرت جبرئیل امین﵇ می‌باشد. و حضرت قائم﷿ در مکه مکرمه باقی می‌ماند تا اینکه ده هزار نفر دور آن بزرگوار جمع می‌شوند. و سپس سفیانی دو لشکر آماده می‌کند که یکی از دو لشکر را به سوی کوفه و دیگری را به سوی مدینه می‌فرستد. پس لشکری که به سوی مدینه رفته وارد مدینه منوره می‌شوند و آنرا ویران کرده و سپس مرقد پاک و مقدس حضرت رسول خداﷺ را منهدم و خراب می‌کنند و اسبان و شتران و الاغهای خود را در مسجد النبیﷺ می‌بندند. و سپس لشکر دیگری به سوی مکه روانه می‌کند تا مکه مکرمه را ویران کند وقتی که لشکر سفیانی به سرزمین بیداء می‌رسند زمین با آنها فرو می‌رود و تمام آنان به درک واصل می‌شوند جز دو نفر، که یکی از آنها خبر شکست و نابود شدن لشکر را به سفیانی و دیگری مژده پیروزی به حضرت مهدی موعود﷿ می‌رساند. سپس حضرت مهدی موعود﷿ به سوی مدینه منوره می‌رود و در آنجا جبت و طاغوت (اولی و دومی) را خارج کرده و آنها را به دار می‌کشد و سپس در زمین خداوند متعال به راه می‌رود و دجال لعین را به درک واصل می‌کند و در راه با سفیانی برخورد می‌کند و سفیانی به خاطر ترس از آن بزرگوار به نزدش می‌آید و با حضرت مهدی موعود﷿ بیعت می‌کند. در آن هنگام اقوامش که از دایی‌ها و غیره او می‌باشند به نزد او می‌روند و به او می‌گویند: ای سگ تو چکار کردی؟ به آنها می‌گوید: من اسلام آورده و بیعت کردم. به او می‌گویند: به خداوند سوگند ما موافق کار تو نیستیم، پس همچنان او را سرزنش می‌کنند تا اینکه عهد و پیمان خود را با حضرت ولی عصر﷿ را می‌شکند و با آن بزرگوار جنگ می‌کند پس حضرت ولی عصر﷿ او را به درک واصل می‌کند. پس حضرت ولی عصر﷿ همراه یاران باوفایش در تمام اقطار زمین می‌روند تا اینکه حکومت که زمین در اختیار آن بزرگوار قرار می‌گیرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچون که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد. و پایتخت حکومت حضرت مهدی موعود﷿ کوفه خواهد بود و محل سکونت ایشان همراه اهلش در مسجد سهله خواهد بود و محل قضاوت ایشان مسجد کوفه می‌باشد. و مدت پادشاهی و سلطنت آن بزرگوار هفت سال خواهد بود که در آن زمان روزها و شبها به طول می‌کشد تا جایی که هر سال از آن زمان به اندازه ده سال این زمان باشد؛ زیرا خداوند متعال به فرشته موکول بر شب و روز امر می‌کند که شب و روز را به آرامی حرکت

دهد و مدت حکومت حضرت مهدی هفتاد سال از این سالهای این زمان می‌باشد و وقتی که پنجاه و نه سال از حکومت و سلطنت حضرت مهدی موعود گذشت حضرت امام حسین همراه هفتاد و دو یار باوفایش که در کربلای معلی به درجه رفیع شهادت نائل شدند و فرشتگانی که موی پریشان دارند که آن فرشتگانی می‌باشند که در اطراف مرقد شریف امام حسین هستند برای یاری کردن حضرت امام زمان می‌آیند.

و هنگامی که پایان سال هفتادم رسید حضرت ولی عصر برای حج بیت الحرام می‌رود و در آن زمان زنی از بنی تمیم که نامش سعیده که برایش ریشی همچون ریش مردان است از بالای پشت بام سنگ بزرگی بر روی حضرت ولی عصر که از آنجا می‌گذرد می‌اندازد و به سر مبارک آن بزرگوار اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسد. پس از آن حضرت امام حسین غسل و کفن و دفن حضرت ولی عصر را عهده دار می‌شود. بعد از آن حضرت امام حسین حکومت و سلطنت را به دست می‌آورد و خداوند متعال، یزید بن معاویه لعین و عبید الله بن زیاد لعین و عمربن سعد لعین و تمام آن کسانی که در کربلا مقابل آن حضرت قرار گرفتند و تمام کسانی که به اعمال آنها خشنود و راضی شده‌اند را برانگیخته می‌کند. و درآن هنگام حضرت امام حسین و یاران با وفایش از آنان انتقام می‌گیرند و آنها را می‌کشند پس هرکه به کار و کردار قاتلین امام حسین راضی و خشنود شده و دوست دار آنان باشد جمع می‌شوند و تعداد زیادی از آنان مقابل حضرت امام حسین صف آرایی می‌کنند وقتی که کارزار و جنگ بر حضرت امام حسین و یارانش سخت گرفت به سوی مسجد الحرام می‌روند و در آنجا پناه می‌برند. وقتی که عرصه بر ایشان تنگ شد، سفاح (بسیار بخشنده و سخنور توانا) حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برای یاری از فرزند بزرگوارش حضرت امام حسین و یاران باوفایش همراه فرشتگان می‌آید و دشمنانشان را نابود می‌سازند. و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به اندازه خواب اصحاب کهف سیزد و سیزده سال باقی می‌ماند سپس برطرف چپ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ضربه می‌زنند و به درجه رفیع شهادت نائل می‌شود خداوند لعنت کند کشنده ایشان را. و حضرت امام حسین به مدت پنجاه هزار سال مشغول تبلیغ و اقامه دین الهی حکومت می‌کند تا اینکه حاجب خود را به خاطر پیری با پیشانی بند می‌بند. و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب چهار هزار سال و یا شش هزار سال و یا ده هزار سال در رحلت خود باقی می‌ماند به اختلاف روایات. سپس بار دیگر

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام همراه تمام شیعیان و پیروانان خود بار دیگر به دنیا باز می‌گردد زیرا آن بزرگوار علیه السلام دو بار کشته می‌شود و دو بار زنده می‌شود. و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مورد خود می‌فرماید: «انا الذی اقتل مرتین و احیی مرتین ولی الکره بعد الکره و الرجعة بعد الرجعة» **(همانا من همان کسی هستم که دو بار کشته می‌شوم و دو بار زنده می‌شوم و برای من برگشت بعد از برگشت و رجعت بعد از رجعت می‌باشد و نیز تمام امامان معصوم علیهم السلام و خود وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السلام بار دیگر به دنیا باز می‌گردند).** زیرا برای هر مؤمنی مرگی است و آن در اولین خروجش که کشته شده باید باز گردد تا بدون اینکه کشته شود از دنیا برود. پس ابلیس لعین همراه پیروانان خود از اول تا آن روز جمع شده و در نزد روحاء شهری نزدیک به فرات جمع می‌شوند و در مؤمنین صف آرایی می‌کنند. پس مؤمنین پشت پشت عقب نشینی می‌کنند تا وقتی که پاهایشان وارد فرات شود.

و نقل شده سی نفر از آنها و در آن زمان تأویل و تفسیر این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ إِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾[1] **(آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هائی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟ با اینکه چنین چیزی محال است!) و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی خدا بازمی‌گردد.(محقق می‌شود).**

پس در آن هنگام حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی ابر از آسمان پایین می‌آید درحالی که در دست او نیز آتشین می‌باشد وقتی که ابلیس لعین،ایشان رامی بیند پا به فرار می‌گذارد. در آن وقت یارانش به او می‌گویند: چرا فرار می‌کنی درحالی که به زودی پیروز می‌شویم؟ به آنها می‌گوید: من چیزی می‌بینم که شما آنرا نمی‌بینید به تحقیق که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم. پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال او می‌رود و به ابلیس می‌رسد پس آن نیزه آتشین را در کمر ابلیس لعین فرو می‌برد و وقتی که از کمرش خارج می‌کند و سپس تمام یاران و پیروانان ابلیس لعین را می‌کشند. و در آن وقت فقط و فقط خداوند بی‌همتا مورد پرستش قرار می‌گیرد و کسی به خداوند یگانه یکتای بی‌نظیر شرک نمی‌ورزد. و در آن زمان هیچ مؤمنی نمی‌میرد تا اینکه برای او هزاز پسر به دنیا بیاید و هرگاه لباسی به تن فرزندش بپوشاند آن لباس هرگاه فرزندش بزرگ شد بزرگ و به اندازه او و به هر رنگی که دوست دارد تبدیل می‌شود. و

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۱۰

در آن موقع زمین برکات خود را آشکار می‌کند و میوه‌های تابستانی در زمستان و برعکس خورده می‌شود و هرگاه از درخت میوهایی چیده شد به جای آن میوه دیگری می‌روید تا هیچ چیزی کم نشود. و در آن هنگام دو بهشت سرسبز ﴿مُدْهامَّتانِ﴾[1] (هر دو خرم و سرسبزند). در نزد مسجد کوفه و اطرافش ظاهر می‌شود به آن چرا که خداوند سبحان و تبارک و تعالی بخواهد. (به ما شاء الله سبحانه تعالی) و هنگامی که خداوند متعال بخواهد که جهانیان را از بین ببرد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آلش علیهم السلام را به آسمان می‌برد و مردم چهل روز در هرج و مرج باقی می‌مانند و سپس حضرت اسرافیل علیه السلام در صور(شیپور) خود می‌دمد. و ما در اینجا روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است بیان کرده‌ایم و چیزی که برای مؤمن باقی می‌ماند اعتقاد او در مورد رجعت اهل بیت علیهم السلام به این دنیا می‌باشد و این در احادیث و روایت اهل بیت علیهم السلام آمده است و مؤمن واقعی نباید به آن شک کند و لفظ ینبغی(بایستی) را به جای لفظ واجب (باید) آوردم به خاطر اینکه بعضی از علماء در مورد رجعت اختلاف دارند و می‌گویند رجعت یعنی قیام حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه است نه چیز دیگر.

(و الحق ان رجعتهم حق بص الاخبار المتکثره و دعوی انه اخبار آحاد غیر مسموعة بعد ظاهر القرآن و نص نحو خمسمائة حدیث روی عنهم و لو لم یکن الا انکار المخالفین الذین یکون الرشد فی خلافهم لکفی).

و در بحارالأنوار به نقل شیخ برسی رحمه الله در کتاب مشارق خود نقل کرده که روزی ذا جدان شاه برای دانستن موضوعی که در آن شک داشت به دنبال سطیح کاهن فرستاد. وقتی که سطیح کاهن آمد، خواست او را امتحان کند پس یک دینار در کفش.

ساقه سوم

در باب روایات اهل عرفان و حساب و کاهنان در مورد ظهور و نشانه‌های آن حضرت عجل الله فرجه

خود پنهان کرد آنگاه به او اجازه داد که داخل شود و وقتی که سطیح کاهن وارد شد شاه گفت: ای سطیح برای تو چه پنهان کرده‌ام؟ سطیح کاهن گفت: به خانه خدا و صخره صماء و

---

۱. سوره مبارکه الرحمان: آیه شریفه ۶۴

شب ظلمانی و صبح نورانی و هر گویا و گنگی سوگند یاد می‌کنم که میان کفش پای خود یک دینار پنهان کرده ای. شاه پرسید: این راز از کجا دانستی؟ گفت: از یک نفر جن که مانند برادر همه جا با من است. شاه گفت: ای سطیح! از آنچه در روزگاران پدید می‌آید، مرا آگاه گردان! گفت: ای شاه هنگامی که نیکان از میان بروند و اشرار به جاه و مقام برسند و مقدرات الهی را تکذیب نمایند و اموال را به سختی حمل کنند و دیده‌گان از گناه کاران بترسد و قطع رحم نمایند و غذاهائی که در عالم اسلام حرام ولی نزد خورندگان شیرین و لذیذ است پیدا شود و اختلاف نظرها پدیداید و عهد و پیمانها نقض گردد و احترام به یکدیگر کم شود، آن وقت ستاره دنباله داری که عرب را پریشان کند، طلوع نماید. در آن هنگام باران نبارد و رودها خشک شود و اوضاع روزگار دگرگون گردد و نرخها (قیمت اجناس، گرانی) در همه جای جهان بالا رود.

در آن موقع طایفه بربر با پرچمهای زرد سوار اسبان ترکی در مصر فرود آیند آنگاه مردی از اولاد صخر خروج کند و پرچمهای سیاه را تبدیل به سرخ نماید و محرمات را مباح گرداند و زنان را در مقام شکنجه با پستانها آویزان نماید و کوفه را غارت کند.

راه‌ها از زنان عریان سفید ساق که آنها را همچون چهارپایان عبور می‌دهند پر شود.

شوهران آنها مقتول و عجز و لابه آنان بسیار و دست تعرض مردم به ناموسشان دراز است. در آن موقع(حضرت) مهدی‌ؑ) فرزند پیغمبرﷺ ظاهر گردد و این هنگامی است که مظلومی در مدینه و پسر عموی وی در خانه خدا کشته شود. و امر پوشیده آشکار گردد و با علائم و نشانه‌های خود موافق باشد. در این وقت مرد وحشتناکی با یاوران ستمگرش می‌آید و رومیان اقدام به قتل بزرگان کنند. آفتاب گرفته شود و لشکرها بیاید و صفها بسته شود،آنگاه پادشاه صنعای یمن که چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن است خروج کند و با خروج وی فتنه‌ها از میان برود. در آن وقت مردی مبارک و پاکیزه سرشت و راهنمائی راه یافته و سیدی علوی نسبت ظهور نماید و مردم را از پریشانی نجات دهد. تیره گیها با نور روی او برطرف شود و بوسیله او حق آشکار شوند و اموال را میان مردم به طور مساوی تقسیم نماید، آنگاه شمشیر در غلاف کند و دیگر خون کسی را نریزد. مردم با کمال نشاط و سرور زندگی کنند و با آبی که چشمه روزگار آنرا از خس و خاشاک پاک نگاه داشته، غسل کند و حق را به روستائیان برگرداند و میهمانی را در میان مردم و دهات افزون گرداند. و با عدل خود گمراهیها را از میان ببرد، گوئی غباری بود که از بین رفت پس زمین را پر از عدل و داد کند و عالم را پر از برکت نماید. و این بدون شک علائم قیامت است.

و در کتاب الینابیع از شیخ محی الدین الطائی الاندلسی فی حل صحیفات الجفریه: و

هنگامی که خداوند متعال بر عوالم گذشته مرا مطلع نمود از شرح آنها پرسیدم. سپس گفت: همانا آنها جز ظاهرش را نمی‌دانند و آن تا به حال بسته و قفل می‌باشد و او برایم باز کرد. و سپس بعد از رسول خداﷺ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وارث علم حروف از سرور و مولایمان حضرت محمد مصطفیﷺ شد و به خاطر همین حضرت محمد مصطفیﷺ در مورد ایشان فرمود: همانا من شهر علم می‌باشم و علی علیه السلام دروازه آن علم می‌باشد. و همانا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دانش اولینها و آخرینها را به دست آورد و هیچ کس را داناتر از او در جمعیتی ندیده‌ام.

ابن عباس می‌گوید: همانا به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نه دهم علم داده شده و همانا ایشان نیز به یک دهم علم دیگر داناتر می‌باشد. و همانا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اولین کسی بود که مربع را در صد در صد در (علم ضرب اعداد) در اسلام قرار داد. و همانا ایشان جفر جامع در اسرار حروف را تألیف کرد که در آن کتاب آن چرا که برای گذشتگان (اولینها) اتفاق افتاده و آن چرا که برای آینده‌گان (آخرین) اتفاق می‌افتد نوشته شده است. و نیز در آن اسم الأعظم خداوند متعال و تاج حضرت آدم علیه السلام و خاتم (انگشتری) حضرت سلیمان علیه السلام و حجاب آصف بن برخیا علیه السلام می‌باشد. و همانا امامان معصوم فرزندانش علیهم السلام از اسرار این کتاب را می‌دانستند و آن کتابی ربانی و الهی و نورانی می‌باشد و آن کتاب دارای هزارو هفتصد مصدر می‌باشد که به جفر جامع و نور لامع که آن عبارتی از لوح قضاء و قدر می‌باشد. سپس بعد از او دو امام معصوم حسن و حسین علیهما السلام علوم و اسرار حروف را از امام علی علیه السلام به ارث بردند سپس امام زین العابدین علیه السلام آن علوم را از پدرش به ارث برد و سپس امام محمد باقر علیه السلام آن علوم را از پدرش به ارث برد و سپس امام صادق علیه السلام وارث علوم و اسرار حروف شد و همانا ایشان همان کسی است که در دریای خروشان علم اسرار حروف فرو رفت مرواید ناب آنرا از صدفهای اسرار آن خارج گرداند و گره‌ها وقفلها و رمزهای آنرا را حل کرد و طلسمها و گنجهایش را باز کرد. و ایشان همان کسی است که کتاب اسرار و پنهان در علم جفر (الخافیه فی علم الجفر) را تألیف نمود و در آن کتاب اسرار (خافیه) باب کبیر (ابتث) و در باب کبیر (ابجد) الی (قرشت) می‌باشد. و نقل شده که حضرت امام صادق علیه السلام وقتی که کودک هفت ساله بود به اسرار پنهان و نهان و علوم حقیقت سخن می‌فرمود. امام صادق علیه السلام فرمود: (علم ما غابر و مزبور و کتاب مسطور فی رق منشور و نکت فی القلوب خطور به قلب و مفاتیح اسرار الغیوب و نقر فی الاسماع و لاتنقر منه الطباع و همانا در نزد ما جفر سفید و جفر قرمز و جفر الاکبر و جفرالاصغر و از ما فرس الغواص و

فارس القناص، فافهم هذا السان الغریب و البیان العجیب). امام صادق علیه السلام می‌فرمود: (علم غابر و مزبور و خطور به قلب و خوردن به گوش است در نزد ما جفر قرمز و سفید و جفر بزرگ و جفر کوچک و از ما اسب فرو رونده و جنگجوی شکارچی (یعنی دشمنان اهلبیت را شکار می‌کند)).

(از تفسیر این فرمایش امام سؤال کردند فرمود: غابرعبارت است از علم به آنچه به وجود می‌آید و مزبور علم به آنچه قبلاً بوده اما خطور به قلب عبارت است از الهام اما به گوش خوردن همان شنیدن صدای فرشتگان است سخن آنها را می‌شنویم و خودشان را نمی‌بینیم. اما جفر قرمز ظرفی است که در آن اسلحه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از آن خارج نمی‌شود مگر زمانی که حضرت قائم عجل الله فرجه ما قیام کند.

اما جفر سفید ظرفی است که در آن تورات موسی علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام و زبور داود علیه السلام و کتابهای آسمانی قدیم است.

ابوعبدالله زین الکافی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: علم ما غابر است اشاره‌ای دارد به علوم آن چرا از روزگار و قرنها و پیامبران علیهم السلام و هر اتفاقی که در گذشته در دنیا افتاده است می‌باشد.

و اما المزبور: اشاره‌ای به کتابهای آسمانی و الهی و اسرار فرقانی که از آسمان نازل شده بر مرسلین و انبیاء پشین علیهم السلام می‌باشد.

و اما کتاب المسطور: اشاره‌ای به آن که در لوح محفوظ مرقوم شده است.

و اما گفته او نقر فی الاسماع خوردن به گوششها، اشاره‌ای دارد به کلام بلند و خطاب جلی که از آن فرار نمی‌کند و گوش از آن اکراه ندارد، زیرا آن سخن شیرین می‌باشد که فقط صدا را می‌شنود ولی خطاب کننده صدا را نمی‌بیند و به غیب و پنهان ایمان می‌آورند. و اما جفر سفید اشاره دارد به ظرفی است که در آن کتابهای آسمانی و اسرار مخفی و تأویل و تفسیر آنها در آن جای دارد. جفر قرمز ظرفی است که در آن اسلحه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از آن خارج می‌شود زمانی که قائم ما قیام کند.

و اما جفر بزرگ: اشاره دارد به مصادر وافقیه که آن از حرف الف با تا ثا الی آخر آن که هزار وفق می‌باشد.

و اما جفرالاصغر: اشاره دارد به مصادر الوفقیه که آن مرکب می‌باشد و از ابجد تا قرشت و آن هفتصد وفق است.[1] و گفته می‌شود که جفر در آخرالزمان همراه حضرت امام مهدی عجل الله فرجه ظاهر می‌شود و هیچ کس به محتویات و آن چرا که در آن است در زمانش نمی‌داند جز خود

---

۱. این عبارتها که در پرانتز جا داده شده به نقل ازجلد اول همین کتاب یعنی الزم الناصب جلد یک در تفسیر این کلام آمده است ذکر شده است(مترجم).

وجود مقدسشان. و همانا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داناترین مردم به علوم حروف و اسرار آن می‌باشد. و امام علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست دهید، که همانا در نزد من علوم و دانشی مانند دریاهای خروشان می‌باشد. و بدان که این جفر همان جفر بزرگ است که بالاتر از آن چیزی نیست و از زمان حضرت آدم علیه السلام تا اسلام هیچ کس نتوانست آنرا رمز گشایی کند مگر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آن به برکت شاگردی و آموختن علم زیر دست بهترین و با ارزشترین و افضلترین خلایق و نوربخش تاریکیها حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

شیخ محی الدین الطائی الاندلسی می‌گوید: هنگامی که من در سال ششصد و ده هجری قمری در شهر بجایه بودم در مورد آن مطاله کردم و بیست و هشت سفر از آن را به طور کامل حل و رمز گشایی کردم و علوم آن با بهترین و نیکترین صورت ممکن به من هدیه داده شد. و این همان چیزی است که مرا واداشته تا کتاب آسان و ساده‌ای تألیف نمایم و در آن نیز خطاهایی می‌باشد که فقط معصوم می‌باشد که خطائی ندارد. ﴿وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ﴾[1] **(و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد)**. و همانا امام صادق علیه السلام (وفق مسدس) شش گانه را بر عدد حروف قرار داد و کتابی را تألیف نمود که آن کافی بود و از علوم و دانش ایشان اسرار و دانشی مانند دریاهای خروشان و بی‌انتها بیرون می‌آمد و اگر می‌خواهی بر حقیقت آن رمز گشایی کنی پس به کتاب شق الجیب مراجعه کن تا اسرار آن برای تو نمایان گردد. و همانا استاد و سرور و آقایم شیخ ابوالحسن شاذلی در مورد کتاب (شق الجیب) تصرف غریبی بود. و نیز سرور و آقایم شیخ ابومدین مغربی گفته است: در آن هیچ چیزی ندیدم مگر شکل (باء) و آن به خاطر این است که حرف (باء) اول بسم الله الرحمن الرحیم است و آن آیه‌ای از هر سوره می‌باشد. و نیز گفت: هیچ رسمی در طبیعت نست مگر خاصیتی دارد حتی راه رفتن مار روی خاک. و همانا حضرت امام صادق علیه السلام راز و سر بزرگ را در جفرالأحمر (قرمز) راز بزرگی قرار داد و هیچ کس نمی‌تواند آنرا برای تو بیان کند مگر اینکه امام معصوم علیه السلام مانند ایشان، پس هرگاه سر و وضع آنرا شناختی تمام جفر را وضع کرده‌ای. و همانا من بعضی از این اسرار را در کتاب فتوحات المکیه آورده‌ام. و هنگامی که خداوند متعال خواست حجت و برتری حضرت آدم علیه السلام را به فرشتگان اثبات کند و با آن کار می‌خواست به آنها بفهماند که حضرت آدم علیه السلام به خلافت خودش سزاوار می‌باشد به حضرت آدم علیه السلام فرمود:

---

۱. سوره مبارکه صافات: آیه شریفه ۱۶۴

﴿قالَ یا آدَمُ أَنبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ﴾[1] **(فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟ و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید!»)**. پس ناتوانی فرشتگان از آن چرا که خداوند به آنها فرموده بود ثابت شد و از علم و آگاهی آن عاجز شدند سپس خداوند حضرت آدم علیه السلام را خلیفه خود قرار داد و آن به خاطر این بود که شایسته و سزاوار تر از فرشتگان به آن علم و دانش بود. پس هر که به این برتری و فضیلت برسد خداوند متعال آنرا از بین بنده گانش بر می‌گزینند و او را برترین و با فضیلت ترین اهل زمان خویش قرار می‌دهد. و هیچ کس نمی‌تواند اسرار و پنهان و علوم خفیه دست یابد مگر امام و پیشوای علوم و دانش‌ها و باب مدینه معصوم می‌باشد.

و همانا ما در کتاب شق الجیب چیز ناچیز و بسیار کم در مورد حضرت مهدی علیه السلام و خروجش آورده‌ایم، **ای امام معصوم علیه السلام خروج کن زیرا دین اسلام با آن تعطیل گشته است.**

«إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ» (همانا آن کسی که (قیام) را بر تو فرض نمود تو را به جایگاهت باز می‌گرداند).

هرگاه زمان بر گرد حروف بسم الله گشت پس مهدی علیه السلام قیام کند و در حطیم (مکه مکرمه) بعد از ماه روزه داری خروج کند هرگاه دیدی آنرا سلام مرا به او برسان.

مؤلف کتاب می‌گوید: وقتی که سخن در مورد شیخ عارف و کامل محی الدین ذکر شده مناسب است که سخن او در مورد حضرت مهدی علیه السلام که در کتاب (الفتوحات المکیه) را ذکر کنیم و آن این است. و همانا برای خداوند متعال خلیفه و جانشینی است از عترت و ذریه پاک و مطهر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد (که به فرمان و اذن خداوند متعال) خروج (و قیام) می‌کند که نامش هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و جد بزرگوارش حضرت حسین بن علی علیه السلام می‌باشد که بین رکن و مقام بیعت می‌کند و همانا ایشان از لحاظ خلق و خوی همانند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد در آن زمان سعادتمند ترین مردم اهل کوفه می‌باشند که پنج و یا هفت و یا هشت سال سلطنت و حکومت می‌کند. و جزیه را بر کفار قرار می‌دهد و به وسیله شمشیر به سوی خداوند متعال دعوت و هدایت می‌کند وهمه مذهبها و آیینها را از روی زمین بر می‌دارد و هیچ دین و آیینی باقی نمی‌ماند مگر دین خالص

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۳۳

یکتا پرستی وعمده دشمنان ایشان دانشمندان اهل اجتهاد هستند که وقتی بین آنان حکم کرد و دیدند حکم او خلاف آن چرا که از بزرگان و رهبرانشان برای آنها رسیده است می‌باشد پس با اکراه و ترس از شمشیرش زیر حکمش می‌روند. عامه آنها بیشتر از خواص به آن خشنود می‌شوند. و همانا عارفان از اهل حق با ایشان بیعت می‌کند نشانه‌ها و آیات و برهانها و با شناخت الهی به ایشان ایمان آورده و بیعت می‌کنند، برای او مردانی است دلاور و نیرومند و بی‌باک و نترس که او را یاری می‌دهند و دعوت او را اقامه می‌گردانند و اگر شمشیر در دست او نبود فقهاء (مخالف) به قتلش فتوا می‌دادند ولیکن خداوند متعال او را با شمشیر و نیکی و فراوانی نعمت ظهور می‌گرداند. و آنها به نیکی او طمع کرده و از شمشیرش می‌ترسند و حکم او را درحالی که به آن ایمان ندارند می‌پذیرند. و دشمنی با او را مخفی می‌گردانند ومعتقد هستند اگر او با آنها به حکمی حکم کند که خلاف مذهب رهبران و پیشوایانشان حکم کند اودر آن گمراه می‌باشد زیرا آنها معتقد هستند در زمانش اهل اجتهاد قطع شده است وهیچ مجتهدی در عالم باقی نمانده است و خداوند بعد از رهبران و پیشوایان خودشان هیچ کس به درجه اجتهاد نرسانده است. و همانا عقیده آنان این است که هر که با شناخت الهی به احکام شرعی ادعا کند در نزدشان دیوانه و فاسد خیال بی‌عقل می‌باشد.

مؤلف کتاب می‌گوید: با چشم انصاف به گفته‌های محی الدین بنگر چه می‌گوید: برای خداوند خلیفه و جانشینی است و گفته او: سعادتمندترین مردم به آن بزرگوار اهل عرفان هستند و گفته او: عمده دشمنانش علماء و اهل اشتهاد (اهل سنت) می‌باشند که آنها اعتقاد دارند که اجتهاد در زمانش بریده و قطع شده و دیگر وجود ندارد.

در کتاب ینابیع ابیاتی به نقل از شیخ جلیل یمانی آمده است:

و در برکت و امن و امنیت که برای اهالی آن پیدا می‌شود

تا وقتی که بینی نور هدایت پیش روی می‌آید

به میم مجید از سلاله‌ی حیدر

و از خاندان پاک و پاکیزه که والا شده است

با مهدی به حق خوانده می‌شود که آشکار است

با روش برترین و بهترین مردم در نخست حکومت می‌کند

و شیخ کبیر عبد الرحمان بسطامی چنین سروده است:

میم مجد از آل محمد آشکار می‌شود

و عدالت خداوند در میان مردم نخست آشکار می‌شود

همـــان‌گونـــه کـــه از علـــی الرضـــا﵇ نقـــل نمـــودیم

و در گنجینـــه علـــم حـــروف بـــه دســـت آمـــده اســـت

و نیز از همان شیخ:

حـــرف مـــیم بعـــد از شـــینش خـــارج مـــی‌شـــود

بـا ظفـر و پیـروزی در مکـه بـه درسـتی بلنـد شـده اسـت

پـــس ایـــن همـــان مهـــدی اســـت کـــه آشـــکار اســـت

که به زودی از جانب خداوند برای حق فرستاده شـده مـی‌آیـد

و زمـــین را پـــر از عـــدل و داد و رحمـــت مـــی‌کنـــد

و تـــاریکی‌هـــا و ظلـــم و ســـتم را نـــابود مـــی‌ســـازد

و ولایـــت امـــرش از جانـــب آفریـــده‌گـــارش مـــی‌باشـــد

و نماینـــده بهتـــرین فرســـتاده‌هـــا از جهـــان بالاســـت

و نقل از شیخ محی الدین در کتابش به عنوان (عنقاء المغرب):

پـــس هنگـــام از بـــین رفـــتن خـــاء زمـــان و دال او

بـر برگشـت کـه معنـی برگشـت‌هـا و بازگشـت‌هـا اسـت

در حالی که همراه او هفت پرچم است و مردم در غفلت به سر می‌برند

بـــه تـــدبیر کارهـــا دانـــا و آگـــاه و بـــا حکمـــت اســـت

و یـــاران او پـــنج پـــنج تـــا اســـت

و تو آگاهی که عالم وجود و هستی با وجود آنان برقرار و استور است

و هـر کـه بگویـد همانـا چهـل انتهـاء و پایـان بـرای آن اسـت

سـخنی اسـت کـه سـخنور بـه او راضـی و خشـنود گشـته

و اگـر خواسـتی از هشـت خبـر دهـی، خبـر ده و جمـع نکـن

چـون کـه راه آنـان بـه سـوی او فـرد و اسـتوار اسـت

پس هفت تا از آنان بر روی زمین است که بر آنان آشـنایی داریـد

و هشـــمین آنـــان همـــراه بـــا ســـتارگان اســـت

و نقل از شیخ صدر الدین القنوی در شأن و نشانه ظهورش چنین سروده است:

بـا دسـتور الهـی در روی زمـین آشـکارا قیـام مـی‌کنـد
تا بینی دو شیطان را به خـاک ذلـت بمالـد و کفـر را نـابود مـی‌سـازد
و شـریعت حضـرت مصـطفی را تأییـد کـرده و حمایـت مـی‌کنـد
در حـالی کـه او تمـام کننـده آن اسـت
و از مـیم کشـش پیـدا مـی‌کنـد و بـه احکـام آن آشـنا اسـت
و مدت و زمان او همان مدت و زمان حضـرت موسـی و لشـکر اوسـت
برتـرین انسـانها در آن زمـان از محاصـره خـالی مانـده
و نـابودی همـه افـراد پسـت و فرومایـه
بـا دسـت پـر تـوان و شمشـیر مسـتحکم و اسـتوار اوسـت
و شاید تو به حقیقت این شمشیر و برپا کننده‌ای که دین محکم و اسـتوار
و بـا دسـتور و امـر مشـخص مـی‌نمایـد آگـاهی داشـته باشـی
بـه روحـم قسـم او شخصـی اسـت کـه سـر و راز او
در هـر زمـان ظـاهر شـده و در مرکـب خـود در حرکـت اسـت
و بـا نامهـا همـه مراتـب نـام بـرده
در آشـکار و پنهـان تـا روز رسـتاخیز نـام بـرده مـی‌شـود
آیـا در حقیقـت او نـور تمـامتر و کـاملتر نیسـت
در حـالی کـه نقطـه مـیم از او یـاری و کمـک مـی‌گیـرد
و آن چـرا کـه خداونـد عـرش در جهـان همیشـگی
بـه او عطـاء و بخشـش مـی‌نمایـد
پـس در اینجـا مگـر مـیم چیـز دیگـری نیسـت
و دارای چشـم از نماینـدگانش تنهـایی روزگـار اسـت
او روح است پـس بـه او اعـلام گـردان و از او عهـد و پیمـان بگیـر
زمـانی کـه عمـر طـولانی مـی‌کنـد
گویـا تـو بـا ایـن ذکـر شـده بـه قلـه بزرگـی

بـــا تـــدریج تـــا حـــدود امکـــان مـــی‌رســـی

و قـــدر و منزلـــت او مگـــر الفـــت و محبـــت بـــا حکمـــت نیســـت

تا حدی که رسم شریعت بوده و به او دستور داده شده است اهل حل و عقد

به ما گفته است و به نص آنها که در کتابها ثبت شده کفایت کرده اســت

پـــس اگـــر هنگـــام ظهـــور و آشـــکار شـــدن او را مـــی‌خـــواهی

به درستی که او بـا دور جـامع طلـوع صـبح و بـه خورشـیدی اسـت

کـــه همـــه روشـــنایی نـــور از او مـــدد و کمـــک مـــی‌گیرنـــد

و همـــه روشـــنائیها اوج مـــی‌گیـــرد و درود فرســـت

به برگزیده آل‌هاشم حضرت محمدﷺ که با نهی و امر فرستاده شده است

درود و سلام همیشگی خداوند متعال بـر او و بـر خانـدان و اصـحابش

که صاحبان بخشش و اهل تقوا و پرهیـز کارینـد تـا روز رسـتاخیز بـاد

تا زمانی که ستاره‌ای می‌درخشـد و خورشـیدی در وقـت ظهـر بتابـد

و نیز نقل از ابی هلال مصری استاد شیخ محی الدین آمده است:

هنگـــامی کـــه مســـیحیان در مـــورد فـــروج قضـــاوت کردنـــد

و در سوار شدن به بالای زین اسبان و اســترها پیشــی گرفتنــد

و مملکـــت اســـلام بـــه طـــور کامـــل خـــوار و ذلیـــل گشـــت

و مملکـــت اســـلام در دســـت کـــافران قـــرار گرفـــت

پـــس بـــه دجـــال یـــک چشـــم بگـــو

اگـــر قصـــد خـــارج شـــدن داری همینـــک زمـــان توســـت

و نقل از محبوب القلوب قطب الدین الشکوری نقل از سعد الدین الحموی بیتی به عربی که اشاره دارد به قیام حضرت قائمؑ که سلام بی‌پایان خداوند متعال براو باد که به صورت اعداد و رمز ذکر کرده است و آن بیت این است:

هنگامی که زمان به عقب روزه رسید بدان که به نام خداوند حضرت مهدیؑ

قیام نموده خداوندا در فرج او تعجیل فرما و خروج آن را آسان گـردان

و نیز از شیخ محی الدین در کتاب العلائم آمده است:

چاره‌ای نیست که رومیان در حلب فرود آیند
آهسته و آرام با پرچمهای زیادتر و بوقهای فراون
و ترکان از حلب نصیبین بر می‌خیزند
و دسته دسته می‌آیند چه زیاد کشته بر روی زمین دیده می‌شود
که تنها افتاده‌اند و در دو قبر آشکار می‌شوند
و در دو قبر ظاهر می‌شوند که مانند آب ریخته شده است
که مانند آب ریخته شده است و پشت سر هم لشکریان ترک
حرکت می‌کنند تا با مشقت و سختی در سرزمین قدس منزل کنند
وقتی که ترکها در لشکریان روم بعد از عهد و پیمان حیله و مکر ببینند
از مصری کمک می‌جویند و رومی‌ها با لشکری یابنده
و مشتاق ملاقات و دیدارند با شتاب و عجله بیرون می‌آیند
و سرزمین شام به نحوی ویران و خراب می‌شود
که دیگر چاره‌ای برای آباد ساختن آن از دست روس و روم
و فرنگ نیست که ویرانی آن را جبران کرده و آنرا آباد سازند
و پرچم زرد رنگ در شهر حلب از دست قیل[1]
که به گفتار حق مصداق است نشر می‌یابد
چه بلائی بزرگ بر سر همه پادشاهان روی زمین
روس و روم و فرنگ و فرماندهان روم اتفاق می‌افتد
و وای بر عجمیان از بلائی که از بیابان خالی و نرم و سخت
از روس فرود می‌آید که شمشیر آنان را از کوهستانها می‌گیرد
پس در شهر بغداد از آنان سواره‌ای باقی نمی‌ماند
و کردها مالک زمین بغداد از شرق عراق تا خراسان می‌شوند

---

۱. لقب پادشاهان حمیر

و گوسفند و گرگ آب آنان را با امنیت می‌نوشند

بدون اینکه ترس و وحشتی داشته باشند

و فریادی بلند فرود می‌آید که هیچ کس از آن نجات نمی‌برد

و از دستور او باقی نمی‌ماند

و خداوند می‌داند که چه می‌شود

و خداوند یکتا و بی همتا باقی می‌ماند

گل:

در کتاب صراط المستقیم: نوشته‌ای یافت شد به خط کمال علوی نیشابوری در گنجینه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که در آن وصیتی برای فرزند بزرگوارش حضرت محمد بن الحنفیه علیه السلام و آن کتاب تألیف شیخ زین ابی محمد علی بن محمد بن یونس العاملی فنفجوری بانطی البیاضی:

ای پسر عزیزم وقتی که ترکها لشکر کشی کردند

منتظر ولایت حضرت مهدی علیه السلام باش که او با عدل و داد قیام می‌کند

و سلاطین و پادشاهان ستمگر و ظالم از بنی‌هاشم (بنی‌عباس) را

خوار و ذلیل می‌نماید و هر که خوار و ذلیل گشته با آنان بیعت می‌کند

طفلی از اطفال که هیچ رأی و نظری از خود ندارد

و هیچ درکی و هیچ عقلی برای او نیست

در آن وقت حضرت قائم علیه السلام از شما

بر حق و عدل و داد قیام می‌کند و به حق و داد عمل می‌کند

که نام مبارکش همنام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که جانم به قربان او باد

پس ای پسر عزیزم او را خوار نشمارید و به سوی او بشتابید

مؤلف می‌گوید: این اشعار نیز در دیوانی که منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد ذکر شده است و همچنین این ابیات در خطبه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام معروف به خطبه البیان که بعد از این آنرا ذکر خواهیم کرد آمده است.

ساقه چهارم

و آن ساقه گلهاست در مورد خطبه‌های امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام در مورد نشانه‌ها و علائم ظهور و حدیث مفضل بن عمر در مورد نشنه‌های ظهور و رجعت اهل البیت عليهم السلام که در آن چند گل می‌باشد.

گل اول:

خطبه‌ای که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام آنرا در بصره ایراد کرد که معرف به البیان می‌باشد

و همانا برای این خطبه نسخه‌های زیادی ذکرو نقل شده است که ما دو نسخه از آن که در مورد اصحاب امام زمان عجل الله فرجه و دیگر در مورد یاران و استانداران خود که در کشورها و شهرها منسوب کرده بود.

نسخه اول: در نسخه‌ای آمده است نقل کرده برایمان محمد بن احمد انباری که می‌گوید: نقل کرده برایمان محمد بن احمد گرگانی (جرجانی) قاضی ری که می‌گوید: نقل کرده برایمان طوق بن مالک از پدرش از جدش از عبدالله بن مسعود که می‌گوید: چون خلافت بعد از آن سه خلیفه، به حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام رسید، حضرت به بصره آمده و بر منبر مسجد جامع آن بالا رفت و خطبه‌ای ایراد نمود که عقلها را متحییر نموده و بدنها از آن به لرزه در آمد، چون این خطبه را مردم از حضرت شنیدند بسیار گریستند و ناله‌ها و فریاد و ضجه از آنها برخاست. ابن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله اسرار پنهانی که میان خود و خداوند عزوجل داشت به حضرت علی عليه السلام می‌آموخت و به همین سبب نوری که در صورت حضرت پیامبر صلى الله عليه وآله بود، به صورت حضرت علی عليه السلام منتقل شد. و رسول خدا صلى الله عليه وآله در بیماری که به حضرت علی عليه السلام وصیت نمود از دنیا رفت تا این خطبه که نامش خطبه البیان است برای مردم بخواند که در آن است علم آنچه هست و تا روز قیامت خواهد شد. حضرت علی عليه السلام بعد از به شهادت رسیدن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بعد از صبر بر ستمهای امت چون هنگام اجرای وصیت پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله رسید برخاست و آن را ایراد نموده و فرمود: ای مردم، من و حبیبم حضرت محمد مصطفی صلى الله عليه وآله همچو این دو (و اشاره به انگشت سبابه و وسطی نمود) می‌باشیم، اگر نبود آیه‌ای از کتاب خداوند شما را خبر می‌دادم به آنچه در آسمانها و زمین و آنچه در قعر این (زمین) است! هیچ چیز از آن بر من پوشیده نیست. من این علوم را وحی نمی‌دانم (پیامبر

نیستم) بلکه اینها علومی است که حضرت رسول خداﷺ به من تعلیم داده است. همانا آن حضرت هزار مسئله به من آموخت که در هر مسئله‌ای هزار باب و از هر بابی هزار نوع گشوده می‌شود. پس بپرسید از من قبل از اینکه مرا از دست دهید. بپرسید از من از آنچه زیر عرش است تا شما را خبر دهم، اگر نبود خوف اینکه گوینده‌ای از شما بگوید: حضرت علی بن ابیطالبؑ جادوگر است هم چنان که درباره پسر عموی من گفته شد (یعنی به حضرت پیامبرﷺ نسبت سحر دادند) هر آینه شما را خبر به تفکرات و نیات شما و آنچه در زمین می‌باشد می‌دادم. و این همان خطبه‌ای است که آنرا ایراد فرمود و آن خطبه البیان می‌باشد:

(به نام خداوند بخشنده مهربان. حمد و ستایش خدایی را که خالق آسمانها و آفریننده‌ی آنهاست و گسترنده‌ی زمینها و بردارنده آنهاست و محکم کننده‌ی کوهها و هموار کننده‌ی آنهاست و شکافنده‌ی چشمه‌ها و جوشاننده‌ی آنهاست و فرستنده بادها و منع کننده‌ی آنها است و نهی کننده باده‌های تند و دستور دهنده‌ی آنها است و زینت دهنده‌ی آسمانها و روشن کننده‌ی آنها است و تدبیر کننده‌ی فلک‌ها و سر دهنده‌ی آنها است و قسمت کننده‌ی منزل‌ها و تقدیر کننده‌ی آنها است و ایجاد کننده ابرها و تسخیر کننده‌ی آنها است و داخل کننده‌ی شب‌های تاریک و روشنی دهنده‌ی آنها است و احداث کننده جسم‌ها و ثابت کننده‌ی آنها است و آورنده‌ی روزگار و تیره کننده‌ی آنهاست و وارد کننده‌ی کارها و صادر کننده‌ی آنها است و ضامن روزی‌ها و مدبر آنها است و زنده کننده‌ی استخوانهای پوسیده و نشر دهنده آنها است. حمد و سپاس و ستایش می‌کنم خدوند متعال را به خاطر نعمتهای پنهانی او و فراوانش و شکر می‌کنم او را بر نعمتهای آشکار او و پشت سر هم بودن آن. وگواهی می‌دهم که نیست معبودی و خدایی جز خداوند یگانه و بی‌همتا! یکتاست و تنها اوست و شریکی ندارد و گواهی که ذکر کننده آن او را به سلامتی می‌برد و ذخیره کننده او را از عذاب در امان می‌گذارد. و گواهی می‌دهم به اینکه حضرت محمد مصطفیﷺ بنده و فرستاده اوست که ختم کننده رسالت گذشته و فخر کننده آن است و فرستاده اوست که آغاز کننده دعوت آینده و نشر و گسترش دهنده آن است. او را به ملتی فرستاد که مشغول عبادت بت‌ها بوده و به سبب پرستش بتها ناقص گردیده و مهارش بوسیله گمراهی پرستش بت‌ها آلوده شده است و سر گشته او بوسیله حجت‌ها از روی جهل و نادانی مغلوب گشته و زشتی زشت کار او نعمت‌های شبه‌ها را شکافته پرنده او به وسیله نافرمانی با زبان شیطان رهنمایی شده و فریب دهنده‌ی او بوسیله‌ی زیور لاله‌های سرخ نیزارهای احکام را قسمت نموده است. پس در نصیحت و پند مبالغه نموده و بیشتر کرده است و به امواج دریاهای گمراهی فررفته و آباد کرد او را و روشن کرد برج

نشانه‌های هدایت و منابر او را و با معجزات قرآن دعـوت شـیطان و بیشـتر کننـده‌ی او را نـابود کرده و دماغ‌های طغیان و کافر او را به خاک مالید تا دعوت به حق او و به نخستین ظـاهرش کـه او را می‌دید برگشت و پذیرنده‌ی او پذیرش درست با نطق یاورش او را فهمید و شـریعت پـاکیزه او تا روز قیامت با افتخار فخر کننده‌اش به درجه بلند رسیده و عنصرهای او پاک و پـاکیزه شـده است. ای مردم! مثل سیر کرده و عمل ثابت گردید و ترس نزدیک شده و مدت نزدیک گردیـد و از عمر من جز اندکی باقی نمانده است. از مـن بپرسـید قبـل از اینکـه مـرا از دسـت دهیـد. ای مردم!همانا من خبر دهنده از کائنات جهانیان می‌باشم. من مبین و آشکار کننده معجزات و آیـات هستم. من کشتی نجاتم، من راز پنهانم، من صاحب نشانه‌هایم، من پر کننده آب رود فراتم، مـن مترجم و تعبیرکننده تورات از (عبرانی به عربی) هستم. من گرد آورنده پراکندگی‌هایم، من آشکار کننده معجزاتم، من گفتگو کننده با مردگانم، من از بین برنده انـدوهایم، مـن حـلال مشـکلاتم، من از بین برنده شبهاتم، من شیر دلاور و بی‌باک غزواتم، من از بین برنده سختیهایم، من نشانه و معجزه برگزیده ام، من حقیقت اسرارم،من ظاهرم علی حیدر کرارم، من وارث علـوم برگزیـده‌ام (رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله)، من نابود کننده کفارم، من پدر امامانم، من ماه سرطانم مـن شـعر او زبرقـانم، من اسده شره‌ام (نام ستاره‌ای از منازل ماه است)من سعد زهره ام، من مشتری ستاره‌هـایم، مـن زحل ستاره‌های درخشانم. من چشم دو شرطم من ریشه و اصل سبطینم من حامـل تـاجم مـن عطارد فضیلتم من کمان جنگجویم (قوس عراک)، من فرقـد سـماکم مـن مـریخ فرقـانم، مـن چشمه میزانم (یعنی من میزان عدالتم) من ذخیره شکورم، من کتاب زبـورم، مـن تأویـل کننـده تأویلم، من تفسیر کننده کتاب انجیلم، من فصل الخطاب هستم، من سـوره حمـدم (ام الکتـاب) من نجات دهنده پرهیزکارانم، من صاحب سوره بقره ام، من سنگین کننده میزانم، مـن برگزیـده آل عمرانم، من نشانه نشانه هایم. من جملگی نیکی‌هایم، من همه نعمتهـایم، مـن پنجمـین آل کسایم، من تبیان و تفسیر کننده سوره نساء یم، من صاحب اعرافم، من از بین برنده پلیدی‌هایم، من مدیر و مدبر بخشش‌ها و بزرگواری‌هایم، من توبه پشیمانیم، من صاد و مـیم، مـن راز و سـر حضرت ابراهیمعلیه‌السلام هستم، من محکم کننده رعـد و بـرقم، مـن سـعادت حقیقـیم، مـن آشـکار معبودم، من آب جاری (مستنبط) حضرت هودعلیه‌السلام هستم. من نحله و هدیه حضرت ابـرهیمعلیه‌السلام هستم. من معجزه و نشانه بنی اسرائیل هستم، مـن مخاطـب و خطـاب کننـده اصحاب کهـف هستم. من محبوب صحفم، من راه پایدارم، من موضع و جایگاه مریمعلیهاالسلام هستم، من سوره لمـن تلاها (یعنی سوره شمس هستم) من تذکره آل طاهایم، من ولی اصفیایم، مـن ظـاهر و آشـکار همراه پیامبرانعلیهم‌السلام هستم، من تکرار کننده فرقانم، من نعمتهای پنهان خدایم،من محکـم کننـده

طواسینم،من امام آل یاسینم، من حاء حوامیم، من قسم الـف و لام و مـیم، مـن حرکـت کننـده سوره زمر هستم،من نشانه و آیت قمرم، من نگهبان مرصادم، مـن ترجمـه صـادم، مـن صـاحب طورم، من باطن سرورم، من نگهبان قافم، من قارع احقافم، من مرتب صافتم، من سهام ذاریاتم، من سوره واقعه ام، من سوره عادیاتم، من سوره قارعه ام، من نون و قلمم، مـن چـراغ درخشـانم من صاحب ادیانم، من ساقی تشنگانم، من عقد ایمانم، من قسـمت کننـده بهشـتم، مـن کیـوان امکانم، من تبیان امتحانم، من امنین کننده از آتشم، من حجت خداوند بـر انسـانها و جـن‌هـایم، من پدر امامان معصومعليهم‌السلام هستم،من پدر حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه آخرالزمانم.[1] در این هنگـام مالک اشتر برخاست و عرضه داشت: یا حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام این حضرت قائمعجل‌الله‌تعالی‌فرجه از فرزنـد شما چه وقت قیام می‌کند؟ آن حضرت فرمود: زمانی که باطل پیشی گیرد و حقائق خـوار شـوند، بینی صاحب مال به خاک مالیده شود و بکوبد پای خود را کوبنده و قناتها خشک گردد و قبیله‌ها طغیان کنند، سختیها بسیار شود و عمرها کوتاه گردد و اختلاف در میان عربها افتد، و روان شـود اشکها از چشمها و فریب خورد مـرد سسـت عمـل و شـادمانان هـلاک شـوند و شـورش کننـد شورشیان و عاجز شود رئیس و تاریک گردد نور آفتاب و کر شود گوشـها، عفـت و پاکـدامنیها از بین برود، انصاف خوار شود و شیطان غالب گردد. زمانی که گناه بسـیار گشـته و زنـان حکومـت کنند و حادثه‌ها سخت شود، زمین را زلزله گرفته و احکام الهی معطـل مانـده، امانـت سـرنگون گردد و خیانت ظاهر شود و محافظه کار ترسانیده شده و خشم و کینه توزی شدت یابـد، مـرگ، مردم را ترسانیده و مدعیان به پا خاستند و اولیاء نشستند، و ثروتمندان پلید گردیدنـد.(و بـدبختها به هدف رسیدند و سفیهان به جلو افتادند و نیکان به عقب ماندند و کوه‌ها کشیده شـد و مشـتبه شد کارها و بزرگ شد هیکل‌ها و وزر و بال مخلوط شد و بخیل در قرعـه کشـی پیـروز گـردد و شخص فصیح غافل گردید و آدم مجروح به عقب برگشت و صدای ما به تـأخیر انداختـه شـد و ترس و بیم از مردم برداشته شد و مرد پر خور با شـتاب سـرعت کـرد و چراگـاه تنصـیف شـد و حریص پایمال گردید و مرد ترسناک گریزان شد و اوضاع تیره و تار گشت و واثر تنهـا گردیـد و مرد تنها سرنگون شد و خشمناک ترشرویی نمود و مرد شبیخون زننده سخت کوبنده شـد و آدم واژگونه هم چشمی کرد و صاحب راز جلب کرده شد و شـخص رفیـق مهربـان آهسـته دویـد و چیزی که به شگفت آورنده است از بالا به پایین افتاد و راه ممنوع گردید و گـروه هجـوم آورد. و گروه هجوم آورده شد و جستجو کننده دور می‌زند و زاید زیاد شد و کشنده کشید و پیشـوا سـوق

---

۱. یعنی من پدر حضرت مهدیعجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستم که در آخرالزمان قیام می‌کند.

شد کوشش کننده کوشش نمود و خسته کننده را به خستگی انداخت و بالا نشست. خشمگین خشمناک شد و عارض شد عرض شونده و واجب کننده واحب نمود و شخص مقیم سیر کرد و حرکت کننده ایستاد و گمراهان گمراه گردید و خیانت کارها گول زدند و فضیلت زیاد ماند و مثل رسید و پراکننده‌ها پراکنده شدند و سبزی‌ها شکافته شد و نشانه‌های نشانه شد و دیه‌ها تأخیر افتاد و مرد پیر و فرسوده به سختی افتاد و شکسته شده شکسته شد و شخص خشمناک و یا پشیمان اندوهگین گردید و رونده برگشت و چشنده چشید و ستاره زحل درخشید. ثابت شونده ثابت شد و قرآن زینت داده شد و ستاره دبران روشن گردید و سرطان تسدیس شد و زبرقان تربیع گردید و حمل تثلیث شد و زحل در خانه‌ی سهم واقع شد و جماعت زنبوران تنبه پیدا کردند و فرار کم گردید و بچه‌ها کوچک به زحمت افتادند و وجار (بیابان‌های است میان مکه و بصره که در آن منزلی نیست) ممنوع شد و اقرار برگشت و فترت کامل گردید و هجرت آغاز شد و بسیاری فریفت و سختی فراگرفت و پهن بینی‌ها ظاهر شد و جامه‌ها بریده گشت و اشخاص درشت اندام به آن‌ها پیشوا شدند و خشمناک‌ها به آن‌ها مقدم گشتند پس جریره‌های معیوب می‌کنند و عشایر را عیب گویی می‌کنند و نهان‌ها را مالک و مسلط می‌شوند و زن‌های آزاد را پرده دری می‌نمایند و حیله‌ها را زنده می‌کنند و خراسان ویران می‌سازند و خانه نشین‌ها را از خانه نشینی جدا می‌کنند و به اویسان داخل می‌شوند. پس قلعه‌ها را ویران می‌کنند و محفوظ‌ها را ظاهر می‌نمایند وعراق را فتح می‌نمایند و نفاق را بر می‌انگیزند با خونی که ریخته می‌شود. در آن وقت منتظر خروج حضرت صاحب الزمان‌علیه السلام باشید.در این هنگام حضرت بر بالاترین پله منبر قرار گرفته و فرموده: آه آه از کنابه لبها و پژمرده شدن دهانها (آری مستمعین آن حضرت را تاب فهم آن مطلب نبود). آنگاه حضرت نگاهی به چپ و راست نموده و سپس به جمعیت عرب که در آنجا حاضر بودند نگاه کرد و در آنها سروران و مهتران اهل کوفه و بزرگان و اشراف قبائل را دید که در مقابل وی نشسته و آنچنان سکوت و بی‌تحرکی آنها را فراگرفته که گوئی بر سرهای آنها پرنده است (این جمله اخیر ضرب المثلی است برای اینکه شدت سکوت را بفهماند) پس آه سردی از دل کشید و ناله‌ای اندوهگین نمود و لحظه‌ای (آن شیر بیشه فصاحت) ساکت شد. ناگاه یکی از بزرگان خوارج به نام سوید بن نوفل برخاسته و از روی استهزاء و مسخره گفت: یا امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فهمی چه می‌گوئی؟ آیا از روی علم سخن می‌گوئی (یا لاف بیهوده می‌زنی)؟ راوی گوید: ناگاه حضرت توجهی به او کرده و نگاهی تند و خشم‌آلود به او نمود (که از شدت ترس) سوید ناله‌ای عظیم سر داد. در همان وقت مُرد و او را درحالی که قطعه قطعه بود از مسجد خارج کردند. سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام فرمود: آیا

مانند مرا استهزا کنندگان استهزا می‌کنند و بر همچو منی اعتراض کننده‌ها اعتراض می‌کنند؟ آیا به مثل من سزاوار است که سخن گوید به آنچه نمی داند و ادعا کند آنچه را که برای او نیست؟ حقاً که به خدا قسم هلاک شدند باطل کنندگان (حقائق)، به خدا قسم اگر بخواهم بر روی زمین یک کافر به خدا و منافق به پیامبر و منکر وصی او باقی نمی گذارم، به سوی خدا حزن و اندوه خود را شکوه می‌کنم و از جانب خدا آگاهم آنچه را که شما نمی دانید. در این هنگام صعصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح برخاستند و عرض کردند: یا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. آنچه را که برای ما در طول زمان واقع می‌شود بگوئید زیرا فرمایش شما دلهای ما را زنده می‌دارد و به ایمانمان می‌افزاید. سپس حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: حباً و کرامتاً و سپس برخاست و خطبه بلیغ و شیوایی را ایراد کردند که به بهشت و نعمتهایش اشتیاق می‌ورزد و از دوزخ و آتش بر حذر می‌دارد. سپس فرمود: ای مردم! همانا من از برادرم حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: صد خصلت در این امت جمع گردد که بر غیر آن جمع نشود. در آن هنگام علماء و فضلاء برخاستند و پای آن حضرت را بوسه زدند و عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین تو را قسم می‌دهیم به حق پسر عمویت رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که برای ما در طول زمان واقع می‌شود با کلامی واضح که عاقل و جاهل بفهمند بیان فرمائی. حضرت پس از حمد و ثنای خدا و یاد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما را خبر می‌دهم به آنچه بعد از موت من تا خروج صاحب الزمان آن قائم به امر عجل الله فرجه از فرزندان فرزند حضرت حسین علیه السلام و آن چرا که در آخرالزمان واقع می‌شود، تا حقیقتی از بیان و نشانه‌ها باشد. عرض کردند: ای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چه وقت اتفاق می‌افتد؟ فرمود: زمانی که مرگ در فقها واقع شود (دانشمندان بمیرند) و امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نماز را ضایع نمایند و پیرو شهوات گردند و امانتها کم گردد و خیانتها بسیار شود و شراب و نوشیدنیهای مست کننده را بنوشند، بدگوئی و ناسزا به پدران و مادران را اشعار خود کنند[1] و نماز از مساجد به واسطه خصومتها بلند شود، و مساجد را مجالس طعام قرار دهند، گناهان را بسیار انجام دهند و از نیکی‌ها بکاهند، آسمان فشرده شود (بخیل گردد و دیگر نبارد) سال چون ماه و چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت شود[2] در فصل بارش باران، باران نبارد، فرزندان کینه پدر و

---

۱. یعنی پدر و مادر خود را به کم عقلی و کهنه پرستی و بیسوادی نسبت دهند.

۲. کنایه از اینکه برکت از زمان آنها برداشته می‌شود و سالهای آنها در بی‌ثمری چون ساعتی می گذرد و در آن برای آخرت خود هیچ کسب نمی کنند و از آن بهره نمی‌برند.

مادر را در دل گیرند، مردم آن زمان را صورتهای زیبا و سیرتهای پست می‌باشد، هر کس آنان را ببیند او را به شگفت درآورند (از اعمال زشت خود) هر کس با آنها معامله کند بـه او ظلـم کننـد، صورتهای آنها صورت انسانهاست ولی قلبهای آنها دلهای شـیاطین اسـت، پـس (سـخنان و یـا همنشینی و یا قلبهای آنها) تلخ‌تر است از صبر[۱] ایشان از مردار گندیده تر و از سگ (قلبهایشـان) نجس تر(و پلیدتر است) از روباه مکارتر و از اشعب[۲] حـریص و پرطمـع تـر مـی‌باشـند. از جـرب چسبنده ترند (به دنیا) از کارهای زشتی کـه انجـام مـی‌دهنـد بـه واسـطه نهـی از منکـر دسـت نمی‌کشند. در آن زمان اگر با آنها سخن گوئی و برای آنها خبری را نقل کنی تو را تکذیب کننـد، اگر آنها را امین شماری با تو خیانت کنند، اگر به آنها پشت کنی تو را غیبـت کننـد، اگـر ثروتـی داشته باشی حسد ورزند، اگر از آنها بخیل باشی (و به آنها عطا نکنی) دشمنت گردند. اگر آنهـا را موعظه کنی ناسزایت گویند، به سخنان دروغ بسیار گوش مـی‌دهنـد، محرمـات الهـی را بسـیار می‌خورند زنا را حلال می‌دانند (اگر پسر و دختری ارتباط نامشروع داشته باشند عیب نمـی داننـد بلکه تمدن می‌شمارند) شراب و سخنها(ی فتنه انگیز) و طرب و آوازه خـوانی و سـاز و نوازهـا را جایز می‌شمارند. فقیر در میان ایشان خوار و ذلیل است و مؤمن ضعیف است و کوچـک، عـالم و دانشمند نزد آنها بی ارزش است. فاسق و گناه کار نزد آنها گرامی است، سـتمکار بـزرگ شـمرده می‌شود و ضعیف مظلوم نزد آنها هلاک شونده است (منطق آنها این است که زندگی برای قـوی است) نیرومند نزد آنها مالک دنیاست (و حق حیات دارد)،امر به معروف نمی کنند و نهی از منکـر نمی نمایند، ثروتمندی را دولت (و باعـث عـزت) مـی‌داننـد، امانـت را غنیمـت دانسته (تصـرف می‌کنند) پیش آنها زکات غرامت است (دادن خمس و زکات و حقـوق واجبـه را غرامـت و ضـرر می‌پندارند و نمی دهند) مرد از زن خود اطاعت می‌کند (و از خود اراده ای ندارد) ولـی بـه فرمـان پدر و مادرش گوش نمی دهد و به آنها ظلم می‌کند، برای از بین بردن برادر خود مـی‌کوشـد. (در آن زمان) صداهای اهل فجور بلند شود (که مردم از هر طرف به سوی ضلالت می‌خوانند) فسـاد و تبهکاری و غناء و زنا را دوست می‌دارند، با یکدیگر معاملات حـرام و ربـوی انجـام مـی‌دهنـد، علماء مورد سرزنش قرار گیرند (زیرا آنها مردم را از این اعمال نهی می‌کنند و مردم به خاطر هـوا به آنها بدگوئی می‌کنند) در میان ایشان خونریزی بسیار شده قاضی‌های آنهـا رشـوه مـی‌گیرنـد، زنها با زنها جفت شوند و خودشان را می‌سازند و آرایش می‌کنند آنچنان کـه بـرای شـوهر خـود

---

۱. صبر: کاکتوس خار دارگیاهی است زرد یا قرمز رنگ که درسرزمینهای گرمسیر می روید و بسیار تلـخ مـی باشـد و در طب برای اسهال به کار می‌رود).

۲. شخصی پر طمع است که ضرب المثل می باشد.

انجام می‌دهند، و آشکار گردد دولت بچه‌ها در هرجا و جایز شمرده شود خوانندگی زنهای خواننده و رقاصه و غناهای حرام و آشامیدن نوشیدنیهای مست کننده، مردها به مردها اکتفا کنند (و لواط انجام دهند) و زنها به زنها اکتفا کنند (و شوهر نگیرند)، زنها بر زینها(ی اسب یا مطلق زین اسب و ماشین وغیره) سوار شوند، زن بر شوهر خود بر تمام امور غلبه داشته باشد، (در آن زمان) حج کنندگان بر سه دسته اند: ثروتمندان برای تفریح و خوشگذرانی حج می‌کنند، مردمان متوسط برای تجارت و فقیران برای پول در آوردن، احکام الهی باطل شود، اسلام باطل و ناچیز شمرده شود، دولت اشرار ظاهر گردیده، ظلم و ستم در تمام شهرها جائز(و رایج) شود. پس در آن زمان تاجر در تجارتش دروغ گوید (مقصود از تاجر فقط اهل بازار و کسبه نمی باشند، ریخته گر در صیاغت خود و هر صاحب شغلی در شغل خویش) پس کم شود کسبها و تنگ شود راه زندگی و معیشت (هرکس برای امرار معاش خود پریشان است) و مختلف شود مذهبها (هر کس به دنبال کسی رفته) بسیار گردد فساد و کم گردد راه هدایت، پس در این هنگام دلها سیاه شود و بر ایشان سلطان ستمگر حکومت کند، سخنان ایشان) چون با عمل همراه نیست و از طرفی راجع به گناه و معصیت و نفاق است)از صبر(آن گیاه تلخ) تلختر است قلبهای آنها از مردار گندیده‌تر و بدبوتر می‌باشد. چون این امور واقع شد (خداوند نعمتهای خود را بردارد) دانشمندان از دنیا بروند و قلبها فاسد گردیده گناه زیاد شود، قرآن به دور افکنده شده مساجد آنها خراب گردد (به واسطه نبودن نمازگزار) و آرزوها طولانی شود ولی عملها تقلیل یابد، در شهرها حصارهائی ساخته می‌شود که مخصوص انجام دادن یا برداشتن چیزهای عظیم است که فرود آید، در آن هنگام اگر یکی از آنها روز و شب نماز خواند ثوابی برای وی ننویسند و نمازش را قبول نکنند زیرا نیت او در هنگام نماز این است که چگونه به مردم ظلم کند و از چه راهی مسلمانها را فریب دهد. (در آن زمان) به دنبال ریاست برای فخرفروشی و ظلم و ستم بر یکدیگر می‌روند، اماکن آنها (منازل و دکانها و سایر ساختمانها) مسجدهای آنها را تنگ می‌کند (مسجدها را خراب کرده مغازه و خیابان و غیره می‌نمایند) در حق ایشان کافر حکم کند، بعضی بر بعضی دیگر ستم می‌کنند و دسته‌ای دسته‌ای را می‌کشند از روی عداوت و دشمنی، به آشامیدن شرابها مست کننده مباهات می‌کنند، در میان مساجد سازها می‌نوازند و کسی بر ایشان انکار نمی کند، در آن زمان زنازادگان و اشخاص پست بزرگانند، سرپرست آنها سفیهان ایشان هستند، مالک اموال شود آنکه مالک نیست و اهل آن نمی باشد، پست فطرتی هستند از فرزندان پست فطرتها، رؤسا ریاست را به کسی دهند که مستحق آن نیست و تنگ شود خلق و خویها، و فاسد شود زراعتها و آشکار گردد بدعتها و ظاهر شود فتنه‌ها، کلام و سخن (متداول مردم آن زمان) فحش و ناسزا

است، کار آنها وحشی گری است و افعالشان پلید است، ایشانند ستمکاران بی‌باکی که در ستمگری فروگذار نکنند (تا آخرین درجه ستم کنند) بزرگان وثروتمندان و اشراف) آنها بخیلها و گدایانند (زیرا با ربا و عنوانهای دیگر از دیگران پول می‌گیرند) فقهای ایشان فتوا می‌دهند آن طور که بخواهند نه آن طور که خداوند فرموده است) قضاوت آنها حکم کنند به آنچه نمی دانند و اکثر آنها به دروغ شهادت می‌دهند، هر کس نزد او درهم (پولی هست و ثروتی دارد) نزد آنها بلند است و هر کس که او را فقیر یابند نزد ایشان خوار است، فقیر و محتاج نزد ایشان مطرود و مبغوض است. ولی ثروتمند (اگر چه بی دین باشد) محبوب و مخصوص است، آنکه شایسته و صالح است گلویش گرفته و راهها بر او بسته است. هر سخن چین دروغگوئی را بزرگ می‌شمارند، خداوند سرهای آنها را به زیر افکند (آنها را ذلیل می‌گرداند) و قلبهایشان را کور می‌گرداند، غذاهای آنها پرنده‌ها و تیهوهاست، پوشاکشان خز یمانی و ابریشم است، ربا و شبهات را حلال می‌دانند، شهادت را به یکدیگر قرض می‌دهند (یکی در حکمی به دروغ به نفع دیگری شهادت می‌دهد تا او هم در حکم دیگری به نفع وی شهادت دهد). در علمای خود ریا می‌کنند، عمرهایشان کوتاه است، سخنی از کسی مقبول نیست نزد آنها مگر از فرد سخن چین (دروغگو و جاسوس)، حلال را حرام می‌گردانند. کار آنها زشتیها است، باطل را در میان خود تدریس می‌کنند و از کارهای زشت باز نمی ایستند، نیکان آنها از اشرار خوفناک هستند، همدیگر را در غیر ذکر خدای تعالی پشتیبانی می‌کنند (در اعمال زشت به هم کمک می‌دهند). محارم را هتک کرده پاره می‌نمایند، با هم مهربان نیستند و از همدیگر روی گردانند، نیکوکار را رد می‌کند و از گناه کار استقبال می‌نمایند، هر کس به آنها بدی کند او را احترام می‌کنند (از ترس، ولی به نیکان خود چون از آنها نمی ترسند، احترام نمی گذارند و ناصح را از خائن نمی شناسند، (هنرپیشگان فاسد و خائنین را احترام می‌کنند) اولاد زنا زیاد گردد. (در آن زمان) پدران از اعمال زشت فرزندان خود شادمانند، پس آنها را نهی نمی کنند و از آن اعمال، باز نمی دارند، مرد از زن خود زشتی می‌بیند ولی او را نهی نمی کند (بلکه) از آن پولی که زن از سرمایه بی عفتی خود به دست آورده می‌گیرد تا آنجا که اگر زن او را تماماً بی عفت سازند اهمیت نمی دهد، اگر درباره آن زن کلام قبیح بشنود گوش نمی دهد (زیرا برای او قابل اهمیت نیست(پس اوست همان بی غیرتی که خدا برای او سخن نپذیرد (دعای دیگران در حق وی مستجاب نشود) و نه کار درستی و نه عذری، خوردن آن پول بر او حرام است و نکاح او حرام و در شرع اسلام قتل او (آن زن) واجب و همچنین واجب است که در میان مردمان رسوا کنند او را، و در روز قیامت به جهنم واصل خواهد شد. در آن زمان پدر و مادرها را دشنام دهند، بزرگان ذلیل شوند، فرومایگان بلند

شوند، پریشانی و دیوانگی بسیار شود (کارهای مردم از روی عقل نیست، اگر از آنها بپرسی که چرا چنین می‌کنید جواب عقلائی ندارند) چقدر نادر است برادری در راه خداوند تعالی و چقدر نایاب است درهم حلال، حال مردم به بدترین حالات برمی گردد، پس در آن وقت دوران می‌کند دولتهای شیاطین و بر ناتوانان حمله می‌کنند همانند حمله یوزپلنگ به شکار و طعمه خود، ثروتمند از ثروت خود بخل ورزد، فقیر دین را به دنیا فروشد، پس ای وای بر فقیر و آنچه بر او می‌اید از زیانکاری (در دو دنیا) و ذلت و خواری در آن زمان، زمانی که اهلش را بیچاره کند، زود است که طلب کنند (فقراء) آنچه را که برای آنها حلال نیست، پس چون چنین شد فتنه هائی بر آنها روی آورد که تاب مقابله با آن نداشته باشند و همانا اول آن فتنه از شخص حجری (روستای ای است از بحرین) و رقطی (به شخصی گویند مرض پیسی دارد) شروع می‌شود و آخر آن به سفیانی و شامی ختم می‌گردد. در آن هنگام شما بر هفت دسته‌اید:

طبقه اول: در آن بسیاری تقوی و نیکوکاری است تا سال هفتاد هجرت (و در نسخه دیگر اهل سخت و دشوار زندگی کردن و اهل قضاوت هستند تا سال هفتادم هجری).

طبقه دوم: اهل بذل و بخشش و مهربانی هستند تا سال دویست و سی هجری.

طبقه سوم: اهل پشت نمودن و قطع رابطه با یکدیگرند تا سال پانصد و پنجاه هجری.

طبقه چهارم: اهل سگ صفتی و حسد هستند تا سال هفتصد هجری.

طبقه پنجم: اهل تکبر و تهمت هستند تا سال هشتصد و بیست هجری.

طبقه ششم: اهل هرج و مرج و خونریزی و سگ صفتی دشمنان و ظهور اهل فسق و خیانت هستند تا سال نهصد و چهل هجری.

طبقه هفتم: پس ایشان اهل مکر و فریب و غدر و جنگ و فسق و تفرقه و دشمنی و لهو و بازی‌های بزرگ شهوترانیها و ساز و نوازهای حرام و کارهای مشکل (یا از نظر دینی که گناهان بزرگ و یا از نظر دنیوی صنایع بسیار مهم) و مرتکب شدن شهوات و خرابی شهرها و دیوارها و انهدام عمارات و قصرها می‌باشند و در این طبقه ظاهر می‌شود آن ملعون (سفیانی) از بیابان شوم و در این طبقه است آشکار شدن پرده حیا و فرجها (زنها پرده عفت خود را عقب می‌زنند) و در این طبقه بر همین حال هستند تا آنکه حضرت قائم مهدی(عج) ظهور کند. پس در آن هنگام بزرگان و اشراق اهل کوفه و عرب بر خاستند و عرضه داشتند: احوالات و نشانه‌های این فتنه و بزرگی آن چرا که فرموده‌ای بیان کن زیرا به خاطر این فرموده ات دلهایمان می‌خواهد از جا کنده شود و روحهایمان از جسمان جدا شود و برود. پس چقدر تأسف بار است که از وجود مقدس تو جدا شویم و خداوند در مورد تو هیچ مکر و بدی و غیره برای ما نشان ندهد. سپس

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: میدان اسب دوانی تمام شد و هر نفسی و جانی مرگ را می‌چشد. راوی می‌گوید: در آن هنگام هر کس در مجلس باقی ماند شروع به گریه کردن نمود. راوی می‌گوید: بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ناله سردی کشید و سپس فرمود: همانا من در مورد فتنه‌ها و آشوبهای که در مکه و حرمین (مدینه و مکه) اتفاق می‌افتد با خبر می‌کنم. و آن گرسنگی شدید و مرگ سرخ (با شمشیر) می‌باشد. ای وای بر اهل بیت پیامبرتان صلی الله علیه و آله و بزرگان و اشراف شما از گرانی و گرسنگی و فقر و تنگدستی و ترس و وحشت تا اینکه در آن زمان آنان بدترین حالت ممکن در بین مردم خواهند بود. و همانا در آن زمان صدایی از مساجد شما بر پا نمی‌شود و دعا و نیایش در آن خوانده نمی‌شود و سپس بعد از آن هیچ خیری در زندگی نیست. و همانا پادشاهان کافر و حاکمان طغیانگر بر آنان حکمرانی و سلطنت خواهند کرد که هر که با حاکمان دشمنی و یا مخالفت کند او را می‌کشند و هر که از آنها اطاعت و فرمانبرداری کند عزیز و محبوب آنها شمرده می‌شود و آگاه باشید اولین کسانی که بر شما حکومت و سلطنت می‌کنند بنی امیه و سپس بعد از آنان حکام بنی عباس بر شما حکومت خواهند کرد و در آن وقت چقدر از شما کشته و به غارت رفته خواهد بود. سپس فرمود: ای وای بر حال این کوفه شما و آن چرا که بر آن اتفاق می‌افتد از سفیانی در آن زمان که او از ناحیه هجر همراه اسب سورانی همچون شیرهای دلاور و درنده که اسب می‌تازند که اول اسمش (ش) است. هرگاه که آن شخص زخمی شد و زخمی بر صورتش افتاد؛پس به سوی بصره می‌آید و بزرگان و اشراف آنجا را می‌کشد و زنان آنانرا به اسارت می‌برد و همانا من حوادث و واقعه‌های غیر از آن را می‌دانم که اتفاق می‌افتد و در بین تپه‌ها اتفاق‌های زیادی خواهد افتاد و در آنجا (اسم) کشته می‌شود و در آنجا بت پرستش می‌شود. و از آنجا باز می‌گردد با جرم و در آن هنگام فریادها و شیونها بالا می‌رود و بعضی به بعضی دیگر یورش کرده و همدیگر را غارت می‌کنند. پس وای بر حال کوفه شما از فرود آمدن او (سفیانی) که در آنجا مالک حریم شما شود و کودکان شما را می‌کشد و زنان شما را هتک می‌کند، عمرش طولانی و شرش فراوان و مردانش دلاور مانند شیران درنده و برای او حادثه و واقعه بزرگی می‌باشد. و آن فتنه‌ها و آزمایشهایی می‌باشد که در آن کسانی به هلاکت می‌رسانند و آنان عبارتند از: منافقین و عهد شکنان (قاسطین) و کسانی که دین خداوند را به بی‌راه و گمراهی برده‌اند و باطل و بی‌راه کشیده‌اند و بندگانش را به بی‌راهی و گمراهی رهبری و هدایت کرده اند. و گویا آنان را می‌بینم که اقوامی را می‌کشند که مردم از صدای آنان و از شرشان می‌ترسند. پس در آن وقت چقدر از مردان کشته و از پهلوانان و دلاوران و دلیران کشته شده که نگاه کننده به آنان هراسان و

ترسان می‌شد و سپس حادثه و واقعه بزرگ آشکار می‌شـود کـه آنـان بـه اول و آخـرش ملحـق می‌شوند و آگاه باشید که همانا در این کوفه شما نشانه‌ها و علامتها و عبرتهایی برای پنـد آوران می‌باشد. و آگاه باشید که همانا سفیانی سه روز در بصره خواهد بود و در آن وقت عزیـز و بـزرگ را خوار و ذلیل و حریم و زنان را به اسارت می‌برد. آگاه باشید، ای وای بـر شـهر (مئتکفـه) از آن چرا که شمشیربرنده در آن کارزار می‌کند و کشته و هتک حرمتها درآن اتفاق می‌افتـد. و سـپس به (زوراء) می‌آید و به اهلش ظلم و ستم می‌کند پس خداوند متعال بین آن و بـین اهلـش مـانع می‌گذارد و چقدر اهلش بین او و بینش شدید هستند و طغیان زیاد و حماء و سلاطین آنها چیـره می‌باشند. سپس فرمود: ای وای بر حال دیلم (گیلان) و اهل شـاهون (کرمانشـاه) و غیـر عـرب ها(عجم) که نمی‌فهمند و بینش ندارند. آنان را سفید رو می‌بینی درحالی که دلهایشان سـیاه و از جنگ شعله ور و دلهای با قصاوت می‌باشد. و ای وای و سپس ای وای بر حال شهری که آنـان وارد آن می‌شوند که خیر و نیکی آنها دور و شر آنها نزدیـک، کوچـک آنـان زیـادتر از بزرگشـان اهمیت و کوشش می‌کنند. و همانا گروها و احزاب با آنان ملاقات می‌کنند و بـین آنـان تعصـب افزوده می‌شود و سپس اکراد (کردها) کوها و سایر شهرها و سـپس کردهـای همـدان بـه آنـان افزوده می‌شوند. تندخویی و دشمنی آنقدر زیاد می‌باشد تا اینکه عجمیان از ناحیه خراسان ملحـق شوند و در نزدیکی قزوین و سمرقند و کاشان قرار می‌گیرند. سپس در آنجا بزرگان و سـروران و اشرافی از اهل بیت پیامبرتانﷺ را به قتل می‌رسانند و سپس وارد سرزمین شیراز می‌شود. ای وای بر اهل جبال (طبرستان) و آن چرا که از اعراب بر سر آنها می‌افتد. ای وای بـر اهـل هرمـز و نواحی آن چه آفات و زیانی به آنها از بی‌مذهبان و کم خردان بـه آن مـی‌رسـد. ای وای بـر اهـل عمان و آن چرا که از ذلت و خواری و اهانتهای که به اهلش می‌رسـد. و در آنجـا چنـد حاثـه رخ می‌دهد و از آن حوادث ناگوار، اسباب از آنان قطع می‌شود و در آن مردان کشته و زنان به اسـارت گرفته می‌شود. ای وای بر اوال[1] همراه با اهل صابون از کافران ملعون که مردانشان را می‌کشند و زنانشان را به اسارت در می‌آورند و همانا من می‌دانم که در آن سیزده حادثه و واقعه می‌افتـد. اول در بین دو قلعه، دوم در صلیب، سوم در جنبیه، چهارم در نویا،پنجم در نزد اهل عراد و اکراد، ششم اوکر خارقان، هفتم: الکیا، هشتم: سار، نهم: بین دو کوه (جبلین) دهم: در نزد چاه حنین (بئر حنین) یازدهم: در طرف راست کوهپایه، دوازد هم: بلندی کوه، سیزدهم در طـرف راسـت درختـان بلنـد سدر(النیق) ای وای بر (الکنیس و ذکوان) و از آن چرا ذلت و اهانت و گرسنگی و گرانی بر سر آن

---

۱. اوال: جزیره ای است در نزدیکی بحرین (مترجم).

می‌افتد. ای وای بر اهل خراسان و از آن چرا که ذلت و خواری به آن‌ها می‌رسد که طاقت فرسا است و نمی‌توان آنرا تحمل کرد. ای وای بر ری و آنچه بر این شهرآید از قتل عظیم و اسیری زنان و ذبح اطفال و نابودی مردان. ای وای بر شهرهای فرنگ و آنچه بر آنها از اعراب رسد. ای وای بر شهرهای سند و هند و آنچه از قتل و ذبح و خرابی در آن زمان واقع می‌شود. ای وای بر جزیره قیس از دست مردی وحشتناک که وارد آن جزیره می‌شود پس او و همراهانش آن چرا که درآن است را می‌کشند و هتک حرمت به اهلش می‌کنند. و همانا من می‌دانم و خبر می‌دهم که در آن پنج حادثه بزرگ اتفاق می‌افتد که عبارتند از: **اولین** حادثه آن از جانب ساحل و نزدیکی خشکی. **دوم:** جنگ و پیکار در کوشا. **سوم:** جنگ و پیکار در جاب غربی. **چهارم:** در بین دو گردنه. **پنجم:** در خشکی. ای وای بر اهل بحرین از حوادث و واقعه‌هایی که از هر طرف بر سر آنها وارد می‌شود که بزرگان آنان کشته و کودکان را به اسارت می‌برند و غارت می‌شوند و همانا من هفت حادثه بزرگ را در آنجا می‌بینم که اتفاق می‌افتد که آن حوادث عبارتند از:

اول: حادثه در یکی از جزایر آن که از بحرین جدا شده است و آن در طرف شمالی بحرین قرار دارد که نام آن جزیره (سماهیج) می‌باشد.

دوم: و در قاطع بین نهر و مردم شهر و طرف شمال غربی بین دربین (ابله) و مسجد.

سوم: بین کوه بلند و بین دو تپه معروف به کوه حبوه.

چهارم: سپس به سوی کرخ بین تپه و جاده.

پنجم: بین درختان بزرگ معروف به سدیرات اتفاق می‌افتد. و نشانه آن یکی از بزرگان عرب در خانه‌اش کشته می‌شود و خانه او در نزدیک ساحل می‌باشد و به دستور حاکم شهر سر از تن او جدا می‌شود. پس در آن زمان عرب بر علیه حاکم شهر یورش می‌کنند و بر علیه او انقلاب می‌کنند. و در آن وقت اموال به غارت می‌رود بعد از آن مرد غیر عرب (عجم) بر عرب خروج می‌کنند و آنها را به سرزمین‌های (خط) می‌رسانند. ای وای بر اهل خط از اتفاقها و حادثه‌هایی که بر سر آنها می‌افتد که حادثه اول در دیواره و حادثه‌ای در صفصف و حادثه‌ای در ساحل و حادثه‌ای در دارین و حادثه‌ای در بازار و حادثه‌ای در زراقه و حادثه حرار و حادثه‌ی در مدارس و حادثه‌ی درتاروت. ای وای بر هجر و آن چرا که به دیوار شهر از طرف کرخ به آن می‌رسد و حادثه بزرگ در عصر زیر تپه‌های که معروف به تپه‌های حسینی سپس در فرحه سپس در قزوین سپس در اراکه سپس درام خنور. ای وای بر شهر نجد از خشکسالی و گرانی و همانا در آنجا از حادثه‌های بزرگی با خبر هستم که بر سر مسلمانان خواهد افتاد.ای وای بر بصره و آن چرا که از طاعون و فتنه‌ها که پشت سرهم خواهد بود و همانا حادثه‌های زیادی در آن

می‌شناسم که اتفاق خواهد افتاد. در واسط و حادثه‌های گوناگون در بین شط و مجینیه که در بین عیونات می‌افتد. ای وای بر بغداد از آن چرا که از ناحیه (ری) به آن می‌رسد از مرگ و کشتار و ترس و وحشت که شامل اهل عراق می‌شود. و هرگاه شمشیر بین آنها بیاید از آنان آنچه که خداوند بخواهد کشته می‌شوند. و نشانه آن این است هرگاه سلطان روم ضعیف شود وعرب تسلط کنند و مردم برای تفرقه و فتنه انگیزی مانند راه رفتن مورچه قدم بگذارند. در آن وقت عجم بر عربها هجوم می‌کنند و بصره را تحت تسلط خود قرار می‌دهند. ای وای بر فلسطین و آنچه بر آن شهر از فتنه‌های کمر شکن وارد خواهد شد. ای وای بر اهل دنیا و آنچه بر آن از فتنه‌ها وارد خواهد شد در آن زمان و بر تمام شهرهای غرب و شرق و جنوب و شمال. آگاه باشید که مردم بعضی بر بعضی سوار شوند و جنگهای دائمی بر آنها حمله کنند، این (ستمها) به واسطه آن اعمالی است که خودشان انجام داده‌اند و ﴿وَ ما رَبُّکَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ﴾[1] **(و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند).** سپس فرمود: به هوسران از فرزندان عباس خشنود نشوید (یعنی مقتدرعباسی). زیرا او اولین نشانه تغییر می‌باشد و آگاه باشید همانا من پادشاهانی که از همینک تا آن زمان حکمرانی می‌کنند را می‌شناسم. راوی می‌گوید: سپس مردی که نامش قعقاء بود همراه با جماعتی از بزرگان عرب بلند شدند و عرض کردند: ای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نام آنها را برای ما بگوئید؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

اولین آنها: مردی بلند قامت که پیرمرد می‌باشد (سفاح).

دومین نفر: (سهم مارد) تیر سرکش،(منصور دوانقی).

سومین نفر: (المثیر عجاج) مرد فرومایه (مهدی عباسی).

چهارمین نفر: صفور(هادی عباسی).

پنجمین نفر: (الفجور) هرزه و عیاش (هارون الرشید).

ششمین نفر: (مقتول بین الستور) که بین پرده‌ها کشته می‌شود (امین بن هارون عباسی).

هفتمین نفر: (صاحب الجیش العظیم) صاحب سپاه بزرگ (مأمون عباسی).

هشتمین نفر: (المشهور بباسه) معروف به شکنجه گر(معتصم عباسی).

نهمین نفر: (محشور من بطن السباع) برانگیخته شده از درندگان (واثق عباسی).

دهمین نفر: کشته شده همراه حرم (مقتول مع الحرم) که به دست پسرش منتصرعباسی به همراه ترکها که سپاه او بودند. (متوکل عباسی).

---

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۴۶

یازدهمین نفر: (هارب الی بلاد الروم) فرار کننده به سوی روم (منتصرعباسی).

دوازدهمین نفر: (الصاحب فتنة الدهماء) صاحب فتنه‌های بسیار(مستعین عباسی).

سیزدهمین نفر: (المکبوب علی راسه بالسوق) ضربه خورده بر سرش در بازار (معتز عباسی).

چهاردهمین نفر: ملاحق الموتمن (مهتدی عباسی).

پانزدهمین نفر: پیرمردی که به سوی نینوا فرار می‌کند و در برگشتن کشته می‌شود. (معتمد عباسی).

شانزدهمین نفر: صاحب زمین در مصر(معتضد عباسی).

هفدهمین نفر: ماحی الاسم (مکتفی عباسی).

هجدهمین نفر: (سباع الفتان) درنده و فتنه گر(مقتدر عباسی).

نوزدهمین نفر: (الد ناح الاملح) فرومایه حلیه گر (قاهر عباسی).

بیستمین نفر: (الاصلع الراس) کچ (راضی عباسی).

بیست و یکمین نفر: (النفا المترعد) .(متقی عباسی).

بیست و دومین نفر: (المدل بالفروسه)..(مستکفی عباسی).

بیست و سومین نفر: (السین الهجین)...(مطیع عباسی).

بیست و چهارمین نفر: (الطویل العمر) عمر طولانی دارد(طایع عباسی).

بیست و پنجمین نفر: (الرضاع لاهله).... (قادر عباسی).

بیست و ششمین نفر: (المارق للزور)... (قائم عباسی).

بیست و هفتمین نفر: (الابرش الاثم) ...(مقتدی عباسی).

بیست و هشتمین نفر: (بناء القصور).. (مستظهر عباسی).

بیست و نهمین نفر: (رمیم الامور) ... (مسترشد عباسی).

سی مین نفر: (الشیخ الرهیج) ..... (راشد عباسی).

سی و یکمین نفر: (منتقل من بلد الی بلد)....(مقتفی عباسی).

سی و دومین نفر: (الکافر المالک ارباب المسلمین).....(مستنجد عباسی).

سی و سومین نفر: (ضعیف البصر) کم سو (مستظیئی عباسی).

سی و چهارمین نفر: (قلیل العمر) دارای عمر کم (ناصر عباسی).

سی و پنجمین نفر: ..... (ظاهر عباسی).

سی و ششمین نفر: ....مستنصر).

سی و هفتمین نفر: (مستعصم عباسی)

و آگاه باشید که بعد از او مصیبت‌ها و حوادث ناگواری روی می‌آورد و گویا فتنه‌هایی را مانند شب تاریک به هر سو می‌آید. سپس فرمود: ای گروه مردم در این سخنان من شک نکنید که من تکلم نکرده و ادعائی ننمودم که بر دروغ باشد و شما را خبر نمی دهم مگر به آن چرا که (حبیب و برادرم) حضرت رسول خداﷺ مرا تعلیم داده است. همانا مرا هزار مسأله آموخت که از هر مسئله ای هزار باب از علم و از هر بابی، صد هزار باب گشوده می‌شود. شما را به این خبرها خبر دادم با کمی صبر شما، پس چقدر شگفت آور است، بسیاری فتنه‌های شما و پلیدی زمان شما و خیانت حکام شما و ظلم قضاوت شما و سگ صفتی تجار شما و بخل فرمانروایان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر شدن جسمهای شما و بسیاری آرزوها و زیادی شکایتهای شما، چقدر شگفت آور است کمی معرفت شما و ذلت فقیر و تکبر اغنیاء و کمی وفای شما. (اناالله و اناالیه راجعون) از اهل آن زمان، در میان ایشان مصیبتها وارد شود ولی آنها را بزرگ ندانند، شیطان با بدنهای آنها آمیخته و در اجسامشان و خونهایشان جای گرفته و آنها را به تهمت وسوسه می‌کند تا مرتکب فتنه‌های شهرها بشوند. (در آن زمان) مؤمن مسکین و دوستدار ما گوید: من از مستضعفان و ناتوانانم، بهترین مردم در آن هنگام کسی است که ملازم نفس خود باشد و در خانه خود مخفی شود و با مردم آمیزش نکند و دیگر آن کسی که نزدیک بیت المقدس ساکن شود و آثار انبیاءﷺ را طلب کند. ای گروه مردم: ظالم و مظلوم، جاهل و عالم، حق و باطل، عدل و ستم، با هم یکسان نیستند.

آگاه باشید که برای خداوند متعال راه‌های معلوم و آشکاری است، هیچ پیامبری نیست مگر اینکه برای او اهل بیتی می‌باشد و اهل بیت پیامبرﷺ بعد از او زندگی نمی‌کنند مگر اینکه ضد و دشمنانی دارند که می‌خواهند نور آنها را خاموش کنند. ما خاندان پیامبرﷺ شما هستیم، آگاه باشید که اگر شما را به ناسزاگوئی به ما وادار کنند، پس ما را ناسزا گوئید و اگر شما را به دشنام به ما وادار کردند، پس ما را دشنام دهید و اگر شما را به لعنت ما وادار کردند، ما را لعنت کنید.

اما اگر شما را به بیزاری (قلبی) از ما دعوت کردند پس از ما بیزاری نجوئید و گردنهای خود را در معرض شمشیرها قرار دهید، ولی یقین خود را حفظ نمائید، هر کس که از ما به قلبش بیزاری جوید، خداوند و رسول او از او بیزاری جویند. آگاه باشید که ناسزا و دشنام و لعن به ما نمی رسد. سپس فرمود: ای وای بر مسکینهای این امت، آن مسکینها همان شیعیان و دوستان ما هستند، ایشان نزد مردم کافرند (ایشان را کافر حساب می‌کنند) ولی نزد خدا نیکانند، در نزد مردم دروغگویانند ولی نزد خداوند راستگویانند، در نزد مردم ستمگرانند ولی نزد خداوند مظلومین هستند، در نزد مردم جائر ولی نزد خداوند عادلند، در نزد مردم زیانکار

ولی نزد خداوند سود برندگانند، به خدا قسم با ایمان خود رستگار شدند و منافقین هلاک گردیدند. ای گروه مردم ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾[1] **(سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند)**. (که منظور امام علی؈ است). ای گروه مردم گویا گروهی از آنان را می‌بینم (که به من تهمت زنند) و گویند حضرت علی بن ابیطالب؈ علم غیب دارد و اوست پروردگاری که می‌میراند و زنده می‌گرداند و او بر هر کاری تواناست. قسم به پروردگار کعبه دروغ می‌گویند، ای مردم درباره ما آنچه خواهید بگوئید ولی ما را مخلوق و آفریده خداوند بدانید. و آگاه باشید که شما با هم اختلاف شدیدی پیدا خواهید کرد و از هم متفرق شده و با هم تفرقه پیدا خواهید کرد. و آگاه باشید که سال صد و شصت و سه ۱۳۶۳ هجری قمری آغاز اختلافها و تفرقها می‌باشد و آن آغاز آزمایشها و آزمونها و فتنه‌ها می‌باشد زیرا بعد از آن سال فتنه‌ها (مانند سیل خروشان در زمین پست) بر شما سرازیر می‌شود. و آن فتنه‌ها عبارتند از:

(الدهماء) شماره بسیار: آن فتنه‌های بسیاری دارد.

(الغزو) جنگ افروز: که مردم را با همدیگر به جنگ افروزی رهسپار می‌کند.

(السقطاء) سقط کننده: که در آن اطفال و کودکان و نوزادان زیادی از شکمان مادرانشان سقط می‌کنند.

(الکحساء) زمین گیر شدن: در این آزمون قحطی و خشکسالی و آزمونهای زیادی پیش خواهد آمد که مردم را زمین گیر می‌کند.

(الفتناء) فتنه آور: در آن آزمون و آزمایش و امتحانهایی برای اهل زمین می‌باشد.

(نازحه) دور کننده فرستنده: ایمان را از مردم دور کرده و ظلم و ستم روی می‌دهد.

(غمراء) کینه دوز: ظلم و ستم با کینه خواهد بود.

(منفیه) باد آور: ایمان مردم را به باد می‌برد.

(الکراء) یورش: سوران و جنگجویان از هر سو به آنان یورش می‌کنند.

(ابرش) سبز و خرم: در آن زمان خرمی از خراسان خارج می‌شود.

(سولا) روان کننده: در آن زمان پادشاهان طغیانگر از جانب کوهها یورش کرده و به سوی جزائر دریاها روانه می‌شوند و اهل آن جزایر را قتل عام می‌کنند و سپس خداوند متعال مردم را

---

۱. سوره مبارکه مانده: آیه شریفه ۵۵

به وسیله یاری خودش بر آن پادشاهان طغیانگر ظفر و پیروز می‌گرداند.

و سپس بعد از آن عرب خروج می‌کنند و صاحب پرچم سیاه به سوی بصره می‌رود و در آن وقت جوانمردان آنرا به سوی شام می‌فرستند.

(العناء) دشواری و سرسختی: که اسبها را از شدت خستگی و گرفتاری در (دیار) بصره رها می‌کنند.

(الطحناء) آسیابگر، خورد کننده: نیروها را از هر سو خورد و آسیاب می‌کنند.

(فتانه) فتنه انگیز: اهل عراق با آن آزموده می‌شوند.

(مرحاء) جنگ افروز کننده: جنگ افروزی که مردم را به سوی یمن روانه می‌کند.

(سکتاء) خاموشی: فتنه‌های شام را خاموش می‌کند.

(حدراء) سراشیب،سرازیر کننده: فتنه‌ها را به جزیره اوال در مقابل بحرین سرازیر می‌کند.

(طموح) بلند کننده: که فتنه‌ها را از خراسان بر می‌دارد.

(جوراء) کشنده: فتنه‌ها رأ به سوی فارس می‌کشاند.

(الهوجاء)تندرو: فتنه‌ها را به سرعت و به تندی به سرزمین خط می‌فرستد.

(طولاء) درازا: آمدن اسب سواران بر شام به طول و درازا می‌کشد.

(منزله) پایین آورنده: فتنه‌ها را به سرزمین عراق پایین و سرازیر می‌کند.

(طائره) پرواز کننده: فتنه‌ها به سوی سرزمینهای روم به پرواز در می‌آورد.

(هیجیه) شعله افروز: اکراد (کردها) از شهر زور روانه می‌شود.

(المرمله) بی‌شوهر کننده: زنان عراق را بی‌شوهر می‌کند.

(الکاسره) جمع کننده: اسبان و جنگجویان زیادی بر اهل جزیره جمع می‌شوند.

(النحاره) کینه ورز، دشمنی: که به خاطر دشمنی مردم زیادی از اهل شام کشته می‌شوند.

(الطماحه) سرکش کننده: فتنه‌ها را به سوی بصره روانه می‌کند.

(قتاله) کشت و کشتار: مردم زیادی در کنار پل (رأس العین) کشته می‌شوند.

(مقبله) پیش رو: فتنه‌ها به سوی سرزمین یمن و حجاز پیش می‌رود.

(صروخ) یاری خواستن: در این زمان اهل عراق یاری و کمک می‌خواهند ولی هیچ کس به داد آنان نمی‌رسد.

(المستمعة) خبر رساندن: اهل ایمان را در خوابشان با خبر می‌کنند.

(السابحه) شناور کننده: اسبها به سرزمین جزیره برای کشتن اهالی جزیره و اکراد شناور می‌شوند که در آن زمان فرزندی از فرزندان عباس بر روی تختش کشته می‌شود.

(الکرباء) دل گیر کننده: که مؤمنین را به وسیله اندوه و دل گیر و حسرتشان می‌کشد.

(الغامره) جهل و بی‌خبری: در آن زمان به خاطر قحطی و خشکسالی در دل مردم کینه قرار می‌دهد.

(حائله) رخنه کننده: نفاق را در دل مردم رخنه می‌دهد.

(غرقاء) غرق کننده: اهل خط غرق می‌شوند.

(حرباء) جنگ افروز کننده: قحطی و خشک سالی به اهل خط به ارمغان می‌آورد و مردم از هم کناره گیری می‌کنند تا جایی که اگر سائلی نزد خانه‌ای از آنان برود و در خواستی کند به او رحم نمی‌کنند.

(الغالیه) زیاده روی، مبالغه کردن: طائفه و گروهی از شیعیان بیش از هر اندازه مرا مبالغه و بزرگ می‌شمارند تا اینکه مرا پروردگار خویش خطاب می‌کنند که همانا من از آنان بیزارم و برائت می‌جویم.

(مسکناء) مکث کننده: در آن زمان تقدیر و قدر مردم مکث می‌کند.

و گاهی نیز منادی نداء دو بار نداء می‌زند: آگاه باشید که سلطنت و پادشاهی و خلافت مختص آل علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. که این گوینده حضرت جبرئیل امین علیه السلام می‌باشد. پس گوینده دیگری که وجود لعین ابلیس لعین می‌باشد فریاد می‌زند: آگاه باشید که پادشاهی و سلطنت و خلافت مختص آل سفیان می‌باشد. پس در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند درحالی که صد هزار نفر او را یاری می‌دهند. سپس در سرزمین عراق نزول می‌کند و بین (جولاء) و (خانقین) راه را می‌بندند و مردان زیادی را به قتل می‌رسانند وآنان را همچون گوسفند سر می‌برد. سپس شعیب بن صالح از بین نیزارها و پبیشه بیرون می‌آید و درحالی که او یک چشم می‌باشد. پس شگفتا از هر شگفتا بین جمادی و رجب از آن چرا بر سر سرزمین جزائر اتفاق می‌افتد. و در همان زمان گماشته‌ای در بین تپه‌ها آشکار می‌شود که او صاحب ظفر است که در آن روز با او (یک چشم) مقابله و جنگ می‌کند. سپس در (رأس العین) مردی زرد پوست در نزد سر پل خروج می‌کند و روی پل هفتاد هزار نفر صاحب محل را می‌کشد و فتنه‌ها به عراق باز می‌گردد و فتنه‌ای در(شهر زور) آشکار می‌شود. آن فتنه بزرگ و حادثه ناگوار و بزرگ و گرفتاری سرسخت و خطر ناک می‌باشد که نام آن (هلهم) است. راوی می‌گوید: در آن هنگام جماعتی بلند شدند و عرضه داشتند: ای امیر المؤمنین علیه السلام برای ما بیان کنید که آن مرد زرد پوست از کجا خروج می‌کند و او را برای ما توصیف کنید؟ فرمود: آنرا برای شما توصیف می‌کنم، کمرش پهن و ساقین کوتاهی دارد و به سرعت غضب و خشم می‌کند و دوازده حادثه در زمانش اتفاق می‌افتد. و آن شیخ کردی است که طول عمرش زیاد

می‌باشد و پادشاهان روم به او نزدیک می‌شوند و آنان راه و روش خود را موافق را و روش او قرار می‌دهند و درحالی که آنان در دین و آینش سالم و سلامت و به حسن یقینش اعتماد کامل دارند. و نشانه خروج او ساختن شهر روم بر سه برج (سه دیوار) ساخته و سپس تجدید بناء می‌شود. سپس آن شیخ بزرگ دزدان،دیوارها ی، آنرا خراب می‌کنند و سپس مسلمانان را در اختیار خود قرار داده و بعد از آن مردان (زوراء) با او اضافه می‌شوند. و در بابل حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و در آن حادثه تعداد زیادی از مردم به هلاکت می‌رسند و فرو رفتگی زیادی خواهد بود و فتنه‌ای در(زوراء)اتفاق خواهد افتاد که فریاد کننده‌ای صدا می‌زند به داد برادرانتان در ساحل فرات برسید. پس اهل زوراء (مانند راه رفتن مورچگان) به سوی آنجا می‌روند و از بین آنان هفتاد هزار نفر کشته می‌شوند و گروهی از آنان فرار می‌کنند و به کوهها پناه می‌برند و باقی مانده‌ها به شهر باز می‌گردند و سپس مدتی بعد گوینده بار دیگر صدا می‌زند و آنها بیرون می‌آیند و بار دیگر هفتاد هزار نفر از آنها کشته می‌شوند. سپس خبر آنان به اهالی جزایر می‌رسد و به آنها گفته می‌شود به برادرانتان ملحق شوید. مردی زرد چهره از آنان خروج می‌کند و همراه گروه‌هایی به سوی سرزمین (خط) می‌رود و در آنجا اهل (هجر) و اهل (نجد) به او ملحق می‌شوند و سپس وارد بصره می‌شوند. و مردان به او دل می‌بندند و او همچنان از شهری به شهری دیگر پیش روی می‌کند تا اینکه به سرزمین حلب می‌رسد و در شهر حلب حادثه‌ای بزرگی اتفاق می‌افتد که او صد روز در آنجا توقف می‌کند. سپس آن مرد زرد وارد جزیره می‌شود و بعد از آن عازم شام می‌شود و چند حادثه بزرگ در آنجا اتفاق می‌افتد و او بیست و پنج روز در آنجا می‌ماند و در آنجا تعداد زیادی را می‌کشد و سپاه عراق به سوی سرزمین جبل می‌رود و مرد زد چهره به سوی کوفه می‌رود و در آنجا می‌ماند و سپس خبری از شام می‌آید که راه حجاج قطع شده است. و در آن وقت مانع به حج رفتن می‌شود و در آن زمان هیچ کس نمی‌تواند از شام و عراق به حج برود و از راه مصر فقط می‌توان به حج رفت و بعد از مدتی نیز راه مصر نیز قطع می‌شود و کسی قادر به رفتن حج نمی‌شود. مدتی بعد از سرزمین روم جارچی و پیکی می‌آید و جار می‌زند که مرد زرد (الاصفر) کشته شده است. در آن وقت سپاهی از روم خارج می‌شود که دارای هزار فرمانده و زیر دست هر فرمانده هزار جنگجو صاحب شمشیر بران می‌باشد. پس آنان در سرزمین (ارجون) نزدیک شهر (سوداء) می‌آیند و سپس آن سپاه به سرزمین هلاک شده به نام (ام الثغور) همان سرزمینی که حضرت سام بن نوح علیه السلام در آن سکونت کرد منتهی می‌شود و جنگ آنها در نزد دروازه شهر اتفاق می‌افتد و سپاه روم از آن شهر نمی‌روند تا اینکه مردی که او را نمی‌شناسند همراه سپاهی به

سوی آنان می‌آید و با آنان جنگ و پیکار می‌کند پس جنگ بسیار سختی روی می‌دهد و از هر طرف تعداد زیادی کشته می‌شود و سپس فتنه به طرف (زوراء) می‌رود و در آنجا اهالی همدیگر را می‌کشند. و بعد از آن فتنه به پایان می‌رسد و هیچ یک از آنان باقی نمی‌مانند مگر دو جانشین که هر دوی آنان نیز در یک روز کشته می‌شوند که یکی در جانب غربی و دیگری در جانب شرقی کشته می‌شود. و آن چرا که اهل طبقه هفتم می‌شنوند و در آن زمان خسوف و کسوف زیادی آشکار می‌شود و این همه نشانه‌ها آنان را از ارتکاب گناه و غیره باز نمی‌دارد. راوی می‌گوید: سپس ابن یقطین و جماعتی که از بزرگان اصحاب می‌باشند بلند می‌شوند و عرضه می‌دارند ای امیرالمؤمنین علیه السلام! همانا شما سفیانی را برای ما ذکر کردی از شما می‌خواهیم که حال و احوال او را برای ما ذکر کنی که چگونه و از کجا خروج می‌کند؟ فرمود: همانا من در مورد او در آخر سال گذشته برای شما گفته‌ام. عرضه می‌دارند: برای ما شرح بده همانا دلهایمان به لرزه در آمده و می‌خواهید در مورد آن با بصیرت شویم. فرمود: نشانه خروج او از این قرار است که سه پرچم با هم اختلاف پیدامی کنند. پرچم عرب، پس وای بر حال مصر و آن چرا که از دست آنان به آن می‌رسد و پرچمی از بحرین از جزیره اوال از سرزمین فارس و پرچمی از شام که فتنه و جنگ و کشتار به مدت یکسال بین همدیگر به طول می‌کشد. سپس مردی از فرزندان عباس خروج می‌کند پس اهل عراق می‌گویند: جمعی از بزرگان که دارای پرچمهای گوناگون هستند به سوی شما می‌آیند. پس درهمان وقت اهل شام و فلسطین مضطرب می‌شوند و سپس به (روساء) شام و مصر باز می‌گردند و می‌گویند: فرزند پادشاه (سفیانی)را فراخوانید سپس او را در حومه دمشق در جایی به نام (صرتا) با هم ملاقات می‌کنند وقتی که در آنجا با هم ملاقات می‌کنند دایی‌های او یعنی بنی کلاب و بنی دهانه به او ملحق می‌شوند و در وادی یابس با او بیعت کرده و تعداد زیادی گردش آمده و با او بیعت می‌کنند. پس به او می‌گویند: بر تو جایز نیست که اسلام را ضایع کنی آیا مردم را در فتنه‌ها و آزمایش‌ها و دگرگونی‌ها را نمی‌بینی از خداوند نمی‌ترسی و برای یاری دینت با پا نمی‌خیزی؟

به آنها می‌گوید: همانا من همان کسی که فکر و تصور می‌کنید نیستم من صاحب شما نیستم. به او می‌گویند: مگر تو از قریش و از اهل پادشاه و سلطان قائم نیستی؟ آیا برای اهل بیت پیامبرت صلی الله علیه و آله تعصب نداری و در مورد آن چرا که از حادثه‌ها و کشت و کشتار و ذلت و خواری در این زمان طولانی بر سر آنها آمده است از آنها حمایت نمی‌کنی؟ و همانا تو برای پادشاهی و سلطنت و مال و ثروت و غیره قیام نمی‌کنی بلکه برای حمایت از دینت به پا می‌خیزی. پس همچنان قوم به او می‌گویند و یکی بعد از دیگری اسرار می‌کنند. پس در آن

وقت به آنها می‌گوید: به خلفاء خود که قبلاً طرفدار آنان بودید برگردید. بعد از مدتی خواسته آنان را می‌پذیرد و همراه آنان در روز جمعه به مسجد می‌رود و بالای منبر مسجد دمشق برای آنان خطبه و سخنرانی می‌کند و آن اولین سخنرانی او در دمشق می‌باشد وبه آنها امر می‌کند که جهاد و جنگ کنند و با آنها بیعت می‌کند به شرطی که از فرمانهای او سرپیچی نکنند هر چند که راضی و خشنود و یا از آن بدشان بیاید. سپس بعد از آن به (الغوطه) می‌رود و در آنجا می‌ماند تا اینکه مردم در نزد او جمع می‌شوند و اهل (الصقائر) به او ملحق می‌شوند و سپاه او پنجاه هزار جنگجو می‌شود. سپس به نزد قبیله بنی کلاب که دائی‌های او می‌باشند قاصدی می‌فرستد و از آنها دعوت می‌کنند پس آنان مانند سیل خروشان به نزد او می‌آیند. و مردان صحرا نشین (بری) از آن دست بر می‌دارند و با مردان پادشاه ابن عباس جنگ می‌کنند. در همان وقت سفیانی با گروها و دسته‌ها و احزاب از اهل شام خروج می‌کند و در آن وقت سه پرچم با هم اختلاف پیدا می‌کنند که در آن وقت پرچم ترک و عجم که آن سیاه می‌باشد و پرچم صحرانشینان (بریبان) برای ابن عباس و آن پرچم زرد است و پرچم سفیانی پس در داخل (ازرق) جنگ سختی با هم می‌کنند و از آنان شصت هزار نفر کشته می‌شوند و سپس سفیانی و لشکریانش بر آنان پیروز می‌شوند و از آنان تعداد زیادی را می‌کشند و سفیانی فرمانروا و صاحب آنان می‌شود و با آنها (با ریا کاری)عدالت ورزی می‌کنند تا جای که می‌گویند به خداوند سوگند که آنانی که در مورد سفیانی چنین و چنان گفته‌اند دروغ گفته‌اند و به خداوند سوگند که آنان دروغ می‌گویند و نمی‌دانند از دست آن (سفیانی) چه بر سر امت رسول خدا ﷺ خواهد افتاد و اگر می‌دانستند چه اتفاقی بر سر امت می‌رسد چنین نمی‌گفتند و سفیانی همچنان با آنان به صورت ریاکاری به عدالت رفتار می‌کنند تا اینکه به راه می‌رود و اولین جایی که می‌رود (حمص) می‌باشد و همانا اهل آن شهر بدترین وضع را دارند. سپس از فرات از طرف دروازه مصر عبور می‌کند و خداوند رحمت را از دلش بر می‌دارد و او به جای به نام (قریه سبأ) می‌رود و در آنجا واقعه و حادثه بزرگی اتفاق می‌افتد و هر شهری که باقی بماند خبر او به اهالی آنها می‌رسد و ترس و وحشت از او در دلشان فرو می‌رود و همچنان شهری به شهر دیگر می‌رود و برای اهل آن شهر حادثه ناگوار اتفاق می‌افتد و اولین حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد در شهر حمص و سپس در شهر(رقه) و سپس در (قریه سبأ) و در آنجا بزرگترین حادثه، حادثه‌ای است که در(حمص) اتفاق می‌افتد. سپس سفیانی به دمشق باز می‌گردد و در آنجا افراد زیادی به سپاه او می‌آیند و در آنجا لشکری محیا می‌کند و آنرا به سوی مدینه منوره می‌فرستد و سپاه دیگر را به سوی مشرق می‌فرستد و در زوراء هفتاد هزار نفر را می‌کشد و

شکم سیصد زن حامله را پاره می‌شود و سپس لشکر به کوفه شما می‌آید و چقدر در آن گریه کننده چه مرد و زن است و در آن قتلهای زیادی اتفاق می‌افتد. و اما لشکری که به سوی مدینه روانه شده هنگامی که به صحراء بیداء می‌رسد حضرت جبرئیل امین علیه السلام به اذن خداوند متعال بر سر آنان فریاد بلندی می‌کشد وهر کس از آنان باقی بماند زمین با او فرو می‌رود وهمه آنان به هلاکت می‌رسند جز دو نفر که یکی از آنان مژده دهنده (بشیر) و دیگری هشدار دهنده (نذیر) می‌باشد. پس آن دو هیچ کس را در کنار خود نمی‌بینند مگر اینکه فقط سرهای لشکریان را می‌بینند که از زمین بیرون آمده و بقیه تنه آنها در زمین فرو رفته و به هلاکت رسیده اند. پس به همدیگر می‌گویند: بر سر لشکریان چه شده است در آن هنگام جبرئیل امین علیه السلام به اذن خداوند متعال بر سر آن دو نیز فریاد می‌کشد و صورت آنان به اذن خداوند به پشت بر می‌گردد پس آن دو عقب عقب به راه می‌روند و آن کسی که به سوی مدینه می‌رود بشیر می‌باشد که به اهل مدینه منوره آن چرا که خداوند متعال آنارا از لشکریان سفیانی نجات داده است مژده می‌دهند و دیگری نذیر، به نزد شامیان و سفیانی می‌رود و در مورد آنچرا که برسر لشکریان خودش در بیداء اتفاق افتاده هشدار و خبر می‌دهند. روز بعد هنگام صبح خبر بشیر و نذیر اثبات می‌شود. جمعی از بزرگان و اشراف از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی بلاد روم فرار می‌کنند. پس سفیانی به نزد پادشاه روم می‌رود و به او می‌گوید: بردگان مرا به من بدهید و در آن وقت پادشاه روم آن سادات بزرگوار را به سفیانی تحویل می‌دهد. پس سفیانی آنها را گرفته و به دمشق می‌آورد و گردن آن بزرگواران را در نزد پله شرقی مسجد جامع دمشق سر می‌برد و در آن وقت هیچ کس مانع کارش نمی‌شود و آگاه باشید نشانه آن تجدید بناء دیوارهای شهرها می‌باشد. عرض شد ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام! نام دیوارهای شهرها را برای ما بگوئید؟ ایشان فرمودند: تجدید بناء دیوارهای شام و عجور و حران و دو دیوار بر دور آن شهر بناء می‌شود و دیوار سفید بر آن بناء می‌شود و کوفه دو دیوار و بر شوشتر یک دیوار و بر (ارمنیه) یک دیوار و بر موصل یک دیوار و بر همدان یک دیوار و بر (ورقه) یک دیوار و بر (دیار یونس) یک دیوار و بر (حمص) یک دیوار و بر (مطردین) یک دیوار و بر(الرقطاء) یک دیوار و بر(الرهبه) یک دیوار و بر (دیر هند) یک دیوار و بر (قلعه) یک دیوار کشیده می‌شود و ای مردم آگاه باشید همانا وقتی که سفیانی آشکار می‌شود حادثه‌های زیادی و بزرگی در زمانش اتفاق می‌افتد و اولین حادثه درشهر(حمص) و سپس در شهر(حلب) و سپس در شهر(الرقه) و سپس در روستای (قریه سبأ) سپس در(رأس العین) و سپس در(نصیبین) و سپس در (موصل) و آن حادثه بزرگی می‌باشد. و سپس مردان شهر زوراء در

موصل گرد هم می‌شوند و از(دیار یونس) به (لخمه) و در آنها حادثه بزرگی رخ می‌دهد که در آن هفتاد هزار نفر کشته می‌شوند و در موصل کشتار شدیدی و زیادی اتفاق می‌افتد و سپس سفیانی به آنجا می‌آید و شصت هزار نفر از آنان را به قتل می‌رسانند و در آن گنجهای قارون می‌باشد که بر آن اتفاقها و احوال بزرگی بعد از فرو رفتگی و مسخ و قذف (سنگسار از آسمان) می‌باشد و در آن وقت فرو رفتگی زمین سریعتر از میخ آهنی در زمین نرم خواهد بود. و نیز فرمود: همچنان سفیانی هر که نامش محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه را به خاطر دشمنی با آل محمدﷺ را می‌کشد. سپس مأمورانی را به تمام شهرها می‌فرستد و به آنان دستور می‌دهد هر که به این نامها که گفته‌ام باشد را دستگیر کنند پس تعداد زیادی از کودکان و اطفال زیادی در نزدش جمع می‌کنند و برای آنها دیگ‌های بزرگی محیاء می‌کند و سپس در آن دیگها روغن زیتون می‌گذارد و آتش زیر آن می‌افروزد و وقتی که روغن داغ شد آن کودکان و اطفال بی‌گناه را در آن می‌اندازد وآنان به او می‌گویند اگر پدران ما با تو دشمنی دارند و از فرمان تو سرپیچی کرده‌اند ما چه گناهی داریم که با ما چنین کاری می‌کنی؟ و در آن وقت نام هریک از کسانی که گفته‌ام را بر می‌دارد و آنان را در روغن گداخته شده می‌اندازد. سپس به سوی کوفه شما می‌آید و در آن گشت و گذر می‌کند و هر که با آن نامهای که گفته بود پیدا می‌کنند و آنها را به مانند کودکان در روغن می‌اندازد. و در دروازه شهر هر که نامش حسن و یا حسین باشد را به دار می‌آویزد. و سپس به سوی مدینه می‌رود و سه روز آنرا غارت می‌کند و تعداد زیادی را به قتل می‌رساند و در مسجد آن هر که نامش حسن یا حسین باشد به دار می‌آویزد و در آن وقت خونهای آنان همانند خون حضرت یحییؑ می‌جوشد. وقتی که چنین می‌بیند یقین پیدا می‌کند که به هلاکت می‌رسد سپس فرارمی کند و به سوی شام می‌رود و در راه هر که با او مخالفت کند او را می‌کشد. و وقتی که وارد شهر شد و در آنجا معتکف می‌شود و شروع به نوشیدن شراب و گناه و معصیت وغیره می‌شود و به یارانش نیز چنین دستور می‌دهد و آنان نیز انجام می‌دهند و روزی که مست لایعقل و درحالی که نیزه در دست خودش می‌باشد زن خود راعریان (مادر زاد) کرده و آنرا به یکی از اصحابش می‌دهد و به او دستور می‌دهد که در ملاء عام و در میدان شهر جلوی چشمان همه مردم با او زنا کند و او نیز چنین می‌کند و مدتی بعد (در میدان شهر و جلوی چشمان مردم زنش را بار دیگر عریان مادر زاد کرده و) شکم زنش را پاره کرده و جنین (و آن همان جنینی که از زنا در شکم زنش ایجاد شده) را از شکمش در می‌آورد و آنرا می‌کشد و هیچ کس جرأت مخالفت او را نخواهد داشت. در این

هنگام فرشتگان در آسمانها مضطرب شوند و خداوند به حضرت قائم از ذریه من که صاحب الزمان است. اجازه خروج می‌دهد آنگاه خبر او در هر مکانی شیوع یافته وحضرت جبرئیل بر صخره بیت‌المقدس فرود آمده برای اهل دنیا فریاد می‌زند: ﴿جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقًا﴾[1] **(حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقینا باطل نابود شدنی است).** سپس حضرت آهی کشید و ناله‌ای زد و فرمود: ای فرزند دلبندم هرگاه ترکها لشکر کشی کردند.

منتظر ولایت مهدی باش که او به عدل و عدالت قیام می‌کند
و پادشاهان ظالم از بنی هاشم (بنی عباس) را خوار و ذلیل می‌گرداند
و با آنان بیعت می‌کند کسی که ذلیل و خوار می‌شود
ای فرزند دلبندم هرگاه ترکها لشکر کشی کردند
کودکی از کودکان که هیچ رأی در نزد او نیست
و هیچ حدی و هیچ عقلی برای او نیست
در آن هنگام حضرت قائم از شما
بر حق قیام می‌کند و به حق عمل می‌کند
که نامش همنام رسول خدا که جانم به فدای اوباد
پس او را خوار نشمارید ای فرزندم و به نزد او بشتابید

آنگاه فرمود: حضرت جبرئیل در صیحه خود صدا می‌زند: ای بندگان خدا بشنوید آنچه را که می‌گویم، همانا این حضرت مهدی آل محمد است که از مکه خروج کرده، او را اجابت کنید. ابن مسعود در ادامه می‌گوید: بزرگان اصحاب عرض کردند: ای حضرت امیرالمؤمنین این حضرت مهدی را برای ما توصیف کن که دلهای ما به یاد او مشتاق است؟ پس حضرت شروع نمود به توصیف حضرت مهدی و فرمود: اوست آن ماه روی پیشانی سفید و صاحب علامت و خال، عالمی که (از بشر) تعلیم ندیده است او به آنچه می‌شود قبل از شدن خبر می‌دهد. ای گروه مردم به درستی که حدود دین در میان ما برپا شد و عهد آن از ما گرفته شد. آگاه باشید همانا حضرت مهدی طلب قصاص می‌کند از کسی که حق ما را نشناسد و اوست شاهد به حق و خلیفة الله بر بندگانش نامش همنام جدش رسول خدا فرزند حسن بن علی (یعنی فرزند امام حسن عسکری) از فرزندان حضرت فاطمه و از

۱. سوره مبارکه اسرا: آیه شریفه ۴۱

ذریه حضرت حسین علیه السلام فرزندم. پس مائیم ریشه علم و عمل، دوستان ما همان نیکوکارانند و ولایت ما فصل خطاب است آگاه باشید همانا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بهترین مردم است در صورت و سیرت، سپس اصحاب او که به اندازه اهل بدر و به اندازه اصحاب طالوت که سیصد و سیزده نفرند و تمام آنها شیرهائی هستند که از بیشه خود بیرون آمده اند، همانند پاره آهن که اگر قصد نابودی کوههای پابرجا بکنند آن را از میان بردارند، نزد او جمع می‌شوند که پس ایشانند آنان که خداوند را بر حقیقت موحدند، ایشان را شبانگاه ناله هائی است چون ناله مادران جوانمرده، از خوف خداوند تعالی، بیدارهای شبانه و روزه‌داران در روزند تو گوئی که آنان را یک پدر تربیت کرده است (که قلبهایشان بر محبت و نصیحت جمع است)، آگاه باشید که من آنها را به اسمهایشان و شهرهایشان می‌شناسم. پس جمعی از بزرگان و اصحاب بلند شدند وعرضه داشتند: ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام! تو را به خداوند و به پسر عمویت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهیم که نام آنها را برای ما بگویی زیرا به خاطر سخنانت دلهای ما ذوب شده است. ایشان فرمودند: گوش فرا دهید نامهای (سیصد و سیصده نفر) یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را برای شما می‌گویم. همانا اولین نفر آنها از بصره و آخرین نفر آنها از الابدل می‌باشند:

از بصره دو نفربه نام: علی و محارب.

از کاشان دو نفر به نام: عبدالله و عبیدالله.

از مهجم (حدود یمن) سه نفر نام: محمّد، عمر و مالک.

از سند(پاکستان)یک نفربه نام: عبدالرحمن.

از هجر(حجر) دو نفر به نامهای: موسی، عبّاس.

از کور (از توابع بصره) یک نفر به نام: ابراهیم.

از شیرازیک نفر به نام: عبدالوّهاب.

از سعداوه (قریه‌ای در حجاز)سه نفر به نام: احمد، یحیی و فلاح.

از زید (از توابع شام یا محلی از لحسا) سه نفر به نام: محمّد، حسن و فهد.

از قبیله حمیر دو نفر به نام: مالک و ناصر.

از شیراز(شیران) چهار نفر به نام: عبدالله، صالح، جعفر و ابراهیم.

از عَقر (نزدیک کربلا) یک نفر به نام: احمد.

از منصوریه دو نفر به نام: عبدالرحمن و ملاعب.

از سیراف چهار نفر به نام: خالد، مالک، حوقل، ابراهیم.

از خونج (قریه‌ای میان مراغه و زنجان) دو نفر به نام: محروز و نوح.

از ثقب (المثقة) یک نفربه نام: هارون.

از سن (سنن) دو نفر به نام: مقداد و هود.

از هونین سه نفر به نام: عبدالسّلام و فارس و کلیب.

از زناط یک نفر به نام: جعفر.

از عُمّان شش نفر به نام: محمّد، صالح، داوود، هواشب، کوش، یونس.

از عمّاره (یکی از شهرهای عراق) یک نفر به نام: مالک.

از جماره (از شهرهای عراق) دو نفر به نام: یحیی و احمد.

از کرمان یک نفر به نام: عبدالله.

از صنعای یمن چهار نفربه نام: جبرئیل، حمر، یحیی و سمیع.

از عدن دو نفر به نام عون و موسی.

از تنجویه (جزیره‌ای بزرگ که در آن است پادشاه زنبگار) یک نفر به نام: کوثر.

از همدان دو نفر به نام: علی و صالح.

از طائف سه نفر: علی، سبا و زکریّا.

از هجُر یک نفر به نام: عبدالقدوس.

از خط دو نفر به نام: علی و مبارک.

از جزیره اوال و آن بحرین است پنج نفر به نام: عامر، جعفر، نصیر، بُکیر و لیث.

از کَبش(جانب غربی بغداد) یک نفر: محمّد.

از جده یک نفر به نام: ابراهیم.

از مکه چهار نفر به نام: عمرو، ابراهیم، محمّد و عبدالله.

از مدینه ده نفر به نام نامی اهل بیت علیهم السلام به نام: علی، حمزه، جعفر، عبّاس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمّد.

از کوفه چهار نفر به نام: محمّد، غیاث، هود و عتاب.

از مرو یک نفر به نام: حذیفه.

از نیشابور دو نفر به نام: علی و مهاجر.

از سمرقند دو نفر به نام: علی و مجاهد.

از کازرون سه نفر به نام: عمر، معمّر و یونس.

از شوش دو نفر به نام: شیبان و عبدالوّهاب.

از شوشتر دو نفر به نام: احمد و هلال.

از ضیق (از دهات یمامه) دو نفر به نام: عالم و سهیل.

از طائف یمن یک نفر به نام: هلال.

از مرقیّه (قطعه‌ای در ساحل حِمص) دو نفر به نام: بشر و شعیب.

از بَرعه (نزدیکی‌های طائف) سه نفر به نام: یوسف، داوود و عبدالله.

از عسکر (از نواحی خوزستان) دو نفر: مکرم طیب و میمون.

از واسط یک نفر به نام: عقیل.

از بغداد سه نفر به نام: عبدالمطلب، احمد و عبدالله.

از سامراء دو نفر به نام: مرائی و عامر.

از سهم (از قراء اندلس) یک نفربه نام: جعفر.

از سیلان (جزیره‌ای بزرگ میان هند و چین) سه نفر به نام: نوح، حسن و جعفر.

از کرخ (بغداد) یک نفر به نام: قاسم.

از نوبه دو نفر به نام: واصل و فاضل.

از قزوین هشت نفر به نام: هارون، عبدالله، جعفر، صالح، عمر، لیث، علی و محمّد.

از بلخ یک نفر به نام: حسن.

از مراغه یک نفر به نام: صدفه.

از قم یک نفر به نام: یعقوب.

از طالقان بیست و چهار نفر می‌باشند که آنان همان کسانی هستند که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آنان می‌فرماید: همانا من در طالقان گنجی سراغ دارم که آن گنج نه طلا و نه نقره است و آنان همان کسانی هستند که خداوند متعال آنها را ذخیره کرده است و آنان عبارتند از: صالح، جعفر، یحیی، هود، فالح، داود، جمیل، فضیل، عیسی، جابر، خالد، علوان، عبدالله، ایّوب، ملاعب، عمر، عبدالعزیز، لقمان، سعد، قبضه، مهاجر، عبدون، عبدالرحمن و علی.

از سجار (دهی است از دهات نور در بیست فرسخی بخارا) دو نفر: ابان و علی.

از سرخس دو نفر: ناجیه و حفص.

از انبار (عراق) یک نفر به نام: علوان.

از قادسیّه: حصین.

از دَورَق (از شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز شادگان کنونی) یک نفر: عبدالغفور.

از حبشه شش نفر: ابراهیم، عیسی، محمّد، حمدان، احمد و سالم.

از موصل دو نفر: هارون و فهد.

از بَلقا (جلگه‌ای از جلگه‌های دمشق میان شام و وادی القری)یک نفر: صادق.
از نصیبین دو نفر: احمد و علی.
از سِنجار (از نواحی جزیره سه روز راه فاصله است تا موصل) یک نفر: محمّد.
از خِرشان (در بیضاء) دو نفر: تکیّه و مُسنون.
از ارمنیه دو نفر: احمد و حسین.
از اصفهان یک نفر: یونس.
از ذهاب(وهان)یک نفر: حسین.
از ری یک نفر: مجمع.
از دیار یک نفر: شعیب.
از هرات یک نفر: نهروش.
از سلماس یک نفر: هارون.
از تفلیس یک نفر: محمّد.
از کرد یک نفر: عون.
از حبش یک نفر: کثیر.
از خلاط دو نفر: محمّد، جعفر.
از شوبک (از بلاد شام) یک نفر: عُمیر.
از بیضا دو نفر: سعد و سعید.
از صیغه (الضیعة) سه نفر: زید، علی و موسی.
از قبیله اوس یک نفر: محمّد.
از انطاکیه یک نفر: عبدالرّحمن.
از حلب دو نفر: صبیح و محمّد.
از حِمص یک نفر: جعفر.
از دمشق دو نفر: داود و عبدالرّحمن.
از رمله دو نفر: طلیق و موسی.
از بیت‌المقدّس سه نفر: بُشر، داود و عمران.
از عسقلان پنج نفر: محمّد، یوسف، عمر، فهد و هارون.
از عرب عنیزه یک نفر: عمیر.
از عکا دو نفر: مروان و سعد.

از عرفه(نام بلادی چند است) یک نفر: فرخ.

از طبربه یک نفر: فلیح.

از بُلست (البلسان(از دهات اسکندریه) یک نفر: عبدالوارث.

از فسطاط (نزدیک مصر)(از شهر فرعون لعنت خداوند بر او باد) چهار نفر: احمد، عبدالله، یونس و طاهر.

از بالیس (شهری در شام میان حلب و رقّه) یک نفر: نصیر.

از اسکندریه چهار نفر: حسن، محسن، شبیل، شیبان.

از جبل‌اللکام (محلی مشرف بر انطاکیه در لبنان)پنج نفر: عبدالله، عبیدالله، بحر، قادم و طالوت.

از سادَه (محلّی در یمامه) سه نفر: صلیب، سُعدان و شبیب.

از افرنج (فرانسه) دو نفر: علی و احمد.

از یمامه دو نفر: ظافر و جمیل.

از مُعاذه (محلّی نزدیک کوه‌های اذقیّه از بنی قشیر) چهارده نفر: سوید، احمد، محمّد، حسن، یعقوب، حسین، عبدالله، عبدالقدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر.

از الومه- المرطه- (از دیار هذیل) یک نفر: معشر.

از عبادان(آبادان) ده نفر: حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمرو، عامر، احمد، محمّد عبدالمهیمن،عبدالوارث.

از یمن چهارده نفر: جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمّار، فهد، عاصم، حَجرش، کلثوم، جابر و محمّد.

از بادیه‌نشین‌های مصر دو نفر: عجلان و درّاج.

از بادیه‌نشین‌های اعقیل سه نفر: منبه، ضابط و غربان.

از بادیه‌نشین‌های اغیر یک نفر: عمرو.

از بادیه‌نشین‌های شیبان یک نفر: نهراش.

از قبیله تمیم یک نفر: ریّان.

از بادیه‌نشین‌های قسیّن (نواحی کوفه) یک نفر: جابر.

از بادیه‌نشین‌های کلاب یک نفر: مطر.

از موالی اهل بیت علیهم السلام سه نفر: عبدالله، مخنِف و براک.

از موالی انبیاء علیهم السلام چهار نفر: صباح، صیاح، میمون و هود.

از دو مرد غلام دو نفر: عبدالله و ناصح.

از حله دو نفر: محمّد و علی.
از کربلا سه نفر: حسین، حسین و حسن.
از نجف دو نفر: جعفر و محمّد.
شش نفر از ابدال که نام همه آنها عبدالله است.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام فرمود: همانا اینان همه آنها از جانب طلوع خورشید مشرق و مغرب و کوه و برزن جمع می‌شوند که خداوند متعال کمتر از نیمه شب همه آنها را جمع می‌کند و آنان به مکه می‌آیند درحالی که اهالی مکه مکرمه می‌دانند که این افراد از اهل مکه نیستند. پس وقتی که آنان را می‌بینند می‌گویند: همانا سفیانی ما را محاصره کرده است وقتی که صبح می‌شود ایشان را در حال طواف و نماز و قیام و غیره می‌بینند و درحالی که ایشان را نمی‌شناسند زیرا از اهل مکه و اطراف آن نیستند. پس آن بزرگواران همه باهم دسته جمعی به نزد محضر مبارک حضرت ولی عصر مهدی موعودعجل الله فرجه می‌روند درحالی که آن بزرگوار در زیر گلدسته (مناره) مخفی شده است. پس به آن بزرگوار عرض می‌نمایند: آیا تو مهدی موعودعجل الله فرجه می‌باشی؟ آن بزرگوار می‌فرماید: بله ای یاران با وفای من؛ من همان مهدی موعودعجل الله فرجه می‌باشم. سپس حضرت مهدی‌عجل الله فرجه خود را از یاران با وفایش مخفی می‌کند تا آنها را بیازماید که چگونه از او فرمانبرداری می‌کنند پس آن بزرگوار به مدینه منوره می‌رود و به آنها خبر می‌دهد که در نزد قبر جد بزرگوارش حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله به او ملحق شوند. پس آنان نیز به مدینه منوره رفته و به آن بزرگوار ملحق می‌شوند. وقتی که آنان را می‌بیند که به فرمانش عمل کرده‌اند به مکه مکرمه باز می‌گردد باز هم سه بار از آنان مخفی می‌شود و به مدینه منوره می‌رود و آنها را دعوت می‌کند و آن بزرگواران در هر سه بار بدون چون و چرا اطاعت می‌کنند و به نزد آن بزرگوار می‌روند و سپس بار دیگر مخفی می‌شود و در بین صفا و مروه خود را به آنان نشان می‌دهد. سپس به آنان می‌فرماید: همانا من هیچ کاری با شما ندارم تا اینکه در مورد سی چیز (خصلت) با من بیعت کنید و به آن عمل کنید و هیچ چیزی از آن تغییر ندهید و هشت چیز دیگر در مورد شخص خودم می‌باشد که باید آنرا نیز رعایت کنید.عرضه می‌دارند: ما سرا پا گوش به فرمان و از آن چرا که می‌گوید اطاعت و فرمانبردار هستیم، ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله آن چرا که می‌خواهی بگو. پس به سوی صفا می‌رود و آنان نیز دنبال ایشان می‌روند وقتی که به آنجا می‌رسند به آنان می‌فرماید: با شما بیعت می‌کنم که درهنگام نبرد فرار نکنید وسرقت نکنید، زنا نکنید و کار حرامی انجام ندهید و به فاحشه‌ای نزدیک نشوید و هیچ یک را کتک نزنید مگر به حق و طلا و نقره و گندم و جو وغیره را برای خود ذخیره نکنید و هیچ مسجدی را ویران و

خراب نکنید و شهادت دروغ و زور ندهید. و هیچ مؤمنی را خوار و ذلیل نگردانید و ربا نخورید و اینکه در ضرر و شکست و درماندگی صابر و شکیبا باشید وهیچ موحدی و یکتا پرستی را مورد لعن و نفرین قرار ندهید. و نوشیدنی‌های مست کننده را ننوشید و لباسی از طلا و ابریشم و دیباج نپوشید و پشت کسی که از میدان جنگ فرار کرده نروید و خونی که محترم است نریزید و مسلمانی را به غارت و یغما نبرید و بر کافر و بر منافق (به ناحق) تعدی نکنید و لباسی از ابریشم و خز (لباسی که از پشم و ابریشم بافته شده باشد) را نپوشید. و خاک را بالش خود و محل استراحت و خواب خود قرار دهید و از فاحشه بیزاری کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید.

اگر چنین کنید بر من سزاوار و واجب است که غیر از شما یاران دیگری برای خود قرار ندهم و چیزی نپوشم مگر مانند شما و چیزی ننوشم و نخورم مگر مانند شما و سوار بر مرکبی نشوم مگر مانند شما و رفتار نکنم مگر مانند شما و راهی نروم مگر مانند شما و راضی نشوم مگر به قلیل و کم و زمین را پر از عدل و داد کنم همان گونه که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد. و خداوند متعال را به حق عبادتش پرستش و ستایش کنم و به شما وفا دار باشم و شما نیز وفادار باشید. پس آنان (سیصید و سیزده نفر) می‌گویند: به آن چرا که فرموده‌ای راضی و خشنود گشته‌ایم و با تو به شما به آن چرا که فرموده اید بیعت می‌کنیم. سپس آن بزرگوار با هر یک از آنان مصافحه می‌کند (یعنی دست بیعت می‌دهد) و بعد از آن حضرت مهدی عليه السلام در بین مردم آشکار می‌شود و در آن زمان بندگان خداوند ازاو (که حجت خداوند است) فرمانبردار می‌شوند و سرزمینها برای آن بزرگوار رهایی می‌بخشند و حضرت خضر عليه السلام بزرگ دولت او می‌شود و اهل همدان وزیران و اهل خولان لشکریان و اهل حمیر یاران و اهل مضر سپاه او می‌شوند و خداوند متعال جمعیت آنان را می‌افزاید و پشتش را محکم و استوار می‌گرداند. سپس همراه لشکریان به راه می‌رود تا اینکه به سوی عراق می‌رود درحالی که مردم در پشت سر ایشان راه می‌روند و طلائیه لشکرش مردی به نام عقیل و انتهای لشکرش مردی به نام حارث می‌باشد. در آن هنگام مردی از نواده گان حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام (حسنی) همراه با دوازده هزار جنگجو به آن بزرگوار ملحق می‌شود پس حسنی عرض می‌کند: همانا من به فرماندهی و زعامت و ریاست این سپاه اسلام از تو سزاوار ترم زیرا من از نواده گان حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام و تو از نواده گان حضرت امام حسین عليه السلام هستی و همانا حضرت امام حسن عليه السلام از امام حسین عليه السلام بزرگتر بود. پس حضرت مهدی عليه السلام به حسنی می‌فرماید: همانا من مهدی موعود عليه السلام هستم. حسنی می‌گوید برای اثبات ادعای خودت نشانه‌ای داری تا من و همراهانم یقین پیدا کنیم که تو واقعاً خود وجود مبارک و

مقدس حضرت مهدی؈ هستی تا بدون چون و چرا از تو اطاعت و فرمانبرداری کنیم؟ پس در همان وقت حضرت مهدی؈ رو به آسمان می‌کند و به پرنده‌ای اشاره می‌کند و آن پرنده به اذن خداوند و به فرمان حجت خداوند به نزد آن بزرگوار آمده و بر روی کف دست آن بزرگوار می‌نشیند و سپس به اذن و قدرت خداوند متعال زبان باز می‌کند و سخن می‌گوید و به ولایت و امامت حضرت مهدی؈ اقرار و شهادت می‌دهد. سپس یک چوب خشک را در زمین خشک که هیچ آبی در آن یافت نمی‌شود می‌کارد و در همان وقت به اذن خداوند متعال سرسبز شده و برگ دار شده و میوه می‌دهد. و سپس سنگی سفت از روی زمین بر می‌دارد و در دست مبارک خود قرار داده و آنرا مانند آرد خُرد می‌کند و سپس مانند شمع خمیر می‌کند. سپس حسنی می‌گوید: همانا ولایت و امامت و زعامت و ریاست و فرماندهی مختص توست و من به تو ایمان می‌آورم و با تو بیعت می‌کنم[1] و طلائیه لشکر او مردی همنام اوست پس همچنان می‌روند تا اینکه منطقه‌ای به نام خریسان را فتح می‌کند. سپس به مدینه منوره باز می‌گردد و تمام مردم به آمدنش با خبر می‌شوند و اهل یمن و اهل حجاز ازآن بزرگوار اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند و قبیله ثقیف با ایشان مخالفت می‌کند. سپس برای جنگ با سفیانی به سوی شام می‌رود و در شام فریاد کننده‌ای فریاد می‌زند: آگاه باشید که همانا اعراب حجاز به سوی شما آمده اند. پس سفیانی به یارانش می‌گوید: شما درباره این اعراب که از حجاز آمده‌اند چه می‌گوئید؟ آنان می‌گویند: همانا ما یاران جنگ و ستیز و آهن و سلاح و جنگجوی دلاور و دلیر هستیم. و با این کار او را مورد تشویق قرار می‌دهند درحالی که او آگاهتر از آنان می‌باشد و می‌دانند چه اتفاقی می‌خواهد بر سرش و یارانش بیفتد. راوی می‌گوید: سپس جماعتی از اهل کوفه بلند شدند و عرضه داشتند: ای امیرالمؤمنین؈ نام سفیانی چیست؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ فرمودند: نام او حرب بن عنبسه بن مرة بن کلیب بن ساهمه بن زید بن عثمان بن خالد و او از نواده گان و نسل یزید بن معاویة بن سفیان می‌باشد که لعنت و نفرین آسمانیان و زمینیان می‌باشد و او شرورترین و ظالمترین خلق خداوند است. سپس سفیانی همراه لشکریانش و مردان و اسب سواران و جنگجویان او که

---

۱. حسنی از کسانی هستند که به امامت و ولایت حضرت ولی عصر؈ یقین و ایمان کاملی دارد و خود وجود مبارک حضرت ولی عصر؈ از آن نیز با خبر است ولی درخواست حسنی برای نشان دادن معجزات از حضرت مهدی؈ به خاطر این است که به لشکریانش ثابت کند که حضرت مهدی امام زمان؈ می‌باشد واطاعت و فرمانبرداری از آن بزرگوار واجب محض می‌باشد (مترجم).

تعدادشان دویست هزار نفر جنگجو می‌باشند پس همچنان راه می‌روند و پیشروی می‌کنند تا اینکه به سرزمین (حیره) می‌رسند. سپس حضرت مهدی عليه السلام برای مقابله او همراه با لشکریانش و گردانها و سپاه خود پیشروی می‌کنند درحالی که جبرئیل امین عليه السلام در طرف راست و حضرت میکائیل عليه السلام در طرف چپ و نصر و پیروزی و ظفر همراهش می‌باشد و در هر شهری که پا می‌گذارد مردم آن شهر به آن جناب ملحق می‌شوند تا اینکه به نزد(دروازه حیره) میرسند و آن نزدیک به سپاه و لشکریان سفیانی پس در آن هنگام خداوند متعال و حضرت مهدی موعود عليه السلام و تمام آفریده‌ها حتی پرندگان آسمان و کوهها و غیره بر آنان خشم می‌کنند و پرندگان از آسمان با بالهای خود به آنان می‌زنند و کوهها به حرکت در آمده با سنگ بر سر لشکریان سفیانی می‌زند و جنگ بسیار سختی میان لشکریان حضرت مهدی عليه السلام و لشکریان سفیانی روی می‌دهد. تا اینکه تمام لشکریان سفیانی به هلاکت می‌رسند و سفیانی با اندکی از یارانش فرار می‌کند. پس در آن وقت مردی از یاران امام زمان عليه السلام به نام صیاح همراه با گروهش به دنبال سفیانی می‌رود و با یاران سفیانی جنگ می‌کند و آنان را به هلاکت می‌رسانند و سفیانی را به اسارت می‌گیرد و سفیانی را به نزد حضرت مهدی عليه السلام می‌آورد درحالی که ایشان درحال نماز خواندن نماز عشاء می‌باشد پس در نماز خود تخفیف کرده و نماز را به پایان می‌رسانند. پس سفیانی خود را به پای حضرت ولی عصر عليه السلام انداخته و عرض می‌کند: ای عمو زاده مرا رحم کن تا از یارانت باشم! حضرت مهدی عليه السلام به یارانش (همان سیصد و سیزده نفر) می‌فرماید: در مورد آن چرا که می‌گوید چه نظری دارید همانا من بر خود واجب نموده‌ام که هیچ کاری انجام ندهم مگر با مشورت و رضای شما. یاران با وفایش عرضه می‌دارند: به خداوند سوگند ما راضی و خشنود می‌شویم از اینکه او را بکشی زیرا او خونهای محترم زیادی را به ناحق ریخته است و همینک شما می‌خواهید بر او منت نهاده و حیاتش را ببخشی؟ حضرت مهدی عليه السلام به آنها می‌فرماید: آن چرا که دوست دارید با او انجام دهید. پس جماعتی آن ملعون را با خود به نزد (شاطی هجیر) برده و او را در زیر درختی که شاخ و برگ زیادی دارد می‌برند و او را همانند گوسفند سر از تن آن لعین جدا می‌کنند و خداوند متعال روح آن ملعون را به دوزخ می‌فرستد. سپس خبر کشتن او به قبیله دایی‌هایش بنی کلاب می‌رسد و به آنان می‌گویند: همانا حرب بن عنبسه به قتل رسیده و آن به دست مردی از فرزندان و نواده گان حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام. پس در آن هنگام قبیله بنی کلاب به نزد مردی از فرزندان پادشاه روم می‌روند و با او در مورد کشتن حضرت مهدی عليه السلام و خون خواهی

سفیانی بیعت می‌کنند. سپس قبیله بنی ثقیف به آنان ملحق می‌شوند و پادشاه روم همراه با هزار فرمانده که زیردست هر فرمانده هزار جنگجو می‌باشد به شهری از شهرهایی که در اختیار حضرت قائم عليه السلام به نام (طرشوس) یورش می‌کنند و آنجا را به غارت و یغمی می‌برند و اموال و گوسفندان چهارپایان را با خود می‌برند و همچنین حریم و زنان آنان را به اسارت برده و مردان را به قتل می‌رسانند و خانه‌های آن شهر را روی هم ویران و خراب می‌کنند و گویا زنان را می‌بینم که بر پشت اسبان بدون زین نشسته‌اند درحالی که آنها در گرمای سوزان خورشید و زیر نور خورشید و نور ماه (یعنی بدون توقف در شب و روز) در حرکت هستند. پس خبر آن واقعه به گوش حضرت ولی عصر عليه السلام می‌رسد و حضرت مهدی عليه السلام با لشکریان خود به سوی پادشاه روم می‌رود و در سرزمینی به نام (اسفل الرقه) ده فرسخی آنان می‌رسد. پس در آنجا جنگ سختی بین لشکریان حضرت مهدی عليه السلام و رومیان اتفاق می‌افتد تا اینکه ازخون کشته‌ها آب شط تغییر یافته و متعفن می‌شود. وقتی که پادشاه روم چنین می‌بیند به سوی (انطاکیه) فرار می‌کند و حضرت مهدی عليه السلام به سوی آن می‌رود و در نزدیکی شهر منزل می‌کنند پس پادشاه روم فرستاده‌ای می‌فرستد و پیشنهاد می‌کند که آتش بس شود و او خراج می‌دهد. حضرت مهدی عليه السلام به شرطی پیشنهاد او را قبول می‌کند که پادشاه روم دیگر از روم خارج نشود و هر اسیر مسلمانی که در بند او می‌باشد را آزاد کند. پادشاه روم نیز چنین کاری می‌کند و تمام اسیران و مسلمانانی که در بند او می‌باشند را آزاد می‌کند و تحت فرمان حضرت مهدی عليه السلام قرار می‌گیرد. سپس حضرت مهدی عليه السلام به سوی قبیله بنی کلاب می‌رود و آن از راه دریاچه، تا اینکه به دمشق می‌رسد پس لشکری محیا کرده و به سوی قبیله بنی کلاب می‌فرستد و آن لشکر مقداری از مردانی که مقاوت می‌کنند را به هلاکت می‌رسانند و زنان آنان را به اسارت می‌گیرند. سپس اسیران را به نزد امام زمان عليه السلام می‌آورند و آنان ایمان می‌آورند و با حضرت مهدی عليه السلام در درج دمشق به نام بخس و نقض بیعت می‌کنند. سپس حضرت مهدی موعود عليه السلام بعد از کشتن سفیانی و غلبه بر لشکریان رومیان به حرکت در می‌آورند تا اینکه به یکی از سرزمینهای روم می‌رسند پس در آن وقت با یک صدا می‌گویند: (**لا إله إلا الله محمد رسول الله** صلى الله عليه وآله) در همان وقت دیوارهای شهر فرو می‌ریزد و آنجا به اذن خداوند بدون هیچ جنگ و خون ریزی فتح می‌شود. و سپس حضرت مهدی عليه السلام همراه یارانش پیش روی کرده و سپس به قسطنطنیه (استانبول کنونی) که در حاکمیت پادشاه روم می‌باشد می‌رسند و آنجا را فتح می‌کنند و از آنجا سه گنج بیرون می‌آورند: گنجی از جوهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره و سپس اموال را با

بیل بین سپاهیان خود تقسیم می‌کند.

و بعد از آن به سوی ارمنیه کبری (ارمنستان) می‌رود وقتی که اهل ارمنستان ایشان را می‌بینند راهبی از راهبان خود را به نزد ایشان می‌فرستند که آن راهب علم زیادی دارد پس به او می‌گویند: برو ببین این افراد چه می‌خواهند وقتی که راهب به نزد امام زمان عجل الله فرجه شرفیاب می‌شود عرضه می‌دارد: آیا شما وجود مبارک حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه می‌باشی؟ حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌فرماید بله من همان مهدی موعود عجل الله فرجه هستم که در انجیل شما ذکر شده‌ام که در آخرالزمان خروج می‌کنم. پس راهب مسائلی از آن بزرگوار می‌پرسد و ایشان پرسش‌های راهب را پاسخ می‌دهد وقتی که راهب چنین می‌بیند مسلمان می‌شود. سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه از مردم آنجا دعوت می‌کند تا مسلمان شوند ولی آنان نمی‌پذیرند و جنگ و ستیز می‌کنند سپس اصحاب حضرت مهدی وارد آن می‌شوند و با پانصد جنگ جو از مسیحیان متعصب و مشرک جنگ کرده و آنان را به هلاکت می‌رسانند. سپس به قدرت خداوند متعال شهرشان بین آسمان و زمین معلق می‌شود پس پادشاه و همراهانش که از شهر فرار کرده بودند شهر خود را بین آسمان و زمین معلق می‌بینند سپس پادشاه به همراهانش می‌گوید: راهی برای فرار خود پیدا کنید. پس آنان پا به فرار می‌گذارند و از اول تا آخرشان فرار می‌کنند در راه یک شیر عظیم الجثه راه آنان را می‌بندد و آنان از ترس سلاح و اموال و آن چرا که در دست دارند را به زمین می‌اندازند و سپس لشکریان حضرت مهدی عجل الله فرجه به دنبال آنان می‌روند و سلاح و اموالشان را جمع آوری و به غنیمت می‌برند و سپس بین همدیگر تقسیم می‌کنند که برای هر یک از آنان از آن هزاران نفر صد هزار دینار و صد کنیز و صد غلام خواهد بود. سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه به سوی بیت المقدس می‌رود و از آنجا تابوت عهد (حضرت موسی علیه السلام) و چاقو و انگشتری حضرت سلیمان علیه السلام و الواحی که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده را بیرون می‌آورد. سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه به شهر بزرگ زنگبار(زنج) می‌رود که در آن شهر هزار بازار ودر هر بازار هزار مغازه و دکان می‌باشد و آنجا را نیز فتح می‌کند. سپس به شهری به نام قاطع می‌آید که آن در ساحل دریای سبز محیط به دنیا که طول آن شهر هزار مایل و عرضش هزار مایل می‌باشد. وقتی که حضرت مهدی عجل الله فرجه و یارانش به آنجا می‌رسند سه بار بر آن شهر تکبیر می‌گویند و دیوارهای آن شهر به اذن خداوند متعال فرو می‌ریزد سپس صد هزار نفر که به کفرشان می‌ورزند را به قتل می‌رسانند و حضرت مهدی عجل الله فرجه هفت سال در آنجا سکونت می‌کند و سهم هر کدام از مردان لشکریانش ده برابر آن چرا که از روم به غنیمت برده‌اند خواهد بود. و سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه همراه با صد هزار گروه (موکب) و

در هر گروه بیش از پنجاه نفر جنگجو خواهد بود و در ساحل فلسطین بین عکه و سور و غـزه و عسقلان منزل می‌کنند. در آن وقت خبر خروج دجال یک چشم به آن بزرگوار می‌رسد که او خروج کرده است و کشت و زراعت و محصول و نسل مردم را به هلاکت رسانده است و آن اینکه دجال یک چشم از دهی به نام یهودیه از روستاهای اصفهان که آن از شـهر(الاکاسـره) می‌باشد خروج می‌کند که برای او یک چشم و آن در وسط پیشانیش که مانند ستاره درخشان می‌درخشد و او سوار بر الاغی است که طول آن الاغ هفتاد ذراع و هر قـدم آن بـه انـدازه آن چرا که چشم می‌بیند می‌باشد و آن الاغ روی آب همانند روی خشـکی راه مـی‌رود سـپس بـا صدای بلند فریاد می‌زند و فریادش به آن چرا که خداوند می‌خواهد می‌رسد و او می‌گویـد: بـه سوی من بشتابید ای دوستان من که همانا من پروردگاربلند مرتبه شما هستم همان خداوندی که آفرید و منظم کرد، وهمان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود و آن کس را که چراگاه را به وجود آورد. پس در آن هنگام فرزندان حرام زاده و زنا زاده و بـدترین و پسـت تـرین مـردم از فرزندان یهود و مسیحیان از او پیروی می‌کنند و در نزد او هزاران هزار نفر جمع می‌شـوند کـه هیچ یک قادر به شمارش آنان نیست جز خداوند متعال. سپس دجال راه مـی‌رود درحـالی کـه همراه او دو کوه می‌باشد کوهی از گوشت و کوهی از نان تکه شده تریت می‌باشد و خـروج او در زمانی خواهد بود که خشکسالی بسیار شدیدی در دنیا واقع شده باشد سپس آن دو کوه بـه دنبال او راه می‌روند و آن چرا از آن می‌دهد کم نمی‌شود و هرکه به پروردگـاری و ربوبیـت او اقرار کنند از آن به او می‌دهد. سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بـن ابیطالـب علیه السلام فرمـود: ای مردم آگاه باشید که او درغگویی بیش نیست و مورد لعن و نفرین می‌باشـد و آگـاه باشـید کـه پروردگار شما یک چشم نیست و نمی‌خورد و نمی‌آشامد و او زنده است و هرگز نمی‌میـرد و او بر همه چیز قادر و تواناست. راوی می‌گوید: بعد از آن اشـراف و بزرگـان کوفـه بلنـد شـدند و عرضه داشتند ای مولای ما بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در ادامه فرمودند: سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به بیت المقدس می‌رود و چند روز بـا مـردم نمـاز می‌گذارد سپس یک از روزهای جمعه و درحالی که اذان نماز گفته شده حضـرت عیسـی بـن مریم علیه السلام به اذن خداوند از آسمان به زمین می‌آید درحالی که دو لباس سرخ پوشیده و گویـا از سرش روغن می‌چکد. و آن بزرگوار مردی خوش سیما و چهره است که شبیه ترین خلـق بـه پدرتان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد. پس بـه نـزد حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه مـی‌آیـد و بـا ایشـان مصافحه می‌کند و بـه پیـروزی و نصـرت مـژده و بشـارت مـی‌دهـد. در آن هنگـام حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به او می‌فرماید: ای روح الله جلو بیا و بـا مـردم نمـاز بگـذار. حضـرت عیسـی علیه السلام

می‌گوید: بلکه این نماز و امامت به خاطر تو برپا شده است ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ. پس حضرت مهدی ؑ نماز می‌گذارد و حضرت عیسی ؑ درپشت سر ایشان قرار می‌گیرد و به آن بزرگوار اقتدا می‌کند. بعد از اتمام نماز حضرت مهدی ؑ، حضرت عیسی ؑ را در مورد جنگ با دجال و لشکریانش جانشین خود قرار می‌دهد. سپس حضرت عیسی ؑ از جانب حضرت مهدی ؑ فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گیرد و به سوی دجال و لشکریانش می‌رود. درحالی که دجال زراعت، کشت زارها و نسلهای مردم را به هلاکت رسانده است و مدعی ربوبیت و پروردگاری می‌کند ومردم را به پرستش و ستایش خود دعوت می‌کند پس هرکه از او اطاعت کند به او نیکی و ثروت و غیره می‌دهد و هرکه با او مخالفت کند او را به قتل می‌رساند. و همانا دجال در همه جای زمین قدم می‌زند جز مکه مکرمه و مدینه منوره و بیت المقدس و همانا تمام فرزندان زنا و حرام در مشرق و مغرب زمین از او پیروی می‌کنند. سپس به سوی سرزمین حجاز می‌رود و حضرت عیسی ؑ در(عقبه هرشا) به او می‌رسد.

پس حضرت عیسی ؑ دجال لعین را گرفته و او را به شدت تکان می‌دهد و سپس یک ضربه (با نیزه) به او می‌زند و دجال مانند سرب در آتش ذوب می‌شود. و سپس لشکریان حضرت مهدی ؑ می‌آیند و لشکریان دجال یک چشم را در مدت چهل شبانه روز بدون هیچ توقفی از طلوع تا غروب و از غروب تا طلوع با آنان جنگ کرده و آنان را به هلاکت می‌رسانند و سپس زمین را ازوجود نحس آنها پاک و مطهر می‌کنند. سپس بعد از آن حضرت مهدی ؑ به اذن خداوند حاکم و فرمانروای کل زمین می‌شود و از(جابرقا) تا (جابرسا) را فتح می‌کند و سپس بین مردم عدالت برقرار می‌کند تا جایی که گرگها با بره‌ها به چرا می‌روند و کودکان هم بازی مارها و عرقبها می‌شوند بدون اینکه ضرری به آنها برسد و شر و بدی و پلیدی از بین می‌رود و خیر و نیکی باقی می‌ماند. در آن وقت کشاورز یک من جو و گندم می‌کارد و صد من از آن برداشت می‌کند همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ﴾[1] **(که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند)**. و در آن وقت زنا و ربا و شرب خمر و آواز و ترانه (غناء) برداشته می‌شود و هرکس آنرا انجام دهد حضرت مهدی ؑ حکم قتل او را صادر می‌کند و نیز ترک کننده نماز (تارک الصلاة) و مردم در آن زمان به عبادت و طاعت خداوند در خشوع و

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۶۱

دیانت معتکف می‌شوند و همچنین عمرهای مردم زیاد می‌شود و درختان دو بار در سال باربر و میوه می‌دهند و هرکس از دشمنان اهلبیت علیهم السلام آل محمد صلی الله علیه و آله باقی بماند به هلاکت می‌رسد.

راوی می‌گوید: سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحًا وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی أَنْ أَقیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ﴾[1] **(آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند).** سپس فرمود: بعد از آن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اصحاب و یاران خود که آنان همان (سیصد و سیزده نفر) که اولین بار با اودر زمان خروجش بیعت کرده بودند به فرمانداری و استانداری و حاکم تمام سرزمینهای خودش منصوب می‌کند و به آنان دستور می‌دهد که با مردم به نیکی و عدالت رفتار کنند. و هر یک از آن حاکم اقلیمی از زمین می‌شوند و تمام شهرهای دنیا را با عدالت و نیکی آباد می‌سازند و سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه چهل سال زندگی و حکومت می‌کند و تمام زمین را از ناپاکی و پلیدی‌ها پاک و مطهر می‌گرداند. راوی می‌گوید: در آن وقت بزرگان و سروران از فرزندان بزرگواران بلند شدند و عرضه داشتند: ای امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت امام علی علیه السلام فرمودند: بعد از آن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از دنیا می‌رود و حضرت عیسی علیه السلام آن بزرگوار را در نزدیکی قبرمطهر جد بزرگوارش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک می‌سپارد و خداوند متعال روح آن بزرگوار را در بین حرمین (مدینه و مکه) می‌گیرد و همچنین حضرت عیسی و حضرت ابومحمد خضر علیهما السلام و تمام انصار و یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از دنیا می‌روند و دنیا و آن چرا که از قبل از آن در ظلمت و تاریکی و گمراهی و جهالت و غیره باز می‌گردند و مردم کفر می‌کنند و در آن وقت خداوند متعال شروع به نابود کردن شهرها و دنیا می‌کند.

و اما (موئتفکه) پس رود فرات بر آن طغیان می‌کند و آنرا ویران می‌کند.

و اما (زوراء) بوسیله حوادث و فتنه‌ها خراب می‌شود.

و اما (واسط) آب به صورت خروشان آنرا فرا گرفته و نابود می‌سازد.

---

۱. سوره مبارکه شوری: آیه شریفه ۱۳

و اما (آذربایجان) اهل آن به وسیله طاعون به هلاکت می‌رسند.

و اما (موصل) اهل آن شهر به وسیله گرسنگی و گرانی به هلاکت می‌رسند.

و اما (هرات) سردار مصری آن شهر را ویران می‌کند.

و اما (قریه) از طوفانهای سهمگین خراب و ویران می‌شود.

و اما (حلب) از صاعقه ویران می‌گردد.

و اما (انطاکیه) از گرسنگی و گرانی و ترس و وحشت ویران می‌شود.

و اما (الصعالیه) از حوادث گوناگون ویران می‌شود.

و اما (خط) از قتل و غارت ویران می‌شود.

و اما (دمشق) از شدت کشت و کشتار خراب می‌گردد.

و اما (حمص) از گرسنگی و گرانی خراب می‌گردد.

و اما (بیت المقدس) این شهر در امان خواهد بود تا زمانی که یاجوج و ماجوج خروج کنند زیرا در بیت المقدس آثار پیامبرانعليهم السلام وجود دارد.

و اما مدینه منوره حضرت رسول خداصلى الله عليه وآله از کثرت جنگ که در آن شهر پیش می‌آید ویران می‌شود.

و اما (هجر) از طوفان و شن نابود می‌شود.

و جزیره اوال از بحرین نیز با همان طوفان و شن نابود می‌شود.

و اما (قیس) کشتن با شمشیر و گرسنگی ویران می‌گردد.

و بعد از آن یاجوج و ماجوج (دو قبیله از جن) خروج می‌کنند که آنان دو نوع می‌باشند: نوع اول: طول هریک از آنان صد ذراع یعنی پنجاه متر و عرض آن هفتاد ذراع یعنی سی و پنج متر می‌باشد.

و نوع دوم آن: طولش یک ذراع و عرضش یک ذراع می‌باشد که یک نوع از آن دونوع یکی از گوش‌های خود را در زیر خود پهن کرده و بر آن می‌خوابد و دیگری را روی خود می‌اندازد و خود را با آن می‌پوشاند و یاجوج و ماجوج افزونتر از ستارگان می‌باشند که در زمین راه می‌روند و از هر نهری و شطی و آبی وغیره بگذرند آنرا می‌نوشیدند و از هر کوه و برزنی بگذرند آنرا لیس می‌زنند (یعنی آنرا می‌خورند) و از هر رودخانه و شطی بگذرند آنرا خشک می‌کنند. بعد از آن موجود زمینی خارج می‌شود که برای آن موجود زمینی سری مانند سر فیل و برای آن کرک و پشم و مو از هر رنگ می‌باشد و همچنین در دست آن موجود زمینی عصای حضرت موسیعليه السلام و انگشتری خاتم حضرت سلیمانعليه السلام می‌باشد. پس آن موجود

زمینی (دابة الأرض) با عصای حضرت موسی علیه السلام به صورت مؤمنین اشاره می‌کنند و چهره آنان تا ابد سفید و درخشان می‌شوند و با انگشتری حضرت سلیمان به چهره کافران اشاره می‌کند و چهره آنان تا ابد سیاه می‌گردد. و مؤمن تا ابد مؤمن و کافر تا ابد کافر باقی می‌ماند و از آن توبه برداشته می‌شود ﴿لا یَنْفَعُ نَفْسًا إیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إیمانِها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ﴾[1] (**ایمان‌آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت**). راوی می‌گوید: در آن وقت اشراف و بزرگان عراق برخاستند: و عرضه داشتند: ای مولای ما ای امیرالمؤمنین علیه السلام! پدران و مادران ما به قربانت به ما بفرمائید چگونه رستاخیز برپا می‌شود؟ و نشانه‌های آن چیست؟ حضرت فرمود: از نشانه‌های روز رستاخیز این است که منادی در آسمان آشکار می‌شود و ستاره دنباله دار در آسمان از طرف مغرب ظاهر می‌گردد و سپس دو ستاره درخشان از طرف شرق در آسمان ظاهر می‌گردند و خط وعمودی از نور به رنگ سفید در آسمان دیده می‌شود که به سوی پایین می‌آید. سپس ماه خسوف می‌کند و خورشید از مغرب طلوع می‌کند و سوزش و گرمای سوزان آن خشکی‌ها و کوهها و غیره را می‌سوزاند. سپس در آسمان ظاهر می‌گردد و تمام دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله را می‌سوزاند و سپس در آسمان کفی بدون موج آشکار می‌شود که در آن قلمی می‌باشد که در هوا می‌نویسد درحالی مردم صدای به حرکت در آمدن آن قلم را در هوا می‌شنوند که می‌گوید: ﴿وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذینَ کَفَرُوا یا وَیْلَنا قَدْ کُنّا فی غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ کُنّا ظالِمینَ﴾[2] (**و وعده حق (قیامت) نزدیک می‌شود؛ در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت بازمی‌ماند؛ (می‌گویند:) ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم**). و در آن روز خورشید و ماه بدون نور (و یا بسیار کم نور) آشکار می‌شوند و رعب و وحشت در بین مردم اتفاق می‌افتد تا جایی که تاجر در تجارت و مسافر در مسافرت و آذوقه و لباس آویزان و زن در حال بافتن و اگر در دست شخصی لقمه غذائی باشد نمی‌تواند آنرا بخورد. پس درآن وقت خورشید و ماه به رنگ سیاه وتاریک آشکار می‌شوند گویا نابودی آنها فرا رسیده است و آن از ترس خداوند متعال می‌باشد پس عرضه می‌دارند ای پروردگار و آفریدگار و خالق و سرور و مولای ما، ما را به عذاب بندگانت عذاب نده که همانا ما دو تا، دو بنده مطیع تو بوده‌ایم و از تو بی‌چون و چرا

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۵۸

۲. سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام: آیه شریفه ۹۷

اطاعت می‌کردیم و هر وقت به ما امر می‌فرمودی بی‌چون و چرا از تو فرمانبرداری می‌کردیم ﴿إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ﴾[1] **(به یقین تو از تمام اسرار و پنهانیها با خبری).**

سپس خداوند متعال خطاب به خورشید و ماه می‌فرماید: همانا شما راست می‌گوئید ولیکن بر خود لازم و واجب نموده‌ام که من بار دیگر جهان دیگری را بیافرینم و آغاز کنم و همانا شما دو تا را از نور عزتم آفریده‌ام پس در آن هنگام خورشید و ماه به نزد خداوند باز می‌گردند و هریک از آن دو برق و درخششی می‌زند که چشمان را به خیره در می‌آورد و نور آنان با نور عرش الهی مخلوط می‌شود و جز آن می‌شود. ﴿وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ﴾[2] **(و در صور دمیده می‌شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند).** ﴿إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ﴾[3] **(ما از آن خدائیم؛ و به سوی اوبازمی‌گردیم).** راوی می‌گوید: پس از نقل وقایع، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گریه شدیدی نمود تا محاسن مبارکش از اشک چشمش تر شد، آنگاه از منبر فرود آمد درحالی که نزدیک بود مردم از وحشت آنچه شنیده بودند هلاک شوند و متفرق شدند به طرف خانه‌ها و شهرهای خود درحالی که از کثرت فهم و جوشش علم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام متعجب بودند، و اختلاف کردند در معنی کلام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اختلافی عظیم. و این از همان چیزی که در مورد خطبه بیان برای ما رسیده است و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

ترجمه نسخه دوم از خطبه بیان:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان. حمد و ستایش خدایی را که خالق آسمانها و آفریننده‌ی آنهاست و گسترنده‌ی زمینها و بردارنده آنهاست و محکم کننده‌ی کوهها و هموار کننده‌ی آنهاست و شکافنده‌ی چشمه‌ها و جوشاننده‌ی آنهاست و فرستنده بادها و منع کننده‌ی آنها است و نهی کننده

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۱۱۶ و ۱۰۹

۲. سوره مبارکه زمر: آیه شریفه ۶۸

۳. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۶

بادەهای تند و دستور دهندەی آن‌ها است و زینت دهندەی آسمانها و روشن کنندەی آنها است و تدبیر کنندەی فلک‌ها و سر دهندەی آن‌ها است و قسمت کنندەی منزل‌ها و تقدیر کنندەی آن‌ها است و ایجاد کننده ابرها و تسخیر کنندەی آن‌ها است و داخل کنندەی شب‌های تاریک و روشنی دهندەی آن‌ها است و احداث کننده جسم‌ها و ثابت کنندەی آن‌ها است و آورندەی روزگار و تیره کنندەی آن هاست و وارد کنندەی کارها و صادر کنندەی آن‌ها است و ضامن روزی‌ها و مدبر آن‌ها است و زنده کنندەی استخوانهای پوسیده و نشر دهنده آن‌ها است.

حمد و سپاس و ستایش می‌کنم خداوند متعال را به خاطر نعمتهای پنهانی او و فراوانش و شکر می‌کنم او را بر نعمتهای آشکار او و پشت سر هم بودن آن! وگواهی می‌دهم که نیست معبودی و خدایی جز خداوند یگانه و بی‌همتا! یکتاست و تنها اوست و شریکی ندارد. و گواهی می‌دهم که ذکر کننده آن او را به سلامتی می‌برد و ذخیره کننده او را از عذاب در امان می‌گذارد. و گواهی می‌دهم به اینکه حضرت محمد مصطفیﷺ بنده و فرستاده اوست که ختم کننده رسالت گذشته و فخر کننده آن است. و فرستاده اوست که آغاز کننده دعوت آینده و نشر و گسترش دهنده آن است که درود و سلام و رحمت خداوند بر او و خاندانش باد که خداوند او را به ملتی فرستاد که مشغول عبادت بت‌ها بوده و به سبب پرستش بتها ناقص گردیده و مهارش بوسیله گمراهی پرستش بت‌ها آلوده شده است و سر گشتەی او بوسیله حجت‌ها از روی جهل و نادانی مغلوب گشته و زشتی زشت کار او نعمت‌های شبه‌ها را شکافته پرندەی او به وسیله نافرمانی با زبان شیطان رهنمایی شده و فریب دهندەی او بوسیلەی زیور لاله‌های سرخ نیزارهای احکام را قسمت نموده است. پس رسول خداﷺ در نصیحت و پند مبالغه نموده و بیشتر کرده است و به امواج دریاهای گمراهی فررفته و آباد کرد او را و روشن کرد برج نشانه‌های هدایت و منابر او را و با معجزات قرآن دعوت شیطان و بیشتر کنندەی او را نابود کرده و دماغ‌های طغیان و کافر او را به خاک مالید تا دعوت به حق او به نخستین ظاهرش که او را می‌دید برگشت و پذیرندەی او پذیرش درست با نطق یاورش او را فهمید و شریعت پاکیزه او تا روز قیامت با افتخار فخر کننده اشﷺ به درجه بلند رسیده و عنصرهای او پاک و پاکیزه شده است. ای مردم! مثل سیر کرده و عمل ثابت گردید و ترس نزدیک شده و مدت نزدیک گردید و ناطق شده و باطل انداخته شد و حقایق ثابت گردید و بعدی ملحق شد و پشتها سنگین گردید و کارها بزرگ شد و شادی‌ها محجوب شد و مغرور دهان بسته گردید و دماغ مالک به خاک مالیده شد و مسلک‌ها ممنوع گردید و شخص سیاه رفت و هلاک شونده نابود گردید و فرات آباد شده و حسرت‌ها بیشتر گردید و فرو رفتنها تأکید گردید

و لغزش‌ها بسیار شد و زمانها کوتاه گردید و کجی کشیده شد و شماره مجهول گشت و شیرینی به وحشت انداخت و وسوسه‌ها به هیجان در آمد و گذرنده‌ها در دل و خاطرات ترسیده شد و داروغه‌ها معطل گردید و رقابت‌ها و هم چشمی‌ها خذلان شد و موج‌ها بیشتر شد (و غبارها ترسیده شد) و دره‌ها ترسیده شد و حاجی‌ها ضعیف گردیدند و طریقه انداخته شد و غرامت‌ها شدت پیدا کرد و قرض تحفه شد و غبار کم و آهسته گردید دشمن‌ها هجوم آوردند و عرب اختلاف نمود و مطالبه سخت شد و بیماری رفیق گردید و فرارها برگشت و وام‌ها مطالبه شد و چشم‌های گریان گردید و فتنه‌ها آزمایش شد و فریب خورده سکوت کرد و شطها و کناره رودخانه‌ها به هم چسبیده شد و نشاط و شادی بر کنار گردید کوتاه قامت‌های فرمانروا عاجز و دفاع هموار گردید و شعاع و روشنی تاریک شد و گوش‌ها کر شدند و عفت از بین رفت و به مخالفت رغبت و تمایل شد و انصاف قبیح و زشت گردید و عفت بیرون رفت و شیطان چیره گشت و نافرمانی بزرگ شد و به خصم‌ها تسلیم شدند و زنها حکومت کردند و حوادث عیب رسانید و دمنده دمید و بازگیر بازی کرد و چهارپا به سختی رانده شد و حرزها و ساختمانها ویران شد. پیرها ترسیدند و اختصار ظاهر گشت و رجزها روشن شد و هواها مختلف گردید و بلاها بزرگ شده و شکایت‌ها سخت گردید و دعواها استمرار پیدا کرد و قرض دهنده برید و ترک کننده ترک نمود و حرکت کننده نشست و عارف به واجبات سعادتمند شد و نگاه کننده نگریست و شخص گزنده گزید و شخص غضبناک رد کرد و بلاها متراکم شد و کفر و بی‌دینی(الإلحاد) سنگین و نفوذ سخت شد و باران ریز پی در پی گشت و بیابانها آرزو کرد و ظرف بریان کرده گوشت خالی گردید و بیابان خشک شد و والی‌ها فریاد کردند و شخص بزرگ حقیر و کوچک شمرده شد و نویسنده اشتباه کرد و شخص اصیل و ریشه دار لباس جهرمی پوشید و دمنده دمید و زمین زلزله کرد و واجبات ضایع گردید و احزاب حکومت کردند و قرض اقساطی شد و امانت کتمان گردید و خیانت آشکار شد و حفظ زشت گردید و نفاق ترسیده شد و اصل و نسب یکی شد و گروه‌ها از حق اعراض کردند و پیراهن کهنه گردید و نیزه‌ی جلا داده شده انبوه شد و فرزند خوانده‌ها به پا خواستند. و بدبختها به هدف رسیدند و سفیهان به جلو افتادند و نیکان به عقب ماندند و کوه‌ها کشیده شد و مشتبه شد کارها و بزرگ شد هیکل‌ها و وزر و بال مخلوط شد و بخیل در قرعه کشی پیروز گردید و شخص فصیح غافل گردید و آدم مجروح به عقب برگشت و صدای ما به تأخیر انداخته شد و ترس و بیم از مردم برداشته شد و مرد پر خور با شتاب سرعت کرد و چراگاه تنصیف شد و حریص پایمال گردید و مرد ترسناک گریزان شد و اوضاع تیره و تار گشت و واثر تنها گردید و مرد تنها

سرنگون شد و خشمناک ترشرویی نمود و مرد شبیخون زننده سخت کوبنده شد و آدم واژگونه هم چشمی کرد و صاحب راز جلب کرده شد و شخص رفیق مهربان آهسته دوید و چیزی که به شگفت آورنده است از بالا به پایین افتاد و راه ممنوع گردید و گروه هجوم آورد. و گروه هجوم آورده شد و جستجو کننده دور می‌زند و زاید زیاد شد و کشنده کشیده و پیشوا سوق شد کوشش کننده کوشش نمود و به خستگی و فرسوده گی اندازنده به خستگی و فرسودگی انداخت و سد را بست. خشمگین خشمناک شد و عارض شد عارض شونده و واجب کننده واحب نمود و شخص مقیم سیر کرد و حرکت کننده ایستاد و گمراهان گمراه گردیدند و خیانت کارها گول زدند و فضیلت زیاد ماند و مثل رسید و پراکننده‌ها پراکنده شدند و سبزی‌ها شکافته شد و نشانه‌ها نشانه شد و دیه‌ها تأخیر افتاد و مرد پیر و فرسوده به سختی افتاد و شکسته شده شکسته شد و شخص خشمناک و یا پشیمان اندوهگین گردید و رونده برگشت و چشنده چشید و ستاره زحل درخشید. ثابت شونده ثابت شد و قرآن زینت داده شد و ستاره دبران روشن گردید و سرطان تشدید شد و زبرقان تربیع گردید و حمل تثلیث شد و زحل در خانه‌ی سهم واقع شد و جماعت زنبوران تنبه پیدا کردند و فرار کم گردید و بچه‌ها کوچک به زحمت افتادند و وجار(بیابان‌های است میان مکه و بصره که در آن منزلی نیست) ممنوع شد و اقرار برگشت و فترت کامل گردید و هجرت آغاز شد و بسیاری فریفت و سختی فرا گرفت و پهن بینی‌ها ظاهر شدند و جامه‌ها بریده گشت و اشخاص درشت اندام به آن‌ها پیشوا شدند و خشمناک‌ها به آنها مقدم گشتند پس جزیره‌ها را معیوب می‌کنند و عشایر را عیبگویی می‌کنند و نهان‌ها را مالک و مسلط می‌شوند و زن‌های آزاد را پرده دری می‌نمایند و حیله‌ها را زنده می‌کنند و خراسان را ویران می‌سازند و خانه نشین‌ها را از خانه نشینی جدا می‌کنند و به اویسان داخل می‌شوند. پس قلعله‌ها را ویران می‌کنند و محفوظ‌ها را ظاهر می‌نمایند وعراق را فتح می‌نمایند ودر مخالفت دشمنی سرعت می‌کند و با خونی که ریخته می‌شود نفاق را بر می‌انگیزند. سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آه آه برای پژمرده شدن دهانها و سخن گفتن لب ها. سلمان می‌گوید: سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طرف راست و چپ خود نگاه کرد و به جهت ملال خاطر با سوز دل آهی کشیده و ناله اندوهگینی زد و بی‌آرامی نمود و با تأسف ترسید و با خشوع نفس کشیده و با خضوع دگرگون گردید. سپس سوید بن نوفل که از بزرگان خوارج برخاسته و از روی استهزاء و مسخره گفت: ای امیر المؤمنان علیه السلام! تو حاضری به آنچه ذکر کردی و به او و تأویلش عالم و آگاهی؟ پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رو کرد به او و با نگاه کردن غضبناک به او نگریست و گویا ما فکر کردیم که

آسمان شکافته شد و زمین به لرزه در آمد و سپس به او فرمود: گریه کننده‌ها به تو بگریند و بلاها به تو فرود آید ای پسر ترسو و تکذیب کننده‌ی بیعت شکن و اما به خداوند سوگند که تو به رسول خدا ایمان نیاورده‌ای و به وصیش نیز ایمان نخواهی آورد زود باشد که درازی به تو کوتاه می‌آید و گرفتاریها و سختی‌ها و بلاها بر تو غلبه می‌کند و عاقلان و خردمندان به تأویل آن چرا که می‌گویم عبرت خواهند گرفت. من آیت و نشانه و معجزه خداوند جبار هستم، من حقیقت اسرارم، من دلیل آسمانهایم من انیس و مونس تسبیح گویانم من دوست جبرئیلم من برگزیده میکائیلم من پیشوای فرشته‌هایم من سمندل فلک هایم. من سوق دهنده‌ی رعدم من گواه پیمانم من شمشیر کشیده‌ی آشکارم من حفظ کننده‌ی لوح‌هایم من ستاره قطبی شب تاریکم من سرور و رئیس بیت معمورم. من نگهدارنده بادهای تندم، من به حرکت در آورنده بادهایم، من نازل کننده نیکی‌هایم، من اصلالت امامت هستم. من شرف دوائرم من مفخر بزرگواریم من ستاره زحل جهانم من شأن امتحانم من پاره‌ی آتش سوزانم من پیمان پیمانهایم من ریسمان شواهدم. من سهم‌های فرقدهایم من شعاع داروغه‌هایم من چون اسب توسنی کننده هستم من کشتی دریاهایم، من حجت حجت‌هایم من بزرگ امت‌هایم من دیوار کوچک پیمانهایم من بلندی خوشی‌هایم و یا ماهی‌های خانه‌ی بی‌چیزم، من امام عفوم، من (بعد از رسول خدا) بهترین مردمم، من بزرگ و نیکی و صاحب سخاوت هستم، من دروازه دروازه‌هایم، من سبب اسبابم من میزان حسابم، من خبر دهند از حقیقت و نفس هستم، من دلیل نشانه معجزات‌هایم، من نخستین کس در دینم (یعنی اولین کسی که به رسول خدا ایمان آورد) من دارای منتهی یقینم، من از باطن و پنهان کفار آگاهم من از اسرار و پنهان با خبرم، من برق درخشانم من سقف برداشته‌ام من شرط قبول حسابم، ابرهایم من محکم کننده‌ی مخلوقاتم من تحقیق دهنده حقایقم من گوهر قدیمی‌ام من ترتیب دهنده‌ی حکمم، من شانس و بخت آرزوهایم، من عمل عاملم من شریف ذاتم من احداث کننده‌ی جدایی‌هایم من اول و آخرم من باطن و ظاهرم. من ماه سرطانم من ستاره درخشان و درخشندگی ماه شب چهارده‌ام من اسد نثره‌ام من سعد زهره ام، من مشتری ستاره‌هایم، من زحل ستاره‌های درخشانم من غفر شرطانم، من میزان شکم بزرگم من حامل تاجم من عطارد فضیلتم، من کمان جنگجویم (قوس عراک) من فرقد سماکم، من مریخ قرآنم، من چشمه‌های میزانم، من نگهبان استراقم من پر براقم من جامع آیاتم من راز دار پنهانی‌هایم من به حرکت در آورنده دریایم من میزان بارانم من مصاحب جدیدانم من امیر خورشید و ماه هستم من محل افتادن قصاصم من خلاصه‌ی اخلاصم من طرف چپ کوه‌هایم

من مقدم کننده‌ی آرزوهایم من شکافنده‌ی نهرهایم من شیرین کننده‌ی میوه‌هایم من جاری کننده‌ی فراتم من اظهار کننده‌ی توراتم من پادشاه پسر پادشاهم من هدیه پادشاهم. من بیان کننده‌ی صحیفه‌هایم من آرام کننده جماعت هستم من ستاره درخشان کسوفم من ذخیره شکورم من آشکار کننده‌ی زبورم من تأویل کننده‌ی تأویلم من تفسیر کننده‌ی انجیلم من‌ام الکتابم من فصل الخطابم من صراط سوره حمدم من پایه‌ی مجد و بزرگواریم من بزرگ کننده‌ی نیکانم، من سوره‌ی بقره‌ام، من سنگین کننده میزانم، من برگزیده آل عمرانم. من نشانه نشانه‌هایم من همه نعمتهایم (همه‌ی انعامم)، من پنجمین آل کسایم، من تبیان و تفسیر کننده سوره نساء هستم، من الفت ایلافم، من صاحب (رجال اعرافم، من طریقه‌ی گفتگویم، من صاحب انفالم من مائده‌ی کشفم من توبه‌ی نخستینم من صاد و میمم من اژده‌های کلیمم من راز و سر حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام هستم من محکم کننده رعدم من سعادت بزرگواریم، من آشکار معبودم من آصف حضرت هودعلیه‌السلام هستم. من نحلی جلیلم من دوستی خلیلم من معجزه و نشانه و برگزیده بنی اسرائیل هستم، من مخاطب و خطاب کننده اصحاب کهف هستم. من محبوب صحفم من راه پایدارم،من جایگاه سوره مریمم، من سوره من تلاهم یعنی من سوره قمرم، من تذکره اول سوره طه‌هایم، من ولی اولیائیم، من وارث پیامبرانم‌علیهم‌السلام من یاری دهنده پیامبرانم‌علیهم‌السلام من بزرگی و برتری دهنده فرزندان انبیاءعلیهم‌السلام هستم من صاحب راه روشن و آشکارم، من نگهدارنده زیارت کننده گانم، من توصیف شده نونم (یعنی نون و قلمم)، من نور زندانیم، من تکرار کننده فرقانم من نعمت پنهان رحمانم من محکم کننده طواسینم من امام و پیشوای یاسینم (آل یاسین) من حاء حوامیمم. من قسم سوره‌های الم، من سوق سوره‌ی زمر هستم، من آیت و نشانه قمرم من نگهبان مرصادم، من ترجمه صادم، من

صاحب سوره ستاره‌ام من صاحب ستاره‌ام من سینه سخن گفتنم و یا من مراقب رحمم من جانب طورم من باطن صورم من عتید(تنومند) قافم من واضع احقافم، من تأئید کننده صافاتم، من سهام ذاریاتم، من تلاوت شده‌ی سوره سبا و واقعه ام، من امینت دهنده احزابم(من امانت احزابم) من مکنون حجابم. من نیک قسمم (بر قسم) من کاء هاء یاء عین سین صاد (کهیعسص) هستم من بخشش و رحمت سود آورم، من باب حجراتم، من جمع کننده جدایی‌هایم من وعد و وعیدم من مثال حدیدم من وفاق روزگارهایم من علامت سوره‌ی طلاقم (من روشنی و هدایت کننده گمراهانم) من نون و قلمم من چراغ درخشان تاریکی‌هایم من سؤال متی‌ام من مدح شده‌ی سوره هل اتی‌ام (یعنی سوره انسان و نام دیگرش دهر می‌باشد) من نباء عظیمم من صراط مستقیمم من زمام سوره‌های طلوعم من محکم فصلم

من شیرنی بارانم من مورد اعتماد سوره‌هایم من جمع کننده آیاتم من الفت دهنده پراکندگی‌هایم من حافظ و محافظ قرآنم من جامع قرآنم من تبیان بیانم من برادر رسولم‌ﷺ من شکننده‌ی بت‌هایم من صاحب اذنم من کشنده‌ی جنم من ساقی تشنه‌هایم من خوابیده در فراشم من شیث بر همنی‌هایم من خوار کننده‌ی فرمانده‌هانم، من به جم و جوش در آورنده ابرهای متراکمم من وجود مفارقم، من آسایش دهنده ملتهایم (أنا سروخ الجماهیره) من راه روشن‌راه‌هایم من جدا کننده بزرگم من سندس رومم من بزرگ کرامتم، من سرور خورشیدهایم (سید الشموس). من ستون رکنم من هلاک کننده‌ی ترکم، من ریشه کن شرکم من پاداش دهنده زنگم من جرجیس فرنگم من جمع کننده بازمانده‌هایم من مونس وحوشم حیوانات هستم من صاحب برگشت‌هایم من عقد ایمانم، من تقسیم کننده بهشتم، من عقد ایمانم من شیر بیشه زارم، من برسم روسم، من کج دهان چادر سبزم. من سلمه پشتم من داروی پاهایم من ماه چهارده شبه‌ی برج‌هایم خاتم (حاتم) عجم‌هایم من اوریای زبورم، من حجاب غفورم من برگزیده جلیلم من ایلیای انجیلم من پوشنده‌ی عاریانم من ابریاء توراتم من هموارکننده سرشت و فترتم،من هلاک کننده فرومایگانم (یعنی دشمنان اهل بیت‌علیهم‌السلام) من راز رازهایم من برگزیده برگزیده گانم، من شیر بیشه‌ام من برادر یوشع بن میمون (میمنت و مبارکی) وصی عیسایم من رستگاری فارسانم من تکیه گاه قبایل انسم من شب نشین محرابم من پرسش یابنده‌هایم من آستانه عرشم من خوابیده بر فراشم من تکیه‌گاه انسانم من شدید القوایم من حامل لوایم من امام محشرم من ساقی کوثرم من قسمت کننده‌ی بهشتم من نگهبان آتش‌هایم من رئیس دینم من امام پرهیزکارانم من وارث برگزیده‌ام من نابود کننده‌ی کافرانم من پدر امامان نیکم من کننده‌ی در خیبرم من بنده بسیار بازگشت‌کننده (به سوی خدا) (عبد اواب) هستم من صاحب یقینم من سرور بدر و حنینم، من حافظ آیاتم من مخاطب مردگانم من به سخن در آورنده‌ی اژدهایم، من زننده‌ی باد و نیزه‌ام، من مونس حیوانهای زیر زمینم من بهره فروشنده‌ام من گوهر پر قیمتم من پراکنده کننده‌ی احزابم من وارث علومم من هیولای ستاره‌هایم من تفسیر کننده‌ی بیناتم من بیان کننده‌ی مشکلاتم. من نقطه و نقشه ام، من دروازه شهرم من اولین تصدیق کنندگانم من صلاح مؤمنانم من مجازات کننده ناسپاس‌هایم من چراغ نورم هدایتم. من دفع کننده بدبختی‌هایم من تبلیغ شده پیامبرانم‌علیهم‌السلام من به خداوند سوگند وجه الله هستم من گشایش غم‌هایم من برطرف کننده‌ی غصه‌هایم من صاحب معجزاتم من یاری دهنده تنگ دستان و ناتوان‌هایم من آشکار کننده قضایاء و پیش

آمده‌هایم، من امانتدار وصیت‌هایم من حقیقت ادیانم من چشمه میزانم من چشمه‌ی چشمه‌هایم من هدیه بخشایشگرم (یعنی هدیه خداوند بخشنده‌ام) من صلاح صالحم من دیوار معارفم من معارف عوارفم من کاشف نورم من کاشف ردایم من دست نیافتنیم، من حلال مشکلاتم من از بین برنده شبهاتم، (**انا عصمة العوامظ، انا لحظ اللواحظ**) من غرامت کینه‌هایم من شفاء بیمارم من گل سرشتم، من از بین برنده تاریکی‌هایم، من بشارت دهنده سپیده دمم من تعطیل کننده سنجش‌هایم من درمان زمین گیرانم، من ریسمان تنومند خداوندم (**حبل الله المتین**)، من ستون دینم من فضیلت دهنده فضیلت‌هایم من پایدار پایدارانم (یعنی تا آخرین لحظه به عهد و پیمان و ایمانم پایدارم) من سخاوتمند ترین سخاوتمندانم من صندوق و گنجینه علمم من نشانه و معجزه بردباریم من زینت استواریم من جایگاه عفت و پاکدامنیم من معدن عدالت گری و دادم من افتخار افخاراتم من راستگوی بزرگم من راه پایدار و استوارم من جدا کننده بزرگم من زیبایی و درخشش نورم من حکمت امورم من شاهد و مشهودم من عهد معهودم من بصیرت بصریت‌هایم من ذخیره ذخیره‌هایم من دست گیره دست گیره‌هایم من حکمت حکمت‌هایم من شمشیر جهادم من جایگاه شیران و دلاورانم من اصلاح کننده نبردم من کشنده طغیانگرانم حریف حریفانم من خوار و ذلیل کننده پهلوانانم من جنگجوی جنگجویانم من مرغوبترین مرغوبانم من شیر دلاور غزاواتم من پیک فرستاده گانم من پرسش پرسشهایم من اول الاسباط هستم من پیروزی اسباطم من برات و گذرنامه صراطم من سزاوار خلافت و جانشینیم من صحیفه مؤمنم. من برگزیده خداوند مهیمن هستم من سرافرازی حسابم من پرچم برافراشته پایدارم من نگهدار پیروزی‌هایم من نامدار دلیرانم من جانشین و خلیفه رسالتم من پارسای بی‌نظیرم من آشتی دهنده دشمنی‌هایم من برگزیده برگزیده‌هایم مثل وفایم من وارث میراث دارانم من باطل کننده سحر و جادویم من پیشوای آشکارم من زره محکم دژ ماندم من جایگاه حقیقتم من نگهدار و حافظ راه و طریقتم من آشکار کننده شریعتم من جایگاه امانتم من مژده مژده دهنده‌ام من جوانه و شکوفایی هشدار دهنده‌ام من شفیع و شفاعت کننده محشرم من جنگ آور بر حقم من باطن صدقم من خوار کننده دلیرانم من کوبنده با ذولفقارم من انتقام بر کافرانم من خاموش کننده فتنه‌هایم من ریشه و اساس خالصانم.

راوی می‌گوید: در آن هنگام سوید بن نوفل هلالی از بلای دردناکی که برایش نازل شد ناله بلندی کرد و در جا افتاد و به درک واصل شد. سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: حمد و سپاس موئید و شکر سرمد و ناپایان برای خالق امت‌ها و آفریدگار مردم راوی می‌گوید: ایشان این ذکر را همچنان تکرار می‌کرد.

در آن هنگام مقداد بن الاسود الکندی برخاست و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو را به هیکل عاصم و به نور ابوالقاسم صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهم باقی کلامت را برای ما به اتمام برسانی. پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از ذکر حمد و سپاس خداوند جلیل و جبار و درود فرستادن بر پیامبر برگزیده خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: میدان اسب دوانی تمام و قطع گردیده و قدرها جاری شده است و قلم نوشته و امت‌ها وعده شده‌اند و پوست‌ها دباغی شده و فرو بردن خشم منع گردید و خالق حکم نموده تاریکی همه جا را فراگرفت و اندازنده انداخته است و گمان ثابت شده و آزمایش شده‌ها آزمایش گردیده است به آن چه در آینده محقق می‌شود.

و از اتفاقهای قرن دهم این است که: آگاه باشید به درستی که زود باشد در زوراء مردی دلیر و قوی از غیر مسلمان فرود می‌آید از فرزندان قنطور با اشراری و چگونه اشرار و کافرانی و چگونه کافران که رحم و عطوفت از دل‌های آنان سلب شده و آرزو آن‌ها را به هدفشان مکلف نموده است پس مردم چادر نشین را می‌کشند و ران‌ها را می‌خورند و پسران را ذبح نموده و زن‌ها را حلال می‌شمارند و بنی شداد و بنی هاشم را می‌خواهند تا آن‌ها را همانند غنایم جنگی برانند و فتنه‌ی آن‌ها اسلام را ضعیف می‌نماید و آتش آن‌ها شام را می‌سوزاند. پس وای بر حلب از محاصره کردن آنان و وای برای ویرانی آن جا پس از آبادی آن و زود باشد که آهوان از خون‌های آنان روزها سیر شده و اسیران آن‌ها رانده می‌شوند پس برای آن‌ها دسته بندی پیدا نمی‌کنند. سپس طغیانگران بدعت گذاری از آنان به حرکت در می‌آیند و بلا در قریه فارقین شعله ور شود و زود باشد که قلعه‌های شامات را خراب می‌نمایند و آفت‌ها را به شهرهای آنان گردش می‌دهند پس جز دمشق و نواحی آن باقی نمی‌ماند و در مشرق‌ها و بلندیهای شامات خون‌ها ریخته می‌شود. سپس به آنجاها داخل می‌شوند و بعلبک در امان است و اختلافات و دشمنی‌هایی نواحی لبنان را فرا می‌گیرد پس ای بسا مردمانی در بیابان بی‌آب و علف کشته شده و از روستاهای ویران شده اسیرانی گرفته می‌شوند. پس در اینجا گریه‌های بلند شنیده شده و ترس‌ها با آنان رفیق می‌گردند. پس در این هنگام مدت و زمان آنان به درازا نمی‌کشد تا از امر آنها جده کهنه می‌گردد زمانی که جنین اوجر به نزدشان آید و آنها را شکستی داد و منهدم کرد تعداد اقطر با سپاه جمع آوری شده حیله گر و نیرنگ باز بر آن‌ها حمله می‌کند و او چهارمین نفر از مردان دلیر و قوی غیر مسلمان است که در کنیا مستقر است که نوشته مظفر بر ضرر او حکم کرده است و با جمع آوری مال و منال سپاهی برای خود جمع می‌کند طمع با همت احساس می‌کند و آتش حرص او شعله ور می‌شود و مقداری از پول او را می‌بندد پس آنها را مانند اشخاص فرو مایه می‌رانند و شیاطین آنها در

زمین کنعان به عقب بر می‌گردند و پرهیز کاران سپاهیان آنها را به قتل می‌رسانند و اکثر آنها تلف می‌شوند و پرخوری به همه شان فرو می‌آید پس بعد از پراکنده شدن از کشتی نجات به سوی فرات جمع می‌گردند پس واقعه دوم را سیر می‌کنند زیرا چاره‌ای نیست و آن همان فاصله ترساننده پیش از فرو رفتن است. پس بسیاری بر علیه اسلام آنها را گمراه می‌کنند در این وقت شکستنی برای آنان فرود می‌آید پس جزیره و خشکی را قصد می‌کنند و پس از جنگ خشکی را ویران می‌کنند سپس جری و حریص از بصره با کمی از عرب بنی عمره ظاهر می‌شود که آن‌ها را به سوی شام می‌آورد درحالی که می‌ترسد. پس آدم رعشه داری از روی نیرنگ و حیله با او بیعت می‌نماید با لشکری زیاد و در مسیرش تا زمین گودی با او رفیق می‌شود پس چه زودتر پس از گرداب و فتنه او با او تسلیم می‌شود سپس اجرا کننده دستور می‌دهد که به سوی عراق قصد کند که هدف او است تا از بیماریش در آنجا نجات یابد پس هلاکت او در انبار(استانی از استانهای عراق) را درک می‌کند بدون آن که به سوی مرامش سیر کنند و با اهل او تلف فرود می‌آید بی‌آن که مریض شده باشند زود باشد که چشم‌ها به سوی شخص بسیار چیره دست و گندم گون و بازیگر می‌نگرد وقتی که امیال شک و ریبه به او میل می‌کند و با حکم ملقب می‌گردد و زود باشد که پس از الفت عرب و بسیاری خواسته‌ها با علم و دانش می‌آید و آن مقارن با نابودی و ویرانی در صحراهای انبار می‌باشد. گویا من مرد ارعش را می‌بینم درحالی که امور را بر عهده گرفته و کارهای او شب تاریک روزگار را به تاریکی طولانی و دور و درازی کشانده و آن بعد از اختلاف وعده‌ها و تعهدها می‌باشد و آن بعد از توافقه‌ها و قصد شده و علاقه مندی و عهد شکنی و نکوهش اندوه و غم آنرا شعله ور می‌سازد و قضا و قدر پشت سر آن می‌آید و در پاره‌هایی از زمان مورد آزمون و امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد. و در آن هنگام عطسه‌اش او را نگاه می‌دارد و خواب و چرتش او را به کشتن می‌دهد و شدت بخشش او را مشغول می‌گرداند و آن پشت سر تماسهای ظاهری و آشکار و آن در آخر قرن دهم است هنگامی که با تمام شفقت و دلباختگی تصمیم بگیرد آنان را بار دوم در ماه روزه دور هم جمع می‌کند. پس هنگامی که ابوالنوامس که او ابوالفوارس می‌باشد با آنان جنگ کند و از بین آنان عهد شکنان خارج شوند. و پادشاه هند از این خانه به این خانه رود و زندگی او سخت گردد و فرمانش در دولتش کارزار و قلیل گردد و بر اهل جزورات ذلت سایه افکند وشمشیرهای در سحروت بازی کنند و خونها در سرزمینهای صیصموت به جریان در آید و لشکریان با پادشاه اختلاف پیدا گردند و از ناحیه مشوس بر آنان یورش کند و بر علیه آنان مغلوب گردد. و در آن هنگام جنگهای داخلی شعله

ور می‌شود و شدت می‌یابد و تعداد زیادی کشته می‌شوند و به خاطر این جنگ‌ها و خون ریزی‌ها غم و اندوه‌های بسیار شدید اتفاق می‌افتد و همراه آن غم و اندوه شدید مشکلات فراوان بر مردم چیره می‌شود. و راههای مواصلاتی کشور نوبا خراب می‌گردد و پیک‌ها با همدیگر بر خورد می‌کنند و پادشاهی اندلس (اسپانیا) اختلاف پیدا می‌کند و اعراب مات و مبهوت شده مدهوش می‌شوند. ودر کشور مراکش(مغرب) کشت و کشتار زیادی می‌شود و حوادث گوناگونی در بلندی‌ها اتفاق می‌افتد. و در دامنه‌ها بین همدیگر جنگ و ستیز اتفاق می‌افتد و پیشگامان لشکریان ریخت و پاش زیادی خواهند داشت. و طوفانهای سهمگین دریاها را طوفانی و متلاطم و مواج کرده و کشتی‌ها را در هم می‌کوبد. و در جزایر تیر و نیزه‌های فراوانی خواهد افتاد و دشمنی و کینه‌های پنهان آشکار می‌شود و پادشاه قسطنطنیه به هلاکت می‌رسد و سواحل روم با آمدن لشکریان انبوه و رفت و آمد کشتی‌ها ویران می‌گردد و اندوه و فقر و تنگدستی به شهر افاطیس سرازیر می‌گردد و فتنه‌ها و آشوبها در خراسان شدت می‌یابد و پیروزی برای آل احسان خواهد بود. و بنو قنطور به خاطر اختلافهای داخلی از هم متفرق می‌شوند. در آن هنگام بزرگ آنان به آنها دستور می‌دهد که برای دفاع از خود صف آرایی کنند درحالی که اکثر آنها از ترس و وحشت به هلاکت رسیده اند. و مدینه به خاطر گناهان زیاد غرق می‌شود و القیان وسطی خراب می‌گردد و زلزلها در شجرات زیاد می‌گردد. و در اقالیم جاوه (کاوه) جنگ‌ها و آشوبها به طول می‌کشد و کافر همراه با دسیسه‌های فراوان بیرون می‌آید و جنگ و کشتارها در سرزمین فارس روی می‌دهد. و آتش جنگ مشرق را فرا می‌گیرد پس بر حذر باشید برحذر باشید از حریص هنگامی که زلزله‌ها در خراسان آشکار شود و صاقعه‌ها در همدان نازل گردد و آشفتگی‌ها عراق را آشفته کند و کفر در نزد گردنکشان تیره شود و در شام اختلافهای زیادی روی دهد و انصاف از اهلش برداشته می‌شود و بی‌انصاف می‌شوند. و سواحل رو به خرابی و ویرانی می‌رود و فساد و گناه بین فریب کاران زیاد می‌گردد. و دروغگویی در مصر شیوع پیدا می‌کند و در آنجا گسترش پیدا می‌کند و اهل آن سرزمین غم و اندوه زیادی پیدا می‌کنند. و بین لشکریان کافر اختلاف پیدا می‌شود و بخل و تنگ نگری و حرص در نزد آنان زیاد می‌شود و عمارتها در حجاز کشیده می‌شود و از ویرانی و خراب شدن حرم (مکه مکرمه) ترسیده شود. و لشکریان با اهل یمن در مورد ملک و سلطنت اختلاف پیدا می‌کنند و مردم از دست آنان ناراضی هستند فرار کرده و سوار بر کشتی‌ها می‌شوند و از دست آنان نجات می‌یابند و جنگ افروزی و ستیزه گری زیاد گردد و جدای عرب را آشفته می‌کند. و آب بر جزایر یورش می‌برد و خشکی‌ها را فرا می‌گیرد. و

اختلاف بین لشکریان روم اتفاق می‌افتد و آن چرا که پنهان شده (دشمنی و کینه توزی) آشکار شده و گسترش می‌یابد و بزرگان و علما و دانشمندان از دنیا بروند و سفیهان و ستمگران جای آنان را می‌گیرند و هرزه‌ها و عیاشان بر مردم غلبه کنند و شهوت رانان بقیه مردم را فرا می‌گیرند و دزدان زیاد گردند و اعمال و کردار و فساد آنان تمام جهان را فرا می‌گیرد و حق داران را از حق خویش دور کنند و حقشان را ضایع گردند و بعضی از آنان دچار ترس و وحشت می‌شوند. و هنگامی که قرن یازدهم فرا رسد پس ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾[1] **(ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!)** که در آن زمان بلائها و مصیبتها فراگیر می‌شود و امید و رجاء و خواستن کاهش می‌شود و دعا منع می‌شود (به این صورت که خداوند به کسی اجازه دعا کردنش را نمی‌دهد) و بلاها فرود آید و دارو و درمان نایاب شود و دین اسلام تنگ و بی‌رنگ شود و کافر دین اسلام را در شام نابود سازد. و هنگامی که کافر سرخ و سفید قیام کند و دگرگونی برای او سخت شود و دیری نرسد تا او کشته شود. و در آن هنگام کافر سیاه برای خون خواهی او را بخواهد پس در آن زمان پادشاه به شرک ورزی باز می‌گردد و هفتمین نفر از ترکها کشته شوند و اعراب در بیداء متفرق می‌شوند و راه و اسباب قطع شود و ارزانی از بین رفته و گرانی بالا می‌گیرد و بی‌قراری و ناشکیبایی زیاد و پایدار خواهد شد و بلاها در سرزمین بابل فرود می‌آید و آزمون و آزمایش‌ها شدت یافته و گسترش می‌یابد و در آن وقت صفا و صمیمت کدر و نابود شده و پستی و ذلالت جای آنرا می‌گیرد. و با این همه شدت تیره روزی و فلاکت و بیچارگی و پراکندگی‌ها به ستمدیده گان ظلم و ستم می‌شود و خیر و برکت ازبین رفته و پرچم شر و شرارت برافراشته می‌شود. و بلاء و مصیبت مردم را فرا می‌گیرد و گرانی بیداد کند و حوادث در ناحیه‌ها اتفاق می‌افتد. و جنگ‌ها در میانه‌ها رخ می‌دهد و به ویرانی و نابود ساختن توابع شهرها و ناحیه‌ها دستور داده شود و برای آباد ساختن کوهها و دامنه‌ها اجازه می‌دهند. و در آن زمان چه کشت و کشتار عجیبی برای ابی مکارم و حبیب مستغنی اتفاق می‌افتد و سپس فرزند ابی سند به طور عمدی کشته شود. سپس چهلمین نفر از چهل نفر که نامش عبدالله مکین است پس طولی نمی‌کشد که لشکری را فرماندهی می‌شود که آن را برای شرک پیشروی می‌دهد که در آن آتش سوزانی است (وهر که در مقابل او صف آرایی کند آنرا نابود می‌کند) و فراری‌ها را گرفته و از آنان پیشروی می‌کند و مساجد را ویران می‌کند و گلدسته‌های آنرا به زیر می‌افکند و گناهان کبیره را

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۶

کوچک می‌شمارد و عشایر را نابود می‌سازد و گناهکاران و جنایتکاران را بزرگ می‌شمارد و خوبان و نیکو کاران را پست و کوچک می‌شمارد. و صاحب اموال را برده و بنده خود قرار می‌دهد که در آن زمان بلائها و مصیبتها فراگیر می‌شود و امید و رجاء و خواستن کاهش می‌شود و دعا منع می‌شود (به این صورت که خداوند به کسی اجازه دعا کردنش را نمی‌دهد) و بلاها فرود آید و دارو و درمان نایاب شود و دین اسلام تنگ و بی‌رنگ شود و کافر دین اسلام را در شام نابود سازد. و هنگامی که کافر سرخ و سفید قیام کند و دگرگونی برای او سخت شود و دیری نرسد تا او کشته شود. و در آن هنگام کافر سیاه برای خون خواهی او را بخواهد پس در آن زمان پادشاه به شرک ورزی باز می‌گردد که در آن زمان بلائها و مصیبتها فراگیر می‌شود و امید و رجاء و خواستن کاهش می‌شود و دعا منع می‌شود (به این صورت که خداوند به کسی اجازه دعا کردنش را نمی‌دهد) و بلاها فرود آید و دارو و درمان نایاب شود و دین اسلام تنگ و بی‌رنگ شود و کافر دین اسلام را در شام نابود سازد. و هنگامی که کافر سرخ و سفید قیام کند و دگرگونی برای او سخت شود و دیری نرسد تا او کشته شود. و در آن هنگام کافر سیاه برای خون خواهی او را بخواهد پس در آن زمان پادشاه به شرک ورزی باز می‌گردد و هفتمین نفر از ترکها کشته شوند و اعراب در بیداء متفرق می‌شوند و راه و اسباب قطع شود و ارزانی از بین رفته و گرانی بالا می‌گیرد و بی‌قراری و ناشکیبایی زیاد و پایدار خواهد شد و بلاها در سرزمین بابل فرود می‌آید و آزمون و آزمایش‌ها شدت یافته و گسترش می‌یابد و در آن وقت صفا و صممیت کدر و نابود شده و پستی و ذلالت جای آنرا می‌گیرد. و با این همه شدت تیره روزی و فلاکت و بیچارگی و پراکندگی‌ها به ستمدیده گان ظلم و ستم می‌شود. و خیر و برکت ازبین رفته و پرچم شر و شرارت برافراشته می‌شود. و بلاء و مصیبت مردم را فرا می‌گیرد و گرانی بیداد کند و حوادث در ناحیه‌ها اتفاق می‌افتد. و جنگ‌ها در میانه‌ها رخ می‌دهد و به ویرانی و نابود ساختن توابع شهرها و ناحیه‌ها دستور داده شود و برای آباد ساختن کوهها و دامنه‌ها اجازه می‌دهند. و در آن زمان چه کشت و کشتار عجیبی برای ابی مکارم و حبیب مستغنی اتفاق می‌افتد و سپس فرزند ابی سند به طور عمدی کشته شود سپس چهلمین نفر از چهل نفر که نامش عبدالله مکین است پس طولی نمی‌کشد که لشکری را فرماندهی می‌شود که آن را برای شرک پیشروی می‌دهد که در آن آتش سوزانی است (وهر که در مقابل او صف آرایی کند آنرا نابود می‌کند) و فراری‌ها را گرفته و از آنان پیشروی می‌کند و مساجد را ویران می‌کند و گلدسته‌های آنرا به زیر می‌افکند و گناهان کبیره را کوچک می‌شمارد و عشایر را نابود می‌سازد و گناهکاران و جنایتکاران را بزرگ می‌شمارد و

خوبان و نیکو کاران را پست و کوچک می‌شمارد و صاحب اموال را برده و بنده خود قرار می‌دهد و راهپیما به هلاکت می‌رسد و ارازل و اوباش زیاد شوند و بزرگان و نیکان و دانایان از بین بروند و قرآنها آتش زده شود و با بدبختان مشورت کند و با فاسقان معاشرت کند و نقره جمع گردد و به هیچ پستی و ضلالت دست نمی‌یابد تا اینکه آنرا درک کند. و در آن سال امر برای ابن حرب مشتبه گردد تا اینکه از مرگ جدا شود و همراه آن جهینه بن وهب همراه با الاغش که خروجش را از جزیره کشمیر اعلام می‌کند درحالی که شیاطین همراه او هستند پس یکی از آن دو سعید را می‌کشد و مال و ثروت و دارایی او را برای خود مصادره می‌کنند. سپس به سوی حجاز می‌رود و در آنجا خانواده‌های آزاده را به قتل می‌رساند. ای وای به کوفه و مسجد جامع آن، ای وای از؛ از بین رفتن حقیقتها، ای وای وای به خاطر مستضعفان و تنگ دستان که در آن زمان چه جایگاهی خواهند داشت. و در آن زمان خروج کافر اخمو و ترشرو که سپاهی داد که تعداد آنان را نمی‌توان شمرد و به اسیران رحم و یاری نمی‌شود که همراه آن سپاه کرگدن و فیل می‌باشد و پشت و مرزهای زیادی را درهم می‌کوبند و در اموال مردم سعادتمند و خوشبخت دست برد کرده و آنان را درمانده و ناتوان می‌کنند. و در یکی از ماههای حرام بزرگترین عذاب و مجازات از بنی حام بر سر بلاد روم می‌افتد و در آن هنگام چقدر خونهای بی‌گناه ریخته می‌شود و اسیران همانند غنیمت‌ها این ور و آن ور برده شود. تا اینکه گفته شود فساد همانند سرعت حمله کردن شیر به طعمه خود پیش روی می‌کند و در آن وقت چقدر آفتها و جنایتهای که بلاها را به سوی خود جلب می‌کنند. تا وقتی که سختی‌ها روی می‌آورد و تمام سواحل را فرا می‌گیرد پس در آن هنگام آن کافر بد سریت و جنایت کار امر می‌کند تا به سوی بیت المقدس رفته و آنجا را ویران کنند پس لشکریان دستورات او را اجراء می‌کنند و به سوی بیت المقدس حرکت می‌کنند پس روزگار آنان را به یک شنزاری می‌رسانند و در آن وقت باد شمال به سوی آنان می‌آید و آنان را خوار و ذلیل می‌گرداند و همه آنان را نابود و به هلاکت می‌رساند. و آن چه روزگار سخت و ناگواری می‌باشد که حوادث و بلاها و شرها روز افزون در آن سال اتفاق می‌افتد که آن سال از شدت مصیبت‌ها و بلاها به سال تاریکی و ظلمت معروف می‌گردد که در نهمین ماه آن مصیبت‌ها و بلاها جهان را فرا می‌گیرد. و آگاه باشید که در آن زمان زمین ساکنان خود را منع می‌کند و دریا مانع کشتی رانی و غیره می‌شود و برادر منکر برادر و فرزند عاق والدین کنند و آنانرا سرزنش و نفرین کند. و زنان شوهران خود را سرزنش می‌کند (به این علت که چرا آنانرا از کار خلاف منع کرده اند) و مادران دامان دختران خود را در اختیار نامحرمان قرار می‌دهند تا دخترانشان فحشا و غیره

انجام دهند و این کار را نیک می‌شمارند و فقهاء آنان به دروغگویی و نیرنـگ روی مـی‌آورنـد (یعنی اعمالشان را با ریاء انجام می‌دهند) و علماء به نیرنـگ و حیلـه روی مـی‌آورنـد و در آن وقت حجاب برداشته می‌شود و خورشید از مغرب طلوع می‌کند. در آن وقت منـادی از آسـمان نداء می‌زند، ای ولی خدا برای (یاری)زندگان (یعنی همان کسانی کـه در مقابـل سـختی‌هـا و غیره استقامت کرده و دین خود را حفظ کرده‌اند) ظهور کن. پس در آن وقت تمام اهل زمـین مغرب و مشرق صدای آن منادی را می‌شنوند. پس حضرت قائم‌ﷺ که پنهان شـده درحـالی که از نور می‌درخشد ظهور می‌کند. و پیش روی او روح الأمین است درحالی کـه در دسـت او قرآن مبین و وارثان پیامبران و شهداء و صالحین که حضرت عیسیﷺ آنها را رهبری می‌کند و سپس در بیت الحرام با او بیت می‌کند و خداوند متعال یاران او را در یک جا جمع مـی‌کنـد. پس فرشتگان به اذن خداوند متعال آنانرا در یک شب به میعادگـاه یعنـی نـزد کعبـه معظمـه می‌آورند هرچند که در جای جای زمین پخش شـده باشـند. وقتـی کـه حضـرت قـائمﷺ از یارانش بیعت می‌گیرد رو به مسجد الحرام کرده و برای مردم کارهای بـزرگ را شـرح و بیـان می‌کند و آنانرا از حقیقت پنهان و سرشت آگاه می‌سازد و آنـرا در بلنـدی‌هـا برایشـان نشـان می‌دهد. و سپس جابر بن الاصلح که عوام او را به الابطح مـی‌خوانـد را بـه فرمانـداری مکـه منصوب می‌کند و او با آگاهی که دارد مشرکانی کـه در مکـه مکرمـه مـی‌باشـند را بـه قتـل می‌رساند (و آنجا را از وجودشان پاک می‌کند.) و سپس رماع بن مصعب را منصوب مـی‌کنـد و آن قصد یثرب می‌کند و سپس فرماندهان و سرداران سپاهیان و پرچمدارن خودش را منصوب می‌کند و اصحاب برگزیده خود را بر فرمانداری سرزمینهای حکومتیش منصوب مـی‌گردانـد. و سپس شبانه بن وافر و حسین بن ثمیله و غیلان بـن احمـد و سـلامه بـن زیـد را بـه سـمت فرمانداری حجاز و سرزمین نجد منصوب می‌کند که آنان از اهالی مدینه منـوره مـی‌باشـند. و سپس حبیب بن تغلب و عمارة بن قاسم و خلیل بن احمد و عبدالله بن نصر و جابر بن فلاح را بر سرزمینهای یمن و الاکامل منصـوب مـی‌کنـد و آنـان از اعـراب و صـحرا نشـینان عـراق می‌باشند. و سپس محمد بن عاصم و جعفر بن مطلوب و حمزه بن صفوان و راشد بن عقیـل و مسعود بن منصور و احمد بن حسان را بر بحرین و سواحل آن و عمـان و جزایـر آن منصـوب می‌کند که آنان از اهالی آن جزیره‌ها و آن مناطق ذکر شده مـی‌باشـند. و راشـد بـن رشـید و حزیمة بن عوام و هلال بن همام و عبد الواحد بن یحیی و فضـل بـن رضـوان و صـلاح بـن جعفر و حسین بن مالک را بر حبشه و جزایر کرادیس منصوب می‌کند که آنان از اهالی شـرق عراق می‌باشند. و احمد بن سعید و طاهر بن یحیی و اسماعیل بن جعفر و یعقوب بن مشرف و

غیلان بن حسین و موسی بن حارث را بـر حبشـه و اقـالیم و سـرزمینهای مـراکش منصـوب می‌کند و آنان از اهالی کوفهِ می‌باشند. و ابراهیم بن اعطی و حسین بـن عـلاب و احمـد بـن موسی و موسی بن رمیح و یمیز بن صالم و یحیی بن غانم و سلیمان بـن قـیس را بـر محـل صادرات جذلان و توابع شهر دفوله منصوب می‌کند و آنان از قوچان (قوشان) هستند. و طالـب بن العالی و عبد العزیز بن سهلب بن مرة و هشام بن خولان و عمروبن شهاب و جباربن اعـین و صبیح بن مسلم را بر سرزمینهای نزدیک و جزائر کرائیب منصوب می‌کند که آنان از نـواحی شیراز می‌باشند. و احمد بن سعدان و یوسف بن مغانم و علی بن مفضل و زید بن نصر و جـراد بن ابی العلاء و کریم بن لیث و حامد بن منصور را بر سرزمین حمیر و جزائر مرسلات منصوب می‌کند که آنان از بلاد فارس می‌باشند. و حسن بـن هشـام و حسـین بـن خـامر و علـی بـن رضوان و سماحة بن بهیج را بر سرزمینهای شام نزدیک منصوب می‌کنـد کـه آنهـا از مشـرق لبنان می‌باشند. و جیش بن احمد و محمد بن صالح و عزیز بن یحیی و فضل بن اسـماعیل را بر سرزمین شام دور و سواحل آن منصوب می‌گرداند و آنان از سـرزمین شـام میانـه(الاوسـط) می‌باشند. و محمد بن ابی الفضل و تمیم بن حمزه و مرتضی بن عماد و علی بن طاهر و احمد بن شعبان را بر اقلیم مصر و جزایر نوبه منصـوب مـی‌گردانـد و آنـان از اهـل سـرزمین مصـر می‌باشند. و حسن بن فاخر و فاضل بن حامد و منصور بن خلیل و حمزه بن حریم و عطـاء الله بن حباة و وهب بن حیار و وهب بن نصر و جعفر بن وثـاب و محمـد بـن عیسـی بـر تفـور و وسائط و توابع کرکوک(کردود) منصوب می‌گردانند و آنان از بلاد حلوان می‌باشند. و احمد بـن سلام و عیسی بن جمیل و ابراهیم بن سلمان و علی بن یوسـف بـر توابـع و نـواحی جابلقـا و سواحل آن و توابع شهر مفاوز منصوب می‌گرداند که آنان از قبیله الازد می‌باشـند. و ثـاب بـن حبیب و موسی بن نعمان و عباس بن محفوظ و محمد بن حسان و حسین بـن شـعبان را بـر جزایراسپانیا (اندلس) و افریقا منصوب می‌گرداند و آنان از نواحی موصل می‌باشند. و یحیی بـن حامد و پنهان بن عبید و علی بن محمود و سلمان بن علی و احمد بن سامر و علی بن ترخان را بر نواحی مراکش و دره‌های آن ونخلستانها و آنان از اهالی خراسان می‌باشند. داود بن مخبر و یعیش بن احمد و اباطالب بن اسماعیل و ابراهیم بـن سـهل را بـر دیـار بکـر و مشـرق روم منصوب می‌گرداند که آنان از اهالی نصیبین و فارقین می‌باشند. و حمام بن جریر و شعبان بـن قیس و سهل بن نافع و حمزة بن جعفر را بر اقلیم روم و سواحل آن منصوب مـی‌گردانـد کـه آنان از اهل فارس می‌باشند. و علقمة بن ابراهیم و عمران بن شعبیب و فتح بن معلـی و سـند

بـن مبـارک و قایـد بـن الوفـاء و مصـفون بـن عبـدالله اسـتانبول (قسـطنطنیه) و سـواحل قفقاز(القفجاق) منصوب می‌گرداند و آنان از اهالی اصفهان می‌باشند. و دو برادر محمد و احمـد فرزندان میمون را بر شرق عراق(عراق الایمـن) منصـوب مـی‌گردانـد و آنـان از اهـل مکـین می‌باشند. عروة بن مطلوب و ابراهیم بن معروف را بر مغرب عـراق(عـراق الایسـر) منصـوب می‌گرداند و آنان از اهل اهواز می‌باشند. و سعید بن نضار و نزار بن سلمان و معد بـن کامـل را بر بلاد فارس و سواحل هرمز بر می‌گزیند و آنان از اهل همدان می‌باشند. و عیسی بن عطاف و حسین بن فضال را بر عراق ری و جبال منصوب می‌گرداند و آنان از اهل قـم مـی‌باشـند. و نصیر بن احمد و عباس بن نفیل و طایع بـن مسـعود را بـر توابـع موصـل و محـل تجـارت و صادرات ارمنی‌ها منصوب می‌کند و آنان از اهالی فرهان هستند. و امجد بن عبـدالله و اسـامة بن ابی تراب و محمد بن حامد و سفیان بن عمران و ضحاک بن عبد الجبار و منیع بن مکـرم را بر بلاد خراسان و توابع (بین) النهرین بر می‌گزیند و آنان از اهل مازندران مـی‌باشـند. مفیـد بن ارقم و عون بن ضحاک و یحیی بن یرجم و اسماعیل بن ظلوم و عبد الرحمان بن محمد و کثار بن موسی را بر جبال کرخ و اقالیم علان و روس بر می‌گزیند و آنان از بخارا می‌باشـند. و عبدالله بن حاتم و برکة بن الاصیل و ابو جعفر بن الزراره و هارون بن سلطان و سامر بن معلی مالق و نواحی چین و صحراهای آن بر می‌گزیند و آنان از مرو می‌باشند. و رهبان بن صـالح و عمارة بن حازم و عطاف بن صفوان و بطال بن حمدون و عبد الرزاق بن عیاشـم و حامـد بـن عباد و یوسف بن داود و عباس بن ابی الحسن را بر اقالیم دیلم و القماقم و ثغور و القشـاقش و گیلان(غیلان) بر می‌گیزند و آنان از سمرقند می‌باشند. و مطاع بن حابس و محمود بن قدامـه و علی بن قنین و ضیف بن اسماعیل و فصیح بن غیث بن النفیس و ماجد بن حبیب و فضـل بن ظهر و غیاث بن کامل و علی بن زید را بر مداین الخطا و جبال الزوابـق(زاگـروس) وتوابـع الشجارات برمی گزیند و آنان از اهل قم می‌باشند. و یعقوب بن حمـزه و محمـد بـن مسـلم و ثابت بن عبدالعزیز و حسین بن مرهوب و احمد بن جعفر و ابا اسـحاق بـن نضـیع بـر(معـالیق الضوب و قری القواریق) منصوب می‌گرداند و آنان از اهل نیشابور می‌باشند. و حسن بن عباس و مرید بن قحطان و معلی بن ابراهیم و سلامة بن داود و مفرج بن مسلم و معد بن کامل را بر بلاد الکلب و نواحی الظلمات برمی گزیند و آنان از اهالی قری می‌باشند. فضـیل بـن احمـد و فارس بن ابی الخیر و اسد بن مراحات و باقی بن رشید و رضی بن فهد و عباس بن الحسین و قاسم بن ابی المحسن و حسین بن عتیق را بر سدها و اطراف آن برمی گزیند و آنها از نـواحی

خوارزم می‌باشند. و فضلان بن عقیل و عبدالله بن غیاث و بشار بن حبیب و سعد الله بن واثـق و فصیح بن ابی عفیف و مرقد بن مرزوق و سالم بن ابی الفتح و عیسی بن المثنـی بـر اقـالیم الضحاضح و مناخر القیعان برمی گزیند و آنان از اهالی قلعه نهر می‌باشند. و زاهد بن یـونس و عصام بن ابی الفتح و عبدالکریم بن هلال و مؤئید بن القاسم و موسی بـن معصـوم و مبـارک بن سعید و عزوان بن شـفیع و علامة بـن جـواد را بـر اقـالیم غـربین و توابـع راغـر منصـوب می‌گرداند که آنان از اهالی جبل هستند. و محمد بن قوام و جعفر بن عبد الحمید و علـی بـن ثابت و عطا الله بن احمد و عبدالله بن هاشم و ابراهیم بن شریف و ناصر بن سلیمان و یحیـی بن داود و علی بن ابی الحسین را بر سرزمینهای معابد و جبال ملابس منصوب مـی‌گردانـد و آنان از روستاهای عجم می‌باشند. سپس از جمع آنان بزرگان و سـروران کـه بـه برپـا کـردن ستون‌های دین شناخت دارند را بر می‌گزینند و آنان دوازده نفر می‌باشند که عبارتند از: محمـد بن ابی فضل و علی بن ابی غابر و حسین بن علی و داود بن مرتضی و اسماعیل بن حنیفـه و یوسف بن حمزه و عقیل بن حمزه و عقیل بن علی و زید بن علی و جابر بن المصاعد وآنان را بر جابرسا و اقالیم مشرق می‌گمارد. و به آنان امر می‌فرماید که حدود الهی را بر پا کننـد و بـه عهدها وفاء داشته باشند و سپس مردان با کرامت و بزرگوار و آزاده و با تقوا و پرهیزکار و نیک را برمی گزیند که آن بزرگواران عبارتند از: معصوم بن علی و طالب بن محمـد و ادریـس بـن عبید و ابراهیم بن مسلم و حمزة بن تمام و علی بن الحسین و نزار بن حسن و الاشـرف بـن قاسم و منصور بن تقی و عبدالکریم بن فاضل و اسحاق بن المؤیـد و ثـواب بـن احمـد را بـر می‌گزیند و آنان را بر جابرقا و بلاد مغرب منصوب می‌گرداند و آنان را به عدل و داد و عهـد و پیمان و غیره امر می‌نماید. و سپس دوازده مرد دیگر را برمی گزیند که آن بزرگواران عبارتنـد از طاهر بن ابی الغر و معد بن کامل و لوی بن حرث و محمد بن ماجد و رضی بن اسـماعیل و ظهیر بن ابی الفجر و احمد بن الفضل و رکن بن حسین را بر مـی‌گزینـد و آنهـا را بـر اقـالیم شمال و بر توابع و حومه روم منصوب می‌گرداند و به آنان همانند دوستان و راستگویان پیشین خود دستور می‌دهد. (یعنی به عدالت ورزی و دادگستری و عهد و پیمان و غیره) سپس دوازده نفر از بزرگان و مهتران که عاری از هر عیـب و نقصـی مـی‌باشـند را بـر مـی‌گزینـد کـه آن بزرگواران عبارتند از: اسماعیل بن ابراهیم و محمد بن ابی القاسم و یوسف بن یعقوب و فیـروز بن موسی و حسین بن محمد و علی بن ابیطالب و عقیل بن منصور و عبد القادر بـن حبیـب و سعد الله بن سعید و سلیمان بن مرزوق و عبد الرحمن بن عبد المنذر و محمد بن عبـد الکـریم که آنها را بر می‌گزیند و آنان را بر اقالیم جنوب منصوب می‌کند و آنان را هماننـد دوستانشـان

امر می‌کند و سپس بعد از آن پرچم‌ها را بر پا می‌کند و معجزات را آشکار می‌سازد و به سوی کوفه حرکت می‌کند و بر تخت حضرت سلیمان‌علیه‌السلام می‌نشیند و پرندگان همانند پروانه دور شمع بالای سرش می‌گردند و انگشتری بزرگ (خاتم الأعظم) را می‌پوشد و در دست راستش عصاء حضرت موسی‌علیه‌السلام و همنشین ایشان حضرت روح الأمین‌علیه‌السلام و حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشد درحالی که برد حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشیده و شمشیر ذوالفقار را حمایل کرده است و چهره ایشان همچون ماه تابان و درخشان در هنگام کامل بودنش یعنی مانند ماه شب چهارده و از بین دندانهای شریف آن بزرگوار نور درخشان خیره کننده‌ای خارج می‌شود و بر سر مبارک آن بزرگوارتاجی از نور است که سوار بر شیری از نور و اگر به چیزی بگوید باش به اذن و قدرت خداوند متعال خواهد شد و ایشان نیز به اذن خداوند متعال کور بینا و پیسی را شفاء و مردگان را زنده و زنده گان را می‌میراند و زمین هیچ گنجی در خود جای نمی‌دهد مگر اینکه برای ایشان بیرون می‌آورد درحالی که در بر گیرنده حکمت و بردباری حضرت آدم‌علیه‌السلام و وفاء حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و زیبایی حضرت یوسف‌علیه‌السلام و نمکی (ملاحة) حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد. درحالی که حضرت جبرئیل امین‌علیه‌السلام در طرف راستش و حضرت میکائیل در طرف چپش و اسرافیل‌علیه‌السلام در پشت سرش و ابری بالای سرش و نصرت و پیروزی در مقابلش و عدل و عدالت گری و داد گستری در زیر پایش که برای مردم کتاب جدیدی آشکار می‌کند که برای کافران بسیار سخت و دردناک است و مردم را برای فرمانبرداری از خودش دعوت می‌کند هرکه دعوت او را بپذیرد هدایت می‌شود و هرکه نافرمانی کند به هلاکت و گمراه می‌شود. پس وای برحال کسی که او را انکار کند. ایشان نسبت به مؤمنین مهربان و برای کافران خشمناک و منتقم از آنان می‌باشد. پس بزرگان و کاهنان و اسقف و پاپ‌های دین یهود و مسیحیان و دانشمندان و علماء آنان را دعوت کرده و سپس کتابهای آنان که تورات و انجیل و زبور و فرقان را می‌آورد و با کتابهایشان با آنان مجادله می‌کند و از آنان تفسیر و تأویلش را می‌خواهد و بین آنان به آن چرا که خداوند و رسولش‌صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرموده‌اند قضاوت می‌کند. سپس به این امت سرسخت و مخالف و عهد شکن می‌آید و از سایر بلاد آن کسانی که ادعاء می‌کنند که آنان دانشمندان و علماء دین و فقهاء یقین و حکماء و ستاره شناس و فیلسوف و طبیب هستند درحالی که آنان گمراه بیش نیستند و پیروانان به چون و چرای آنان را جمع کرده و بین آنان به درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، به حق داوری می‌کند. و بعد از اینکه با عدالت آنان را حکم کند در بین مردم این آیه شریفه را تلاوت می‌کند ﴿وَ ما ظَلَمْناهُمْ

وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[1] (ما به آنها ستم نکردیم، اما آنهـا بـه خودشـان ظلـم و سـتم می‌کردند). برای مردم حق آشکار می‌شود و صدق و راست گویی و صداقت جلا پیدا می‌شود و پنهان ظاهر می‌شود و آن چرا که در دلها است آشکار می‌شود و تأویل تنزیل همان گونـه کـه خداوند ازلی و قدیم می‌خواهد آشکار می‌شود به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند و پرده از جنایتکاران واقعی برداشته می‌شود و قیاس بسته می‌شود و آتش پنهـان خـاموش مـی‌گـردد و دولت باطل را ریشه کن می‌کند و حکومت باطل را تعطیل می‌کند و بـین برتـر و بـا فضـیلت واقعی و برتر و بافضیلت غیر واقعی جدای می‌افکند و مقتول از قاتل را بـرای مـردم نمایـان و آشکار می‌سازد و بر کشته شده درود و رحمت می‌فرستد و حکومت صحیح و صالح را اصـلاح می‌گرداند و از مسموم سخن می‌گوید و ندامت و پشیمانی را بیان می‌کنـد و مخفـی و پنهـان شده برایش آشکار می‌شود و خائنان را رسوا می‌کند و از کسانی که در دین بدون علم و دانش و آگاهی فتوا داده‌اند انتقام می‌گیرد. پس مرگ باد بر آنان و پیروانشان مگر دین مبـین اسـلام ناقص بود که آنان آنرا به اتمام رساندند و یا کجی و خمی داشت که آنان آنرا استوار نموده‌انـد و یا مردم به خلاف آن رفته‌اند و آنرا اطاعت کردند و یا امر و کارشـان صـواب و نیکـو بـود و آنان سرپیچی کردند؟ و یا حضرت محمدﷺ که بهترین و با ارزشترین و کاملترین برگزیـده خداوند است چیزی فراموش کرده بود و آنان آنرا متذکر نموده‌اند؟ و یا دین مبین اسلام کامـل نشده بود که آنان آنرا کامل کرده‌اند و یا بعد از آخرین برگزیده خداوند رسول خداﷺ پیـامبر دیگری مبعوث شده است که آنان از او پیروی کرده‌اند؟ همانا آنان در زمان حیـات پـر برکـت حضرت رسول خداﷺ لال و بی‌زبان بودند. و هنگامی که آن حضرتﷺ از این دنیا فـانی رحلت فرمودند زبان آنان باز شد و برخاسته و آن چرا که داشتند را خوار شـمردند و آنـرا انکـار کردند. دور است دور است (هیهات هیهات) هرگز هرگز چنین نیست به خداونـد سـوگند هـیچ امر مبهمی باقی نمانده و هیچ پنهانی نمانده مگر اینکه آنرا آشکار نموده و آنرا بیـان نمـود تـا فتنه‌ای برای کسانی که ایمان آورده‌اند نباشد **﴿إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبـابِ﴾[2] (تنهـا صـاحبان اندیشه متذکر می‌شوند)** و چقدر سرپرست و ولی و جانشین را دشمنی کـرده‌انـد و چقـدر حـق وصی و جانشین را ضایع کردند و حق آنرا انکار کرده‌انـد و مـؤمن را فـراری داده‌انـد و چقـدر روایات و احادیث دروغین درست کرده و آن احادیث را نسبت بـه رسـول خـداﷺ و امامـان

---

۱. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۱۱۸

۲. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۱۹ و سوره مبارکه زمر: آیه شریفه ۹

معصوم عليهم السلام داده‌اند و چقدر کارهای ناپسند و زشتی را به دروغ از ما جایز دانسته اند. و چه بسا آیات و معجزات که خداوند به واسطه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داده انکار نمودند و از شنیدن آن آیات قرآنی دیگران را باز داشتند و مانع آن شدند و آنرا واگذار نموده اند. و به تحقیق که ما توقف می‌کنیم و آنان نیز باز می‌ایستند و ما باز خواست و پرسیده می‌شویم و آنان نیز باز خواست و از آنان پرسیده می‌شود و آنهایی که کفر ورزیده‌اند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست. و همانا مرا به خونخواهی عثمان خواندند و گمان کرده‌اند که من از آنها می‌باشم همینک عایشه و معاویه با من جنگ کرده‌اند و گویا می‌بینم کمی بعد از آن خواهند گفت قاتل و مقتول در بهشت و فردوس در یک درجه می‌باشند و همانا آنان فرموده خداوند متعال را فراموش کرده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاص﴾[1] **(و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات)، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد)**. و فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدًا فیها﴾[2] **(و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ درحالی که جاودانه در آن می‌ماند)**. و گویا ببینم مدتی بعد از من نقل می‌کند که من با ابوبکر در مورد خلافت با او بیعت کرده‌ام و خلافت او را پذیرفته‌ام و همانا آنان تهمت بسیار بزرگی بر من بسته‌اند. شگفتا و شگفتا و با تمامی شگفتی از این قوم که ادعاء می‌کنند که علی بن ابیطالب عليه السلام چیزی طلب می‌کنند که هیچ حقی در آن ندارد و امور را با ناتوانی و سستی متداول نموده و بی‌خردانه و بی‌تاب از آنان پیروی می‌کنند. به خداوند سوگند حضرت علی عليه السلام به مرگ انیس‌تر از هر سال می‌باشد بلکه در هر صبح و شام منتظر آن و انیس تر می‌شوم. و آگاه باشید همانا در قائم عجل الله فرجه ما اهل بیت عليهم السلام برای بصریت جویان کافی است و برای پند آموزان عبرت و پندی و برای متکبران بلاء و مصیبت می‌باشد و آن با استناد به این آیه شریفه می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَنْذِرِ النّاسَ یَوْمَ یَأْتیهِمُ الْعَذاب﴾[3] **(و مردم را از**

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۴۵

۲. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۹۳

۳. سوره مبارکه حضرت ابراهیم عليه السلام: آیه شریفه ۴۴

روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید، بترسان!) و آن ظهور قائم‌ پنهان ما می‌باشد زیرا آن بزرگوار برای کافران عذاب شدید و برای مؤمنان شفاء و رحمت می‌باشد. و هنگامی که ظهور می‌کند چهل ساله می‌باشد و هشتاد سال حکومت خواهد نمود و به آنها گفته شود سلامت باشید و درود خداوند بر محمد و خاندان پاک و مطهرش باد.

نسخه سوم از خطبة البیان:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نقل از کتاب دار المنتظم فی السر الأعظم تألیف محمد بن طلحه‌ی شافعی که او از بزرگان علمای اهل سنت است و به تحقیق نزد دانشمندان طریقت و مشایخ حقیقت با نقل صحیح و کشف صریح ثابت شده است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در منبر کوفه که خطبه می‌فرمود بیان داشتند:

به نام خداوند بخشنده مهربان. حمد و ستایش خدایی است که خالق آسمانها و آفریننده آنهاست و گسترنده زمینها و بردارنده آنهاست و محکم کننده کوهها و هموار کننده آنهاست و شکافنده چشمه‌ها و جوشاننده آنهاست و فرستنده بادها و منع کننده آنها است و نهی کننده بادهای تند و دستور دهنده آن‌ها است و زینت دهنده آسمانها و روشن کننده آن‌ها است و تدبیر کننده فلک‌ها و سر دهنده آن‌ها است و قسمت کننده منزل‌ها و تقدیر کننده آن‌ها است و ایجاد کننده ابرها و تسخیر کننده آن‌ها است و داخل کننده شب‌های تاریک و روشنی دهنده آن‌ها است و احداث کننده جسم‌ها و ثابت کننده آن‌ها است و آورنده روزگار و تیره کننده آن هاست و وارد کننده کارها و صادر کننده آن‌ها است و ضامن روزی‌ها و مدبر آن‌ها است و زنده کننده استخوانهای پوسیده و نشر دهنده آن‌ها است. حمد و سپاس و ستایش می‌کنم خدوند متعال را به خاطر نعمتهای پنهانی او و فراوانش و شکر می‌کنم او را بر نعمتهای آشکار او و پشت سر هم بودن آن! و گواهی می‌دهم که معبودی و خدایی جز خداوند یگانه و بی‌همتا نیست! یکتاست و تنها اوست و شریکی ندارد. و گواهی که ذکر کننده آن او را به سلامتی می‌برد و ذخیره کننده او را از عذاب در امان می‌گذارد. و گواهی می‌دهم به اینکه حضرت محمد مصطفی بنده و فرستاده اوست که ختم کننده رسالت گذشته و فخر کننده آن است. و فرستاده اوست که آغاز کننده دعوت آینده و نشر و گسترش دهنده آن است. او را به ملتی فرستاد که مشغول عبادت بت‌ها بوده و به سبب پرستش بتها ناقص گردیده و

مهارش بوسیله گمراهی پرستش بت‌ها آلوده شده است.سر گشته او بوسیله حجت‌ها از روی جهل و نادانی مغلوب گشته و زشتی زشت کار او نعمت‌های شبهه‌ها را شکافته، پرنده او به وسیله نافرمانی با زبان شیطان رهنمایی شده و فریب دهنده او بوسیله زیور لاله‌های سرخ نیزارهای احکام را قسمت نموده است. پس در نصیحت و پند مبالغه نموده و بیشتر کرده است و به امواج دریاهای گمراهی فررفته و آباد کرد او را و روشن کرد برج نشانه‌های هدایت و منابر او را و با معجزات قرآن دعوت شیطان و بیشتر کننده‌ی او را نابود کرده و دماغ‌های طاغیان و کافر او را به خاک مالید تا دعوت به حق او به نخستین ظاهرش که او را می‌دید برگشت و پذیرنده او پذیرش درست با نطق یاورش او را فهمید و شریعت پاکیزه او تا روز قیامت با افتخار فخر کننده‌اش به درجه بلند رسیده و عنصرهای او پاک و پاکیزه شده است. ای مردم! مثل سیر کرده و عمل ثابت گردید و ترس نزدیک شده و مدت نزدیک گردید و ناطق شده و باطل انداخته شد و حقایق ثابت گردید و بعدی ملحق شد و پشتها سنگین گردید و کارها بزرگ شد و شادی‌ها محجوب شد و مغرور دهان بسته گردید و دماغ مالک به خاک مالیده شد و مسلک‌ها ممنوع گردید و شخص سیاه رفت و هلاک شونده نابود گردید و فرات آباد شده و حسرت‌ها بیشتر گردید و فرو رفتنها تأکید گردید و لغزش‌ها بسیار شد و زمانها کوتاه گردید و کجی کشیده شد و شماره مجهول گشت و شیرنی به وحشت انداخت و وسوسه‌ها به هیجان در آمد و گذرنده‌ها در دل و خاطرات ترسیده شد و داروغه‌ها معطل گردید و رقابت‌ها و همچشمی‌ها خذلان شد و موج‌ها بیشتر شد (و غبارها ترسیده شد) و دره‌ها ترسیده شد و حاجی‌ها ضعیف گردیدند و طریقه انداخته شد و غرامت‌ها شدت پیدا کرد و قرض تحفه شد و غبار کم و آهسته گردید، دشمن‌ها هجوم آوردند و عرب اختلاف نمود و مطالبه سخت شد و بیماری رفیق گردید و فرارها برگشت و وام‌ها مطالبه شد و چشم‌ها گریان گردید و فتنه‌ها آزمایش شد و فریب خورده سکوت کرد. و شط‌ها و کناره رودخانه‌ها به هم چسبیده شد و نشاط و شادی بر کنار گردید کوتاه قامت‌ها فرمانروا عاجز و دفاع هموار گردید و شعاع و روشنی تاریک شد و گوش‌ها کر شدند و عفت از بین رفت و به مخالفت رغبت و تمایل شد و انصاف قبیح و زشت گردید و عفت بیرون رفت و شیطان چیره گشت و نافرمانی بزرگ شد و به خصم‌ها تسلیم شدند و زن‌ها حکومت کردند و حوادث عیب رسانید و دمنده دمید و بازیگر بازی کرد و چهارپا به سختی رانده شد و حرزها و ساختمانها ویران شد. پیرها ترسیدند و اختصار ظاهر گشت و رجزها روشن شد و هواها مختلف گردید و بلاها بزرگ شده و شکایت‌ها سخت گردید و دعواها استمرار پیدا کرد و قرض دهنده برید و ترک کننده ترک

نمود و حرکت کننده نشست و عارف به واجبات سعادتمند شد و نگاه کننده نگریست و شخص گزنده گزید و شخص غضبناک رد کرد و بلاها متراکم شد و کفر و بی‌دینی(الإلحاد) سنگین و نفوذ سخت شد و باران ریز پی در پی گشت و بیابانها آرزو کرد و ظرف بریان کرد گوشت خالی گردید و بیابان خشک شد و والی‌ها فریاد کردند و شخص بزرگ حقیر و کوچک شمرده شد و نویسنده اشتباه کرد و شخص اصیل و ریشه دار لباس جهرمی پوشید و دمنده دمید و زمین زلزله کرد و واجبات ضایع گردید و احزاب حکومت کردند و قرض اقساطی شد و امانت کتمان گردید و خیانت آشکار شد و حفظ زشت گردید و نفاق ترسیده شد و اصل و نسب یکی شد و گروه‌ها از حق اعراض کردند و پیراهن کهنه گردد و نیزه‌ی جلا داده شده انبوه شد و فرزند خوانده‌ها به پا خواستند. و بدبختها به هدف رسیدند و سفیهان به جلو افتادند و نیکان به عقب ماندند و کوه‌ها کشیده شد و مشتبه شد کارها و بزرگ شد هیکل‌ها و وزر و بال مخلوط شد و بخیل در قرعه کشی پیروز گردد و شخص فصیح غافل گردید و آدم مجروح به عقب برگشت و صدای ما به تاخیر انداخته شد و ترس و بیم از مردم برداشته شد و مرد پر خور با شتاب سرعت کرد و چراگاه تنصیف شد و حریص پایمال گردید و مرد ترسناک گریزان شد و اوضاع تیره و تار گشت و واثر تنها گردید و مرد تنها سرنگون شد و خشمناک ترشرویی نمود و مرد شبیخون زننده سخت کوبنده شد و آدم واژگونه هم چشمی کرد و صاحب راز جلب کرده شد و شخص رفیق مهربان آهسته دوید و چیزیکه بشگفت آورنده است از بالا به پایین افتاد و راه ممنوع گردید و گروه هجوم آورده شد. و جستجو کننده دور می‌زند و زاید زیاد شد و کشنده کشیده و پیشوا سوق شد کوشش کننده کوشش نمود و به خستگی و فرسودگی انداخت و سد را بست. خشمگین خشمناک شد و عارض شد عارض شونده و واجب کننده واحب نمود و شخص مقیم سیر کرد و حرکت کننده ایستاد و گمراهان گمراه گردید و خیانت کارها گول زدند و فضیلت زیاد ماند و مثل رسید و پراکننده‌ها پراکنده شدند و سبزی‌ها شکافته شد و نشانه‌ها نشانه شد و دیه‌ها تأخیر افتاد و مرد پیر و فرسوده به سختی افتاد و شکسته شده شکسته شد و شخص خشمناک و یا پشیمان اندوهگین گردید و رونده برگشت و چشنده چشید و ستاره زحل درخشید. ثابت شونده ثابت شد و قرآن زینت داده شد و ستاره دبران روشن گردید و سرطان تشدید شد و زبرقان تربیع گردید و حمل تثلیث شد و زحل در خانه‌ی سهم واقع شد و جماعت زنبوران تنبه پیدا کردند و فرار کم گردید و بچه‌های کوچک به زحمت افتادند و وجار (بیابان‌هایی است میان مکه و بصره که در آن منزلی نیست) ممنوع شد و اقرار برگشت و فترت کامل گردید و هجرت آغاز شد و بسیاری را فریب داد و سختی

فراگرفت و پهن بینی‌ها ظاهر شد و جامه‌ها بریده گشت و اشخاص درشت اندام به آن‌ها پیشوا شدند و خشمناک‌ها به آن‌ها مقدم گشتند پس جزیره‌های معیوب می‌کنند و عشایر را عیبگویی می‌کنند و نهان‌ها را مالک و مسلط می‌شوند و زن‌های آزاد را پرده دری می‌نمایند و حیله‌ها را زنده می‌کنند و خراسان ویران می‌سازند و خانه نشین‌ها را از خانه نشینی جدا می‌کنند و به اویسان داخل می‌شوند. پس قلعه‌ها را ویران می‌کنند و محفوظها را ظاهر می‌نمایند وعراق را فتح می‌نمایند ودر مخالفت دشمنی سرعت می‌کند و نفاق را بر می‌انگیزند با خونی که ریخته می‌شود. سپس حضرت امیرالمؤمنین﷣ فرمود: آه آه برای پژمرده شدن دهانها و سخن گفتن لب ها. سپس حضرت امیرالمؤمنین﷣ به طرف راست و چپ خود نگاه کرد و به جهت ملال خاطر با سوز دل آهی کشیده و ناله‌ای اندوهگین زد و بی‌آرامی نمود و با تأسف ترسید و با خشوع نفس کشیده و با خضوع دگرگون گردید.

سپس سوید بن نوفل برخاسته و از روی استهزاء و مسخره گفت: ای امیرالمؤمنان﷣! تو حاضری به آنچه ذکر کردی و به او و تأویلش عالم و آگاهی؟ پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ رو کرد به او و با نگاه کردن غضبناک به او نگریست و سپس به او فرمود: گریه کننده‌ها به تو بگریند و بلاها به تو فرود آید ای پسر ترسو و تکذیب کننده‌ی بیعت شکن زود باشد که درازی به تو کوتاه می‌آید و گرفتاریها و سختی‌ها و بلاها بر تو غلبه می‌کند. من راز رازهایم، من درخت نورهایم من دلیل آسمانهایم من رییس تسبیح گویانم من دوست جبرئیلم من برگزیده میکائیلم من پیشوای فرشته‌هایم من سمندل فلک هایم. من سوق دهنده رعدم من گواه پیمانم من شمشیر کشیده آشکارم من حفظ کننده لوح‌هایم من ستاره قطبی شب تاریکم من بیت معمورم. من نگهدارنده بادهای تندم من به حرکت در آورنده بادهایم من پراکنده ابرها از بارانم من نور شب‌های تارم من شرف دوائرم من مفخر بزرگواریم من ستاره زحل جهانم من شأن امتحانم من پاره آتش سوزانم من پیمان پیمانهایم من ریسمان شواهدم من سهم‌های فرقدهایم من شعاع داروغه‌هایم من چون اسب توسنی کننده هستم من کشتی دریاهایم من حجت حجت‌هایم من بزرگ امت‌هایم من دیوار کوچک پیمانهایم من بلندی خوشی‌هایم و یا ماهی‌های خانه بی‌چیزم من امام عفوم من سبب اسبابم من امین ابرهایم من محکم کننده مخلوقاتم من تحقیق دهنده حقایقم من گوهر قدیمی‌ام من ترتیب دهنده حکمم من مرگ آرزوهایم من عمل عاملم من شریف ذاتم من احداث کننده جدایی‌هایم من اول و آخرم من باطن و ظاهرم. من برق درخشانم من سقف برداشته‌ام من ستاره درخشان و درخشندگی ماه شب چهارده‌ام من ماه سرطانم من اسد نثره‌ام من سعد زهره

ام، من مشتری ستاره‌هایم من زحل ستاره‌های درخشانم من غفر شـرطانم مـن میـزان شـکم بزرگم من حامل تاجم من عطارد فضیلتم من کمـان جنگجـویم (قـوس عـراک). مـن فرقـد سماکم من مریخ قرآنم من چشمه‌های میزانم من نگهبان استراقم مـن پـر بـراقم مـن جـامع آیاتم من راز دار پنهانی‌هایم من به حرکت در آورنده دریایم من میـزان بـارانم مـن مصـاحب جدیدانم من امیر خورشید و ماه هستم من محل افتادن قصاصم مـن خلاصـه اخلاصـم مـن طرف چپ کوه‌هایم من مقدم کننـده آرزوهـایم مـن شـکافنده نهرهـایم مـن شـیرین کننـده میوه‌هایم من جاری کننده فراتم من اظهار کننده توراتم من پادشاه پسر پادشـاهم مـن هدیـه پادشاهم. من بیان کننده صحیفه‌هایم من آرام کننـده جماعـت هسـتم مـن سـتاره درخشـان کسوفم من ذخیره شکورم من آشکار کننده زبورم من تأویل کننده تـأویلم مـن تفسـیر کننـده انجیلم من‌ام الکتابم من فصل الخطابم من صراط سوره حمدم من پایه مجد و بزرگواریم مـن بزرگ کننده نیکانم. من سوره بقره ام، من سنگین کننده میزانم، من برگزیده آل عمرانم. مـن نشانه نشانه‌هایم من همه نعمتهایم (همه‌ی انعـامم)، مـن پنجمـین آل کسـایم، مـن تبیـان و تفسیر کننده سوره نساء هستم، من الفت ایلافـم، مـن صـاحب (رجـال اعـرافم، مـن طریقـه گفتگویم من صاحب انفالم من مائده کشفم من توبه نخستینم من راستگوی مثلم من محکـم کننده کوهم سر حضرت ابراهیم علیه السلام هستم، من اژده‌های کلیمم من آشکار معبودم من آصـف حضرت هود علیه السلام هستم. من نحلی جلیلم من دوستی خلیلم من معجزه و نشانه و برگزیده بنی اسرائیل هستم، من مخاطب و خطاب کننده اصحاب کهف هستم. من محبـوب صـحفم مـن ولی اولیایم من وارث پیامبرانم. من حریص طریقه‌ام مـن حجـت حجـت‌هـایم مـن موصـوف مؤمنانم من ماه چهارده شبه تسبیح گویانم من فرقانم من برهانم من پیمان سعادتم من ستون رکنم من هلاک کننده‌ی ترکم. من برنده شرک هستم من پاداش دهنده زنگم مـن جـرجیس فرهنگم من عقد ایمانم من شیر بیشه زارم، من برسم روسم، من کج دهان چـادر سـبزم؛ مـن سلمه پشتم من داروی پاهایم من ماه چهارده شبه برج‌هایم من شنسار کـروجم و تـراجم مـن حاتم عجم‌هایم من روسیان تراجمم من اوریای زبورم، من حجاب غفورم من برگزیـده جلـیلم من ایلیای انجیلم من پوشنده عاریانم من برادر یوشع و موسایم من میمون (میمنت و مبارکی) وصی عیسایم من تکیه گاه انسانم من شدید القوایم من حامل لـوایم مـن امـام محشـرم مـن ساقی کوثرم من قسمت کننده بهشتم من نگهبـان آتـش‌هـایم مـن رئـیس دیـنم مـن امـام پرهیزکارانم من نابود کننده کافرانم من پدر امامان نیکم مـن کننـده در خیبـرم مـن پراکنـده کننده احزابم من صاحب دو بیعتم من زننده در بدر و حنینم من حـافظ کلمـاتم مـن مخاطـب

مردگانم من به سخن در آورنده اژدهایم من نعمت‌های خدایم من زننده باد و شمشیرم. من زننده باد و نیزه‌ام من مونس حیوانهای زیر زمینم من گوهر پر قیمتم من درب مدینه‌ی علمم من وارث علومم من هیولای ستاره‌هایم من تفسیر کننده بیناتم من بیان کننده مشکلاتم. من نخستین تصدیق کننده گانم من امام مفسرانم من محکم کننده طواسینم من امانت یاسینم، من حاء حوامیم‌هایم، من لام و میم من سائق سوره زمر هستم من نشانه و آیت قمرم من صاحب ستاره‌ام من سینه سخن گفتنم و یا من مراقب رحمم من جانب طورم من باطن صورم من نگهبان قافم من وزاغ احقافم، من منازل صافاتم، من سهام ذاریاتم، من فاطر نافعه‌ام من تلاوت شده سوره سبا و واقعه‌ام. من امانت احزابم من مکنون حجابم من وعد و وعیدم من مثال حدیدم من وفاق روزگارهایم من علامت سوره طلاقم من نون و قلمم.

من چراغ درخشان تاریکی‌هایم من سؤال متی‌ام من مدح شده سوره هل اتی‌ام (یعنی سوره انسان و نام دیگر دهر می‌باشد) من نباء عظیمم من صراط مستقیمم من زمام سوره‌های طلوعم من محکم سایه‌ام من شیرینی بارانم من ماه نو ماهم من در صدف‌هایم من کوه قافم من سر حرفهایم من نور ظرف‌هایم من کوه بلندم من کوه محکمم من کلید غیب‌هایم من چراغ دل‌هایم من نور ارواحم من روح شبح‌هایم من سواره حمله کننده‌ام من یاری انصارم من شمشیر کشیده شده‌ام من شهید کشته شده‌ام. من جامع قرآنم من تبیان بیانم من برادر رسولم صلی الله علیه و آله من شکننده بت‌هایم من صاحب اذنم من کشنده جنم من ساقی تشنه‌هایم من خوابیده در فراشم من شیث برهمنی‌هایم من خوار کننده فرمانده هانم، من وجود مفارقم، من امین امانت گاهم من صالح مؤمنانم من امام رستگارم من امام صاحبان فتوت و جوانمردیم من گنج اسرار نبوتم من آگاه به اخبار نخستیانم من خبر دهنده از وقایع واپسینم من حامل پرچم هستم من صاحب آیتم من قطب اقطابم من حبیب احبایم من مهدی روزگارم من به خدا قسم شیر خدایم من سرور عربم من کسی‌ام که در حق او گفته شده جوانی نیست مگر علی من کسی هستم که در حق او گفته شده تو از من پیامبر به منزلت هارون از موسی هستی من شیر بنی غالبم من علی بن ابیطالبم.

راوی می‌گوید: در آن هنگام سؤال کننده ناله بلندی کرد و در جا افتاد و به درک واصل شد. سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: حمد خداوندی را که آفریننده انسان و خالق امت‌ها است و درود بر اسم اعظم و نور اقوم باد. سپس فرمود: از من از راههای آسمان بپرسید زیرا من به آنها از راههای زمین داناترم از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید زیرا میان دو طرف من دانش‌های بسیاری است همچون دریاهای خروشان و متلاطم.

راوی می‌گوید: در آن هنگام راسخان از دانشمندان و ماهران ازحکیمان به سوی آن بزرگوار حرکت کرده و کاملان از اولیا و نادران از برگزیدگان دور او را گرفتند جای پای او را می‌بوسیدند و به اسم اعظم او را قسم می‌دادند که سخن خود را تمام نموده و نظامش را کامل نماید. پس عزت راسخان و نور عارفان امام بزرگوار غالب علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: میدان اسب دوانی تمام و قطع گردیده و قدرها جاری شده است و قلم نوشته و امت‌ها وعده شده‌اند و خالق حکم نموده و اندازنده انداخته است و گمان ثابت شده و آزمایش شده‌ها آزمایش گردیده است به آن چه در آینده محقق می‌شود. آگاه باشید به درستی که زود باشد در زوراء مردی دلیر و قوی از غیر مسلمان فرود می‌آید از فرزندان قنطور با اشراری و چگونه اشرار و کافرانی و چگونه کافران که رحم و عطوفت از دل‌های آنان سلب شده و آرزو آن‌ها را به هدفشان مکلف نموده است پس مردم چادر نشین را می‌کشند و ران‌ها را می‌خورند و پسران را ذبح نموده و زن‌ها را حلال می‌شمارند و بنی شداد و بنی هاشم را می‌خواهند تا آن‌ها را همانند غنایم جنگی برانند و فتنه آن‌ها اسلام را ضعیف می‌نماید و آتش آن‌ها شام را می‌سوزاند. پس وای بر حلب از محاصره کردن آنان و وای برای ویرانی آن جا پس از آبادی آن و زود باشد که آهوان از خون‌های آنان روزها سیر شده و اسیران آن‌ها رانده می‌شوند پس برای آن‌ها دسته بندی پیدا نمی‌کنند و زود باشد که قلعه‌های شامات را خراب می‌نمایند و آفت‌ها را به شهرهای آنان گردش می‌دهند پس جز دمشق و نواحی آن باقی نمی‌ماند و در مشرق‌ها و بلندیهای شامات خون‌ها ریخته می‌شود. سپس به آنجاها داخل می‌شوند و بعلبک در امان است و اختلافات و دشمنی‌هایی نواحی لبنان را فرا می‌گیرد پس ای بسا مردمانی در بیابان بی‌آب وعلف کشته شده و در جانب نهر اسیرانی گرفته می‌شوند. پس در اینجا گریه‌های بلند شنیده شده و ترس‌ها با آنان رفیق می‌گردند. پس در این هنگام مدت و زمان آنان به درازا نمی‌کشد تا از امر آنها جده کهنه می‌گردد زمانی که جنین اوجر آنها را شکستی داد و منهدم کرد تعداد اقطر بر آن‌ها حمله می‌کند و او چهارمین نفر از مردان دلیر و قوی غیر مسلمان است که نوشته مظفر بر ضرر او حکم کرده است طمع با همت احساس می‌کند و مقداری از پول او را می‌بندد پس مردم او باش آنها را می‌کشند و پرخوری به همه شان فرو می‌آید پس بعد از پراکنده شدن از کشتی نجات به سوی فرات جمع می‌گردند پس واقعه را سیر می‌کنند زیرا چاره‌ای نیست و آن همان فاصله ترساننده است پیش از عاص. پس بسیاری بر علیه اسلام آن‌ها را گمراه می‌کنند در این وقت شکستنی برای آنان فرود می‌آید پس جزیره و خشکی را قصد می‌کنند و پس از جنگ خشکی را ویران می‌کنند سپس جری و حریص از

بصره با کمی از عرب بنی عمره ظاهر می‌شود که آن‌ها را به سوی شام می‌آورد درحالی که می‌ترسد. پس آدم رعشه داری از روی نیرنگ و حیله با او بیعت می‌نماید و در مسیرش تا زمین گودی آن با او رفیق می‌شود پس چه زودتر پس از گرداب او با او تسلیم می‌شود سپس اجرا کننده دستور می‌دهد که به سوی عراق قصد کند که هدف او است تا از بیماریش در آنجا نجات یابد پس هلاکت او را درک می‌کند بدون آن که به سوی مرامش سیر کنند و با اهل او تلف فرود می‌آید بی‌آن که مریض شده باشند ورود باشد که چشم‌ها به سوی شخص بسیار چیره دست و گندم گون و بازیگر می‌نگرد وقتی که امیال شک و ریبه به او میل می‌کند. و با حکم ملقب می‌گردد و زود باشد که پس از الفت عرب و بسیاری خواسته‌ها با علم و دانش می‌آید پس گویا می‌نگرم به سوی شخص ارعش (رعشه دار) درحالی که به تحقیق هلاک شده و فرزندنش نوجوان و به بیماری پیسی گرفتارند و به تحقیق به سلطنت او بیشتر از ساعتی نمی‌کشد. پس چیست این زشتی و عیب و شخص ورزیده و زیبا و سرخ پس از آن که آن شخص گندم گون را زندانی می‌کند او را می‌کشند وقتی که روسولان مغربی‌ها به سوی او برسند و پیش او بایستند سپس پادشاه بلند همتی بیرون می‌آید و به مردم امامت می‌کند و نماز را به آن‌ها می‌خواند سپس بعد از کمی از زمان میان خادمان و دوستان کشته می‌شود. پس در آن هنگام از مغرب مردمی به روی اسب‌های بسیار تندرو با تارها و طبل‌ها و پرچم‌ها بیرون می‌آیند و به شهرها مالک می‌شوند و بندگان خدا را می‌کشند سپس از زندان نوجوانی بیرون می‌آید که شماره‌ای آن‌ها را فانی نموده و زن‌ها و عیال آنان را اسیر می‌نماید و به سوی بیت المقدس حرکت می‌کند. و پیروز و شاد می‌گردد و به مصر می‌رسد درحالی که رسیدن به آن جا کم شده و آبش ناقص گردیده و درخت‌هایش خشک شده و میوه‌هایش نابود گردیده است. پس در این هنگام صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی ﷺ قائم عجل الله فرجه با شمشیر و راستگو در گفتار ظاهر می‌شود روی زمین را درست نموده و سنت و فرض را زنده می‌کند و این در آینده پس از هزار و یکصد و هشتاد و چهارسال از سال‌های فرت بعد از هجرت واقع می‌شود. سپس فرمود: ای پوشیده از شأن من و غافل از حال من به درستی که هر آینه عجایب آثار خاطرات من و چیزهای شگفت انگیز رازهای باطن من زیرا من حجاب را پاره کرده و چیزهای شگفت آور را ظاهر نمودم و مغز مطالب را آوردم و با سخن درست حرف زدم و خزینه‌های غیب‌ها را باز نمودم و دفن شده‌های دل‌ها را شکافتم و چیزهای دقیق معارف را بیشتر کردم و عارفان لطایف را نابود نمودم پس خوشا به حال کسی که به ریسمان این سخن چنگ زده و پشت این امام نماز بخواند پس به درستی که او بر معنای کتاب نوشته

شده و ورق منتشر گشته آگاهی پیدا می‌کند و سپس به بیت معمور و دریای افروخته داخل می‌گردد. سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شعری سرودند که ترجمه آن چنین است: هر آینه به تحقیق علم نخستینیان را جمع کردم و به درستی که من متهم به علم واپسینیان هستم و بسیار کتمان کننده‌ام و کشف کننده همه رازهای غیب‌هایم و پیش من خبر حادث و قدیم و به درستی که من هر آینه قیوم بر هر قیم و به همه عالمیان محیط و آگاهم. سپس فرمود: اگر می‌خواستم هر آینه از تفسیر فاتحه الکتاب، هفتاد شتر را گران بار می‌نمودم. ﴿ق و القرآن المجید﴾ کلماتی است که رازهایش مخفی و پنهان و عبارت‌هایی است که آثارش روشن و آشکار است و چشمه عارفان دل‌ها از مشکات لطایف غیب‌ها است نگرش‌های عاقبت‌ها همانند ستاره‌های درخشان است،پایان فهم‌ها آغاز دانش‌ها است حکمت گمشده هر حکیم است منزه است قدیم تعالی باز می‌کند کتاب را و پاسخ را می‌خواند. ای ابوالعباس تو پیشوای مردمی، منزه است کسی که زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و ولایت را به خانه‌های خود بر می‌گرداند. ای منصور به بنای صور پیش برو این اندازه گیری عزیز داناست، این آخرین چیزی است در این باب که از لفظ نورانی او شنیده شده و از سخنان روحانی او ضبط گردیده است و درود بر قطب اقطاب و رسول ملک وهاب و بر فرزندان برگزیده و پاکیزه‌اش باد مادامی که خورشیدهای غیب‌ها از تاریکی‌های دل‌ها بتابد.

ریحان سوم

در مورد خطبه‌ای که نشانه‌های ظهور در آن ذکر فرمود که آن خطبه معروف به خطبه تطنجیه می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس از آن خداوندی است که جوها را گشود و هوا را شکافت واطراف آن را پاره کرد، روشنایی را روشنایی بخشید و مردگان را زنده نمود و زنده‌ها را میراند. حمد می‌کنم او را حمدی که: ساطع شده و سپس بلند گردیده و رسیده و درخشیده و نو بیرون آمده، پس پناه جسته و ترسیده و ... درخشیده و تابان شده است. [حمدی که] به سوی آسمان آهسته اوج می‌گیرد و در فضاء با اعتدال می‌رود. آسمان‌ها را بدون ستون آفرید و آن‌ها را بدون پایه برپا داشت و آن را به ستارگان درخشان زینت داد و در جوّ، ابرهای متراکم را باز داشت و کوه‌ها و دریاها را برتلاطم موج آفرید ... حمد می‌کنم او (خدا) را و حمد برای اوست و گواهی می‌دهم

که هیچ خدایی جز اللّه نیست، تنهاست و شریکی ندارد. گواهی می‌دهم محمّد (صلی‌الله‌علیه وآله) بنده ورسول خداست که او را از صل [نژاد] برتر انتخاب فرمود و میان عربِ اصیل فرستاد، او را هدایتگر و هدایت یافته و بزرگ قوم و راضی و پسندیده و طلسمی مبعوث فرمود. دلائل [توحید] را به وسیله او به پا داشت و رسالت‌ها را به او ختم فرمود و مسلمان‌ها را به وسیله‌ی او نصرت بخشید و دین را به سبب او آشکارکرد درود خداوند بر او و آل پاکش باد.
ای مردم، با حُسن یقین و مواظبت بر دین و اقرار به وصیت پیامبرتان به سوی بیعت من بشتابید؛ همان پیامبری که به سبب ولایتش نجات یافتید و با بازگشت به بهشت که جایگاه پاداش و ثواب است رستگار شُدید. ای شیعیان من، به سوی من بازگردید و ملازم بیعت من باشید و با حُسن یقین بر دین مواظبت نمایید وبه وصیّ پیامبرتان تمسک بجویید؛ همان کسی که نجات شما به سبب اوست و به سبب دوستیش در روز رنج و عذاب، برای شما نجات است.
من آرزو کننده و آرزو شونده‌ام. من صاحب فضیلتم و وصیّ رسول خدایم، من تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ هستم. من بر تطنجین ایستاده‌ام. من ناظر بر دو مشرق و دو مغربم. به خدا سوگند، فردوس را با چشمم دیده‌ام. او در دریای هفتم است که در آن [دریا] کشتی‌ها جاریست ... و دیدم زمین در هم پیچیده شده، مانند پیچیده شدن لباس کوتاه و او در پاره‌ای از خلیج راست است؛ از طرفی که دنباله مشرق است. دو تطنج [تطنجان]، دوخلیج از آب است که گویا در طرف چپ، دو تطنج [تطنجین]هستند و من متولّی دایره‌ی آن هستم. فردوس و آنچه در اوست [چیزی] نیست مگر مانند انگشتر در انگشت و خورشید را هنگام غروبش دیده‌ام. او همانند پرنده‌ای است که به لانه‌اش بازمی‌گردد. اگر برخورد سر فردوس و آمیخته شدن دو تطنج و صدای کشتی‌ها نبود، هر آینه، هر کس در آسمان‌ها و در زمین بود صدای وارد شدن فرسوده‌ی سوزان خورشید را در آب سیاه در چشمه گل‌آلود می‌شنید. همانا من ازعجایبی ازخلق خدا آگاهم که جز خدا، کسی آن را نمی‌داند. همانا برای من کشف شد، پس شناختم و پروردگارم مرا تعلیم داد و آموختم. آگاه باشید، پس حفظ کنید و ضجّه نکنید و نلرزید. اگر بر شما ترس نداشتم که بگوئید جنّی شده است و یا مرتدّ گشته، هر آینه خبر می‌دادم به آنچه [گذشتگان] بر آن بوده‌اند و شما در آن هستید و به آنچه تا روز قیامت با آن مواجه می‌شوید. [این] علمی است که ظرفیت آن به من داده شده و من آن را آموختم. این علم ازتمام انبیا پوشیده شده، جز از صاحب شریعت شما که درود خداوند بر او و برآلش باد. پس رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله علمش را به من یاد داد. و..آگاه باشید که ما بیم دهنده گان نخستین و بیم دهنده گان آخرت و دنیا و بیم دهنده گان هر وقت و هر زمان هستیم.

به سبب ما هلاک شد آن کس که هلاک شد و به سبب ما نجات یافت آن کس که نجات یافت. پس این موضوع را در مورد ما بزرگ نشمارید. قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را بیافرید، و به جبروت و عظمت متفرد است، همانا خورشید، بادها، جنّ، خزندگان، گزندگان، پرندگان، درختان و دریاها، مسخّر من شده‌اند و شما مُلک سلیمان را بزرگ می‌شمارید و درحالی که مُلک سلیمان چیست؟ اگر او را می‌شناختید و برای شما کشف [حُجُب] می‌شد و او را می‌دیدید، در درون نفسهایتان هلاک می‌شدید. ما با آدم، نوح، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و انبیایی که بین آن‌ها و بین سایر پیامبرانﷺ بوده‌اند، همراه بوده‌ایم؛ پس همه‌ی آن‌ها (انبیاء)، به سوی ما حرکت می‌کنند و در راه ما قدم برمی‌دارند و به سبب ما رشد می‌کنند. مردی عرضه داشت: ای امیر المؤمنین، این سخنان، متداول شده و ما آن را از تو نقل کرده و بعد از تو درباره‌اش سخن می‌گوییم و از معانی‌اش سؤال می‌شویم ولی نمی‌دانیم که چیست؟ فرمود: بسیار دور است، بسیار دور است [از فهم شما] این علمی است که حدّی برای آن نیست. موجش به تلاطم آمده و آنچه را در آن است بیرون می‌افکند [مطالبی] که سکوت در مورد آن‌ها برای من جایز نیست؛ زیرا در غیر این صورت، از آنچه خداوند به من عطا فرمود، احدی سؤال نمی‌کرد. سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید، دنیا به من عرضه شد و من ازآن اعراض کردم. من واژگون کننده‌ی دنیا بر صورتش هستم تا آن جا که از من روی گردان شد. چه زمانی ملحق شونده به من ملحق می‌شود. همانا من آنچه را بر فراز فردوس نخستین و آنچه زیر زمین هفتم و آنچه در آسمان‌های بلند و آنچه بین آنهاست و آنچه در زیر زمین است می‌دانم. به پروردگار عرش سوگند، اگر می‌خواستم به شما از پدرانتان و گذشتگانتان خبرمی‌دادم که کجا بودند و از که بودند و اکنون کجایند و به سوی چه چیزی رفتند. چه بسیار خورنده‌ای از شما که گوشت برادرش را می‌خورد و نوشنده‌ای که درسر پدرش می‌نوشد، درحالی که به او اشتیاق دارد و فردا امید او را دارد. دور است دور، هنگامی که پوشیده آشکار شود و آنچه در سینه‌هاست به بیرون افتد. اگر بر شما آشکار شود آنچه از من در قدیم اوّل بوده و آنچه از من در آخر صورت می‌گیرد، هر آینه شگفتیهای بزرگ و امور اعجاب‌آور و کارها واحاطه‌هایی را مشاهده می‌کردید. من صاحب خلق اوّل قبل از نوح اوّل هستم. اگر کارهای عجیب و غریبی که دربین زمان حضرت آدم تا زمان حضرت نوح انجام داده‌ام می‌دانستید و درمی‌یافتید که چه امت‌هایی را هلاک کردم، [بسیار متعجب می‌شدید] همانا عذاب سزاوارشان بود؛ زیرا بد عمل می‌کردند. من صاحب طوفان اوّلم، من صاحب طوفان دوم هستم. من صاحب سیل عرم

طاقت‌فرسا هستم. من صاحب اسرار مکنون و پوشیده‌ام. من صاحب عاد وباغهایم. من صاحب ثمود و آیات و نشانه‌هایم. من زیر و رو کننده‌ی آن هستم. من لرزاننده و تکان دهنده‌ی آن هستم. من هلاک کننده آن هستم. من تدبیر کننده‌ی آن هستم. من بنا کننده‌ی آن، من گسترش دهنده آن، من میراننده آن، من زنده کننده آن هستم. من اوّلم، من آخرم، من ظاهرم، من باطنم.. من در عالم ذرّ و قبل از آن بودم. من با گردش فلک و قبل از آن بودم. من با قلم و قبل از آن بودم. من با لوح و قبل از آن بودم. من صاحب ازلیّت و ابدیّت هستم. من صاحب جابلقا و جابرسا هستم. من صاحب رفرف و بهرام هستم. من تدبیرکننده‌ی عالم اوّلم؛ هنگامی که این آسمان و این زمین شما نبود. در آن هنگام ابن صویرمه بلند شد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام این صفاتی که بیان کردی مختص به توست؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: بله چنین می‌باشد مگر پروردگارم که پروردگار جهانیان است که هیچ معبودی جز او نیست یگانه و بی‌همتاست و هیچ شریکی ندارد آفریدگار تمام خلایق می‌باشد و بدون هیچ یاروی مدبر امور می‌باشد. و همه چیز را به قدرت و توانایی بی‌پایان خویش به وجود آورد و همه چیز در برابر او بی‌چیز و خاضع و خاشع و خوار و ذلیل و سر افکنده می‌باشد که امور را به حکمتش تدبیر نموده و آسمانها و زمینها را به قدرتش بر پا شده‌اند. گویا می‌بینم که کسی که در ایمان و اعتقاد خویش ضعیف و ناتوان می‌باشد می‌گوید: آیا نمی‌بینید و نمی‌شنوید که حضرت علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام چیزی در مورد خود ادعا می‌کند درحالی که در وجود او نیست و همینک شامیان در فلان جا جمع شده‌اند و او برای مقابله کاری نمی‌کند (و فقط نشسته از خودش تعریف می‌کند)؟ به خداوندی که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام را برحق فرستاد. جنگ سختی با شامیان خواهم کرد و آن چه جنگی و چه کشت و کشتاری و همانا (در زمان رجعت) شامیان را به خاطر شما به قتل می‌رسانم و قتل و کشتار بزرگی و به عظمت و حقمم در نزد خداوند متعال بوسیله شما هفتاد بار به جنگ شامیان می‌روم و آنان را تار و مار می‌کنم و برای هر مسلمانی زندگانی جدیدی خواهم و کشنده‌اش را به او می‌دهم تا او (کششنده خود را بکشد) تا کمی از غم و اندوهشان کاسته شود. و همانا من به خاطر عمار یاسر و اویس قرنی هزار نفر(کافر و منافق) را خواهم کشت. پس مرگ بر قوم ستمکاران و ظالم. و یا گفته نشود و اگر و چگونه و چطور و چه وقت و کجا و تا کی پس چه حالی دارید وقتی که شما صاحب شام (معاویه) را با اره‌ها اره اره می‌شود و با شمشیرها تکه تکه شود و سپس عذاب و شکنجه دردناکی به او می‌چشانم. آگاه باشید و مژده

بدهید همانا امور آفریده‌ها در روز قیامت به اذن خداوند متعال به من واگذار می‌شود پس آن چرا که گفته‌ام بزرگ نشمارید و همانا خداوند متعال به ما عام و دانش (علم منایا)،آگاهی از مرگ و میر مردم و (علم بلایاء) علم و دانش حواث روزگار و علم و دانش تأویل و تنزیل و فصل الخطاب و علم نوازل (زلزلها) و وقایع داده شده است و هیچ چیزی به اذن خداوند متعال از ما پنهان نیست. و سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ﷺ به حضرت امام حسین‌ﷺ اشاره کرد و فرمود: این فرزند دلبندم امام حسین‌ﷺ از مدینه منوره به سوی کربلا می‌آید و در آنجا تشنه لب کشته می‌شود و در رکابش مردانی دلیر و دلاور و شیر مرد که با حق با او بیعت کرده‌اند به شهادت می‌رسند. و گویا می‌بینم که قوم طغیانگر آن شیر مردان و دلاوران را بی‌رحمانه همانند شتر به شهادت می‌رسانند

و به خاطر آن کار قوم طغیانگر گویا زمین می‌خواهد با آنان فرو برود و اگر می‌خواهم می‌توانم کشته‌ها را یک به یک با نام و نسب و پدر و مادر آنان را برای شما بگویم و نشان بدهم و نام تک تک آن طیغیانگران را نیز به شما بگویم. و همانا آن بزرگواران و دلیر مردان همینک در نزدیکی من هستند. راوی می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ﷺ اشاره کرد به جمعیت حاضر و یکباره ما در بین جمعیت مردانی را دیدیم که صورتهایشان همانند ماه شب چهارده می‌درخشیدند و همانا همانند زیبایی و درخشندگی و جمال آنان ندیده بودیم و نمی‌دانیم که این بزرگواران از کجا به اینجا آمده اند. پس در آن وقت جابر بن عبدالله انصاری بلند شد و عرض کرد: کسانی که توصیف آنان را کرده‌ای که یاران حق می‌باشند همینک کجا می‌باشند؟ فرمودند: ای جابر! همانا آنان در پشت‌های پدرانشان می‌باشند تا وقت معلوم پس از اصلاب پاک و مطهر به ارحام پاکیزه منتقل می‌شوند. سپس جابر گفت: ای مولای من آیا ما بر حق می‌باشیم؟

فرمود: بله شما بر حق هستید و بر حق می‌باشید و بر حق خواهید مُرد. ای جابر چگونه خواهید بود زمانی که ناقوس به صدا در آمد و کوبنده کوبیده شود و گاومیش (جاموس) سخن گوید. در آن هنگام عجائبی اتفاق می‌افتد و چه حوادث و عجایب وقتی که آتش جنگ در سرزمین نصیبین شعله ور شود و پرچمهای عثمانی در وادی سود نمایان گردد و بصره اضطراب در بیاید و بعضی بعضی دیگر را غارت و بکشند و قومی بر قوم دیگر یورش کرده و همدیگر را به هلاکت برسانند و گفتارها اختلاف پیدا کنند و لشکریان از خراسان به حرکت در بیایند. و در طالقان با شعیب بن صالح تمیمی بیعت کنند و برای سعید سوس در خوزستان بیعت گرفته شود و برای کردها پرچم برپا شود و عربها بر بلاد ارمنی‌ها و سقلاب و هرقل در قسطنطنیه برای تخت سفیان اذعان کند پس در آن وقت توقع ظهور و آشکار شدن سخنگو و مکلم با حضرت موسی‌ﷺ از درخت بر کوه

طور باشید. و آشکار کننده آشکار می‌شود واین یاری دهنده موصوف.

و همانا چقدر عجائب را ترک کردم و دلایل و نشانه‌ها و معجزاتی را پنهان کرده‌ام زیرا برای درک آن هیچ کسی را نمی‌بینم که قادر به تحمل آن باشد. من همان صاحب ابلیس در هنگام سجودم و عذاب دهنده اویم. من همان کسی هستم که لشکریان او را در هنگام تکبر از سجود عذاب و مجازات می‌کنم. و من بالا برنده حضرت ادریس‌؈ به مکان بالا (به اذن خداوند تبارک و تعالی) هستم. من (به اذن خداوند متعال) ناطق کننده حضرت عیسی‌؈ در گهواره هستم. من اجازه دهنده میدان گاه هستم من پست و هموار کننده زمین و تقسیم کننده آن به پنج قسمت هستم که یک پنجم آن خشکی و یک پنجم دریا و یک پنجم کوهستان و یک پنجم آباد و یک پنجم ویران قرار داده‌ام.سرخی را از رجیم و عقیم رذا از حمیم و همه چیز را هم جدا ساختم و بعضی از بعضی دیگر جدا ساختم. من طیبوثا من جانیوثا من بارجون من علیوثا هستم من مشرف به دریاها هستم بر سرزمینهای بسیار پر و لبریز در هنگام موج‌ها تا این برایم آن چرا که وعده داده شد از مردان و دلاوران و دلیل مردان و سوارکاران و جنگجویان و اسبان خارج شود و من هر که بخواهم برای خود بر می‌گزینم و هرکه نخواهم وا می‌گذارم.

سپس به عمار بن یاسر دوازده هزار اسب سیاه می‌دهم و بر روی هر اسب از آنها محب خداوند و رسول خداﷺ و ولی خدا؈ می‌باشد که در نزد هر یک از آنها دوازده هزار کتیبه است که کسی غیر از خداوند متعال که خالق آن است تعداد آنرا نمی‌داند. آگاه باشید و همینک بشارت دهید که شما نیکوترین برادران هستید. و آگاه باشید که برای شما بعد از این راهی و چاره‌ای برای شناخت بعضی از بیان و صنایع برهان در هنگام طلوع بهرام و کیوان بر دقایق اقتران آشکار می‌شود. در آن هنگام زلزلها و آشوبها زیاد می‌شود و پرچمهایی از سوی جیحون به بلاد بابل می‌آید.

همانا من صاحب برج‌ها و قلعه‌ها هستم من محکم کننده درهای بزرگ هستم. من فتح کننده گشایشگر هستم من باز کننده راه روشن و گشاد بین کوههایم من صاحب طور بودم زمانی که برای حضرت موسی؈ تجلی کرد من آشکار کننده برای حضرت موسی؈هنگامی که بی‌هوش شد. من همان نور آشکار شده هستم من یار و یاور موسی؈ هستم من همان معجزه و دلیل و برهان آشکار هستم. و همانا آن چرا که برای حضرت موسی؈ تجلی کرد به اندازه یک ذره از مثقال بود و آن همه به علم و آگاهی خداوند جل

جلاله بود (یعنی همه چیز به اذن و فرمان خداوند جل جلاله بود و من فقط یک وسیله بـودم) من مالک و صاحب جنات عدن و خلود هستم من جاری دهنده رودهایی پهـن از آب گـوارا و رودهایی از شیر و رودهای از عسل مصـفی و رودهـایی از نوشـیدنی گـوارا و طهـور (بـه اذن خداوند متعال) هستم. من تقسیم کننده بهشتم من تا آخرین لحظـه زنـدگیم اسـلام را تبلیـغ کردم من همان کسی هستم که جهنم را گرم کردم و آنرا جحیم و سجیل نامیدم و آنرا طبقـه بندی کردم که از آن سعیر و ثبور و برای منافقین و مشرکین و ظـالمین و سـتم کـاران قـرار داده‌ام. و همه آنرا در وادی برهوت قرار دادم و سوگند به سپیده دم و آفریدگار سـپیده دم و در آن جبت و طاغوت و هر که آنان را می‌پرستد (از آنان پیروی می‌کنـد) و هـر کـه بـه صـاحب عزت و جبروت زنده‌ای که هزگز نمی‌میرد کفر ورزد جایگاه ابدی او خواهـد بـود. مـن همـان جنان و بهشت موصوف شده وادی السلام و دار الخلد می‌باشـم. مـن سـازنده اقـالیم و نـازل کننده بارانها از جانب خداوند حکیم و دانا هستم. من همان کلمه‌ای هستم که بوسیله آن امور تمام گشت و روزگار روزگاران گشت. و من اقالیم را به چهار قسمت تقسیم کـردم و جزایـر را هفت نوع ساختم. پس اقلیم جنوب معدن باران و اقلیم شـمال معـدن چیرگـی و اقلـیم شـرق (صبا)معدن زلزله‌ها و اقلیم مغرب معدن هلاکت‌ها است. پس از محل وزیدن بادهـا از مغـرب پناه ببرید که از آن باد و طوفان شدید و سهمگین غرب می‌باشـد. کـه مـن (بـه اذن خداونـد تبارک و تعالی) بوسیله آن باد متمردین را به هلاکت رساندم تا اینکه آنانرا مانند اسـتخوانهای پوسیده نموده‌ام. و اولینها که با طغیان تمرد کرده‌اند به هلاکـت و فنـاء رسـاندم. ای وای بـر شهرها و روستاها و آبادی‌ها شما از طغیانگران که بر شما چیره می‌شوند و شـما را شـکنجه و مجازات می‌دهند و وقتی که طغیانگرانی که بر شما حکمرانی می‌کنند همان کسـانی کـه بـه امور زندگی و معیشت مسـلمانان اهمیتـی قائـل نیسـتند. هنگـامی کـه حکومـت و سـلطنت کهب(سفاح عباسی) و کهیب (منصور عباسی) و کشیر(مهدی عباسی) و قنیر(هادی عباسـی) و نعمان(هارون الرشید عباسی) و مکسور(امین عباسی) و کرشون(مأمون عباسـی) و شفصـبان (معتصم عباسی) و حوصبان (واثق عباسی) و هولب (متوکل عباسی) و اقتم (منتصر عباسی) و شهیط (مستعین عباسی) نخیط(معتز عباسی) قاتل همتای خود فرمانده دلاوران کـه بعـد از او ادلیل(مهتدی عباسی) و امیل (معتضد عباسی) وصعلوک (مکتفی عباسـی) و سـپس بعـد از او کودکی به نام دعوک(مقتدر عباسی) پادشاهی و سلطنت رامی گیرد کـه در زمـان آن مـرگ و میر افزایش می‌یابد و مصیبتها و بلاها افزون می‌گردد و زنان در حکومت او فرمان ده خواهنـد شد. سپس بعد از آن بهلول (قاهر عباسی) که شکم گنده و شهوت ران و هرزه و سـتمگر کـه

روزگارش بد روزگاری است که بعد از او نوش (راضی عباسی) و عبوس (متقی عباسی) رشد و نمو می‌کند وقتی که هنگامی که به بنده‌ای با شعور و امثال آن با رعب و وحشت چیره شود وابلهان بر سرزمینها تسلط یابند و سپس به دست کودکان برسد پس در آن هنگام توقع رسوایی‌ها و بد نامی‌ها و القاب بد زیاد می‌شود و اعمال باطل و ناپسند تمام نقاط زمین را فرا می‌گیرد. بعید است بعید است، توقع آغاز فرج بزرگ باشید و آمدن گشایش بعد از گشایش هنگامی که خداوند متعال سنگ ریزه‌های نجف را جواهر کند و آنرا در زیر پاهای مؤمنین قرار دهد. و اهل نفاق و منافقین و عهد شکنان را نابود می‌سازد و معدن یاقوت سرخ و مروارید ناب و جواهرات خالص را آشکار می‌سازد. هان که آن اتفاق نشانه‌هایی دارد و از بارزترین آن نشانه‌ها این است که هنگامی که روشنایی آن آشکار گشت و نورش گسترش یابد و در آن وقت آن چرا که آرزوی آنرا دارید اتفاق خواهد افتاد. و در آن زمان چقدر عجائب و شگفتی‌های زیادی از فراوانی و افزونی برکت و پر آبی و سرسبزی و خوشی و خرمی دیده می‌شود. و چه حالی دارید هنگامی که پرچم‌های بنی کنده همراه با مزدورانی از کوهستانهای شام که بنی امیه را می‌طلبند. بعید است هرگز هرگز که حق با تمیمی (ابوبکر) و یا عدوی (عمر) و یا اموی (عثمان) باشد.

راوی می‌گوید: سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ گریه کرد و فرمود: آه آه از مشاهده بنی عتبه همراه بنی کنانه با هم متحد شده و همراه هم پیشروی می‌کنند تا اینکه به کناره جزیره می‌رسند. وقتی که ویرانی و خشک سالی و کاهش در اموال و جانها و میوه‌ها و محصولات همراه ترس و وحشت زیاد فقر و نداری و بی‌نوایی و بی‌خانمانی باشد. در آن وقت به استقامت کننده گان بشارت ده[1] که در آن وقت آنان در ناز و نعمت و سرور و خوشی و فراونی در مال و منال و غیره که ابدی خواهند بود. راوی می‌گوید: در آن هنگام مردی از جمعیت بلند شد و عرض کرد: آیا ما از همان استقامت کننده‌گان هستیم؟ فرمود: بعضی از شما از دسته استقامت کننده‌گان می‌باشید. راوی می‌گوید: عرض کردند: سعادتمندان و بد بختان(را از جمع ما) برایمان نشان ده؟ فرمود: در اعمال و کرداری که خودتان در تنهایی انجام می‌دهید بنگیرید و ببینید که اعمال و کرداری که در خلوت و تنهایی و دور از چشم

---

۱. مصداق آن این آیه شریفه که سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۵۵ آمده است که خداوند متعال در آن آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!(مترجم)

دیگران انجام می‌دهید (مورد رضا و خشنودی خداوند هست یا مـورد سـخط و خشـم خداونـد می‌باشد) و نیز از نیکو کاران و صالحان خود بپرسید (که چه اعمالی نیک و صـالح اسـت) و از آن چرا که آنان به شما می‌گویند و شما را به آن رهنمـائی مـی‌کننـد عمـل کنیـد کـه آن راه خوشبختی و سعادت و پیروزی بزرگ و نعمـت جاویـد مـی‌باشـد. و در جهـان هسـتی چقـدر شگفتی‌ها و نشانه‌ها و معجزات جاری می‌شود درحالی که مردم هیچ عبرتی از آن نمی‌گیرنـد. و بیشتر نشانه‌ها بنی قنطور و ملک آنان در عراق و اطراف شام حکومت می‌کنند. پـس در آن وقت شما احتیاج به چراغ‌های روشن و روشنی بخش راه‌ها که از دامان زنان پاک دامن و پاک سرشت به دنیا می‌آیند می‌باشید و همانا من از همه آنان داناتر و بزرگتر و بردبارتر مـی‌باشـم و آن تقدیر عزیز و حکیم است[۱] سپس اناباط به افکه تسلط می‌یابد و اعراب در نـواحی بصـره و واسط و نواحی آن تا اهواز و توابع آن خواهند بود و آن آغاز ویرانی و خرابی عراق خواهد بـود. و در ایام و روزگار آنان بلاهای بزرگ و قحطی و خشک سالی بسیار و فراوانی اتفـاق خواهـد افتاد سپس بعد از آن عجایب و شگفتی‌های دیگری رخ می‌دهد و آن چه عجائب و شگفتی‌هایی خواهد بود. هنگامی که دهمین نفر به دیار آنان کوچ کند و بـا آنـان از راه ناچـاری و تـرس و وحشت صلح و سازش کنند. همه آن حوادث در قرن یازدهم اتفاق می‌افتـد و سـال سـی‌ام از قرن یازدهم آتش‌زاری مانند آتش زاری جهنم و شکافی از شکافهای آتش خواهد بود.

و تسلط یافتن به بیت الحرام و قتل و کشتار خاص و عام و بلائی که بر زوراء می‌آید و آنرا ویران و نابود می‌گرداند پس در آن وقت بلاها و ویرانی‌ها گسترش یافته و تمام جهـان را فـرا می‌گیرد. و نبطی‌ها و طغیانگران آنها را به قتل می‌رسانند و در آن وقت آبـادی‌هـا و زمینهـای حاصل خیز انباط را تحت تصرف خود قرار می‌دهند. و در دوازدهمین سال از دهـه اول ظهـور دیلم و جیلان و قومی از خراسان که هم پیمان شده و تبریز را تحت تسلط خود قرار می‌دهند و عراق از آنان مضطرب می‌شوند. و شگفتا و چه شگفتی از چهل تـا پنجـاه مـرگ و میرهـا و زلزله‌ها و ویرانی‌های آن و دلایل و نشانه‌های آن این است که در آن هنگام حادثه‌ای در بین همدان و حلوان اتفاق می‌افتد و تعداد زیادی در حلوان تا نهروان کشته می‌شوند و پادشـاهی و سلطنت دیلم از بین می‌رود و مردی اعرابی که زبان عجمی دارد آنجا را می‌گیرد و صـالحان و نیکو کاران آن روزگار کشته می‌شوند و این اولین گواه و شـاهد مـی‌باشـد. و در دهـه سـوم از

---

۱. بر گرفته شده از این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ﴾ این تقدیر (اندازه‌گیری) خداوند توانا و داناست! (سوره مبارکه انعام:آیه شریفه ۱۲۹ و سوره مبارکه یاسین: آیه شریفه ۳۸ و سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۱۲).

سی‌ام پرچم‌هایی از سواحل جیحون فارس و نصیبین آشکار می‌شود و در آن هنگام پرچم‌هایی از عرب برای آنها صف آرایی می‌کنند پس به زبان خودشان فریاد زده می‌شود

به اندازه پهنا و گسترش ابرها و پراکندگی ستارگان و طلوع قطر دیگر از جنوب همانند کلاغ سیاه و زلزلها و طوفان‌ها و گرد وغبارهای شدید و نشانه‌هایی رخ می‌دهد. در آن وقت حق در جای خودش قرار می‌گیرد و بلاء و مصیبت برداشته و ازبین می‌رود. و در آن هنگام مؤمن عزت و بزرگی پیدا می‌کند و کافر و مخالف ذلت و خواری پیدا می‌کند و نیکان آنان نه متغلبین و منافقین سرزمین کوفه را در اختیار خود قرار می‌دهند. به راستی که متغلبان همانند فرعونهای طغیانگر می‌باشند. و در بصره اتفاق و حادثه‌ای می‌افتد که آنرا برای شما ذکر نمی‌کنم. و در آن وقت عرب بر سرزمینهای عجم چیره می‌شوند و به اهواز می‌روند بدون اینکه در آنجا کسی مزاحمشان باشد. و چه بسا از شما اشیاء و اتفاقها و حادثه‌های گوناگونی مخفی و پنهان کردام که با بصیرت‌ها طاقت تحمل آن را ندارند (چه برسد مردم عادی) و اموری از شما مخفی کرده‌ام و آن به خاطر این است که از من پرسیده شود نشانه‌های آن چیست و در چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟ و همانا من به آن درجه‌ای که (خداوند متعال خواسته که من به آن برسم که آنرا برای من قرار داده به کمک و یاری او و رسولش صلی الله علیه و آله رسیده‌ام (و هر چه دارم از خداوند جلیل القدر دارم و بس) و آن چرا که به من امر شده (از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده‌ام و به این درجه رسیده‌ام) پس تهمت کنندگان به من بهتان و تهمت نزنند و همانا جایگاه آنان آتش است ﴿لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزی کُلَّ کَفُورٍ﴾[۱] **(هرگز فرمان مرگشان صادر نمی‌شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنان تخفیف داده می‌شود؛ این گونه هر کفران‌کننده‌ای را کیفر می‌دهیم)**. و از نشانه‌ها و شرایط روز رستاخیز درهم پیچگی می‌باشد تا اینکه به شرک ورزی برسد و ظلم و ستم بیداد شود و برگشت تحقق یابد و آن رجعت است و ساعت و روز رستاخیز با آمدن قائم علیه السلام از جانب خداوند برای نجات مردم قیام می‌کند و بلاء و مصیبت را از مؤمنین می‌زداید و خوف و وحشت را ازآنان دور می‌کند، معنا پیدا می‌کند. ﴿یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ﴾[۲] **(آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت)**. من همان موجود زمینی (دابة الأرض) هستم که به انسانها می‌نگرد و همانا من کفر از ایمان

---

۱. سوره مبارکه فاطر: آیه شریفه ۳۶

۲. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیه شریفه ۱۰۵

جدایی می‌افکنم و اگر بخواهم به اذن خداوند متعال خورشید را از مغرب طلوع کنم و آنرا از مشرق غروب کنم و به اذن خداوند متعال عجائب و معجزاتی را برای شما بنمایانم درحالی که شما می‌خندید. من به اذن خداوند متعال افلاک را مقدر می‌سازم و ستارگان را در آسمانها از بین افلاک قرار دهم. و همانا من به قدرت و توانایی و اذن خداوند متعال ستارگان را بالا قراردادە‌ام و آنها را راقصات نام نهادم و آنرا به ساعات ملقب ساختم و من خورشید را کم نور و بی‌نور ساختم و سپس آنرا نورانی گردانده و آنرا طلوع گرداندم و دریاها را به جریان انداختم و این همه به قدرت و توانایی و اذن خداوند می‌باشد.(و هیچ اختیاری از خودم ندارم زیرا من بنده خداوند می‌باشم و نفس کشیدنم به اذن خداوند متعال می‌باشد و اگر خداوند متعال نخواهد من نمی‌توانم حتی یک نفس بکشم و هر چه دارم از آن خداوند تبارک و تعالی است).

راوی می‌گوید: در آن هنگام ابن قدامه برخاست و عرض کرد اگر کلام خود را به پایان نمی‌رساندی می‌گفتیم: هیچ خداوندی و معبودی جز تو نیست؟ سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای ابن قدامه تعجب نکن زیرا به آن چرا که می‌شنوی هلاکت خواهی رسید. همانا من پرونده هستیم نه پروردگار همانا ما با زنان ازدواج کردیم و همانا ما در اصلاب (پاک) پدران و در ارحام (پاک) مادران بودیم و خداوند متعال علم و دانش آن چرا که بود و آن چرا که در آسمانها و زمینها خواهد افتاد را به ما آموخته است و همانا ما به اذن خداوند در خلف و آفریده‌هایش مدبر هستیم و ما از جانب خداوند متعال برگزیده شده‌ایم و همانا ما به اذن خداوند متعال به دانش آن آگاهی داریم.

ابن قدامه گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام همانا ما این سخن را غیر از تو از کسی نشنیده‌ایم؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای ابن قدامه، همانا من و دو پسرم شبر و شبیر (حسن و حسین علیهما السلام) و مادر بزرگوارشان حضرت فاطمه زهرا دختر گرامی خدیجه کبری علیها السلام و ائمه و امامان معصوم علیهم السلام در آن یکی بعد از دیگری تا حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف(که اولین امام معصوم خودم و امام دوم پسر بزرگم شبرو امام سوم پسر دوم شبیر می‌باشند و نه امام معصوم علیهم السلام دیگر از نسل شبیر یعنی پسر دومم می‌باشد) که جمعاً دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌باشیم که همگی ما از یک چشمه دانش نوشیده و از آن سیراب شده‌ایم. ابن قدامه عرض کرد: همانا شبر و شبیر و حضرت زهرا علیها السلام و خدیجه کبری علیها السلام را شناختیم نام بقیه امامان معصوم علیهم السلام چیست؟ فرمود: نشانه و برهان و معجزه آشکار نمی‌باشند همان گونه که خداوند متعال معجزه آشکار به حضرت موسی بن عمران علیه السلام نداده بود. **اولی:** علموثا حضرت علی بن الحسین علیه السلام. **دوم:** طیموثا باقر(

حضرت محمد بن علی(ع)). **سوم:** دینونا صادق (حضرت جعفر بن محمد(ع)). **چهارم:** بجبوثا کاظم (حضرت موسی بن جعفر(ع)). **پنجم:** هیملوثا رضا (حضرت علی بن موسی(ع)). **ششم:** اعلوثا تقی (حضرت محمد بن علی الجواد(ع)). **هفتم:** ریبوثا نقی (حضرت علی بن محمد(ع)). **هشتم:** علبوثا عسگری(حضرت امام حسن بن علی العسگری(ع)). **نهم:** ریبوثا که این معجزه و نشانه بزرگ است (حضرت حجت بن حسن المهدی(عج)).

ابن قدامه عرض کرد: ای امیرالمؤمنین(ع) این چه لغتی می‌باشد؟ فرمود: نامهای امامان معصوم(ع) به زبان سریانی و یونانی می‌باشد که حضرت عیسی(ع) به اذن خداوند متعال و به واسطه این نامها در گهواره سخن گفت و مردگان را زنده کرد و زمین گیر و پیسی وغیره را شفاء داد. راوی می‌گوید: در آن هنگام ابن قدامه به سجده شکر رفت و خداوند جلیل و متعال را شکر کرد و ما نیز به آن بزرگواران به درگاه خداوند جلیل توسل می‌کنیم تا از مقربین درگاه حق قرار بگیریم.

سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) فرمود: ای مرد همانا نیک شنیدید پس نیک بگوئید و از آن چرا که نمی‌دانید بپرسید تا آگاه شوید و حاملان علم باشید و علم و دانش را به غیر از اهلش تعلیم ندهید زیرا به هلاکت خواهید رسید.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: عرض کردم: ای امیرالمؤمنین(ع) چگونه می‌توانیم علوم و دانشی که نمی‌دانیم را کشف کنیم؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) فرمود: از من بپرسید و از امامان معصوم(ع) که نام آنها را برای شما گفته‌ام که بعد از من خواهند آمد بپرسید. زیرا هیچ‌گاه روزگار از آنان خالی نمی‌شود تا اینکه حضرت قائم(عج) قیام کند. پس در عصر و روزگار هریک از آن بزرگوارانی که زیستید از آن چرا که نمی‌دانید بپرسید به شما خواهند گفت و آن چرا که برای شما ذکر کرده‌ام را به آنان نقل کنید. و همانا منافقون خواهند گفت علی(ع) به ربوبیت و خداوندگی خود نص نموده و خود را پروردگار و خالق معرفی کرده است. شما گواه باشید که در هنگام احتیاج در مورد آن از شما خواهم پرسید. همانا علی بن ابیطالب(ع) نوری است که به دست خداوند جلیل آفریده شده و از جانب او روزی داده می‌شود و هر که غیر از آن بگوید (دروغ و بهتان بزرگی) به علی(ع) زده که خداوند او را لعنت و نفرین خواهد نمود. راوی می‌گوید: در آن هنگام حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) از منبر پایین آمد درحالی که این جملات را بر زبان جاری می‌کرد «**تحصنت بالحی الذی لایموت ذی العز و الجبروت و القدره و الملکوت من کل ما اخاف و احذر**»

(پناه بردم به خداوند زنده که هرگز نمی‌میرد صاحب عزت و جلال و جبروت و قدرت و ملکوت از آن چرا که از آن برحذر دارم و می‌ترسم)[1] هر بنده‌ای که این ذکر را در هنگام گرفتاری و غم و اندوه و غیره (با اخلاص نیت) بگوید خداوند متعال آنرا را از او برطرف می‌سازد.

ابن قدامه گفت: این کلمات را به تنهایی بگوئیم؟ فرمود: نام گرامی دوازده امام معصوم علیهم السلام را بر آن اضافه کرده و سپس به آن چرا که می‌خواهی از خداوند متعال درخواست کن خداوند متعال دعایت را اجابت می‌گرداند.

ریحان چهارم (گل چهارم)

در حدیثی که از مفضل بن عمر نقل از امام صادق علیه السلام در مورد وقایع و رویدادهای که در زمان ظهور و رجعت نقل شده آمده است: نقل شده از مفضل بن عمر که می‌گوید: از آقا وسروم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه وقت معینی دارد که باید مردم بدانند چه وقت خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آنرا بدانند. عرض کردم: آقا به چه دلیل؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّي لا يُجَلّيها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتيكُمْ إِلاّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾[2] **(درباره قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرامی‌رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است؛ و هیچ‌کس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد؛ (اما قیام قیامت، حتی) در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پر اهمیت) است؛ و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید! (باز) از تو سؤال می‌کنند، چنان که گویی تو از زمان وقوع آن باخبری! بگو: علمش تنها نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).** و نیز این همان ساعتی است که خداوند فرموده: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْساها﴾[3] **(و از تو درباره قیامت می‌پرسند که**

---

۱. در زیر نویس کتاب چنین آمده است: ای مردم هر که این کلمات را در هر بلاء و سختی و مشقت (با اخلاص) بر زبان جاری کند خداوند متعال مشکل او را برطرف می‌کند. پس جابربن عبدالله انصاری عرض کرد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام این ذکر را به تنهایی بگوییم؟ فرمود: این ذکر را بر زبان جاری کن و سپس نام سیزده اسم را نیز بر آن اضافه کن (نام چهارده معصوم علیهم السلام) و به من ضمانت اجابت نمود و سپس سوار شد و رفت.

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۸۷

۳. سوره مبارکه نازعات: آیه شریفه ۴۲

در چه زمانی واقع می‌شود)؟ و فرموده: ﴿وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ﴾[۱] **(و آگاهی از قیام قیامت نزد اوست)**. و علم آن وقت فقط در نزد خداست وعلم آن وقت در نزد کس دیگری نمی‌باشد. و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّی لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِکْراهُمْ﴾[۲] **(آیا آنها (کافران) جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرا رسد (آنگاه ایمان آورند)، در حالی که هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است؛ اما هنگامی که بیاید، تذکر(و ایمان) آنها سودی نخواهد داشت)**. و نیز فرموده: ﴿اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾[۳] **(قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت)**. و فرموده: ﴿وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِیبٌ* یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السّاعَةِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ﴾[۴] **(تو چه می‌دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد! * کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می‌کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته از آن هراسانند، و می‌دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند)**.

مفضل بن عمر می‌گوید: عرض کردم: معنی «یمارون» (تردید دارند) چیست؟ فرمود: یعنی مردم می‌گویند قائم‌علیه‌السلام چه وقت متولد شده و چه کسی او را دیده و حالا کجاست و چه وقت آشکار می‌شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت اوست اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می‌برند و پایان بد از آن کافران است عرض کردم: آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟ فرمود: ای مفضل من وقتی بر آن معین نمی‌کنم و وقتی برای آن تعیین نشده است هر کس برای ظهور مهدی ماعلیه‌السلام وقت تعیین کند، خود را درعلم خداوند شریک دانسته و (به ناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد در صورتی که خداوند هر سری دارد برای این مخلوق که از خدا و اولیاء خدا برگشته‌اند واقع شده است، هر خیری خدا داشته باشد اختصاص به بندگانش دارد که باید به آن برسند. زیرا که خدا همه وقت با بندگانش است آن اسرار که به آنها می‌دهد برای این است که بر آنها حجت باشد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و مولای من حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام در وقت ظهورش چگونه است وچگونه

---

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۸۵

۲. سوره مبارکه محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله: آیه شریفه ۱۸

۳. سوره مبارکه قمر: آیه شریفه ۱

۴. سوره مبارکه شوری: آیات شریفه ۱۸و۱۷

می‌توان به او سلام کرد؟ فرمود: ای مفضل او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا اینکه امرش روشن و آشکار شود و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد و نام و کنیه و نسبش برده شود و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می‌شود، تا اینکه به واسطه شناختن او حجت بر مردم تمام شود. به علاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده ایم و نشان داده ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته ایم که: او همنام جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم، به خدا سوگند کار او به واسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش که بر زبانهای مردم بالا گرفته، متحقق می‌شود. به طوری که آنرا برای یکدیگر بازگو می‌کنند همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست. آنگاه همان طور که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[1] **(او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند)**. دین حضرت مهدی موعود علیه السلام دین اسلام است. مفضل عرض کرد: آقا جان تأویل و تفسیر فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾ **(تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند)** چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: تأویل این آیه شریفه این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ﴾[2] **(و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک وسلب آزادی) برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد)**. ای مفضل به خدا قسم اختلاف را از میان ملل و ادیان بر می‌دارد و همه دینها یکی می‌شود همان گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ﴾[3] **(دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است)**. و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ﴾[4] **(و هرکس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است)**. مفضل می‌گوید: عرض

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۳

۲. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۹

۳. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۹

۴. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۵

کردم: ای سرور و مولای من آیا دینی کـه پـدران او ابـراهیم و نـوح و موسـی و عیسـی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله داشتند، همان دین اسلام بود؟ فرمود: آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن. عـرض کردم: دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟ فرمود: آری از اول تا آخر قرآن پـر از دلیـل اسـت کـه یکی از آن آیات شریفه این می‌باشد: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ﴾[1] **(دین در نزد خدا، اسـلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است)**. و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُـوَ سَـمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾[2] **(از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شـما را در کتابهـای پیشـین و در ایـن کتاب آسمانی مسـلمان نامیـد)**. و فرمـوده خداونـد متعـال دربـاره حضـرت ابـراهیم و حضـرت اسماعیل علیهما السلام به نقل از آن دو بزرگوار می‌فرماید: ﴿رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنـا أُمَّـةً مُسْلِمَةً لَکَ﴾[3] **(پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانـت باشند، به وجود آور)**. و همچنین خداوند متعال در مورد داسـتان و حکایـت فرعـون مـی‌فرمایـد: ﴿حَتّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلـهَ إِلاَّ الَّـذى آمَنَـتْ بِـهِ بَنُـوا إِسْـرائيلَ وَ أَنَـا مِـنَ الْمُسْـلِمِينَ﴾[4] **(هنگامی که (فرعون دید) غرقاب دامن او را گرفـت، گفـت: ایمـان آوردم کـه هـیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هســتم)**. و در مورد حکایت حضرت سلیمان علیه السلام و بلقیس نقل از حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید: ﴿قالَ يا أَيُّهَـا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينى بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونى مُسْلِمِينَ﴾[5] **((سلیمان) گفت: ای بزرگان! کـدام یـک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟)**. و نیز وقتی که بلقـیس به نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمد: ﴿قِيلَ لَهَا ادْخُلِى الصَّرْحَ فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّـةً وَ كَشَـفَتْ عَـنْ ساقَيْها قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِيرَ قالَتْ رَبِّ إِنّى ظَلَمْتُ نَفْسى وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُـلَيْمانَ لِلّـهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾[6] **(به او گفته شد: «داخل حیاط (قصر) شو!» هنگامی که نظر به آن افکنـد، پنداشـت**

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۷۸

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۵

۳. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۲۸

۴. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۹۰

۵. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۳۸

۶. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۴۴

نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد؛ امّا سلیمان) گفت: «(این آب نیست،) بلکه قصری است از بلور صاف!» (ملکه سبا) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم). و خداوند متعال درباره حضرت عیسی علیه السلام و حواریون می‌فرماید: ﴿فَلَمّا أَحَسَّ عیسی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصاری إِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ﴾[1] **(هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر(و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا(برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریان(شاگردان مخصوص او) گفتند: ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم).** و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ کَرْهًا﴾[2] **((آیین او همین اسلام است؛) و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر(فرمان) او تسلیمند).** و فرموده خداوند متعال در قصه حضرت لوط علیه السلام که می‌فرماید: ﴿فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ﴾[3] **(ولی جز یک خانواده باایمان در تمام آنها نیافتیم).** و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عیسی وَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾[4] **(بگو: به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم).** و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدی قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ إِلهًا واحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾[5] **(آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می‌پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را و ما**

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۵۲
۲. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۸۴و۸۳
۳. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۳۶
۴. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۸۴و۸۳
۵. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۳۳

در برابر او تسلیم هستیم). مفضل می‌گوید: عرض کردم: سرورم ادیان چند تا است؟ فرمود: چهار دین است و هر کدام دین جداگانه ایست. عرض کردم: چرا مجوس را مجوس می‌گویند؟ فرمود: برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و ادعا کردند که حضرت آدم و شیث هبة الله ازدواج با مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و سایر محارم را برای آنها حلال کردند و ادعا می‌کنند که آدم و شیث‌علیه‌السلام به آنها دستور داده‌اند که در وسط روز آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آنها قرار نداده اند، در صورتی که این ادعا افتراء بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث‌علیه‌السلام است. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقا چرا قوم موسی‌علیه‌السلام را یهود می‌گویند؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند: ﴿إِنَّا هُدْنا إِلَیْکَ﴾[1] **(ما به سوی تو بازگشت کرده‌ایم)**. مفضل می‌گوید: عرض کردم: چرا نصاری را نصرانیی می‌گویند؟ فرمود: به خاطر این آیه است که به عیسی گفتند: ﴿نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ﴾[2] **(ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم)**. مفضل می‌گوید سپس عرض کردم: آقا چرا صابئین را به این نام می‌نامند؟ فرمود: برای اینکه آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران و فرستادگان الهی‌علیهم‌السلام و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیاء‌علیهم‌السلام گفته‌اند باطل است و از این راه یگانگی خداوند و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان الهی‌علیهم‌السلام و جانشینی و جانشینان آنها را انکار نمودند و می‌گویند: دینی و کتابی و پیغمبری نیست و به اعتقاد آنها جهان آفرینش هیچ گونه را بطی با مبدء وجود و مدبرعالم ندارد و خودسری می‌گردد مفضل می‌گوید: وقتی که چنین شنیدم با تعجب عرض کرد: سبحان الله چقدر این اطلاعات مهم است؟ حضرت امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: آری ایی مفضل آنچه گفتم به شیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه در کدام سرزمین ظهور می‌کند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچ کس او را نمی‌بیند هرکس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقا آیا حضرت مهدی موعودعجل‌الله‌فرجه هنگام ولادتش دیده نمی‌شود؟ فرمود: چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می‌شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ربیع الأول سال دویست و شصت وفات پدرش در شهری واقع در کنار شط دجله که آنرا شخص متکبر جبار گمراهی به نام جعفر ملقب به متوکل

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۶

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۵۲

ملعون بنا می‌کند. آن شهر را «سرمن رای» (سامرا) می‌نامند (سرمن راینی یعنی مسرورمی شود هرکس آنرا ببیند) ولی هر کس آنرا ببیند گرفته می‌شود در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامرا می‌بیند ولی کسی که دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی‌بیند امر و نهی او در آن شهر نفوذ می‌کند. و در همان جا غائب می‌شود و در قصریبه نام (صابر) در جنب مدینه در حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شود. وهرکس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را می‌بیند آنگاه در آخر روز سال دویست وشصت و شش از نظرها غائب می‌گردد و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند تا موقعی که همه چشمها به جمالش روشن گردد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: در طول غیبت با چه کسی انس می‌گیرد و با چه کسی گفتگو می‌کند و چه کسی با او سخن می‌گوید؟ فرمود: فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی سخن می‌گویند و دستورات و(توقیعات)او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می‌شود. و همان روز که وی در صابر غائب می‌شود محمد بن نصیر نمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی می‌کند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می‌گردد. ای مفضل گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است و نعلین وصله شده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به پا کرده و عصای آن حضرت را به دست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و بدین گونه به طرف خانه خدا می‌رود بدون اینکه کسی او را بشناسد و به سن جوانی آشکار می‌گردد مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و مولای من! آیا ایشان به صورت جوان برمی گردد یا با حالت پیری ظهور می‌کند؟ فرمود: سبحان الله مگر از حالا کسی می‌داند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند هر طور او بخواهد و به هر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می‌شود. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! از کجا ظاهر می‌شود و چگونه آشکار می‌گردد؟ فرمود: ای مفضل! او به تنهائی آشکار می‌گردد و تنها به طرف خانه خدا می‌آید و تنها داخل کعبه می‌شود و چون شب فرا رسد همچنان تنهاست، وقتی چشمها به خواب رفت و شب کاملاً تاریک شد حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و دسته دسته فرشتگان علیهم السلام برایشان نازل می‌شوند و در آن وقت حضرت جبرئیل علیه السلام به ایشان می‌گوید: ای آقای من هر چه بفرمائی پذیرفته است و فرمانت رواست او (قائم علیه السلام) هم دست بر چهره مبارک خویش می‌کشد و می‌فرماید: **«الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا من الجنه حیث نشاء فنعم اجر العاملین» (خدا را سپاس می‌گذارم که وعده‌اش درباره ما راست درآمد و زمین را به ما واگذار کرد و هر جای بهشت را بخواهیم منزل می‌کنیم. چه نیکوست پاداش عمل کنندگان بفرمان الهی)**. آنگاه در بین رکن و مقام می‌ایستد و با

صدای بلند می‌فرماید: ای نقبا و مردمی که به من نزدیک هستید و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من به سوی من بیائید! صدای ایشان به این افراد می‌رسد و آنها در شرق و غرب عالم بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده‌اند و با این وصف با یک صدا که می‌شنوند و با یک چشم به هم زدن در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود. در آن هنگام حضرت قائم عليه السلام در مکه ظهور می‌کند وخداوند متعال به نور دستور می‌دهد که به صورت عمودی از زمین تا آسمان جلوه کند و هر که ساکن زمین است، از آن نور روشنی می‌گیرد و نور از میان خانه‌اش بر وی بدرخشد و از این نور دلهای مؤمنین مسرور گردد، درحالی که هنوز آنها نمی‌دانند به حضرت قائم عليه السلام ما اهلبیت عليهم السلام ظهور کرده است ولی وقتی صبح شود همه در برابر حضرت قائم عليه السلام خواهند بود و آنها سیصد و سیزده مرد به تعداد لشکر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر هستند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین عليه السلام در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می‌کنند؟ فرمود: فقط ابا عبد الله حسین بن علی عليه السلام با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین عليه السلام درحالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می‌کند مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! آیا مردم به غیر روش حضرت قائم عليه السلام قبل از ظهور و قیامش با امام حسین عليه السلام بیعت می‌کنند؟ فرمود: ای مفضل هر بیعتی قبل از ظهور حضرت قائم عليه السلام کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آنرا لعنت کند. بلکه ای مفضل تکیه به خانه خدا وندمی دهد و دستش را دراز می‌کند و نوری از آن خارج می‌شود و می‌فرماید: این دست خدا و از جانب خدا و به امر خداست سپس این آیه را می‌خواند: ﴿إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّهَ فَسَيُؤْتيهِ أَجْرًا عَظيمًا﴾[1] **(کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد).** اولین کسی که دست او را می‌بوسد، حضرت جبرئیل امین عليه السلام است و سپس سایر فرشتگان و نجباء جن و بعد از آنها نقبا با او بیعت می‌کنند و در آن صبح مردم در مکه فریاد می‌زنند و می‌گویند: این مرد کیست؟ و این جماعت که با او هستند چه کسانی هستند؟ و این

---

۱. سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۱۰

علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست؟ بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: این مرد همان صاحب بزهاست. عده دیگری می‌گویند: نگاه کنید ببینید کسی از همراهان او را می‌شناسید؟ مردم می‌گویند ما جز چهار نفر از مردم مکه و چهار نفر که از اهل مدینه هستند و فلانی و فلانی می‌باشند هیچ کدام آنها را نمی‌شناسیم. این واقعه در آغاز طلوع آفتاب آنروز خواهد بود، موقعی که آفتاب طلوع کند گوینده ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیحی با صدای بلند: که اهل آسمانها و زمین آنرا می‌شنوند و می‌گوید: ای مردم عالم این حضرت مهدی آل محمدﷺ است و او رابه نام و کنیه جدش پیغمبرﷺ می‌خوانند و به پدرش حسن‌علیه‌السلام امام یازدهم تا حسین بن علی‌علیه‌السلام نسبت می‌دهد. در آن هنگام گوینده می‌گوید: با وی بیعت کنید که رستگار می‌شوید و مخالفت امر او ننمائید که گمراه خواهید شد. سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقباء دست اومی بوسند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم، هیچ صاحب روحی در میان آفریده‌های خداوند نمی‌ماند جز اینکه آن صدا را می‌شنود. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی می‌باشند، می‌آیند و برای یکدیگر نقل می‌کنند که ما با گوش خود چنین صدائی را شنیدیم. هنگامی که آفتاب خواست غروب کند، کسی از سمت مغرب زمین فریاد می‌زند ای مردم دنیا خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین که نامش عثمان بن عنبثه اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید. و با وی سر به مخالفت بر ندارید که گمراه می‌شوید، در آن وقت فرشتگان و جن و نقبا گفته او را رد کرده تکذیب می‌کنند و به آن گوینده می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم هر کس شک و تردیدی به دلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم گمراه می‌گردد. در آن وقت آقای ما حضرت قائم‌علیه‌السلام تکیه به خانه خداوند می‌دهد و می‌فرماید: ای اهل عالم آگاه باشید هرکس می‌خواهد آدم و شیث‌علیه‌السلام را ببیند، بداند که من همان حضرت آدم و حضرت شیث‌علیه‌السلام هستم. و هرکس می‌خواهد حضرت نوح و پسرش حضرت سام‌علیه‌السلام را ببیند بداند که من همان حضرت نوح وحضرت سام‌علیه‌السلام می‌باشم. و هرکس می‌خواهد حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل‌علیه‌السلام را ببیند، بداند که من همان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل‌علیه‌السلام هستم. و هرکس می‌خواهد حضرت موسی و حضرت یوشع‌علیه‌السلام را به بیند بداند که من همان حضرت موسی و حضرت یوشع‌علیه‌السلام هستم وهرکس می‌خواهد حضرت عیسی و حضرت شمعون‌علیه‌السلام را ببیند، بداند که من همان حضرت عیسی و حضرت شمعون هستم. وهرکس می‌خواهد حضرت محمدﷺ و حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را ببیند، بداند که من همان حضرت محمدﷺ و حضرت علی‌علیه‌السلام هستم و هرکس می‌خواهد حضرت حسن و حضرت حسین‌علیه‌السلام را ببیند، بداند

که من همان حضرت حسن و حضرت حسین‌علیهما السلام هستم. وهرکس می‌خواهد امامان اولاد حسین‌علیهم السلام را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهارعلیهم السلام هستم. دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه خواهید به شما اطلاع دهم هر کس کتابهای آسمانی و صحف الهی را خوانده است اینک از من می‌شنود آنگاه شروع می‌کند به قرائت صحفی که خداوند بر حضرت آدم و حضرت شیث‌علیهما السلام نازل فرمود سپس پیروان حضرت آدم و حضرت شیث‌علیهما السلام می‌گویند: به خدا قسم این صحف حقیقی حضرت آدم و حضرت شیث‌علیهما السلام است این مرد آنچه را که ما از ما صحف حضرت آدم و حضرت شیث‌علیهما السلام نمی‌دانستیم و بر ما پوشیده بود و یا از آن حذف و یا تبدیل و تحریف شده بود، به ما یاد داد. سپس صحف حضرت نوح‌علیه السلام وصحف حضرت ابراهیم‌علیه السلام و تورات حضرت موسی‌علیه السلام و انجیل حضرت عیسی‌علیه السلام و زبورحضرت داودعلیه السلام را می‌خواند پس پیروان تورات و انجیل و زبور می‌گویند: به خدا قسم این همان صحف حقیقی حضرت نوح‌علیه السلام و صحف حضرت ابراهیم‌علیه السلام است که چیزی از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده، به خدا قسم تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آنرا خوانده ایم سپس قرآن می‌خواند مسلمانان می‌گویند: به خدا قسم این همان قرآن حقیقی است که خداوند برحضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است. سپس دابة الأرض (حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام) در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و در صورت مؤمنین کلمه مؤمن و درصورت کافران کلمه کافر را می‌نویسد. سپس مردی که صورتش به عقب و پشتش به سینه برگشته است، به نزد حضرت قائم‌عجل الله فرجه آمده جلو او می‌ایستد و می‌گوید: آقا من بشر هستم یکی از فرشتگان به من دستور داده که به خدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» به شما مژده دهم. حضرت قائم‌عجل الله فرجه به او می‌فرماید: داستان خود و برادرت را شرح بده. آن مرد داستانش را این گونه شرح می‌دهد: من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم از دمشق تا زوراء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبرصلی الله علیه و آله را شکستیم و قاطران خود را در مسجد رسول خداصلی الله علیه و آله بستیم. آنگاه از آنجا خارج شدیم در حالی که لشکر ما سیصد هزار نفر بود ومی خواستیم به مکه بیائیم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را به قتل رسانیم، ولی وقتی که به سرزمین «بیداء» رسیدیم در آنجا منزل کردیم، ناگاه صدائی شنیدم که فرمود: ای بیابان این ظالمان را در کام خود فرو بر با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید به خدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم حتی

بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند، باقی نماند. در آن وقت فرشته‌ای را دیدیم کـه سـیلی بـه صورت ما زد و رویهای ما به پشت برگشت چنانکه می‌بینی سپس آن فرشته به برادرم گفت: برو به شام نزد سفیانی ملعون و او را از ظهور حضرت مهـدی عليه السلام آل محمـد صلی الله علیه و آله بترسـان و بـه او اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین (بیداء) نابود گردانید. سپس به من فرمود: تو هم برو به مکه وحضرت قائم عليه السلام را به نابودی ستمگران بشارت بده و بر دست وی توبه کن که او توبـه تو را قبول می‌کند. حضرت قائم عليه السلام هم دست مبارک خویش را روی صورت او مـی‌کشـد و بـه حالت اول بر می‌گرداند و آن مرد با حضرت قائم عليه السلام بیعت می‌کند و همراه ایشان باقی می‌مانـد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! آیا فرشـتگان و جـن (در آن زمـان) بـرای بشـر آشـکار می‌شوند؟ فرمود: آری به خداوند قسم آشکار می‌شوند و با آنها سخن می‌گویند، ماننـد یـک نفـر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید. عرض کردم: آقای من! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه حضرت قائم عليه السلام می‌روند؟ فرمود: آری به خداوند قسم! ای مفضـل! همانـا آنهـا در زمـین هجرت که بین کوفه و نجف می‌باشد نازل می‌شوند عدد یاران آن بزرگوار عليه السلام در آن موقع چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است و در روایت دیگر فرمود: چهل و شش هزار هم از جن وخداوند متعال بوسیله آنان حضرت قائم عليه السلام را یـاری و نصـرت داده و بـه دسـت او فـتح و پیروزی می‌گرداند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: حضرت قائم عليه السلام با اهـل مکـه چـه مـی‌کنـد؟ فرمود: آنها را دعوت به حکمت وموعظه حسنه می‌کند آنها هم از وی اطاعت می‌کننـد. حضـرت قائم عليه السلام مردی از خاندان خود را در آنجا به نیابت خود منصوب داشته و مکه را بـه قصـد مدینـه ترک می‌گوید. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! قائم عليه السلام با خانه خدا چه می‌کند؟ فرمـود: آن را می‌شکند و بر همان پایه‌ای که روز نخست در عهد حضرت آدم عليه السلام برای مردم بنا شـده و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل عليهما السلام بالا برده بودند، بر پای می‌دارد و آنچه کـه بعـد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیغمبری و جانشین پیغمبری عليه السلام آنرا نساخته است، آن طورکه خـدا می‌خواهد آنرا می‌سازد. و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاهـا از سـتمگران بـاقی مانده باشد همه را ویران می‌کند. مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا می‌کنـد. و همچنین قصر عتیق را نیز ویران می‌کند که خداوند لعنت کند سازنده آن را، خدا وند لعنت کند او را. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! آقا قائم عليه السلام در مکه اقامت می‌کند؟ فرمود: نـه ای مفضل! بلکه نائب خود را در آنجا می‌گذارد، ولی چون اهل مکه دیدند حضرت قائم عليه السلام از میـان آنها رفته است شورش کرده و نائب قائم عليه السلام را می‌کشند. در آن وقت حضرت قائم عليه السلام به سـوی

آنها بر می‌گردد و آنها به طور سرشکسته و ذلیل و گریه کنان نزد ایشان می‌آیند و التماس می‌کنند و می‌گویند: ای مهدی عليه السلام آل محمد صلی الله علیه و آله توبه کردیم توبه کردیم.

حضرت قائم عليه السلام آنها را موعظه می‌کند و از غضب خدا می‌ترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب می‌کند و از مکه خارج می‌شود، این بار نیز اهل مکه هجوم می‌آورند و نائب او را می‌کشند. حضرت قائم عليه السلام هم یاوران خود از طایفه جن و نقباء را به سوی مکه فرستاده و سفارش می‌کند که جز افراد با ایمان یک نفر از آنها باقی نگذارید اگر به ملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیاء را گرفته و مظهر رحمتش نیز من می‌باشم، خودم با شما به سوی آنها باز می‌گشتم. زیرا آنها به کلی از خداوند و من فاصله گرفته و هر گونه پیوندی را قطع کرده اند. لشکر حضرت مهدی عليه السلام هم به سوی اهل مکه بازمی گردند. به خداوند قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنان یک نفر را باقی نمی‌گذارند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! خانه حضرت مهدی عليه السلام در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع می‌شوند؟ فرمود: مقر سلطنت آن بزرگوار شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنایمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟

فرمود: آری به خداوند قسم در آنروز تمام مؤمنین یا در کوفه و یا در حوالی کوفه می‌باشند، زمین آن به مساحت جولانگاه اسبی به دو هزار درهم می‌رسد اکثر مردم آرزو دارند که کاش می‌توانستند یک وجب از زمین «سبع» را به یک وجب شمش طلا بخرند و «سبع» از مضافات همدان است. در آنروز طول شهر کوفه به پنجاه و چهار میل(مایل) می‌رسد به طوری که کاخهای آن مجاور کربلا است. خداوند در آنروز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود و در آنروز ارزشی به سزا دارد، چنان برکت به آن روی می‌آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یک دفعه از خداوند طلب روزی کند خداوند هزار برابر دنیا به او عطا می‌فرماید. مفضل می‌گوید: درآن وقت حضرت صادق عليه السلام آهی کشید و فرمود: ای مفضل تمام اماکن روی زمین بر یکدیگر فخر می‌کردند. از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا فخرفروشی نمود. خداوند وحی فرستاد که ای کعبه ساکت باش و بر کربلا فخر فروشی مکن زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند بوسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد و همان تپه‌ای است که حضرت مریم عليها السلام و حضرت عیسی عليه السلام منزل کردند و محلی است که سر حضرت حسین عليه السلام را در آن شستشو دادند و حضرت مریم عليها السلام حضرت

عیسی‌ﷺ را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد. کربلا بهترین سرزمینهاست حضرت پیغمبرﷺ هنگام غیبتش از آنجا به آسمان بالا رفت و آنجا تا موقع ظهور حضرت قائمﷺ خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.

مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! بعد از آن حضرت مهدی موعودﷺ به کجا می‌رود؟ فرمود: به مدینه منوره جدم رسول خداﷺ می‌رود وقتی که به مدینه وارد می‌شود مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نقمت کفار می‌باشد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! آن مقام عجیب چیست؟ فرمود: در کنار مرقد شریف و مبارک حضرت پیغمبرﷺ می‌آید و صدا می‌زند و می‌فرماید: ای مردم آیا این قبر جد من رسول خداﷺ است؟ مردم می‌گویند: آری!ای مهدی‌ﷺ آل محمدﷺ این قبر پیغمبرﷺ جد تو است. پس از اهل مدینه می‌پرسد و می‌فرماید: چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟ می‌گویند: دو نفر از اصحاب و انیس او ابوبکر و عمر با اینکه او از هر کس بهتر آن دو نفر را می‌شناسد، در حالی که مردم همه گوش می‌دهند، سؤال می‌کند: آنها چه کسانی هستند؟ چطور شد که در میان تمام مردم فقط این دو نفر با جد من پیغمبر خداﷺ در اینجا دفن شدند، شاید کسانی دیگر مدفون باشند. مردم می‌گویند: ای مهدی‌ﷺ آل محمدﷺ کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبرﷺ و پدر زن (دو زن ایشان به نامهای عایشه بنت ابوبکر و حفصه بنت عمر) او هستند. حضرت مهدی‌ﷺ سه بار این سؤال را تکرار می‌کند، سپس دستور می‌دهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند. مردم هم آنها را بیرون می‌آورند در حالی که بدنشان تر و تازه است و اصلاً نپوسیده و تغییر نکرده اند. سپس حضرت مهدی‌ﷺ می‌پرسد: آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟ مردم می‌گویند: ما آنها را به اوصافشان می‌شناسیم اینان انیس جد شما هستند حضرت مهدی موعودﷺ می‌پرسد: آیا در میان شما کسی هست که جز این بگوید یا درباره اینان شک کند؟ مردم می‌گویند: نه. و حضرت مهدی‌ﷺ سه روز بیرون آوردن آنها را به تأخیر می‌اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می‌شود. سپس حضرت مهدی‌ﷺ به آنجا آمده و روی قبرهای آنها را بر می‌دارد و به نقبای خود می‌فرماید: قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جستجو کنید.

نقبا هم با دستهای خود آنها را جستجو کرده تا آنکه تر و تازه مانند روز نخست بیرون می‌آورند. دستور می‌دهد کفنهای آنها را بیرون آورند بر درخت پوسیده و خشکی بردار کشند در همان وقت درخت سرسبز و پر شاخ و برگ و خرم می‌شود با مشاهده این وضع عجیب

دوستداران آنها، می‌گویند: به خداوند قسم این شرافت حقیقی است که اینها دارند و ما هم به دوستی اینان فائز شدیم هرکس محبتی جزئی از آنها در دل داشته باشد، می‌آید و آن منظره را می‌نگرد و با دیدن آن فریب می‌خورد.

در آن هنگام جارچی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه صدا می‌زند: هر کس دو صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و انیس او را دوست می‌دارد در یک سمت بایستد. مردم دو دسته می‌شوند:

یک دسته دوست آنها و دسته‌ای دشمن آنان. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به دوستان آن دو نفر دستور می‌دهد که از آنها بیزاری جویند. آنها هم می‌گویند: ای مهدی عجل الله تعالی فرجه آل رسول خدا صلی الله علیه و آله ما پیش از آنکه بدانیم اینان در نزد خداوند و تو چنین مقامی دارند از آنها بیزاری نکردیم، اکنون که فضل و مقام آنها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آنها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بیزاری بجوئیم؟ بلکه به خداوند قسم ما از تو و کسانی که عقیده به تو دارند و آنها که به اینان ایمان ندارند و آنها را بردار زدند و از قبر بیرون آوردند، بیزاری می‌جوئیم. در این وقت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به امر خداوند دستور می‌دهد باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل از میان می‌برد.سپس دستور می‌دهد آنها را از بالای دار پائین بیاورند و به امر خداوند زنده می‌گرداند و دستور می‌دهد تمام مردم جمع شوند. آنگاه اعمال آنها را در هرزمان و روزگاری شرح می‌دهد، تا آنکه داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم علیه السلام و برافروختن آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام و انداختن حضرت یوسف علیه السلام در چاه و زندانی شدن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی و قتل حضرت یحیی علیه السلام و دار کشیدن(شبهه) حضرت عیسی علیه السلام و شکنجه دادن حضرت جرجیس علیه السلام و حضرت دانیال پیغمبر علیه السلام و زدن سلمان فارسی رحمه الله و آتش زدن در خانه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و تازیانه زدن به بازوی حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و در به پهلوی آن بزرگ بانوی جهانیان زدن و سقط شدن حضرت محسن علیه السلام بچه آن بزرگ بانوی جهانیان و سم دادن به امام حسن مجتبی علیه السلام و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت علیه السلام و اسیر کردن فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد صلی الله علیه و آله و هر خونی که به ناحق ریخته شده و هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستم که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا موقع قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه از بنی آدم سر زده همه و همه را به گردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم می‌گرداند و آنها هم اعتراف می‌کنند و به خاطر آن کفر و گمراهی و فساد و خون

ریزی و تجاوزها و غیره و عدم تمکین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در ایام خلافتش از ظلم و ستمی که از آن دو باقی مانده بود.[۱] و اما آن چرا که از پیش انجام شده به گردنشان افتاده است این است که آن دو به کارهایی که گناهکاران پیش از آنان انجام داده بودند راضی بوده و اگر آنان به کار گناهکاران پیش از خودشان راضی نبودند کارهای که آنان انجام داده بودند را تکرار نمی‌کردند و در آیات زیادی آمده است که هر که به کاری خشنود شود گویا او آن کار را انجام داده است همان گونه که خداوند متعال پدران یهود را به فرزندانشان نسبت داده و آنان را مورد ذم خود قرار داده زیرا آنان به کردار و افعال پدران خود راضی بودند و بعید نسیت که ارواح گناهکاران و طغیانگران با ارواح گناهکاران و طغیانگران پیش از خود متلاقی می‌شوند و به همدیگر یاری می‌رسانند همچون که ارواح نیکان از اهل رسالت برای انبیاء و مرسلین مورد تأئید و یاری دهنده آنان در کارهای خیر و دور کردن سختی‌ها می‌باشد و سپس دستور می‌دهد هر کس حاضر است و از آنها ظلمی دیده قصاص کند آنها هم قصاص می‌کنند. سپس آنها را دوباره بر همان درخت بدار می‌کشد و امر می‌کند آتشی از زمین بیرون آمده آنها را با درخت می‌سوزاند آنگاه به باد دستور می‌دهد تا خاکسترشان را به آب دریاها بپاشد. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! این عذاب آخر آنهاست؟ فرمود: نه نه ای مفضل به خدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافر خالص در محشر (زمان رجعت) و آقای بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار علیهم السلام نیز حاضر می‌شوند و همه آنها از آن دو نفر قصاص می‌کنند. تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار می‌کشند و باز به امر خداوند به صورت اول بر می‌گردند تا باز عذاب شوند. سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از مدینه به کوفه می‌رود و در بین کوفه و نجف پایین می‌آید و در آنجا منزل می‌کند ویارانش در آنروز عبارتند از: چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب (فرمانده) می‌باشند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من در آنروز دارالفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟ فرمود: مشمول لعنت و غضب خداوند است. فتنه‌ها و آشوبها آنرا ویران می‌سازد و به کلی متروکه می‌ماند. ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچمهای زرد و لشکری که با پرچمهای خود از مغرب

---

۱. مؤلف می‌گوید: علت و سبب مجرم بودن آنان به گناهان بعد از آنان اتفاق افتاده است این است که وقتی که حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را غصب کردند باعث و زمینه اذیت و آزار امامان معصوم علیهم السلام و به شهادت رسیدن آن بزرگوار بردست طغیانگران تا زمان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه باشد.

زمین می‌آیند و کسی که جزیره را جلب می‌کند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می‌رود. به خداوند قسم همه گونه عذاب که بر امتهای متمرد و سرکش از اول خلقت تا آخرعالم رسیده بر بغداد فرود می‌آید. عذابهایی به بغداد می‌رسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفان شمشیر، آنها را فرو گیرد وای بر کسی که آنجا را مسکن خود قرار دهد، زیرا هر کس در آنجا مقیم شود با حالت شقاوت باقی می‌ماند و هرکس هجرت کند در پرتو رحمت خداوند به سر می‌برد. به خداوند سوگند: مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت وعیش و نوش می‌شوند که می‌گویند: زندگی حقیقی دنیا همین و خانه‌ها و کاخهای آن، قصرهای بهشت است و دختران آن در زیبایی حورالعین و جوانان آن جوانان بهشت است و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته است افتراء به خداوند و پیغمبرﷺ و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن پلیدی‌ها و خونریزی چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع دنیا به پای آن نرسد، آنگاه خداوند همین بغداد را بوسیله آن آشوبها و آن لشکرها چنان ویران می‌سازد که وقتی رهگذری از آنجا می‌گذرد، می‌گوید: شهر بغداد در اینجا بوده است. آنگاه سید حسنی آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا می‌زند: ای آل احمدﷺ دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید اجابت کنید این صدا از ناحیه ضریح پیغمبرﷺ بلند می‌شود پس گنجهای خداوند از طالقان او را پذیرا می‌شوند. آنها گنجهائی هستند اما چه گنجی که نه طلا و نه نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند و بر اسبهای چابک سوار و اسلحه به دست گرفته و پی در پی ستمگران را کشته تا آنکه وارد کوفه می‌شوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از وجود بی‌دینان صاف کرده‌اند. آنها کوفه را محل اقامت خود قرار می‌دهند وقتی که خبر ظهور حضرت مهدیؑ به سید حسنی و اصحابش می‌رسد، اصحابش به او می‌گویند: ای پسر پیغمبرﷺ این کیست که در قلمرو ما آمده است؟ سید حسنی می‌گوید: با من بیائید تا ببینم او کیست و چه می‌خواهد. به خداوند قسم سید حسنی می‌داند که اوحضرت مهدیؑ است و او را می‌شناسد، ولی برای این می‌گوید که به اصحابش بشناساند که او کیست. سید حسنی بیرون می‌آید تا به حضرت مهدیؑ می‌رسد و از آن بزرگوارمی پرسد: اگر توحضرت مهدیؑ آل محمدﷺ هستی عصای جدت پیغمبرﷺ و انگشتر و پیراهن و زرهش به نام فاضل و عمامه مبارکش به نام سحاب و اسبش به نام الدلدل یربوع و ناقه‌اش به نام غضباء و قاطرش به نام یربوع و الاغشبه نام

«یعفور» آن سرور و اسب اصلیش براق و قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرده کجاست؟ و در آن وقت حضرت مهدی علیه السلام تمام اینها را بیرون آورده به سید حسنی نشان می‌دهد سپس عصای پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفته و به سنگ سختی می‌زند و در همان وقت سنگ مانند درخت سبز می‌شود و شاخ و برگ در می‌آورد. مقصود سید حسنی این است که بزرگواری حضرت مهدی علیه السلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با حضرت مهدی علیه السلام بیعت کنند. در آن وقت سید حسنی عرض می‌کند: الله اکبر یابن رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم. حضرت مهدی علیه السلام هم دست مبارک خویش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با آن بزرگوار علیه السلام بیعت می‌کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآنها با خود دارند و معروف به زیدیه می‌باشند که از بیعت کردن امتناع می‌کنند وآنها می‌گویند این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست و با این حرف دو لشکر به جان هم می‌افتند و حضرت مهدی علیه السلام به طرف طائفه زیدیه آمده و سه روز آنها را موعظه می‌نماید و دعوت به آرامش و پذیرش خودش می‌کند، ولی آنها بر سرکشی و کیفر خود می‌افزایند و حضرت مهدی علیه السلام هم ناچار دستور قتل آنها را صادر نموده همه را از دم شمشیر می‌گذرانند. سپس حضرت مهدی علیه السلام به اصحاب خود می‌فرماید: قرآنهای آنها را نگیرید بگذارید تا باعث حسرت آنها گردد، همان طور که آنرا تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! بعد از آن حضرت مهدی علیه السلام چه می‌کند؟ فرمود: لشکری برای دستگیری سفیانی به دمشق می‌فرستد، او را گرفته و روی سنگی سر می‌برند. سپس امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می‌شود ای خوش آن رجعت نوری. سپس صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ظهور می‌کند و خیمه‌ای که بر چهار پایه استوار باشد در نجف برای ایشان بر پا می‌کند. یک پایه آن در نجف و پایه‌ای در حجر اسماعیل علیه السلام و پایه‌ای در صفا و پایه‌ای در زمین مدینه است. گویا چراغهای آنرا می‌بینم که مانند نورهای خورشید درخشان و ماه تابان در آسمان و زمین می‌درخشد. ﴿یَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ﴾[1] **(در آن روز که اسرار نهان (انسان) آشکار می‌شود).** ﴿یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ

---

۱. سوره مبارکه طارق: آیه شریفه ۹

كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللّهِ شَديد﴾[۱]

(روزی که آن را می‌بینید، (آنچنان وحشت سراپای همه را فرا می‌گیرد که) هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند؛ و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد؛ و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است). و سپس آقای بزرگ حضرت محمد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با انصار و مهاجرین و آنها که به ایشان ایمان آوردند و نبوتش را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور می‌کند. با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و درباره پیغمبریش شک نمودند و اعتنا به گفتار وی نکردند و کسانی که گفتند: او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می‌گوید و آنها که با وی جنگ کردند حاضر می‌کنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهورحضرت مهدی‌علیه‌السلام با هر امامی‌علیه‌السلام و درهر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آنها بگیرد اینست تأویل حقیقی آیات شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾[۲] **(ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم).** مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟ فرمود: اولی و دومی (ابوبکر و عمر) مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! آیا پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی‌علیه‌السلام با حضرت قائم‌علیه‌السلام خواهند بود؟ فرمود: آری به خداوند قسم حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی‌علیه‌السلام ناگزیر و بایستی که قدم روی زمین بگذارند. آری به خداوند آنها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم می‌روند تا آنجا که جایی نمی‌ماند جز اینکه حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی‌علیه‌السلام رفته و آثار واجب دین خدا را در آنجا برپا می‌کند. سپس فرمود: ای مفضل! گویا می‌بینم که ما ائمه‌علیهم‌السلام در آن وقت در نزد حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله جمع شده و به آن حضرت از امتش شکایت می‌کنیم که امت بعد ازایشان چه به روز ما آوردند و می‌گوییم امت ما را تکذیب کردند و

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۲

۲. سوره مبارکه قصص: آیات شریفه ۶و۵

بی‌اعتنائی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند، والیان ستمگر آنها ما را از وطن بیرون آورده به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را به اسارت و حبس کشتند. در این وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله به شدت گریه می‌کند و می‌فرماید: ای فرزندان من هر چه به شما رسید بیشتر به جد شما رسیده است سپس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌آید و از ظلم اولی و دومی وغصب فدک ملک خود توسط آنها و رفتن به میان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه‌اش در خصوص غصب فدک و جوابی که خلیفه در رد او گفت که: پیغمبران علیهم السلام ارث نمی‌گذارند و استدلال حضرت زهرا علیها السلام به گفته حضرت زکریا و حضرت یحیی علیه السلام و داستان حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام و اینکه دومی به او گفت: آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت به من نشان بده و او درآورد و نشان داد و او آنرا گرفته پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد و گریه کردن زهرا مرضیه علیها السلام و برگشتن به طرف قبر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که گریه می‌کرد و اندوهناک بود و به خداوند و پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده و به اشعار رقیه دختر صفی تمثل جست شکایت می‌کند که گفت: پس از تو حوادث و گرفتاری‌هایی پدید آمد که اگر حضور می‌داشتی مصیبت فراوان نمی‌شد ما تو را از دست دادیم مانند زمینی که باران را از دست دهد و پس از رفتنت قوم تو دگرگون شدند گواهشان باش و از آنان غایب نشو! هر خویشاوندی که در نزد بستگان و نزدیکان از مکان و منزلتی برخوردار است نزد خداوند آن منزلت پذیرفته است. گروهی از مردان آن چرا در سینه داشتند علیه ما آشکار کردند در زمانی که رفتی و خاک میان ما و تو پرده کشید. وقتی از دست رفتی مردانی بر ما هجوم آوردند و ما را ناچیز شمردند و همه‌ی میراث ما را غصب کردند. ماه کامل و نوری بودی که از آن فروغ می‌گرفتند و از جانب خداوند بزرگ بر تو کتاب نازل می‌شد و جبرئیل امین علیه السلام با آیات وحی مونس ما بود، تو رفتی و تمامی خبرها از ما پنهان گشت. کاش پیش از آن که خاک‌ها میان ما و شما حائل شوند مرگ ما فرا رسیده بود. ما به چیزی سوگوار شدیم که هیچ غم زده‌ای از مردم از دور و نزدیک بدان مبتلا نشده است.

سپس داستان اولی را نقل می‌کند که چگونه خالد بن ولید و قنفذ و عمربن الخطاب و جمعی را فرستاد تا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از به شهادت رسیدن(رحلت) رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول گرد آوردن همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و تعزیه و تسلای آنان و جمع آوری قرآن گردید و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم، بود با فروش دارائی خود، همه آنها را پرداخت.

گفته عمر که به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ گفت: ای علی﷣! بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن وگرنه گردنت را می‌زنیم. فضه در جواب عمر گفت: حضرت امیرالمؤمنین﷣ مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است، ولی آنها گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب وام کلثوم و فضه﷣ در آن بودند آتش بزنند و بالأخره آن در را هم آتش زدند. حضرت فاطمه زهرا﷣ پشت در آمد و ازهمانجا صدا زد و فرمود: ای عمر وای بر تو چگونه بر خداوند و پیغمبرﷺ جسارت کردی که با اینکار می‌خواهی نسل پیغمبرﷺ را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خداوند را خاموش کنی، با اینکه خداوند نمی‌گذارد که نورش خاموش شود. عمر گفت: ای فاطمه﷣!دیگر چیزی نگو فعلاً محمدﷺ حاضر نیست و فرشتگان از جانب خداوند برای امر و نهی و ترساندن نمی‌آیند و حضرت علی﷣ هم مانند یک نفر از مسلمین است، اگر می‌خواهی بگو بیرون بیاید و با ابوبکر بیعت کند وگرنه همه شما را آتش میزنم. حضرت فاطمه﷣ درحالی که گریه می‌کرد عرضه داشت: پروردگارا شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده اتﷺ و ارتداد امتت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده‌ای به عمل آوردند، به تو می‌کنم.عمر گفت: ای فاطمه﷣ این حرفهای زنانه را کنار بگذار. خداوند نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمی‌کند. سپس هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید و عمر با تازیانه به بازوی حضرت فاطمه﷣ زد به طوری که بازویش همچون بازو بند سیاهی ورم کرد و طوری با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیغمبرﷺ خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد. و سپس عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند به درون خانه و حضرت فاطمه﷣ با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌فرمود: ای پدر ای پیغمبر خداﷺ دخترت را دروغگو می‌دانند و می‌زنند و بچه‌اش را کشتند سپس حضرت امیرالمؤمنین﷣ درحالی که چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد وعبایش را درآورد و روی حضرت فاطمه﷣ که غش کرده بود انداخت و او را به سینه چسبانید و به آن بزرگ بانوی جهانیان فرمود: ای دختر پیغمبر خداﷺ می‌دانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی ای فاطمه﷣ به خداوند قسم اگر چنین کنی یک

نفر در روی زمین نمی‌ماند که بگوید محمد رسول خداﷺ است و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدمعليهم السلام پیغمبر خداوند هستند هر جنبده‌ای که در روی زمین است و هر پرنده‌ای که در آسمان است خداوند آنرا نابود می‌کند. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام به عمر می‌فرماید: ای پسر خطاب وای بر تو از این کار که امروز کردی و از عواقب آن. از خانه من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفای جوی را بکشم. عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر بیرون رفتند سپس امیرمؤمنانعليه السلام فضه را صدا زد و فرمود: ای فضه بانوی خود حضرت زهرا مرضیهعليها السلام را دریاب که دچار درد زائیدن شده است و از شدت ضربه خوردن در به ایشان محسن خود را سقط کرده است. چون فضه به کار آن مخدره پرداخت بچه‌ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید. امیرالمؤمنین فرمود: این بچه به نزد جدش رسول خداﷺ می‌رود و به وی شکایت می‌کند. و حضرت امیرالمؤمنین در تاریکی شب حضرت زهرای مرضیهعليها السلام را برداشته به همراه حسن و حسین و زینب وام کلثومعليهم السلام به در خانه مهاجر و انصار می‌رفت و آنها را به یاد خدا و پیغمبرﷺ و بیعت و پیمانی که پیغمبرﷺ در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان او را امیرالمؤمنینعليه السلام دانستند می‌آورد و همه وعده می‌دادند که فردای آن شب به یاری وی قیام کنند ولی وقتی که صبح می‌شد هیچ کس حرکتی از خود نشان نمی‌داد. سپس امیر المؤمنینعليه السلام مصیبتها و رنجهای بزرگی را که بعد از پیغمبرﷺ از امت دید و با آن امتحان خود را داد، به آن حضرت شکایت می‌کند ومی فرماید: ای رسول اللهﷺ داستان من همانند داستان حضرت هارونعليه السلام با بنی اسرائیل است و من به شما همان را می‌گویم که هارونعليه السلام به موسیعليه السلام گفت: ﴿ابْنَ‌اُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ﴾[1] **(فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده)**. من هم صبر کردم و تسلیم حوادث شدم و راضی به رضای خداوند گشتم و با مخالفتی که با من نمودند و نقض عهد خود که با آنها درباره من عهد بسته بودی حجت بر آنها تمام گشت. ای رسول اللهﷺ من متحمل رنجها و گرفتاریهایی شدم که هیچ جانشین پیغمبریعليه السلام در هیچ امتی متحمل نشد، تا جایی که با

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۰

ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرا به قتل رساندند و خداوند شاهد به چگونگی نقض بیعت من است. طلحه و زبیر عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره به مکه بردند اول او را گردش داده به بصره آوردند. من هم ناچار برای جلوگیری از فتنه آنها بسیج کردم و خداوند و شما را به یاد آنها آوردم ولی آنها برنگشتند تا اینکه خداوند مرا بر آنها پیروز گردانید و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته و هفتاد دست که می‌خواست مهار شتر عایشه را نگهدارد بریده شد. ای رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه در جنگهای شما و جنگهای بعد از شما دیدم از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود زیرا آن جنگ از سخت‌ترین و هول انگیزترین و بزرگترین جنگهایی بود که من دیدم. و همان طور که مرا تربیت و آموزش به صبر نمودی و به این آیه شریف که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ﴾[1] (**پس صبر کن آن‌گونه که پیامبران اولو العزم علیهم السلام صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده‌هایی را که به آنها داده می‌شود ببینند، احساس می‌کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند؛ این ابلاغی است برای همگان؛ آیا جز قوم فاسق هلاک می‌شوند**). و این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ﴾[2] (**صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و به خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه‌های آنها، در تنگنا قرار مگیر**). و من نیز صبر کردم ای رسول الله صلی الله علیه و آله به خداوند قسم تأویل این آیه ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللّهُ الشّاكِرِينَ﴾[3] (**حضرت محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد**). واقعا بعد از شما تحقق یافت. ای مفضل! سپس حضرت حسن علیه السلام برخاسته و خطاب به حضرت

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیه شریفه ۳۵

۲. سوره مبارکه نحل: آیه شریفه ۱۲۷

۳. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۴۴

پیغمبرﷺ می‌فرماید: ای جد بزرگوار من هنگام هجرت پدرم حضـرت امیرالمـؤمنینؑ بـه کوفه با حضرتش بودم تا اینکه با ضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون شهید شـد. همـان طـور که شما به او وصیت کرده بودید پدرم نیز به من وصیت فرمـود. وقتـی کـه معاویـه ملعـون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را با دویست و پنجاه هزار سرباز به کوفه فرستاد و بـه وی دستور داد که من و برادرم حسینؑ و سـایر بـرادران و بسـتگان و شـیعیان و دوسـتان مـرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد.

هر کدام از ما حاضر نشدند گردنش را زدند و سر او را برای معاویه فرستادند چون مـن ایـن را دیدم از خانه بیرون آمده، به مسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگزارم، بعد از نماز به منبر رفتم و بعـد از حمد و ثنای الهی گفتم: ای مردم اوضاع دنیا عوض شده و آثار دین از بین رفته و بردبـاری کـم شده امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد. به خداوند قسم دلیلهای محکمی برای آنها آورده شد و نشانه‌های زیادی بر ایشـان روشـن گردیـد و مشکلاتشـان آشـکار گشت و هر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه شریفه ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَـنْ يَضُـرَّ اللّـهَ شَـيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّهُ الشّاكِرِينَ﴾[1] (**حضرت محمدﷺ فقط فرستاده خداسـت؛ و پـیش از او، فرسـتادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کـرده بـه دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گـردد، هرگـز بـه خـدا ضـرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد**). تحقق یابد. ای مـردم به خدا قسم جدم رسول خداﷺ رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دلهای مـردم تخم وسوسه پاشید و فتنه جویان برای ایجاد فتنه عربده‌ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردید.

پس ای وای بر آن فتنه گر و کور که صدای کسانی که مردم را به راه راست می‌خواننـد و برای پذیرش حق و حقیقت صدا می‌زنند، شنیده نمی‌شود. در آن فتنه است کـه سـخن نفـاق آمیز آشکار می‌گردد و باطن تفرقه اندازان معلوم می‌شود و دو لشکر خـارجی شـام وعـراق بـه جان هم می‌افتند. خداوند شما را رحمت کند بشتابید به سوی گشایش و نـور آشـکار و پـرچم بزرگ و چراغی که هیچ گاه خاموش نمی‌شود وحقیقتی کـه مخفـی نمـی‌گـردد. ای مـردم از خواب غفلت بیدار شوید و دست از تـاریکی گمراهـی کـه شـما را احاطـه کـرده برداریـد. بـه خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید، قسم یاد می‌کنم جمعی

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۴۴

از شما که دارای دلهای صاف و نیت‌های خالص باشند، بدون اینکه آمیخته بـه نفـاق و قصـد افترا باشند برخاسته با من بیعت کنید، تا من بتوانم با شمشیر قیـام کـنم و اطـراف کـار را بـر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه‌ها و سمهای اسب لشکر آنها را از میان بـردارم، ای مـردم خداونـد شما رحمت کند سخن بگوئید و به من جواب بدهید. یا رسول الله‌ﷺ مثل اینکه مهر سکوت به دهان آنها زده بودند، زیرا جز بیست نفر کسی دیگر به مـن جـواب نـداد آنهـا برخاسـتند و گفتند: ای پسر پیغمبرﷺ ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصـرت تـو ایسـتاده ایـم. فرمانبردار توئیم و هر کاری بکنی تصدیق می‌کنیم، هر امری داری بفرما من به چپ و راسـت خود نگاه کردم دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است. درآن هنگام پیش خود گفـتم: من هم از جدم رسول خداﷺ پیروی می‌کنم. چون که ایشان وقتی که دید فقط سـی و نـه نفر معتقد داشت در پنهانی خداوند را پرستش نمود. چون خداوند او را بـه سـن چهـل سـالگی رسانید با جماعت بیشتر امر خداوند را آشکار کرد.

اگر آن عده با من بودند به بهترین وجه در راه خداوند جهاد می‌کردم، آنگـاه سـر بـه آسـمان برداشتم و عرض کردم: خداوندا من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تـو ترسـاندم و امر و نهی کردم، ولی آنها پاسخ مثبت به من ندادند و از یاری مـن سـرباز زدنـد، آنهـا از اجابـت دعوت داعی حق غافل بودند و از یاری وی خودداری کردند و در پیروی از او تقصیر نمودند و به کمک دشمنان او رفتند! پروردگارا عذاب و بلای خود را که بر ستمگران همیشه مـی‌فرسـتی بـر اینان نیز فرو فرست. این را گفتم و از منبر پایین آمدم و از کوفـه کـوچ کـرده و رهسـپار مدینـه منوره شدم در کوفه دسته دسته مردم (خون مرده) می‌آمدند ومی گفتند: معاویه دسته دسته سـپاه خود را به شهر انبار و کوفه گسیل داشته و آنها هم دست به غارت و قتل مردم و زنـان و اطفـال آنها زدند، من هم به آنها فهماندم که وفا ندارند، لشکری فراهم آوردم و به آنها گفتم: که شما بـه طرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من می‌شکنید و همان طور که گفتـه بـودم تحقق پذیرفت. سپس امام حسینؑ با بدنی آغشته به خون، خـود و یـارانش کـه بـا او کشـته شدند، در جلو حضرت پیغمبرﷺ می‌ایستد وقتی که حضـرت رسـول خـداﷺ حضـرت امـام حسینؑ را با همان حالت می‌بیند به شدت گریه و زاری می‌کند واز گریه ایشان اهل آسمان و زمین نیز گریه می‌کنند وحضرت فاطمه زهراؑ ناله درد ناکی می‌کشد و گریه می‌کند و از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرتؑ زمین و اهـل زمـین متزلـزل مـی‌گردنـد. سـپس حضـرت امیرالمؤمنین و حضرت امـام حسـنؑ در سـمت راسـت وحضـرت فاطمـه زهـراؑ حضـرت پیغمبرﷺ قرار می‌گیرند و سپس رسول خداﷺ امـام حسـینؑ را در آغـوش مـی‌گیـرد و

می‌فرماید: ای حسین‌ؑ جان فدایت گردم دیدگانت روشن باد و دیدگان من هم برای تو روشن باشد و سپس حمزه سید الشهداء شیر خدا در زمینش عموی پیغمبرﷺ در طرف راست و جعفر طیار بن ابیطالبؑ در طرف چپ حضرت امام حسینؑ قرار می‌گیرد. در آن وقت حضرت خدیجه کبریؑ همراه فاطمه بنت اسدؑ مادر حضرت امیرالمؤمنینؑ می‌آید درحالی که حضرت محسنؑ سقط شده حضرت فاطمه زهراؑ را به دست گرفته ناله کنان به نزد پیغمبرﷺ درحالی که حضرت فاطمه زهراؑ مادرحضرت محسنؑ این آیه شریفه را می‌خواند که خداوند می‌فرماید: ﴿هذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾[1] **(این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد)**. و نیز این آیه شریفه: ﴿یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعیداً﴾[2] **(روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد)**. مفضل می‌گوید: در این وقت حضرت صادقؑ چنان گریه کرد که محاسن مبارکش از سیلاب اشک تر شد سپس فرمود: روشن نگردد چشمی که با این گفته گریه نکند. مفضل هم بسیار گریه و سپس عرض کرد: آقای من! این گریه چقدر پاداش دارد؟ فرمود: وقتی از روی حقیقت باشد پاداش آن قابل شمارش نیست. سپس مفضل عرض کرد: آقای من درمورد این آیات شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ* بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾[3] **(و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود *به کدامین گناه کشته شدند؟)**. یعنی: روز قیامت از کسی که به خاک سپرده شده سؤال می‌شود به چه جرمی کشته شده است؟ چه می‌فرمایید؟ فرمود: ای مفضل به خدا قسم این (مووده) و به خاک سپرده شده، محسنؑ فرزند سقط شده حضرت فاطمهؑ می‌باشد. زیرا مقصود از این آیات شریفه ما هستیم و هرکس جز این بگوید او را تکذیب کنید. مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: حضرت فاطمه زهراؑ بلند می‌شود وعرض می‌کند: خداوندا! آن روزی که به من وعده فرمودی از کسانی که به من ظلم کرده‌اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و فرزندان مرا به گریه آوردند، انتقام بگیر و به وعده خود وفا کن. در آن موقع فرشتگان هفت آسمان و حاملین عرش الهی و

---

۱. سوره مبارکه انبیاءؑ: آیه شریفه ۱۰۳

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۳۰

۳. سوره مبارکه تکویر: آیات شریفه ۹و۸

ساکنان هوا و اهل دنیا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد گریه می‌کنند و به خداوند شکایت می‌کنند. در آنروز تمام قاتلان و ظالمان به ما و آنها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند هزار بار به قتل می‌رسند، نه مثل کشته شدن آنها که در راه خدا شهید می‌شوند زیرا شهیدان در حقیقت نمی‌میرند همان گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] **((ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.* آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان آینده) خوشبختند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت).** مفضل عرض کرد: آقای من! بعضی از شیعیان شما عقیده به رجعت شما ندارند. فرمود: آیا آنها سخن خداوند متعال را از زبان جد ما حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ما ائمه علیهم السلام را نشنیده‌اند که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾[2] **(به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند)** سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: عذاب نزدیک، عذابی است که در زمان رجعت خواهد بود و عذاب بزرگتر عذاب روز قیامت است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ﴾[3] **(در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند).** مفضل گفت: آقا ما می‌دانیم که شما برگزیدگان خداوند هستید به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ﴾[4] **(درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم،) بالا می‌بریم).** ﴿اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾[5] **(خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا**

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۱۷۰و۱۶۹

۲. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۱

۳. سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام: آیه شریفه ۴۸

۴. سوره مبارکه انعام: یه شریفه ۸۳

۵. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۱۲۴

قرار دهد). و این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ﴾[1] **(خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد* آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد).**

﴿الله اعلم حیث یجعل رسالته و این آیه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها﴾ حضرت امام صادق﷣ فرمود: ای مفضل ما در این آیه کجا ذکر شده‌ایم؟ مفضل عرض کرد: به خداوند قسم اینکه خداوند چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ﴾[2] **(سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ همچنین) این پیامبر(یعنی حضرت محمدﷺ) و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است).** و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمينَ﴾[3] **(از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید).** و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قالَ إِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْني وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ﴾[4] **((به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر(مکه) را شهر امنی قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار).** و می‌دانیم که حضرت رسول خداﷺ و حضرت امیرالمؤمنین﷣ بت و صنمی را پرستش نکردند و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا شرک نیاوردند. و این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِمامًا قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ﴾[5] **((به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این**

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۳۴و۳۳

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۶۸

۳. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۷۸

۴. سوره مبارکه ابراهیم﷣: آیه شریفه ۳۵

۵. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۲۴.

آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)»). عهدی که در این آیه ذکر شده منصب امامت است که به ظالمین نمی‌رسد. حضرت امام صادق‌ علیه السلام فرمود: ای مفضل از کجا دانستی که ظالم به عهد خدا و منصب امامت نمی‌رسد؟ مفضل عرض کرد: آقا مرا به چیزی که طاقت آن ندارم امتحان نفرمائید زیرا آنچه تاکنون آموخته‌ام از علم شما بوده و از فضیلتی که خدا به شما عطا فرموده استفاده کرده‌ام. حضرت فرمود: ای مفضل! راست گفتی اگر اعتراف به نعمت خداوند که به تو روزی نموده نمی‌کردی، چنین نبودی ای مفضل: آیا می‌دانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟ مفضل عرض کرد: آری این آیه شریفه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْكافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ﴾[1] **(و کافران، خود ستمگرند).** حضرت امام صادق‌ علیه السلام فرمود: احسنت ای مفضل! رجعت ما را از کجا دانستی اینکه مقصران از شیعیان ما می‌گویند: معنی رجعت اینست که خداوند سلطنت دنیا را به ما بر می‌گرداند و آنرا برای حضرت مهدی‌ علیه السلام ما قرار می‌دهد. وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده‌اند که خداوند سلطنت را از ما گرفت تا آنرا به ما برگرداند؟ مفضل گفت: نه به خدا سلطنت خداوند از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیغمبری وجانشینی پیغمبر و منصب امامت است. حضرت امام صادق‌ علیه السلام فرمود: اگر آنها در قرآن مجید تدبر می‌کردند، فضل و مقام ما را به خوبی می‌دانستند آیا آنها نشنیدند که خداوند عزوجل می‌فرماید: **﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِين * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾[2] (ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! * و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم).** ای مفضل به خدا قسم این آیه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی تأویل آن درباره ماست و این فرعون و هامان همان تیم و عدی (یعنی اولی و دومی) است. مفضل عرض کرد: ای سرورم در مورد متعه (عقد

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۵۴

۲. سوره مبارکه قصص: آیات شریفه ۶و۵

موقت) چه می‌فرمایید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: همانا متعه (عقد موقت) حلال مطلق می‌باشد و شاهد آن این آیه شریفه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ في أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفًا﴾[1] **(و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده‌اند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید). خداوند می‌دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛) ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده‌ای (به طور کنایه) اظهار کنید).** و یا به صورت مشهود و آشکار باشد و قول معرف شهرت دارد به ولی (وکیل از جانب زن) و شهود می‌باشد و علت احتیاج به ولی و شهود در امر ازدواج و عقد دائم این است که نسل ثابت گردد و نسب صحیح گردد و مستحق میراث شود. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنيئًا مَريئًا﴾[2] **(و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا عطیه،) به آنان بپردازید! (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید).** و همانا خداوند متعال طلاق زنان تزویج شده را به شهادت دو مرد عادل از مسلمان جایز نموده است. و در مورد سایر گواه و شهادت دهنده در مورد خون و قتل و غیره و اموال و املاک چنین فرموده است: ﴿اسْتَشْهِدُوا شَهيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ﴾[3] **(و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید).** و خداوند متعال طلاق را بیان کرده همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾[4] **(ای پیامبرا هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گویید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند) و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۴

۲. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۴

۳. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۸۲

۴. سوره مبارکه طلاق: آیه شریفه ۱

بپرهیزید). و اگر زن مطلقه‌ای که سه بار طلاق داده شده باشد یک کلمه و یا بیشتر و یا کمتر آنرا جمع می‌کند هنگامی که خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلاّ أَنْ يَأْتينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرى لَعَلَّ اللّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً * فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾[1] **(و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عده) بیرون روند، مگر آنکه کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند! * و چون عده آنها سرآمد، آنها را به طرز شایسته‌ای نگه دارید یا به طرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند).** و فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لا تَدْرى لَعَلَّ اللّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً﴾ **(تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند).** و آن به خاطر مشکلی که بین زوج و زوجه می‌افتد و باعث طلاق می‌شود که در طلاق اول به شهادت و گواهی دو نفر عادل می‌باشد و حد (عده) مدت بین طلاق و ازدواج مجدد تا آخر مدت حیض می‌باشد و واجب است که تا آخرین نقطه سفید رنگی که بعد از خون سرخ و زرد ادامه داشته باشد. و خداوند متعال برای اینکه طلاق دوم و سوم ایجاد نشود بین آن دو در این مدت عطوفت و مهربانی و از بین رفتن دشمنی و مشکلی که بین آن زوج برود و شاید بعد از این مدت باز هم بار دوم ازدواج کنند. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فى أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فى ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحًا وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذى عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ﴾[2] **(زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! (عده نگه دارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند،**

---

۱. سوره مبارکه طلاق: آیات شریفه ۲و۱

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۲۸

برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای آنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است). و این فرموده خداوند درباره شوهران برای برگشتن به زنان خود که مطلقه خود می‌باشد اگر برای اصلاح و نیکی است و همچنین برگشتن زنان به شوهران خود مانند آن می‌باشد. و سپس خداوند متعال قانون طلاق و ازدواج مجدد را بیان کرده و میفرماید: ﴿الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ﴾[1] **(طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود)).** و اما خداوند متعال در مورد طلاق سوم می‌فرماید: ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنّا أَنْ یُقیما حُدُودَ اللّهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾[2] **(و اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش‌جنسی نماید. در این صورت،) اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید؛) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم میشمرند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید).**

و اما متعه (عقد موقت) که خداوند متعال آنرا حلال کرده و رسول خدا ﷺ به دیگر مسلمانان از جانب خداوند متعال حلال نموده است در این آیه شریفه آمده است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ کِتابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِکُمْ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیمًا حَکِیمًا﴾[3] **(و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید؛**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۲۹

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۳۰

۳. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۲۴

(زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید. و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می‌کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین‌مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید. (بعداً می‌توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید.) خداوند، دانا و حکیم است). و فرق بین زنی که با شوهرش عقد کامل دارد با زنی که عقد موقت دارد این است که زنی که عقد کامل دارد صداق و مهریه پرداخت می‌شود ولیکن زنی که در عقد موقت است اجرت دارد یعنی مقداری پول در مدت مشخصی پرداخت می‌شود.

و همانا مسلمانان در زمان حضرت رسول خداﷺ و در زمان ابوبکر در مراسم حج درراه و غیره متعه (ازدواج موقت) می‌کردند و همچنین این ازدواج موقت بین مسلمین تا چهارمین سال خلافت عمر رایج بود، تا اینکه روزی عمربه نزد خواهرش عفراء رفت و دید که طفلی در بغل او بود و از سینه‌اش شیر می‌خورد و دید که سینه خواهرش در دهان آن طفل بود پس وقتی که چنین دید غضب کرده و کل بدنش به لرزه در آمد و دهانش کف گرفت پس آن طفل شیر خوار را برداشت و به مسجد رفت پس به جارچی خود گفت: به مردم اعلام کن که نماز جماعت برپا می‌شود (یعنی مردم برای جمع شدن در مسجد دعوت کن زیرا کار مهمی با آنها دارم) جارچی نیز رفت و مردم را به جمع شدن در مسجد فراخواند. پس مردم در مسجد جمع شدند پس عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم ای مهاجرین و ای انصار و فرزندان قحطان آیا کسی از شما دوست دارد که محرم‌های خودش از زنان داشته باشد و یک باره ببیند که طفلی از احشاء (شکم) آن زن مانند این طفل خارج شده و از پستانهای او شیر می‌نوشد در حالی که آن زن شوهر نکرده باشد؟ بعضی از آن جمعیت گفتند: ما چنین چیزی را دوست نداریم. سپس عمر گفت: آیا شما همه نمی‌دانید که خواهرم عفراء دختر خیثمه مادرم و ابی خطاب پدرم به دو شوهر است؟ گفتند: آری. عمر گفت: یک ساعت پیش به نزد او رفتم و دیدم این طفلی که در دست من است در بغلش بود، به او گفتم: این بچه را از کجا اوردی؟ به من گفت: ازدواج موقت (متعه) کرده بودم و این حاصل آن ازدواج موقت می‌باشد. سپس عمر گفت: ای مردم حاضر به غایبان نیز بگوئید که این متعه (ازدواج موقت) که در زمان رسول خداﷺ برای مسلمانان حلال بوده است از همینک من آنرا حرام می‌دارم و هرکه ببینم و یا بشنوم که چنین کاری انجام داده است و یا از فرمانم سرپیچی کرده او را مجازت و تازیانه خواهم زد. در آن جمعیت کسی نبود که اعتراض کند و به او بگوید: که ای فلانی همانا تو به خلاف خداوند متعال و قرآن و پیامبرﷺ انجام داده‌ای و این اشتباه محض

می‌باشد. ولیکن هیچ کس بلند نشد و اعتراض نکرده و به آن چرا که عمر گفته بود راضـی بودنـد. مفضل بن عمر عرض کرد: ای مولای من شرایط ازدواج موقت (متعه)چیست؟ فرمود: ای مفضل! همانا برای ازدواج موقت هفتاد شرط می‌باشد هرکه یک شرط آن را خلاف کند به خـودش سـتم کرده است. مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و مولای من! شما به ما امر فرموده اید که بـا زن زناکار و با زنی که به فساد مشهور است و با زن دیوانه ازدواج موقـت(متعـه) نکنـیم. و بـه مـا فرموده اید: زن فاحشه را برای متعه (ازدواج موقت) به خود فرابخوانیم اگر دعوت ما را پذیرفت پس متعه با او حرام گشته است و نباید با او ازدواج موقت داشته باشیم. و اینکه از زنی که فارغ شده و یا شوهر دار و یا حمل و بعد از آن داشته باشد متعه بخواهیم؟ اگر به یکی از سه چیز مشغول بـود آن حلال نمی‌شود و اگر آنها را نداشته باشد پس به او بگوید: به دستور کتاب خداوند عزوجل و سـنت پیامبرﷺ خودت را به عقد موقت من بدون اینکه زنا باشد با اجر مشخص و به مدت یک ساعت و یا یک روز و یا دو روز و یا یک ماه و یا یک سال و یا کمتر و یا زیادتر از آن با مبلغ معینی که تو به آن رضایت می‌کنی با یک حلقه انگشتری و یا یک دم پایی و یا کفش و پاره‌ای از خرما و بالاتر از آن و سکه‌های نقره و سکه‌های طلا وغیره خود را به عقد موقت من در بیاوری؟ پـس اگـر آن زن قبول کرد پس اجرتش مانند صداقی که به زنانی که ازدواج دائم دارند حلال مـی‌شـود همانـا زنان همسردار که خداوند متعال در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾[1] **(و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یـا عطیه،) به آنان بپردازید! (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گـوارا مصرف کنید)**. سپس آن مرد به زن می‌گوید: که من از تو و تو از من چیزی به ارث نمی‌بریم ومن آن چرا که می‌خواهم با منی خودم انجام دهم به هر کجا که دوست دارم می‌گذارم و تو باید بعد از آن چهل و پنج روز و یا مدت یک حیض عده داشته باشی و اگر آن زن قبول کرد بار دیگر خطبـه عقد ازدواج موقت را برای آن زن بخوانی و آن اگر بار دیگر قبول کـرد عقـد ازدواج موقـت بسـته می‌شود و اگر دوست داشتی و او دوست داشته باشد که مدت زمان عقد بیشـتر شـود آنـرا اضـافه کنید.وفرموده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ که می‌فرماید: خداوند لعنت کند فلانـی را اگـر او نبود هیچ یک زنا نمی‌کرد حتی زن و مرد جنایتکار و شقی چنین کاری را نمی‌کردنـد و همانـا آن بزرگوار به مسلمانان می‌فرمود: متعه (ازدواج موقت) مردم را از زنا کردن بی‌نیاز مـی‌کـرد و سـپس

---

۱. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۴

این آیه شریفه را تلاوت نمود: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّهَ عَلی ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ*وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ﴾[1] **(و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت‌ترین دشمنانند.* (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد).** سپس فرمود: هر که از زن دائمش نطفه خود را عزل کند فدیه آن باید ده دنیار(سکه طلا) کفاره بدهد و اما یکی از شرایط متعه (ازدواج موقت) این است که مرد اجازه دارد در هر کجا که دوست دارد نطفه خود را بگذارد و اگر داخل رحم قرار گرفت و فرزندی از آن ایجاد شد ارث وغیره از جانب پدرش به او متعلق خواهد شد. سپس جد بزرگوارم حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام و پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه السلام برخاسته و آنچه را از امت جفاکار دیده‌اند به جد بزرگوارشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کنند. سپس من بر می‌خیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی شکایت می‌کنم، بعد از من فرزندم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از هارون و بعد از ایشان فرزندش علی بن موسی علیه السلام از مأمون و بعد از ایشان فرزندش محمد بن علی علیه السلام از معتصم و بعد ازایشان فرزندش علی بن محمد علیه السلام از متوکل و بعد از ایشان فرزندش حسن بن علی علیه السلام از ظلم از معتز شکایت می‌کنند و سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه همنام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که پیراهن آن حضرت را که آغشته به خون پیشانی و دندان پاکش می‌باشد پوشیده و فرشتگان اطراف او را گرفته اند، آمده وجلو پیغمبر می‌ایستد و می‌فرماید: ای جد بزرگوار، شما مرا به اوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند. و نام و نسب و کنیه‌ام را ذکر فرمودی با این حال امت منکر وجود من شدند و متمرد گشتند و گفتند: مهدی عجل الله فرجه متولد نشده و اصلاً نبوده و اگر هست کجاست و کی می‌آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم بود خدا آمدن او را تا این موقع به تأخیر نمی‌انداخت؟ من هم تاکنون صبر کردم و اینک به فرمان الهی ظاهر گشته‌ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خدا را شکر می‌کنیم که وعده خود را درباره ما عملی ساخت و ما را وارث زمین گرداند. و در بهشت هر جا بخواهیم مسکن می‌کنیم، چه خوب است پاداش عمل کنندگان و هم

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۲۰۵و ۲۰۴

می‌فرماید: ﴿جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ﴾[۱] (وقت پیروزی خدا وند فرا رسید). و همانا وعده خداوند متعال حق است و این آیه شریفه را تلاوت می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[۲] (او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند). و سپس این آیات شریفه را می‌خواند که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحًا مُبینًا* لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطًا مُسْتَقیمًا* وَ یَنْصُرَکَ اللّهُ نَصْراً عَزیزاً﴾[۳] (ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!...* تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید؛* و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند). پس مفضل عرض کرد: آقای من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گناهی کرده بود؟(که خدا می‌فرماید: گناهان گذشته و آینده تو را به می‌بخشد). حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ای مفضل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خداوندا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی بن ابیطالب علیه السلام) و اولادم علیهم السلام که جانشینان منند تا روز قیامت به من واگذار کن و مرا میان پیغمبران و انبیاء علیهم السلام از کرده پیروانم رسوا مگردان. خدا هم گناهان آنها را واگذار به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و همه آنها را بخشید. مفضل می‌گوید: در این وقت من به شدت گریه کردم و عرض کردم: آقای من! این از موهبت خداوند است که به به برکت وجود شما به ما رسیده است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل شیعیانی که پیغمبر گناهان آنها را به گردن گرفت تو و امثال تو هستند.

ای مفضل این حدیث را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لا ابالی هستند نگو زیرا باعتماد این فضیلت، عمل باحکام دین را ترک می‌گویند و در نتیجه از رحمت الهی محروم می‌شوند خداوند درباره آنها فرمود: ﴿وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾[۴] (و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند؛ و از

---

۱. سوره مبارکه نصر: آیه شریفه ۱

۲. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۳

۳. سوره مبارکه فتح: آیات شریفه ۱تا۳

۴. سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام: آیه شریفه ۲۸

ترس او بیمناکند). یعنی: اهلبیت علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسانی که خداوند آنها را دوست بدارد و آنها نیز از خوف و خشیت الهی مسرورند. مفضل گفت: آقای من! پیغمبر صلی الله علیه و آله در موقع برانگیخته شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت پس چگونه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[1] **(بر همه آیین‌ها غالب گرداند).** فرمود: ای مفضل اگر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از بعثتش بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی و نه یهودی و نه صابئیات و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت پرستی و اوثان و لات و عزیی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان آتش سنگ بود و فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ **(بر همه آیین‌ها غالب گرداند)** تأویلش امروز است اینک این حضرت مهدی علیه السلام و این هم رجعت است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ﴾[2] **(و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد).** مفضل گفت: گواهی می‌دهم که از علم خداوند استفاده کرده‌اید و با قدرت و اقتدار او توانا گشته‌اید و با حکم او تکلم می‌کنید و به امر او عمل می‌نمائید سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت مهدی علیه السلام به کوفه برمی گردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها می‌بارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام نیز فرود آورد و گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین را بین یارانش تقسیم می‌کند. مفضل می‌گوید: اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بی دینان در گردن داشته باشد، چه می‌شود؟ فرمود: کاری که حضرت مهدی علیه السلام می‌کند اینست که در تمام دنیا اعلام می‌کند: هر کس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید حتی اگر یک دانه سیر و یا یک ذره نقره هم در گردن یکی از شیعیان باشد، حضرت مهدی علیه السلام آنرا به صاحبش رد می‌کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک. مفضل عرض کرد: آقای من بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت مهدی علیه السلام بعد از گردش در شرق و غرب به کوفه می‌آید و وارد مسجد کوفه می‌شود و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بنا کرده خراب می‌کند، همچنین هر مسجدی را که برای خداوند ساخته نشده ویران می‌سازد خداوند

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۳۳ و سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۸ و سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

۲. سوره مبارکه انفال: آیه شریفه ۳۹

لعنت کند بانی آنرا. مفضل عرض کرد: آقای من مدت سلطنت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال دراین باره می‌فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ شَهيقٌ* خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعّالٌ لِما يُريدُ* وَ أَمَّا الَّذينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾[1] **(گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت!* اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آنجا، زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است.* جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می‌دهد!* اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی!)** مجذوذ یعنی قطع شدنی وغیر مجذوذ یعنی قطع نشدنی یعنی از آنها قطع نشدنی بلکه تا ابد دائم و برقرار می‌باشد و سلطنتی که از بین نمی‌رود و حکومتی که پایانی ندارد و امری که باطل شدنی نیست مگر به اختیار و مشیت و خواست خداوند متعال که هیچ کس جز خداوند از اراده خویش آگاه نیست و بعد از آن روز رستاخیزو آن چرا که خداوند آنرا در کتاب آسمانی خود توصیف کرده فرا می‌رسد و حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود و رحمت خداوند بر برترین و بهترین آفریده‌اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاک و طاهرش باد و سلام‌ها و درودهای فراوان خداوند بر آنان باد.

علامه مجلسی درمورد حدیث مفضل بن عمر می‌گوید: بدان که تاریخ ولادت مهدی علیه السلام که در این روایت ذکر شده با آنچه سابقاً گذشت یعنی نیمه شعبان سال ۲۵۵هجری قمری مخالفت دارد و دیگر اینکه مشهور اینست که شهر سامره به دست معتصم عباسی ساخته شد و شاید متوکل بنای آنرا تمام کرده وبه نام او معروف گشته است. فیروزآبادی در «قاموس» می‌نویسد: «سر من رای» که نام شهر سامره است یعنی هر کس آنرا دید مسرور شد و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع به بنای آن شهر کرد بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی منتقل به آنجا شد، هرکس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت به خاطر همین آن شهر را «سرمن رای» و به تخفیف «سامره» خواندند. و اینکه مفضل پرسید: «آیا حضرت

---

۱. سوره مبارکه هود علیه السلام: آیات شریفه ۱۰۸ تا ۱۰۵

حسینعليه‌السلام بر خلاف سنت حضرت قائمعليه‌السلام عمل می‌کند» شاید معنی آن این باشد که (با تعجب می‌پرسید) چطور می‌شود حضرت حسینعليه‌السلام بر خلاف سنت حضرت قائمعليه‌السلام، پیش از ظهور او رجعت می‌کند؟ حضرت امام صادقعليه‌السلام جواب داد و فرمود: که رجعت امام حسینعليه‌السلام بعد از قیام حضرت قائمعليه‌السلام است زیرا پیش از قیام حضرت قائمعليه‌السلام هر بدعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است. و اینکه: امام زمانعليه‌السلام می‌فرماید: بدانید که من حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیمعليه‌السلام هستم «یعنی علم و فضل و اخلاق آنها را که به خاطر آن شما از آنها پیروی می‌کردید و آنها را می‌ستودید»، من نیز همان علم و فضل و اخلاق را دارم. و اینکه فرمود: امام زمانعليه‌السلام تمام گناهان آینده مردم را به گردن دو خلیفه می‌اندازد، علت آن روشن است. زیرا آنها حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان معصومعليهم‌السلام نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند. و به عکس خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهورحضرت قائمعليه‌السلام بر مردم چیره شوند و این جنایت و ظلم منشا و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید.

زیرا اگر امام علی بن ابیطالبعليه‌السلام به خلافت می‌رسید به واسطه قدرت و اقتدارش و استیلاء و بسط یدی که داشت می‌توانست از هر گونه کفر وگمراهی و فسق و مفاسد جلوگیری به عمل آورد. علت اینکه امیرالمؤمنینعليه‌السلام در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا نکرد این بود که آن دو نفر قبلاً اساس ظلم و ستم را پایه گذاری کرده بودند و این موضوع در دلهای مردم ریشه انداخته بود. و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز به گردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی به افعال مردم امثال خود بودند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبرانعليهم‌السلام از رسیدن به حقشان وهر فسادی که بر این نیت وعمل مرتکب می‌شود. زیرا اگر آنها این افعال را زشت می‌دانستند، خودشان مرتکب آن نمی‌شدند و هرکس راضی به فعل کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است چنانکه آیات بسیاری دلیل بر این ادعا می‌باشد مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت به خود اینان داده و یهودان زمان پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را به واسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسیعليه‌السلام و سایر اعصار مرتکب می‌شدند، نکوهش می‌کند. زیرا که خداوند می‌دانست یهودیان عصر پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله از اعمال پدرانشان رضایت دارند و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنی مؤید این مطلب است. به علاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور

آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء، مدخلیت داشته است. همان طور که ارواح پاک اهلبیت پیغمبرﷺ مؤید و مدد کار کارهای خوبی بوده که پیغمبرانﷺ انجام می‌داده‌اند و در رفع گرفتارهای واسطه بوده‌اند، چنانکه در کتاب «امامت» گذشت از اینها گذشته، ممکن است مطلب را اینطور تأویل کنیم که: حضرت امام زمانﷺ تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق به اعمال اشقیا می‌کند و ثابت می‌نماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است و اینکه: خداوند در آیه گذشته فرمود: اشقیا در آتش دوزخ و سعادتمندان در بهشت هستند، مگر اینکه خداوند تو بخواهد - آنها را نجات دهد - الا ما شاء ربی شاید حضرت خواسته است که در این آیه خواستن خداوند را به زمان رجعت تفسیر کند به این معنی که در اینجا مقصود از بهشت جهنم، عالم برزخ باشد، چنانکه در روایت دیگر هم رسیده است و با این بیان حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط به مشیت خداوند است که برای مردم روشن نیست و این معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده‌اند.

شاخه نهم

آن چرا که در زمان رجعت حضرت مهدی موعود(عج) و زمان رجعت سایر امامان معصوم(ع) اتفاق می‌افتد که شامل دو ساقه می‌باشد

ساقه اول

اتفاقهای که در زمان حضرت امام مهدی(عج) اتفاق می‌افتد

در کتاب ارشاد شیخ مفید(ره) نقل شده با استناد از امام محمد باقر(ع) که می‌فرماید: گویا حضرت قائم(عج) را می‌بینم که از جانب مکه به سوی نجف کوفه به حرکت در آمده درحالی که پنجاه هزار نفر از فرشتگان همراه او می‌باشند و حضرت جبرئیل امین(ع) در طرف راست و حضرت میکائیل(ع) در طرف چپ و مؤمنان در اطراف او می‌باشند و خود وجود مبارکش لشکریان و سپاهیان را تقسیم کرده و به سوی شهرها و کشورها و غیره می‌فرستاد. درهمان کتاب نقل شده حضرت باقر(ع) ضمن یک حدیث طولانی فرمود: حضرت مهدی(عج) وارد کوفه می‌شود درحالی که سه گروه با سه پرچم با هم کشمکش دارند ولی در برابر او تسلیم می‌گردند. حضرت مهدی(عج) وارد کوفه می‌شود تا اینکه وارد مسجد می‌شود و به منبر می‌رود و برای مردم خطبه می‌خواند به قدری مردم از دیدن و استماع سخنان وی گریه می‌کنند که نمی‌دانند چه می‌فرماید. هنگامی که جمعه بعد فرا می‌رسد مردم از حضرت مهدی(عج) در خواست می‌کنند تا با آنان نماز جمعه بخواند. سپس به سرزمین نجف می‌رود و نقشه مسجد بزرگی که گنجایش همه مردم را داشته باشد و سپس یک مسجد بسیار مقاوم و مستحکمی در آنجا بناء می‌کنند سپس دستور می‌دهد از پشت قبر حضرت امام حسین(ع) نهری بکشند که آب آن به زمینهای نجف و کوفه رسیده و در نجف بریزد و روی آن نهر راهها پلها و آسیابها می‌سازد. گویا من زنی از اهل کوفه را می‌بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده می‌رود که آن را در کربلا آرد کند. و در همان کتاب نقل شده با استناد نقل شده که در نزد حضرت امام صادق(ع) در مورد مسجد سهله حرف

در میان آمد ایشان در مورد مسجد سهله چنین فرمودند: همانا مسجد سهله منزلگاه و محل اسکان حضرت قائم(عج) هنگامی که با اهل و عیالش بیاید می‌باشد.

و در همان کتاب: نقل شده از امام صادق(ع) که می‌فرماید: هرگاه حضرت قائم(عج) آل محمد(ص) قیام کند مسجدی در بیرون کوفه می‌سازد که هزار درب داشته باشد و خانه‌های کوفه به نهر کربلا متصل می‌شود. و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که فرمود: هنگامی که حضرت قائم(عج) قیام کند زمین با نور وجود مبارک حضرت قائم(عج) روشن گردد ومردم از نور خورشید بی‌نیاز گردند و مردی در ایام دولت او دارای هزار پسر خواهد شد و یک دختر درمیان آنها برای او متولد نمی‌شود. و گنجهای زمین برای مردم آشکار می‌شود و مردم آن گنجها را برمی دارند و یکی از آن مردم که گنج خود را برداشته زکات وخمس مالش را بیرون می‌آورد ولی هر چقدر به دنبال نیازمند می‌گردد تا زکات و یا خمس را به او عطاء کند پیدا نمی‌کند زیرا در آن زمان مردم به خاطر آن چرا که خداوند متعال به آنان رزق و روزی فراوان از فضل خود به آنان عطاء می‌فرماید از پذیرش زکات وخمس وغیره بی‌نیاز خواهند بود. و درهمان کتاب نقل شده با استناد از امام صادق(ع) که می‌فرماید: هنگامی که خداوند متعال به حضرت قائم(عج) اجازه داد که قیام کند آن بزرگوار بالای منبر می‌رود و مردم را به خود فرا می‌خواند و خداوند متعال را بر آنها گواه می‌گذارد و آنان را به حقش دعوت می‌کند که با سنت رسول خدا(ص) بر آنها حکومت کند و آن چرا که رسول خدا(ص) انجام می‌داد با آنان رفتار کند. در آن هنگام خداوند متعال حضرت جبرئیل امین(ع) را به نزد حضرت قائم(عج) می‌فرستد و حضرت جبرئیل امین(ع) بر رکن حطیم فرود می‌آید. پس حضرت جبرئیل(ع) به حضرت قائم(عج) می‌گوید: برای چه چیزی دعوت می‌کنی؟ حضرت قائم(عج) نیز به حضرت جبرئیل(ع) می‌فرماید: برای چنین و چنان (یعنی برای یگانگی خداوند متعال و نبوت رسول خدا(ص) و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و ولایت الائمه اطهار(ع) و حیاء کردن آیین نبوی) دعوت می‌کنم؟ پس حضرت جبرئیل امین(ع) می‌فرماید: من اولین کسی هستم که با تو بعیت می‌کنم پس حضرت قائم(عج) دست مبارک خود را به عنوان بیعت دراز می‌کند و جبرئیل امین(ع) با حضرت قائم(عج) بیعت می‌کند. و در آن هنگام سیصد و سیزده نفر در نزد آن بزرگوار جمع شده و بعد از حضرت جبرئیل امین(ع) با حضرت قائم(عج) بیعت می‌کنند و حضرت امام زمان(عج) در مکه باقی می‌ماند تا اینکه ده هزار نفر از یارانش در نزدش جمع می‌شوند و سپس از مکه مکرمه عازم مدینه منوره می‌شود. و درهمان کتاب نقل شده با استناد از

امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: هرگاه حضرت قائم علیه السلام آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کرد پانصد نفر از قریش را می‌آورد و گردن می‌زند، آنگاه پانصد نفر دیگر را، تا شش بار این کار را تکرار می‌کند. راوی می‌گوید: من عرض کردم: آیا دسته‌های بعدی هم پانصد نفرند؟ فرمود: آری و همه آنها از قریش و دوستان آنها می‌باشند.

و درهمان کتاب نقل شده از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: حضرت قائم علیه السلام مسجد الحرام را خراب کرده و بر اساس اولش، می‌سازد و خانه خدا را در جای خود بنا می‌کند و در جای خود برپا می‌دارد و دستان بنی شیبه را بریده و بر خانه کعبه آویزان می‌کند و بر آنها می‌نویسد اینان دزدان کعبه می‌باشند.

درهمان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند به کوفه می‌رود، در آنجا ده هزار نفر مسلح ومخالف که به آنان تبریه می‌نامند نزد وی آمده و می‌گویند: از هر جا آمده‌ای برگرد ما احتیاجی به اولاد فاطمه علیها السلام نداریم. او هم شمشیر میان آنها می‌گذارد و تا آخرین نفر را می‌کشد. سپس وارد کوفه می‌شود و در آنجا تمام منافقین را که یقین به او ندارند به قتل می‌رساند و قصرهای کوفه را ویران می‌سازد و با جنگجویان آنها نبرد می‌کند و آنقدر از آنها می‌کشد تا خداوند خشنود گردد. و نیز درهمان کتاب نقل شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام می‌کند، با امر جدیدی می‌آید چنانکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام مردم را به امر جدیدی دعوت کرد. و نیز از همان کتاب نقل از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند: وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام نمود به عدالت حکم می‌کند و در روزگار او ظلم و ستم از میان می‌رود و راهها امن می‌شود و زمین برکتهای خود را بیرون می‌آورد و هر حقی به صاحب حق داده می‌شود و پیروان هر دینی که بماند اظهار مسلمانی می‌کنند و با ایمان شناخته می‌شوند.

نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾[1] **((آیین او همین اسلام است؛) و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند).**

و در آن وقت حضرت قائم علیه السلام با حکم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم حضرت داود علیه السلام بین مردم قضاوت و حکم می‌کند و درآن هنگام زمین گنجهای خود را آشکار می‌کند و برکاتش نمایان می‌شود و در آن وقت هیچ یک از شما به خاطر رزق و روزی و برکات فراوانی که از

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۳

جانب خداوند متعال به مردم رسید فقیر و یا نیازمندی برای پرداخت کردن وجوهات شرعی پیدا نخواهد کرد. و نیز درهمان کتاب نقل شده با استناد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: دولت ما آخرین دولتهاست هر خاندانی که لیاقت سلطنت دارند پیش از ما به سلطنت می‌رسند تا هنگامی که ما بر سر کار آمدیم و روش دولت ما را دیدند نگویند اگر ما به سلطنت می‌رسیدیم مانند آل محمد صلی الله علیه و آله عمل می‌کردیم و اینست معنی آیه شریفه: ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1] (و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است).

و در کتاب الموائد: نقل شده هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام کرد در بین رکن و مقام می‌ایستد و پنج جمله را نداء می‌زند.

اول: (الا یا اهل العالم انا الامام قائم). **(هان ای مردم جهان آگاه باشید که من امام قائم موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشم).**

دوم: (الا یا اهل العالم انا الصمصام المنقم). **(هان ای اهل عالم آگاه باشید که همانا من شمشیر برنده انتقام جو هستم).**

سوم: (الا یا اهل العالم ان جدی الحسین علیه السلام قتلوه عطشان). **(هان ای اهل عالم آگاه باشد که همانا جدم امام حسین علیه السلام را تشنه به شهادت رساندند).**

چهارم: (الا یا اهل العالم ان جدی الحسین علیه السلام طرحوه عریانا). **(هان ای اهل عالم آگاه باشید که جدم امام حسین علیه السلام را بدون لباس، عریان گذاشتند).**

پنجم: (الا یا اهل العالم ان جدی الحسین علیه السلام سحقوه عدوانا). **(هان ای اهل عالم آگاه باشید که دشمنان با کینه بر جسم مبارک جدم حسین علیه السلام تاختند).**

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ما قیام کرد چهار مسجد را در کوفه منهدم می‌کند و هیچ مسجد مشرفی را نمی‌گذارد جز اینکه کنگره و اشراف آنرا خراب می‌کند و به حال ساده و بدون اشراف می‌گذارد شاهراه‌ها را توسعه می‌دهد و هر گوشه‌ای از خانه‌های که واقع در راه عمومی است خورد می‌کند و ناودانها که مشرف به راه مردم است بر می‌دارد.هر بدعتی را برطرف می‌سازد و هر سنتی را باقی می‌گذارد و قسطنطنیه (ترکیه کنونی) و چین و کوه‌های دیلم (گیلان) را فتح می‌کند و هفت سال با آن روش باقی می‌ماند و هر سال از آن ده سال ازاین سالهای شما سپس بعد از آن آن

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۲۸

چرا که خداوند می‌خواهد انجام می‌دهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم چگونه سالها افزایش می‌یابد؟ فرمود: خداوند متعال به فلک امر می‌فرماید تا به آرامی و آهستگی بگذرد و در نتیجه به خاطر آن روزها و سالها طولانی می‌گردد. عرض کردم: همانا مخالفین ما می‌گویند اگر در فلک تغییری شود نابود خواهد شد. فرمود: این حرفهای زندیقیان می‌باشد. و همانا مسلمانان چنین حرفی ندارند و در حقیقت خداوند متعال ماه را برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نصف نمود و نیز پیش از آن خورشید را برای حضرت یوشع بن نون علیه السلام باز گردانده بود و نیز در مورد روز قیامت خبر داده و فرمود: ﴿وَ إِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾[1] **(و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید).**

و همچنین در آن کتاب نقل شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هرگاه حضرت قائم عجل الله فرجه آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند خیمه‌هائی نصب می‌کند برای کسانی که قرآن را همان طور که نازل شده به مردم تعلیم دهند در آن روز، این مشکلترین کارهاست زیرا آن قرآن به عکس قرآن فعلی جمع آوری شده است.

و در کتاب غیبة النعمانی آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: گویا عجم (ایرانیان) را می‌بینم که در مسجد کوفه چادر زده و به مردم قرآن را همان طور که نازل شده می‌آموزند.

و در همان کتاب: نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: اگر مردم می‌دانستند حضرت قائم عجل الله فرجه هنگام ظهورش از بسیاری کشتن مردم چه می‌کند، بیشتر آنها دوست داشتند که او را نمی‌دیدند، او نخست به کار قریش می‌پردازد جز شمشیر چیزی از آنها نمی‌گیرد و جز شمشیر چیزی به آنها نمی‌دهد تا جایی که بسیاری از مردم (بی دین) می‌گویند: این مرد از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست او اگر از آل محمد صلی الله علیه و آله بود بر مردم رحم و مدارا می‌کرد. در همان کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: همانا حضرت قائم عجل الله فرجه به امر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است قیام می‌کند کار وی شمشیر (و جنگ) است توبه هیچ کس را قبول نمی‌کند و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی‌دارد.

و در همان کتاب نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم عجل الله فرجه آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند بین مردم به حکم حضرت داود علیه السلام قضاوت خواهد کرد و

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۷

احتیاجی به بینه نخواهد داشت و همانا خداوند متعال به ایشان الهام می‌کند و به علمش حکم خواهد کرد و از آن چرا که مردم پنهان داشته‌اند با خبر خواهد نمود و با نگاه کردن بـه چهـره مردم دوست ازدشمن خود می‌شناسد و این همان تاویل و تفسیر آیه شریفه است کـه خداونـد متعال می‌فرمایـد: ﴿إِنَّ فـی ذٰلِـکَ لَآیـاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ* وَ إِنَّهـا لَبِسَـبیلٍ مُقیـمٍ﴾[1] (در ایـن (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران! *و ویرانه‌های سرزمین آنها، بر سـر راه (کاروانها)، همواره ثابت و برقرار است). و نیز در همان کتاب نقل از مفضل بن عمـر از حضـرت امام صادق علیه السلام که فرمود: از پشت کوفه بیست و هفت نفر همـراه حضـرت قـائم علیه السلام خـروج می‌کند و آنان عبارتند از پانزده نفر از قوم حضـرت موسـی علیه السلام کـه حکـم بـه حـق و عـدالت می‌کنند و هفت نفر اصحاب کهف و حضرت یوشع بن نون علیه السلام وصـی حضـرت موسـی علیه السلام و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر رحمهم الله مـی‌باشـند کـه آن بزرگـواران از یاران و حاکمان و فرمانداران در رکابش خواهند بود.

و در کتاب غیبة النعمانی نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: سیزده شـهر و طایفـه است که مردم آن با حضرت قائم علیه السلام می‌جنگد و ایشان نیز با آنها می‌جنگد و اینان عبارتند از: مردم مکه، مردم مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره مردم دمیسان، کردهـا، اعـراب قبائـل بنی وضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری.

و نیز درهمان کتاب به نقل از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام ما قیام می‌کند با مردم نادانی روبرو می‌گردد کـه در نفهمـی از جهـال جاهلیـت کـه حضـرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها مواجه بود، بدترند. زیرا وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد مردم بتهائی از سـنگ و صخره‌ها و چوبهای تراشیده را پرستش می‌کردند و زمانی که حضرت قائم علیه السلام قیام می‌کند، همه مردم کتاب خدا (قرآن) را به میل خود تأویل نموده به آن استدلال می‌کننـد و سـپس بـا حضرت قائم علیه السلام جنگ خواهند کرد.

و در روایتی دیگر آمده است: و سپس فرمود: به خدا قسم عـدل حضـرت قـائم علیه السلام آنقـدر گسترش می‌یابد و نافذ است که مانند سرما و گرما به داخل خانه‌های مردم وارد می‌شود.

در کتاب الدمعه نقل از کتاب غیبت طوسی با استناد از ابوبصیر دریک حدیث طـولانی بـه نقل از (امام صادق علیه السلام) در مورد ظهور قائم علیه السلام آمده است: وقتی که حضـرت قـائم علیه السلام قیـام

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۷۶و۷۵

کند وارد کوفه می‌شود و امر می‌کند که چهار مسجد[۱] را ویران کند. تا اینکه در ادامه می‌فرماید: و همانا آن بزرگوار مقدار زیادی در کوفه باقی نماده که گروهی از منافقین و پیمان شکنان و خوارج در رمیله بر علیه آن بزرگوار شورش کرده و شعار آنها (یا عثمان) خواهد بود. پس آنان در برابر حضرت قائم عليه السلام آنها را از کارشان باز می‌دارد ولی آنان به کارشان اسرار می‌کنند و شمشیر بر علیه آن بزرگوار می‌کشند پس حضرت قائم عليه السلام شمشیر از نیام می‌کشد و تمام آنها را زیر تیغ شمشیر خود می‌برد تا جای که هیچ یک از آنان زنده باقی نمی‌ماند. سپس بعد از آن عازم کابل شاه می‌شود و آن شهری است که هیچ کس پیش از آن بزرگوار فتح نکرده بود پس از فتح کردن آن شهر به کوفه باز می‌گردد و کوفه را قرارگاه و پایتخت حکومت خویش قرار می‌دهد و در آن وقت هفتاد قبیله از عرب در سختی و مشقت به سر خواهند برد. و در روایت دیگر آمده است: سرزمین قسطنطنیه را فتح می‌کند، زیرا آن سرزمین به نام تاسیس کننده آن یعنی قسطنطین پادشاه نسبت داده می‌شود که او اولین کسی بود که دین و آیین و مذهب نصرانیت را آشکار کرد. و آن شهر دارای هفت دیوار می‌باشد عرض دیوار هفتم بر شش دیوار دیگر محیط و احاطه دارد که عرض آن بیست و یک ذراع می‌باشد که در آن صد در تعبیه شده است. و نیز دیوار دیگری وجود دارد که تمام شهر را احاطه می‌کند که عرض آن ده ذراع می‌باشد که آن در نزد خلیجی که به دریا می‌ریزد بناء شده است که آن شهر (کشور) به شهرهای روم و آندلس (اسپانیا)متصل می‌باشد. و اما سرزمین رومیه که مادر سرزمینهای روم می‌باشد و هر که به سرزمین رومیه حکومت کند به آن پاپ می‌گویند و او حاکم بر مذهب نصرانیت است و به منزلت خلیفه مسلمانان به نصرانی‌ها می‌باشد و در سرزمین روم مانند آن شهر از نظر عجائب و استحکام بناها وجود ندارد. و به نقل از الاخبارالاول: رومیه کبری بزرگترین شهر و پایتخت روم می‌باشد و آن در شمال غربی قسطنطنیه که آن شهر در دست فرنگی‌ها می‌باشد و به پادشاه آن آلمان گفته می‌شود و پاپ که مطیع غرب و فرنگ در آن شهر ساکن است و پاپ در نزد آنان به منزلت رهبر و پیشوا می‌باشد و آن شهر از عجایب دنیاست و آن به خاطر کثرت آبادی‌ها قلعه‌ها و جمعیت مردم و غیره که بیش از حد می‌باشد که شنونده آنرا باور نخواهد کرد.

و نقل از عقد الدرر: برای آن شهر دو دیوار می‌باشد که کل شهر را احاطه می‌کند که عرض دیوار اول هفتاد و دو ذراع و عرض دیوار دوم چهل و دو ذراع می‌باشد و فاصله بین دو

---

۱. چهار مسجدی که یزید دستور داد آنها را بناء کنند و آن به خاطر پیروزی به ظاهر او بر امام حسین عليه السلام دستور بناء آنها را داده بود(مترجم).

دیوار فضای خالی به اندازه یک ذراع وجود دارد. و برای آن شهر هـزار در از مـس زرد غیـر از عود و صنوبر و چوبهای آبنوس نقش و حکاکی شده وجود دارد که هیچ کس قـادر بـه قیمـت گذاری بر آن ندارد و فاصله دیوار غربی تا دیوار شرقی صد و بیست مایل می‌باشد. در بـین دو دیوار نهری جاری است که روی آن با صفحه‌های مسی پوشانده شـده اسـت کـه طـول هـر صفحه مسی هفتاد و یا چهل ذراع می‌باشد و نهری که بین دو دیوار وجود دارد به رود بزرگـی می‌ریزد که در آن رود کشتی‌ها وغیره حرکت دارند و لنگرگاه کشتیی‌هـا مـی‌باشـد و آن بنـدر بزرگی است که در آن بارها، بارگیری و یا تخلیه می‌شود و سپس آنرا به شـهر بـرده وخریـد و فروش فراوانی می‌شود. و در آن سرزمین دارای هزار و دویست کنیسه و کلیسا و هـزار حمـام وجود دارد، و در آن سرزمین طلسمهایی وجود دارد که آن طلسـمها مـانع وارد شـدن مارهـا و عقربها و افراد بیگانه می‌شود و در آن سرزمین بازار یک فرسنگی وجـود دارد کـه در آن فقـط پرندگان خرید و فروش می‌شود. و از جمله کلیسا و کنیسـه هـا، کلیسـائی بـه نـام بولـوس و بطرس که از حواریون بودند می‌باشد که آن کلیساء بر روی قبـر و مرقـد آن دو حـواری بنـاء گشته است که طول آن کلیسا سه هزار ذراع وعرض آن سه هزار ذراع بوده اسـت، کـه گفتـه می‌شود ستونهای آن کلیساء از طلا و مس و فلز برنج می‌باشد وهمچنین سـقف و دیوارهـای آن کلیسا از عجائب می‌باشد و در آن کلیسا، کلیسا دیگری وجود دارد که به طول وعرض بیت المقدس بناء شده است که با جواهرات یاقوت و جوهر و زمرود و غیره مزین شده است. در آن کلیسا قربانگاهی به طول بیست ذراع و به عرض شش ذراع که از یـاقوت سـبز سـاخته شـده است که آن قربانگاه بر روی دوازده مجسمه و تمثال از طلا قرار دارد که اتفاع هر مجسمه دو ذراع و نصف از طلا که چشمان آن مجسمه‌ها از یاقوت سرخ می‌باشد که آن مکان را روشـن می‌گردانند و برای آن کلیساء بیست وهفت درب از طلا سرخ می‌باشد.

و به نقل از ابن عباس در مورد رومیه می‌گوید: رمیه شهری است پر از عجائـب و یکـی از عجائب آن این است که در وسط شهر کلیسائی وجود دارد که در وسط کلیساء ستونی از آهـن چینی می‌باشد که بر روی آن ستون صندوقی از مـس سـرخ و جـود دارد کـه در آن صـندوق مسی یک پرنده سار (سودانیه) قرار دارد که در منقار آن پرنده سار و در دو پنجه‌اش یک دانـه زیتون از مس سرخ قرار دارد. و هنگامی که فصل زیتون می‌رسد هرچه پرنده سار است با سـه دانه زیتونه می‌آیند که دو تا بر پاها دارند و یکی به نوک خود و آنها را بـر سـر آن پرنـده سـار مسی می‌ریزند و مردم رومیه روغن و خورش خود را تا سال آینده از آنها فراهم می‌سازند و آن شهر دارای عجائب دیگری می‌باشد که جایی برای بحث در مورد آن نیست. و بدانیـد آن چـرا

که گفته شد مقدار بسیار کمی از عجائب و قطره‌ای از دریای شگفتی آن سرزمین می‌باشد و باید درباره آن تأمل داشته شود و با این همه قلعه‌های مستحکم و طلسمها و مانع‌ها و شگفتی‌ها برای ممانعت و جلوگیری از روی آمدن بیگانگان به داخل شهر وغیره و پادشاهان قدرتمند و نیرومندی که دارد. به خاطر وجود چنین چیزهایی فتح آن بدون یاری و نصرت خداوند متعال میسر نیست و تأئیدات آسمانی از جانب خداوند متعال میسر خواهد شد و همانا و به خاطر دارا بودن دیوارهای بلند و مستحکم با لشکرها و اسبان زیاد قادر به فتح آن نخواهند بود.

و با این اوصافی که ذکر شد حضرت مهدی عليه السلام با تسبیح و تکبیر خداوند جل جلاله و بدون اینکه قطره خونی از کسی به زمین بیفتد به اذن خداوند جل جلاله آن سرزمین پر از عجائب وشگفتی را فتح می‌کند و این از معجزات حضرت مهدی عليه السلام و قدرت الهی که از جاب خداوند متعال به ایشان عنایت شده است که از قدرت بشر خارج می‌باشد.

و نقل از کتاب عقد الدرر: آمده است نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: آیا در مورد شهری شنیده‌اید که یک طرف آن در دریا و طرف دیگر آن در خشکی باشد؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: روز قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه هفتاد هزار نفر از نسل اسحاق (بنی اسحاق) آن سرزمین را فتح خواهند نمود. وقتی که آنان به نزد شهر می‌رسند در پشت دیوارهای شهر منزل می‌کنند و دیوارهای مستحکم و فولادین آن شهر را با شمشیر و نیزه و غیره خراب و یا ویران نخواهند کرد. پس آنان با یک صدا می‌گویند: (لا اله الا الله و الله اکبر) که یک باره به اذن خداوند دیواری که به سوی دریا می‌باشد فرو می‌ریزد.

بار دیگر با یک صدا می‌گویند: (لا اله الا الله و الله اکبر) که یک باره به اذن خداوند دیواری که به سوی خشکی می‌باشد فرو می‌ریزد.

پس بار سوم با یک صدا می‌گویند: (لا اله الا الله و الله اکبر) پس در آن وقت خداوند متعال آن شهر را برای آنان فتح می‌کند.

سپس آنان وارد آن شهر شده و مشغول تقسیم غنائم می‌شوند پس یکباره فریاد و صدایی به آنها می‌رسد که می‌گوید: همانا دجال خروج کرده است. پس آنها هر چیزی که به دست آورده بودند را در آنجا جا گذاشته و به دیار خود باز می‌گردند.

و در غیبة نعمانی به نقل از حضرت امام صادق عليه السلام آمده است که می‌فرماید: هنگامی که حضرت قائم عليه السلام قیام کند درهر اقلیمی از زمین مردی را می‌گمارد و به او می‌گوید: اگر در مورد چیزی و یا به مشکلی برخورد کردی به کف دست خویش نگاه کن و آن چرا که بر

دست نوشته شده عمل کن و سپس حضرت امام صادقؑ می‌فرمایند: حضرت قائمؑ لشکری به سوی قسطنطنیه (ترکیه کنونی) می‌فرستد وقتی که آنان به خلیج برسند بر روی پاهای خود چیزی می‌نویسند و به اذن خداوند متعال بر روی آب حرکت خواهند نمود بدون اینکه یک قطره آب بر روی لباسشان قرار بگیرد. و وقتی که اهل روم به آنان نگاه کرده و دیدند که آنان بر روی آب راه می‌روند خواهند گفت: اینان یاران او (یعنی حضرت قائمؑ می‌باشند که اینگونه بر روی آب راه می‌روند) پس او که سرور و مولای آنان می‌باشد چگونه خواهد بود؟ پس دروازه‌های شهر را برای آنان باز کرده و بدون هیچ مقاومتی شهر را به یاران امام زمانؑ می‌دهند و یاران آن بزرگوار آن چرا که دوست می‌دارند حکمرانی خواهند کرد.

و در آن کتاب به نقل از بشر بن غالب اسدی که می‌گوید: حضرت امام حسینؑ به من فرمود: ای بشر! آیا می‌دانی هنگامی که حضرت قائمؑ قیام کند چقدر از قریش باقی می‌ماند هنگامی که حضرت قائمؑ آل محمدؐ ظهور کرد پانصد نفر از قریش را می‌آورد و گردن می‌زند، آنگاه پانصد نفر دیگر را به نزدش می‌آورند و دستور گردن زدن آنان را صادر می‌کنند و آنان را به دستورش گردن می‌زنند و برای بار سوم نیز پانصد نفر دیگر به نزد او می‌آورند و گردن آنها را نیز به دستورش می‌زنند. راوی می‌گوید: من عرض کردم: خداوند شما را شایسته گرداند آیا قریش تا آن وقت باقی می‌مانند؟ فرمود: آنان از پیروانان و دوستداران آنان خواهند بود.

راوی می‌گوید: بشیر بن غالب برادر بشربن غالب به من گفت: گواهی و شهادت می‌دهم که امام حسینؑ شش بار آنرا تکرار نمود (یعنی شش بار فرمود: که دسته پانصد نفری به نزدش می‌آورند و هر بار ایشان دستور گردن زدن هر یک از آن شش دسته پانصد نفری را صادر می‌کند یا به عبارت دیگر جمعاً سیصد هزار نفر را گردن می‌زند).

و در کتاب (اثبات الهداة) حر عاملی نقل از غیبت شیخ طوسی از امام محمد باقرؑ که می‌فرماید: همانا عصا حضرت موسیؑ بیش از اینکه به او برسد متعلق به حضرت آدمؑ بود و سپس دست به دست به حضرت شعیبؑ رسید و بعد از ایشان بود که به دست حضرت موسیؑ رسید و همانا آن عصاء در دست ماست و همانا من آنرا دیده‌ام که آن عصا همان گونه که از درخت بریده شده تر و تازه و سبز می‌باشد و هرگاه از آن عصا خواسته شود سخن بگوید به اذن خداوند سخن خواهد گفت و همانا آن عصاء ذخیره‌ای برای حضرت قائمؑ می‌باشد که همان گونه حضرت موسیؑ با آن معجزه کرد ایشان نیز معجزه خواهد نمود.

و به نقل از کتاب (عقد الدرر) به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ در روایتی

در مورد حضرت مهدی‌ﷺ و فتحها و پیروزیهای و بر گشت ایشان به دمشق می‌فرماید: سپس حضرت مهدی‌ﷺ دستور می‌فرماید که چهارصد کشتی ساخته شود و در آن وقت رومیان با صد پرچم که زیر هر پرچم ده هزار نفر می‌باشند پس آنان به سوی شهر طرطوس رفته و آن شهر را با شمشیر و تیر ونیزه و غیره فتح می‌کنند و آنجا را تحت تصرف خود قرار می‌دهند.

بعد از آن حضرت مهدی‌ﷺ به جنگ آنها می‌رود و از رومیان کافر آنقدر بقتل می‌رسانند که آب فرات از خون آنها تغییر می‌یابد. پس در آن وقت رومیان عقب نشینی کرده به انطاکیه می‌روند و سپس حضرت مهدی‌ﷺ در (قبة العباس) منزل می‌کند می‌کند.بعد از اینکه در آنجا قرار می‌گیرد فرستاده‌ای از پادشاه روم به نزد حضرت مهدی‌ﷺ می‌فرستد و از آن بزرگوار تقاضای آتش بس و توقف موقت جنگ درخواست می‌کند. و حضرت مهدی‌ﷺ از او جزیه درخواست می‌کند و پادشاه روم قبول می‌کند به شرطی که او را از روم خارج نکنند. پس هر اسیر مسلمانی که در روم باقی بماند آزاد می‌شود. و حضرت مهدی‌ﷺ در آن سال در انطاکیه می‌ماند و سپس همراه یارانش به سوی روم حرکت می‌کنند و در آن وقت به هیچ قلعه ازقلعه‌های سرزمین روم نمی‌رسند مگر اینکه کلمه توحید (لا اله الا الله) را سر می‌دهند و در آن وقت به اذن خداوند متعال دیوارهای آن قلعه فرو می‌ریزد. در آنجا دو جناح یعنی لشکریان حضرت مهدی‌ﷺ با لشکریان روم جنگ سختی رخ می‌دهد تا اینکه رومیان شکست می‌خورند. سپس یاران حضرت مهدی‌ﷺ بعد از پیروزی شیرین بر رومیان عازم قسطنطنیه می‌شوند و وقتی که به خلیج می‌رسند چند بار تکبیر می‌گویند و یکباره به اذن خداوند متعال آن خلیج خشک می‌شود و دیوارهای شهر ویران و فرو می‌ریزد. پس یاران امام زمان‌ﷺ وارد شهر می‌شوند پس خود را رو در روی سی هزار جنگجو تا دندان مسلح می‌بینند پس با آنان جنگ سختی می‌کنند و آنان را به اذن خداوند به درک واصل می‌کنند و سپس سه گنج از آنجا خارج می‌کنند: گنجی از طلا و گنجی از نقره و گنجی دیگر و سپس غنائم و غیره را با غربال تقسیم می‌کنند، آنها درحال تقسیم کردن غنائم مشغول هستند که صدای می‌شنود که می‌گوید: همانا دجال در سرزمین شما ظاهر گشته است و به زودی بر اهل و عیال و کاشانه شما هجوم خواهد کرد. پس از تحقیق و تفحص می‌فهمند که آن خبر غیر واقعی می‌باشد. در آن هنگام حضرت مهدی‌ﷺ عازم رومیه می‌شود درحالی که ایشان از پیش دستور داده بودند که چهارصد کشتی ساخته شود. پس همراه لشکریان و سپاهیان خود سوار بر کشتی‌ها می‌شوند و خداوند متعال به باد دستور می‌دهد که آن کشتی‌ها را به پرواز در بیاورد پس به

اذن خداوند باد کشتی‌ها را به پرواز در می‌آورد تا اینکه آنان را در رومیه فرورد می‌آورد

و آنان رومیه را دو شبانه روز محاصره می‌کنند پس وقتی که اهل رومیه لشکریان و سپاهیان حضرت مهدی‌ عليه السلام را می‌بینند به خود می‌لرزند پس یکی از راهبان بزرگ بلکه بزرگترین راهب خود را به نزد حضرت مهدی‌ عليه السلام می‌فرستند تا بدانند که حضرت مهدی‌ عليه السلام چه چیزی را می‌خواهد؟ وقتی که راهب بزرگ که دانش پشینیان را دارد به نزد حضرت مهدی‌ عليه السلام می‌رسد عرض می‌کند: همانا صفات و اوصاف تو را در کتابهای پیشین دیده‌ام و همانا تو صاحب اصلی و خداوندگار و مالک اصلی رومیه می‌باشی. پس از آن راهب پرسشهای گوناگونی از حضرت مهدی‌ عليه السلام می‌پرسد و حضرت مهدی‌ عليه السلام به تمام پرسشهای او جواب کامل می‌دهد و سپس به او می‌فرماید: برگرد. راهب می‌گوید: باز نمی‌گردم و سپس می‌گوید: همانا من شهادت و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه و بی‌همتا معبودی نیست و محمد صلى الله عليه وآله (بنده) و فرستاده اوست. در آن هنگام مسلمانان سه بار تکبیر می‌گویند و(دیوارهای) شهر به مانند انار خندان شکافته می‌شود و لشکریان خداوند وارد آن شهر می‌شوند وقتی که وارد شهر می‌شوند می‌بینند که پانصد هزار نفر در مقابل آنان صف آرایی کرده‌اند (آنها را به یگانه پرستی و اطاعت از ولایت و امامت حضرت مهدی‌ عليه السلام می‌کنند ولی آنان سر باز می‌کند و بر علیه لشکریان هجوم می‌کنند درآن وقت لشکریان به دستور حضرت مهدی‌ عليه السلام برعلیه کافران هجوم می‌کنند و آنان را نیست و نابود می‌گردانند و برعلیه آنها ظفر می‌یابند و سپس غنائم را بین همدیگر تقسیم می‌کنند که به یک اندازه و برابر و به صورت عادلانه تقسیم می‌کنند.

و نقل از همان کتاب ذکر شده به نقل از ابن مسعود آمده است که می‌گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: بین رومیان و مسلمانان آتش بس و صلح برقرار می‌شود.

پس زمانی مسلمانان به یاری رومیان می‌روند و دشمن رومیان را نابود می‌کنند وبر آن پیروز می‌شوند و در آن وقت رومیان غنایم خود را بین خودشان و مسلمانان تقسیم می‌کنند. مدتی بعد رومیان به یاری مسلمانان می‌آیند و دشمن مسلمانان را با همدیگر شکست می‌دهند و دیگران را به اسارت می‌گیرند. پس از آن مسلمانان غنیمت‌ها و زنان مشرک را بین خودشان و رومیان تقسیم می‌کنند. رومیان به مسلمانان می‌گویند: چرا زنان مسلمان را بین ما تقسیم نمی‌کنید؟ مسلمانان به آنان می‌گویند: ما هرگز زنان مسلمان را بین شما تقسیم نمی‌کنیم. پس رومیان می‌گویند: همانا شما به ما خیانت کردید. بعد از آن رومیان به نزد پادشاه خود می‌روند و به او می‌گویند: همانا عرب به ما خیانت کرده‌اند و به تحقیق که لشکریان و قدرت نظامی وغیره بیش از آنها می‌باشد.

به ما دستور بدهید که ما به جنگ آنها برویم بر آنها ظفر یابیم و تلافی ظفر آنها که از پیش بر ما کرده بودند در بیاوریم. سپس رومیان به نزد پادشاه رومیه می‌روند و از او نیز درخواست جنگ می‌کنند و سپس پادشاه فرمان جنگ را اعلام می‌کند پس رومیان با هشتاد پرچم که زیر هر پرچم دوازده هزار نفر می‌باشد از راه دریا به سوی مسلمانان می‌روند. پس فرماندهان آنان می‌گویند وقتی که به سواحل شام رسیدید کشتی‌های مسلمانان را غارت کرده و آنها را سوزاند تا قدرت مقابله با شما نداشته باشند و نیروی دریایی آنها فلج شود و آنها نیز هنگامی که به سواحل شام می‌رسند چنین کاری انجام می‌دهند و تمام سرزمینهای شام چه دریا و چه خشکی را تحت تصرف خود قرار می‌دهند. مگر شهر دمشق و مفتق و نیز بیت المقدس را خراب می‌کنند. راوی می‌گوید: ابن مسعود عرض کرد: در آن وقت دمشق چگونه برای مسلمانان وسعت می‌یابد؟

فرمود: همان‌گونه که رحم مادر برای فرزندش وسعت می‌یابد دمشق نیز برای مسلمانان وسعت می‌یابد. ابن مسعود عرض می‌کند: مفتق چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مفتق کوهی است از سرزمینهای شام که از توابع شهر حمص در کنار ساحل رودی به نام ارنط می‌باشد و در آن وقت زنان مسلمان در بلندترین جای کوه مفتق و مسلمانان در کنار نهر ارنط و مشرکان در پشت نهر ارانط قرار می‌گیرند. پس شب و روز با هم جنگ سختی می‌کنند وقتی که پادشاه قسطنطنیه چنین می‌بیند لشکر سیصد هزار نفری را مهیا می‌کند و از راه خشکی به سوی قنسرین می‌فرستد. و آنها پیشروی می‌کنند تا اینکه آن لشکر به لشکر هفتاد هزار نفری از یمن برخورد می‌کند که خداوند متعال دل آنان را به ایمان الفت داده است. پس رومیان جنگ سختی با آنان می‌کنند و لشکر بعد از لشکر را شکست می‌دهند و از سد آنها می‌گذرند و به پیش روی خود ادامه می‌دهند. تا اینکه به قنسرین می‌رسند در آنجا با جمعی از ایرانیان برخورد می‌کنند. ایرانیان به دو دسته می‌گویند: ای جمع عرب ما زیر هیچ کدام از فرماندهان جمع قرار نمی‌گیریم و ما خودمان جنگ می‌کنیم. پس آنان توافق پیدا می‌کنند پس در آن وقت نزار در یک روز و یمن در یک روز و ایرانیان در یک روز با رومیان جنگ می‌کنند. پس رومیان نیز از آنها می‌گذرند و به پیشروی خود ادامه می‌دهند تا اینکه به عمق منطقه می‌رسند و در آنجا با آنها جنگ می‌کنند. در آن هنگام خداوند متعال نصرت را از دو لشکر برداشته و فشار خود را بر آنها نازل می‌کند تا اینکه یک سوم از مسلمانان کشته و یک سوم دیگر فرار و یک سوم دیگر باقی می‌مانند. و اما کسانی که باقی می‌مانند و دلیرانه و جوانمردانه و شجاعانه در برابر مشرکان می‌ایستند و با آنها جنگ می‌کنند و تا اینکه به درجه رفیع شهادت برسند و هر شهید آنان برابر با ده شهید از شهداء بدر می‌باشد و هر شهید آنان هفتاد ملوان را شفاعت می‌دهد و هر شهید

ملوان هفتصد نفر را شفاعت می‌دهند و اما یک سومی که فرارمی کنند به سه دسته تقسیم می‌شوند یک دسته از آنان به رومیان ملحق می‌شوند و درحالی که می‌گویند: اگر خداوند متعال حاجتی به این دین یعنی اسلام داشته بود مسلمانان را یاری و ظفر می‌داد.

و دسته دوم می‌گویند: ما به سرزمین اباء و اجداد خود یعنی به صحرا و بیابان نشینی باز می‌گردیم جایی که دست رومیان به ما نخواهند رسید و آنها به سوی بیابانها و صحراها می‌روند و مانند گذشته به صحرا نشینی و بیابان گردی مشغول می‌شوند.

و اما دسته سوم فراری‌ها می‌گویند: هر چیزی اسم و رسمی دارد همچون اسم سیر، پس ما به عراق و یمن و حجاز رفته و در آنجا متفرق می‌شویم تا از دست رومیان در امان باشیم پس آنان نیز به سوی یمن و راق و حجاز و در آنجا ساکن می‌شوند. و اما همان یک سوم لشکر اسلام که باقی مانده و در برابر رومیان مانند شیران بیشه دلیرانه جنگ می‌کنند با هم متعد می‌شوند و می‌گویند: بیایید باهم با یاری خداوند متعال تا آخرین نفس و قطره خون از آیین و دین الهی خداوند متعال دفاع کنیم تا به درجه رفیع شهادت نائل شویم. وقتی که رومیان کم بودن لشکریان مسلمان را می‌بینند مقاومت می‌کنند. یکی از فرماندهان رومیان با صدای بلند می‌گوید: همانا صلیب پیروز گشته است.

پس مردی دیگر از جناح دیگر می‌گوید: بلکه لشکریان و انصار و اولیاء خداوند متعال پیروز گشته‌اند. پس خداوند متعال بر کسانی که کفر کرده‌اند و به خاطر گفته هایشان که صلیب پیروز شده است خشم می‌کند. در آن هنگام خداوند متعال به جبرئیل امین‌عليه السلام وحی می کند و می‌فرماید: ای جبرئیل! به داد بندگانم برس دراین هنگام حضرت جبرئیل امین‌عليه السلام به اذن و فرمان خداوند متعال همراه با صد هزار فرشته دیگر به زمین نازل می‌شود. سپس خداوند متعال به میکائیل‌عليه السلام وحی می‌کند ومی فرماید: ای میکائیل! به داد بندگانم برس دراین هنگام حضرت میکائیل‌عليه السلام به اذن و فرمان خداوند متعال همراه با صد هزار فرشته دیگر به زمین نازل می‌شود. سپس خداوند متعال به اسرافیل‌عليه السلام وحی می‌کند و می‌فرماید: ای اسرافیل! به داد بندگانم برس دراین هنگام حضرت اسرافیل‌عليه السلام به اذن و فرمان خداوند متعال همراه با سیصد هزار فرشته دیگر به زمین نازل می‌شود و درآن هنگام خداوند متعال یاری و نصرت خود را برای مؤمنین و خشم وغضب خود را برای مشرکان و منافقین و کفار نازل می‌کند. پس درآن هنگام اکثر کافران و یاوران آنان کشته یا زخمی می‌شوند و بقیه آنان پا به فرار می‌گذارند. پس از آن مسلمانان عازم روم می‌شوند تا اینکه به عموریه می‌رسند و در آنجا می‌بینند که تعداد زیادی از رومیان بالای دیوار شهر ایستاده و نگهبانی می‌کنند. پس مسلمانان می‌گویند: همانا ما

تا به حال جمعیتی به اندازه رومیان ندیده بودیم به تحقیق تعداد زیادی از آنان را به درک واصل نمودیم و همینک تعداد زیادی بیش از آن کسانی که کشته‌ایم در برابر خود می‌بینیم. پس مسلمانان به رومیان می‌گویند: تسلیم شوید و جان خود را نجات دهید و جزیه پرداخت کنید تا در امنیت کامل قرار بگیرید. پس در آن هنگام رومیان آن شهر تسلیم مسلمانان می‌شوند. و سپس رومیان بین مسلمانان تفرقه می‌اندازند و به دروغ و حیله می‌گویند: همانا دجال در سرزمین شما خروج کرده و زنان و فرزندان شما را به اسارت در آورده است.

مسلمانان بعد از تحقیق و تفحص اطلاع پیدا می‌کنند که آن چرا که رومیان گفته‌اند چیزی نیست مگر خبر دروغ و بی‌اساس می‌باشد. سپس رومیان در اطراف آن شهر تجدید قوا کرده و با هم متحد می‌شوند و بار دیگر بر علیه مسلمانان یورش می‌کنند و مسلمانان آن شهر را قتل عام می‌کنند. بعد از آن واقعه خبر به مسلمانان دیگر که در جای دیگر مستقر می‌باشند می‌رسد و خداوند متعال نیز بر رومیان غضب می‌کند پس مسلمانان با هم متحد شده و با رومیان جنگ سختی می‌کنند و آنها را به هلاکت می‌رسانند. سپس زنان و غیره آنان را به اسارت در می‌آورند و اموال وغنایم را بین همدیگر تقسیم می‌کنند. سپس مسلمانان پیش روی می‌کنند و به هیچ شهری نمی‌رسند مگر اینکه کمتر از سه روز به اذن خداوند متعال آنجا را فتح می‌کنند. پس به پیش روی خود ادامه می‌دهند تا اینکه به خلیج می‌رسند وقتی که اهل قسطنطنیه صبح از خواب بیدار می‌شوند مسلمانان را در کنار خلیج می‌بینند پس به صلیب خود می‌گویند: خلیج ما را پر از آب و وسعت بدار و مسیح یار و یاور ماست. روز بعد که از خواب بیدار می‌شوند می‌بینند که خلیج آنان خشک شده است ومسلمانان در خلیج آنان خیمه زده‌اند پس مسلمانان در شب جمعه شهر کافران را محاصره می‌کنند. در آن شب هیچ مسلمانی را نمی‌بینی مگر اینکه درحال راز و نیاز و تسبیح و تقدیس خداوند متعال مشغول می‌باشند تا اینکه صبح شود. وقتی که صبح می‌شود مسلمانان با یک صدا تکبیر می‌گویند و به اذن خداوند متعال دیوارهای شهر که به سوی دریا بناء شده بود ویران می‌شوند و رومیان می‌گویند: ما بیش از آن با اعراب و مسلمانان در جنگ بودیم ولی همینک با پروردگارمان درجنگ هستیم. و همانا پروردگارمان به قدرت لا یتناهی خود شهر ما را ویران کرده و آنرا در اختیار مسلمانان قرار داده است و مسلمانان وارد شهر شده و آنرا تحت تصرف خود می‌کنند و سپس غنایم وغیره را بین همدیگر تقسیم می‌کنند. در آن وقت دجال واقعی خروج می‌کند و خداوند متعال قسطنطنیه را به دست مردم که اولیاء الله می‌باشند فتح می‌کند و خداوند متعال بیماریها و درد و مرگ و غیره را از آنان دور می‌کند و تا اینکه به اذن خداوند متعال حضرت

عیسی﷣ از آسمان نازل می‌شود و همراه با او به جنگ دجال می‌روند.

ابوعبدالله نعیم بن عماد این روایت را در کتابش موسوم فتن آورده است و در کتاب (الدمعه) نقل از (عقد الدرر) از (کعب الاحبار) که می‌گوید: امتی به نام نصرانیه در بعضی از جزایر در هرسال هزار کشتی ساخته و مجهز می‌کنند وقتی که آماده می‌شوند می‌گویند: سوار کشتی‌ها شوید هرچند که خداوند بخواهد یا نخواهد.

وقتی که کشتی‌ها در دریا قرار می‌گیرند خداوند متعال به طوفان امر می‌فرماید تا آن کشتی‌ها را ویران کند در آن هنگام طوفان سهمگین به امر خداوند متعال آن کشتی‌ها را متلاشی می‌کند. چند بار چنین کاری انجام می‌دهند و خداوند متعال نیز چنین کاری به آنان انجام می‌دهد و هر بار کشتی‌های آنها متلاشی می‌شوند تا اینکه چند سال می‌گذرد و کشتی‌های جدیدی می‌سازند و در این بار می‌گویند اگر خداوند بخواهد سوار کشتی‌ها شوید پس آنان إن‌شاءالله می‌گویند و سپس سوار کشتی‌ها می‌شوند تا اینکه به قسطنطنیه می‌رسند و در آنجا به ساحل می‌روند. قوم آنجا به آنها می‌گویند: شما چه کسانی هستید؟ می‌گویند: ما امتی هستیم که به ما نصرانیه گفته می‌شود و می‌خواهیم امتی که پدران و اجداد ما را از دیار و کاشانه و سرزمین اصلی خودمان خارج کرده‌اند را نابود کنیم. پس آن قوم نیز کشتی‌های آنان را زیاد می‌کنند و با همدیگر به راه می‌روند تا اینکه به شهر ساحلی عکا (شهری در لبنان) می‌رسند پس از کشتی‌ها پایین می‌آیند و آن شهر را می‌سوزانند و می‌گویند اینجا سرزمین ما و پدران و اجداد ما می‌باشد. و در آن وقت پایتخت اسلام بیت المقدس می‌باشد پس پادشاه مسلمانان فرستاده‌ای به نزد پادشاه مصر می‌فرستد و از او می‌خواهد که کانالی در آنجا درست کرده تا مهاجمان را غافلگیر و نابود گردانند. پس پادشاه مصر می‌گوید: ما قادر به این کار بزرگ نیستیم زیرا دریا خروشان است و نمی‌توان در آنجا کانالی زده شود. سپس فرستاده به حمص می‌رسد درحالی که شهر حمص را از دست دشمنان بسته‌اند و مسلمانان در داخل شهر قرار دارند. وقتی که چنین می‌بیند خبر را مخفی می‌گرداند و می‌گوید: منتظر چه چیزی هستید؟ همانا همینک تمام شهرها محاصره می‌شوند پس یک سوم از آنان از ترس سوار بر شتران خود می‌شوند و از شهر خارج می‌شوند و در بیابانی که نه متعلق به مسلمانان و کافران نمی‌باشد از شدت تشنگی و گرسنگی هلاک می‌شوند. سپس (کعب الاحبار) در ادامه می‌گوید: سپس شهر فتح می‌شود و در کوهستان لبنان با همه مقابله می‌شوند و امیرالمؤمنین در نزد خلیج نزول می‌کند و فرماندهی را بر عهده می‌گیرد جز اینکه مردم قادر به حمل پرچم او نمی‌شوند. پس او پرچم خود را کنار ساحل عمود می‌کند و سپس به نزد آب می‌رود تا برای نماز صبح وضو بگیرد در آن هنگام آب از او دور

می‌شود وقتی که چنین می‌بیند پرچم را بر می‌دارد و به سوی آب می‌رود و همچنان از او دور می‌شود تا اینکه از آن ناحیه فاصله می‌گیرد. سپس اومردم را صدا زده و به آنها می‌گوید: ای مردم غیرت داشته باشید همانا خداوند متعال دریا را برای شما می‌شکافد همان گونه که برای حضرت موسی‌علیه‌السلام شکافته است. (کعب الاحبار) در ادامه می‌گوید: سپس مردم از آن خلیج می‌گذرند وقتی که از آن گذشتند به قسطنطنیه می‌رسند پس با یک صدا تکبیر می‌گویند و دیوارها همراه با داوازده برج آن فرو می‌ریزد. سپس آنان وارد شهر می‌شوند و در آنجا گنجه‌هایی از طلا و نقره و مس وغیره پیدا می‌کنند و سپس غنایم را بوسیله سپر بین همدیگر تقسیم می‌کنند. ابوعمر دانی این روایت را در کتاب سنن خود آورده است.

و در بحارالأنوار به نقل از امام محمد باقرعلیه‌السلام در یک روایت طولانی در مورد فرو رفتن لشکر و سپاه سفیانی در زمین آمده است تا اینکه می‌فرماید: در آنروزحضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه در مکه است. ایشان در آنجا تکیه به خانه خدا می‌دهد و درحالی که پناه به آن برده است می‌فرماید: همانا من ولی الله هستم من از هرکس به خداوند و محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیکتریم. هر کس می‌خواهد درباره حضرت آدم‌علیه‌السلام با من گفتگو کند، بداند که من از هرکس به حضرت آدم‌علیه‌السلام نزدیکترم و هرکس می‌خواهد در خصوص حضرت نوح‌علیه‌السلام با من سخن بگوید، بداند که من از هرکس به حضرت نوح‌علیه‌السلام نزدیکترم و هرکس می‌خواهد با من درباره حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام گفتگو نماید، بداند که من نزدیکترین مردم به حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام هستم و هرکس می‌خواهد با من درباره حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله گفتگو کند بداند که من از هر کس به حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیکترم و هرکس می‌خواهد با من درباره پیغمبران‌علیهم‌السلام گفتگو کند بداند که من از هرکس به پیغمبران‌علیهم‌السلام نزدیکترم. همانا خداوند متعال در کتاب مقدس خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ﴾[1] **(خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد* آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد).** بدانید که من بازمانده حضرت آدم‌علیه‌السلام و ذخیره حضرت نوح‌علیه‌السلام و برگزیده حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و منتخب حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستم. آگاه باشید هرکس بخواهد درباره کتاب خدا (قرآن) با من سخن

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۳۴و۳۳

بگوید بداند که من از هر کس به کتاب خداوند آشناترم. آگاه باشید هـر کـس بخواهـد دربـاره سنت حضرت پیغمبرﷺ با من گفتگو کند من از هر کـس بـه سـنت حضـرت پیغمبـرﷺ آشناترم. شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کس مرا شنید حاضران به غائبان برسانند. امـام محمد باقرؑ در ادامه می‌فرماید: آنگاه خداوند متعال سیصد و سیزده نفـر از یـاران او را نـزد وی جمع می‌کند و در غیر موسم حج، مانند پاره‌های ابر فصل پائیز آنها را در مکه جمـع کنـد. روای می‌گوید: سپس حضرت امام محمد باقرؑ این آیه شریفه را تـلاوت نمـود: ﴿أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعًا﴾[1] (هر جا باشید، خداوند همه شما را حاضر می‌کند). سـپس مـردم با حضرت مهدی در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند در حالی که عهد نامه حضرت پیغمبرﷺ که از پدران بزرگوار و گرانقدر خود به ارث برده است نیز با او است و اگر شـنیدن و دیـدن آن بر مردم دشوار باشـد، در اینکـه او از نسـل حضـرت پیغمبـر و امامـان معصـومؑ داناسـت، نمی‌تواند تردید کنند اگر این هم برای آنها دشوار باشد، صدائی که از آسمان شنیده می‌شـود و نام او و پدر و مادرش را می‌برند برای آنها اشکالی وارد نمی‌سازد.

و در روایتی دیگر آمده است: مردی از یاران امام زمانؑ بلند مـی‌شـود و مـی‌گویـد: ای مردم به تحقیق آن چرا که خواسته بودید به نزد شما آمده است که او شما را بـه آن چـرا کـه حضرت رسول خداﷺ از پیش دعوت کرده است، دعوت می‌نماید پس مردم بلند می‌شـوند و سپس خود وجود مبارک حضرت مهدیؑ بلند می‌شود و می‌فرماید: ای مردم من فلان بـن فلان، من فرزند رسول خداﷺ هستم شما را به آن چرا که حضرت رسول خداﷺ دعـوت نموده دعودت می‌کنم. پس آن جمعیت به خاطر کشـتن آن حضـرت بلنـد مـی‌شـوند و بـه او هجوم می‌آورند پس سیصد و سیزده نفر بلند می‌شوند و پنجاه نفر از اهل کوفه و دیگـر مـردم که از اهل کوفه و ماهیت و اسم و نشانی ندارنـد و بـدون قـرار قبلـی در آنجـا جمـع شـده و همدیگر را نمی‌شناسند که به حضرتؑ هجوم کرده‌اند منع می‌نمایند.

و نیز در همان کتاب به نقل از امام محمـد بـاقرؑ در ضـمن حـدیثی طـولانی فرمـود: حضرت قائمؑ به یاران خود می‌فرماید: همانا این مردم اهل مکه مرا نمی‌خواهند ولـی مـن برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من به آنها بگوید، گفته و با آنها اتمام حجت کرده‌ام. آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به وی می‌فرماید: برو نزد اهل

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۱۴۸

مکه و بگو ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم او به شما می‌گوید: ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت می‌باشیم. ما ذریه محمدﷺ و سلاله پیغمبرانیم. مردم به ما ستم نمودند و از هنگام رحلت پیغمبرﷺ تاکنون حق ما غصب شده است اکنون ما از شما چشم یاری داریم، از ما یاری کنید. وقتی آن جوان این سخنان را می‌گوید مردم به وی هجوم می‌آورند و در بین رکن و مقام او را می‌کشند و او همان مرد پاکدل است (نفس زکیه) چون خبر کشته شدن او به امامعليه‌السلام می‌رسد به یارانش می‌فرماید: من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟ اهل مکه هم او را دعوت به مکه نمی‌کنند و او هم با سیصد و سیزده مرد که به تعداد جنگجویان اهل بدر هستند از کوه ذی طوی فرود می‌آیند و داخل مسجد الحرام شده و در جنب مقام حضرت ابراهیمعليه‌السلام چهار رکعت نماز می‌خواند و تکیه به حجرالأسود می‌دهد و حمد و ثنای الهی می‌کند و بر حضرت محمد مصطفیﷺ درود می‌فرستد و به نحوی سخن می‌گوید که هیچ کس بدان گونه سخن نگفته باشد و اولین کسی که با آن بزرگوار بیعت می‌کند جبرئیل و میکائیلعليهما‌السلام هستند که دست در دست او گذارده و با وی بیعت می‌کنند سپس پیغمبر و امیرالمؤمنینعليهما‌السلام با آنها برخاسته کتاب جدید مهر شده ای را که هنوز مهرش خشک نشده و بر عرب دشوار است به وی می‌دهند و به وی می‌گویند: بر طبق آنچه در این کتاب نوشته است عمل کن سپس آن سیصد نفر و عده قلیلی از اهل مکه با وی بیعت می‌کنند و چون از مکه خارج شود مثل اینکه در حلقه است. راوی می‌گوید پرسیدم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد است که جبرئیل امینعليه‌السلام در سمت راست و میکائیلعليه‌السلام در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام پرچم او را به اهتزاز درآورده همه جا می‌گرداند و این همان پرچم سحابه و زره سابق پیغمبرﷺ است و شمشیر پیغمبرﷺ به نام ذوالفقار را نیز حمائل می‌کند. و در روایت دیگر حضرت فرمود: از هر شهری جمعی به یاری حضرت قائمعجل‌الله‌فرجه قیام می‌کنند، مگر مردم بصره که یک نفر از آنها به کمک او نمی‌رود.

و در کتاب (العوالم) نقل از کتاب (الانوار المضیئه) از (ابوبصیر) امام صادقعليه‌السلام که فرمود: حضرت قائمعجل‌الله‌فرجه از مکه ظهور نمی‌کند تا اینکه حلقه کامل شود. عرض کردم: حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار نفر که حضرت جبرئیلعليه‌السلام در سمت راست و حضرت میکائیلعليه‌السلام در طرف چپ او باشد. آنگاه پرچم پیروزمند خود را برافراشته و به حرکت در می‌آورد و در مشرق و مغرب کسی باقی نمی‌ماند مگر آن پرچم را می‌بینند سپس مردم قبائل مختلف مانند پاره‌های ابر در فصل پائیز ناگهان به دور وی اجتماع کنند، یک نفر و دو نفر و سه نفر و چهار نفر و پنج

نفر و شش نفر و هفت نفر و هشت نفر و نه نفر و ده نفر یعنی دسته دسته به طرف حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌روند.

در کتاب خصال به نقل از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: به زودی سیصد و سیزده نفر به مسجد شما یعنی مسجد مکه می‌آیند و اهل مکه می‌دانند که پدران و نیاکان آنها اینان را به وجود نیاورده‌اند (یعنی می‌دانند که آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه و همشهری آنها نیستند و همه از اطراف آمده‌اند) آنها شمشیرهائی با خود دارند که بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته شده و هر کلمه‌ای هزار کلمه را می‌گشاید آنگاه خداوند بادی می‌فرستد که در هر بیابانی صدا زند این است حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که همچون حضرت داود علیه السلام حکومت می‌کند و هنگام حکم گواه نمی‌خواهد.

و در کتاب (بحارالأنوار) به نقل از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: وقتی مرا به معراج بردند صدائی شنیدم که فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله. عرض کردم: بله گوش به فرمانم ای خدای بزرگ. باز شنیدم که گفته شد: ای محمد صلی الله علیه و آله تو بنده من و من خداوند تو هستم مرا عبادت کن و توکل بر من بنما زیرا تو در میان بندگان من نور من هستی و فرستاده به جانب بندگان من و حجت من بر بندگان من می‌باشی من بهشت خود را برای تو و پیروان تو خلق کردم و آتش دوزخ را برای مخالفین تو آفریدم و کرامت خود را به جانشینان تو و ثواب خود را به شیعیان آنها دادم. من عرض کردم: خداوندا جانشینان من کیستند؟ ندا آمد که ای محمد صلی الله علیه و آله !

جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها بر ساق عرش نوشته شده است. در همان جا به ساق عرش نگاه کردم، دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود که نام هر یک از جانشینان من در آن نوشته شده بود. اول آنها حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هادایتگر امت من بود. من عرض کردم: پروردگارا اینها بعد از من جانشینان منند؟ ندا آمد که ای محمد صلی الله علیه و آله آری اینان دوستان و برگزیدگان و حجتهای من بعد از تو بر بندگان من می‌باشند و جانشینان و خلفا و بهترین بندگانم بعد از تو هستند. به عزت و جلال خودم قسم دین خود را بوسیله آنها بر اوهام بشر غالب و کلمه خود را بوسیله آنها بلند می‌کنم و بوسیله آخرین آنها زمین خود را (از وجود بی دینان و اهل معصیت) پاک می‌کنم و سلطنت شرق و غرب را به او می‌دهم و بادها را در اختیار او می‌گذارم و ابرهای سخت را برای او رام می‌گردانم، و در راه آسمان بالا می‌برم و با لشکر خود نصرت می‌دهم و بوسیله فرشتگانم کمک می‌کنم تا آنکه دعوت مرا اعلان کنند و بندگان را بر عقیده به توحید من گرد آورند. آنگاه سلطنت او را طولانی می‌گردانم و روزگار دولتش را در میان دوستانم تا روز قیامت دراز می‌نمایم.

و در آن کتاب به نقل از حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که فرمود: گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست و پرچمی است که از روزی که آنرا پیچیده‌اند برافراشته نشده است و مردانی هستند که دلهای آنها مانند پاره‌های آهن است شکی در ایمان به خدا در آن راه نیافته و در طریق ایمان از سنگ محکم تر است اگر آنها را وادارند که کوه‌ها را از جای بکنند، از جای کنده و از میان بر می‌دارند. لشکر آنها قصد هیچ شهری نمی‌کنند جز اینکه آن را فتح می‌نمایند. اسب‌های آنها زینهای زرین دارند و خود آنها برای تبرک بدن خود را به زین اسب امام‌علیه‌السلام می‌سایند، آنها در جنگها امام‌علیه‌السلام را در میان گرفته و با جان خود از وی دفاع می‌کنند و هر کاری داشته باشد برایش انجام می‌دهند. مردانی در میان آنهاست که شبها نمی‌خوابند زمزمه آنها در حال عبادت همچون زمزمه زنبور عسل است. تمام شب را به عبادت مشغولند و روزها سواره به دشمن حمله می‌کنند. آنها در وقت شب راهب و هنگام روز شیرند. آنها در فرمانبرداری از امام‌علیه‌السلام بیش از کنیز نسبت اربابش پافشاری دارند آنها مانند چراغهای درخشنده‌اند و دلهاشان همچون قندیلهاست و از خوف خدا خشنود می‌باشند. آنها ادعای شهادت دارند و تمنا می‌کنند که در راه خداوند کشته گردند. شعار آنان اینست: ای خون خواهان حسین‌علیه‌السلام (یا ثارات الحسین)، از هر جا می‌گذرد رعب آنها پیشاپیش آنان به اندازه یک ماه راه در دلها جای می‌گیرد و بدین گونه رو به پیش می‌روند خداوند هم پیشرو به سوی حق و حقیقت را پیروز می‌گرداند.

و نیز در همان کتاب به نقل از حضرت امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: گویا من حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه را در نجف استان کوفه می‌بینم که زره حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشیده و آن زره مقداری کوتاه در می‌آید پس با مقداری از پارچه استبرق آنرا کامل می‌کند تا به اندازه آن بزرگوار شود وبر اسبی تیره رنگ که میان پیشانی تا گلویش سفید است سوار شده است. سپس اسبش او را به حرکت درآورد به طوری که مردم هر شهری خیال می‌کنند که حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه در میان شهرهای آنهاست. سپس پرچم حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را برافراشته می‌کند که آن پرچم از عمود و ستون عرش و سایر آن از نصرت و یاری خداوند است در نزد هیچ کافر و مشرکی و منافقی و غیره بر افراشته نمی‌کند مگر اینکه خداوند متعال آنرا به هلاکت خواهد رساند و در نزد هر مؤمنی بر افراشته شود دلش فولادین شده و قدرت چهل نفر به او داده می‌شود و هیچ مؤمن مرده‌ای نیست مگر اینکه آن خشنودی و شادی به قبرش وارد می‌شود و شادی آنان چنان می‌باشد که مؤمنین در قبرهایشان به زیارت و دیدار همدیگر رفته و درمورد آن به همدیگر مژده و بشارت قیام حضرت مهدی‌عجل‌الله‌فرجه می‌دهند. و سپس سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان فرود می‌آیند و همه منتظر حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه می‌باشند. راوی

می‌گوید: عرض کردم آیا همه آنان فرشته هستند؟ فرمود: آری این فرشتگان، همان فرشتگانی هستند که با حضرت نوحعليه‌السلام در کشتی بودند و هنگامی که حضرت ابراهیم خلیلعليه‌السلام را در آتش افکندند با او بودند و موقعی که حضرت عیسیعليه‌السلام را به آسمان بالا بردند با او بودند و چهار هزار فرشته همراه حضرت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله با علامت و نشان مخصوص و هزار فرشته صف کشیده و سیصد و سیزده فرشته جنگ بدر و چهار هزار فرشته‌ای که برای یاری حضرت امام حسینعليه‌السلام در کربلا از آسمان به زمین آمدند ولی اجازه نیافتند و آن فرشتگان در نزد حرم و مرقد شریف و مطهر حضرت امام حسینعليه‌السلام درحالی که غبار آلود و تا روز قیامت گریان می‌باشند که به پادشاه و امیر و سپهسالار آن فرشتگان منصور می‌گویند. هر زائری به زیارت امام حسینعليه‌السلام می‌آید به پیشواز و استقبال او می‌روند و هر زائری که وداع می‌کند او را بدرقه می‌کنند و هر زائری که بیمار می‌شود به عیادت او می‌روند و هر زائری که بمیرد بر جنازه او نماز می‌خوانند و برای او بعد از مرگشش استغفار می‌کنند و این همه فرشتگان در زمین انتظار قیام حضرت مهدیعجل‌الله‌فرجه را می‌کشند.

و در همان کتاب نقل از کتاب (سعد السعود) سید رضی الدین بن طاووس که می‌گوید: من در صحف حضرت ادریسعليه‌السلام دیده‌ام که وقتی شیطان به خدا گفت: مرا تا روز قیامت مهلت بده خدا فرمود: نه تو را تا روزی که وقت آن معلوم است مهلت می‌دهم. آن روز، روزی است که: زمین را از لوث کفر و شرک و گناهان پاک می‌گردانم مردانی را برای زندگی در آنروز بر می‌گزینم که دلهای آنها را برای ایمان و درون آنها را با پرهیزکاری و اخلاص و یقین و تقویِ و فروتنی و راست و بردباری و استقامت در امر دین و وفا و زهد در دنیا و میل به آنچه من به آنها می‌دهم، امتحان کرده‌ام. آنها را دعوت کنندگان خورشید و ماه قرار داده‌ام و سروران زمین می‌گردانم و دینم (اسلام) را که برای آنها برگزیده ام، برای آنها باقی می‌گذارم. تا آنکه مرا چنانکه می‌باید عبادت کنند و به من شرک نورزند. نمازها را در اوقات مخصوص بخود به پا دارند و زکات مال خود را بپردازند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند. در آن زمان امنیت را در روی زمین برقرار می‌سازم تا اینکه هیچ کس به شخص دیگر ضرر نرساند و هیچ کس از چیزی نترسد. جانوران و چهارپایان در میان مردم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند و تمام جانوران زهردار را از میان بر می‌دارم و اثر سم حیوانات نیش دار را، بی‌اثر می‌گذارم. برکات خود را از زمین و آسمان بر آنها می‌فرستم و زمین با گیاهان و سبزه خود زیبا و با طراوت شود و هر درخت ثمر داری وعطرآگینی ثمر و عطر خود را بیرون می‌دهد. رأفت و ترحم را در دل آنها جای دهم به طوری که مواسات و برادری میان آنها برقرار گردد و آنچه دارند به طور مساوی میان

خود قسمت کنند، فقرا بی‌نیاز می‌شوند و کسی بر دیگری برتری ندارد و بزرگ بر کوچک ترحم می‌کند وکوچک بزرگ را محترم می‌دارد، همه متدین به دین حق (اسلام) هستند و طبق دستورات آن رفتار می‌کنند و حکم می‌نمایند. آنها دوستان من هستند که پیغمبری چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امام امینی مانند علی مرتضی علیه السلام را برای (هدایت و راهنمائی) آنها برگزیدم و آن مردم را دوستان و یاوران پیغمبرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امینم علی مرتضی علیه السلام قرار دادم ای شیطان آنروز وقتی است که درعلم غیب خودم پنهان کرده‌ام و ناچار به وقوع خواهد پیوست. در آن روز تو و تمام دار و دسته و لشکرت را نابود می‌گردانم، پس برو همانا تو تا روز معلوم از مهلت یافتگانی (فاذهب فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم). در کتاب کافی به نقل ازحضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: گویا حضرت قائم عجل الله فرجه را می‌بینم که روی منبر کوفه نشسته و درحالی که قبای پوشیده است که آن حضرت نامه‌ای که مهر طلائی دارد و همان عهد نامه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اوست از قبای خود بیرون می‌آورد. چون مردم عهد نامه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌بینند مانند گوسفند وحشت زده از دور او متفرق می‌شوند مگراینکه نقباء و برگزیدگان کسی در نزد آن بزرگوار باقی نمی‌ماند. پس آنها همه جا را می‌گردند و جز او چاره سازی پیدا نمی‌کنند، به همین جهت به سوی او باز می‌گردند و به خدا قسم من می‌دانم حضرت قائم عجل الله فرجه چه به مردم می‌گوید که آنها آنرا انکار نموده و کافر می‌شوند.

و در کتاب الدمعه به نقل از عقد الدرر از حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مود قصه و حکایت حضرت مهدی عجل الله فرجه و در مورد فتح رومیه می‌فرماید: سپس بر روی آن شهر چهار بار تکبیر می‌گویند و در آن وقت به اذن خداوند متعال دیوارهای شهر فرو می‌ریزد و یاران حضرت مهدی عجل الله فرجه وارد شهرمی شوند و با کافران و مشرکان آن شهر جنگ سختی می‌کنند تا اینکه ششصد هزار نفر از آنان را به هلاکت می‌رسانند و سپس از آن شهر زیور آلات و پارچه‌های گرانبها بیت المقدس و تابوت (عهد) که در آن سکینه آرامش و سکینه است و مائده آسمانی بنی اسرائیل و خرده‌های الواح حضرت موسی علیه السلام و عصا حضرت موسی علیه السلام و منبر حضرت سلیمان علیه السلام و پیمانی از (من) همان سفره آسمانی که بر بین اسرائیل نازل گشته که سفید تر از شیر می‌باشد خارج و به جای خودش باز می‌گردانند. حذیفه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه آن را به دست آوردند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که بنی اسرائیل طغیان کرده و پیامبران الهی علیهم السلام را به شهادت رساندند. خداوند متعال (بر آنها خشم آورد) و بخت نصر را بر آنان مسلط کرد و بخت نصر هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را به

هلاکت رساند سپس خداوند متعال به یکی از پادشاهان ایران زمین وحی کرد که به داد بندگانم برس و آنها را از بخت نصر نجات داده و آنها را به بیت المقدس باز گرداند. پس آن پادشاه ایرانی به فرمان خداوند متعال به نزد بنی اسرائیل می‌رود و آنها را از بخت نصر نجات می‌دهد و آنها را به بیت المقدس باز می‌گرداند و بنی اسرائیل چهل سال از آن پادشاه فرمانبرداری و اطاعت می‌کنند تا اینکه بار دیگر به اعمال گذشته خود یعنی کشتن پیامبران علیهم السلام و غیره باز می‌گردانند و آن همان تفسیر و تأویل آیه شریفه می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا﴾[1] **(و[لی] اگر [به گناه] بازگردید [ما نیز به کیفر شما] بازمی‌گردیم).** یعنی اگر شما به گناهان گذشته خود باز گشتید ما نیز با عذاب و مجازات شما باز می‌گردیم. سپس بنی اسرائیل به گناهان گذشته خود باز می‌گردند و خداوند متعال طیالس پادشاه رومیه را بر آنها تسلط می‌کند و آن پادشاه به بنی اسرائیل ظلم وستم می‌کند و زیورآلات وجواهرات و پارچه‌های گرانبها بیت المقدس را غارت می‌کند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می‌فرماید: سپس یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به نزد شهری می‌رسند که به آن قاطع می‌گویند که آن شهر در ساحل دریایی قرار دارد که کشتی رانی در آن مقدور نیست. عرض شد: چرا کشتی رانی در آن مقدور نیست؟

فرمود: چون برای آن دریا ژرفایی نیست و هر آن چرا که از دریاها و غیره می‌بینی یکی از شاخه کوچک آن دریای بی‌ژرفا و خروشان می‌باشد که خداوند آنرا برای منافع مردم قرار داده است که ژرفا دارد و قابل کشتی رانی می‌باشد. حذیفه می‌گوید: عبدالله بن سلام گفت: به آن خداوندی که تو را به حق به پیامبری برگزید و فرستاد سوگند، در تورات اوصاف آن شهر ذکر شده است که طول آن شهر هزار مایل و عرض آن پانصد مایل می‌باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: برای آن شهر سیصد و شصت دروازه که از هر دروازه سی هزار جنگجو خارج می‌شوند. وقتی که یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به آنجا می‌رسند سه بار تکبیر می‌گویند و به اذن خداوند متعال دیوارهای شهر فرو می‌ریزد و آنجا را فتح می‌کنند و سپس هفت سال در آنجا سکونت می‌کنند و اسباب و اساس بیت المقدس را که به سرقت رفته را به بیت المقدس باز می‌گردانند در آن وقت به آنها خبر می‌رسد که دجال از یهودیه (روستایی) اصفهان خارج شده است.

امام ابوعمر و المقری این روایت را در کتاب سنن خود آنرا ذکر کرده‌اند.

و از همان کتاب به نقل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مورد قصه و

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۸

حکایت حضرت مهدی‌ع می‌فرماید: پس در سرزمینها قدم مـی‌گـذارد و هـر سـرزمینی کـه حضرت ذوالقرنین‌ع قدم گذاشته باشد حضرت مهدی‌ع وارد آن شده و آنرا آباد می‌سازد. و هر کافری که بر روی زمین باقی بماند به دست مبـارک حضـرت مهـدی‌ع (و یـاران بـا وفایش) به هلاکت و به درک واصل می‌شوند. و خداونـد متعـال دلهـای اهـل اسـلام را شـفاء می‌دهد و سپس حضرت مهدی‌ع اموال و جواهرات و زیور آلات و پارچه‌ها و غیره را بـه بیـت المقدس باز می‌گرداند. و سپس به شهر و سرزمینی می‌آید که دارای هزار بازار و در هر بازار هزار دکان وجود دارد که آن بازارها و دکانها را باز گشایی می‌کند. و سپس به شهری که به آن قـاطع می‌گویند می‌آید که آن شهر در دریای سبز (بحرالأخضر) که محیط بر دنیا می‌باشد که پشت سر آن دریا چیزی نیست مگر امر خداوند متعال که طول آن شـهر هـزار مایـل و عـرض آن پانصـد مایل می‌باشد. پس وقتی که حضرت مهدی‌ع و یارانش بـه آنجـا مـی‌رسـند سـه بـار تکبیـر می‌گویند و دیوارهای آن سرزمین به اذن خداوند فرو می‌ریزد و سپس وارد شهر مـی‌شـوند و بـا یک میلیون (هزار هزار) جنگجو کافر مقابله می‌کنند و آنان را به هلاکـت مـی‌رسـانند و شـهر را تحت تصرف خود می‌کند و سپس به مدت هفت سال در آنجا اقامـت مـی‌کننـد و مـردم همـان گونه که در روم زندگی کرده بودند در آنجا نیز زندگی می‌کنند و فرزنـدانی بـرای آنـان بـه دنیـا می‌آید و خداوند متعال را همان گونه که شایسـته اسـت عبـادت و پرسـتش مـی‌کننـد و سـپس حضرت مهدی‌ع فرمانداران و استانداران خود را به سایر مناطق می‌فرسـتد و بـه آنـان دسـتور می‌دهد که با عدل و داد و دادگستری بـین مـردم حکومـت کننـد و در آن زمـان عـدالت و داد گستری حضرت مهدی‌ع آنقدر در سرزمینها پخش می‌شود که گرگ با بره در یک جا به چـرا می‌روند و کودکان و اطفال با مارها و عرقبها بازی می‌کنند درحـالی کـه هـیچ ضـرری بـه آنهـا نمی‌رسد و در آن زمان تمام شر و ناپسندی و زشتی برداشته شـده وخیـر و برکـت و محبـت بـه جای آن می‌آید و در آن زمان یک نفر یک مـد گنـدم مـی‌کـارد و هفتصـد مـد از آن برداشـت می‌کنند (یعنی هفتصد برابر محصول کاشت خود را برداشت می‌کند) و در آن وقـت وبـا و زنـا و نوشیدن شراب و خمر و هر مست کننده‌ای از بین مـی‌رود و مـردم عبـادت و پرسـتش خداونـد متعال و شرع و دیانت و نماز در جماعت را قبول می‌کنند و در آن وقت عمرهای مسلمانان زیـاد می‌شود و امانتها باز می‌گردد و درختان باربر شده و برکات روز افزون می‌شود واشرار به هلاکـت رسیده و خوبان و نیکان باقی می‌مانند و هیچ کس از دشمنان اهل بیت‌ع باقی نمی‌مانند.

سپس حضرت مهدی‌ع از سرزمین قاطع با هزار کشتی به بیت المقدس می‌رود و سپس در شام و فلسطین منزل می‌کند و در شهرهایی همچون صور و عکا و غزه و عسقلان و غیره

ساکن می‌شوند و آن چرا که از اموال و گنج و غیره که در شهرها وجود دارد را خارج می کنند و سپس حضرت مهدی علیه السلام به بیت المقدس می‌رود و در آنجا اقامت می‌کند تا وقتی که دجال خروج کند و حضرت عیسی علیه السلام به اذن خداوند متعال از آسمان نازل می‌شود (و به یاری حضرت مهدی علیه السلام می‌آید) و دجال لعین را به قتل می‌رساند.

و در کتاب البیان محمد بن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی با اسناد خود از حذیفه بن یمان که می‌گوید: شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: طاهربن اسماء با بنی اسرائیل جنگ کرد و آنان را به اسارت در آورد و جواهرات و زینتها و پارچه‌های بیت المقدس را با خود برد و بقیه را سوزاند. پس زیورآلات و جواهرات و غیره را بار هزار و نهصد کشتی کرد و سپس آنرا با خود به رومیه برد. حذیفه می‌گوید: شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: حضرت مهدی علیه السلام (هنگامی که رومیه را فتح می‌کند) آن زیورآلات و جواهرات و غیره که از بیت‌المقدس به سرقت رفته را از رومیه به بیت المقدس باز می‌گرداند. پس از آنجا به سرزمین که به آن قاطع می‌گویند می‌رود که آن شهر در ساحل دریای سبز (بحرالأخضر) که محیط بر دنیا می‌باشد که پشت سر آن دریا چیزی نیست مگر امر خداوند متعال که طول آن شهر هزار مایل و عرض آن پانصد مایل که برای آن سرزمین سه هزار دروازه

می باشد. و دریای منظور یعنی بحرالأخضر نمی‌توان در آن کشتی رانی کرد زیرا ژرفای ندارد. و هر آن چرا که از دریاها و غیره می‌بینی یکی از شاخه کوچک آن دریای بی‌ژرفا و خروشان می‌باشد که خداوند آنرا برای منافع مردم قرار داده است که ژرفا دارد و قابل کشتی رانی می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: دنیا راه پانصد ساله دارد.

ابونعیم درکتاب صفت المهدی علیه السلام این روایت را ذکر کرده است.

و در کتاب الدمعه به نقل از کتاب عقد الدرر آمده است که کعب الاحبار می‌گوید: حضرت مهدی علیه السلام به سوی روم می‌رود و سپس قسطنطنیه را فتح می‌کند و سپس خبر خروج دجال یک چشم به او می‌رسد که او مردی چاق و عریض و قامت بلندی دارد که چشم راستش محو شده و اما چشم چپش مانند ستاره درخشان می‌درخشد که بر روی پیشانی او نوشته شده که این به خداوند یکتا و بی‌همتا و رسول و فرستاده خداوند کافر است (**کافر بالله و برسول الله**).

پس او خروج می‌کند و ادعاء پروردگاری می‌کند که پروردگار می‌باشد پس هر کسی که خداوند متعال او را عصمت ننموده باشد ادعای دجال را می‌شنود و از او پیروی می‌کند و برای دجال بهشت و آتش ظاهری می‌باشد که به مردم می‌گوید: هر که از من پیروی و برایم سجده کند او را وارد بهشت و هرکه از من نافرمانی کند او را وارد آتش می‌گردانم.

وهب بن منبه در مورد خروج دجال یک چشم می‌گوید: در آخرالزمان باد عـاد (همـان بـادی که آنها را به هلاکت رساند) می‌وزد و صیحه و صدای (که قوم) حضرت صالح‌ﷺ (که به خـاطر نافرمانی آنها را به هلاکت رساند) شنیده می‌شود و مسخی مانند مسخ اصاحب رس اتفاق خواهد افتاد و آن زمانی خواهد بود که امر به معرف و نهی از منکر ترک شود و خون‌های زیادی ریختـه شود و زنا و فحشا را حلال می‌کنند و شراب و خمر و مست کننده بنوشند و مردان بـه مـردان و زنان به زنان اکتفاء کنند (یعنی مرد با مرد و زن با زن ازدواج کنند). در آن وقـت دجـال از ناحیـه مشرق از روستایی به نام دراس با الاغش خارج می‌شود درحالی که الاغش کور بـوده و نعلیـنش شکسته و مار و غیره از آن بیرون می‌آید و تمام اسلحه‌ها در دست دجال حتی تیر و کمان و نیزه و غیره می‌باشد و دریاها را برای فتح مکه مـی‌شـکافد و تمـام پیروانـان او زنـا زاده و حرامزاده می‌باشند و به هر منطقه‌ای که می‌رسد می‌گوید: من پروردگار شما هستم. در آن هنگام حضـرت خضرﷺ به او می‌گوید: تو پروردگار ما نیستی بلکه پروردگار ما پروردگـار جهانیـان و آسـمانها و زمینها می‌باشد(و تو چیزی جز بنده حقیر و ناچیز خداوند نمی‌باشی). در همان وقـت دجـال بـر او خشم می‌آورد و حضرت خضرﷺ را می‌کشد و به او می‌گوید: اگر راسـت مـی‌گـویی بـه خـدا و پروردگارت بگو تا تو را زنده کند؟ پس خداوند متعال حضرت خضرﷺ را زنده می‌کنـد و سـپس به دجال می‌گوید: ای دجال ببین که خداوند متعال مرا زنده کرده است.

و سپس به یاران دجال می‌فرماید: وای بر شما از ایـن کـافر ملعـون پیـروی و او را مـورد پرستش قرار ندهید. دجال بار دیگر خشم می‌آورد و حضرت خضرﷺ را مـی‌کشـد و سـه بـار اینکار را می‌کند و خداوند متعال در هر سه بار حضرت خضرﷺ را زنده می‌کند. سپس دجـال لعین برای تصرف شهر مکه مکرمه به سوی مکه مکرمه می‌رود و وقتی که به آنجا مـی‌رسـد یکباره می‌بیند که فرشتگان زیادی اطراف بیت الله الحرام می‌باشند پس راه خود را کـج کـرده به سوی مدینه منوره می‌رود وقتی که به آنجا می‌رسد چنین می‌بیند. دجال به همه جا مـی‌رود جز چهار شهر که عبارتند از شهر مقدس مکه مکرمه و شهر مقدس مدینه منوره و شهر بیـت المقدس و شهر طرطوس. و اما مؤمنان در آن زمان روزها را روزه و نماز را برپا می‌کنند به جز اینکه نمازهای یومیه خود را در مسجد و با جماعت برپا نمی‌کنند و همه نمازهـای خـود را در خانه می‌خوانند و در خانه‌هایشان باقی می‌مانند و خورشید یکبار سفید و یکبار سرخ و یک بـار سیاه طلوع می‌کند. درحالی که زمین می‌لرزد و مسـلمانان صـابر و شـکیباء هسـتند تـا اینکـه می‌شنوند که حضرت مهدیﷺ در راه جنگ با دجال می‌باشد پس بسیار خوشحال و خشـنود می‌شوند. و گفته می‌شود: حضرت مهدیﷺ برای مقابله و جنگ با دجال می‌رود درحالی کـه

بر سر مبارکشان عمامه سفید می‌باشد. پس در یک سرزمینی با هم ملاقات کرده و برای مقابله با همدیگر صف آرایی می‌کنند و جنگ سختی بین همدیگر انجام می‌دهند و سی هزار نفر از اصحاب و پیروانان دجال کشته می‌شوند. سپس دجال و همراهانش عقب نشینی می‌کنند و به سوی بیت المقدس می‌روند. در آن هنگام خداوند متعال به زمین فرمان می‌دهد که اسبانشان را زمین گیر کند. زمین نیز به فرمان خداوند متعال پاهای اسبهای آنان را در خود فرو می‌برد و آنان را زمین گیر می‌کند سپس خداوند متعال باد سرخی به سوی آنان می‌فرستد و چهل هزار نفر از آنان را به هلاکت می‌رساند. سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پی دجال و یارانش می‌رود. پس به یک منطقه‌ای می‌رسد که پنجاه هزار نفر از یاران و پیروانان دجال در آنجا مستقر شده و تا دندان مسلح می‌باشند پس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آنان را به تسلیم شدن و ایمان آوردن تشویق می‌کند ولی آنان قبول نمی‌کنند در آن وقت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای هدایت آنان به اذن خداوند متعال معجزات زیادی برای آنان نشان می‌دهد باز هم آنها ایمان نمی‌آورند در آن هنگام خداوند متعال آنان را به میمون و گراز و خوک مسخ می‌کند. سپس خداوند متعال به حضرت جبرئیل علیه السلام فرمان می‌دهد که حضرت عیسی علیه السلام که در آسمان دوم می‌باشد را به زمین نازل کند. پس حضرت جبرئیل امین علیه السلام به فرمان خداوند متعال به نزد حضرت عیسی علیه السلام می‌رود و به او می‌فرماید: ای روح الله و ای کلمه خداوند (کلمة الله). پروردگارت،پروردگار جهانیان به تو فرمان می‌دهد که به زمین نازل شوی! پس حضرت عیسی علیه السلام درحالی که عمامه سبز بر سر مبارک دارد همراه با هفتاد هزار فرشته درحالی که بر اسبی که شمشیری حمایل کرده و در دستش نیزه‌ای وجود دارد به زمین نازل می‌شود. وقتی که به زمین نازل می‌شود منادی ندا می‌زند ای مسلمانان حق آمد وباطل نابود شد. و اولین کسی که آن صدا را می‌شنود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. پس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به نزد حضرت عیسی علیه السلام می‌رود و در مورد دجال با همدیگر حرف می‌زنند. پس همراه هم به سوی دجال می‌روند وقتی که دجال حضرت عیسی علیه السلام را می‌بیند مانند گنجشک در طوفان به خود می‌لرزد پس حضرت عیسی علیه السلام نزدیک دجال می‌شود وقتی که دجال او را می‌بیند مانند سرب ذوب می‌شود. پس حضرت عیسی علیه السلام به او می‌فرماید: آیا تو همان کسی نیستی که ادعای خداوندگی و پروردگاری می‌کردی پس چرا حالا از خود دفاع نمی‌کنی؟ سپس حضرت عیسی علیه السلام با همان نیزه‌ای که در دست دارد به دجال می‌زند و دجال به هلاکت می‌رسد. سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همراه با اصحابش (بعد از اینکه اصحاب دجال را به ایمان

به خداوند و تسلیم شدن دعوت می‌کنند و آنان سرپیچی کرده و جنگ را می‌خواهند) همه آنان را زیر تیغ شمشیر می‌برند. در آن هنگام حضرت مهدی عجّل الله فرجه به اذن خداوند متعال زمین را پر از عدل و داد می‌گرداند. همان گونه که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد و عدل و داد گستری آن بزرگوار آنقدر زیاد می‌باشد که در آن وقت اطفال و کودکان با شیرها و درندگان بازی می‌کنند و زنان در امنیت کامل قرار می‌گیرند تا جای امنیت برقرار می‌شود که اگر زنی با تمام زیورآلات وغیره و در جنگل و صحرا و بیابان به تنهایی حرکت کند ترسی و وهامه نخواهد داشت و خداوند متعال در آن زمان گنجهای زمین را برای مؤمنان خارج می‌کند و تمام فقیران و نیازمندان به قدرت خداوند متعال بی‌نیاز می‌شوند.

و در کتاب غیبت نعمانی نقل شده با استناد از ابوحمزه ثمالی که می‌گوید: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هرگاه حضرت مهدی عجّل الله فرجه قائم آل محمد صلّی الله علیه و آله قیام کرد خداوند متعال آن بزرگوار را به وسیله فرشتگان که سیمای نورانی دارند و صف آرایی شده و مجهز به سلاح یاری می‌دهد که حضرت جبرئیل علیه السلام پیش رو و حضرت میکائیل علیه السلام سمت راست و حضرت اسرافیل علیه السلام در سمت چپ و ترس و وحشت در پیش روی دشمنان و در پیش رو و پشت سر و سمت راست و چپ حضرت مهدی عجّل الله فرجه فرشتگان مقرب می‌باشند که در کنار آن حضرت عجّل الله فرجه قدم می‌زند که نزدیکی آنان آنقدر زیاد می‌باشد که پاهای آن فرشتگان کفشهای مبارک حضرت مهدی عجّل الله فرجه لمس می‌کند و اولین کسی که از آن حضرت پیروی و متابعت می‌کند حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و دومین نفر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. درحالی که شمشیر خود را حمایل نموده که خداوند متعال روم و چین و ترکیه و دیلم (گیلان) و سند (پاکستان) و هند و کابل و خزر را برایشان فتح می‌کند.

سپس فرمود: ای ابوحمزه! حضرت قائم عجّل الله فرجه قیام نمی‌کند مگر وقتی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد و زلزله‌ها پی در پی و پشت سر هم بیاید و مردم در آشوب و بلا و طاعون به سر برند و شمشیر برنده میان عرب کارگر باشد و اختلاف شدیدی در بین مردم پدید می‌آید. همه در امر دین خود متفرق و حالشان متغیر باشد تا جایی که آرزومندان از سختی آنچه از مردم سگ صفت می‌بینند که چگونه یکدیگر را می‌درند، صبح و شام انتظار قیام او را می‌کشند. آمدن او موقعی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد صلّی الله علیه و آله مأیوس و ناامیدند خوش به حال کسی که او را می‌بیند و از یاران او می‌باشد و وای وای به حال کسی که دشمنی و مخالفت می‌کند و از دشمنان او می‌باشد سپس فرمود: و به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام می‌کند کار او جز جنگ و کشتن بی‌دینان

نیست یک نفر بی‌دین را در روی زمین باقی نمی‌گذارد و سرزنش و ملامت کنندگان او را و از تعقیب هدف و اجرای فرمان خداوند متعال باز نمی‌دارد.

ودر آن کتاب آمده است: نقل شده از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمود: بین ما (اهل بیت‌علیهم‌السلام) و عرب چیزی باقی نمانده مگر ذبح و کشتن،راوی می‌گوید: در اینجا امام صادق‌علیه‌السلام اشاره کردند به گردن شریفش یعنی بریدن گردن اشاره کردند و در آن کتاب به نقل از سدیر الصریفی که می‌گوید: مردی از اهل جزیره نذر کرده بود که (وقتی که مشکلش حل شود) کنیزی برای بیت الحرام بیاورد و در آنجا بگذارد تا در آنجا خدمت کند. که او می‌گوید: کنیز را به مکه آوردم و آنرا در اقامتگاه خودم قرار دادم و سپس به نزد پرده داران کعبه معظمه آمدم و جریان را برای آنها گفتم. به نزد هر یک از آنها می‌رفتم و جریان را به او می‌گفتم به من می‌گفت آن کنیز را به نزدم بیاور همانا خداوند نذر تو را قبول کرده است.پس به خاطر همین وحشت زیادی در دلم افتاد پس به نزد یکی از اهالی مکه رفتم و جریان را به او گفتم، او به من گفت: جریان خودت را به آن مردی که در نزد حجرالأسود می‌نشیند و مردم اطراف او (مانند پروانه دور شمع) حلقه می‌زنند بگو که آن شخص بزرگوار ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب‌علیهم‌السلام حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام می‌باشد. پس من نیز به نزد آن بزرگوار رفتم و عرض کردم خداوند تو را رحمت کند من از اهل جزیره می‌باشم و همراه من کنیزی می‌باشد که به خاطر نذری که داشتم او را برای بیت الله الحرام نذر کرده‌ام و همینک آنرا با خود آورده‌ام. جریان کنیز را به پرده داران کعبه معظمه گفتم پس به هیچ یک از آنها نمی‌رسیدم مگر به من می‌گفت: آن کنیز را به نزدم بیاور خداوند نذر تو را پذیرفته است. پس به خاطر آن وحشت در دلم افتاد و نمی‌دانستم چه کنم. پس حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام به من فرمود: ای بنده خداوند همانا کعبه نمی‌خورد و نمی‌آشامد. کنیز خود را بفروش و پولش را بگیر و سپس به کسانی که از اهل و دیار تو می‌باشند که به حج آمده‌اند بنگر که اگر نفقه یا پول و مالی برای برگشت به اهل و دیار خود ندارد به او بده تا به اهل و دیار خود باز گردد. راوی می‌گوید: من نیز چنین کردم سپس بعد از آن ماجرا به هریک از پرده داران نمی‌رسیدم مگر اینکه به من می‌گفتند: با آن کنیز چکار کردی به آنها می‌گفتم به دستور امام محمد باقرعلیه‌السلام آنرا فروخته و پولش را به یکی از اهالی شهرم که جا مانده است دادم. پس آنها به من می‌گفتند: همانا او دروغگو و جاهل و نادان است و چیزی نمی‌داند. پس من به نزد حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام رفته و جریان آنان را گفتم. ایشان فرمود: پیام آنها را برای من ابلاغ کردی همینک به نزد آنها برو و پیام مرا به آنها برسان و به آنها بگو که ابوجعفر(امام محمد باقرعلیه‌السلام) به شما می‌فرماید شما در آن روز دست و پاهایتان بر در و دیوارکعبه آویزان شود و

گفته شود که اینان دستان کعبه می‌باشند چه حال و احوالی خواهید داشت. راوی می‌گوید: من پیام حضرت امام محمد باقر علیه السلام را به آنان رساندم و سپس برگشتم (و خواستم در مورد آن موضوع بپرسم) به نزد آن بزرگوار رفتم قبل از اینکه چیزی بگویم،آن بزرگوار به من فرمود: من چنین کاری با آنها نمی‌کنم بلکه مردی از نسل من چنین کاری با آنها انجام خواهد داد.

و در کتاب اثبات الهداة شیخ حر عاملی رحمه الله نقل شده که معلی بن خنیس از حضرت امام صادق علیه السلام پرسید آیا هنگامی که حضرت قائم عجل الله فرجه ظهور کرد بر خلاف روش حکومت حضرت علی علیه السلام حکومت می‌کند؟

فرمود: آری و آن به این گونه است که حضرت امام علی علیه السلام با منت گذاشتن بر اسیران و مردم و گذشت از آنها عمل می‌نمود. زیرا که می‌دانست بعد از وی سلاطین جور بر شیعیانش تسلط پیدا می‌کنند، ولی حضرت قائم عجل الله فرجه با مردم (بی دین) می‌جنگد و آنها را اسیر می‌کند زیرا او می‌داند که بعد از وی به هیچ وجه شیعیان مورد غلبه دشمن قرار نمی‌گیرند و خطری متوجه آنها نیست.

و در آن کتاب نقل شده با استناد از اباالحسن علیه السلام که می‌فرماید: وقتی که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام میکند به یاران خود که سواره هستند می‌فرمایند: ای سوارها شما در وسط راه حرکت کنید. و به کسانی که پیاده راه می‌روند می‌فرماید: شما در اطراف جاده راه بروید.

و در همان کتاب به نقل از القرطبی – از علماء اهل سنت – در کتاب التذکرة باحوال المولی و امور الآخرة که آورده است و می‌گوید: همانا پادشاهان دنیا چهار نفر بودند: دو مؤمن و دو کافر، امام مؤمنان عبارتند از حضرت سلیمان بن داود علیه السلام و حضرت ذولقرنین علیه السلام.

و اما کافران نمرود و بخت نصر هستند و همانا پنجمین پادشاه حضرت مهدی عجل الله فرجه است که در تمام دنیا را حکمرانی خواهد نمود.

در بحارالأنوار به نقل از حکم بن حکم که می‌گوید: در مدینه منوره با حضرت امام محمد باقر علیه السلام ملاقات کردم و به آن بزرگوار عرض کردم من در بین رکن و مقام نذر کردم وقتی که در مدینه منوره با شما ملاقات کردم از نزد شما نخواهم رفت تا بدانم که شما قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستید یا خیر! راوی می‌گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام جوابی به من نداد و من مجبور شدم که سی روز در مدینه منوره باقی بمانم تا اینکه روزی حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دیدم که سوار بر اسب بود وقتی که مرا دید به من فرمود: ای حکم،آیا تو به خاطر همان پرسش تا به حال اینجا هستی. عرض کردم: به شما عرض کرده بودم که نذری دارم و به خاطر همان نذر تا به حال در

اینجا هستم و شما به من امر و نهی نکرده و جوابی به من ندادید. سپس امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: فردا صبح اول وقت به نزدم در منزل بیا! راوی می‌گوید: صبح زود به نزد منزل حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم وقتی که به من اذن دخول دادند به محضر آن بزرگوار مشرف شدم و آن بزرگوار به من فرمود: حاجت خود را از من بپرس. عرض کردم: همانا من در بین رکن و مقام قسم خورده و نذر کردم و آن این است که اگر شما را در مدینه منوره ملاقات کردم از مدینه منوره خارج نشوم تا اینکه بدانم که شما قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستی و یا نیستید، اگر هستید من ادامه زندگیم تا وقتی که زنده هستم در رکاب و خدمت شما باشم و اگر نیستید برای تجارت و غیره سفر کرده و تجارت کنم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: همه ما جمع امامان معصوم علیهم السلام به امر و اذن خداوند متعال قائم به امر الله هستیم.عرض کردم: آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: همه ما مردم و خلایق را به سوی خداوند متعال هدایت می‌کنیم. عرض کردم: شما صاحب شمشیر هستید؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارثان شمشیر هستیم. عرض کردم: آیا شما همان کسی هستید که خداوند متعال به وسیله او به دشمانش ذلت و خواری و به مؤمنین و اولیاء خودش عزت و سربلندی می‌بخشد و دین خود را بر تمام آیینها در دنیا آشکارمی سازد. فرمود: ای حکم چگونه من آن قائم عجل الله تعالی فرجه موعود باشم درحالی که سن من بیش از چهل و پنج سال شده است درحالی که قائم عجل الله تعالی فرجه جوان تر از من می‌باشد.

و در کتاب الدرالنظیم نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود: گویا حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه را می‌بینم که بر اسب سیاهی که میان پیشانیش بر اثر سفیدی می‌درخشد سوار است و از وادی السلام به طرف مسجد سهله می‌رود و این دعا را می‌خواند:

«لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، اللهم معز کل مؤمن و مذل کل جبار عنید. انت کنفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت. اللهم خلقتنی و کنت غنیا عن خلقی و لو لا نصرک ایای لکنت من المغلوبین، یا منشر الرحمه من مواضعها و مخرج البرکات من معادنها، و یا من خص نفسه بشموخ الرفعه فاولیاءه بعزه یتعززون یا من وضعت له الملوک المذلة علی اعناقهم فهم من سطوته خائفون. اسئلک باسمک الذی فطرت به خلقک فکل لک مذعنون،اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و ان تنجز لی امری و تعجل لی فی الفرج و تکفینی و تعافینی

و تقضی حوائجی الساعه الساعه، اللیله اللیله، انک علی کل شیء قدیر».

در کتاب العوالم نقل شده از امام صادق علیه السلام که فرمود: هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام کند مسجدی در کوفه بناء خواهد نمود که دارای هزار در باشد و در آن وقت خانه‌های شهر کوفه به نهر کربلا متصل می‌شود.

و در همان کتاب به نقل از امام سجاد علیه السلام که فرمود: هرگاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه قیام کند خداوند متعال درد و بیماری را از هر مؤمنی برداشته و قدرتش را به او باز می‌گرداند. و در آن کتاب به نقل از کتاب تهذیب آمده است: هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ظهور کند و سپس وارد کوفه شود خداوند متعال از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق به نزد آن حضرت می‌فرستد که آنان از یاوران و انصار با وفایش خواهند بود.

وآن حضرت عجل الله تعالی فرجه شهر سواد (شهری درعراق) را به اهلش که آنان صاحبان اصلیش می‌باشد واگذار می‌کند وآن بزرگوار در هر سال دو بار بخشش می‌کند و در هر ماه دوبار به مردم رزق و روزی می‌دهد و بین مردم مساوات و برابری بر قرار می‌کند و عدالت محوری و داد گستری آن بزرگوار آنقدر زیاد می‌شود که هیچ کس محتاج زکات و غیره نخواهد داشت تا جای که صاحبان زکات به فرد فقیر و مستمند می‌آیند تا زکات را به او بدهند ولی آن شخص قبول نمی‌کند پس ناچار میشوند به نزد خانه‌های فقیران و مستمندان می‌روند و درب منزل آنها را می‌کوبند تا زکات و غیره را به آنها بدهند ولی صاحبان خانه به آنها می‌گویند: ما هیچ احتیاجی به زکات و غیره شما نداریم. وحدیث ادامه داشت تا اینکه می‌فرماید: و اموال اهل دنیا در داخل و بر روی زمین جمع می‌شود پس به مردم گفته می‌شود: این همان چیزی هست که به خاطر آن آدم کشی و هتک حرمت و قطع رابطه خویشاوندی کرده و مرتکب کارهای حرام و ناپسند وغیره شده اید. سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه عطاء و بخششی به مردمی دهد که هرگز قبل از او هیچ کس از بنی بشر به مردم نداده است.

و در آن کتاب نقل از کتاب خرایج شیخ قطب الدین راوندی رحمه الله به نقل از امام صادق علیه السلام که فرمود: علم بیست و هفت حرف است. آنچه پیغمبران علیهم السلام آورده‌اند دو حرف است و مردم هم تاکنون بیش از آن دو حرف ندانسته اند، پس موقعی که قائم عجل الله تعالی فرجه ما قیام می‌کند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آنرا در میان مردم منتشر می‌سازد و آن دو حرف را هم به آنها ضمیمه نموده تا آنکه بیست و هفت حرف خواهد بود.

شعری در مدح امام زمان عليه السلام به زبان شیخ برسی رحمه الله:

بـرای دیـن هـیچ حمایـت کننـده و یـاری دهنـده‌ای نیسـت

جز امام جوان که از بین برنده و برطـرف کننـده ظلـم و سـتم اسـت

کـه آن امـام قـائم عليه السلام مهـدی سـید و سـرور ماسـت

آشـکار کننـده علـم فرزنـد پـاک علـم، مـاه تابـان پنهـان

بلکـه دریـای مواهـب و رحمـت حـق، ای گـل سرسـبد

مـاه‌هـای درخشـان و ای حـامی حـل و حـرم (مدینـه و مکـه)

ای فرزنـد پیـامبر و ای پسـر پـاک و مطهـر حیـدر

ای پسـر بتـول فاطمـه زهـرا عليها السلام و ای فرزنـد مکـه و مدینـه

تـو بزرگـوار و معنـا و چهـره آن هسـتی

چـه وقـت تـو را ببینـیم کـه ظلـم و سـتم نباشـد

و دیـن در سـرفرازی و سـربلندی

و کفـر در زبـونی و خـواری باشـد

پـس بیـا کـه همانـا راه هـدایت و دیـن بسـته شـده

و فراموشـی بـه آن سـرایت گشـته و حـق در حـال نابودیسـت

و نیز شیخ بهائی رحمه الله در مدح حضرت قائم عليه السلام چنین سروده است:

نماینـده خداونـدگار جهانیـان و سـایه اوسـت

بـرای تمـام سـاکنین زمـین از هـر سـرزمینی

او دسـت گیـره محکـم مـی‌باشـد کسـی اسـت

کـه هـر کـه بـه آن چنـگ بزنـد از گناهـان بـزرگ نهراسـد

پیشـوای هـدایت اسـت روزگـار بـه سـایه اش پنـاه شـده

و روزگار ریسمان و لگام سستی و ضعف را به سوی او کشـیده اسـت

علـم و دانـش جهانیـان بـه علـم و دانـش او

همچون یک مشت آب در کنـار دریـا و یـا قطـره‌ای آب در منقـاری

پـس اگـر زیـارت کنـد افلاطـون آسـتانه قدسـش

و از او تابش نورهایش را نپوشاند حکمت پاک و مقـدس خواهـد دیـد

که آلودگی‌ها نظرها و فکرها به او نمی‌چسبد

با تابش نورهایش همه جهانیان روشن گشته

همان گونه که در دو جهان از نورش ساری[1] ظاهر می‌شود

پیشوای مردم سرچشمه هدایت و کوه عقل

و صاحب سر و راز خداوند در این جهان

به خاطر او این عالم پایین به تردید و انکار

به عالم بالا سرافراز و سربلند می‌گردد

و عقل‌های دهگانه از او کمالش را می‌خواهند

و دانش آموختن در نزدش برای آنان ننگ نیست

ای نشانه و حجت خداوندی که جاری نمی‌گردد

به غیر از آنچه که خداوند به او خشنود می‌شود که قدرتش پیشی

کرده است و این که کلیدهای زمان در کف اوست

و کفایت می‌کند به تو از بزرگی آنچه خداوند

تو را به او امتیاز داده است پناهگاه استوار و مستحکم

برای حریم ایمان باش و منزلگاه آنرا آباد ساز

زیرا از آن جز آثار کهنه باقی نمانده است

و رهایی بخش بندگان خالص خداوند از هر ستمگر

و بندگان خداوند را از هر کافر طاهر کن

بشتاب همه جهانیان به قربانت

با نام خداوند بدون مکث بشتاب

از لشکریان خداوند برترین لشکریان خواهی یافت

و بهترین و با ارزشترین یاران و شرافتمندترین کمک‌ها را خواهی یافت

---

۱. نام پرنده‌ای خوش صدا

شاخه دهم

در مورد رجعت امامان معصوم﷩ که در آن ساقه‌هایی می‌باشد.

ساقه اول

در آن میوه می‌باشد.

میوه اول:

آیات قرآنی که اشاره بر رجعت پشینیان کرده است

آیه اول: خداوند متعال در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾[1] **(و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می‌کردید.* سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید).** و آنان هفتاد نفر از برگزیده گان قومش بودند. تفسیر و شرح اخبار و حکایت آنان در کتابهای تاریخ و غیره به صورت کامل ذکر شده است.

آیه دوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ *قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ * قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ* قالُوا ادْعُ لَنا

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۵۶و۵۵

رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إِنّا إِنْ شاءَ اللّهُ لَمُهْتَدُونَ*قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ*وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِیها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ*فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللّهُ الْمَوْتی وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ﴾[1] (و (به یاد آورید) هنگامی را **که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد.)» گفتند: «آیا ما را مسخره می‌کنی؟» (موسی) گفت: «به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم!» گفتند: «(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ موسی گفت: خداوند می‌فرماید: «ماده گاوی که پیر و از کار افتاده و بکر و جوان نباشد؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید.» گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟ « گفت: خداوند می‌گوید: «گاوی باشد زرد یک دست،که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.»گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!» گفت: خداوند می‌فرماید: «گاوی که برای شخم زدن رام نشده باشد؛ و برای زراعت آبکشی نکند؛ از هر عیبی برکنار باشد، و حتی هیچ‌گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الان حق مطلب را آوردی!» سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می‌داشتید، آشکارمی‌سازد. سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند.) خداوند این‌گونه مردگان را زنده می‌کند؛ و آیات خود را به شما نشان می‌دهد؛ شاید اندیشه کنید!»)** و این آیات در مورد به قتل رسیدن یکی از جوانان بنی اسرائیل و حکایت گاو بنی اسرائیل و سبب آن و زنده شدن آن جوان و معرفی کردن قاتل خود وغیره می‌باشد که تفسیر و حکایت کامل آن در تفسیر منصوب به امام حسن عسگری علیه السلام ذکر شده است.

آیه سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ﴾[2] **(آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند؟ و**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیات شریفه ۷۳ الی ۶۷

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۴۳

آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودنـد). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردنـد.) سـپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی بـرای آینـدگان قـرار داد.) خداونـد نسبت به بندگان خود احسان می‌کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) به جا نمی‌آورنـد). ایـن آیـه شریفه را از پیش شرح داده‌ایم و شرح و تفسیر کامل آن در کتاب تفسیر مجمع البیان و غیـره وجود دارد.

آیه چهارم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذی حَاجَّ إِبْراهیمَ فی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللّـهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ قالَ أَنَا أُحْیی وَ أُمیتُ قـالَ إِبْـراهیمُ فَـإِنَّ اللّـهَ یَأْتی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْـرِبِ فَبُهِـتَ الَّـذی کَفَـرَ وَ اللّـهُ لا یَهْـدِی الْقَـوْمَ الظّالِمینَ﴾[1] **(آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگـارش گفتگـو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شـده بـود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: پس مـن هم نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بـر مـردم دسـتور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هسـتی تـویی،) خورشـید را از مغـرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمـی‌کنـد).** و در این آیات شریفه در مورد و دلالت به امکان رجعت بلکه وقوع و اتفـاق افتـادن آن ذکـر شـده است و آن در حکایتی که خداوند متعال مردگان (پرندگان) را به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام زنـده کرد و همانا آن چرا که در امتهای گذشته اتفاق افتاده بود در این امت خواهد افتاد.

آیه پنجم: خداوند می‌فرماید: ﴿أَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلى قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلى عُرُوشِها قـالَ أَنّى یُحْیی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْـتُ یَوْمًـا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلـى طَعامِـکَ وَ شَـرابِکَ لَـمْ یَتَسَـنَّهْ وَ انْظُـرْ إِلـى حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْمًا فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلى کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ﴾[2] **(یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویـران شـده)**

---

۱. سوره مبارکه بقره: یه شریفه ۲۵۸

۲. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۵۹

عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟» (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: «چه‌قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز؛ یا بخشی از یک روز.» فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچ‌گونه تغییر نیافته است! (خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم.(اکنون) به استخوانها(ی مرکب سواری خود نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم، و گوشت بر آن می‌پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر کاری توانا است»). و این حکایت حضرت عزیر پیامبرؑ می‌باشد که شرح حال و نام روستا و قریه ایشان به طور کامل در کتاب تفسیر مجمع البیان وغیره آمده است.

آیه ششم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[1] **(و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟»فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد. فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن،) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد)).** و در مورد این حکایت روایت‌های گوناگونی ذکر شده انست از جمله روایتی از امام صادقؑ نقل شده که می‌فرماید: روزی حضرت ابراهیمؑ در ساحل دریا قدم می‌زد و یکباره به یک لاشه‌ی حیوانی برخورد کرد که در ساحل افتاده بود و ماهیان و پرندگان و حیوانات دیگری از آن لاشه می‌خوردند پس از این صحنه متعجب شد و عرضه داشت خداوندا! همانا من می‌دانم که تو می‌توانی که تمام اجزاء این حیوان را از جسم و بدن درندگان و ماهیان و پرندگان وغیره جمع کنی (پس برای اطمینان قلبم) چگونگی زنده شدن مردگان را به من نشان بده. و اخبار و روایات گوناگون دیگر در مورد آن حکایت در کتاب‌های تفاسیر و

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۶۰

اصول کافی و علل الشرایع و خصال و غیره ذکر شده است.

آیه هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران حکایتی از حضرت عیسی﷣ هنگامی که به بنی اسرائیل مبعوث شد نقل کرده و می‌فرماید: ﴿وَ رَسُولاً إِلی بَنی إِسْرائیلَ أَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ﴾[1] **(و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید).**

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: حضرت عیسی﷣ از گل یک پرنده به صورت خفاش درست کرد و سپس بر او نفخ نمود و به اذن خداوند متعال خفاش جان گرفت و پرواز کرد. و همانا حضرت عیسی﷣ چهار نفر را به اذن خداوند متعال زنده کرد.

مردی به نام عاذر: او دوست و رفیق حضرت عیسی﷣ بود که به مدت سه شبانه روز مرده بود پس حضرت عیسی﷣ به خواهر عاذر فرمود: برویم به نزد قبر عاذر پس باهم به نزد قبر عاذر رفتند وقتی که به آنجا رسیدند حضرت عیسی﷣ دستان خود را به سوی آسمان برد و عرضه داشت: «**اللهم رب السماوات السبع و رب الارضین السبع انک ارسلتنی إلی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک و اخبرهم بانی احیی الموتی فاحینی عاذر» (خداوندا! ای پروردگار و آفریدگار هفت آسمان و هفت تا آنان را به دین و یگانه پرستی خودت دعوت کنم و به آنان بگویم که من به اذن تو می‌توانم مرده گان را زنده کنم پس عاذر را برای من زنده گردان).**

پس خداوند متعال دعای حضرت عیسی﷣ را اجابت فرمود و عاذر را زنده کرد و او از قبر خارج شد و مدتی زندگی کرد و بچه دار شد. و پسر پیرزن؛ روزی حضرت عیسی﷣ از جایی گذشت که جوانی مرده بود و او را روی تخت گذاشته بودند و او را تشیع می‌کردند تا به قبرستان ببرند و او را به خاک بسپارند و آن پسر یک پیر زنی بود (که آن پیرزن از حضرت

---

۱. سوره مبارکه آل عمران:آیه شریفه ۴۹

عیسی علیه السلام خواست تا دعا کند و پسرش زنده شود و حضرت عیسی علیه السلام نیز دعا کرد) و آن جوان به اذن خداوند متعال زنده شد و از روی شانه‌های مردم پایین آمد و آن جوان مدت طولانی زندگی کرد و بچه دار شد.

و دختر بچه: به حضرت عیسی علیه السلام عرض شد دختر بچه‌ای دیروز از دنیا رفته است دعا کن تا زنده شود، حضرت عیسی علیه السلام نیزدعا کرد و خداوند متعال آن دختر بچه را زنده کرد و آن دختر بچه مدت طولانی در قید حیات باقی ماند و بچه دار شد.

حضرت سام بن نوح علیه السلام: حضرت عیسی علیه السلام با اسم اعظم دعا کرد تا خداوند متعال حضرت سام علیه السلام را زنده کند و خداوند متعال نیز حضرت سام را زنده گرداند. درحالی که حضرت سام علیه السلام جوان بود پس سر مبارک خویش را بالا برد و فرمود: آیا روز قیامت برپا شده است؟ حضرت عیسی علیه السلام به او فرمود: همانا من به وسیله اسم اعظم از خداوند متعال خواستم که تو را زنده کند پس خداوند متعال تو را زنده کرد. پس چرا در آن زمان پیر نمی‌شوید؟ زیرا حضرت سام علیه السلام پانصد سال در این دنیا زندگی کرد درحالی که جوان بود. پس حضرت عیسی علیه السلام به حضرت سام علیه السلام فرمود: از دنیا برو! حضرت سام علیه السلام فرمود: به یک شرط از دنیا می‌روم که خداوند متعال مرا از سکرات مرگ در امان و پناه خود قرار دهد. پس حضرت عیسی علیه السلام برای آن بزرگوار دعا کرد و خداوند اجابت فرمود.

آیه هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه مائده می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي﴾[1] **(و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی).**

در کتاب الدمعة نقل از امالی شیخ صدوق رحمه الله نقل ازابن عباس که می‌گوید: وقتی که حضرت عیسی علیه السلام سی ساله شد خداوند متعال او را به بنی اسرائیل مبعوث نمود. در راه شیطان لعین در عقبه بیت المقدس که آن عقبه افیق می‌باشد با حضرت عیسی علیه السلام ملاقات کرد. پس ابلیس لعین به حضرت عیسی علیه السلام گفت: آیا از بزرگی و عظمت پروردگاریت بود که تو بدون پدر به دنیا آمدی؟ حضرت عیسی علیه السلام به ابلیس لعین فرمود: چنین نیست بلکه از

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۱۱۰

عظمت و بزرگی خداوند متعال می‌باشد که از پیش حضرت آدم و حواء علیهما السلام را بدون پدر و مادر آفریده بود. سپس ابلیس لعین گفت: ای عیسی علیه السلام! آیا همانا تو به خاطر بزرگی و عظمت پروردگاریت بود که در گهواره سخن گفتی؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای ابلیس! چنین نیست بلکه از عظمت و بزرگی خداوند متعال می‌باشد که مرا در گهواره به سخن در آورد و اگر خداوند بخواهد مرا لال می‌گرداند. ابلیس لعین گفت: آیا تو همان کسی هستی که از بزرگی و عظمت پروردگاریت از گل چیزی مانند پرنده درست می‌کنی و بر آن نفخ کرده و او را زنده نمودی و پرواز کرد؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: بلکه عظمت و بزرگی ازآن کسی است که مرا و آن چرا که برایم مسخر نموده را آفریده است. ابلیس لعین گفت: آیا تو همان کسی هستی که از عظمت پروردگاریت بیماران را شفاء می‌دهی؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: بلکه عظمت مخصوص خداوندی است که من به اذن او بیماران را شفاء می‌دهم و اگر او بخواهد مرا بیمار می‌کند. ابلیس لعین گفت: آیا تو همان کسی هستی که به خاطر بزرگی و عظمتت مردگان را زنده می‌کنی؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: بلکه عظمت و بزرگی ازآن کسی است که من به اذن او مردگان را زنده می‌کنم و خداوند متعال هر که من او را زنده کرده‌ام و مرا نیز می‌میراند.

آیه نهم: خداوند متعال در سوره مبارکه انعام می‌فرماید: ﴿**وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ**﴾[1] **(و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند؛ آنها دروغگویانند).**

در کتاب الآیات الظاهرة نقل از جابربن عبدالله انصاری رحمه الله که می‌گوید: روزی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خارج کوفه دیدم پس من پشت سر ایشان رفتم تا اینکه به قبرستان یهودیان رسیدن پس در وسط قبرستان آنان ایستاد و با صدای بلند فرمود: ای یهودیان! پس مردگان یهود از قبر خویش عرضه داشتند: (**لبیک لبیک مطایخ**) یعنی لبیک لبیک ای سرور و مولای ما. فرمود: عذاب و مجازات را چگونه می‌بینید؟ گفتند: به خاطر عصیان و سرپیچی از فرمان تو همانند سرپیچی از فرمان هارون بن عمران علیه السلام و همانا ما و هر که از تو سرپیچی کند تا روز قیامت در عذاب و مجازات به سر می‌برد. جابر می‌گوید: یکباره حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فریاد بلندی سر کشید که به خاطر آن فریاد

---

۱. سوره مبارکه انعام: آیه شریفه ۲۸

بلند هفت آسمان و هفت زمین خواست در هم بپیچند و گویا آسمان به زمین افتاد و من به خاطر ترس و وحشت فریاد بلند آن بزرگوار بی‌هوش به زمین افتادم و اطراف خود را ندیدم. وقتی که به هوش آمدم با تعجب دیدم که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ بر تختی از یاقوت سرخ و بر سرمبارک ایشان تاجی از جوهر و بر تن آن بزرگوار لباسهای سبز و زرد بود و چهره مبارک ایشان مانند ماه شب چهارده و بیشتر از آن می‌درخشید. پس عرض کردم: ای سرورم به راستی که این پادشاهی و ملک عظیم و بزرگی می‌باشد! حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ فرمود: ای جابر! همانا پادشاهی و ملک ما (اهل البیت﷣) عظیمتر و بزرگتر از پادشاهی و ملک حضرت سلیمان بن داود﷣ می‌باشد.

جابر می‌گوید: سپس به کوفه بازگشت و من نیز به دنبال ایشان بودم تا اینکه وارد کوفه شدند و سپس ایشان وارد مسجد شد و من نیز پشت سر ایشان وارد مسجد شدم. آن بزرگوار در مسجد شروع به قدم زدن کرد درحالی که می‌فرمود: نه. به خداوند قسم هرگز چنین کاری انجام نمی‌دهم، نه به خداوند قسم هرگز چنین چیزی نخواهد شد! عرض کردم: ای سرور و مولای من با چه کسی سخن می‌گویی؟ و چه کسی را مورد خطاب قرار می‌دهید درحالی که من هیچ کس را نمی‌بینم؟ فرمود: ای جابر! همانا حجاب برهوت (دره‌ای که ارواح کفار و مشرکین و منافقین و دشمنان اهل بیت﷣ در آن می‌باشد) از نظرم برداشته شد و اولی و دومی را دیدم که در حالی که آنان در تابوتی در قعر برهوت در عذاب و مجازات سختی بودند پس آنان مرا ندا زده و گفتند: ای اباالحسن ای امیرالمؤمنین ما را به دنیا باز گرداند که همانا اگر چنین کنی ما به ولایت و امامت و فضل تو اقرار خواهیم کرد. پس من به آنان گفتم: نه به خدا قسم هرگز چنین نخواهد شد. راوی می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ﴾ **(و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند؛ آنها دروغگویانند)**. سپس فرمود: ای جابر هرکس که وصی پیامبری مخالفت و یا از فرمان او سرپیچی کند خداوند متعال او را با سخت ترین مجازات و عذابهای دردناک در روز رستاخیز قیامت بر انگیخته خواهد نمود.

آیه دهم: خداوند متعال در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: ﴿وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقًا فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ

تُبْتُ إِلَيْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] **(وهنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید! اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی بی‌هوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم).**

در کتاب عیون الأخبار و توحید شیخ صدوق و بحار در مورد تفسیر این آیه شریفه آمده است که خداوند متعال بنی اسرائیل را بار دیگر زنده گرداند و وقتی که حضرت موسی‌علیه‌السلام به هوش آمد عرضه داشت: ﴿قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ **(چون به هوش آمد، عرض کرد خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!)**

آیه یازدهم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقاتِنا فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا إِنْ هِيَ إِلاّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ﴾[2] **(موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی، می‌توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، (مجازات و) هلاک می‌کنی؟ این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می‌سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی! تو ولی مایی، و ما را بیامرز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگانی).** و حق آن است که اینان غیر از آن کسانی هستند که به حضرت موسی‌علیه‌السلام گفتند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾[3] **(ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ درحالی که تماشا می‌کردید).**

همان گونه که از ابن عباس نقل شده است که می‌گوید: همانا خداوند متعال به حضرت

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۴۳

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۵

۳. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۵۵

موسی‌ علیه السلام فرمان داد تا از قومش هفتاد نفر را برگزیند پس حضرت موسی‌ علیه السلام هفتاد نفر را انتخاب کرد تا آنان دعا کنند که یکی از دعاهای آنان این بود که عرضه داشتند (خداوندا چیزی به ما عطاء فرما که قبل از ما به هیچ کس نداده و بعد از ما به هیچ کس نخواهی داد). به خاطر همین خداوند متعال از آنها خوشش نمی‌آمد و در آن هنگام زمین لرزید و از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است: علت لرزیدن زمین بر آنان به خاطر این بود که ادعای ناروا و تهمت به حضرت موسی‌ علیه السلام کرده بودند و آن زمانی بود که حضرت موسی‌ علیه السلام همراه برادرش هارون و دو پسر برادرش یعنی پسران هارون به نامهای شبر و شبیر علیهما السلام به دامنه کوه رفته بودند. درآن هنگام حضرت هارون علیه السلام روی تختی که در آنجا آماده کرده بودند خوابید و خداوند متعال جان او را گرفت. وقتی که حضرت هارون علیه السلام از دنیا رفت، حضرت موسی‌ علیه السلام آن بزرگوار را به خاک سپرد و سپس به نزد بنی اسرائیل بازگشت. وقتی که به نزد بنی اسرائیل آمد: آنان به حضرت موسی‌ علیه السلام گفتند: حضرت هارون علیه السلام کجاست؟ حضرت موسی‌ علیه السلام به آنان فرمود: همانا حضرت هارون علیه السلام از دنیا رفت و من آن بزرگوار را به خاک سپرده‌ام. بنی اسرائیل گفته حضرت موسی‌ علیه السلام را قبول نکردند و گفتند: هارون علیه السلام نمرده است بلکه تو او را به خاطر حسن خلق و اندیشه نیکی که حضرت هارون علیه السلام داشت به او حسد ورزیده و او را کشته ای!

پس حضرت موسی‌ علیه السلام به آنان فرمود: آن چرا که دوست دارید از جمع خودتان برگزینید تا برای اثبات گفتار من همراه من به نزد مرقد حضرت هارون علیه السلام بروند تا آن چرا که گفته‌ام برای آنان ثابت شده و به شما اطلاع بدهند؟ پس بنی اسرائیل از بین خود هفتاد نفر انتخاب کردند و آن هفتاد نفر همراه حضرت موسی‌ علیه السلام به دامنه کوه و نزد قبر مطهر حضرت هارون علیه السلام رفتند پس هنگامی که به آنجا رسیدند حضرت موسی‌ علیه السلام نداء زد ای هارون علیه السلام به اینان بگو که من تو را کشته‌ام و یا خداوند متعال جان تو را گرفته است؟ پس به اذن خداوند متعال حضرت هارون علیه السلام زنده گشت و فرمود: همانا هیچ کس مرا نکشته است بلکه خداوند متعال جان مرا گرفته است. پس آن هفتاد نفر گفتند: از این به بعد سرپیچی نخواهیم کرد، درآن هنگام بود که زمین لرزید و آنان مردند، و در روایت دیگر آمده است که خداوند متعال آنان را زنده گرداند و آنان را پیامبر نمود.

آیه دوازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه کهف می‌فرماید: ﴿وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ

لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا* وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾[1] **(و(اگر به آنها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی که بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می‌کرد). اگر نگاهشان می‌کردی، از آنان می‌گریختی؛ و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می‌شد!* این‌گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدت خوابیدید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز! (و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاهتر است! اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما باید دقت کند، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد)..** و نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَبِثُوا فی كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تِسْعًا﴾[2] **(آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند).** و همانا داستان و حکایت آنان بین عام و خاص مشهور می‌باشد و حکایت و سرگذشت آنان در کتب تفاسیر و اخبار و روایات به طور مفصل ذکر شده است و در اینجا مجالی برای ذکر آن نیست برای اطلاع از حکایت آنان به کتب تفسیر و اخبار و روایات مراجعه شود.

آیه سیزدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا* إِنّا مَكَّنّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا* حَتّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْمًا قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾[3] **(و از تو درباره ذو القرنین می‌پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد* ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم؛ و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم* او از این اسباب، (پیروی واستفاده) کرد* تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود؛ و در آن جا قومی را یافت؛ گفتیم: ای ذو القرنین! آیا می‌خواهی (آنان) را**

---

۱. سوره مبارکه کهف: آیات شریفه ۱۹و ۱۸

۲. سوره مبارکه کهف: آیه شریفه ۲۵

۳. سوره مبارکه کهف: آیات شریفه ۸۶الی ۸۳

مجازات کنی، و یا روش نیکویی در مورد آنها انتخاب نمایی؟) و اخبار و روایات و شرح حال زیادی در مورد ایشان ذکر شده که آیا ایشان پیامبر بوده و یا غیر از پیامبران علیهم السلام و یا از پادشاهان بوده است و چرا به او ذی القرنین نامیده‌اند در کتاب‌های تفاسیر و روایات و اخبار زیادی ذکر شده است. که یکی از آن روایات این است که ابن الکو از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درمورد ذوالقرنین پرسید که آیا او پیامبر بوده و یا پادشاه بوده است؟ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: ذوالقرنین پیامبر و پادشاه نبوده بلکه بنده صالح و شایسته خداوند بود که به خاطر اطاعت از فرمان برداری از خداوند قومش او را بر طرف راست سرش(ضربه زدند سپس از دنیا رفت و بار دیگر خداوند متعال او را زنده کرد و او را به نزدش قومش فرستاد و بار دیگر او را بر طرف چپش ضربه زدند و او در این بار نیز از دنیا رفت و بعد از آن خداوند متعال او را زنده کرد و به خاطر همین نام او را ذوالقرنین (یعنی کسی که دو بار بر سرش زده شد) نامیده اند. و بقیه داستان و حکایت آن بزرگوار در کتاب بحارالأنوار و غیره به طور مفصل ذکر شده است و کتاب ما در اینجا به منزلت یک باغچه کوچک از گلستان احوال پیامبران علیهم السلام می‌باشد.

آیه چهاردهم: ﴿وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِكْرى لِلْعابِدِينَ﴾[1] **(و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربانترین مهربانانی).** ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتیهایی که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آنها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد. و همانا شرح حال حضرت ایوب علیه السلام معروف و مشهور است و در کتابهایی همچون مجمع و بحار و کافی وغیره آشکار می‌باشد و نیز حکایت زنده شدن فرزندانش ذکر شده است و هر که مایل است می‌تواند به محل آن مراجعه کند.

آیه پانزدهم: ﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ* إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾[2] **(و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛* هنگامی که دو نفر از رسولان را**

۱. سوره مبارکه انبیاء: آیات شریفه ۸۴و ۸۳

۲. سوره مبارکه یس: آیات شریفه ۱۴-۱۳

بسوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم، آنها همگی گفتند: ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم). و آن قریه، قریه انطاکیه بوده است و مرسلون فرستاده‌های حضرت عیسی‌علیه‌السلام به سوی اهالی آن قریه بودند که اهالی آن قریه بت پرست بودند و حضرت عیسی‌علیه‌السلام برای هدایت آنان دو نفر را به نزد آنان فرستاد در راه آن دو فرستاده به یک چوپانی برخورد کردند که پیرمردی سالخورده بود و چند گوسفند و بره راچوپانی می‌کرد و او حبیب نجار مؤمن آل یس بود پس در مورد آن چرا که آمده بودند پرسید به او گفتند، پس به آن دو فرستاده گفت: آیا معجزه و نشانه ای برای اثبات ادعای خود دارید؟ به او گفتند: همانا ما به اذن خداوند متعال بیماران را شفاء و نابینایان را بینا و کسانی که پیسی دارند وغیره را به اذن خداوند متعال شفاء می‌دهیم. حبیب نجار یک پسری داشت که دوسال بیمار بوده و زمین گیر شده بود پس آن فرستاده‌ها دست خود را بر روی پسر حبیب نجار کشیدند ودر همان لحظه به اذن خداوند متعال شفاء یافت وقتی که حبیب نجار چنین دید ایمان آورد. پس خبر شفاء یافتن پسرحبیب نجار به دست فرستادگان حضرت عیسی‌علیه‌السلام در تمام شهر پیچید و سپس بیماران زیادی به نزد آنان آمدند و به اذن خداوند متعال آنانرا نیز شفاء دادند. پس خبر به پادشاه رسید و پادشاه آنان را به نزد خویش احضار کرد آن دو فرستاده به آنجا رفتند. پادشاه به آنان گفت: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما فرستاده‌های حضرت عیسی‌علیه‌السلام پیامبر خدا به نزد شما هستیم. پادشاه به آنان گفت: برای چه شما را به اینجا فرستاده است؟ به او گفتند: تا تو و قوم خودت را به یگانه پرستی دعوت کرده و شما را از بت پرستی منع کنیم و فقط خدای یگانه را بپرستید). پادشاه وقتی که از آنان چنین شنید به آنان گفت: مگر ما را خدائی به غیر از این بتها هست؟ گفتند: بلی، آن کس که تو را و خداهای تو را آفریده است. گفت: برخیزید تا من در امر شما فکری بکنم. (پس آنان به شهر بازگشتند و شروع به تبلیغ یگانه پرستی نمودند و بتها را ناچیز می‌شمردند مردم بت پرست وقتی که دیدند آنان بت هایشان را ناچیزمی شمردند) آنان را زدند و به نقل دیگر پادشاه وقتی که دید آنان بتها را ناچیز می‌شمارند بر آنان غضب کرده و دستور داد که آنان را زندانی کنند. سپس حضرت عیسی‌علیه‌السلام شمعون‌علیه‌السلام را به آنجا فرستاد پس حضرت شمعون‌علیه‌السلام به طور ناشناس در نزد مردم انطاکیه زندگی کرد و به مردم محبت می‌نمود تا اینکه آوازه خلق و خوی نیک او به پادشاه رسید پس پادشاه او را به نزد خویش دعوت کرد و وقتی که شمعون به نزد پادشاه رفت و پادشاه با او انس گرفت روزی شمعون‌علیه‌السلام به پادشاه گفت: شنیدم که دو نفر را زندانی کرده‌ای می‌دانی برای چه آنان را زندانی کرده ای؟ پادشاه

گفت: نه نمی‌دانم و فقط من بر آنان خشم آوردم و آنان را زندانی کرده‌ام .(شمعون به پادشاه گفت: می‌خواهم آنان را ببینم) پادشاه نیز آنها را به نزد خویش خواست. پس شمعون به آنان فرمود: چه کسی شما را فرستاده است؟ گفتند: همانا خداوند ما را فرستاد و او خداوندی یکتا و بی‌همتا و آفریدگار همه چیز می‌باشد. شمعون به آنان گفت: خداوند خویش را برایم وصف کنید؟ گفتند: خداوند آن چرا که بخواهد انجام می‌دهد و آن چرا که می‌خواهد حکم می‌کند (یفعل ما یشاء و یحکم ما یرد). شمعون به آنان گفت: آیت و معجزه شما چیست؟ گفتند: آن چرا که پادشاه دوست دارد به اذن خداوند انجام خواهیم داد. پس پادشاه یک کور مادر زادی به نزد آنها آورد و آنان دعا کردند و خداوند دعای ایشان را اجابت نمود و آن کور مادر زاد را بینا نمود. پس شمعون به پادشاه گفت: آیا می‌شود تو از خدایان خود بخواهی که چنین کاری انجام دهند تا برای آنان شرف و بزرگی باشد؟ پادشاه گفت: همانا من سری بین تو ندارم ، همانا خدایان ما بینا و شنوا نیستند و به کسی ضرر نمی‌رسانند و کسی را شفاء نداده و یا ضرری از او دور نمی‌کنند و اصلاً آنان هیچ سودی ندارند. و همانا حضرت شمعون﷣ به بت خانه مردم شهر انطاکیه می‌رفت و همانند آنان تضرع می‌کرد و مردم فکر می‌کردند که شمعون از خودشان می‌باشد. (درحالی که او به جای اینکه بتها را مورد پرستش قرار دهد خداوند یگانه و بی‌همتا را عبادت و پرستش می‌کرد و به صورت تظاهر چنین کاری انجام می‌داد). پس روزی شمعون﷣ به آن دو فرستاده گفت: آیا خداوند شما قادر است که مرده‌ای را زنده کند؟ اگر خداوند شما چنین کاری انجام داد من و همه هالی این شهر به خدای شما ایمان خواهیم آورد. مردم همه گفتند: ما هم ایمان خواهیم آورد و سخنان شمعون را تصدیق کردند. پس پسری که هفت روز پیش مرده بود را به نزد آنان آوردند. پس آن دو فرستاده دعا کردند و خداوند متعال آن پسر را زنده کرد. پس آن پسر به مردم گفت: همانا من در هفت دره از آتش بودم و همانا من شما را بر حذر می‌دارم پس ایمان بیاورید. و نیز گفت: در آن هفت دره آتش بودم که در آتش می‌سوختم که یکباره آسمان شکافت و دیدم جوان خوش سیمایی ظاهر گشت که برای این سه نفر شفاعت می‌کرد . پادشاه به او گفت: آن سه نفر چه کسانی می‌باشند؟ پسر اشاره کرد به آن دو فرستاده و گفت: شمعون و این دو نفر پس پادشاه تعجب کرد، وقتی که شمعون دید که حرفهای آن پسر بر او اثر کرده است پس با او سخن گفت و او را نصیحت کرد تا اینکه ایمان آورد و قوم نیز ایمان آوردند وکسانی که ایمان نیاوردند حضرت جبرئیل امین﷣ بر آنان فریاد کشید و آنان به هلاکت رسیدند. و در تفسیر علی ابن ابراهیم با اندکی اختلاف این حکایت ذکر شده است.

آیه شانزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه شوری می‌فرماید: ﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللّهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللّهِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ﴾[1] **(آیا آنها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟ در حالی که ولی فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هرچیزی تواناست!* در هرچیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم)**. نقل از کتاب بحارالأنوار و در کتاب تفسیر برهان آمده است: جماعتی از اهل یمن به نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و عرضه داشتند همانا ما از باقی مانده قبایل پیشین هستیم از آل نوح‌علیه‌السلام می‌باشیم و پیامبرمان حضرت نوح‌علیه‌السلام بود و برای پیامبرمان حضرت نوح‌علیه‌السلام وصی بود به نام سام و در کتابش (صحف) آورده است که برای هر پیامبری معجزه و وصی و جانشین می‌باشد که امور را بعد از او بدست می‌گیرد همینک وصی شما چه کسی می‌باشد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و فرمود: این جانشین و وصی من می‌باشد. عرض کردند: ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله آیا اگر از او بخواهیم که حضرت سام بن نوح‌علیهما‌السلام را برای ما زنده کند می‌تواند چنین کاری انجام دهد؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان فرمود: آری به اذن خداوند متعال قادر به این کار می‌باشد. سپس به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: ای علی‌علیه‌السلام همراه آنان برو مسجد و با پای خود در کنار محراب بزن (به اذن خداوند آن چرا که می‌خواهند می‌بینند) پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام همراه آنان به سوی مسجد رفتند درحالی در دست آنان صحف بود تا اینکه وارد مسجد شدند پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام دو رکعت نماز خواند و سپس دعا کردند و پای خود را در کنار محراب مسجد به زمین کوبید. یکباره زمین شکافته شد و لحد و تابوتی آشکار شد پس پیر مردی خوش چهره و نوارنی که نور از چهره او مانند ماه شب چهارده می‌درخشید پس خاک را از سر و محاسن خود تکان داد و بر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام درود و سلام فرستاد و سپس گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌همتا نیست و محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده خداوند و سرور و سالار فرستادگان و همانا تو ای علی‌علیه‌السلام وصی و جانشین محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و سرور و سالار اوصیاء و جانشینان می‌باشی همانا من سام بن نوح‌علیهما‌السلام می‌باشم. پس آن افراد صحف خود را پهن کردند و

---

۱. سوره مبارکه شوری:آیات شریفه ۹و۱۰

حضرت سامؑ را همان گونه که در صحف خود وصف کـرده بودنـد یافتنـد. سـپس گفتنـد: می‌خواهیم سوره‌ای از سوره‌های صحف خودش برای ما بخواند. حضرت سام بن نوحؑ یکی از سوره‌های صحف را خواند تا اینکه آنرا به پایان رساند و سپس از امام علـیؑ خـداحافظی کرد و به تابوت خود باز گشت و در آنجا قرار گرفت و زمین به حالت خود باز گشت. پس آنـان با هم گفتند: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ﴾[1] **(دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بـودن در برابـر حق) است)**. و آنان ایمان آوردند و خداوند متعال این آیات شریفه را نازل فرمـود: ﴿أَمِ اتَّخَـذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ * وَ مَا اخْتَلَفْـتُمْ فيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّهِ ذلِكُمُ اللّهُ رَبّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ﴾[2] **(آیا آنها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟ در حالی که ولی فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده مـی‌کنـد، و اوست که بر هر چیزی تواناست! *در هر چیز اختلاف کنیـد، داوریـش بـا خداسـت؛ ایـن اسـت خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم)**.

آیه هفدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه زخرف می‌فرمایـد: ﴿وَ سْئَلْ مَـنْ أَرْسَـلْنا مِـنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِـنْ دُونِ الـرَّحْمنِ آلِهَـةً يُعْبَـدُونَ﴾[3] **(از رسـولانی کـه پـیش از تـو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟)**.

در کتاب کافی نقل شده از ابی ربیع که می‌گوید: در سالی که هشام بن عبدالملک بـه بـه حج رفته بود همراه امام محمد باقرؑ به حج رفته بودیم. که همراه هشام بن عبدالملک نافع مولی عمربن خطاب بود ...تا اینکه می‌گوید: نافع به نزد امام محمد باقرؑ آمد و عرض کرد: ای ابوجعفر محمد بن علیؑ همانا من تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) را خوانـده‌ام. و بزرگی و عظمت آنرا دانسته‌ام و همانا همینک به نزد تو آمده‌ام تا سـؤالها و پرسشـهایی از تـو بپرسم که غیر از پیامبر و یا وصی پیامبر و یا فرزند پیامبر کسی قادر به جواب دادن آن نیست!

راوی می‌گوید: امام محمد باقرؑ سـر مبـارک خـود را بـالا بـرد و فرمـود: آن چـرا کـه می‌خواهی بپرس! رافع گفت: بـه مـن بگوئیـد فاصـله بـین حضـرت عیسـیؑ تـا حضـرت محمدﷺ چقدر بود؟ امام محمد باقرؑ به او فرمود: به آن چرا که من عقیده دارم بگویم و

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۹

۲. سوره مبارکه شوری: آیات شریفه ۱۰و۹

۳. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۴۵

یا به آن چرا که توبه آن عقیده داری بگویم؟ رافع گفت: هر دوی آن را به مـن بگوئیـد. امـام محمد باقرؑ فرمود: به گفته و عقیده من پانصد سال و به گفته و عقیـده تـو ششصـد سـال می‌باشد. سپس رافع گفت: در مورد تفسیر و معنای آن چرا که خداوند متعـال بـرای پیـامبرش محمدﷺ فرمود: ﴿وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الـرَّحْمنِ آلِهَـةً یُعْبَدُونَ﴾[1] **(از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی بـرای پرستش قرار دادیم)**؟ به من بگوئید حضرت محمدﷺ از کـدام پیـامبر پرسـید درحـالی کـه فاصله بین او و حضرت عیسیؑ پانصد سـال بـود؟ راوی مـی‌گویـد: حضـرت امـام محمـد باقرؑ این آیه شریفه را تلاوت کرد که خداوند می‌فرماید: ﴿سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَـیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُـوَ السَّـمیعُ الْبَصیرُ﴾[2] **(پاک و منزه است خدایی که بنده‌اش را در یک شـب، از مسـجد الحـرام بـه مسـجد الأقصی -که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم- بُرد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست)**. سپس فرمود: یکی از نشانه‌ها و آیاتی که خداوند متعـال بـرای حضـرت محمدﷺ هنگامی که از بیت المقدس به آسمان برد نشان داد این بود که تمـام اولـین‌هـا و آخرین‌ها را از پیامبران و مرسلینؑ را زنده نمود. پـس جبرئیـل امـینؑ اذان گفـت و در اذانش حی علی خیرالعمل گفت سپس رسول خداﷺ مقدم شد و با آنان نمـاز گـذارد بعـد از اتمام نماز رسول خداﷺ به آنان فرمود: بر چه چیزی گواه می‌دهید؟ و چه کسـی را عبـادت می‌کنید؟ گفتند: همانا ما گواهی می‌دهیم که هیچ معبود و خدایی جز خداوند یگانه و بی‌همتـا که شریکی ندارد و همانا تو محمدﷺ فرستاده خداوند هستی و همانـا خداونـد ایـن عهـد و پیمان را از ما گرفته است.

آیه هجدهم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ﴾[3] **(وهنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهـان قـوم تـو بـه خـاطر آن داد و فریـاد راه انداختند)**.

نقل از تفسیر برهان و مدینة المعاجز آمده است نقل شده که روزی گروهی به نزد حضرت

۱. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۴۵

۲. سوره مبارکه اسرا: آیه شریفه ۱

۳. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۵۷

رسول خداﷺ آمدند و گفتند: ای محمدﷺ همانا حضرت عیسیؑ مردگان را زنده می‌کرد پس تو نیز مردگان را برای ما زنده کن! رسول خداﷺ به آنان فرمود: چه کسی را دوست دارید به اذن خداوند زنده کنم.آنان گفتند: فلان شخص که مدتی پیش مرده است برای ما زنده کن! پس رسول خداﷺ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ را به نزد خویش خواست ایشان به نزد رسول خداﷺ رفتند. راوی می‌گوید: رسول خداﷺ چیزی در گوش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ فرمود که مفهوم آنرا نمی‌دانستیم. سپس به او فرمود: همراه این قوم برو و نام مرده آنان با نام پدرش بخوان به اذن خداوند زنده خواهد شد. پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ همراه آن قوم رفت تا اینکه به نزد قبر آن مرد مورد نظر رسیدند پس در کنار آن قبر ایستاد و فرمود: ای فلان ابن فلان به اذن خداوند زنده شو! یکباره آن قبر شکافته شد و مرد به اذن خداوند زنده شد و آن گروه از آن مرده پرسشهایی کردند و سپس آن مرده بار دیگر مرد و زمین به حالت خود بازگشت و آن قوم منصرف شدند در حالی که می‌گفتند: این از عجایب بنی عبدالمطلبؑ و مانند آن می‌باشد (یعنی از سحر و جادوی آنان است). درآن هنگام خداوند متعال این آیه شریفه را نازل فرمود: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ **(وهنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو به خاطر آن داد و فریاد راه انداختند).**

میوه دوم:

در مورد احادیثی که دال به رجعت که در امتهای پیشین اتفاق افتاده است و هر چه در امتهای پیشین اتفاق افتاده مانده آن در این امت مانند حذو النعل و القذه بالقذه آنچه در مردم پیشین بوده طابق النعل بالنعل و بدون کم و کاست در این امت هم می‌باشد

حکایت اول:

در کتاب الدمعة نقل ازکتاب کافی نقل از امام صادقؑ که می‌فرماید: روزی حضرت عیسیؑ به نزد مرقد شریف حضرت یحیی بن زکریاءؑ آمد و درآنجا دستان مبارک خویش را به آسمان برد و دعا کرد و در دعایش از خداوند متعال خواست تا حضرت یحیی بن زکریاءؑ را برای او زنده کند و خداوند متعال دعای او را اجابت فرمود و حضرت یحیی بن زکریاءؑ را از قبر برای حضرت عیسیؑ بیرون آورد. وقتی که حضرت یحیی بن

زکریاء﴿ع﴾ سر از خاک بیرون آورد به حضرت عیسی﴿ع﴾ فرمود: از من چه می‌خواهی؟ حضرت عیسی﴿ع﴾ به حضرت یحیی بن زکریاء﴿ع﴾ فرمود: دوست دارم همان طور که در دنیا انیس و مونس بودی باشی! حضرت یحیی بن زکریاء﴿ع﴾ به حضرت عیسی﴿ع﴾ فرمود ای عیسی! همانا تا به حال گرما و سوزش مرگ از من ساکن نگشته است و همینک تو می‌خواهی که مرا به دنیا باز گردانی و بار دیگر مرارت و تلخی مرگ را به من بچشانی؟ درآن وقت بود که حضرت عیسی﴿ع﴾، حضرت یحیی بن زکریاء﴿ع﴾ را به حال خود گذاشت و به اذن خداوند متعال حضرت یحیی بن زکریاء﴿ع﴾ به مرقد شریف خود بازگشت و زمین به حالت خود بازگشت.

حکایت دوم:

در بحارالأنوار آمده است که چند نفر از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل که از عباد زمان بودند و عبادت و پرستش خداوند متعال در نزد فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بود. روزی آن چند نفر برای عبرت گرفتن از روزگار به خارج شهر و دیار خود رفتند تا اینکه به قبری رسیدند که با خاک یکسان شده بود که هیچ اثری و اسمی و غیر درآن نبود. پس با هم گفتند: بیاید با هم دعا کنیم تا خداوند متعال این مرده را سر از خاک بیرون بیاورد تا از او بپرسیم که چگونه طعم مرگ را چشید و طعم مرگ چگونه می‌باشد؟ پس همه باهم دعا کردند و دعایی که آنان دعا کرده بودند این بود (همانا تو خداوند و معبود ما می‌باشی، ای پروردگار ما هیچ معبودی جز تو نداریم و تو پایدار و مقتدر و همیشگی هستی و هرگز غفلت نمی‌کنی و تو زنده هستی زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد و توبرای تو درهر روز شأن و منزلتی است، همه چیز را می‌دانی بدون اینکه بیاموزی، این مرده را با قدرت بی‌پایانت بیرون بیاور! در همان وقت به اذن خداوند متعال مردی از آن قبر بیرون آمد که موهای سر و صورت او سفید بود، درحالی که از وحشت و پریشانی رو به آسمان کرده بود و سرش را از خاک تکان می‌داد پس آن چند جوان را در کنار قبرش دید به آنان گفت: در کنار قبرم چکار می‌کنید؟ به او گفتند: از خداوند متعال خواستیم که تو را برای ما زنده کند تا از تو بپرسیم که طعم مرگ را چگونه دیدی و چشیدی؟ به آنان گفت: همانا نود و نه سال در قبرم جای گرفته‌ام و تا به حال درد و سختی مرگ از من دور نشده و تلخی مرگ از حلقم خارج نشده است. به او گفتند: آیا در هنگامی که از دنیا رفتی همان گونه که ما می‌بینیم موهای سر و صورتت سفید بود؟ به آنان گفت: نه، ولیکن وقتی که ندا شنیدم که به من فرمود: بیرون بیا! درآن هنگام تمام ذرات بدنم از خاک جمع شده و روحم

بر من دمیده شد و با وحشت درحالی که چشمانم دنبال گوینـده بـود و بـه خـاطر پریشانی و وحشت زیادی که داشتم موهای سر و صورتم سفید گشت.

مؤلف کتاب می‌گوید: بنگر اگر جایز باشد که خداوند متعال با دعای چند نفـر از فرزنـدان پادشاهان بنی اسرائیل مرده‌ای را زنده کند پس چگونه جایز می‌شود اینکه مردگـان بـا دعـای فرزندان اشرف انبیاء ﷺ که امامان معصوم ﷺ که هدایت گر و پاک و پاکیزه می‌باشند انکار شود و یا آنرا قبول نکرد.

حکایت سوم:

روایت شده با استناد از امام صادق ﷺ پرسیده شد آیا حضرت عیسـی ﷺ شخصـی را زنـده کرد و آن شخص در دنیا زندگی کرده و فرزندانی از او به دنیا آمد؟ فرمـود: بلـه! همانـا حضـرت عیسی ﷺ دوستی داشت و او را خیلی دوست می‌داشت و هرگاه حضرت عیسی ﷺ به شـهر او می‌رفت در منزل آن شخص می‌رفت. در یک زمان حضرت عیسی ﷺ مدتی از آن شـخص دور شد درحالی که او زنده بود مدتی بعد حضرت عیسی ﷺ به خانه آن شخص آمـد و خواسـت بـه - اوسلام و احوالی پرسی کند وقتی که به آنجـا رسـید مـادر آن شـخص بیـرون آمـد و حضـرت عیسی ﷺ در مورد او پرسید . مادرش گفت: همانا او از دنیا رفته است. حضـرت عیسـی ﷺ بـه مادرش فرمود: آیا دوست داری که پسرت را ببینی؟ مادر گفت: بلـه. حضـرت عیسـی ﷺ بـه او فرمود: فردا صبح به نزد تو خواهم آمد و به اذن خداوند متعال پسرت را برای تو زنـده مـی کـنم. وقتی که صبح شد حضرت عیسی ﷺ به نزد مادر آن مرد آمد و به او فرمود: برویم به نـزد قبـر پسرت تا به اذن خداوند متعال او را زنده کنم. پس همراه هـم بـه نـزد قبـر رفتنـد و حضـرت عیسی ﷺ دعا کرد و خداوند متعال دعای او را اجابت فرمـود و آن مـرد را زنـده کـرد و قبـر شکافته شد و مرد بیرون آمد. وقتی که مادر پسرش را دید گریه کرد و او نیز گریه کـرد پـس دل حضرت عیسی ﷺ برای آنان سوخت پس بـه آن مـرد فرمـود: آیـا دوسـت داری همـراه مادرت در دنیا باقی بمانی؟عرض کرد: ای پیامبر خدا ﷺ با خوردن و آشامیدن و مدت طولانی و یا بدون خوردن و آشامیدن وبدون مدت؟ فرمود: به اذن خداوند، همراه با خوردن و نوشـیدن و مدت و تو بیست سال زنده خواهی ماند و ازدواج کرده و فرزندانی برای تو بـه دنیـا خواهنـد آمد. امام صادق ﷺ می‌فرماید: حضرت عیسی ﷺ دعا کرد و خداوند متعال اجابت فرمود و آن مرد بیست سال زنده ماند و در این بیست سال ازدواج کرد و فرزندانی از او به دنیا آمد.

حکایت چهارم:

روایت شده با استناد ازحضرت امام صادق﷣ که مـی‌فرمایـد: روزی حضـرت عیسـی﷣ در سیاحت خود به شهری رسید که اهلش و پرندگان و چهارپایان و غیره مرده بودنـد و اسـتخوانهای ایشان در خانه‌ها و بر سر راهها افتاده بود! چون این حال را مشاهده نمود فرمود: اینهـا بـه عـذاب الهی هلاک شده‌اند زیرا که اگر به مرگ طبیعی مرده بودنـد یکـدیگر را دفـن مـی‌کردنـد! پـس اصحاب آن حضرت﷣ عرض کردند: ای روح الله و کلمة الله از خداوند متعـال بخـواه تـا آنـان را برای ما زنده گرداند تا آنان به ما بگویند به چـه سـبب هـلاک شـده‌انـد؟ در آن هنگـام حضـرت عیسی﷣ دعا کردند. پس حق تعالی وحی نمود به آن حضرت که: ای روح الله! ایشان را ندا کن تا جواب تو را بدهند. پس حضرت عیسی﷣ شب هنگام بالای بلندی رفت و بـه اهـل آن شـهر فرمود: ای اهل شهر! پس یکی از آنان جواب داد و گفت: لبیک ای روح الله! حضـرت عیسـی﷣ به او فرمود: وای بر شما اعمال شما چه بود (که به این صورت به هلاکت رسیده‌اید)؟ عرض کرد: محبت دنیا و عبادت طاغوت؛ یعنی اطاعت اهل باطل ترس بسیار کم و لهو و لعـب زیـاد. فرمـود: محبت دنیای شما به چه مرتبه رسیده بود؟ گفت: مانند محبت طفل مادرش را که هرگاه بـه او رو می‌آورد شاد می‌شود و هرگاه پشت می‌کند محزون می‌شود. فرمود: عبادت طاغوت شـما بـه چـه مرتبه رسیده بود؟ گفت: هر امر باطلی که ما را به آن مأمور می‌ساختند، اطاعت ایشان مـی‌کـردیم. فرمود: چه اتفاقی بر سر شما افتاده است و حکایت شما چیست؟ گفت: صـبح در عافیـت بـودیم و شب خود را در هاویه دیدیم. حضرت پرسید: هاویه چیست؟ گفت: سجین. فرمود: سجین چیست؟ گفت: کوه‌های سیاه و سرخ از آتش که تا روز قیامت بر ما دمیده می‌شوند. فرمود: شـما چـه گفتـه اید؟ گفت: ما گفتیم: ما را به دنیا بازگردانید تا عمل نیک و شایسته انجام دهیم. به مـا گفتـه شـد: دروغ می‌گوئید (اگر به دنیا باز گردید بار دیگر این اعمـال زشـت و ناپسـند را انجـام خواهیـد داد). فرمود: وای بر تو چرا فقط تو از بین این جمع با من سخن می‌گویی؟ عرض کرد: زیرا که به دهان آنان لجامهای از آتش زده‌اند و فرشتگان عذاب که بی‌نهایت خشمگین ونیرومند بر آنـان گماشـته شده است، و من در میان آنان بودم از آنان نبودم و وقتی که عذاب برآنان نازل شـد مـرا نیـز فـرو گرفت، پس من به موئی آویخته‌ام در کنار جهنم و می‌ترسم که در جهنم بیفتم و نمی‌دانـم کـه از آن نجات می‌یابم و یا در آن خواهم افتاد. پس حضرت عیسـی﷣ رو کـرد بـه اصـحاب خـود و فرمود: خوابیدن بر روی زباله‌ها و خوردن نان جو که با سلامتی دین خود باشد خیر و نیکـی زیـاد همراه عافیت در دنیا و آخرت و سعادتمندی دنیا و آخرت در بر دارد.

حکایت پنجم:

در کتاب قصص الأنبیاء قطب الدین راوندی روایت شده با استناد از زرارة بن اعین از حضرت امام صادق﷣ که می‌فرماید: حضرت داود﷣ از حق تعالی سؤال نمود در هر دعوا و کشمکشی که در مورد آن به نزدش بیایند برای حکم و قضاوت آن حق تعالی آنچه حکم واقع است که در علم کامل او هست به او وحی نماید که به آن نحو میان ایشان حکم کند. پس خداوند تبارک و تعالی وحی فرمود که: ای داود! همانا مردم قادر نیستند که من چنین حکمی بدهم که تو با آن حکم قضاوت کنی! ولیکن چنین کاری برای تو انجام خواهم داد پس شخصی برای دادخواهی به نزد حضرت داود﷣ آمد و از شخص دیگر شکایت کرد و گفت: همانا این مرد بر من ظلم وستم کرده است شما بین من و او داد خواهی کنید و حق را به حق دار برسانید! حضرت داود﷣ منتظر وحی خداوند بود تا آن چرا که خداوند حکم کرده است حکم کند. در آن هنگام خداوند تبارک و تعالی وحی کرد و فرمود: ای داود! همانا حکم آن دو این است که بگویی کسی که بر او شکایت شده است گردن شاکی را بزند و مال و منان او را تصاحب گرداند! حضرت داود﷣ نیز به امر خداوند متعال چنین کاری انجام داد و وقتی که بنی اسرائیل چنین قضاوت و حکمی را از حضرت داود﷣ دیدند بسیار شگفت زده و متعجب شدند و نتوانستند که آنرا بپذیرند پس اعتراض کردند و گفتند: مردی به نزد شما آمد و اظهار کرد که فلانی به من ظلم و ستم رسانده است و از آن شخص شکایت کرد ولی شما به جای اینکه برای او داد خواهی کنید و حق او را از آن شخص ظالم بگیری دستور دادی که آن کسی که بر او شکایت شده است یعنی ظالم گردن شکایت کننده یعنی مظلوم را بزند!! پس حضرت داود﷣ دعا کرد و عرضه داشت: پروردگارا! مرا از این بلاء نجات بده! در آن هنگام خداوند تبارک تعالی به حضرت داود﷣ وحی کرد و فرمود: همانا تو از من خواستی تا من حکم واقع را به تو الهام کنم. و حقیقت آن چنین می‌باشد: آن شاکی که به نزد تو آمد پدر آن کسی که بر او شکایت شده را کشته بود و اموال او را برده بود پس من حکم کردم به قصاص پدر خود او را بکشد و مالهای پدر خود را از او بگیرد، پدرش در فلان باغ در زیر فلان درخت مدفون است برو به آنجا و او را به نام صدا کن تا جواب تو را بدهد و از او بپرس که چه کسی او را کشته است. پس داود﷣ بسیار خشنود شد و به بنی اسرائیل گفت: خدا مرا در این قضیه فرج کرامت فرمود. و سپس آنان را با خود برد به زیر آن درخت و ندا کرد پدر آن مرد را به نامش، پس صدا از زیر آن درخت آمد: لبیک ای پیغمبر خدا! فرمود: چه کسی تو را کشته

است؟ گفت: فلان مرد مرا کشت و مالهای مرا متصرف شد. پس بنی اسرائیل راضی شدند. داود﷣ استدعا کرد که حق تعالی تکلیف حکم واقع را از او بردارد، پس حق تعالی وحی فرستاد به سوی او که: بندگان من در دنیا تاب نمی آورند حکم واقع را، پس از مدعی گواه به طلب و مدعی علیه را سوگند بده و حکم واقع را به من گذار که در روز قیامت میان آنان حکم خواهم کرد.

حکایت ششم:

در کتاب اکمال الدین نقل از امام محمد باقر﷣ در بیان حکایت حضرت ادریس﷣ می‌فرماید: نبوت حضرت ادریس﷣ در زمان پادشاهی یکی از پادشاهان طغیانگربود.روزی آن پادشاه طغیانگر برای گشت و گذار در شهر و اطراف آن همراه وزیران و دربانان وغیره رفت تا اینکه به باغی سرسبز و خرم رسید که آن باغ متعلق به یک مرد مؤمن و با ایمان بوده است. پس پادشاه وقتی که باغ را دید از آن خوشش آمد پس پادشاه از وزیران خود پرسید این باغ متعلق به چه کسی می‌باشد؟ به او گفتند: این باغ متعلق به فلان شخص می‌باشد. پس پادشاه دستور داد که آن مرد مؤمن را به نزدش بیاورند پس به دستور پادشاه آن مرد مؤمن را به نزد او آوردند. پادشاه به آن مرد مؤمن گفت: باغت را به من بده. مرد مؤمن گفت: نمی‌توانم باغم را به تو بدهم زیرا من خانواده‌ای دارم که محتاج این باغ می‌باشند. پادشاه از گفته آن مرد باغدار مؤمن به شدت غضب کرد و سپس باغ را ترک کرد و به نزد همسر خود رفت. زن آن پادشاه از قبیله الازقه بود و آن پادشاه خواست با زنش مشهورت کند وقتی که پادشاه به قصرش رسید به نزد زنش رفت. زنش وقتی که او را دید، غضب و خشم در چهره پادشاه بود پس از علت غضب و خشم پادشاه پرسید.پادشاه جریان باغ سرسبز و خرم را برای زنش تعریف کرد وقتی که زن پادشاه چنین شنید به او گفت: ای سرورم! کسی نارحت وغمگین می‌شود که قادر نباشد کاری کند. او را بکش و ازآن راحت شو! پادشاه گفت: چگونه او را بکشم؟ زنش به او گفت: اگر دوست نداری بدون دلیلی او را بکشی من راهی برای تو نشان خواهم داد که قادر به صاحب آن باغ سرسبز و خرم شوی و آن نقشه‌ای که به تو خواهم گفت. پادشاه گفت: آن نقشه چیست؟همسرش گفت: گروهی از قبیله‌ام که دوستان و یاران من هستند به نزد آن شخص می‌فرستم تا او را به نزد تو بیاورند سپس برای تو شهادت دهند که این مرد از دین و آیین شما بیزار شده است و درآن وقت قتلش جایز می‌شود. و زمین را می‌توانی تصاحب کنی! پادشاه به همسرش گفت: آن چرا که دوست داری انجام بده! قوم و خویش همسر پادشاه

کسانی بودند که از کشت و کشتار مؤمنین خشنود می‌شدند. پس همسر پادشاه نقشه شوم خود را بوسیله آنان عملی کرد و آنان را به نزد مرد مؤمن فرستاد و آنان مرد مؤمن را گرفته و به نزد پادشاه آوردند. سپس به دروغ گواهی دادند که این مرد از دین و آیین شما بیزار شده است (و همانا در آیین ما چنین آمده است هرکه از دین وآیین ما بیزاری کند مجازات و سزای عملش مرگ می‌باشد پس دستور دهید که این کافر را به قتل برسانند). در آن وقت پادشاه دستور داد که آن مرد مؤمن را به قتل برسانند پس به دستور پادشاه مرد مؤمن را گردن زدند و پادشاه صاحب باغ سرسبز و خرم مؤمن شد. و خداوند متعال به خاطر کار پادشاه طغیانگر غضب کرد و درآن هنگام خداوند متعال به پیامبرش که در آن زمان حضرت ادریس﷤ بود وحی کرد و فرمود: ای ادریس! به نزد آن بنده طغیانگر و ظالم و ستمگر من برو و از جانب من به او بگو: آیا راضی و خشنود نگشتی از این همه کارهای ظالمانه و ستمگر تا وقتی که بنده مؤمنم را به قتل رساندی و زمینش را مصادره نمودی و خانواده‌اش را بدون سر پناه و داغ دیده کردی؛ به عزت و جلالم سوگند من انتقام آن بنده مؤمن را به زودی از تو خواهم گرفت و از گوشت بدنت به سگان و درندگان خواهم داد. پس حضرت ادریس﷤ به فرمان خداوند به نزد آن طغیانگر رفت و فرمان خداوند متعال را به او رساند در حالی که اهل وعیالش و وزیران و دربانان و نگهبانان همراه اهل و عیالشان دور او بودند. پس آن طغیانگر با بی‌ادبی و بی‌شرمی به حضرت ادریس﷤ گفت: از من دور شو و از قصرم خارج شو. پس آن پادشاه با همسرش در مورد چگونگی مقابله با حضرت ادریس﷤ مشورت کرد. همسرش به او گفت: نترس و از آن چرا که ادریس﷤ گفته است نهراس همانا من افرادی به نزد او می‌فرستم تا او را به قتل برسانند و تو را از او خلاص گردانم. حضرت ادریس﷤ یارانی داشت که به یگانگی خداوند متعال و به حضرت ادریس﷤ ایمان آورده و مؤمن بودند که مونس و غمخوارهمدیگر بودند. پس حضرت ادریس﷤ آن چرا که خداوند متعال برای او وحی کرده بود برای دوستانش شرح داد و آنها درباره به خطر افتادن جان حضرت ادریس﷤ از سوی پادشاه و مأمورانش ترسیدند. همسر پادشاه چهل نفر از قبیله الازارقه اجیر کرد و به سوی حضرت ادریس﷤ فرستاد تا آن بزرگوار را به قتل برسانند وقتی که آن چهل نفربه محل استقرار حضرت ادریس﷤ رسیدن ایشان را در آنجا نیافتند پس بدون نتیجه باز گشتند. در راه بازگشت دوستان ویاران آن حضرت آن چهل نفر را دیدند پس به طور مخفیانه به نزد حضرت ادریس﷤ رفتند و جریان را برای ایشان تعریف کردند و عرض کردند همانا پادشاه

قصد جانتان را دارد و سپس حکایت آن چهل نفر را برای ایشان بازگو کردند وعرض کردند مراقب باشید و از این شهر دور شوید تا دست پادشاه و ایادی آن به شما نرسد. درهنگام سحر حضرت ادریس علیه السلام با خداوند متعال مناجات کرد وخداوند بر او وحی فرستاد و فرمود: ای ادریس! از پادشاه دور شو و او را به من واگذار کن! حضرت ادریس علیه السلام عرضه داشت: خداوندا از تو می‌خواهم که نگذاری باران از آسمان بر این شهر ببارد هرچند که خراب و ویران شود و یا مردم آن فرتوت و ناتوان و گرسنه شوند. خداوند متعال به حضرت ادریس علیه السلام وحی کرد و فرمود: ای ادریس آن چرا که از من خواسته‌ای اجابت می‌کنم و آن چرا که خواستی به تو عطاء خواهم داد! سپس حضرت ادریس علیه السلام به دوستان و یاران خود فرمود: که من فلان درخواستی از خداوند متعال کرده وخداوند متعال نیز اجابت فرمود. سپس به آنان فرمود: از این شهر خارج شوید و در روستاها و شهرهای دیگز متفرق شوید تا دست پادشاه طغیانگر و ایادی آن به شما نرسد. خبر خواسته ادریس علیه السلام از خداوند متعال و اجابت آن از جانب خداوند متعال در تمام شهر شایع شد و حضرت ادریس علیه السلام نیز از آن شهر دور شد و به غاری که در فراز کوهی بود پناه برد و در آنجا ماند. خداوند متعال فرشته‌ای مسئول آب و غذای حضرت ادریس علیه السلام قرار داد تا برای حضرت ادریس علیه السلام آب و غذا و پوشاک و غیره بیاورد تا حضرت ادریس علیه السلام از آن استفاده کند. حضرت ادریس علیه السلام روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها فرشته از جانب خداوند برای او آب و غذا می‌آورد. درآن هنگام پادشاه دیگری در آن شهر به حکومت رسید و اموال و ثروت پادشاه قبلی را مصادره کرد و او و همسرش را به قتل رساند و از گوشت‌هایش به سگان داد و سگان از آن خوردند همان گونه که خداوند وعده داده بود. پس بیست سال آسمان بر آن شهر نبارید و بابت آن طاقت مردم تمام شد و مشکلات زیادی برآنها روی آورد در نتیجه با هم جمع شدند و با هم مشورت کردند تا اینکه به این نتیجه رسیدند که آن چرا بر سرشان اتفاق افتاده بود به خاطر خواسته حضرت ادریس پیامبر علیه السلام می‌باشد که از پروردگارشان خواسته بود. و گفتند: به راستی که آن بزرگوار به خاطر اعمال زشت و ناپسند ما؛ از ما دور شده است و خبری از آن بزرگوار نداریم و همانا خداوند متعال بخشنده تر از ما می‌باشد (گناه آنان این بود که وقتی که پادشاه آن مرد مومن باغدار را به قتل رساند و باغ او را تصاحب نمود چیزی نگفته و به آن راضی بودند). پس تصمیم گرفتند توبه کنند و به خاطر همین روی خاکستر رفتند و لباسهای زبر و خشن بر تن کردند و خاک بر روی سر و روی خود ریختند و ناله و زاری کردند و از خداوند طلب آمرزش و استغفار و مغفرت خواستند. پس

خداوند متعال بر آن فرشته‌ای که مسئول آوردن غذا و آب و پوشاک برای حضرت ادریسعليه‌السلام بود وحی کرد که دیگر آب و غذا و غیره برای حضرت ادریسعليه‌السلام نیاورد. حضرت ادریسعليه‌السلام در آن روز طبق معمول روزه گرفته بود در هنگام افطار منتظر افطاری خود بود ولی هرچقدر صبر کرد افطاری او نیامد و در نتیجه شب گرسنه خوابید. روز بعد نیز روزه گرفت و در آن شب نیز برای او افطار نیاوردند و روز سوم نیز چنین شد. پس به خاطر همین با خداوند عزوجل مناجات کرد و عرضه داشت خداوندا رزق و روزیم را از من گرفته‌ای قبل از اینکه روحم را بگیری! خداوند متعال به او فرمود: ای ادریس! از کوه پایین بیا و خودت دنبال معاش و خورد و خوراک خودت بگرد و خودت آنرا تهیه کن. پس حضرت ادریسعليه‌السلام به خاطر گرسنگی از کوه پایین آمد و وقتی که به نزدیک شهر رسید دودی دید که از خانه‌ای بالا می‌رود، پس به سوی آن خانه رفت و داخل شد و پیر زنی را دید که دو نان برای خود درست می‌کرد. حضرت ادریسعليه‌السلام به آن پیرزن گفت: ای‌پیر زن!یکی از این دو قرص نان را به من بفرش. آن پیرزن قسم خورد که هیچ چیزی برای خوردن غیر از این دو قرص نان در منزل ندارد که یکی برای خودش و دیگری برای فرزندش می‌باشد. حضرت ادریسعليه‌السلام به او فرمود: همانا فرزندت کوچک است نصف قرص نان را به او بده و نصف دیگرش را به من بده تا بخورم چون خیلی گرسنه‌ام. پس آن پیرزن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین حضرت ادریسعليه‌السلام و پسر خود قسمت کرد. وقتی که پسر دید که حضرت ادریسعليه‌السلام ازقرص نان او می‌خورد مظطرب شده و از شدت اظطراب جان داد. وقتی که پیرزن چنین دید گفت: ای بنده خدا! به راستی که تو به خاطر نصف قرص نان پسرم او را از شدت گرسنگی کشتی؟ حضرت ادریسعليه‌السلام به او فرمود: نگران نباش همانا من او را به اذن خدا وند زنده می‌گردانم. پس حضرت ادریسعليه‌السلام دو بازوی طفل را به دو دست خود گرفت و فرمود: ای روحی که بیرون رفته ای از بدن این پسر! به اذن خداوند به سوی بدن او برگرد به راستی من ادریس پیغمبرعليه‌السلام می‌باشم. پس در همان وقت روح به اذن خداوند به جسم کودک بازگشت و به اذن خداوند زنده شد. پس وقتی که آن پیرزن سخن حضرت ادریسعليه‌السلام را شنید و پسرش را دید که بعد از مردن زنده شد گفت: گواهی می‌دهم که تو حضرت ادریس پیغمبرعليه‌السلام می‌باشی و بیرون آمد و به صدای بلند فریاد کرد در میان شهر که: بشارت باد شما را به فرج که حضرت ادریسعليه‌السلام به شهر شما آمده است.

حکایت هفتم:

نقل شده با استناد از معاویة بن قره که می‌گوید: ابوطلحه پسرش را خیلی دوست می‌داشت پس روزی پسرش بیمار گشت. پس زنش‌ام سلیم وقتی که وقت مرگ پسرش را نزدیک دید در مورد شوهرش ابوطلحه ترسید پس او را به نزد رسول خداﷺ فرستاد (تا دعایی برای فرزندشان کند) پس ابوطلحه به نزد رسول خداﷺ رفت ولی وقتی که ابوطلحه بیرون از خانه خود رفت پسرش از دنیا رفت. در آن وقت‌ام سلیم پسر خود را با پارچه‌ای پیچاند و در گوشه‌ای از خانه قرار داد و سپس به نزد خانواده‌اش آمد و به آنان گفت: در مورد مرگ پسرش به ابو طلحه نگویید زیرا پسرش را خیلی دوست می‌دارد اگر بشنود که پسرش از دنیا رفته شاید یکباره تلف شود و بگذارید که من آن خبر را به آرامی بگویم. سپس غذایی پخت و عطر خوشی بر خود گذاشت و بعد از آن ابوطلحه از نزد رسول خداﷺ بازگشت و به زنش‌ام سلیم گفت: حال پسرمان چطور است؟ ام سلیم گفت: آرام گرفت. سپس گفت: آیا می‌خواهی چیزی بخوریم؟ (ابوطلحه گفت: اشکالی ندارد). پس‌ام سلیم بلند شد و برای خودشان غذا آورد و آنان غذا خوردند و سپس برای همسرش خود نمایی کرد و همسرش بلند شد و با او همبستر شد. وقتی که‌ام سلیم مطمئن شد که شوهرش اطمینان پیدا کرده است به او گفت: ای اباطلحه آیا در مورد امانتی که در نزد ما از طرف خداوند بود و همینک خداوند متعال آنرا از ما برده است غضب می‌کنی؟ ابا طلحه گفت: همانا من سزاوارتر از تو به صبر و شکیبایی به آن می‌باشم. سپس بلند شد و غسل کرده و به نزد رسول خداﷺ رفت و جریان آن چرا که زنش انجام داده بود را برای رسول خداﷺ (و اصحابی که در آنجا حضور داشتند) شرح دهد. وقتی که رسول خداﷺ چنین شنید فرمود: سپاس خدای را که در امتم مانند صابره بنی اسرائیل قرار داده است! عرض شد: ای رسول خداﷺ حکایت آن زن چه بود؟ فرمود: در بنی اسرائیل زنی بود که دارای همسر و از همسرش دو پسر داشت روزی همسرش به او گفت: غذایی آماده کن تا جمعی از بزرگان و غیره را به مهمانی دعوت کنم. زن نیز غذایی محیا کرد و مردم به خانه آنها آمدند و در خانه جمع شدند پس دو پسرش برای بازی به حیات خانه رفتند و در حین بازی در چاهی که در حیات بود افتادند. زن نخواست که مهمانی شوهرش به هم بخورد پس بچه‌های خود را از چاه بیرون آورد درحالی که هر دوی آنان جان داده بودند پس داخل یکی از اتاقهای خانه برد و روی آنان را پوشاند. وقتی که مهمانان رفتند شوهرش به نزدش آمد و در مورد دو پسرش پرسید و گفت: پسرانم کجایند؟ به او گفت: داخل

اتاق هستند و آن زن خود را خوشبو کرده بود پس خود را برای شوهرش خود نمایی کرد پس شوهرش بلند شود و با او همبستر شد و بعد از آن به او گفت: پسرانم کجایند؟ به او گفت: داخل خانه هستند، پس شوهرش پسران خود را صدا زد و آن دو پسر که مرده بودند به اذن خداوند متعال زنده شدند و به نزد پدرشان آمدند وقتی که مادر چنین دید با تعجب گفت: سبحان الله همانا این دو مرده بودند و خداوند متعال به خاطر صبر و شکیبایی من آنها را زنده گرداند.

حکایت هشتم:

در کتاب الدمعة نقل از قصص الأنبیاء قطب الدین راوندی‌رحمه‌الله با استناد از ابن عباس که می‌گوید: حق تعالی حضرت جرجیس‌علیه‌السلام را به پیامبری برگزید او را به سوی پادشاهی فرستاد که در شام بود که او را واذانه می‌گفتند و بت می‌پرستید، پس به او فرمود: ای پادشاه قبول کن نصحیت مرا، سزاوار نیست خلق را که عبادت کنند غیر خداوند را و رغبت نمایند در حاجات خود به سوی غیر او. پس پادشاه به آن حضرت گفت: از اهل کدام زمینی؟ فرمود: من از اهل رومم و در فلسطین می‌باشم. پس پادشاه امر کرد که آن حضرت را حبس کردند و بدن مبارکش را به شانه‌های آهنین مجروح کردند تا گوشتهای او ریخت و سرکه بر بدنش می‌ریختند و پلاسهای درشت به آن بدن مجروح می‌مالیدند، پس امر کرد که سیخهای آهن را سرخ کنند و بدنش را به آنها داغ کنند، چون دید که به اینها کشته نشد امر کرد میخهای آهن بر رانها و زانوها و کف پاهای او کوبیدند، چون دید که به اینها کشته نشد امر کرد میخهای بلند از آهن ساختند و بر سرش فرو بردند که مغز سرش روان شد، و فرمود سرب را آب کردند و بر بدنش ریختند و ستونی از آهن در زندان بود که کمتر از هجده نفر نمی‌توانستند آن را حمل کنند حکم کرد که آن را بر روی شکم او بگذارند، چون شب تاریک شد مردم از او پراکنده شدند، اهل زندان دیدند فرشته‌ای به نزد آن حضرت آمد و گفت: ای جرجیس! حق تعالی می‌فرماید: صبر کن و شاد باش و مترس که خدا با تو است و تو را از آنان خلاصی خواهد داد و آنان تو را چهار مرتبه خواهند کشت و من درد و آزار را از تو دفع می‌کنم .چون صبح شد آن پادشاه گمراه آن مقرب درگاه الهی را طلبید و حکم نمود که تازیانه ای بسیار بر پشت و شکم آن حضرت زدند و باز گفت که او را به زندان برگرداندند و به اهل مملکت خود فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد به نزد او بفرستند، پس فرستادند ساحری را که از همه ساحران ماهرتر بود و هر جادوئی که توانست کرد و در آن حضرت تأثیر نکرد، پس زهر کشنده ای آورد و به آن حضرت خورانید، پس آن حضرت فرمود

(بسم الله الذی یضل عند صدقه کذب الفجره و سحر السحره) پس هیچ ضرر به آن حضرت نرسانید. پس آن ساحر گفت: اگر من این زهر را به جمیع اهل زمین می‌خورانیدم هر آینه قوتهای ایشان را می‌کند و احشای ایشان را می‌ریخت و خلقت همه را متغیر می‌کرد و دیده‌های ایشان را کور می‌کرد، پس ای جرجیس! تویی نور و روشنی بخش راه هدایت و چراغ ظلمات اهل ضلالت و تویی حق یقین، شهادت می‌دهم که خداوند تو بر حق است و هر چه غیر اوست باطل است، به او ایمان آوردم و تصدیق کردم به پیغمبران او و توبه می‌کنم به سوی او از آنچه مرتکب شدم. پس پادشاه او را کشت و باز آن حضرت را به زندان فرستاد و او را به انواع عذاب معذب گردانید و فرمود او را پاره پاره کردند و در چاهی افکندند و مجلسی آراست و مشغول شد به شراب و طعام خوردن، پس حق تعالی امر فرمود باد را که ابر سیاهی برانگیخت و صاعقه‌های عظیم حادث شد، و زمین و کوهها بلرزیدند و مردم همه ترسیدند که هلاک خواهند شد، پس خداوند میکائیل را امر فرمود بر سر چاه آمد و گفت: برخیز ای جرجیس به قوت خداوندی که تو را آفریده و سامان داد و منظم ساخت. پس آن حضرت زنده و صحیح برخاست و میکائیل او را از چاه بیرون آورد و گفت: صبر کن و به پاداشهای الهی بشارت باد. پس حضرت جرجیس‌علیه‌السلام بار دیگر به نزد پادشاه رفت و به او فرمود: حق تعالی مرا به سوی تو فرستاده است که بوسیله من حجت را بر تو تمام کند، پس سپهسالار لشکر او گفت: ایمان آوردم به خدای تو که تو را بعد از مردن زنده گردانید و گواهی می‌دهم که او حق است و هر خدائی غیر او هست همه باطلند، و چهار هزار نفر متابعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند، پس پادشاه همه را به شمشیر قهر هلاک کرد و امر فرمود لوحی از مس ساختند و آتش بر روی آن افروختند تا سرخ شد و آن حضرت را به روی آن خوابانیدند و سرب گداخته در گلوی او ریختند و میخهای آن بر دیده‌ها و سر مبارکش دوختند پس میخها را کشیدند و سرب گداخته به جای آنها ریختند، پس چون دید که به اینها کشته نشد امر کرد آتش بر آن حضرت افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد خاکسترش را به باد دادند. پس خداوند امر فرمود حضرت میکائیل‌علیه‌السلام را که حضرت جرجیس‌علیه‌السلام را ندا کرد و زنده شد و ایستاد به امر خدا به نزد پادشاه رفت وقتی که در مجلس عام نشسته بود و باز تبلیغ رسالت الهی به او نمود، پس شخصی از اصحاب آن گمراه برخاست و گفت: در زیر ما چهارده منبر هست و در پیش ما خوانی هست و چوبهای اینها از درختان متفرقند که بعضی میوه دهنده و بعضی غیر میوه، اگر سؤال کنی از پروردگار خود که هر یک از اینها را درختی گرداند و پوست و برگ به هم رسانند و میوه بدهند من تصدیق تو می‌کنم. پس آن حضرت به دو زانو

در آمد و دعا کرد، در همان ساعت همه درخت شدند و برگ و میوه به هم رسانیدند، پس پادشاه امر کرد آن حضرت را در میان دو چوب گذاشتند و آن چوبها را با آن حضرت با اره به دو نیم کردند پس دیگ بزرگی حاضر کردند، نفت و گوگرد و سرب در آن دیگ ریختند و جسد شریف آن حضرت را در آن دیگ گذاشتند و در زیر آن دیگ آتش افروختند تا جسد آن حضرت با آنها به هم آمیخته شد، پس زمین تاریک شد، و حق تعالی حضرت اسرافیل را فرستاد نعره ای بر ایشان زد که همه به رو درافتادند و دیگ را سرنگون کرده گفت: برخیز ای جرجیس به اذن خدا، پس به قدرت حق تعالی آن حضرت صحیح و سالم ایستاد و رفت به نزد آن پادشاه ملعون گمراه باز تبلیغ رسالت نمود. چون مردم او را دیدند تعجب کردند، پس زنی آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای بنده شایسته خدا! ما گاوی داشتیم که به شیر آن زندگی می‌کردیم و مرده است و می‌خواهیم که آن را زنده گردانی. آن حضرت فرمود: این عصای مرا بگیر ببر و بر سر گاو خود بگذار و بگو: جرجیس می‌گوید برخیز به اذن خدا. چون چنین کرد گاو زنده شد، و آن زن ایمان آورد. پس پادشاه گفت: اگر من این ساحر را بگذارم، قوم را هلاک خواهد کرد پس همه اجتماع کردند بر قتل آن حضرت، پس امر کرد که آن حضرت را بیرون ببرند و گردن بزنند، پس چون آن حضرت را بیرون بردند عرض کرد: خداوندا! اگر بت پرستان را هلاک خواهی کرد از تو سؤال می‌کنم که مرا و یاد مرا سبب شکیبائی گردانی برای هر که در نزدت در برابر هر سختی و مشکل به تو تقرب کند پس گردن آن حضرت را زدند و برگشتند، همه به یک دفعه به عذاب الهی هلاک شدند.

حکایت نهم:

در کتاب الدمعة نقل شده که حضرت امام هادی علیه السلام به متوکل عباسی (بعد از اینکه متوکل عباسی گفت: مردم می‌گویند: که ابوطالب علیه السلام در روزمحشر در بین بهشت و آتش می‌ایستد درحالی که کفشی از آتش در پا دارد و آتش از مغزش بیرون می‌آید. و به خاطر کفرش وارد به بهشت نمی‌شود و به خاطر کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد جهنم نمی‌شود پس به خاطر همین بین آن دو یعنی بهشت و جهنم قرار دارد. ابوالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام به متوکل فرمود: وای بر تو آیا نمی‌دانی چه داری می‌گویی؟ به خدا قسم اگر ایمان ابوطالب علیه السلام را در یک کف ترازو قرار دهند و در کف دیگر ترازو ایمان تمام خلایق را قرار بدهند ایمان ابوطالب علیه السلام سنگینتر از ایمان آنها خواهد بود. متوکل عباسی گفت: در چه وقت ابو طالب علیه السلام ایمان آورد؟ امام هادی علیه السلام به او فرمود: آن چرا که نمی‌دانی رها کن و بشنو آن

چرا که مسلمانان نمی‌تواند آنرا انکار کنند و آنرا رد کنند.)[۱] فرمود: بدان که وقتی که رسول خداﷺ بعد از فتح مکه به حجة الوداع رفت در سرزمین البطح منزل کرد وقتی که شب شد به قبرستان بنی هاشم رفت و به یاد پدر و مادرش و عمویش ابوطالب‌؈افتاد درهمان حال اندوه بسیار بزرگی در وجود آن بزرگوار ایجاد شد درآن وقت وحی امین الهی بر ایشان نازل شد واز طرف ذات احدیت به ایشان فرمود: ای محمدﷺ بدان که بهشت بر مشرکان حرام است و به درستی که ای محمدﷺ من چیزی به تو عطاء داده‌ام که به کسی دیگر نداده‌ام پس پدر و مادر و عموی گرامی خود را صدا بزن پس به درستی که به اذن من صدای تو را خواهند شنید و جواب تو را خواهند داد واز قبرشان خارج می‌شوند در حالی که هیچ عذابی به خاطرکرامتی که تو در نزد من داری به آنها نرسیده است پس آنها را به ایمان به یگانگی و بی‌همتایی. من و رسالت خودت و ولایت و امامت برادرت علی بن ابیطالب؈ و اوصیاء و جانشینان معصوم؇ تا روز قیامت دعوت کن پس آنها جواب تو را خواهند داد و به آن چرا که آنها را به آن دعوت کردی ایمان خواهند آورد و آن چرا که در مورد آنها خواسته بودی به تو داده‌ام و آنها را از پادشاهان اهل بهشت قرار داده‌ام . راوی می‌گوید: در ادامه امام هادی؈ فرمود: پس رسول خداﷺ به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ رفت و به ایشان فرمود: ای اباالحسن؈ بلند شو که به راستی خداوند متعال در این روز چیزی به من داده که به هیچ کس غیر از من نداده است. و آن در مورد پدرم عبدالله؈ و مادرم آمنه؊ و عمویم (پدرت) ابوطالب؈ داده است و سپس آن چرا که به ایشان وحی شده بود به امام علی؈ تعریف کرد. سپس دست امام علی؈ را گرفت و به قبرستان برد و همان گونه که خداوند متعال فرموده بود آنها را صدا زد و آنها به اذن خدای تبارک و تعالی از قبور خود بیرون آمدند و سپس رسول خداﷺ آن بزرگواران را به نبوت و رسالت خود و ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ و امامت و ولایت سایر امامان معصوم؇ بعد از علی؈ تا روز قیامت دعوت کرد. آن بزرگوارن نیز به یگانگی و وحدانیت خدای تبارک و تعالی ایمان آوردند و سپس به نبوت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفیﷺ و ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ واامامان معصوم؇ یکی بعد از دیگری تا روز قیامت ایمان

۱. این اضافات از مترجم می‌باشد به نقل از مدینة المعاجز در باب معجزات حضرت امام هادی؈ که ترجمه مترجم می‌باشد(مترجم)

آوردند. سپس رسول خداﷺ به آن بزرگواران فرمود: به نزد خدای تبارک و تعالی باز گردید زیرا خداوند شما را از پادشاهان اهل بهشت قرار داده است. سپس آن بزرگواران به قبور خود باز گشتند. سپس امام هادیؑ فرمود: به خدا قسم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ به نیابت پدر خود ابوطالبؑ و به نیابت مادرش فاطمه بنت اسدؑ به نیابت پدر بزرگوار رسول خداﷺ عبداللهؑ و به نیابت مادر بزرگوارش آمنهؑ به حج می‌رفت تا وقتی که هنگام شهادت آن بزرگوار رسید که در آخرین لحظات به فرزندان بزرگوارش حسن و حسینؑ سفارش کرد که آنها نیز به نیابت آن بزرگواران به حج بروند و به امامان بعد از خویش نیز چنین وصیتی کنند.پس همه ما امامان معصومؑ نیز به نیابت آن بزرگواران به حج می‌رویم تا امر خدای تبارک و تعالی آشکار شود.

حکایت دهم:

در خرائج نقل شده است که مردی انصاری بره‌ای داشت پس آنرا ذبح کرد و به همسرش گفت: مقداری از گوشت آنرا کباب کن و مقداری از آنرا بپز امیدوارم که حضرت رسول خداﷺ ما را با قدمشان مشرف گرداند و در نزد ما افطار کند. پس آن انصاری به مسجد رفت و خواست رسول خداﷺ را به مهمانی و افطار دعوت کند، آن مرد انصاری دو پسر کم سن و سال داشت که آنان هنگامی که پدرشان بره را ذبح می‌کرد می‌دیدند. پس پسر بزرگه به برادر کوچکش گفت: بیا تو را ذبح کنم و او نیز آمد پس برادر بزرگ چاقو برداشت و سر برادرش را برید. وقتی که مادرشان چنین دید بر سر او فریاد کشید پس او برادر سر بریده خود را گذاشت و به پشت بام رفت و از پشت بام افتاد و او نیز مانند برادرش مرد. پس آن زن صابره و شکیبا دو پسرش را در داخل اتاق برد و آنها را با چیزی پوشاند و اثرات خون و غیره را پاک کرد و سپس غذا را آماده کرد. وقتی که حضرت رسول خداﷺ برای افطاری به منزل آن انصاری آمد جبرئیل امینؑ بر ایشان نازل شد و از جانب خداوند متعال فرمان داد و فرمود: دو پسرشان را به نزد خویش احضار کن. پس رسول خداﷺ سراغ ان دو را از پدر گرفت، انصاری به نزد همسرش رفت و سراغ دو پسرش را گرفت. همسرش به او گفت: بچه هایمان بیرون رفته‌اند و در اینجا نیستند. انصاری به نزد رسول خداﷺ بازگشت و عرض کرد که آنان بیرون رفته‌اند و در خانه نیستند. رسول خداﷺ به او فرمود: باید آنها را بیاوری اگر آنها را نیاوری لب به غذا نمی‌گذارم. انصاری به نزد همسرش رفت و آن چرا که رسول

خداﷺ فرموده بود به زنش باز گو کرد. همسرش وقتی که چنین شنید، جریان و آن چرا که بر سر فرزندانشان افتاده بود شرح داد پس آن انصاری دو پسرش را با همان حالت که مرده بودند به نزد رسول خداﷺ آورد و رسول خداﷺ برای آنان دعا کرد و به اذن خداوند متعال آنان زنده شدند و سالیان درازی بعد از آن حادثه زندگی کردند.

حکایت یازدهم:

در کتاب الدمعة نقل شده با استناد از میثم تمار که می‌فرماید: روزی یک اعرابی به نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام مشرف شد و گفت که ای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام همانا من فرستاده شصت هزار مرد که به آنان (العقیمة) می‌گویند می‌باشم. که آنان مرده‌ای را با من فرستاده‌اند و در مورد مرگش با هم اختلاف پیدا کرده‌اند و همینک در دم مسجد می‌باشد اگر او را زنده بکنی، یقین پیدا خواهیم کرد که تو راست گو و پاک و بی‌آلایش می‌باشی و یقین پیدا خواهیم کرد که تو حجت خداوند در زمینش وجانشین برحق حضرت رسول خداﷺ و خلیفه خداوند بعد از رسول خداﷺ می‌باشی. راوی می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام به اعرابی فرمود: مرده شما کی از دنیا رفته است؟ اعرابی گفت: چهل و یک روز پیش مرده است. امام علی‌علیه‌السلام به او فرمود: علت مرگ او چه بود؟ اعرابی گفت: ای علی‌علیه‌السلام همانا اهل او می‌خواهند او را زنده کنی تا به آنها بگوید چه کسی او را کشته است زیرا شب صحیح و سالم خوابید و وقتی که صبح شد دیدند گوش تا گوش سر بریده بود. و پنجاه نفر به خاطر آن مظنون هستند که توقع می‌رود یکی از آنان او را کشته باشد پس ای برادر رسول خداﷺ شک و تردید را از ما دور گردان! امام علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: همانا عمویش او را کشته است. زیرا او دخترش را با برادر زاده‌اش تزویج نمود ولی برادر زاده‌اش دختر عمویش را رها کرد و با زن دیگری ازدواج کرد. پس عمویش به خاطر خشمی که بابت آن کارش داشته بود (شبانه به استراحتگاه برادر زاده‌اش رفته و او) را گوش تا گوش سر برید. اعرابی گفت: ما نمی‌توانیم فقط با فرمایش خودتان آتش فتنه و غیره را خاموش کنیم از تو می‌خواهم که این مرد را برایمان زنده کنید تا او با زبان خود به قوم خود بگوید که (عمویش او را) کشته است تا آتش فتنه و کشت و کشتار خاموش شود. میثم تمار می‌گوید: در آن هنگام حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام بلند شد و بعد از ذکر حمد و ثنای خداوند و دورد فرستادن بر محمد وآل محمدﷺ فرمودند: ای اهل کوفه همانا منزلت و

مقام من در نزد خداوند شریفتر و برتر و با ارزشتر از گاو بنی اسرائیل می‌باشد که با جزئی از آن به مرده‌ای زده شد و آن مرده به اذن خداوند متعال زنده شد و دوباره زندگی نمود. و همانا یک جز از من بهتر و با ارزشتر از کل گاو بنی اسرائیل می‌باشد و همانا من با جزئی از خودم به مرده خواهم زد و به اذن خداوند متعال زنده خواهد شد. میثم تمارمی گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با پای راست مبارک خویش مرده را تکان داد و فرمود: به اذن خداوند متعال زنده شو ای مدرکه بن حنظله بن غسان بن بحیر بن قهرب بن سلامه بن طیب بن الاشعث! درهمان وقت خداوند متعال آن مرده را با دست مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام زنده کرد. میثم تمار رحمه الله می‌گوید: آن مرده به اذن خداوند متعال بلند شد درحالی که نور چهره‌اش نورانی و درخشان تر از نور خورشید و افزونتر از نور ماه بود. پس عرضه داشت: لبیک لبیک ای حجت خداوند بر آفریده‌ها که در فضل و کرم و بزرگی در آفریده‌ها بی‌همتا و یکتا می‌باشی. در آن وقت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: ای جوان چه کسی تو را کشته است؟ او گفت: عمویم حارث بن غسان مرا کشته است. امام علی بن ابیطالب علیه السلام به او فرمود: برو به نزد قومت و به آنها بگو که چه کسی تو را کشته است. او گفت: به قوم خودم باز نخواهم گشت زیرا می‌ترسم وقتی که به نزدشان بروم مرا بکشند و دیگر کسی مانند شما پیدا نکنم که مرا زنده کند. سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رو کرد به آن کسی که مرده را آورده بود و به او فرمود: تو به نزد قوم خود برو و در مورد آن چرا که دیدی و شنیدی بگو! او گفت: ای مولای من به خدا قسم هرگز از تو جدا نمی‌شوم بلکه در کنار و در رکاب و در خدمت تو خواهم ماند ولعنت خداوند بر آن کسی که حقیقت را با چشمانش ببیند و سپس آنرا بپوشاند. و همچنان در نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باقی ماند تا اینکه در جنگ صفین به درجه رفیع شهادت رسید. و اهل کوفه با دیدن و شنیدن آن معجزه و کرامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از آنجا متفرق شدند و در مورد آن چرا که دیدند و شنیدند اختلاف پیدا کردند و چیزهای دیگری گفته اند.

حکایت دوازدهم:

در کتاب الدمعة نقل از رجال الکشی نقل از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی که می‌گوید: مردی را دیدم که معروف به ابو زینبه بود پس در مورد احکم بن بشار المرزوی پرسید و نیز درمورد اثر زخمی که در روی گردن احکم بن بشار اثر زخمی دیدم که مانند نخ بوده گویا اثر بریدن گلو بوده است. به اوگفتم: چند بار در مورد آن زخمش از او پرسیدم ولی او جوابی به

من نداد. پس ابو زینبه به من گفت: ما در زمان امام جواد﵇ هفت نفر بودیم که در یک خانه‌ای منزل کرده بودیم که روزی احکم بن بشار در وقت عصر از منزل خارج شد و دیگرشب بازنگشت نیمه شب نامه‌ای از طرف امام جواد﵇ به ما رسید که در آن نوشته بودند: به راستی که دوست خراسانی شما احکم بن بشار در فلان جا گردنش را بریده‌اند و او را در فلان جا انداخته‌اند ولی همینک او زنده است هر چه سریعتر به آن محل بروید و با خود فلا ن دارو و فلان دارو ببرد و با آن دارو او را معالجه کنید که به اذن خدای تبارک و تعالی خوب خواهد شد. پس ما بی‌درنگ به همان جایی که امام جواد﵇ در نامه آورده بود رفتیم و احکم بن بشار را در آنجا دیدیم درحالی که گردنش بریده بود و خون زیادی از او ریخته بود پس با آن دارویی که امام فرموده بودند او را معالجه کردیم و احکم بن بشار از مرگ حتمی نجات یافت. احمد بن علی می‌گوید: قصه و حکایت او چنین بود که او در بغداد از اهالی آنجا زنی را صیغه کرد پس وقتی که آن قوم دانستند او را برده وگلوی او را بریدند و سپس او را در گونی گذاشته و در یک زباله دونی انداختند.

حکایت سیزدهم:

روایت شده با استناد از مفضل بن عمر که می‌گوید: به سرور و مولایم امام صادق﵇ عرض کردم: ای سرورم چگونه فاطمه زهرا﵍ به دنیا آمد؟ ایشان فرمود: هنگامی که حضرت خدیجه کبری﵍ با رسول خداﷺ ازدواج کرد زنان مکه (قریش) از نزد ایشان دور شدند و به نزد ایشان نمی‌رفتند. وهرگاه ایشان را می‌دیدند به ایشان سلام نمی‌کردند و اگر ایشان به آنها سلام می‌کردند آنها جواب سلام ایشان را نمی‌دادند و همچنین به هیچ زنی اجازه نمی‌دادند که به نزد ایشان برود تا از ایشان دل جویی و یا احول پرسی کند به خاطر همین ایشان وحشت زده و حیران ماند. هنگامی که به فاطمه زهرا﵍ باردار شد، حضرت فاطمه زهرا﵍ که در آن هنگام جنین بود با مادر بزرگوار خویش حضرت خدیجه کبری﵍ از داخل شکم مادر بزرگوارش با مادر بزرگوارش سخن می‌فرمود و ایشان را دل داری و دل جویی می‌کرد و به ایشان صبر می‌داد. خدیجه کبری﵍ این راز را از رسول خداﷺ پنهان کرد تا اینکه روزی حضرت محمدﷺ وارد شد و دید و شنید که حضرت خدیجه کبری﵍ با خود حرف می‌زد. ایشان به آن بزرگوار فرمود: با چه کسی حرف می‌زنی؟ عرض کرد: جنینی که در شکمم می‌باشد با من حرف می‌زند و او انیس و مونس و هم دم و هم صحبت و آرامش دهنده من می‌باشد و مرا دل داری ومژده صبر می‌دهد. رسول خداﷺ فرمود: همینک

جبرئیل امین‌ﷺ در نزد من می‌باشد و به من مژده و بشارت می‌دهد که این جنین دختری باشد. و این دختر بسیار گرامی و با برکت است و نسل پاک و پاکیزه و طاهر و میمون دارد. و به راستی که خداوند تبارک و تعالی نسل مرا از این دختر گرامی قرار خواهد داد و همچنین از نسل ایشان امامان و پیشوایان معصوم و طاهرﷺ قرار خواهد داد که بعد از به پایان رسیدن وحی از زمین جانشینان و خلیفه‌های خداوند در روی زمین خواهند بود. نقل شده که خدیجه کبریﷺ همچنان در همان حال بود تا وقتی که وقت به دنیا آمدن سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه زهراﷺ رسید در آن هنگام خدیجه کبریﷺ به دنبال زنان قریش و بنی هاشم فرستاد و از آنها درخواست کمک و یاری کرد تا به نزد ایشان بیایند و آن چرا که زن حامله هنگام زایمان نیاز دارد را برای او انجام دهند. زنان قریش و بنی هاشم در جواب او چنین گفتند: به راستی که هنگامی که ما به تو گفتیم: با محمدﷺ یتیم عبدالمطلبﷺ که فقیر بوده و مالی از خود ندارد ازدواج نکن ولی تو خلاف آن چرا که به تو گفته‌ایم انجام دادی و با او ازدواج کردی و همینک ما به تو می‌گوییم هرگز به یاری و کمک تو به نزد تو نخواهیم آمد. خدیجه کبریﷺ وقتی که پیام و سخنان آن زنان را شنید بسیار غمگین و ناراحت و پریشان شد تا جائی که غم و پریشانی تمام وجود آن بزرگوار را فرا گرفت،همچنان درآن غم و اندوه به سر می‌برد تا اینکه چهار زن سبزه بلند قامت که گویا از زنان بنی هاشم می‌باشند وارد منزل آن بزرگوار شدند وقتی که ایشان چنین دید بسیار ترسید و هراسان شد. در آن وقت یکی از آن زنان فرمود: ای خدیجه! اندوهناک و حیرت زده نباش به راستی که پروردگارت ما را برای یاری از تو به نزدت فرستاده است و ما خواهران تو می‌باشیم. من ساره همسر گرامی حضرت ابراهیمﷺ و ایشان آسیه بنت مزاحمﷺ که رفیق و همنشین وانیس تو در بهشت می‌باشد. و ایشان مریم بنت عمرانﷺ مادر گرامی حضرت عیسی مسیحﷺ می‌باشد و ایشان کلثوم سلام الله علیها خواهر گرامی حضرت موسی پیامبرﷺ می‌باشد. به راستی که خداوند متعال ما را برای یاری و کمک کردن به تو به نزدت فرستاده است تا آن چرا که زنان به زن حامله در هنگام زایمان کمک میکنند به تو کمک و یاری بدهیم. پس در آن وقت دو تای آنها در پیش رویش قرار گرفتند که یکی از آن دو دست راست و دیگری دست چپ را گرفت و دو تای دیگر که یکی از آنها نزد پایش رفت و دیگری پشت سر ایشان رفت. درآن هنگام حضرت فاطمه زهراﷺ پاک و پاکیزه (طاهره و مطهره) به دنیا آمد و روی زمین افتاد و نور درخشانی از آن بانوی دو عالم بدرخشید و از نور آن بزرگوار تمام خانه‌ها و منازل مکه نورانی گشت و درنتیجه هر جایی از زمین در مشرق و در مغرب از نور فاطمه زهراﷺ نورانی و

درخشان شد. در آن هنگام ده حورالعین بهشتی به زمین نازل شدند که در دست هر یک از آنها یک تشت و یک کوزه از بهشت بود که در هر کوزه آبی بود که آن آب از حوض کوثر از بهشت آورده بودند. پس آن ده حورالعین بهشتی، تشتها و کوزه‌ها را به آن چهار زن بهشتی دادند و آن چهار زن بهشتی فاطمه زهراؑ را (با اینکه پاک و پاکیزه بود ولی برای احترام و بزرگی و جایگاه ایشان در نزد خداوند متعال) با آب کوثر شستند. سپس دو پارچه سفید که سفیدتر از شیر بود و بوی آن دو پارچه خوشبوتراز مشک و عنبر بود بیرون آوردند و به آن چهار زن دادند و آنها با یکی از آن دو پارچه آن بزرگوار را پیچاندند و با دیگری قنداق کردند سپس به آن بزرگوار عرض کردند: به اذن خداوند تبارک و تعالی سخن بگو! درآن هنگام حضرت فاطمه زهراؑ زبان باز کرد و فرمود: «**أشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء،و ان بعلی سید الاوصیا و ولدی سادة الاسباط**» ترجمه: (**شهادت و گواهی می‌دهم که نیست معبودی جز خدای یگانه و بی‌همتا و نیز گواهی و شهادت می‌دهم که پدرم رسول خداست که سرور و پادشاه پیامبران می‌باشد و همچنین همسرم سرور و پادشاه اوصیاء (جانشینان پیامبران) می‌باشد و همچنین دو فرزندم دو سرور و دو پادشاه جوانان (اهل بهشت) می‌باشند**). سپس هر یک از زنان را به اسم صدا زد و به آنها سلام کرد پس زنان با خنده و تبسم به گونه‌های فاطمه زهراؑ بوسه زدند. در آن هنگام آن ده حورالعین بهشتی به آسمان باز گشتند و به تک تک اهل آسمانها بشارت و مژده ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهراؑ را دادند و در آسمانها نوری ظاهر گشت که فرشتگان قبل از این ندیده بودند. سپس آن چهار زن بهشتی به خدیجه کبریؑ عرض کردند: ای خدیجهؑ! این طاهره و مطهره و زکیه و میمونه و مبارکه را بگیر که به راستی به او نسل پاک و پاکیزه داده شده است پس خدیجه کبریؑ با خوشحالی و خشنودی فاطمه زهراؑ را گرفت و روی سینه خود قرار داد و فاطمه زهراؑ شروع به خوردن شیر از سینه پاک و مطهره مادر بزرگوار خویش شد. و همانا رشد و نمو حضرت فاطمه زهراؑ این گونه بود که در هر روز مانند یک ماه ودر هر ماه مانند یک سال سایر مردم رشد و نمو می‌کرد.

حکایت چهاردهم:

در کتاب قصص الأنبیاء شیخ قطب الدین راوندیؒ، در یک روایت طولانی نقل شده از ابن عباس در مورد حضرت الیاس پیامبرؑ تا اینکه می‌گوید: سپس حضرت الیاسؑ از کوه پایین آمد و در نزد مادر حضرت یونس بن متیؑ به مدت شش ماه مخفی شد درحالی

که حضرت یونس علیه السلام به دنیا آمده بود و بعد از آن حضرت الیاس علیه السلام از نـزد او رفـت. مـدتی بعد وقتی که شیر را از فرزندش یونس علیه السلام قطع نمود یعنی شیر دهی او به پایان رسید حضرت یونس علیه السلام از دنیا رفت. پس مردن فرزندش به او خیلی سخت آمد و او بسیار حزین و ناراحـت گشت. پس به دنبال حضرت الیاس علیه السلام رفت وقتی که به کوهی که حضـرت علیه السلام در آن پنـاه برده بود رسید به بالای آن کوه رفت تا اینکه به حضرت الیاس علیه السلام رسید و به او عرض کـرد: همانا پسرم از دنیا رفته است و به من الهام شده که به نزد تو بیایم و از تـو بخـواهم کـه دعـا کنی تا خداوند متعال پسرم را زنده گرداند. حضرت الیاس علیه السلام به او فرمود: چه وقت پسـرت از دنیا رفت؟ مادر حضرت یونس علیه السلام گفت: هفت روز پیش مرد و من او را به خاک نسپردم بلکه او را در پارچه‌ای پیچاندم و در جایی مخفی کرده‌ام. پـس حضـرت الیـاس علیه السلام همـراه آن زن رفت و مدت هفت روز راه رفتند تا اینکه به نـزد حضـرت یـونس علیه السلام رسـیدند. پـس حضـرت الیاس علیه السلام دعا کرد و در دعایش کوشش نمود تا اینکه خداوند متعال به قدرت بـی‌پایـان خـود حضرت یونس علیه السلام را زنده نمود. و وقتی که حضرت یونس علیه السلام چهل ساله شد خداونـد متعـال او را به پیامبری برگزید و سپس به سوی قـومش فرسـتاد همـان گونـه کـه مـی‌فرمایـد: ﴿وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾[1] **(و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری - یـا بیشـتر- فرستادیم).**

حکایت پانزدهم:

در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله نقل از امـام صـادق علیه السلام کـه مـی‌فرمایـد: (در شـب معـراج) حضرت جبرئیل امین و حضرت اسرافیل و حضرت میکائیل علیهم السلام براق را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. امام صادق علیه السلام (آن حکایت را از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند) تا اینکه می‌فرماید: سپس سوار(بر براق) شدم و رفتیم تا اینکـه بـه بیـت المقـدس رسـیدیم و افسار براق را در حلقه‌ای که پیامبران علیهم السلام پیش از من چهار پایان خود را برآن می‌بستند بسـتم و سپس وارد مسجد (الأقصی) شدم درحالی که جبرئیل امین علیه السلام در کنـار مـن بـود. حضـرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر پیامبران علیهم السلام را در آنجـا دیـدم کـه دور هـم جمع شده بودند و درآن وقت اقامه نماز گفته شد و من در این باره هیچ شک و تردیدی نـدارم

۱. سوره مبارکه صافات: آیه شریفه ۱۴۷

پس جبرئیل امینعليه السلام مرا از بازویم گرفت و به جلوی پیامبرانعليهم السلام برد و مرا امام و پیشوای آنان قرار داد و سپس با آنان نماز گذاردم. در این حدیث شریف به اینکه خداوند متعال،در شب معراج،حضرت ابراهیمعليه السلام و حضرت موسیعليه السلام و حضرت عیسیعليه السلام و سایر پیامبرانعليهم السلام را برای اینکه به امامت رسول خداصلى الله عليه وآله در دنیا نماز بگذارند دلالت دارد.

ساقه دوم

در مورد ذکر آیات قرآنی که به صورت عمومی به رجعت اشاره کرده است

آیه اول: خداوند متعال در سوره مبارکه مائده می‌فرماید: ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعالَمينَ﴾[1] **(نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود).** نقل شده از کتاب المنتخب؛ نقل شده که از امام صادقعليه السلام در مورد فرمایش خداوند متعال ﴿جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ﴾ **(در میان شما، پیامبرانی قرار داد)** پرسیدند؟ فرمود: منظور از پیامبران (انبیاء) در این آیه شریفه حضرت رسول خداصلى الله عليه وآله و حضرت ابراهیمعليه السلام و حضرت اسماعیلعليه السلام و ذریه حضرت اسماعیلعليه السلام که به پیامبری برگزیده شدند و پادشاهان و ملوک امامان معصوم (ائمه)عليهم السلام می‌باشند. عرض شد: به شما چه ملکی داده شده است؟ فرمود: ملک بهشت وملک برگشت (کره) به ما عطاء داده شده است.

آیه دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ﴾[2] **(که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد واگذار می‌کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!).** از کافی نقل از امام محمد باقرعليه السلام که می‌فرماید: همانا در کتاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام یافتیم که می‌فرماید: همانا منظور از آیه شریفه ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ

---

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۲۰

۲. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۲۸

لِلْمُتَّقینَ﴾ (همانا من و اهل بیتم ﷺ کسانی هستیم که زمین را به ارث برده‌ایم و همانا ما پرهیزکاران هستیم و تمام زمین متعلق به ماست). پس هر که دوست دارد زمین را برای مسلمانان زنده بدارد پس آنرا عمران کند، هر چند که بعضی مسلمانان را از آن خارج می‌کنند و آن تا روز ظهور امامی از اهل بیتم وهر چند که از آن نخورده باشد تا اینکه امام قائم ﷺ از اهل بیتم ﷺ ظهور کند و با شمشیر قیام کند و کسانی که با ظلم و ستم زمینهایی را تصاحب کردند را مانند رسول خدا ﷺ از آن بیرون می‌کنند و آنها را از آن منع می‌کند جز کسانی که از شیعیان ما هستند که صاحب زمینهایی شده‌اند که زمین را بین آنها تقسیم و در اختیار آنها می‌گذارد.

آیه سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه رعد می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَميعًا أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَميعًا وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا تُصيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَريبًا مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْميعادَ﴾[1] **(اگر بوسیله؛ قرآن، کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمینها قطعه قطعه شوند، یا بوسیله؛ آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه کارها در اختیار خداست! آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران به خاطر اعمالشان وارد می‌شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می‌آید، تا وعده (نهایی) خدا فرا رسد؛ به یقین خداوند دروعده خود تخلف نمی‌کند).**

در کتاب اصول کافی آمده است: نقل شده از احمد بن حماد از پدرش حماد که می‌گوید: از امام موسی کاظم ﷺ پرسیدم: ای سرور و مولایم جانم به قربانت به من بگویید که آیا پیامبر اسلام ﷺ وارث تمام پیامبران ﷺ شد؟

فرمود: بله. عرض کردم: آیا از حضرت آدم ﷺ تا زمان وجود نازنین خودشان؟ فرمود: خداوند متعال هر پیامبری که برگزید و فرستاد ازحضرت محمد مصطفی ﷺ داناتر و اعلمتر از آن پیامبر نبوده است. عرض کردم: همانا حضرت عیسی ﷺ مردگان رابه اذن خداوند زنده می‌کرد آیا چنین بود؟ فرمود: راست می‌گویی و همانا حضرت سلیمان ﷺ منطق الطیر را می‌دانست و حضرت رسول خدا ﷺ نیز چنین کارهای با اذن خداوند انجام می‌داد گفتگوی

---

۱. سوره مبارکه رعد: آیه شریفه ۳۱

آنان ادامه داشت تا اینکه حضرت امام موسی کاظمعليه‌السلام فرمود: و همانا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى﴾ **(اگر بوسیله؛ قرآن، کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمینها قطعه قطعه شوند، یا بوسیله؛ آن با مردگان سخن گفته شود)**. و همانا ما وارث آن قرآن هستیم همان کتابی که به وسیله آن کوه‌ها بـه حرکـت درآیند و زمینها قطعه قطعه شوند و مردگان به وسیله آن زنده می‌شوند.

آیه چهارم: ﴿قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنى إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾[1] **(گفت: پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)* فرمود: تو از مهلت یافتگانی!* (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی)**.

نقل از کتاب منتخب البصائر و تفسیر برهان نقل شده با استناد از حضرت امام صادقعليه‌السلام که فرمود: همانا هنگامی که خداوند متعال ابلیس لعین را از درگاه خودش خارج نمود ابلیس لعین گفت: خداوندا مرا تا روز قیامت یعنی بر انگیخته شدن مردم زنده قرارده. خداوند قبول نکرد و به او فرمود: ﴿قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ **(فرمود (تو از مهلت یافتگانی!* (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی)** و روز معلوم همان روزی است که ابلیس لعین همراه با لشکیران و ارتشیان و سربازان و دوستداران و اشیاء وغیره خود از زمانی که خداوند متعال حضرت آدمعليه‌السلام آفرید تا زمان وقت معلوم ظاهرمی شود و آن زمان آخرین برگشت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام خواهد بود. راوی می‌گوید: از امام صادقعليه‌السلام پرسیدم که آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام باز می‌گردد؟ فرمود: بله، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام چند بار به دنیا باز می‌گردد و در روز معلوم آخرین بازگشت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام می‌باشد و هر مؤمن و کافری درهر قرنی که باشد باز خواهد گشت تا مؤمن از کافر تمیز گردد و هنگامی که روز معلوم فرا رسد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام همراه شیعیان و پیروانان و دوستداران ومحبین خود رجعت خواهد نمود و شیطان و پیروانان و دوستان و اصحاب و یارانش رجعت خواهد نمود و قرار آنان در سرزمینی از سواحل فرات به نام روحا که نزدیک کوفه شما است خواهد بود پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام و یارانش با شیطان و یارانش جنگ سختی خواهند کرد که تا به حال از وقتی که خداوند آفریده‌ها را آفرید تا روز قیامت چنین جنگی و کارزاری نشده بود

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۳۸الی ۳۶

که کشته‌های زیادی از دو جهت خواهد بود و در روایت دیگر درکتاب المحجه در ذیل آیـه در شاخه‌ای که در مورد قیام قائم عجل الله تعالی فرجه اشاره شده است.

آیه پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً﴾ **(هنگـامی کـه نخسـتین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت درهم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو مـی‌کننـد وایـن وعـده‌ای اسـت قطعی!* سپس شما را برآنها چیره می‌کنیم؛ و شما را به وسیله داراییها و فرزندانی کمک خـواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر(از دشمن) قرار می‌دهیم).**[1]

نقل از کتاب مقتضب و تفسیر برهان به نقل از سلمان فارسی که می‌گوید: روزی بـه نـزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شدم وهمین که چشم مبارک آن بزرگوار به من افتاد فرمـود خداونـد هر پیامبر و یا رسولی را که فرستاد برای او دوازده نقیب قرار داد. سلمان فارسی رضی الله عنه می‌گویـد: عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله : همانا من این مطلب را از صاحبان دو کتـاب آسـمانی یعنـی تورات و انجیل خواندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! آیا نقیبان دوازده گانه مرا که بـرای امامت و رهبری بعد از من برگزیده شده‌اند می‌شناسی؟ سلمان می‌گوید: عرض کردم: خداونـد و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: ای سلمان! همانا خداوند تبارک و تعـالی مـرا از صـفای نـور خود آفرید پس مرا به عبادت و پرستش خودش دعوت کرد و من اطاعت نمودم و سپس از نور من حضرت علی علیه السلام را آفرید و او را دعوت به اطاعت خود کرد اطاعت نمود و سپس از نورمن و از نور علی علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را آفرید او را نیز دعوت کرد اطاعـت نمـود و سـپس ازنور من و علی و فاطمه علیهم السلام حضرت حسـن و حسـین علیهما السلام را آفریـد و آن دو را خوانـد هـر دو اجابت کردند ما را به پنج اسم از اسمهای خود نامید. خداوند محمود است و من محمد او علی (اعلی) و این هم علی او فاطر است و این فاطمه و خداوند صاحب احسان است و این حسن او محسن است و این حسین. آنگاه از نور حضرت حسین علیه السلام نه نفر امام معصوم علیهم السلام آفرید آنهـا را دعوت کرد پذیرفتند و این قبل از آن بود که آسمان افراشته و زمین گسترده یا هوا و یـا آب و فرشته یا بشری را بیافرینند ما درعلم انواری بودیم که او را تسبیح می‌کردیم و شنوا بـودیم و

۱. سوره مبارکه اسراء: آیات شریفه ۵و۶

اطاعت می‌کردیم. سلمان می‌گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت هرکه اینان را بشناسد چه پاداش و چه امتیازی دارد؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: هرکس آنها را به حقیقت معرفت بشناسد و پیرو ایشان باشد و دوست دار دوست آنها و دشمن دشمنشان باشد به خدا قسم او از ما است و به هر جا که وارد شویم وارد خواهد شد و هرجا منزل بگیریم او نیز منزل بگیرد. سلمان می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خداصلی الله علیه و آله ! آیا ممکن است ایمان به آنها داشته باشیم بدون شناخت ایشان و نام و نژادشان؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: نه. عرض کردم: یا رسول اللهصلی الله علیه و آله پس من آنها را چگونه بشناسم؟ همانا من تا امام حسینعلیه السلام شناخته‌ام. فرمود: حسینعلیه السلام را شناخته‌ای پس از او زین العابدین علی بن الحسین آنگاه پسرش محمد بن علی الباقر و شکافنده علم پیشینیان و دیگران از پیامبران و مرسلین پس از او جعفر بن محمد زبان راستین خدا سپس موسی بن جعفر که خشم خود را فرو می‌برد در راه خدا آنگاه علی بن موسی الرضا که راضی است به امر خدا سپس محمد بن علی جواد که برگزیده خلق خدا است بعد علی بن محمد راهنما و هادی به سوی خدا پس از او حسن بن علی خاموش امین عسگری سپس فرزندش حجة بن الحسن المهدی گوینده قائم به حق به امر خداوند. سلمان می‌گوید: در آن هنگام گریه کردم و عرض کردم: یا رسول اللهصلی الله علیه و آله دعا بفرمائید آنها را درک کنم. فرمود: ای سلمان! تو آنها را درک خواهی کرد و کسانی که مثل تو باشند وهرکس آنها را دوست بدارد به حقیقت معرفت خداوند شناخته است. سلمان می‌گوید: پس من به خاطر این نعمت بزرگ خداوند را بسیار سپاسگزاری کردم سپس عرض کردم: آیا عمر من آنقدر خواهد شد که ایشان را درک کنم؟ رسول خداصلی الله علیه و آله به من فرمود: ای سلمان بخوان ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً﴾ (هنگامی که **نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند؛ و این وعده‌ای است قطعی!* سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم؛ و شما را به وسیله داراییها و فرزندانی کمک خواهیم کرد؛ و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرارمی‌دهیم).** سلمان می‌گوید: من از شدت شوق به شدت گریه کردم وعرض کردم: آیا چنین تضمینی می‌فرمائید (که باز مرا برگردانند)؟ فرمود: آری قسم به آن خداوندی که محمدصلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت این تعهد را من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از امامان معصومعلیهم السلام از فرزند حسینعلیه السلام

می‌کنیم وهرکس از ما محسوب شود و در باره ما به او ستم روا گردد. آری بـه خـدا قسـم ای سلمان! همانا شیطان و سپاهش خواهند آمد و هرکس ایمان واقعی داشته و یا واقعاً کافر بـوده انتقام گرفته می‌شود و کیفر جنایات داده خواهد شد و میراث‌ها بر می‌گردد هرگـز خـدایت بـه احدی ستم روا نمی‌دارد ما هستیم تأویل این آیه شریفه خداوند می‌فرماید: ﴿وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ* وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ﴾[1] **(ما مـی‌خـواهیم بـر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشـان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنـی اسـرائیل) بـیم داشتند نشان دهیم)**. سلمان فارسی‌رضی الله عنه می‌گوید: از مکان خـود حرکـت کـردم و دیگـر هـیچ ترسی نداشتم که چه وقت خواهم مرد و یا مرگ به سراغم خواهد آمد.

آیه ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه طه می‌فرماید: ﴿کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی﴾ **(هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتـان را در آن بـه چـرا بریـد! مسلماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است).**[2]

نقل از تفسیر قمی: نقل از عماربن مروان که می‌گوید: از حضـرت صـادق‌علیه السلام از ایـن آیـه شریفه ﴿إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی﴾ **(مسلماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است!)** پرسیدم؟ فرمود: به خدا قسم ما اولی النهی هستیم (خردمندان هستیم). عـرض کـردم: قربانت شوم معنی اولی النهی چیست؟ فرمود: یعنی همان مطالبی کـه خداونـد بـه پیـامبرش اطلاع داد که پس از در گذشت او چه کسی ادعای خلافت می‌کند اولی و بعد دومی و بعـد از آنها سومی و بنی امیه. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله این جریانها را به حضرت علی‌علیه السلام اطلاع داد و تمـام آنها مطابق اخبار خداوند و پیامبرصلی الله علیه و آله و آنچه علی‌علیه السلام به ما فرموده بود واقع شد که خلافـت را بعد از او چه کسی از بنی‌امیه و دیگران می‌گیرند این است تفسیرهمان آیه که در قرآن ذکر شـده: ﴿إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی﴾ **(مسلماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمنـدان است!)** ما اولی النهی هستیم که علم این جریانها به ما منتهی شده به واسـطه دسـتور خداونـد صبر کردیم. ارکان خدا در میان مردم و نگهبانان دین او هستیم که حفظ مـی‌کینـم و پنهـان

---

۱. سوره مبارکه قصص: آیات شریفه ۶و۵

۲. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۵۴

می‌نمائیم از دشمنان خود چناچه حضرت پیامبرﷺ پنهان بود تا اجازه هجرت به او دادند و با مشرکین جهاد کرد ما نیز پیرو راه پیامبرﷺ هستیم تا خداوند اجازه دهد برای آشکار دین با شمشیر مردم را به دین دعوت می‌کنیم و در این راه شمشیر به کار می‌بریم چنانچه حضرت پیامبر اکرمﷺ در ابتدای اسلام به کار برد.

آیه هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه انبیاء می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هذا لَبَلاغًا لِقَوْمٍ عابِدِينَ﴾[1] **(در زبور بعد از ذکر(تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد! * در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان).**

نقل از کتاب تأویل آیات از امام محمد باقرؑ که فرمود: منظور از ﴿الصَّالِحُونَ﴾ **(بندگان شایسته)** آل محمدﷺ و منظور از ﴿عابِدِينَ﴾ **(عبادت‌کنندگان)** شیعیان ما می‌باشند.

و نقل از بحارالأنوار و عوالم آمده است که خداوند متعال به پیامبرش رسول خداﷺ در کتابش، آن چرا که بعد از رحلتش بر سر اهل بیتشؑ از لحاظ کشت و کشتار وغصب وغیره خواهد افتاد اطلاع داده است و سپس آنان به اذن خداوند بار دیگر به دنیا باز خواهند گشت و دشمنان خود را به اذن خداوند متعال نیست و نابود می‌گرداند و سپس تمام زمین را در احاطه خود قرار می‌دهند و این همان تفسیر آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هذا لَبَلاغًا لِقَوْمٍ عابِدِينَ﴾[2] **(در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد! * در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان).** ونیز: ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾[3] **(خداوند، به آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است).**

آیه هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه حج می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾[4] **(به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد**

---

۱. سوره مبارکه انبیاءؑ: آیه شریفه ۱۰۵

۲. سوره مبارکه انبیاءؑ: آیه شریفه ۱۰۶

۳. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۹ و نیز سوره مبارکه فتح: آیه شریفه ۲۹

۴. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۳۹

داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست).

نقل از کتاب کامل الزیارت در باب هجدهم: نقل از امام محمد باقر(ع) در مورد فرمایش خداوند متعال ﴿أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ﴾ **(به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست).** فرمودند: این آیه شریفه در شأن و منزلت حضرت قائم(عج) و یارانش نازل شده است و همانا (اذن: اجازه) ماضی است و معلوم می‌شود که در حقیقت مضارع است و وقوع آن در ماضی می‌باشد.

آیه نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾[1] **(همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست).**

در تفسیر قمی آمده است نقل شده از امام محمد باقر(ع) که می‌فرماید: آیه فوق ذکر در شأن و منزلت آل محمد(ص) تا آخرین امام معصوم مهدی موعود(عج) و یارانش می‌باشد. که خداوند متعال تمام مشرقها و مغربهای زمین را در اختیار آنان قرار می‌دهد و دین خود را به وسیله آنان آشکار می‌سازد و نیز خداوند متعال بوسیله او و یارانش بدعت و باطل را می‌میراند همان گونه که سفهاء و نادانان حق را میراندند تا جایی که هیچ اثری از ظلم در سرتاسر گیتی باقی نماند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند.

آیه دهم: خداوند متعال در سوره مبارکه نور می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئًا﴾[2] **(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت).**

این آیه شریفه دلالت دارد به حکمرانهای شایسته‌ای هستند که از جانب خداوند متعال

---

۱. سوره مبارکه حج: آیه شریفه ۴۱

۲. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

حکمرانی خواهند کرد که این صفات به هیچ یک از مردم دلالت نمی‌کند مگر به امامان معصوم علیهم‌السلام و همانا آن بزرگواران که درود خداوند بر آنان، در زمان زندگانی خود به علت بودن مشرکین و ستم گران و منافقین نتوانستند حکومت خود را کامل گردانند و خداوند متعال می‌خواهد وعده خود را عملی گرداند. ولیکن اولی بابت تعین کردن دومی به آن چرا که خداوند متعال وعده داده بود کافر گشته است و این کار باعث شد که وعده خداوند متعال عملی نگردد و این وعده الهی عملی نخواهد شد مگر در زمان رجعت و از مطلب ثابت می‌شود که رجعت اهل بیت علیهم‌السلام در آینده خواهد بود که به صورت تصریح شده نه یک بار بلکه چندین بار ذکر شده است.

و نقل شده از مناقب الطاهرین تألیف شیخ جلیل القدر حسن بن علی بن محمد بن حسن بن طبری مازندرانی بعد از ذکر این آیه شریفه آورده است: از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا زمان ما تمام مردم روی زمین مؤمن نگشته و فقط مؤمنین خداوند را در روی زمین که خداوند متعال را می‌پرستند وجود نداشته بلکه مشرکانی نیز می‌باشند که به خداوند متعال شرک می‌ورزیدند و به خاطر این به این نتیجه می‌رسیم که این وعده الهی در آینده خواهد بود و منتظر آن می‌باشیم و آن به خاطر این است که خداوند متعال آن وعده را با لفظ (سین) استقبال یعنی آینده ذکر کرده است و برای مخالفت کننده هیچ مقصودی وهیچ سودی ندارد که بگوید منظور از این وعده الهی در زمان خلافت خلفاء سه گانه (یعنی اولی و دومی و سومی) بوده است و آن به این دلیل است که در زمان آنان دنیا پر از شرک و کفر بوده است مگر تعداد اندکی که به اسلام گرویده‌اند.

و از کتابهای آنان (اهل سنت) نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده ست اگر از دنیا غیر از یک روز باقی نمانده باشد خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی می‌گرداند تا مردی از اهل‌بیتم علیهم‌السلام و از فرزندانم که اسمش همانند اسمم و کنیه‌اش همانند کنیه من می‌باشد ظهور می‌کند و به اذن خداوند متعال تمام زمین را پر از عدل وداد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد.

و نقل از کتاب اصول کافی علامه کلینی رحمه‌الله نقل کرده با استناد از عبد الله بن سنان که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درمورد فرمایش خداوند متعال ﴿وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[۱] (خداوند به کسانی

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید). فرمود: آنان امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند.

آیه یازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه شعراء می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾[1] **(اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد).**

نقل از کتاب تأویل الآیات به نقل ازابن عباس که می‌گوید: این آیه شریفه درمورد ما و درمورد بنی امیه نازل شده است که برای ما دولتی بر آنان خواهد بود گردنهای آنان بعد از دشواری در برابر ما خاضع گردد وبعد از عزت درخواری و ذلالت خواهند بود.

آیه دوازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه نمل می‌فرماید: ﴿وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آياتِهِ فَتَعْرِفُونَها وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ﴾[2] **(بگو: «حمد و ستایش مخصوص ذات خداست؛ به زودی آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید؛ و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست).**

در کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آمده است: مقصود از آیات (الآیات) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در هنگام رجعت می‌باشد که دشمنانشان در دنیا هنگامی که آن بزرگواران علیهم السلام را ببینند خواهند شناخت.

آیه سیزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه قصص می‌فرماید: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾[3] **(ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم).**

نقل شده از کتاب تفسیر مجمع البیان که درآن کتاب آمده است روایتی صحیح و متواتر نقل شده از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که می‌فرماید: سوگند به آن خداوندی که دانه

---

۱. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۴

۲. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۹

۳. سوره مبارکه قصص: آیات شریفه ۵و۶

را شکافت و انسان را پاک گرداند همانا دنیا برای ما بعد از دوری همان‌گونه که شتر ماده‌ای که فرزندش که کشته و یا بمیرد و سپس پوست او را پر از کاه کنند و آنرا به نزدش می‌برند به فرزندش منعطف می‌گردد و سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾ **(ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم).** و شیخ عیاشی رحمه الله نقل کرده با استناد از ابی صباح الکنانی که می‌گوید: روزی در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم و درآنجا امام صادق علیه السلام حضور داشتند پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: به خداوند سوگند که این از کسانی می‌باشد که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾ **(ما می‌خواهیم برمستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم).** در حدیث مفضل بن عمر که پیش از آن ذکر شده است نقل کرده با استناد امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: و آنگاه آقای بزرگ حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و آنها که باو ایمان آوردند و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهورمی کند با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و درباره پیغمبریش شک نمودند و اعتنا به گفتار وی نکردند و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می‌گوید و آنها که با ایشان جنگ کردند حاضر می‌کنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه با هر امامی و درهر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آنها بگیرد اینست تأویل حقیقی آیه شریفه ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾ **(ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!* و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم**

داشتند نشان دهیم). مفضل بن عمر می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و مولای من فرعون و هامان درآن وقت چه کسانی هستند؟ فرمود: اولی و دومی می‌باشند که از قبر خودشان بر انگیخته شده و مجازات سختی خواهند دید. تا اینکه می‌فرماید: ای مفضل گویا می‌بینم که ما امامان معصوم‌علیهم‌السلام آن موقع جلو پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله جمع شده و به آن حضرت شکایت می‌کنیم که امت بعد از وی چه به روز ما آوردند و می‌گوییم امت ما را تکذیب کردند و بی‌اعتنائی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند، والیان ستمگر آنها ما را از وطن بیرون آورده به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را در اسارت و حبس کشتند. در این وقت حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به شدت گریه می‌کند و می‌فرماید ای فرزندان من هر چه به شما رسید قبل ازآن به جد شما رسید.

نقل از کتاب تفسیر البرهان به نقل از امام محمد باقر و امام صادق‌علیهماالسلام که می‌فرمایند: فرعون و هامان در این امت دو مرد از طغیانگران قریش می‌باشند که خداوند متعال آنان را در هنگام قیام قائم‌عجل‌الله‌فرجه آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله در آخرالزمان زنده می‌گرداند و ازآنان به خاطر آن چرا که انجام داده‌اند انتقام می‌گیرد.

آیه چهاردهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ﴾[1] **(آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می‌گرداند!).**

در کتاب تفسیر قمی نقل شده با استناد از امام زین العابدین‌علیه‌السلام که می‌فرماید: در این آیه شریفه آمده است که حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر شما و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام امام شما و امامان معصوم‌علیهم‌السلام امامان شما برای شما باز خواهند گشت.

آیه پانزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه تنزیل می‌فرماید: ﴿وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾[2] **(به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند).** در حدیث مفضل بن عمر آمده است که می‌گوید: از امام صادق‌علیه‌السلام در مورد این آیه شریفه پرسیدم و عرض کردم: ای سرور و مولای من عذاب نزدیک و عذاب بزرگ چیست؟فرمود: عذاب نزدیک (عذاب دنیا) در زمان رجعت و عذاب بزرگ؛عذاب روز قیامت می‌باشد و زمین به غیر زمین تبدیل می‌شود و همه آفریده‌ها در پیشگاه خداوند یکتا و بی‌همتا و پیروزو قهار قرار خواهند گرفت.

---

۱. سوره مبارکه قصص: آیه شریفه ۸۵

۲. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۱

آیه شانزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه غافر می‌فرماید: ﴿إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ﴾[1] **(ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم).**

در کتاب تفسیر قمی آمده است نقل شده از جمیل که می‌گوید: در مورد آیه شریفه ﴿إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ﴾ از امام صادق علیه السلام پرسیدم؟ ایشان فرمود: به خداوند قسم آن در زمان رجعت خواهد بود آیا نمی‌دانی که همانا پیامبران علیهم السلام زیادی بودند که در دنیا یاری نشده بودند و آنان به شهادت رسیدند و بعد ازآن بزرگواران امامان معصوم علیهم السلام به شهادت رسیدند بدون اینکه یاری شوند و این وعده خداوند متعال در زمان رجعت خواهد بود. این روایت نیز در کتاب منتخب بصائر ذکر شده است.

آیه هفدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ یُریکُمْ آیاتِهِ فَأَیَّ آیاتِ اللّهِ تُنْکِرُونَ﴾[2] **(او آیاتش را همواره به شما نشان می‌دهد؛ پس کدام یک از آیات او را انکار می‌کنید؟)** نقل از تفسیر قمی که می‌گوید: ﴿یُریکُمْ آیاتِهِ﴾ یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در زمان رجعت می‌باشد وقتی که آن بزرگواران را ببینند خواهند گفت: ایمان آوردیم به خداوند متعال و به آن چرا که شرک کرده بودیم کفر ورزیده ایم. و یا اینکه از آنچه که شرک می‌ورزیدیم بیزار گشته‌ایم ﴿فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ﴾[3] **(اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت! این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده، و آنجا کافران زیانکار شدند).**

آیه هجدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه زخرف می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾[4] **(او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند).** یعنی آنها باز می‌گردند یا امامان معصوم علیهم السلام به دنیا باز خواهند گشت.

آیه نوزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه احقاف می‌فرماید: ﴿وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ

---

۱. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۱۵

۲. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۸۱

۳. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۸۵

۴. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۲۸

إِحْسانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَ عَلى والِدَىَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحًا تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لى فى ذُرِّيَّتى إِنّى تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنّى مِنَ الْمُسْلِمينَ﴾ **(ما به انسان توصیه کردیم که به پدرومادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم، و من از مسلمانانم)**[1]

به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه‌الله آمده است: ﴿الانسان﴾ یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد. و ﴿بوالدیه﴾ مقصود خداوند از این، امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام می‌باشد. ﴿**حملته امه کرهاً و ضعته کرهاً**﴾ و آن این بود که خداوند (متعال به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از اینکه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به حضرت امام حسین علیه‌السلام حامله شود، مژده به دنیا آمدن حضرت امام حسین علیه‌السلام داده بود و به ایشان فرموده بود که امامت از ذریه آن بزرگوار تا روز قیامت خواهد بود و بعد به حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: چنین و چنان مصیبتی به سر امام حسین علیه‌السلام و فرزندان معصومش علیهم‌السلام از جانب دشمنان خداوند می‌رسد. سپس عوض آنرا داده و امامت را در فرزندانش قرار داد و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود که امام حسین علیه‌السلام به شهادت خواهد رسید و سپس خداوند متعال او را به دنیا باز خواهد گرداند یعنی در زمان رجعت و او را یاری داده تا تمام دشمنان خود را نابود سازد و تمام زمین را در اختیار او قرار می‌دهد و این همان تأویل فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين﴾[2] **(ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم).** و نیز خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِىَ الصّالِحُونَ﴾[3] **(در زبور بعد از ذکر (تورات)**

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیه شریفه ۱۵

۲. سوره مبارکه قصص: آیه شریفه ۵

۳. سوره مبارکه انبیاء علیهم‌السلام: آیه شریفه ۱۰۵

نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد). و خداوند متعال به پیامبر بزگوارش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مژده و بشارت داده بود که اهل بیتش علیهم السلام مالک و صاحب زمین می‌شوند و به زمین باز خواهند گشت و دشمنان خود را تار و مار و به هلاکت خواهند رساند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مورد فرزندش امام حسین علیه السلام از جانب خداوند خبر داد که در آینده کشته و به شهادت خواهد رسید پس حضرت زهرا علیها السلام با ناراحتی حمل گرداند. راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا تا به حال دیدی که شخصی به پسری بشارت و مژده داده شود و سپس مادرش با نارحتی او را حامله شود و یا اینکه وقتی که خبر کشته شدن و به شهادت رسیدن آن را دانست ناراحت و غمگین شد. و به خاطر آن چرا که می‌دانست با ناراحتی و غم آنرا به دنیا آورد و همانا بین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فقط فاصله یک پاکی بوده است و حضرت امام حسین علیه السلام شش ماه در شکم مادر بزرگوارش حضرت فاطمه علیها السلام بوده است باز گرفتنش بیست و چهار ماه بوده است همان گونه که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: ﴿وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً﴾[1] **(و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است).**

آیه بیستم: خداوند متعال در سوره مبارکه شمس می‌فرماید: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها* وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها* وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها﴾[2] **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند،* و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید* و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد).**

در تفسیر فرات آمده است: مقصود خداوند متعال از این فرمایش که می‌فرماید: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند)** خورشید تابناک رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که دین و آیین را برای مردم آشکار کرد. ﴿وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ **(و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید)** یعنی ماه تابان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پرسیدم: ﴿وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها﴾ **(و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد)** آنان آل محمد که درود و سلام خداوند متعال بر آنان باد و آنان حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند.

---

۱. سوره مبارکه احقاف: آیه شریفه ۱۵

۲. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۳-۱

و در آن کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقر﵇ که می‌فرماید: حارث بن اعور به امام حسین﵇ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا﷌ قربانت گردم درمورد معنای فرموده خداوند متعال که می‌فرماید ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ **(به خورشید و گسترش نور آن سوگند)** امام حسین﵇ به او فرمود: وای بر تو همانا خورشید تابناک رسول خدا﷌ می‌باشد. عرض کرد: قربانت گردم معنای ﴿وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ **(و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید)**. فرمود: ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﵇ می‌باشد که بعد از رسول خدا﷌ بوده است. عرض کرد: ﴿وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها﴾ **(و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد)** فرمود: آن بزرگوار قائم﵇ از آل محمد﷌ می‌باشد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

ساقه سوم

آیاتی که مطلقاً به رجعت اشاره کرده است

آیه اول: خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[1] **((پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند).**

در کتاب مشارق الأنوار آمده است: غیب (پنهان) سه چیز است: و روز قائم﵇ و روز رجعت و روز قیامت که ایام آل محمد﷌ می‌باشد.

آیه دوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ في سَبيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ* وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللّهِ تُحْشَرُونَ﴾[2] **(اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع آوری می‌کنند، بهتر است!* و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید. (بنابراین، فانی نمی‌شوید که از فنا، وحشت داشته باشید).**

در کتاب الدمعه نقل از منتخب البصائر نقل از جابر که می‌گوید: در مورد آیه شریفه ﴿ولئن قتلتم﴾ از امام محمد باقر﵇ پرسیده شد. پس امام محمد باقر﵇ به من فرمود: آیا می‌دانی

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۵۶

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیات شریفه ۱۵۸ - ۱۵۷

﴿سبیل الله﴾ (راه خدا) چیست؟ عرض کردم: نه به خداوند قسم نمی‌دانم مگر اینکـه از وجـود مبارک شما بشنوم چیست. فرمود: کشته شدن در راه خدا ونـد یعنـی کشـتن در راه علـی بـن ابیطالب علیه السلام و ذریه طاهرش می‌باشد هرکه در راه ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کشته شود در راه خدا کشته شده است و هرکس به این آیه شـریفه ایمـان دارد کشـته شـدن در راه خداوند و مرگ عادی می‌باشد. پس هرکه در راه خدا کشته شود خداوند متعال بـار دیگـر او را (در هنگام رجعت) محشور می‌گرداند تا وقتی که به مرگ عادی از دنیا برود و هر که به مـرگ عادی از دنیا رفته در زمان رجعت او را زنده کرده تا اینکه در راه خدا به شهادت برسد.

آیه سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: **﴿ثُمَّ بَعَثْنـاکُمْ مِـنْ بَعْـدِ مَـوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾**[1] **(سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید).** نقل از کتاب تفسیر بیان: بعضی از اصحاب ما (اهل سنت) گفته‌اند این آیـه در جـواز و جایز بودن رجعت می‌باشد که مردم بعد از مرگ زمانی به دنیا باز خواهند گشت. و کسانی کـه گفته‌اند رجعت جایز نیست مگر اینکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود تا آن دلیل بر معجزه آن حضرت باشد و این گفتار آنان باطل می‌باشد زیرا در نزد ما و اکثر امت اینرا جایز می‌دانند کـه معجزات بر دست امامان معصوم علیهم السلام و اولیاء وغیره به اذن خداوند خواهد افتـاد کـه در اکثـر کتابهای اصول ذکر شده است. می‌گویم: و از قول خداونـد متعـال کـه مـی‌فرمایـد: **﴿لَعَلَّکُـمْ تَشْکُرُونَ﴾ (شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید).** چنین به دست می‌آید که آن شکر گذاری در زمان رجعت می‌باشد زیرا این دنیا، جایگاه تکلیف می‌باشد و در روز قیامت چنـین نیسـت زیـرا قیامت دار مجازات و پاداش می‌باشد نه محل تکلیف و شـکر گـذاری در آنجـا از آنـان سـاقط است و این دلیل قطعی و حق بودن رجعت می‌باشد.

آیه چهارم: خداوند متعال در سوره آل عمران می‌فرمایـد: **﴿کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾**[2] **(هر کسی مرگ را می‌چشد).**

در کتاب الدمعه نقل از کنز الدقایق نقل از زرارة که مـی‌گویـد: بـه حضـرت امـام محمـد باقر علیه السلام عرض کردم: همانا خداوند متعال می‌فرماید: **﴿کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَـةُ الْمَـوْتِ﴾ (هـر کسـی مرگ را می‌چشد).** (با توجه به این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: **﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا**

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۳

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۸۵

فی سَبیلِ اللّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ﴾[۱] **((ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند) پس هر که کشته شده است مرگ را نچشیده است).** فرمود: باید آنان در رجعت بازگردند تا مرگ را بچشند.

و نقل از تفسیر نورالثقلین نقل از حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام درباره فرمایش خداوند متعال ﴿کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ **(هر کسی مرگ را می‌چشد).** و یا منشوری است که بر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است هر یک از این امت (در زمان رجعت) برانگیخته خواهند شد. اما مؤمنون با چشم روشنی و اما کافران و فجار با رسوایی از جانب خداوند بر انگیخته خواهند شد.

آیه پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه نساء می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیدًا﴾[۲] **(وهیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او(حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود).**

نقل از تفسیر الکشاف گفته می‌شود: ضمیر (به) متعلق به حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشد و همانا همه می‌دانند که اهل کتاب اهل تورات یعنی یهودیان به حضرت عیسی‌علیه‌السلام در زمان حیاتش ایمان نیاورده‌اند و تأویل این آیه شریفه در زمان نزول آن حضرت از آسمان خواهد بود که اهل کتاب به آن بزرگوار ایمان خواهند آورد.

نقل شده ازتفسیر علی بن ابراهیم که: با استناد از شمر بن حوشب که می‌گوید: حجاج بن یوسف به من گفت: ای شهر یک آیه‌ای در قرآن است که مرا از درک معنی آن عاجز کرده است. من به او گفتم: کدام آیه است ای امیر؟ حجاج گفت: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیدًا﴾ **(وهیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود).** به خدا قسم من دستور دادم تا بسیاری از یهود و نصارا گردن بزنند و در آن هنگام آنها را به دقت می‌نگریستم، هیچ گاه ندیدم که لبهای خود را پیش از مرگش به منظور ایمان آوردن به حضرت عیسی‌علیه‌السلام حرکت دهند. شمربن حوشب می‌گوید: من به اوگفتم: ای امیر تأویل آیه

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۶۹

۲. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۱۵۹

این نیست که شما فهمیده‌اید. حجاج پرسید پس تأویل آن چیست؟ گفتم: حضرت عیسی بن مریم‌علیه السلام پیش از روز قیامت به دنیا فرود می‌آید و درآن موقع پیروان هیچ دینی اعم از یهودی وغیره نمی‌ماند مگر اینکه قبل از مرگ به وی ایمان می‌آورند و حضرت عیسی‌علیه السلام خود پشت سر حضرت مهدی‌عجل الله تعالی فرجه نماز می‌گذارد. حجاج گفت: وای بر تو این را از چه کسی دانستی و از کجا آورده‌ای؟ به او گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب‌علیهم السلام (امام محمد باقرعلیه السلام) به من خبر داد. حجاج گفت: به خدا قسم این تأویل را از چشمه زلالی آورده‌ای.

آیه ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: ﴿**وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ**﴾[1] **(و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛ و به حق و عدالت حکم می‌نمایند).**

در کتاب الدمعة نقل شده از شیخ طبرسی که می‌گوید: در مورد اینها چه کسانی هستند اختلاف پیدا کرده‌اند که بعضی‌ها می‌گویند: آنها قومی هستند که بعد از کشور چین قرار دارند و بین آنان و کشور چین سرزمینی شنزار و سوزان وجود دارد که تا به حال کسی به آنجا نرفته و یا از آن خارج نشده اند. و آن از امام محمد باقرعلیه السلام نقل شده است تا اینکه ایشان می‌فرماید: همانا حضرت جبرئیل امین‌علیه السلام در شب معراج رسول خداصلی الله علیه و آله را به نزد آن قوم برد و حضرت محمدصلی الله علیه و آله ده سوره که در مکه نازل شده بودند برای آنان تلاوت فرمود و آنان ایمان آوردند و حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله به آنان امر فرمود که در جای خود بمانند و روز شنبه را ترک کنند و به آنها دستور فرمود: که نماز بگذارند و زکات دهند و در آن وقت غیر از این دو فریضه واجب از جانب خداوند نیامده بود پس آنان نیز به آن عمل کردند. و سپس شیخ طبرسی‌رحمه الله گفته است: از بعضی از اصحاب ما نقل شده است که آنان همراه قائم‌عجل الله تعالی فرجه آل محمد خروج خواهند کرد.

و نقل از شیخ مفیدرحمه الله در ارشاد نقل از مفضل بن عمر از امام صادق‌علیه السلام که فرمود: از پشت کوفه بیست و چهار نفر همراه حضرت قائم‌عجل الله تعالی فرجه خروج خواهند کرد که پانزده نفر از آنان از قوم حضرت موسی‌علیه السلام ﴿الذین کانوا یهدون بالحق و به یعدلون﴾ **(گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛ و به حق و عدالت حکم می‌نمایند).** و هفت نفر اصحاب کهف و

---

۱. سوره مبارکه اعراف: آیه شریفه ۱۵۹

حضرت یوشع بن نون‌علیه السلام و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد بن الأسود و مالک اشتررحمه الله خواهند بود که در رکاب آن حضرت جزء یاران و حکماء خواهند بود.

و نقل از تفسیر برهان: به نقل از مفضل از امام صادق‌علیه السلام با کمی اختلاف در الفاظ ذکر شده است.

آیه هفتم: خداوند در سوره مبارکه توبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فى سَبيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾[1] **(خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ).**

نقل از شیخ حسن بن سلیمان در منتخب البصائر با استناد از ابوبصیر که می‌گوید: از امام محمد باقرعلیه السلام در مورد آیه شریفه ﴿إِنَّ اللّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ﴾ پرسیدم. فرمود: آن در زمان میثاق می‌باشد. ابوبصیر می‌گوید: سپس این آیه شریفه را تلاوت نمودم که خداوند می‌فرماید: ﴿التّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ﴾ **(توبه‌کنندگان، عبادت کاران، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای)الهی، (مؤمنان حقیقی‌اند)؛ و بشارت ده به (اینچنین) مؤمنان).**

امام محمد باقرعلیه السلام فرمود چنین تلاوت نکن ولیکن چنین بخوان ﴿التائبین العابدین ...الی آخر آیه﴾ فرمود: هرگاه ایشان را دیدی آنان همان کسانی هستند که جانها و اموالشان از آنان خریداری شده یعنی در زمان رجعت. سپس فرمود: برای هرمؤمنی کشته شدن در راه خداوند و مرگ عادی خواهد بود پس هر مؤمنی که در راه خدا به شهادت برسد (در زمان رجعت) باز می‌گردد تا اینکه به مرگ عادی از دنیا برود و هر که به مرگ عادی از دنیا رفته باشد (در زمان رجعت) باز خواهد گشت تا اینکه در راه خداوند به شهادت برسد.

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیات شریفه ۱۱۲- ۱۱۱

آیه هشتم: خداوند در سوره مبارکه یونس علیه السلام می‌فرماید: ﴿بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّا یَأْتِهِمْ تَأْویلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمینَ﴾[1] **((ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود).**

نقل از تفسیر علی بن ابراهیم که می‌گوید: این آیه شریفه در مورد رجعت نازل شده است، بعضی آنرا تکذیب نموده‌اند یعنی گفته‌اند اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و سپس خداوند درباره آن فرمود: ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدینَ﴾[2] **(بعضی از آنها، به آن ایمان می‌آورند؛ و بعضی ایمان نمی‌آورند؛ و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می‌شناسد)).**

آیه نهم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ﴾[3] **(گرما، پاره‌ای از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده‌ایم، (در حال حیات تو (به تو نشان دهیم، و یا) پیش از آنکه گرفتار عذاب شوند،) تو را از دنیا ببریم در هر حال بازگشتشان به سوی ماست؛ سپس خداوند بر آنچه آنها انجام می‌دادند گواه است).**

در کتاب الدمعه نقل از تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: ﴿وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ﴾ یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله ﴿بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ﴾ یعنی در زمان رجعت و قیام قائم آل محمد علیهم السلام ﴿أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ﴾ قبل از آن ﴿فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ﴾.

آیه دهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ﴾[4] **(و هرکس که ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، (همه را از هول عذاب،) برای نجات خویش می‌دهد! و هنگامی که عذاب را ببینند،(پشیمان می‌شوند؛ اما) پشیمانی خود را کتمان ستمی بر آنها نخواهد شد! می‌کنند (،مبادا رسواتر شوند)! و در میان آنها، به عدالت داوری**

---

۱. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۴۰-۳۹

۲. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۴۰-۳۹

۳. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۴۶

۴. سوره مبارکه یونس علیه السلام: آیه شریفه ۵۴

می‌شود.

و نقل از علی بن ابراهیم که می‌گوید: ﴿وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ﴾ **(و هر کس کـه سـتم کرده،)** یعنی به حق آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله ستم کرده‌اند. ﴿ما فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ﴾ **(اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد،)** همه را از هول عـذاب ﴿لَافْتَدَتْ بِـهِ﴾ **(بـرای نجـات خویش می‌دهد!)** تا آن وقت و زمان تعیین شده؛ یعنی در زمان رجعت.

آیه یازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه هودعليه‌السلام مـی‌فرمایـد: ﴿وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ أَلا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ﴾[1] **(و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم، (از روی استهزا می‌گویند: چه چیز مانع آن شده است؟ آگاه باشید، آن روز که (عذاب) به سراغشان آیـد، از آنهـا بازگردانده نخواهد شد؛ (و هیچ قدرتی مانع آن نخواهـد بـود؛) و آنچـه را مسـخره مـی‌کردنـد، دامانشان را می‌گیرد).**

نقل از تفسیر علی بن ابراهیم: ﴿إِنْ مَتَّعْناهُمْ﴾[2] **(بهره‌مند سـازیم).** یعنـی در ایـن دنیـا تـا هنگام ظهور امام زمانعجل‌الله‌فرجه و در آن وقت آنان را مجازات کنیم آنها خواهند گفت: ﴿لئن اخرنا عنهم العذاب الی امه معدوده﴾ یعنی: **(اگر عذاب را تا مدت معینی (ظهور امام زمان) به تـأخیر بیاندازیم)** ﴿لیقولن ما یحبسه با استهزاء﴾ **(خواهند گفت چه چیز آنرا باز داشت)** (و مانع ظهور امام زمان چیست؟) ﴿الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به یسـتهزون﴾ **(بدانید روزی که عذاب می‌آید از آنها برداشته نمی‌شود، بلکه بر آنان فرود آمده و آنچه را استهزاء به آن می‌کردند خواهند دید).** از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه‌السلام روایت شـده کـه در تأویـل این آیه شریفه فرمود: **امه معدوده اصحاب قائم**عجل‌الله‌فرجه آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله است که سیصد و سـیزده نفر می‌باشند.

آیه دوازدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه ابراهیمعليه‌السلام می‌فرماید: ﴿ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ﴾[3] **(و ایام الله را به آنان یاد آور).** در نقل از کتاب منتخـب البصـائر نقـل شـده بـا اسـتناد از امـام

---

۱. سوره مبارکه هودعليه‌السلام: آیه شریفه ۸

۲. سوره مبارکه شعراء: آیه شریفه ۲۰۵

۳. سوره مبارکه ابراهیمعليه‌السلام: آیه شریفه ۵

صادق علیه السلام که فرمود: ایام الله سه روز می‌باشند. یوم القائم و یوم الرجعة و یوم القیامة یعنی زمان ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه و زمان رجعت و روز قیامت می‌باشند. و نقل از شیخ برسی که می‌گوید: همانا روز ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه روز آل محمد صلی الله علیه و آله و روز رجعت اهل بیت علیهم السلام روز آل محمد صلی الله علیه و آله و روز قیامت روز آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. زیرا آنان در دنیای فانی بر امتها گواه و شاهد بوده و شفاعت کننده گان شیعیان گناهکار وخطاکارخود در روز قیامت می‌باشند پس هرکه به روز رستاخیز ایمان ندارد به خداوند یگانه و بی‌همتا ایمان ندارد پس آنان کافر حقیقی هستند.

آیه سیزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه نحل می‌فرماید: ﴿وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لا یَخْلُقُونَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُون* أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ وَ ما یَشْعُرُونَ أَیّانَ یُبْعَثُونَ* إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ﴾[1] **(معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند!* آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند و نمی‌دانند (عبادت کنندگانشان) در چه زمانی محشور می‌شوند!* معبود شما خداوند یگانه است؛ اما کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، دلهایشان (حق را) انکار می‌کند و مستکبرند).**

نقل از تفسیر برهان به نقل از جابر که می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ الَّذینَ یَدْعُونَ﴾ الی آخر آیه شریفه پرسیدم ایشان فرمود: ﴿الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ﴾ **(کسانی که معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند)**؛ اولی و دومی و سومی می‌باشند که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و پیروی از آن بزرگوار را تکذیب کرده و از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پیروی نکردند و مردم را به سوی خود خوانده و وادار کردند که از خودشان پیروی کنند و این تأویل فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ﴾ **(کسانی که به معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند)**. و اما فرموده خداوند متعال: ﴿لا یَخْلُقُونَ شَیْئًا﴾ **(چیزی را خلق نمی‌کنند)**. یعنی چیزی را نمی‌پرستند ﴿لا یعبدون شیاء﴾ ﴿وَ هُمْ یُخْلَقُونَ﴾ **(بلکه خودشان هم مخلوقند)** یعنی بلکه خودشان می‌پرستند (یعنی هم یعبدون) و اما در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ﴾ **(آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند)** یعنی کفارهستند و ایمان ندارند. و اما فرموده خداوند متعال ﴿وَ ما

---

۱. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۲۲تا ۲۰

يَشْعُرُونَ أَيّانَ يُبْعَثُونَ﴾ **(و نمی‌دانند (عبادت کنندگانشان) در چه زمانی محشور می‌شوند). یعنی** آنان ایمان نمی‌آورند و شرک می‌ورزند. ﴿إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ﴾ **(معبود شما خداوند یگانه است همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید)** و اما فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ﴾ **(و اما کسانی که ایمان نمی‌آورند)** یعنی به رجعت ایمان ندارند درحالی که آن حق می‌باشد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز همین روایت از امام محمد باقر‌ؑ با کمی اختلاف نقل شده است.

آیه چهاردهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[1] **(آیا آنها انتظاری جز این دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا فرمان پروردگارت (برای مجازاتشان) فرا رسد (آنگاه توبه کنند؟ ولی توبه آنها در آن زمان بی اثر است! آری،) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند! خداوند به آنها ستم نکرد؛ ولی آنان به خویشتن ستم می‌نمودند).**

نقل از تفسیر قمی: در مورد تفسیر این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾ **(یا فرمان پروردگارت (برای مجازاتشان) فرا رسد)** یعنی از عذاب و مجازات و مرگ و خروج قائم‌ؑ می‌باشد.

آیه پانزدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ﴾[2] **(و سرانجام بدیهای اعمالشان به آنها رسید؛ و آنچه را (از وعده‌های عذاب) استهزا می‌کردند، بر آنان وارد شد).** نقل از تفسیر قمی که می‌گوید: از عذاب و مجازات در زمان رجعت می‌باشد.

آیه شانزدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ﴾[3] **(آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، برنمی‌انگیزد! آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را**

---

۱. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۳۴و۳۳

۲. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۳۴و۳۳

۳. سوره مبارکه نحل: آیات شریفه ۳۹و۳۸

برای جزا بازمی‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!(*هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند، برای آنها روشن سازد؛ و کسانی که منکر شدند، بدانند دروغ می‌گفتند). نقل از تفسیر قمی که امام صادق علیه السلام از یکی از اصحاب پرسید: مردم درباره این آیه شریفه چه می‌گویند؟ عرض کرد: همانا مردم می‌گویند: این آیه شریفه در شأن کفار نازل شده است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا کافران به خداوند سوگند نمی‌خورند. بلکه این آیه شریفه در شأن و منزلت قومی از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است که به آنها گفته شد: بعد از مرگ و قبل از روز قیامت به دنیا باز خواهید گشت پس آنها سوگند خوردند که هزگز به دنیا نخواهند برگشت پس خداوند کلام آنها را بر آنها بر گرداند و فرمود: ﴿لِيُبَيِّنَ﴾ **(برای آنها روشن سازد)** یعنی کسانی که کفر کردند ﴿أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ﴾ **(بدانند دروغ می‌گفتند!)** یعنی درمورد رجعت که همانا خداوند متعال آنان را در زمان رجعت بر می‌گرداند و آنها را می‌کشد و با کشتن و به هلاکت رساندن آنها دل مؤمنین را شفا داده و آرام می‌کند.

و نیز در روضة الکافی و برهان نزدیک به این روایت نقل شده است.

آیه هفدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید: ﴿وَ قَضَيْنا إِلى بَنِى إِسْرائيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً* فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾[1] **(ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد و برتری جویی بزرگی خواهید نمود.* هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند؛ و این وعده‌ای است قطعی).**

مؤلف کتاب می‌گوید: این آیه شریفه در شاخه دوم این کتاب که در مورد نشانه‌های ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بوده ذکر کردیم.

آیه هجدهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ كانَ فی هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾[2] **(اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است).**

---

۱. سوره مبارکه اسراء: آیات شریفه ۵و۴

۲. سوره مبارکه اسراء: آیه شریفه ۷۲

نقل از کتاب منتخب البصائر و تفسیر برهان نقل از ابوبصیر از یکی از معصومین علیهم السلام که می‌فرماید: منظور از ﴿فِي ٱلآخِرَةِ أَعْمى﴾ **(در آخرت نیز نابینا)** یعنی در زمان رجعت می‌باشد.

آیه نوزدهم: خداوند متعال در سوره مبارکه طه می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾[1] **(و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت).** نقل از تفسیر قمی و منتخب البصائر نقل از معاویة بن عمار که می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنی زندگی تنگ در آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ **(و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت)** چیست؟ فرمود: به خدا قسم این آیه درباره نواصب (و دشمنان ما) است عرض کردم: قربانت گردم ما که آنها را همواره در ناز و نعمت دیده ومی بینیم و بدین گونه هم می‌میرند. فرمود: به خدا آنها زندگی ناراحت کننده و گذران تنگی را هنگام رجعت در پی خواهند داشت که در آن موقع نجاست می‌خورند.

آیه بیستم: خداوند متعال در سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام می‌فرماید: ﴿وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ﴾[2] **(و حرام است بر شهرها و آبادیهایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا بازگردند؛) آنها هرگز باز نخواهند گشت).** در تفسیر قمی نقل شده با استناد ازمحمد بن مسلم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: هر قریه‌ای که خداوند مردم آنرا با عذاب نابود گردانید در رجعت به دنیا بر نمی‌گردند. بنابراین آیه شریفه بزرگترین آیات دال بر رجعت است. زیرا هیچ یک از مسلمانان منکر این نیست که تمام مردم اعم از آنها که با عذاب خدا نابود شده‌اند یا آنان که وفات یافته‌اند همه در قیامت برانگیخته می‌شوند و اینکه در این آیه خداوند می‌فرماید: ﴿لا يَرْجِعُونَ﴾ **(آنها هرگز باز نخواهند گشت!)** مقصود اینست که در رجعت بر نمی‌گردند، ولی به قیامت بر می‌گردند تا به دوزخ درافتند. و اما کسانی که مؤمن خالص و ناب و غیره آن بوده و کسانی که بوسیله عذاب خداوند به هلاکت نرسیده‌اند وکسانی که در کفر خودشان خالص بودند در زمان رجعت باز خواهند گشت.

آیه بیست و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه نمل می‌فرماید: ﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ

---

۱. سوره مبارکه طه: آیه شریفه ۱۲۴

۲. سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام: آیه شریفه ۹۵

عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾[1] (و هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان تکلّم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند).

روایات و احادیث گوناگونی در ذیل این آیه شریفه آمده که یکی از آن روایات در تفسیر علی بن ابرهیم قمی است که نقل کرده با استناد از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: روزی مردی به نزد عمار بن یاسر آمد و به اوگفت: ای ابا الیقظان (کنیه عمار بوده است) همانا در قرآن کریم آیه‌ای است که دلم را تباه کرده است و مرا به شک و تردید وادار نموده است. عمار به او گفت: آن آیه چیست؟ آن مرد گفت: **﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾** آن جنبنده زمینی (دابة الأرض) که خداوند ذکر نمود چه چیزی می‌باشد؟ عمار به او گفت: به خداوند سوگند هرگز نمی‌نشینم و هرگز نمی‌خورم و هرگز نمی‌نوشم تا وقتی که آنرا برای تو نشان دهم. پس عمار همراه آن مرد به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آمد درحالی که آن بزرگوار در حال خوردن خرما و کره بود. پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به عمار فرمود: ای ابا یقظان بفرما! پس عمار به نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رفت و در نزد آن بزرگوار نشست و مسغول به خوردن خرما و کره شد. آن مرد بسیار متعجب شد وقتی که عمار از نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بلند شد مرد گفت: سبحان الله! ای ابا یقظان همانا تو سوگند خوردی که تو نمی‌خوری و نمی‌آشامی و نمی‌نشینی تا اینکه (دابة الأرض) را برای من نشان بدهی؟ عمار به او گفت: اگر تو عقل داشتی و عاقل بودی می‌دیدی که من آنرا به تو نشان داده‌ام. یعنی دابة الأرض که خداوند متعال فرموده است وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.

آیه بیست و دوم: خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾[2] ((به خاطر آور) روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند).**

---

۱. سوره مبارکه نمل: آیه شریفه ۸۲

۲. سوره مبارکه نمل: آیه ۸۳

نقل از کتاب منتخب البصائر از امام صادقؑ در مورد فرموده خداوند متعال ﴿وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ فرمود: هر مؤمنی که در راه خداوند به شهادت رسیده باشد به دنیا باز خواهد گشت و بعد از زندگی مجدد در دنیا که خواهد داشت تا اینکه به مرگ طبیعی از دنیا برود و هر مؤمنی که به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد به دنیا باز خواهد گشت و بعد از زندگی مجدد در دنیا که خواهد داشت تا اینکه در راه خداوند به شهادت برسد. و نیز در آن کتاب نقل از ابوبصیر که می‌گوید: امام محمد باقرؑ به من فرمود: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌کنند؟ عرض کردم: بله. فرمود: مگر این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ را نخوانده‌اند.

آیه بیست و سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه قصص می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لاقیهِ کَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَیاةِ الدُّنْیا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیامَةِ مِنَ الْمُحْضَرینَ﴾[1] **(آیا کسی که به او وعده نیکو داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده‌ایم سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضارشدگان خواهد بود؟)** نقل از تأویل آیات که فرمود: موعودی که خداوند به او این وعده داده شده حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ می‌باشد که خداوند به او وعده داده که در دنیا از دشمنش انتقام بگیرد و یا به عبارت دیگر درهنگام رجعت به دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد و در آخرت نیز به وی و دوستانش وعده بهشت داده است.

آیه بیست و چهارم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ﴾ **(آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت(زادگاهت) باز می‌گرداند).**[2]

نقل از تفسیر قمی نقل شده با استناد که روزی از امام محمد باقرؑ در مورد جابربن عبدالله انصاریؓ پرسیدند؟ فرمود: خداوند جابر را رحمت گرداند همانا در علم و دانش او به جای رسیده بود که تأویل و تفسیر این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ﴾ را می‌دانست. یعنی این آیه شریفه در مورد رجعت می‌باشد.

آیه بیست و پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه روم می‌فرماید: ﴿وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ

---

۱. سوره مبارکه قصص: آیه شریفه ۶۱

۲. سوره مبارکه قصص: آیه شریفه ۸۵

الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾[1] (و در آن روز، مؤمنان(به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد... به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می‌دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است).

نقل از تفسیر برهان با استناد از امام صادق علیه السلام که ایشان در مورد این آیه شریفه ﴿وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللّهِ﴾ فرمود: در زمان قیام قائم علیه السلام مؤمنین در قبر و مرقدهایشان خشنود خواهند شد.

آیه بیست و ششم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾[2] **(و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می‌شوید).** نقل از اصول کافی با استناد از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرماید: خداوند متعال زمین را با قطرات باران حیات نمی‌بخشد ولیکن خداوند متعال مردی (مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله) را می‌فرستد پس مردم همراه آن بزرگوار عدل و داد را زنده می‌گرداند و زمین به خاطر عدل و داد حیات می‌بخشد، (زیرا به خاطر بیدادگری اهلش مرده بوده و با عدل و دادگستری زنده می‌شود) و همانا اقامه و برپا کردن حدود الهی بهره آن برای زمین بهتر از چهل شبانه روز (صبح) بارن باریدن می‌باشد.

آیه بیست و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه یاسین می‌فرماید: ﴿قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾[3] **(می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند).**

نقل از روضة الکافی نقل از حسن بن شاذان واسطی روایت کرده که گفت: نامه‌ای برای حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و از ناسازگاری و تعدی مردم واسط که از پیروان عثمان بودند و به من آزار می‌رساندند، شکایت نمودم. حضرت امام رضا علیه السلام باخط مبارک در جواب نامه‌ام مرقوم فرموده بودند که: خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر پیشه سازند، بنابراین تو هم به حکم پروردگارت صبر کن، که چون سرور مردم

---

۱. سوره مبارکه روم: آیات شریفه ۵و۴

۲. سوره مبارکه روم: آیه شریفه ۱۹

۳. سوره مبارکه یاسین: آیه شریفه ۵۲

قیام کند. (پیروان باطل را از قبر بیرون آورده انتقام دوستان مظلوم مـا را از آنهـا بگیـرد در آن وقت است) که آنها می‌گویند: ﴿یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ **(ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان (قبرمان) برانگیخت؟ (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند).** و مراد از سید خلق سرور مردم، حضرت قائم المهدی الحجة بن الحسن﷬ می‌باشد (آمین یا رب العالمین).

آیه بیست و هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه تنزیل می‌فرمایـد: ﴿وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾[1] **(به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند).** و نقـل از منتخـب البصـائر در مـورد روایت جابر که از حضرت امام محمد باقر﷣ درباره فرمایش خداوند متعال ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾[2] **(هر کسی مرگ را می‌چشد).** کـه فرمـود: در ایـن امـت هـیچ نیکـو کـاری و هـیچ گناهکاری(کافر) نیست مگر اینکه به دنیا (در زمان رجعت) باز خواهند گشت. امـا مؤمنـون بـا چشم روشنی و اما کافران و فجار با رسوایی از جانب خداونـد بـر انگیختـه خواهنـد شـد. آیـا نمی‌شنوی (نمی‌خوانی) که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾[3] **(به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند).**

و نقل از تفسیر قمی: آمده است عذاب نزدیک (عذاب ادنی) در هنگام رجعـت بـا شمشـیر خواهد بود و ﴿لعلهم یرجعون﴾ یعنی آنان در زمان رجعت به دنیا باز خواهند گشت تا مجـازات شوند. و نقل از منتخب البصائر نقل از امام صـادق﷣ کـه فرمـود: ﴿عـذاب الادنـی﴾ دابـة الأرض می‌باشد. یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﷣ در زمان رجعت تمام دشمنان خود را به اذن خداوند متعال با شمشیر مجازات خواهد نمود.

آیه بیست و نهم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ

---

۱. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۱

۲. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۱۸۵

۳. سوره مبارکه سجده: آیه شریفه ۲۱

الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ* وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ* فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ﴾[1] (**آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک می‌رانیم و بوسیله آن زراعتهایی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند؛ آیا نمی‌بینند؟* آنان می‌گویند: اگر راست‌می‌گویید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟* بگو: روز پیروزی، ایمان آوردن، سودی به حال کافران نخواهد داشت؛ و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود! حال که چنین است، از آنها روی بگردان ومنتظراش؛ آنها نیز منتظرند!(تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او)**) نقل از تفسیر قمی که می‌گوید: ﴿الارض الجرز﴾ زمین خراب می‌باشد و این مثالی است که خداوند متعال در مورد رجعت و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله زده است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد رجعت به آنها خبر داد آنان گفتند: اگر راست می‌گویید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟ خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان بگو ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ* فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ﴾ (**بگو: روز پیروزی، ایمان آوردن، سودی به حال کافران نخواهد داشت؛ و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود!* حال که چنین است،(ای محمد صلی الله علیه و آله) از آنها روی بگردان و منتظر باش؛ آنها نیز منتظرند! (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!)**).

آیه سی‌ام: خداوند متعال در سوره مبارکه مؤمنون (غافر) به نقل از مشرکین می‌فرماید: ﴿قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾[2] (**آنها می‌گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد**).

نقل از منتخب البصائر نقل از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید: این خاص و مخصوص مردم در هنگام رجعت بعد از مرگ و در قیامت جاری می‌باشد.یعنی یکی از این دو زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت، و یکی از آن دو مرگ در دنیا و دیگری در رجعت می‌باشد. ﴿فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾[3] (**دور باد قوم ستمگر(از رحمت خدا)**). نقل از

۱. سوره مبارکه سجده: آیات شریفه ۳۰ الی ۲۷

۲. سوره مبارکه غافر: آیه شریفه ۱۱

۳. سوره مبارکه مؤمنون: آیه شریفه ۴۱

بحارالأنوار با استناد از امام رضا(ع) که می‌فرماید: به خداوند سوگند تأویل این آیه وجود ندارد مگر در زمان رجعت .

آیه سی و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه فصلت می‌فرماید: ﴿وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1] **(اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند؛ به همین جهت صاعقه -آن عذاب خوارکننده- به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند آنها را فرو گرفت).** تفسیر این آیه شریفه در سوره مبارکه شمس إن شاءالله خواهد آمد.

آیه سی و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه دخان می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ* يَغْشَی النّاسَ هذا عَذابٌ أَلِيمٌ* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا مُؤْمِنُونَ* أَنّی لَهُمُ الذِّكْری وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ* إِنّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ* يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْری إِنّا مُنْتَقِمُونَ﴾[2] **(پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.* که همه مردم را فرامی‌گیرد؛ این عذاب دردناکی است!* می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می‌آوریم.* چگونه: و از کجا متذکرمی‌شوند با اینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد!* سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است!* ما عذاب را کمی برطرف می‌سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی‌گردید!* (ما از آنها انتقام می‌گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم).** نقل از تفسیر قمی که می‌گوید: این در هنگامی است که مردم در زمان رجعت از قبر بیرون آمده به دنیا باز می‌گردند و ظلمت و تاریکی همه مردم را فرا می‌گیرد و آنها می‌گویند: ﴿هذا عَذابٌ أَلِيمٌ* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا مُؤْمِنُونَ﴾ **(این عذاب دردناکی است! می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می‌آوریم).** پس خداوند متعال جواب رد به آنها می‌دهد و به آنان می‌فرماید: ﴿أَنّی لَهُمُ الذِّكْری﴾ **(چگونه: و از کجا متذکر می‌شوند)** در آن روز ﴿وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾ **(با اینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد!)** یا به عبارت دیگر رسول خدا(ص) برای آنها با

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۱۷

۲. سوره مبارکه دخان: آیات شریفه ۱۶ الی ۱۰

معجزات و منطق روشن کرد. ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾[۱] **(سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است!)** وقتی وحی بر پیغمبر رسید و حضرتش از هیبت وحی الهی غش نمود، بی دینان گفتند: پیغمبر دیوانه است سپس علی بن ابراهیم این آیه را ذکر می‌کند: ﴿إِنّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ﴾ **(ما عذاب را کمی برطرف می‌سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی‌گردید!)** یعنی به قیامت باز می‌گردید اگر ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ﴾ **(روزی که آسمان دود آشکاری پدید آورد)** روز قیامت باشد نمی‌فرمود: شما عود می‌کنید زیرا بعد از آخرت و قیامت حالتی نیست که مردگان عود به آن کنند. سپس علی بن ابراهیم می‌گوید: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرى إِنّا مُنْتَقِمُونَ﴾ **(ما از آنها انتقام می‌گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم).** که البته این انتقام و بازخواست در قیامت است.

آیه سی و سوم: خداوند متعال در سوره مبارکه جاثیه می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُونَ أَيّامَ اللّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾[۲] **(به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند جزا دهد).**

نقل از کتاب تأویل الآیات نقل از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: روزهای امید (ایام الله) سه روز می‌باشند: روز ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و روز رجعت و روز رستاخیز (قیامت) می‌باشد.

آیه سی و چهارم: خداوند متعال در سوره مبارکه (ق) می‌فرماید: ﴿وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾[۳] **(و گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، * روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است).** نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی که می‌گوید: منادی (در هنگام ظهور) به نام قائم علیه السلام و نام پدر بزرگوارش نداء می‌زند و اما فرموده خداوند ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ **(روزی که همگان صیحه**

---

۱. سوره مبارکه دخان: آیات شریفه ۱۴الی ۱۱

۲. سوره مبارکه جاثیه: آیه شریفه ۱۴

۳. سوره مبارکه (ق): آیات شریفه ۴۲و۴۱

رستاخیز را به حق می‌شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است) می‌گوید: آن صدای حضرت قائم‌ؑ از آسمان می‌باشد. ﴿ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ آن رجعت می‌باشد.

آیه سی و پنجم: خداوند می‌فرماید: ﴿یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعًا ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنا یَسیرٌ﴾[1] **(روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته می‌شود و (از قبرها) خارج می‌گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است).** نقل از تفسیر قمی که علی بن ابراهیم قمی در مورد این آیه شریفه می‌گوید: یعنی در زمان رجعت.

آیه سی و ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه ذاریات می‌فرماید: ﴿یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ﴾[2] **((آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می‌سوزانند).** در کتاب منتخب البصائر نقل از امام صادقؑ که درباره این آیه شریفه می‌فرماید: مقصود اینست که در رجعت غل وغش آنها مانند طلا گرفته می‌شود، تا آنکه هر چیزی به حقیقت خود بازگشت کند (یعنی در زمان رجعت مورد آزمون از جانب خداوند قرار می‌گیرند تا مؤمن از منافق جدا شوند تا هر کدام به حقیقت اصلی خود یعنی مؤمن خالص و کافر باز گردند).

آیه سی و هفتم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ﴾[3] **(و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می‌شود).**

نقل از تفسیر قمی که می‌گوید: باران از آسمان به زمین می‌بارد و بوسیله آن زمین حیات می‌بخشد و رزق و روزی آفریده‌ها در آن می‌باشد ﴿وَ ما تُوعَدُونَ﴾ **(و آنچه به شما وعده داده می‌شود)** یعنی اخبار و پیش گوییهای در مورد رجعت و روز قیامت و اخباری که از آسمان می‌باشد و سپس خداوند متعال به خودش سوگند یاد کرده و می‌فرماید: ﴿فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ﴾ **(سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید! یعنی آن چرا که به شما وعده داده‌ام).**

آیه سی و هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه طور می‌فرماید: ﴿وَ إِنَّ لِلَّذینَ ظَلَمُوا عَذابًا دُونَ ذلِکَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ﴾[4] **(و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در**

---

۱. سوره مبارکه (ق): آیه شریفه ۴۴

۲. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۱۳

۳. سوره مبارکه ذاریات: آیه شریفه ۲۲

۴. سوره مبارکه طور: آیه شریفه ۴۷

همین جهان)؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند). به نقل از تفسیر قمی و بحار و عوالم آمـده اسـت ﴿وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ **(و برای ستمگران)** کسانی که به آل محمدﷺ ظلم و ستم کرده‌اند و حـق آنان را پایمال کرده‌اند. ﴿عَـذَابًا دُونَ ذَٰلِـكَ﴾ **(عـذابی قبـل از آن اسـت (در همـین جهـان))** می‌گوید: آن عذاب در زمان رجعت و با شمشیر می‌باشد.

آیه سی و نهم: خداوند در سوره مبارکه نجم می‌فرماید: ﴿وَ الْمُؤْتَفِكَـةَ أَهْـوَىٰ﴾[۱] **(و نیـز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را فرو کوبید)**. نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمـی: الموتکفـه (فرو رفته) بصره می‌باشد و دلیل آن فرموده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ به اهـل بصـره می‌باشد که در خطبه‌ای به آنان فرمود: ای اهل بصره ای اهل موتفکه (فرو رفته) ای سپاه زن و ای پیروانان حیوان (شتر عایشه به نام رغا) بودید هرگاه شتر صدا مـی‌کـرد مـی‌جنگیدیـد و هنگامی که دست و پای آن شتر قطع شد فرار کردید. همانا آب آشامیدنی شما شـور و نـاگوار است؛ اخلاق شما ناپسند و دوری و نفاق در نزد شما ختم شده (یعنی در نزد شـما جمـع شـده است) و همانا شما بر زبان هفتاد پیامبرؑ مورد لعن و نفرین شده اید. همانـا بـرادرم رسـول خداﷺ به من فرموده بود که حضرت جبرئیـل امـینؑ زمـین را بـرای او تـا کـرده و آن بزرگوار بصره را دید و دید که زمـین بصـره از همـه جـا بـه آب نزدیکتـر و از آسـمان دورتـر می‌باشد. نه دهم شر و فساد و بیماری عضال (در شهر شما نهفته اسـت). کسـی کـه در شـهر شماست گرفتار گناه و آن کسی که از آن بیرون برود در پناه رحمت وعفو خداوند مـی‌باشـد. و همانا دو بار با اهلش فرو رفته است و بر خداوند است که بار سوم را اتمام گرداند، و همانا فـرو رفتگی سوم آن در زمان رجعت خواهد بود.

آیه چهلم: خداوند متعال در سوره مبارکه حدید می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْـيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُـونَ﴾[۲] **(بدانید خداوند زمین را بعد از مـرگ آن زنـده می‌کند! ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید)**. در اصول کافی آمده اسـت نقل شده از امام صادقؑ که فرمودند: عدل و داد بعد از بیدادگری و ظلم و ستم می‌باشد. در کتاب تأویل الآیات و الإکمال – با اختلاف کمی – نقل شده با استناد از امام محمد بـاقرؑ که می‌فرمایند: یعنی هنگامی که زمین بوسیله کافران اهلـش مـی‌میـرد و همانـا کـافر مـرده

---

۱. سوره مبارکه نجم: آیه شریفه ۵۳

۲. سوره مبارکه حدید: آیه شریفه ۱۷

می‌باشد پس خداوند متعال زمین را به واسطه قائم‌ عجل الله تعالی فرجه و عدالت گستری در آن زمین زنده می‌شود و اهل آن بعد از مرگ زنده می‌شوند یعنی بعد از ظلم و ستم عدل و داد خواهد بود.

آیه چهل و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه ممتحنه می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ﴾[1] **(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از آخرت مأیوسند همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مایوس می‌باشند).**

در کتاب الدمعة نقل از تفسیر کنز الدقائق در مورد تفسیر آیه شریفه ﴿قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ﴾ **(قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده)** یعنی تمام کافران و گفته می‌شود یهودیان. و همانا این آیه شریفه در شأن و منزلت مسلمانان فقیری نازل شده است که خبرهای مسلمانان را به کفار و یهودیان می‌رساندند تا بوسیله این جاسوسی و خبر چینی که برای یهودیان می‌کردند به مالی و غیره برسند و از آنان بهره ببرند. سپس خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ﴾ **(آنان از آخرت مأیوسند)** یعنی به خاطر کفر آنان به آخرت و یا به عبارت دیگر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بشارت آمدن او در تورات آمده است در مورد آخرت به آنان گفت ولی آنان آنرا قبول نکرده و به آن کفر ورزیدند. ﴿كَما يَئِسَ الْكُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ﴾ **(همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند!)**. یعنی از اینکه بار دیگر برانگیخته شوند وبار دیگر از دنیا بهره ببرند مأیوس می‌باشند و آن به خاطر کفری که درباره آخرت داشتند آنها را مأیوس گردانده است.

آیه چهل و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه قلم می‌فرماید: ﴿إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطيرُ الْأَوَّلينَ * سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾[2] **(هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است! (ولی) ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهیم!)**. در بحارالأنوار آمده است: که دومی می‌گوید: ﴿أَساطيرُ الْأَوَّلينَ﴾ **(اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است)** یا این دورغ پیشینیان است ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ **((ولی) ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهیم)** می‌فرماید: آن در زمان رجعت است هنگامی که

---

۱. سوره مبارکه ممتحنه: آیه شریفه ۱۳

۲. سوره مبارکه قلم: آیات شریفه ۱۶و۱۵

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رجعت کند و دشمنانش نیز به دنیا باز می‌گردند درحالی که میله داغ و سوزانی در دست آن بزرگواراست همانند حیواناتی که بر گوش و بینی و دولب آنها داغ می‌کنند و یا سوراخ می‌کنند بر بینی و گوش و پیشانی و غیره دشمنانش داغ ننگ می‌نهد.

آیه چهل و سوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذی کانُوا یُوعَدُون﴾[1] **(درحالی که چشمهایشان از شرم و وحشت به زیر افتاده، و پرده‌ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است! این همان روزی است که به آنها وعده داده می‌شد).**

در تفسیر برهان و تأویل الآیات نقل شده با استناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: مقصود از ﴿ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذی کانُوا یُوعَدُون﴾ **(این همان روزی است که به آنها وعده داده می‌شد!)** یعنی خروج قائم عجل الله فرجه می‌باشد. و همانا این آیه شریفه دال بر رجعت مردم در ایام ظهور آن بزرگوار که برترین و افضلترین دورد و سلام پروردگارش بر او و بر پدارن پاکش باد می‌باشد.

آیه چهل و چهارم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾[2] **(فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است).** (در بحارالأنوار نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در مورد (یوم) در این آیه شریفه پرسیده شد پس امام صادق علیه السلام در جواب آنان فرمود: همانا آن روز، بازگشت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به دنیا می‌باشد که پنجاه هزار سال سلطنت خواهد نمود و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در هنگام رجعت خود چهل و چهار هزار سال سلطنت خواهد نمود.

آیه چهل و پنجم: خداوند متعال در سوره مبارکه جن می‌فرماید: ﴿حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَدًا* قُلْ إِنْ أَدْری أَ قَریبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبّی أَمَدًا* عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدًا* إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾[3] **(این کار شکنی کفار همچنان ادامه می‌یابد) تا آنچه**

---

۱. سوره مبارکه معارج: آیه شریفه ۴۴

۲. سوره مبارکه معارج: آیه شریفه ۴

۳. سوره مبارکه جن: آیات شریفه ۲۷الی ۲۴

را به آنها وعده داده شده ببینند: آنگاه می‌دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است! بگو: من نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرارمی‌دهد؟ دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد).

نقل از تفسیر قمی ﴿حَتّی إذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ﴾ (**(این کار شکنی کفار همچنان ادامه می‌یابد) تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند)**. علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: آن زمان قائم‌ عليه السلام و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام در زمان رجعت می‌باشد. ﴿فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَدًا﴾ (**آنگاه می‌دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است**).

علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام به زفر (دومی) بوده است که به او فرمود: ای ابن ضحاک اگر عهد و پیمانی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خداوند متعال در کتابش از پیش نبود به تو نشان می‌دادم و به تو می‌فهماندم چه کسی از ما یار و یاور کمی دارد. سپس علی بن ابراهیم قمی در ادامه می‌گوید: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد رجعت و آن چرا که در زمان رجعت اتفاق می‌افتد به آنان فرمود، آنان گفتند: آن چه وقت می‌باشد؟ پس خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قُلْ إنْ أدْری أ قَریبٌ ما تُوعَدُونَ أمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبّی أمَدًا﴾ (**بگو: من نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می‌دهد**) و نیز خداوند می‌فرماید: ﴿عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَدًا * إلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ (**دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد**). می‌گوید: خداوند متعال برای خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاقهایی که پیش ازاو و اتفاقهایی که بعد از رحلت او اتفاق می‌افتد و در آینده خواهد افتاد و قیام قائم‌ عليه السلام و رجعت و روز قیامت آن بزرگوار را آگاه می‌ساخت.

آیه چهل و ششم: خداوند متعال در سوره مبارکه مدثر می‌فرماید: ﴿قُمْ فَأنْذِرْ﴾[1] (**برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده)**). در بحارالأنوار: آمده است در زمان رجعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مردم را از نافرمانی خداوند بر حذر و بیم می‌دهد.

آیه چهل و هفتم: خداوند متعال در سوره مبارکه نباء می‌فرماید: ﴿یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ

---

۱. سوره مبارکه مدثر: آیه شریفه ۲

فَتَأْتُونَ أَفْواجًا﴾[1] **(روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج فوج (بـه محشـر) مـی‌آییـد).** در منتخب البصائر آمده است از امام صادق‌﷤ پرسیده شد: آیا رجعت حق می‌باشد؟ فرمود: بلـه. و سپس در مورد رجعت امام حسین‌﷤ که إن‌شاءالله در مکانش خواهیم گفت تا اینکـه راوی می‌گوید: عرض کردم: همراه تمام مردم؟ فرمود: باید همان‌گونه که خداوند متعـال در کتـابش فرموده است **﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجًا﴾ (روزی که در صور دمیده می‌شـود و شـما فوج فوج (به محشر) می‌آیید).** قوم بعد از قوم و گروه بعد از گروه خواهد بود.

آیه چهل و هشتم: خداوند متعال در سوره مبارکه نازعات مـی‌فرمایـد: **﴿قـالُوا تِلْـكَ إِذًا كَرَّةٌ خاسِرَةٌ * فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ* فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ﴾**[2] **(می‌گوینـد: اگـر قیـامتی در کـار باشد، بازگشتی است زیانبار!* ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است!* ناگهـان همگی بر عرصه زمین ظاهر می‌گردند).** در تفسیر برهان و نقل از منتخب البصائر آمده است کـه از امام صادق‌﷤ پرسیده شد در مورد رجعت چه می‌گوئید؟.فرمود: من در مورد آن همان گونه که خداوند متعال فرموده است: **﴿تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خاسِرَةٌ﴾** اگر قیـامتی در کـار باشـد، بازگشـتی است زیانبار) که تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن بـه پیغمبـر(صلی الله علیـه وآله) رسید. و این هنگامی است که مردم به دنیا بر می‌گردند و خونخواهی آنها تمام مـی‌شـود. به آن بزرگوار عرض شد: اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: **﴿فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ* فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ﴾ (ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است!* ناگهان همگی بـر عرصـه زمین ظاهر می‌گردند).** مقصود چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقـام گرفتـه شـد و سـپس مردند، ارواح آنها بیدار است نمی‌خوابد و نمی‌میرد.

آیه چهل و نهم: خداوند متعال در سوره مبارکه عـبس مـی‌فرمایـد: **﴿قُتِـلَ الْإِنْسـانُ مـا أَكْفَرَهُ﴾** این انسان امیرالمؤمنین علی‌﷤ است و ترجمه آیه اینست این انسـان کشـته گشـت مگر چه کرده بود گناهش چه بود که او را کشتند؟ سپس خداوند می‌فرماید: **﴿مِـنْ أَيِّ شَـيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾** یعنی **(او را از چه آفرید؟ از نطفه آفرید سپس او را اندازه گیری کرد آنگاه راه را برای او باز گذاشت). ﴿ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ شـاءَ إِذا أَنْشَـرَهُ﴾ یعنی: (سپس او را میرانید و به خاک سپرد و از آن پس هرگاه او را از قبـر بیـرون مـی‌آورد)** کـه

---

۱. سوره مبارکه نباء: آیه شریفه ۱۸

۲. سوره مبارکه نازعات: آیات شریفه ۱۴تا ۱۲

مقصود زمان رجعت است ﴿كَلاّ لَمّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ﴾[1] ولی آن انسان (امیرالمؤمنین) نتوانست مأموریت خود را انجام دهد و از این رو به دنیا بر می‌گردد تا آنچه خدا به وی دستور داده بود اجرا کند.

آیه پنجاهم: خداوند متعال در سوره مبارکه طارق می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْدًا* وَ أَكيدُ كَيْدًا* فَمَهِّلِ الْكافِرينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا﴾[2] **(آنها پیوسته حیله می‌کنند، و من هم در برابر آنها چاره می‌کنم! حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند).** تفسیر قمی: ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه ﴿فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ﴾[3] **(و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست).** فرمود او را نیروئی نیست که با آن با خدا هم آوردی کند و اگر خدا برایش تصمیم بدی بگیرد یاوری ندارد که او را یاری کند. گفتم: ﴿إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْدًا﴾ **(آنها پیوسته حیله می‌کنند)** فرمود: نیرنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا علیها السلام زدند خداوند می‌فرماید یا محمد صلی الله علیه و آله ﴿وَ أَكيدُ كَيْدًا* فَمَهِّلِ الْكافِرينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا﴾ من نیز به آنها مقابله به مثل می‌کنم ایشان را مهلت بده تا وقت ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه خداوند بوسیله او از ستمگران و جباران قریش و بنی امیه و سایر مردم انتقام می‌گیرد.

آیه پنجاه و یکم: خداوند متعال در سوره مبارکه شمس می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها * إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها* فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقْياها* فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّاها* وَ لا يَخافُ عُقْباها﴾[4] **(قوم ثمود بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند،آنگاه که شقی‌ترین آنها به پا خواست، و فرستاده الهی (صالح) به آنان گفت: ناقه خدا (همان شتری که معجزه الهی بود) را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید)!ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند (و به هلاکت رساندند)؛ از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را به خاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد او هرگز از فرجام این کار(مجازات ستمگران) بیم ندارد).** ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها﴾ **(قوم ثمود بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند)** فرمود: ثمود، گروهی از شیعیان هستند که خداوند متعال درباره

---

۱. سوره مبارکه عبس: آیات شریفه ۲۳ الی ۱۸

۲. سوره مبارکه طارق: آیات شریفه ۱۷الی ۱۵

۳. سوره مبارکه طارق: آیه شریفه ۱۰

۴. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۱۷الی ۱۱

آنان چنین می‌فرماید: ﴿وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾[1] **(اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند؛ به همین جهت صاعقه - آن عذاب خوارکننده- به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند آنها را فروگرفت)** مقصود از (صاعقه) یعنی شمشیر قائم‌علیه السلام است هنگامی که قیام می‌کند ﴿فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ﴾ یعنی حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله ﴿ناقَةَ اللّهِ وَ سُقْیاها﴾ فرمود: مقصود از (الناقه) دانش امام است که از جانب خداوند می‌باشد(وسقیاء) یا به عبارت دیگر منتهی علم از جانب خداوند متعال در نزد امام می‌باشد. ﴿فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّاها﴾ **(از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را به خاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد! یعنی در رجعت).** ﴿وَ لا یَخافُ عُقْباها﴾[2] **(و او هرگز از فرجام این کار (مجازات ستمگران) بیم ندارد)** فرمود: اگر رجعت کند از مانند و مثل آن نمی‌ترسد. برای بهتر دانستن این روایت به این نتیجه می‌رسیم که ثمود گروهی از شیعیان و آنان سرزمین خبیثی می‌باشد که از آن چیزی نمی‌روید مگر خاکستر و آن گروه از شیعیان زیدیه و فرقه‌های ذاله دیگر می‌باشند. و فرموده خداوند متعال ﴿ناقة الله﴾ یعنی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام و امامان معصوم‌علیهم السلام بعد از ایشان می‌باشند. و در زیارت جامعه کبیره که از زبان امام هادی‌علیه السلام می‌باشد آمده است: ﴿انهم الناقة المرسله﴾ یعنی: آنان همان ناقه فرستاده شده هستند و فرموده خداوند متعال ﴿فکذبوه﴾ یا به عبارت دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله را تکذیب کردند ﴿فعقروها﴾ یا ناقه را نحر کردند یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام و امامان معصوم‌علیهم السلام بعد از ایشان را با شمشیر و سم به شهادت رساندند ﴿فدمدم علیهم ربهم﴾ یا آنها را از دم با عذابی در دنیا و آخرت به هلاکت رساند.

آیه پنجاه و دوم: خداوند متعال در سوره مبارکه تکاثر می‌فرماید: ﴿کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾[3] **(چنین نیست که می‌پندارید، (آری) به زودی خواهید دانست؛ باز چنان نیست که شما می‌پندارید؛ به زودی خواهید دانست!)** در کتاب تأویل الآیات نقل شده با استناد

---

۱. سوره مبارکه فصلت: آیه شریفه ۱۷

۲. سوره مبارکه شمس: آیات شریفه ۱۵الی۱۳

۳. سوره مبارکه تکاثر: آیات شریفه ۴و۳

از امام صادق‌علیه‌السلام درباره فرموده خداوند متعال: ﴿کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ فرمود: یک بار در هنگام رجعت و بار دیگر در روز قیامت خواهد بود.

ساقه چهارم

در بیان روایات و احادیثی که در مورد رجعت امامان معصوم‌علیهم‌السلام ذکر شده است

در بحارالأنوار نقل شده با استناد از امام صادق‌علیه‌السلام که فرمودند: برای امیر المؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام برگشت و رجعتی در دنیا همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسین‌علیه‌السلام می‌باشد که با پرچم خود می‌آید تا اینکه انتقام خود را از بنی امیه و معاویه و اولاد معاویه و آنها که همراه آنان به جنگ حضرت آمدند بگیرد، خداوند درآن روز سی هزار نفر از یاوران حضرت علی‌علیه‌السلام را که همه از اهل کوفه می‌باشند وهفتاد هزار نفر از سایر مردم شیعه را به یاری حضرت علی‌علیه‌السلام برانگیخته می‌گرداند و دوباره در صفین آن دو لشکر (یعنی سپاه حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام و سپاه باطل معاویه وآل معاویه) یکدیگر را مانند بار اول ملاقات می‌کنند و تمام نفرات لشکر معاویه را از دم شمشیر می‌گذراند به صورتی که یک نفر آنها باقی نمی‌ماند که خبر آنها را بیاورد، آنگاه در روز رستاخیز هم خداوند آنها را بر می‌انگیزد و با فرعون و آل فرعون به بدترین عذابها گرفتار می‌سازد. و سپس حضرت علی‌علیه‌السلام بار دیگر با حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا بر می‌گردد و پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله پادشاه روی زمین می‌شود و سایر ائمه‌علیهم‌السلام فرمانداران او خواهند بود و به عکس روز نخست این بار به طور آشکار مبعوث می‌گردد و خدا را آشکارا عبادت می‌کند. سپس حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: آری و الله حضرت امیرالمومنین‌علیه‌السلام دوبار به دنیا رجعت می‌کند و با دست اشاره کرد که چند بار آن حضرت رجعت خواهد کرد وخداوند سلطنت تمام اهل عالم را از روز آفرینش دنیا تا روز فنای جهان به پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهد تا وعده‌ای که در قرآن به آن حضرت داده حقیقت پیدا کند. چنانچه

خداوند متعال فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[۱] **(تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند).** و در آن کتاب نقل شده از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: کسی که به رجعت و بازگشت ما به دنیا ایمان نداشته باشد وکسی که قائل به متعه ما و ازدواج موقت (که به آن صیغه گفته می‌شود) نباشد از ما نیست و نیز در زیارت جامعه کبیره که منصوب به حضرت امام هادی علیه السلام می‌باشد آمده است: و مرا از کسانی قرار دهد که آثار شما را نقل کنم و به راه شما بروم و به هدایت شما رهبری شوم و در گروه شما محشور شوم و در هنگام رجعت شما به دنیا بازگردم و در دولت شما مالک شوم و شرفیاب شوم در عافیت شما و تمکن یابم در روزگار شما و در آن زمان چشمم به دیدار شما روشن گردد. و در زیارت وداع آمده است: و در هنگام رجعت شما مرا زنده کند و مرا در دولت داد گستر شما تمکین و بهره برساند. و نیز امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین می‌فرماید: و گواهم که من به شما مومنم و به رجعت شما یقین دارم. طبق دستورات دینم و انجام کردارم.

در کتاب اصول کافی و بحار نقل شده با استناد از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه فرمود: ﴿وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ **(ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد)** مقصود شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مسموم کردن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد. ﴿وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً﴾ **(و برتری جویی بزرگی خواهید نمود).** یعنی کشتن و به شهادت رساندن حضرت امام حسین علیه السلام. ﴿فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما﴾ **(هنگامی که نخستین وعده فرا رسد).** یعنی چون زمان خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام فرا رسد. ﴿بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ﴾ **(گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند).** خداوند متعال مردمی را پیش از ظهور قائم عجل الله فرجه آل محمد صلی الله علیه و آله بر انگیزد که هر جا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر صلی الله علیه و آله پیدا کنند نابود نمایند. ﴿وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾ و این وعده‌ای است قطعی! یعنی خروج و قیام قائم عجل الله فرجه. ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ

---

۱. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[1] **(سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم؛ و شما را به وسیله داراییها و فرزندانی کمک خواهیم کرد؛ و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرارمی‌دهیم).** آنگاه حضرت امام حسینؑ با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید شدند رجعت می‌نمایند در حالی که لباس سفید پوشیده‌اند در حالی که امام زمانؑ همراه آنان می‌باشد و به مردم اعلان کنند که امام حسینؑ با یارانش قیام نموده‌اند تا اهل ایمان تردید ننمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترس مردم است و چون یقین کردند از امام حسینؑ می‌باشد تردید نخواهند کرد. سپس از جانب امام حسینؑ امام زمانؑ به همه مردم معرفی می‌گردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق می‌کنند چون امام زمان وفات نماید حضرت امام حسینؑ او را غسل داده و کفن و حنوط کرده دفن می‌کند چنانکه در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد.

و نقل از امام صادقؑ به روایت صفوان در زیارت سرور و مولای ما حضرت امام حسینؑ معروف به زیارت وارث چنین آمده است: «و اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله انی بکم مومن و با یابکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی» **(و من گواه می‌گذارم خداوند و فرشتگان و پیغمبران و رسولانش را که من به شما ایمان دارم و به برگشت شما یقین دارم بر طبق مقررات دینم و پایان کردارم).** و نیز در زیارت حضرت ابوالفضل العباسؑ چنین آمده است: «انی بإیابکم من الموقنین» **(و من به برگشت شما از مقتدانم).** و در زیارت رجبیه نقل از ناحیه مقدسه آمده است: «و یرجعنی من حضرتکم خیر مرجع الی جناب ممرع و موسع و دعه و مهل الی حین الاجل و خیر مصیر و محل فی النعیم الازل و العیش المقتبل و دوام الاکل و شرب الرحیق و السلسل و عل و نهل لا سام منه و لا ملل و رحمة الله و برکاته و تحیاته حتی العود الی حضرتکم و الفوز فی کرتکم» **(و دیگر آنکه خداوند مرا از حضور شما بر گرداند به وجه بهتری به سوی جلگه پر آبی و زمین هموار وسیعی و خوش گذرانی و آرامش تا هنگام مردن و بهترین سرانجام و جای در نعمت ابدی و بی‌پایان و زندگی آینده و خوردنیهای مداوم و نو شیدنی شراب طهور و پاک در یک نفس و چند نفس بی‌دلتنگی و ملال و رحمت خداوند و برکات او و تحیاتش بر شما تا برگشت به حضور شما فائز شدن به رجعت شما).** و در

---

۱. سوره مبارکه اسراء:آیه شریفه ۶ و ۴

دعای که در روز ولادت با سعادت حضرت امام حسین(ع) وارد شده به نقل از ابوالقاسم بن علاء همدانی وکیل حضرت امام حسن عسگری(ع) در توقیعی از امام حسن عسگری(ع) تا اینکه می‌فرماید: «و سید الاسره الممدود بالنصره یوم الکره المعوض من قتله ان الائمه من نسله و الشفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته و الاوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبته حتی یدرکوا الاوتار و یثاروا الثار و یرضوا الجبار و یکونوا خیر انصار» یعنی (و او (امام حسین(ع)) سرور آل محمد(ص) خاندان پیروزمند است که در روز رجعت: نصرت خداوند به او می‌رسد. آقائی که خداوند نه امام(ع) را از نسل او در عوض شهادتش به وی موهبت کرد و تربتش را موجب شفا دانسته و سعادت را در زمان رجعت، با وی و جانشینان او بعد از قائم(عج) آنها و غیبت او که همه از عترت وی می‌باشند، قرار داده تا اینکه از قاتلان آنها انتقام بگیرند و از دشمنانشان خون خواهی کنند و خداوند جبار را خشنود نمایند و بهترین یاور آنها باشند. و زیارت امام زمان(عج) در سرداب سامرا در جایی که حضرت امام زمان(عج) در آنجا غیبت کرده است که درآن زیارت چنین آمده است: «و وفقنی یا رب للقیام بطاعته و المثوی فی خدمته و المکث فی دولته و اجتناب معصیته فان توفیتنی اللهم قبل ذلک فاجعلنی یا رب فیمن یکر فی رجعته و یملک فی دولته و یتمکن فی ایامه و یستظل تحت اعلامه و یحشر فی زمرته و تقر عینه برویته» (**پروردگارا! مرا برای فرمانبرداری امام زمان(عج) و خدمتگذاری حضرتش و زندگی در دولت آن سرور و دوری از نافرمانیش، موفق بدار. خداوندا! اگر من پیش از آن زمان، مُردم، مرا در آن جماعتی قرار بده که در رجعت وی بر می‌گردند و در دولت و روزگار او به ملک و تمکن میرسند و در سایه پرچمهای او به سر می‌برند و در زمره او برانگیخته می‌گردند، و چشمش به جمال وی روشن می‌شود**). و نیز درآن کتاب در ضمن زیارت دیگر آن حضرت این فقرات دیده می‌شود: «و ان ادرکنی الموت قبل ظهورک فاتوسل بک الی الله سبحانه ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یجعل کره فی ظهورک و رجعه فی ایابک لابلغ من طاعتک مرادی و اشفی من اعدائک فوادی» (**ای قائم(عج) آل محمد(ص) اگر پیش از حضرتت مرگ گریبان مرا گرفت متوسل به وجود اقدست می‌شوم که خداوند بر محمد و آل محمد درود بفرستد و هنگام ظهور و ایام دولت شما رجعت و بازگشتی برای من به دنیا قرار دهد، تا آن طور که می‌خواهم فرمانبرداری حضرتت بنمایم و دلم از کشتن دشمنانت شفا یابد**).

و نیز درآن کتاب نقل شده ضمن زیارت دیگر حضرت این جمله را می‌خوانیم: «اللهم ارنا

وجه المیمون فی حیاتنا و بعد المنون اللهم انی ادین لک بالرجعه بین یدی صاحب البقعه» (خداوندا در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار مبارک ولی خود را به ما نشان ده، خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان به رجعت می‌آورم). و در آن کتاب نقل شده از حضرت امام صادق علیه‌السلام که فرمود: هر کس خواست پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا یکی از ائمه علیهم‌السلام را از دور زیارت کند بدین گونه زیارت نماید ... تا آنجا که می‌فرماید: **«انی من القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکره لله قدرته و لا ازعم الا ما شاء الله» (من از کسانی هستم که اعتقاد به فضل شما دارم، رجعت شما را اقرار می‌کنم و این قدرت را از خداوند انکار نمی‌نمایم و به چیزی جز آنچه خداوند می‌خواهد عقیده ندارم).** و درآن کتاب به نقل از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های خود فرمود: همانا من جدا کننده بزرگم و صاحب شیران قدرتمندم و من صاحب برانگیختن اول (دنیا) و برا گیختن دوم (آخرت) می‌باشم، من صاحب برگشته‌هایم (یعنی چند بار به دنیا باز خواهم گشت) و من پادشاه پادشاهانم و همانا بر دستم وعده خداوند به اتمام می‌رسد و همانا بوسیله من دین الهی کامل می‌گردد.. تا آخر سخنان ایشان علیه‌السلام...

و زیارت امام حسین علیه‌السلام که به نقل از ابوحمزه از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: **«و نصرتی لکم معدة حتی یحییکم الله بدینه و یبعثکم و اشهد انکم الحجة و بکم ترجی الرحمه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم من المؤمنین و لا انکر لله قدرة و لا أکذب منه بمشیة» (و یاری من برای شما مستدام و ادامه خواهد داشت تا زمانی که خداوند متعال بار دیگر برای شما بوسیله دینش احیا و زنده گرداند و شما را برانگیخته و مبعوث می‌کند و همانا من گواه و شهادت می‌دهم حجت‌های معصوم و پاک خداوند هستید و بوسیله شما رحمت جاری می‌شود و پس همراه شما نه همراه دشمنانتان و همانا من به تمامی شما ایمان دارم و به مشیت خداوند هیچ قدرتی و هیچ چیزی از خداوند متعال را انکار و تکذیب نمی‌کنم).**

و نقل شده با استناد از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: هرگاه به نزد مرقد شریف امام حسین علیه‌السلام آمدی این زیارت را بخوان (پس زیارت را می‌فرماید): تا اینکه ادامه می‌دهد و می‌فرماید: **﴿للهم لا تجعله آخر العهد من زیاره قبر ابن بنت نبیک و ابعثه مقاما محمودا تنتصر به لدینک و تقتل به عدوک فانک وعدته و انت الرب الذی لا یخلف المیعاد﴾ (خدایا این را آخرین زیارت من از قبر فرزند دختر پیغمبر قرار مده و او (یعنی هر امامی از امام**

حسن تا امام حسن عسکری‌ﷺ) را با مقامی پسندیده زنده گردان تا بوسیله او دینت را یاری کنی و دشمنت را بکشی، زیرا تو خود این را به او وعده داده‌ای و میدانم که تو خداوندی هستی که وعده ات خلافت نمی‌پذیرد). و در دعای روز دحو الأرض (روز بیست و پنجم ذی العقده) چنین آمده است: ﴿**و ابعثنا فی کرته،حتی نکون فی زمانه من اعوانه**﴾ **(و ما را درهنگام برگشتنش در زمانش مبعوث گردان تا از یاوان او باشیم).** و در تفسیر این آیه شریفه: ﴿**قُتِلَ ألإِنْسانُ ما أَکْفَرَهُ**﴾ این انسان امیرالمؤمنین علی‌ﷺ است و ترجمه آیه اینست این انسان کشته گشت مگر چه کرده بود گناهش چه بود که او را کشتند؟ سپس خداوند می‌فرماید: ﴿**مِنْ أَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهُ*مِنْ نُطْفَة خَلَقَهُ فَقَدَّرَه* ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ**﴾ یعنی: **(او را از چه آفرید؟ از نطفه آفرید سپس او را اندازه گیری کرد آنگاه راه را برای او باز گذاشت).** ﴿**ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ**﴾ یعنی: **(سپس او را می‌رانید و به خاک سپرد و ازآن پس هرگاه او را از قبر بیرون می‌آورد)** که مقصود زمان رجعت است ﴿**کَلاّ لَمّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ**﴾[1] ولی آن انسان (امیرالمؤمنین) نتوانست مأموریت خود را انجام دهد و از این را به دنیا بر می‌گردد تا آنچه خدا به وی دستور داده بود اجرا کند.

و نقل از امام محمد باقرﷺ که می‌فرماید: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ در یکی از سخنرانی خود فرمود: به من شش امتیاز بخشیده‌اند علم منایا و بلایا و وصایا و علم انساب و فصل الخطاب من حمله کننده در جنگهایم و پیروز شونده بر قدرتهایم من صاحب عصا و میسم هستم و آن جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.

و در آن کتاب: نقل شده از امام صادقﷺ که می‌فرماید: به خداوند سوگند روزها و شبها به پایان نمی‌رسد تا وقتی که خداوند متعال مردگان را زنده می‌کند و زندگان را می‌میراند و حق را به اهلش باز می‌گرداند و دین (اسلام) همان دینی که برای خود قرار داده برپا می‌دارد. تا آخر حدیث.

و در تفسیر این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**وَ إِنَّ لِلَّذینَ ظَلَمُوا عَذابًا دُونَ ذلِکَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ**﴾[2] **(و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان)؛**

---

۱. سوره مبارکه عبس:آیه شریفه ۲۳ الی ۱۷

۲. سوره مبارکه طور: آیه شریفه ۴۷

ولی بیشترشان نمی‌دانند) آمده است: ﴿وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ **(و برای ستمگران)** کسانی که به آل محمدﷺ ظلم و ستم کرده‌اند و حق آنان را پایمال کرده‌اند. ﴿عَذابًا دُونَ ذٰلِکَ﴾ **(عذابی قبل از آن است (در همین جهان))** می‌گوید: آن عذاب در زمان رجعت و با شمشیر می‌باشد. ﴿إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطیرُ الْأَوَّلین* سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُوم﴾[1] **(هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است! (ولی) ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهیم).**

در بحارالأنوار آمده است: که دومی می‌گوید: ﴿أَساطیرُ الْأَوَّلین﴾ **(اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!)** یا این دورغ پیشینیان است ﴿سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُوم﴾ **((ولی) ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهیم).** می‌فرماید: آن در زمان رجعت است هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام رجعت کند و دشمنانش نیز به دنیا بازمی گردند درحالی که میله داغ و سوزان در دست آن بزرگوار است همانند حیواناتی که بر گوش و بینی و دولب آنها داغ می‌کنند و یا سوراخ می‌کنند بر بینی و گوش و پیشانی و غیره دشمنانش داغ ننگ می‌نهد. و درآن کتاب: نقل شده با استناد از احمد بن عقبه از پدرش که می‌گوید: از امام صادق‌علیه‌السلام پرسیده شد: آیا رجعت حق می‌باشد؟ فرمود: بله. و سپس در مورد رجعت امام حسین‌علیه‌السلام که إن شاء الله در مکانش خواهیم گفت، تا اینکه راوی می‌گوید: عرض کردم: همراه تمام مردم؟. فرمود: باید همان گونه که خداوند متعال در کتابش فرموده است: ﴿یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجًا﴾[2] **(روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج فوج (به محشر) می‌آیید)** قوم بعد از قوم و گروه بعد از گروه خواهد بود. و نقل از آن بزرگوار که فرمودند: و سپس حضرت امام حسین‌علیه‌السلام همراه هفتاد و دو نفر از یارانش که در رکابش به شهادت رسیدند و هفتاد پیامبرعلیهم‌السلام همان‌گونه که با حضرت موسی‌علیه‌السلام مبعوث شده بودند به دنیا باز خواهد گشت و در آخر حضرت قائم‌عجل‌الله‌فرجه انگشتری امامت و ولایت را به امام حسین‌علیه‌السلام می‌دهد و سپس از دنیا می‌رود و حضرت امام حسین‌علیه‌السلام غسل و کفن و حنوط و نمازگذاردن و به خاک سپردن آن بزرگوار عهده‌دار می‌شود.

روایت شده با استناد: از جابربن یزید جعفی که می‌گوید: شنیدم حضرت باقرعلیه‌السلام می‌فرمود:

---

۱. سوره مبارکه قلم: آیات شریفه ۱۶و۱۵

۲. سوره مبارکه نباء: آیه شریفه ۱۸

به خدا قسم مردی از ما اهلبیت بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت می‌کند. عرض کردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از رحلت حضرت قائم‌عجّل‌الله است. عرض کردم: حضرت قائم‌عجّل‌الله درعالم خود چقدر می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال ازموقع قیام تا هنگام رحلتش. عرض کردم: آیا بعد از رحلت حضرت قائم‌عجّل‌الله هرج و مرج می‌شود؟ فرمود: آری پنجاه سال. آنگاه امام منتصر به دنیا باز می‌گردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بی دینان را به قتل میرساند و به اسارت می‌برد تا جایی که می‌گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران‌علیهم‌السلام بود، این همه مردم را به قتل نمی‌رساند. طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه به حرم خدا ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا بر می‌گردد، درحالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را می‌کشد، و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌گرداند و سیصد و نه سال سلطنت می‌کند. سپس امام محمد باقرعلیه‌السلام فرمود: ای جابر می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین‌علیه‌السلام و سفاح امیرالمومنین‌علیه‌السلام است.

و درآن کتاب نقل شده با استناد از امام محمد باقرعلیه‌السلام که می‌فرماید: هرگاه حضرت قائم‌عجّل‌الله ظهور کند و سپس وارد کوفه شود خداوند متعال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام را برای یاری آن حضرت می‌فرستد. و نیز در آن کتاب: نقل شده با استناد از امام محمد باقرعلیه‌السلام که می‌فرماید: هنگامی که حضرت قائم‌عجّل‌الله ظهور کند و در کوفه قرار بگیرد خداوند متعال از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق برای یاری رساندن آن بزرگوار می‌فرستد و آنان از یاران آن حضرت قرار می‌گیرند.

لطیفه:

برای مؤمن طاق با ابوحنیفه حکایات زیادی است از جمله اینکه روزی ابوحنیفه از او پرسید: ای ابوجعفر(کنیه مؤمن طاق) آیا عقیده به رجعت داری؟ مؤمن طاق گفت: آری. ابوحنیفه از روی تمسخر گفت: پس از این کیسه خود پانصد درهم به من قرض بده تا وقتی من و تو در رجعت دوباره به دنیا برگشتیم آنرا به تو بپردازم. مؤمن طاق فی الحال در جواب گفت: یک ضامن بیاور که ضمانت کند تو به صورت آدمی زاد به دنیا برگردی تا این مبلغ را به تو بدهم چون می‌ترسم که تو به شکل میمون برگردی و من در آن وقت نتوانم طلب خود را وصول کنم.

در بحارالأنوار نقل شده با استناد از محمد بن مسلم که می‌گوید: از حمران بن أعین و ابوالخطاب شنیدم که می‌گفتند: از حضرت صادقؑ شنیدیم می‌فرمود: نخستین کسی که قبرش می‌شکافد و زنده شده به دنیا بر می‌گردد حضرت حسین بن علیؑ است و این رجعت عمومی نیست(یعنی تمام مردم زنده شده و قبرشان بیرون نمی‌آیند) بلکه خصوصی می‌باشد و افراد خاصی به دنیا بر می‌گردند که یا مؤمن خالص و یا مشرک محض باشند.

و در همان کتاب: نقل شده با استناد از حضرت امام صادقؑ که فرمود: همانا هنگامی که خداوند متعال ابلیس لعین را از درگاه خودش خارج نمود ابلیس لعین گفت: خداوندا مرا تا روز قیامت یعنی بر انگیخته شدن مردم زنده قرار ده. خداوند قبول نکرد و به او فرمود: ﴿قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ* إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾[۱] **(فرمود: تو از مهلت یافتگانی!* (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی)** و روز معلوم همان روزی است که ابلیس لعین همراه با لشکیران و ارتشیان و سربازان و دوستداران و اشیاء و غیره خود از زمانی که خداوند متعال حضرت آدمؑ آفرید تا زمان وقت معلوم ظاهر می‌شود و آن زمان آخرین برگشت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ خواهد بود. راوی می‌گوید: از امام صادقؑ پرسیدم که آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ باز می‌گردد؟ فرمود: بله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ چند بار به دنیا باز می‌گردد و در روز معلوم آخرین بازگشت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ می‌باشد و هیچ مؤمن و کافری در هر قرنی که باشد مگر اینکه باز خواهد گشت تا مؤمن از کافر تمیز گردد. و هنگامی که روز معلوم فرا رسد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ همراه شیعیان و پیروانان و دوستداران و محبین خود رجعت خواهد نمود و شیطان و پیروانان و دوستان و اصحاب و یارانش رجعت خواهد نمود و قرار آنان در سرزمینی از سواحل فرات به نام روحا که نزدیک کوفه شما است خواهد بود پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ و یارانش با شیطان و یارانش جنگ سختی خواهند کرد که تا به حال از وقتی که خداوند آفریده‌ها را آفرید تا روز قیامت چنین جنگی و کارزاری نشده بود که کشته‌های زیادی از دو جهت خواهد بود. و گویا لشکریان و سپاهیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ صد قدم پشت پشت عقب نشینی می‌کنند و گویا آنان را می‌بینم که پاهایشان در آب فرات فرو رفته است. درآن هنگام خداوند متعال عذاب خود را همراه فرشتگان و ابرها تاریک می‌فرستد و در

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۳۸الی ۳۶

آن روز خداوند متعال به دست حضرت رسول خداﷺ امر خود را به پایان می‌رساند. در حالی در دست مبارک رسول خداﷺ یک نیزه‌ای از نور می‌باشد به زمین فرود می‌آید، درآن هنگام وقتی که ابلیس لعین حضرت رسول خداﷺ را با آن نیزه از نور می‌بیند پشت پشت عقب می‌کشد و یکباره از میدان جنگ فرار می‌کند. دوستان و یاران او به او می‌گویند: چرا فرار می‌کنی درحالی که تو پیروز شده ای؟ به آنان می‌گوید: همانا من چیزی را می‌بینم که شما آنرا نمی‌بینید همانا من از پروردگار جهانیان می‌ترسم. درآن هنگام حضرت رسول خداﷺ به شیطان لعین می‌رسد و با نیزه نور به قلب شیطان لعین می‌زند و آن زمان به هلاکت رسیدن شیطان لعین و یارانش و سپاهیان و لشکریان و غیره او خواهد بود. و درآن زمان خداوند متعال مورد پرستش قرار می‌گیرد و هیچ‌کس به خداوند متعال شرک نمی‌ورزد. و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند تا وقتی که از هر مرد شیعه امیرالمؤمنینؑ هزار پسر به دنیا می‌آید و درآن هنگام دو باغ و گلستان سرسبز (مدهامتان) در نزد مسجد کوفه و اطراف آن،هر چرا که خداوند متعال بخواهد آشکار می‌شود.

در کتاب بحارالأنوار به نقل از امام محمد باقرؑ که می‌فرماید: حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالبؑ در یک خطبه‌ای فرمود: همانا خداوند متعال یکتا و بی‌همتا و بی‌مانند در وحدانیت خویش بود آنگاه تکلم به کلمه‌ای کرد که نوری شد و از آن نور حضرت محمد مصطفیﷺ و من و ذریه پاک و مطهر مرا آفرید. سپس تکلم به کلمه دیگری نمود که به صورت روحی در آمد آن روح را در نور قرار داد و ساکن بدنهای ما قرار داد و به این علت ما روح الله و کلمه او هستیم و همانا خداوند متعال بوسیله ما از خلق خود در حجاب قرار گرفت (یعنی ما را واسطه بین خود و بندگانش قرار داد همان گونه که پرده واسطه بین محجوب و پشت پرده می‌باشد) پیوسته ما در سایه عرش سر سبز و خرم خداوند متعال بودیم و مشغول به تسبیح و تقدیس آن زمان که نه خورشید و نه ماه و چشمی به هم زنی وجود داشت بودیم. و آن قبل از آفریدن آفریده‌ها، از پیامبرانؑ برای یاری کردن به ما و ایمان آوردن به ما پیمان گرفت که مصداق آن این آیه شریفه می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّين لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ﴾[1] **(و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و**

---

۱. سوره مبارکه آل عمران: آیه شریفه ۸۱

حکمتی دادم سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته بـه او ایمـان بیاورید و حتماً یاریش کنید). یعنی ایمان به حضرت محمدﷺ بیاورید و جانشـینش را یـاری کنید ایمان حضرت محمدﷺ آوردند ولی وصی او را یاری نکردند به زودی همه او را یـاری خواهند کرد و خداوند پیمان مرا با پیمان حضرت محمدﷺ گرفت که یکدیگر را یاری کنـیم من آن جناب را یاری کردم و در مقابل او پیکار نمودم و دشمنش را کشـتم و بـه پیمـانی کـه خداوند از من گرفته بود راجع به یاری حضرت محمدﷺ وفا نمودم ولی هیچ یک از انبیـاء و پیامبران خداعليهم السلام مرا یاری نکردند چون وفات نموده بودند ولی به زودی یاری خواهنـد کـرد و همانا آنها در آینده به من یاری خواهند کرد و سلطنت و حکومت من از جانب خداونـد درتمـام مشرق و مغرب زمین خواهد بود و همانا خداوند متعال پیـامبرانعليهم السلام را از حضـرت آدمعليه السلام تـا حضرت خاتمﷺ را زنده کرده و آنان را یار و یاور من قرار خواهد داد و همه آن بزرگـواران و ثقلین انس و جن که مطیع خداوند مـی‌باشـند در رکـاب مـن شمشـیر خواهنـد زد و در برابـر دشمنانم مرا یاری و از من دفاع خواهند کرد. پس چه عجیب است و چگونـه تعجـب نکـنم از مردگانی که خداوند متعال آنها را زنده از قبرهایشان بر انگیخته خواهند شد درحالی که لبیـک گویان و هم صدا و با هم و با یک صدا می‌گویند (لبیک لبیک یا داعی الله) یعنی **(سر تـا پـا گوش به فرمان و اطاعت از تو هستیم ای دعوت کننده به سوی خداوند)** پس آنها در شهر کوفـه گرد هم می‌آیند درحالی که شمشیرهای برهنه خود را در دست گرفته تـا سـر و گردنهـای آن گردن کشان و کافران و طغیانگران و پیروانانشان از اولین طغیانگران تا آخرین آنان را خواهند زد. تا اینکه خداوند متعال وعده پاداشی که به خاطر آن عملشان داده است به آنهـا بدهـد کـه خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید: ﴿وَعَـدَ اللّـهُ الَّـذينَ آمَنُـوا مِـنْكُمْ وَ عَمِلُـوا الصّـالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنى لا يُشْرِكُونَ بى شَيْئًا﴾[۱] **(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعا آنان را حکمـران روی زمـین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینـی را کـه برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیـت و آرامـش مبـدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت)**. و یـا بـه عبـارت دیگر آنان مرا پرستش و عبادت خواهند کرد درحالی که در امنیت کامل خواهند بود و از هـیچ

---

۱. سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵

یک از بندگانم ترس و وحشت نخواهند داشت و تقیه در آنها نباشد.

و سپس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: و همانا برای من رجعت و برگشتهای بعد از هر رجعت و برگشتی خواهد بود و همانا من صاحب برگشت‌ها و رجعت‌ها می‌باشم. من صاحب شمشیرهای تیز و از نیام کشیده‌ام (صاحب الصولات) و من صاحب انتقامها و خون خواهی‌هایم (النقمات) و من صاحب رویدادها و حوادث شگفت انگیزم (الدولات العجیبات) من لبه تیز و برنده شمشیر فولادینم. من بنده خداوند عبدالله می‌باشم و برادر فرستاده خداوند هستم همانا من امین الله امانتدار خداوندم و خزانه دار و صندوق دار اسرار خداوندم و همانا من پرده و سرا پرده و حجاب وجه درخشان و بی‌مانند خداوندم. من میزان و ترازوی عدالت خداوندم، من حاشر و بر انگیخته کننده خلایق از جانب خداوند می‌باشم. من کلمه علیا خداوندم، همان کلمه‌ای که بوسیله آن هر جدا شده را جمع و هر جمع را جدا می‌سازد و همانا من اسماء و نامهای حسنی و نیک خداوندم من مثل و امثال علیاء و آیات کبرا خداوند می‌باشم و همانا من (به اذن خداوند متعال) صاحب اختیار بهشت و دوزخ هستم و همانا من (به اذن خداوند) اهل بهشت را در جایگاه خودشان بهشت و اهل دوزخ را در جایگاهشان دوزخ قرار خواهم داد و همانا من (به اذن خداوند متعال) متولی و مسئول تزویج اهل بهشت با حورالعین بهشتی می‌باشم. و همانا من متولی عذاب اهل دوزخ و آتشم. همانا من باز گرداننده همه چیز آفریده‌هایم و من همان باز گرداننده‌ای هستم که همه چیز به او بعد از قضاء و قدر باز می‌گردد و همانا من از جانب خداوند متعال از تمام آفریده‌ها حساب رسی خواهم کرد. تا آخر خطبه.... و در همان کتاب نقل شده از امام صادق علیه السلام که آن بزرگوار نقل می‌کند و می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال وقتی که مرا به آسمان (در معراج) برد از پشت حجاب به من وحی کرد و با من حرف و تکلم فرمود: و یکی از سخنان و تکلم خداوند با من این بود که به من فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله ! همانا من الله هستم که هیچ معبودی جز من نیست آگاه و دانا از علم پنهان و آشکارم بخشنده و بخشایشگر و مهربان و مهروز هستم.[1] همانا من الله هستم که هیچ معبودی جز من نیست. حاکم و پاک و منزه امنیت بخش مراقب همه چیز، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را

۱. ﴿هُوَ اللّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ﴾ (سوره مبارکه حشر: آیه شریفه ۲۲)(او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است).

اصلاح و شایسته عظمت است؛ خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرار دهند.[۱] همانا من الله هستم معبودی جز من نیست همانا من خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر) هستم: برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است![۲] ای محمدﷺ همانا من الله هستم که هیچ معبودی جز من نیست همانا من اولین کس هستم درحالی هیچ کسی در عالم هستی وجود نداشته و من آخرین کس خواهم بود و بعد از من هیچ کسی نخواهد بود زیرا من تنها و یکتا و بی‌همتای مطلقم و کسی بعد از من و بالاتر از من وجود ندارد. و همانا من ظاهر و آشکار هستم و هیچ کس بالاتر از من نیست و همانا من باطن هستم و هیچ کس پنهان تر از من نیست. و همانا من الله هستم که به همه چیز دانا و آگاه هستم. ای محمدﷺ همانا علی‌علیه‌السلام اولین نفر از امامان معصوم‌علیهم‌السلام است که برای آن از پیامبران‌علیهم‌السلام و غیره عهد و پیمان و میثاق می‌گیرم. ای محمدﷺ همانا علی‌علیه‌السلام آخرین نفری از امامان معصوم‌علیهم‌السلام خواهد بود که جانش را می‌گیرم و همانا او دابة الأرض موجود زمینی می‌باشد.(که در هنگام قیام و ظهور قائم‌عجل‌الله‌فرجه) با مردم سخن خواهد گفت. ای محمدﷺ همانا من هر آن چرا که به تو وحی کرده‌ام برای علی‌علیه‌السلام آشکار می‌کنم و به او اطلاع خواهم داد و همانا بر تو جایز نیست که چیزی از او مخفی و یا پنهان گردانی. ای محمدﷺ اسرار و رازهای که پیش من و توست را به علی‌علیه‌السلام بگو زیرا هیچ رازی و سری بین من و تو و علی‌علیه‌السلام نیست. ای محمدﷺ همانا علی‌علیه‌السلام (از جانب و به اذن من) بر همه چیز از حلال و حرام که من آفریده‌ام به آن آگاه می‌باشد. او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است!

و در همان کتاب نقل شده با استناد از حمران بن أعین که می‌گوید: دنیا صد هزار سال

---

۱. ﴿هُوَ اللّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یُشْرِکُونَ﴾ (سوره مبارکه حشر: آیه شریفه ۲۳) (و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرارمی‌دهند).

۲. ﴿هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ﴾ (سوره مبارکه حشر: آیه شریفه ۲۴)(او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری (بی‌نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است).

است، هشتاد هزارسال برای آل محمد صلی الله علیه و آله و بیست هزار سال برای سایر مردم می‌باشد. و در آن کتاب به نقل از مفضل بن عمر در یک روایت طولانی به نقل از امام صادق علیه السلام(در مورد جایگاه حضرت امام حسین علیه السلام در بهشت) می‌فرماید: تختی از نور می‌بینم که در بهشت مهیاء شده و خیمه‌ای از یاقوت سرخ آغشته به جواهر برآن برپا گشته است و گویا می‌بینم که حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت نور نشسته و اطراف او و خیمه‌اش نود هزار خیمه سبز بر پا شده و گویا می‌بینم که مؤمنین به زیارت آن بزرگوار در بهشت می‌روند و به آن بزرگوار سلام می‌کنند. پس در همان وقت خداوند متعال می‌فرماید: ای بندگان من در این روز به خاطر آن چرا که آزار و اذیت و خاری و غیره در دنیا به شما رسیده در اینجا آن چرا که می‌خواهید به شما می‌دهم. پس در آن وقت خورد و خوراکشان از بهشت خواهد بود و به خداوند سوگند که این بهترین و برترین کرامت ومنزلت از جانب خداوند می‌باشد. و مخفی نماند که پرسش و درخواست حوائج در زمان رجعت می‌باشد زیرا در آخرت درخواست و پرسشی نیست.

گل:

مؤلف کتاب می‌گوید: و همانا من در اول کتاب (جلد ۱) در شاخه اول در باب اینکه زمین از امام معصوم عادل علیه السلام خالی نمی‌ماند. که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: اگر در روی زمین فقط دو نفر باشند یکی از آنان امام معصوم علیه السلام و دیگری پیرو می‌باشد. و نیز از امام محمد باقر علیه السلام آورده‌ایم که فرمودند: اگر زمین یک روز بدون امام معصوم علیه السلام باقی بماند زمین همراه اهلش ویران خواهد گشت و خداوند اهل زمین را با شدیدترین و سخت ترین عذابها مجازات خواهد نمود. و روایتی ذکر شده است که قیامت چهل روز بعد از رحلت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بر پا خواهد شد. و اگر گفته شود: چه ربطی بین این اخبار و روایات با اخبار و روایات رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد؟ خواهیم گفت: ابو حمزه از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله از پدر بزرگوارت علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه دوازده امام خواهد بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرموده: دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام. و در روایتی آمده است: تمام دوازده معصوم علیهم السلام به دنیا باز خواهند گشت و حکومت وسلطنت می‌کنند و قیامت بعد از رجعت دوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و رحلت آن بزرگوار برپا

خواهد شد.

در کتاب العوالم به نقل از تفسیر عیاشی از جابربن یزید جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقرعلیه‌السلام می‌فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهلبیت‌علیهم‌السلام بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت می‌کند. عرض کردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از رحلت حضرت قائم‌علیه‌السلام است. عرض کردم: حضرت قائم‌علیه‌السلام در عالم خود چقدر می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام رحلتش. عرض کردم: آیا بعد از رحلت حضرت قائم‌علیه‌السلام هرج و مرج می‌شود؟ فرمود: آری پنجاه سال. آنگاه امام منتصر به دنیا باز می‌گردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بی دینان را به قتل می‌رساند و به اسارت می‌برد، تا جائی که می‌گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران‌علیهم‌السلام بود، این همه مردم را به قتل نمی‌رسانید. طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه به حرم خدا ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا بر می‌گردد، در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌گرداند و سیصد و نه سال سلطنت می‌کند آنگاه امام محمد باقرعلیه‌السلام فرمود: ای جابر می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حضرت حسین‌علیه‌السلام و سفاح حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌باشد.

گل دیگر:

نقل شده از سید بن طاووس‌رحمه‌الله در کتاب طرائف به نقل از مسلم در صحیح خود می‌گوید: شنیدم جابربن یزید جعفی می‌گوید: در نزد من هفتاد هزار حدیث از سرور و مولایم امام محمد باقرعلیه‌السلام با استناد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد که مردم همه آن احادیث را ترک کردند.سپس مسلم در صحیح خود ذکر می‌کند به نقل از محمد بن عمر رازی که می‌گوید: شنیدم حریز می‌گفت: همانا من با جابربن یزید جعفی ملاقات کردم ولی به خاطر اینکه به رجعت ایمان دارد هیچ حدیثی از او ننوشتم. ای خواننده گرامی خداوند تو را در رحمت بی‌پایان خود قرار دهد بنگر چگونه مردم عنید و لج باز خود را از هفتاد هزار حدیث گوهر بار از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به نقل از امام محمد باقرعلیه‌السلام که شکافنده علوم پیامبران‌علیهم‌السلام و از پرچم داران علم و علوم و از رهبران و امامان معصوم‌علیهم‌السلام همان کسانی که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است که به آنان چنگ زده شود. و همانا اکثر مسلمانان و یا همه آنها در مورد زنده شدن و بازگشت مردگان به دنیا و روایات و احادیث زنده شدن مردگان در قبرها از جانب خداوند در احادیث و روایت‌های

گوناگون خود در مورد اصحاب کهف ذکر کرده‌اند و این کتابشان کتاب آسمانی آنرا مورد تأئید قرار داده و آنرا ضمانت می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ﴾[1] **(آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند.) سپس خدا آنها را زنده کرد).** و هفتاد نفری که همراه حضرت موسی علیه السلام برای میعاد رفته و صاعقه به آنان زد و همه مردند و سپس زنده شدند و حکایت حضرت عزیر علیه السلام و حکایت کسانی که به اذن خداوند به دست حضرت عیسی زنده شدند.

و در کتاب صافی به نقل از زمخشری و حکایت ذوالقرنین علیه السلام، که ابن الکو از یکی از معصومین علیهم السلام پرسید: آیا ذو القرنین پادشاه و یا پیامبر بود؟ معصوم علیه السلام فرمود: او پیامبر و پادشاه نبود بلکه بنده صالح و شایسته و مطیع فرمان خداوند متعال بود که به خاطر اطاعت وفرمانبرداری از خداوند متعال بر طرف راستش زده شد و از شدت ضربه از دنیا رفت. سپس خداوند متعال او را زنده و به نزد قومش فرستاد بار دیگر قومش او را گرفته و این بار به طرف چپ سرش زدند و او نیز از شدت ضربه جان داد و سپس خداوند متعال او را بار دیگر زنده نمود.و به خاطرهمین او را ذوالقرنین نامیدند.

مؤلف می‌گوید: بعد از اینکه در مورد اثبات رجعت از دو طریق یعنی از طریق اهل سنت و اهل شیعه ذکر کرده‌ایم و ثابت کرده‌ایم که رجعت در زمانهای گذشته و در امتهای پیش از اسلام نیز رجعت وجود داشته است ولی همچنان بعضی از کور دلان و بلکه لج بازان آنرا انکار می‌کنند و آنان چیزی نیستند مگر افراد طغیانگر و مستکبر و لج باز ناشی و محض می‌باشند و همانا آنان کسانی هستند که سخنان خداوند متعال که در قرآن کریم برای فرستاده خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرستاده و در آن در مورد زنده شدن و برگشت مردگان به دنیا ذکر نموده انکار کرده و آنرا رد کرده‌اند. زیرا این اتفاقها بارها و بارها و در آیات متعددی ذکر شده است و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز بارها و بارها آنرا مورد تأئید قرار داده است و ما و مومنین و کسانی که به این رویداد بزرگ و مهم یعنی رجعت ایمان دارند از انکار کننده گان آن در پیشگاه خداوند بیزاری جسته و به خداوند متعال پناه می‌بریم و چگونه این رویداد مهم ممکن نیست درحالی که در کتاب صحیح به نقل از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آمده که می‌فرماید: آن چرا که در

---

۱. سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۴۳

امتهای گذشته و امتهای پیامبرانﷺ اتفاق افتاده در این امت یعنی امت من اتفاق خواهد افتاد. و روایات و اخبار و احادیث گوناگون و زیاد و بسیار که از حدت کثرت و تواتر گذشته است در این باره آمده است.

میوه:

این قصیده‌ای است که یکی از علما و دانشمندان دارالسلام تنظیم کرده که نام و لقب و رسم او مخفی است و معلوم نیست که آن شخص مسلمان است و از راه و روش و اسوه حضرت محمدﷺ و سایر پیامبران معصومﷺ پیروی می‌کند و یا خیر، و او تا امروز در گمراهی مطلق و سرگردانی بی‌نهایت قرار دارد و زیرا از قدرت بی‌مانند و بی‌پایان حضرت حق خداوند تبارک و تعالی غافل و یا خود را به غفلت انداخته است. و همانا علامه زمان خویش که تک تاز زمان در فضائل و کرامات که مهبت و عنایات الهی را به خود تمایل کرده و محدث نوری در قصیده بلند بالایی در مورد رد و جواب قصیده آن کور دل دارالسلام سروده است. که ما آن دو قصیده را در ذیل ذکر خواهیم کرد ابتدا قصیده دانشمند دارالسلام و سپس قصیده علامه دهر و فاضل بزرگوار و مجرب و عالم نستوده که وصف کنندگان از وصف او عاجز و ناتوانند که از قلم آن بزرگوار نور حکمت و یقین می‌بارد شیخ اجل شیخ محمد حسین که همچنان در رد شبهات نادانان از جانب خداوند مورد تأئید قرار دارد که او خلف و پسر بزرگوار علامه بشر و دهر و زمان و استاد بزرگ علامه شیخ جعفر کاشف الغطاءرحمه‌الله می‌باشد. که ما آن دو قصیده را به این کتابمانان (الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائبؑ) که آنرا به عنوان میوه این درخت قرار داده‌ایم که بیش از آن درختی ازدرختان کتاب ما به عنوان حدائق الجنان بود. و الله ولی التوفیق و الغفران. آن قصیده دانشمند دارالسلام که خداوند او را هدایت گرداند این می‌باشد:

ای دانشمندان زمانه و ای کسانی که خبره‌اید

که با تمام مشقت فراوان و دقت و بدون فکر

ز فکر قائم گشته عقلم ذائل

همان کسی که مردم در مورد وجود او در تنازع و اشتباهند

بعضی گویند که وجود او مخفی گشته و پنهان

و بعضی گویند وجود او پوشیده نگشته و آشکار

و نخسـتین چیـزی کـه مـی‌تـوان بـه آن اقـرار کـرد
این است که با چشم دیده شود تـا عقـل نتوانـد آنـرا انکـار کنـد
و چگونـه و تـا ایـن وقـتماننـد او باشـد کـه در ایـن زمانـه
ظلم و ستم بی‌داد گشته و مردم در تمام (زمین) گسترش یافتـه‌انـد
و او چیزی نیست مگـر گسـترش کننـده عـدل و هـدایت اسـت
اگـر او وجـود داشـت هـیچ ظلـم و سـتمی در دنیـا نبـود
و اگـر گفتـه شـود از تـرس طغیـانگران مخفـی گشـته
پـس بابـت آن نمـی‌تـوان در عمـرم تصـرف کـنم
و نمـی‌تـوان آنـرا نقـل و انتقـال داد
و اگر یقین پیـدا گشـت کـه او تـا بازگشـت حضـرت عیسـی علیه السلام
زنـده و عمـرش طـولانی مـی‌گـردد
و همانـا مـردم در کشـتن او هـیچ قـدرتی و تـوانی
بـر کشـتنش قـادر نیسـت و او مـورد تأئیـد و یـاری اسـت
و همانـا تمـام زمـین مملکـت و سـلطنتش خواهـد بـود
و تمـام آنـرا پـر از عـدل و دادگسـتری مـی‌کنـد
و مکـر و حلیـه گـری از بـین مـی‌رود
و اگـر گفتـه شـود از تـرس لـذتهای (دنیـا) مخفـی گشـته
پـس ایـن گفتـار از عیـوب و نقاصـان افتـرا مـی‌شـود

***

بـه درسـتی کـه مالـک همـه زمـین مـی‌شـود
و زمـین را پـر از عـدل و داد مـی‌کنـد ونیرنـگ از بـین مـی‌رود
و اگـر گفتـه شـود از وحشـت اشـخاص طغیـانگر پنهـان شـده
ایـن گفتـاری اسـت کـه دروغ و بـی جـا بـوده و نقصـهای زیـادی دارد
پس به چه دلیل در میان مردم آشکار نشده و به رنج نصیحت کردن و پند دادن به مـردم
را تحمل نکرده است در حالی که سنت و روش او بر شکیبائی و استقامت می‌باشـد
و بی شک و تردید از نقصهای این گفتار این است که امام و پیشوا بترسد
در حـالی کـه او از تـرس و وحشـت بسـیار بـدور اسـت

و آن کسی است که همه مردم جهان از او می‌ترسند

علاوه بر اینها این سخن مورد قبول نیست

و هیچ برده و آزاده آنرا نمی‌پذیرد و از آن راضی نیست

زیرا در کشور هندوستان مرد دروغگو ادعای مهدویت نمود

و هیچ قتل و کشتار به راه نیامد و هیچ زیانی به او نرسید

و اگر گفته شود او به فرمان خداوندی که در عالم وجود دستور از آن بوده است

و سپاس و شکر برای او است غائب و پنهان گشته است

این عظیمترین بلا است و هیچ کسی آنرا نمی‌پذیرد مگر آدم بی خرد و نادان

آیا خداوندگار مردم نمی‌تواند یاران خود را یاری دهد

بر دشمنان خود نه چنین نیست و این سخن کفر آمیز است

پس این غیبت و پشت پرده ماندن تا کی خواهد بود

در حالی که هزاران سال از روزگار گذشته است و این ذکر و یاد برای اوست

و چه چیزی باعث شده سرداب در شهر سامرا بخشیده است

که بخاطر آن بر شهر مکه مکرمه برتری و فخر فروشی می‌کند

و از بزرگترین شگفتی‌های روزگار که عجیبتر و شگفتر از آن نیست

این است که سرداب را برج و بقعه‌ای گرفته‌اند که او دارای ماه شب چهارده است

پس آن بزرگوار در جواب این شاعر اهل سنت چنین سرود:

روح و جانم به قربان آنکه از دیار خود به دور است

ولیکن فکر و بینش انسان با او روشن گشته

و از عشاق او شوق و یادآوری به نهایت رسیده است

او را از آنان غائب کند و در هر چیزی برای آنان تجلی کرد

پس به خاطر آن نه دورها و دریاها شکایت نمی‌کنند

آینه‌ای است که در ظاهر چشم را ضرر و زیان و نامیدی سیراب می‌گرداند

ولی در بـاطن دل و سـینه از نورهـایش بـه سـعادت مـی‌رسـند

بدانیـد کـه بـاران هـر چنـد کـه شـیرین و گـوارا مـی‌شـود

امشـب بعـد از آن از طـول شـب شـرینتر و گـواراتر مـی‌شـود

ای سرزنش کننده به خاطر آن کوتـاه کـن کـه امـروز دراز نمـودی

پـس جـدایی نیسـت مگـر آنکـه محبـت مخـتص بـه او گـردد

و از این شعله روشن در جگرهای اهل محبت روشنایی به تو رسیده است

و عشـق و محبـت مگـر انتهـای سـدره‌ای کـه بـرای آنـان

از میـــوه آن مغـــزش و بـــرای تـــو پوســـتش نیســـت

ای رفیـــق مـــن چیزهـــا همـــراه تـــو بـــر پـــا اســـت

پـس چیسـت کـه نـادان گشـته را بـر اثبـات تـو وا مـی‌دارد

ای رفیـــق مـــن در وجـــود تـــو ســـرگردانها اســـیرند

و اگر تـو نبـودی کـار ایجـاد و آفـرینش عـالم درسـت نمـی‌شـد

عمـــر سرســـبز و خرمـــی را گذرانـــده اســـت

و برایم در مورد تو خشنود گشته که اگر بعضـی از آن آشـکار کـنم

هر آینه می‌گـویم از روی اختصـار ایـن همـان راز پنهـان اسـت

پس ای امام زمان پدرم به قربانت خواه برای مردم آشکار شوی و یا پنهان

پنهان و پشت پرده بودن تو برایـت ضـرر و زیـانی نیسـت پـس

خورشید ظهر درخشان و ماه شب چهارده درخشان نورشان همان نورشان است

اگرچه غروب کنند و پنهان گردند نقصی اگر روشن شـده و بتابـد

ولی روشنایی آن نمایان نباشد برادر نظر است ولی بر چشم او پرده‌ای است

و نقصی نیست از کسی که آمده و سوال کرده در حالی که می‌گوید:

ای دانشـــمندان زمانـــه ای کســـانی کـــه دانـــش داریـــد

بـه تحقیـق کـه فکـر و اندیشـه مـن در مـورد قـائمی کـه

مـــردم در آن حیـــران و سرگشـــته‌انـــد حیـــران مانـــده‌ام

و کـــار ســـخت و مشـــتبه شـــده اســـت

بدان ای پرسش کننده و درخواست کننـده‌ای کـه فکـر و بینشـت

درمورد کسی که بر هر پرسشی آگاه است حیران و سرگردان گشته

لغـــزش کـــرده (و از راه مســـتقیم بـــر کنـــار رفتـــه‌ای)

امـــروز گوشـــهای شـــنوایی را از خـــود بـــه مـــن بســـپار

کـــه در وقـــت دشـــمنی و در حـــال رفاقـــت پرنـــده انصـــاف کـــه

در تـــو لانـــه کـــرده غـــذا مـــی‌خـــورد و ســـیر مـــی‌گـــردد

در آن وقـــت از نظـــم فکـــر و بیـــنش دروازه‌هـــا را بگیـــر

زیـــرا آنـــان را خبـــر بـــه ســـوی تـــو مـــی‌انـــدازد

دریا مضامین آشـکار و صـحیحی نیسـت کـه مصـدر علـم الهـی

و ســـــینه آن صـــــادر گردیـــــده اســـــت

رهبـــر هـــدایت نـــوری اســـت کـــه از روشـــنایی علـــم

در آســـمانها ســـتاره‌هـــای درخشـــان روشـــن گشـــته اســـت

می‌گوید: و نشانه‌ها کرامت و برتری او بر بزرگان دانشمندان از یکدیگر

جـدا نمـی‌شـود کـه در نـزد او نشـر و گسـترش یافتـه اسـت

بدان به تحقیـق کـه سـخنی کـه از شـگفتی و عجیـب شـمردی

جمعـــــی از شـــــما کـــــه شـــــماره‌ای ندارنـــــد

به او اعتـراف مـی‌کننـد و همـه آنـان نـزد شـما امـام و رهبرنـد

که بر بلنـدی مقـام آنهـا اهـل دریـا و خشـکی اعتـراف کـرده

و اعتنا نموده‌اند نامهای آنان در رجـال شـما مـورد اعتمـاد اسـت

و در هـــر ســـطری بعضـــی از فضـــائل آنهـــا اســـت

و از آنهـــا کمـــال الـــدین اســـت کـــه بســـیاری از پرسشـــها

را در کتاب مطالب السؤال خود گذاشته که اگر از آنان سؤال کنـی

آشکار می‌شود و این حافظ گنجی است که توضیحاتی زیادی در توضیحاتش

در کتاب بیان براهین خودش آورده که امر بوسیله آن آشکار می‌گردد

و چه بسیار فصلهای مهمی برای ابن صباغ است

که آنچه رساله‌ها و کتابها آورده‌اند شرح داده است

و در حقیقت که شمس الدین کتاب تذکرة الخواص خود

را برای کسانی که می‌خواهند از نص و ذکر مملو نموده است

و بس است برایم محی الدین در کتاب الفتوح از جهت نقض

زیرا در کتاب الفتوح برایت ظفر و پیروزی آورده است

و جواهر بسیاری در کتاب یواقیت الجواهر است

که ناپسندی‌های شما بوسیله او بازگرده شده و برای او افتخار است

و در آبستن‌های نورها برای او است بنگر که براستی در کتاب العراقی

قصه‌ای است که چوبش سرسبز است

و خواص در آن کتاب کسی که ذکر معجزاتش

ممکن نیست او را تصدیق کرده‌اند

قدر شناسان مقدار سن او را تعیین کرده‌اند

پس در این روزگار شخصی که مقام و منزلت ندارد چه بگوید

و شاهد آنها در آنچه ادعا کرده‌اند در کتاب شواهد النبوة

پس جامی از اشخاصی است که آگاهی دارد

و کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا

شرح و تفاصیلی را قرار داده است که دل انسان از آن خشنود

و مسرور می‌گردد و این ابوالفتح است که در کتاب اربعینش

احادیثی جمع‌آوری کرده که بسیاری از اصحاب شما به آن اعتراف کرده‌اند

و در بیشتر رساله‌های بخاری دهلوی است که

در آنها حضرت مهدی با پدرانش ظاهر شده است

و در کتاب روضة الاحباب برای حق گلستانی است

که با خشبوی بخشش خداوند عطر آن نشر شده است

و این بلاذری است از کتاب سلسلات آن سؤال کن

چیزی خواهی یافت که مریض و بیمار را شفاء می‌دهد

و هیچ نقصی در آن نیست و این کتاب موالید الأئمه ابن خساد است

که چه اندازه سرور شما را آشکار کرده است

و چه بسیار هدایتی برای ابن شمس الدین است

برای سعادتمندان که آثارش آشکار و روشن می‌باشد

که می‌گوید: حضرت مهدی﷼ را حق می‌بینم که

در آینده نزدیک آشکار می‌شود هرچند که سنش زیاد شود

و در میان کافرین سامری همانند او است

و در مؤمنان الیاس و روح الله (عیسی) و خضر﷼

و مانند سامری دجال است برای شأن او حکایت عجیبی است که به زودی

ذکر او می‌آید و فضل ابن روزبهان شما با این همه لجاجت و دشمنی

که با ما دارد به ادعاهای ما اقرار کرده زیرا برای او روشن شده است

و اگر ناصرالدین اعتقادش بر این نبود

که ماه شب چهارده در این سرداب غائب شد

هر آینه با دستور او این بناها استوار نمی‌گشت

و بر آنها همراه نامش نام جانشین و خلف مطهر نوشته نمی‌شد

و این کتاب ینابیع الموده که از سلیمان

برای ما دریاهای خروشان و متلاطم جاری گردیده است

این احمد جامی و عارفی که برای شما

شیخ الاسلام است ای نساز پرورده

و برای شیخ الصفدی شرحی است که بر غیب می‌چرخد

و محی الدین را جفر آگاه کرده است

و ابـو معـانی قونـوی دارای اسـرار در سـینه

که در شعرش مـی‌ستاید و او را معـین کـرده اسـت

و مـلا جـلال الـدین مثنـوی کـه دارای کشـف اسـت

کـه سـزاور اسـت بـرای او سـجده بیفتنـد

و چـه بسیاری از شـما عبدالرحمانی کـه خـدا شـناس اسـت

که با آینـه رازهـای سیر بـرایش تجلـی و روشـن گشـته اسـت

و ایـن نسـفی اسـت کـه از حمـوی شـما نقـل مـی‌کنـد

و از ایـن تحقیـق نبـوت آمـاده مـی‌گـردد

و در کتـاب بـراهین سـابطی شـما تـألیف قاضـی جـواد

که در آن احادیثی است که پوزش برای آن آشکار و روشن می‌شود

کـه مـانع و حجـابی بـرای خـود قـرار نـداده

و بـه درسـتی کـه بصـری بهتـرین هدیـه‌ای آورده اسـت کـه

در آن نورهـای درخشـانی اسـت در آن

بـه عمـر طـولانی امـام اعتـراض کـرده اسـت

و بـر آن بلنـدی کـرده و چگونـه بلنـدی نکنـد

در حـالی کـه او تـازه اسـت در آنجـا مـی‌گویـد:

ای پیشـوای هـدایت تـا چـه موقـع تـو پنهـان و غـائبی

زیـرا سـینه مـا بـرای تـو تنـگ گشـته اسـت

همـان‌طـور همـدانی و نسـمی و شـیخ شـما محمـد صـبان

کـه در مصـر بـه دنیـا آمـده اسـت، و همانـا عـارف

چـه مـدح و ستایشـی در شـعر خـود آورده اسـت

کـه عطـر از گلهـای آن پخـش مـی‌شـود

و این خطیب خوارزمی است که حدیثی برای ما نقل می‌کند هر شخص

دانا و دانشمند عقیده به او پیدا می‌کند و تردیدی در آن نیست

آگـاه باشـید و نظـر کنیـد ای مسـلمانها بـه آن گفتـاری کـه
در آن عیـب و نقصـی نـدارد بـر مـن انکـار مـی‌نمایـد
و درباره آنچه که من می‌گویم تکفیر می‌کنند و جـز ایـن نیسـت
که هر روشن بین و اندیشمند است به او عقیده دارد و همه آنهـا
راوی و یا عارف و یا شیخ و بزرگی که بر او با کشف و مشاهده روشن شده
است و آن چرا که ذکر نموده‌اند در نزد ما آن چرا که من ظاهر نکـرده‌ام
همچون آن است که ذره‌ای از کوه‌های سر به فلک کشـیده زمـین
به خاطر انسان بگذرد و در آنچه ما ذکر کرده‌ایم حق و حقیقت را می‌بینـی
نزد کسی است که می‌گوید: از مغز او پوست برداشته شـده اسـت
ای کاش می‌دانسـتم کجاسـت آن شخصـی کـه عقلـی نـدارد
به بطلان این حکم قضاوت کرده است و ما ظاهر شدن آن بـه چشـمهای
کسی مگر برادر نادان و فریب خـورده او را ادعـا نکـرده اسـت
پس در کشور هندوستان دروغگوئی مهدویت را ادعا کـرد و همـه
مردم شهرنشین و صحرانشین او را دروغگو شمرده و تکذیب کردند
و هر گمراهی به او قتل با عجله و یا ضرر و زیان نمی‌رسد، چنانکـه
گمان کرده است و اگر چنین نباشد پس ما و شما بر گمراهی می‌باشـیم
چرا ضرر و زیان و بدی به ما نمی‌رسد. آری او وجود دارد ولیکن به خـاطر
حکمتی که خداوند به آن دانا است پنهان شدن را از ما انتخاب کرده است
و اگر چنین نباشد پس اکثر خواص به او رسیده‌اند همانگونـه کـه
برای عراقی اتفاق افتاده است و ذکر خواص پیشتر گذشته است
و ایـن نسـفی شـما رجـال و مـردان غیـب را سیصـد نفـر
گفتـه بلکـه شـماره آن بـیش از آن اسـت
و گفتـه اسـت کـه آنهـا در بـین مـردم هسـتند ولـی
آنهـا را جـز اشـخاص انـدک نمـی‌بیننـد

پس چرا این اندازه را دروغ و افترا نشمرده‌ای و فکر و بینشت
حیرت زده و سرگشته نشده است. همانگونه که امروز درباره یکی
اندیشه و بینشت سرگردان شده و او زندانی نیست و تو فکر می‌کنی
که او سرداب را برای خود برج و قلعه گرفته و او ماه شب چهارده است
آری او شبها و روزها در شهرها است که شهر به خاطر او ناامید شده
و شهری از او بهره و سود می‌برد و او قطب وجود همه جهانیان است
و اگر او نبود کوچکی و بزرگی پیدا نمی‌شد
و حق آن است که عقل چهره گرامیش را درک نکرده
و فکر انسان از شناخت او ناتوان است و زود انکار کردن نیست
و مگر این نیست که از میان این گفتارها دانشمند و عالم منزه می‌شود
و ابن تمیم است برای پیامبرش حدیثی نقل کرده
که او پیش از آن بود را نقل کرده است
وقت صبح کشتی آنها در هم شکست و دریا او را به جزیره عظیمی
انداخت موجودی (به نام جساسه) که در آنجا پناه شده بود دید
و فکر کرد شیطانی است که از پشت آن موهای دراز و زیادی روئیده بود
پس آنان را نزد شخصی بی حال آورد که عقل در آن حیران مانده است
و فکر و بینش انسان به وحشت می‌افتاد پس آن شخص به آنان
گفت:در آینده قضا و قدر جاری می‌شود و گفت من دجال هستم
که ترس و وحشت به سبب من زیاد گشته است
و هیچ پیامبر و فرستاده‌ای نیست مگر آنکه
قوم خود را از دجال یک چشم ترسانده است
که در آینده به خاطر کفر زیاد توانا و قوی می‌گردد
پس سوگند به خداوند این بزرگترین حیرت است
و بهتر است که عقل آنرا رد کند، و به جانم قسم

دیگری که تو از جهت حیرت وجود او را پیش از این سؤال می‌کنی

که سر و رازش چیست؟ و این علم پنهان است هر که او را آورده باشد

و ایـن همـان ملعـون اسـت و ضـرر و زیـان بـرای اوسـت

و بـه تحقیـق دسـتان او بسـته شـده بـود

و کسی به او غذا می‌دهد و روزگار او را به تـأخیر انداختـه اسـت

و بعـد از ابـن تمـیم چگونـه مـردی آنـرا ندیـده اسـت

و در حالی که چه بسیار کشتی‌هایی که از آن هفت دریا گذشته است ولی او از

کارش پرسیده نمی‌شود و از این نهی و قدغن (در قرآن و سنت) آمده است

و به درستی که عقلهای انسانها کوتاهتر از آن است که پرواز و یا عروج کند

به سوی آن چرا که آفریـدگار نیکـو کـار تـدبیر نمـوده اسـت

و بـه درسـتی کـه بـا نشـانه‌هـا و دلیـل صـحیح ثابـت

کـه خداونـد مـا حکـیم و بـی نیـاز اسـت

و بـی‌چـارگی او را درمانـده نکـرده اسـت،

و چقـدر مشـکلات اسـت کـه عقلهـا را نـاتوان مـی‌گردانـد

و مگر این نیست که شخص زیرک و هوشیار به آنچه اشاره کرده‌ایـم

کفایت می‌کند پس هر سخن و بیانی که از پیامبر ما آمده اسـت

قوم او را به یکدیگر نقل کرده و از آنان نزد ما کتابهـای مـی‌باشـد

بر ما لازم است کـه اعتقـاد مـا ایـن باشـد کـه او حـق اسـت

و هـیچ شـک و تردیـدی در او نیسـت و مـا مردمـی هسـتیم

که ستیز نکرده‌ایم و در کار آفریده‌ها شـریک خداونـد نیسـتیم

تـا بـر مـا راز و سـر ظـاهر شـود و بـه درسـتی

که روایات و اخبار شما متـواتر و پشـت سـر هـم آمـده اسـت

که جانشینان بعد از او دوازده نفرند و با آنها دین به طور روشن برپـا

می‌شود (و به سبب آنان) بدیها از بین می‌رود و باران نازل می‌شـود

و چون خلافت خلفای راشدین تمام شد، بعد از آنان ایـن خلافـت
به دست این و آن افتاد و هر کس با چنگ و دندان خواست صاحب آن شود
و قدر و منزلت دین را یزید زمانه نـاقص کـرد و بـه همـین دلیـل
مقام و منزلت دین از بین رفت و کعبه خداونـد را ویـران نمـود
و در نزد مرقد پاک رسولش، خونهای بی‌گناه زیادی ریخته و شراب نوشیده شد
و خونهای آل پیامبر خدا نزد هر پلیدی از مردم ستمگر و پست هدر شد
و مصیبتهای آنان بیشتر و مرقدهای آنان پراکنده شد پس در هیچ
بارگاهی نیست که مرقد آنان در آن نباشد با تشنگی سپری می‌شوند
در حالی که او سرچشمه فیض دریای آنها چهره‌های سـفید و درخشـان
لبهای تشنه سیراب می‌گردد و شام می‌کنند و حسین در حالی که
در سرزمین کربلا افتاده و شمر سر مبارک او را بر فراز نیزه بر داشته است
و دختران پاک و مطهر برگزیـده بـا حسـرت اسـیر مـی‌شـوند
و زنهـای صـخر بـرای آنـان منـزل و آشـیانه نمـی‌دهنـد
آنهـا را بـه نـزد بنـی‌مـروان آوردنـد پـس بـه خـاطر آن
کارهـای زشـتی انجـام دادنـد کـه کفـر از آن بیـزار اسـت
پس شهرهای زیادی را گشتند و بندگانی را کشتند و اسیر کردنـد
در بین مردم فریاد و غوغا کرد و مکه مکرمه به تو خبـر مـی‌دهـد
نخستین آنها در شب هنگام به حاجیان چه جنـایتی انجـام داد
کـه کمـرش اسـتوار بـود بـر حـرم خـدا منجیـق‌هـا را بسـت
پس آنجا را خراب کرده حتی خانه خدا و رکـن و حجرالأسـود را
ویـران سـاخت و بعـد از آن فرمانـدار و حـاکم عـراق شـد
پس در آن موقع ظلم و ستم پشت سـرهم شـده و شـر و بـدی
در همه جا پخش شد و همواره ظلم و ستم او در کوفه بازی می‌کرد تا اینکه
برگشت در حالی که او خرابه‌ای و بیابانی بی آب و علف بیش نبـود

پس چه بسیار سعادتمندی با هلاکت او بـدبخت شـد و چـه بسـا

عابدی که نماز خواند در حالی که به گـردنش غـوره خرمـا بـود

و ذکـر و یـاد ولیـد را تـرک گـردان زیـرا بـا یـاد او

عرش خداوند [illegible]

آیـا قـ[illegible]ـدف تیرهـای خـود نگذاشـت؟

پـس قـرآن را بـا انـداختن تیـر تکـه تکـه کـرد

هم چنانکه شعرش به او گواه است، آیـا بـه کنیـز مسـت نـداد

در حـالی کـه هـ[illegible]ـم جـنـب شـده بودنـد

[illegible] ـرده و بـا نـاز بـر روی زمـین مـی‌رفـت؟!

آیا با عمه‌ها و دختـران خـود همبسـتر و زنـا نکـردن و فحشـا

در میان آنان شایع نشد و زنا در میان آنان شیوع پیـدا نکـرد آیـا

روایت و اخبار وارد نشده که آنها را لعنت و نفرین کرد و آنها را بیرون نمایند

و مردمی که عمر طولانی دارنـد بـه آنـان نفـرین و لعنـت کننـد

آیـا نقـل نشـده کـه وجـود آنـان طـوری اسـت کـه آیـات

و ذکـر خداونـد بـه لعنـت و نفـرین آنـان نـازل گردیـده

آیا بیت‌المال مسلمانان برای آنها منفعت و سودی نبخشیده اسـت

که بوسیله او لهو و لعب و شراب خوردن و مست شدن خریده می‌شود؟

آیـا اینـان بـرای اسـلام رهبـر و پیشـوا بودنـد

و از سوی خداوند به سوی آنها نهی و امر رسیده است؟ پس زیـاد

تأسف می‌خورم اگر تأسفم سودی داشته باشد و چقدر شکیبایی می‌کنم

که به درستی نزد آن صبر و شکیبایی در تعجب و شـگفتی اسـت

بنی‌مروان در بین شما امام و پیشـوایان بـه حسـاب مـی‌آینـد

در حالی که خاندان پیامبر خدا ذکـر و یـادی بـرای آنهـا نیسـت

ارزش و امتیازات آنان را زشتیهای دشمنی آنها حکایت می‌کنـد

پس همه آنها به قدری است که دفترها و مرکب‌ها به آنها تمام می‌گردد

و به خاطر اینکه در بین آنها هر فحشاء و کار زشت و ناپسند را
دیدیم که کفر و نیرنگ پائین‌تر از آنهاست

آگاهی صدا کردیم که حضرت مصطفی‌ﷺ با پیش‌گویی‌ها و اخبارش
آنان را قصد نکرده و امر در خانه خودش منحصر می‌باشد

و اینکه جمع مردم برای اختیار آنان نبوده
ولی ترس و وحشت و غلبه آنان را مجبور کرده است

و ایشان [illegible] اینکه کسی که مردم با جبر
بر او جمع شده‌اند هر چند که عادتش کفر باشد

و این حدیث ثقلین است که نزد همه مسلم شده
و شکی و تردیدی و عیبی در او نیست و این

همان چیزی است که با برگزیدن به اهل خود نص و تصریح کرده
و به درستی آنها با کتاب در چنگ زدن هم قرین ساخته است

پس با حکم او هیچ زمانی از اهل او خالی نمی‌ماند
و همچنان هیچ روزگاری از خاندان او خالی نشد

و او تأکید نموده زمانی که فرمود: از یکدیگر جدا نمی‌شوند
تا در روز رستاخیز به من می‌رسند

آنان همچون کشتی نوح‌ؑ هستند که هر که سوار بر آن شود
نجات می‌یابد و ترک کننده آن را در گرداب دریا می‌اندازد

و سمهودی شما در کتاب خلاصة الوفا روایتی را نقل کرده
نیرنگ با آن محو می‌گردد و آن خبر این است که

روزی پیامبرﷺ از کنار باغی می‌گذشت در حالی که
دستش در دست علی‌ؑ بود در آسمان قدر و منزلت دارد

در آنجا درخت خرما صدا زد که این پیامبر است این ولی است که

امامان و رهبـران و پیشـوایان پـاکیزه و مطهـر از او اسـت پـس

رسول خداﷺ به دامادش فرمود: این صیحه و ندا از درخت خرما می‌باشـد

تـا کـار مشـهور شـود پـس چـه بسـا شـگفت انگیـز اسـت

حتی جمادات تسلیم شد[illegible]

ادعا می‌کنند او [illegible] است و سپس روایت و حدیثی است که

بزرگان شما آنرا با سندهایش نقـل کـرده‌انـد کـه بـه درسـتی

صـحیح و مضـمونش تـازه اسـت کـه آنـان امـان و امنیـت

برای اهل زمین هستند اگر آنان [illegible] اهل زمین نابود می‌شدند

[illegible]ی درحشان امان و امنیت برای اهل آسمانها می‌باشند

و ایـن بهـره از وجـود او آشـکار شـده بـرای همـه مـردم

هـر کـه منکـر او باشـد و هـر کـه اقـرار نمـوده اسـت

و چـه بسـا مثـل ایـن حـدیث کـه اگـر تأمـل کنیـد

از رازهـای پنهـان و آشـکار او بـرای شـما روشـن مـی‌شـود

و هر که بمیرد و امام زمان خود نشناخته است کشـف مـی‌کنـد

از آنچه که ما ادعا مـی‌کنـیم و آرامـش و اطمینـان بخش اسـت

و ای کاش می‌دانستم اگر سـؤال کنـی از آنکـه زمـانی بمیـری

و او را نشناخته‌ای ضرر و زیان به تو تعجیل و شتاب زدگی می‌نمایـد

و در کدام نقل است کـه بـه درسـتی بـرای اطاعـت از پیـامبر

در مورد اهلت چنگ زده‌ای وقتی که فرمان و دستور به تو آمده است

آیا او را کفر می‌ورزی پس از آنکه پشت سر هم و متـواتر شـده

و نزد همه مسلم گشـته اسـت یـک جفـت و یـک دانـه نیسـت

آری آیا غیر از خاندان محمدﷺ را دوست و ولی امر می‌گیـری

و این احادیث و کتابها را تأویل می‌کنی، پس به سوی هدایت کننده‌تـرین

از آنان آمدیم که از آنان پیروی کنیم و اگر چنین نیست پس زید چیست

زمانی که شمرده شود و یا عمرو و از همه اینها در می‌آید

که برای مردم چاره‌ای نیست پیشوا و رهنما و رهبر باشد

که از شخص او هیچ عصری خالی نخواهد بود و گفتار تو

که این وقت ادعای مثل و مانند او است گمراهی است

پس نه ظلم پشت سر هم و نه بدی، و این وقت ظلم و ستم نیست

جز وقتی که آبادی‌ها و شهرها را پر کند و زیر آسمان

کفر و نیرنگ و فریب نیست، به طوری که از مردم مؤمنی می‌ماند که

هر [illegible] میان آنان نابود می‌سازد

در آن موقع خداوند متعال عده‌ای را برای او جمع می‌کند

همانند عده‌ای که برای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در روز غزوه بدر آورده بود

و برای او از آفریدگارش در آن موقع اذن می‌آید

پس پر می‌کند زمین را از عدل و داد و مکر و نیرنگ نابود می‌شود

و تا این وقت بر هیچ کس از آسمان ندائی نیامده

که این همان خلف و جانشین پاک و مطهر است

و خیلی بعید است که او از خداوند نافرمانی کند

و قبل از آنکه از آفریدگارش اجازه و اذن نصرت و یاری بیاید قیام کند

پروردگار عرش به کارش از ما داناتر است

و ما حق نهی و یا فرمان به او نداریم

و هرگز نباید اعتراض کنیم که چرا در زمان ما به او اجازه قیام ندادی

زیرا ظلم و ستم پشت سر هم و شرارت در آن پخش شده است

علاوه بر آن ظلم و ستمی نمایان نیست

این سلاطین بنی‌عثمان است که آثار آنها تغییر شده است

و پرچمهای آنان در غرب و شرق بر پیچیدن گردن سلاطین می‌باشد

و او باز است و با پادشاه ما عبدالحمید مرزهای فرزندان اسلام

با عدالت سیر شده و آرامش می‌گیرد و با بارش نعمت‌هایش

و روزی شمشیرهایش همه اماکن زمین سرسبز و خرم و با طراوت است

و در میان روزگارها روزگاری همانند روزگارش ندیده‌ایم

که با ایمان گسترش یافته است و خوشحالی و سرور پخش شده است

و از آن جهت حد شده‌ای که از این گفتارت چنان

معلوم می‌شود که عاملان شکاری او ندانسته‌اند

علاوه بر آن اگر بودن ظلم و ستم در بین مردم پذیرفته شود

و اینکه روی تمام زمین را زشتی و ناپسندی و بدی احاطه کند

س، این بر شما وارد است که تا این موقع زائیده نشده است

و [illegible] کلمه نمایان نکرده است و گفتار تو

که از دست طغیانگران پنهان گشته و این گفته‌هایی است که عقل انرا

نمی‌پذیرد و همچنان که سخن تو از ترس و اذیت و آزار مخفی شده است

و این گفته‌ای است که از نقص‌ها می‌ماند و پشت سر او است

که این پنهان شدن با دستور و فرمان کسی است که

در عالم وجود و هستی فرمان و شکر و سپاس از آن اوست

و اگر می‌خواهی گفتار روشن شده و ظاهر شود برای دور کردن آن

چرا که به خاطر او اشکال واقع شده و کار مشتبه گردیده است

پس آن سخن طولانی و بی‌ارزش جمع کرده‌اند و تکرار الفاظی است

که حمله کردن با آن زشت و ناپسند است و همه اینها جز یک

شبه و اشکال نیست برای هر نادانی که برای او خیر و نیکی نیست

که بایستی بس چه غنیمت شمردنی است

حلی و نقضی آن علاوه بر این، این کار راهش سخت و دشوار است

و بیانش به این است که خداوند رسولان خود را فرستاده تا اینکه

نافرمانان به گناهانشان هیچ عذر و پوزشی و حجتی نداشته باشند

و بـر آنهـا معجـزات و نشـانه‌هـا و کارهـای شـگفت‌انگیـز

دلالت و رهنمائی کرده است تا گفته نشود که سحر و جادو است

و اگر در هر حـال بـرای آنهـا بـر دشمنانشـان ظفـر و پیـروزی

نمایان می‌شود پس کاری به عکس می‌شـود و بـه همـان طـرف

همیشـه دشـمنان آنهـا بـر آنهـا غلبـه و پیـروزی داشـته‌انـد

و در طول این مدت همیشه آنها شکست خورده و مغلوب شده‌اند و

شهادت و گواهی می‌دهد به گفتار ما هر که به احوال پیامبران و فرستاده‌های او

سیری کرده و تاریخ زندگانی آنها را خوانده، و اگر چنین نباشـد

پس بگو چرا احمد و دوستش در غـار پنهـان شـدند زمـانی کـه

طغیـــانگری و [illegible] ... ـــرد

آیا خداوند آفریـ[illegible]ـر [illegible] یاری حزب خود بر غیر آنان عاجز می‌شـود

ایـــن طـــور نیســـت پـــس ایـــن هـــم کفـــر اســـت

و کاشکی کـه تـو از آن زمـان کـه معـانی تـو شکسـت خـورده

و مبانی او را حفظ کرده‌ای و شکست به آنها سرایت نشده اسـت

بله! جایی کـه ظفـر و پیـروزی از تـو درگذشـت نـزد مـا آمـده

و او را می‌گویی در حالی که او مورد تأئید و یاری و پیروزی است

و بـه درسـتی از ایـن آشـکار گردیـد اگـر همـه آن‌چـه را کـه

ما چنگ زده‌ایم قائل شوی بر ما به سبب آن ضرر و زیانی نیست

و این اختلاف از تو چرا آنجا که اشعری به نیکی و زشتی کارها و اعمال

قائل نیست نشده ا[illegible] و آنجا که قائل به جبر هستند تحقق نشده است

[illegible] می‌گویند: کار نیکویی نیست مگر اینکه شـریعت آنـرا آورده

و کار زشت و ناپسندی نیست مگر اینکه شارع از آن امتناع کرده است

پـس شایسـته اسـت کـه بپرسـی از کسـی کـه مـی‌گویـد:

آن چـرا کـه شـارع پـاک و پـاکیزه مـی‌گویـد و در ادعـایش

برهـان درسـت او را مـی‌پرسـیدی پـس اگـر او را مـی‌گفـت:

سـپاس و شـکر خداونـدی را اسـت و اگـر نمـی‌گفـت:

شایسـته بـود بـر تـو کـه او را مـورد مسـخره و تمسـخر

قـرار دهـی و نـادانی و تکبـر تـو را تکـان مـی‌داد

ولی حمد و سپاس خداوندی را، که برگشتی جاهلترین قوم شـدی

پس کار نیک و کار ناپسند نـزد شـما نیسـت، ادعاهـای مـا را

بـا زشـت‌تـرین دروغ و افتـراء بـر گردانـدی همـان‌گونـه کـه

عمر روزی ادعاهای حق ما را برگرداند برای ما چاهی حفر کردی

تا ما را در آنجا بیندازی و به درستی که چاه شما را در گودی خودش انداخت

و [illegible] نشـده اسـت عـلاوه بـر ایـن همـه آن

دروغ و افتراء است، آری با دروغ گفتن شـعر شـیرین مـی‌شـود

ولی از ضعف و سستی دروغهـا را اختـراع کـرده و [illegible] کـه

از پلک چشم آنچه را که سینه پنهـان نمـوده آشـکار مـی‌سـازد

اسلام را دریدی و به تحقیق این عمل با الهام گرفتن از کافران است

تا کفر پیروز گردد شیاطین آنان در این‌باره تو را فریب و گول زدند

و غیر از این نیست که ایمانت سفیدها و کوچکها از دست گرفتنـد

پس این باطلها مرادی را روشن کـردی کـه گندیـدگی و عفونـت

و خباثـت الفـاظ نـاملایم تـو را پوشـانده اسـت

و در بین اهل یک ملت و مذهب دشمنی و ستیزی و کینه توزی انداختی

تا آنها را در بین خود حمله و ستیز به یکدیگر ضرر و زیان برسانند

مشغول سازد پـس آن ملـت را دشـمنان از هـر سـو مـی‌گیرنـد

و شیران دین را می‌گزند که کشتن و قتـل آنـان را خواسـتارند

آری بـافتن دروغ در شـما طبیعـت و عـادت اسـت

پـس شـما پیـرو سـروران و بزرگـان خـود مـی‌باشـید

پس چه بسیار چیزی را به سوی ما نسبت دادند

که احدی از ما آنرا نگفته و در کتابهای ما نیست

پس این هیثمی که چیزهای بیشتری را به ما نسبت داده

که در بین ما ذکری از آنها نیست

و این حافظ ذهبی است که می‌گوید: که ما ادعا می‌کنیم

بر اینکه حضرت مهدی علیه السلام همیشه در سرداب پرده‌ای او را پوشانیده است

و این ما هستیم که می‌گوئیم به اینکه کسی که شخص ذات او را دیده

نمی‌تواند یاد و ذکر نمود و نمی‌شود شمرد و غیبت صغرا و کبرایش

با هم برای مردم آشکار و روشن شده است و درباره همه اینها

همه یاران و دوستان [illegible]

و از ما این گفتار بد و زشت و ناپسند است که بگوئیم

او جامع علوم است و به همه چیز آگاهی دارد و نیست او

مگر وارث علوم و دانش جدش و این که علوم مصطفی حد و اندازه‌ای ندارد

پس شگفتی نیست که اگر امروز تو افترا و دروغ ببندی به آنکه می‌گوید:

او فضیلت و برتری به مکه دارد و افتخار برای اوست

و از روی جهل درباره سرداب و درباره خود آن تمسخر می‌کنی

و آن چرا که دروغ و افترا می‌بندی دروغ و مسخره بودنش آشکار می‌شود

پس سرداب فقط ماه شب چهاردهم سعادتمند نگردیده است

آری آن چرا آسمان سایه افکنده از بیابان و دریا خوشبخت شده‌اند

و چقدر سعادتمند گشته مکه که در آینده نزدیک

[illegible] ان این ماه شب چهارده می‌درخشد و طلوع می‌کند

و این از تو جهل و افتراء است که ما می‌گوئیم:

سرداب بر آنجا افتخار دارد و هیچ شرافتی برای سرداب نیست

مگر به این سبب که برای (آن بزرگوار)

خانــه و کاشــانه بــوده و در آنجــا قــرا گرفتــه اســت

و آنهــا در خانــه‌هــای آفریــدگار خودشــان مــی‌باشــند

کــه اذن داده شــده بــرای آنــان کــه جلالــت و عظمــت او

بــالای رفتــه و ذکــر الهــی در آن تــلاوت شــود

پــس ای ســازنده ایــن گفتــار بــرای مــا ایــن را آشــکار کــن

و بیان نما که این سخن را گفته پس باید آن کتـاب نشـر شـود

و به درستی که اصحاب تصریح کرده‌اند که طلوع او از جائی است که

خورشــیدهای دیــن از آنجــا طهــر او را طلــوع داده اســت

ای ابــا صــالح بــه ســوی خــودت بگیــر مرواریــد نــاب اســت

و جــز پــذیرفتن بــا مهربــانی چیــزی را امیــدوار نیســتیم

می‌درد از دشــمنانت هرگونــه پــاره کردنــی و در جگرهــای آنهــا

تــرس و وحشــت و اضــطراب فــرو مــی‌رود و مــی‌گــذرد

و شما ذخیره‌ای برای روز محشــرم آمــاده کــرده‌ام بــه آن ســبب

و بنــده‌ای کــه شــما ذخیــره او هســتید بــی‌نیــاز اســت

زمانی که به سبب گناهان و کردارهای زشتم چهره‌ام سیاه گشته

پس به درستی که برایم در نزد شما به آن سبب چیزی است کـه

بــا آن حشــر و رســتاخیز روشــن مــی‌گــردد

آیــا شــما نیســتید کــه احکــام دیــن را پخــش نمودیــد

و از او حشر و نشر به شما واگذار گشت آیا در نوری در ساق عرش نبودید

و از شما برای اهل آســمانها تســبیح و ذکــر دانســته نمــی‌شــد

شــما صــفای طــلای نــاب مــی‌باشــید و غیــر از ایــن نیســت

کــه دل مــن غیــر از ولایــت و دوســتی شــما خــالی اســت

ای سروران و بزرگان من، من قادر نیستم ذکر ثناء و مدح شما را بیان کنم

در حالی که انجیل ها و زبورها از مدح و ثنای شما پر گشته است

دلم شما را دوست مـی‌دارد ولـی زخـم او بـرای مصـیبت شـما

طاقت خوب شدن را ندارد و زبان و سخن من شما را نصرت می‌دهد

زمـانی کـه آشـکار شـود کـه پیـروزی شـما گذشـته اسـت

و بـرای مـن شـکیبائی و تـوانی نیسـت تـا آنکـه ببیـنم

که در بـین سـتم و ظلـم آیـات و نشـانه‌هـای تـازه قـائم شـما

آشـکار و ظـاهر و روشـن گردیـده اسـت

بـا شـما سـرافرازی و فـیض یـاری و مـدد گرفتـه سـپس

بـه شـما یـاری رسـانده اسـت بـا دریـای مـدح و ثنـائی کـه

در شـما اسـت و انتهـا و پایـانی نـدارد

ای فرزندان مصـطفی مـن چـه هسـتم کـه بنـده شـما باشـم

پس بنده شما از آتـش سـوزان و افروختـه نجـات یافتـه اسـت

پس مژده باد به دشمنان شما آل‌امیه همان‌گونه که به خاطر شما

آل پیـامبر بـرای مـا مـژده و بشـارت اسـت سـلام بـر شـما

هر وقتی که باد صبا بوزد و تا زمانی که خورشـید غـروب کـرده

و ماه طلوع کند و همواره دشمنان شما در ذلـت و خـواری اسـت

در ایـن دنیـا کـه بـه زودی شـقاوت و بـدبختی

و در آن جهـان زیانکـاری و بـدبختی اسـت

و درود و سلام بسیار بر محمد و فرزندان پاک و پاکیزه و معصوم او باد

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین وسلم تسلیماً کثیراً.

و به عنایت خداوند و سپاس بی‌پایان خداوند این کتاب شریف به دست مؤلف ضعیف خـود علی بن مرحوم زین العابدین یزدی بارجینی حائری در نوزدهم ذی العقدة الحرام سال هـزارو سیصد و بیست و شش ۱۳۲۶هجری قمری هجرت نبوی حضـرت محمـد مصطفیﷺ بـه پایان رسید و بعد اتمام آن در این روز، به برکت آن خلاصی ما از رنجها و تنهایی بوده است و

از مجلس دوری دوستان خارج شدم و در آن وقت درهای خیر و برکت بـر مـن بـاز گشـت و دوستان و آشنایان را به برکت آن ملاقات نمودم و حاشا که خداوند متعال مرا بـه برکـت ایـن کتاب شریف که آنرا واسطه خود و خداوند قرار داده و در رحمت خداوند را می‌کوبم مرا مأیوس و نامید بازگرداند و از خداوند متعال خواستار بازگوشایی درهای رحمت و برکـت خـود بـر مـن می‌باشم و شروع نوشتن من در دهم شوال که بعد از ماه مبـارک رمضـان مـاه رحمـت و روزه بوده است که از شروع تا پایان آن چهل روز به اتمام رسید و خداوند متعال را در اول و آخر آن سپاس و ستایش می‌کنم و نوشتن جلد دوم آن بعد از اتمام جلد اول در بیست و پـنجم شـوال مکرمه سال هزار و سیصد و بیست و هفت هجری ۱۳۲۷ قمری می‌باشد.

این کتاب در بیان اخبار و روایات وارد شده در مورد امام زمان علیه السلام می‌باشد املاء امام علامه فقیه حرمین مفتی العراقین محدث شام صدر الحافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد القرشی الگنجی الشافعی اثابه الله الجنه بفضله

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما بعد، حمد وسپاس مخصوص خداوند است که حمد وسـپاس او فـاتح و آغـازگر تمـام کتاب خویش می‌باشـد و خاتمـه هـر کـلام و فصـل الخطـاب مـی‌باشـد و درود و سـلام بـه فرستاده‌اش رسول خدا صلی الله علیه و آله که جلب کننده هر پاداش و دفع کننده هر مجازات می‌باشد. و بـر خاندان پاک و مطهرش که ستارگانی هستند که روشنی بخش هـر ابـر تـاریکی مـی‌باشـند و همانا با علوم و دانش آنان هر علوم و دانشی که پشت پرده‌ها و حجـاب پنهـان شـده آشـکار می‌شود. و همانا دراین کتاب خودمان که از سنتها و رفتارها و روشهای زندگانی نبوی و دانش وعلوم الهی می‌باشد که این کتاب باز دارنده اهل شقاوت و منافقین از کار فریب کارانه آنـان و بیدار کردن مردم از خواب سنگین غفلت می‌باشد و برای اولیـاء و دوسـتان تصـریح و آشـکار کرده‌ایم و صفات ضلالت و گمراهی و سروران گمراهی را از روشنی بخش روز علم و دانش و حقیقت و بیان حقایق پنهان شد و آشکار کردن آن که بـرای حاجـت و رفـع مشـکلات وارده تالیف کرده‌ام و کسی که مرا به تالیف و نگاشته کردن کتاب پیشین و کتاب بعد واردار نمود از او تمنا و خواهش پاداش زیاد در هنگام رستاخیز و به دست آوردن شـفاعت رسـول خـدا صلی الله علیه و آله بیت پاک و مطهرش علیهم السلام در روز جزاء خواستارم. و سپس بعد از آن ایـن خـادم نـاچیز عـزم و اشتیاق خود را برای پابوسی و دست بوسی مولا و سید و سرور و آقایمان صاحب و یـار بـزرگ تاج الدین و ستون اسلام و فخر و بزرگ امیران (امامـان معصـوم علیهم السلام آل محمـد صلی الله علیه و آله نجـات

دهنده دوست و حکومت اسلام و آیین حقیقت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که خداوند متعال حکومت و سلطنت او را بر تمام سرزمینها و جهانیان مستدام گرداند را خواستارم. و همانا مشکلات و سختی‌های گذشتگان در برابر او خوار و ذلیل گشت و زمین آن چرا که در خود پنهان نمود (از گنج و غیره) برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام قی کرده و خارج نمود. و دور و نزدیک آن آرام گرفت و ناهموارهای زمین با نعلین‌های اسبانش لگد مال گشت و گردن گرنکشان خوار و ذلیل شد و آسمانها و زمینها از عدل و داد گستری او نورانی و درخشان شد و فقیران بابت عدالت گستری او مانند خورشید درخشان و ماه تابان مباهات نمودند و سرکشان و یاقیان و گردن کشان به خاک ذلت افتادند و ملت و حکومت حق در دستش از جانب خداوند متعال در دست راستش قرار گرفت و به فضل و کرم خداوند متعال حکومت و سلطنت داد گستر خود را در تمام عالم هستی بخش نمود و دوست و دشمن از عدالت گستر او اقرار نموده است و من خادم ناچیز برای رسیدن به موهبت الهی و رسیدن به خیمه گاه حق و حقیقت آن جناب برسم از خداوند متعال خواستار شدم تا برای من رحمت خویش عنایت فرماید تا هرچه سریعتر به مقصد برسم و از کم کاری و دیر شدن خدمت وتقصیر در انجام وظایف خود پشیمان و خواستار بخشش دارم و من بوسیله این نوشتار در نزد دیگران به خود غبطه می‌خورم که به عنایات خاصه خداوند از تاریکی به روشنایی هدایت گشتم و امید وارم که این را از من با مرحمت و رحمتش قبول گرداند و همانا این بخش از کتاب را به نام البیان در مورد اخبار صاحب الزمان عجل الله فرجه که مطالب این کتاب را فقط از طرق اهل سنت جمع آوری کرده‌ام تا استناد به آن محکمتر باشد تا کسانی که گوش شنوا و یا چشم بینا داشته باشند هدایت گردند و این کتاب دارای چند باب می‌باشد.

باب اول: در بیان ذکر خروج حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه در آخر الزمان.

باب دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند حضرت مهدی عجل الله فرجه از عترت من و فرزندان فاطمه علیها السلام است.

باب سوم: در مورد اینکه حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه از سروران اهل بهشت می‌باشد.

باب چهارم: در مورد امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مبایعت با حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه.

باب پنجم: در مورد یاری رساندن مردم مشرق زمین به حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه.

باب ششم: در ذکر مدت زمان حکومت حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه بعد از ظهور مبارکش.

باب هفتم: در مورد اینکه ایشان با حضرت عیسی علیه السلام نماز می‌گذارد.

باب هشتم: شمایل حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله .

باب نهم: در مورد تصریح و تأکید رسول خدا(ص) در اینکه حضرت مهدی موعود(عج) از فرزندان امام حسین(ع) می‌باشد.

باب دهم: در بیان جود وکرم حضرت مهدی موعود(عج).

باب یازدهم: در رد گفتار کسانی که می‌گویند حضرت مهدی موعود(عج) حضرت عیسی(ع) می‌باشد.

باب دوازدهم: در بیان حضرت رسول خدا(ص) که می‌فرماید: امتی که من اولش و عیسی(ع) در آخرش و حضرت مهدی موعود(عج) در آخرش است به هلاکت نمی‌رسد.

باب سیزدهم: در بیان کنیه حضرت مهدی موعود(عج) که آن بزرگوار شبیه رسول خدا(ص) از نظر چهره و خلق و خوی و غیره.

باب چهاردهم: در بیان نام روستایی که حضرت مهدی(عج) از آن ظهور می‌کند.

باب پانزدهم: در ذکرنام ابری که در هنگام ظهور بالای سر حضرت مهدی موعود(عج) قرار می‌گیرد.

باب شانزدهم: نام فرشته‌ای که همراه حضرت مهدی موعود(عج) خروج می‌کند.

باب هفدهم: در مورد صفات و رنگ و جسم و قد و قامت حضرت مهدی موعود(عج).

باب هجدهم: در بیان خالی که بر گونه راست دارد و لباسها و فتح کردن سرزمینهای شرک.

باب نوزدهم: در مورد دندان‌های حضرت مهدی موعود(عج).

باب بیستم: در بیان چگونگی فتح قسطنطنیه به دست حضرت مهدی موعود(عج).

باب بیست و یکم: در بیان خروج حضرت مهدی موعود(عج) بعد از پادشاهان طغیانگر.

باب بیست و دوم: در بیان رسول خدا(ص) که حضرت مهدی موعود(عج) امام صالح و شایسته می‌باشد.

باب بیست و سوم: در ذکر بهره‌وری و سود بردن مردم و امت در زمان حضرت مهدی موعود(عج).

باب بیست و چهارم: در بیان اخبار و روایاتی از رسول خدا(ص) در مورد اینکه حضرت مهدی موعود(عج) خلیفه خداوند تبارک و تعالی (بر روی زمین) می‌باشد.

باب بیست و پنجم: در مورد دلالت بر جواز و باقی ماندن و زنده بودن حضرت مهدی موعود(عج) در غیبت.

باب اول:

در بیان ذکر خروج حضرت مهدی موعود در آخر الزمان

علی بن هلال از پدرش روایت نموده که می‌گوید: دربیماری رحلت پیغمبر به عیادت آن حضرت مشرف شدم و حضرت فاطمه زهرا را دیدم که در بالین حضرت نشسته و گریه می‌کند. چون صدای گریه‌اش بلند شد، پیغمبر سر مبارک خویش را بلند کرد و فرمود: فاطمه جان ای حبیبه من چرا گریه می‌کنی؟ حضرت فاطمه زهرا عرض کرد: می‌ترسم بعد از شما احترام ما از دست برود؟ فرمود: عزیزم مگر نمی‌دانی که خداوند به اهل زمین نگاه کرد و پدرت را از بین آنان برگزید سپس نظر کرد و شوهرت را انتخاب فرمود و به من وحی نمود که تو را با او تزویج کنم. ای فاطمه جان! ما اهلبیتی هستیم که خداوند عزوجل هفت فضیلت به ما عطا فرموده که به هیچ کس قبل و بعد از ما عطا نفرموده است و آن اینکه: من خاتم انبیا نزد خداوند و بهترین آنها و محبوب‌ترین بندگان می‌باشم و با این امتیازات پدر تو می‌باشم. جانشین من بهترین جانشینان پیغمبران و محبوب ترین آنها نزد خداوند است و او شوهر تو (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب) است شهید ما بهترین شهدا ومحبوب ترین آنان نزد خداوند است و او حمزة بن عبدالمطلب عموی پدرت وعموی شوهرت می‌باشد. جعفربن ابیطالب که با دو بال هر کجا که خواهد در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند پسرعموی پدرت و برادر شوهرت، از ماست. دو سبط این امت که حسن و حسین دو فرزند تو و دو آقای اهل بهشت می‌باشند از ما هستند و به خدا قسم که پدرشان افضل از آنهاست. فاطمه! جان به خداوندی که مرا به راستی برانگیخته مهدی موعود این امت نیز از ایشان می‌باشد[1] موقعی که دنیا هرج و مرج شود و آشوب‌ها پدیداید و راه‌ها مسدود گردد و اموال یکدیگر را به غارت بردند، بزرگتر رحم به کوچکتر نکند و کوچکتر احترام بزرگتر نگاه ندارد، خداوند کسی را برانگیزد که قلعه‌های گمراهی و دلهای قفل زده را فتح می‌کند و اساس دین را در آخرالزمان استوار کند، چنانکه من در اول زمان (یعنی دوره نبوتم) پایدار کردم و زمین را پر از عدل نماید همچون که از ظلم پر شده باشد. ای فاطمه جان! غمگین نباش و

---

۱ . زیرا که مادر امام محمد باقر فاطمه دختر حضرت امام حسن مجتبی بوده است.

گریه نکن که خداوند از من نسبت به تو مهربان تر است، و این برای احترامی است که نزد من داری و محبتی است که من به تو دارم. خداوند تو را به شوهری تزویج کرد که از لحاظ بزرگی و حسب و منصب و رعیت پروری و حکومت و قضاوت از همه مردم بزرگتر و گرامی‌تر و مهربانتر و عادلتر و بیناتر است. من از خداوند عزوجل درخواست نمودم که تو نخستین کس باشی که از بین اهلبیتم علیهم السلام به من ملحق شوی،حضرت علی علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام بیش از هفتاد و پنج روز بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده نبود تا آنکه خداوند او را به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله محلق نمود.

می‌گویم: مؤلف کتاب حلیة الاولیاء این حدیث و روایت را در کتابش که شرح حال حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه کرده است ذکر نموده است.

و شیخ طبرانی شیخ اهل صنعا در کتاب معجم کبیر خود این روایت را ذکر نموده است که در ادامه آن می‌گوید: علی بن علی مکی و نگفته که این حدیث از سفیان نقل شد مگر از هیثم بن حبیب.

عاصم بن بهدله از زر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطی اسمه اسمی» (هرگز دنیا از بین نخواهد رفت تا اینکه مردی از اهل بیتم علیهم السلام پادشاه عرب شود که نامش همنام من است).**

می‌گویم: حافظ ابوعیسی می‌گوید: این حدیث صحیح و نیکو می‌باشد.

می‌گوید: و در باب: می‌گوید: نقل کرده برایمان عاصم از زر از عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: دنیا به پایان نمی‌رسد مگر اینکه مردی از اهل بیت من در میان عرب به سلطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد. عاصم می‌گوید: نقل کرده برایمان ابوصالح از ابوهریره نقل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند خداوند متعال آن روز را آنقدر به طول می‌کشاند تا (مردی از اهل بیتم علیهم السلام را برگزیند.

می‌گویم: این حدیث صحیح است و حافظ محمد بن عیسی الترمذی در کتاب صحیح خودش این گونه نقل کرده است.

نقل کرده عاصم از زر از عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: دنیا به پایان نمی‌رسد مگر اینکه مردی از اهل بیت من در میان عرب به سلطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد. می‌گویم: این حدیث صحیح و نیکو می‌باشد که ابو داود در کتاب سنن خود آورده است همان گونه که ما ذکر کرده ایم.

و ابو داود می‌گوید: نقل کرده برایمان قسم ابن ابی مرة از ابی طفیل از علی‌علیه‌السلام از پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: اگر از عمر روزگار جز یک روز نمانده باشد خداوند مردی از اهلبیت من را برانگیزد که دنیا را پر از عدل کند چنان که پراز ظلم باشد. می‌گویم: ابو داود در کتاب سنن خود این گونه نقل کرده است.

محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری که وی در کتاب «مناقب شافعی» روایت سابق را نقل کرده و اضافه نموده که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا مردی را از من و اهلبیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من باشد و او زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و ستم باشد.

گنجی می‌گوید: ترمذی این حدیث را در کتاب جامع خود بدون جمله نام پدرش نام پدر من می‌باشد آورده است.

ولی ابو داود آنرا ذکر نموده در بسیاری از روایات حفاظ و ثقات از ناقلان اخبار فقط جمله نامش نام من است نقل شده و جمله: نام پدرش نام پدر من می‌باشد در حدیث(زائده بن ابی رقاد) زائد است و بر فرض که صحیح باشد به این معنی است که نام پدر مهدی‌عجل‌الله‌فرجه حسین‌علیه‌السلام است که کنیه‌اش ابوعبد الله می‌باشد و این نام پدر من (عبدالله) است که کنیه ابوعبد الله کنایه ابوعبد الله کنایه از اسم پدر پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله (عبدالله) باشد، تا مردم بدانند که مهدی‌عجل‌الله‌فرجه از اولاد حضرت حسین‌علیه‌السلام است و از فرزندان برادرش حسن‌علیه‌السلام نیست.

و احتمال هم دارد که (بر فرض صحت) جمله «اسم ابی» در اصل «اسم ابنی» یعنی نام پدرش نام فرزند من است، زیرا نام پدرحضرت مهدی‌عجل‌الله‌فرجه حسن‌علیه‌السلام بوده است.

ولی امام احمد بن حنبل با دقتی که در نقل و حفظ حدیث دارد، این خبر را در چندین جا به همان لفظ «نامش نام من است» ذکر کرده است .

نقل کرده برایمان عاصم از زر از عبدالله از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: همانا دنیا از بین نخواهد رفت و یا تمام نخواهد شد تا اینکه مردی از اهل بیتم که نامش همنام من است بر عرب سلطنت کند.

گنجی می‌گوید: حافظ ابونعیم راه‌های نقل این حدیث (راویان حدیث) را در کتاب خود به نام غفیرفی مناقب المهدی‌عجل‌الله‌فرجه که همه آنان از عاصم بن ابی النجنود از ذر(زر) از عبدالله از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که بعضی از آنان عبارتند از: سفیان بن عیینة همان گونه که آنرا

نقل کردیم که سفیان به راه‌های مختلف این حدیث را نقل کرده است.

و نیز قطر بن خلیفة که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و اعمش که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و نیز ابواسحاق سلیمان بن فیروز شیبانی که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است حفص بن عمر و سفیان ثوری که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و شعبه که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و واسط بن حرث که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و یزید بن معاویه ابو شیبه که از دو راه نقل کرده است که یکی از راه‌های او سیلمان بن قرم که او از راه‌های گوناگون نقل کرده است و از جمله آنان جعفر الاحمر و قیس بن ربیع و سلیمان بن قرم و اسباط که همه آنان را در یک سند ذکر کرده است.

و از آنان سلام بن منذر و ابو شهاب محمد بن ابراهیم کنانی که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و ابوبکربن عیاش که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و ابوالجحاف داود بن ابی عوف که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و عثمان بن شبرمه که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و ملک بن ابی عیینه که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است و محمد بن ابی عیاش نقل از عمروعامری که این حدیث را به راه‌های مختلف نقل کرده است.

و نیز در سندی عمرو بن مره از، زر و تمام کسانی که نقل کرده اند، گفته اند: اسمش هم اسم من است، مگر اینکه عبیدالله بن موسی از زائدة از عاصم که در روایت او آمده است اسم پدرش اسم پدرم؛ و همانا این زائد می‌باشد زیرا تمام کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند در حدیثشان آورده‌اند که رسول خدا‌ﷺ فرمود: اسمش هم اسم یا به عبارت دیگر نامش هم نام من است و الله اعلم.

باب دوم:

رسول خداﷺ فرموده‌اند حضرت مهدی‌ؑ از عترت من واز فرزندان فاطمه‌ؑ است

ابو ایوب انصاری می‌گوید: رسول خداﷺ به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهراؑ فرمود: (نبینا خیر الانبیا ء و هو أبوک و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم أبیک حمزة و منا

سبطا هذه الأمة الحسن والحسین و هما ابناک و منا المهدیؑ) همانا پیامبر ما بهترین و افضلترین پیامبران است و آن پدرت می‌باشد (و وصی ما بهترین وصی اوصیاء پیامبران است و آن شوهرت علی بن ابیطالبؑ می‌باشد) و شهید ما افضلترین شهید است و آن عموی پدرت حمزه می‌باشد و از ما دو آقای این امت یعنی حسن و حسینؑ که دو پسرت می‌باشند و از ما مهدی موعودؑ می‌باشد.

گنجی می‌گوید: شیخ طبرانی در کتاب مجمع الصغیر خود این روایت را این گونه در بیان شرح حال احمد بن محمد بن عباس المزنی ذکر نموده است و نقل از سعید بن مسیب که می‌گوید: در نزدام سلمهؑ همسر گرامی رسول خداﷺ بودیم که در مورد مهدی موعودؑ حرف در میان آمد که در آن وقتام سلمهؑ فرمود: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: حضرت مهدی موعودؑ از فرزندان حضرت فاطمه زهراؑ می‌باشد.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و نیک می‌باشد و ابن ماجه در کتاب سنن خود چنین نقل کرده است.

علی بن نفیل به نقل ازسعید بن مسیب می‌گوید: ام سلمهؑ فرمود: از پیغمبرﷺ شنیدم می‌فرمود: مهدی (موعودؑ) از عترت من و فرزندان فاطمهؑ می‌باشد.

ابوداود می‌گوید: عبدالله بن جعفر می‌گوید: شنیدم ابو ملیح علی بن نفیل را می‌ستود و می‌گوید او از صالحان بوده است.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و نیکو است و ابوداود در سنن خود ذکر کرده همان گونه که ما آنرا نقل کرده ایم.

نقل کرده برایمان خطیب ابوتمام علی بن ابی فخار محمد بن منصور بن عبدالسمیع بن واثق بالله که من برای او در کرخ بغداد قرائت کردم و از تاریخ ولادت او پرسیدم به من گفت: ولادت او در روز جمعه اول محرم الحرام سال پانصد و پنجاه ۵۵۰ هجری قمری بوده است. و رحلت او درروز دوشنبه دوم جمادی الثانی سال ششصد و چهل و یک ۶۴۱هجری قمری بوده است که در روز سه شنبه به پیکر او نماز گزاردند و سپس به خاک سپردند.

که او می‌گوید: محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ که می‌فرماید: رسول خداﷺ فرمود: (**المهدی منا أهل البیت یصلحه الله فی لیلة**) مهدی

موعودﷺ از ما اهل‌بیت می‌باشد که خداوند او را در یک شب آشکار نموده و به سلطنت می‌رساند.

گنجی می‌گوید: ابن ماجه در کتاب سنن خود این حدیث را این گونه نقل کرده است همان گونه که ما آنرا نقل کرده‌ایم.

و نیز ابونعیم حافظ در مناقب مهدیﷺ این حدیث را ذکر کرده است و نیز شیخ طبرانی در معجم الکبیر از عبدالرحمان بن حاتم از نعیم بن حماد از قسم بن مالک مزنی از یاسین بن یسار نقل کرده است ولی در آن حدیث نیاوده که (یصلحه الله فی لیلة) یعنی در یک شب او را آشکارو به سلطنت می‌رساند. را ذکر نکرده است.

و انظمام این استناد به یکی به دیگری وحفاظی که این روایت را در کتابهای خود نقل کرده‌اند در صحت آن نباید هیچ شکی کرد بلکه آن صحیح قطعی بوده است.

باب سوم:

در مورد اینکه حضرت مهدی موعودﷺ از سروران اهل بهشت می‌باشد

نقل کرده برایمان معمر ابوطالب عبدالطیف بن محمد بن علی بن قیبطی جوهری در بغداد که تاریخ تولد او روز شنبه ششم شعبان سال پانصد و پنجاه و چهار ۵۵۴هجری قمری ووفات او بعد از عصر روز سه شنبه شانزدهم جمادی الثانی سال ششصد و چهل و یک ۶۴۱هجری قمری و در مدرسه نظامیه در روز چهار شنبه بعد از نماز ظهر بر او نماز گزاردم و سپس او را در مقبره احمد به خاک سپردند.

او می‌گوید: نقل کرده انس بن مالک که می‌گوید: شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: (نحن ولد عبدالمطلب سادات أهل الجنة أنا و حمزة و علی و جعفر و الحسن و الحسین و المهدیؑ همانا ما فرزندان عبدالمطلبؑ سروران اهل بهشت می‌باشیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدیؑ.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح است و ابن ماجه نیز در کتاب صحیح خود همان گونه

که ما آنرا ذکر کرده‌ایم آورده است.

و نیز طبرانی نقل کرده از حفص بن عمربن صباح از سعد بن عبدالحمید همان گونه که نقل کردیم.

و نیز ابونعیم حافظ در کتابش به عنوان مناقب المهدی علیه السلام به راه‌های مختلف ذکر کرده است.

باب چهارم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: با حضرت مهدی موعود علیه السلام بیعت کنید

نقل کرده برایمان ثوبان که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (**یقتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر إلی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم**) **(در نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه می‌باشند و بعد از آنها آن منصب به هیچ یک آنان نمی‌رسد، تا آنگاه که پرچمهای سیاه از سمت مشرق پدیداید و شما را طوری می‌کشند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند)**

راوی می‌گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی فرمود که من آنرا حفظ نکردم، سپس «**فإذا رأیتموه فبایعوه و لو حبواً علی الثلج فإنه خلیفة الله المهدی**» فرمود: وقتی که او را به بینید با او بیعت کنید هر چند که سینه خیزاز روی برف بگذرند، زیرا که او مهدی موعود علیه السلام خلیفه خداوند است.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و نیکو می‌باشد که حافظ ابن ماجه قزوینی در کتاب سنن خود همان گونه که نقل کرده‌ایم ذکر کرده است.

ثوبان می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**یقتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر إلی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود من فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم ثم یجیء خلیفة الله المهدی فإذا سمعتم به فأتوه فإنه خلیفة الله المهدی عجل الله فرجه**» **(در نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه می‌باشند و بعد از آنها آن منصب به هیچ یک**

ازآنان نمی‌رسد، تا آنگاه که پرچمهای سیاه از پدیداید و شما را طوری می‌کشند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند). و سپس خلیفه خداوند مهدی موعود می‌آید پس هر گاه شنیدید که او آمده است به سوی او بروید (و با او بیعت کنید) زیرا او خلیفه خداوند مهدی موعود علیه السلام می‌باشد.

گنجی می‌گوید: و در حدیث عبدالعزیز بن مختار از خالد حذاء این حدیث را نقل کرده است ولیکن این گونه آورده: پرچمهای سیاه از جانب شرق می‌آید که پرچمداران آن دلهایی آهنین دارند. هرکس قیام آنها را شنید به سوی آنها بشتابد هر چند با راه رفتن از روی برف باشد، آنها به شهر دمشق می‌آیند و آنرا منهدم می‌کنند و خانه به خانه می‌آیند و پیروان پادشاهان را در آنجا می‌کشند.

و نیز ابونعیم حافظ در مناقب المهدی علیه السلام و نقل از طبرانی ذکر کرده است.

باب پنجم:

در مورد یاری رساندن مردم مشرق زمین به حضرت مهدی موعود علیه السلام

نقل کرده برایمان جابر حضرمی از عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **﴿یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی سلطنه﴾** مردمی از جانب مشرق قیام نمایند و سلطنت را برای حضرت مهدی موعود علیه السلام آماده سازند.

گنجی می‌گوید: این حدیث نیکو و صحیح است که افراد مورد اعتماد آنرا ذکر و نقل کرده‌اند و نیز حافظ ابوعبدالله ابن ماجه قزوینی آنرا همان گونه که ما ذکر کرده‌ایم در کتاب سنن خود آورده است.

علقمه از عبدالله نقل می‌کند که می‌گوید: روزی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دید چشمان مبارکش اشک ریخت و رنگ چهره مبارکش تغییر کرد پس من به آن بزرگوارعرض کردم: چه شده که رنگ روی مبارکتان تغییرکرده است؟ فرمود: **﴿إنا أهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا،و إن أهل بیتی سیقلون من بعدی بلاء و تشدیداً و تطریداً حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم**

رایات سود فیسألونه و لا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما شاؤوا و لا یقبلونـه حتـی یدفعوه إلی رجل من أهل بیتی فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جـوراً و ظلمـاً فمـن أدرک ذلک منکم فلیأتهم و لو حبواً علی الثلج» (همانا خداوند متعال برای ما اهل بیت علیهم السلام آخرت را بر دنیا برگزید و همانا اهل بیتم بعد از من به مصیبت و بلاهای گرفتار خواهند شد و از شهر و دیار خود آوراه می‌شوند تا وقتی که قومی از جانب مشرق می‌آیند درحالی که پرچمهای سـیاه رنگـی دارند (پس در مورد حکومت و سلطنت) می‌پرسند (تا بـه آنـان داده شـود) ولـی بـه آنـان داده نمی‌شود پس جنگ می‌کنند و پیروز می‌شوند سپس آن چرا که می‌خواهند بـه آنـان عطـاء داده می‌شود ولی آنان قبول نمی‌کنند تا اینکه سلطنت را به مردی از اهل بیتم علیه السلام عطاء دهنـد کـه او (مهدی موعود علیه السلام) زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و ستم شده باشد پس هرکه آن زمان را درک کرد پس به نزد آنان برود (و با آنان بیعت کنند) هر چند که سینه خیز بـر روی برف بروید).

و ابن أعثم کوفی در کتاب فتوح نقـل کـرده از امیرالمـؤمنین علـی بـن ابیطالـب علیه السلام کـه فرمودند: به به از طالقان که برای خداوند متعال در آنجا گنجهـایی اسـت کـه از طـلا و نقـره نمی‌باشد، بلکه آن گنجها مردان مؤمنی هستند که خداونـد را بـه خـوبی شـناخته‌انـد آنهـا در آخرالزمان از یاران مهدی موعود علیه السلام خواهند بود.

باب ششم:

در ذکر مدت زمان حکومت حضرت مهدی موعود علیه السلام بعد از ظهور مبارکش

برای احمد بن محمد ابرهة حافظ در موصل خواندم که او مـی‌گویـد: ابـو صـدیق نـاجی حدیثی از ابوسعید خدری نقل می‌کرد که ابوسعید خدری می‌گوید: ترسیدم مبادا بعـد ازرسـول خدا صلی الله علیه و آله اتفاقهای ناگواری بیفتد به خاطر همین ازرسول خـدا صلی الله علیه و آله در ایـن مـورد پرسـیدیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إن فی أمتی المهدی علیه السلام یخرج یعـیش خمسـاً أو سـبعاً او تسـعاً» **(همانا مهدی موعود علیه السلام از بین امتم ظهور می‌کند و پنج یا هفت یا نه سال زندگی نمی‌آید).**

سپس ابوسعید خدری می‌گوید: پرسیدیم: حضرت مهدی علیه السلام چند سال سلطنت مـی‌کنـد؟ فرمود: چند سالی. سپس فرمود: مردم می‌آیند و از ایشان طلب مال می‌کنند و او هم به قـدری

که آنها توانایی بردن دارند به آنان می‌دهد.

ترمذی در پایان حدیث گفته این حدیث نیکو است و از غیر ابوسعید هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

و نام ابوصدیق ناجی، بکربن عمر و گفته می‌شود بکربن قیس که دو امام بخاری و مسلم با هم متفق شدند که این روایت از او نقل شده است .

و نیز این روایت از جمعی دیگراز تابعین نیز نقل شده است که آنها عبارتند از معاویة بن قرة و مطر بن طهمان الوراق و علاء بن بشیر و زید اعمی و عوف الاعرابی و قتادة و ولید ابو بشر و بهترین سند و نیکوترین سیاق و روایتی که بهره زیادی از آن گرفته‌اند روایتی که از معاویة بن قرالمزنی که او تابعی که از ابو صدیق نقل کرد است.

و نیز ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«بلاء یصیب هذه الامة حتی لایجد الرجل ملجا یلجا الیه من ظلم فیبعث الله رجلا من عترتی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یرضی عنه سکان السماء و سکان الارض لا تدع السماء من قطرها شیئا الا صبته مدارا و لا تدع الارض من نباتها شیئا الا اخزجته حتی یتمنی الاحیاء الاموات یعیش فی ذلک سبع سنین او ثمان سنین» (بلاء و فتنه سختی در این امتم اتفاق خواهد افتاد که هیچ کس برای پناه بردن و نجات خود از ظلم و ستمی که بر او اتفاق می‌افتاد پناهگاهی پیدا نمی‌کند و این ظلم و ستم ادامه خواهد داشت پس در آن هنگام خداوند متعال مردی از عترتم (مهدی موعود علیه السلام) می‌فرستد و زمین را پر از عدل می‌کند همان گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد، و از حکومت و سلطنت عدل و داد آن (منجی بشریت) اهل آسمان و اهل زمین خشنود و راضی می‌گردند و آسمان هیچ قطره ای در خود باقی نمی‌گذارد مگر اینکه آنرا بـه صورت باران می‌بارد و آن زمان باران فراوان و مداوم خواهد داشت و زمین هیچ دانه ای در خود نمی‌گذارد مگر اینکه آنرا می‌رویاند تا جای این نعمت و برکات فراوانی خواهد داشت که زندگان آرزو می‌کنند ای کاش مردگان و گذشتگان زنده بودند و از این عدل و داد فراوان بهره می‌بردنـد ، و در آن هنگام آن موعود (مهدی موعود علیه السلام هفت و یا هشت سال زندگی خواهد کرد).**

گنجی می‌گوید: شیخ طبرانی این روایت را در کتاب معجم خود ذکر کرده است.

و نیز این روایت را حافظ ابونعیم در کتاب مناقب المهدی علیه السلام ذکر نموده است که می‌گوید: ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **«یکون فی امتی المهدی علیه السلام ان**

قصر فسبع و الا فتسع تنعم امتی نعمة لم ینعموا مثلها قط تـؤتی الارض اکلهـا و لا تـدخر شیئا و المال یومئذ کدوس یقوم الرجل فیقول: یا مهدی اعطنی فیقول خذ» (حضرت مهـدی (موعودعليه السلام) در امت من خواهد بود چون ظهور کند حداقل هفت و حـداکثر نـه سـال سـلطنت نماید. امت من در عصر او چنان متنعم گردند که هیچ گاه بمانند آن ندیده باشند، زمین آنچه دارد بیرون می‌دهد و هیچ باقی نمی‌گذارد. اموال در آنروز از بسیاری چون دانه‌هایی است کـه زیـر پـا ریخته باشد. چون کسی ازحضرت مهدیعليه السلام طلب کند. (بی‌درنگ) می‌فرماید: بگیر! ام سلمهعليها السلام همسر گرامی رسول خداصلى الله عليه وآله به نقل از رسول خداصلى الله عليه وآله می‌فرمایـد: «یکـون اخـتلاف عنـد موت خلیفه فیخرج رجل من اهل المدینه هاربا الی مکة فیأتیه ناس من اهل مکه فیخرجونه و هو کاره فیبایونه بین رکن و المقام و یبعث الیه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بـین مکه و المدینه،فاذا رای الناس ذلک اتاه انذال الشام و عصائب اهـل العـراق فیبایعونـه ثـم ینشاء رجل من قریش اخواله کلب فیبعث الیهم بعثا فیظهرون علیهم و ذللک بعث کلـب و الخیبة لمن لم یشهد غنیمی کلب فیقسم المال و یعمل فی الناس بسـنة نبـیهمصلى الله عليه وآله و یلقـی الاسلام بجرانه الی الارض فیلبث سبع سنین ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون» (درهنگـام مرگ یکی از خلفا اختلافی پدیداید پس مرد از اهل مدینه به سویی مکه فرارمی کند و اهل مکـه او را پذیرا شوند و با اصرار بیرون آورده در بین رکن و مقام با او بیعت نمایند، آنگاه از جانب شـام لشکری به دفع وی گسیل شود ولی دربیداء بیابانی بین مکه و مدینه به زمین فرو رود. وقتی کـه مردم از این ماجرا آگاه شوند ابدال شام و عراق آمده با او بیعت نماینـد سـپس مـردی از قـریش خروج کند که دائیهای او از قبیله کلب می‌باشند، مرد مدنی اموال آنها را میان مردم قسمت کند و به سنت پیغمبرصلى الله عليه وآله عمل نماید و اساس اسلام پایدار بماند آنگاه با مرد کلبی جنـگ کنـد و او را شکست دهد، بیچاره کسی که موقع تقسیم غنائم آنها حاضر نباشد مرد مدنی هفت سـال یـا نـه سال زندگی می‌کند آنگاه وفات می‌نماید و مسلمانان بر وی نماز گذارند).

ابو داود می‌گوید: بعضی از راویانی که از همام نقل کرده‌اند گفته اند: نه سال و بعضی‌ها گفتنـد شش سال و نیز هارون بن عبدالله نقل کرده برایمان که می‌گوید: نقل کرده برایمان عبدالصـمد از هشام از قتاده این حدیث را نقل کرده است و به جای هفت سال نه سال آورده است.

ابو داود می‌گوید: این روایت نیز از غیر از معاذ نقل شده است که آنان به جای هفت سـال نه سال گفته‌اند.

گنجی می‌گوید: این سیاق حدیث مانند حافظ الترمـذی و ابـن ماجـه قزوینـی و ابـی داود

همان گونه که جداگانه نقل کرده‌ایم.

نقل کرده برایمان هیثم بن عبدالرحمان ازحضرت علی که حضرت مهدی﷼ چهل سال بر مردم سلطنت خواهد نمود.

و نیز حافظ ابو نعیم در کتابش مناقب المهدی﷼ نقل از طبرین و تمام استناد او نقل کرده است. و در روایتی که از جراح از أرطاة آمده است نقل کرده که می‌گوید: حضرت مهدی موعود﷼ مرد شصت ساله (چهل ساله) خواهد بود که چهل سال (بعد از ظهور) در بین مردم خواهد بود.

باب هفتم:

در مورد اینکه ایشان با حضرت عیسی﷼ نماز می‌گذارد

أبی قتاده انصاری می‌گوید: ابوهریره نقل کرده از رسول خداﷺ که می‌فرماید: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم» **(چه حالی خواهید داشت، زمانی که حضرت عیسی بن مریم﷼ در میان شما فرودآید و امام شما هم میان شما باشد)؟**

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است و صحت آن مورد اتفاق همه محدثین اهل سنت است و از حدیث محمد بن شهاب زهری است که بخاری و مسلم آنرا در صحیح خود آورده‌اند.

نقل کرده برایمان ابوزبیر که می‌گوید شنیدم جابربن عبدالله انصاری می‌گفت: شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: **«لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامه قال: فینزل عیسی ابن مریم فیقول امیر هم: تعال صل لنا فیقول: لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله الامة» (پیوسته جماعتی از امتم تا روز رستاخیز به خاطر اجرای حق جنگ کنند و پیروزی یابند، پس عیسی بن مریم﷼ به زمین پایین می‌آید فرمانده آن جماعت می‌گوید بیا تا با تو نماز بگذاریم. حضرت عیسی﷼ خواهد گفت: شما خود برخی بر برخی دیگر امیرهستید و این لطف خدا در حق این امت است).**

گنجی می‌گوید: این حدیث نیز حسن و صحیح است و مسلم آن را در صحیح خود نقل کرده است.

اگر حدیث سابق قابل تأویل باشد، تأویل این روایت امکان ندارد زیرا این حدیث صریح در مقصود است. چون که حضرت عیسی علیه السلام نزد فرمانده مسلمین می‌آید و او در آنروز حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌باشد است بنابراین تأویل این روایت به معنی دیگر اعتبار ندارد.

ربعی از حذیفه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«فیلتفت المهدی و قد نزل عیسی بن مریم علیه السلام کانما یقطر من شعره الماء فیقول المهدی: تقدم صل بالناس فیقول عیسی انما اقیمت الصلاة لک فیصلی عیسی خلف رجل من ولدی، فاذا صلی قام عیسی حتی جلس فی مقام فیبایعه فیمکث اربعین سنه، الآیات فی زمانه اول الآیات الدجال ثم نزول عیسی ثم نار تخرج من بحر عدن تسوق الاناس الی محشر» (پس در آن هنگام حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه روی بر می‌گرداند در حالی که حضرت عیسی علیه السلام از آسمان به زمین نازل شده است که گویا ازسرش آب می‌چکد پس حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه به او می‌فرماید: جلو برو و با مردم نماز بگذارا حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: همانا این نماز به خاطر تو بر پا شده است. پس حضرت عیسی علیه السلام پشت سر و به امامت مردی از فرزندانم (یعنی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه نماز می‌گذارد و بعد از نماز گزاردن آن امام بلند می‌شود وقتی که (مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه) در مقام (فرماندهی) بنشیند حضرت عیسی علیه السلام بلند می‌شود و با او بیعت می‌کند و چهل سال آن امام سلطنت خواهد نمود. و نشانه‌ها در زمانش این است که اول آن دجال سپس نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان به زمین و سپس آتشی که از دریای عدن خارج می‌شود که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد).**

گنجی می‌گوید: ابونعیم در مناقب المهدی عجل الله تعالی فرجه این روایت را این گونه ذکر کرده است.

سپس گنجی می‌گوید: اگر کسی بگوید: چنانچه این اخبار صحیح باشد که عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نماز می‌گذارد و در رکاب او جنگ می‌کند و دجال را به قتل می‌رساند و این اخبار از نظر سلسله سند نزد سنی و شیعه صحیح و مورد اتفاق همه علمای اسلام است، زیرا غیر از علمای شیعه و سنی اگر کسی چیزی بگوید، از درجه اعتبار ساقط و مردود است و این معنی جماعتی علمای اسلام است و با اثبات این معنی و صحت آن، باید دید که آیا در آن نماز و جهاد، حضرت عیسی علیه السلام افضل است یا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه (امام یا مأموم)؟ جواب می‌گوئیم که: حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه هر دو پیشوا می‌باشند، یکی پیغمبر و دیگری امام است. اگر آنها در محلی اجتماع کنند و امام سمت پیشوائی پیدا کند، قهراً نسبت به دیگری که پیغمبر است مقتدا و پیشوا است و می‌دانیم که امام و پیغمبر

هر دو از ارتکاب افعال زشت و ریا و نفاق معصوم و پیراسته می‌باشند و هیچ کدام عملی را که از حریم شریعت بیرون و مخالف خواسته خدا و رسول باشد برای خود ادعا نمی‌کنند. چون این معنی تسلیم است می‌گوئیم: امام افضل از مأموم یعنی حضرت عیسی‌ؑ است که پشت سر او نماز می‌گذارد. زیرا از پیغمبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «**یؤم القوم أقرهم الکتاب الله فإن استووا فأعلمهم فإن استووا فأفقهم فإن استووا فأقدمهم هجرة فأن استووا فأصحبهم وجهاً**» (**امام جماعت باید پیشوای جماعت باشد، اگر دو نفر مساوی بودند آنکه عالم تر و چنانچه هر دو در علم مساوی بودند آنکه فقیه تر و اگر هر دو فقیه بودند آنکه سابقه دینیش بیش تر است و چنانچه هر دو از لحاظ سابقه مساوی بودند آن را که خوش صورت است باید مقدم داشت، و با او نماز گذارد**). پس اگر امام زمانؑ بداند حضرت عیسیؑ از او افضل است، جایز نیست که بروی پیشی گیرد. چون که امام از هرکس آشناتر به مسائل دین و منزه تر از ارتکاب فعل مکروه است همچنین اگر حضرت عیسیؑ بداند که حضرت مهدیؑ از وی افضل می‌باشد. جایز نیست که در نماز به مهدی اقتداء نماید، چه که پیغمبر از عمل ریا و نفاق و نیرنگ پیراسته است به خاطرهمین امام زمانؑ به خوبی می‌داند که از حضرت عیسیؑ افضل می‌باشد و به خاطر همین بر وی مقدم می‌شود وحضرت عیسیؑ هم میداند که حضرت مهدیؑ از او افضل است و به همین جهت او را بر خود مقدم می‌دارد و پشت سر او نماز می‌گذارد و اگر جز این بود معنی نداشت که به وی اقتدا کند .این بود علت فضیلت امام نسبت به حضرت عیسیؑ در نماز گزاردن پشت سر او. و اما درباره جهاد حضرت عیسی بن مریمؑ در رکاب امام زمانؑ، باید دانست که جهاد عبارت است از جان دادن در راه خداوند به فرمان کسی که برای خداوند می‌جنگد. و اگر جز این بود، معنی نداشت کسی به فرمان حضرت پیغمبرﷺ جهاد کند. دلیل بر این مطلب آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فى سَبيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ**﴾[۱] (**خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه**

---

۱. سوره مبارکه توبه: آیه شریفه ۱۱۱

که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ). دیگر اینکه امام در میان امت نماینده حضرت پیغمبرﷺ است و برای حضرت عیسی جایز نیست که بر پیغمبر(اسلام که اشرف مخلوقات و خاتم انبیاء است) پیشی گیرد همچنین بر نماینده او نیز نمی‌تواند مقدم باشد.

مؤید این قول روایت مفصلی است که حافظ ابن ماجه قزوینی راجع به فرود آمدن عیسی بن مریمؑ از آسمان نقل کرده است که قسمتی از آن اینست: که‌ام شریک دختر ابی عکر عرض کرد: یا رسول اللهﷺ ! در آن روز قوم عرب کجا هستند **«هم یومئذ قلیل و جلهم بیت المقدس و امامهم قد تقدم یصلی بهم الصبح اذ نزل علیهم عیسی ابن مریم فرجع ذلک الامام ینکس القهقری لیقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بن کتفه ثم یقول تقدم»** **(عرب در آن روز قلیلی بیش نیستند اغلب آنها در بیت المقدس می‌باشند. امام آنها هر صبح با آنها نماز می‌گذارد وقتی که حضرت عیسی بن مریمؑ نازل شود و امام آنها به عقب برگشته تا حضرت عیسی. جلوه آمده و با مردم نماز گذارد. ولی حضرت عیسیؑ دست روی شانه‌های او می‌گذارد و می‌گوید جلو برو تا ما با شما نماز گزاریم).**

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و نزد محدثین اهل فن ثابت و ابن ماجه آنرا در کتاب خود از ابو امامه باهلی نقل کرده است.

ابوهارون عبدی از ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: **«منا الذی یصلی ابن مریم خلفه» (از ماست همان کسی که حضرت عیسی بن مریمؑ پشت سرش نماز می‌گذارد).**

گنجی می‌گوید: حافظ ابونعیم این حدیث را در کتاب مناقب المهدیؑ و کتاب اصل ذکر کرده است.

باب هشتم:

شمایل حضرت مهدی موعودؑ از زبان مبارک رسول خداﷺ

ابونضرة ازابوسعید خدری می‌گوید: حضرت پیغمبرﷺ فرمود: **«المهدیؑ منی دجل الجبهة اقنی الانف یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یملک سبع سنین»**

(حضرت مهدی(عج) از من است: پیشانیش باز و بینیش باریک می‌باشد زمین را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، و هفت سال سلطنت نماید).

گنجی می‌گوید: این حدیث نیکو و صحیح است ابو داود سیستانی در صحیح خود آورده و دیگران و از جمله طبرانی نیز روایت کرده‌اند.

و نیزابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس باب «الف و لام» با سند خود از ابن عباس روایت نموده که حضرت پیغمبر(ص) فرمود: «**المهدی طاووس اهل الجنه**» **(حضرت مهدی(عج) طاووس اهل بهشت است).**

و هم او از حذیفة بن الیمان نقل کرده که از رسول خدا(ص) که فرمود: «**المهدی من ولدی وجهه یتلألأ کالقمر الدری، اللون لون عربی الجسم جسم اسرائیلی یملأ الأرض عدلا کما ملئت جورا یرضی بخلافة اهل السماوات و اهل الارض و الطیر فی الجو، یملک عشرین سنه**» **(حضرت مهدی(عج) از فرزندان من است رویش چون ماه تابان، رنگ بدنش عربی و اندامش بنی اسرائیلی زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم شده باشد. اهل آسمان و زمین و پرندگان هوا از خلافت وی خشنود خواهند بود و بیست سال سلطنت کند).**

باب نهم:

در مورد تصریح و تأکید رسول خدا(ص) در اینکه حضرت مهدی موعود(عج) از فرزندان امام حسین(ع) می‌باشد

سهل بن سلیمان از ابی هارون عبدی می‌گوید: نزد ابوسعید خدری آمدم و پرسیدم آیا در جنگ بدر شرکت داشتی؟ گفت: آری. گفتم: آیا از آنچه ازحضرت پیغمبر(ص) راجع به حضرت علی(ع) و فضل او شنیدی برای من نقل نمی‌کنی؟ گفت: چرا می‌گویم. وقتی حضرت پیغمبر(ص) سخت بیمار شد، حضرت فاطمه زهرا(س) به عیادت آن سرور آمد و من هم در سمت راست حضرت نشسته بودم. وقتی که حضرت فاطمه(س) ضعف زیاد حضرت پیغمبر(ص) را مشاهده کرد، گریه کرد آنقدر گریه کرد که قطرات اشک بر صورتش فرو ریخت. حضرت پیغمبر(ص) به آن بزرگ بانو فرمود: ای فاطمه(س) جان برای چه گریه می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که خداوند نظری به اهل زمین کرد و از میان آنها پدرت را برگزید و او را به مقام پیغمبری

برگزید، باز نظر کرد و شوهرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تو را به وی تزویج کنم و او را جانشین خود نمایم؟ نمی‌دانی خداوند به خاطر پدرت، شوهر تو را عزیزترین امت دانسته و علم حلم او از همه آنها بیشتر و اسلامش بیشتر است؟ حضرت فاطمه علیها السلام خشنود شد وحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست همه فضائل و مناقبی را که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و به آل محمد صلی الله علیه و آله عنایت فرموده است برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شرح دهد. پس فرمود: ای فاطمه علیها السلام جان! حضرت علی علیه السلام دارای هشت فضیلت است: ۱- ایمان به خدا-۲- ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله - ۳- علم و حکمت- ۴- همسرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام- ۵ و۶- فرزندانش حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام- ۷- امر به معروف کردن و نهی از منکر نمودن وی. ای فاطمه علیها السلام جان ما اهلبیتی هستیم که خداوند شش فضیلت بما داده است که به هیچ یک از اولینها و به هیچ یک از آخرینها نداده جز به ما اهل بیت علیهم السلام و آن اینکه پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تو است. شهید ما بهترین شهداء است و او عموی پدرت حمزه علیه السلام است. و دو سبط این امت از ماست که حسن و حسین علیهما السلام دو فرزند تو می‌باشند و از ماست مهدی عجل الله تعالی فرجه این امت که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد آنگاه دست روی دوش حضرت حسین علیه السلام نهاد و فرمود: حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از نسل این می‌باشد.

گنجی می‌گوید: شیخ دارقطنی مؤلف جرح و تعدیل این گونه نقل کرده است.

باب دهم:

در بیان جود و کرم حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه

ابی نضره می‌گوید: نزد جابربن عبد الله انصاری بودیم و او گفت: روزی خواهد آمد که اهل عراق درهم و طعامی نخواهند داشت. گفتیم: چرا چنین خواهد شد؟ گفت: زیرا عجم جلوگیری می‌کنند. سپس گفت: روزی برای اهل شام خواهد آمد که غذا و طعام و درهمی به آنها نرسد. گفتیم: چرا؟ گفت: رومیان چنین کنند. آنگاه مدتی سکوت نمود، سپس به گفتار خود ادامه داد و گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرالزمان میان امت من خلیفه ای است که چندان مال به مردم دهد که از شماره بیرون باشد. می‌گوید: به ابی نضره و ابی علاء گفتم: آیا عمربن

عبدالعزیز را می‌بینید؟ گفتند: خیر.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و حسن است و هم مسلم در صحیح آورده است.

ابی نضره از ابوسعید می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: یکی از خلفای شما خلیفه‌ای است که آنقدر مال به مردم می‌دهد که نتوان آنرا شمارش کرد.

گنجی می‌گوید: این حدیثی ثابت و صحیح است که مسلم در صحیح خود همان گونه که ما آورده‌ایم نقل کرده است.

ابی نضر از ابوسعید خدری و جابربن عبدالله که می‌گویند: رسول خداﷺ فرمود: در آخرالزمان خلیفه‌ای خواهد بود که اموال را بدون اینکه آنرا بشمارد بخشش می‌کنند.

گنجی می‌گوید: این لفظ مسلم در صحیح خودش می‌باشد، برای حافظ ابوالعباس احمد بن محمد بن هبة الله مفتی در موصل خواندم که به او گفتم: برایمان جعفربن سلیمان از معلی بن زیاد از علاء که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: به شما مژده می‌دهم که مهدی موعود﷯ هنگامی که مردم با هم نزاع داشته باشند و اوضاع متزلزل باشد در امت من برانگیخته شود و زمین را پر از عدل و داد کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی باشند و به صورت مساوی بین مردم تقسیم کند. خداوند دلهای آنها را بی‌نیاز می‌سازد و سایه عدلش بر سر همه گسترش می‌یابد تا آنجا که دستور دهد اعلام کنند چه کسی به مال نیاز دارد؟

و در آن میان فقط یک مرد برخاسته و می‌گوید: من نیازمند هستم. اعلام کننده او می‌گوید: برو نزد خزینه دار و بگو که حضرت مهدی﷯ دستور داده که به من مال دهید! خزینه دار پول بسیاری در دامن او ریخته و می‌گوید: بردار ولی او از حملش عاجز می‌ماند و پشیمان می‌شود و می‌گوید: من از لحاظ نیروی بدنی بسیار قوی هستم و با این وصف از بردن این پولها ناتوان می‌باشم و آنرا نمی‌پذیرد. ولی به او گفته می‌شود: چیزی را که ما به کسی دادیم پس نمی‌گیریم. حضرت مهدی موعود هفت یا هشت یا نه سال بدین گونه سلطنت می‌کند و بعد از وی دیگر زندگی لذتی ندارد.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح و حسن است و نزد اهل حدیث مسلم می‌باشد و نیز احمد بن حنبل در مسند خود آنرا نقل کرده است و هم این روایت که در مسند احمد حنبل است، همان روایتی است که اجمال آن در صحیح مسلم نقل شده و هر دو با هم توافق دارد. عطیه از ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: در آخر الزمان و پیدایش آشوبها

مردی (از اهل بیتم‌علیهم‌السلام) که به او مهدی‌علیه‌السلام گفته مـی‌شـود بـه سـلطنت خواهـد رسـید کـه بخشش وی برای همه گواراست.

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است و ابونعیم حافظ همان گونه که آورده‌ایم نقل کـرده است والله اعلم.

باب یازدهم:

در رد گفتار کسانی که می‌گویند حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشد

نقل کرده برایمان ولید از علی بن حوشب که می‌گوید: مکحولا را شنیدم که نقل کـرده از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام که فرمود: به حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: آیـا مهـدی موعودعلیه‌السلام از ما آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است یا از نسل دیگران مـی‌باشـد؟ پیغمبـرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمـود: او از ماست. خداوند دین خود را بوسیله او ختم کند چنانکه بوسیله مـا گشـود. مـردم بوسـیله مـا از آشوبها نجات یابند، چنانکه بوسیله ما از شرک و بت پرستی رهائی یافتند و بوسیله مـا خداونـد دلهای آنها را بعد از دشمنیها و آشوبگریها با هم پیوند دهد چنانکه بوسـیله مـا دلهـای آنهـا را پس از عداوت آلوده به شرک پیوند داد و آنها را هم برادر دینی نمود.

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن و عـالی اسـت حفـاظ محـدثین آنـرا در کتابهـای خـود آورده‌اند.

طبرانی آن را در معجم الأوسط نقل کرده و ابو نعـیم در حلیـة الاولیـاء روایـت نمـوده و عبدالرحمن بن حاتم نیز در عوالی خود آورده است.

وهب بن منبه از جابربن عبد الله انصاری نقل کرده که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمـود: هنگـامی کـه حضرت عیسی بن مریم‌علیه‌السلام از آسمان به زمین نازل شود حضرت مهدی‌علیه‌السلام امیر آن عده (که در آخرالزمان با وی قیام می‌کنند) به حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌فرماید: بیـا پـیش نمـاز مـا بشـو! حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌گوید: شما هر کدام نسبت به دیگری امیر و پیشوا هستید و این کرامت را خداوند برای امت پیغمبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله داده است.

گنجی می‌گوید: حارث بن ابی اسامه آن را در مسـند خـود آورده و حـافظ ابـونعیم آنـرا در

کتابش مناقب المهدی نقل کرده است. این روایت دلالت دارد که حضرت مهدی غیر از حضرت عیسی بن مریم است. فقط در روایت علی بن محمد خالد جندی است که حضرت مهدی همان حضرت عیسی بن مریم است. شافعی گفته است: که وی در حدیث سهل انگار بود.

گنجی می‌گوید: و من می‌گویم: همانا روایات به حد تواتر وافزون از رسول خدا رسیده در مورد حضرت مهدی موعود که او هفت سال سلطنت می‌نماید و زمین را پر از عدل می‌کند و با حضرت عیسی بن مریم قیام می‌نماید وحضرت عیسی به وی در کشتن دجال در باب (لد) فلسطین کمک خواهد کرد حضرت مهدی موعود با مردم نماز می‌گذارد و حضرت عیسی به او اقتدا می‌نماید.

شافعی این حدیث را در کتاب الرساله نقل کرده است ولی سندش طولانی است شافعی گفته است: اهل حدیث اتفاق دارند، حدیثی که راوی آن در نقلش معروف به سهل انگاری باشد، مورد قبول نخواهد بود.

باب دوازدهم:

در بیان حضرت رسول خدا که می‌فرماید: امتی که من اولش و عیسی در آخرش و حضرت مهدی موعود در آخرش است به هلاکت نمی‌رسد.

عبدالله بن عباس نقل کرده که رسول خدا فرمود: «**لن تهلک امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی فی وسطها**» (**امتی که من در اولش و حضرت عیسی در آخرش و حضرت مهدی در وسط آنها باشد هرگز به هلاکت نمی‌افتند**).

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است که حافظ ابونعیم در کتاب عوالی خود و احمد بن حنبل در مسند نقل کرده‌اند. و اینکه می‌فرماید: حضرت عیسی در آخر آن است، مقصود این نیست که حضرت عیسی بعد ازحضرت مهدی می‌ماند، به دلایلی این درست نیست. **اول:** اینکه پیغمبر فرموده است: بعد از حضرت مهدی زندگی لذت و خیر

ندارد. **دوم:** همانا حضرت مهدی‌عليه‌السلام امام آخرالزمان است و در هیچ یک از احادیث بعد از او امام دیگری ذکر نشده است و ممکن نیست که مردم بعد از حضرت مهدی‌عليه‌السلام بدون امام باشند. پس اگر گفته شود: بعد از آن حضرت عیسی‌عليه‌السلام امام امت است، با گفته حضرت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله که می‌فرماید: بعد از حضرت مهدی‌عليه‌السلام خیری در زندگی نیست نمی‌سازد زیرا اگر حضرت عیسی‌عليه‌السلام در میان قومی باشد، معنی ندارد که خیر از میان آنها برود و اگر گفته شود حضرت عیسی‌عليه‌السلام به عنوان نیابت حضرت مهدی‌عليه‌السلام می‌ماند، مقام پیغمبری وی با نیابت امام توافق نمی‌کند، و اگر بگویند به طور جداگانه بر مردم امامت خواهد کرد، باز صحیح نیست، زیرا این توهم برای عوام امت اسلام پیش می‌آید که دین اسلام با آئین مسیحیت انتقال یابد، و این کفر است پس لازم است که روایت را درست معنی کنیم. به نظر من معنی روایت اینست که حضرت پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌فرماید: نخستین دعوت کننده به اسلام من و حضرت مهدی‌عليه‌السلام در وسط و حضرت عیسی‌عليه‌السلام در آخر آن خواهد بود. و هم ممکن است مقصود از «و المهدی اوسطها» این[1] باشد که حضرت مهدی‌عليه‌السلام بهترین امت اسلام است، زیرا او امام این امت می‌باشد و بعد از ظهور او حضرت عیسی‌عليه‌السلام از آسمان به زمین می‌آید و او را تصدیق کرده و به وی کمک و مساعدت نموده صحت ادعای امام را برای مردم اثبات می‌کند. بنابراین مطابق روایت ذکر شده حضرت عیسی‌عليه‌السلام آخرین مصدق حضرت مهدی موعودعليه‌السلام می‌باشد.

باب سیزدهم:

در بیان کنیه حضرت مهدی موعودعليه‌السلام که آن بزرگوار شبیه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله از نظر چهره و خلق و خوی و غیره

حذیفه می‌گوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی را برانگیزد که نامش نام من و خویش خوی من و کنیه‌اش ابوعبدالله باشد که مردم در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و خداوند متعال دین مبین اسلام را بوسیله او

---

۱. مؤلف کشف الغمه می‌نویسد: اینکه دانشمند ذکر شده می‌گوید: معنای «اوسطها» یعنی حضرت مهدی‌عليه‌السلام بهترین امت اسلام است، این توهم را پیش می‌آورد که وی از حضرت علی‌عليه‌السلام بهتر باشد در صورتی که این را هیچ کس نگفته است.

باز می‌گرداند و فتح و پیروزهایی را نصیب او می‌کند و فتح و پیروزی‌های او آنقدر خواهد بود که در روی زمین هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر بگوید: (لا اله الا الله).

حذیفه می‌گوید: درآن هنگام سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: ای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله (آن مهدی موعودعلیه‌السلام) از کتاب فرزندان تو می‌باشد؟ راوی می‌گوید: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با دست مبارک خویش به امام حسین‌علیه‌السلام زد و فرمود: از این فرزندم حسین بن علی‌علیهماالسلام خواهد بود. گنجی می‌گوید: این حدیث حسن و عالی است. و معنای(خلق و خوی او مانند خلق و خوی من است) در عبارت حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از بهترین کنایات است و اشاره به انتقام حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام از کفار می‌باشد. همان گونه که حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله چنین کرد و خداوند درباره خلق و خوی حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ﴾[1] (و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری).

باب چهاردهم:

در بیان نام روستا و قریه‌ای که حضرت مهدی‌علیه‌السلام از آن ظهور می‌کند

صفوان بن عمرو نقل می‌کند که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام از قریه‌ای به نام کرعه ظهور می‌کند.

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است، ابونعیم اصفهانی در کتاب عوالی همان‌گونه که ما نقل کرده‌ایم آورده است.

باب پانزدهم:

در ذکرنام ابری که در هنگام ظهور بالای سر حضرت مهدی موعودعلیه‌السلام قرار می‌گیرد

کثیربن مرة از عبدالله بن عمرو می‌گوید: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

---

۱. سوره مبارکه قلم: آیه شریفه ۴

«یخرج المهدیعليه‌السلام علی راسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدیعليه‌السلام خلیفة الله فاتبعوه»

(حضرت مهدی موعودعليه‌السلام ظهور خواهد کرد در حالی که بالای سر مبارکش ابری می‌باشد که منادی از داخل ابر ندا می‌زند (ای مردم) همانا ایشان مهدیعليه‌السلام خلیفة الله می‌باشد پس از او پیروی کنید).

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است از هیچ راهی مگر از این راه نقل کرده‌ایم که ابونعیم این حدیث را در کتابش مناقب المهدیعليه‌السلام آورده است.

باب شانزدهم:

نام فرشته‌ای که همراه حضرت مهدی موعودعليه‌السلام خروج می‌کند

کثیربن مرة از عبدالله بن عمرو می‌گوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

«یخرج المهدیعليه‌السلام و علی راسه ملک ینادی ان هذا المهدیعليه‌السلام فاتبعوه»

(حضرت مهدی موعودعليه‌السلام ظهور خواهد کرد درحالی که بالای سر مبارکش فرشته ای خواهد بود که آن فرشته نداء می‌زند و می‌گوید: (ای مردم) همانا ایشان مهدی موعودعليه‌السلام می‌باشد پس از او پیروی کنید.)

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن را حفاظ پیشوایان اهل حدیث نقل کرده‌اند مانند ابونعیم و طبرانی و غیرهم.

نقل کرده ابی قبیل از ابی رومان از علیعليه‌السلام که می‌فرماید: هرگاه منادی از آسمان نداء زند که همانا حق با آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد پس درآن هنگام حضرت مهدی موعودعليه‌السلام ظهور می‌کند.

گنجی می‌گوید: حافظ طبرانی این حدیث را در کتاب معجم خود نقل کرده و ابونعیم در مناقب المهدیعليه‌السلام از اونقل کرده است.

و با همین استناد از ابی قبیل از عبدالله بن عمر که می‌گوید: همانا مردی از فرزندان حسینعليه‌السلام از جانب مشرق ظهور می‌کند که اگر کوه‌ها در برابر او قرار گرفتند کوه‌ها را متلاشی کرده و به راه خود ادامه خواهد کرد.

گنجی می‌گوید: طبرانی و ابونعیم این راوایت را از او نقل کرده‌اند.

باب هفدهم:

در مورد صفات و رنگ و جسم و قد و قامت حضرت مهدی موعود (عج)

نقل کرده ربعی از حذیفه که می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمودند:

(المهدی من ولدی وجهه کاکوکب الدری، اللون لون عربی، و الجسم جسم اسرائیلی،یملأ الأرض عدلا کما ملئت جورا یرضی بخلافة اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجو، یملک عشرین سنه)

(حضرت مهدی (عج) از فرزندان من است رویش چون ستاره درخشان، رنگ بدنش عربی و اندامش بنی اسرائیلی است زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم شده باشد. اهل آسمان و زمین و پرندگان هوا از خلافت وی خشنود خواهند بود و بیست سال سلطنت می‌کند).

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است که خدا را شکر که از جمع کثیری از اصحاب مورد اعتماد و ثقه به دست ما رسیده است و سند آن حدیث در نزد ما معرف می‌باشد که ابونعیم در مناقب مهدی (عج) ذکر کرده و شیخ طبرانی در معجم خود به نقل از محمد بن ابراهیم بن کثیر الصوری،که می‌گوید: نقل کرده برایمان وراد (وداد) بن جراح إلی آخر همان گونه که نقل کرده‌ایم آورده است.

باب هجدهم:

در بیان خالی که بر گونه راست دارد و لباسها و فتح کردن سرزمینهای شرک

نقل از سلیمان بن حبیب که می‌گوید: شنیدم ابا امامة باهلی می‌گفت: رسول خدا (ص) فرمود: همانا بین شما اعراب چهار دوران است و دوران چهارم در دست مردی از آل هرقل پادشاه روم خواهد بود که سلطنت او هفت سال به طول می‌کشد. ابو امامه باهلی می‌گوید:

مردی از قبیله عبدالقیس که به او مستورد بن جبلان می‌گویند عرض کرد: ای رسول الله(ص) در آن روز پیشوا و امام مردم کیست؟ فرمود: پیشوای مردم درآن زمان حضرت مهدی موعود(ع) است که از فرزندان من می‌باشد وقتی که ظهور کند به صورت مرد چهل ساله خواهد بود. رویش چون ستاره درخشان می‌درخشد و در سمت راست چهره نورانیش خال سیاه رنگی است. دوعبای قطری پوشیده (از لحاظ اندام) گویا از مردان بنی اسرائیل است گنجینه‌های زمین را استخراج می‌کند و شهرهای شرک را فتح می‌کند و بیست سال سلطنت خواهد نمود. گنجی می‌گوید: شیخ طبرانی این روایت را در کتاب مجمع الکبیر خود نقل کرده است و همچنین ابونعیم در کتاب مناقب المهدی(ع) نقل کرده است.

باب نوزدهم:

در مورد دندان‌های حضرت مهدی موعود(ع)

نقل کرده عبدالرحمن بن عوف که می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: خداوند از عترت من مردی برانگیزد که میان دندانهایش باز و رویش روشن باشد زمین را پر از عدل کند و به مردم اموال فراوان بخشد .گنجی می‌گوید: ابونعیم حافظ در کتاب عوالی خود چنین نقل کرده است و طالوت بن عباد در نقل حدیث یکی می‌باشد و او در نزد ما در این روایت معروف می‌باشد. نقل کرده عبد الرحمان از حضرت علی بن ابیطالب(ع) که می‌فرماید: همانا حضرت مهدی موعود(ع) از فرزندان و اهل بیت رسول خدا(ص) می‌باشد و هجرت او به بیت المقدس خواهد بود که محاسن(ریش) شریف ایشان انبوه و چشمانش سرمه کشیده و دندانهایش براق و در چهره مبارکش خال وجود دارد و در کتفش نشانه پیامبر(ص) می‌باشد که با پرچم رسول خدا(ص) که از مخمل سیاه بوده خروج می‌کند که آن پرچم از وقتی که رسول خدا(ص) رحلت فرمود بر افراشته نشده است تا وقتی که حضرت مهدی(ع) ظهور کند و خداوند متعال سه هزار فرشته را برای یاری رساندن به حضرت مهدی موعود(ع) می‌فرستد که آن فرشتگان هر کس مخالف حضرت مهدی موعود(ع) شود از پیش رو و پشت سر می‌زنند و به هلاکت می‌رسانند. گنجی می‌گوید: شیخ طبرانی این گونه نقل کرده است.

باب بیستم:

در بیان چگونگی فتح قسطنطینه به دست حضرت مهدی موعودؑ

نقل کرده ابی هریره از رسول خداﷺ که فرمود: روز رستاخیز بر پا نمی‌شود تا وقتی که مردی از اهل بیتم قسطنطنیه (ترکیه کنونی) و جبل دیلم را فتح کند،واگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی نمانده باشد خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی می‌گرداند تا آنرا فتح گرداند.

گنجی می‌گوید: این سیاق حافظ ابونعیم می‌باشد و گفته است آن کسی که از فرزندان رسول خداﷺ که رسول خداﷺ فرموده است از فرزندانم می‌باشد بی‌شک حضرت مهدی موعودؑ می‌باشد که روایات به آن توافق دارند.

ربعی از حذیفة بن یمان از رسول خداﷺ که فرمود: طاهر بن اسماء به جنگ با بنی اسرائیل رفت و کشور آنان را فتح نمود و پارچه‌های بیت المقدس را آتش زد و از آن به اندازه هزار و نهصد کشتی در دریا بار زد تا اینکه آنرا وارد رومیه کرد.

حذیفه می‌گوید: شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: همانا حضرت مهدیؑ آن پارچه‌ها و زیور آلات را از آنجا خارج کرده و به بیت المقدس باز خواهد گرداند و سپس با همراهانش به سوی رومیه می‌روند که رومیه هزار بازار دارد که در هر بازار هزار دکان پس آنجا را فتح خواهند کرد و سپس به راه خود ادامه خواهند داد تا اینکه به شهری که نامش قاطع است که بر ساحل دریای سبز که به دنیا احاطه کرده است می‌آیند که پشت سر آن چیزی نیست مگر امر خداوند متعال. طول آن شهر هزار مایل و عرض آن پانصد مایل می‌باشد و در آن دریا نمی‌توان کشتی رانی و غیره کرد و آن به خاطر عمیق بودن وبسیار مواج بودن آن دریا می‌باشد و هیچ حد فاصلی برای آن نیست و همه دریاهای که می‌بینید یک رودخانه بسیار کوچکی از آن می‌باشد که خداوند برای منافع بنی آدم قرار داده است. رسول خدا می‌فرماید: دنیا راه پانصد ساله دارد.

مؤلف کتاب الناصب می‌گوید: ما از آن چرا که حافظ ابونعیم ذکر کرده بی‌گناه هستیم و آن چرا که ما ذکر کرده‌ایم اصل آن بوده با اینکه حافظ ابونعیم در مورد مناقب حضرت مهدیؑ وسواس و دقت نظر دارد چنین روایتی را ذکر کرده است.

باب بیست و یکم:

در بیان خروج حضرت مهدی موعودؑ بعد از پادشاهان طغیانگر

نقل کرده قیس بن جابر صدافی از پدرش از جدش که می‌گوید: رسول خدا فرمودند: بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از خلفاء امراء و بعد از امراء پادشاهان ستمگر بیایند، آنگاه مردی از اهلبیت من خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر از ظلم باشد.

گنجی می‌گوید: این گونه ابونعیم در فرائد و طبرانی در معجم الاکبر نقل کرده‌اند.

باب بیست و دوم:

در بیان رسول خداﷺ که حضرت مهدی موعودؑ امام صالح و شایسته می‌باشد.

نقل کرده برایمان عمرو حضرمی از ابو امامه که می‌گوید: رسول اکرمﷺ برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن از دجال نام برد و فرمود: پس شهر مدینه از پلیدیها پاک شود چنانکه کوره آهنگری از کثافات فلزات پاک گردد آنروز اعلام خواهند کرد که امروز، روز آزادی است. زنی به نام «ام شریک» عرض کرد: یا رسول اللهﷺ در آن وقت عرب کجا خواهند بود؟ فرمود: در آنروز آنها اندکی بیش نیستند، بیشتر آنان در بیت المقدس می‌باشند و پیشوا و امام آنها حضرت مهدی موعودؑ است که مردی صالح می‌باشد. پس روزی از روزها در هنگامی که پشوای آنان می‌خواهد برای نماز گذاری نماز صبح با آنان نماز بگذارد حضرت عیسی بن مریمؑ از آسمان نزول می‌کند پس آن پیشوا به عقب می‌رود و به حضرت مسیحؑ می‌فرماید: برو جلو و با مردم نماز بگذار! حضرت عیسیؑ دست خود را روی شانه آن بزرگوار قرار داده و می‌گوید: تو برو جلو و نماز بگذار زیرا این نماز به خاطر تو بر پا شده است پس پیشوای آنان، با آنان نماز می‌گذارد.

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن است و حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الأولیاء نقل کرده است.

باب بیست و سوم:

در ذکر بهره وری و سود بردن مردم و امت در زمان حضرت مهدی موعود

نقل کرده برایمان ابی صدیق از ابوسعید خدری که می‌گوید: رسول خدا فرمود: امت من در زمان حضرت مهدی موعود چنان متنعم گردند که هیچ گاه به مانند آن ندیده باشند، زمین آنچه دارد بیرون می‌دهد و هیچ باقی نمی‌گذارد. اموال در آنروز از بسیاری چون دانه‌هایی است که زیر پا ریخته باشد. چون کسی ازحضرت مهدی طلب کند و می‌گوید: ای مهدی به من بده! (بی درنگ) می‌فرماید: بگیر!

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن متن است که حافظ ابوالقاسم طبرانی آنرا در معجم الکبیر خود نقل کرده است و ما نیز آنرا حرف به حرف نقل کرده‌ایم.

باب بیست و چهارم:

در بیان اخبار و روایاتی از رسول خدا در مورد اینکه حضرت مهدی موعود خلیفه خداوند تبارک و تعالی (بر روی زمین) می‌باشد.

نقل کرده برایمان ابی قلابه از ابی اسماء از ثوبان که می‌گوید: رسول خدا فرمود: در نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه می‌باشند و بعد از آنها آن منصب به هیچ یک از آنان نمی‌رسد، سپس بعد از آن خلیفة الله حضرت مهدی موعود می‌آید و هرگاه شنیدید که او آمده است به نزد او بیائید و با او بیعت کنید زیرا او خلیفة الله مهدی موعود می‌باشد.

گنجی می‌گوید: این حدیث حسن در متن است و الحمدلله حسن توفیق خداوند متعال از بزرگی و بلند مرتبگی خود بر ما سرازیر گشته است و آن دلالت بر شرف و فضل حضرت مهدی موعود می‌باشد که ایشان خلیفة الله در زمین می‌باشد و این از زبان راستگو ترین فرزندان آدم یعنی حضرت محمد رسیده است که خداوند خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ﴾[1]

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه میدارد.

باب بیست و پنجم:

در مورد دلالت بر جواز و باقی ماندن و زنده بودن حضرت مهدی موعود علیه السلام در غیبت

در اینکه حضرت مهدی علیه السلام از زمان غیبتش تاکنون زنده و باقی است و هیچ گونه اشکالی در بودنش نیست به دلیل حیات حضرت عیسی وحضرت خضر و حضرت الیاس علیهم السلام از اولیاء الله و زنده بودن دجال و شیطان از دشمنان خداوند، چون اینکه این عده به استناد کتاب و سنت تاکنون زنده میباشند. اهل حدیث در این مورد اتفاق دارند ولی بودن حضرت مهدی علیه السلام را منکرند آنها از دو نظر وجود حضرت مهدی علیه السلام را انکار کردهاند.

اولی: به علت طول زمان غیبتش.

دومی: بودن وی در سرداب، بدون اینکه کسی آب و غذایی برای او بیاورد و میگویند که این محال است. سپس مؤلف کتاب مذکور محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی میگوید: با امداد الهی در حل این مشکل میگوییم: دلیل زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام از قرآن آیه شریفه است که خداوند میفرماید: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّٰ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾[2] (و **هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او(حضرت مسیح) ایمان میآورد**). در صورتی که همه میدانیم که نصاری(مسیحیان) و اهل کتاب از موقع نزول این آیه تاکنون ایمان به او نیاوردهاند پس ناچار باید که در آخرالزمان باشد. و از اخبار پیغمبر(سنت) یکی اینکه مسلم در صحیح ضمن حدیث مفصلی درباره خروج دجال میگوید: پیغمبر فرمود: پس حضرت

۱. سوره مبارکه مائده: آیه شریفه ۶۷

۲. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۱۵۹

عیسی بن مریم‌علیه‌السلام در مشرق دمشق جنب مناره سفید ما بین «مهروده» در حالی ه دو دست خود را روی شانه دو فرشته نهاده فرود می‌آید.

و قبلاً نیز گذشت که حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چگونه خواهید بود وقتی که حضرت عیسی بن مریم‌علیه‌السلام در میان شما فرود می‌آید و امام شما نیز میان شما باشد؟ و درباره حضرت خضر و حضرت الیاس‌علیهما‌السلام نیز محمد بن جریر طبری می‌گوید: آنها در زمین می‌گردند.

و نیز مسلم در کتاب «صحیح» برایمان ازعبید الله بن عتبه از ابوسعید خدری نقل می‌کند که حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن حدیثی طولانی که درباره دجال برای ما بیان می‌کرد فرمود: او قدم به کوچه‌های مدینه نمی‌گذارد بلکه به شوره زاری نزدیک مدینه روی می‌آورد در آن موقع مردی که بهترین خلق است به سوی او می‌رود و می‌گوید: می‌دانم که تو همان دجال هستی که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به ما خبر داده است دجال به مردم می‌گوید: اگر من این مردم را کشتم سپس زنده کردم آیا باز در حقانیت من تردید خواهید کرد؟ مردم می‌گویند: نه آنگاه آن مرد را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند. چون آن مرد (در ظاهر و به نظر مردم) زنده می‌شود، می‌گوید به خدا سوگند من در شناختن تو از خودت بیناترم (یعنی تو را ساحری بیش نمی‌دانم) دجال دوباره آهنگ کشتن او می‌کند ولی کاری از پیش نمی‌برد.

ابواسحاق ابراهیم بن سعد گفته است: گویند این مرد (که دجال به ظاهر او را می‌کشد) خضر پیغمبرعلیه‌السلام است.

گنجی می‌گوید: روایت مذکور را عیناً مسلم در صحیح خود آورده است.

اما دلیل بر زنده بودن دجال نقل کرده برایمان ابن بریده، از عامربن شراحیل الشعبی شعب همدان که می‌گوید: روزی به نزد فاطمه بنت قیس بن ضحاک بن قیس که از اولین زنان مهاجر می‌باشد و به آن گفت: حدیثی برایم نقل کن که از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بدون واسطه شنیده ای! به عامر گفت: اگر دوست داری برای تو خواهم گفت. عامر گفت: بله برایم بگو! پس فاطمه دختر قیس چنین حدیث خود را آغاز کرد: همانا من با ابن مغیره ازدواج کردم و ابن مغیره از بزرگان و برتران قریش بود در اولین جهاد با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ابن مغیره کشته شد. و وقتی که بیوه شدم عبدالرحمان بن عوف همراه با گروهی از یاران رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله برای خواستگاری من آمدند و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مرا برای اسامة بن زید خواستگاری کرد و من حدیثی را از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودم که فرمودند: هر که مرا دوست می‌دارد پس اسامه را دوست بدارد.

وقتی که رسول خداﷺ مرا برای اسامه بن زید خواستگاری کرد به ایشان عرض کـردم: اختیارم در دست شماست با هر که می‌خواهید مرا تزویج کن. ایشان فرمود: به نـزدام شـریک نرو زیرا مهمانهای زیادی به نزد او می‌آیند و دوست ندارم که تو در آنجا باشی و اتفاقی چادر و یا حجابت بیفتد و ساق پایت و یا جای دیگر از پیکرت دیده شود، ولیکن به نزد پسـر عمویـت عبدالله بن عمروة بن‌ام مکتوم برو که او از اهل قریش و از همان خانواده ای کـه‌ام شـریک از آن است می‌باشد. فاطمه بنت قیس می‌گوید: من به منزل عبدالله بن عمروة رفتم و در آنجا در نزد خانواده‌اش ماندم تا وقتی که عدتم تمـام شـد در همـان روزهـا بـود کـه منـادی رسـول خداﷺ ندا می‌زد نماز جماعت نماز جماعت پس من همراه زنان به مسجد رفتم و نماز خـود همراه سایر مردم با رسول خداﷺ گذاردم. وقتی که نماز تمام شد رسـول خـداﷺ بـالای منبر رفت و درحالی که متبسم و خندان بود فرمود: در جـای خـود بنشـنید بـا شـما کـار دارم. سپس فرمود: آیا می‌دانید که برای چه چیزی شما را جمـع کـرده ام؟ مـردم گفتنـد: خداونـد و رسولشﷺ بهتر می‌دانند. رسول خداﷺ فرمود: به خدا سوگند شما را برای رغبت و رهبت جمع نکرده‌ام بلکه برای این شما را جمع کردم که مرد تمیمی نصرانی مذهب بوده و به نـزدم آمد و بیعت کرده و اسلام آورد و او چیزی به مـن گفـت کـه موافـق حـدیثی اسـت کـه مـن می‌خواستم در مورد مسیح الدجال به شما بگویم. او می‌گوید: همراه سی نفر از قبیله‌های خـم و جذام سوار به کشتی شد و در دریا به حرکت رفتند پس امواج و طوفان دریا یک مـاه آنهـا را سرگردان کرد و بعد از یک ماه بـه سـاحل یـک جزیـره ای رسـیدند و آن در هنگـام غـروب خورشید بود پس سوار بر قایقهایی که در کشتی بود شدند و به طرف جزیره رفتند. وقتـی کـه به جزیره رسیدند وارد آن شدند و درآن هنگام با یـک موجـود زمینـی عظـیم الجثـه و بـزرگ برخورد کردند که از کثرت مو نمی‌دانستند که جلو و پشت او از کجاسـت. پـس بـه او گفتنـد: وای بر تو، تو کیستی؟ آن موجود عجیب غریب به آنها گفت: جساسـت هسـتم. بـه او گفتنـد: جساست چیست؟ به ما گفت: ای قوم به سوی فلان مرد که در دیـر مـی‌باشـد برویـد زیـرا او مشتاق دیدار شما می‌باشد. تمیمی می‌گوید: نام مردی را به ما گفت کـه مـا ترسـیدیم کـه آن موجود شیطانی می‌باشد. پس به سوی دیر رفتیم و وارد آن شـدیم در آنجـا بـا مـردی عظـیم الجثه و بزرگی برخورد کردیم که تا به حال مانند او ندیده و نشنیده بودیم که چنین موجـودی وجود دارد که بدنش از آهن پوشیده شده بود به او گفتیم وای بر تو، تو کیسـتی؟ گفـت: شـما بدون اجازه من وارد جزیره من شدید به من بگوید که شما چه کسانی هسـتید؟ بـه او گفتـیم:

همانا ما از عرب هستیم سوار بر کشتی شدیم و در راه دریا طوفانی شد و ما یک ماه در آن سرگردان بودیم تا اینکه به این جزیره که جزیره خودت می‌باشد رسیدیم پس سوار بر قایق شدیم و به خشکی آمدیم پس با یک موجود عجیب غریب پر مو برخورد کردیم که از موهایش نمی‌دانستیم که جلو و یا پشت او کجاست! به آن موجود گفتیم: وای بر تو، تو کیستی؟ به ما گفت: من جساست می‌باشم و به او گفتیم: جساست چیست؟ به ما گفت: به نزد مردی در دیر بروید که او مشتاق دیدار شما می‌باشد. پس ما با عجله و دوان دوان به اینجا آمدیم در حالی که آن موجود پر مو پشت سر ما بود و ما از او در امان نبودیم و همینک در نزد تو می‌باشیم. تمیمی می‌گوید: پس آن مرد عظیم الجثه گفت: مرا در مورد بیسان[1] با خبر کنید؟ به او گفتم: از چه چیز آن می‌خواهی باخبر شوی؟ به ما گفت: از شما در مورد نخلستان آن می‌پرسم آیا ثمر دارد یا خیر؟ به او گفتیم: بله، نلخستان آن پر ثمر می‌باشد. او گفت: شاید به زودی نخلستان آن نابود و بی‌ثمر خواهد شد. به ما گفت: مرا از دریاچه طبریه باخبر کنید؟ به او گفتم: در مورد چه چیزی از آن می‌خواهی با خبر شوی؟ به ما گفت: آیا آب در آن می‌باشد؟ به او گفتیم: بله، خیلی پر آب می‌باشد.او گفت: شاید به زودی خشک شود. به ما گفت در مورد چشمه زعز به من بگوئید؟ به او گفتیم: در مورد چه چیزی از آن می‌خواهی با خبر شوی؟ گفت: آیا اهالی آن منطقه با آب چشمه زراعت می‌کنند؟ به او گفتیم: بله! همانا آن چشمه پر آب می‌باشد و اهالی آن منطقه با آبش زراعت می‌کنند. به ما گفت: در مورد پیامبر الأمیونﷺ بگوئید چه کار کرد؟ به او گفتیم: از مکه هجرت کرده و به یثرب رفته است. گفت: آیا اعراب با او جنگ کردند؟ به او گفتیم: بله. به ما گفت: چه کار با آنها کرد؟ به او گفتیم: شنیدیم که بر آنان ظفر یافته و اعراب از او اطاعت کرده‌اند. به ما گفت: چنین بود؟ به او گفتیم: بله. به ما گفت: برای آنان بهتر است که از او اطاعت کنند. سپس گفت: خودم را برای شما معرفی می‌کنم همانا من مسیح الدجال می‌باشم که بی‌شک به زودی به من اجازه داده شود که خارج شوم پس من به تمام سرزمینهای سرتا سر جهان قدم می‌گذارم جز به مکه و طیبه که همانا آن دو شهر بر من حرام گشته است هر وقت خواستم وارد یکی از آن دو شهر شوم فرشتگان درحالی که شمشیر در دست آنان می‌باشند که به پیشواز من می‌آیند و مانع من می‌شوند و بر هر دروازه آن فرشتگانی می‌باشد که آن شهر را محافظت می‌کنند. فاطمه بنت قیس در ادامه می‌گوید: رسول خداﷺ از بالای منبر می‌فرمود: این طیبه است این طیبه

---

۱. بیسان: دهی یهود نشین در شام می‌باشد (مترجم)

است این طیبه است یعنی شهر مدینه منوره شهر طیبه و پاک می‌باشد.آیا مـی‌خواهیـد بـرای شما در مورد آن سخن بگویم؟ مردم گفتند: بله.[1] همانا از داستان تمیم شگفت زده شـدم و آن داستان موافق حدیثی است که من می‌خواستم در مـورد او و در مـورد مکـه مکرمـه و مدینـه منوره سخن بگـویم. **الا انه فی بحر الشام او بحر الیمن لا، بل من المشرق؛ماهو من المشرق ماهومن المشرق، ماهو من المشرق**؛ و با دست خود اشاره می‌کرد.

فاطمه بنت قیس می‌گوید: من این حدیث را از رسول خداﷺ حفظ کردم.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح است و مورد توافق راویان حدیث می‌باشد و این سـیاق حدیث مسلم می‌باشد و صریح در زنده بودن دجال می‌باشد.

و اما صاحب کتاب الکشف المخفی فی مناقب المهدی‌ؑ بر زنده بودن دجال بـه حـدیث ابن صیاد استدلال نموده است که رسول خداﷺ او را دید و عمر قسم خورد و گفت: سـوگند می‌خورم که تو دجال هستی. و دلیل او این بود که حضرت رسول خداﷺ در مورد

گفته عمر منع نکرد و همانا ابن صیاد خود دجال می‌باشد به این دلیل که رسول خـداﷺ وقتی که عمر چنین گفت به او فرمود: اگر او (دجال) باشد نمی‌توانی به او تسـلط کنـی و اگـر خودش نباشد هیچ خیری برای تو در کشتن آن نیست. و اما سوگند عمـر، غلبـه گمـان بـر او بوده است وچیزی که دلالت می‌کند که دجال ابن صیاد نیست این است کـه آن چـرا کـه بـه صورت تواتر از رسول خداﷺ نقل شده که بر پیشانی دجال (ک ا ف ر) نوشـته شـده اسـت ولیکن ابن صیاد چنین نیست.

گنجی می‌گوید: و جمع بین دو حدیث در نزد من این است همـان گونـه کـه نقـل کـرده برایمان از الأعرج از ابوهریره از رسول خداﷺ که فرمود: روز رستاخیز برپا نمی‌شود تا زمانی که دروغگویان و یاوه گویان نزدیک به سی نفر که همه آنها ادعا می‌کنند که پیامبر هسـتند و از جانب خداوند متعال فرستاده شده‌اند و هیچ چیـزی در نـزد مـن در مـورد دو روایـت جمـع نمی‌کند مگر این روایت و شاید ابن صیاد یکی از دروغگویان باشد و باید به این صـورت آنـرا قبول کرد تا کلام رسول خداﷺ هنگامی که ابن صیاد را دید به او فرمود: تـو دجـال (یعنـی بسیار درغگو هستی) تکذیب نشود. و اما استدلال بر وجود دجال در حکایت ابن صـیاد از بـین رفته است زیرا هرکه ادعا کند که ابن صیاد خود دجال موعود می‌باشـد هـیچ بهـره و فنـی در بیان حدیث ندارد. زیرا همان گونه که مسلم در صحیح خود نقل کـرده کـه رسـول خـداﷺ

---

۱. این گونه در کتاب خطی نونسته شده است و شاید چیزی از سخن ساقط شده باشد.

فرمود: در بین حضرت آدم(ع) تا روز قیامت شخصی به قد و قامت دجال در بین مردم نیست.

و نقل کرده اسحاق بن عبدالله از عمویش انس ابن مالک که می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند در حالی که طلیسان (جامه بلند) پوشیده‌اند.

گنجی می‌گوید: این حدیث صحیح است و راویان حدیث در مورد آن توافق دارند و این از سیاق نقل حدیث مسلم می‌باشد. و اما دلیل بقاء و زنده بودن ابلیس لعین از قرآن کریم این است که خداوند از زبان ابلیس لعین نقل کرده و می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلَى یَوْمِ یُبْعَثُونَ﴾ **(گفت: پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذارا))** خداوند متعال به او فرمود: **﴿قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ﴾**[1] **(فرمود: تو از مهلت یافتهگانی)**

و اما دلیل و برهان بقاء و زنده ماندن حضرت مهدی(عج) در کتاب قرآن و سنت (احادیث رسول خدا(ص) نقل شده است و اما قرآن کریم خداوند متعال در این باره می‌فرماید: **﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ﴾**[2] **(تا او را بر همه ادیان غالب سازد)** که آن بزرگوار حضرت مهدی موعود(عج) و از عترت حضرت فاطمه زهرا(س) می‌باشد. و اگر کسی بگوید: آن شخص حضرت عیسی(ع) می‌باشد هیچ منافاتی بین دو قول نیست زیرا حضرت عیسی(ع) یاری دهنده حضرت امام مهدی(عج) می‌باشد.

و مقاتل بن سلیمان و مفسیرین دیگر که هم عقیده او می‌باشند در تفسیر فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: **﴿وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾**[3] **(و او سبب آگاهی بر روز قیامت است).** که او می‌گوید: آن شخص حضرت مهدی موعود(عج) می‌باشد که در آخرالزمان ظهورش است و بعد از ظهورش روز رستاخیز و نشانه‌های آن می‌باشد.

و اما از السنة: همان‌گونه که در کتاب احادیث صحیح و صریح ذکر شده است.

و اما جواب: در مورد طول زمان از لحاظ نص و معنی:

و اما نص: آن چرا که از روایات ذکر شده از پیش بایستی که سه نفر در آخرالزمان باشند.

---

۱. سوره مبارکه حجر: آیات شریفه ۳۷ و ۳۶

۲. سوره مبارکه صف: آیه شریفه ۹

۳. سوره مبارکه زخرف: آیه شریفه ۶۱

که از هیچ کدام آنان پیروی نمی‌شود مگر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به این دلیل آن بزرگوار عجل الله تعالی فرجه الشریف امام و پیشوا معصوم در آخرالزمان می‌باشد. و همانا حضرت عیسی علیه السلام پشت سر آن بزرگوار عجل الله تعالی فرجه الشریف نمازمی گذارد همان گونه که در کتاب صحاح السته ذکر شده است که حضرت عیسی علیه السلام دعوت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را تصدیق کرده و از آن پیروی می‌کند و سومین نفر دجال یک چشم می‌باشد و ثابت شده که او زنده است. و اما زنده و بقاء ماندن آنان از لحاظ معنا: از این دو صورت خلاف نمی‌کنند:

اولین صورت: اما بقاء و زنده بودن آنها در نزد خداوند متعال و قضاء و قدر خداوند می‌باشد و یا نمی‌باشد. و این از قضاء و قدر خداوند متعال خارج نمی‌شود، زیرا خداوند متعال کسی بود که آفریده‌ها را بدون اینکه چیزی باشند آفریده است و سپس آنرا نابود گرداند و سپس بعد از نابود کردن آن نیز می‌تواند آنرا باز گرداند و بایستی که زنده بود وبقاء در قضاء و قدر خداوند متعال باشد. و همچین از این دو خالی نمی‌گردد: اما رجعت و برگشتن در اختیار و به عهده خداوند متعال می‌باشد و یا به عهده امت می‌باشد اگر این صحیح باشد که برای یکی از ما اتفاق بیفتد که خود مان برای زنده بودن و باقی ماندن ما و فرزندانمان تصمیم می‌گیریم و این اصلاً شدنی نیست زیرا ما قادر به چنین کاری نیستیم و بایستی که رجعت در اختیار و به عهده خداوند متعال باشد زیرا خداوند متعال قادر بر همه چیز می‌باشد. و سپس زنده بودن این سه نفر از این دو صورت خالی نمی‌شود: اما باید این زنده بودن برای یک سببی باشد و یا برای سببی نباشد. اگر برای سببی یا به علتی نباشد این خلاف حکمت الهی و اعمال خداوند متعال می‌باشد زیرا خداوند بدون هیچ دلیل و یا سببی چیزی انجام نمی‌دهد و همه چیز خداوند با حکمت و سبب و دلیل می‌باشد.

گنجی می‌گوید: به اختصار در مورد زنده بودن آن سه نفر یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حضرت عیسی علیه السلام و دجال لعین خواهیم گفت. و اما بقاء و زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام: و آن به خاطر سبب و دلیلی می‌باشد همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾[1] **(وهرکس از اهل کتاب پیش از مرگش به او(حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود).** و همانا تا به حال هیچ کسی از اهل کتاب در هنگام مرگش به حضرت عیسی علیه السلام ایمان نیاورده است

۱. سوره مبارکه نساء: آیه شریفه ۱۵۹

و بایستی این در آخرالزمان باشد.

و اما در مورد دجال لعین: در مورد حدیثی که از رسول خداﷺ نقل شده که فرمودند: دجال یک چشم در نزد شما خارج می‌شود در حالی که در نزدش کوهی از نان و غیره دارد. تا به حال از زمان حضرت رسول خداﷺ تا زمان حال چنین شخصی به این اوصاف و یا شبیه آن دیده نشده‌اند و بایستی که آن در آخرالزمان اتفاق بیفتد. و اما در مورد حضرت مهدی(عج) از وقتی که در غیبت رفت تا این روزگار ما زمین پر از عدل و داد پر نکرده است همان گونه که در احادیث گذشته آمده است و شرط عدل و داد بودن در آخرالزمان می‌باشد که آن بزرگوار(عج) به اذن خداوند متعال همه جا پر از عدل و داد می‌کند. و به خاطر این اسباب و دلایلی که گفته شد بقاء و زنده ماندن این سه نفر یعنی حضرت مهدی(عج) و حضرت عیسی(ع) و دجال لعین صحت دارد و امری آشکار و در وقت معلوم می‌باشد. و همانا هر دوی آنان یعنی حضرت مهدی(عج) و حضرت عیسی(ع) از شایستگان و صالحان بوده که یکی از آنان پیامبر و دیگر امام و پیشوا می‌باشد و تبهکار و طغیانگر دجال لعین می‌باشد همان گونه که در روایات گوناگون و صحیح، در مورد صحت بقاء و زنده بودن دجال همراه با صحت زنده بودن حضرت عیسی(ع) ذکر کرده ایم. پس چه مانعی دارد که حضرت مهدی(عج) باقی و زنده باشد؟ درحالی که بقاء و زنده بودن آن بزرگوار(عج) در اختیار خداوند متعال می‌باشد و تحت قضاء و قدر خداوند می‌باشد و آن بزرگوار نشانه ومعجزه برای رسول خداﷺ می‌باشد و به خاطر همین بقاء و زنده ماندن حضرت مهدی(عج) از دو نفر دیگر یعنی حضرت عیسی(ع) و دجال لعین سزاوارتر و شایسته تر می‌باشد. زیرا اگر حضرت مهدی(عج) باقی و زنده ماند، در آخرالزمان امام و پیشوای معصوم می‌باشد که به اذن خداوند متعال زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که در روایات گذشته ذکر کرده بودیم و باقی ماندن آن بزرگوار(عج) مصلحت مکلفین و لطفی از جانب پروردگار جهانیان برای آنان می‌باشد. و اگر دجال باقی بماند، زنده بودن آن فساد زمین و جهانیان را در بر دارد. و آن به خاطر ادعای ربوبیت و پروردگاری خودش و پلیدی و خباثتش در این امت می‌باشد ولیکن دلیل بقاء و ماندن و زنده بودندش آزمون و امتحانی از آفریده‌ها یعنی مردم از جانب خداوند متعال می‌باشد (با اینکه خداوند متعال به همه چیز آگاه و دانا می‌باشد ولیکن برای اثبات آن به دیگر مردم) اطاعت کننده و سرپیچی کننده و نیکو کار از گناه کار و شایسته از فاسد و غیره آگاه شده و از هم جدا شوند و این حکمت بقاء و زنده ماندن دجال می‌باشد. و بقاء و زنده ماندن حضرت عیسی(ع)

به سبب ایمان آوردن اهل کتاب همان گونه که در قرآن کریم ذکر شده ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾[1] **(وهیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او(حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود)**. و تصدیق نبوت پیامبر بزرگوارمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که سرور و خاتم پیامبران علیهم السلام و رسول پروردگار جهانیان می‌باشد. و حضرت عیسی علیه السلام تصدیق کننده دعوت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در بین اهل ایمان می‌باشد و برای دشمنان هنگامی که در پشت سر حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی)هستند حجت باشد. و حضرت عیسی علیه السلام تصدیق کننده دعوت حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد زیرا حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه امام امت می‌باشد. پس به خاطر همین زنده و بقاء ماندن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اصل بوده و زنده ماندن آن دو یعنی حضرت عیسی علیه السلام و دجال لعین فرع می‌باشد. پس چگونه زنده و باقی ماندن دو فرع بدون اصلی برای آنها باشد؟ و اگر فرض کنیم صحیح باشد چگونه وجود مسبب بدون سبب باشد و آن ممکن و عاقلانه نیست. و همانا گفته‌ایم که باقی ماندن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اصلی و اساس برای بقاء و زنده ماندن آن دو می‌باشد زیرا وجود حضرت عیسی علیه السلام به تنهایی یاری دهنده به اسلام و تصدیق کننده برای امام نمی‌باشد. اگر این طور باشد او در دولت و دعوتش به تنهایی خواهد بود و دعوت اسلام از لحاظی که او می‌خواهد باطل و تباه می‌شود و درآن وقت او پیشوا شده و از او پیروی می‌شود و او خواست که فرع شود و با این حال اصل و اساس شد. و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پیامبری بعد از من (تا روز قیامت) نخواهد بود. و همچنین فرمود: حلال خواهد بود آن چرا که خداوند متعال بر زبانم تا روزقیامت حلال گردانده است و حرام خواهد بود آن چرا که خداوند برزبانم تا روز قیامت حرام کرده است. و بایستی که حضرت عیسی علیه السلام یاری دهنده و تصدیق کننده کمک باشد و اگر کسی نباشد که به او یاری دهد و یا او را در دعوتش تصدیق کند نباشد در باقی ماندن و وجودش هیچ تأثیری نیست و ثابت شده که وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اصل و اساس برای وجود حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد و همچنین ورود دجال لعین در آخرالزمان صحت نخواهد داشت و در آن زمان امت پیشوا و امام معصومی ندارند تا به سوی او بیایند و یا از او سرپیچی کنند زیرا اگر آن امر چنین باشد همچنان دین اسلام مقهور و دعوت او باطل

---

۱. سوره مبارکه النساء: آیه شریفه ۱۵۹

می‌شود پس به خاطر همین حضرت مهدی‌عليه‌السلام و جود مبارکش همان گونه که گفته‌ایم اساس و اصل می‌باشد. واما جواب در مورد انکار آنان که گفته اند: چگونه (حضرت مهدی موعودعليه‌السلام) در سرداب باشد بدون اینکه کسی عهده دار آب و غذا خوردنش باشد و چگونه او بدون آب و غذا زنده مانده است؟ برای پرسش آنان دو جواب وجود دارد:

یکی از آن دو جوابها این است: زنده ماندن حضرت عیسی‌عليه‌السلام در آسمان بدون اینکه کسی به او آب و غذا بدهد در حالی که او مانند حضرت مهدی‌عليه‌السلام از بشر می‌باشد و محتاج آب و غذا می‌باشد.

و اگر بگویی: همانا حضرت عیسی‌عليه‌السلام وقتی که به آسمان رفت از طبیعت بشر بیرون رفته است، می‌گویم: این ادعا باطل می‌باشد همانا خداوند متعال به برترین و افضلترین انبیاء حضرت محمد مصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾[1] **(بگو: من فقط بشری هستم مثل شما).**

و اگر بگویی: همانا این دانش را از عالم علوی کسب کرده‌ام. به تو خواهم گفت: این مسئله بحث و بررسی نیاز دارد و هیچ راهی برای اثبات آن وجود ندارد.

و دوم: باقی ماندن دجال در دیر همان گونه که ذکر شد بدنش پوشیده شده از آهن می‌باشد که در غل و زنجیر بسته شده است و در روایت دیگر در یک چاه بسیار عمیق و تاریک زندانی شده است. و اگر قبول داشته باشیم که دجال با همان اوصافی که ذکر شده بدون اینکه آب وغذا بخورد و یا کسی برای او آب وغذا بیاورد زنده باقی مانده است پس حضرت مهدی‌عليه‌السلام نیز می‌تواند زنده باقی بماند. این آخرین باب از کتاب البیان و آن باب بیست و پنجم از کتاب البیان می‌باشد. و حمد و سپاس مخصوص خداوند در ابتداء و در انتهاء، به دست حقیرو فقیر علی فرزند مرحوم زین العابدین البارجینی یزدی که با سرعت این کتاب را در دو روز نگارش کرده‌ام و حمد و سپاس مخصوص خداوند است که مرا به نگارش و تحریر آن توفیق داده است. در دوازدهم ماه محرم الحرام سال ۱۳۲۷ هجری قمری در کربلاء معلاء حضرت امام حسین‌عليه‌السلام. و همانا خودم را در مورد تصحیح کتاب و مقابله کردن آن بس از خودم مایه گذاشتم و خودم را خسته کردم و کوشش زیادی نمودم تا اینکه به حمدالله آن چرا که می‌خواستم در آمد و این چیزی نبود مگر به فضل خداوند بلند مرتبه و بزرگ و عنایت

---

۱. سوره مبارکه کهف:آیه شریفه ۱۱۰

خاصه ولیش حضرت ولی عصر امام زمان عليه السلام بود و هر چند که من خودم را در سختی و رنج زیادی انداخته‌ام ولیکن به مقصود و مطلب به فضل و کرم و توفیق خداوند رسیدم. به یاری خداوند تبارک و تعالی به پایان رسید.

الاحقیر الضعیف الفانی

ابن مؤلف علی اکبر الشریف الحائری

مقاله پسر مؤلف در مقدمه‌های چاپ کتاب و رویایی را که دید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که بزرگترین و با ارزشترین نعمت به ما عنایت فرموده و پیامبر بزرگوار و پاک و مطهر صلى الله عليه وآله را برای هدایت ما فرستاد و سپس بعد از اتمام رسالتش ما را مفتخر به ولایت و امامت سرورانی که آنان میزان عدالت خداوند متعال می‌باشند به خصوص ولی عصر عليه السلام که بوسیله نور درخشان او دلها و قلبهایی که ولایت امامان معصوم عليهم السلام را پیش از او پذیرفته‌اند روشن و درخشان نموده است و لعنت و نفرین بر دشمنان و مخالفین آنان که اساس ظلم و ستم را بناء کردند. و بعد: این فانی بعد از اینکه پدر بزرگوارم یعنی مؤلف این کتاب که رضوان خداوند بر او باد دار فانی را وداع و به دار بقاء شتافت در کربلای معلا اقامت کردم. و همانا پدرم وصیت کرده بود که ثلث مالش را برای چاپ و نشر کتاب مذکور (الزام الناصب) و دیگر کتابش به نام سعادت ابدیت (السعادة الأبدية) خرج شود ولی روزگار منقلب گشت و اموال پدر مرحومم غصب شد و در فتنه‌ها پایمال گشت و رنج و گرفتاریهای مردم زیاد شد. و همانا من کوشش‌های زیادی برای انجام دادن وصیت پدرم کردم و سختی‌ها و گرفتاریهای زیادی درباره آن به من رسید. شبی از شبها در رویا صادقه دیدم گویا من از باب قبله حرم مطهر حضرت ابالفضل عليه السلام و خیابان عباسیه که آن خیابان تازه تأسیس بوده است که در این سالها ساخته شده بود می‌گذشتم. من در همان حال بودم که یکباره شنیدم صدایی ندا می‌زد همانا حضرت حجة بن الحسن القائم عليه السلام آمد. پس من به طرفی که صدا از آن می‌آمد نگاه کردم که در طرف راستم بود پس یک خیابان دیگری دیدم که متصل به آن خیابان بود که به طول و عرض آن خیابان بوده است و فاصه بین آن دو خیابان فقط یک دیوار کوتاهی وجود داشت که من توانستم از آن دیوار عبور کنم و به آن خیابان برسم پس در آن خیابان دیدم که تعداد زیادی از علماء و سادات به سوی قبله

راه می‌رفتند و من از کثرت جمعیت قادر نبودم که حضرت قائم﷿ را ببینم. پس من خودم را به آن جمعیت رساندم و به آن جمعیت ملحق شدم پس همچنان راه می‌رفتیم تا اینکه به جایی رسیدیم که پلکان داشت پس آن جمعیت از پله بالا رفتند و من نیز بالا رفتم پس یک دری را دیدم که به سوی قبله باز شده بود که آن اتاقی بود که تقریباً طولش شش ذراع و عرض آن سه ذراع بود و دیوارهای آن اتاق بسیار سفید و درخشان بود که نمی‌توان آنرا تصور کرد و یا به آن خیره شد و از نظر نور و درخشش نمی‌توان آنرا بر زبان توصیف کرد گویا خورشیدی بود درهنگام ظهر و ماه تابان شب چهارده پس من وارد آن اتاق شدم و یک اتاق دیگری در آنجا دیدم که مقارن و پشت سر آن اتاق بود که دری بین آن دو اتاق وجود داشت که باز شده بود که همانند طول وعرض اتاق اولی بود. که در آن اتاق طاقچه‌ها و درهایی از شیشه‌های رنگارنگ بود و اتاق اولی، اتاق انحرافی برای اتاق دوم بوده است که اتاق دوم منبع و منشاء درخشش و نورانیت و زیبایی و آرمش دلها و جانها بود. پس آن بزرگوار﷿ را دید که بالای منبری شد، که دو پلکان داشت که سوی مشرق خورشید به سوی دربهای شیشه ای بود و قبله آن بزرگوار سمت راست ایشان بود و نسبت آن بزرگوار به اتاق و منبر مانند اتاق دوم به اتاق اول نور و درخشش بود. پس ای برادر عزیز و گرامی، من با دقت تأمل و توجه داشته باش در مورد این حال و احوال را بنگر و این دو آیه شریفه را با هم انطباق کن که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ أَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾[1] **(و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود).** ﴿اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فى زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ ٱلأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾[2] **(خداوند نور آسمانها و زمین است؛ مثل نورخداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ (روغنش آنچنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیزی داناست).** همانا من آن آیه

۱. سوره مبارکه زمر آیه ۶۹

۲. سوره مبارکه نور: آیه ۳۵

شریفه را این گونه تفسیر کرده‌ام که همانا نور پیـامبرﷺ و امامـان معصـومﷺ مـی‌باشـند وشجره مبارکه زیتونه می‌باشند و شجره حضرت ابراهیمﷺ بود و آن بزرگواران میوه‌هـای آن درخت می‌باشند.

و بالجمله: حضرت بقیة الله الأعظمﷺ به هیبت جوانی کمتر از چهل سال بود که عمامـه سیاه و ردائی پوشیده بود و از نورچهره درخشان آن بزرگوار جهان هسـتی نـورانی و درخشـان شده بود و بیش از نور ماه تابان در کمال زیبایی و بشاشی و محاسن شریف آن بزرگوار کمتـر از یک مشت و سیاه و پررنگ و پر پشت بوده است و چه خوب است آن کسی که این قصـیده را سرود که می‌گوید: شبهات تو همانند ماه تابان شب چهارده است، بلکـه تـو درخشـانتر و نورانی‌تر از آن هستی و گونه تو گل است بلکه زیباتر و خوشتر از گل هستی و نصف تو یاقوت و ثلث تو جوهر و یک پنجم تو مشک و یک ششم تو عنبر و همانا حضرت حـواﷺ از صـلب آدمﷺ مانند تو نزائید و در بهشت جاوید همانند تونیست پس این زینت و زیبـائی دنیـا و ای منتهی آرزوها پس چه کسی قادر است دوری زیبای تو را تحمل گرداند.

در ادامه می‌گوید:

قمـــــــر رنگـــــــــی ز رخســـــــــارش
شـــــــکر طعمـــــــــی زگفتـــــــــارش
بشـــــــر را مهـــــــر دیـــــــدارش
نهـــــان چـــــون روح در اعضـــــــاء
رخـــــــش مهـــــــری فروزنـــــــده
لـــــــبش یـــــــاقوتی ارزنـــــــده
از آن جـــــــان خـــــــرد زنـــــــده
از ایـــــن نطـــــق ســــخن گویـــــا
بهشـــــــت از خلـــــــق او بـــــــوئی
محـــــــیط از جـــــــود او جـــــــوئی
بـــــه جنـــــب حشـــــمتش گـــــوئی
گرایـــــــان گنبـــــــد مینـــــــا
زجـــــــودش قطـــــــره قلـــــــزم
زرویـــــــش پرتـــــــوی انجـــــــم
جنـــــــابش قبلـــــــه مـــــــردم
رواقـــــــش کعبـــــــه دلهـــــــا

ستاره کوی میدانش
هلال عید چوکانش
زنعل سم یکرانش
غباری توده غبرا
زمین آثاری از حزمش
فلک معشاری از عزمش
اجل در پهنه رزمش
ندارد دم زدن یارا
خرد طفل دبستانش
قمر شمع شبستانش
به مهر چهره رخشانش
ملک حیران‌تر از حربا
نظام عالم أکبر
قوام شرع پیغمبر
فروغ دیده حیدر
سرور سینه زهرا

و کسانی که همراه آن بزرگوار بودند در یک جا نشسته بودن و جایی برای نشستن در کنار آنها نبود و در وسط مجلس جای خالی بود پس من جنبیدم و به سوی آن بزرگوار رفتم و نزدیک ایشان شدم و در کنار آن بزرگوار ایستادم و رو به ایشان کردم و دست خود را به روی سینه به عنوان ادب قرار دادم و عرض کردم سلام بر تو ای حجت حق بر زمین و آسمان. پس آن بزرگوار به من نگاه کرد و جواب سلامم را داد و سپس من نزدیک شدم و دست آن بزرگوار را بوسیدم و سپس با زبان فارسی عرض کردم: جانم به قربانت ای سرورم دوست دارم که از یاران تو باشم. پس آن بزرگوار که جانم به قربان او باد متبسم شد و درآن هنگام دندانهای مبارک و گرانقدر ایشان نمایان گشت و دندانهای آن بزرگوار منظم و درخشش و نوری داشت که از تمام آن نورهایی که در مجلس بود افزونتر بوده است. پس آن بزرگوار با زبان فارسی به من فرمود: تو از یاران و یاوران ما هستی اما در قسم سوم و یا صنف و نوع سوم (در درجه سوم) تردید از خود حقیر است. پس یکباره من از خواب بیدار شدم و با شوق فراوان و از فرموده آن بزرگوار متحیر بودم و ناراحت و غمگین بودم که چرا از آن بزرگوار نپرسیدم که مقصود ایشان که به من فرمود: از قسم سوم می‌باشی چیست؟ و از جمله بعد از گذشت سالیانی از دیدن روياء من رؤيا خودم را به هیچ کس نگفته بودم و همیشه به فکر آن

چرا که مقصود آن بزرگوار که به من فرموده بود از قسم سوم هستم چیست؟ و در این سالهایی که گذشت موانعی و مشکلات زیادی در چاپ و نشر کتاب پیشروی من آمد که گفتن آنها به طول خواهد کشید. و خلاصه آن این است که سختی‌های فراوانی کشیدم که من همیشه در باب رحمت خداوند حجت بن الحسن علیه السلام چنگ زده بودم و به یاد کلام آن بزرگوار در رویایی که دیده بودم و به خاطر سختی‌های و خستگی‌ها و کثرت اختلافها و مسافرتهایی که به عراق و ایران داشتم و از خراسان و قم و اصفهان و ده آباد و تنگاهای داخلی که در عراق افتاده و مهاجرتهای علماء از نجف و کربلاء و کاظمین و سامرا مانع من می‌شد که آن کتاب را چاپ کنم و با این همه سعی و کوششی که می‌کردم مانع می‌شد که کتاب چاپ شود و همانا نسخه اصلی آن کتاب در دست ورثه بوده و آنرا مخفی کرده بودند پس مدت طولانی و چند سالی به خاطر پیدا کردن آن نسخه از عمرم گذشت و نیز به خاطر تصحیح کردن و مرتب کردن آن به دامان فقهاء و علماء و زهاد چنگ زدم و از جمله آنان مهتر و برتر بزرگان پیشرو در میدان تبیان و بیان که مانند او در این زمان نیامده سرور و مولا و بزرگ و بزرگوار که تارک هوای نفس خویش و مطیع بی‌چون و چرای خداوند احدیت شمع و چراغ علماء و دانشمندان شیخ عبدالهادی مازندرانی و شیخ اجل و بزرگوار بی‌همتا در زمان نزدیک و دور و سیبویه زمانش و خلیل زمانش و صاحب کرامات و ایادی شیخ علی اکبر یزدی و سید جلیل القدر و دریای علم و معرفت بلکه هدایت کننده به سوی راه مستقیم آیت الله العظمی و حجةالاسلام کبرا باب احکام و استاد علماء اعلام که از گفتار اوصاف و فضائل و کرامات او زبان قاصر می‌باشد سید ابوالحسن اصفهانی مدیسی قدس سره و موید از جانب خداوند علیم و مسدد به عنایات عزیزالحکیم حجة الاسلام حاج ملا محمد که خداوند فیض و مجد او مستدام گرداند که ساکن اردکان یزد و سایر علماء و دانشمندان در نجف و کربلا. سپس این جریان به کوشا و با وقار و پناهگاه خواص و عوام و مرجع مردم در احکام دین شیخ گرانقدر و بزرگوار آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله که ساکن قم می‌باشد بعد از اینکه آن کتاب را دید و کوشش زیادی در تصحیح آن بر آمد و همچنین سرو و آقای ما الأمجد و حبر معتمد حجة الاسلام و آیة العظمی ابوالعز و امجد و اعلی آقا شیخ محمد رضا آل تقی نجفی (ایده الله بلطفه الخفی) و هرگاه به نزد آن بزرگواران می‌رفتم با اینکه مالی برای چاپ کردن کتاب را نداشته بودم زیرا اموال پدرم در دست ورثه افتاده بود و آنان برای فروش و غصب کرده بودن می‌کوشیدند و بلکه آن چرا که از اموال پدرم به من رسیده بود نیز غصب کرده

بودند و آن در دست شیطان صفتان تلف شد و سپس من از سفر کردن به اینجا و آنجا خسته و ناتوان شدم و به خاطر بیماری و مرض و خستگی فراوان دیگر نتوانستم جای بروم و سپس در آخرالزمان مرا به جایی رساند که در مدرسه خاربه در اصفهان ساکن شدم. پس من در آن مدرسه خرابه زندگی می‌کردم و همچنان شب و روز را به سختی‌های فراوان و بیماری و کوفتگی و فقر و گرسنگی و غیره دست و پنجه می‌زدم و سخت ترین آن دوری من از اهل و عیال بود زیرا من در اصفهان و آنان در کربلاء بودند و همانا من هیچ خبری از جانب اهل و عیالم به نزد من نمی‌رسید مگر ترس و اضطراب و قطع شدن جریه و معاش آنان و من به خاطر وضعیتی که داشتم نمی‌توانستم چیزی برای آنها برسانم و یا چیزی از جانب آنها به من برسد. و با همان اوصافی که ذکر شد من سعی و تلاش می‌کردم تا به وصیت پدر بزرگوارم عمل کنم و به آن رؤیای که دیده بودم می‌اندیشیدم و هنگامی که مشغول چاپ کتاب بودم که مصیبتی بعد از مصیبت و افتادن از چاله به چاه و از چاهی به چاه عمیقتر که شیاطین برای من کنده بودن که در نواحی و اطراف شهرها بود دچار شدم. خصوصاً در شهر بروجن که از توابع اصفهان بود من دچار مشکلات زیادی شدم که مانع چاپ کردن کتاب بود و من با این همه مشکلات به شدت کوشش می‌کردم تا کتاب را چاپ کنم وهر سختی و رنج را متحمل می‌شدم و به فرموده حضرت ولی عصر عليه‌السلام می‌اندیشیدم تا اینکه سختی‌ها و رنج‌ها و مصیبت‌ها با آمدن اهل و عیالم از کربلاء و ملحق شدن آنها در اصفهان با من و بعد از آن موانع و سختی‌های پیشرو چاپ کتاب بر طرف شد. و سپس کار به جایی رسید که با مقدمات صاف از کتاب و تطبیق و تصیح و مقابله کتاب با احادیث و آن چرا حجة الاسلام و مسلمین شیخ فقهاء و مجتهدین آیة الله الکبرا که دوستان و دشمنان به کرامات عالیه و منزلت جلیله آن مجتهد بزرگوار اقرار نموده‌اند حضرت آقا شیخ محمد حسین فشارکی (ایده الله) و طول عمر شریف آن بزرگوار را مستدام گرداند و نیز از بزرگان و شرفاء و مهتران و اشراف حاج سید مصطفی معروف به روغن فروش اصفهانی که کمک فراوانی برای چاپ و نشر کتاب به من کرده‌اند و به حمد لله کتاب چاپ شد و روياء خودم را تأویل کردم و آن چرا که سرور و مولایم با زبان فارسی به من فرموده بود که در قسم یا درجه سوم می‌باشم این بود که تألیف کننده کتاب (یعنی پدر مرحومم) در درجه اول و علماء و بزرگان و غیره که به من یاری و در چاپ کتاب کوشش فراوانی کرده‌اند در درجه دوم و آن بزرگوار من حقیر و ناتوان را در درجه سوم اصحاب و یاران خویش قرار داد. و این تفسیر و تعبیر من در مورد رویای که دیده بودم قبل از تعریف کردن روياء من بود. که از اصول و فن در تعبیر که رؤیاء از سنخ وحی و القاء از باطنی

باشد که از عالم غیب آگاه می‌سازد و برای آن چیزهای آشکار و پنهان وجود دارد. و گاهی وقتها رؤیاء و نگاه کردن و تأویل اول از آن صادر می‌شود و او به آن منطبق می‌شود که خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ﴾[1] **(اگر خواب را تعبیر می‌کنید).** و بعد از آن می‌خواستم برای حسن ختام مقاله خود این قصیده زیبا که از بهترین قصاید سید حیدر حلی می‌باشد را ذکر کنم.

ای زنده کننده شریعت بصیرت در انتظار تو مرده است

پس بشتاب زیرا تحمل صبر جز اعضای نالان چیزی را باقی نگذاشته است

و به درستی که لباس بلاء و مصیبت پاره گشته و

قطع کننده اش برای وصل کننده اش شکایت نموده است

همانا شمشیر است که شفای قلبهای سوزان و دردناک شیعیانت است

و غیر او از آنان این جان افتاده بلند نمی‌کند

به طول کشیده ریسمانهای حوادث پس چه وقت قطع کردن با او باز می‌گردد

این نشستن تا چه اندازه است درحالیکه ستون و پایه‌های بلند آئین شما ویران گشته است

که اصولش بر فروعش و فروعش بر اصولش گریان است و خبر مرگش را می‌دهد

قضاوت کن در آن روز در مورد کسی که حرمت و عزت دین را مباح نموده است

کسی که اگر به ازای قدرش بخری کوچک آن ارزشی ندارد و با آن برابری نمی‌کند

پس صیقل ده شمشیر تیز و بران را که جانها برای آن فرمانبر و فروتن هستند

اگر آنان را بخواند چه سبک و چه سنگین به سرعت گردن می‌نهند

و در میان بهترین شیعه خونخواهی شهید کربلا را با آن شمشیر بخواه

چه چیزی تو را به شور و هیجان وا می‌دارد اگر به حادثه دردناک کربلا صبر کنی

آیا می‌بینی که سوزانتر و تلخ‌تر از آن مصیبت، مصیبتی می‌آید

زیراحضرت حسین علیه السلام بر خاک مانده واسبان دشمن استخوانهای پهلویش راخرد کرده‌اند

آل امیه ظالم او را در کنار شریعه فرات کشتند

و طفل شیرخوارش با خون رگش آغشته شده، طفل شیر خوارش را بخواه

ای غیرت خدا به حمایت دین استوار و عزیز بشتاب

---

[1] سوره مبارکه یوسف علیه السلام: آیه شریفه ۴۳

و انتقام تو برای بستن صاحبان ستم و زور پناهگاه بلند و استوار تنهایی من شده است

و لشکریان خداوند را دعوت کن که این زمین وسیع را پر می‌کنند

و نابود گردان آل حرب را حتی پسر و دختر شیر خوارشان را

گناه و خطا اهل بیت چه بود که دیار و خانه ها را از آنها خالی کرده اند

و همه آنها را در قتلگاه به صورت اسفبار پراکنده ترک کردند

پس ای پنهان شده که همانند ماه شب چهارده، که

مردم با عشق و علاقه طلوعش را انتظار می‌کشند

و مسموم به زهر کشنده‌ای که به درستی تمام اعضای باطنش از زهر سیراب شده است

و آغشته به خون با شمشیری که عزت خود را

ایثار نموده و از خضوعش مانع گردیده است

و با افتخار به تشنگی سیراب شدنش را از آبخور زشتی و ناپسندی بر کنار نهاده است

پس همچنان که جوانمردی و غیرت می‌خواست

درگذشت و جنگ خود به کارش شکر گذار است

غل و زنجیر شده‌ای که برای تسلیم فرمان خداوند همه زندگی را رنج کشید

بله همانا حضرت امام سجاد﴿ع﴾ مصائب و مصیبتهایی به آن حضرت رسید که کوه‌های سر به فلک کشیده قادر به تحمل آنها را ندارند و آن به اسارت کشیدن عمه‌هایش و خواهرانش می‌باشد و این بزرگترین مصائب است که بر قلب شریف و مبارک آن بزرگوار که مصائب دیده‌اند و لذا در مقاتل آمده است که هنگامی که حضرت سجاد﴿ع﴾ به نزد دروازه دمشق رسید فرمود:

ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود

و یزید لعین مرا در شهرها اسیر نمی‌دید

و نیز در هنگام وارد شدن به مجلس یزید لعین فرمود: ای یزید چه گمان داری به رسول خدا﴿ص﴾ وقتی که ما را در این حالت و صفت ببیند. همانا لعنت بی‌پایان خداوند بر قوم ظالمین باد. و حمد و سپاس خداوند پروردگار جهانیان و درود و سلام بی‌پایان خداوند متعال بر محمد و خاندان پاک و مطهرش باد. و من خداوند متعال را می‌ستایم و باز می‌ستایم به خاطر آن چرا که به من توفیق داد تا آن کتاب را تصحیح و جمع آوری کنم. و با عنایات خاصه حضرت ولی الرحمان حضرت ولی العصر مهدی موعود﴿عج﴾ که بر او و پدران بزرگوار و

مطهرش درود و سلام بی‌پایان خداوند متعال باد که امور و اسباب چاپ آن کتاب را برای من فراهم کرد. و دانستم که آن از عنایات و اشارات حضرت ولی عصرعجل‌الله‌فرجه بوده است و اگر این نبود نمی‌توانستم با این همه درد و مرض و بیماریها و غیره این کتاب را چاپ کنم. و درود و سلام بی‌پایان خداوند بر آن بزرگوارانعلیهم‌السلام تا زمانی که نور و تاریکی وجود دارد باد. و این مقاله را با دست من حقیر و فانی پسر مؤلف کتاب علی اکبر شریف حائری که در سحرگاه روز دوشنبه شب عید غدیر خم مطابق با سیزدهم فروردین سال ۱۳۵۲هجری شمسی که درود و سلام خداوند به مهاجرت کننده و آلش باد. و کسانی که مرا در تصحیح و جمع آوری و کامل کردن این کتاب نفیس تلاش و کوشش و لطف فراوانی کردند و از جماعت فضلاء و طلاب که خداوند آنان را مؤئید گرداند و آرزو می‌کنم که خداوند متعال آنان را در جمع اصحاب و یاران با وفای صاحب الزمانعجل‌الله‌فرجه قرار دهد که آن اصحاب در رده دوم قرار دارند که آن جنابعجل‌الله‌فرجه در رؤیائی که دیده بودم به من فرمود: تو در رده و گروه سوم از یارانم قرار داری قرار بگیرند. که بعضی از آنان فاضل عامل و عالم کامل مسدد به عنایت خداوند (آقا شیخ امان الله) و یکی از آنان عالم زاهد و فاضل و راشد و معتمد المؤتمن شیخ ابوالحسن ده آبادی یزدی و محدث نبیل و واعظ جلیل یکی از خدام آل پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله حاج مولا عباس علی اصفهانی و کسی که سعادت دنیا و آخرت را برای خود جمع کرده شیخ محمد یزدی خداوند او را سلامت بدارد.